کشف الاسرار و عُدّة الابرار

معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری

جلد دوم

تفسیر سورهٔ آل عمران و سورهٔ النساء

تألیف: ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

بسعی و اهتمام: علی اصغر حکمت

کشف الاسرار و عدة الابرار

(جلد دوم)

معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری

تفسیر سورة آل عمران و سورة النساء

تالیف: ابو الفضل رشیدالدین المیبدی

به سعی و اهتمام: علی اصغر حکمت

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر
تهران، ۱۳۸۲

میبدی، احمدبن احمد، قرن ۶ ق.
کشف‌الاسرار و عده‌الابرار: معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری / تألیف ابوالفضل رشیدالدین المیبدی؛ به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت. ــ تهران : امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۱۰ ج.
ISBN 964-00-0341-7 (دوره ۱۰ جلدی) ــ. (ج. ۱) ISBN 964-00-0342-5
(ج. ۴) ISBN 964-00-0345-X ــ. (ج. ۳) ISBN 964-00-0344-1 ــ.(ج. ۲) ISBN 964-00-0343-3
(ج. ۷) ISBN 964-00-0348-4 ــ. (ج. ۶) ISBN 964-00-0347-6 ــ.(ج. ۵) ISBN 964-00-0346-8
(ج.۱۰) ISBN 964-00-0351-4 ــ.(ج. ۹) ISBN 964-00-0350-6 ــ.(ج. ۸) ISBN 964-00-0349-2
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
مندرجات: ج. ۱. تفسیر سوره الفاتحه و سوره البقره ــ ج. ۲. تفسیر سوره آل عمران و سوره نسا. ــ ج. ۳. تفسیر سوره المائده تا آخر سوره الاعراف. ــ ج. ۴. تفسیر سوره الانفال الی آخر سوره هود. ــ ج. ۵. تفسیر سوره یوسف الی آخر سوره الکهف ــ ج. ۶. تفسیر سوره مریم الی آخر سوره النور ــ ج. ۷. تفسیر سوره الفرقان الی آخر السجده ــ ج. ۸. تفسیر سوره الاحزاب الی آخر سوره فصلت ــ ج. ۹. تفسیر سوره الشوریٰ الی آخر سوره الحدید. ــ ج. ۱۰. تفسیر سوره المجادله الی آخر سوره الناس. ــ
چاپ هفتم : ۱۳۸۲.
۱. تفاسیر عرفانی ــ قرن ۶ق. ۲. تفاسیر اهل سنت ــ قرن ۶ق. ۳. نثر فارسی ــ قرن ۶ق. الف. انصاری، عبدالله بن محمد، ۳۹۶ ـ ۴۸۱ق. تفسیر قرآن. ب. حکمت، علی‌اصغر، ۱۲۷۱-۱۳۵۹، مصحح. ج. عنوان. د. عنوان: تفسیر خواجه عبدالله انصاری. هـ عنوان: تفسیر قرآن.
BP ۱۰۰ / ۵ ک ۹ م ۲۹۷/۱۷۸
۱۳۷۱
کتابخانه ملی ایران ۷۷۹ ـ ۷۲م*

کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار (جلد دوم)
تألیف: ابوالفضل رشیدالدین‌المیبدی
به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت
چاپ ششم: ۱۳۷۶
چاپ هفتم: ۱۳۸۲
چاپ و صحافی : چاپخانهٔ سپهر، تهران
شمارگان : ۱۵۰۰ نسخه

ISBN: 964 -00-0343-3 (Vol.2) ISBN: 964 -00-0341-7 (10 Vol.Set)
شابک ۳-۰۳۴۳-۰۰-۹۶۴ (جلد دوم) شابک ۷-۰۳۴۱-۰۰-۹۶۴ (دوره ۱۰ جلدی)

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، میدان استقلال
WWW.AMIR-KABIR.COM

بسمه تعالی

مقدمه

تِلْكَ آیاتُ اللهِ نَتْلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ

این کتاب صواب که کاشف اسرار است، و عُدّت ابرار است، و ملاذ احرار است، و دل را رازی از یار است، اینک بحمدالله والمنّه شاهد بازار است. جلد نخستین آن بسال ۱۳۳۱ هجری شمسی برابر ۱۳۷۱ هجری قمری زینت طبع و انتشار یافت، و کافّهٔ مسلمانان خاصّه پارسی زبانان را از آن بهرهٔ بسیار و سود بیشمار حاصل آمد: فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبُولٍ حَسَنٍ، وَأَنْبَتَها نَباتاً حَسَناً.

اینک مجلّد دومین کَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنبَتَتْ سبعَ سنابل فی کلّ سُنبلةٍ مِائةَ حَبّة پس از هفت‌سال چون عروسی هرهفت کرده یاماهی دوهفته ازحجله گاه غیب بعرصهٔ شهود میآید، وَلَقَدْ آتیناكَ سَبعاً من‌المثانی و القرآن العظیم، تا داماد صاحب دولت که باشد و نعمت وصال کرا افتد؟

زین قصه هفت گنبد افلاك پر صداست
کوته نظر ببین که سخن مختصر گرفت

إِنّا هَدَيْناهُ السَّبیلَ إِمّا شاکِراً وَ إِمّا کَفوراً.

درمقدّمهٔ مجلد اوّل‌مجملی از تاریخ این کتاب مستطاب و کیفیت علل‌واسباب که باعث حصول چنین گوهر ناب وتحفهٔ کمیاب بود، بقلم آمد؛ اکنون بتکرار آن جمله‌نیازی نیست. دراین مقام ازباب تحدیث نعمت وشکرانهٔ فضیلت همین بس‌است که گفته شود این‌مجلّد دومین نیزبرنج‌بسیاروتعب فراوان و کوشش مستمر وجدّ دائم

وجهد وافر وسعی بلیغ پس از مقابله با دو نسخهٔ اصل کهن که از کتابخانه‌های **اسلامبول** عکس برداری و استنساخ شده ، باعنایت وتوجّه خاصّ بحسن قلم وصحّت أعراب و دقت در وضع علامات و شمارهٔ سور و آیات و محسّنات دیگر اینك پرده از جمال بیمثال خود میگشاید و دلدادگان را اشارت وصال مینماید : وَ اَنْزَلَ اللهُ عَلَیْكَ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مالَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكانَ فَضْلُ اللهِ عَلَیْكَ عَظیماً . از خداوند منّان مسألت آنکه نیت خیر اولیاء جامعهٔ طهران بالخاصّه رئیس خردمند و استادان فرزانهٔ مدرسهٔ معقول ومنقول مأجور ومقبول افتد ، زیرا اگر عنایات والطاف ایشان نمیبود هر آینه این توفیق نویسنده را رفیق نمیشد ، والحق مفاد کریمه ـ : اِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحات اُولٰئِكَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ درشأن ایشان نیك مطابق افتاده است .

اکنون ما میوهٔ کار و کوشش خود را برپیشگاه نیاز نهاده‌ایم ، بدان امید که برادران هم کیش و همزبان ما از این گنجینهٔ گرانبها سرمایه و سود دو جهانی بیندوزند ، و در پرتو این درخش آسمانی چراغ جان بیفروزند ، و دانش جاودانی بیاموزند ، وهمان گوئیم که میبُدی صاحب تفسیر رحمةالله علیه گفت :

جان نیز بنرزد تو فرستیم بدین شکر

صد جان نکند آنچه کند بوی وصالت .

فَاَمَّا الَّذینَ آمَنوا بِاللهِ واعْتَصَمُوا بِهِ فَسَیُدْخِلُهُمْ فِی رَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ وَیَهْدیهِم اِلَیهِ صِراطاً مستقیماً .

وانا العبد المذنب الرّاجی من رحمة ربّه **علی اصغر حکمت** الشیرازی . فی بلدة طهران یوم الخمیس الثامن عشر من شهر ذی الحجّة الحرام سنة ۱۳۷۸ الهجریة القمریّه ، وکان ذلك یوماً مبارکاً وعیداً سعیداً و اکمل الله تعالی بذلك الیوم دینی واَتَمّ نعمته علی نَفسی ، والحمدلله ربّ العالمین .

کشف الاسرار و عدة الابرار

بسم الله الرحمن الرحيم

٣ـ سورة آل عمران ـ مدنية

١ـ النوبة الاولى

بنام‌خداوند بخشایندهٔ مهربان «أَلَمٓ ، اللّٰهُ لاٰ إِلَهَ إِلّاٰ هُو» آن خدائی است که نیست خدائی جزاو «أَلْحَيُّ القَيّوم (٢)» زنده پاینده ،

«نَزَّلَ عَلَيْكَ الكِتابَ» فرو فرستاد برتو این نامه ، «بالحَقِّ» براستی و درستی ، «مُصَدِّقاً» گواهی استوار گیر ، «لِمابَيْنَ يَدَيه» آن نامها را که پیش ازین فرو فرستاد ، «وَأَنْزَلَ التَّوْرٰيةَ وَالإِنجيلَ مِنْ قَبْلُ» و فرو فرستاد توریت موسی و انجیل عیسی ازپیش ،

«هُدى لِلناسِ» این کتاب وآن‌توریت وانجیل هرسه راه نمونی را فروفرستاد مردمانرا ، «وَ أَنزَلَ الفُرْقانَ (٣)» و فرو فرستاد نامهٔ که جدائی پیدا کند میان حق و باطل .

«إِنَّ الَّذينَ كَفَرُوا» ایشان که کافر شدند ، «بِآياتِ اللهِ» بسخنان خدای ، «لَهُمْ عَذابٌ شَديد» ایشانراست عذابی سخت ، «وَاللهُ عَزيزٌ» و خدای قوی است سخت گیر ، «ذُوانْتِقامْ (٤)» باکین کشی .

«إِنَّاللهَ لاٰيَخْفىٰ عَلَيهِ شَيْءٌ» خدای آنست کــه چیزی پوشیده نماند بروی «فِي الأَرْضِ وَلاٰفِي السَّماء (٥)» نه درزمین ونه درآسمان .

«هُوَ الَّذي يُصَوِّرُكُمْ» او آنست که شما را می‌نگارد ، «فِي الأَرْحامِ» در

رحمهای مادران « کَیفَ یَشاء » چنان که خود خواهد.
« لاإلٰهَ إلّاهوَ » نیست خدای جزوی « ألعَزیزُ الحَکیم(۶) » آن توانای دانا.

النوبة الثانية

این سورة آل عمران

گفته‌اند دویست آیت است ، وسه هزار و چهارصد و هشتاد کلمه ، و چهارده هزار وپانصد وبیست وپنج حرف. جمله **بمدینه** فرودآمدازآسمان عزّت ، ازنزدیك خداوند جلّ ثناؤه ، **بمصطفی** ﷺ **سعید جبیر** گفت : « اوّل آیت ازین سوره که فرو آمد این بود ــ هٰذا بیانٌ للنّاس و هُدیً وَ مَوْعِظَةٌ للمُتَّقِین »

ومصطفی در بیان فضیلت این سوره گفت : هرآنکس که برخواند روزآدینه خدای عزّ وجلّ و فریشتگان او بر وی ثنا گویند ، و درود فرستند ، تاآنگه‌آفتاب فرو شود . و بروایتی دیگر می‌آید ــ که اگرشب آدینه برخواند روز قیامت‌ویرا دو پر دهند تا بدان دو پر اندر صراط بآسانی باز گردد . و بروایتی دیگر ــ اگر براطلاق در عموم احوال و اوقات برخواند بهرآیتی ویرا امانی دهند و زینهاری ، فردای قیامت اندران جسرِ دوزخ . **ابن مسعود** گفت : « مَنْ قرأ آل‌عمران فهو غنيٌّ » توانگر بحقیقت‌آنکس است که آل عمران داند و خواند .

امّا سبب نزول آیات که در صدر این سورتست برقول **کلبی وربیع وانس** و جماعتی مفسّران آنست که ترسایان **نجران** آمدند بر مصطفی ﷺ شصت مــرد سواران ، چهارده از ایشان سران وسالاران واشراف ایشان ، ودرین چهارده سه کس بودند که مدار کار ایشان باین سه کس بود ، و برهمه مقدّم و فرمان ده بودند ــ یکی **عاقب** امیر قوم بود ، و صاحب مشورت ایشان ، کــه همه گوش باشارت و رای وی داشتند ، نام وی **عبدالمسیح** بود . دیگرسیّد بود ثمال ایشان ، وصاحب رحل‌ایشان، نام وی **ایهم** . سدیگر **ابوحارثة‌بن علقمه** قاضی و امام وصاحب مدار. پس ایشان آمدند و در مسجد رسول خدا شدند ، بعد از نماز دیگر باجامهای نیکو ، و هیئت

آراسته ، تا آن حدّ که یکی ازصحابه گفت : مانند این قوم ما هرگز ندیده‌ایم . وقت نماز ایشان درآمد ، برخاستند وهم اندرمسجد نماز خویش بگزاردند روسوی مشرق ، و رسول خدا گفت ــ بگذاریدشان تا نماز خویش بکنند . پس سیّد و عاقب هردو درسخن آمدند و بارسول سخن در گرفتند . رسول‌خدا گفت : مسلمان‌شوید. ایشان گفتند ما مسلمان شدیم پیش ازین . رسول گفت ــ دروغ گفتید که شما مسلمان نه‌اید ، نه آنکه خدایرا فرزند میگوئید ؟ و صلیب می‌پرستید ؟ و گوشت خوك می‌خورید ؟ ایشان گفتند : إنْ لَمْ یَکُنْ ولداً لله فَمَن أبوه ؟ اگر عیسی فرزند الله نبود پس‌پدر وی که بود ؟ ومخاصمتی در گرفتند در کار عیسی ، پس مصطفی(ص) گفت : نه شما می‌دانید ومی‌شناسید که فرزند بپدر مانَد **لامحاله ؟** که جنسیّت‌میان پدر و فرزند این اقتضا کند · گفتند ـ بلی چنین است . رسول گفت ـ پس خداوندما عزّ وجلّ زنده است که مرك را بوی راه نه ، همیشه بود ، و هست ، و باشد . و عیسی نبود پس‌بوداست . آنکه مرك وفنارابوی راهست ! ونیزخدای‌مانگهبان هرچیزست ، و روزی گمار هر کس ، و در عیسی ازین هیچ چیز نیست ! و خداوند ما آنست که لایخفی علیه شيْ فی الارض ولا فی‌السماء نه در زمین ونه در آسمان چیزی از وی پوشیده [نیست] ، و عیسی نداند مگر آنچ او را درآموختند ! و خداوند ما عیسی‌را در رحم مادر نگاشت ، چنان که خود خواست ، تا مادر بوی بارور شده و او را فرو نهاد ، چنان که مادر فرزند نهد ، پس اورا بپرورد چنان که کودك خرد را پرورند بطعام و شراب ، و خداوند ما ازین همه پاکست ومنزّه ، نه خوَرد ، نه‌آشامد ، نه هیچ عیب و رنج بوی درآید · « تعالیٰ و تَقَدَّس‌عَمّا یَقولُ الظالمونَ عُلوّاً کَبیراً » . این سخن در ایشان گرفت و خاموش شدند . تا مخاصمت منقطع گشت ، و ربّ العالمین درین حال این آیات فرستاد از اوّل سوره .

« بِسمِ‌اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم » **عکرمه** گفت : ــ پیش از موجودات و مکوّنات خدا بود ، دگرهیچ چیز نبود ، نُوری بیافرید و ازآن نور لوح و قلم بیافرید ، آنگه اوّل چیز که برلوح نوشت « بسم‌الله الرحمن الرحیم » بود . **عثمان عفان از مصطفی**

(ص) پرسید که دراین «آیت‌تسمیت» چه گوئی؟ مصطفی گفت : « نامی‌از نامهای خداوند است جلّ جلالُه ، بانام اعظم نزدیك ، و هم برچنان که سیاهی چشم سپیدی را نزدیك است . وهم بر **جعفر بن محمد** گفت : بسم‌الله کتاب خدایرا همچون کلید است درها را ، پس بهیچ درخانه درنتوان شدن بی کلید ، همچنین دستوری نیست که بحضرت قرآن شوند بی بسم‌الله . آنکه‌این بیت بر گفت جعفر : شعر

« بِبِسمِ اللهِ مفتَتَحُ الـكلام . و بسم الله شافيةُ السقام »

ابوسعید خدری روایت کند از مصطفی گفت ـ میان عورات بنی آدم و میان دیو پردهٔ بسم‌الله است ، کسی که بخلوت جای شود قضاء حاجت را ، تا بسم‌الله نگوید که دیده دیو از آن دربند حجاب نشود . و دیو از هیچ‌چیز چنان کوفته و کشته نشود که از بسم‌الله شود ، نبینی که مردی بحضرت مصطفی گفت « تَعس الشَّیطان » مصطفی گفت : چنین مگوی که دیو ازین بزرگی برخود نهد و گوید « بِعِزَّتي صَغَّرْتك ! فإذاقُلتَ بسم الله تصاغرحتّي يصيرمثل الذُّباب. »وعن **عبدالله بن مسعود** ، قال : « مَنْ أَرادَان يُنجِيهِ الله من الزّبانيه التِسْعَة عشر فَليقرا. بسم الله الرحمن الرحيم فانّها تسعة عَشَرَ حرفاً لِيَجْعَلَ الله تعالى كلّ حرفٍ منها جُنَّةً مِنْ واحدٍ منهم »

و شرح این آیت تسمیت بالطائف و نکت که بآن تعلّق دارد در سوره بقره از پیش رفت .

قوله تعالیٰ : « أَلَـمّ » ـ روایت کردند از **ابن‌عباس** در تفسیر « آلم » که الف اشارتست بالله ، و لام بجبریل . ومیم بمحمّد . این تفسیر دلالت کند که مبداء قرآن از خداست و واسطه جبرئیل و منتهی محمد صلّی الله علیه و آله وسلّم . ومخرج الف که بدایت مخارج حروفست دلالت میکند بدان که مبداء قرآن از خداست ، و مخرج لام که اوسط المخارجست برجبرئیل که واسطه‌است ، ومخرج میم که منتهی‌مخارج است‌بر مصطفی که منتهای‌قرآنست ، چنانستی که ربّ‌العالمین گفت : ازین‌حروف که دلالت‌میکند براسباب سگانه کتاب‌قرآن حاصل شد : آن کتابی که شما بافصاحت و براعت ازمثل

آن گفتن درماندید، وعاجز گشتید. و گفته‌اند ـ « الف » ازاحدیّت است، و «لام» از لطف، و « میم » از ملك. معنی آنست که: « الاحد اللّطیف ألملك.

قوله: اللّٰه لااله الّاهو ».

« أَللّٰه » بعضی از مفسّران در معنی ـ اللّٰه ـ و در اشتقاق آن گفتند: « هوالّذی یَحِقُّ لَهالعبادة، والّذی یَؤُلُ الاشیاء الیه». «اللّٰه» آن خداوندیست که عبادت کردن و گردن نهادن ویرا سزاست، و باز گشت هرچیز و هر کا اعلم اوست وبا حکم او. و گفته‌اند که «اللّٰه» ـ الف ـ اشارتست با آلاء خدا، و ـ لام ـ اشارتست به لطف خدا و ـ لام ـ دیگر به لقاء خدا و ـ ها ـ تنبیه است. میگوید که بیدار باشید و بدانید که هر که بدیدار اللّٰه رسید هم بنعمت و لطف اللّٰه رسید اگر نه لطف او بودی بنده بلقاء او نرسیدی.

معتقد اهل سنت برین قاعده بنا نهادند: تا گفتند ـ خدا را هم بخدا شناسیم، یعنی که تا ربُ العزّة خود را با دل بنده تعریف نکند، و شواهد صفات قدیم در دلِ وی ثبت نکند، بنده بمعرفت او راه نبرد، اینست که **مصطفی** ﷺ گفت: « وَاللّٰه لَوْلاأَللّٰهُ ما اَهتدینا و لا تَصدّقنا و لا صَلّینا » و مصداق این خبر از قرآن مجید آنست که گفت حکایت از اهل بهشت: « و قالُوا أَلحمدللّٰه الّذي هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لَوْلاٰ أَنْ هدٰینا اللّٰه ».

آنگه تنزیه و تقدیس خود را گفت: لاٰ إله إلّا هو، و بجواب آن کافران که می گفتند: جملة الاشیاء سه چیزست عابدی که نه معبود بود یعنی ـ بنده، ومعبودی که نه عابد بود یعنی ـ خدای عزّ وجلّ، ومعبودی عابد یعنی ـ **عیسی**. ربّ‌العالمین بیان کرد که مستحقّ عبادت براطلاق جز أَللّٰه نیست آن خداوندی که جز او معبود نیست «لاٰ إلٰـهَ إلّاٰ هو».

آنگه تأکید را گفت: « أَلْحَيُّ القَیُّوم » زندهٔ پاینده، که بروی مرگ روا نه، و فنا بوی راه نه، و زندگی همه زندگان بدست وی و بقدرة اوست، « وَالْقَیُّوم » ـ هُوَالقائم بِحِفظِ کُلّ شيْ و المعطی لَهُ مابه قوامه. همانست که جای دیگر گفت:

« أَعطى كُلَّ شيءٍ خَلقَهُ ثم هدى » . « أَفَمَنْ هُوَ قائمٌ علىٰ كُلِّ نَفسٍ بِما كَسَبَتْ » وتمامی شرح این کلمات در **سورة البقره** رفت .

نَزَّلَ عَلَيْكَ الكِتابَ » کتاب ـ اینجا قرآنست ، وَإِنَّما سُمِّيَ كتاباً لكتب الحُرُوفِ بَعضُها إِلىٰ بَعضٍ ، ای ضمّها . وتنزیل بناء مبالغت و کثرت است ، یعنی که نه بیکبار فرود آمد این ، بلکه اندر سالها ، نجم نجم ، آیت آیت ، بقدر حاجت و ضرورت ، بدفعات و کرّات فرو آمد ، تا گرفتن آن بتلقّف و یادداشت آن بدل آسان‌تر بود ، وپاینده‌تر . چنان که جای دیگر گفت « كَذٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤادَكَ وَرَتَّلناهُ تَرتِيلًا » جای دیگر گفت « وَقُرآناً فَرَقناهُ لِتَقرَأَهُ على النّاسِ علىٰ مُكثٍ » نه چون **توریت موسی** که بیکبار از آسمان فرود آمد . گویند ـ هفتاد شتروار بود ، ویك جزو از آن بیکسال برمی‌خواندند ، ودر همه بنی‌اسرائیل هیچ کس همه توریت برنخواند ، مگر چهار کس : **موسی** عمران و **یوشع** بن نون ، و**عزیر** و **عیسی** علیهم‌السلام . پس از این جهت توریت وانجیل‌را أَنزَلَ گفت و نَزَّلَ ، نگفت . معنی‌دیگر گفته‌اند که . نَزَّلَ ، قرآن را گفت از بهر آنکه این بناءِ مبالغت است و حکم قرآن مُؤبّد است تا لاجرم باین لفظ مخصوص گشت ، وحکم توریت و انجیل مؤبّد نیست ، ازین جهت ببناء مبالغه نگفت .

« نَزَّلَ عَلَيْكَ الكِتابَ بالحقِّ » الاية ـ ای بِالعَدلِ ، لَمْ يُنزِلْهُ باطلًا عَبَثاً بِغَيرِ شيءٍ كَقَولِهِ : « لا يَأتِيهِ الباطِلُ مِنْ بَينِ يَدَيهِ ولا مِن خَلفِهِ » . میگوید این قرآن که فرو فرستاد ، بعدل فرستاد ، وبراستی و درستی ، نه بباطل ، که باطل را در آن گنجائی نه ! و بازی ومحال را درآن جای نه ! و قیل : « بالحقِّ » ای بما حَقَّ في كُتُبِهِ مِنْ إِنزالِه عَلَيكَ » گفت فرو فرستاد برتو قرآن بدان که درست گشته بود در کتب پیشینه که این کتاب بتو خواهیم داد .

« مُصَدِّقاً لِما بَينَ يَدَيهِ » . ای موافقاً لما تقدَّم الخبر بِهِ في سائِرِ الكُتُبِ ، معنی همان است . و قِيلَ موافِقاً لما كان قبله مِنَ التَّوراةِ والانجيل والزَّبورِ فی التوحید والنُّبوّات و بعض الشرائع . میگوید این قرآن موافق **توریت و انجیل و زبور** است

در بیان توحید و اثبات نبوّات و ذکر بعضی شرائع .

آنکه تشریف توریّت وانجیل را دیگرباره بذکرصریح مخصوص کرد گفت : « و أَنْزَلَ التَّوْرَاةَ و الإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ » ـ ای من قبل هذا القرآن . « هدىً للناسِ » صفت توریّت و انجیل است ، و ناس بنی‌اسرائیل‌اند . اي هُما هَدىً لبني اسرائيل مِنَ الضَّلالةِ.

« وأَنْزَلَ الفُرْقانَ » ـ روا باشد که این فرقان بقرآن مخصوص بود که جای دیگر گفت : « وَبَيِّناتٍ مِنَ الهُدى و الفُرْقانَ » و روا باشد که بر عموم رانند و همه کتابهای خدا در آن مندرج بود ، که همه آنند که حق از باطل جدا میکنند ، و حقیقت از شبهت ، و هدایت از ضلالات پیدا کنند .

و اشتقاق توریّت از « توریه » است ، و توریه روشن کردن بود و نمودن ، یعنی که توریت همه روشنائی است ، و سبب نور دل و هدایت . چنان که گفت : « وَضِياءً و ذِكْراً لِلْمُتَّقِينَ » و اشتقاق انجیل از « نجل » است ونجل اصل بود یعنی که انجیل دین را و علم را اصل است . والله اعلم .

« إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا » الاية ... یعنی ـ بالقرآن وبدين الله عَزَّوَجَلَّ ، «لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ فِي‌الآخِرَةِ» ایشان کـه کافر شدند بسخنان خدای که بدان ایمان ندادند و نپذیرفتند ، ورسالت رسول ونبوت ویرا منکرشدند ، وسخنان خدایرا اساطیرالاولین گفتند ، ونیز آیات‌وعلامات که بروحدانیت‌الله دلالت میکند ، وبرصدق‌نبوت گواهی میدهد ، از این دلائل عقلی و سمعی آنرا مکابر شدند ، ایشانراست عذابی سخت در آن جهان . و خدایرا هست که عذاب کند و کین کشد آنرا که خواهد ، و کس‌را نیست و نرسد که ویرا منع کند از آن که « وَاللهُ عَزِيزٌ ذُو انتقام » وی عزیـز است و قوی و قادر بر همه غلبه دارد و با همه تاود و سزای همه داند و تواند .

« إِنَّ اللهَ لاَيَخْفىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي‌الارضِ وَلاَ فِي‌السَّماءِ » الآية ... کلبی گفت: در زمین هیچیزازخدای پوشیده نیست ، یعنی وفد نجران وکید ایشان بارسول‌خدای و درآسمان هیچیز پوشیده نیست ، یعنی اعمال بندگان . و تخصیص آسمان وزمین

بذکر از آنست که ذکر آسمان و زمین باضافت با مخلوقان هائل ترست و عظیم‌تر ، و در دلها اثر بیشتر دارد ، آنکه هرچه هست بیرون از آسمان و زمین خود بر آن دلالت می کند.

قوله : « هُوَ الَّذي يُصَوِّرُكُمْ في الأَرْحامِ كَيْفَ يَشاء » الايه ... جای دیگر گفت بلفظ ماضی : « هُوَ الَّذي يُصَوِّرُكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ » آنچه ماضی است برسبیل تقدیر است و فعل خدای عَزَّ وَجَلَّ لامحاله بودنی است . و از روی حکم چنانست که از آن پرداختند چنان که گفت : أَتىٰ أَمرُ الله . أمّا آنچه برلفظ مستقبل گفت : « يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحامِ » این برحسب حال مخلوقان‌است ، چنان که بعزّت‌خود جلَّ جلالُهُ ، حالا فحالاً اظهارمی کند فعل‌خود ، ومی‌آفرینند ، وازآن‌خبر میدهد که : « يُصَوِّرُكُم في الارحام كَيْفَ يشاء » ـ گفت : اوخداوندی است دارنده ، ونگارنده ، هم مُصور و هم مُدبّر ، خلق را مصور است و عالم را مدبّر

و درست است از **مصطفی ص** که گفت : « إذا أرادَ الله عزَّ وَجلَّ خلقَ عَبْدٍ فَجامَعَ الرَّجلُ المرأَةَ طارَ ماؤُهُ في كُلِّ عرق و عضوٍ ، فاذا كانَ يَومُ السابع جَمَعَه الله تعالى ثُمَّ أَحْضَره كل عِرقٍ لهُ في ايِّ صورةٍ ماشاء رَكّبَهُ » . حاصل خبر آنست که ربّ‌العالمین چون خواهد که بندهٔ بیافریند مرد وزن فرا صحبت دارد ، تا آنکه آب وی پراکنده شود ، پس روز هفتم همه باهم آرد آن آب وآن عروق ، و چنان که خواهد صورت وي می‌نگارد ، ترتیب اعضا می‌دهد ، و برهم می نشاند ، یکي کوتاه ، یکي دراز ، یکي نرینه ، یکي مادینه . یکی نیکوصورت ویکی مُنکَر صورت ، یکي را خلق ظاهر تمام ، یکی ناقص ، یکی سیاه ، یکی سپید . پس مصور بحقیقت خداي است که قدرتش بی‌نهایت ، وخود بی همتا است . و کس را نسزاست و نه رواست از مخلوقان که صورت گری کند . مصطفي (ص) از آن نهی کرده و گفت : « مَنْ صَوَّرَ صُورَةً كُلِّفَ يَومَ القِيامَةِ أَنْ يَنفخ فيها الرُّوح وَلَيْس بنافخ . » و قالَ « إنَّ أَصحابَ هذه الصُّوَرِ يُعَذَّبونَ يَومَ القِيامَةِ وَيُقالُ لَهُم أَحيوا ما خلقتُم »

و قال « إنَّ البيت الّذی فیه تصاویر لا تَدْخله الملائکة . » قیل ـ یعنی ملائکة الرحمةِ فان ملائکه العذاب تدخله لامحالةَ . و رأی النّبي ص سِتراً فیه تمثال فهتکه ، ولم یدخل البیت الذي کان معلقاً علیه .

ثم قال تعالی « لا اِلٰهَ إلّا هُوَ العزیزُ الحَکیمْ » ـ کلمهٔ « لا إلٰه إلّا الله » بآخر آیت اعادت کردن بدان معنی است ، که چون بدلائل روشن و برهان صادق درین آیات معلوم شد که عیسی مخلوق است . و الله خالق عیسی ، یعنی پس میدانید که معبود بجز الله نیست ، وسزای خدائي جز اونیست ، عزیز است که او را همتا ومانند نیست ، و کس را باوی تابستن نیست ، حکیم است در کارِ خویش ، که او را حاجت بانباز و فرزند نیست ، و شرکت و ولادت در حکمت خود مقتضي ربوبیت نیست . ودرست است خبر از مصطفی ص گفت : إنَّ الله عَزَّ وَجلَّ یصدّق العبد بِخَمسٍ یقولُهُنَّ إذا قال لا إله إلاالله لهُ الملك و له الحمد » قال ـ صَدَق عبدی ، و اذا قال ـ « لا إله إلا الله و الحمدلله » قال ـ صَدَق عبدی . و اذا قال ـ « لا إله إلاالله و الله اکبر » قال ـ صدق عبدی . و اذا قال ـ « لااله الاالله وحدهُ لاشریك له » قال صدق عبدی .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « بسم‌الله الرحمن الرحیم » اشتقاقِ « اسم » از سُمُو است . ومعنی سُمُو ارتفاع است ، یعنی که نام سماء ناموررست و نشان ارتفاع او . و خداوند ما را عزَّ و جَلَّ نامهاست در کتاب و در سنّت و بدان نامها نامور است ، آن نامست که هست و آن هست که نام هر کز چنونامور بدین صفت . کدام مخلوق را شیرنام کنند و بددل آید ؟ و دریا نام کنند و بخیل بود ؟ وماه نام کنند و زشت آید ؟ خالق جل ثناؤه برخلافِ اینست که خداوندی بی عیب وبرصفت کمالست . باعزت و باجلالست با لطف و با جمالست . بافضل و بانوالست . وجود او دلها را کرامت است ! شهوداو

جانها راولایت است ! نادر یافته درعیان ، وشیرین در حکایت است ! یك نظر بعنایت اگر کند همه را کفایتست .

اگر روزی بیندازد کمند از برج ایوانش

بسا دلها که اندر حضرت او درشکار آرد .

آن پیر طریقت گفت : « خداوندا ! نثارِ دلِ من امید دیدار تست ، بهارِ جانِ من در مرغزار وصال تست . » آن همان آرزوست که آن مخدّره کرد « ربّ ابنِ لی عِندك بیتاً فی الجنة » .

یحیی معاذ همین گفت» آلهی ! أَحْلَی العطایا فی قلبی رجاؤك ، وأَحبّ الساعاتِ إلَيَّ ساعةٌ فیها لقاؤك » آن چه جائی بود که وعده دیدار فراموش کند ؟ ، وآن چه دلی بود که نسیم معارف از گلزار وصال نبوید ؟ ، وآن چه زبانی بود که جز نامِ دوست بخود راه دهد ؟ کز نامِ دوست بوی دوست آید ، و از حدیث دوست راحتِ جان فزاید !

روی ما شادست تا تو حاضری با رویِ تو

جان ماخوش باد چون غائب شوی با یادتو

ای بسا در حُقّهٔ جان غیورانت که هست

نعرهای سر بمهر از درد بی فریاد تو

قولهُ : « الم ، اللهُ لاإله إلّاهو » ـ الّم ـ رمز دوستی است ، خطابی سربسته با عاشقانِ کار افتاده . الله توحید عارفانست ، اسباب و اشکال و اغیار فراموش کرده ، و زبانشان با نفی این‌ها نا پرداخته ، هم از اول برسر نکتهٔ اثبات حق افتاده . « لا إلٰه إلّاهو » . توحیدعامهٔ مؤمنانست ، ازدرنفی‌درآمده وازتاریکیِ بیگانگی‌وپراکندگی باز رسته ، و بعاقبت بنور توحید برافروخته !

چو ـلاـ از صدرِ انسانی فکندت در ره حیرت

پس از نور إلٰهیت بالله آی از ـ إلّا .

اول رازبا عاشقانست ، آخر نیاز آشنایانست ، میانه نازعارفانست و رازِ عاشقی تا نیازِ آشنائی هزارمنزلست ـ آشنایان را فرود آرند « فی جنّاتٍ و نهرٍ » عارفان را فرود آرند « فی مقعد صدقٍ » ـ عاشقان را فرود آرند در حضرت عندیّتِ « عند ملیكٍ مقتدر » « چندان که میان آشنائی و عاشقی است همچندان میان جنات و نهر و میان عند ملیكٍ مقتدر است ، هر کس را بقدر همت و اندازهٔ معرفت خویش . خطاب آشنایان از جبّار عالم آنست که **مصطفی ص** گفت : ان شئتم انبأتکم ماأوّل ما یقول‌الله عزَّ وجلَّ للمؤمنین و اول ما یقولون له ؟ قُلنا نعم یا رسول‌الله . قال : انّ‌الله یقول للمؤمنین هَلْ احببتُم لقائی ؟ فیقولون نعم . فیقول : لِمَ ؟ فیقولون : **رجاءَ** عفوِك و مغفِرتك فیقول : وَجَبت لکم مغفرتی » حاصل کارِ آشنایان آنست که ازخدا مغفرت و عفو خواهند ، و حاصل کارِ عاشقان آنست که با **مصطفی ص** گفت شب معراج : « کن لی کمالم تکن فاکون لك کمالم ازل » .

من آن توأم تو آن من باش ز دل

بستاخی کن چرا نشینی تو خجل

آنکه خطاب با مواجهت گردانید و منّت بر آن مِهتر عالم نهاد و گفت : « نَزَّلَ عَلَيْكَ الكِتابَ بِالحَقِ » ای مهتر ! ترا چه زیان گربادیهٔ غیبت‌روزکی چندنصیب‌خلق رادرپیش کعبهٔ وصالت نهادم ؟ تو آن بین که یك ساعت‌ترا ازفراموش کردگان نکردم ، نه پیغام ونامه از توباز گرفتم . عاشق را همه تسلی درنامهٔدوست بود ، غریب را همه راحت از نامهٔ خویش بگشاید .

« وَرَدَ الكِتابُ بِما اقرَّ الاعیُنا

و شفی النفوس فَنلن غایاتِ المُنیٰ

« مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یدَیْهِ »ـ ای مهتر ! انبیاء پیشینه را و امّت گذشته را گفته بودم درآن نامها که بایشان دادم که مرا دوستی عزیزاست وحبیبی کریم ، بمؤمنان رحیم ، با درویشان چرب سخن و مهربان ، و با خُلقِ عظیم ، بساطِ شرعِ او درآخر

الزمان گسترانیم تا همه شرعها نسخ کند، و همه عقدها فسخ کند. این نامه که بتو فرستادم‌ای مهتر! تحقیق آن وعدهٔ موعودست که وعده ما بازی نبود وسخن‌مامجازی نبود. « وَأَنْزَلَ التَّوراةَ وَ الاِنجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدىً لِلنّاسِ وَ أَنْزَلَ الفُرْقانَ » - ای‌مهتر نگر تاغیریّت در راه نبوت‌نیاید. بدانکه انبیا رانامه‌ها فرستادم پیش‌ازتو، که‌مضمون آن نامه‌ها حدیث تو بود و ترتیب کارتو و کرامت تو،

« فمُنْدی لاخوانی الغائبین صحائف ذکری عنوانها » .

« إِنَّ الَّذينَ كفروا بآياتِ‌الله لهم عذابٌ شديدٌ و اللهُ عزيز ذوانتقام » ای مهتر! تا کی حق خویش فداء این رمیدگان کنی و هزیمت ایشان از سیاست قطیعت‌ماست، « لعلّك باخع نفسك ألّا يكونوا مؤمنين » . تا کی گرد دلهای زنگار گـرفته ایشان برائی ؟ و خـرابی آن دلها از صولتِ عزّت ماست « بل طبع‌اللهُ عليها بكفرهم » . تا کی تدبیر کشادن آن قفلها کنی ؟ و نقش آن مهر ازخزینهٔ عدل ماست، « أَمْ على قلوبٍ اقفالها » تا کی وعدو وعید وناز و نعیم بسمع **بوطالب وبوجهل** فروخوانی؟ و ریزندهٔ آن ارزیر بسمع ایشان قهرماست ! - إِنَّكَ لاَ تَهْدی مَنْ أَحبَبْتَ . تا کی ماه بدو نیم کنی ؟ ومعجزات عرضه کنی ؟ ان هیچ که در چشمشان نیاید که پوشش آن بصیرت و نجاست آن نهاد ایشان از حکم ماست. أُولَـٰئِكَ الَّذينَ لَمْ يُرِدِ اللهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُم . نعوذ بالله من عذابه و نِقْمَتِه .

« إِنَّ‌اللهَ لاَيَخْفى عَلَيْهِ شَيْئٌ فی الأَرْضِ وَلاَ فی السَّماءِ » - ای خداوند دانای پاك دان، نیك دان، همه دان، دوربین نزدیك دان، توئی از نهان آگاه و آگاه بهرگاه توئی.

از راز دلم جملگی آگاه توئی . اندر دل من بگاه و بیگاه توئی

ترا چه‌بانك بلند چه راز باریك، چه روز روشن چه شب تاریك ، ای شنوائی که همه آوازها شنوی، ای دانائی کـه بهمه رازها رسی ، ای بینائی کـه همه دورها بینی .

وسع الذی تحت النجوم سمائه
من فوق عرشٍ ثابت الارکان
ابصر به و الذَرّ یخطو فی الثَّری
تریانه من ربك الْعینان
هر ان چیزی که شد پنهان نبیند دیده ما آن
بهرچیزی که شد پنهان بود یزدان‌ما بینا
کرا باشد بصر زین سان که هریك ذره زین عالم
نگردد زو کم ازوادی نپوشد زوشب یلدا

« هُوَ الَذی یُصَوِّرُکُمْ فی الْأَرْحامِ کَیْفَ یَشاء » الآیه ... سخن درین از دو وجه است : یکی دراثبات صورتِ افریدگارجل‌جلاله وعزشانه ، دیگر دربیانِ قدرت وی و اظهار نعمت و برنهاد منت در تقدیر وتصویر خلق . اما در اثبات صورت خالق خبر درست است از مصطفی‌ص : « خلق آدم علی صورتهِ وطوله ستون ذراعاً . » وروُی « علی صورةِ وجههِ » . اهل تأویل که مایهٔ دین ایشان تمویه و تأویل و نفی است اضافتِ « ها » از حق جل جلاله بگردانیدند. واز ظاهر بر گشتند . و اهل سنت که مایهٔ دین ایشان سمع وقبول وتسلیم است تأویل بگذاشتند وبرظاهر برفتند و گفتند اضافت « ها » دربن‌خبربا خداست و بحث وتفکر وتأویل نرواست ، وبتشبیه پنداشتن خطاست ، که حق جلاله در همه صفات بی‌همتاست .

ودر باب رؤیت خبرها فراوانست ، که‌حق را جل‌جلاله ، صورة ووجه تابانست **ابن عباس** روایت کند که مصطفی‌ص گفت « رأیتُ ربی‌فی‌احسن صورةٍ . » وبروایت **ابوامامة باهلی مصطفی** گفت « ترائا لی ربی فی احسن صورةٍ فقال یـا محمد ! فقلتُ لبیك و سعدیك ! فقال فِیمَ اختصم الملأ الاعلی ؟ .... » و این خبر بسطی داردِ و بجای خویش گفته شود انشاءالله ـ و روایت **جابر بن سمره** آنست که « إن الله تبارك و تعالی تجلّی لیْ فی احسن صورةٍ » ـ و بروایت **انس** « اتانی ربی فی احسن

صورةٍ ». و هم انس میگوید (موقوف بروی) : إن فیما یمن الله عز وجل بـه علی آدم یوم القیامةِ ان یقول له : « الَمْ اَنحلكَ صورتی » . و عن ابن عباس قال : « سخط موسی علی‌بنی‌اسرائیل فلما نزل بالحجر قال اشربوا یاحَمیر ! فاوحیٰ الله تعالی الیه « مثلّتَ خلقا خلقتهُم‌علی‌صورتی بالحُمُرْ ». ودرخبرقیامت معروفست که **مصطفی ص** گفت « فیاتیهم‌الله عزوجل فی غیرالصورة اللتی یعرفون ، فیقولُ انا ربکم ، **فیقولون** ربّنا . فیتبعونه » ـ وعن **عکرمه عن ابن‌عباس** قال‌النبی : ـ « الصورة الرأس فـاذا أُقطع فلا صورة » ـ

درین خبرها خداوندانِ دل را بیان روشن است و برهان صادق که آفریدگار را صورت است ـ و لفظ محترز متبع آنست که گویند « أذُ صورة » یا گویند « هو ذو صورةٍ » ، نگوئیم او را که مصوَّر است ، که ائمه سلف این نگفته‌اند و نپسندیده بلکه گفته‌اند که اورا صورة است و وجه است ، و خود عز جلاله بعلم آن مستأثر ، و خلق از دریافت کیف و کنهِ آن عاجز ، چنان که خود بخلق نماند صورة و وجه وی بصورة و وجه خلق نماند . صورة خلق ریزد و ناچیز شود و فانی گردد ، وصورة خداوند با جلال واکرامست و باسُبحات‌نور و برقهایِ درخشان ، اگرحجاب از آن بردارد از سُبحات و روشنائی و درخشانی وی‌آسمان و زمین بسوزد و بریزد . واین در خبراست : « لو کشفها لأحرقت سُبحاتُ وَجهِهِ کُلَّ شیئٍ ادرکه بصره . »

گر یك نظرت چنان که هستی نگری

نـه بت مـاند نه بت‌پرست و نـه پری

اما سخن از روی تصویر آنست که رب‌العالمین منت بر آدمیان نهاد باین‌صورة بر کمال و چهرهٔ باجمال که ایشان را داد گفت : « و صَوَّرَکُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَکُمْ » . جای دیگر گفت : « لقد خلقنا الانسانَ فی‌احسنِ تقویم » واین تخصیص آدمیان است از میان جانوران ، وبجزایشان کس را این منزلت نداد و بدین مثابت نرسانید

ور همه فریشتهٔ مقرب است . در آثار بیارند که ـ یا عجبا ، فریشتهٔ را بیافریدنام وی جبرئیل ، ویرا ششصد پرطاوسی داد مُرصّع بجواهر ، با جلجلههایْ زرّین ، آکنده بمشك بویا چون برخود بجنبد از هر جلجلی آوازی خوش بیرون آید ونغمتی که بدان دیگر نماند . و آن فریشتهٔ دیگر اسرافیل که یك پایهٔ عرش بردوش ویست هر که که تسبیح در گیرد همه فریشتگان آسمان خاموش شوند و تسبیح خویش درباقی نهند از آن صوت نیکو و نغمتِ خوش که اسرافیل بیرون میدهد . و زینجافرا گذر عرش عظیم ، که مستوی بروی خدایْ جهانست ، واورا کنگرهاست که دروهم آدمی نیاید ، و قدر آن کس نداند ، و نور آفتاب در جنب نور عرش ناپدیدست و ناچیز . این همه مخلوقات برین صفت بیافرید وهیچیز[۱] را نگفت که نیکوش صورتی دادم یا نیکوش آفریدم ، مگر آدمی راکه از خاك تیره بر کشید و ویرا بدان منزلت رسانید که در آفرینش وی گاه خود راستود و گاه ویرا : ـ خود را ، گفت « فتبارك اللّهُ أَحسَنُ الخالقین ، » و ویرا گفت « اولئك هم الراشدون » « اولئك خیر البریة » ـ سبحانه سبحانه هذا هوالفضل الکبیر و الفوز العظیم . یقول تعالی « فضلاً من اللّه ونعمةً واللّه علیم حکیم » .

۲ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « هُوَ الَّذی أَنزلَ عَلَیْكَ الکِتابَ » . او آنست کهٔ فرو فرستادبرتو این نامه ، « منهُ آیاتٌ محکماتٌ » ازوست آیتهای استوار داشته و تمام کرده ـ « هُنَّ امُّ الکِتاب » معظم قرآن و مایهٔ دین داران و علم جویان آنست . « وَ اُخَر مُتَشابِهاتٌ » و آیتهای دیگر است که بهم مانند درظاهر ، وجز ازیکدیگرند درحقیقت « فَأَمّا الَّذینَ فی قُلوبِهِمْ زَیْغٌ » اما ایشان که در دل ایشان کژی و چفتکی[۲] است

(۱) هیچیز : همهجا چنین است در دو نسخه .

(۲) چفتکی : ـ چفسیدن یا چسبیدن بمعنی میل کردن میباشد . چون «چسبیدن تیر از نشانه» (برهان قاطع ، طهران) .

« فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ » بر پی آن متشابه ایستاده‌اند ازاین کتاب - « ابْتِغاءَ الفِتْنَةِ » جستن شور دل را و آشفتگی دین را ، « وَابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ » و جستن تاویل آن ، که تا حقیقت مرادخدای ازآن چیزبدانند - « وَما يَعْلَمُ تَأْوِيلَه إِلَّا اللهُ » و نداند تأویل آن مگر خدای - « وَالرَّاسِخُونَ فِي العِلْمِ، يَقُولُونَ » وتمام‌دانشان که‌درعلم‌پای‌براستواری دادند می‌گویند « آمَنَّا بِهِ » بگرویدیم بانچ خدای فرو فرستاد - « كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا » همه از نزدیك خدای ماست . . « وَ ما يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبابِ(۷) » و حق‌در نیابد و پند نپذیرد مگرخداوندان مغز .

« رَبَّنا » خداوندما ! « لاتُزِغْ قُلُوبَنا » مجسبان[۱] دلهاء ما را - « بَعْدَ إِذْهَدَيْتَنا » پس آنکه راه نمودی‌مارا - « وَهَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً » وما را از نزدیك خود رحمتی بخش - « إِنَّكَ أَنْتَ الوَهّابُ(۸) » توئی که توئی خداوند فراح بخش نیکو دار .

« رَبَّنا ! » خداوند ما ، « إِنَّكَ جامِعُ النّاسِ » توئی فراهم آرندهٔ مردمان - « لِيَوْمٍ لارَيْبَ فِيهِ » روزی را که دربودنِ آن روز گمان نیست ، « إِنَّ اللهَ لايُخْلِفُ الْمِيعادَ(۹) » که خدای‌خلاف نکند هنگامی که نامزد کند یا وعدهٔ که دهد .

النوبة الثانية

قوله تعالی « هوالذی أنزَلَ عَلَيْكَ الكِتابَ » یعنی : القرآن « مِنْهُ » ای من القرآن « آياتٌ محكماتٌ » ای متقنات مبينات مُفَصَّلاتٌ لا اشكال فی لفظهن و ظاهرهن، یعمل بهنّ - میگوید : این قرآن بعضی‌محکمات است وبعضی‌متشابهات . محکمات آنست که در لفظ و معنی آن هیچ اشکال نبود ، نسخ از آن باز گرفته‌اند و معارضه از آن باز گردانیده ، و اختلاف را درآن حاجت بتکلفِ نظر نباشد ، از آنك روشن و پیدا و ظاهر بود - وآن فرائض و حدود است ، امر و نهی ، وحلال و

(۱) مجسبان : - از چسبیدن است یعنی : منحرف مگردان .

حرام . و معظم قرآن و اصل قرآن آنست ، چنان که گفت « هُنَّ أُمُّ الکِتابِ » أُمِّ هرچیز معظم آنست که قوام آن چیز بدانست ــ و از سر جانور أُمّ آنست که زندگانی آدمی در بقاء آنست ــ و گفته‌اند : هن أمُّ الکتابِ ـ ای : « أمّ کل کتابٍ أنزلَهالله علی کل نبيٍّ فیهن کلّ ماأحلّ و کل ما حَرَّم » میگوید ـ این آیات‌محکمات که درین قرآن بتو فرو فرستادیم اصل همه کتاب خدای‌اند که پیغامبران را داد، یعنی که همه رابیان حلال وحرام وفروض وحدود کردیم و روشن گفتیم . **ابن‌عباس** گفت : ــ آنست که درسورةالانعام بسه‌آیت بیان کرد : ـ « قل‌تعالوا اتل ماحرّم ربکم علیکم » الی آخر الآیات الثلاثِ ـ ونظیر آن درسوره بنی‌اسرائیل است « و قضی ربك ألاّ تعبدوا إلاّ إیّاه » الآیات ـ

« و أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ » أُخَرُ جمعِ أُخریٰ است ــ میگوید : متشابهات است درین قرآن . ومتشابهات آنست که بچیزی ماند در ظاهر و که جز از آن باشد درحقیقت، چنان که میگوید « وَ إذا أَرَدنا أَنْ نُهلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنا مُترفيها فَفَسَقُوا فِيها فَدَمَّرناها تَدمِيراً . » ودرآیتی دیگر گفت « إنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحسانِ وَ إيتاءِ ذی القُرْبیٰ وَ يَنْهیٰ عَنِ الفَحشاء وَ الْمُنْكَرِ » ظاهر این هردوبدان ماند که آن‌جا بفسق می‌فرماید و این جا نهی از آن می کند ، تا آنگه که عالِم بیان کند و گوید معنی‌آیت آنست که : امرناهم بالطاعةِ فخالفوا و فسقوا .

قتاده و ربیع و ضحاك و سدی گفتند : محکمات ناسخات است که‌موجب عمل است ، ومتشابهات‌منسوخات‌است که ایمان‌آوردن بدان‌واجب‌است ، اماعمل‌بدان نیست . **ابن زید** گفت : محکمات قصص‌انبیاء است ، که رب‌العالمین‌آنرامفصل ومبین کرده‌درقرآن ، قصه **نوح** دربیست وچهارآیت ، قصه **هود** در ده آیت ، قصه **صالح** در هشت آیت ، قصه **لوط** در هشت‌آیت ، قصه **شعیب** در سیزده آیت ، قصه **موسی** در آیات فراوان ، و ذکر **پیغامبر** ما (ص) در بیست وچهار آیت باز گفته ، وفضل

و شرف وی درآن مبین کرده. و متشابهات آنست که درین قصه‌ها مکرر می‌شود. چنانکه در قصه نوح گفت « قلنا احمل » جایْ دیگر گفت « فاسلك فيها » و عصاء موسی را گفت « فَإذا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعی » جایْ دیگر گفت « فَإذا هِيَ ثُعبانٌ مُبينٌ ».

و گفته‌اند که محکمات آنست که علما را دریافت معنی‌آن هست و برتأویل آن رسند، ومتشابهات آنست که علم‌آن جز الله نداند، چنانکه وقت خروج **دجال** و نزول **عیسی**، و آفتاب از مغرب برآمدن، و قیامت برخواستن، و مانند این که الله بدانستن آن مستأثر است، و خلق را بران اطلاع نه، وجز ایمان آوردن بدان کس را درآن نصیب نه.

وبروایتی دیگر از **ابن عباس** متشابهات‌آنست که تشابهت علی‌الیهود، وهی حروف التهجی فی اوائل السُّوَرِ. و اصل این قصه آنست که قومی جهودان چون **کعب اشرف و حیی اخطب** و همسران ایشان آمدند بنزدیك رسول ص و گفتند « بما رسید که در جملهٔ آن چه برتو فرو فرستادند « الم » است، و اگر این حق است پس ما مدت ملك امت تو می‌دانیم که چند خواهد بود و تا کی خواهد بـود، بیش از هفتاد و یك سال نخواهد بود » ـ و این تأویل که نهادند ازشمارِ جُمَلْ بر ـ گرفتند، یعنی که الف یکی، لام سی، و میم چهل. مصطفی ص گفت پس ازین بیشترهست « المص». ایشان گفتند «ص» نود باشد پس صد وشصت ویکسال‌خواهد بود. ایشان گفتند: مانند این دیگرهست؟ مصطفی‌ص گفت: « الـر ». ایشان گفتند: اکنون دویست و سی و یکسال خواهد بود مصطفی گفت ازین بیشتر هست « المـر ». ایشان گفتند: این بسیار بیفزود دویست و هفتاد و یکی باشد و این‌برما مشتبه شد ندانیم‌آن بیشتر گیریم یا کمتر؟ ما خود بتو ایمان نخواهیم‌آوردن. پس رب‌العالمین در شأن ایشان این‌آیت فرستاد: « هوالذی انزل علیك الکتاب منه‌آیات محکمات هن ام‌الکتاب و أُخرمتشابهات » یعنی إشْتَبَهِ عَلی اليَهُودِ بِما أَوَّلُوا الحُروفَ

عَلي حِسابِ الجمَل ».

اگر کسی گوید چه فایدت راست متشابه در قرآن آوردن و چه حکمت است در آن که همه محکمات نبود؟ جواب آنست - که تشریف و تخصیص علما را، تا بمنقاش فهم معانی دقیق از آیات استخراج میکنند، وبدان معنی از عامه خلق متمیز میشوند، ونیز مستحق ثواب اخروی میگردند، بآن که دران استنباط خاطر و فکرت خویش را میرنجانند، و اگر همه محکمات بودی حاجت بتکلف نظر واتعاب فکرت نبودی، وآن ثواب حاصل نیامدی. معنی دیگر آنست که دانایان چون در متشابهات تأمل کنند و از دریافت معانی آن عاجز شوند نقص خویش ببینند وعجز خویش بشناسند وآنگه درراه بندگی راستتر روند، که بندگی عجز خودشناختن است و بدرماندگی خود اقرار کردن.

« فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ » معنی زیغ آنست که از راه استقامت بایك سوی چسبد(۱). یقال « زاغ القلب، و زاغتِ الشمسُ من کبدالسَّماء » و منه قوله: « فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم ». میگوید ایشان که در دل زیغ دارند همواره برپی متشابهات باشند، یعنی کافران ومنافقان وجهودان که طلب مدت ملك این امت ازحساب جمل استخراج میکنند.

و جماعتی از مفسران گفتند مراد باین همه مبتدعان اند که عائشه گفت: رسول خدا هر گه که این آیت برخواندی گفتی: « اذا رأیتم الذین یجادلون فیه فهم الذین عنی الله عزوجل فاحذروهم ولاتجالسوهم. »

« فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ماتشابه منه » ای تشابه لفظه، و اشکل معناه وهو صحیح فی نظمهِ و تألیفهِ. پس خبرداد که چه معنی را برپی متشابه باشند

---

(۱) چسبیدن یا چفسیدن، بمعنی انحراف و میل کردن. (برهان قاطع - چاپ طهران ص ٦٣٦.

و گفت : « ابتغاءِ الفتنةِ » ای ابتغاء التکذیب ـ وقیل ابتغاءَ الشُبُهات و اللَبْس لیضلُوا بها جُهالهُم . میگوید آن را متشابه جویند تا بدروغ دارند ، یا جهال را اندران در شبهت افکنند ، ودین برضعیفان بشورانند . « وَ ابْتغاء تَأوِیلِهِ » وتأویلی بر آن‌متشابه نهند تا حقیقت و مرادالله ازان بدانند ، و هرگز ندانند که الله گفت : « وَما یَعْلَمُ تَأویلَه إِلّاالله . » تأویل برلفظ تفعیل‌است ، ومراد بآن مُتَأوَّل‌است ، همچنان که تنزیل در صدر سورةالزمر مراد بآن مُنَزَّل است ـ نه‌بینی که جایٔ دیگر گفت « یوم یاتی تأویلُه » ای یَأتیْ مُتَأوَّلُه و مَآلَهَ یعنی آنچ عاقبت معنی درآخر باآن آید .

وفرق میان تفسیر و تأویل آنست که تفسیر علم نزول وشأن و قصهٔ آیت است ـ و این جز بتوقیف و سماع درست نیاید ، و نتوان گفت الّا بنقل و اثر و تأویل حمل آیت است برمعنی که احتمال کند ، واستنباط این معنی برعلما محظورنیست بعداز آن که موافق کتاب و سنت باشد .

استعمال تفسیر یادر الفاظ غـریب باشد چنانـکه ـ بحیره و سائبه و وصیله ، یا در سخن مُوجَزْ باشد که حاجت بشرح دارد چون « اقیموا الصلوة وآتوا الزکوة» یا سخنی که قصهٔ در آن تعبیه باشد و تا آن قصه بندانند آن سخن متصور نشود ـ چنان که گفت : «انّما النَسِیُ زیادةٌ فی‌الکفرِ » .

اما استعمال « تأویل » گاه برسبیل عموم بود ، گاه برسبیل خصوص . چنانکه « کفر» گاه در جحودمطلق کار فرمایند و گاه در **جحودباری** جل ثنائُهُ علی ـ الخصوص ، و چون « ایمان » که گاه در تصدیق مطلق کار فرمایند و گاه درتصدیقِ دین حق علی‌الخصوص .

وهم ازتأویل‌است لفظی‌مشترك میانِ معنیهای مختلف ، چنان که لفظ «وجد» کار فرمایند هم در« جدة » وهم در« وجد » وهم در« وجود » . هم از تأویل است آنچه رب العالمین گفت : « لاٰ تُدْرِکُه الْأَبْصارُ » میان علما اختلاف است کـه این

بصرعین است یا بصرقلب .

« وَ الرّاسِخُونَ فِی العِلْمِ » . این ابتداء سخن است ، کـه بر « إِلّا اللهُ » وقفی تمام است· میگوید که راسخان درعلم از دانش تأویل نومیدند . و دلیل بر آن قرائت **ابی کعب** است ـ و درمصحف **انس و بوصالح** . « و ابتغاء تأویلهِ ـ و مالهم بتأویله من علمٍ إن تاویله إلّاعنداللهِ » . **عمر عبدالعزیز** هرگاه که این آیت بر ـ خواندی گفتی : انتهی علم الراسخین فی‌الغلم بتأویل القرآن الیٰ ان قالوا « آمنا بهِ کل من عند ربنا » .

ابن‌عباس گفت رسوخ ایشان و ثبوت ایشان درعلم آنست که گفتند « آمنّا بهِ کُلٌّ من‌عند ربّنا »ـ همانست که عائشه گفت « مِنْ رسوخِ علمهم الایمانُ بمحکمهِ و متشابههِ و ان لم یعلَموا تأویلَه » ـ از مصطفي(ص) پرسیدند که راسخان درعلم کدام‌اند ؟ گفت « مَنْ بَرَّتْ یمینُه و صَدَقَ لِسانُه ، واستقام قلبُه و عَنَّ بطْنه وفرجه، فذلك الراسخُ فی‌العلمِ » . و گفته‌اند تقوی باید باحق وتواضع باخلق ، و زهد بادنیا، و مجاهدت بانفس تـا از راسخان در علم باشی . این راسخان درین آیت هم‌ایشان‌اند که دران آیت گفت : « لکنّ الراسخون فی‌العلم منهم » . پس‌معنی هردو آیت آنست که راسخان درعلم میگویند : ما بگرویدیم بانچه الله فروفرستاد ، کلٌّ مِنْ عِنْد ربنا دریافته و نا دریافتهٔ ما ، همه پاکست و راست ،‌و از نزدیك خداوند ما جلّ‌جلاله .

مذهب اهل سنت وتسلیم ، وراسخان درعلم ، وثابتان در ایمان ، وجمهوراهل اثبات و جماعت آنست که نا معقول قبول کردن بتسلیم درست‌آید ـ و اهل تکلف وکلام میگویند که معقول بقبول درست‌آید .

« وَما یَذَّکَّرُ » ای وما یتذکر وَما یَتعظُ بالقرآن الّااُولواللُبِّ **والحجی** . میگوید جز خردمندان پند نپذیرند باین قرآن .

آنکه در آموخت رهیگان خود را تا گویند « رَبَّنا لاٰ تُزِغْ قُلوبَنا » ـ این

آیت رد قدریانست. ووجه دلیل اهل سنت ورَدّ ایشان درآن روشنست و ظاهر، که اضافت ازاغت وهدایت بکلیت باخداست، وخلق درآن مجبورند ومقهور. میگوید خداوندِما! دلهای‌ما ازدین حق، و راه استقامت، وسنن صواب بمگردان، چنانکه دلِ جهودان، و ترسایان، ومبتدعان که در دل زیغ دارند بگردانیدی. مصطفی ص این دعا بسیار کردی که: «یا مقَلّب القلوب! ثبت قلبی‌علی دینك» ـ یاران گفتند یا رسول‌الله ـ می‌بترسی برما وبر دین ما؟ پس از آنکه ایمان آوردیم بتو، و ترا استوار گرفتیم بدانچه گفتی و رسانیدی از کتاب و دین وشریعت؟ مصطفی ایشان‌را جواب داد که «إنَّ قلوب بنی‌آدم کلها بین اصبعین من اصابع‌الرحمن، یُقیمُه إنْ شاء ویزیغه إنْ شاء، والمیزان بیدالرحمن یرفع أقواماً و یضع آخرین الی یوم‌القیامة». و روی انه قال ص: انّ قلب ابن‌آدم مثل‌العصفور یتقلب فی‌الیوم سبع مراتٍ ـ و عن **ابی موسی** قال: إنَّما سُمّیَ القَلْبُ لتقلبِهِ، و انما مثل‌القلب مثل ریشةٍ بفلاةٍ مِن الارضِ.

و گفته‌اند در معنی «ربنا لاتزغ قلوبنا» ای لا تفعلْ بنا من الاکرام مایُوَدی إلی الزیغ ـ فکان الازاغةُ اعطاء الخیراتِ الدنیویّةِ المثبطةِ عن الخیرات الاخرویةِ المشارالیه بقوله: «ولو بسط اللهُ الرزاق لعبادِه لَبَغُوا فی الارْضِ». ولهذا قال علی علیه‌السلام: من وَسَّعَ علیهِ دنیاه و لم یعلَمْ انَّهُ مَکَربِهِ فهو مَخدوعٌ عن عقلِهِ.

«وَهَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً»: رحمت ایدر ثباتست برصواب، و عصمت از ریبت. و فائده «مِنْ لَدُنْكَ» آنست که عطاء بردوقسم است ـ یکی عوضِ طاعات و اعمال، و یکی بی عوض بتبرع و تفضُّل. این کلمه تنبیه است مر بنده را تا بداند که عطاء إلٰهی نه برسبیل جزا و عوض اعمال است، بلکه همه فضل و رحمت اوست مصطفی‌ص گفت «سَدّدُوا وَقارِبُوا و ابشروا فإنَّه لن یُدْخِلَ الجنَّةَ احداً عملُه» قالوا

ولاانت ؟ یا رسول‌الله ؟ قال « وَلاٰ أَنَا إِلّا أَنْ يَتَغَمَّدَنِيَ‌اللّٰهُ مِنْهُ بِرَحْمَتِهِ » ـ روایت است از عائشه که گفت مصطفی ص هر که که از خواب بیدار شدی در شب این چند کلمه بگفتی : « لا إلٰـه إلا أنت إِنّی استغفرك لذنبی ، و اسألك رحمتك ، أَللّهُمَّ فزدنی علماً ، ولا تزغ قلبی‌بعد إذ هديتنی ، وَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْكَ رحمةً ، انّك انت‌الوهاب » .

« ربّنا إنك جامع الناسِ ليومٍ » يعني‌يوم القيامة بحشرهم و نشرهم وحسابهم و جزائهم ـ جامع نامیست از نامهای خداوند عزوجل ، این جا بمعنی حشر و نشر و قیامت است ـ یعنی که آن روزخلق را باهم آرد ، وحساب کند ، وجزاء کردارده‍د این معنی را فریشتهٔ گفت ببعضی آدمیان : « خُلِقْتُمْ لِأَمرٍ عَظِيمٍ » این آفرینش شما مردمان نه از گزاف وبازی است ـ « أفحَسبتم انّمَا خلقناكم عبثاً ؟ » بلکه کاری‌عظیم راست ، و آن حشر ونشر وثواب و عقاب است ـ واین وعده حق راست است وبودنی ـ چنانکه گفت عزوجل : « إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَميعاً ، وَعْدَ اللّهِ حَقًّا » و ازان گفته و وعده که داده باز پس‌نیاید و خلاف نکند که گفت « إِنَّ اللّهَ لا يُخْلِفُ الميعادَ » .

النوبه الثالثه

« قولُهُ ـ « هُوَالّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الكِتابَ » . هُوَ نه نام است نه صفت ـ اما اشارتست فرا هست ، یعنی که خداوندِ ما هست و بودنی و بوده ، برمکان عالی و در صفات‌متعالی ، **شریح** عابد گفت : درویشی‌را دیدم درمسجد حرام که خدایراعزوجل می‌خواند که « یامن هوَ هوَ ! یامن لاهو إلّاهو ! اغفرلی » گفتا : هاتفی آواز داد که ای درویش بآن یکبار که نخست گفتی ترا چندان ثوابست که فریشتگان تابقیامت می‌نویسند .

هُوَ دو حرف است « هاٰ » و « واو » و مخرج « ها » آخر حلق است ـ و مخرج « واو » اول حلق . اشارت میکند که درآمدِ این حروف باول از اوست ! و

باز گشت آن در آخر باوست ! منه بدأ والیه یعود . و گفته‌اند که اشارت بمخلوقات و مکونات است ، که درآمد هرچیز در بدایت از قدرت اوست ، وباز گشت همه‌در نهایت با حکم اوست .

درویشی را درحال وله پرسیدند که « ما إسْمُكَ ؟ » جواب داد که « هُوَ » ـ گفتند از کجا می‌آئی ؟ ـ گفت « هُو » ـ گفتند چه می‌خواهی ؟ گفت « هُو » ـ گفتند : لعلَّك تریدالله ؟ مگربا نچه میگویی‌الله‌را میخواهی؟ درویش که نام الله‌شنید جان خویش نثار این نام کرد ، و از دنیا بیرون شد .

نام تو بصد معنیٍ نقّاش نگارند
بر یاد تو و نام تو می جان بسپارند
بر بوی وصال تو همی جان بفشانند
وز وصف تو در دست بجز عجز ندارند

قوله تعالی . « منْهُ آیاتٌ مُحکَماتٌ هُنَّ إمُّ الکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابهاتٌ » دو قسم عظیم است از اقسام قرآن : یکی ظاهرروشن ، یکی‌غامض مشکل ، آن ظاهر ، جلال شریعت راست ، و این مشکل جمال حقیقت راست ، آن ظاهر بآنست تا عامهٔ خلق بدریافت آن و عمل بدان بناز و نعمت رسند . و این مشکل بآنست تا خواص خلق بتسلیم آن و اقرار بآن براز ولی نعمت رسند . وازآنجا که نعمت وناز است تاآنجا که أنس وراز است بسا نشیب وفراز است ، وازعزت‌آن حال و شرف‌آن کار پردهٔ غموض وتشابه ازآن برنگرفت ، تا هرنامحرمی درین کوی قدم ننهد ، که نه هر کسی شایسته دانستن اسرار ملوك بود .

رو گرد سراپردهٔ اسرار مگرد کوشش‌چه کنی که نیستی مرد نبرد
مردی باید زهر دو عالم شده فرد کو جرعه دُرد دوستان داند خورد

قوله : ــ « رَبَّنا لاتُزغ قُلُوبَنا بَعْدَ إذ هَدَیْتَنا . . . » الایه ــ حین صدقوا

فی حسن الاستغاثه أمدّوا بانوار الکفایة . بادل صافی ، و وقت خالی ، و زبان بذکر حق‌جاری ، تیردعا سوی نشانه اجابت شود لامحاله ، لکن کار درآنست که تا این‌صفا و وفا و دعا کَیْ مجتمع شوند ، وچون برهم رسند ! معنی‌آیت این دعاست کـه : بار خدایا شور دل و زیغ از دلهای ما دور دار ، و ما را بر بساط خدمت برشرط سنت پاینده دار . « وَهَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً » وآنچه دهی‌خداوندا بفضل ورحمت خویش ده ، نه جزاء اعمال و عوض طاعات را ! که اعمال وطاعات ماشایسته حضرت جلال‌تو نیست ! و آنرا جزمحو کردن وباچشم نیاوردن روی نیست .

پیری گفت ازپیران طریقت که : زهرهای‌رهروان واصحاب طاعات‌آب گشت ازبیم این آیت ، که : « وقدمنا الی ماعملوا من عملٍ فجعلناهُ هباءً منثورا » . ومرا ازهمهٔ قرآن بااین‌آیت خوش افتادی هست ، گفتند : این‌چه معنی دارد ؟ گفت : تا از این اعمال ناپسندیده و طاعات ناشایسته بازرهیم ، ویکبار گی دل درفضل‌ورحمت او بندیم .

قوله تعالی : « رَبَّنا إِنَّكَ جامِعُ النّاسِ لِيَوْمٍ لا رَيْبَ فيه » جمع کنندهٔ خلق و باهم‌آرنده اوست ، یکی‌امروز ، یکی فردا ، امروز دوستان خود را جمع می کند بربساط ولایت و معرفت ، و فردا همه خلق را جمع کند بربساط سیاست و هیبت . امروز جمع‌اسراراست مکاشفه جلال وجمال‌را ، وفردا جمع ابشارست مقاسات‌احوال و اهوال رستاخیز را . نص‌صریح بهردو نـاطق است . اما جمع اسرار را درین‌سرای حُکم **مصطفی ص** گفت : یا معشرالانصار أَلم آتکم و انتم ضلالٌ فهداکُم اللهُ بی ؟ قالوا بلی یارسولَ الله . قال أَلم آتکم و انتم اعداء فالَف الله بین قلوبکم بی ؟ قالوا بلی یا رسول‌الله ، قال أَلم أتکم و انتم متفرقون فجمعکم الله بی ؟ قالوا بلی یارسول‌الله . وجمع اشباح وابشاردر قیامت‌آنست که **مصطفی ص** گفت باسناد درست : « یَجمع‌الله الاولین والاخرین‌لمیقات‌یوم معلوم اربعینَ سنة شاخصة ابصارهم الی‌السماء وینتظرون

فضل القضاء، قال : وينزل الله تعالى فى ظُلَلٍ من الغمام من العرش الى الكرسى ثمّ ينادى منادٍ : ايها النـاس ! أَلم ترضوا مِن رَبّكم الّذى خلقكم و رزقكم و أَمركم ان تعبُدوه ولاتشركوا بهِ شيئاً ان يولّى كلّ انسانٍ ماكان يتولّى ويعبد فى الدنيا ؟ اليس ذلك عدلا مِن ربكم ؟ قالوا بلى. فينطلقون فيمثل لهم اشباهُ ماكانوا يعبدون، فمنهم من ينطلق الى الشمس ومنهم من ينطلق إلى القمر و إلى الاوثان من الحجارة، واشباه ماكانوا يعبدون. ويمثل لمن كان يعبد **عيسى** شيطانَ عيسى و يمثل لمن كان يعبدُ **عزير** شيطانَ عزير، ويبقى **محمد** ﷺ امته. قال فيمثل الرب عزوجلّ فيأتيهم، فيقول : مالكم لاتنطلقون كما انطلق الناس؟ فيقولون : بيننا وبينه علامةٌ فاذا رايناه عرفناه. فيقول: ماهى؟ فيقولون يُكشف عن ساقه فعند ذلك يكشف عن ساقه ... » وذكر الحديث بطوله

٣ ـ النوبة الاولى

قوله تعالى : « إِنَّ الّذينَ كَفَرُوا ... » . ايشان كه كافر شدند (و نعمت خداى برخود بپوشيدند) « لَنْ تُغنِىَ عَنهُمْ أَموالُهم ولاأَوْلادُهُم مِنَ اللهِ شَيْئاً » بكارنيايد وسود ندارد ايشانرا مالهاى ايشان ونه فرزندان ايشان بنزديك خدا هيچيز ، « وأُولٰئكَ هُمْ وَقُودُ النار [١٠] » وايشان آنند كه بايشان آتش افروزند (فردا .)

« كَدَأْبِ آلَ فِرْعَوْنَ » همچون عادت وشأن آل **فرعون** « وَالّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ » و ايشان كه پيش از ايشان بودند ، « كَذّبُوا بِآياتِنا » دروغ گرفتند سخنان ما ، « فَأَخَذَهُمُ اللهُ بِذُنُوبِهِمْ » تا پس فرا گرفت خداى ايشانرا بگناهان ايشان ، « واللهُ شديدُ العِقابِ [١١] » و خداى سخت عقوبتست (و سخت گير .)

« قُلْ لِلّذينَ كَفَرُوا » (جهودان ومشركان) راگوى « سَتُغْلَبُونَ » آرى باز مالند شما را ايدر (وباز شكنند) وَ تُحشَرُونَ إِلىٰ جَهَنَّمَ » وفردا شما رابسوى دوزخ انگيزانند

« وَبِئْسَ المِهادُ[١٢] » وبدآرامگاههائی است (دوزخ دوزخیان را .)

« قَدْ كانَ لَكُمْ آيَةٌ »شمارا شگفتی‌بود (سخت نیکو)«فی فِئَتَیْنِ الْتَقَتا » دو گروه که هم‌روی شدند وهم‌دیدار ، « فِئَةٌ تُقاتِلُ فی سَبیلِ اللهِ »یك گروه کشتن‌می کردند در پیدا کردن راه بخدای . « وَأُخْرىٰ كافِرَةٌ » ودیگر گروه کافران بخدا ، «یَرَوْنَهُمْ مِثْلَیْهِمْ » (این گروه مسلمانان گروه کافران را) می‌دیدند بشماردوبارچندخویشتن . « رَأْیَ العَیْنِ » بردیدار چشم آشکارا « وَاللهُ یُؤَیِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ یَشاءُ » و خدای نیرو میدهد اوراکه خواهد بیاری دادن خود ، « اِنَّ فی ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِی الْأَبْصارِ[١٣] » درآنچه شما دیدید عبرتی است بینایان (وخردمندان) را .

النوبة الثانية

قوله تعالی : إِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا » الآیه . . . مشرکان قریش و جهودان **قریظه** و **نضیر** در رسول خدا بدرویشی و بی فرزندی بغمز می‌دیدند ، و بمال و فرزندان خویش‌می‌نازیدند ، ودرآن‌باوی‌مکاثرت می‌ساختند ، این جواب ایشانست ، میگوید « لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُم أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ مِنَ اللهِ » أی ـ عندالله ، شیئاً . وقیل : من‌عذاب‌الله شیئاً . فردا ایشانرا آن مال وفرزند بکار نیاید بنزدیك خدا ، وعذاب خدا از ایشان ازهیچیزباز ندارد ، « وَ أُولٰئِكَ هُمْ وَقُودُ النار» ، این‌همچنانست که گفت : «وَقُودُها النّاسُ و الحجارة » . وَقود ـ بنصب واو آن چیز است که بآن‌آتش افروزند ، ازهیزم وجزآن ، و وُقود بضم واو و وقد افروختن‌آتش است همچون ایقاد . « كَدأْبِ آل **فرعون** » دأب نامی است عادت را ، مراد بآن‌سان وصفت است ، یعنی همچون سان وصفت آل فرعون » . واین کاف را سه‌وجه است : یکی‌آنست کـه ـ هُم وَقُودُ النار کداب‌آل فرعون ، این داب بانارپیوسته ، واین‌آل فرعون مضاف باهم ، میگویداین مشرکان قریش وجهودان هیزم دوزخند چون‌آل فرعون .آنگه ابتدا کرد و گفت : «وَالَّذینَ من‌قبلهم » این‌هم مشرکان قریش‌اند و ـ هُم ـ آل‌فرعون ، میگوید : وایشان

که پیش‌ازایشان بودند ، و آن قوم **نوح**اند و**عاد وثمود** . « کذَّبوا بآیاتنا » . دیگر وجه « هم وقودالنار کدأب آل فـرعون والذین من قبلهم » میگوید ایشان هیزم دوزخ‌اند چون آل فرعون وچون ایشان که پیش ازایشان بودند تاآنجا که سخن پیوسته . آنکه‌آل فرعون راگفت وایشان که پیش ازیشان بودند« کذبوا بآیاتنا » وجه سدیگر : برنار وقف است آنکه إبتدا کـرد کداب آل فرعون و سخُن پیوسته تا بذنوبهم . می گوید : چون آل‌فرعون وایشان که پیش‌ازیشان بودند دروغ‌شمردند سخنان ما تا اللّٰه ایشانرا فرا گرفت . همانست که جای دیگر گفت وکُلًا أَخذنا بذنبه و ذنب وجرم متقاربند ، لکن جرم چون نتیجه وثمره اکتسابست از اجترام ثمـره گرفته‌اند و ذَنْب‌چون عاقبت و آخرفعل‌است که بوی می‌باز گردداز ذَنَبْ گرفته‌اند همچنین عقوبت ازان عقوبت نام کرده‌اند که‌آن عاقبت بدکارست برعقب بد کردن‌او ، و تعقیب برپی کاری یا کسی رفتن وایستادن بود . « لَهُ مُعَقِّبات » از آنست . وتعقیب نیز چیزی بپس بازبردن بود ـ لا مُعقّب لحکمِه ـ ازآنست ، یعنی که بازپس برنده نیست حکم‌اللّٰه را ، وازآنست که مرتدرا گفت ـ «أنقلبتُم علی أعقابکم » که‌ازسوی عقب باز می گردد . وعقاب و معاقبه هردو مصدراند عقوبت کردن را ، « واللّٰه شدید العقاب » یعنی . إذا عاقَبَ ، میگوید خدای سخت عقوبتست هر گه که عقوبت کند ، وسخت گیر است اگر گیرد .

« قُلْ لِلَذینَ کَفَرُوا ... » این کافران مشرکان **مکه**‌اند و جهودان **مدینه** ، « سَتُغلبونَ و تُحشرونَ إلی جهنَّم » ـ **حمزه وکسائی** هردو کلمه را بیا خوانند ، باقی همه بتاء مخاطبه خوانند . ایشان که بتاء مخاطبه خوانند معنی خود ظاهراست و ایشان که بیا خوانندآنرا دووجه است : یکی‌آنست ـ که «أَلَذین کفرواسیغلبون ویحشرون فقل‌لهم » ـ می گوید ایشان که کافر شدند ایشان را اینجا باز شکنند و فردا بدوزخ رانند ، و فرا ایشان گو که چنین خواهد بود . وجه دیگر « قل للذین

کفروا» یعنی ـ الیهود . سیغلبون یعنی ـ کفارمکه ، فرا کافران‌اهل **توریت** گوی: که این‌مشرکان قریش که دشمنان منند ایشانرا بازخواهندشکست امروزه دردنیا ، وبدوزخ خواهند راندفردا بقیامت . واین‌شکستن روز **بدر** است که مسلمانان کافران را بکشند وبهزیمت کردند . **مصطفی ص** آن روز که این آیت آمد کافران را گفت: « إنَّاللهَ غالِبُکُم وَحاشِرُکُمْ إلیٰ جَهَنَّمَ » ـ واین‌آیت دلیلی روشنست برصدق‌نبوت **مصطفی** و صدق سخن وی که پیش از آن خبر باز داد که مسلمانان را غلبه وقوت خواهد بود بر کافران یعنی روز **بدر** ، وهمچنان بود که وی گفته بود وخبرداده .

قول **ابن‌عباس** آنست که « قُل‌للذین کفروا» این کافران جهودان مدینه‌اند و قصه آنست که چون مشرکان قـریش **ابوسفیان‌بن حرب** و اصحاب او روز **بدر** بهزیمت شدند و شکسته گشتند و مسلمانانـرا قوت و نصرت بـود جهودان مدینه گفتند : « هذا واللهِ النَّبِیُّ الاُمیُ الَذی نَجده فی کتابنا **التوریة** بنعتهِ وصفته ومبعثه وانه **لاتُرَدُّ له رایةٌ** » گفتند والله که آن پیغامبرست که ما نام وصفت ومبعث وی‌در کتاب خویش یافته‌ایم ، ودانسته که ویرا برهمـکنـان غلبه و قوتست ، و عَلَم نبوت وی آشکارا . وبران بودند که اتباع وی کنند و بوی ایمان‌آرند ، پس قومی ازیشان **گفتند** : این‌چه تعجیل است ؟ بگذارید تا وقعهٔ دیگربیفتد میان وی ومیان‌دشمنان وی ، اگراورا دست‌بود وبِه‌آید درآن وقعه ، پس‌همه بوی‌ایمان‌آریم ، نه بس‌برآمد تا **وقعهٔ احد** بیفتاد ، و مسلمانان بهزیمت شدند چنانکه قصه است . آن جهودان باز بشك افتادند . شقاءِ ازلی و حکم إلهی بکفر ایشان در رسید ، و ایشانرا ازآن گفت و همّت بازپس آورد و هیچکس از ایشان مسلمان نشد ، و عهدی نیز که داشتند با رسول خدا آن عهد بشکستند ، و **کعب اشرف** که سرایشان بود و بـا شصت سوار سوی **مکه** شد وبا کافران مکه درعداوت **مصطفی** راست‌شد وبرین اتفاق کردند که کلمه‌شان یکسان باشد ، ودرمخالفت موافقتی‌نمودند و عهدی بستند ، و **بمدینه** باز

آمدند. پس رب‌العالمین در شان آن جهودان آیت فرستاد: « قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ. » «وَ بِئْسَ الْمِهادُ». أي وبئس الفراش من النار. يقول بئس ما مهّدوا لانفسهم، بدآرامگاهی که خود را ساختند وتوختند دوزخ جاودان و آتش سوزان.

« قَدْ كانَ لَكُمْ آيَةٌ » ای ـ بيانٌ و عبرةٌ و دلالةٌ على صدق ماقلتُ لكم ستغلبون. می گوید: ایشانرا گوی که نشان وبیان و دلیل صدق آنچه من گفتم که سَتُغلبون ـ آنست که دو فِرْقت برهم رسند روز **بدر** جنك را و کوشش را، يك فرقت مسلمانان ویك فرقت کافران. مسلمانان سیصد وسیزده بودند از ایشان **هفتاد وهفت مهاجران**، دویست وسی‌وشش **انصار** صاحب رایت رسول خدا و مهاجران **علی بن ابی طالب ع** بود. وصاحب رایة انصار **سعد بن عباده**، وهفتاد شتر درلشکر مسلمانان بودند و دو اسب، یکی آنِ **مقداد بن عمرو** و یکی آنِ **مرثد بن ابی مرثد**. و شش دِرع با ایشان بود، و هشت شمشیر، و از مسلمانان آن‌روز بیست و دو مرد شهید گشتند چهارده از مهاجر وهشت از انصار. و فرقت دیگر کافران مکه بودند، رئیس ایشان **عتبة بن ربیعة بن عبدشمس**، ودر لشکر ایشان صدتا اسب بود، ونهصد و پنجاه مرد جنگی، سه چندان عدد مسلمانان بودند. امّا رب‌العالمین گفت: « يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ » این گروه مسلمانان کافران را بشمار دوبار چند خویشتن دیدند چون چشم‌برایشان افکندند. یعنی که الله ایشانرا چنین نمود تابرایشان چیره‌شوند وباز نشکنند، ومسلمانان را آن‌آیت دیگر: « وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِأَتَيْنِ » معلوم شده بود که مردی ازیشان با دومرد کافر برآید وغلبه کند. پس رب‌العزة کافران را اگرچه سه‌بار چند مسلمانان بودند دوبار چند ایشان نمود ومسلمانان نیز بچشم کافران اندك نمود چنان که آنجا گفت: « وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ » این بآن کرد تا دلهای مسلمانان قوی باشد و گوش بغلبه ونصرت دارند، وکلمه‌حق

را بکوشند، وچنان کردند ورب‌العالمین مسلمانان راآن روزبر کافران نصرت‌داد .

« یَرَوْنَهُمْ » بتا قرائت **نافع ویعقوب** است ، باقی بیا خوانند ، و قرائت **یا** ظاهرترست ومعنی آن روشن‌تر، وچون بتا خوانی ـ با ـ لکم ـ شود . میگویدایشانرا می‌دیدند یعنی کافران را دوبار چند ایشان . ای مثلَیهِم . در هردو قرائت که‌ترونهم خوانی یا یرونهم این‌ها و میمِ مثلیهم با مسلمانان شود . « رَأيَ العَيْن » نامی است عیان را ، و برأی‌العین و مرتای‌العین همچنان ،

« والله یؤید بنصره من‌یشاء » ـ نصرت مؤمنان را از جهت خـداوند عزوجل بردو وجه است : یکی نصرت دادن از روی حجت وقد فعل ، و این نصرت بحمدالله ظاهرست و آشکارا ، وحجت براعداء دین روشن است و لازم . وجه دیـگر نصرت مداولت و غلبه است ، آن مداولت که رب‌العالمین گفت : « و تلك الایام نداوِلُهابین الناس »این‌نصرت‌است که مسلمانان ازالله می‌خواهند که فانصرنا علی‌القوم‌الکافرین . » واین نصرت است که خدای ، تعالی مومنان را وعده داد گفت : « و کان حقاً علینا نصرالمؤمنین » جای دیگر گفت : ألا اِنَّ نصرَالله قریب . » « نصرمن‌الله وفتح قریب.» « والله یُؤَیِّد بنصرهِ من یشاء . » همان نصرت مداولت است . امیرالمؤمنین علی (ع) گفت : « اِنَّ للباطِل جولِةٌ ثم یَضمحل » اوفتد گاه گاه که کافران برمسلمانان غلبه کنند و ایشانرا برنجانند ، امایك جوله بیش نباشد ، که باطل پاینده نبود وبعاقبت غلبه ونصرت هم مسلمانان واهل حق را باشد . چنانکه گفت ، بَل نقذفُ بالحق علی الباطل فیدمِغُهُ ، ولن‌یجعل‌الله للکافرین علی‌المومنین سبیلا . **مصطفی ص** این‌نصرت در دعاء صعفاء اُمّت و اخلاص ایشان بست گفت : اِنّما ینصرُاللّهُ هذهِ الاُمّة لِضُعفائهم بدعائهم و اخلاصهم وصلوتهم . وقال هل تنصرون و تُرزقون اِلا بَضعفائکم . »

آنگه گفت : « اِنَّ فی‌ذلكَ لَعبرةً لِاُولی الاَبصار » درآنچه دیدنـد از نصرت مومنان با ملت‌ایشان و هزیمت کافران با کثرت ایشان ، عبرتیست خداوندان زیر کی

و خرد را. عبرت اعتبار غائب بود در حاضر : چیزی حاضرمعلوم کنی درهنگام ، و جای‌وصفت، آنکه برقیاس آن‌حاضرچیزی غائب معلوم کنی‌درهنگام وجای‌وصفت. و درقرآن جایها عبرت‌یاد کرده است ، وهرجای باآن ـ اولوا الابصار ـ گفت ، ازبهر آنکه قیاس کار بصیرانست ، واین اَبصار اینجا عقول است . و یُقال ـ العبرة ما یُعبَرُبه من‌الجهل الی‌العلم ، این عبرت چون معبرست : یعنی که بدان ازجهل باعلم میروند واصل‌آن ازعبور نهراست ، ومنه . العبارة لانّها جعلت کالمَعبرِ لِتأدیة المعنی من‌نفس القائل الی‌نفس‌السامع .

النوبة الثالثه

قوله تعالی : «ان‌الذّین کفروا لن تغنی‌عنهم اموالهم » الآیه ... جلیلا ! خدایا ! کریما ! مهربانا ! که در وعید کافران مومنانرا وعده می‌دهد ! و درذم ایشان‌اینان را می‌نوازد ، میگوید : کافران را فردای قیامت مال وفرزند بکارنیاید ، وایشانراسود ندارد ، یعنی که مؤمنانرا بکارآید هرگه که حقوق‌آن بجای‌آرند ، وآنرا دام دین خویش سازند ، و سعادت ابدی بدان جویند . مصطفی‌ص گفت : « نعم المال الصالح للرجل الصالح ، نعم‌العون علی تقوی‌الله المال » همانست که رب‌العالمین گفت : واتبع فیما آتاك‌الله الدارالاخرة » می گوید : درآنچه ترا داد ازین جهان آن جهان بدست آر ! و سعادت آخرت طلب کن ! و این سعادت آخرت در معرفت خدای است ، و معرفت ازنور دلست ، و نور دل از چراغ توحید ، واصل‌این چراغ موهبت الهی‌است امّا مادّت‌آن از اعمال و طاعات تن است ، وطاعات از قوه نفس است ، و قوه نفس از طعام وشراب و کسوتست ، وطعام وشراب و کسوة عین مالست . پس مال بدین تدریج سبب سعادت ابدی است . اما باید که بقدر کفایت برنگذرد ، که‌آنکه سبب طغیان شود ، چنان‌که گفت : « اِنّ الانسانَ لیطغی اَنْ رآهُ استغنی » وزبهر این رسول‌خدا

دعا کرد گفت : بارخدایا ! قوت آل محمد قدر کفایت کن ! این قدر کفایت چون برای فراغت عبادت بود خود عین عبادتست که زاد راه است و زاد راه هم ازراهست .

شیخ ابوالقاسم گرگانی را ضیعتی بود حلال ، که ازآن کفایت وی درآمدی ، یك روز غله آن ضیعة آورده بودند . شیخ یك کف ازآن برگرفت و گفت : «این با توکل همهٔ متوکلان عوض نکنم» وسر این کسی شناسد که بمراقبت دل مشغول بود ، و داند که فراغت از کفایت چه مدد دهد رفتن راه‌را.

« اِنَّ الّذین کفروا لن تغنی عنهم اموالهم » الایة ... اگر هرچه خزائن زمین است و اموال دفین است کافرانرا باشد وجمله فدای تن خویش کنند تا خود را بآن باز خرند ، وازعذاب‌الله برهند ، ازیشان نپذیرند وآن انفاق مال ایشانرا سود ندارد وبکار نیاید ، خواه تا در مواساة درویشان بود ، خواه تا در مصالح عموم خلق از بهر آنکه عبادت مالی در مراتب طاعت رتبت سوّم است : نخست اعتقاد صافی باید ، پس عبادت بدنی ، پس عبادت مالی . وکافران رانه اعتقادست ، ونه عبادت بدنی پس عبادت مالی ایشانرا بچه کارآید و چه سود دارد ؟ باز بنده مومن دلی دارد معتقد ، زبانی دارد موَحّد ، ارکانی دارد مُتعَبِد ، پس اگر سراعتقاد دل و ذکر زبان و تعَّبد ارکان صدقهٔ دهد ، یا بوجهی از وجوه خیرات خرجی کند ، اگرچه شبهت را درآن مدخل بود امیدست که چون بدرقه اعتقاد با آن همراه بود ، آنرا رَدّ نکنند . ازین عجبتر که باصفاءِ اعتقاد احکام اصول سنت اگر از اعمال خیزد ز دیوان وی چیزی برنیاید هم امید رستگاری هست . بحکم آن خبر که مصطفی ص گفت : « یقول‌الله تعالی قدشفع النبیون و الملائکه والمومنون وبقی ارحم‌الراحمین . قال : فیقبض قبضة او قبضتین من‌النار فیخرج خلقاً کثیراً لَمْ یعملوا خیراً .

٤ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی « زُینَ لِلنّاسِ » برا راستند مردمانرا « حُبُ الشهَواتِ . » دوستی

آرزوها (وبایستها) « مِنَ النِساءِ وَ البَنینَ » از زنان و پسران « وَالقَناطِیرِ المُقَنطَرةِ » وقنطارهای گرد کرده،« مِنَ الذَهَبِ وَالفِضّةِ» اززر وسیم ، «وَالخَیلِ المُسَوَّمَةِ» واسبان بانگاشت (ورنگ نیکو) « وَ الأنعامِ وَ الحَرثِ » و چهار پایان و کشت‌زار « ذلِكَ مَتاعُ الحَیوةِ الدُنیا» اینست برخورداری این جهانی « وَاللهُ عِندَهُ حُسنُ المَآبِ (۱۴)، » وبنزدیك الله است مومنانرا نیکوئی باز گشتن گاه .

« قُل اَؤُ نَبِّئُکُم » بگو شما را خبر کنم « بِخَیرٍ مِن ذلِکُم » به از آنچه بهره کافرانست ایدر « لِلّذینَ اتّقَوا » ایشان راست که بپرهیزند ازشرك «عِندَ رَبِّهِم» بنزدیك خداوند ایشان «جَنّاتٌ تَجری مِن تَحتِها الأنهارُ» بهشتها که می‌رود زیر آن جویهای روان ، « خالِدینَ فیها » جاودان درآن « وَازواجٌ مُطَهَّرَةٌ » و جفتان پاك داشته (وپاك کرده) « وَ رِضوانٌ مِنَ اللهِ » و خشنودی وپسند از خدا ، « وَ اللهُ بصیرٌ بِالعِبادِ (۱۵) ، » وخدای بینا (ودانا)ست ببندگان خود (که هر کس بچه سزاست .)

النوبه الثانیه

قوله تعالی . «زُیِّنَ لِلناسِ» این ناس کافرانند ، واین تزیین بر آراستن دنیاست در چشم ایشان ، و دریافت آن بحِسّ باشد نه بعقل ، از اینجاست که درقرآن تزیین همه دراوصاف دنیا آمده است نه در اوصاف آخرت ، وآنکه همه درحق کافران گفته که مدرك ایشان از محسوسات درنگذرد ، و ذلك فی‌قوله تعالی « زُین للذّین کفروا الحیوة الدنیا » و جای دیگر گفت « انّ الذین لایومنون بالاخرة زَیّنا لهم اعمالهم » ، جایی دیگر اضافت تزیین باشیطان کرد گفت : « وَزَیّنَ لَهُمُ الشَّیطانُ ما کانوا یَعملون »نه از آن که ازحقیقت تزیین و گمراهی‌ایشان درشیطان چیزی‌هست ، لکن‌شیطان سبب گمراهی و آراستگی‌عمل بدبر ایشان بود ، پس‌برسبیل تسبّب‌اضافت تزیین باشیطان شد ، چنان که جای دیگر اضافت اضلال با اصنام کرد « رَبِّ انهـن

اضللن کثیرا من‌الناس » و معلوم است که اضلال دربتان نیست ، فانّ الهادی و المُضل هوالله عزّ وجل ، لکن اصنام سبب ضلالت ایشان بودند پس برسبیل تسبب اضلال‌بانام ایشان کرده ، اینجا همچنانست « زُینَ لِلناسِ حُبُّ الشهواتِ . » معنی آنست : « زُیّنَ للناس الشهوات و حُبّبت الیهم . » شهوات آرزوی نفس است ، ولذت راندن ، وبر پی هوای خود ایستادن ، آنکه شهوات را تفسیر کرد و ابتدا بزنان کرد . فانّهن حبائل الشیطان واقربُ الی الافتتان . که این زنان دام شیطانند ، ومرد بهیچ‌چیز چنان‌زوُد فتنه نگردد که برین‌زنان . **مصطفی ص** گفت : « ماترکتُ بعدی‌فتنةً اَضرُعلی‌الرجال من‌النساء . » وعجب آنست که این‌زنان را دام خواند وشیطان را دام نهنده ، پس کید دام نهنده را ضعیف گفت ، « ان کید الشیطان کان ضعیفا » و کید دام عظیم خواند : « انّ کید کنّ عظیم » ، ازبهر آنکه کید شیطان چون‌بارحمت‌خدای مقابل کنی ضعیف باشد ، و کید زنان چون باشهوت مردان ومیل ایشان مقابل کنی قوی باشد وعظیم . « وَالْبَنِینَ » واز شهوات دنیا که مردم آنرا سخن‌دوست دارند پسرانند ، **مصطفی ص** گفت اِنهم‌لَثمرة القلوبِ‌وقرّةالاَعین ، و اِنهم مع‌ذلك لَمجنبةٌ مُنجلةٌ محزنة . وروُی : مامن اهل‌بیت یُولَد فیهم ولدُ ذکرٌ اِلّاو اَصبَح فیهم عزٌ لم‌یکن .

« وَ اَلْقناطیرِ المقنُطَرةِ » ـ قناطیر جمع قنطارست ، ودر لغت عرب قطعی‌نیست بر کمیت وحدِ ان . جائی که گذرگاه مردم بود آنرا ـ قنطره ـ گویند وقنطار مالی باشد که گذرگاه زندگی توبود ، پس باحوال مردم بگردد همچون بی‌نیازی و توانگری ، یکی باندك مال خود را بی‌نیاز و مستغنی بیند ، یکی تا مال بسیار جمع نکند خود رابی‌نیازومستغنی‌نداند ، وجماعتی ازمفسران در ـ قنطار ـ سخن گفته‌اند و آنرا حدّی پدید کرده گفتند : ـ هزار دینار ، و گفتند : که پانصد ، و گفتند که نصاب زکوة ، آن که زکوة درآن واجب شود . و گفته‌اند که پری پوست گاودینار یادرم ، و گفته‌اند : دوازده هزار درم دیت مردی مسلمان . والمُقَنْطَرَةِ ـ المجموعة

قنطاراً قنطاراً آنچه قنطـار قنطار باهم آری و گرد کنی. گویند مقنطره همچون دراهم مدرهمه و دنانیر مُدنرُة. و قیل: المقنطرة المُحکَمة، یقال قنطرتُ الشیَّ اذا احکمتَهُ ومنهُ سمیت القنطره «وَالْخیلِ الْمُسوَمه» اسبان را ـ خیل ـ خواند لما فیه مِنَ الْخیلاءِ هیچ کس بر پشت اسب سوار نشود که نه درخود خُیلاءِ و کبر نبینند و اصل ذلك من خیلت الشیئ وهوظن یقرب من الکذب، ومنه الخیال ـ میگوید وازشهوات دنیا اسبان مُسوّم اند: «مسوّم» رادو معنی است یکی: المطیّة المعلمة فی الحرب، یعنی اسبان باسومه نیکو نگاشت «آن نیکو، رنگ آن نیکو. سُومه ـ نشانی باشد که متوّسم عیب وهنرو نژاد اسب بآن بجای آرد. دیگر معنی والخیل المسومه ـ ای المرسلة فی الرّعی اسبان سائمه کرده کاها بصحرا گذاشته. یقال سامت الخیل فسوم سوماً. فهن سآیمه اذا رعت، و اَسمتها أنَـا اِسامةً فهی مُسامة، وسوّمُتها تسویماً فهی مسوّمة. ومنه قوله تعالـی «فیهِ تسیُمون» روی علی ابن ابی طالب ع قال رسول الله ص: لما ارادَاللّهَ عزوجلّ ان یخلقَ الخیلَ قال لریحِ الجنوب انی خالقٌ منك خَلقا اخلقه عزّاً لاولیائی، ومذلةً لاعدائی، وجمالا لاهل طـاعتی. قالت الریح اخْلق. فقبض منها قبضةً فقـال خلقتكُ فرساً. وجعلتكُ عزیزاً وجعلتُ الخَیر معقودا بناصیتك و الغنائم مجازةً علی ظهرك، و اَنتَ بُغیتی، آثرتكْ فسحةً من الرزق. وآثرتكَ علی غیرك من الدواب. واعطیت علیك صاحِبك، وجعلتك تطیرُ بلاجناحِ، وانتَ المطلب وانت المَهرب، وساجعلُ علی ظهرك رجالا یسبُحوننی ویُحَمدّوننی ویُهَلِلوُننی ویکبروّننی، فسبّحی اذا سَبحوا و هَلِلی اذا هَلّلوا ومجدّی اذا مَجدَّوا وکَبّـری اذا کَبّـروا. فقال رسول الله ص مامن تسبیحة وتحمیدة وتمجیدة وتکبیرة یکبرُبها صاحبُها، فتسمعَه اِلّا فتجیبُه بمثلِها. قال: فلمّـا ان سمعت الملائکه الصفة و خَلق الفرس. قالت: یارب نحن ملائکتك نسبحكَ ونَحمِدكَ، فما ذالنا؟ قال: فخلق لها خَیلاً بَلغاً لها اَعناقٌ کاعناق البُخت تمرُّ بهم اِلی من یشاء من انبیائه ورسله. قال علی ع والبراق منهن. قال فارسل الفرس فی الارض

فلمّا استوت قدماه فی‌الارض صَهَلَ . فمسح الرحمن تعالی بیده علی عرفه وظهره فقال بُورِکت ما احسنك ! فلما ان عرضَ‌الله عزوجل‌علیٰ **آدم** من کل‌شیئ مما خلق‌الله ، قال‌له : اختر من‌خلقی‌ماشئتَ فاختارَالفرسَ فقال‌له . اخترت‌عزّك وعِزَولدك خالداً باقياً مابقوا بر کتی‌علیك وعلیهم، ماخلقت خلقا احب‌الی منك و منهم .

وعن **انس** قال لم‌یکن شیٌ احبْ الی **رسول‌الله‌ص** بعدالنساء من‌الخیل . وعن **ابی‌ذر** قال قال **رسول‌الله‌ص** مامن فرسٍ عربیٍ الاّ یوذن له عندَ کل فجر بدعوةٍ : اللهم من حولتنی من بنی آدمَ وجعلتنی له ، فاجعلنی احب‌اهله وماله الیه .

وعن **خباب** قال : قال **رسول‌الله ص** ، « الخیل ثلاثهٌ : فرس للرحمن و فرسٌ للشیطانِ و فرسٌ للانسانِ : فامّا فرسْ الرحمنِ ـ فما اُتخِذَ فی‌سبیل‌الله و قوتِلَ علیه اعداءالله ، و امّا فرس‌الانسان ـ فما استطرق علیه ، واما فرس الشیطانِ فما روهن علیه وقُومرَ علیه . »

« و الانعامِ » وزشهوات دنیا که مردم را بر آراستند چهارپایانند یعنی شترو گاو و گوسفند . « والحرثِ » و کشته زار . فرق‌میان حرث و زرع آنست که ـ حرث زمین ساختن وخویش کردن وتخم درآن ریختن است ، و زرع بعد ازآن رویانیدن و پروریدن است . ازینجا که رب‌العالمین اضافت حرث را باخلق کرد بیرون از زرع قال تعالی : افرایتم ماتحرثون ءأنتم تزرعونه اَمْ نحن الزارعون »

« ذلكَ متاعُ الحیوةِالدُنیا » ـ آنچه گفتیم ازین‌شهوات ولذات چندان بجایست که‌دنیا بجایست، برخورداری ناپاینده‌پیدائی آن‌چندان ماند که‌دنیا ماند . اهل‌معانی گفتند : ـ حیوة بردو قسم است : حیوة دانیه دنّیة ، وهی الحیوة الدنیا ـ حیوتی نزدیك یعنی‌این‌جهان بادنائت وخساست . ودنائت وخسّت وی آنست که رب‌العالمین آنرا ـ لعبٌ ولهوٌ ـ خواند ، وذلك فی‌قوله : « اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو ـ الی قـوله ثم یکون حُطاماً » ـ قسم دوم حیوة آن جهانی است ، باراحت وآسانی ،

باشرف وشادی وشرف وی آنست که رب‌العالمین آنرا - حیوةطیبه - خواند وحقیقت زندگی آن نهاد بآن که گفت : « و اِنَّ الدارُ الْآخرةِ لَهی الحَیَوان » . کافران و بیگانگان حیوة همان قسم اول دانند ، وبآن راه برند ، وقسم دوم خود نشناسند ودر نیابند ، لاجرم آنرا منکر شدند گفتند : «لاتأتینا الساعة»«اِن نظنّ الّاظنّا» ومومنان بنور معرفت وتأیید الهی این حیوة آن جهانی بشناختند ، و دریافتند ، وبآن ایمان آوردند . رب‌العالمین آن ایمان ایشان بپسندید ، و ایشانرا در آن بستود و گفت . « و الذین آمنوا مشفقون منها ، ویعلمونَ اَنّها الحق »

آنکه درآخر آیت گفت : « واللهُ عِندَهَ حسنُ المآبِ » - ای - حسن‌المرجع ، وهی‌الجنة . آنچه گفت درین آیت که‌رفت‌وصف کافرانست وبهره‌ایشان . اکنون‌وصف مؤمنان درگرفت ، و آنچه ازبهر ایشان ساخت گفت : « قُلْ أَاُنَبِّئکمُ بخیر مِنْ ذلِـکُمْ . » روی عن عمر رضی‌الله عنه لمّـا سمع‌هذه‌الایات ، قال : « ربنا انك زّینتَ وَبینّـتَ هذه انّ مابعدهاخیرٌ منهافاجعل‌لعمر و آل‌عمر الذّی هُوخیرٌمنها . »معنی آیت آنست که یامحمد : - گوی شمارا خبر کنم‌به‌از آنچه نصیب کافرانست . اینجا سخن تمام شد .

پس ابتداء کرد و گفت « لِلّذینَ اَتقَّوا عِندَ رَبّهم » گفته‌اند : که تقوی سه منزلست : منزل اول ترك الکفر و الشرك ، ازشرك پرهیز کردن و از کفردوربودن، منزل دوم ترك‌المحارم الّتی تَحظُرها الشریعةُ حرامها ، که شریعت آنرا بسته است و حرام کرده ازآن پرهیز کردن ، سوم منزل - حفظ الخواطر والنیات ، خاطرونیت خویش را پاس داشتن وزیرا کندگی‌نگاه‌داشتن . اول‌منزل مسلمانانست ، دوم منزل مؤمنانست ، سوم منزل عارفانست . میگوید : ایشان‌که از شرك بپرهیزیدند و از محظوراتِ شرع باز ایستادند ، و خاطر ونیـتِ خویش را پاس داشتند . تادر توحید درست آمدند وراست رفتند، ایشان راست بنزدیك خداوندِ ایشان بهشتهای .

«جَنّاتٌ» بلفظ جمع گفت ازبهر آنکه نه یك بهشت است، که هفت بهشت‌اند ـ چنان که **ابن‌عباس** گفت: جنة[۱] الماوىٰ وجنة[۲] النعیم ودارالخلد[۳] ودارالسلام[۴] وجنة[۵] الفردوس وجنة[۶] عدن، و علّیون[۷]. و اشتقاق جنّت از ـ جنّ ـ است، ومعنی جنّ ـ پوشش‌است، یعنی که از حِسّ بَصَر پوشیده‌اند، که ایشانرا نه‌بینند. ودل را ـ جِنان گویند که ازچشمهاپوشیده است ـ همچنین جَنّات را بآن خوانند که امروزدر دنیا از چشمها پوشیده است « ولذلك قال تعالىٰ « فَلا تَعلَمُ نَفسٌ ما اُخفِيَ لَهُم مِن قُرَّةِ اَعیُنٍ . »

آنکه صفت‌بهشت کرد « تَجری مِن تَحتِها الأَنهارُ » . درهمهٔ قرآن این ـ ها والف ـ با اشجارشودمگر آنجا که ـ مِنْ تَحتِهِمْ ـ است، ومعنی‌همانست که میگوید: میرود زیرایشان جویهایٔ روان یعنی زیردرختها ونشستگاههایٔ ایشان .

« خالِدینَ فِیها » ـ جاودان دران بهشت‌اند باناز ونعیم، جایٔ دیگر فرمود « وَمَاهُم مِنْها بِمُخرَجینَ » . ازآن ناز ونعیم‌شان هرگز بیرون نیارند، واز عزّ وصال **با ذُلِّ** اخراج نگردانند ،

« وَ اَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ » ـ وایشان راست درآن بهشت جفتانِ پاکیزه، وگزیده از قاذورات وتغیّر، لَایَبُلْنَ **وَلا یَتَغَوَّطْنَ وَلا یَحِضْنَ ولا یَمْنِینَ** .

رُوِیَ اَنَّ یَهُودِیّاً سأل **النبی ص** « اَتَزعَمُ اَنَّ فی‌الجنةِ نکاحاً و اکلًا و شرباً» ومن اکل وشرب کانت‌له عذرةٌ . فقال النبی‌ص : والذی نفسي بیدهِ انّ فیها اکلًا و شرباً ونکاحاً ویخرج منهم عرقٌ اطیبُ من ریحِ المسكِ . فقال رجلٌ : صدق رسول‌الله خلق‌الله دُوداً یاکُلُ مما تاکلون ویشرب مما تشربون فیخلفُ عسلًا سائغاً، فقال‌علیه الصلوة والسلام هذا مثل طعام الجنة . »

« وَرِضوانٌ مِنَ‌اللهِ » **بوبکرازعاصم** « رُضوان » درهمهٔ قرآن بضم ـ رآ ـ خواند، و این لغت **تمیم وقیس** است . باقی بکسرِ رآ خوانند برلغت اهل **حجاز** .

یقال‌رضی یرضی رِضیً و مَرضاةً و رُضواناً و رضواناً ـ **موسی** گفت : خدایا ! « دُلّنی عَلَیٰ عملٍ اِذَا عملتُه ، رَضِیتَ عنی » : مرا کاری درآموز و بعملی راه نمای که چون آن بجای‌آرم توازمن راضی شوی . رب‌العالمین گفت : یاموسیٰ طاقت نداری و آنچه میخواهی برنتاوی ! ـ موسیٰ بسجود درافتاد وتضرع کرد ، آنگه رب‌العالمین گفت : یا **بن‌عمران** « رِضائی فی رضاك بقضائی » : رضاء من درآنست که بحکم‌من راضی شوی . **مصطفی ص** این دعا بسیار کردی : « اَللّهُمَّ ، اِنّی اسأَلُكَ الرِضاء بعدالقضاء و بردَالعیشِ بعد الموتِ ، واسألُك لذةَ النظر الی وجهك » ـ شیخ **ابوعثمان حیری** را پرسیدند : چه معنی را رضا بعدالقضاء خواست ؟ گفت : رضا پیش ازقضاء عزم‌باشد بر رضا نه‌عین رضاء ، وبعد ازقضاء حقیقت رضا آن بود .

« وَاللّهُ بَصیرٌ بِالعِبادِ » ای بَصیرٌ بِاَعمالِ العِبادِ ، فیجازیهم علیها و قیل بصیر بالعباد ای علیهم بما یصیرون الیه من‌العدی والتوّلی .

النوبة الثالثه

قوله تعالی : « زُیّنَ للناسِ حُبُّ الشهوات . » آن مهترعالم وسید ولد آدم **مصطفی ص** خبرداد از کردگارِ قدیم‌جل‌جلاله وعزّ کبریاءه گفت : آنگه که‌بهشت بیآفرید رب‌العالمین **بجبریل** گفت « یا جبریل اذهب فانظر الیها » رو درین بهشت نظاره کن وآنچه من‌ساخته‌ام وآفریده‌ام‌بندگان ودوستانِ‌خود رایکی‌ببین، جبرئیل رفت وآن بهشتهاءآراسته با ناز ونعیم بی‌نهایت دید ، وآن طرب گاه دران منزلگاه درجوارِ حضرتِ الله ساخته وپرداخته عزیزانِ راه را و دوستانِ الله را . جبرئیل‌چون آن دید گفت : «بارخدایا ! «و عِزّتِكَ لایَسْمَعُ بِها احدٌ اِلّا دَخَلَها » بعزّت وخداوندیٔ تو که هیچکس صفت این بهشتها نشنود که نه بآن قصد دارد وطاعت‌دار بود تا دران شود . پس رب‌العالمین هرچهِ دشواری ورنج بود ازین نا بایستها و بی‌مُرادیها کردِ

آن بهشت در گرفت، و راهش را پلِ بلوی ساخت تا هر که قصدِ مولی دارد نخست پلِ بلوی باز گذارد.

شیخ الاسلام **انصاری** رحمه‌الله گفت: من چه دانستم که مادرِ شادی رنج‌است، و زیریك ناکامی‌هزار گنج است! من چه دانستم که این‌باب چه بابست وقصهٔ دوستی را چه جوابست! من چه‌دانستم که صحبت تومهینهٔ قیامت است، وعزوصال تودر ذُل حیرتست! جان وجهان کعبه جایْ خوش‌است ومعشش اولیاست و مُستقرّ صدیقانست؛ اما بادیهٔ مردم خوار درپیش دارد، میل درمیل و منزل درمنزل، تا خود کرا جست آن بود که آن میلها و منزلها باز برد وبکعبهٔ معظم رسد!

عالمی در بادیهٔ مهر تو سر گردان شدند

تا که یابد بردر کعبهٔ قبولت بردبار (سنائی)

پس چون راه بهشت بر بی‌مرادی و ناکامی نهاد فرمان درآمد که: یا **جبریل!** اکنون بازنگر تا چه بینی؟ جبریل آن راه پر خطر دید، وآن میلهای مجاهدت، ومنزلهای با ریاضت دید که برراهگذارِ بهشت نهاده، وعزتِ قرآن خبر می‌دهد که تا آن میلهایْ مجاهدت باز نبری راه بحضرت ما نیابی «وَالّذین جاهَدُوا فینا لَنَهدّینهم سُبلنا.» جبرئیل که چنان دید گفت: بارخدایا! نپندارم که ازیشان یك کس در بهشت شود.» **مصطفی ص گفت** پس رب‌العالمین دوزخ را بیافرید با انکال و سلاسل و با زقوم و حمیم. جبرئیل را فرمود: که یا جبرئیل یکی در رو درین‌زندان، تا اثرِ غضبِ ما بینی، وصفتِ عقوبت ما بدانی. ـ جبرئیل رفت ودوزخ را دید باآن درکات و انواع عقوبات ـ گفت: بارخدایا! «وَ عِزَّتِكَ لَا یَسمَعُ بِها اَحَدٌ فَیَدْ خُلَها» بعزت تو خداوندا که کسی صفت این دوزخ نشنود و آنکه کاری کند که بأن کار در دوزخ شود. پس رب‌العالمین هرچه از شهوات دنیا بود ازآنچ

درین آیت بشمرد «مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِینَ وَ الْقَنَاطِیرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَیْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ » این همه گردِ دوزخ در گرفت و راهِ آن بر مراد و هواءِ نفس نهاد - تا هر که بر پیٰ مراد وهواءِ نفسِ خود رود بعاقبت سربدوزخ بازنهد آنگه گفت : یا جبرئیل ! اکنون باز نگراین دوزخ را یعنی که تا راهِ آن به بینی. جبرئیل چون آن دید گفت : بارخدایا ! ترسم که هیچ کس نماند از ایشان که نه در دوزخ شود. پس مصطفی از راهِ هردو سرای خبرداد گفت : « حُفّت الجنة بالمکارِه و حُفتِ النارِبالشهوات » . - روندگان درنابایست قدم دربهشت نهند، واندکا که ایشان خواهند بود ! - و روندگان درشهوت قدم در دوزخ نهند، و فراوانا که ایشان خواهند بود ! آن راه بهشت پربلاست و بانشیب و بالاست، و آن راهِ دوزخ آسانست و برنفسها نه گران است ! ألا اِنَّ عملَ الجنة حزنٌ بربوةٍ ، الا ان عمل النارِ سهلةٌ بشهوةٍ .

« قُلْ أَأُنَبِّئُكُمْ بخیرٍ مِنْ ذٰلِکُمْ » الآیة. حدیث دشمنان وصفت زندگانی و غایت مقصور ایشان بازنمود و بیان کرد، بلزدرین آیت دیگرقصهٔ دوستان در گرفت آنانکه امروز تقوی شعار ایشان وفردا بهشت و رضوان سرانجام کارِ ایشان، گفت « للذّین اتقوا عند رَبهم جناتٌ » - همچنان که تقوی‌را مراتب‌است بهشت رادرجاتست : اول درجهٔ جنةالمأویٰ است ، واول رتبه در تقویٰ از حرام و هواءِ نفس پرهیز کردن است. قرآن مجید هردو درهم بست و گفت : « وَ نَهي النفس عن الهویٰ فانَّ الجنة هی‌المأویٰ . » و اعلی درجات جنة عدن است، وبِه از جنةِ عدن رضوانِ اکبر است - پس غایت مقصد بهشتیان رضوان اکبرست. چنان که رب‌العالمین گفت : « ومساکنُ طیبة فی جنات عدنٍ و رضوانٌ مِنَ‌الله اکبر » - و این رضوان اکبر کسی را بود که بنهایت تقویٰ رسد - ونهایت تقوی این است که هرچه داغ حدوث و نشان آفرینش دارد همه را دشمن‌خود داند، چنان که خلیل گفت « فانهم عدوٌلی اِلّا رَبُّ العالمین»

و ازهمه رویْ بر گرداند تا بدلی فارغ باغم عشق حقیقت پردازد ، ویقین داند که باغم عشقِ اوزحمتِ اغیار در نگنجد ، وزهمه دل وجان خود بُرد .

« دل باغ توشبه پاك ببُر زان که درین دل
یا زحمت ما گنجد و یا نقش خیالت
جان نیز بنزد توفر ستیم بدین شکر
صد جان نکند آنچه کند بویْ وصالت »

فردا هر کسی را بغایت مقصد وهمت خویش رسانند ، یکی درآرزوی جنة الماویٰ او را گویند از حرام محض بگریز تا عادل باشي، وزتو دریغ نیست . یکی در آرزوی دارالخلد ، او را گویند از شبهت بپرهیز ، تا زاهد باشی و از تو دریغ نیست . یکی درآرزوی فردوس است ، اورا گویند از حلال محض دورباش در دنیا تا عارف باشی ، و ازتو دریغ نیست . قومی بمانند که ایشانرا خود آرزوئی نبود و مرادی نباشد ، مرادِ ایشان مُرادِ دوست و اختیارِ ایشان اختیارِ دوست ! بهشتها برایشانعرض کنند ، واز بهرایشان کنیزگان و ولدان بر کنگرها نشانند بانثارهای عزیز و ایشان از همه فارغ ، روی خویش از ایشان بگردانند ، وگویند : اگرلابد دل بکسی باید داد باری بکسی دهیم که کرا کنند .

ناگاه بدان لاله رخان دادم دل او بود سزایْ دل از آن دادم دل

اکنون ـ رضوانِ اکبر ـ گوئیم وآیت بأن ختم کنیم : رویٰ **انس بن مالك** قال اَبطَأَ علینا رسول‌الله ص یوماً فلما خرج قلنا لَهُ لقد احتبسْتَ ، فقال ذلك انجبرئیل اتانی کهیئةِ المرأةِ البیضاءِ فیها نُکتةٌ سوداُ . ، فقال ان هذه الجمعَة فیها ساعةٌ خیرٌ لك و لِأُمتِكَ . وقد ارادها الیهودُ وَ النصاریٰ فَاخطأُوهاٰ » قُلتُ یا جبرئیل ما هذه النکتةُ السوداءِ ؟ فقال هذه الساعة الّتی فی یوم‌الجمعة ، لایُرافقها مسلمٌ یسأل اللّٰهفیها خیراً اِلّا اعطاهُ اِیاهُ ، اوذُخرلهُ مثله یوم القیامة ، او صُرِفَ عنه مثله من‌السُّوءِ ، و اَنّه

خیر الایامِ عنداللهِ ، و انّ اهلَ‌الجنة یُسمّونه ، یوم‌المزید - فقلت یا جبرئیل وَما یوم المزید ؟ فقال ان فی الجنة اودیاً افیحَ فیه مسكٌ ابیض ، ینزل‌الله کل یوم‌الجمعة فیه فیضع کرسّیه ، ثم یُجاءُ بمنابرَ مِن نورٍ فتوضع خلفَه ، فتحفّ به الملائکة - ثم یُجاءُ بِکَراسِيَّ من ذهبٍ فتوضع ، و یُجِيءُ بالنبیّین والصدیقین والشهداء والمؤمنین اهل الغرف‌فیجلسون - ثم یبتسم‌الله فیقول: اَی عِبادِی ! سلوا . فیقولون : نسألك رضوانك : فیقول : قدرضیت عنکم .

٥ - النوبة الاولی

قوله تعالی « اَلَّذِینَ یَقُوْلُونَ رَبَّنَا » ایشان که میگویند خداوندما « اِنَّنَا آمَنَّا » ما که مائیم بگرویدیم « فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا » بیامرز مارا گناهان ما - « وَ قِنَا عذابَ النَّارِ[۱٦] » وباز دار ازما عذاب‌آتش -

« اَلصَّابِرِیْنَ » شکیبایانند « وَ الصَّادِقِیْنَ » و راست گویان « وَ القَانِتِیْنَ » و فرمان برداران « وَ الْمُنْفِقِیْنَ » ونفقه کنندگان « وَ الْمُسْتَغْفِرِینَ بِالْاَسْحَارِ[۱۷] » و آمرزش خواهان (و خاصه) بسحرگاهان .

« شَهِدَاللهُ » گواهی داد خدای « اَنَّه لَا اِلَهَ اِلَّاهُوَ » که نیست خدائی جزاو « وَ الْمَلَائِکَةُ » و فرشتگانِ او « وَ اُوْلُوا الْعِلْمِ » و خداوندانِ دانش (ازآفریدگان او) « قَائِماً بِالْقِسْطِ » ایستاده بداد ، « لَا اِلَهَ اِلَّاهُوَ » نیست خدائی جزو ، « الْعَزِیْز» قادر قوي « الحکیم[۱۸] » دانا بهمه کار .

« اِنَّ الدِّیْنَ عِنْدَاللهِ الْاِسْلَامُ » دین نزدیك خداوند اسلام است - «وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتَابَ » و دو گروه نشدند ایشان که کتاب دادند ایشان را « اِلَّا مِنْ بَعْدِمَا جَاءَ هُمُ الْعِلْمُ » مگر پس آن که قرآن بایشان آمد - « بَغْیاً بَیْنَهُمْ » بحسدی

که میان ایشان بود ، « وَ مَنْ یَکْفُرْ بِآیَاتِ اللّٰهِ » و هر که بسخنان خدای کافرشود « فَاِنَّ اللّٰهَ سَرِیعُ الْحِسَابِ (۱۹) » الله زود شما رست ، (زودتوان ، زودپاداش .)

« فَاِنْ حَاجُّوكَ » پس اگر باتو حجت جویند ، (وپیکار آرند) « فَقُلْ اَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلّٰهِ » گوئی من فرا دادم (فرا سبردم) همگی خود خدایرا ، « وَ مَنِ اتَّبَعَنِ » و هر که برپيْ من ایستاد (همین کرد که من کردم) « وَ قُلْ لِلَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ » گوی ایشان را که کتاب دادند « وَ الْاُمِّيِّينَ » واُمیان عرب « ءَاَسْلَمْتُمْ » خویشتن بیو کنید ؟ « فَاِنْ اَسْلَمُوا » پس اگر خویشتن بیو کنند (و مسلمان شوند) « فَقَدِ اهْتَدَوْا » بر راهِ راست آمدند « وَ اِنْ تَوَلَّوْا » واگر بر گردند « فَاِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ » برتو که هست پیغام رسانیدن است « وَ اللّٰهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۲۰) » والله بیناست به‌بندگان خود .

النوبة الثانیه

قوله تعالی « اَلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا » این ـ الذین ـ همان گروهند که « للذین اتقوا » درآیت اول اشارت بایشانست ـ میگوید گفتار ایشان اینست که « ربنا اغفر لنا ذنوبنا » ـ و کردارِ ایشان « الصابرین والصادقین » ـ این آیت بیان گفتِ ایشان و آن آیت نعتِ کردِ ایشان ـ گفتار بجای اساس است و کردار بجای بنا ، و اساس بی‌بنا بکار نیاید و بنای بی‌اساس پای ندارد . یعنی که تا هردو خصلت سردرهم‌ندهند بنده بدرجهٔ ایمان نرسد ، و اِنَّنَا آمَنَّا درحق وی محقق نشود .

« اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا » میگوید ـ خداوندِ ما ! بیامرز گناهانِ ما . « وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ » ای ـ احفظنا من‌الشهوات والذنوبِ المُؤدیة الی‌النار : ومگذار مارا فرا کاری و گفتی که سرانجامِ آن آتش بود .

« اَلصّٰابِرِینَ » مکسوراست بآن لام که در « للذین‌اتقوا » است . و ـ صبر ـ در لغت عرب حبس است . ومصبوره که **مصطفی** ازخوردنِ گوشت او نهی کرده است ، آن جانور است که در جاهلیت او را درجایی بیافتند و ویرا می‌زدند تا مردار گشت هم موقوده است و هم مصبوره . پس معنی « الصابرین » آنست که گله و نالش فـرو خود گیرند و بیرون ندهند . مفسران گفتند « الصابرین » اي علی مـا امرالله عزوجل و فرائضهِ ، و الصابرین علی دینهم و علی ما اصابهم . یعنی که شکیبایان‌اند بر گذاردنِ فرمان‌الله ، وبجای آوردنِ فرائض ولوازم . وشکیبایان‌اند بهرچه بایشان رسد از رنجها ومصیبتها وبی کامیها .

« وَ الصّٰادِقِینَ » ـ یعنی فی‌الاعتقادِ و القولِ و العملِ ، و ذلك غایةالایمانِ ، راست گویان و راست روان وراست کاران ، دردل باصدق اعتقادند ، ودر زبان باصدق گفتارند ، و در ارکان با صدق کردارند . « والقانِتینَ » ـ ای المطیعین ِللهِ ، الدائمی العبادةِ فی السِرِّ و الجهر خدایرا فرمان برداران‌اند ، وهمیشه ویرا پرستندگان چه در نهـان و چه درآشکارا در همه حال چنانند . « و المنفقین » ـ یعنی مِنَ الحَلاٰلِ فی طَـاعَةِ الله ، هزینه کنندگان وصدقه دهندگانند ، و آنچه دهند حلال دهند ، و در راهِ خدا دهند ، نعمت‌الله در طاعت‌الله خرج کننده « و المستغفرین بالاسحارِ . » یعنی المُصَّلین من آخرالليل ، نماز کنندگان‌اند درسه‌یك بازپسین ازشب . جماعتی از مفسران برآنند که این مستغفران ایشان‌اند که نماز بامداد بجماعت گذارند و ذکر استغفار درقرآن سی‌وسه جایست . و معنی ـ استغفار ـ آمرزش خواستن است و آنچه بنده گوید ـ « استغفرالله واتوب‌اليه » عزم است براستغفار نه حقیقت استغفار . ربیع خثیم کسی را دید که میگفت : استغفرالله و اتوب الیه . گفت : ای جوانمرد تو میگوئی که من ازالله آمرزش میخواهم وزمعصیت با طاعت وی میگردم ، نی‌اگر نکنی‌دروغ باشد این سخن و گناهي دیگر . آن مرد گفت : یاربیع ! اکنون چون

گويم ؟ ـ گفت بگو « اَللّهمَّ اغفرلی وتُبْ عليَّ » **شهرحوشب** گفت : اين معنی در خبراست که مصطفیص کسی را ديد که همان سخن ميگفت ، جواب وی همين داد که **ربيع خثيم** داد .

وهب ابن منبه گفت که ـ در **زبور داود** خوانده‌ام که « يا داود ! بشنواز من که من حق‌ام ، وحق ميگويم ، اگربندهٔ از بندگانِ من بپُری دنيا گناه دارد پس پشيمان شود باندازهٔ يك دوشش پستان ، و ازمن که خدايم آمرزش خواهديك بار ، راست ، ومن دانم ازدل وی که آن صدق است ، ونمی‌خواهد که باسر گناه رود ، يا داود ! من آن گناهان از وی زودتر ازآن بيفکنم که قطرات باران که از هوا بزمين افتد .

وعن **عبدالرحمن‌ابن دلهم** : ان رجلا قال يارسول‌الله علِمنی عملا اَدخُلْ به الجنةَ ، قال : « لاتغضَبْ ولك الجنة » ، قال : يا رسول‌الله زدنی : قال « لَا تَسْأَلِ الناسَ شيئاً ولك الجنة » ـ قال‌زدنی ، قال‌استغفِرِ اللهَ فی‌اليوم سبعين مرةً يغفرلك ذنب سبعين عاماً . قال يا رسول‌الله ليس لی ذنبُ سبعين عاماً ، قال فَلِأُمِكَ ، قال ليسَ لِأُمی ، قال فلا بيك ـ قال وَليس لِابی ـ قال فلاهل بتيك ، قال ليس‌لاهل بيتی ، قال فلجيرانك .

و عن **ابن‌عباس** قال : قال رسول‌الله رأسُ الاستغفارِ كل يوم الف مره . اين سه خبر که گفتيم در استغفار اشارة است بسه مقام از مقامات راهِ دين بر ترتيب : ـ اول مقام سابقانست ، ايشان را يکبار استغفار فرمود که گفتشان با کمال صدقست و حقيقت اخلاص . و درخبر است که « اَخْلصِ العَمَل يُجزكَ منه القليلُ » ، دوم مقام مقتصدانست ، از الله بهشت خواستند ايشان را هفتاد بار استغفار فرمود . سوم مقام ظالمانست ، معيشتِ دنيا و روزی فراخ خواستند ، ايشان را هزاربار فرمود . و کليد روزی فراخ استغفار بسيار ساخت . مصطفی گفت : « مَنِ اُستَبْطَأَ رزقه ، فَلْيُكثِر من الاستغفار . »

در آثار بیارند که یکی از فرزندان **عباس** نام وی **ابوجعفر** از **بنی مروان** بگریخت که قصد وی میکردند، باعرابی فرود آمد، و روزگاری در تواری با آن اعرابی بماند. پس که اعرابی بیامد، ویرا گفت: اگر شنوی که خلافت مارا راست شد و برما قرار گرفت قصد حضرت ما کن تا باتو نیکوئی کنیم. اعرابی بعد از روزگاری بیامد بحضرت او، و خلافت بروی راست شده و از وی طلب معیشت کرد ابوجعفر گفت: من‌ترا چیزی بیاموزم اگر بکارداری پیش ازیکسال الله ترا مستغنی گرداند. اعرابی گفت آن چیست؟ گفت هر روزهزار باراستغفار کن. و عیال خود را هم‌چنین‌بفرمای‌تاهزارباراستغفار کنند. اعرابی‌رفت ووصیت‌امیرالمومنین بر کار گرفت، نه بسی بر آمد که بمالِ دفین درافتاد، عاملان امیرالمومنین از وی خُمس خواستند برخاست و بحضرتِ خلافت بازآمد و گفت: یا امیرالمؤمنین! من وصیت تو بر کار گرفتم، و بمالِ فراوان دفین در افتادم، اکنون عاملانِ تو خمس میخواهند، امیرالمؤمنین گفت: مال چند باشد؟ گفت سی وشش هزاردرهم ـ امیرالمؤمنین‌ساعتی سر درپیش افکند، آنکه گفت یا اعرابی رو که آن مال همه‌آنِ تو است، و کس را نیست که ازتو خمس خواهد. پس آنکه از ابوجعفر پرسیدند که این از کجا گفتی؟ گفت ازقول خداوند عزوجل «اِسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ اِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً» الی قوله «ویجعل لکم انهاراً» میگوید استغفار کنید تا روزیْ شما فراخ و روان شود، **مصطفی ص** گفت «رأس الاستغفارِ کل یوم الف مرة» دانستم که هر که بحکم‌این خبر وبروفق این آیت استغفار کند روزی وی فراخ‌شود، که الله تعالی‌وعدهٔ خود خلاف نکند.

«وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْاَسْحَارِ» **جعفربن محمد ع** گفت «من صلی مِنَ اللیلِ ثم استغفر فی‌آخره سبعین مرة کتب من المستغفرین بالاسحار» ـ **ابن عمر** نماز شب کردی ـ تا بوقتِ سحر و بعد از سحر استغفار کردی تا بوقتِ صبح. و این تخصیص بوقت سحربآنست که عبادت درآن وقت برتن دشوارتر بود و وقت صافی‌تر

و دلِ‌حاضرتر ورقیق‌تر ـ . **داود** علیه‌السلام از**جبرئیل** پرسید که درشب کدام‌ساعت فاضلتر ؟ گفت : این ندانم ولکن هرشب بوقت سحر عرش عظیم در اهتزاز و جنبش می‌آید . روی عن‌النبی‌ص قال : « انّ ثلاثة اصوات یُجیبهم‌الله : صوت الدیك ، وصوت الّذی یقرءُ القرآن ، وصوت المستغفرین بالاسحار . » ـ وعن **معاذ** بن جبل قال : قال‌الله تبارك و تعالی حقت محبتی بعبادی الذین یعمّرون مساجدی ، و یکثرون ذکری ، ویستغفرون بالاسحار ، اولئك الذین اذا اردتُ نقمةً بعبادی خففت بهم نقمتی من‌عبادی .

« شَهِدَ اللهُ اَنَّهُ لَااِلٰهَ اِلّا هُوَ » الایة ، **مصطفی ص** گفت هر که این آیت برخواند آن ساعت که در خواب میشود تا آنجا که گفت « لااله الّاهو العزیزالحکیم وانا علی ذلك مِن‌الشاهدین » رب‌العالمین هفتاد هزار فرشته بروی گمارد تا از بهر وی استغفار میکنند تا بقیامت . و بخبری دیگر می‌آید هرکه این آیت برخواند و بآخر گوید « و انا اشهدُ بما شَهِدَالله واستودع الله هذه الشهادة ، فهی لی عندالله ودیعةٌ . » روز قیامت این خواننده را بیارند و ربّ‌العالمین گوید : اِنَّ لعبدی هذا عهداً و انا احقّ من وافیٰ بالعهدِ ، ادخلوا عبدی الجنة : گوید این بنده را با من عهدیست و کیست از من سزاوارتر بوفاء عهد ، فرود آرید بندهٔ مرا ببهشت .

زبیرابن العوام گفت عَشیه عرفه نزدیك مصطفی فـرا رفتم تا بدانم که چه میخواند ـ گفتا « شهد الله » می‌خواند تا بآخر ، آنگه میگفت « وانا علی ذلك من الشاهدین» همچنان بازپس‌میخواند تا بوقتِ افاضت . حکایت کنند که مردی شهدالله برخواند ، آنگه گفت بارخدایا ودیعت منست بنزدیكِ توتا روزِحاجتم باز دهی ، پس بوقت وفات آن مرد گویند زبانش گشاده گشت و میخواند « شهدالله انه لا اِلٰـه اِلّا هُوَ » تا باین کلمهٔ شهادت فروشد و درآن حال هاتفی آواز داد که « هذه ودیعتك

رددناها الیك » . **کلبی** گفت سبب نزول این آیت آن است که ، دو حبر از احبار شام آمدند نزدیك مصطفی ص چون چشم ایشان برمدینه افتاد ، یکدیگر را گفتند چه نیکوماند این مدینه بمدینهٔ آن پیغامبر که در آخرالزمان بیرون آید . پس چون مصطفی را دیدند ، او را بآن صفت ونعت دیدند که خوانده بودند و دانسته ، گفتند : « انت محمد ؟» تومحمدی ؟ جواب داد که : آری من محمدم ، گفتند « تو احمدی ؟» گفت « آری من احمدم » ـ گفتند ترا از شهادتی پرسیم اگر مارا از آن خبر دهی و بیان کنی ناچار بتوایمان آریم وبگرویم ، رسول خدا گفت : بپرسید آنچه خواهید. گفتند : « اخبرنا عن اعظم شهادةٍ فی کتاب الله عزوجل » مارا بخبر کن که کدام شهادة است بزرگوارتر و عظیم تر در کتاب خدای ، جبرئیل آمد و آیت آورد « شهدالله انه لااله اِلا هو . . »

قرائت **بوجعفر** : شهدآء اللهِ است ممدود ومنصوب برصفت یا برحال ، وچون این قرائت خوانی پیوسته باید خواند « بالْاسحار »وَ « بِاَنَّهٗ » . اما قُرّاءِ ثمانیة همه فعل خوانند « شَهِدَالله » ، میگوید گواهی داد الله که جز او هیچ خدا نیست ، گواهی داد خود را بخود پیش از گواهی خلق اورا ، بی نیاز بگواهی خود از گواهی جز از خود ، بسزاءِ حق خویش بیش از پیدائی خلق خویش .

قال المفسرون « شَهِدَالله »ای ـ بیَّنَ واظهَر بما نصَبَ من الادلّةِ علی توحیدهِ . مفسران گفتند : معنی شهادت بیان کردن است و بیرون دادن آنچه نهفته بود ، یعنی که دلائل توحید برعالمیان روشن کرد تاهر که نظر کرد بآن هیکلِ علوی ، ودرین مرکزِ سفلی ، ودرین آیات ورایات قدرت وی ، ودرزمین ، ودرسموات ، دربرّ ودربحر ، در هواء ودر فضا ، دلیل گرفت بَرصانع باجلال و قادر بر کمال عزجلاله وعظم شانه . حاصل معنی آنست : که ـ « لاتستوحِشْ من تکذیب الکافرین لكَ فقد اظهرك الله من الآیات مایُنبئُ انه تعالی شاهد لك بصدق دعواك .

« وَ الملائکةُ و اُولُوا العِلم » ای ـ وشهدتِ الملائکةُ ـ گفته‌اند : که‌شهادت‌الله اِخبارو اِعلام است ، وشهادت فرشتگان و اولواالعلم‌اقراراست ، چنانکه گفت « شهدنا علی انفسِنا » ای اقررنا . و این شهادة ایشان که معطوف است برشهادت‌الله نه ازروی معنی است که از روی لفظ است ، چنان که جای دیگر گفت ـ اِنَّ‌اللهَ و ملائکته یُصَلّون علی‌النبی ص ـ و شهادت علماء که در شهادة خود بست و درشهادت فرشتگان دلیل است برفضل علماء و شرف ایشان ـ **مصطفی ص** گفت « ساعةٌ من عالم یتکیٔ علی فراشهِ ینظُر فی علمهِ خیرٌ من عبادةِ العابدِ سبعین عاماً » . و روی انه قال : ـ خیارامتی عُلمائها وخیارُ علمائِها رحماُئها ، اَلاٰ و اِن‌الله تعالی یغفر للعالم اربعین ذنباً قبل ان‌یغفر للجاهل ذنباً واحداً ، أَلاٰ وان العالم الرحیم یجیئُ یوم القیامة وان نورهُ أَضاء مابین المشرقِ والمغربِ .

« قَائِماً بِالْقِسْطِ » . ترتیب آیت آنست که « شهدالله‌ُ قائماً بالقسطِ نصب است برحال ، یعنی که ایستاده بعدل . قائِم و قَیُّوم و قیّام و قَیِّم همه نامهاء خداوند عزوجل‌اند ، ومعنی آن پائندهٔ برحال بیك نعت ،نه‌حال گردد ونه نعت تغییر پذیرد . و گفته‌اند که معنی « قائماً بالقسطِ » آنست که مدبِّرٌ رآزقٌ ، مُجَازٍ بالاعمالِ . یقال فلان قائم بامرفلانٍ ای مدَبِّرٌ لهُ متعهدٌ لاسبابه ، وقائمٌ بحقِ فلانٍ ای مجازٍ لَهُ . . قسط نامیست ـ داد ـ را ، و اِقساط مصدرست ـ وقسوط مصدر قاسط است ، یقال معنی قَسَطَ ای اخذ قسطَ غیرهِ وهوجورٌ ، وَ اَقْسَطَ ای اعطيٰ غیره قسطَه ، وذلك عدلٌ .

« لَا اِلَهَ اِلَّاهُوَ » اول‌این کلمه شهادت‌است وآخر آیت همان کلمت ، یعنی که اول بجای دعویٰ وشهادتست و آخر بجایٔ حکم ـ **جعفرابن‌محمد ع** گفت : اول وصف وتوحید است وآخر رسم و تعلیم . و گفته‌اند : « لَاإِلٰهَ اِلَاالله » درآخر آیت ازآن باز آورد که « العزیز الحکیم » ازپسِ آن بود ، و مخلوق را باین هردو نام خوانند ، یعنی که عزت او نه چون عِزِّ مخلوقاتست و حکمت او نه همچون‌حکمت

ایشان ، هرچند که هم‌نامی هست هم سانی نیست ، که هیچ خدا جز ازو نیست تاهم سانی میانِ ایشان باشد . «لااِلٰـه اِلّاهو» درپیش داشت تا این‌معنی را تنبیه کند . « العزیز » ـ عـزیز دراصل ـ شدید ـ است و عزّت شدّت است و غلبه . پارسی عزت ـ زور ـ است ـ عرب گوید«عَزَّ عَلَیَّ» ای شَقَّ عَلَيَّ . عَزِیزٌ عَلَیْهِ مَا عَنِتُّم ای‌شدیدٌ شاقٌ . وَ ـ عَزَّنِي فِی الْخِطَابِ ـ ای غَلَبنی وشادَنی ـ

یَعزُّ عَلَيَّ فِرَاقِي لَـکُمْ وَاِنْ کَانَ سهلاً عَلَیْـکُمْ یَسِیراً

واصل‌حکیم زیرکست ؛ وحکمت بِه است ازعلم ، حکمت نامیست علم‌محکم درواخ(۱) راکه اختلاف نپذیرد و بران تهمت نبود ودران گمان نیامیزد .

« اِنَّ الدِّینَ عِندَاللهِ الْاِسْلامُ . » الایة ... **کسائی** خوانده است تنها ـ « اَنَّ الدِّینَ» ـ بنصب الف معطوف دران که « وشَهِدَ اللهُ اَنَّهُ ، وَ اَنَّ الدِّینَ » ـ و کسائی آن از کس نشنیده است وبر کس نخوانده ، جز زان که قرائت ابن عباس‌است . معنی آنست که دین معروف که آن را مِلّت و کیش خوانند .آن نزدیك خدا اسلام است ، واگر تفصیل آن خواهی که بدانی ، قول و عمل و نیت است ، و اگر روشن‌تر و کشاده‌تر خواهی پنج چیزاست : ـ یکی قرآن وحکم آن ، دیگررسول و سنت‌وی ، سدیگر اجماعِ علماءِ اهل‌سنت ، چهارم آثار پیشینیان ، پنجم‌قیاس سمعی . این همان‌دینست که رب‌العالمین گفت « وَ رَضِیتُ لَـکُمُ الْاِسْلامَ دِیناً . » و بعضی مفسران گفته‌اند که این جواب مشرکان است ، کـه هر کسی ازیشان بآنچه داشت از ملت و کیش فخر می‌آورد ، ومیگفت « لادینَ اِلّا دیننا وهو دینُ اللهِ » . پس ربِّ‌العالمین ایشان را دروغ زن کرد باین آیت و گفت : نچنان است که ایشان می گویند ، انّ الدین عنداللهِ الاسلام الذی جاء به محمدص . و دیـن را چند معنی است : فـرمان داری ، وولایت داری ، وپاداش ، وشمار ، و عادت ـ واین همه دردین ملت داخل‌اند.

---

۱ ـ درواخ : دراینجا بمعنی یقین و درست و تحقیق که نقیض گمان باشد . برهان قاطع ، طهران ، ۸٤۲

واصل اسلام خویشتن فرادست دادن است ، وفرماینده را خویشتن بیفکندن است ، و اختیار خود بر گرفتن ، و کسی دردستِ کسی‌دهند که اورا چنانك خواهی‌میکن اورا ، گویند اورا مُسَلَّم در دستِ وی نهادند ـ واسلام و استسلام هردو یکسان است :

فالآنَ قد جِئْتُ مُسْتَسْلِماً ـ فَماٰ شِئْتَ فافعل بِمُستسلم

قوله : ـ «وما اَخْتَلَفَ الذینَ اُوتُوا الـکِتابَ اِلّا مِنْ بَعْدِ ماٰ جاءَ هُمُ العِلْمُ» ـ ایشان که مختلف شدند جهودان‌اند ، و کتاب **توریت** است ، و علم اینجا **قرآن** است . و گفته‌اند که **محمد** است . و ازبهر آن اورا علم نام نهادند که معلوم ایشان بود بنعت وصفت وی بیش از بعثت وی . میگوید تا نیامده بود یك گروه بودند بیك قول که او آمدنی است و بودنی براستی ، وچون بیامد دو گروه شدند : قومی گفتند که استوارست ، قومی گفتند که نیست . آنکه گفت ـ « بَغْیاً بَیْنَهُمْ » یعنی‌این اختلاف که افتاد بحسدی بود که درمیان ایشان‌بوده . حسد آنست که دردلست ، چون‌بگفت و کرد آید ـ بغی ـ است .

« وَمَنْ یَکْفُرْ بِآیاٰتِ اللّٰهِ » قیل : یعنی بمحمد والقرآنِ « فَاِنَّ اللّٰهَ سَریعُ الْحِساٰبِ » ای سریع‌التعریف للعاملِ عمله .

« فَاِنْ حاٰجُّوكَ فَقُلْ اَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلّٰهِ »میگوید : اگراین جهودان‌باتوخصومت کنند ، درکارِ دین . تو بگوی من قرار دادم و سپردم خودیِ خود و کردارِ خود و دل خود و نیت خود از برای خدای « وَمَنِ اتَّبَعَنیٰ » ومهاجر و انصار که برپی‌من ایستاده‌اند ، همین کردند که من کردم . وآنچه گفت : « اَسْلَمْتُ وَجْهی » مراد وجهِ مُفردنیست که همه تن‌وجمله جوارح مرادست . اما وجه باآن مخصوص کرد که شریف ترین جوارح است و عظیم‌تر همه ، چون وجه بخضوع درآید همه جوارح تبعِ وی بود ،

« وقُلْ لِلَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ » ـ و گو جهودان و ترسایان را که **توریت** و **انجیل** ایشان را دادند « وَ الْاُمِّيِّينَ » وامیان عرب یعنی مشرکان ، ایشان که کتاب نداشتند . « أَ أَسْلَمْتُمْ ؟ » : لفظ استفهام است ومعنی‌امر ، چنانکه جایْ دیگر گفت « فَهَلْ اَنتُم مُسْلِمُونَ ؟ وجای دیگر « فَهَلْ اَنْتُمْ شَاكِرُونَ ؟» « فَهَلْ اَنْتُمْ مُنْتَهُونَ ؟» « اَ اَسْلَمْتُمْ » خودرا بیو کنید .

« فَاِنْ اَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا » **مصطفی ص** این آیت بریشان خواند ـ یعنی بر اهل کتاب» ایشان گفتند « اَسْلَمْنَا » ـ مامسلمان شدیم . رسول خدا گفت : جهودان را « اَتَشهدونَ اَنَّ عیسی کلمةٌ من‌اللهِ وعبدُه و رسوله ؟ » ایشان گفتند : معاذَالله ما این نگوئیم ـ وترسایان را گفت « اَتَشهدون اَنَّ عیسی عبداللهِ ورسوله ، ؟ ایشان گفتند معاذالله که عیسی بنده باشد . این است که رب‌العالمین گفت : « وَ اِنْ تَوَلَّوا فَاِنَّما عَلَيْكَ الْبَلَاغُ . » بلاغ اسم است و تبلیغ مصدر . میگوید : اگر ایشان از اسلام و دین بر گردند ، برتو جز تبلیغ رسالت نیست ، و راه نمودن کارِ تو نیست : لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ » ـ واین آیت پیش از نزولِ آیتِ قتال فرود آمد ، پس چون آیت‌قتال فرود آمد این آیت منسوخ گشت .

« وَ اللهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ » یعنی ـ بصیرٌ بمن آمنَ بكَ وصدَّقكَ و بمن كفرَ بكَ و كذّبكَ . مومن و کافررا می‌بیند ، واعمال همه می‌داند ، وفردا همه را پاداش‌می‌دهد ، هر کسی‌را سزاء خویش وجزاء خویش ، چنانکه گفت « و وُفِّيَتْ كلُّ نفسٍ ماعَمِلت و هو اَعلمُ بما يَفعلون . »

النوبة الثالثه

قوله تعالیٰ : « اَلّذينَ يقولُونَ رَبَّنا » ـ رب‌العالمین جل‌جلاله وتقدست اسمائهُ

و لَا اِلٰهَ غَیره ، درین آیت دوستانِ خود را می‌نوازد ، و روش ایشان باز می گوید ؛ و گفتار و کردارِ ایشان می‌ستاید ، ومی‌پسندد . آفرینِ خدا برآن جوانمردان باد که درهرچه گویند و هرچه خواهند وهر قاعدهٔ که نهند از اول نام دوست برند ، و ازو گویند ، و باو گویند ، که با اوخو کرده‌اند وبآن آسوده‌اند .

با هر که سخن گویم گر خواهم و گر نه

ز اول سخن نام تو ام در دهن آید

آنکه در هرچه شنوند وخوانند گویند : «آمَنَّا » در گفته‌الله گویند « آمنّا» در گفتهٔ رسول گویند« آمنا» از ذاتِ صمدی وصفاتِسرمدی شنوند گویند« آمنّا» بهشت ودوزخ وترازو وصراط شنوند گویند « آمنا» امروز نادیده درغیبت «آمنّا» فردا درقیامت با مشاهدت « آمنّا » جلال رؤیت ذوالجلال ، و رضوان اکبر، هم در قیامت هم در بهشت ثمرهٔ « آمَنَّا . » ـ

بهرچ از اولیا گویند ارزقنا ورقّنا

بهرچ از انبیا گفتند : آمنّا و صدقنّا

اگر نیاز نمودند وآمرزش خواستند « فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا » ـ خداوندا ! خطِ کرم بر گناهانِ ما کش ، وایـن نهادهای ضعیف‌را مسوز بآتش . خداوندا ! بحرمتِ این دلهاء باوصال‌توخوش ، که نسوزی مارا بآتش ! فریاد ازو که باوبد گمانست ، از گمان بدت او را چه زیان است !

« وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ » خداوندا ! ما را از آتش دوزخ پرهیزده ! و از عقوبتِ خویش‌ما را گریزده ! ـ این‌جانکتهٔ عزیز گفته‌اند :آتش هرچند قوی‌تر وسوزان‌تر بود چون‌آب بآن رسد نیست‌شود ، یا بباد کشته گردد ، آن ساعت که تـو خلوتی را دست‌آری ، ودرپس زانونشینی ، وقطرهٔ چندآب ازچشم فروباری ، فرشتهٔ را گویند این‌آب نگه‌دار . نفسی سرد از سر حسرت و درد برآری ، فرشتهٔ دیگر را گویند

این بردار. تا فردا که آتش دوزخ تاختن آرد، از یك‌سو آب آید و از یك‌سو باد، و آن آتش هزیمت گیرد، بنده گوید بارخدایا! این چیست؟ گویند او را: این آب دیدهٔ تو و آن آهِ سینهٔ تو.

«اَلصّابِرِینَ» ای بقلوبهم، «اَلصّادِقِینَ» بارواحهم، «اَلقانتین» بنفوسهم، «اَلمُنفِقِینَ» بمیسورهم، «اَلمُستَغفِرِینَ» بالسنتهم. آن جوانمردانی که گفتارشان آنست، کردارشان اینست که بدل شکیبایانند برفرمانِ حق، بروح راست روانند در عهد حق، بتن فرمان بردارانند درحق حق، بمال هزینه کنند گانند در راهِ حق، بزبان آمرزش خواهانند و جویند گانند از کرم حق.

«اَلصّابِرِینَ» ای صَبَروا علی البلوی، و رفضوا الشکوی حتی وصلوا الی المَولی، ولم یقطعهم شیٔ من الدنیا والعقبی. بهر بلوی صبر کردند، وشکوی بگذاشتند، از دنیا وعقبی روی برتافتند تا بمولی رسیدند. «وَ الصّادِقِینَ» ای صدقوا فی الطلب فقصدوا، ثم صدقوا حتی شَهدوا، ثم صدقوا حتی وجدوا، ثم وجدوا حتی قعدوا فی مقعد صدق عند ملیكٍ مُقتَدِر. راست گفتند تا درروش آمدند، پس راست رفتند تا منزل بریدند، راست اندیشیدند تا بمقصد رسیدند، پس شاهدِ صدق بگذاشتند وخود را فرا آب دادند تا بساحلِ اَمن ومقعَد صدق رسیدند، عند ملیك مقتدر.

«اَلقانتین» ای بُملازمة الباب، وتجرّع الاکتئاب، وترك المحاب، ورفض الاصحاب، الی ان تحققوا بالاقتراب، جامهٔ فقر بپوشیدند، وبر درِ سرایِ کرم دست نیاز برداشتند، که تا نگشائی نرویم، وتا ننوازی برنگردیم، ساجداً وقائماً یحذرَ الآخرة و یرجو رحمة ربه. گه درسجود و گه در قیام، گه با بیم و گه با امید. از حضرتِ عزّت این نواخت می‌آید که میدانِ راهِ دوستی افرادست، آشامندهٔ شراب آن از دیدار برمیعاد است. برسد هر که صادق است روزی بآنچه مُرادست

بخت از در خان ما درآید روزی　　خورشید نشاطِ ما برآید روزی
واز تو بسوی ما نظر آید روزی　　و این انده ماهم بسر آید روزی

«وَالْمُنْفِقِيْنَ» ای - جادوا بمیسورهم مِنَ الاموالِ، ثم‌بنفوسهم‌من‌حیث الاعمالِ، ثم بقلوبهم من‌صدقِ الاحوال. که مال بازندو که حال، که تن بازند و که‌جان. مال درراه دوست، وحال درکارِ دوست، تن درجستن دوست، وجان در دیدارِ دوست.

ما را همه هرچه هست ایثار تراست
گوش از قبل سماع گفتار تراست
دیده نظر جمال بسیار تراست
جان و دل و دین نثار دیدار تر است

« وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْاَسْحاٰرِ » ای - یستغفرون عن جمیع ذلك اِذاٰ رجعوا الیٰ الصَّحوِ عند ظهور الاسفار من فجرِ القلوب، لامن فجرٍ یظهَر فی‌الاقطارِ. تادر روش باشند این سان وصفت ایشان ونعت و سیرتِ ایشان! باز که بکشش رسند وصبح یگانگی از افق تجلی اسفار دهد، از آن شواهد خوف ورجا وصدق و صبر استغفار کنند. مصطفی‌ص ازین‌جا گفت: انّه لیغان‌علی قلبی (۱) لانّی لاستغفرالله فی‌الیوم سبعین مرةً - از معرفت فرا گذرند تابمعروف رسند، واز دوستی برترشوند تا دوست بینند، دوستان رادوستی منزل‌است ودوست وطن، باشناخته‌آرام‌گیر نه باشناختن! این است که ربّ العزت گفت: « وَاَنَّ اِلیٰ رَبِّكَ الْمنتهیٰ. »

شیخ‌الاسلام انصاری رحمه‌الله بجمله ایـن معانی اشاره کرده است و گفت: نشانِ حوادث درازلیت کوم، سیل که بدریا رسید از آن سیل‌چه معلوم؟ همه‌هستیها نیستند درآن اول قیوّم! ای رستاخیز شواهد و استهلاك رسوم، عارف به نیستی‌خود

(۱) لیغان علی قلبی ای یتغشنی قلبی ما یلبسه « مجمع‌البحرین ».

زنده است ، ای ماجد قیوم ! جهان از روز پر ونابینا محروم ! ظاهر شدی سخن‌شدم سخن نماند ، پیدا شدی دیده شدم دیده نماند !

دیدیم نهان گیتی و اصل جهان وز علت وعار بر گذشتیم آسان

آن نور سیه ز لانقط برتر دان زان‌نیز گذشتیم‌نه‌این‌ماندونه‌آن

قوله : « شهدالله انه لااله‌الاهو » ـ شهدالحقُّ لِلحَقِّ بِأنَّهُ الحَقُّ ، خود را خود ستود ! وخود را خود گواهی داد ، بسزای خویش ، ازصفت خویش ، در کلام‌خویش خبرداد ازوجودِ خویش ، وصمدیتِ خویش ، وقیّومیتِ خویش ، و دیمومیت خویش ، شهد سبحانه بجلال قدره و کمال عزّهِ حین لاَجَحْد ولاجهلَ ولا عرفانَ لمخلوقٍ ، ولا عقلَ ولاوفاق ولانفاقَ ولاِحدثانَ ولاسماء ولافضاء ولاظلامَ ولاضیاءَ . نه عالم بود ونه آدم ، نه هوا ونه فضا ، نه بر ونه بحر ، نه نور ونه ظلمت ، نه فهم ونه فرهنگ ، نه وفاق ونه نفاق . که رب‌العالمین بجلال قدر خویش و کمال عزخویش سخن گفت و گواهی داد بیکتائی و بی‌همتائی‌خویش ، وخبرداد از صفات و ذات خویش ! امروز همانست که بود ، وجاوید همان ! هر گزنبود که نبوده و هر گز نباشد که نباشد ! اولست وآخر ، ظاهر وباطن ! اول که همیشه هست ، وبود ونبودها دانست ! آخر که همیشه باشد ، ومیداند آنچه دانست . ظاهر بکردگاری ، وغالب هر کس بجبّاری ، و برتر از هرچیز به بزرگواری ! باطن از دریافت چون ، و از قیاس وهمها بیرون ! و پاك ازگمان و پندار وایدون .

در ذات لطیف تو حیران شده فکرتها

بر علم قدیم تو پیدا شده پنهانها

« وَ المَلآئِکَةُ وَ اُولُواالعِلمِ » بزرگست شرف فرشتگان و انبیا و علما ، و شگرف برآمد کار ایشان ، که الله شهادتِ ایشان باشهادت خود پیوند داد ، نه از آن

که شهادت ویرا بوحدانیتِ خود پیوندی می‌دریابد از شهادت مخلوقان ! نی‌نی که عزت وی وی شناسد وعزت وی احدیت وی داند ، از نبودِ پس بود پیوند نیابد ، و وحدانیتِ او را مُوحدّی می‌درنیابد ، وهستیِ ویـرا مقرّی می درنیابد ، و دوام ملكِ ویرا آسمان و آسمانیان وزمین وزمینیان می‌در نیابد ، و کمالِ الوهیتِ ویرا دنیا و آخرت ، بهشت ودوزخ می‌درنیابد ، کبریاء وی عزت وی شناسد وعزت وی‌احدیت وی داند !

فلوجههـا من وجههـا قمرٌ   و لعينهـا من عينهـا كُحْلٌ

ترا که داند که ترا تودانی وتو ، ترا نه‌داند کس، ترا تودانی‌بس ! ، بلی‌سعادت فـرشتگان وانبیا وعلما بود وتشریف واکرام ایشان وتخصیص‌ایشان ازمیان خلقان که خود خواست و خود کـرد و خود نواخت ، و بمعرفت خـودشان راه داد . واللهُ یَختَصُ برحمتهِ من‌یشاء .

« اِنَّ الدِّینَ عِندَاللهِ الْاِسْلَامُ » دین پسندیده - که‌خدای را ببندگی‌بآن برزنند و برحـکم‌آن ویرا پرستند ، و رضایْ وی بآن جویند ، وبآن بوی باز گردند - دین اسلام است . و اسلام راسه منزل است : اول منزل اعتراف حقن دماء و اموال است ، شمشیر از گردن بردارد ، ومال وی بروی نگهدارد ، اگر موافق باشند یـا منافق ، منبّع یـا مبتدع . منزل دیگر اعتراف است با اعتقاد درست ، و اتباع سنت ، و وفاء عمل . سوم منزل اسلام استسلام است : وایـن غایت‌کار است ، و پسندیـدهٔ اللّٰه‌است ، ومعرفت را پناه است . خود را بردر گاهِ عزّت حق بیفـکندَن وویرا منقاد بودن ، و بحـکم وی راضی شدن . وبآن اعتراض نیاوردن ، وازآن اعراض نکردن و آنـرا تعظیم نهادن ، وشکوه داشتن ! وآنچه ابراهیم دعا کـرد خـود را و اسماعیل را مسلمان خواست غایت این منزل سوم بود و گفت : « رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِینِ لَكَ »

همانست که گفتند او را « اَسلِم » فقال « اَسلَمتُ لِرَبِ العَالَمِينَ » ـ وهو المشاراليه بقوله‌تعالی‌حکایةعن‌**یوسف** علیه‌الصلوة والسلام« تَوَفَنی مُسلِماً وَ اَلحِقنی بالصَّالِحِینَ . »

٦ ـ النوبة الاولی

ـ قوله ، تعالی : « اِنَّ الَّذِین یَکفُرُونَ » ـ ایشان که کافر می‌شوند و نمی‌گروند « بِآیاتِاللهِ » بسخنانِ خدای « وَ یَقتُلُونَ النَّبِیِّینَ بَغَیرحَقٍ » و پیغامبران را میکشند بناحق « وَ یَقتُلونَ الَذینَ یامُرُونَ بِالقِسطِ » و میکشند ایشان را که بداد وراستی فرمایند . « مِنَ النَّاسِ » از مردمان ، « فَبَشِّرهُم بِعَذابِ اَلیمٍ[۲۱] » بشارت ده ایشان را بعذابی دردنمای .

« اولَئکَ الَذینَ حَبِطَت اَعمالُهُم » ایشان‌اند که تباه گشت (ونیست شد) کردار های ایشان ، « فیالدُنیا وَ الآخِرَة » هم درین جهان (ببی نامی) وهم درآن جهان (ببی‌پاداشی .) « وَ مالَهُم مِن ناصِرینَ[۲۲] » ونه ایشان راست هیچ یاری ده .

« اَلَم تَرَ ؟ » نمی‌بینی و ننگری « اِلی الَّذِینَ اُوتوا نَصیباً مِنَ الکتابِ » بایشان که ایشان‌رابهره‌ای دادند از کتاب (آسمانی) « یُدعَونَ اِلي کتابِ اللهِ » می‌باز خوانند ایشان را با نامهٔ خدا « لِیَحکُمَ بینَهُم » تا حکم کند کتاب خدا میان ایشان « ثُمَّ یتولَّي » آنگه برمی گردد . « فَرِیقٌ مِنهُم وَ هُم مُعرِضُون[۲۳] » گروهی ازیشان روی گردانیده (باك نداشته ، وفرو گذاشته .)

« ذَلِكَ بِاَنَّهُم قالُوا » آن (دلیری ایشان) بآنست که ایشان گفتند ، « لَن تمَسَّنَا النَّار اِلاَّ اَیاماً معدوداتٍ » فردا آتش بکسی از ما نرسد مگر روزی چند شمرده ، « وَ غَرَّهُم فی دینِهِم » وایشان را فریفته کرد دردین ایشان « ما کانُوا یَفترون[۲۴] » آنچه خود می‌ساختند از دروغ .

« فکیفَ اِذا جَمَعنا هُمْ » تا چون بود حال ایشان آنگه که فراهم آریم ایشان را ، « لیَوْمٍ لَارَیْبَ فِیهِ » روزی را که در بودن آن روز گمان نیست » وَ وُفِّیَتْ کُلُّ نَفْسٍ ما کَسَبَتْ وَهُم لا یُظْلَمُونَ(۲۵) » وسپرده آید بهرتنی آنچ کرد ، وبرهیچ کس از ایشان بیداد نیاید.

النوبة الثانية

قوله تعالی . « اِنَّ الَّذِینَ یَکفرون بآیاتِاللهِ » الآیة . . . ـ آیات اینجاقرآن و دین است بقول بعضی مفسران ، و بقول بعضی : آیـاتالله حجتهای روشن است و برهان صادق بروحدانیت و فردانیت خدای در کتابهای وی ، وبیرون از کتاب دلائلِ روشن درآفاق ودر انفس براثبات نبوّات و شرائع ، که خلق باعتبار آن محثوثاند و مامور ، والیهالاشارة بقولِه : وکأیّن من آیةٍ فیالسموات والارضِ یمرّون علیها »

ربّالعزة گفت : جهودان و تـرسایان بآیات ما کافر شوند « ویقتلون النبیین بغیرحق » وپیغامبران را بجور و دلیری و بناحق میکشند . **ابوعبیده جراح** گفت : یارسولالله ! مَنْ اشدُ عذاباً یومالقیامة ؟ » ازین مردمان کرا عذاب سختتر وصعبتر باشد بروز رستخیز ؟ رسول خدا جواب داد : « مَنْ قَتلَ نبیّـا اورَجلا اَمرَ بمعروفٍ اونَهی عنمنکرٍ » گفت عذاب صعب کسی را باشد که پیغامبری را کشت یاآن مرد که امربالمعروف ونهی عنالمنکر فرماید ، پس **مصطفی ص** این آیت برخواند و آنگه گفت : یا **اباعبیده ! بنیاسرائیل** چهل وسه پیغامبر رابیك ساعت از اولروز بکشتند ، پس صدو دوازده مرد از نیك مردان و عابدین بنیاسرائیل برخواستند ، تا برایشان امرِ بمعروف رانند و نهی منکر کنند ، ایشان آن صدو دوازده مرد را در آخر روز بکشتند ، مفسران گفتند این ملوكِ بنیاسرائیل بودند از آن جهودان که بعداز **موسی** برخاستند ، واین آیت درشان ایشان فرود آمد .

«وَ یقاتلونَ الَّذِینَ» الایه . . . ـ قرئت **حمزه** است **و نصیر از کسائی** . ومقاتلت این جا بمعنی قتل باشد ، ومفاعله برمعنی فعل درلغت هست ، چنانکه گویند «عافاهالله «قاتلهالله ! » . ودرخبرست : «بئسَ القومقومٌ یقتتلُون الذّینَ یأمرون بالقسطمنالناس، بِئسَ القوم قومٌ لایأمرونَ بالمعروفِ ولاینهون عنالمنکر ، بِئسَ القوم قومٌ یمشی المؤمنَ بینهم بالتقیة والکتمانِ . آنکه گفت : « فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ اَلیمٍ . » در قرآن جایها ـ بشارت ـ گفت بمعنی نذارتِ ، این ازآن است . و عذاب اسم است و تعذیب مصدر ـ واصله من قولهم «ماءٌ عَذبٌ » فالتعذیب ازالة ذلك العذب ، کقولهم مَرَّضْتُه ، وَ قَذَّیْتَهْ ، فِيْ اِزَالَةِ المَرْضِ وَ القَذَیٰ . و فرق میانِ عذاب و عقاب این است که عقاب برسبیلمجازاة باشد ، یعنی کهبرعقب جرم متقدّممیرود ، وعذاب همهجای کارفرمایند در مجازاة وغیر آن . هرچند که جهودان در روزگار رسولالله قتل نکردند بلکه اسلاف ایشان کردند ، اما بحکمآنکه مُتبَّعِ اسلافِ خویش بودند ، و برفعلِ ایشان و قتل ایشان رضا دادند ، وآنمیپسندیدند ، مستوجب عذاب گشتند هم ایشان وهم اسلاف ایشان . میگوید ایشان را خبرده که هم ایشان را عذاب است و هم اسلافِ ایشان را ، هرچند که این متاخرانجهودان اگرایشان را برمصطفی وبرمؤمناندست رس بودی هم قتل کردندی چرا که ایشان همبراعتقاد اسلافِ خود بودند ، نبینی که دربعضیجنگهاوحربها که ایشان را بارسولص بود همتقتل کردند ، اما ربالعالمین ویرا از ایشان نگهداشت ، و ایشان را از وی بازداشت ، وهو المشارالیه بقوله « وَاللّهُ یعصِمُكَ منالناسِ » . در بعضیاخبار بیارند که هیچ مسلمان باجهود همراه نشود که جهود همت قتل مسلمان کند اگرتواند یا از پیششود ، پس ایشان را بحکم این اعتقاد گفت « فبشرهمُبعذابِ الیم . »

قوله :« اَولئكَ اَلذّینَ حَبِطَتْ اعمالهم فیالدُنیا وَ الآخرةِ . . .» الایه . اما فیالدنیا

فَلانهم لَم‌يحقن دماء هم و اموالهم ، ولم يحصلوامَنها مَحْمَدَةً ، واما فی‌الآخرةِ فلاَنهم‌لم يَستحقوابها ثواباً . واعمال‌جهودان آنست که‌بدعوی‌می گفتند که ماپذیرندهٔ توراتایم وبر شریعت موسي ایستاده ، رب‌العالمین گفت : این اعمال که دعوی میکنند باطل است وتباه ، که‌نه درین‌جهان ایشان رانیك‌نامی داد ، نه در آن جهان پاداش .

« قولُهُ : اَلَمْ تَرَ الي الَذِينَ اُوتُوا نصيباً من‌الکتابِ . . . » الآیة ـ ایـن رُؤیت حقیقی است ، میگوید نمی‌بینی و ننگری باین جهودان که ایشان را نصیب‌دادنداز آسمان یعنی کتاب **توریت** « يُدْعُونَ الي كتاب اللهِ ـ » این کتاب دوم **قرآن** است و احکام‌آن ، بقول **قتاده** . میگوید :آن‌جهودان را باکتاب قرآن‌وحکم‌آن واتباع محمدص خواندند ، نپذیرفتند ، و ازآن برگشتند و روی بر گردانیدند ، با آنکه ویرا می‌شناختند بنام و صفت و نعت . فانهم يَجدونه مکتوباً عِندَهم فی**التوریة** و **الانجیل** ، و بیك روایت از **ابن‌عباس** « يُدْعَوْنَ اِلي كِتَابِاللهِ » مـراد از این کتاب هم توراتاست ـ وآن را قصهٔ است ، میگویند : مردی وزنی از اهل **خیبر** از اشرافِ ایشان زنا کردند ، وبحکم کتاب تورات مستوجب رَجْم شدند ، امّا کراهیت می‌داشتند رجم ایشان را ، که از اشراف ومهتران بودند ، برمصطفی‌ص آمدند تـا از وی رخصتی یابند درکار ایشان ، رسول خدا ایشان را حکم رجم کرد **نعمان‌بن‌ابی اوفی و یحیی‌ابن‌عمرو** ازسرانِ جهودان بودند ، گفتند : یا محمد ! بیداد میکنی برایشان ، که برایشان رجم نیست » ـ مصطفی گـفت : « بینی وبینکم التوراة » . میان من وشما توراة است یعنی بحکم تورات فرودآئیم ، ایشان بایـن رضا دادند ، پس رسول خدا گفت ازشما کـه داناتراست بتوریت ؟ گفتند مردی است اعور از دانشمندانِ **فدك** او را **ابن‌صوریا** گویند ، و او را بخـواندند ، رسول گفت : توئی **ابن صوریا** ؟ گفت‌آری ! گفت تـو عالم **جهودانی** ؟ گفت چنین میگویند . آنگه

رسول خدا توریت بعضی بخواست که در آن ذکر رجم بود، **ابن‌صوریا** در گرفت و میخواند تا بآیت رجم در گذشت. آنکه دست بر آن نهاده و پوشیده داشت. پس **عبدالله‌ابن سلمان** دست وی بگرفت و آن‌آیت رجم بهر رسول‌الله و بهر جهودان خواند، نبشته بود: «المحصن و المحصنة اذا زَنیا، وقـامت علیهما البینةُ، رَجما و اِنْ کانت المرأةُ حُبلی، تتربصُ بهاحتی تضع مافی بطنها» پس رسول خدا فرمود: تا آن هردو جهودان‌را که زنا کرده بودند رجم کنند. جهودان از آن درخشم‌شدند وبیرون رفتند، رب‌العالمین درشأن ایشان این‌آیت فرستاد. «ثُمَّ یَتَوَلّٰی فَرِیقٌ مِنهم وَهُمْ مُعرِضُونَ» میگوید: گروهی از ایشان بر گشتند و روی گردانیدند از حق، یعنی‌علما ورؤساء ایشان بعد از آنکه دانستند کـه رجم‌حق است وحکم توراتاست. و بهر آن گروهی باعراض‌مخصوص کرد، نه همه که لختی از علمای ایشان چون **عبدالله‌بن سلام** و اصحاب او مسلمان شده بودند و ایمان‌آورده.

و گفته‌اند که فرق میان تولّیْ و اعراض آنست که: تولی آنست که حاجتی را بر گردد بر عقدو نیَّتِ آن که باز آید، و اعراض‌آنست که بدل وهمت بر گردد و رویْ بر گرداند یعنی یترك المنهج ویاخذ فی‌عرض الطریقِ مُتخَبّطاً. گفته‌اند تولی آنست که دوستی و هوا خواهی بگذارد، اما بتن برنگردد. واعراض‌آنست که دوستی بگذارد و بتن نیز بر گردد.

«ذلكَ بانهم قالوا» ـ ای ذلك الاعراض عن حکمكِ بسببِ اغترارهم، حیث قالوا «لن تَمَسّنا النارالّا ایاماً معدوداتٍ» این ایام معدودات‌آن چهل روز خواهند که درآن گوساله‌می‌پرستیدند؛ یعنی‌بعدآن روزها که گوساله پرستیدیم ماراعذاب خواهد بود. رب‌العالمین گفت: این دروغ ایشان را فرهیفته(١) کرد، خود دروغ

(١) فرهیفته: در نسخه «الف»

فرا می‌سازند وخود بدان فرهیفته می گردند . ودروغ آنست که گفتند « لن تَمسّنا النارُ اِلّا ایاماً مَعْدُوداتٍ » و گفته‌اندآن دروغ که ایشان را فرهیفته کرد آنست که گفتند « نحن أبناءالله و احبائهُ » .

قوله : « فکیفَ اِذا جَمعناهُم لیوم لاریبَ فیهِ » ـ گفته‌اند : که معنی ـ یوم ـ وقت است ـ و آنچه گفت « فی‌ستة ایام ، فی اربعة ایام ، فی یومین » معنی همه ـ وقت ـ است ، کـه این روز وشب براختلاف نزدیكِ ما است ، والله تعالی لیس عنده لیلٌ و نهارٌ عبدالله بن مسعود گـفت . « اِنَّ ربَّکم لیس عندهُ لیل ولا نهـار ، نَوَّر السمواتَ من نور وجهِهِ . » ـ

« و کیف اذا جمعناهم» الایة ... میگوید : که تا چون بود حال‌وقصهٔ ایشان که ماایشان را باهم‌آریم « لیوم لاریبَ فیه » روزی را که دربودنِ آن‌روز گمانی‌نیست ونه شور دل را جائی . اگر کسی گوید چگونه شك از آن نفی کرد ، و بسیار کس هست از مردمان یعنی کافران که درآن بشك‌اَند ، چنانکه ربّ‌العزت حکایت کرد از قومی : « ان نَظُنُّ اِلّاظَنّاً وما نحن بمستیقنین » ـ جواب آنست که : این آیـة ـ لاریب بمعني ـ نهی ـ است چنانکه گـفت « فَلاٰ رَفَثَ وَلاٰ فُسُوقَ » ای لاترفثوا ولا تفسُقوا . دلیل‌برین آنست که‌جای‌دیگرنهی‌صریح کرد : « فَلا تَکونَنّ من‌المُمترِینَ ، « فلاتکن فی صدرك حَرَجٌ منهُ » اگر گویند این شك در قصد و اختیار مردم نیاید ، چگونه نهی میکند چیزی کـه درآن اختیار نیاید ؟ جواب‌آنست کـه : هرچند چنین گفت اما معنی‌آن حثَّ است بر تدبر و تفکر ، یعنی کـه تفکر کنید و نیك بیندیشید و بـاز دانید . واین تدبّر وتفکّر درقصد واختیارآید ، و گمـان و شورِ دل بـاز برد . و روی **ابوهریرة** قال : قـال النبی‌ص یجمع الله الخلق یوم‌القیـامة فی‌صعیدٍ و احـدٍ ثُمّ یطلَع علیهم ربّ‌العـالمیـن ، فیقـول : یتبع کل‌انسـانٍ ماکانَ یعبد ، ویبقی المسلمون فیطلع علیهم و یُعرفهم بنفسهِ ، ثم یقول انارُبکم

فاتبعُونی ، وقال النبی ـ ثم تنشق الارض عنکم فتخرجون منها شاباً کلکُم علی سِن ثلاثین ، ولسانُ یومئذٍ سریانی ، فتخرجون عُراتاً حُفاةً غلفاً غُزلاً اِلی رَبکم تَنسلُونَ ، و انا اول من‌تنشق عنه الارض . »

« وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ » : ای ـ جزاء ما کسبت « وهم لاَ یظلمون» بنقصانِ حسناتهِم وزیادةِ سیئآتهم . قال **الضحاك** عن **ابن‌عباس** : فاول‌رآیةٍ تُرْفَعُ لاهلِ الموقف ذلك الیوم من‌رایات الکفّارِ رآیةُ الیهودِ ، فیفضحهم الله علی رؤسِ الاشهادِ ثمّ یأمُرُبهم الی‌النار .

النوبة الثالثه

قوله‌تعالی : « اِنَّ الَّذِینَ یکفُرونَ بآیاتِ‌اللهِ » الایه ... ای ـ الَّذینَ ربطناهم‌بالخذلانِ و وسمناهم بوصف‌الحرمان ، آخِرُهم اناسوفَ ننقلهم عن دارالهوانِ ومن الخذلانِ و الحرمانِ اِلی العقوبة والنیرانِ ، کسی که درازل خستهٔ تیغ شقاوت شد ، درابد کمند سعادت اورا نگیرد ، وآن را داغِ خذلان برجان نهادند ، نی ! روزبه و دولت یار او نباشد ، آن را که نواختندآن روز نواختنند ، وآن را که راندند آن‌روز راندند.

عباس را که کمند سعادت از مکنون غیب بینداخته بودند ، در کعبه شد وسر پیش برسجود نهاد ومی گفت یا **لات** ! یا **هبل** ! بارخدای عالم‌میگفت : لبیك‌عبدي لبیك ! » غلغل‌درفرشتگان افتاد که‌بارخدایا ! او**لات وهبل** میخواند وتو بعِزّتِ خویش‌جواب میدهی ! گفت ای فرشتگان ! آرام گیرید ، که شما را برمکنونات غیبِ ما اطلاع نیست ، اگراورا دربندگی‌سهووغلط افتاد ؛ مارا درخداوندی سهووغلط‌نیفتاد ، وشما نظارگیان‌آئید نظاره کنید ، تاتقدیرمادرحق‌وی وفرزندان وی‌تا بقیامت چه اعجوبه بیرون دهد !

و آنکه آن میرپیغامبران **نوح** پیشانی خویش بدان درگاه در خاك مالید و گفت : بارخدایا ! دردلِ پدران درحق فرزندانتو بِهدانی ، تواند بود کهبرین ضَعف و پیریٔ ما رحمت کنی ، واین پسررا دیناسلام کـرامت کنی . از جبارِ عالم خطاب آمد که : « اِنَّهُ لَیسَ مِنْ اَهْلِكَ » ـ یانوح ! حکمما چنان رفت در ازل که سَرِ فرزندِ تو کلاهِ توحید را نشاید ، وحکم مارا مَرَدْ نه ، وبرآن مزید نه ! تا بدانی کـه این کاریست رفته و بوده ! آن را که خواندند آن روز خواندند ، و وسیلت نه ، وآنرا کـه راندند آن روز راندند ، و علت درمیان نه ! آن کشتهٔ قضا چندین سال بساطِ عبادت پیمودبرامید وصل ، چون پنداشت که دیدهٔ املش گشاده شود ، یا نفحهٔوصال در دلش وزد ، ازسماءِ سُمُو برخاكِ مذلّت افتاد ـ اخلد الیالارض ـ سیاه افتاد است .

پیش تـو رهی چنان تباه افتادست

کز وی همه طاعتی گـناه افتادست

این قصه کز آن روی چو ماه افتادست

این رنگ گلیم ما سیاه افتـادست .

قوله : « فکیف اِذا جمعناهُم لیومٍ لارَیبَ فیه » . آیا تا چون بود حالِ ما روزِ رستخیز ؟ که جهانیان را از اول موجودات تاآخردورِ مخلوقات بیك نفخهٔ اسرافیلی از خاكِ جهان برانگیزند ، وبیك لمحه درعرصات قیامت حاضر کنند ، « وَحشرناهم فلم نُغادر منهُم اَحداً »

باش تـا از صدمهٔ صور سرافیلی شود

صورتِ خوبت نهان وسیرتِ زشتآشکار .

باش تا اظهارِ عزت وریاست کوهها فرارفتنآید ، دست وپای وپشت و پهلـو فراگرفتنآید ، وآن عیبها پوشیده وسرها آلـوده فرا دیدن آید ، و باتو گویند .

« فکشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديدٌ » . پرده از روی کارت بر گرفتیم ، یعنی که خود را چه توختهٔ وچه ساختهٔ ؟ همان بینی که خود فرستادهٔ ! همان خوری که خودپختهٔ ، همان دِروی که خود کِشتهٔ ؟ ـ اینست که رب‌العالمین گفت « هنالك‌تبلوا کل نفسٍ ما اسلفت » ، هرچه تو امروز به پناهِ اوشوی فردا ازتو بر گردد ، و تـرا بگذارد ، مگرتقوی که درین سرای ودرآن سرای تراضایع نگذارد . همه حَسَبَهٰا را آن روزداغ کنند ، وهمه نسبها راپی کنند ، تقوی را گویند بیا که امروز روز بازار تست ، هر کرا ازتو نصیبی بود درآن سرای امروز درسرایِ جزا او را برقدر نصیبِ او بمنزلی فرودآر ،آشنایان خویش را در« مساکنُ طیبةً فی‌جناتِ عدنٍ» فرودآر : عاشقان خویش‌را در حضرتِ رضا و «رضوانٌ من‌اللهِ اکبر» فرودآر ، آشنایان‌تقوی دیگرند وعاشقان تقوی‌دیگر،آشنایان او کسانی‌اند که ازحرام و شبهات بپرهیزند ، و حرکات و سکنات واقوال و افعالِ ایشان بدستوری تقوی بـاشد ، و عاشقان تقویٰ کسانی‌اند که ازطاعات وحسنات خویش ازروی نادیدن‌چنان بپرهیزند که دیگران از معاصی وسیئات بپرهیزند . **ابوالقاسم نصیرآبادی** رحمه‌الله از خواص متقیان بود ، اورا گفتند : تقوی چیست ؟ ازحالت خویش‌ازتقوی خبرداد و گفت : « ان‌یتقَی العبدُماسوی‌اللهِ » ـ تقویٰ آنست که از هرچه جزالله است پرهیزی . هرآینه این کس برابر نبود باآنکس که از حرام تنها بپرهیزد . اشارتِ قـرآن چنان است که « اِنَّ اکرمکم عندَالله اتقاکُم » فردا که روز رستخیزباشد ، و روزِ نواخت وسیاست‌هر کس که بمراتبِ تقویٰ برتر ، او بحضرتِ الٰهیت نزدیکتر و گرامی‌تر ! . همانست کـه رب‌العالمین گفت : « وَ وُفِّیَت کُلُّ نَفسٍ مَا کَسَبَتْ وَهُمَ لَا یُظلَمُونَ . »

۷ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « قُلِ اللّهُمّ » گوی بارخدایا ، « مَالِكَ المُلْكِ » دارنده وخداونده

پادشاهی ، « تُؤْتِی الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ » دهی‌پادشاهی او را که خود خواهی ، « وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ » و میکشی پادشاهی ازدست هر که خواهی ، « وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ » و عزیز میکنی اورا که می‌خواهی ، « وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ » و خوار میکنی او را که می‌خواهی، « بِيَدِكَ الْخَيْرُ »بدست تست همه نیکی « اِنَّكَ علیٰ كُلِ شَيْئٍ قديرٌ (۲٦) » تو برهمه‌چیز توانائی .

« تُوْلِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ » می‌درآری شب در روز « وَ تُوْلِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ » و می‌درآری روز درشب « وَ تُخْرِجُ الحَيَ مِنَ الْمِيّتِ » و زنده از مرده می‌بیرون آری « وَ تُخْرِجُ المَيّتَ مِنَ الْحَيِّ » ومرده از زنده می‌بیرون آری . « و تَرْزُقُ مَنْ تَشاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۲۷) » و روزی دهی اورا که خواهی بفراخ بخشی (بی‌تقتیر .)

« لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ اَوْلِيَاءَ » مبادا که گیرند گرویدگان نا گرویدگان را بدوستی ، «مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِيْنَ» بیرون از گرویدگان . « وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ » وهر که آن کند (که موالات گیرد از مومنان باکافران) « فَلَيْسَ مِنَ اللّٰهِ فِی شَیئٍ» او ازخدا درهیچ چیز نیست « اِلَّا اَنْ تَتَّقُوا مِنْهُم تَقيةً » مگرآنکه بپرهیزید ازایشان ، «وَ يُحَذِرُكُمْ اللّٰهُ نَفْسَهُ » وحذر می‌نماید خدای شما را ازخویشتن « وَاِلَى اللّٰهِ الْمَصِيْرُ (۲۸) » وباخداست بازگشت .

« قُلْ اِنْ تُخْفُوا مَا فِیْ صُدُوْرِكُمْ » گوی اگر پنهان دارید آنچه در دلها دارید « اَوْ تُبْدُوْهُ » یا (بگفت و کرد) آنرا پیدا کنید ، « يَعْلَمْهُ اللّٰهُ » در هردوحال خدای آن را می‌داند « وَ يَعْلَم مافی‌السموٰاتِ وما فی‌الارضِ » و می‌داند هرچه در آسمانهاست‌وهرچه‌درزمین‌است . «وَاللّٰهُ عَلىٰ كلِ شيئیٍ قديرٌ (۲۹) »وخدای برهمه‌چیز تواناست .

«يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ »آن روز که بیابد هرتنی «مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً

آنچه کرد ازنیکی حاضر کرده پیش‌وی ، « وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ » وهرچه کرداز بدی « تَوَدُّلَوْ اَنَّ بَیْنَهَا وَ بَیْنَه ، » دوست دارد وخواهد که میانِ او و میانِ آن بدی ، « اَمَداً بَعِیْداً » اندازهٔ بودی دور (که نه اوآن‌بیند ونه‌آن باورسد) «وَ یُحَذِرُکُمُ‌اللهُ نَفْسَهُ » و حذر می‌نماید خدای شما را ازخویشتن ، « وَ اللهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ(۳۰) » والله سخت مهربانست به‌بندگان .

النوبة الثانیه

قوله تعالیٰ: « قلِ اللَّهُمَّ ، مَالِکَ المُلْک ... » **ابن‌عباس** گفت : **معاذبن جبل** از مسجد رسول بازماند ونمی‌شد ، رسول او را دید ، گفت : یا معاذ ! چرا ازمسجد باز ماندی و نمی آئی ؟ گفت یارسول‌الله **یوحنای** جهود را برمن دینی‌است ، وبرراهم مترصد نشسته و چیزی ندارم که این دین بگذارم ، ترسم که اگر بیرون آیم مرا بمسجدنگذارد ، واز حضرتِ توباز دارد . رسول گفت : یامعاذ ! خواهی که الله کردنِ تو ازین دین‌آزاد کند ، وکارِ فروبسته بگشاید ، برخوان « قُلِ اللَّهُمَّ .. » تاآخر هردوآیت . معاذ گفت ، خواندم والله تعالی‌آن کار برمن‌آسان کرد ، و دین گذارده شد . و بروایتی دیگراین قصهٔ دین با **علی ع** رفت . رسول‌اللّٰه‌ص علی را گفت : « قُلِ اللَّهُمَّ مَالِکَ المُلْکِ » برخوان آنکه بآخر گوی « یارَحْمٰنَ الدنیا و الآخرةِ و رحیمَهما **تُعْطی** منهـا ماتشاءُ و تُمسِکُ مِنهَا مَا تشاءُ . اِقْضِ عَنِّیَ الدَّیْنَ و اَغْنِنی عَنِ العَیْلَةِ » ،

ابن‌عباس گفت : که از**مصطفی‌ص** شنیدم که‌نام‌اعظم‌خدای درسورهٔ‌آل‌عمران است درآیت : « قُلِ اللَّهُمَّ مالکَ الملکِ . »

اما سببِ نزولِ این‌آیت : مفسران گفتند که : مصطفی‌ص‌را فتح‌مکه برآمد ،

و امت خود را وعده داد بملكِ **پارس و روم** . منافقان وجهودان را این سخن بس دور آمد ومستبعد داشتند و گفتند ، کجا صورت بندد که ملكِ فارس و روم باین اُمت قرار گیرد !! **محمد** را **مکه ومدینه** نه بس است ؟ تا نیز به فارس و روم طمع دارد ! رب‌العالمین آیت فرستاد : « قُلِ اللّٰهُمَّ مالكَ الملكِ . . . » . و گفته‌اند که وعده دادن **مصطفی** اُمتِ خود را بملكِ پارس‌وروم آنست که روزخندق بریاران قسمت کرد که هرده کس‌را چهل گز خندق می‌باید کَنَد ، و**سلمان** مردی‌باقوت‌بود ، مهاجران گفتند ازماست ، انصار گفتند از ماست ، مصطفی‌ص گفت ونواختِ سلمان را : « **سَلْمانُ منّا اهلَ البیْتِ** » **عمرو بن‌عوف** گفت من بودم و **سلمان و حذیفه نعمان** و شش کس دیگر ازانصار وچهل گز نصیب ما ، چنانکه رسول‌خدا درآن‌خط کشیده بود ، گفت مارا سنگی سخت پیش‌آمد که آلات ما همه درآن شکسته شد ، و ازآن درماندیم ـ وازآن‌جا برگشتن‌وخط بگذاشتن‌روی نبود . سلمان‌را بحضرت مصطفی‌ص‌فرستادیم تا ویرا ازین‌حال خبردهد . **مصطفی** بیامد ، و تبر ازدستِ سلمان فرا گرفت ، ویکی برآن‌سنگ زد ، پارهٔ شکافته شد وازآن زخمِ تبرِوی‌نوری بتافت ، که چهار گوشهٔ مدینه ازآن روشن گشت ، مانندهٔ چراغِ روشن درشبِ تاریك . مصطفی‌ص تکبیری گفت ، مسلمانان همچنین تکبیر گفتند . یکی‌دیگربزد ، هم برین‌صفت ، وهم بران سان روشنائی بتافت . سوم بار همچنان برآن نسق ، و آن سنگ شکسته گشت و پاره‌پاره شد . سلمان گفت : یارسول‌الله ! عجب‌چیزی‌دیدم که هر گزمانندِآن ندیده بودم ! رسول‌خدا باقوم نگریست و گفت : شما همان دیدید که سلمان دید ؟ گفتند : آری ، دیدیم ! ـ رسول گفت باول ضرب که آن نور پیدا شد کوشکهای **حیره** و **مدائن کسری** جمله بدیدم ، و **جبرئیل** آمد ومرا خبر کرد که : امتِ تو برآنچه دیدی غلبه کنند ، و پادشاهی آن دیار و اقطار ایشان را باشد ، و ضربت دوم که نور

پیدا شد کوشکهای **حمیر** از زمینِ **روم** بمن آشکاراشد ، وجبرئیل آمد وهمان گفت وبضربتِ سوم کوشکهای **صنعاء** آشکارابدیدم؛ جبرئیل همان گفت: آنکه **مصطفی ص** ایشان را بشارت داد ، مومنان همه شاد شدند ، گفتند الحمدُلله که مارا وعدهٔ نصرت وقوت‌داد . منافقان گفتند : عجب نیست این‌سخن که **محمد** میگوید ، ووعدهٔ باطل که می‌دهد ؟ از مدینه او قصورِ حیره ومدائن کسری چون بینند ؟ وایشانرا امروز چندان ترس‌است‌ازدشمنان که‌حاجت‌بآن‌است که خندق پیْ امن‌مدینه‌فروبرند ، کی توانند که بیرون‌آیند و بملكِ صنعاء و روم و حمیر رسند ؟ رب‌العالمین در شان آن منافقان گفت : « واذ یقول المنافقون وَ الذّینَ فِی قلُوبهم مرضٌ ماوَعدَنا اللهُ و رسولَهُ اِلّاغُروراً . » و تسکینِ دلِ مومنان را وتصدیقِ وعدهٔ مصطفی‌را این آیت فرستاد : « قل اللّهُمَّ مَالِكَ المُلكِ .. الایه .

و معنی آنست که : یامحمد ! بگوی ، ای خداوندِ پادشاهان ! پادشاهی آنرا دهی که خود خواهی اورا که خواهی بپادشاهی عزیز کنی وبنوازی و گرامی‌داری ، چون محمد مصطفی مهترِ عالمیان ، و گزیدهٔ جهانیان ، وامّتِ وی بهینه امتّان ، و نزدیكِ خدا پسندیدگان ، اورا که خواهی خوار داری وبیو کنی چون دشمنانِ وی منافقان وجهودان ومشرکان . بدانکه ایـن ملك کاری عظیم است و صفتی بزرگ . رب‌العالمین‌درقرآن‌با کتاب ونبوّت قرین کرد و گفت : «فقدآتینا آل‌ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکاً عظیماً .» و قال تعالیٰ : « اذ جَعَل فیکم انبیاءَ وجعلَکُمْ ملوکاً . » و گفته‌اند : « الدّین بالمُلك یقوی ، والملكُ بالدین یبقیٰ » جایْ دیـگر اضافتِ ملك باخود کـرد تخصیص وتعظیم ملك را : « وَ اللهُ یُؤتی ملکه من‌یشاءُ » - این‌اشارت بملك مطلق‌است ؛آن ملكِ‌حقیقی که درآن جوروغصب وبی‌دیانتی‌نباشد،

وچهارمعنی قرین آن بود: علم، وقدرت، وسیاست، و عدد، بالعلم یدبّر، وبالقدرة ینفذ، وبالسیاسة ینظِم، وبالجمع یحفظ، ملكِ حقیقی این است، نه آن تسلط وغصب که برسبیل مجاز ـ ملك ـ گویند. وعلی ذلك قوله، «وکان وراءهم مَلِكٌ یاخذ کل سفینةٍ غَصْباً» سَمّاه مِلکاً مع کونهِ عاصیاً. وهم از این باب است آنچه مصطفی گفت «اغیَظُ رجل عندالله عزوجل یومَ القیامة و اخبثه رجلٌ یَسَمّیٰ مَلِكُ الاَملاكِ، لا مُلكَ اِلّا لله».

«قُلِ اللّهُمَّ ...» این میم مشدد در افزود بجایْ یاء ندا که ازسر بیفکنده بود. اصل آنست که «یاالله» وضمهٔ هاء برجای گذاشت که نداءِ مفردبود. **بورجاء عطاردی** گفت: هفتاد نام از نامهاء خداوندِ عزوجل درین میم اَللّهُمَّ تعبیه است، ـ **نصرابن شمیل** گفت: هر آنکس که بگفت: «اَللّهُمَّ» خدایرا بهمه نامهای وی خواند؛ پس ثوابِ وی چندان است که خدایرا بهمه نامهای وی یاد کند وبرخواند ـ **ابوالدرداء** روایت کرد ازمصطفی قال: «اِنَّ الله عزوجل یقول اناالله لا اِله اِلّا انا، مالكُ الملوك و مَلِكَ الملوكَ، قلوبُ الملوك بیدی، و اِنَّ العباد اذا اَطاعونی حوّلت قلوب ملوکهم علیهم بالرأفة والرحمةِ، و اِنْ عصونی حَوَّلتُ قلوبَ ملوکهم علیهم بِالسخُطِهِ وَالنَّقمةِ، فَسَاْمُوهُم سوءَ العذابِ، فلاتشغلوا انفسکم بالذّلِ علی الملوکِ، ولکن اشغلوا انفسَکم بالذکر والتضرع اِلَی اَکفیکُم ملوکَکم»

قوله: «تُؤتِیْ الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ» ـ میگوید: پادشاهی اورا دهی که خود خواهی، یعنی مصطفی ص واصحاب وی که ایشان را فتح **مکه** داد ونصرت بر کافران، باده هزار مرد مسلمان در مکه شد، و کافران را مقهور و مخذول کرد، و شرك را باطی ادبار خویش برد. «وتُذِلُّ مِنْ تَشاءُ» و اورا که خواهی خوارداری ومقهور داری، یعنی **ابوجهل** واصحابِ وی که سرهای ایشان بریدند ودر **قلیب بدر** افکندند و گفته‌اند:

« تُؤتی الملكَ من‌تشاءُ » یعنی آدم و فرزندانِ وی ، « و تُنزعُ الملكَ مِمَّن تَشاء » یعنی ابلیس وپس‌رُوآنِ وی . «توتی‌الملكَ من‌تشاءُ گویند : ملك **داود** است‌چنانکه گفت « وآتاه الملك والحکمة » . و « تنزع‌الملكَ » ملكِ **طالوت** است که ازوی با داود شده ، و گفته‌اند که : مراد باین ملكِ عافیت وقناعت است چنانکه مصطفی‌ص گفت «مَنْ اَصبَحَ آمِنَا فی سِربه ، معافیً فی بدنهِ ، وعندهَ قوتُ یومه‌فکأنّما حیزَتْ له الدنیا بحذافیرها . » و گفته‌اند که ملكِ بهشت است که رب‌العالمین ازآن خبرداد بقوله : « ثُمَّ رأیتَ نعیماً و ملکاً کبیراً » ـ **عبدالعزیزبن یحیی** گفت : « تُوتی المُلكَ مَنْ تَشاءُ » یعنی الملك علی ابلیس وقهرالشیطانِ : ، کما قال رسول‌الله فی‌حق عمر بن الخَطّاب « اِنَ الشیطان لیفرق من‌جیشِ عمر ، وما سَلك عمرُ فجّاً اِلّا سلكَ الشیطانُ فجّاً آخر . » « و تَنزِعُ الملكَ مِمَّنْ تَشاءُ » حتي یغلبهُ الشیطانـ ، کما قال علیه‌السلام « اِنَّ الشیطانَ یجری من ابن‌آدم مجريَ الدم » ـ

ابن‌المبارك سفیان‌ثوری را گفت : « اَخبِرْنیْ ما النّاسُ ؟ » مرا خبر کن که مردمان که‌اند ؟ یعنی ایشان که اوصافِ مردمی و خصالِ ستوده درایشان است وبآن مستحقِ ثنا و مدح گشته‌اند ؟ ــ جواب داد ، که : دانشمندان وزیر کان . گفت ملوك که‌اند ؟ گفت زاهدان . گفت اشراف که‌اند ؟ گفت پرهیز کاران . گفت سَفَلِه که‌اند گفت ظالمان . گفت اغویا که‌اند ؟ گفت : « اَلّذین یکتبون الاحادیث لِیَسْتَا کُلُوا بِهِ اموال‌الناسِ . »

« و تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ » گفته‌اند کـه : این اشارتست به کمال قدرتِ خدای که قادر بر کمال‌آن باشد که جمع کند میان هرچیزی باضدِ وی ، چنانکه هردو داند و هردو تواند : ـ اگرخواهد عزیز کند و بـران قادر ، وَ اگـر

خواهد خوار کند وبران قادر . وبرین صفت جز خداوندِ ذوالجلال و قادر بر کمال نیست .

« بِيَدِكَ الْخَيْرُ » ای ـ النصر، والغنیمة ، وعزّالدنیا والآخرةِ . میگوید : بدست تستخدایا ! عز دنیا وآخرت ، ونصرت بردشمنان ، ونیکی کردنبادوستان . « اِنَّكَ عَلىٰ كُلِّ شَيْئٍ » ـ مِنَ العزِّ والذُّل «قَدِيرٌ »همه تودادی وبرهمه توانائی ، خواهیعزیز کنی ، خواهی خوار داری ، خواهی بخوانی و بنوازی ، خواهی برانی و بیندازی ، همه توئی ،کار توداری کریم و مهربانی ، رحیم ورحمانی ، عزیز وسلطانی ، اگر کسی گوید : چون خیر وشر همه دریَدِ اوست و بخواست او ، پس چرا خیر مفرد گفت : واین تخصیص خیر بذکر از کجاست ؟ جواب آنست که : این تخصیص از آن است که خلق که ازو همه چیز میخواهند وخیر میجویند و رغبت بخیر دارند پس آنچه رغبت بآنست وخواست وهمتِ خلق بآنست برزبان دردعا وذکر، همان گفتند اگرچه باعتقاد داشتند که خیروشر همه ازوست ، وآفریدهٔ اوست ، وبارادت ومشیت اوست .

« تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ» ـ ينقصُ مناحدهما ويزيد فيالآخرْ . و معنی این درآوردِ آنست که روز پانزده ساعت است در اطولالایام ، وشب نه ساعت ، از روز میکاهد ودرشب میافزاید ، تا شب به پانزده ساعت شود ، و روزها نه ساعت آید در اقصرالایام . هرچه ازین کاهد درآن افزاید ، و هرچه از آن بِکاهد درین بیفزاید . قال بعض العلماء : انالله تعالىٰ اَحَبَ ان يُرِيكمعزتَه ، فأراكم الليلَ و احبَّ ان يريكم مِنْ رحمته ، فاراكم النهارَ ، فالليل يُذَكِّرُ النّارَ ومافيها ، و النهار يُذكّرالجنة ومافيها .

« وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ : » ـ مَيت و مَيِّت

بتسدید وتخفیف درلغت است ازدو گروهِ عرب ـ معنی هردو یکسانست ، اما بتشدید قرآئت **نافع** است و**حمزه** و **کسائی** و**حفص** . باقی بتخفیف خوانند، میگوید : زنده از مرده بیرون می‌آری ومرده از زنده . این مرده نطفه است ، وخایهٔ مرغ ، و تخم نبات ، و شب تاریك . واین زنده جانور است ، و نبات ، وروزِ روشن . این ازآن بیرون می‌آرد وآن ازین .

« وَ تُرْزُقُ مَنْ تَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ » ـ بغیر تضییقٍ وتقتیر . وشرح این درسورهٔ البقره رفت .

قوله « لا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكافِرِينَ اَوْلِياءَ » ـ این درشأنِ قومی آمد از مومنان که پنهان دوستی‌داشتند باجهودان . رب‌العالمین ایشان را ازآن باززد ونهی کرد و گفت : مبادا که مؤمن کافر را بدوستی گیرد . همانست که گفت : « لا تتخذوا عدوّی و عَدوّکمْ اولیاءَ . » و جای دیگر گفت : « و من یتولهم منکُمْ فاولئكَ هُم الظالمون . »

« مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ » ای مِنْ غَيْرِ الْمُؤْمِنِينَ و سِواهُمْ . میگوید : بیرون از مؤمنان کسی رابدوست مگیرید ، این استحثاثِ مؤمنان است ازربّ‌العالمین بدوستی گرفتن یکدیگر را ، وپسندِ آن بنزدیك خدای . والیه الاشارة بقوله : « والمؤمنون والمؤمنات بعضهُم اولیاءَ بعضٍ » . ولِیّ دوست بود ازدل ، مدار او مداجاة ، و آمیختن بظاهر نه اولیاء باشند .

« و مَنْ يَفْعَلَ ذٰلِكَ » الاتخاذ . « فَلَيْسَ مِنَ‌اللّٰهِ فِي شَيْئٍ » ای فارق دینه و بَرِئَ اللّٰهُ منهُ . و میگوید: هرمومن که موالات گیرد با کافران‌الله ازو بیزارست یعنی ازتولّای وی بیزارست ، نپذیرد خدای طاعتِ وی ، و نپسندد .
« اِلَّا اَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً » وتُقاةً وتقیّةً واتقاءً وتوقیً یکی‌است ، وجمع تقاة تُقی‌است .

و **یعقوب** تنها تَقِیَّةً خواند. ومعنی‌همه ـ پرهیزیدن ـ است، میگوید: مگر که ازایشان ترسید و ازیشان پرهیزید، که پس رخصت است شما را که مومنانید موالات ایشان بزبان نه بدل، چنانکه جای دیگر گفت «: **اِلَّا مَنْ اُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِیمَانِ** ».

مفسران گفتند: معنی‌آیت‌آنست که مؤمنان را روا نیست مداهنت کافران و موالات با ایشان، مگر که کافران برمسلمانان غلبه کنند، یا مردی مسلمان تنها در میانِ کافران افتد، وزیشان ترسد، آنکه اورا رخصت باشد که خویشتن را باظهار کلمهٔ حق‌در دستِ ایشان ننهد وخود را هلاك نکند، بلکه مداهنت کند و بزبان موالات کند، چندانکه درآن استحلالِ خونِ مسلمانان واضاعتِ مال ایشان نباشد. آنکه این را تقیّة گویند. تقیه دراسلام رواست بدوشرط: بیم‌سَر، وسلامتِ دل. در خبراست که **مسیلمه کذاب** دو مرد را ازیارانِ رسول خدا بگرفت، بایکی گفت که گواهی میدهی که من رسولِ خدا ام؟ گفت‌آری گواهی میدهم، دست از وی باز گرفت و رهائی یافت. آن دیگر سرباززد ونگفت آنچه مراد مسیلمه بود، و اورا بکشت. این قصه با مصطفی بگفتند مصطفی علیه‌السلام گفت: «امّا المقتولُ فمضي‌عَلی صدقهِ ویقینهِ و اُخذ بالفضل، وآمّا الآخر فاخذ برخصة اللّهِ وَاللّهُ یغفرلهُ» وقال**صعصعة بن صوحان لاسامة بن‌زید**: خالصِ المؤمن وخالق‌الکافر، فان‌الکافر یرضی منك بِالْخُلقِ الحَسَنِ، ویحق علیك ان تخالص المومنَ» این درحال تقیه است و مذهب جماعت‌مفسران است. اما مذهب **معاذبن‌جبل و مجاهد** و جماعتی‌ازعلما آنست که: این تقیه درابتداء اسلام بود و پیش ازآنکه دین اسلام مستحکم شود و قوت گیرد، اما امروزتقیه در دارالحرب است نه در دارالاسلام که بحمدالله رکن

اسلام قوی است، و رایت اسلام ظاهر « ولن یَجعلَ اللّهُ الکافرینَ علي المؤمنین سبیلاً . »

آنکه مسلمانان را بترسانید، و حذر نمود ازخشم خویش اگر با کافران دوستی گیرند گفت : « وَ یُحَذِّرُکُمُ اللّهُ نَفسَهُ » ـ ای‌عذاب نفسهِ « وَاِلَی اللّهِ المَصیرُ » میگوید : باز گشتِ همه‌بالله است ـ یعنی آنچه دردنیا بندگان را داده بود . ازمِلك و مُلك وتصرفات آن همه ازیشان درقیامت وا ستانند، و با الله شود ، و همانست که جایها در قرآن گفت : ـ « الی الله تُرجَعُ الامور » « والیه یُرجَعُ الامر کله » « وَالأَمرُ یَؤمَئِذٍ لِلّهِ . »

. آنکه‌تمامی‌تحذیررا گفت : « قُلْ اِنْ تُخفُوا مَافِی صُدُورِکُمْ » ـ گویَ اگرپنهان کنید آنچه در دل دارید از موالات کفّار ، یا از نااستوار گرفتن رسول و بگذاشتن حقِ او « اَوْ تُبْدُوهَ » ـ یاآنچه در دل دارید بکردار پیدا کنید که بارسول بحرب و قتال بیرون‌آئید، « یَعلَمْهُ اللّهُ » فیجازیکم علیه ، خدای میداند هردو حالِ از شما ، و شما را بآن پاداش دهد، چنانکه سزای شما و کردار شما بود .

آنکه گفت « یَعلَمُ مَافِی السَّمٰواتِ وَ مَافِی الْاَرْضِ ، وَ اللّهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْئٍ قَدِیرٌ » ـ اوخداوندیست که هرچه‌درآسمانها وهرچه درزمین است مي‌داند، وجزاءِ هر کس‌ازمغفرت وعذاب تواند، پس بدانید که ضمائر دلِ شما هم داند وآنکس که همه داند و جزاءِ همه تواند سزاست که از وی‌بترسند، و از عذاب و خشم وی برحذر باشند .

اهل معانی گفته‌اند « تُخْفُوا» فرا پیش « تُبدُوا » داشت تا تنبیهی باشد که‌الله عمل‌و نیتِ ما می‌داند پیش از اظهارآن . و علی هذا قوله، « و سواءٌ منکم مَنْ اَسَرَّ القَوْلَ وَ مَنْ جَهَربه » و قال تعالی : « یعلم سِرَّکم وجهرکم » ـ در هـردو آیت سَرَّ

فرا پیش جهر داشت. آن معنی را که بیان کردیم. جای دیگر برعکس این گفت: « إِنْ تُبدُو ما فی‌انفسکم اوتُخفوه » ـ تُبدوا فرا پیش داشت تا تنبیهی باشد که علم هردو اورا یکسانست، اوراآشکارا چه نهان است، نه از آن نهان او را درعلم نقصان است. نه ازین آشکارا زیادتی که در هردوحال دانای کمانست.

« یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنَ خَیْرٍ مُحْضَراً » ـ تقدیره « ویحذرکم‌الله نفسه، یومَ تجدُ »، اگرخواهی ابتداء این آیت با « یحّذرکم‌الله نفسه » پیوند، و معنی آن باشد که الله شما را حذر می‌نماید از عذاب خود در آن روزِ قیامت که هر کس بجزاءِ کردارِ خود رسند، نیکان بثواب، وبدان بعذاب. واگرخواهی به « وَ اللّٰهُ عَلَی کُلِّ شَیْئٍ قَدِیرٌ » پیوند، ومعنی آن باشد که خدای روز رستخیز بر همهٔ چیز قادر است از عذاب و ثواب نواخت و سیاست و رحمت و نقمت « یوم تجد کل نفسٍ ما عَمِلَت من خیرٍ محضراً » همانست که جای دیگر گفت: « یوم یبعثهم الله جمیعاً فینبّئهم بما عملوا » احصاه الله ونسوُه.

« وَ ماعَمِلَتْ من سوءٍ » یعنی القبیح من‌العملِ، یقرءُ من کتابه « تَوَدُّ » ای تمنّی النفس عند ذلك « لَوْ اَنَّ بَیْنَهَا وَ بَیْنَهُ اَمَداً بَعِیْداً » مـن‌المشرقِ الی المغرب. آنکه تاکیدرا واستظهار برایشان کلمهٔ تحذیر اعادت کرد و گفت: « وَ یُحَذِّرُکُمُ‌اللهُ نَفْسَهُ » ونیز رأفت و رحمت ومهربانی در تحذیر بست گفت: « وَاللهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ » ومعنی آنست که من برشما سخت مهربانم وبخشاینده، که تعجیل عقوبت نکردم، و شما را بابد کرداری فرانگذاشتم، بلکه از عاقبتِ کار وسرانجام کردار خبر دادم و حذر نمودم، تابیدار وهشیار باشید، و بعاقبت رستگار شوید.

النوبة الثالثة

قوله تعالی « قُلِ اللّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ ». بزرگست وبزرگوار، خداوندِ کردگار،

مهربان وفادار، بارخدای همه بارخدایان، وپادشاه همه پادشاهان، نوازندهٔ رهیگان، راه‌نمای ایشان. دانست که ایشان بسزاء ثنای او نرسند وحق او نشناسند، وقدرِ عظمت او ندانند، بمهربانی و کرمِ خود ایشان را گرامی کرد و بنواخت، وبآن ثناءِ خود خود کرد آنکه بانام ایشان کرد، وایشانرا درآن بستود ونیك‌مردان کرد، و گفت: ای بندگان و رهیگان! مرا همان گوئید که من خودرا گفتم، گوئید «یَا مَالِكَ الْمُلْكِ!» ای پادشاه برپادشاهی وپادشاهان! ای آفرینندهٔ جهان! ای یگانهٔ یکتا از ازل تا جاودان! ای یگانه یکتا درنام ونشان! ای سازندهٔ کار کارسازندگان! ای بسربرندهٔ کار بندگان بی‌بندگان! خداوندا، ستودهٔ خودی بی‌ستاینده! خداوندا تمام‌قدری نه کاهنده نه افزاینده! خداوندا، بزرگ عِزتی بی‌پرستش بنده! پادشاهی ترا انداز نیست، و کس باتو در پادشاهی انباز نیست! که خود بکست نیاز نیست:

«تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ» یکی‌را بر کشی‌وبنوازی، و یکی را بِکُشی و بیندازی، یکی را بانُس خود آرام دهی و او را غمِ عشقِ خود سرمایه دهی، تا بی‌غمِ عشقِ توآسایش دل و آرام جانش نبود،

تاجان دارم غمِ ترا غمخوارم بی‌جان غم عشق توبکس نسپارم

یکی با رضوان در ناز ونعیمِ جنت، یکی با مالِك در زندانِ وحشت و نقمت، یکی بربساط بسط برتختِ ولایت منتظرِ رؤیت، یکی درچاهِ بشریّت باخواری و با مذلت. آن صاحبِ ولایت بزبان شادی از دولت وصال خود خبرمیدهد:

کنون که باتو بهم صحبت اوفتاد مرا

دعا کنم که وصالت خجسته باد مرا

وآن‌بیچاره کشته مذلت‌بزبان مهجوری ازسرحرمانِ‌خویش این‌ترنم میکند:

بِایِّ نَواحِی الْاَرْضِ اَبغِی وِصالَکُمْ
وَ اَنْتُمْ مُلُوکٌ مالِمَقْصَدِکُمْ نَحْوٌ

حالِ دلِ خود ترا نمودیم و شدیم
بر دردِ دل اندوه فزودیم و شدیم

ابوبکر وراق گفت: « تؤتی الملك من‌تشاء » این ملك قهرِ نفس است، و هواءِ خود زیردستِ خود داشتن، همان ملك است که **سلیمان** پیغمبرخواست. بقول بعضی از علماء، گویند که: هرروز چندین گاو و گوسفند قربان میکرد وچندین گونه‌الوان‌اطعمه درمهمان‌خانهٔ اوبودی، وخود نانِ جوین خوردی ومرقّع پوشیدی، وخشوعِ وی‌بآن اندازه بود که چهل سال‌بر آسمان ننگرست هیبت واجلال‌خدایرا راه در مسجد شدی درویشی را دیدی در جنبِ او نشستی و گفتی: « مسکینٌ جالَسَ مسکیناً. »

« و تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ » آنکس که این سیاست و پادشاهی برنفسِ امّاره از وی دریغ دارند، سلطانِ هوا بر وی مستولی شود، راست حالِ وی چنان باشد که رب العالمین گفت: « أفَرَأیتَ مَنِ اتَّخَذَ الٰهَهُ، هواهُ » آنرا که پادشاهی ظاهر بوی دهند وآنکه اسیر هویٰ وشهوتِ خویش شود، او را از پادشاهی بحقیقت چه نصیب بود؟ - امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بجماعتی درویشان گذر کرد آن هیبت دیدار ایشان بروی تافت، گفت: « ملوكٌ تحتَ الخِمار ». اگر هیچکس بحقیقت درین دنیا پادشاه است، جزاین درویشان نباشند که هواءِ نفسِ‌خود زیرقدم آوردند، تا ازهمه فتنهابرآسودند. آن پادشاهان ظاهر که اسیرهواءِ خودند هر کجا پَی‌زنند از آن‌جا گرد برآرند. « اِنَّ الملُوكَ اذا دَخلوا قریةً افسدوها وَجَعلوا اعزّةَ اهلها اذلّةً. » و این پادشاهانِ طریقت هر کجا گذر کنند سنگ ریزِ آن مروارید

شود وخاك آن مشك وعبير گردد .

خاکی که بران پای نهی مشك و عبیرست

تختی که برو تکیه کنی عود مطرّا ست

آنرا که در لباس خلقان مقامش دارالملك عزّت بود ، و اعلی علّیین ، اورا از خلقان چه زیان ؟ وآنرا که از تختِ ملك بربایند و بسجین رانند « أُغرِقوا فَأُدْخِلوا ناراً » ـ اورا از آن مملکت چه‌سود ؟ **سفیان ثوری** امام عصربود ، روزی جامه‌ای که برتن او بود قیمت کردند ، درمی و چهار دانگ برآمد . او را گفتند : این چیست ؟ گفت :

مَاضَرَّ مَنْ كانتِ الفِردوسُ منزلَه

مَاذَا تجرَّعَ مِنْ بُؤسٍ و أقتادِ

« تُولِجُ اللَّيلَ فِى‌النَّهارِ وتُولِجُ النَّهارَ فى‌اللَّيلِ » ـ ای خداوندی که شبِ محنت بروزِ شادی درآری ، تا أمنِ بنده برداری که ایمنی نیست در راه تو ! و روزِ شادی برشبِ محنت درآری ، تانومیدیْ بنده باز بری ؛ که ناامیدی نیست دردین تو ! « لاتَقْنَطوا مِن رحمةِالله » ، « لَا تَيأَسُوا مِنْ رَوْحِ الله » .

« وَ تُخرِجُ الحَىَّ مِنَ المَيّتِ و تُخرِجُ المَيّتَ مِنَ الحَىِّ » ای خداوندی که از بیگانه آشنا بیرون آری ! چنانکه **محمد**ص از **آمنه** و **ابراهیم**ع از **آذر** ، و از آشنا بیگانه‌بیرون آری ! چون **قابیل** از **آدم**ع و **کنعان** از **نوح**ع . و **مصطفی**ص روزی‌در حجرهٔ **عایشه** شد، وزنی‌بنزدیك عایشه‌بود ؛ که‌هیئتی‌نیکوداشت‌وصالحه بود . رسول‌ص پرسید : که این کیست ؟ عایشه گفت که : این **خالده** دخترِ **اسود** بن **عبدیغوث** ـ مصطفی‌ص گفت :«سبحان الذی یخرج الحی‌من‌المیت ویخرج‌المیت من‌الحی» واین بهر آن گفت که او مؤمنه بود وصالحه وپدرش کافر بود .

« لایَتَّخِذِ المؤمنونَ الکافرینَ اولیاءَ من دونِ المؤمنین » حقیقتِ ایمان بنده و غایت روشِ وی در راهِ توحید سربدوستی‌خدای بازنهد . وحقیقت دوستی موافقت است ، یعنی که با دوستِ وی دوست باش ، و بـا دشمن وی دشمن . اشارت صاحب شرع ایـن است « اَوْثَقُ عُرَی الْاِیمَانِ اَلْحُبُّ فِی اللهِ والبُغْضُ فِی اللهِ . » ـ درآثـار بیارند که : رب‌العالمین به پیغامبری ازپیغامبران پیشینه وحی‌فرستاد که بندگانم را بگوی که درین دنیا زهد پیش گرفتید ، تا راحتِ خویش تعجیل کنید و از رنج دنیا برآسائید . وبیرون اززهد طاعتی وعبادتی که کردید ، بآن عِزّ خود ونیکنامیِ خویش‌جستید ، اکنون بنگرید که برایْ من‌چه کردید ؟ هرگزدوستانِ مرا دوست داشتید؟ یابادشمنان من‌دشمنی گرفتید ؟ـ همانست که باعیسی ع گفت : یاعیسیٰ اگر عبادت‌آسمانیان وزمینیان در راه دین باتوهمراه باشد وآنکه درآن دوستیْ دوستانِ من ، ودشمنیْ با دشمنانِ من نبود ،آن عبادت ترا بکارنیاید ؛ وهیچ سود ندارد .

درخبر است که : **بوادریس خولانی** فرا **معاذ** گفت که : من‌ترا در راهِ‌خدا دوست‌دارم . **معاذ** رض گفت : بشارت‌باد که ازرسولِ‌خدا شنیدم که روزِقیامت کرسیها بنهند پیرامَنِ عرش‌مجید ، گروهی را که رویهاء ایشان چون‌ماهِ شبِ چهاردهم‌باشد ، همه از هیبتِ رستاخیز در هراس باشند و ایشان ایمن . همه بـا بیم باشند و ایشان ساکن . ـ گفتند : یا رسول‌الله ! این قوم که باشند ؟ گفت : « المُتحابُّونَ فی‌اللهِ . » و رُوِیَ اَن‌اللهَ عزَّوجلّ یقول : «وَجَبتْ محبتی للمتحابّیـن فِیَّ ، والمتجالسین فِیَّ ، و المتزاورین فيَّ ، و المتباذلین فِيَّ » . **مجاهد** گفت : دوستانِ خدا چـون در رویْ یکدگر خندند ، گناهان ازایشان فروریزد ، همچنان که برگ ازدرختان ؛ تاآنکه پاك بخدای رسند ، و برستاخیز ایشان را با پناهِ خود گیرد و ایمن کند . بـزرگانِ دین گفتند : هر که امروز برحذر نباشد ، فردا باین امن نرسد . که امن بعد ازحذر

باشد لامَحالة ، وحذرِ بنده ثمرهٔ تحذیرحق است عزَّ وَ عَلا کـه دردوجایکه گفت : « ویُحَذِّرُکُمُ اللهُ نَفسَه » واین خطاب نه باعامهٔ مؤمنانست ، بلکه باخواص اهل معرفت است . ایشانرا بخود ترسانید بی واسطه‌ای که در میان آورد . باز که خطاب بـا عامهٔ مؤمنان کرد، ایشان رابروزقیامت و آتش دوزخ ترسانید . ـ گفت « واتَّقوا النارالّتی » ، و « اتَّقوا یوماً تُرجعون فیه الی الله » هر که صاحب بصیرت است ، داند که در میان هردو خطاب چه فرقست !

آنکه گفت : « وَاللهُ رَؤُفٌ بِالعِبَادِ » ـ تابنده در گردشِ احوال افتد ؛ که در خوف ، که دررجا ؛ که درقبض ، که دربسط ؛ که درسیاست ، که در کرامت . قهر و سیاست « ویحذّر کم‌الله نفسه » بنده را در دهشت وحیرت افکند ، تا از خود بی‌خود شود ؛ آنکه نواخت : «وَ اللهُ رؤُفٌ بالعباد» اورا بر کشتیِ لطف نشاند ، واز غرقاب دهشت بساحل انس رساند . پیری‌ازبزرگانِ دین گفت : گوئی ! هر گز بادا که‌ما از غرقاب خود با کشتی خلاص افتیم ! هرگز بادا که دستِ عطف ما را از موج امانی دست گیرد ! هرگزبادا که‌برهان وحدانیت حجاب تفرقت ازپیشِ ما بردارد ! هرگز بادا که این دل از بار این‌تن برآساید !

صد هزاران کیسهٔ سودائیان درراه حرص
از پیِ این کیمیا خالی شد از زرِّ عیار

٨ ـ النوبة الاولی

قَولُهُ تعالی : « قُل اِن کُنتم تُحِبّونَ اللهَ » یا محمدص فرا جهودان وترسایان گوی : اگردوست میدارید الله را ، «فَاتّبِعُونی» بر پی من ایستید ، « یُحْبِبکُمُ اللهُ » تادوست دارد خدای‌شما را ، « وَ یَغفِر لَکُم ذنوبَکُم » وبیامرزد شمارا گناهان‌شما ،

« و اللّهُ غفورٌ رحيمٌ (٣١) » وخدا آمرزگارست و عیب پوش و بخشاینده.

« قُلْ » گوی « اَطِیْعُوا اللّهَ » فرمان برید خدایرا بتوحید، « وَ الرَّسُولَ » و پیغامبر را بتصـدیق. « فَاِنْ تَوَلَّوْا » پس اگـر بر گـردید، « فَاِنَّ اللّهَ لاٰ یُحِبُّ الْکَافِرِیْنَ (٣٢) » خدای دوست ندارد کافران را. اِنَّ اللّهَ اصْطَفَیٰ آدَمَ » خدای بر گزید **آدم**ع را « ونوحاً وآل ابراهیمَ » و **نوح** را بر گـزید و **ابراهیم** و کسانِ ویــرا بر گزید « وَ آلَ عِمْرانَ » و بر گزید **مریم** دخترِ عمـران وپسر وی **عیسی**، « عَلَی الْعَالَمِیْنَ (٣٣) » برجهانیانِ روزگارایشان. « ذُرِّیَّةً بعضُها من بعضٍ » ایشان‌را فرزندان ونجاد ساخت‌ازیکدیگر نیکان‌ازنیکان، ـ « وَاللّهُ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ (٣٤) » و اللّه‌شنوائیست‌دانا.

النوبة الثانية

قَولُه تعالى: « ان کُنتُمْ تُحِبُّونَ‌اللّهَ » الایة . . . سبب نزول این‌آیت‌آن بود که **مصطفی**ص، **کعب اشرف** و اصحابِ اورا ازجهودان بادینِ اسلام دعوت کـرد، و **سید** و **عاقب** را ازترسائی‌بااسلام خواند. ایشان گفتند: « نَحْنُ ابناءُاللّهِ واحِبَّاءُه » ـ « نحن ابناءاللّه سخن ترسایانست، و « اَحِبَّاءُهُ » سخن جهودان ـ گفتند: مـا خود پسران‌ودوستانِ اللّه‌ایم؛ بوی نزدیکترازآنیم که تو ما را بآن میخوانی! ـ رسول‌خدا ومؤمنان گفتند: اگر آنك شما پسران ودوستانید، چرا برشما غضب و لعنت است ازو؟ گفتند: این‌چنان است که پدر برپسرخشم گیرد، یکبارگی ازو نبرد ودوستی برنخیزد. پس رب‌العالمین‌آیت فرستاد: « قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فاتبعونِ » . معنی آنست که: یامحمدص! ایشان‌را گوی که‌اگراللّه‌را دوست‌میدارید، چنانکه‌می گوئید پس مرا دوست دارید که نسبت وی دارم از رویِ نبوت و رسالت و محبت؛ و بر پیِ من باشید که من برطاعت و عبادت وی میخوانم، ودوستیِ شما مـراو را لامَحالة

از آنست که او نیز شما را دوست میدارد؛ و آنکه شما را دوست دارد که ویرا طاعت دار و فرمان بردار باشید. پس واجب است بر شما که اِتّباعِ من کنید در طاعتِ او، تا شما را دوست دارد. ـ درین آیت نشانِ دوستی ومحبت اِتّباع رسول ساخت؛ جایْ دیگر آرزویْ مرگ نشانِ دوستی کرد. « ان زَعمتم اَنَّکم اولیاءُ لِلّهِ مِن‌دونِ‌النّاس فَتَمَنَّوُا الموتَ اِنْ کُنتُم صادِقینَ » میگوید: اگر راست می گوئید که الله را دوست می‌دارید، آرزویْ مرگ کنید؛ که دوستی‌داعیهٔ شوق است، و شوق‌زده‌را همان‌مراد وی دیدارِ دوست بود. و آنکس که همه مراد وی دیداردوست بود، همیشه آرزویْ آن‌باشد که بر دوست‌برسد؛ وراه رسیدن بر دوست‌جز مرگ نیست. پس‌چرا کراهیّت می‌داریدمرگ را؟ ومرگ سببِ وصالِ‌دوست‌است! اما گفتند: که این‌مرگ قومی را راحت است، وقومی را آفت. آنرا که راحت است، از آن است که: «مَنْ اَحَبَّ لِقَاءَ اللهِ اَحَبَّ اللهُ لِقائَهُ». و آن را که آفت است، از آن است که: «من کَرِهَ لِقاءَاللهِ کَرِهَ‌اللهُ لقائَهُ». زاهدی‌را گفتند که: مرگ‌را دوست‌داری؟ توقف کرد. پس‌پرسنده گفت: اگر زهد توباصدقِ توبودی‌ازمرگ کراهیت نبودی! ـ سدیگر نشان درصدق محبت آنست که: همواره ذکرمحبوب بردل وبرزبان محبّ تازه بود. چنانکه غفلت ونسیان بوی‌راه نبرد. وعلی‌هذا قال‌النبی‌ص «من اَحَبَّ شَیئاً اَکثَرَ ذکرَه». ـ چهارم نشان در وفاء دوستی آنست که: هرچه با محبوب نسبتی دارد، آن را دوست دارد. چنانکه قرآن کلامِ‌وی، کعبه خانهٔ‌وی، مصطفی‌ص رسول‌وی، مؤمنان‌دوستانِ‌وی. مصطفی‌ص گفت: «اَحِبُّوا اللهَ لِمَا یَغذُوکُمْ بِهِ‌مِنْ نعمةٍ، وَ اَحِبُّونی لِحُبِّ اللهِ اِیّایَ، وَاَحِبُّوا اَهلَ بیتِی لِحُبّی»

آنکه گفت: « وَ یَغفِر لَکُمْ ذُنوبَکم ». درین تنبیه است که محبَّت نه معلول است، نه باکتساب بنده؛ تا بتحصیل طاعت یا از اجتناب معصیت فرا دست آید.

« یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکم » . پس آنچه گفت : « یُحْبِبْکُمُ اللهُ » که بنده باشد که گناهان دارد ، آنکه خدا را دوست دارد ـ والله ویرا دوست دارد . هم ازین بابست خبر **نعمان** که‌ویرابخمرخوردن چند بارحدّ زدند . پس‌یکی ویرالعنت کرد ، رسول‌خدا گفت : لعنت مکن که وی خدا ورسولِ اورا دوست میدارد . ـ مفسران گفتند : چون این آیت فروآمد ، **عبدالله بن ابی** سر منافقان با اصحابِ خویش گـفت : **محمد** طاعتِ خود درطاعتِ خدابست ، میخواهد تا چنانکه خدایرا طاعت داریم ، ویرا نیز طاعت داریم ؛ ومیفرماید تاویرا دوست داریم ، چنانك ترسایان **عیسی** ع را دوست داشتند . رب‌العالمین در جواب ایشان این آیت فرستاد ، یعنی من که خدایم بطـاعت داری میفرمـایم .

« قُلْ اَطِیعُوااللهَ والرَّسولَ » ـ بگوی ایشان را که ، فرمان بردار باشید ، واورا یگانه ویکتادانید ، وبخداوندی ومعبودی وی‌اقراربدهید ، ورسول ویرا فرمان‌بردار باشید ، واو را بنبوت ورسالت استوار دارید ودرآیتِ اول اِتّباعِ وی فرمود ، ودرین آیت طاعت وی فرمود ، ازبهرآنکه افتدطاعت داری که اِتّباع‌سیرت وافعال واخلاق باآن نبود . و این‌جا هم طاعت داری باید وهم‌اِتّباع ، تابنده بر راهِ حق‌افتد وبرسُننِ صواب . آن راه که بنده درآن بکمال سعادتِ خویش‌رسد و قرآن مجید بآن‌اشارت میکند : « قل‌هذهِ سَبیلی اَدعوا اِلَی اللهِ ، علی بصیرةٍ أنا وَمَنِ اتَّبعَنی » ـ بزرگانِ دین گفتند : این راه برسه منزل نهادند : منزلِ اول : شناخت احکامِ ظاهـرشرع است و بآن کار کردن و شرطِ آن بجا آوردن . منزل دوم : شناختِ علم وزهد وورع است که حاصلِ آن‌شناختنِ عیبِ خویش است ، وقمعِ شَهوات ، ومجاهدتِ نفس . ومنزل سوم : شناختِ خواطر است که آن توقیعاتِ سلطانِ ربوبیت است . وخاطری کـه توقیعِ ربوبیّت باشد ، خطا درآن راه نبرد ، وبلکه همه شکستگیها بوی‌درُست شود .

مصطفی ص گفت : « اِتّقوا فِراسَةَ المُؤمِنِ فانّهُ ینظر بنورِاللهِ » . این سه منزل که گفتیم ، رسول بسه کلمه باز آورده و راهِ تحصیل آن باز نموده گفت : « سائلِ العلماءَ و خالطالحکماءَ و جالِسِ الکُبَراءَ » .

آنکه گفت : « فَاِنْ تولّوا فانَّ اللهَ لایُحِبُّ الکافِرینَ » . اگربر گردند ازطاعتِ خدا ورسولِ وی ، خدای ایشان را دوست ندارد ؛ هرچند که ایشان‌می گویند ، ویرا دوست داریم ؛ آن گفتِ ایشان بی‌حاصل است ، وآن دعوی ایشان باطل .

قَوْلُه : « اِنَّاللهَ اصْطَفَیآدمَ » الایة . . . صفوت ازهرچیز بهینهٔ آنست . میگوید الله بر گزیدآدم‌ع را بمحبّت و ولایت و نبوّت ، او را رسول کرد بفرزندانِ خویش و بفرشتگان . ولهذا قال تعالیٰ : « اَنبِئْهُمْ بأسْمائِهم » . ـ درخبراست که مردی گفت : « یارسولَالله !أَنبیّاً کانَ آدمُ ؟ قال: نعم، مکلَّمٌ » ـ وبر گزید**نوح**ع راو **ابراهیم**ع را ، وآلِ وی **اسماعیل و اسحاق و لوط و یعقوب** و انبیاءِ فرزندان او . **ابراهیم** را خِلّت داد و امام مِلّت کرد ، و ایشان راکـه برشمردیم از خاندان وی اهلِ رسالت کرد ، وبریشان درود پیوست تا جاوید . آلِ مرد کسانِ وی باشند از نزدیکان و خاصکانِ قبیله و عشیره و موافقان در دین . پس‌هر که در دین مـوافق نباشد و در اِتّباع دُرستِ نیاید ، اوراآل‌نگویند ؛ اگرچه نسَب دارد . وبا موافقت واتّباع دردین آل گویند ، اگرچه نسب ندارد . والیه الاشارة بقوله : « فمن تَبِعَنی فانَّهُ مِنّی » و قال‌تعالی : « وَ مَنْ یتولّهم‌منکم‌فانَّهُ مِنهُم » . وپسرِ**نوح** که نه موافق‌نوح‌ع‌بود دردین ، ازآل وی نشمرد و گفت : « أنّه لیسَ مِن اهلِکَ » . و**آل فرعون** راگفت : « ادخلوا آلَ فرعونَ اشدَّالعَذاب » که در ملتِ کفرهمه یکسان بودند وبر پیْ یکد گررفتند . **مصطفی** (ص) خویشان‌کافر راگفت : « اِنّ آلَ ابی لیسُوا لِی‌باولیاءَ ، اِنّما وَلیّیَ الله وصالِحُ المؤمنین ، ولکن لَهُم رَحِمٌ ابلّها ببلالها » . رُوِیَ أنَّ **النبی** (ص) مَرِضَ فاتیٰ

اهل قُبا یَعُودُونَهُ و قالوا : یا رسول‌الله لم نعلم بمرضِك الّا الآن ، فجئنا فادعوا الله لنا . فقال سوف اَدْعولکم و لآلِ محمد . قالـوا : یارسولَ الله وَمَنْ آلُ محمد ؟ قـالَ : سألتمُونی عن شیْءٍ ما سألنی عنه احدٌ غیرکم ، المسلمون ، آل‌محمد ص کلّ مؤمنٍ تقیّ .

و گفته‌اند که : اهلِ دین که نسبت ایشان با رسول خداست بر دو قسم‌اند : گروهی خاصگیانِ وی‌اند . ومتبعان وی ، بعلم متقن و عمل محکم شرائطِ شرع او بجا آورند و براهِ دین وی راست روند . ایشان را « آل » گویند . قسم دیگر گروهی‌اند که با وی نسبت دارند و عملِ ایشان برسبیل تقلید باشد و باتقصیر وتفریط بود ، نه ایشان‌را علمِ متقن است نه عملِ محکم ؛ ایشان را امّت گـویند نه آل . پس آلِ پیغامبر همه امّتِ اواند ، نه همه امّتِ او آلِ او اند . اینجاست که **جعفر بن محمد** (ع) را گفتند : چه گوئی باین مردمان که می گویند مسلمانان همه آلِ محمداند ؟ جواب داد که : کذبوا وصدقوا . گفتند : این چه معنی دارد ، دروغ و راست هردو جمع کردن ؟ - گفت : دروغ است آنچه میگویند که مردمان با این‌همه تقصیر دردین آل محمداند ، و راست است چون شرائطِ شریعت او بجای آرند وبراه اِتّباعِ اوتمام روند ، و راست روند .

« وَآلَ‌عمران » - وبر گزید آل‌عمران یعنی **موسی** ع و **هارون** ع. **مقاتل** گفت : این **عمران** پدرموسی وهارون‌است . هوعمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب ع . و گفته‌اند : آلِ عمران **مریم** است و پسرِ وی **عیسی** ع ـ وآن **عمران بن ماثان** است النَّجار ، نیك‌مردی بود از نیك مردانِ زمین مقدس .

« عَلَی العالَمِین » - ای عالمی زمانهم . گفته‌اند : که : « عَالَمْ » نامی است از هرچه درموجودات است ، اززمین وآسمان ، وهوا و فضا ، وبرّ و بحر ؛ و حیوانات‌و جمادات . وچون عقلاء از آدمیان وفریشتگان درجملهٔ آن بودند ، جمع بنامِ ایشان

باز کرد که در آفرینش ایشان اصل‌اند، ودیگر چیزها تبع ایشانست. و گفته‌اند که: هرجنسی‌ازموجودات که هست، آنرا - عالمی- گویند. چنانکه جنس آدمیان، وجنس فریشتگان، وجنس‌پریان، وجنس مرغان، وغیرایشان. و گفته‌اند که: اهل هرعصري راعالَمی گویند. اهل تحقیق گفتند: عَالَمْ - دو است: عالم کبیروعالم‌صغیر. کبیر آنست که گفتیم، وصغیرهر آدمی‌بنفس خویش‌عالمیست - وهرچه در عالم کبیر است نمود کارِ آن درعالم صغیراست، اززمین و کوه ونبات وجویْ روان وباد وآب و آتش وسرما و گرما وپیشه‌وران وفریشتگان وچهارپایان وغیرِ آن. ازین‌جاست که ربّ العالمین درنفس آدمیان همان نظرفرمود که درعالم کبیر فرمود و گفت: «وَ فی اَنفُسِکم أَفَلا تُبصِرُون؟». ودرآیت دیگر هردودرهم بست، گفت: «سَنُرِیهِم آیاتنا فی‌الآفاق وفی اَنفُسِهِم». - **مصطفی** (ص) گفت: «اَعْلَمُکم بنفسهِ، اَعْلَمُکم برَبِّهِ» - و جایْ دیگر گفت: «وَلاَ تَکونوا کالّذینَ نَسُوا اللّٰه فأنساهم انفُسَهم» تنبیهاً، علی انهم لوتفکروا فی‌انفسهم لَمَاخفی معرفته علیهم.

«ذُرِّيَّةً بَعْضُهاٰ مِنْ بَعْضٍ واللّٰه سمیعٌ علیمٌ» - ذرّیةً نصب است‌برحال، و گفته‌اند بربدل و گفته‌اند برتکریر. ای: اِصْطَفَیٰ ذُرِّيَّةً - واشتقاق ذرّیت از «أذرأ اللّٰهُ الخلق» است، فترکتْ همزته، کَبرِیَّةٍ ونبیٍ. - و گفته‌اند: هی - فُعْلِیَّةٌ من‌الذَرِّ - وچنانکه نسل‌راذُرّیت گویند، اصل‌رانیز گویند؛ وذلك فی‌قوله: «وآیةٌ لهم‌انا حَمَلْنا ذرّیّتَهم» ای آباءَهم. و زنان را ذراری گویند. **مصطفی** (ص) گفت: «حُجُّوا بِالذَّرارِی ولا تأکلوا مَالَهاٰ وتذرُوا ارباقها فی‌اعناقها» باین ذراریِ‌زنان خواهد بودنه کودکان، کـه کودکان‌را در شرع حج کردن درست نیاید.

«بَعْضُها مِن‌بَعْضٍ» - ای من‌وُلدِ بعضٍ، فکلهم‌من‌ذریة **آدم**ع ثم ذریة **نوح**ع ثم ذریة **ابراهیم**ع - و قیل بعضهم من‌بعضٍ یعنی فی‌الموالات الدینیه لقوله تعالی:

« والمؤمنُون والمؤمنات بعضهم‌اولیاءُ بعض ٍ» وقوله تعالی : « والمنافقونَ والمنافقاتُ بعضهم من بعض ٍ» ـ اهل معانی گفتند : تعلق این آیت که « اِنّ‌اللّه اَصطفی آدم الخ» بآیتِ پیش ازدووجه‌است : یکی آنکه : ایشان همه مُقِربودند که اِتّباع ِ این‌پیغامبران که‌برشمردیم‌واجب‌است؛ میگوید : چرااِتّباع ِ **محمد**ص نمیکنیدوایشان همه‌یکسانند؟ آنچه‌اِتّباع این‌پیغامبران واجب کرد، نبوت ورسالت‌است ؛ وآن در**محمد**ص موجود است ، پس او را متبع باشید . وجه دیگر آنست که : اصطفائیّتِ این پیغامبران ازآنست که خدایرا فرمان بردارشدند تامستحق محبتِ او گشتند ، یعنی‌شما نیزاین طاعت بجای‌آرید تا بآن محبت رسید .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « قُلْ اِنْ کُنتُم تحبّونَ‌اللّه فَاتَّبعُونی » . ـ این‌آیت ازروی حقیقت رمزی دیگر دارد ونوقی دیگر . میگوید : هر کرا ازین حدیث سودائی در سینه می‌بود ، بگوی برپی‌مابیرون‌آی که کارها همه درقدم‌ماتعبیه کردند . دل‌خود رابعقل در مبند که عقل پاسبانیست ، راهبرنیست ، تا عنان باودهی ؛ وراه نیست ، تا روی در وی آری . آنچه طلب کنی ازعقل طلب‌مکن از نبوّت طلب کن . عقل غاشیه کش احکام دین‌است ، عزت و کبریاء دین درمیزانِ عقل نگنجد ، ودر حیّزجوهر وعَرَض نیاید . دینِ ماهمان دین است که صدهزار وبیست وچهار هزار انبیاء و رُسُل را بوده است ، وشهادتِ عزّتِ قرآن برین سخن شامل است که میگوید : « شرع لکم من‌الدّین ماوصّی به نوحاً » الایة ـ مرتبت دارِ دین ما دو چیز است : « قال‌اللّه » و « قال رسول‌اللّه » وگرآنچه مایهٔ دین اهل بدعت است از جواهر واعراض و فصول متکلمان و تصرفات عقولِ ایشان در آفرینش یکبار نیست گردد و متلاشی شود ،

وبا کتم عدم رود . یك ذرّه نقصان درآستانهٔ عزّتِ دین وسدّهٔ عظمتِ سنّت نیاید . تا ازرب‌العزّت بحکم‌اقبال بأهلِ سنت‌این‌خطاب می‌آید که : « اَلیوما کملتُ لکم‌دینکم واتممتُ علیکم نِعمتی وَرضیتُ لَکُم الاِسلامَ دیناً» اینجا نه کلام‌متکلمان در گنجد، نه فصُول متفلسفان ، نه‌بیان عرض وجوهر ایشان .

طریق الکلام طریق الظلام	و شرّالظلام ظـلام الکلام
علیك بمنهاج اهل الحدیث	و ناهیكَ بالمصطفی من امام
دعِ الخبط ، فالدینُ دین‌العجوز	علیکم بذاك و دیـن الغلام

قوله : « قل ان کنتم تحبون‌الله فاتَّبعونی » پیش از وجودِ عالم وخاكِ آدم ع بهزاران سال ، ارواحِ خلائق جمع کردیم ؛ وعهدی برارواح انبیاء ورُسُل گرفتیم که : « قل ان کنتم تحبُّون‌الله فاتبعونی » هر که خدمتِ درگاهِ آن صدر مملکت و نقطهٔ دولت میخواهد ، ازامروزینه‌بخدمتِ او کمربندد وبچاکری وی‌اقرار دهد . اینست که ربّ‌العالمین ازیشان حکایت کـرد : « قالـوا اقررنا قال فاشهدُوا » ـ پس همه را بیکباربکتم‌عدم بردیم ، تا درمیدانِ قدرت وقضاء ربوبیت یکچند نفسی‌برزدند ، پس یك‌یك را ازیشان سربااین‌عالم‌دردادیم ـ**آدم**ع آمدورفت ، **ابراهیم**ع آمد ورفت ، **موسی**ع آمدورفت، **عیسی**ع آمد ورفت‌وعلی‌هذا چندین‌هزاران‌پیغامبران‌بخاك‌فرو ـ شدند . پس ندا کردیم که یا**محمد**ص اکنون میدان خالی‌است . و وقتِ تست . سید قدم در مملکت بنهاد ، چهارده کنگره از قصر **کسری** بیفتاد ؛ ودر کعبه سیصد وشصت بت‌بود ، همه درروی درافتادند . وازچهار گوشهٔ عالم‌بانگ برآمد که : «جاءَ الحقُّ وزهق الباطلُ » . گوهر نبوت بربساط عزّت قرار گرفت ، وسرا پـردهٔ رسالت برعرصهٔ زمین زدند ، واطنابِ آن از شرق عالم تا غرب عالم برسید : نقاب ازچهرهٔ جمال بر گرفته شد، جهان ازنثارِ لفظِ شیرین پر دُرّ وجوهر گشت ؛ واز مکارم‌اخلاق

کریم آراسته وپیراسته گشت. وعلی‌هذا قوله، (ص) «بُعِثتُ بِجَوامعِ الکَلِمِ، ولاتمّمَ مکارِمَ الاخلاقِ».

تا نقـاب از چهرهٔ جانِ مقدّس بر گرفت
هر که صاحب دیده بود آنجا دل ازجان در گرفت
مهرهٔ کس را ندید اندر همه دریایْ مهر
یك صدف بگشاد و دریاها همه گوهر گرفت

قوله: «قل ان کنتم تحبونَ اللّٰه» ـ ابتداء این آیت بزبانِ اهل طریقت بجمع و تفرقت بازمی گردد ـ «تحبّون‌اللّٰه» تفرقت‌است، «یحببکم‌اللّٰه» جمع‌است. «تحبّون‌اللّٰه» خدمت‌شریعتست، «یحببکم‌اللّٰه» کرامت حقیقت‌است؛ خدمت ازبنده‌بخدای بر شود، والیه الاشارة بقوله: «اِلَیه یصعَد الکَلِمُ الطیّب». کرامت ازخدای به بنده فرو‌ـ آید، وهو المشارالیه بقوله: «و رَبَطْنا علی قلوبِهِم». هـرچه از بنده شود تفرقت است بفرض معلول، بپرا کندگی موصول. هرچه از خدای آید جمع است، پـاك باشد بی غرض، آزاد باشد از هرعلت. نظیراین آیت و معنای جمع وتفرقت آنست که رب‌العالمین گفت: «ولمّا جاءَ موسیٰ لمیقاتِنا و کلّمَه ربُهُ» ـ «جاء موسی» عین‌تفرقت است و «کلمه ربه» حقیقت‌جمع. تفرقت صفت اهل تکوین‌است، وجمع صفتِ اهل تمکین. **موسی**ع درمقام تکوین بود. نه‌بینی که‌چون‌خدای‌باوی سخن گفت ازحال بحال گشت، وتغیّر وتلوّن در وی‌آمد؟! تا کس در روی وی نتوانست نگرستن! و **مصطفی** (ص) اهلِ تمکین بود، ودرعین‌جمع؛ لاجرم بوقت رؤیت و مکالمت درحالِ استقامت وتمکن بماند، ویك موی براندام وی متغیر نگشت. ثمرهٔ روش**موسی**ع با تفرقت‌این بود که: «وَ قَرَّبْناهُ نَجیّاً». ثمرهٔ کشش **مصطفی**ص درعین‌جمع‌این‌بود که: «دَنیٰ فَتَدَلّیٰ» ای دنامنه الجبّار ربُّ العِزة فتدلّی‌ـ هکذا فَسَّره رسول‌اللّٰه.

قوله‌تعالی : « فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللّٰهُ » - بسافر قامیان این کلمه که **حبیب** ص گفت، ومیانِ آن کلمه که **خلیل** ع گفت: « فَمَن تَبِعَنی فَاِنَّهُ مِنّی ». چندانکه میانِ محبت و خلّت است، همچندان میان کلمتین است. **خلیل** ع گفت : هر که برپیْ ماست، او ازماست. **حبیب** ع گفت : هر که برپیْ ماست، دوست خداست. وبرتر از حال دوستی حالی نیست، خوشتر ازایام دوستی روزگاری نیست.

دوستی سه‌منزل‌است : هویٰ - صفتِ تن، محبت - صفتِ دل، عشق- صفت جان. هویٰ بنفس قائم، محبت بدل قائم، عشق بجان قائم. نفس از هویٰ خالی‌نه، و دل از محبت خالی نه، وجان ازعشق خالی‌نه؛ عشق‌مأوای عاشق‌است، وعاشق‌مأوای‌بلاست. عشق عذابِ عاشق است و عاشق عذاب بلا.

در عشقِ تــو، کبر نــاب من دانم بود !

دل سوخته، جــان کباب، من دانم بود !

در آتش تیز و آب من دانم بــود !

روز و شبِ در عــذاب من دانم بود !

این‌عشق که صفتِ جان‌آمد، نیزبرسه‌قسم است : اول - راستی، میانه - مستی، آخــر - نیستی. راستی عارفانراست، مستی والهان راست، نیستی بی‌خودانراست.

راستی آنست که آنچه گوئی کنی‌و آنچه‌نمائی‌داری و آنجا که‌آوازدهی‌باشی.

مستی‌بی‌قراری و وله‌زدگی‌است. که نظرِمولی‌دائم گردد، دل‌هائم گردد؛ که عطا بزرگ گردد، ازطاقتِ یافت برگذرد.

مستی‌هم‌نفس‌راست، هم‌دل‌را، هم‌جانرا. چون‌شراب‌برعقل‌زور کند، نفس‌مست گردد. چون‌آشنائی‌برآگاهی‌زور کند، دل‌مست‌شود. چون کشف‌برانس‌زور گیرد، جان‌مست شود. چون ساقی‌خودمتجلّی گــردد، هستی‌آغاز کند ومستی صحوشود.

من نیستم ای نگار، تو هستم کن

یك جرعه شراب وصل بر دستم کن

با من بنشین بخلوت و مستم کن

گر سیر شوی بنکته‌ای پستم کن

اما نیستی آنست که در سردوستی شوی، نه بدین‌جهان بادیدآئی، نه در آن جهان. دو گیتی درسر دوستی شد و دوستی در سر دوست، اکنون نمی یارم گفت که منم، نمی‌یارم گفت که اوست!

از دیده ودوست، فرق کردن نه نکوست

یا اوست بجای دیده، یا دیده خود اوست

آن **پیر طریقت** گفت: خداوندا! یافته‌میجویم، با دیده‌ور میگویم: که دارم **چه‌جویم؟ که بینم‌چه گویم؟ شیفتهٔاین جست‌وجویم،** گرفتاراین گفتگویم. خداوندا! **خود کردم وخود خریدم، آتش‌برخود خود افروزانیدم!** از دوستی آواز دادم، دل **وجان فرا ناز دادم. مهربانا! اکنون که درغرقابم،** دستم گیر که گرم افتادم:

زین بیش مزن تو ای **سنائی** غم عشق

کآواره چو تو بسند، در عالم عشق

بپذیر تو پند و گیر یك ره کم عشق

کز آبِ روان گرد برآرد غم عشق

آری! مشتاق کُشتهٔ دوستی‌است، هرچند که سر ببالین است. نیکوتر آنست که کشتهٔ دوستی‌به‌از کشتهٔ شمشیراست، نه از کشتهٔ دوستی‌خون آید ونه از سوختهٔ آن دود! کشته بکشتن راضی، وسوخته بسوختن خشنود!

کَم تقتلونا و کَم نُحِبُّکمُ یا عجباً لِمَ نحبّ من قتلا

هرچند برآتشم نشاند غم تو غمناك شوم، گرم نماند غم تو

۹ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « وَ اِذ قالَتِ امْرَأَةُ عِمرانَ » گفت : زن **عمران** در دعاء خویش : « رَبِّ » خداوند من ! « اِنّی نَذَرْتُ لَكَ » من نذر کردم ترا « ما فی بَطْنی مُحَرَّراً» این که درشکم من است، آزاد داشته بود ؛ ازهمه کار این جهانی . «فتقبّلْ منّی» فرا - پذیر ازمن . « انكَ انتَ السمیعُ العَلیم(۳۵) » که توئی شنوا ودانا .

« فَلمّا وَضَعَتْها » چون آن فرزند را بنهاد . « قالَتْ ربِّ ! » گفت : خداوندِ من ! « اِنّی وَضَعْتُها اُنثیٰ » من این فرزند که نهادم ، دخترزادم ... « وَاللهُ اَعْلَمُ بِما وَضَعَتْ »وخدا خود داناتر بآنچه زاد ونهاد . «وَ لَیْسَ الذَّکَرُ کَالْاُنثیٰ» وپسر نه‌چون دختراست . « وَ اِنّی سَمَّیْتُها مَریمَ » ومن او را نام **مریم** نهادم . « وَ اِنّی اُعیذُها بِكَ وَ ذُرّیّتَها » ومن ویرا واو که از وی زاید ، بزنهار بتو میسپارم ؛ « من الشیطان الرجیم(۳۶) » از دیوِ رانده .

« فَتَقَبَّلَها رَبُّها» بپذیرفت آن راخداوندآن . « بِقَبُولٍ حَسَنٍ» بپذیرفتنی‌نیکو . « وَ انْبَتَها نَباتاً حَسَناً » وبررویانید وبرآورد اورا به نبات نیکو . . « وَ کَفَّلَها زَکریا» والله او را بداشتن فرا **زکریاع** سپرد . « کُلَّما دَخَل عَلَیْها زَکَرّیا المحرابَ» هر کـه که درشدی زکریا برمریم در محراب . « وَجَدَ عِندَها رِزقاً » بنزدیك وی روزی یافتی . « قالَ یا مَرْیمُ » گفت : ای مریم ! « اَنّیٰ لَكِ هذا » این ترا از کجاست ؟ - « قالَتْ هُوَ مِنْ عندِاللهِ » گفتی :آن از نزدیك خداست . - « اِنَّ اللهَ یرزُقُ من‌یشاءُ بغیرِ حسابٍ(۳۷)» خدای روزی میدهد او را که خواهد ، بی‌قیاس وبی‌حساب .

« هُنَا لكَ دَعَا زَکرِیّا رَبَّهُ » آنگه برآنجا زکریاع خواند خداوندِخویش را ،

« قالَ ربِّ » گفت : خداوند من ! « هَبْ لی مِنْ لدُنكَ » بخش‌مرا ازنزدیک خود ـ « ذُرِّیةً طیبةً » فرزندی پاك و نیك بخت ، « اِنّكَ سَمیعُ الدُّعاءِ (۳۸) » كه تو شنوندهٔ دعائی .

« فنادَتْهُ ، الملائكةُ » فریشتگان آوازدادند **زكریا** را ـ « وَ هُوَ قائمٌ » و وی برپای بود « یُصَلّی فِی المِحرابِ » نماز میكرد در محراب ، « اِنَّ اللهَ یُبَشِّرُكَ » كه خدای ترا بشارت میدهد « بیحییٰ » بپسری نام او **یحیی** ـ « مُصَدِّقاً » استوار گیر و گواه « بِكَلِمَةٍ مِنَ‌اللهِ » بسخنی از خدای ـ « وَ سَیِّداً » ومهتری زیرك و بردبار « وَ حَصُوراً » ونه‌خواهندهٔ زنان ، پاك ازبایست جماع ـ « و نَبیّاًمنَ‌الصالحین (۳۹) » و پیغامبری از شایستگان .

« قَالَ رَبِّ ! » گفت : خداوند من ! « أَنّیٰ یكونُ لی غُلامٌ » مرا پسری چون بود ؟ ـ « وَقَدْ بَلَغَنی الكِبَرُ » وپیری‌بمن رسید ـ « وَ امْرَأَتی عاقِرٌ » وزنِ من‌نازاینده « قالَ » گفت فریشته‌ای‌ازپیغام خدا : « كَذلِكَ اللهُ یفعَلُ ما یَشاءُ (۴۰) » چنین‌است خدا، آن كند كه خود خواهد .

« قال‌رَبِّ ! » **زكریا**(ع) گفت : خداوندمن ! « اِجعَلْ‌لی آیةً » نشانی بخش‌مرا « قالَ آیتُكَ » جواب داد ویرا كه : نشانی تو آنست ـ « أَلّاتكَلِّمَ الناسَ ثَلاثَةَ اَیّامٍ » كه سخن‌نگوئی با مردمان سه روز، « اِلّا رَمْزاً » مگرنمونی و اشارتی . « وَاذْكُرْ ربَّكَ كَثیراً » و یاد كن خداوند خویش‌را فراوان، « وَسَبِّحْ بِالعَشِیِّ وَ الاِبْكارِ (۴۱) » و ویرا بپاكی بستای بشبانگاه و بامداد .

النوبة الثانیة

قوله تعالیٰ: « اِذْ قالَتِ امْرَأَةُ عِمْرانَ .... » الایة اِذْ در اول این آیت تعلق

بآخر آیتِ گذشته دارد، یعنی: « سمیعٌ علیمٌ ـ اذ قالت » ـ میگوید: الله شنوا و دانا است بحال و گفتار آن زنِ **عمران** که گفت: «رَبِّ اِنِّی نَذَرْتُ لَكَ » و گفته‌اند که تعلق باصطفائیت دارد، یعنی ـ « واصطفی امرأة عمران اذ قالت ». و گفته‌اند: تقدیر آنست که اُذْكُرْ یا**محمد** بنیوش تا گویم از آنچه زنِ عمران گفت. **بو عبیده** گوید: این اِذ را حکمی نیست وبهیچ چیز تعلق ندارد. وازین جنس فراوان آیددر قرآن در ابتداء آیات و قصص. « اذ قالت امرأةُ عمرانَ » ـ معنی آنست که زن **عمران بن ماثان** گفت، نام وی **حنه**، و به **مریم** بارور بود: « لَان نَجانی‌الله و وضعتُ ما فِی بَطنی لَاَجعَلَنَّه مُحَرَّراً » ـ اگر خداوند عزوجلّ مرا ازین عقبه برهاند، و این فرزند که درشکم دارم بسلامت ازمن جدا شود، برخود واجب کردم که ویرا آزاد دارم از کارهاءِ این جهانی، تاخدای‌را پرستد، وخدمتِ **بیت‌المقدس** کند. وایشان بزرگ می‌داشتندخدمت‌مسجدقُدس، وفرزندان بآن‌میدادند تقرّب رابخدای عزّوجل. و در شرعِ ایشان برفرزندان فریضه بود طاعت داشتن، و گردن نهادن، وخود را بسپردن درچنین نذر که بایشان‌رفتی واین درحال کودکی بودی تا ببلوغ، وبعد از بلوغ اختیار ایشان رابودی از خدمتِ مسجد کردن وتیمار داشتن همچنان برعادت تاآخرِ عمر. یا بگذاشتن آن وبیرون شدن. امامعنی « مُحَرَّر » خالص است، چنانکه بهیچ چیز تعلق ندارد وهیچ چیز دروی نگیرد؛ ویقال « رجلٌ حُرٌّ» ای خالصٌ من‌العیوب « و طینٌ حرٌّ » ای خالصٌ من الرَّملِ وَ الحصاةِ، وَ الْحُرُّ هوالذی صار لِلّه تعالی فی الحقیقة عبداً.

آنگه دعا کرد مادرِ مریم‌تاآن نذر ازوی پذیرفته شود. گفت: « فَتَقَبَّلْ مِنّی اِنَّكَ اَنتَ السَّمِیعُ العَلیم » از آنکه‌آن فرزندرا هدیه‌ای ساخته بود درراهِ حق‌ودر کارخیر، ونه‌هرهدیه بمحل‌قبول افتدولهذاقال‌الله تعالی: «انما یتقبل‌الله من‌المتقین »

قوله : « فلّما وَضَعَتْها » الاية . . . ای وَضَعَتْ حملَها ـ اشارت بمعنی کرد از آن جهت بلفظِ تأنیث گفت . «قالَتْ رَبِّ انی وضعتُها اُنثیٰ» ـ عادتِ انبیاء وعلماءِ ایشان چنان بود که هر کسی ازیشان فرزندی بخدمتِ مسجد قدس دادی تقرّب را بخدای عزّوجلّ وپسر دادی نه دختر ، که دختر عورت باشد وناقص عقل و دین . و نیز زنان را عذر باشد گاه گاه ، پس دختر شایستگیْ تحریر ندارد . مادر مریم گمان برد که پسرزاید ، نذر ازآن جهت کرد ، پس که دختربود ، اینسخن برسبیل اعتذار برون داد و گفت : « ربِّ إِنّي وَضَعْتُها اُنثیٰ » خداوندا ، من دخترزادم ، ودختر چون پسر نبود وشایستگيْ تحریر ندارد . وآنکه گفت : « وَاللهُ اَعْلَمُ بِمَاٰ وَضَعَتْ » ـ ای اعلم بمآلِها وحقیقة احوالها . گفت : خداداناتراست که عاقبتِ کاروی بچه باز آید وحقیقت حالِ وی چه بود .

قِرَآءةِ شامی و عاصم بروایة بوبکرعیاش و یعقوب « بِمَاٰ وَضَعْتُ » بضم تا است . واین از قولِ مادرِ مریم است ـ . و روا بود برین قراءة که «ولیس الذکر کالانثی» عارض بودنه از قولمادر مریم وبرقرآءة دیگران که «وَضَعَتْ» باسْکانِ تا خوانند ، لابد «وَ اللهُ اَعْلَمُ بِمَاٰ وَضَعَتْ» عارض بود ، نه ازقولِ مادرِ مریم . ـ «وَلَیْسَ الذَّکَرُ کَالْاُنْثیٰ » برین قرآءة هردو وجه پذیرد . « وَ اِنّی سَمَّیْتُهاٰ مریمَ » بزبان رومی « مریم » ـ امةُ اللهِ ـ است . حنة گفت : من این دختر را مریم نام نهادم ، و کذلك اسمها عنداللهِ عزَّ وجلَّ . مصطفی(ص) گفت : « حَسْبُكَ مِنْ نِساءِ العالمین اربعٌ : مریم بنت عمران و آسیة امرأة فرعون و خدیجة بنت خویلد ، و فاطمة بنت محمد » . «و اِنّی اُعِیذُهاٰ بِكَ» . ای امنعها واُجیرها بكَ وذرّیتَها ـ «من الشیطان الرجیم » الملعون المطرود . عن النبی(ص) انه قال : « مامن مولودٍ الا والشیطان ینال منه طعنةً ولها یستهلّ الصَبیُّ الّا ما کان من مریم و ابنها فانها لما وضعتْها قالت : انی اعیذها بك و ذرّیتها من الشیطان الرجیم ؛ فضرب مندونها ، حجابٌ » ـ ذُرّیة ـ

زایندگانند که ذرّیت از ایشان بود و نیز فرزندان باشند که زادگانند، از «ذرو» گرفته‌اند. یعنی ازخلق خدا که‌برزمین پرا کنده‌اند. ذرا یذرو و «تذروه الریاح» ازینست ـ و رواست که از «ذَرَأَ» بود، وقد تقدم ذکره ـ. **شیطان** نامیست از جن و انس هر ناپاك را. و در خبراست که از خلفاء راشدین یکی مردی را دید درپیْ کبوتر، گفت: شیطان یتبع شیطانة ـ، تأنیث روا داشت درشیطان. و الله در قرآن از جن و انس شیاطین گفت. وعرب کسی‌را که داهی بود، **شیطان** گویند. و بآن ذم نخواهند. ـ وشیطان را دو وجه است ازروی معنی. یکی آنکه از «شَاطَ بِدَمِهِ» است، یعنی که: او درخون ولد آدم شده است. ـ برین تأویل نون نه اصلی است و بروزن فعلان است چون عطشان. ـ دیگر وجه اشتقاق آن‌از «شَطون» است. عرب گویند: «نوی شطونٌ» ای بعیدةٌ ـ وبرین تأویل نون اصلی‌است وبروزن «فَیعال». و «رَجم» درقرآن‌بروجوه است، یکی کشتن، یکی دور کردن، یکی بیرون کردن، یکی بگمان گفتن، یکی نکوهیدن؛ و رجیم این‌جا از دو وجه است: یکی از بیرون کردن است که گفتند او را: «فاخرُجْ مِنْها فانّك رجیم». ودیگر از نکوهیدن است ولعنت شنوانیدن وبدنام کردن که گفت ویرا: «مذموماً» والذّمّ العیبُ ـ این رَجم که عیب است، زبان زدن است. چنان که در احکام اسلام «رَجم» سنگ زدن است و کشتن.

«فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقبولٍ حَسنٍ» الایة ... این اجابتِ دعاءِ مادرِ مریم است، تا آنجا که گفت: «حَسَناً». میگوید: بپذیرفت آن را خداوندآن پذیرفتنی نیکو، و برویانید او را بـه نبات نیکو. یعنی بـرصلاح وسداد و معرفت و طاعتِ خدای. ـ قَبول مصدر است بروزنِ فَعول چنانکه وَضوء وطَهور و وَلوع و وَقود. و ـ اِنْبات ـ سخنی روانست در میانِ عرب درکار پروردنِ فرزند. «وَ کَفَلها زکریّا» ـ قرآءة

کوفي مشدّد داست و **زکریا** مقصور؛ ای ـ « و کفّلَهَا اللّٰهُ زکریا » میگوید : ویرا بداشتن فرا **زکریا**(ع) سپرد، وباقی بتخفیف خوانندو **زکریاء** ممدود، ومعنی آنست که **زکریا** مریم را بداشتن بپذیرفت ـ و صَحَّ فِی الْخَبَرِ « انا و کافل الیتیم فی الجنة کهاتین واشار باصبعیه » و **زکریا** پیغامبری بود ازخداوند عزّوجلّ باهل **شام** در آن زمان ، و از فرزندان **سلیمان بن داود** (ع) بود. **کلبی** گفت : چون **مریم** ازمادر جدا شد ، مادر اورادرخرقه‌ای بپیچید وبمسجد **بیت المقدس** فرستاد، پیش احبارودانشمندانِ ایشان ، و رئیس ومهترِ احبار **زکریا** بود. گفت : من اورا بر گیرم ، ومن بداشتِ او اولی‌ترم که خواهر او نزدیك من است بزنی. احبار گفتند : اگر اورا بخویشان و قرابت بازمی ـ گذاشتندی ، هیچکس بوی نزدیکتر ازمادر وی نبود ، بوی بگذاشتندی . پس باتفاق قرعه بزدند وسهم **زکریا** بقرعه بیرون آمد ، بوی تسلیم کردند : **زکریا** رفت و از بهرِ وی غرفه‌ای بساخت چنان که بنردبان پایه بر آن غرفه میشدند ، واو رادر آن غرفه بنشاند ـ این است که رب العالمین گفت : « کُلَّمَا دَخَلَ عَلَیهَا زکریا المحرابَ » . ـ محراب ـ نامیست شریف‌ترجای را و گرامی‌تر؛ چون غرفها ، و کوشکها . « اِذ تَسَوَّرُوا المِحْرَابَ » . این محراب کوشك **داود** است ـ و محاریب مقاصیر است . و گفته‌اند که : محراب مسجد است . و مسجد ونماز گاه از بهر آن محراب گویند ، لکونه موضع محاربة النفس والشیطان .

« کُلَّمَا دَخَلَ » میگوید : هر گه که **زکریا** بر **مریم** درشدی ، در آن محراب ـ « وَجَدَ عِندَها رِزقاً » . بنزدیك وی روزئی یافتی . در تفسیر آورده‌اند که درتابستان میوهٔ زمستانی تازه یافتي ، و در زمستان میوهٔ تابستانی تازه . « قَالَ یَا مَریَمُ ! » **گفت : ای مریم !** « اَنّیٰ لَكِ هذا » ـ این ترا از کجاست ؟ ـ اَنّیٰ ـ درلغت عرب دو **چیزبود: بمعنی** ـ کَیفَ ـ بود، چنانکه گفت : « اَنّیٰ یُحیِی » . وبمعنی ـ **من أینَ** ـ چنانکه

این جا گفت: «انّی لکِ هذا» - «قالَتْ هُوَ مِنْ عِندِاللهِ ». مریم گفت: این از نزدیك خداست. گفته‌اند که: جبرئیل می‌آورد از آسمان. - آنکه گفت: « انَّ الله یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بغیر حِساب » . محتمل است که این‌هم ازقولِ مریم‌بود . معنی آنست که : درین هیچ شگفتی نیست که ما را از غیب روزی میرسد که خدای دارنده و روزی گمارست ، آنرا که خواهد روزی میدهد از خزانهٔ فراخ بکرمِ فراخ ، بی مؤنت و بی قیاس .

رُوِیَ عن جابر بن عبدالله : «ان رسول الله(ص) اَقامَ ایاماً لم یطعم طعاماً ، حتّی شَقَّ ذلك علیه ، فطاف فی منازل ازواجِهِ فلم یجد عند واحدة منهن شیئاً ، فاتی فاطمة فقال : یابُنَیَّةُ ! هل عندكِ شیئاً آکله فانی جائعٌ . فقالت : لاوالله بابی انتَ وامی ، فلما خرج من عندها رسول الله ص بَعَثَتْ إلیها جارةٌ رغیفین وبضعة لحم ، فاَخَذَتْهُ منها فوضعته ، فی جَفنة[1] لها وغطت عندها وقالت واللهِ لاؤثرنَّ بها رسول الله (ص) علی نفسی و من عندی ، و کانوا جمیعاً محتاجین الی شبعة طَعام ، فبعثت حسناً اوحسیناً الی رسول اللهِ فرجع الیها ، فقالت بابی انت وامی ، قد اَتانا الله بشیء فخبأتُهُ لكَ ، فكشفت عن الجفنةِ فاذا هی مملوءةٌ خُبزاً ولَحماً ، فلما نظرت الیها عرفَتْ انها برکةٌ من الله عزّوجلّ . فحمدت الله وصَلّت علي نبیِّهِ ص . فقال علیه السلام : من این لكِ یا بُنیةُ ! فقالت هو من عنداللهِ « ان الله یرزق من یشاء بغیر حسابِ .» فحمدالله وقال : الحمدلله الذی جعلك شبیهَة سیدةِ نساء بنی اسرائیل ، فانها کانت اذا رَزَقها الله شیئاً فسئلت عنها قالت هو من عندالله ان الله یرزق ... » وبعث رسول الله الی علی(ع) ثم اکل رسول الله(ص) وفاطمةُ و علیٌّ و الحسنُ و الحسینُ و جمیعُ ازواج النبی(ص) و اهل بیته جمیعاً حتی شبعوا - قالت فاطمة وبقیت الجفنة کما هی و اوسعتُ منها علی جمیعِ جیرانی ، و جعل الله

---

(۲) جفنة = کاسهٔ چوبی یا کاسهٔ بزرگ

عزّوجلّ فيها بركةً وخيراً.

قوله: «هُنَا لِكَ دَعا زَكرّيا رَبَّهُ» ـ هَنا لك ـ بلام و كاف؛ هناك بـكاف و بی‌لام، و هُنَا بی‌لام و بی‌کاف هرسه بمعنی ـ ثَمَّ ـ است. عرب آنرا بیشتر درموضع حِيْن نهند. میگوید: هم‌بر آن جای وهم‌دران هنگام که **زکریاع** میوهٔ تازه دید نه در هنگام خویش و دانست که آن از قدرتِ فراخ خداوندست و نه از هنگامِ طبع، طمع افتاد او را بفرزند، وزنِ او عاقر بود که نه زائید. باخود گفت: که او که میوه تواندآفریدبی‌هنگام، فرزند تواندآوردازعاقر. درآن‌هنگام **زکریاع** خداوندِ خویش‌راخواند ـ گفت: «رَبِّ هَبْ لِیْ مِنْ لَدُنك...» لَدّ، ولَدیٰ ولَدُنْ هرسه‌بمعنی‌ـ عند است.

«ذُرِّيَّةً طيبةً»ـ ای نسلاًمبارکاً، تقياً، رضياً، همانست که جای‌دیگر گفت: «و اجعله ربِّ رَضياً» «اِنكَ سميعُ الدُّعاءِ» ای مجيبالدعاء. کقوله تعالی: «إنی آمنت بربكمفاسمعونِ» ای فاجيبونی و کقولهم «سَمِـعَالله لِمَنْ حَمِدَه» ای ـ اجابَ. رُوی‌ان‌النبی(ص) قال: ايما رجل‌مات‌وترك ذُرّيةً طيبةً اَجری‌الله عليه‌مثل اجرعملهم لاينقص من‌اجورهم شيئاً.

«فَنَادَتْه المَلاَئِكَةُ» **حمزه و كسائی** ـ فناديه ـ بياء خوانند برتقديم‌فعل ـ و ملائکة هرچند که جمع است، این‌جا جبرئیل خواهد. عرب روا دارند کسی را که رئیس ومهتر قوم باشد که از وی‌خبر بلفظِ جمع بازدهند. چنانك رب‌العالمین گفت: «الذّين قال لهم الناس» ـ در تفسیر است که باین ناس **ابوسفیان بن حرب** خواهد بود. «فنادته الملائکة وهُوَ قائمٌ يُصَلّی فی‌المحرابِ» میگوید: **جبرئیل** آوازداد **زکریا**(ع) را، و او برپای‌بود، نمازمیکرد درمحراب. این‌محراب مسجد **بیت‌المقدس** است.

« اِنَّ‌اللّٰه »بکسر الف قرآءة **شامی و حمزه** .« یُبَشِّرُكَ » بتخفیف قرآءة **حمزه و کسائی** - میگوید : خداترا شاد میکند به پسری نام وی **یحیی**(ع) . ودرسورهٔ مریم است که هر گز پیش ازوی یحیی نیافریدیم . مفسران گفتند : « سُمِّیَ یحیی لانَّ‌اللّٰه اَحیا قلبَه بالایمانِ والنبوةِ ؛ یحیی از حیوة است ، وحیوة حقیقی حیوة دل است ، و حیوة دل بنبوت وایمان است . و **یحیی** راهم نبوت بودوهم ایمان . و گفته‌اند که : **یحیی** نام کردند او را که‌اللّٰه بعلم قدیم خود دانست که ازدنیا شهید بیرون شود ، و رب‌العالمین شهیدان را زندگان خواند : « بَل اَحیاءٌ عند ربهم یُرزقونَ » . رُوِیَ ان‌النبی (ص) قال من هوان الدنیا علی‌اللّٰه ان **یحیی بن زکریا** قتلته امـرأةٌ . وقیل سُمِّیَ یحیی لِانّ اللّٰه تعالی احیابه عَقرَ اُمّهِ . و قیل لِانّه ، احیاه بالطاعة حتی لم یعص قطْ ولم یهمّ بمعصیةٍ . قال رسول‌اللّٰه(ص) مَا مِنْ احدٍالا یلقی اللّٰه عَزَّوجلَّ قدهَمَّ بخطیئةٍ او عَمِلها اِلّا یحیی بن زکریا فانه لَم یهمَّ ولم یَعملها.

« مُصَدِّقاً » نصبٌ علی‌الوصفِ ، اوالحال « بِکلمةٍ من‌اللّٰهِ » - و این بکلمه را **سه معنی است** : - یکی آنست که « یُبَشِّرُكَ بیحییٰ بکلمةٍ من‌اللّٰه » یعنی که این بشارت سخنی‌است‌از خداوند عزّوجلّ. دیگروجه آنست که : خدای‌ترابشارت میدهد به پسری از زنِ عاقربکلمهٔ - کُن - سدیگر معنی آنست که: مصدقاً بعیسی‌بن‌مریم انّه ابن مریم‌من غیرأبٍ وانه عبدُاللّٰه ورسولُهُ . گویند : اول کسیکه **بعیسی بن‌مریم** ایمان آورد و بنبوت و رسالت وی‌اقرار داد ، **یحیی** بود . - یحیی‌بسه‌سال مه از عیسی‌بود ، و هردو پسرِ خالهٔ یکدیگر بودند . **عیسی** از **مریم** بنت **عمران** زاد و **یحیی** از **حنة بنت‌عمران** . و گفته‌اند : « مصدقاً بکلمةٍمن‌اللّٰه» معنی آنست که : **یحیی** ازعاقر زاده قدرت‌خدایرا گواهست . **عیسی** ع راازمادر بی‌پدرزاده . رُوِیَ : انّ امرأةَ زکریا أَتتْ مریمَ لیلةً تزورها ، فلما فتحت‌الباب التزمتها . فقالت امرأة زکریا یا مریم اشعرتُ انّی حُبلیٰ : قالت مریم . اَشعرتُ انّی ایضاً حامل - قالت امرأة زکریا فانی

وجدتُ ما فی‌بطنی سَجدَ لما فی‌بطنِك ـ وذلك قَولُه : « مصدقاً بكلمةٍ من‌اللهِ وسيّداً » درنعت **يحيى**(ع) میگوید : بارخدای مهتری است کریم‌ترخدای عزّوجلّ ـ گفته‌اند : که سه‌چیز شرط سیادت است : علم وحلم و تقویٰ . تـا این‌سه‌خصلت بهم نیایند در یك شخص ، استحقاقِ سیادت‌مرورا ثابت نشود ـ وقیل ـ اَلسَّيّدُ ـ السّائسُ لِسَواد النّاسِ ای مُعظمهم ولهذا يقال سيدالعبد ولايقال سيدالثوبْ . « وحَصوراً » حصور آنست که بزنان نرسد و گردِ ایشان نـگردد ، وفعول است بمعنی فـاعل ، یعنی حصر نفسه عن‌الشهواتِ ، و گـفته‌اند : فعول است بمعنیٰ مفعول ـ « كَأَنَّهُ ، محصورٌ عَنْهُنَّ » ای ممنوعٌ محبوسٌ عنهُنَّ من قِبَلِ‌اللهِ عزّوَجلَّ .

« ونبيّـاً مِنَ‌الصالحين » ـ این‌صالح درقرآن پیغامبران را جایهاست . پارسی آن «شایسته» است . چنانك گوئی : فلان یصلح لهذا الامر ـ رَویٰ **ابوهريرة** قال : سمعت رسول‌الله(ص) : كل‌بني آدم‌يلقى‌اللهَ‌بذنبٍ قداذنَبه يعذّبه‌الله‌اِنْ‌شاء اويرحمه ، الّا يحيى‌بن زكريا فانه‌كان سيداً وحصورا ونبيّـاً من‌الصالحين » .

« قالَ رَبِّ» الاية . . . مفسران گفتند : **زكريا**(ع) این‌خطاب باجبرئیل کرد و گفت : « ياسيّـدى ! أنّىٰ يكونُ لی‌غلامٌ وقد بَلَغنیَ‌الكبر » ـ مرا فرزندچون بود؟ وپیری‌بمن‌رسید وپوستم براستخوان‌خشك شده ازپیری . گـویند : صدوبیست سالش از عمر گذشته‌بود ، و زن او را نود وهشت‌سال . واین سخن نه برسبیل انکار گـفت ، بل چون رب‌العالمین درآفرینش خلق حکم‌چنان کرده است برعموم ، وعادت چنان رانده که از مرد پیر و زنِ عاقر فرزندنیاید ، **زكريا**(ع) خواست تابداند که این‌فرزند ایشان را چون در وجود خواهدآمد هم‌درحال پیری وضعف ؟ یا ایشان را بجوانی و قوت شباب بازبرد وفرزندآرد ، یااززنی‌دیگرخواهد بود ؟ یا برطریقی دیگربیرون ازعادتِ آفرینش عموم خواهد بود ؟ ! پس‌این سؤال‌از کیفیتِ وجودِ فرزند رفت، نه

از اصلِ وجود. بعضی علماء گفتند: این سخن که از وی رفت، نه سؤال بود؛ بلکه استعظام نعمت خدای عزّوجلّ بود، چنانکه عرب گویند، چون شغلی عظیم ونعمتی بزرگ پدید آید: «مَنْ لِیْ بِکَذاٰ، وِمِنْ أینَ لِی کذا؟» یعنی من ازین که باشم؟ وچه باشم؟ واز کجا اهلِ این نعمت شوم؟ پس جبرئیل از پیغام خدای ویرا جواب داد: «کذلك یفعلُ اللهُ مایشاء». معنی آنست که: این فرزند تراهم درحالِ ضعف وپیری دهد، واز کمال قدرت وی دور نیست که آفرینشِ خدای این فرزند را همچون آفرینش الله است آن را که خواهد وهرچه خواهد. یعنی که اگر تعجب میکنی درین کار پس تعجب کن در همه اختراعات و ابداعاتِ الله که آن همه بریك نسق است از روی قدرت.

قوله: «قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِی آیةً» ـ **زکریا(ع)** از آن پس نشان خواست که وقت حمل این فرزند کی بود؟ و چه نشان دارد؟ تا در شکر وسپاس داری وعبادت بیفزایم ـ «قال آیتُكَ اَلّاٰ تُکَلِّمَ الناسَ ثلاثة ایام اَلّارَمزاً» این رمز همان وحی است که جای دیگر گفت: «فاوحیٰ الیهم.» ومعنی هردودرین قصه اشارتست اورا. گفتند: شرط آنست که با اهل خود مباشرت کنی در حال طُهر ونشانِ حمل آنست که سه روز سخن بامردم نتوانی گفتن، مگراشارتی بدست یا بِسَر وزبان، همچنان بجای بی‌خَرَس وبی‌مرض. ـ بعضی‌علماء گفتند: آن زبان بستن وی‌ازسخن با مردمان عقوبتی بود که رب‌العالمین بوی خواست که بعدازآنکه بمشافهه بافرشته سخن گفته بود آیت وعلامت میخواست. قومی دیگر بعکسِ این گفته‌اند وآن آنست که: **زکریا(ع)** ازرب‌العزت قربتی‌وعبادتی‌خواست تاآن بجای‌آردشکرِنعمتِ اجابتِ دعا را، ربِ‌العِزّت ویرا فرمود که جملگی خویش سه روز درکار عبادت وتسبیح وذکرِ ما کن، وبا مردم سخن مگوی، آن ترا شکر نعمت است وپذیرفتهٔ ما.

« وَ اذکر ربَّك کثیراً » ـ این دلیل‌است که زبان وی از تسبیح‌نماز و ذکر خدا بسته نبود . ـ « وَ سَبِّحْ بِالعَشِیِّ وَ الْاِبکار » ـ تسبیح نامی است همه سخنان را که بآن خدای ستایند ، هرچند کــه استعمال آن بیشتر در « سبحان‌الله » رود . و سُبُوحٌ ـ پاك بی‌عیب است ـ **مصطفی**(ص) گفت : هیچ روز نبود ، که نه منادی ندا کند: « ایهاالخلائق سبّحوا الملكَ القدوسَ » **عایشه** گفت: **مصطفی**(ص) درسجود گفتی: « سبوحٌ ، قدوسٌ ، رب‌الملائکةِ والروح » . روایت است از **عبدالعزیز بن ابی دواد** ، گفت : روزی **مصطفی**(ص) در **مدینه** بایاران نشسته‌بود ، یاران بکوهی نگریستند و گفتند : یارسولَ‌الله « ماأعظم هذا الجبل! » چه عظیم است این کوه ! رسول(ص) گفت : هیچکس ازشما دربهشت نشود ، تا چندانکه این کوه است ویرا عمل نبود . یاران همه دلتنگ شدند وسر درپیش افکندند ، واز آن گفتِ خویش پشیمان شدند که ما چرا آن گفتیم تا این شنیدیم ؟ رسولِ خدا گفت : « مالِی أراکم محزونین ؟» چه بودست مرا که شما را دلتنگ می‌بینم ؟ ایشان گفتند : کاشکی مارا این نظر واین گفت نبودی ! یعنی که این دشخوار کاریست ؛ عمل فراوان باید تا چندانك باین کوه برآید . رسول(ص) گفت : دلتنگی مکنید ، این آسان‌تر از آنست که‌شماپندارید نه‌شما می گوئید : « سبحان‌الله » ! این گفتِ شما از آن عظیم‌تراست وتمام‌تر !

در روزگار **عمر** (رض) مردی را حَدِ مَیْ خوردن می‌زدند . آن مرد درمیانهٔ ضرب گفت : « سبحان‌الله » عمر(رض) فراجلاد گفت : « دعه ، فان التسبیحَ لایستقرُّ الّافی قلبِ مؤمنٍ». ورُوِیَ ان **علیاً** (ع) قال : « سبحان‌الله کلمةٌ اَحبَّهاالله ورضیهاوَ قالَها لِنفسِهِ وَ اَحبَّ ان یقال له ، ولم تقل الّا لربنا والیها یفزع الخلائق ،

« بِالعَشِیِّ وَ الْاِبکار » ـ اِبکار ـ در بامداد شدن است واین‌جا بمعنی بُکرة است ، مصدربجای اسم‌نهاد، چنانك گفت: « فالِقُ الْاِصْبَاحِ ». اِصباح بمعنی صبح‌است،

مصدربجای اسم گفت ، اینجاهمچنانست . عرب ازوقتِ آفتاببرآمدن تابچاشتگاه ـ بُکرَة ـ گویند ، واز وقت آفتاب فرو شدن تاپاره‌ای ازشب بگذرد ،عشی گویند. ـ ومراد باین‌دو کلمه‌نه آنست که: تا **زکریا**(ع) درتسبیح ونمازبهردوطرف روزاختصار کند ، بلکه دوام ذکر وعبادت خواهد ، در همهٔ اوقـات شبانروز ؛ باین سه‌روز مخصوص .

رُوِیَ عن **ابی‌الدرداء**(رض) قال : «یاایهاالناس ! اذکروالله یذکرکم ، مامن عبدٍ یقولُ ـ لااله الاالله ـ اِلّا قال‌الله تعالی ـ صدق عبدی لا اِلهَ إلّا اَنا وَحْدی . ومامِن عبدٍ یقـولُ : الحمدُ لله ، الّا قال‌الله تعالی صَدَقَ عبدی ، منّـی بدأَ الحمدُ و اِلَیَّ یعود و انا احقُّ بهِ . ومامن‌عبدٍ یقولُ : الله اکبر ـ اِلّا قال الله تعالی صدَقَ عبدی انا اکبرُ کل شیءٍ ، ولا شیءَ اکبر منی . و مامن عبد یقولُ ـ سبحانَ‌الله و بحمده ـ الّا قال‌الله تعالیٰ صدَقَ عبدی سبحانی و بحمدی ، منی بدأَ التسبیحُ و اِلیَّ یَعود . وهی لی خالصاً . ومامن عبدیقول‌لاحول ولا قوةَ الاَبالله، الا قال‌الله . ـ صدق عبدی ،لاحول ولا قوة اِلّابی . سل‌عبدی تُؤتَ . »

رُوِیَ انّ **یحیی بن زکریا** (ع) مَرَّعلی‌قبر **دانیال**النبی(ع) فسمعه، وهوفی‌القبر ، یقول : «سبحان‌الّذی تعزَّزبالقدرةِوالبقاء ، قَهَرَالعبادَبالموتِ والفناء ، قال‌فسمَع‌ثم‌مضَی . فنادی به منادٍ من‌السماء : یا یحیی ! انا الّذی تعززت بالقدرة و قَهَرْتُ العبادَبالموتِ ، استغفرتُ‌له السموات و الارض ومن فیهنَّ . ورُوِیَ ان‌النبی(ص)قال : «أَلا اَدلّـکم علی کلماتٍ هُنَّ افضلُ الکلام اِلّا القرآنَ ؟ وَ هُنَّ من‌القرآن خِفافٌ علی اللسانِ ، ثِقالٌ فی‌المیزان ، یرضینَ الرحمن ویطردن الشیطان ، سبحان‌الله و الحمدُلله ولااله‌الّاالله والله اکبر .

وعن **ابی‌ذر**قال : قال‌رسول‌الله (ص) : «علی کل‌نفسٍ کلّ یومٍ طلعت‌فیه‌الشمس صدقةً منه‌علی‌نفسهِ». قلت: یارسول‌الله!من‌این‌نتصدق‌ولیس لنااموالٌ ؟ قال : «وان‌من‌ابواب

الصدقة الصلوةَ والتكبيرَ والتحميدَ للّهِ، وسبحان الله، ولا اله الّا الله، والله اكبر واستغفر الله» قال: «وقبض عليهنّ ملكٌ فجعلهنّ تحت جناحِهِ و صَعدَ بِهِنَّ. فلاتمرّ علی جمعٍ من الملائکة الّا استغفروا لقائلهنّ حتّی تجیئ بها وجهَ الرحمن عزّوجل.

النوبة الثالثة

قوله عَزَّ وَجَلَّ: «اِذْ قالَتِ امْرأةُ عمرانَ ربِّ اِنّی نَذَرْتُ لَكَ مافی بَطْنی مُحَرَّراً» - در ذوق اربابِ معرفت محرَّر آنست که درازل آزال آزاد ابدشد. نه دنیا دامنِ او گرفت، نه عقبی او را فریفت؛ نه با شواهد و رسوم بماند، نه با پاداش درآویخت.

پیر طریقت گفت: «پاداش بر روی مهر تاش است! بازخواستن خود را ازدوست، پرخاش است! همهٔ یافتها دریافت آزادی لاش است!

آزاد شو از هرچه بکون اندر تا باشی یار غار آن دلبر!

نشان آزادی آنست که: از آن فرید عصر خویش **بوبکر قحطبی** حکایت کنند که: اورا پسری بود سربه بی‌رسمیها برآورده، و از شوخی و ناپاکی با جوانانِ فساق درآمیخته. یکی ازپیران طریقت بااین پسر بر گذشت و وی بااقران خویش درمجلس ملاهی نشسته، وآن بی‌رسمیها بر دست گرفته، ومردم ازغیبت وی دردندنه‌ای افتاده، آن پیر را رحمت آمد بر **بوبکر قحطبی** که تا این مقاسات چون میکشد؟ وبااین گفتگوی مردم درحق پسروی، چون روز گاربسر می‌برد؟! همچنان میرفت تابردر قحطبی شد. اورا بصفتی‌دید، از خود بیخود شده، وازآن قصه وآن احوال بی‌خبر! لا بل که از خویش و بیگانه بی‌خبر! - لا بل که از دنیا و دنیاویان بی‌خبر! این شیخ ازحال وی در تعجب شد، گفت: «فَدَيْتُ مَنْ لا يُؤَثِّرُ فِيهِ الجِبالُ الرَّواسِی»!

قحطبی بفراست بدانست که او تعجب میکند. گفت: « اِنّا قَدْ حُرِّرْنا عَنْ رِقِّ الْاَشْیاءِ فِی الْاَزَلِ ».

« اِذْ قالَتِ امرَأَةُ عمرانَ » گفته‌اند که: چون آن مخدّره **مریم بنت عمران** در وجود آمد، مادر وی دلتنگ شد و خجل گشت. گفت: من پنداشتم که این فرزند پسر خواهد بود و در راهِ خدا آزادش کردم، اکنون دختر آمد و دختر این معنی را چون شاید؟ ازسر دلتنگی گفت: « رَبِّ اِنِّی وَضَعْتُها اُنْثیٰ »، گفتند: این چه خطاب است که میکنی؟ خدای خود میداند و می‌بیند؟ گفت: آری دانم که می‌داند، لکن تا مرهمی برنهد! پس مرهم دل وی این بود که « واللّٰهُ اَعلَمُ بما وَضَعَتْ ». نظیر این آنست که: **مصطفی**(ص) را از کفار قریش واعداء دین رنجها رسید واز کرد و گفتِ ایشان محنتها کشید، تا تسکین دل ویرا این فرمان آمد که: « واَصبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ » سیّد(ص) بحکم فرمان صبرمی کرد و در دل آن اندوه می‌داشت، چون تقاضائی از درونِ دل وی پدید آمدی که اگر نواختی بودی این رنج کشیدن برشاهد آن نواخت آسان بودی. ربُّ‌العزّت تسکین وتسلیت ویرا آیت فرستاد: « وَ لَقَدْ نَعْلَمُ اَنَّكَ یضیقُ صَدْرُكَ بِمَا یَقُولُونَ». ترا آن نواخت نه بس که مادردلِ تونظرمیکنیم؟ وهرچه برتو می‌رود می‌بینیم و می‌دانیم؟ مادر **مریم** را همچنین نواخت آمد که: « وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ ». ترا آن نه بس که ما میدانیم فرزند که نهادی و بآن که دختر بود خجل گشتی؟ آری بمقصود آن زن تحریر دوچیزبود: یکی نواختی که ازحق بوی رسید، دیگری قبول آن فرزند. وهردو مقصود در کنارش نهادند، پس او را چه زیان که دختر آمد! نواخت اینست که: « واللّٰه اعلم بما وَضَعَت » وقبول اینست که: « فتقبلها ربُّها بقبول ». آنگه بقبول مجدد اقتصار نکرد که حسن فرا آن پیوست و گفت: « بقبولِ حسنٍ ». نیکوش قبول کرد که ویرا بنعت عصمت بپرورد،

و به نبات نیکو بر آورد ، وبلباس طاعت بداشت ، وبشریفترین بقعتها فروآورد ، و پیغامبری‌چون **زکریا**(ع) بروی‌قیّم کماشت . این‌همچنانست که به **داود**(ع) وحی فرستاد : « اِذاٰ رَأَیتَ لِی طالباً فکن له خادماً » .

وآنکه ویرا به‌**زکریا**(ع) باز نگذاشت که از غیب روزی او روان کرد ، که رب‌العالمین گفت : « کُلَّما دَخَلَ علَیها زکرّیا المحرابَ وَجَدَ عِندها رِزْقاً » ـ تاعالمیان بدانند که خدای‌تعالی‌دوستانِ خودرا خود دارد ، وایشان‌را بکس‌بازنگذارد . این‌جا لطیفه‌ایست یعنی که : تا خادمان که فقرا را خدمت میکنند ، وتوانگران که اولیاء را تعهد میکنند ،بدانند که ایشان در رفق اولیاء وفقرا اند ، و اولیا و فقرا در رفق‌و نواخت حق‌اند . وآنچه **زکریا**(ع) از**مریم** بپرسید :« اَنّیٰ لكِ هذا » ،ازآن‌بود که ترسید اگر دیگری بر **زکریا**(ع) سبق برد بتعهدوی ، خود ندانسته بود ونشناخته ، آن قربت ومنزلتِ مریم بنزدیك خداوند عزّوجلّ . ازآنکه‌کودك بود نه سابقهٔ طاعتی، نه وسیلهٔ عبادتی ازوی دیده ، ونه‌وقتِ آن دریافته . **مریم** بتأییدالهی‌وعنایت ازلی ازعین توحید اورا جواب داد و گفت : « هُوَ من عِندِالله » یعنی الله روزی که دهدونواخت که فرستد، نه‌بسابقهٔ طاعت دهد،نه بوسیلهٔ عبادت ؛ بلکه ازنزدیك خود فرستد و بمشیت خویش‌دهد . نه‌بینی که درین‌آیت روزی دادن در مشیّتِ خویش بست، نه‌درطاعت وعبادتِ بندگان ؟فقال تعالی :« اِنَّالله یرزق مَنْ‌یشاء بغیرحساب » .
زکریا(ع)ازآن‌پس چنان ادب گرفت که‌درمحل‌طاعت وعبادت‌لابلکه درمقام نبوت و رسالت استحقاق یك اجابتِ دعوتِ خود ندید . اِلّا از فضل محض ومشیتِ حق . وآن در قصهٔ فرزند خواستن‌است . چون اورا بشارت داد بفرزند، گفت : «أنّیٰ یکونُ لی غلامٌ » . یك قول آنست که « بِایّ اِستحقاقٍ منی تکون لی‌هذه الاجابة ؟ اولا مشیتك وفضلك ؟» . یك‌قول‌دیگر آنست که :**زکریا**(ع) گفت‌خداوندا این فرزندهم‌ازین‌زن

باشد، که روزگاری به‌پیری بامن بسر آورد؛ یا اززن دیگر؟ جواب‌دادند اورا که‌هم ازین‌زن باشد، ازبهر آنکه چون باوحشت انفراد هردو بهم‌بودندی، امروز که روز شادی وبشارت فرزنداست، بادیگری‌شرط نباشد. ودرین‌اشارتی‌است، ودرآن‌اشارت بشارتی. فردای قیامت که رب‌العالمین تجلی کند و بندگان را بکرامتِ دیدار باز رساند، همین دیده‌بازدهد که امروز است، این دیده که امروزدر راهِ خدای گریست ووحشتِ فراق کشید، هرآینه همان بعزّوصال‌رسد وبتجلی ذوالجلال برآساید.

«قال رَبِّ اجْعَلْ لِی آیَةً» زکریا(ع) نشان‌وجود فرزندخواست، اورا گفتند: نشان آنست که سه‌روز زبانِ تو از سخن بامردم بازبرم، تا همه رازت باما بود، وبر زبانت همه حدیث ما رود. ـ از روی اشارت میگوید: ترافرزندی دهم که ویرا از دنیا و خلائق باز بُرم، و روی دلِ وی فراخود گردانم، تا قبلهٔ خود جز حضرتِ ما نداند وجز با حدیث ما نیارامد.

جز نام و خیال و عشقت ای جان جهان
بر لفظ و دل و دیده مرا نیست عیان

زکریا(ع) را برخصوص‌همین فرمود: «واذکر ربّک کثیراً وسَبِّحْ بالعَشِیِّ و الابکار» و مؤمنان را برعموم همین فرمود: «وَاذکُرُوا اللهَ کَثیراً». میگوید: خدایرا یادکنید، ودر طاعت وخدمت وی روزگار سرآرید، همه اورا باشید و در همه حال‌وهمه‌کار اورا خوانید، و اورا دانید. اگرآسائید، باذکر وپیغامِ اوآسائید؛ وگر نازید، بنام ونشانِ وی نازید:

در سرای مرا که گهی تو حلقه بزن
صواب نیست که بیگانه‌وار برگذری
وگرحدیث کنی، جز حدیث ما نکنی!
وگرشراب خوری، جز بیاد ما نخوری!

« واذکر ربك کثیراً » ــ گفته‌اند : که ذکـر خدا را سه درجه است : اول ذکرظاهر بزبان ازثناو دعا ، وهو قوله تعالی« وَ اذْکُرْ رَبَّكَ کَثیراً » . دیگرذکر خفی بدل . و ذلك فی‌قوله تعالی « اَوْ اَشَدَّ ذِکْراً » وقـول‌النبی (ص) « خیرُ الذکر الخفی وخیرالرزق مایکفی » . سدیگر ذکرحقیقی است ، وآن‌شهود ذکرحق‌است ترا : وذلك قوله : « وَ اذْکُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِیْتَ » ــ ای نسیت نفسك فی ذکرك ، ثم نسیتَ ذکرَكَ فی ذکرِكَ ، ثم نسیتَ فِیْ ذِکْرِ الْحَقِّ اِیاكَ کل ذکر .

پیر طریقت گفت : «الهی ! چه یاد کنم که خودهمه یادم ، من خرمنِ نشانِ خود فرا باد دادم . یاد کردن کسب است وفراموش نکردن زندگانی ، زندگانی‌وراء دوگیتی است ، و کسب چنانك دانی . ــ الهی ! یك چندی‌بکسب یادتو ورزیدم، باز یک‌چندی بیاد خود ترا نازیدم ؛ دیده برتوآمد ، بانظاره پردازیدم ! اکنون که یاد بشناختم خاموشی گزیدم ؛ چون من کیست که این مرتبت را سزیدم ؟ فریاد از یاد باندازه ، ودیدار بهنگام ، وزآشنائی بنشان ، و دوستی به‌پیغام » .

۱۰ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « وَ اِذْ قالَتِ الْمَلٰئِکَةُ یا مَرْیَمُ » فریشتگان گفتند : ای مریم ! « اِنَّ اللهَ اصْطَفٰیكِ » خدای ترا بگزید . ــ « وَ طَهَّرَكِ » وپاك گزید ــ « واصْطَفٰیكِ عَلٰی نِسَاءِ الْعَالَمِیْنَ (۴۲) » و بر گزید ترا برزنان جهانیان .

« یَا مَرْیَمُ اقْنُتی لِرَبِّكِ » ای مریم فرمان بردار زِی ، و باش خداوند خویش را . « وَ اسْجُدی وَ ارْکَعی » و سجود کن و رکوع کن « مَعَ الرّاکِعِیْنَ (۴۳) » با نماز کنندگان .

« ذٰلِكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْغَیْبِ » این ازخبرهای غیب است ، « نُوْحِیْهِ اِلَیْكَ » پیغام

می‌دهیم آن را بتو ، « وَ مَا كُنتَ لَدَيْهِم » و تو نبودی نزدیك ایشان ، « اِذْ يُلقُونَ أقلامَهم » که قُرعها زدند « أَيُهم يَكفُلُ مريمَ » و بقرعه می‌جستند که کیست آنکه مریم را بردارد و بپرورد ، « وَما كُنتَ لدَيهم » و نبودی نزدیك ایشان ، « اِذ يَختَصِمونَ (۴۴) » که ایشان از بهر مریم بایکدگر خصومت میکردند .

« اِذ قالَتِ المَلائكةُ يامريمُ » فریشتگان گفتند : ای مریم ! « اِنَّ اللهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنهُ » خدای بشارت می‌دهد ترا بکلمتی ازو « اِسمه ، المَسيحُ » نام او مسیح « عیسیٰ بنُ مريمَ » عیسی پسر مریم « وَجِيهاً » روی شناس باآب روی ، « فِي الدُّنيا وَ الآخِرَةِ » هم درین جهان هم درآن جهان ، « وَ مِنَ المُقَرَّبِينَ (۴۵) » و اواز نزدیك کردگانست .

« وَيُكَلِّمُ النَاسَ » وسخن گوید بامردمان ، « فِي المَهْدِ » در گهواره « وَ كَهلاً » و بهنگام کهلی « وَ مِنَ الصَالِحِينَ (۴۶) » و مردیست از شایستگان .

« قالَتْ رَبِ » مریم گفت : خداوندِ من ! « اَنّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ » چون بود مرا فرزندی ؟ « وَ لَمْ يَمْسَسْنِي بَشرٌ » ونپاسیدست مرا هیچ بشر ! « قالَ » جبرئیل ویرا جواب داد و گفت : « كَذَلِكَ » اکنون چنین است « اللهُ يَخلُقُ مَا يَشاءُ » خدا می‌آفریند آنچه میخواهد ، « اِذا قَضىٰ أمراً » که کاری را ندو فرمانی گزارد ، « فَاِنَّما يَقُولُ لَهُ » آنست که گوید آنرا : « كُنْ فَيَكُونُ (۴۷) » باش تا می بُوَد .

« ويُعلِّمُهُ الكتابَ والحِكمةَ والتوراةَ والانجيلَ (۴۸) » . و دروی آموزد خدای نامه ودین وحکمت وتورات وانجیل .

« وَ رَسولاً الى بنى‌اسرائيل » وپیغامبری به بنی اسرائیل . « اَنِي قَدْجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ » که من بشما آمدم ونشانی‌آوردم از خدای شما ـ « اَنِي اَخلُقُ

لَكُمْ مِنَ الطِّينِ » که شما را آفرینم از گل « كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ » چون سان مرغ. « فَأَنْفُخُ فِيهِ » آنکه دمم در آن، « فَيَكُونُ طَيْراً » تا مرغی بود. « بِإِذْنِ اللهِ » بخواست خدا و فرمان وی بمرغ و دستوری او مرا. « وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وبی‌عیب کنم اکمه و پیس‌را « وَ أُحْيِ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللهِ » و زنده کنم مردگانرا بدستوریْ خدا « وَ أُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ » وشمارا خبر کنم که بخانه‌چه خورده‌اید « وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ » ودر خانهٔ خویش چه باز نهاده‌اید « إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ » درین‌نشانیست شما را برراستی واستواری من « ان کنتم مؤمنين(۴۹) » اگر گروید گانید.

« وَمُصَدِّقاً » واستوار دارنده‌ای‌ام و گواهی « لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ » آن توریت که پیش ازمن فرا آمد. « وَ لِأُحِلَّ لَكُمْ » وفرستادند مرا نیزتا شما را حلال کنم و گشاده « بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ » لختی از آنچه حرام کرده‌اند و بسته‌اند برشما « وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ » وبشما آوردم نشانی از خداوند شما، « فَاتَّقُوا اللهَ » و بپرهیزید از انباز گفتن وفرزند گفتن خدايرا، « وَ أَطِيعُونِ(۵۰) » و فرمان برید مرا.

« إِنَّ اللهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ » الله خداوند منست وخداوند شما « فَاعْبُدُوهُ » ويرا بنده باشید وپرستید « هٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ(۵۱) » اینست راهِ راست درست.

النوبة الثانية

قوله تعالى: « إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَامَرْيَمُ » الآية . . . ـ ملائكة اين‌جا **جبرئیل** است تنها، ودر قرآن ازین فراوانست ودر عربیّت روا وروان. هم ازین بابست که الله درقرآن خود را ـ انا ـ گفت، و ـ نحن ـ گفت، و خلقنا ـ و جعلنا ـ نُحیی

ونمیت ، مجیبون ، ماهدون ؛ ازین اخوات فراوان است .

« و اذقالت الملائکة یامریم » - **مریم** درمحراب بود ، **جبرئیل** آمد و باوی این خطاب کرد و گفت : « اِنَّاللهَ اصطَفیٰكِ وطَهَّرَكِ » الله ترا برگزید وازهمه فاحشه واثم پاك کرد . - **سدی** گوید: تطهیروی آن بود که هرگز هیچ مـرد بوی نرسید و حیض زنان ندید . « وَ اصطَفیٰكِ عَلیٰ نِسَاءِ العالَمِینَ » گزین اول عام است که ویرا بگزید ، چنانك همهٔ زنانِ پاکان نیك زنان را گزید ، پسین گزین خاص است که ویرا بگزید تافریشته دید وروح پاك یافت ازنفخهٔ پاك **جبرئیل** وبی شوی پسرزاد نِساء و نِسْوَة - نامی است جمع زنان راکه ازآن لفظ وُحدان نیست یکی را گویند : « امرأةٌ » ، وجماعت « نِسْوَة ، و نسوان » وتصغیر « نُسَیّان » .

« یامریم اقنتی لربكِ » معنی قنوت طاعت‌داشتن است وعبادت کردن بردوام ، اگـردر نماز باشد وگـر بیرون از نماز . « وَ اسْجُدِی وَ ارْکَعی مَعَ الرّاکعین » - مفسران درمعنی‌این‌سجود ورکوع دوقول گفته‌اند : یکی آنکه آن دورکن معروف خواهد از ارکان نماز . وآنکه فرا پیش داشتن سجود را از رکوع دو وجه است : یکی آنکه درشریعت‌ایشان چنانـ بود ، سجود فراپیش رکوع می‌داشتند . دیگر وجه آنکه این تنبیه برآنك - و او - ترتیب واجب نکند ، هرچند که ازروی لفظ سجود فرا پیش‌داشت ، اما ازروی معنی‌وشرط نماز رکوع درپیش است . قول‌دیگر در معنی « واسجدی و ارکعی » آنست که : سجود اصل نمازست ، چنانك گفت : « وَ اَدبارَ السُّجُودِ » و رکوع حقیقت شکر است . چنانك گفت : « وَ خَرَّ راکِعاً » ای - شاکراً - رب‌العالمین باین دو کلمه **مریم** را نماز فرمود وشکرفرمود . آنچه گفت : « مَعَ الرّاکِعِینَ » معنی‌آنست که : مَعَ الراکعین‌الساجدین . لکن‌دانست که در« وَ اسْجُدِی » ساجدین خود معلوم شود و « مَعَ الراکعین » اشارتست فرا آن که

رن را با مردان نماز کردن بجماعت رواست ، و دلیل است بر آن که نماز بجماعت مؤکد است و بآن فرمانِ شرع است ، وبمذهب **بوثور**(۱) و جماعتی از اهل ظاهر خود فریضه است .

اگر کسی گوید : چونست که در ابتداءِ این آیات قصهٔ **مریم** در گرفت آنکه قصهٔ **زکریا** در میان آورد ، باز بقصهٔ **مریم** باز رفت ؟ اگر هم ز اول قصهٔ **مریم** تمام بگفتی وآنکه قصهٔ **زکریا** درآن پیوستی سخن بانظام تر بودی ؟ جواب وی آنست که : قصهٔ ایشان هردو ، بردو وجه مشتمل است : یکی بیان آیتِ ولایت و نبوت ، دیگر بیانِ طاعت وعبادت . اول در ابتداءِ قصهٔ **مریم** بیان آیتِ ولایتِ او در گرفت و تمامیِ آن بپایان برد . سپس بیانِ آیتِ نبوتِ **زکریا** درآن پیوست که آیت برپی آیت لائق‌تر بوده پس عبادت **زکریا** در گرفت تا قصهٔ وی تمام شد ، آنکه عبادتِ **مریم** درآن پیوست که ذکرِ عبادت برپی ذکرِ عبادت‌لائق‌تربود . پس معلوم شد که این سخن برنظام خویش است و برترتیب خویش .

« ذٰلِكَ مِنْ انباءِ الغَیْب » ـ ای ذلك الذی ذکرفی‌هذه الآیات من حدیث‌الغیب نوحیه‌الیك که ماوحی کردیم آنرا بتو، لم‌تشهده یا**محمد** ! میگوید آنچه گفتیم‌درین قِصّها آنست که ازتو غیب بود یا **محمد** ! « وَ مَا كُنْتَ لَدَیْهِمْ » ـ وتو نبودی‌نزدیك ایشان که اهل **مسجد مقدس** بودند ، و نیکانِ آن شهر در آن زمان ، که هر کس می گفت : مریم‌مرا باید داد تا من بدارم وپرورم .

« اِذْ یُلْقُونَ اَقلامَهُمْ اَیُّهُمْ یَكْفُلُ مَرْیَمَ » ـ انبیاء اقلام داشتند ، و اهل جاهلیت ازلام . ـ و درین آیت ردّ ایشانست که قرعه از قِمارِ محرّم شمرند ـ و دلیل بر ـ اباحت قرعه ـ آنست که اللّٰه‌تعالی گفت : « فَسَاهَمَ فكَانَ مِنَ‌المُدحَضینَ » ـ و

(۱) نسخه : سفیان ثوری

مصطفی (ص) چون سفر کردی میان زنان قرعه زدی ، آنکس که قرعه بروی بر آمدی باخود بسفر بردی . این دلیلها روشن است که قرعه مباح است ، و نه از شمار قمار است .

« وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ » تخاصم واختصام ومخاصمة جنگ کردن است با یکدیگر ، وآن از خصم گرفته وخصم جانب است . یعنی که این از یك سو سخن میگوید ، وآن از یك سوی دیگر می گوید .

« إِذْ قالت الملائكةُ يامريم إِنَّ اللهَ يُبَشِّرُكِ بكلمةٍ منه ، » الآية... کلمه این جانام **عیسی** (ع) است ؛ ازبهر آن اورا کلمه خوانده « و **مصطفی** (ص) هم اورا کلمه خواند ، که او حاصل گشت وموجود بی پدر بکلمة الله که گفت : « كُنْ » - « إِسْمُهُ المَسِيحُ » اختلاف است میانِ علماء که چرا **مسیح** نام کردند ویرا . قیل : لانه مُسِحَ بالبركةِ وجُعِلَ مباركاً اينما كان . - ویرا ببرکت بپاسیده بودند که بهرعاهت که رسید بسلامت گشت . وقيل : لأنه كان ممسوحاً بِالدُّهنِ لمّا وُلِدَ . وقيل : لانه كان ممسوح القدمين لااخمص (۱) لهما . و قيل لانه كان ممسوحاً بالجمال ، يعنى الجمالَ النفسيّ و البدنيّ مِنَ الاخلاقِ الجميلةِ والفضائلِ الكثيرة ، نحو قول النبی (ص) فی **جریر** : « عليه مسحة مَلَكٍ » - وقيل مَسحه **جبرئيل** بجناحهِ من الشيطان الرجيم . حتى لم يكن للشيطان عليه سبيلٌ فى وقتِ ولادتِهِ ، وفى ذلك مارُوِىَ عن **وهب بن منبه** قال : - لما ولد عيسى اتت الشياطين **ابليس** فقالوا أنَّ اصبحتِ الاصنامُ مُنَكَّسَةً ! فقال هذا الحادث حدث ، وقال مكانكم ، فطارحتى جاء خافِقَىِ الارضِ فلم يجد شيئاً ، ثم جاءَ البحار فلم يجد شيئاً ثم طار ايضاً فوجد عيسىٰ وُلِدَ ، و إِنَّ الملائكة قدحَفّت حولَه فلم يصل اليه ابليس ، فرجعَ اليهم فقال ان نبياً ولد البارحة ماحملت انثىٰ قطُّ ولا وضعت إِلّا انا بحضرتها

(۱) اخمص القدم باطنها الذى لايصيب الارض (مجمع)

اِلّاهذهِ ، فَايْأَسوا ان تعبد الاصنام بعد هذه الليلة ، ولكن ائتوابنی آدم من قبل الخفة والعجلة ، - باین قولها که گفته شد ، مسیح فعیل است بمعنی مفعول وروا باشد که برمعنی فاعل نهند ، چنانك **کلبی** گفت : « سُمِّیَ مَسِیحاً لانّه کان یَمْسَحُ الاکمه والابرصَ فیبرءُ ویمسحُ عینالاعمی فیبصر ، وقیل : لانّهُ کان ماسِحاً للارضِ بسیاحتِهِ فیها » باین هردوقول مسیح بمعنی‌ماسح است . - و **دجال** را مسیح گویند هم‌برمعنی مفعول، هم برمعنی‌فاعل . - امابرمعنی‌مفعول آنست که : « کان ممسوح احدی العینین کأنها عنبة طافیة یعنی ناتئة . وفی‌ذلك ما رُوِیَ ان‌النبی(ص) قال : انذرکم المسیح ! هورجلٌ‌ممسوح. فاعلموا ان‌اللّٰه‌لیس‌باعوَر، لیس‌اللّٰه باعور لیس‌اللّٰه‌باعور! ورَوی **ابن‌عمر** قال: قام رسول‌اللّٰه (ص)فذکر المسیح‌الدجال، فقال اِنَّ‌اللّٰه تعالی‌لیس‌باعورَ الا ان‌المسیح الدجال اعورعینِ‌الیمنی کأن‌عینه ، عنبة طافیة . وقیل کان مَمْسوحاً باللعنةِ . امابرمعنی فاعل آنست که : یمسح الارض کلها **الامکة** و **مدینة** و **بیت‌المقدس** ، وعلی‌هذا سُمِّیَ دَجّالاً لطوفِهِ البلاد وقطعِهِ الارضین ، یقال دَجلَ فی‌الارض ای‌ضرب‌فیهاوطافها . وقیل من‌التلبیس‌والتمویه ، یقال: دَجّلَ‌اذا لَبَسَ ومَوَّهَ» . وقیل‌المسیح‌الذی‌یطبق‌الموضع‌فعیسیٰ علیه‌السلام طبق الارض بالعدل والدجال طبق الارض بالجور . - ازین قولها که گفتیم اختیار آنست که **بوعبیده** گفت : دجال را مسیح نام کردند که ممسوح العین‌است ، ودرحق عیسی علیه‌السلام مسیح « مَشِیحا » است بـزبان عبری ولغت رومیان ، پس عرب آن را معرب کردند وشین منقوطه بسین بدل کردند چنانکه موسی بزبان‌ایشان «موشا»است ؛ چون عرب‌بازبان‌خود گردانیدند ، شین‌را باسین کردند . - «اسمه‌المسیح عیسی‌بن مریم » گفته‌اند که : مسیح لقب است وعیسی نام - وعیسی بزبان رومیان « ایشوع » است .

آنگه صفت **عیسی**(ع) بیان کرد : «وَجیهاًفِی‌الدّنیا وَ الْآخِرة » . وجیهاً نصب

علی‌الوصف والحال‌است ، ای مکیناً ، شریفاً ، ذاقدرٍ وجاهٍ ، میگوید : روشناس‌است ، وتمام قدر، باجاه ومنزلت و کرامت ، باپایگاه وجایگاه ؛ نزدیك خدای عزّوجل ، هم در دنیا وهم درآخرت .

« و مِنَ المقرّبین » - تقرب وی آنست که ویرا به‌آسمان بردند ، وهمانست که گفت : « وَرافِعُكَ اِلَيَّ » - این اِلَیَّ بمعنی تقریب است چون رفعه‌الله الیه .

« وَ یُکَلِّمُ الناسَ فِی المَهْدِ و کَهلاً » - این مهد اشارة است فرا هنگام که نه همه در گهواره سخن میگفت - اما درآن هنگام که اهل گهواره بودی سخن می گفت سخنانِ بزرگان .- واین سخنان که درمهد گفت آن است که : « اِنّی‌عبدالله آتانی‌الکتابَ‌وجعلنی‌نبیاً » ... الایة - قال **مجاهد** : قالتْ‌مریمُ کنتُ اذا خلوتُ انا و **عیسی حدّثنی‌وحدّثته** ، فاذا شغلنی‌عنه‌انسان سبّح‌فی‌بطنی وانا اسمع . » « وَ کَهْلاً » ای ویُکَلِّمهم کهلاً - نصب است برحال‌وفائدهٔ ذکر کهل آنست که : ویراجوان‌بآسمان برده‌اند ، وبازخواهدآمدبازمین ، وبهنگام کهلی‌مردمان را سخن گوید واورابینند .

و کهل ، بنزدیک عرب اوست که جوانيِ‌وی تمام شد وبجای آن رسید که خِرد وی مکثر گردد و جوانی وی آرمیده و محکم ، اگردر موی سفیدی بود یانی . - و گفته‌اند که : ازسی ودوسال تا به پنجاه ودو سال کهل است ، واز پنجاه ودوسال تا بآخر عمر - شیخ - . وقیل « یکلّمُ‌الناس فی‌المهد صبیاً ، و کهلاً نبیاً » این بشارت **مریم** است بنبوت **عیسی**(ع) وبزندگانی وی تا بایام کهولت .

« وَ مِنَ الصّالِحِینَ » یعنی المذکورین فی‌قوله « و الشهداء و الصالحین » مثل **موسی** و **اسرائیل** و **اسحاق** و **ابراهیم** علیهم‌السلام .

« قالتْ رَبِّ اَنّیٰ یکون لی وَلَدٌ » - این‌خطابِ **مریم** با **جبرئیل** است ، گفت :

یاسیدی! چون بود مرا فرزند؟ «ولم تمسسنی بشرٌ»، ونپاسیدست مراهیچ بشر. ـ مسیس این جا جماع است، وبشر مردم است. ـ بشر ـ نام کردند از مباشرت که بدیدار و حِس باو توان رسید نه چون فرشته و پری، و لذلك یقول الله: «ماهذا بشراً اِنْ هذا الّاملكٌ کریم»

«قال کذلك الله یخلق مایشاءُ» ـ. این جا «یخلق مایشاء» گفت ودر قصهٔ **زکریا** «یفعل مایشاءُ.» فرق آنست که **زکریا** را فرزند داد برنسق عادت که میان خلق روانست درآفرینش، پس لفظ فَعَل لائق‌تر بود درآن که عام‌است، و مریم را فرزند داد نه برعادت توالد وتناسل بلکه برابداع محض، وخلق مخصوص، پس لفظ ـ خلق درآن لائق‌تربود که خاص‌تراست از لفظ فعل.

«اِذا قضیٰ امراً» ـ معنی قضا برگزاردن کاری بود وتمام کردن آن از روی گفتار یا از روی کردار؛ اما از روی گفتار آنست که ربّ‌العالمین گفت: «وقَضَی ربُّكَ الا تعبدوا اِلّا اِیّاه» و «قضینا الی بنی‌اسرائیل فی‌الکتاب». و از روی کردار آنست که گفت: «فقضاهنَّ سَبع سمٰواتٍ». و هم ازباب فعل است ـ «قضی فلانٌ دینَه، وقضی نَحْبَهُ» واین‌جا هردو وجه احتمال کند.

«فاِنّما یَقولُ له کُنْ فَیَکُونُ» ـ گفته‌اند که: این خطاب‌تکوین مخاطب را درحال‌تکوّن صورت‌بندد، لاقبلَه ولا بَعده. وگرنه‌این‌خطاب درست نیاید. ودرست آنست که این‌خطاب بآنست که درعلم‌حق موجودست اگرچه معدوم الذات است؛ و هرچه معلوم حق بود، درحکم موجود بود؛ پس خطاب آن درست آید.

شامی خواند یگانه «فیکونَ» بنصب نون برجواب امر، و جواب امر بفا عرب بنصب گویند و برفع گویند، اما برفع بیشتر گویند ـ «وَ یُعَلِّمُهُ الکِتابَ» بیا قرآءة **نافع** و**عاصم** و **یعقوب** است. اختیار **ابوحاتم**، ومعطوف بریای «یخلق».

وایشان که بنون خوانند گویند : معطوف است بر « نوحیه الیك » . و « یعلمه الکتابَ » - ای الکتابةَ والخطَّ بیده بعد مابلغ اَشده ، وقیل فی طفولیتهِ . و در وی آموزد الله نبشتن ودبیری . « والحکمة » : یعنی علم حلال وحرام وسنت ؛ و گفته‌اند که : کتاب اینجا جملهٔ کتب مُنزَلْ است و توریت وانجیل درعموم آن شود ، اما تخصیص آن هردو بذکر ، تفضیل وشرف آنراست ، چنانك جبرئیل و میکائیل تخصیص کرد بعد ازذکر عموم تفضیل وشرف ایشان را .

« وَ رَسُولاً » ـ عطف است بر وَجیهاً ـ وقیل تقدیره : « وَ یَجعَلُهُ رسولاً » . و قیل منصوبٌ علی الحال ، یعنی : ویعلمه الکتابَ وهورسولٌ الی بنی اسرائیل . ـ گفته‌اند : آخر پیغامبران بنی اسرائیل عیسی (ع) بودواول ایشان یوسف (ع) . رُوِیَ اَنَّ النبی (ص) قال : ـ بعثتُ علی اثر ثمانیة آلاف نبیٍ ، اربعة آلاف من بنی اسرائیل .

قـوله : « انّی قَدْجِئْتُکُمْ بِآیةٍ مِنْ رَبِّکُمْ » ـ یعنی که ویرا برسولی ببنی اسرائیل فرستاد تا گفت که : من آمدم بشما و علامتی آوردم از خدای بشما که گواهی میدهد برنبوت ورسالت من ، گفتند : آن چه علامت است ؟ جواب داد ، « اِنّی اَخلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ » بکسر الف قرآءة نافع براضمارِ قول ـ وایشان که أنّی بنصبِ الف خوانند معنی آنست کـه : الآیة اَنّی اخلق لکم من الطین ـ معنی خَلق بحقیقت ابداع است واختراعِ اعیان . ولاخالقَ الاالله عزّوجل ، اما عیسی برسبیل توسع گفت : « اَخلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ کهیئة الطیر ای اجعل لکم من الطین » میگوید : کنم وسازم شمارا از گل چون سان مرغ ، « فانفخ فیه » ـ اَلنَّفخُ جعل الریح فی الشیءِ ومنه النفخة . « فَیکونَ طَیْراً » قرآءة عامه است بیاء ، میگوید باد در آن دمم تامرغی بود . ـ « فیکون طائراً » قرآءة مدنی و یعقوب است . یعنی که تاپرندهٔ بود ـ گفته‌اند که : خفاش بود ، طرفه ترین مرغها ، بگوشت می پردوبی خایه زه کند . وشیر دهد که پستان دارد و دندان دارد

وحیض بیند.

آنکه گفت: «بِاذْنِ اللهِ» ـ اهل معانی گفتند: این «باذن‌الله» فصل است میانِ فعل خدا وفعل عیسی در خلق، و در نفخ نگفت باذن الله وهمچنین در «اُبرِئُ الْاَکْمَهَ وَ الْاَبْرَصَ»، ودر «اُنَبِّئُکُمْ بما تأکلونَ وما تدَّخرون» نگفت ـ باذنِ‌اللهِ ـ که این همه از افعال عیسی‌است ـ اما بودن مرغ وزنده کردن وی واحیاء مردگان باذنِ الله ـ در آن پیوست که آن خبر فعل خدائی‌است ومخلوق را در آن هیچ راه نیست.

قوله «وَ اُبرِئُ الْاَکْمَهَ وَ الْاَبْرَصَ» ـ گفته‌اند که: اکمه شب کورست، و گفته‌اند: نابینای مادرزاد است، و ابرص پیس‌است. واین دوعیب از میان عیبها و علتها مخصوص کرد که مردم را بمداواة آن هیچ راه نیست، تا عیسی را معجزه‌باشد. وروزگارِ ایشان روزگارِ طبّ بود: زیرکان وحکیمان بودند درمیان‌ایشان، و آنچه در وسع آدمی آید ازنوع مداومت وفنون معالجات ایشان بجای می‌آوردند و در آن ماهر بودند. پس رب‌العالمین معجزهٔ عیسی هم از آن جنس ساخت که ایشان در آن ماهر بودند. تا در ایشان اثر بیشتر کند. وهب‌بن‌منبه گفت که: روز بودی که پنجاه هزار کس مداوات کردی، ازین بیماران واسیران ونابینایان و دیوانگان، هر کس که طاقت داشتی برِ عیسی رفتی، و آنکه نتوانستی رفتن عیسی برو خود رفتی. و آنکه‌مداوات وی آن بودی که آن‌بیمار را دعا گفتی ودست بوی فرو آوردی برشرط ایمان. گفته‌اند که: این‌دعا گفتی: «اَللّٰهُمَّ! انت اِلٰهُ من فی‌السماءِ و اِلٰهُ من فی‌الارضِ، لااله فیهما غیرکَ، وانت جبّارُ من فی‌السماء وجبارُ من‌فی‌الارضِ لاجبّار فیهما غَیرکَ، و انت حَکمُ من‌فی‌السماءِ وحکم من‌فی‌الارض، لاحَکمَ فیهما غیرك، قدرتك‌فی‌الارض کقدرتك‌فی‌السماءِ، وسلطانك فی‌الارضِ کسلطانك فی‌السَّماءِ، اسألك

باسمكَ الكبير و وجهك المنير و مُلكِكَ القديم، انك على كل‌شيءٍ قدير.

«وَ اُحيِي الموتى بِاِذنِ‌الله» - گفته‌اند که: مسیح مرده زنده نکرد مگر که **جبرئیل** در آن حال حاضر بود وچهار کس معروفند که زنده کرد ایشان را: یکی **عاذر** دوستی‌بود ازدوستانِ **عیسی** (ع)، بیمارشدخواهرخویش‌بنزدیك **عیسی** فرستاد تاویراخبردهد. ومیانِ ایشان سه روزه‌راه بود، چون **عیسی** واصحاب او آمدند، عاذر از دنیا رفته بود، بسر خاك وی شد، **عیسی**، واین دعا بگفت «اَللّهُمَّ رَبَّ السمواتِ السبع، والارضین السبعِ انّك ارسلتَنی الی بنی‌اسرائیل، ادعوهُم الیٰ دینِكَ واخبرهُم انی احیی الموتی بِاِذنِكَ، فَاَحیِ العاذرَ» - این دعابگفت، و **عاذر** سرازخاك برزد زنده، وبا **عیسی** بیامد، وروزگاری دیگر بزیست، و وی‌را بعدازآن فرزند آمد. دیگر **ابن العجوز**، مرده‌بودوبرجنازه نهاده می‌بردند، **عیسی**‌دعا کرد ودرآن حال زنده شد، از جنازه فرودآمد و جامه درپوشید، وبا اهل خویش شد، و بعد از آن فرزند زاد. سدیگر **ابنة‌العاشر**، **عیسی**(ع)را گفتند که: این‌زن دیروزفرمان‌یافت - عیسی‌دعا کردزنده‌شد، وبعدازآن روزگاری‌بماندوفرزندزاد، چهارم **سام‌بن‌نوح**(ع) **عیسی** بسرخاك وی‌شد دعا کرد زنده شد، واز گور برآمد، موی یك نیمه سرِ وی سفیدشده بود ودرآن روزگارسپیدی درموی نبودی. گفته‌اند که سام‌بن نوح پانصد سال از عمرش گذشته بود همه در جوانی و سیاه موئی، پس آن روز که زنده شد از هیبت وترسِ قیامت‌نیمهٔ سرِوی سپید شد. پس آنکه که ازخاك برآمد گفت: قیامت برخاست؟ **عیسی** گفت: قیامت برنخاست، اما من ترا برخواندم بنام اعظم تازنده شدی. آنکه عیسی گفت: هم برجای بمیر! **سام** گفت: بشرط آنکه دعا کنی تا الله تعالی مرگ برمن‌آسان کند واز سکراتِ موت زینهار دهد و ایمن کند! عیسی‌دعا کرد چنانکه وی خواست‌وبخاك فروشد. **کلبی** گفت: دعاءِ عیسی که بآن‌مرده زنده

کردی این بود که : « یاحَیُّ یاقیوم ! » .

قوله : « وَاُنَبِّئُکُم بِما تأکُلُونَ » ـ مفسران گفتند : چون **عیسی**(ع) مرده‌زنده کرد ، واکمه وابرص را بی‌عیب کرد ، قومِ وی گفتند : این‌سحراست ، بجادوئی و استادی کردی ! ـ ومانگرویم‌تا آنکه‌ماراخبردهی‌از آن‌چه درخانهای‌خویش‌میخوریم ومی‌نهیم ! پس **عیسی** ایشان را خبرداد که بامداد بخانهاءِ خویش چه خوردند وباقی روز راچه نهادند . **سدی** گفت : **عیسی** در کُتّاب‌بود ، وبا کودکان گفتی که : پدران ومادرانِ شما فلان‌طعام خوردند وازبهرشما که کودکانید چندین‌بر گرفتندو نهادند . کودکان باخانها شدندی و گریستن در گرفتندی که شمااین خوردید و آن‌خوردید وچندین نهادید . ایشان گفتندی : شما را که خبرداد ازحال وقصه ما ؟ کودکان میگفتند که **عیسی** مارا از آن‌خبر داد . پس کودکان را همه از کُتّاب باز گرفتند و درخانه‌ای‌جمع کردند و گفتند : «لاتَلعبوا مَعَ‌هذاالسّاحِر» ! بااین‌جادوگربازی‌مکنید وباوی‌میامیزید !ـ عیسی‌بطلب ایشان‌رفت ، پدران گفتند : ایشان این‌جاحاضر نه‌اند . عیسی دانست که ایشان در کدام خانه‌اند . گفت : پس درین خانه که اند ؟ پدران گفتند : « خنازیر » ـ عیسی گفت « کذلك یکونون » همچنین باشند ! پس پدران چون ایشان بازدیدند ، همه خنازیر بودند ، چنانکه خود گفته بودند . پس این‌قصه در بنی‌اسرائیل آشکارا شد ، همه قصد **عیسی** کردند ، مادر عیسی ویرا بر گرفت و بر مر کوبی نشاند واز آن دشمنان بگریختند وبمصر شدند .

« اِنَّ فِی ذٰلِكَ » ای فیماذکرتُ « لَآیَةً لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤمِنِینَ . وَ مُصَدِّقاً » نُصِبَ عَلَی الحالِ وَالوصف . « لِما بَیْنَ یَدَیَّ » من‌التوراة ای الکتاب الذی انزل قبلی، وقیل‌معناه . احقق‌ماانی بهِ ـ« مِنَ التَوراةِ »ای بالتوراة فیکون ذلك‌معدوداً من جملة معجزاتهِ .

«وَلِاُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ»ـ مفسران گفتند: درشریعت **موسی**(ع) گوشت شتر و بعضی مرغان وماهیان حرام بود بربنی‌اسرائیل. چنانك آنجا گفت: «فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ اُحِلَّتْ لَهُمْ». رب‌العالمین آن بریشان حلال کرد برزبانِ **عیسی** ـ «وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ» ـ میگوید: آوردم بشما نشانی ازخداوند شما، این نشان‌جملهٔ معجزاتست وعجائب کار وی که دلالت کرد بر درستی رسالت ونبوت وي. اما برلفظِ وحدان گفت که از روی دلالت همه یک جنس است.

«فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اَطِيعُونِ»ـ ای وَحِّدُوا اللّٰهَ واطیعونی‌فیما اَمرتُکم بهِ من‌النصیحة.

«اِنَّ اللّٰهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» این سخن اینجا و در سورهٔ مریم بیزاری است ازآنچه ترسایان دعوی کردند در وی. یعنی اگر من از افعالِ الٰهی چون مرده زنده کردن ومرغ زنده ساختن و غیرآن چیزی نمودم بر طریق معجزات وبیان دلالت برصحت رسالت، خدای را عزّوجل بنده‌ام و آفریدهٔ او، والله است که خدای منست وخدای شما، اورا پرستید واورا بنده باشید، و بیگانگی و یکتائی وی اقرار دهید، راه راست اینست. هر که ازین برگشت برراه راست نیست و دین وی بصفتِ استقامت نیست.

النوبة الثالثة

قوله تعالی «وَاِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ» الایة .... ـ خدای عالمیان کردگار جهانیان، روزی گمار بندگان، بخشاینده ومهربان، نوازندهٔ دوستان درین‌آیت **مریم** را بنواخت، وباوی کرامتها کرد. وبآن کرامتها برزنان جهانیان تفضیل داد واز همه جدا کرد. اوّل آنست که اورا بنداء کرامت برخواند که ـ «یامریم» ـ

عزیزست این خطاب ! عزیزاست این ندا ! که هزاران هزار انبیاء و اولیاء رفتند یا در روح یافت آن رفتند ، یا درحسرت و آرزوی آن رفتند ! ای جان جهان اگر هزار بار تو اورا برخوانی گوئی «رَبِّی رَبِّی !» چنان نبود که او یکبار ترا برخواند که «عبدی عبدی !» اگرچند اورا بخداوندی پذیری ، سودت ندارد ، که خداوندی او خودترا لازم است ؛ کار آن دارد که او یك بار ترا بیندگی پذیرد .

بویزید بسطامی قُدِّسَ سِرُّه گفت : اوقفنی الحق سبحانه بین یدیه الفَ موقف یعرض علیَّ المملکةَ فاقول لااریدها . فقال لی فی آخر الموقف یا بایزید ! ماتُرید قلت : ارید ان لااُرید ای ارید ماترید . فقال تعالی عز اسمه : انت عبدی حقاً . هرچند ترا زهرهٔ آن نیست که باحق بویزید وار سخن گوئی . آخر کم از آن نباشد که نیازی عرضه کنی ، وسوزی و آرزوئی بنمائی گوئی : خداوندا ! بنامی و نشانی بسنده کرده‌ام آمدی که از درگاه خود مرا نامی نهی هرنام که خواهی ، تابود . مردی به بازار رفته‌بود تا غلامی خرد ، غلامان عرضه کردند ، یکی اختیار کرد تا بخرد ، گفت : ای غلام چه‌نامی ؟ گفت : اول بخرتا تراباشم پس بهرنام که خواهی می‌خوان ! چون بندهٔ او باشی بهرنام که خواهد ترا خواند و بهرصفت که خواهد تا دارد .

استاد بوعلی گفت : پیری را دیدم ازین دیوار بآن‌دیوار می شتافت درمانده و سراسیمه گشته . گفت : از سرجوانی خود از وی سؤال کردم که یا شیخ اندرین وقت چه شربت خورده‌ای ؟ گفت : ما را خود آن نه بس که بارخدای عالم مارا بیاگاهاند که شما را من آفریدم ، و من خداوند شمایم . و دیگر چیزی درمی‌باید ؟

از عشق تو این بس نبود حاصل من ؟

کآراستهٔ وصل تو باشد دل من ؟

نواخت دیگر مریم را آنست که. رب‌العالمین او را رقم اصطفائیت کشید بدو جایگه دراول آیت و آخر آیت. گفت: اِصطَفیٰكِ وَطَهَّرَكِ، وَاصطَفیٰكِ عَلیٰ نِساءِ العالَمِینَ» کرا بود از زنانِ جهانیان این کرامت که ویرا بود؟ - از دنیا و جهانیان آزاد بود، چنانک گفت: «مافی بطنی مُحرَّراً» - وآنکه در آن آزادی پذیرفته وپسندیدهٔ خدای بود «فتقبّلها ربّها بقبولٍ حسنٍ». جای و نشستگاه وی مسجد ومحراب بود، و در آن جایگه روزی وی روان از درگاهِ خدای بود «وَجَدَ عِندَها رِزقاً». وآنکه پرهیزگار و خدا را فرمان‌بردار بود «وکانت من‌القانتین». و دربزرگی و صدیقی خدای ویرا گواه بود «وَ اُمُّهُ صِدّیقَةٌ». و ازین عجبتر که فرزندش بی‌پدر آمد و «روح‌الله» بود و ذلك فی‌قوله «انما المسیح عیسی بن مریم رسول‌اللهِ و کلمته‌القاها الی‌مریم‌وروح مِنه» رب‌العالمین‌درین آیت **عیسی**(ع)راچهارنام گفت: مسیح، عیسی کلمة و روح. یعنی که عیسی رسول خداست، و موجودآوردهٔ سخن وی کان‌سخن را بمریم او کند، و جانی است ازو بعطاء بخشیده.

و درین آیت گفت: «بکلمة منه اسمه المسیح عیسی‌بن مریم وَجیهاً فی‌الدنیا والآخِرة» روشناس و نیك‌نام‌دردنیا ودرآخرت، و کریم‌بود برخدای عزّوجلّ، ویرا کرامتها و معجزتها بود، یکی آن که از مادر بی‌پدر در وجود آمد. - دیگر آنکه ازنفخ **جبرئیل**حاصل گشت. سدیگر آنکه‌بکلمة، ناآفریده پیدا شد، چهارم‌آنکه ویرا در کودکی حکمت و دانش داد و ذلك فی‌قوله تعالیٰ. «وَ یُعَلِّمُه الکتابَ و الحکمةَ والتوریة والانجیلَ» تا آخر آیت همه معجزات وی است. و بحکم آنکه درعلم‌خدا بودکه ترسایان درحق او غلو کنند، رب‌العالمین رد آن ترسایان راویرا درگهواره بحال طفولیت درسخن‌آورد تا گفت: «انّی عبدالله» یعنی‌نه چنانست که

ترسایان گویند، بلکه من بندهٔ خدایم آفریدهٔ اویم و وی خداوند من. ونیز رد ایشانست که در مادرِ وی طعن زدند که: «یَا اُختَ هارُونَ ما کانَ اَبُوكِ امْرءَ سَوْءٍ»! رب‌العالمین براءة ساحت **مریم** را، و روشنائی چشم‌ویرا آن سخن درحالِ طفولیت برزبان وی براند.

این‌جانکته‌ای عزیزاست: چون‌درعلم خدابود که **مریم**از**عیسی** روشنائی‌چشم وسرورِ دل خواهد بود در دنیا ودر عقبی، رب‌العالمین بارورنج **عیسی** در وقت‌ولادت بروی نهاد؛ وذلك فی‌قوله تعالیٰ: «فَاَجاءَها المَخاضُ اِلیٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ» ـ تا حق وی واجب شد. آنکه در مقابلهٔ آن رنج وشدت نعمت وراحت بوی رسید. ـ وحالِ **مصطفی** (ص) با مادرِ وی بعکس این بود، چون درعلم خدا بود که مادر را ازوی نصیب‌نخواهد بود، نه دردنیا نه درآخرت، بار **مصطفی**(ص) بروی ننهاد، ودروقتِ ولادت‌هیچ رنج‌بوی نرسید، تاحقی واجب‌نگشت. نظیراین‌قصهٔ **نوح**(ع) است باامت خویش،وقصهٔ **مصطفی** (ص) است‌باامتِ‌خویش. **نوح**را گفتند: رنج‌امّت برخویشتن منه وباربلاء ایشان مکش، که هرگز ترا ازایشان روشنائی‌چشم وسرور دل نخواهد بود، «لن یؤمن من‌قومك اِلّا مَن قَدآمنَ» پس برمقتضی این خطاب دعا کرد: «رَبِّ لاتَذَرْ علی الْارض مِن‌الکافرین دَیّاراً»، ففعل‌الله ذالك، و **مصطفی**(ص) را گفتند: یاسید! رنج امتِ‌خویش احتمال کن، وبرایشان صابر باش «فَاصْبِرْ کما صَبَرَ اُولُوا العَزْمِ مِنَ‌الرسلِ» و اگر ازیشان زشتی بینی ازآن درگذر و عفو کن: «خذالعفو وأْمُرْ بالعرف» که ترا از ایمان ایشان روشنائی چشم و سرور دل خواهد بود.

اینجالطیفه‌ای گفته‌اند چنانستي که: رب‌العالمین گفتی: بندهٔ من‌هرچه بلا و محنت وشدت است ازبیماری و گرسنگی وتشنگی‌وغمِ روزی وبیمِ عاقبت، این‌همه

از فریشتگان برداشتیم وبریشان نهادیم که نعیم باقی‌وبهشت جاودانی و وعدهٔ دیدار و رضاء ذوالجلال‌همه نه‌ایشان را ساخته‌ایم‌نه ایشان را بآن وعده‌ای داده‌ایم، بندهٔ من ترا که این‌همه بلا دادم ومحنت ومصیبت برتوریختم ازآنست که نعیم خلد و بهشت باقی هم ترا ساختم و بتودادم ، قسمت ما چنین است ، آنجا که گنج است ره گذرِ آن بررنج است ، وآنجا که بلاست ثمرهٔ آن شفا وعطا است .

۱۱ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « فَلَمّا اَحسَّ عیسیٰ منهُم الکفر » ـ آنگه که دریافت و بدانست **عیسی** (ع) ازکافری آن قوم ، « قالَ » گفت : «مَنْ اَنصارِیْ اِلَی‌اللهِ؟» یاران من‌ازشما کیست باآنك خدای خود یار است مرا ؟ « قالَ الحَوارِیُونَ » **حواریون** گفتند : « نَحنُ اَنصارُاللهِ » مـا یارانیم خدای را ، « آمَنّا بِاللهِ » بگـرویدیم بخدای کـه یـگانه است « وَ اشْهَدْ بِاَنّا مُسلِمُونَ (۵۲) » . پس گواه بـاش تو که رسول خدائی که ما گردن نهادگانیم .

« رَبَّنا اٰمَنّا بِما اَنزَلْتَ » خداوندا ، مـا بگرویدیم بآنچه فرو فرستـادی ، « وَ اتَّبعنَا الرَّسُولَ » و برپی فرستادهٔ تـو ایستادیم ، « فَاکْتُبْنا مَعَ الشّاهدینَ (۵۳) » ما را نام‌نویس باگواهان خویش که گواهی میدهند بتوحید وتصدیق .

« وَ مَـکَرُوا » ومکرساختند آن جهودان ، « وَ مَـکَرَاللهُ » ومکرساخت خدای « وَ اللهُ خَیرُ المَاکِرینَ (۵۴) » والله بهتر همه ماکران استـ ـ مکـر او مه و سازِ او به .

« اذ قال‌الله » ـ الله گفت : « یا عِیسیٰ . اِنِّی مُتَوَفِّیْكَ » ـ من‌روزی ترا اکنون از زمین سپری خواهم کـرد ، « وَ رافِعُكَ اِلَیَّ » وترا بسوی خود برخواهم‌آورد ،

« وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كفروا » وترا از کافران بازخواهم رهانید. « وَ جاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ » و خواهم کرد ایشان را که پی‌برند بتو در توحید ، « فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا » زبرِ دشمنان توکه بمن کافراند ، « اِلیٰ يَومِ القِيامَةِ » تا روزِ رستاخیز ، « ثم اِلَيَّ مرجعكم » آنکه بازگشت شما همه بامن است. « فَاَحْكُمُ بينَكُمْ » داوری برم میانِ شما. « فِيما كنتم فيهِ تختلفون (۵۵) » در آنچه شما در آن مختلف گشتید.

« فَاَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا » ـ امّا ایشان که کافر شدند « فَاُعَذِّبُهُم عَذاباً شَدِيداً » عذاب کنم ایشان را عذابی‌سخت « فِي الدُّنيا وَ الآخِرَةِ » هم درین جهان وهم درآن جهان ، « وَمالَهُمْ مِنْ ناصِرِينَ (۵۶) » وایشانرا یاری دِهْ نیست.

« وَ اَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وعَمِلُوا الصَّالِحاتِ » ـ واما ایشان که‌بگرویدند و کارهای نیك کردند. « فَيُوَفِّيهِم اُجُورَهُمْ » با ایشان گزاریم مزدهای ایشان تمام ، « وَ اللهُ لا يُحِبُّ الظّالِمِينَ (۵۷) » و خدای دوست ندارد آن کافران که برخویشتن بکفر ستمکارانند.

«ذٰلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ» این که‌میخوانیم برتوازقصهٔمریم وعیسی(ع). «مِنَ الآياتِ» از سخنان خداست « وَ الذِكرِ الحَكِيمِ (۵۸) » و قرآنِ پاك محكم و راست.

النوبة الثانية

قوله تعالى : «فلما اَحسَّ عيسىٰ منهم الكفرَ » الاية . . . ـ معنی احساس‌دانستن است و یافتن بخِرَد ، و دیدن بحاسهٔ بصر ، میگوید که : چون عیسی(ع) بدانست و دریافت که جهودان بر کفرمحکم ایستاده‌اند ، و اصرارِ ایشان بـر کفر دید و قصدِ قتلِ عیسی(ع) میکردند وسازبد که پنهان‌می‌ساختند، عیسی(ع) درآن‌حال‌ازایشان

بر گشت و راهِ گریز گرفت ، تا بقومی **حواریان** درافتاد . یعنی گازران کـه جامها می‌شستند و سپید میکردند . از ایشان نصرت خواست برجهودان و گفت : «مَنْ اَنصارِیْ الی‌اللهِ ؟ » انصار جمع نصیراست چنانکه اَشهاد جمع‌شهید ، و اِلی بمعنی مَعَ است، چنانکه گفت آنجا : «ولا تأکلوا اموالهم الی‌اموالِکم » یعنی معاموالِکم وعرب گویند : « الذَّود الی‌الذودِ ابل» یعنی مَعَ الذودِ . ومعناه« من یضیف‌نصرته ایای الی نصرةاللهِ ؟ » آن کیست ازشما که مرا نصرت کند باآنکه الله مرانصرت میدهد . گفته‌اند این نصرت زبان است واثبات حجت که ‌میطلبید ، نه نصرتِ شمشیر .

«قَالَ الحَوَارِیُّونَ نَحْنُ اَنصارُاللهِ » ـ **حواریون** گفتند که مایارانیم خدای‌را واین برفراخیِ‌مجالِ‌عرب است درسخنِ ایشان ، مراد بآن نصرتِ دین‌است ، چنانکه گفت : « اِنْ تنصُرُوا اللهَ یَنصُرْکم» یعنی : ان تنصروا دینَ‌اللهِ . جای دیگر گفت : « وَ یَنصرونَ‌اللهَ ورسوله » ای وینصرونَ دینَ‌اللهِ ورسوله .

امّا **حواریون** ، خلافست میان‌علما که این‌نام‌ایشانرا ازبهرچه‌نهادند؟ قومی گفتند: ازبهرآنکه‌جامهاء سپیدداشتند ، **عیسی**(ع) بایشان‌دررسیدوایشان همه‌سپید جامه بودند ، صیدِ ماهی میکردند . و درست آنست که گازران بودند : « کانُوا یُحَوِّرُونَ الثِّیابَ اَیْ یُبَیِّضُونَها »ـ وزن راحوراء گویند به آن معنی که سیاهۀ چشم وی سیاه باشد وسپیده سخت سپید وخالص . رسول خدا(ص) گفت : « هرپیغامبری را حواری است ، حواری ما **زبیر بن‌العوام** است . این خبر دلیل است کـه حواری نـامیست خاصگیان هرپیغامبری را . ازین‌جاست کـه **قتاده** گفت : اِنَّ الحواریین کلهم من قـریش : **ابوبکر ، و عمر، و علی ، وحمزة ، وجعفر ، و ابوعبیدة بن الجراح ، و عثمان بن مظعون** ، و عبدالرحمن‌ابن عـوف ، و سعدبن ابی‌وقاص ، و عثمان‌ابن عفان ، وطلحه‌ابن عبیدالله و الزبیرابن‌العوام ودر قصۀ این آیت گفته‌اند کـه

مریم عیسی (ع) را باحرفت‌صبّاغی‌داد پیش‌مهترِ صبّاغان ، چون آن‌حرفت بدانسته بود ودریافته ، آن مهترِصباغان‌جامهای بسیاربوی داد ، وبرهرجامه نشان کردبرآن رنگ که میخواست . آنکه به‌**عیسی** گفت : این جامها رنگارنگ می‌باید هریکی چنانکه‌نشان کرده‌ام به‌رنگ میکن ، این‌بگفت وبه‌سفری بیرون شد وجامها بعیسی سپرد . **عیسی** رفت و آن جامها همه دریك خُنب نهاد بریك رنگ راست ، و گفت : « کُونی باذنِ‌اللهِ علی ما ارید منك » پس آنکه مهترِ صباغان زود ازسفر بازآمد و آن‌جامهادید ، دریك‌خنب‌نهاده ، وبیك رنگ‌داده ، دل‌تنگ شد ، گفت : این‌جامها تباه کردی ! عیسی گفت : جامها چون خواهی ؟ وبرچه رنگ خواهی ؟ تاچنانک توخواهی از خُنب بیرون آرم ، چنان کرد . یکی سبز آمد ، یکي زرد ، یکی‌سرخ ؛ چنانك مراد بود . آن مرد از کارِ وی عجب درماند و دانست که بجز صنعِ الٰهی نیست ، بوی‌ایمان آورد ؛ واصحابِ وی همه‌ایمان‌آوردند . ونصرت دین وی کردند . این است که رب‌العالمین گفت : « قال الحواریون نحن انصاراللهِ » ـ **کلبی** گفت : حواریون دوازده‌مرد بودند واز خاصگیانِ **عیسی** که برراهِ اِتّباع وی راست رفتند و درست‌آمدند ، همیشه باوی بودند ، وهرگز ازوی جدا نگشتند ، هرگه که گرسنه شدندی گفتندی : « یا رُوْحَ اللهِ جُعْنا » ـ عیسی دست بر زمین زدی و هریکی را دو رغیف بیرون آوردی . ودرحال تشنگی‌میگفتند : « عَطِشْنا یَا رُوْحَ‌اللهِ ! » **عیسی** دست در زمین زدی ، آب برآمدی ، تا ایشان بیاشامیدندی . پس ایشان گفتند : یا روحَ‌الله ! کیست ازما فاضلتر که بتو ایمان آوردیم ، و برپی تو ایستادیم ، چون گرسنه شویم ما را طعام دهی ، ودر تشنگی‌آب دهی ؟عیسی گفت : از شما فاضلتر آنست که بدستِ خویش کار کند ، واز کسب خویش خورد ! ایشان چون این‌سخن بشنیدند حرفتِ گازری بیاموختند ، و از کسبِ خویش خوردند ؛ ایشانندکه

رب‌العالمین نام ایشان **حواریان** نهاد، واز ایشان حکایت کرد که گفتند:

«آمَنّا بِاللهِ وَ اشهَدْ بِاَنّا مُسْلِمُونَ»: «رَبَّنا آمَنّا» هم ازقول **حواریان** است، میگوید: خداوند ما! ماایمان داریم‌وبگرویدیم «بِما اَنْزَلْتَ» بآنچه فروفرستادی از آسمان یعنی کتاب **انجیل**: «وَ اتَّبَعْنا الرَّسُولَ» و برپی رسول ایستادیم یعنی **عیسی**(ع). ـ «فَاکْتُبْنا مَعَ‌الشّاهِدِینَ» ای مع‌محمد(ص) وامتهِ، وهم‌الذین ذکرهم‌الله فی‌قولهِ «لتکونوا شهداءَ علی‌النّاس ویکونَ الرسولُ علیکم شهیداً.»

«وَ مَکَرُوا» یعنی الذین اَحسَّ عیسیٰ منهم الکفرَ. ایشان که **عیسی** ازیشان کفرمعلوم کرده بود، مکرساختند. ومکرِ ایشان‌آن بود که چون **عیسی** ومادر از میان ایشان‌بیرون‌شدند وپس‌باحواریان‌بایشان‌باز آمد ودعوت کرد، ایشان‌قصد **عیسی** کردند، و دار زدند، تا ویرا بردار کنند، رب‌العالمین گفت: «وَ مَکَرَ اللهُ» ایشان سازنهانی ساختند، وَالله سازنهانی ساخت، گفتند که: مکر، سازی بُود پوشیده. وباشد که مفسدت را کنند، وباشد که مصلحت را. ومکرالله جز مصلحت را نباشد، وغدر باآن نبود؛ که الله تعالی پاك است ومنزه ازغدر کردن. این هم‌چنان است که خود را جل‌جلاله کید گفت وآنکه درآن کید ازغـرور پاك و منزه است. بخلاف مخلوق که کیدِ او باغرور است ومکرِ اوباغدر. پس مکرخالق بمکر مخلوق‌نماند، هم‌نامی هست، لکن‌هم سانی نیست، ودرین‌آیت رد**جهمیان** ظاهر است **واهل‌سنت** را بحمدالله درآن حجتِ قاهر.

«وَ مَکَرَاللهُ» ـ گفته‌اند که: مکرالله اینجا آنست که: پیغام داد به**عیسی** تا فرا **حواریان** گفت که: آن کیست ازشما که رضادهد تاشِبْهِ من‌برویِ‌افکنند، وویرا ببدلِ من بردار کنند و بهشت اورا بُود؟ یکی از ایشان اجابت کرد، آنست که الله‌تعالی گفت: «شُبِّهَ لَهُمْ» **وهب‌ابن‌منبه** گفت دربیان‌این‌قصه: که **عیسی**شبی‌نشسته

بود با **حواریان**، وایشانرا وصیتها میکرد، ونصیحتها میگفت، آنکه گفت: یکی‌از شماامشب بمن کافرشود، ومرا بچند درم‌بفروشد. پیش‌ازآنکه خروه(۱) بانگ کند و روشنائی‌روز پدیدآید، تادرین سخن‌بودند، جهودان‌بیامدند و**عیسی**(ع) رادرآن میانهٔ شب ببردند، ودار زده‌بودند تا ویرا بردار کنند. اللّٰه‌تعالیٰ آن شب فرمان داد تا جهان تاریک گشت، تاریکیِ عظیم که ایشان یکدگررا نمی‌دیدند. **فریشتگان** آمدنددرآن ساعت و**عیسی**(ع) را رهانیدندازدستِ ایشان. آن‌مرد که **عیسی**(ع)او را نامزد کرده‌بود بکفروبیگانگی، نام‌وی **یهودا** بود. بجهودان گفت: مراچه دهید اگرمن‌شمارا بعیسی‌دلالت کنم؟ سی‌درم بوی‌دادند. وی‌بیامد و**عیسی** درخانه بود که روزن به بیرون داشت. چون درخانه شد اللّٰه‌تعالی شبه عیسی بروی افکند و **جبرئیل** آمد **عیسی** را ازآن‌روزن به‌آسمان برد. جهودان ازپس‌آن مرد دررفتند وآن مرد را برصورت **عیسی** دیدند، ویرا بگرفتند وبردار کردند. وبعد ازآن‌مادرِ **عیسی** وزنی دیگر آمدند بپای دار ومیگریستند. رب‌العالمین فرمان داد تا **عیسی** بیامد وایشان راگفت‌چرا می گریید؟ ایشان گفتند: بتومیگرییم. **عیسی** گفت: شما دلتنگ نباشید که اللّٰه‌تعالی‌مرا بآسمان بُرد و بامن‌نیکوئیها کرد وجز خیر وراحت پیشم‌نیامد، واین مرد را که بردار کردند اللّٰه‌تعالی شِبهِ من بروی افکند، تاجهودان پنداشتند که‌آن من‌بودم. این‌است که‌رب‌العالمین گفت: «وَ مَکَرُوا وَ مَکَرَاللّٰهُ وَاللّٰهُ خَیْرُ الماکِرِینَ»ـ جهودان پنداشتند که‌ایشان دست‌بردند بآن‌مکر که ساختند و مکرِاللّٰه به است وسازِ او مه.

تواریخیان گفتند که: **عیسی** سی‌وسه ساله بود که اورا بآسمان بردند از **بیت‌المقدس** شبِ قدر از ماه رمضان ـ وسی‌ساله بود که ازآسمان بوی وحی آمد.

---

(۱) خروه = خروس

چنانکه مدت نبوّت وابلاغ وی سه‌سال برآمد، آنگه اورا بآسمان بردند. و **مریم** آنگه که بوی‌بار گرفت‌سیزده ساله‌بود، وبعدازرفع **عیسی** (ع)شش‌سال‌بزیست. وولادتِ **عیسی** بعد از ملكِ **اشکانیان** بود به پنجاه ویك سال وبعداز غلبهٔ **اسکندر** بزمین‌بابل بشصت وپنج‌سال. و **عیسی** به **بیت‌لحم** زاد که منزلی است از منازل مسجد **اقصی**. **مصطفی** (ص) شب معراج آنجا فرود آمد ونماز کرد.

قوله: «اِذْقالَ‌اللّهُ یاعیسیٰ اِنّی مُتَوَفیكَ». درمعنی «متوّفیك» دوقول گفته‌اند: یکی آنست که‌اللّه گفت یا **عیسی** من‌تراستاننده‌ام و گیرنده وازدنیابسوی خودبرآورنده بی مرگ. همانست که جای دیگر گفت: «فلما توفیتنی» ای قبضتنی الی‌السَّماءِ وأنا حَیٌّ. این‌قول **کعب** است و **حسن** و **کلبی** و **مطروراق**، و **ابن‌جریج** و **ابن‌زید**، وبرین قول‌توفی را دوتأویل‌است: یکی آنکه: «رافعك‌الی‌وافیاً ای‌تاماً لم ینالوا منك شیئاً. چیزی که بتمامی از کسی بستانی گوئی: «توفیتُ کَذا واستوفیتُه» یعنی که: من ترا به‌آسمان برآرم باشخص تمام که این دشمنان از تو هیچ چیزنکاهند و نگیرند. دیگر آنست که: «اِنّی‌متوفیك»، ای مُتَسَلِّمُكَ» یقال «توفیت‌منه»، ای‌تسلّمته» یعنی که: من‌ترا باخود پذیرم وسوی خویش برآرم. قول دیگر آنست: که از ابن‌عباس روایت کرده‌اند: «انی مُتَوفیك اِی مُمِیتكَ» توفّی برین قول مرگ است وآن را دوتأویل است: یکی آنکه **وهب** گفت: «تَوَفَّیَ‌اللّهُ عیسیٰ ثَلاثَ ساعَاتٍ مِنَ النَّهارِ ثُمَّ رَفَعَهُ اِلَیهِ». تأویل دیگر آنست که **ضحاك** گفت برتقدیم و تأخیر «اِنّی رافِعُك اِلَیَّ و مُطَهِّرُكَ مِنَ‌الَّذین کفروا ومتوفیك بعدانزالك من السَّماءِ». میگوید: ترا بسوی خویش برآرم وازکافران برهانم وآنکه بعاقبت ترابدنیا فرستم و بمیرانم.

رُوِیَ ان النّبی(ص) قالَ انا اولیٰ بعیسی بن مریم لانه لم یکن بینی و بینه نبیّ، و انّه نازل علی امّتی وخلیفتی علیهم، فاذا رأیتُموه فاعرفوه، فانهُ رجل مربوع الخلقِ، الی الحمرةِ والبیاضِ، سبط الشعر، یُهلك الله فی زمانه مسیح الضَلالَة الکَذّاب الدَّجال، و یلبث فی الارض اربعین سنةً. وفی روایة **کعب** اربعاً و عشرین سنةً، ثم یتزوَّجُ ویُولد له، یتوفی ویصلّی المسلمونَ علیه ویدفنونه فی حجرة النبی(ص). و رُوِیَ ان النّبی(ص) قال کیف یُهلكُ اُمَّةٌ أنا فی اولها وعیسیٰ فی آخرها والمهدی من اهل بیتی فی وسطها. قال **ابن عباس** مالبس موسی اِلّا الصُّوف حتی قُبِضَ، وما لَبِسَ عیسیٰ اِلّا الشعر حتی رُفِعَ.» وقال **ابن عمر** رأینا النبی(ص) یَبْتَسِمُ وهو فی الطوافِ. فقیل لهُ فی ذلك، فقال استقبلنی عیسیٰ فی الطواف و مَعهُ مَلَکان.

«وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الّذینَ کَفَرُوا» ـ تطهیره من الکافرین: اخراجه من بینهم. وقیل تخلیصه من قتلهم لِانَّ ذلك نجس طَهَّره منه.

«وجاعل الّذینَ اتبعوكَ فوقَ الّذینَ کَفَروا اِلی یَومِ القیامةِ». **ابن زید** گفت: این ترسایان‌اند که در هر شهری که باشند مه از جهودان باشند، نه‌بینی که ترسایان را در دنیا مملکت وعزّت ومنعت است، وجهودان را جز خواری ومهانت وفرومایگی نیست. وبرین قول معنی اتباع دعوی محبت است نه اتباعِ دین وملت. وقول درست آنست که: اِتباع جز اِتبَاعِ دین وملّت نیست، واین کاف «اَتّبعوكَ» با **مصطفی**(ص) میشود ومعنی آنست که: ایشان که بر پی تو رفتند یا **محمد**. در توحید وتصدیق هم ایشانند که اِتّباع دین **عیسی**(ع) وملت وی کردند براستی ودرستی، واو راببندگی الله و رسالتِ وی اقرار دادند. یا **محمد**! اینان برتر جهودان و ترسایانند، امروز دربرهان وحجت تابقیامت؛ وفردا در درجاتِ بهشت بانعمت و کرامت. آن جهودان وترسایان دراسفل السافلین، واین مؤمنان در اعلی علیین.

«ثُمَّ اِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَاَحْکُمُ بَیْنَکُمْ فِیمَا کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ» - این مختلفان درین آیت پنج قوم‌اند، یکی **مسلمانان** اند که‌می گویند که: اللّٰه یکی و **موسی**(ع) و **عیسی** (ع) و **محمد**(ص) رسولان او، ودیگر **جهودان** اند که‌میگویند: **موسی** رسول او و **عیسی** و **محمد**(ص) نه. وسدیگر گروه ترسایان‌اند. یک گروه می گویند که: **عیسی** (ع) خداست! ویک گروه می گویند که: فرزند است ومادر وی زن، و **محمد** (ص) پیغامبر نه. آنکه خبرداد از سرانجام این چهار گروه که کافرند و آن یک گروه که‌مسلمان‌اند: «فامّاالذین کفروا» الآیة ... امااین چهار گروه که کافران‌اند «فاعذبهم عذاباً شدیداً فی‌الدنیا و الآخِرةِ» - ایشان را عذاب کنم عذابی سخت دردنیا بشمشیر و گزیت ودرآخرت آتشِ جاوید.

«واَمّاالّذین آمنوا وعملواالصالحات» اما آن یک گروه که مسلمان‌اند که ایشانرا ایمان است و عمل صالح. ایمان فعلی باشد ازبنده که مقتضی آن امن بود از عذاب خدا، و عمل صالح فعلی بود که مقتضی آن صلح باشد میان بنده و میان خدا.

«فنوفیهم اُجورَهُم» میگوید: جزاء کردار ایشان وثوابِ طاعاتِ ایشان بتمامی بایشان رسانیم، واز مزدِ کارِ ایشان هیچ چیز ضائع نکنیم ونکاهیم. همانست که جای دیگر گفت: «اِنّا لانضیع اَجرَ مَنْ اَحْسَنَ عَمَلاً».

آنکه گفت: «وَ اللّٰهُ لا یُحِبُّ الظّالِمِینَ» - اللّٰه ظلم نه‌پسندد وظالمان را دوست ندارد. یعنی که چون ظلم دوست ندارم بدانید که خود نکنم و با خلق خود پیش نگیرم، که آنکس که چیزی دشمن‌دارد، خود نکند؛ خاصه که از آن مستغنی و بی‌نیاز باشد.

«ذالك نتلوه علیك» - حقیقت تلاوت اِتباع‌است، یعنی که خواننده لفظ

بر پی لفظ می‌دارد؛ و « حق تلاوت» چنانکه آنجا گفت «یتلونه حق تلاوته» آنست که تدبر و تتبع معنی بر پی لفظ دارد، و بمقتضی آن کار کنند، و خدای عزّوجل در قرآن جایها اضافت تلاوت و قرآءة باخود کرد؛ از آن درقرآن فراوان است. و ظاهرِ آن همه رد جهمیان است، و گفتِ مصطفی (ص) شاهد آنست: « کأنَّ الناسَ لم یسمعوا القرآنَ حین سمِعوه من الرحمن یتلوُه علیهم. »

«ذلِكَ نتلوه عَلَيْكَ مِنَ الآیاتِ» ـ معنی آنست که: این قصهٔ عیسی و مریم که ما برتو خواندیم از علاماتِ رسالت و برهانِ نبوتِ تواست یامحمد، که آن خبرها غیب است که نه بمشاهدت دیدهٔ ونه از کتابی برخوانده‌ای، بلکه ماترا از آن خبر دادیم واز ذکر حکیم «یعنی لوحِ محفوظ» باتو بگفتیم: «وَاللَّوحُ المَحفُوظُ مُعَلَّقٌ بِالعَرشِ مِنْ دُرَّةٍ بَيْضَاءَ» ـ و گفته‌اند که: « ذِکر حکیم » قرآن است، فانه المحکم من الباطلِ وهوالمشارالیه بقوله تعالی: « کِتَابٌ اُحکمتْ آیاتُه. »

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «فلما اَحسَّ عیسیٰ مِنهُم الـكُفرَ قال من انصاری الی الله؟» بزرگ است و بزرگوار، جلیل است وجبّار، خداوند جهانیان و دارندهٔ آفریدگان، و دادستان از گردنکشان، و کین خواه ازبر گشتگان، بازدارندهٔ عدلِ خود از دوستان باز دارندهٔ شر بدان از نیکان، نگه‌دارندهٔ آبروی دوستانِ خویش در آفریدگان. بنگر که چه فضل کرد وچه کرم نمود با عیسی بنده ورهی خویش! وچه ساخت از سازنهانی بر آن دشمنان! آری، دوستان خویش بدشمنان نماید، امابایشان ندهد و نسپارد اگر عیسی را بدشمنی می‌بگذاشتی دربدایت وجود درحال طفولیت شیطان را فرا پیش وی گذاشتی، چنانستی که عیسی(ع) گوید: من آن روز دانستم که درپردهٔ عنایت

احدیت بود در پناه عصمت ربوبیت‌ام که درحال طفولیت و ضعف کودکی مهتر شیاطین ازمن بازداشت ، ومرا درحفظ وعصمت خودنگه‌داشت . گویند که: آنروز ابلیس فریاد برآورد و گفت : بارخدایا اگر گردِ عیسی نتوانم گشت که گفته‌ای : « اِنَّ عبادی لیسَ لَكَ علیْهِم سُلْطانٌ » بعزّتِ توخداوندا که بازنگردم تاهر که بدونگرست زنّاری برنه بندد ، وسُنب خری نپرستد ، رشك وغیرتِ آنکه عیسی را بنواختی وروشناس ومقرّب کردی ! وزحضرتِ عزّت فرمان می‌آید که :« اَجلب علیهم بخیلك ورجلك» اگردرایشان‌خیری بودیاسعادتی درراهِ ایشان بودی ، ازتوهم‌چون عیسی(ع) معصوم بودندی . لکن حکم ما ایشان‌را در ازل به بیگانگی رفت ، وصولتِ قهرِ ما ایشان‌را از درگاهِ ما براند ، و داغِ نومیدی برجانِ ایشان نهاد . ایشان را برفتراكِ خویش بند که ایشان سزای تواند وتو سزای ایشان .

پیش تو رهی چنان تباه افتادست
کز وی همه طاعتی گناه افتادست
این قصه نه زان روی چون ماه افتادست
کین رنگ گلیم ما سیاه افتادست

« ومکروا ومکرالله » - ابن‌عباس گفت : مکرالله آن بود که چون ایشان بکفر و گناه بیفزودند ، درنعمت بیفزود ؛ تاایشان رابیکبارگی درنعمت بطر گرفت . کفر نهمار آوردند ، و درطغیان وضلالت سردرنهادند ، آنگه ایشان را فرا گرفت پاره پاره ازآنجا که ندانستند .

درآثاربیارند : که یکی ابو الدرداء را رنجانید . ابوالدرداء گفت : بارخدایا تنِ درست وعمرِ دراز ومال بسیار ویرا ارزانی بدار ! عاقل که درین سخن تامل کند داند که : بدترین‌دعاهاست ، که‌هر که‌را این‌دادند بطر وغفلت ویرا ازکارِ آخرت‌غافل

گرداند تا هلاك شود .

« اذقال‌الله یاعیسی انی‌متوفیك » الآیة ... ـ **بوبکرواسطی** گفت : « متوفّیك عن شَهَواتك وحظوظ نفسك» ـ الله گفت : یا **عیسی** من‌ترا ازشهوات ولذات وحظوظ نفس خویش فرا خواهم گرفت ، تا نیز حظوظ خود نطلبی ، ومراد نفس‌را نکوشی . رب‌العالمین این بگفت و چنان کرد ، اورا به آسمان برد وبمنزل فریشتگان فرود آورد ، واورا بصفت ایشان بر آوردا کنون **عیسی**(ع) بآسمان است . و**مصطفی** (ص) گفت : شب‌معراج **عیسی** رابآسمان دوم‌دیدم. وبآخرعهداین‌امّت‌بمحراب بیت‌المقدس فرود آید ، و **دجال** را هلاك کند و صلیب بشکند و خنزیر بکشد ، ونصرت دین **محمد** کند ، وبیان این قصه درآن خبر است که :

ابوامامة باهلی روایت کرد از**مصطفی** (ص) : « قال‌انه لم‌تکن‌فتنةٌ فی‌الارض منذ ذرأ الله ذریةَ آدم اعظم مـن فتنة الدجّال ، وان‌الله لم یبعث نبیاً الاقد حَذّر امته الدجال ، وانا آخرالانبیاء و انتم آخرالامم وهو خارج فیکم لامَحالة » . گفت: از روزگارآدم تا بقیامت هیچ فتنه‌ای صعب‌تر وعظیم‌ترازفتنهٔ دجال نیست و پیغامبران که بودند همه آن بودند که امتِ خودِ را از فتنه دجال بیم دادند ، و بترسانیدند . و من پیغامبر آخرالزمان‌ام وشما امت آخرالزمان ، ودر روزگارِ این امت لامَحالة بیرون آید. آنکه **مصطفی** (ص) گفت : اگر من زنده باشم شغل او کفایت کنم شما را ، واگر بعد ازمن بیرون آید ، فالله خلیفتیْ علی کل مسلمٍ . آنکه بیان کرد که‌از کجا بیرون آید ؟ گفت : ازمیانِ **شام** و **عراق** پدیدآید ، وچنانکه می‌رود در سوی راست و سوی چپ ، تباه کاری میکند در زمین . و اوّل سخن که گویدآنست : که « اَنَا نَبِیٌّ » دعوی پیغامبری کند ! **مصطفی** (ص) گفت : « ولا نَبِیّ بعدی » یعنی : بدانید که پس‌ازمن هیچ پیغامبری نباشد . نگرتا بدروغ وی فریفته‌نشوید !

آنکه پای برتر نهد وسخن برتر گوید ، ودعوی خدائی کند : « اَنَا رَبُّکم » گوید ! **مصطفی** (ص) گفت : « وَاَنْ تروا ربکم حَتّی‌تموتوا » وشما تانمیرید خدایرانه‌بینید ! « وَ اِنَّهُ اَعوَرُ وَ اللهُ رَبُّکُمْ لَیسَ بِاَعْوَرَ » گفت : و نشانِ وی آنست که اعور بود ، و خدای شما اعور نیست ، و میانِ دوچشم دجال نام کافر نوشته چنانک دبیر و نادبیر میخواند . و باوی بهشتی است و دوزخی . **مصطفی** (ص) گفت : آن دوزخ وی بهشت است و آن بهشت دوزخ . کسی که باآن دوزخ وآتش وی گرفتارشود ، باید ابتداء سورة الکهف در گیرد ومیخواند ، تا خدای تعالیٰ آن آتش بروی سرد کند . چنانکه برا**براهیم** (ع)سرد کرد .آنکه اعرابی را گوید : چه بینی ، اگرمن پدر و مادرت زنده کنم ،گواهی دهی که من خدای توام ؟ اعرابی گوید چنین کنم ! پس‌دو شیطان برصورتِ مادر وپدر وی بیایند و گویند : « یَا بُنَیَّ اِتَّبِعه فَاِنَّهُ رَبُّكَ » گفتا : و از فتنهٔ دجال یکی‌آنست که : او را مسلط کنند برشخصی‌تا ویرا بکشد و پاره پاره بکند . آنکه گوید : « انظروا الی‌عبدی هذا فاننی‌ابعثه الآن ، ثم یزعم ان‌له رَبّاً غیری » گوید : نگرید باین بندهٔ من که هم اکنون او را زنده کنم ، و گوید : که مرا خدای دیگراست نه تو ، پس رب‌العالمین آن بنده را زنده کند تا دجال ویراپرسد که : « من رَبُّك ؟ » بنده گوید : «ربّی اللهُ وانت عَدوُّالله انتَ الدجال ، واللهِ ماکنت قطُّ اشد بصیرة فیكَ مِنّی الآن » . و از فتنهٔ وی آنست که : آسمان را فرماید تا باران ببارد ، و زمین را فرماید تا نبات برآرد ، و چرندگان و مواشی در احیاءِ عرب همه فربه شوند و پرشیر . آنکه بهمهٔ زمین فرا رسد مگر **بمکه** و **مدینه** کەرب‌العالمین‌فریشتگان را فرستد باشمشیرهای کشیده تاویرا از **مکه** و**مدینه** باز دارند . آنکه بنزدیکی مدینه فرود آید وبفرمان خدای عزّوجلّ سه‌بار مدینه بلرزد و بجنبد تا هرچه منافقان باشند از مردان و زنان از **مدینه** به**دجال** اوفتند .

و **مدینه** از کافران و منافقان و بدان پاك شود . **مصطفی** (ص) گفت : آن روز را روزِ اخلاص گویند که نیکانِ **مدینه** از بدان پاك شوند وخالص گردند .

ام شریك بنت ابی‌العسکر گفت : یا رسول‌الله عرب آن روز کجا باشند ؟ رسول(ص) گفت عرب آن‌روز اندك باشند به **بیت‌المقدس** فرود آمده وامام ایشان مردی صالح ، نمازبامداد رامؤذن اقامت گویددرمسجد **بیت‌المقدس** و امام فراپیش شود . وتکبیراحرام‌بندد، ناگاه **عیسی**(ع) فروآید، وآن‌امام قدم‌بازپس‌می‌نهد، یعنی که : تا **عیسی** فرا پیش شود . **عیسی** دست میانِ کتفِ وی‌فرانهد : « تقدم فَصَلِّ فانها لك اقیمت » . گوید : پس چون نماز گزارده باشند ، **عیسی** گوید : دربگشائید ، در بگشایند **دجال** را بینند با هفتاد هزارجهود بهریکی‌طیلسانی برافکنده وشمشیری حمائل کرده ، **دجال** چون درعیسی نگرد بگدازد ، چنانک‌نمك درآب بگدازد ، وبرگردد تا بگریزد ، و **عیسی** گوید : « اِنَّ لِی فیكَ ضَرْبَةً لن تَسْبِقَنی بها » مرا ضربتی برتو زدنی است که از آن فراپیش نتوانی شدن ، آنگه بوی دررسد و او را بکشد ، جهودان همه بهزیمت شوند . هر درختی وخاری و سنگی که جهودی درپس‌وی گریزد ، رب‌العزت‌آن را بسخن‌آرد تاجهود را بسپارد ؛ مگردرخت غرقد که از درخت ایشان است . آنگه **مصطفی** (ص) گفت : روزگار **دجال** چهل‌سالست هریك‌سال چون یك‌ماه ، و یك ماه چون یك‌هفته از آدینه تا بآدینه . وآخرترین روز وی چون شراره‌ای بود ! گفتند : یا رسول‌الله درآن روزهای کوتاه نماز چون کنند ؟ رسول گفت : نمازها بوقت خویش توانند کرد چنانکه درین روزها . آنگه **مصطفی** (ص) گفت : **عیسی‌بن‌مریم** در امّتِ من حَکَمی دادگر باشد ، وپیش روی استوار است ، او صلیب را بشکند ، وخوك بکشد ، و کفر بردارد ، و کین و عداوت و بغض وحِقد در هیچ دل نماند ، گزندگان بی‌زهر شوند ؛ و ددان با مردم نرم

ورام شوند، کودکان دست در دهن مار کنند وایشان را گزندی نرسد، ودست در گردن شیر افکنند ونترسند، وگرگ درمیان گوسفندان شوند(۱) چنانکه سگان، وهیچ نرمند، ونبات زمین چنان شود که درعهد **آدم**(ع) بود، جماعتی از خوشه‌ای انگور سیرشوند. ویك انار نفری را بتمامی برسد، وگاوان کشت زاری گران بها شوند، ازآنکه همه جهان کشت زار وجای نبات بود، واسبان غازیان ارزان باشند. ازآنکه حرب وقتال نباشد که کافران وبد دینان هیچ نمانند، وجهانیان همه بر کلمهٔ حق و عبادتِ اللّه گرد آیند، وجز خدای عزّوجلّ نپرستند.

۱۲- النوبة الاولی

قوله تعالی «اِنَّ مَثَلَ عیسیٰ عِندَاللّهِ» مثل **عیسی** بنزدیك خدا «کَمَثَلِ آدَمَ» هم چون مثل **آدم** است «خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ» بیافرید آدم را از خاک، «ثُمَّ قَالَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ (۵۹)» آنکه ویرا گفت که باش ومی‌بود.

«اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» این سخن راست است وپاک بسزا از خداوندِ تو.

«فَلَا تَکُنْ مِنَ الْمُمْتَرِینَ (۶۰)» تو که رسولِ منی از گمان افتادگان مباش.

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِیهِ» هر که باتو حجت آرد در کار **عیسی** «مِنْ بَعْدِ مَاجَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ» پس ازین که بتو آمد از پیغام ودانش. «فقل تعالوا» گوی بیایید، «نَدْعُ اَبْنَاءَنَا وَ اَبْنَاءَکُمْ» تا بخوانیم پسران خویش، و شما پسران خویش «وَ نِسَاءَنَا وَنِسَاءَکُمْ» وزنانِ خویش وشما زنانِ خویش. «وَ اَنْفُسَنَا وَ اَنْفُسَکُمْ» وما خود بخویشتن وشما خود بخویشتن. «ثُمَّ نبتهل» پس مباهلت کنیم، «فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللّهِ عَلَی الْکَاذِبِینَ (۶۱)» لعنت خدا کنیم بردروغ زنان.

(۱) چنین است در هردو نسخه

« اِنَّ هٰذا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ » ایــن نامه قصهائی است راست چنان که بود ، « وَ مامِنْ اِلٰـهٍ اِلَّااللّٰهُ » ونیست هیچ‌خدا جزالله . « اِنَّاللّٰهَ لَهُوَ العزیز الحکیم (٦٢) » و خدایست که براستی اوست که توانا و دانا است .

« فَاِنْ تَوَلَّوا » اگربر گردند ازمباهلت ، وبازایستند ازتصدیق « فَاِنَّاللّٰهَ عَلیمٌ بِالْمُفْسِدِینَ (٦٣) » خدای داناست باآن مفسدان و تباهکاران .

« قُلْ یا اَهْلَ الْـکِتابِ » بگوای اهل کتاب ! « تَعالَوْا اِلیٰ کلمةٍ سَواءٍ » باز آیید بسخنی که‌آن سخن یکسان است « بینَنا و بینَکم » میانِ ما و میانِ شما ، « اَلّانعبُد اِلَّااللّٰهُ » که نپرستیم جزاین خدای «وَ لا نُشْرِكَ به شیئاً » و با وی هیچ انباز نگیریم ، « ولا یَتَّخِذَ بعضُنا بعضاً اَرْباباً » و کسی از ما ، کسی رابخدائی‌نگیرد وخدا نخواند ، « مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ » فرود از خدای ، «فَاِنْ تَوَلَّوا » پس‌اگرازپذیرفتنِ این باز گردند ، « فَقُولُوا » پس شما بگوئید «اشهدوا» گواه باشید ، گواهی‌دهید ، « بِاَنّا مُسْلِمُون (٦٤) » بآنکه ما باری گردن نهادگانیم .

النوبة الثانیة

قوله تعالیٰ : « اِنَّ مَثَلَ عیسیٰ عِنْدَاللّٰهِ کَمَثَلِ آدَمَ » سبب نزول این‌آیت‌آنست که : ترسایان **نجران** ، **سید** و**عاقب** و**اسقف** واصحابِ ایشان‌آمدندبر**مصطفی** (ص) وگفتند : « مالَكَ تَشْتِمُ صاحبنا » چه‌بودست تراکه صاحبِ ما را ناسزا می گوئی ، یعنی **عیسی**(ع) . رسول گفت :آن‌چه‌ناسزاست که من ویرا گفتم ؟ گفتند : می گوئی که وی‌بنده است . گفت : « اَجلْ هوعبداللّٰه ورسولهُ و کلمتُه القاها الی **مریم‌العذراء** البتولِ . » ایشان چون این‌سخن شنیدند همه درخشم شدند و کراهیت نمودند ، گفتند : «هل رأیت انساناً قط منغیراَبٍ ؟»هر گزهیچ مردم دیدی که بی‌پدر باشد ؟ اگــر چنین است که تو می گوئی مثالِ این باما نمای ! رب‌العالمین بجوابِ ایشان

وحجت بر ایشان این آیت فرستاد، گفت: قیاس خلقِ **عیسی**(ع) بی‌پدر همچون قیاس خلق **آدم** بی‌پدر و بی‌مادر است.

«اِنَّ مَثَلَ عیسی عِندَاللّٰهِ» - میگوید سان وصفت **عیسی** بنزدیك خدا و در حکمِ وی همچون سان وصفتِ آدم است. آدم را ازخاك بیافرید وقالب وی‌بساخت، وروزگاری آن جسدِ بی‌روح میانِ **مکه** و **طائف** چنانکه درخبراست بگذاشت، آنگه‌آن جسد را گفت که: ای آدم باش بشری زندهٔ گویا، نه پدر بود نه مادر، همچنین بادرا گفت: **عیسی** باش، پدر نه بود ومادر بود، یعنی درتخلیق بنزدیک الله درقدرتِ اوهردویکی‌اند. چنانکه‌آفرینش آدم بی‌پدرومادر بروی دشخوارنبود، آفرینش **عیسی**(ع) بی‌پدر دشخوارنبود.

«اَلحَقُّ مِنْ رَبِّکَ» - میگوید: آنچه باتو گفتیم ازقصه وخبرِ **عیسی** درست است و راست، وپیغام از خداوند تو، وحق اینست وراست که خدا گفت، نه‌آن که ترسایان گفتند در کار **عیسی**. و رواباشد که «اَلحَقُّ» ابتدا نهند «وَ مِنْ رَبِّكَ» خبرِ ابتدا، ومعنی‌آن باشد که: «اَلحَقُّ فی ذٰلِكَ بل فی‌الامورِ کلها مایکون مصدره من‌اللّٰهِ عزَّوجلَّ».

«فَلَاتَکُن مِنَ المُمْتَرِینَ» - هرچند که ظاهر این خطاب با **مصطفی** (ص) است، اما مقصدِ این خطاب عمومِ امّت است، یعنی شما که امّتِ **محمد** اید بشك مباشید که مَثَلِ عیسی همچون مثل آدم است و در گمان میفتید، چنانکه ترسایان در گمان افتادند واین مثل نپذیرفتند.

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِیهِ» معنی محاجّه ومُحاقّه حجت آوردن است وخویشتن راحق نمودن. میگوید: هر که باتوحجت آرد در کارِ **عیسی**، وآنچه الله گفت و بیان کرد نپذیرد، «مِنْ بَعْدِ مَاجَاءَكَ مِنَ العِلْمِ» پس‌ازآنکه ازخدا بتو پیغام آمد، وبدانستی که **عیسی** بندهٔ خدا بوَد ورسولِ وی.

« فَقُلْ تَعَالَوْا » ایشان را گوی، یعنی ترسایان **نجران** و مهترانِ ایشان سیّد و عاقب که باتو خصومت میکردند، « تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ » بیائید تا خوانیم ما پسرانِ خویش وشما پسرانِ خویش، وما زنانِ خویش وشما زنانِ خویش، و ما خود بخویشتن وشما خود بخویشتن، آنکه مباهلت کنیم. مباهلت آن بود که دوتن یا دوقوم بکوشش مستقصی یکدیگررا بنفرینند، و از خدای عزّوجلّ لعنت خواهند از دوقوم برآنکه دروغزنان‌اند. و بَهْلَة نامیست لعنت را، مباهلت و تباهل و ابتهال درلغت یکی‌اند. وتفسیرابتهال خود درعقب لفظ بگفت. « فَنَجْعَلْ لَعْنَةَاللهِ عَلَى الكاذبينَ ». گفته‌اند که: روزِ مباهلت روز بیست ویکم ازماه ذی‌الحجّه بود. **مصطفی** (ص) بصحرا شد. آن روز دست **حسن** (ع) گرفته و **حسین** (ع) را در بر نشانده، و**فاطمه**(ع) ازپس میرفت، و**علی**(ع) ازپسِ ایشان. و**مصطفی** (ص) ایشان را گفت: چون من دعا کنم شما آمین گوئید. دانشمندان ومهترانِ ترسایان چون ایشانرا بصحرا دیدند برآن صفت، بترسیدند، وعام را نصیحت کردند و گفتند: «یاقوم! اِنّا نری وجوهاً لوسألوا اللهَ عزّوجلّ ان یُزیل جبلاً من مکانهِ لَاَزالَه، فلاتَبْتهلوا فتهلکوا ولا یبقیٰ علی وجه‌الارض نصرانیٌّ الی یوم‌القیامة.» ترسایان آن سخنان از مهترانِ خویش بشنیدند همه بترسیدند، وازمباهلت بازایستادند وطلبِ صلح کردند و جزیت بپذیرفتند، بآنکه هرسال دو هزار حلّه بدهند، هزار درماهِ صفر وهزار درماه رجب. **مصطفی** (ص) با ایشان درآن صلح بست. آنکه رسولِ خدا گفت: « والّذی نفسی بیده لوتلاعنوا لَمُسِخُوا قِرَدَةً وخنازیرَ، ولَاَضْطَرَمَ علیهم الوادی ناراً، ولَاَسْتَأْصلَ‌اللهُ **نجران** واهلَه‌حتّی‌الطّیرعلی الشجر، ولَما حَالَ الحولُ عَلَی النَّصاریٰ کُلِّهم حتّی هلکوا. »

قوله: « اِنَّ هٰذَا لَهُوَالقَصَصُ الحَقّ، وَمَامِنْ اِلٰـهٍ اِلَّا اللهُ ». ای انّ الّذی اوحینا الیك لَهُوَالخبر الحقّ، وانّ المستحقَّ لِلعِبادة هواللهُ‌عزّوجلّ لاغیر، ولاعِزّ ولا حُکمَ اِلّا لَهُ».

میگوید : این پیغام که بتوفرستادیم ازقصهٔ **عیسی**(ع) و **آدم**(ع) راست است ودرست ، وگفتِ ترسایان در**عیسی** باطل، که معبود جزخدائی عزّوجلّ نیست ، وعزّت جزعزّتِ او نیست ، وحکم جزحکم اونیست ، آنکه تعظیم را نام الله اعادت کرد و گفت : «وَ اِنَّ اللّٰهَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ» خدای است که کس باوی نتاود ، وخدائی را اوبشاید ، و فرزند و انباز ندارد . حکیم است که کارها بحکمت کند و عدل و راستی در آن نگه دارد .

« فَاِنْ تَوَلَّوْا » ـ اگر بر گردند از مباهلت ونپذیرند کلمهٔ حق وبیانِ راست ، « فَاِنَّ اللّٰهَ عَلِیمٌ بِالْمُفْسِدِینَ » آن بر گشتنِ ایشان برخدای پوشیده نیست ، میداند از خلق خویش که تباه کار و بد کردار کیست ، و فردا جزاء وی دهد بسزاءِ وی .

« قُلْ یَا اَهْلَ الْکِتَابِ » این خطاب هم بترسایان **نجران** است . **قتاده** و **ربیع** گفتند که : اهلِ کتاب اینجاجهودانِ**مدینه** وترسایانِ **نجران** بهم‌اند که جائی دیگرایشان را در ذمّ فراهم گرفت ،گفت : « اِتَّخَذُوْا اَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ اَرْبَاباً مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ ... الآیة » .

قوله :« تَعَالَوْا اِلیٰ کَلِمَةٍ سَوَاءٍ » این کلمه سواء ، کلمهٔ « لااله الاالله » است ، یعنی که مردم باید که درآن یکسان باشند درعابدی . مفسران گفتند : این آیت بجواب آن جهودان آمد که گفتند : یا **محمد**(ص) تو ازما آن میخواهی که ما ترا بخدائی گیریم چنانکه ترسایان **عیسی**(ع) را گرفتند و بجوابِ آن ترسایان گفتند: یا **محمد** (ص) از ما آن میخواهی که درتو آن گوئیم که جهودان در **عزیر** گفتند . رب‌العالمین گفت :ایشانرا گوی « تَعَالَوْا اِلیٰ کَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَیْنَنَا وَ بَیْنَکُمْ اَلَّا نَعْبُدَ اِلَّا اللّٰهَ » بیائید که جزخدایرا نپرستیم ، و جزاو را عبادت نکنیم . رُوِیَ اَنَّ النبی(ص) قال : « لاتُطْرُوْنی کما اَطْرَأَتِ (۱) النَّصَارَی ابنَ مریمَ فاِنّما اَنا عَبد ،

(۱) الاطراء = مجاوزة الحد فی المدح (مجمع البحرین)

فقولوا : عبدُاللهِ ورسوله » . وانطلقتْ وفْدُ **بنی‌عامر** الی‌النبی(ص) فقالوا انت سیدنا ؛ فقال : « السیّدُ اللهُ » فقالوا « افضَلُنا واعظَمُنا طَوْلاً » . فقال : « قولوا قَولکم او بعضِ قولکم ولا یَستجرِیَنّکُمُ الشّیطان »

« وَ لَا نُشْرِكَ بِه شیئاً » ـ این کلمه همان فائده داد که « اَلّا نَعْبُدَ اِلّااللهَ » داد ، و زیادة فائده درین کلمه آنست که عبادتِ‌خدا صورت بندد با بعضی شرك . چنانکه رب‌العالمین جای دیگر گفت : « وَ مَایُؤمِنُ اَکْثَرُهُمْ باللهِ اِلّاوَهُمْ مُشرِکُونَ » . و **مصطفی** (ص) گفت : « اَلشِّرْكُ اَخفیٰ فیکم مِنْ دَبیبِ النَّمْلِ علی الصَّخْرَةِ الصَّمّاءِ فی‌اللَّیْلَةِ الظّلماءِ » ، پس « اَلّانعبد اِلّااللهَ » اشارت بتوحید دارد ، « وَلَا نُشْرِكَ بِه شَیْئاً » اشارت باخلاص .

« وَلَا یَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعضاً اَرْبَاباً مِنْ دُونِاللهِ » ـ این هم تفسیر کلمهٔ « سَوَاء » است ، یعنی‌که هیچ کس ازما کسی را بخدائی نگیرد ، و خدای نخواند ، نه اهلِ **توراتِ عزیر** را ؛ ونه اهل **انجیل** ، **عیسی** را . ونه کس باطل از مبطل بپذیرد . و گفته‌اند : در معنی « لایتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من‌دون الله » ای‌لانطیع فی‌معصیةالله احداً ، یعنی درمعصیت خدا هیچ کس را فرمان نبریم ، که هر که در معصیتِ خدا مخلوقی را فرمان برد همچنانست که جزخدایرا کسی را سجده بُرد و اورا بخدائی گرفت . **مصطفی** (ص) گفت : مَنْ اَطاعَ مخلوقاً فَکَاَنَّمَا سَجَدَ سَجْدَةً لِغَیرِاللهِ » .

« فَاِنْ تَوَلَّوا فَقُوْلُوا اشْهَدُوا ... الآیة » ـ این خطاب با **مصطفی** (ص) است وبا امت وی . میگوید : « اگرایشان از اجابت بر گردند شما گوئید که ما مسلمانانیم وخدایرا یکتا وبی‌همتا گویانیم . اگر کسی گوید : این آیت برسبیل حجت آورد برایشان ، ودرین چه‌حجت است که گفت : فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُوْلُوا اشْهَدُوْا ... » ؟ جواب آنست که رب‌العالمین مارا درین‌آیت ادب محاجّت درآموخت ، وبیان کرد که‌معاند را بعد از آنکه حجّت بروی لازم گشت وحق بروی ظاهرشد ، و همچنان عناد

مینماید ، راه آنست که ازوی بر گردند وملاجّت درمحاجّت وی بگذارند .

وفی الخبر انّ النبی(ص) کتب کتاباً الی قیصر ودعاه الی الاسلام ، فقال : « مِن **محمد** رسول‌الله الی **هرقل عظیم الروم** سَلامٌ عَلیٰ مَن اتَّبَعَ الهُدیٰ . امّا بعد ، فَاَنا ادعوك اِلی الاِسلامِ اَسلِمْ تَسْلَمْ ، اَسلِمْ یُؤتِكَ اللهُ اجرَكَ مَرَّتین ؛ فَاِنْ تولَّیتَ فاِنّ علیك اثم الاَرِیسِیِّینَ . یَا اَهلَ الکتابِ تَعالَوْا اِلیٰ کلمةٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ .. الی آخر الآیة » .

ـ النوبة الثالثة

قوله تعالی : « اِنَّ مَثَلَ عِیسیٰ عِندَاللهِ کَمَثَلِ آدَمَ ... » ـ این آیت از یك روی اشارت بقدرتِ خدای دارد ، و از یك روی اشارت بتخصیص وتشریف **عیسی**(ع) و **آدم**(ع) . اما تخصیص ایشان ظاهراست . وبیان قدرت آنست که : درآفرینش **عیسی** و **آدم** بازنمود که خدای قادر بهر کمالست ، وقدرتِ او بی کسب وبی احتیال است . توانائی او بی‌عجز وبی زوال‌است ، وپایندگی اودرعزّت وقدرت بی گشتن‌حال است . نه‌خود در وصفِ قدرت بلکه درهمه اوصاف قیّوم ومتعال‌است . هرچه خواهد کند ، وتوانِ آن دارد که از نطفهٔ مرده گاه آدمی زنده کند ، وز بیگانهٔ مرده که آشنا زنده کند . ازین عجب‌تر که از خاكِ مرده آدم صفی آرد ، و ازمریم بی‌پدر**عیسی**(ع) پیدا کند ، میان این وآن خدائی خود پیدا می کند و قدرتِ خود بخلق مینماید . آن چیست که در عقل محالست که نـه در تحت قدرتِ ذوالجلال است ؟ آن چیست از معدوم که نه‌الله برآن قادر بر کمالست ؟ مخلوق را قادر گویند لکن برسبیل مجاز؛ قدرتِ او کسبی ، بعضی‌تواند وبعضی نه ، و خدای بهرچیز قادراست : درمعدوم‌چنانکه در موجود ، درمستحیل چنانکه در معقول ، در خیرو درشر ، درطاعت ودرعصیان . قال‌الله تبارك وتعالی « وخَلَقَ کُلَّ شَیءٍ فَقَدَّرَهُ تقدیراً » .

یکی ازبزرگانِ دین خدای را عزّوجلّ ثنا کرد و گفت: «یامَنْ یُقدِر ولکنه یغفر، یامن یعلم ولکنه یَحلُمُ، یامن یُبصرُ وَ لکنَّه یَصبِرُ.» این ثنا ازآن خبربر گرفت که: «انَّ حَمَلَةَ العرش ثمانیةٌ. اربعةٌ تسبیحهم: سبحان‌الله عددَ حلمه بعد علمه، و اربعةٌ تسبیحهم سبحان‌الله عَدَدَ عفوه بعد قدرته.

قوله: «اَلحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلاَ تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِیْنَ» ـ یا **محمد** (ص) نگرتا در گمان نیفتی که ما را درقدرتِ ایجاد شریك وانبازنیست، وما رادزآن‌بکس‌حاجت ونیاز نیست، وجزما کس را قدرتِ ایجاد واختراع سزا نیست.

یکی از **پیران طریقت** درمناجات گفت: خداوندا! کارآنکس کند که تواند و عطاآنکس بخشد که دارد، پس رهی چه دارد وچه تواند؟ چون توانائی تو کرا توانست؟ ودر ثناء تو کرا زبانست؟ وبی مهرِتو کرا سرورِ جان است؟

بی نسیم مهرِ دلبر راحتِ گلزار نیست
بی‌فروغ آن رخ گلرنگ نور ونار نیست

قوله: «فَمَنْ حَاجَّكَ فیهِ مِنْ بَعْدِ مَاجَاءَكَ مِنَ العِلْمِ» ـ ای‌مهتر! این بیگانگان بانهادِ خراب، وجهلِ بی‌اندازه، و عقل مدخول، ایشان را چه سیری کند این آیتِ اعتبار و قیاس که برایشان خواندی از راه اعجاز؟ این آیت مباهلة بر ایشان خوان، وپس برایشان قهرو سیاست ماگوش دار. **مصطفی** (ص) گفت: آتش آمده برهوا ایستاده اگر ایشان مباهلت کردندی درهمه روی زمین از ایشان یکی نماندی. و اصحاب‌مباهله‌پنج کس‌بودند **مصطفی** (ص) **وزهرا** (ع) و **مرتضی** (ع) **وحسن** (ع) و **حسین** (ع). آن ساعت که بصحرا شدند رسول ایشان را با پناهِ خود گرفت، و گلیم برایشان پوشانید، وگفت: «اَللّٰهُمَّ! اِنَّ هٰؤُلاءِ اَهلِی **جبرئیل** آمد و گفت: «یَامحمد! وَ اَنَا مِنْ اَهلِکُمْ» ، چه باشد یا محمد اگرمرا بپذیری ودر شماراهل بیت‌خویش آری؟، رسول(ص) گفت: «یاجبرئیل وَ اَنتَ مِنَّا»، آنگه جبرئیل باز گشت

و درآسمانها مینازید و فخر میکرد ومیگفت : « مَن مثلی ؟ و اَنا فی‌السّماءِ طاؤسُ الملائکة وفی‌الارض مِن‌اهل‌بیت **محمد** (ص) » یعنی چون من کیست ؟ که در آسمان رئیس فریشتگانم ، و درزمین از اهلِ بیت **محمد**(ص) خاتم پیغامبرانم .

این آب نه بس مـرا که خوانندم خاک سر کوی آشنـای تو ؟!

قوله تعالی : « اِنَّ هذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ » ـ این **قرآن** سخنی‌پاك است ، کلامی راست و درست ، کلام بارخدای عزیز ، سخن‌آفریدگار حکیم عـزیز . و کلامش عزیز ، و رسولش عزیز . عزّتِ خود را گفت : « وِ انَّاللهَ لَهُوَ الْعَزِیْزُ الْحَکِیمُ » . عزّتِ کلام را گفت : « وَ اِنَّهُ لَکِتَابٌ عَزِیْزٌ » . عزّتِ رسول را گفت :« لَقَدْجاءَکُمْ رَسُوْلٌ مِنْ اَنفُسِکُمْ عَزِیْزٌ »(۱) می‌گوید : بندهٔ من‌ار کتابم‌عزیزاست امامِ تواست ، ورسولم عزیزاست شفیع تواست ، ور خود عزیزم خدای توام . چندین هزار سال است تا بندگان رامیآفرینم ، ایشان درمن عاصی‌و کافرمی‌شوند ، مرا زن وفرزند میگویند ، واز گفتِ‌ناسزاءِ ایشان درعزّتِ وحدانیّت مانقصانی‌نیامد . یا **محمد**(ص) تا ترابرسالت بخلق‌فرستادم، چندین‌هزار کافران‌بر حسدِتو بیرون‌آمدند ، وتراساحر وشاعرخواندند، ومجنون‌و کاهن خواندند ، ودر عزّتِ رسالتِ تو هیچ نقصان نیامد . وتا این قرآن بتو فرستادم چندان‌ملحدان وزنادقه قصد کردند که درآن طعنی کنندوعیبی آرند ، هم ایشان‌مطعون گشتند ، ودر عزّتِ کلامِ ماعیب نیامد . مؤمنان عزیز کردگان من‌اند که گفته‌ام : « وَلِلّٰهِ العِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِینَ » . شیاطین قصدِ ایمان ایشان کردند تا بربایندنتوانستند ، هرچند که‌وسوسه کردندلکن‌بتعبیهٔ‌ایمان‌راه نبردند،این‌همه‌بدان کردم که‌خود عزیزم وایشان‌راعزیز کردم :« عزّتی فی‌الولایة ، وعزةرسولی‌فی‌الکفایة، و عزّة کلامی فی‌الاعجازِ والحجّة ، و عزّة المؤمنین فی‌الرّعایة و النصرة » .

---

(۱) دراینجامصنف کلمهٔ«عزیز» رابرای«رسول»(ص) صفت‌دانسته ، درصورتیکه بقیت‌آیت چنین است «عزیز علیه ماعنتم» یعنی ای‌مؤمنان برپیغامبرسخت وناگوار است که شمابرنج افتید . بنابراین علی‌الظاهر«عزیز» بمعنای سخت‌آمده وصفت « رسول » نیست ومیبدی خود درتفسیرآیهٔ‌شریفهٔ (۱۲۸/۹) همچنان رفته‌است که شرح دادیم .

« قُلْ يَا اَهْلَ الْـكِتَابِ تَعَالَوا اِلىٰ كَـلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَـكُمْ » ـ از روى تحقيق اين خطاب با اهل توحيد است و مريدان راه حقيقت . ميگويد : شما كه امروز سالكانِ منهج صدقايد اگرخواهيد كه فردا ساكنان مقعد صدق باشيد ، نگر تامذهب ارادتِ خويس ازخاشاك رسوم‌صيانت كنيد ، وبساط وقت خويش از كدورات بشريت‌فشانده داريد ، ومشرب همّت ازغبار اغيار پاك گردانيد . يك‌دل ، يك‌ارادت ويك همّت باشيد « مَنْ اَصْبَحَ وَلَهُ هَمٌّ وَاحِدٌ كَفَاهُ اللهُ هُمُومَ الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ » .

اينست كه گفت : « وَلا يتّخذ بعضُنا بعضاً ارباباً من‌دون‌الله » باهر پراكنده (١) دلى‌بهر كوئى فرو مشويد . نفس امّاره را فرمان مبريد ، هواءِ مذمومه را مپرستيد « وَلا تَتَّخِذُوْا اِلٰهَيْنِ اثْنَيْنِ ، اِنَّمَا هُوَ اِلٰهٌ وَاحِدٌ » .

تـا ترا دامن كـَرد گفتـار هر تر دامنى
بنـدهٔ پندارِ خـويشى بنـدهٔ الله نئى

١٣ ـ النوبة الاولى

قوله تعالى : « يَا اَهْلَ الْـكِتَابِ » ـ اى اهل **تورات و انجيل** « لِمَ تُحَاجُّوْنَ فِيْ اِبرَاهِيْمَ » چـرا حجت ميسازيد خود را در **ابراهيم**(ع)« وَ مَا اُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ وَ الْاِنْجِيْلُ اِلَّا مِنْ بَعْدِهِ » وخود نفرستادند نه تورات ونه انجيل ، مگرپس ابراهيم ، « اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ (٦٥) » هيچ مى درنياويد ؟

« هَا » بيدار بيد (٢) و گوش داريد « اَنْتُمْ هٰـؤُلَاءِ » شما كه اينان ايد . « حَاجَجْتُمْ » حجّت مى‌آريد « فِيْمَا لَـكُمْ بِهِ عِلْمٌ » در آنچه شما را بـآن علم است . « فَلِمَ تُحَاجُّوْنَ » چرا حجّت‌مى‌آريد ؟ « فِيْمَا لَيْسَ لَـكُمْ بِهِ عِلْمٌ » درآن چيز كه شما را درآن علم نيست ونه ازآن آگاهى ؟ « وَاللهُ يَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لا تَعْلَمُوْنَ (٦٦) » .

(١) نسخه : پر كنده (٢) مخفف بويد

و خدا داند وشما ندانید .

« ما کَانَ اِبرَاهِیمُ یَهُودِیّاً » **ابراهیم** هرگز جهود نبود « وَلَا نَصرَانِیّاً » ونه ترسا بود « ولٰکِنْ کَانَ حَنِیفاً مُسْلِماً » لکن حنیفی بود ، مسلمان . « وَمَا کَانَ مِنَ المُشرِکِینَ (٦٧) » وهرگز از انبازگیران وانبازخوانان باخدای نبود .

« اِنَّ اَولَی النَّاسِ بِاِبرَاهِیمَ » اَولی‌تر مردمان به **ابراهیم** « لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ » ایشان اند که بر پی‌اواند « وَهٰذَا النَّبِیُّ » واین پیغامبر « وَالَّذِینَ آمَنُوا » و ایشان که بگرویدند « وَاللّٰهُ وَلِیُّ المُؤْمِنِینَ (٦٨) » وخدای یار مؤمنان است ودر نصرت ومعونت نزدیك بایشان است .

« وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ اَهلِ الکِتَابِ » دوست میدارند گروهی از جهودان ، « لَوْ یُضِلُّونَکُمْ » اگر شما را بیراه توانند کرد و ازحق شما را بتوانند فریفت ، « وَمَا یُضِلُّونَ اِلَّا اَنفُسَهُمْ » وبیراه نمیکنند مگر خویشتن را ، « وَمَا یَشعُرُونَ (٦٩) » و نمیدانند .

« یَا اَهلَ الکِتَابِ لِمَ تَکْفُرُونَ بِآیَاتِ اللّٰهِ » ای اهل کتاب چرا کافرمیشوید بسخنان خدای « وَ اَنتُمْ تَشهَدُونَ (٧٠) » و شما گواهی میدهید که تورات حقّ است .

« یَا اَهلَ الکِتَابِ » ای اهل کتاب « لِمَ تَلْبِسُونَ الحَقَّ بِالبَاطِلِ » چرا می‌آمیزید راستی را بکژی « وَ تَکْتُمُونَ الحَقَّ » و پنهان میدارید چیزی که راست است و درست ، « وَ اَنتُمْ تَعلَمُونَ (٧١) » وشما میدانید راستی آن .

« وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ اَهلِ الکِتَابِ » ، وگروهی گفت ازدانشمندان اهل کتاب قوم خویش را : « آمِنُوا » بگروید « بِالَّذِی اُنزِلَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا » بآنچه فرو فرستادند برمؤمنان ، « وَجْهَ النَّهَارِ » باوّل روز بگروید « وَ اکفُرُوا آخِرَهُ » وبآخر روز از آن اقرار و ایمان بازآئید « لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ (٧٢) . » تا مگرایشان که

بمحمد (ص) گرویده‌اند از تصدیق او بازپس آیند .

النوبة الثانية

قوله تعالیٰ : « یَا اَهْلَ الْکِتَابِ لِمَ تُحَاجُّوْنَ فِیْ اِبْرَاهِیْمَ الایة ... » ـ مفسّران گفته‌اند : این آیت بآن فرود آمد که دانشمندانِ جهودان وترسایانِ **نجران** خصومت کردند در کارِ **ابراهیم** (ع). جهودان میگفتند **ابراهیم** ازما بود و بردینِ ما ، وبما سزاوارتر ، و ترسایان دعویٰ میکردند که ازما بود و بردینِ ما . رب‌العالمین دعوای هردو باطل کرد گفت : « لِمَ تُحَاجُّوْنَ فِیْ اِبْرَاهِیْمَ » ای لِمَ تَدَّعُوْنَ ؟ دعوی درین آیت حجّت خواند ، ازبهر آنکه هر که دعویٰ کند حُجّت آرد . آنکه بیان کرد که این نسبت جهودان وترسایان درحقّ وی محال است ، که ابراهیم متقدّم بود و این هردو علّت متاخر . یعنی که این ملّت جهودان وترسایان بعداز نزول تورات و انجیل فرا دیده آمد ، و تورات وانجیل بعداز وفاتِ ابراهیم فرود آمدند بعمرهاء دراز . گفته‌اند که میانِ **ابراهیم** و **موسی** هزار سال بود و میانِ **موسی** و **عیسی** دو هزار سال . « اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ » می‌درنیابید که این دعوای شما باطل است وحجّت شما تباه ؟

« هَا اَنْتم » قرّاء **مدینة** بی‌همزه وبی مدّ خوانند ، و قرّاء **مکه** مهموز ومقصور خوانند بروزنِ « هَعَنْتُمْ » . واهل کوفه بمدّ وهمزه ، و باقی بمد بی‌همزه . واصلِ کلمه **انتم** است و**ها** تنبیه . وهمچنین **هؤلاء** اصل کلمهٔ **اولاء** است ، و**ها** تنبیه ، ای‌التنبیه عما یَضِلّ عَنه الانسان او یغفل . ونهاد این کلمه تقریب راست . چنانکه کسی ترا گوید « این انت » تو اورا جواب دهی « ها اَنَا ذا » یعنی « انا قریب منك » . « هَا اَنْتُمْ » میگوید : بیدار باشید و گوش دارید که شما جهودان و ترسایان‌اید ، « هؤُلَاءِ » یعنی یا هَؤُلَاءِ ای شما هر که اینانید ، گرفتم که خصومت گیرید وحجّت آرید در کارِ **محمد**(ص) که نعت وصفت وی در کتاب **تورات** و **انجیل** خوانده‌اید هرچند که درآن محاجّت برباطل آید .

«فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ» باری در **ابراهیم** (ع) چرا حجّت گیرید و دعوی کنید، و شما را در کارِ وی علم ودانش نه، که در کتاب شما نیست که **ابراهیم** یهودی بود یاترسا بود. «وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و أَنتُم لاتعلمونَ» و خدای داند شأن و قصهٔ **ابراهیم**، و شما ندانید. آنگه تفسیر کرد و گفت:

«مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيّاً وَلَا نَصْرَانِيّاً» **ابراهیم** هرگز جهود نبود و نه ترسا، نه گفته با خدای هیچ انباز، لکن مسلمانی بود یکتا گوی مخلص. اهل تفسیر گفته‌اند که: **حنیف** موحّد است و**مخلص**. و گفته‌اند که ابراهیم را بآن حنیف خواندند که حاجّ بود. و گفته‌اند از بهر آن که مختتن بود.

آنگه گفت: «وما كانَ مِنَ الْمُشرِكين» - تا تنبیهی باشد که آن جهودان و ترسایان در آن دعوی که میکردند مشرك بودند، و ربّ‌العالمین **ابراهیم** را از آن شرك مبرّا کرد و بدین اسلام منسوب کرد، آن دین که الله از آن خبرداد که: «**ان‌الدین عندالله الاسلام**» و **حسن بصری** گفت: «واجعل دیننا الاسلام القدیم». وازعهد **آدم**(ع) تا بمنتهای عالم هریاك دینی‌وصاحب حقّی بآن دین‌مخصوص‌است و بآن منسوب. و اِلیه اشار النبی(ص): «بُعِثْتُ بِالْحَنيفيّة السهلة السمحة».

«إِنَّ أَوْلَى النّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ» - قصّهٔ نزول این آیت آنست که روایت کرده‌اند ازجماعتی یارانِ رسول (ص) که گفتند: چون **مصطفی**(ص) **بمدینة** هجرت کرد و **جعفر بن ابی‌طالب** به**حبشه**، و وقعهٔ **بدر** افتاده بود و بر کافران و مشرکانِ **قریش** آن قهروقتل رفته. جمعِ قریش‌در **دارالندوة** حاضر شدند واتفاق کردند که مالی فراوان جمع کنند و **بنجاشی** فرستند، تا جعفر واصحابِ وی که بنزدیک وی بودند بدستِ ایشان باز دهد، تا بجای کشتگان بدر از ایشان کین خواهند، این اتّفاق کردند و **عمرو بن‌عاص** و **عمارة بن‌ابی‌معیط** بآن کار نامزد کردند وفرستادند. ایشان رفتندبز مین‌حبشه ودرپیش **نجاشی** شدند، و ویرا سجود کردند چنانکه عادتِ ایشان بود. و گفتند: ما که آمدیم بآن آمدیم تاترا شکر

گوئیم و نصیحت کنیم ، وترا خبر دهیم از قصّه وحال این‌قوم که نزدیك تو آمدند، و دشمنی ایشان و بدخواهی ایشان مرترا ، که ایشان از نزدیك مردی بیامدند دروغزن ، جادو گر . میگوید بدعویٰ که من رسول خدا ام و فرستادهٔ او بخلق ! وآنکه ویرا درآن دعویٰ کس متابع نیست ، مگر ازین سفهاء و نازیرکان وبا پس افتادگان چند کس که باوی برخاسته‌اند و او را نصرت میکنند ، وما که **قریش**‌ایم وسران وسروران **عرب** ایم ایشان را درپیچانیدیم وبا شِعبی راندیم از زمین خویش، که کس درایشان‌نشودوبیرون‌نیایدمگر گرسنگان‌وبرهنگان‌وبا گوشه‌ای‌افتادگان . واکنون که کار برایشان دشخوار ، وجای برایشان ناخوش گشت ، ابن عمّ خویش بنزدیك توفرستاد تا دین تو برتو بزیان‌آرد ، وملك توبتو بتباه برد ، و رعیّت تو بشوراند ، ونظام کار تو بهم بر کند . اکنون ماآمدیم تا ایشان را بدست ما بازدهی، تا شرایشان ازتو باز داریم و کفایت کنیم . و نشان درستی این حال‌آنست که ایشان چون بنزدیك توآیند سجود نکنند وخدمت و تحیّت تو چنانکه مردمان کنند ایشان‌نکنند . پس **نجاشی** کس‌فرستاد و**جعفر**واصحاب‌ِاورا بخواند . چون‌بدرسرای نجاشی رسیدند جعفرهم از برون آواز داد که : « یَستَأذنُ علیكَ حزبُ‌الله ». نجاشی گفت : « فَلیدخُلوا بِاَمانِ‌الله و ذمّته » . پس درآمدند وسجود نکردند و تحیّتی که ایشان را عادت بود نکردند ، چنانکه **عمرو بن عاص** گفته بود . نجاشی گفت چون است که سجود نکردید ؟ ومرا تحیّت نگفتید چنانکه دیگران کنند که بنزدیک من درآیند ؟ مؤمنان جواب دادند : « نسجدالله الذی خلقك وملّکک » سجود آن کسی را کنیم که ترا بیافرید وملك بتوداد . وآن تحیّت که تومیخواهی‌آن هنگام کردیم که بت‌پرست بودیم . اکنون خدای عزّوجلّ پیغامبری راست گوی بما فرستاد ، و مارا بسلام وتحیّت اهل بهشت فرمود ، ونهی کرد ازآن تحیّت که در جاهلیّت‌برآن بودیم . **نجاشی** از کتاب‌خدا **تورات وانجیل** شناخته بود که آنچه

ایشان گفتند حق است، هیچ چیز(۱) نگفت، واز آن در گذشت. آنکه گفت: «أَیُّکُمُ الهاتفُ: یستأذنُ علیك حزبُ الله؟» آن که بود از شما که آواز داد و دستوری درآمدن خواست؟ **جعفر** گفت: «آن من بودم.». **نجاشی** گفت: اکنون تو سخن گوی. **جعفر** گفت تو پادشاهی از پادشاهان زمینی، واز اهل کتاب خدائی، درحضرت تو سخن فراوان نگویم که ترك ادب باشد، **مختصر** گویم: این دو مرد را بپرس یعنی **عمرو بن عاص** و **عمارة بن ابی معیط** که ما آزادگان یا بندگانیم؟ اگر بندگانیم که از خداوندانِ خویش گریخته‌ایم ما را با ایشان فرست، و به ایشان باز ده. **نجاشی** گفت: یا **عمرو**! چه کسانیند ایشان؟ آزادان‌اند یا بندگان؟ **عمرو** گفت: «بل احرار کرام» آزادانند و کریمانند، **جعفر** گفت: بپرس از ایشان که ما هرگز خونِ بناحق ریختیم تا از ما قصاص خواهند؟ **عمرو** گفت: «لاولا قطرةً» **جعفر** گفت: بپرس تاهرگز مال مردم بغصب وبی‌حق گرفتیم؟ تا باز دهیم. **نجاشی** گفت: ای **عمرو**! اگر قنطاری برده‌اند مال‌مردم بغصب، من بازدهم. **عمرو** گفت: «لاوَلا قیراطاً منه» نه قنطار برده‌اند ونه‌یك قیراط. **نجاشی** گفت: پس‌چه خواهید از ایشان؟ **عمرو** گفت: ما همه بریك دین بودیم، آن دین که آباء واجداد مابر آن بودند و بر آن رفتند، اکنون ایشان آن دین بگذاشتند، و دیگری بر دست گرفتند، وما همه‌بر آن دین‌خویش‌مانده‌ایم. **نجاشی** گفت: یا **جعفر** آن چه دین بود که داشتید و بگذاشتید؟ و اکنون چیست که دارید؟ **جعفر** گفت: ما اوّل بردین شیطان بودیم، بت پرستی و کافری بخدای عزّوجلّ وفرمان برداری شیطان، واکنون‌خدای‌ما را دین‌اسلام کرامت کرد، **رسول**(ص) آمد بما‌ازخدا و کتاب آورد چون کتاب **عیسی**(ع)، موافق کتاب ودین اوبود. نجاشی آن‌ساعت بفرمود تاناقوس بزدند وهرقسّیسی و راهبی که بودند حاضرشدند، ونجاشی برایشان سوگند نهاد که بآن خدای‌که **انجیل بعیسی** فرو فرستاد، هیچ یافتید در کتاب خویش که میان

---

(۱) نسخه: هیچیز

عیسی و قیامت پیغامبری مُرسل خواهد بود؟ ایشان گفتند: خواهد بود، که **عیسی** ما را بآن بشارت داده و گفته: «من آمن به فقد آمن بی ومن کفربه فقد کفربی».
آنکه **نجاشی** گفت: یا**جعفر** چه‌فرماید بشما آن مرداز کاردین؟ جواب داد که کتاب خدا خواند برما، وامر معروف کند، ونهی منکر کند، نیکوئی باهمسایگان و خویشاوندان، و نواختن یتیمان، وما را بعبادت یك خدای خواند، آن خدای که یگانه ویکتاست، بی‌شریك وبی‌نظیر وبی‌همتاست. **نجاشی** گفت: از آن کتاب که برشمامیخواند چیزی‌بخوان. **جعفر** سورة العنکبوت وسورة‌الروم‌برخواند. **نجاشی** و اصحاب او بسیار بگریستند چون آن شنیدند و گفتند یا **جعفر**: «زِدنا مِن هٰذَا الحدیث الطَّیب» **جعفر** برایشان سورة الکهف‌خواند. **عمرو بن عاص** چون آن حال و آن کار برآن‌نسق دید خواست‌تا **نجاشی** را بخشم آرد. گفت «انّهم یشتمون عیسیٰ وامّه» ایشان‌در**عیسی** ومادراو ناسزا گویند. **نجاشی** گفت: درعیسی‌ومادرچه گوئید؟ **جعفر** سورة مریم برخواند. نجاشی‌مانند سرخلالی(۱) برداشت و گفت: والله که **عیسی** برآنچه ایشان گفتند باین قدر افزونی نگفت. آنکه **جعفر** و اصحاب وی را گفت: بزمین من‌ایمن روید که کس‌را نیست ونرسد که شما راناسزا گوید ورنجاند، که شما حزب **ابراهیم** اید. **عمرو** گفت: یا **نجاشی** «وَ مَن حزبُ إبراهیم؟ فقال هؤلاء الرّهطُ وَصاحِبُکُمُ الّذی جاؤا مِن عنده وَ مَنِ اتَّبعهُم». گفت: حزب **ابراهیم** این گروه‌اند، وآنکس که ایشان ازنزدیكِ وی بیامدند، وآنکس که پس‌روِ ایشان باشد. مشرکان را این سخن راست نیامد و بآن منکر شدند، و در **ابراهیم** دعویٰ کردند که وی ازما بود، وما اولیتریم بابراهیم وبدین وی. پس رب‌العالمین درشأن ایشان وآن‌خصومت که‌درابراهیم میگرفتند ودعویٰ که میکردند این آیت **بمدینة** فرو فرستاد بروفقِ قولِ **نجاشی**.

(۱) کذا فی ثلاث نسخ، یعنی سرچوب نازك که بدان خلال‌دندان کنند برداشت

« اِنَّ اَولَى النَّاسِ بِاِبْراهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ » الآية ، رُوِى انّ النّبى(ص) قالَ : « لِكُلِّ نَبِيٍّ وُلاةٌ مِنَ المُؤمِنين وَ اِنَّ وَلِيّى منهم ابى وخليلُ ربى » ثمَّ قرأ اِنَّ اَولَى النَّاسِ بِاِبراهيم ... الآية . اولىٰ از « وَلْىْ » است و وَلْىْ قرب است بنزديكِ عرب ، و ولىّ ، قريب . يُقال هو وَلِيٌّ مِنه اى قريبٌ منه . ومعنى آيت آنست كه نزديكتر مردمان به **ابراهيم** آنانند كه برپى او بودند ، يعنى در روزگار او . واين پيغامبر يعنى **محمد**(ص) « وَالّذين آمنوا » و ايشان كه به **محمد** (ص) ايمان آوردند ، يعنى ايشان را سزاست ورسد كه گويند : ما بردين **ابراهيم** ايم .

اين يك معنى است كه درين آيت گفتند، ومعنى ديگر گفته‌اند : هُوَ اَنَّ اصدقَ النّاس ، موالاةً لِاِبراهِيمَ مَن تَبِعَهُ فى اعتقاده و افعاله وَهٰذَا النَّبِىّ وَالّذين آمنوا هُم‌المتّبعون لَه فَاِذاًهم احقُّ به . برين معنى « هذاالنّبى » ابتدا است نه عطف ، وخبر آن محذوف است .

آنكه گفت : « وَاللهُ وَلِيُّ المُؤمنين » موالات خداى در ايمان بنده بست تا بحكم‌اين‌خطاب‌هر كه باايمان بود بهروقت كه بودبموالاتِ‌الله رسد ، وكافران كه از ايمان‌بى‌نصيب‌اند ازين‌نواخت محروم‌اند ، وموالات ايشان‌باشيطان‌باشدچنانكه گفت: « وَالّذين كفروا اولياءهم الطّاغوت » .

قوله : « وَدَّتْ طائفة مِن‌اهل‌الكتابِ » - مودت در دوجاى استعمال كنند : در محبّت و در تمنّى . وفرق آنست كه چون در تمنّى استعمال كنند « لو » درآن آيد و با معنى محبّت « لو » استعمال نكنند . وَ طائفة جمع طائف است و هوالذى يطوف باالبيت او فى‌الاسفار ، پس برسبيل توسّع هرجمعى را طائفة گويند ، اگر طواف كنند و اگرنه . همچنانكه رُفقه گويند تَرافقوا اَولَمْ يترافقوا . معنى آيت آنست كه : جهودان‌آرزوى‌ميكنند كه شمارا بى‌راه كردندى‌يابفريفتندى . وجزآن

نیست که‌خود رابی‌راه میکنند ومی‌فریبند ، که مؤمنان آن گفتارایشان‌می‌نپذیرند. پس وبال وبزه آن از روی اضلال بایشان باز گردد ، وخود نمیدانند که آن زیان بخودمیکنند ، نه بمؤمنان ؛ وخود راگمراه می کنند ،نه مؤمنان‌را . ومعنی دیگر: « وما یَشعرون » اَنَّ اللهَ عزّوجلّ یطلعکم علیٰ سَرائرهم . مفسّران گفتند که : این قوم جهودان بودند که **عمار بن یاسر** را و **حذیفة بن یمان** را با دین جهودی میخواندند ، واین قصّه درسورة البقر رفت .

« یا اهل‌الکتاب لِمَ تَـکْفُرونَ بِآیاتِ‌الله » ـ اهل کتاب اینجا جهودان و ترسایان‌اند . و « آیات‌الله » قرآن است وبیان نعت **محمد**(ص) . میگوید : شما که جهودان وترسایان‌اید چرا بر**قرآن** که منزل است بر **محمد** (ص) می کافرید ؟ وشما گواهی میدهید و میدانید که **تورات** حقّ‌است واثبات نبوّت **محمد**(ص) در**تورات** است .

قوله تعالی : « یا اهل‌الکتاب لِمَ تلبسون‌الحقّ بالباطل » ـ حقّ دین اسلام‌است و باطل جهودی و ترسائی . **ابن‌زید** گوید : حق **تورات** است که **بموسی** (ع)فرو فرستادند، وباطل‌تحریف وتبدیل‌ایشان که‌در **تورات** آوردند. و گفته‌اند حق‌تصدیق ایشان است ببعضی **تورات** ، وباطل تکذیب ایشان ببعضی ، یعنی که : ببعضی نعتِ **محمد**(ص) که در **تورات** است اقرارمیدهند وبعضی‌بدروغ میدارند . « وَ تَکتمونَ الحَقَّ » نعت وصفت **محمد**(ص) است که بپوشیدند بعد از آن که اشارت **تورات** و **انجیل** بر آن دلالت کرد . و **مصطفی** (ص) نهی کرد ازآنکه کسی علمی دارد واز خلق‌بپوشدوباز گیردبعدازآنکه اظهارآن‌واجب‌بود ، وذٰلك فی‌قوله(ص) : « مَن‌سُئِلَ عن‌علمٍ فَـکَتَمه اُلجِمَ یوم‌القیامة بِلِجامٍ من‌النّار » .

ثمَّ قال « وَ اَنتم تَعلمون » ـ ای تَعرفون الحقَّ اَلَّذی تکتمون والتَّلبیس اَلَّذی تَأتونَ . اگر کسی گوید : چونست که‌ایشان‌را درین آیت‌علم‌اثبات کرد ودرآن آیت

پیش علم ازایشان نفی کرد و گفت : « وَاللّٰهُ یعلم‌وانتم لاتعلمون » ؟ جواب آنست که : آنچه ازایشان نفی کرد آنست که‌در **ابراهیم**(ع)دعوی کردند که‌جهود بودیاترسا ، وآن نه در کتاب ایشان بود ، نه ایشان را درآن هیچ علم‌بود ، وآنچه ایشان رادرین آیت‌اثبات کرداز‌علم‌بیان صفت‌نعتِ **محمد**(ص) که در **تورات وانجیل**خوانده بودند و دانسته ، وآنگه بپوشیده بودند وانکار کرده ، واین غایت ذمّ است که آنچه دانند انکار کنند ، وآنچه ندانند بآن دعویٰ کنند .

قوله تعالی : « وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ اَهْلِ الْـكِتَابِ الآیة... » ـ قول **سدی** و **حسن** آنست که : این‌جهودان‌**خیبر** بودند ، دوازده مرد ازاحبارایشان که بایکدگر گفتند : راه‌اینست که دراوّل‌روز ‌دردین **محمد**(ص) شویدوآشکارا باوگرویدواقرار دهیدبزبان بیرون، ازاعتقاد ودل ، وآنگه‌شبانگاه بازشویدوگوئید : مابا **تورات** باز رسیدیم وازنشانهای پیغامبرآخرالزّمان درتوچیزی نمی‌بینیم ، وآن پیغامبرتو نه‌ای ، ما از اقرار خود بازآمدیم .

« لَعَلَّهُم یَرجِعونَ » ـ این « ها ومیم» بامؤمنان شود ، یعنی که‌ایشان باهمدگر گفتند که : چنین کنید مگراصحاب **محمد**(ص) و ایشان که بوی گرویده‌اند چون شما را که‌اهل کتاب‌ایدودانایان درکار**محمد**(ص)، چنین بینند ایشان درشكّ افتند ، و از تصدیق او بازگردند ، و بدین ما درآیند . **مجاهد** و **مقاتل** و **کلبی** گفته‌اند : این آیت درشأن قبله آمد که چون با **کعبه** گردانیدند برجهودان دشخوار آمد ؛ **کعب‌بن‌الاشرف** و **مالك‌بن‌الضیف** با اصحاب خود گفتند که : بامداد با **محمد**(ص) نمازبکعبه کنید وتصدیق وی کنید ، ودرآخرروز بوی کافرشوید و باصخره گروید که قبلهٔ شما است . ربّ‌العزّت **مصطفی** را ومؤمنان را ازمکرایشان خبر کرد وسرّ ایشان آشکارا کرد ، و این‌آیت فرو فرستاد : « وقالت طائفةٌ مِن اهل‌الکتاب آمِنُوا بالَّذی اُنزِلَ علی‌الَّذین آمَنوا » این که گفتند « بالذی اُنزِلَ علی‌الذین آمَنوا » ،

برحسب گفت واعتقادِ مسلمانان گفتند، نه برحسب اقرار واعتقاد خویش. «وَجهَ النَّهار» اوّل روزاست بحکم آنکه اوّل چیزی ازمردم که استقبال تو کند درمواجهت، روی وی باشد. اوّل روز را بآن باز خوانند، و بسبب آنکه شریف ترین جوارح روی است، درچیزهاء شریف نیکو استعمال کنند، گویند: «هذا وجه الثوب وغیره».

درمعنی این آیت وجهی دیگر گفته‌اند و آن آنست که: جهودان پیش از بعثت **مصطفی** (ص) ازوی خبر دادند ونعت وصفت وی گفتند، پس چون دیدند که ریاست ایشان بوی باطل خواهد شد، پشیمان گشتند. بایکدگر گفتند که: ما ازعوام و سَفَلهٔ خویش از **محمد** (ص) خبر دادیم و گفتیم آنچه گفتیم، واکنون اگر بیك دفعه اورا دروغ‌زن داریم متّهم شویم. راه آنست که ببعضی ایمان آریم وببعضی نه. یعنی اوّل چنان نمائیم که ما او را راست گوی می‌پنداریم، پس او را دروغ‌زن گیریم. و آنکه ایشان یك‌بار اظهار ایمان کردند ویك‌بار اظهار کفر. ربّ العالمین گفت: «اِنَّ الَّذین آمنوا ثمَّ کفروا ثمَّ آمنوا ثمَّ کفروا ثمَّ ازدادوا کُفراً» الآیة.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «یا اهلَ الکتاب لِمَ تحاجّون فی ابراهیمَ» الآیة... از روی حقیقت این آیت اشارتست بلطف خدای بابندگان، وپسندیدنِ طاعتِ ایشان، وجزاء آن دادن به اضعاف کردار ایشان. **خلیل الله**(ع) که درراه توحید منزل داشت ودرحقیقت تفرید هرچیز جزالله بگذاشت، وهمه درباخت، مال بمهمان داد، وفرزند بقربان داد، وخود را بنیران. ربّ العالمین آن از وی بپسندید، وحکایت کرد از وی، و گفت: «فاِنَّهم عَدُوٌّ لی اِلّا ربّ العالمین» **ابراهیم** (ع) آنست که هرچه دون ماست همه را بدشمن گرفت، و دوستی ما برهمه اختیار کرد، بزبان حال گوید:

امروز که ماه من مرا مهمان است
بخشیدن جان و دل مرا پیمانست
دل را خطری نیست ، سخن در جانست
جان افشانم که روز جان افشانست

لاجرم ربّ‌العزّة نقاب ضنّت بر روی خلّت وی فرو گذاشت و حجاب غیرت درمیان وی وخلق نگه‌داشت . همه دردعوی کردند که وی‌ماراست ، ربّ‌العزّت گفت : نی ،که او خدا راست ، «وَ اتَّخذاللهُ ابراهیمَ خلیلاً » . جهودان وترسایان ومشرکان هر کسی دروی دعویٰ کردند ، ربّ‌العزّت او را ازهمه بری کرد وبخود قریب کرد .

« وَ ماکانَ ابراهیمُ یهودیاً ولانصرانیا ولکن کان حنیفاً مسلماً » - نظیراین ، قصّهٔ **سلمان**است بروز**خندق** ، هر کس‌درودعوی کردند . **مهاجران** گفتند: ازماست ، **انصار** گفتند : ازماست ، **مصطفی** (ص) گفت : « نه‌آن ونه این ، بلکه از ماست ، سلمانُ منّااهلَ‌البیت» . **سلمان** درجستن دین‌حق‌وراه **مصطفی** (ص) چندان ریاضت برخود نهاد تا خود را تسلیم کرد تا او را به بندگی بفروختند . چنانکه درقصّهٔ وی بیاید ، که بدایت کار که طالب‌حق بود ودرجست‌جوی **مصطفی**(ص)ودینِ وی‌بود ، در دیار **حجاز** زنی از جُهینه او را بخرید و اورا شبانی فرمود وزبان حالش میگوید :

گردان گردان به بندگیت افتادم
آن دولت شد که گفتمی آزادم

لاجرم چون آزادی خویش درآرزوی مشاهدهٔ **مصطفی** (ص) خرج کرد ، **مصطفی** (ص) باوی این کرامت کرد که از همه باز برید وبا پناه عصمتِ خویش گرفت . مَن رفَع خُطوةً اِلینا وجد نعمة لدینا و من‌وقع علیه غبار موکبنا ظهرتْ علیه آثارُ نِعَمِنا . وفی‌الخبر: مَن تقرّب الیَّ شِبراً تقرَّبتُ اِلیهِ ذراعاً ، ومن تقرَّب اِلیَّ ذراعاً تقرّبتُ الیه باعاً ومن‌اَتانی مشیاً اَتَیْتُه هرولة ! بعزّتِ عزیز که اگریك قدم در

راه خدمت حق برداری هزاران نوالهٔ نعمت از مائدهٔ لطفش برداری! منك یسیرُ خدمةٍ ومنه كثیر نعمةٍ، منک قلیلُ طاعةٍ ومنه جلیلُ رحمةٍ، منك قدمٌ واحدٌ ومنه کرمٌ وافرٌ.

خلیل (ع) قدمی چند برداشت درراه حق چنانکه گفت: «انّی ذاهبٌ الی ربّی» ربّ‌العزّت آن قدم ازوی بپسندید، وجهانیان را بر اتّباع او خواند «فاتّبعوا ملّةَ ابراهیمَ حنیفاً.» **ابراهیم** روی بما نهاد و هر که ما را میخواهد تا بر پی وی روان باشد. فرمان آمد که: یا**محمد**(ص)! یامهترعالم، یاسیّد وُلدآدم! **ابراهیم** را فرزند نجیب توئی، وقرّة العین مملکت توئی، تو سزاوار تری که اتّباع وی کنی که قدرِ امیران امیران‌دانند، وآنکه امّت‌تو که بهترین‌امم‌ایشانند. این است که ربّ‌العالمین گفت: «اِنّ اولَی الناس بابراهیمَ لَلّذین اتبعوه وهذاالنّبیُّ والّذین آمنوا» آنکه تابع ومتبوع همه فراهم کرفت، وتاج ولایت ومحبت برفرق ایمان ایشان نهاد و گفت: «وَاللهُ ولیُّ الّذین آمنوا» خدای یار ودوست مؤمنان‌است وبایشان نزدیك، ولطیف ومهربان‌است، ومهربانی وی نه امروزینه که از ازل تا جاودان است.

١٤ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «وَلا تُؤْمِنُوا» استوار مکیرید «اِلّالِمَنْ تَبِعَ دینَکُمْ» مکر هم‌دینان خویش را، «قُلْ اِنَّ الْهُدیٰ هُدَی اللهِ» کوی یا **محمد**(ص) که: دین دینِ خدایست، و راه نمونی راه نمونیْ وی، «اَنْ یُؤْتیٰ اَحَدٌ مِثْلَ ما اُوتِیتُمْ» استوار مکیرید که هیچکس را آن دهند که شما را دادند «اَویُحاجّوکُمْ عِندَ رَبِّکُمْ» و استوارمکیرید که ایشان‌فردا بنزدیك‌خداوندشما حجّت‌آرند برشما «قُلْ اِنَّ الفَضْلَ بِیَدِاللهِ» کوی یا**محمد**(ص) که این افزونی و برتری خلق را بریکدیگر بدست خداست، «یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ» میدهد اورا که خود خواهد، «وَاللهُ واسِعٌ عَلیمٌ(۷۳)» وخدای فراخ دار، فراخ بخش، فراخ توان است، بسزایها دانا.

« يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشاءُ » ميگزيند وشايسته ميسازد اورا كه خود خواهد ، « وَاللهُ ذُوالفَضْلِ العَظِيمِ (٧٤) » وَاللهُ بافضل بزرگوارست .

« وَ مِنْ اَهلِ الْكِتَابِ مَنْ اِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطارٍ » واز اهل كتاب كسى است كه اگر ويرا استوار گيرى بقنطارى ازمال ، « يُؤَدِّهِ اِلَيْكَ » باتو دهدآن را ، « وَ مِنْهُمْ اِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينارٍ » و ازيشان كس است كه اگر اورا استوار بگيرى بيكدينار ، « لَا يُؤَدِّهِ اِلَيْكَ » باتو ندهدآن را ، « اِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِماً » مگربپاى‌برايستادن بروى ، « ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَالُوا » آن بآنست كه ايشان گفتند : « لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْاُمِّيِّينَ سَبِيلٌ » درعرب و دركار عرب برما ملامت نيست و بـزه و عتاب نيست ، « وَ يَقُولُونَ عَلَى اللهِ الْكَذِبَ » و برخداى مي دروغ گويند « وَهُمْ يَعْلَمُونَ (٧٥) » وميدانند كه دروغ ميگويند .

« بَلىٰ » چنين است كه من ميگويم ، و چنان است كه‌مسلمانـان ميگويند ، « مَنْ اَوْفىٰ بِعَهْدِهِ » هر كه باز سپارد پيمان خود را وراست بازآيد آنرا ، « وَاتَّقىٰ » و بپرهيزد از كژى در آن وشكستن آن ، « فَاِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (٧٦) » خداى دوست دارد پرهيز كاران را .

اِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ »ايشان كه ميخرند ، « بِعَهْدِ اللهِ وَ اَيْمَانِهِمْ » بفروختن پيمان خداى و سوگندان خويش ، « ثَمَناً قَلِيلاً » بهاى اندك « اُولٰئِكَ » ايشانند ، « لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ » كه ايشان‌را هيچ‌بهرهٔ نيك‌نيست درآن‌جهان « وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللهُ » و سخن نگويد خداى فردا با ايشان ، «وَلَا يَنْظُرُ اِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » وباايشان ننگرد روز رستاخيز . « وَلَا يُزَكِّيهِمْ » و ايشان را از يك گـناه بى گناه نكنند ، « وَ لَهُمْ عَذابٌ اَلِيمٌ (٧٧) » وايشان راست عذابى دردنماى .

«وَاِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقاً »وازايشان گروهى‌اند« يَلْوُونَ اَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ » كه‌زبان خويش مى‌بر گردانند بسخن گفتن بزبان **تورات** ، « لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ » تاشما

پندارید که آن‌از **تورات** است که ایشان میگویند، «وَمَاهُوَ مِنَ الْكِتابِ» وآن‌نه‌از **تورات** است، برزبان **تورات** دروغ میسازند. «وَ يَقُولُونَ هُوَمِنْ عِنْدِاللهِ» ومیگویند که: این‌از نزدیك خدا است، «وَمَاهُوَ مِنْ عِنْدِاللهِ» وآن نه ازنزدیك خداست، «وَ يَقُولُونَ عَلَى‌اللهِ الْكَذِبَ» وبرخدای می دروغ گویند، «وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۸)» و میدانند که می دروغ گویند.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «وَلَا تُؤْمِنُوا اِلّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ» الآية... این آیت هم در شأن جهودان است، وحکایت از قول ایشان که یکدیگررا وصیّت کردند و گفتند: «ولَا تُؤْمِنُوا» ای لاتصدّقوا ولا تقرّوا «بِاَنْ يُؤْتىٰ اَحَدٌ مِثْلَ مَا اُوتِيتُمْ» من‌العلمِ والكتابِ والحكمةِ والحجّةِ وَالْمَنِّ وَالسَّلوىٰ والفضائل والكرامات، «اِلّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ» اليهوديّةَ، وقام بشرائعه، وصَلّیٰ اِلیٰ قبلتكم. میگوید: اقرار مدهید و استوار مدارید که کسی را آن فضائل و کرامات وعلم وحکمت دهند که شما را دادند، مگر کسی که هم دین وهم کیش شما باشد. **ابن کثیر** «آن یؤتیٰ احدٌ» ممدود خواند برمعنی استفهام. یعنی که: هرگزبود که او را آن دهند که شما را دادند؟ - وازشواذِ قرآءة است «اِنْ يُؤتَ احدٌ» بکسرِ الف، ومعنی آنست که: هیچ کس را جزازهم دینان خویش استوار مگیرید، اگر کسی را چنان دهند که شمارا دادند. ودرین‌همه وجوه این «احد» **محمد**(ص) است؛ واین «ما» **تورات**، استوآن «مِثْلُ» قرآن، وآنچه گفت: «قُل اِنَّ الْهُدىٰ هُدَى‌اللهِ» عارض‌است درمیان گفتِ‌جهودان، و معنی آن ردّ جهودانست، وتکذیب گفتِ ایشان. یعنی که آن‌علم وحکمت ودین وهدایت که دعوی میکنید، نه‌آنِ شما است که‌آنِ خدا است وعطاء وی است، آن را دهد که خود خواهد.

« اَوْ یُحاجُّوکُمْ عِنْدَ رَبِّکُمْ » - این هم‌ازسخن جهودان‌است ، یعنی : ولاتؤمنوا بان یحاجّوکم عند ربّکم، لانّکم اصحُّ دیناً منهم، فلایکون لهم الحجّةُ علیکم. میگوید: استوار مدارید که ایشان فردا بنزدیك خدا باشما حجّت گیرند ، ازبهر آنکه دین شما راست ترست ، وحجّت شما قوی‌تر ، وایشان را برشما حجّت‌نه . **ابن‌جریج** گفت : معنی آیت آنست که‌جهودان سَفَلهٔ خویش رامیگفتند که جزهم‌دینان خویش‌راتصدیق مکنید و استوار مگیرید . نباید که کسی دیگر را آن دهند که شما را دادند ، پس چه فضل بود شما را برایشان ، چون ایشان آن دانند که شما دانید ؟ وآنکه فردا بنزدیك خداباشما حجّت گیرند وگویند : دین ماشناختید وبدرستی آن اقراردادید ، مکنید ایشان را تصدیق تا امروز بعلم چون شما نباشند ، و فردا بنزدیك خدابرشما حجّت نیارند . پس ربّ‌العالمین بجواب‌ایشان گفت رَدّاً علیهم وتکذیباً لهم : « قُلْ اِنَّ الفَضْلَ بِیَدِاللهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ » . ای **محمد**(ص) ، گوی ایشان راکه افزونی در علم و حکمت ، واین فضل و کرامت دریدِ خدا است ، آنکس را دهد که خود خواهد .

« یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَشاءُ » - رحمت اینجا قرآن و اسلام است برقول **ابن‌عباس** ، ونبوّت است برقول **ربیع** و**حسن** و **مجاهد** . وگفته‌اند که : « حسنیٰ » است درآن آیت که گفت : « اِنَّ الَّذینَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنّا الْحُسْنیٰ » . وگفته‌اند که : این رحمت که قومی را مخصوص است آنست که خواصّ بندگانِ خودرا بحقائق ولطائف سخن خود راه نمود ، تا بتوقیر وتعظیم فرا سرِآن شدند ، وهمگی خویش فرا آن دادند ، وبسمع حقیقت نیوشیدند . ربّ‌العزّت ایشان را درآن بستود وبپسندید، گفت: « وَتَعِیَها اُذُنٌ واعِیَةٌ » ، والیٰ هذا المعنی اشارالنبی(ص) : اِنَّ مِنَ‌العلم کهیئَةِ المکنون لایعرفه اِلّا العلماءُ باللهِ عزّوجلَّ فاِذا نطقوا به لم ینکره اِلا اهلُ العزّةِ باللهِ عزّوجلّ .

« وَاللهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظیمِ » - یعنی عَلَی المؤمنین . این فضل همان احسان است

که درآن آیت گفت : « اِنَّ‌اللهَ یَأمُرُ بِالعدلِ وَالاِحسانِ » عدل آنست که عطا بقدر استحقاقِ بنده دهد ، و فضل آنست که بقدر استحقاق برافزاید ، و بکرم خود فراخ بنوازد .

« ومِنْ اَهلِ الکتابِ » الآیة . . . این آیت در ذمّ قومی آمده از اهل کتاب که ایشان با مسلمانان درمعاملت بدسازی میکردند ؛ وفام(۱) دیر بازمیدادند ، و امانت دیربازمیگزاردند ، وبا ایشان‌خیانت‌ومعاملت بد روا میداشتند ، ومیگفتند: مادر کار **عرب** نه مخاطب‌ایم نه معاتب . ودرنمودن اذیٰ ایشان بزه‌ای نمیدیدند . ربّ‌العالمین این آیت فرو فرستاد بجوابِ ایشان :

«وَمِنْ اهل‌الکتاب مَنْ اِنْ تَأمنهُ‌بِقِنطارٍ یُؤَدِّهِ الیك» میگوید: ازاهل **تورات** کس است که اگر قنطاری مال بامانت نزدیك وی نهی‌آن مال باتو دهد ، و این **عبدالله‌بن‌سلام** است که هزار ودویست اوقیه‌زر بامانت بوی دادند آن امانت بشرط خویش و ذمّت خویش باز گزارد .

« وَ مِنهُم مَن اِن تَأمنه بِدینارٍ لایُؤَدِّهِ الیك» ـ این‌یکی **فنحاص‌بن عازورا** است ، یك دینار بودیعت باو دادند در آن خیانت کرد . « یُؤَدِّهْ ولایُؤَدِّهْ » بجزمِ هاء قرآءة **ابوعمرو** و **حمزه** و **ابوبکر** است . **فراء** گفت : این مذهب بعضی عرب است که جزم در « ها » روا دارند چون‌ماقبل آن متحرّك باشد .

« الّا مادُمتَ علیه قائماً » ـ یعنی بالتّقاضی والمطالبة و بالاجتماع معه ، فاِن انظره واخره انکره . « ذٰلِك بِاَنّهم » ای ذلك الاستحلال والخیانة بانّهم یقولون : « لیس علینا فی‌الامّیّن سبیل » ـ اُمّیان درقرآن **عرب** اند که ایشان قومی بودند بی کتاب . میگوید :آن استحلال وخیانت ایشان بآنست که میگویند : درکار عرب برماملامت‌وعتاب‌نیست ،واموال‌ایشان مارامباح است ، که‌نه هم‌دین‌مااند ونه کتابِ ما

(۱) فام بروزن ومعنی وام است که بعربی قرض ودین خوانند (برهان قاطع)

ایشان را حرمتی اثباتِ کرده ، ربّ العالمین ایشان رادروغزن کرد بآنچه دعوی کردند که در کتاب ما مال عرب مارا مباح است وباز گرفتن امانت ایشان ما را رواست. گفت: « و یقولون علی الله الکذب وهم یعلمون » برخدای می دروغ گویند این جهودان ، که امانت در همهٔ ملّتها وشریعتها بازدادنی و گزاردنی است. آن روز که این آیت فرو آمد **مصطفی** (ص) گفت: « کَذَبَ اعداءُالله ، مامن شیءٍ فی الجاهلیة الّا وهو تحت قدمی الّاالامانة فانّها مؤدّاة الی البرّوالفاجر». وقال **علی بن ابیطالب**(ع) « اَدُّوالامانةَ ولو الیٰ قاتل اولادالانبیاء » ومردی از **ابن عباس** پرسید که: مارادرغزاها که پیش آید بااهل کتاب واهل ذمّت بگذریم، وباشد که ازایشان طعام بستانیم ومرغ خانه گیریم ، فتویٰ چه دهی ؟ **ابن عباس** گفت : روا نباشد بعداز اداء جزیه اِلّا بطیبِ نفسٍ منهم ، مگر که برضاء وخوش دلی ایشان باشد. آنگه این آیت برخواند: « ذلک بانّهم قالوا لیس علینا فی الامّیّین سبیل ، ویقولون علی الله الکذب وهم یعلمون » .

پس ربّ العالمین آنچه گفتند: « لیس علینا فی الامیّین سبیل » برایشان رد کرد و گفت : «بَلیٰ» یعنی « بلیٰ علیهم سبیل فی ذلك » . بلیٰ وقف است وقفی تمام. آنگه برسبیل ابتدا گفت : « مَن اَوفیٰ بعهده » ، اَوفیٰ لغت **حجاز** است و وَفیٰ لغت **نجد** ، ومعنی هردو یکی است . میگوید : هر که بوفاء عهد بازآید آن عهد که براو گرفتند در **تورات** ازایمان آوردن به**محمد**(ص) واستوار گرفتن **قرآن**، وگزاردن امانت ، و « اتقی ... » آنگه از کفر وخیانت و شکستن عهد بپرهیزد ، هر که این کند از متقیان باشد. « والله یحبّ المتّقین » خدای متقیان را دوست دارد ، درین آیت اشارتست که ربّ العزّت جهودان را بهیچ وجه دوست ندارد ، که ایشان بوفاء عهد بازنیامدند ، وزمحارم پرهیز نکردند ، پس ایشان را ازتقویٰ نصیب نیست ، وآنکس که متقی نیست بحکم این آیت ، الله دوست وی نیست .

قوله : «انّ الّذین یشترون بعهدالله وایمانهم ثمناً قلیلاً » **کلبی وعکرمه** گفتند: این آیت هم دوشأن جهودان آمد ، علماء واحبارِ ایشان که از رؤساء ومهتران خویش چون **کعب اشرف** و **حیی اخطب** رشوت میستدند ، تا کار رسول‌خدا(ص) می‌پوشیده داشتند برعلم خویش ، وتبدیل و تحریف درنعت وصفت وی آوردند ، و سوگندان بدروغ درآن یاد میکردند ، که این **تورات** است واز نزدیك خدا است . ربّ‌العالمین گفت : « اولئك لاخلاقَ لهم فی‌الآخرة » الآیة . . . **ابن‌جریح** گفت : سبب نزول این آیت آن بود که **اشعث‌بن‌قیس** ضیعتی داشت و دیگری بروی دعوی کرد بآن ضیعت. **مصطفی**(ص) ازوی بیّنت‌خواست، گواهان نداشت . براشعث سوگندان عرض کرد. اشعث همّت کرد که سوگند خورد. ربّ‌العالمین این آیت فروفرستاد. **مصطفی**(ص) بروی خواند . اشعث نکول کرد ازسوگند و گفت : «اُشهدُالله واُشهدُکم اَنّ خصمی صادق » آن ضیعت بخصم خویش تسلیم کرد ، ونیز اززمین خویش درآن افزود . آنگه **مصطفی** (ص) گفت : « من اقتطع حقَّ امرئٍ مسلمٍ بیمینه فقد اوجب‌اللهُ له النّار وحرّم علیه الجنّة» . فقال له رجل وإن کان شیئاً یسیراً ، فقال : « وان کان قضیباً من اَراكٍ (۱) » . و عن **ابی هریرة** قال : قال رسولُ‌اللهِ (ص) : « ثلاثة لایکلّمهم‌الله یوم‌القیامة ولایزکّیهم ولهم عذاب‌الیم : رجل بایع اماماً لایبایعه الّا للدنیا ، ان‌اعطاه منها مایرید وفیٰ‌له والّالم یفِ‌له ، و رجل بایع رجلا سلعة بعدالعصر فحلف باللهِ لقد اُعطی بها کذا و کذا فصدّقه ؛ **فاخذها ولَمْ یُعطِ بها** ، قال ورجل علی فضل‌ماء بالطریق یمنعه ابن‌السبیل » . ورُوِیَ : ثلاثة لایکلّمهم‌الله یوم‌القیامة ولاینظر الیهم ولایزکیهم ولهم عذاب‌الیم ، قیل یارسول‌الله مَن‌هم خابوا و خسروا ؟ فقال : المُسبِل و المنّان و المنفِق سلعته بالحلف کاذباً . و رُوِیَ : ثلاثة لایکلمهم‌الله یوم‌القیامة ولایزکّیهم ولهم عذاب‌الیم : شیخ زان ، و مَلِك کذّاب ، وعامل مستکبر .

---

(۱) نوعی درخت است .

مفسران گفتند، در معنی ولا یکلّمهم‌الله یعنی بکلام یسرّهم، ولا ینظر الیهم نظر الرّحمة. میگوید: الله‌باایشان سخن‌نگوید، سخنی که بآن شادشوند، وبایشان ننگرد بنظر رحمت، امابنظر سخط نگرد، وباایشان سخنی که غمناك شوند وببدی افتند گوید، که جای‌دیگر گفته است: «فَوَ ربّك لنسئلنّهم اجمعین عمّا کانوا یعملون» ودر خبر است که بایکی گوید: «الیوم أنساك کما نسیتنی»

« ولا یُزکّیهم » - وایشان را تزکیه نکنند نه در دنیا نه درعقبیٰ. تزکیهٔ دنیا آن باشد که بنده را توفیق طاعت دهد، ودرآنچه صلاح وی درآنست وبصیرت وی بآن افزاید، ارشاد کند. وتزکیهٔ عقبی آنست که ویرا ثواب دهد، وبسعادت ابد رساند. واین همه ازکافران ممنوع است.

آنگه گفت: « ولهم عذابٌ ألیمٌ » یعنی که عقوبت ایشان نه خود اینست که این کرامتها از ایشان ممنوع است که باآن عذاب دردناك است.

« وَ اِنَّ مِنْهُمْ لَفَریقاً یَلْوُونَ اَلسِنَتَهُم بِالکتابِ » - این‌هم درشأن جهودان‌است و ذمّ ایشان. درآیت اوّل ذمّ ایشان کرد ببی‌وفائی وشکستن پیمان‌الله، ودرین آیت ذمّ کردایشان را بدروغ گفتن برالله. میگوید: ازایشان گروهی‌اند که زبان‌خویش ازراه صواب برمیگردانند، وازبرخویش‌چیزی می‌نهند، ونبشته‌ای‌میسازند، تا شما پندارید که‌آن از **تورات** است.

یَلْوُونَ اَلسِنَتَهُم بِالکِتابِ » - کتاب اینجا فرا ساخته و نبشتهٔ ایشان است نه **تورات**، همان که جای‌دیگر گفت: « فَویلٌ للّذین یکتبونَ الکتابَ بأیدیهم. امّاآن دیگر کتاب که گفت: « لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الکِتابِ » این یکی **تورات** است. ربّ‌العالمین گفت: « وماهُو مِنَ الکتاب » آن کتاب اول نه این کتاب ثانی است. یعنی که‌آن دروغ برساختهٔ ایشان، نه **تورات** مُنزَل‌است.

تا اینجا بتعریض گفتند و بتعریض جواب شنیدند، آنگه بآشکارا و تصریح

گفتند : « هُوَ من عِندالله » . ربّ‌العالمین بتصریح جواب ایشان داد : « وما هُوَ من عندالله » ، تا معلوم گردد که ایشان‌هم‌بتعریض وهم بتصریح برخدای دروغ‌میگفتند. ودرین سخن‌دلالت است که دروغ گفتن بتعریض هم‌چون دروغ گفتن بتصریح است، هردو ناپسندیده ونکوهیده.

آنکه گفت : « وَ یَقولونَ علی‌الله الـکَذِبَ وهُم یَعلمونَ » - یعنی که نه خود این دروغ‌گفتند که درین آیت است که ایشان درعموم احوال واوقات برخدای‌دروغ میگویند ، وخود میدانند که دروغ زنان‌اند . پس درآن دروغ نه معذوراند که نه ازگمانست‌بلکه بقصد وتعمّدِ ایشانست . وقدقال‌الله‌تعالی « فَمن اَظلمُ ممّن کذب‌علی‌الله وَ کذّب بِالصّدقِ اِذجاءَهُ » و قال النّبیُّ(ص) : مَن کَذَبَ علیَّ متعمّداً فَلیَتَبَوَّأ مقعَدَه مِنَ النّار .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : «ولاتؤمنوا الّا لمن تبعَ دینکم » - بعضی مفسّران گفتند : این خطاب خدای بامسلمانان است ، ونواختِ اهل‌معرفت وایمانست ، ومنّت نهادن‌خدای در دین اسلام برایشان است . و آنکه این خطاب را دو طـریق است : ازیک روی خطابست‌با عامّهٔ مؤمنان این امّت ، و از یک روی خطاب عارفانست وخواصّ اهل طریقت . وجه اوّل آنست که : یا معشرالمسلمین گمان مبرید واستوار مدارید کـه کسی‌راآن دهند که‌شماراادادند ، چون‌دین‌اسلام‌دینی‌نه ، وشمارا دادند. چون‌قرآن کتابی‌نه ،وشما رادادند. چون محمد(ص)پیغامبری‌نه، وشماراست . چون کعبه‌قبله‌ای نه ، و شماراست . چون ماه رمضان ماهی نه ، وشماراست . چون‌روز آدینه روزی نه ، وشماراست . همهٔ شرعها منسوخ‌ِشرع شما وهمهٔ عقدها منسوخ عقد شما ، همهٔ کمال دین وشریعت وجمال حقیقت وطریقت در عهد شما . و ذلك فی‌قوله تعالی : « الیومَ

اکملتُ لکم دینکم واتمَمْتُ علیکم نعمَتی ورضیتُ لکُم الاسلامَ دیناً» . اکنون شکر این نعمت بجا آرید، ومعبود خود را سپاس داری کنید وفرمان برید . فرمان اینست که : «ولاتؤمنوا اِلّا لِمَنْ تَبِعَ دینکم» . جز باهم‌دینانِ خویش موالات مگیرید، وجز با مؤمنان برادری مکنید، و از بیدینان و بیگانگان کرانه گیرید . همانست که گفت : « ولا تَرکَنوا الَی الّذین ظَلموا فتَمَسَّکُمُ النّار » و قال تعالیٰ : « وَلا تَجِدُ قوماً یُؤمنونَ باللهِ والیومِ الاخرِ یُوادّونَ مَن حادَّاللهَ و رسوله » وآنکه این نعمت و کرامت همه ازمعبود خود بینید، و اورا منّت دارید، و باالو سببی در میان میارید، و شرك مگوئید که این هدایت و غوایت و این برتری و فروتری همه از فضل وعدل اوست، همه بارادت و حکم اوست . « قُل اِنَّ الهُدیٰ هُدَیاللهِ » . « قل اِنَّ الفضلَ بیَدِاللهِ » .

وجه دیگر آنست که : این خطاب عارفانست، ونواختِ محبّان است ، میگوید: « لا تُفشوا اسرارَالحقِّ اِلیٰ غیر اهله » . راز دوستی با کس مگوئید، و سرّ درویشی برنااهلان اظهار مکنید، وچهرهٔ جمال حقیقت را بُرقعِ تعزّز فروگذارید، تاهر دیدهٔ نامحرم بدو ننگرد :

چون خوری می، با حریفِ محرمِ پردرد خور

چون زنی کم، باندیم زیركِ هشیار زن

شبلی راباحق رازی بود درمیان، گفت : بارخدایا ! چون بود که **حسین منصور** را ازمیان مابر گرفتی ؟ گفت : رازی بوی دادم وسرّی باوی نمودم بنااهلان بیرون داد، بوی آن فرودآوردم که دیدی .

فرمان درآمد که : یا **محمد**(ص) « وتراهُم یَنظرونَ الیكَ وَهُم لایُبْصِرون. » توپنداری که **عتبه** و **شیبه** و **ولیدبن مغیرة** و **بوجهل** ترا می‌بینند ؟ کلّا ولمّا ! ایشان دیدهٔ نامحرم دارند شایستهٔ شواهد جمال تونیند ! بگذار تا شوند . گوشهٔ دلِ

خویش بایشان مشغول مدار، یکی را **بلال وسلمان وصهیب** پرداز که مقبول شواهد مملکت ومرفوع درگاه احدیت ایشان‌اند. یا**محمد**(ص) تو تصرّف ازمیان بردار، حکم مارا قابل باش، ونعمت ماراشاکر. این تخصیص هدایت وموهبتِ معرفت، کارالٰهیّت ما است، وخاصیّت ربوبیّت ما. این است که ربّ‌العالمین گفت: « یَختصُّ برحمته مَن یَشاء »، ای بِنعمته یختصّ من یشاء، فقوم اختَصَّهُمُ الارزاق، وقومٌ اختصهم بنعمة الاخلاق، وقوم اختَصَّهم بنعمة العبادة، وآخرین بنعمةالارادة وآخرین بتوفیق الظّاهر، وآخرین بتحقیق السّرائر، وآخرین بعطاء الابشار، وآخرین بلقاءالاسرار. یقول‌اللّٰه تعالی و قوله الحقّ: « وِان تَعُدّوا نعمةاللّٰه لاتُحصوها »، « و یختصّ برحمته من‌یشاء ».

مبهم فراهم گرفت و کس را معیّن نکرد، تا امید داران درامید بیفزایند، و ترسندگان درترس بمانند که بنده را درمقام عبادت وطاعت به از اومید وترس حالی نه‌بینی، که ربّ‌العالمین بندگان را درین دوحال بستود گفت: « یرجون رحمته و یخافون عقابَه ».

ونیز تنبیه میکند که بندهٔ اگرچه درطاعت بغایت کوشش رسد، وشرط بندگی بتمامی بجای آرد، آخرالامر آن بود که رحمةاللّٰه او را رهاند. وفی‌ذلك مارُوِیَ عن‌النّبی (ص): « لایدخل‌الجنة احد بعمله، قیل ولاانت یارسول‌اللّٰهِ؟ قال: ولا أَنا الّا ان یتغمدنی‌اللّٰه برحمته. »

۱۵ - النوبة الاولی

قوله تعالی: « مَا کانَ لِبَشرٍ » هرگز روا نباشد مردمی را، « اَنْ یُؤْتِیَهُ اللّٰهُ الکِتابَ » که خدای اورا نامه دهد، « وَ الحُکمَ وَ النُّبوَّةَ » وعلم راست وپیغامبری دهد، « ثُمَّ یَقُولَ لِلنَّاسِ » پس آنکه فرامردمان گوید: « کُونُوا عِباداً لِی مِنْ دُونِ‌اللّٰهِ »

مرا بندگان باشید و مرا بخدائی گیرید فرود ازالله ، « وَ لٰکِنْ کُونُوا رَبَّانِیِّینَ » لکن چنین گفتند پیغامبران امّتِ خویش را که بندگان خدا بید (۱) ، « بِمَا کُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْکِتَابَ » بآنچه کتاب من میدانید (۲) ، « وَ بِما کُنْتُمْ تَدْرُسُونَ (۷۹) » و بآنچه میخوانید از آن .

«وَلَا یَأْمُرَکُمْ» ونفرماید شماراخدای ونه‌هیچ بشری ازپیغمبران ، «اَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِکَةَ وَالنَّبِیِّینَ اَرْبَاباً» که فریشتگان وپیغامبران‌رابخدائی گیرید ، « اَیَأْمُرُکُمْ بِالْکُفْرِ » بکفر میفرماید شما را ؟ « بَعْدَ اِذْ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۸۰) » پس آنکه شما مسلمانان باشید و گردن نهادگان .

« وَ اِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِیثَاقَ النَّبِیِّینَ » پیمان گرفت‌الله از پیغامبران ، « لَمَا آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتَابٍ وَ حِکْمَةٍ » که هرچه دهم ، هرگه که دهم شما را از نامه ودانش راست و پیغامِ محکم ، «ثُمَّ جَاءَکُمْ رَسُولٌ» پس آنکه‌بشما آید رسولی ، « مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَکُمْ » استوار دار و گواه آن را که باشما است ، « لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ » بگروید باو و یاری دهید او را ، « قَالَ ءَ اَقْرَرْتُمْ » خدای گفت : اقرار دادید بپذیرفتن این پیمان از من ؟ « وَ اَخَذْتُمْ عَلیٰ ذٰلِکُمْ اِصْرِی » و این پیمان‌بزرگ گران از من‌بستدید .

« قَالُوا اَقْرَرْنَا » پیغامبران یک‌یک جواب دادند که اقرارداديم ، « قَالَ فَاشْهَدُوا » خدای گفت : بریکدیگر گواه بید ، « وَ اَنَا مَعَکُمْ مِنَ الشَّاهِدِینَ (۸۱) » ومن با شماام از گواهان یکی .

« فَمَنْ تَوَلّیٰ بَعْدَ ذٰلِكَ » هر که بر گردد پس‌ازآن ، «فَاُولٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۸۲) » او از فاسقانست واز بیرون شدگان از پیمان .

« اَفَغَیْرَ دِینِ اللّٰهِ یَبْغُونَ » بجزدین‌خدای‌وتصدیق **محمد**(ص) دینی‌خواهندجست؟

---

(۱) مخفف بوید یعنی باشید (۲) درمتن قرآن کریم تعلمون بتشدید است و مؤلف بنا باختلاف قرآءت مخفف آنرا ترجمه کرده است .

« وَلَهُ اَسْلَمَ » وخدای را گردن نهاد ، « مَنْ فِی السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ » هـر که در آسمانها وزمین کس است ، « طَوْعاً وَ کَرْهاً » بعضی ازمیانِ جان وبعضی ازبن دندان ، « وَ اِلَیْهِ یُرْجَعُونَ (۸۳) » وهمه را باوی خواهند برد .

« قُلْ آمَنَّا بِاللّٰهِ » بگوی ایمان آوردیم بخدای ، « وَمَا اُنْزِلَ عَلَیْنا » وهرچه فرو فرستاده آمد برما ، « وَمَا اُنْزِلَ عَلیٰ اِبْرَاهِیْمَ » و هـرچه فرو فرستاده آمد بر **ابراهیم** « وَ اِسْمَاعِیْلَ وَ اِسْحَاقَ وَ یَعْقُوْبَ وَالْاَسْبَاطِ » وپیغامبران که از فـرزندان **یعقوب** بودند ، « وَمَا اُوْتِیَ مُوْسیٰ وَ عِیْسیٰ » وهرچه **موسی** را دادند و **عیسی** را ، « وَالنَّبِیُّوْنَ مِن رَبِّهِمْ » و هـرچه دیگر پیغامبران را دادند ، از خـداوند ایشان ، « لاٰ نُفَرِّقُ بَیْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ » یکی را از پیغامبران جدا نکنیم در تصدیق بتکذیب ، « وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُوْنَ (۸۴) » و ما ویرا گردن نهادگانیم وخویشتن فرا دادگان .

النوبة الثانیة

قوله تعالی : « ماکان لِبَشرٍ » الآیة ... **مقاتل** گفت :« بشر » اینجا **عیسی**(ع) است و« کتاب» **انجیل** ، وآیت درشأن ترسایان **نجران** آمد ، که در **عیسی** دعویٰ باطل کردند وغلوّ نمودند . میگوید : روا نبود وسزا نباشد وهرگز خود نبود **عیسی** را که خدای اورا پیغامبری و کتاب انجیل دهد پس آنکه بمردم گوید : مرابندگان باشید ! ومرا بخدائی گیرید فرود از خدای . **ابن‌عباس** و **عطا** گفتند : بشر اینجا **محمد**(ص) و کتاب **قرآن** . وسبب نزول آن بود که **بورافع** جهود ورئیس ترسایان **نجران** گفتند : یا **محمد**(ص) تومیخواهی که ما ترا بنده باشیم وترا بخدائی گیریم ! رسول‌الله گفت : معاذالله که من این گویم یافرمایم ، « مابذٰلك بعثنی وبذٰلك امرنی » خدای که مرا به پیغامبری فرستاد نه باین فرستاد که شما میگوئید ونه باین فرمود . ربّ‌العالمین بروفق قول او این آیت فرستاد . **حسن** گفت : مردی از **مصطفی**(ص) درخواست که

تا ترا سجود کنم، فضل‌ازاین سلام که بر یکدیگر میکنیم. رسول اورا از آن نهی کرد، و آیت درشأن وی آمد.

«ثُمَّ یَقُولَ لِلنَّاسِ» ـ اگربرفع خوانی براستیناف است، واگر بنصب‌خوانی برعطف، ای‌لایجتمع له‌الأمران: ایتاء النبوة وقوله: «کونوا عباداً لی مِن دونِ‌الله». میگوید: هرگز نبود بشری راکه پیغامبری وعلم وحکمت دهند آنکه این سخن گوید: «کونوا عباداً لی من دون‌الله». آنکه بیان کرد که پیغامبر چه میگوید: «وَ لٰکِنْ کونوا رَبّانِیّینَ» اِیْ ولکن یَقُولُ کونوارَبّانیّین پیغامبر باُمّتِ خویش‌این گوید: که‌راستان‌واستواران‌ونیک‌خواهان‌باشید وبمهربانی‌درآموزندگان‌بید. اصل ربّانیّ درمعنی آنست که: کسی بعلم‌خلقِ خدای را می‌پروراند، ابتدا بکمینه علم‌آن درآموزد، پس آنکه‌مهینه‌علم؛وطاقتِ‌هرمتعلّم‌می‌نگرد،وفهم‌هرطالب‌میکوشد، وترتیب هرچه می‌درآموزد نگاه میدارد. قال الزّجاج هومنسوب الی الرّبّ، فزید فیه الالف والنون‌للمبالغة فی‌النسبة. وقیل‌هومنسوب‌الی الرّبّان وهوفَعْلان مِنْ رَبَّ یَرُبُّ. ومعناه المتخصص‌بالعلم الّذی‌یرُبُّه باستفادته وافادته. آن روز که **ابن‌عباس** را در**طائف** بخاك کردند، **ابن‌الحنفیه‌محمد بن‌علی بن‌ابی طالب** گفت: «ماتَ الیومَ ربّانیُّ‌هذه الاُمّة». قومی گفتند: ربّانیّ عالمی بُوَد خدائی. و گفته‌اند «ربّانیّ» کسی بود که دروی هم فقه بود هم حکمت وهم ولایت، وآنکه خلق را دین خدای درمی‌آموزد وایشان را برآن میدارد.

«بِما کُنتم تُعَلِّمونَ الکتابَ» ـ حجازی وبصری‌بتخفیف خوانند، واین‌اختیار **بوعبیده** است وباقی قرّاء بتثقیل خوانند، واین اختیار **بوحاتم** است. اگربتخفیف خوانی اشارت بفضیلت متعلّمانست، واگر بتثقیل‌خوانی‌تفضیل و نواخت معلّمانست.

«وبِما کُنتم تَدرُسونَ» ـ ای تَقرؤُن، کما قال‌الله: «وَدَرَسوا مافیهِ». رُوِیَ عن **ابن‌عباس** قال: قال رسول‌الله (ص): «مامِن مُؤمنٍ ذَکَرٍ اواُنثی، حرٍّ أو مملوكٍ

الّا وَلِلّه علیه حقٌ واجبٌ اَنْ یتعلّم من القرآن ویتفقّه فیه » ثم قرأهذه الآیة : « ولکن کونوا ربانیّین بما کنتم تعلِّمون الکتاب وبما کنتم تدرسون » . درین آیت هم تنبیه متعلّمانست وهم تنبیه معلّمان ، متعلّمان رامیگوید :« کونوا حکمآء عاملین بماعلمتم، فانّ الحکیم فی الحقیقة من عمل بما علم ، وکانَ مُحکِماً لِعملِهِ اِحکامَهُ لِعلمه» . حکیم نه آنست که درعلم بکوشد وروایت ودرایت آن بجای آرد وبس .،حکیم اوست که علم را بعمل زیور بر کند ، و کردار فرا گفتار پیوندد . جماعتی ازیاران رسول خدا(ص) در **مسجدقبا** فراهم شدند، ومذاکره‌ای میکردند . **مصطفی**(ص) برایشان درشد گفت : « تَعلّموا ما شِئْتُم اَنْ تَعلّموا ، فَلن یأجرَکم الله حتّی تعمَلوا » چندانکه خواهید علم بیاموزید وبرخوانید ، امّا تاعمل فرا علم نه‌پیوندید وبرآنچه دانید کار نکنید هرگز بثواب آن جهانی و نواخت الـهی نرسید. وعن **ابی الدرداء** (رض) : وَیل لمن لایعلم مرّةً ، وویل لمن یعلم ولا یعمل سبع مرّاتٍ . وکان **یحیی بن معاذ** یقول : یااصحاب العلم قصورکم قیصریّةٌ وبیوتکم کسرَوِیّةٌ وابوابُکم طاهریَّةٌ ومراکبُکم قارونیَّةٌ ومذاهبکم شیطانیّة . فاین المحمدیّة ؟ »

امّا تنبیه معلمان از روی اشارت آنست که : چون دیگران را راه سعادت مینمائید ، و برعلم وعمل میخوانید ، نگرید تا خود را فراموش نکنید : « اَتأمرونَ النّاسَ بِالبرّ و تَنسَونَ انفسَکُم » . **حاتم اصم** میگوید : لیس فی القیامة اشدّ حسرةً من رجل علّم النّاسَ علماً ، فعَمِلوا به ، ولم یعمل هوبه ، ففازوا بسببه وهَلَكَ . وفی معناه انشد :

یا واعظ النّاس قد اصبحت متّهماً   اِذ عِبْتَ منهم اموراً انت تأتیها

وقال تعالی **لعیسی** علیه السّلام : « یاابن مریم عِظْ نفسك فاِن اتّعظتَ فعِظِ النّاسَ و اِلّا فاستحی منّی » .

قوله : « ولا یأمُرکم . . . الآیة » **شامی** و **حمزه** و **عاصم** و **یعقوب** بنصب خوانند معطوف بر « اَن یؤتیه الله » ومعنی آنست که : وَلا اَن یأمرَکم ان تتّخذوا

الملائکة . وایشان که برفع خوانند میگویند : این از آیت اوّل منقطع است برسبیل استیناف و ابتدا . گفت : « ولا یأمُرُکم » یعنی وَلا یأمرکم‌الله . و قیل : لایأمرکم محمد(ص) . میگوید : خدای عزّوجلّ شمارا نفرماید که فریشتگان را و پیغامبران‌را بخدائی گیرید . فریشتگان را درمیان آورد در قصّه ، ازبهر آنکه جهودان عزیر را پسر گفتند ، ترسایان عیسی(ع) را پسر گفتند ، وعرب فریشتگان‌رادختران گفتند .

« ایأمرکم بِالکفر؟ » - استفهام‌است‌بمعنی‌انکار، ای‌لایفعل‌ذلك بعداسلامکم، ای‌لایأمربعبادة الملائکة والنبیّین بعد أن کنتم‌علی‌دین ابراهیم‌وتبعتم‌محمداً فیما(ص) دعاکم الیه .

قوله : « واِذ اَخذالله‌ُ میثاقَ النبیّین » الایة . . . - این‌میثاق‌وعهد نه برپیغامبران تنها گرفتند ، که هم در پیغامبران وهم در امّت ایشان گرفتند . امّا پیغامبران‌سران بودند ومهتران ، وامّت تبع‌ایشان بودند . پس پیغامبران بذکرمخصوص‌اند که اصل ایشانند، وخطاب‌بااصل کنند ، ومرادهم‌اصل‌باشدوهم‌تبع . چنانکه ربّ‌العالمین گفت: « یا اَیُّهَاالنبیّ اذا طلّقتمُ النساء » . و کیفیّت این عهد گرفتن وپیمان ستدن آنست که الله تعالی با پیغامبران گفت وایشان را فرمود که : یکدگر را تصدیق کنید و نصرت دهید . پیشینه را گفت که پسینه را مبشّر باش وپسینه را گفت که پیشینه را مصدّق باش ، وآنکه همه را گفت وازهمه پیمان ستد که شماوامّتان‌شمابه‌محمد(ص) ایمان آرید که خاتم‌النبیّین ورسول ربّ‌العالمین است ، وگزیدهٔ جهانیان‌است . قال علیّ‌بن ابی‌طالب (ع) : « لم یبعثِ‌الله نبیاً آدمَ ومن‌بعده الّا اخذ علیه العهد فی‌محمّدٍ و امره ، وأخذالعهد علی قومه لَیُؤمنُنَّ ، ولئن بُعِث وهم احیاءٌ لینصُرُنّه » .

« لَما اٰتیتُکم » این‌لام در «لما» لام تاکید است ، و جواب آن بلام قسم بـاز دهند ، چنانکه گفت : «ولئن شِئْنا لَنَذهَبنَّ» . این‌هم چنانست : « لَما اتیتکم‌لتؤمنُنَّ» ومعنی «ما» ایُّ شیءٍ است ، یعنی‌ایَّ شیءٍ اٰتیتکم لتومننّ . میگوید : هرچه شمارا

دهند از کتاب وحکمت ، بآن بگروید و تصدیق کنید. **حمزه** خواند بکسر لام: لِما اتیتکم ، یعنی لِاَجلِما اُتیتکم. وبتشدید میم قرآءة شاذّاست ، یعنی مهما اُتیتکم ، وحین آتیتکم. قرآءة نافع « لما اُتینا کم » است برسبیل تعظیم ، گفت: دهیم شمارا از کتاب وحکمت.

« ثمّ جاءکم رسولٌ » ـ **محمد(ص)** را میگوید. « مصدّقٌ لِما معکم لتؤمِنُنَّ به ولَتنصرُنّه » این لام جزاست ، جالبِ این لام آن لام که در « لما اُتیتکم ».

« قال ءَ اَقررتم و اَخذتم علیٰ ذٰلکم اِصری » ـ ای قبلتم عهدی. خدای گفت یک یک پیغامبران را: اقرار دادید وعهد من پذیرفتید چنانکه بوفاء آن باز آئید؟ پیغمبران همه جواب دادند که اقرار دادیم. خدای گفت:

« فَاشْهَدُوا » ـ گفته‌اند که: شهادت را دو طرف است: یکی تحمّل و یکی اقامت. در وقت تحمّل علم است ، ودر وقت اقامت اخبار. پس اینجا تحمّل است یعنی فَاعلموا ، وهو تفسیر **ابن عباس**. **سعید بن مسیب** گفت: خدای با فریشتگان گفت: « اِشهدوا علیهم » گواه باشید شما که فریشتگانید برپیغامبران واتباع ایشان ، باین اقرار که دادند.

آنگه گفت: « و اَنَا معکم مِنَ الشّاهدین » خود را جلّ جلاله شاهد گفت ، و معنی شاهد حاضراست ، یعنی که بعلم حاضر است باهمه کس ، و رؤیت وی و قدرت وی برهمه روان: «لایَخفیٰ علیه خافیةٌ ». و گفته‌اند که: شاهد دروصف اوجلّ جلاله آنست که دلائل پیدا کند وحجّتها روشن بنماید ، ومیانِ خلق کار بر گزارد ، و گواه را بآن شاهد گویند که بشهادت وی حکم مشهود علیه روشن شود.

قوله تعالی: « فَمن تولّیٰ بعدَ ذٰلك . . . الآیة » ای بعد اخذِ المیثاق وظهور آیات النبی(ص) « فاُولٰئكَ همُ الفاسقون » اصل « فسق » ازطاعت وفرمان الله بیرون آمدن است ، وفسق را کمینه ومهینه است. کمینه آنست که: درراه دین گناهی صغیره کند

چنانك گفت : « وإن تفعلوا فانّه فسوقٌ بكم » . ومهينه آنست كه كفر وشرك آرد چنانكه گفت : « افمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً » . جاى ديگر گفت : « وأمّا الّذين فسقوا فمأواهمُ النّار » ، واينجا گفت : « فاُولئك هم الفاسقون » كافرانند ، كه هر كه از عهد و پيمان خدا بيرون آيد ، و به **محمد**(ص) ايمان نيارد كافر بود لامَحالة .

قوله تعالى : « افَغَيْرَ دين الله يبغون ... الآية » بيا قرآءة **بصرى و حفص** است ، باقى بتا خوانند . اگر بتا خوانى خطاب با انبياء است و باجهودان ، و اگر بيا خوانى خطاب با جهودان است . ميگويد : اين جهودان بجز دين خداى دينى ميجويند ، و دين خدا آن دين اسلام است كه الله بپسنديد و بندگان را بآن خواند : « و رَضيتُ لكمُ الاسلام ديناً » و « انّ الدّين عندالله الاسلام » هردو اشارت بآنست ، و دين پاك و كيش درست پسنديده بنزديك الله آنست .

« وله اَسلمَ مَن فى السّمٰوات والارض طوعاً و كرهاً » ـ اسلام اينجا گفته‌اند كه استسلام است واعتقاد دل ، واقرار زبان ، والتزام احكام . واقوال مفسّران درين آيت مختلف است : اوّل آنست كه روايت كرده‌اند از **مصطفى** (ص) قال : الملائكةُ اطاعوه فى السّماء ، والانصارُ وعبدالقيس فى الارض . ورُوِىَ انّه قال : لاتَسُبّوا اصحابى فانّ اصحابى اسلموا من خوف الله ، واسلم النّاس من خوف السّيوف . و گفته‌اند اهل آسمان فرمان ـ برداران ومنقادانند بطوع ، واهل زمين بكَرْه ، يعنى كه علم آسمانيان بوحدانيّت الله ضرورى است نه استدلالى ، و علم اهل زمين استدلالى است نه ضرورى ، فَانّ الحجّة اكرهَتهم و اَلجأتهم على ذلك . واين كَرْه نه كره مذموم است بلكه پسنديده است ، وبنده را درآن ثواب . و گفته‌اند : اَسلمَ المؤمنون له طوعاً ، والكافرون كرهاً اذ لم يقدروا على ان يمتنعوا عليه ممّا يريده بهِم ، ويقضيه عليهم ، مؤمنان تن دردادند بطوع و كافران بكره . يعنى كه ارادت و قضاء الله بر كافران روان است ، نتوانند كه از آن بگريزند ، نه قدرتِ آن كه دفع كنند . **قتاده** گفت : اسلم المؤمنون له طوعاً فى حال

الصّحة والامن ، والكافرون له کرهاً عندالخوف والموت . « فلَم يكُ ينفعهم ایمانُهم » گفت : مؤمنان فرمانبردارند درحال صحّت ودر امن ، لاجرم اسلام وایمان ایشان را سود داشت وبکار آمد ، وکافران بوقت ترس وبیم مرگ ، آنگه که معاینةً عذاب دیدند لاجرم اسلام وایمان ایشان بکارنیامد : « فلم‌يكُ ينفعهم ایمانهم لمّا رَاوا بأسنا» وعلى ذلك قوله تعالى فى قصّة **فرعون** : آلْآنَ وقد عصيتَ قبلُ ؟ **ضحاك** گفت که : این عهدوپیمان روزمیثاقاست که ربّ‌العالمين بافرزندان آدم گفت :« اَلستُ بِرَبّكم قالوابلىٰ»- بعضى « بلىٰ » بطوع گفتند ازمیان‌جان ، وقومی بکره گفتند ازبن‌دندان . **مجاهد** گفت : اسلام درین آیت همان سجود است که درآن آیت دیگر گفت : « ولِلّٰهِ يسجد مَن فى‌السّمٰوات والأرض طوعاً و كرهاً » . میگوید : مؤمن خدایرا بطوع خویش‌سجود میکند ، وکافر شخص وی نمیکند لکن‌سایهٔ شخص وی‌میکند بکره ، چنانکه گفت « وظِلالُهم بِالغُدوّ والآصال» وقال تعالى: « يَتَفَيَّؤُ ظِلاله عنِ اليمين والشّمائل سُجّداً لله »

آنگه گفت : عَزّوعلا « وِاليه يُرجَعون »قرآءة **حفص** و **يعقوب** بياست . **يعقوب** بفتح یا و**حفص** بضمّ یا ، وباقى همه بتاء مضمومه خوانند . ومخرج این کلمه مخرجِ وعیداست، یعنی: اَيبغون‌غيردين‌الله‌مع‌انّ مرجعهم‌الى‌الله. رُوى‌عن **ابن‌عباس** : اذا استصعب دابّة احد كم، اوكانت شَموساً فليقْرأ فى‌آذانها « افغيردين‌الله يبغون » الى آخرالآية .

قـوله : « قُل آمَنّا بالله » الاية . . . نظیر ایـن آیت درسورة البقرة شرح آن رفت . اما اهل‌معانی اینجا سؤالها کرده‌اند ، گفتند : چه حکمت است که این‌جایگه « قل آمنّا » گفت ودر سورة البقرة « قولوا آمنّا » ؟ جواب آنست که : این آیت‌خطاب با**مصطفى** (ص) است برخصوص، وفرماناست که تاخود اعتقاد کند آنگه تبلیغ کند باُمّت خویش ، وایشان را برآن خواند وبرآن دارد . وآنجا که گفت « قولوا آمنّا » خطاب باعموم اُمّت‌است که تاآنرا اعتقاد گیرند ، ونه‌فرمان‌است ایشانرا بتبلیغ‌رسالت .

ازین جهت درآن سورة « اُنزِل الینا » گفت و درین سورة « اُنزِل علینا » . و معنی «انزل‌علیه » آنست که برمنزَّل علیه بود که بادیگری رساند . و «انزل‌الیه » برمنزَّل علیه مخصوص‌و اِلیه نهایةُ الاِنزال . وعلی‌ذلك قال‌تعالی: « اَفَلایَکفهم اَنّا انزلناعلیك الکتاب یتلی علیهم ؟ » ، وقال : « و اَنزلنا الیك الذِکر لِتُبیِّن للنّاس‌ما نُزِّلَ الیهم » ، فخصّ هٰهنا « بِالِیٰ » لماکان مخصوصاً بالذّکر الذّی هو بیان المنزّل . وقالوا : هذا کلام فی‌الاَولیٰ لافی‌الوجوب . دیگرسؤال کرده‌اند که **اسماعیل** و **اسحاق** و**یعقوب** را کتاب‌نبود ، چه معنی‌را گفت :«وما اُنزل‌علی**ابراهیم** واسماعیل واسحق‌ویعقوب» ؟ جواب‌آنست که : کتاب ایشان کتاب **ابراهیم** (ع)است ومنزّل‌بایشان صحف ابراهیم است ، که ایشان‌درتحت شریعت **ابراهیم** (ع) بودند . پس‌برسبیل توسّع اطلاق انزال برایشان روا بود . چنانك‌گویند : وما اُنزل‌علی **محمد**(ص) والمسلمین . دیگرسؤال کردند که درآن آیت « وما اوتیَ النّبیّون » گفت ، ودرین‌آیت « والنّبیّون من‌ربّهم ؟ جواب‌آنست که : درآن‌آیت خطاب برلفظِ عموم است ، وحکم‌خطابِ‌عموم بسط‌لفظ است‌نه ایجاز . ودرین‌آیت خطاب خاصّ است . وحکم‌خطاب خاص ایجازلفظ است . پس درین‌آیت ایجازلفظ واختصارسخن اولی‌تربود . دیگرسؤال کردند که چون این خطاب **مصطفی**(ص) را خاصّ است پس‌چون بآخرآیت گفت : « ونحن‌له مسلمون » واین اخبارست از عموم ؟ وجواب آنست که : این بآن‌گفت تا تنبیهی باشد که امّتِ **مصطفی**(ص) از وی جدا نه‌اند درین اعتقاد ، و مکروه نیست ایشان را که بادیگری رسانند وبردیگری خوانند ، چنانکه رسول رسانید و پیغام گزارد . دیگر سؤال کنند که« ونحن‌له‌مسلمون » مؤمنان‌را چون تبجّح(۱) است درستاِئش‌خویشتن، واین بعرف وعادت مذموم است ؟ جواب‌آنست که تبجح مذموم آن بود که مردم‌از خویشتن آن نماید که بآن رِفعت طلب کند وتطاول برمردمان ، امّا چون برسبیل

(۱) البجح : الفرح ، وبجحته فتبجح ای فرحته ففرح (مجمع)

شکر وسپاس داری بود رواست، که ربّ‌العالمین گفت: «و اَمّا بِنعمة ربّك فَحَدّث»، ونیز مؤمنان خواستند که باین‌اعتراف از کافران جدا مانند وحق از باطل جدا کنند، یقول تعالی: «حتّی یَمیزَ الخبیث منَ الطّیّب.» و گفته‌اند که مؤمنان باین‌استسلام‌قصد اخلاص کرده‌اند که‌ازجهت‌شرع‌بآن‌مأموراند. قال‌الله تعالی: «وما اُمِروا اِلّا لِیَعبدوا اللهَ مخلصین له الدّین» یعنی که ماخدایرا مسلمان شدیم و گردن‌نهادیم نه دیگری را، وعلیٰ‌هذا قال عزّوجلّ: «قُل انّما اَدعوا رَبّی ولا اُشرك به احداً»

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «ما کان لِبَشرٍ اَن یُؤتیهُ‌اللهُ الکتابَ» الآیة... جلیل و جبّار، خداوند بزرگوار، کردگار نام‌دار، جلّ جلاله، و عظُمَ شأنه پیش ازایجاد عالم، و پیش‌از خلق آدم، بعلم قدیم خود دانست که ازفرزندان‌آدم سزاوار نبوت و ولایت کیست؟ واهل محبت وشایستهٔ رسالت کیست؟ «الله اعلم حیث یجعل رسالته.» آن را که درازل داغ مهجوری نهاد، و رقم‌بی‌خبری کشید امروزمعصوم وراست راه چون شود؟ وآن را که رایگانی دولت داد وراه صدق وعصمت فراپیش‌نهاد امروز بی‌راه وبدحال چون بود؟ پس چه صورت بندد وچون بوهم درآید؟ وهرگز نبود که **مصطفی** (ص) گزیده و **عیسی**(ع) نواخته بعدازکرامت نبوت، و تأیید عصمت، وقوّت رسالت پای از رقم بر گیرند وخلق راگویند: «کونوا عباداً لی‌من‌دون‌الله».

ربّ‌العالمین بحکم اختیارِ ازلی و عنایتِ سرمدی از بهرایشان جواب داد، و نیابت داشت که ایشان این نگویند، ولکن گویند: «کونوا ربّانیّین» ای کونوا مِنَ المختصّین بالله الّذین وُصفوا بقوله: «و اِذا اَحببتُهُ کنتُ سمعَه الّذی یسمع به‌و بصرَه‌الّذی یُبصربه». ربانیان برمذاق اهل‌معرفت ایشانند که خدایرا یگانه شوند در تجریدِ قصد، هم‌درصحّت توکل، هم درنسیم انس. قدم‌ازدو گیتی بر گرفته، ودستِ

بلطف مهر مولی‌زده ، وچهار تکبیر درصفات خویش کرده .

هر که درمیدان عشق نیکوان گامی نهاد
چـار تکبیری کند برذات او لیل و نهار

نفسی دارند فانی ! دلی دارند تشنه ! نفسی سوخته ! سرّی بعشق افـروخته ! جانی بآرزو آویخته !

دل زان خواهم کـه برتو نگزیند کس
جـان زانکـه نزد بی غم عشق تو نفس
تن زان که بجز مهرتواش نیست هوس
چشم از پی آنکه خود ترا بیند و بس !

همّتشان ازدنیامه ! مرادشان ازبهشت مه ! آرامشان ازهفت‌آسمان واززمین‌مه ! گوش داشته تاآفتاب مهر کی برآید ؟ وماه روی دولت کی درآید ! و نسیم سعادت کی دمد ! ویادگار ازلی کی بردهد !

کـی بـاشد کین قفس بپـردازم
در بـاغ الـهی آشیـان سازم

وگفته‌اند که : ربّانیان ایشانند که‌اختصاص دارند به‌الله که بآن اختصاص‌نسبت باوی برند وباوصاف او موصوف شوند ، وباخلاق اوبرآیند ، چندانکه بندگی‌ایشان برتابد ، ونهاد ایشان جای دارد . واین قول ازآن خبر برگرفتند که **مصطفی** (ص) گفت : « تَخلَّقوا باَخلاق‌الله » ، وقال علیه‌السّلام : « انَّ لِلّه تعالیٰ کذا خلُقاً ، مَن تخلَّق بواحد منهادخل‌الجنّة » . اهل‌علم گفتند : تفسیراین اخلاق معانی نود ونه نام‌خداست که بنده را درروش خویش بآن معانی گذربایدکرد تا بوصال‌الله رسد ، **پیرخراسان ابوالقاسم گرگان** رحمه‌الله گفت : بنده تـا در تحصیل این معانی و جمیع این اوصـاف است هنوز در راه است ، بمقصد نارسیده ، ودر روش خود است کشش حـق

نایافته ، تـادر معرفت است از معروف باز مانده ، و تا درطلبِ محبّت است از محبوب بی‌خبر شده .

بشتـاب بعشق و نیـز منشین در بنـد
بگذر تو زِعشق و عـاشقی کامی چند

بزرگی را پرسیدند که بنده بمولیٰ کی رسد ؟ گفت آنکه که درخود برسد . پرسیدند که درخود چون برسد ؟ گـفت : طلبِ درسرِ مطلوب شود ومعرفت در سر معروف . گفت شرحی‌بیفزای ، گفت : ازتن زبان ماند وبس ! وازدل‌نشان ماند وبس ! وز جان عیان ماند وبس ! سمع برود شنوده ماند وبس ، دل برود نموده ماند و بس ، جان برود بوده ماند وبس .

محنت همه در نهـاد آب و گل مـاست
پیش از دل و گل چه بود ؟آن حاصل‌ماست !

وقیل‌معنی قوله « کونوا ربانیّین » ـ ای متخصّصینَ‌باللّهِ غیرملتفتین الی‌الوسائط ، کأبی‌بکر لمّا قال حین مات النبی(ص) واضطربت اسرار عامةالناس : « من کان یعبد محمّداً (ص) فانّ محمّداً قدمات ، ومن کان یعبدالله فانّالله تعالیٰ حیّ لایموت » .

« واِذ اَخذاللّهُ میثاقَ النبیّین » الآیة . . . درهمه قرآن هیچ‌آیت نیست دربیان فضیلت **مصطفی** (ص) تمامترازین‌آیت که ویرا خاص است ، کس را درآن شرکت نه . ربّ‌العالمین‌دوعهد گرفت ازخلق خویش ، ودوپیمان ستد از ایشان : یکی آنکه پیمان ستد از همه خلق برخدائی و کردکاری خویش . چنانکه گفت : « واِذ اَخذ ربّک من‌بنی‌آدم » الآیة .

دیگر آنکه : پیمان‌ستدازفریشتگان وپیغامبران برنبّوت **محمد** (ص) ونصرت دادن وی ، چنانکه گفت : « وَاِذ أخذاللّه میثاق النبیّین ... » واین غایت تشریف است و کمال تفضیل که نامش بانام خویش بزرگ کرد ، وقدرش با قدر خـود برداشت .

پیش ازوجود **محمد** (ص) بچندین‌هزارسال فرمان آمد که : یا **جبرئیل** ! من‌دوستی خواهم آفرید ، نام وی **محمد**(ص)، ستوده ونواختهٔ من ، نام اوقرین نام من ، قدر او برداشتهٔ لطف من ، طاعت داشتِ اوطاعت من ، قول او وحی‌من ، اِتّباعِ اودوستی‌من . یا **جبرئیل** ! بامن عهد کردی که بوی ایمان آری واو را نصرت کنی ، اینست که گفت : « لَتُؤمِنُنَّ بِه‌ولَتنصرُنّه » . **جبرئیل** گفت : خداوندا ! عهد کردم که با اودست یکی‌دارم ونصرت کنم‌وبوی ایمان آورم . خدای گفت یا **جبرئیل** ! هم‌برین عهدباشی وخلاف‌نکنی . گفت : خداوندا ! وکِرا زَهرهٔ آن باشد که‌ترا خلاف کند؟ آنکه گفت : یامیکائیل ! توبرعهد **جبرئیل** گواه باش، وآنکه‌همچنان عهد گرفت بر **میکائیل** ، و **جبرئیل**را گفت :توبرعهد **میکائیل** گواه‌باش، وبا **اسرافیل** و**عزرائیل**همین‌عهد گرفت. پس که **آدم**(ع) رابیافرید همین‌عهد گرفت بر **آدم**، و **آدم** درپذیرفت . وزان‌پس **آدم** با **شیث** بگفت وشیث درپذیرفت ، وَ هَلُمَّ جرّاً قرناً بعد قرنٍ .اینت کرامت و فضیلت ! واینت مرتبت و منزلت ! کرا باشد فضل بدین تمامی ؟ وکار بدین نظامی کرا بود ؟ این عزّ سماوی وفرّ خدائی .

کفر و ایمان را هم اندر تیرگی وهم صفا
نیست دارالملک جزرخساروزلف‌مصطفی

۱۶- النوبة الاولی

قوله تعالی : «وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْاِسْلَامِ دِيناً» وهر که جزاز اسلام دینی‌جوید، « فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ » به نپذیرند ازوی ، «وَ هُوَ فِي‌الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۸۵) » ووی در آن جهان از زیان کارانست .

« كَيْفَ يَهْدِي‌اللّهُ قَوْماً» چون‌راه نماید وبه راه‌آرد خدای قومی‌را ، « كَفَرُوْا بَعْدَ اِيمَانِهِمْ » که کافر شدند پس‌از ایمان خویش ، « وَ شَهِدُوْا اَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ »

وپس ازآن که گواهی داده بودند که رسول حقّ است « وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ » وباایشان آمد پیغامها ونشانهای روشن ، « وَاللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۸۶) » والله راه‌نمای قوم بیدادگران نیست .

« أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ » ایشان آنند که پاداش ایشان آنست ، « أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللهِ » که لعنت خدای و راندنِ اوبرایشان است ، « وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (۸۷) » ولعنت فریشتگان ومردمان همه .

« خَالِدِينَ فِيهَا » جاودان در آن آتش‌اند ، « لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ » عذاب از ایشان هیچ سبک نکنند ، « وَلَاهُمْ يُنْظَرُونَ (۸۸) » ونه ببخشائش در ایشان نگرند .

« إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا » مگرایشان که باز آمدند وتوبه کردند ، « مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ » پس آنکه از دین بر گشته بودند ، « وَأَصْلَحُوا » وباصلاح آرند تباهِ خویش و نیك کنند کردار خویش ، « فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۸۹) » که الله آمرزگارست و مهربان .

« إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ » ایشان که کافر شدند پس از ایمان خویش ، « ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْراً » وآنکه برکفر بپائیدند و بیفزودند ، « لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ » توبهٔ ایشان نپذیرند ، « وَأُولَٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ (۹۰) » وایشان بیراهانند وگم‌شدگان از راه .

« إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا » ایشان که کافرشدند ، « وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ » وبمردند بر کفرخویش ، « فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ » نپذیرند فردا ازیکی ازایشان ، « مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَباً » پری همه روی زمین زر » وَلَوِ افْتَدَىٰ بِهِ » که خویشتن بآن ازعذاب باز خرد ، « أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ » ایشان آنند که ایشان راست عذابی دردنمای ، « وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۹۱) » و ایشان را هیچ یاری ده وشفاعت کننده نه .

النوبة الثانية

قوله تعالی: «وَمَن یَبتغِ غیر الاِسلامِ دیناً» - مفسّران گفتند: سبب نزول این آیت آن بود که دوازده مرد از دین اسلام بر گشتند ومرتدّ شدند، در جملهٔ ایشان **حارث بن سوید انصاری** بود و **طعمة بن ابیرق** و **عبدالله بن انس بن خطل** وغیرهم از **مدینه** بیرون شدند وبکفّار **مکه** پیوستند. ربّ العالمین در شأنِ ایشان این آیت فرستاد: «ومن یبتغ غیرالاسلام دیناً ...» اسلام اینجا شریعت **مصطفی** (ص) است. ودین اینجا دین حنیفی که **مصطفی** (ص) بآن اشاره کرده و گفته: «بُعِثتُ بِالحنیفیّة السّهلة السّمحة». معنی آیت آنست که: هر که بعد از بعثت **محمد**(ص) بجز شریعت وی شریعت جوید، وجز دین وسنّت وی دینی دیگر گیرد، و راهی دیگر رود آن از وی نپذیرند، واز راه حق بی‌راه است، واز جملهٔ هالکان ودوزخیان است، که **مصطفی** (ص) گفت: «والّذی نفسی بیده لایسمع بی رجلٌ مِن هذه الأمّة ولا یهودیٌّ ولا نصرانی ثمّ لم یُؤمن بی الّا کان من اهل النّار». و روی: «ما یسمع بی من هذه الامّة من یهودی او نصرانی یموت ولم یؤمن بالذی اُرسلتُ به الّا کان من اهل النّار». وقصّهٔ **زید بن عمرو بن نفیل** معروف است که بر **مصطفی**(ص) رسید پیش از بعثت وی، **مصطفی** (ص) وی را گفت: «مالی اَریٰ قومك قد شنفوك؟» چه بودست که این قوم تو بنظر کراهیت بتو می‌نگرند؟ گفت: از آنکه ایشان بضلالات‌اند، ومن نه بردینِ ایشانم. آنگه قصّهٔ خویش بگفت که: بیرون شدم راه راست ودینِ حق طلب کردم، از دانشمندان واحبار **یثرب** بررسیدم، ایشان را برعبادت‌الله یافتم. لکن بآن عبادت شرک داشتند. دانستم که نه دین حقّ است، بر گشتم وازاحبار **خیبر** بررسیدم ایشان را همچنان برعبادت‌الله مشرك یافتم. گفتم این نه آن دین است که من میجویم. باحبار **فدك** رفتم ایشان را هم برشرك دیدم. از احبار **ایله** بررسیدم همان دیدم.

پس حبری از احبار **شام** گفت : این دین که تو میجوئی کس را ندانیم که برآنست مگرشیخی **بجزیره** . رفتم وازوی برسیدم ، وقصهٔ خودباوی بگفتم، ومقصودخویش عرضه کردم . شیخ گفت : آنها که تودیدی همه برضلالت و بی‌راهی‌اند ، و آنچه تو میجوئی دین خدای عزّوجلّ و راه راست آنست ، و دینِ فریشتگان است ، که اللّٰهرا بآن میپرستند ، وهم‌در زمین خویش آن دین‌یابی . باز گرد وطلب کن که پیغامبری بیرون‌آمد یا خواهدآمد ، که خلق را بآن دین خواند . اگروی را دریابی درپی او باش ، وبوی ایمان‌آر . **مصطفی** (ص) آنکه که این قصه از **زید** میشنید بر راحله بود . پس آن راحله فروخوابانید وقصد طواف خانه کرد . **زید** گفت من هنوزندانسته بودم که پیغامبرست ، من نیز باوی طواف کردم . دوبت نهاده بودند که مشرکان در طواف خویش ایشان را می‌پاسیدند ، **زید** ایشان را بپاسید ، **مصطفی** (ص) از آن نهی کرد ، گفت : « لَا تَمَسَّهُ » زید باخود اندیشه کرد که یک باردیگر بپاسم‌تا چه گوید ! رسول(ص) باوی نگرست گفت : « اَلَمْ تُنْهَ » نه ترا نهی کردند و از آن بازداشتند . آنکه **زید** گفت : « فوالّذی هو اَکرمَه وانزل علیه الکتاب ما استلم صنماً ، حتّی اکرمه الله عزّوجلّ بالّذی‌اکرمه ، وانزل علیه‌الکتاب » . **زیدبن‌عمروبن نفیل** ازدنیا بیرون شد وهنوزپیغام‌و وحی‌ازآسمان بررسول(ص) نیامده‌بود ودعوت نکرده . **مصطفی** (ص) زید را گفت : « یأتی یوم‌القیامة امّةٌ وحده »

کیف‌یَهدِی‌اللهُ قوماً کفروا بعدَایمانهم؟»ـ **مجاهد** گفت : این‌درشأنِ مردی آمد از **بنی‌عمروبن عوف** که از دین بـر گشت و با **روم** شد ، کیش ترسائی گـرفت .

وحکم مرتدّ آنست که **مصطفی** (ص) گفت : « لایَحلُّ دمُ امریءٍ مسلم الّا بِاحدی ثلاثٍ : رجلٌ کفربعد اسلامه ، اَوزنیٰ‌بعد احصانه ، اوقتل نفساً بغیر نفسٍ . » این خبردلیل‌است که هرمرد که از دین اسلام بر گردد کشتنی است ، وزن را همین

حکم است . امّا کودك و دیوانه را ردّتِ ایشان درست نباشد ، لقوله علیه‌السّلام : رُفِعَ القلم عن ثلاثة ، عن‌الصّبی حتّی یبلغ ، وعن النّائم حتّی یستیقظ ، وعن‌المجنون حتّی یُفیقَ » ومُکرَه راهم چنین لقوله تعالی : « اِلّا مَن اُکرِهَ وقلبه مطمئنٌ بِالایمان » . ومست را دوطریق است چنانکه درطلاق است . وقتل‌مرتدّ حقّ‌خدا است ، وسیاستِ شرعی جزامام اعظم را نرسد که این سیاست کند ، اگر آزاد باشدآن مرتّد یابنده . و **شافعی** را دوقول است که پیش ازقتل از مرتدّ توبت خواهند یانه ؟ ودرست آنست که‌ازوی توبت‌خواهند . اگردرآن‌ساعت‌توبت کند ، والّا بکشند . ومال‌وی‌بعدازقضاء دیون‌وحقوق مسلمانان‌فیء باشدبدرست‌ترین اقوال ، وفرزندان‌وی را حکم بردگان وجزیت داران نیست . امّا چون‌بالغ شوند احکام وشرائط اسلام از ایشان درخواهند ، اگربآن‌درست آیند ، والّا ایشان‌را بکشند . واگردومردمسلمان برردّت کسی گواهی دهند ووی انکار کند ، مجرّد انکاروی‌درحق‌وی‌اسلام‌نیست تاویرا تلقین‌شهادت نکنند ونگوید : « لااله‌الّا الله ومحمّد رسول‌الله » . واگرطائفه‌ای که ایشان راشوکت ومنعت باشدمرتدّشوندبرامام‌اعظم‌واجب است که‌بجنگ‌ایشان شود ، یاایشان‌راباسلام بازآرد یا اززمین بردارد .

قوله : « کیف یَهدِی اللهُ قوماً کفروا بعد ایمانهم » - بعضی مفسّران گفتند : این درشأن جهودان‌آمد که پیش از مبعث **مصطفی** (ص) بوی ایمان آورده بودند ، و بعدِ مبعث بوی کافرشدند « وشَهِدوا » ای وبعد اَن شَهدوا انّ محمداً حقّ .

« وجاءَهمُ البیّناتُ » - مابیّن فی التّوراة من‌نعته وصفته .

« وَاللهُ لایَهدی القومَ الظّالمین » - همان است که جای دیگر گفت : « اِنّ الّذینَ کفروا وظلموا لم یَکُنِ اللهُ لِیَغفرَلَهم ولا لِیهدیَهم سبیلاً » . اگر کسی گوید چونست که ربّ‌العالمین اینجا هدایت ازکافر نفی‌کرد ، وجای دیگر گفت « وامّا ثمودُ فهدیناهم » ؟ جواب آنست که هدایت برسه ضرب است : یکی عقل

مميّز است میان خیروشرّ ، وراست ودروغ ، وراه بردن به بعضی مصالح کار خویش . وعامّهٔ اهل‌تکلیف ازمؤمن و کافر و آشنا وبیگانه دربن‌هدایت یکسانند . وهوالمعنی بقوله‌تعالی : «امّاثمود فهدیناهم»ومثله‌قوله : « اِنّاهدیناه‌السَّبیل» . «وهدیْناه‌النَّجدَین» « اَعطیٰ کلَّ شیءٍ خلقَه ثمَّ هدیٰ » - این همه ازین هدایت است که گفتیم . وهم ازین‌بابست آنچه‌بعضی‌جانوران را داد برسبیل‌تسخیر ، وذلك فی‌قوله تعالی : «واَوحیٰ ربُّك اِلَی النَّحلِ » . امّا ضربِ دوّم از هدایت ، تزکیت اعمال واحوال‌بندگان لست ، وتوفیق خیرات درا کتساب طاعات ، وَذلك فی‌قوله تعالیٰ : « اِنّ الّذین آمنوا و عَمِلوا الصّالحات یَهدیهم ربُّهم بایمانهم » ، و قال تعالی : « وَهُدوا اِلَی الطَّیِّب منَ‌القول » ، وقوله : « اولٰئك الّذین هَدَی اللهُ » ، وقوله :«وَالّذین جاهَدوا فینا لَنَهْدیَنَّهم سُبُلَنا» . هدایت سوّم‌راه نمودن است بدارالخلدومجاورت حق‌عزّوجلّ ، وذلك فی‌قوله عزّوجلّ «سیَهدیهِم ویُصلِحُ بالَهم ویُدخِلُهمُ الجنَّة عَرَّفهالهم» . وقوله تعالی :«الحمدلله الّذی هَدانا لِهٰذا» . ربّ‌العالمین جلَّ جلالُه این سه‌قسم هدایت خود را اثبات کرد ونسبت آن باخویشتن‌برد ، وازمخلوق‌نفی کرد ، چنانکه گفت‌عزَّجلالُه :« اِنّك‌لاتهدی‌مَن احببتَ » ، « ولیسَ علیك هُداهم» ، « وما اَنت بِهادِی العُمْی » . قسمی دیگراست ازاقسام هدایت که‌آن‌را دعا گویند . این‌یك قسم **مصطفی**(ص) را وجملهٔ پیغامبران را اثبات کرد گفت : « واِنّك لَتهدی الیٰ صِراطٍ مستقیم » . انبیاء را گفت : « وجعلناهم ائمّةً یَهدونَ بِاَمرنا » قرآن را گفت :« اِنّ هٰذا القرآنَ یَهدی لِلّتی هی‌اقوَمُ » . بیرون ازین‌سه‌قسم آنست که الله بآن مستأثر است ، کس را باوی درآن مشارکت نه ، و اورا درآن باکس مشاورت نه .

« اُولٰئكَ جزاءهم اَنَّ علیهم لعنةُالله » مثل این‌آیت در سورة البقرة شرح آن رفت ، وفرق‌آنست که : آنجا قطعی‌بلعنت حکم کرد ، گفت: « اُولٰئكَ علیهم‌لعنةُالله» ، از بهرآنکه قومی را گفت که بر کافری مردند وامید اسلام و صلاح دریشان نماند ،

واینجا گفت: «اولٰئكَ جزاءُهم»؛ قطعی لعنت نکرد. گفت: جزاء ایشان لعنت است، یعنی که زندگان‌اند، وتا زندگی می‌بود امیدِ اسلام وصلاح درایشان جای است.

و گفته‌اند که: این هرسه آیت از «کَیفَ یَهدیَ اللهُ» تا «وَلاهُم یُنظَرون» منسوخ‌اند، وناسخ این آنست که برعقب گفت: «اِلّا الّذینَ تابوا» این آیت در شأن **حارث بن سوید بن الصامت الانصاری** آمد برخصوص. امّا حکم آن برعموم است تا بقیامت. این حارث بعد از آن که مرتدّ گشته بود پشیمان شد، باز آمد تا بنزدیکی **مدینه** رسید. نامه‌ای نبشت ببرادر خویش **خلاس بن سوید** که من پشیمان شدم و باز آمدم، از رسول خدا (ص) بپرس که مرا توبه هست یانه؟ **خلاس** رفت و قصّهٔ **حارث** با رسول (ص) بگفت. درحال **جبرئیل** آمد وآیت آورد: «اِلّا الّذین تابوا الخ» حارث را ازین خبر کردند، بیامد ومسلمان شد، وَ حَسُن اسلامُه.

قوله: «اِلّا الّذین تابوا مِن بعدِ ذٰلك وَ اَصلحوا». درقرآن هرجای که ذکر توبت کرد بیشتر آنست که ذکر اصلاح قرین آن ساخت، ازبهر آنکه حقیقت «توبت» دوچیز است: تصفیت اعتقاد واصلاح اعمال. پس هردو مجتمع باید، تا توبت درست آید. اگر کسی گوید: چون است که درسورة‌البقرة «اَلّا الّذین تابوا واصلحوا وبیَّنوا» گفت واینجای نگفت «وبیَّنوا»؟ جواب آنست که: درسورة‌البقرة آیت درشأن احبار جهودان آمد که نعت وصفت **محمد**(ص) در **تورات** ازعوام خویش پنهان کرده‌بودند وپوشیده داشته، ومعظمِ گناه ایشان آن بود، پس تا اظهار آن نکردند وبا مردم بیان آن روشن نگفتند توبت ایشان درست نبود. وآن معنی درین قوم که این آیت در شأن ایشان آمد نبود، وگناه ایشان جز ردّت نبود. ازین جهت «وبیَّنوا» نگفت.

و گفته‌اند: چون هردو آیت بیان توبت است، چه‌فرق را درآخراین آیت گفت: «فَاِنّ اللهَ غفورٌ رحیمٌ» ودرسورة‌البقرة گفت: «وَ اَنا التّواب الرّحیم»؟ جواب آنست

که: توّاب وغفور بمعنی، هردومتقارب‌اند، امّا «توّاب» خاصّ تراست و غفورعامّ‌تر وتمامتر، وگناه‌آن جهودان صعب‌تر بود وعظیم‌تر که هم ضلال خودشان بود وهم اضلال دیگران. پس اسم اخصّ بآن اولی‌تر بود. وگناه این مرتد کمتر بود که اضلال باوی‌نبود. پس‌نام‌غفوراینجا لائق‌تروموافق‌تر. ودرخبراست که **مصطفی**(ص) چون‌آمرزش خواستی این هردونام: هم«توّاب»وهم «غفور» فراهم گرفتی. **ابن‌عمر** گفت: میشمردم که اندر یک مجلس سیّد (ص) صد بار بگفتی: «رَبِّ اغفِرلی وتُب علیَّ اِنّكَ انت التّوابُ الغفورُ».

قوله تعالی: «اِنَّ الّذینَ کفروا بعدَ ایمانهم» ـ این آیت در شأن اصحاب **حارث‌بن سوید** آمد که باحارث‌مرتدّ گشته بودند. پس که **حارث** باسلام‌باز آمد و توبت کرد، خبراسلام‌**حارث** بایشان‌رسید، گفتند: مانیز درمکه می‌باشیم‌وچشم‌برروز **محمد**(ص)نهیم، وبدافتادِ جهان درحقّ‌وی. وذلك فی‌قوله عزّوجلّ: نَتربَّصُ به‌رَیْبَ المَنون»، وهر گه که خواهیم‌باز گردیم که توبت مابپذیرند، چنانکه توبت **حارث** پذیرفتند. فأنزل‌اللهُ تعالیٰ هذه الآیة.

بعضی مفسّران گفتند: این‌آیت منسوخ است که ربّ‌العالمین وعده داده است که توبهٔ هرتائبی بپذیرند، تاآنکه که‌آفتاب ازمغرب‌آید، وذلك فی‌قول‌النّبی(ص): «انَّ بالمغرب باباً فتحهُ‌اللّهُ‌عزّوجلّ‌للتّوبةِ‌یومَ‌خلقَ‌السمٰواتِ والارضَ، فلایُغلَقُ‌حتّی تطلعَ الشّمسُ من‌مغربها» وقومی گفتند: آیت منسوخ نیست، ومعنی‌آیت آنست که: لَن تُقبَلَ توبتُهم فی‌حالِ‌ضلالتهم». برین قول واوِ «وَاُولئك» واو حال‌است. میگوید: توبت‌ایشان‌درآن حال که گمراه باشند نپذیرند، که توبت وضلالت ضدّ یکدیگرند، بهم جمع نیایند. وگفته‌اند: «لن تُقبَلَ توبتهم» یعنی عندالموت و المعاینة، نحو قوله تعالیٰ: «ولَیستِ التّوبة للّذین یعملون السّیّئات»... الآیة

قوله‌تعالی: «انَّ الّذینَ کفروا وماتوا وهُم کُفّارٌ فَلَن یُقبَلَ‌من‌احدِهم مِلْأُالارضِ

ذهباً ولوِ افتدیٰ به ». این « واو » معنی عموم را درآورد. میگوید: اگر کسی چندانکه یک روی زمین زر از آن او باشد وبقربت وطاعت خرج کرده باشد دردنیا، چون بر کفر میرد آن ویرا هیچ بکار نیاید، ونپذیرند؛ که آن انفاق از متقیان پذیرند نه از کافران، وذلك فی قوله‌تعالی: « انّما یَتَقَبَّلُ اللهُ منَ المتَّقین ». و روا باشد که این بر آخرت حمل کنند، یعنی در قیامت آن کافر که بر کفر مرده باشد اگر بپری روی زمین زر دارد وخواهد که تا خود را ازعذاب‌الله بآن بازخرد، ویرا سود ندارد، و از وی نپذیرند. وفی ذٰلك مارُوِیَ انّ النّبی(ص) قال: « یُجاءُ بِالکافر یومَ‌القیامة فیُقالُ له اَرأیتَ لو کان‌لك ملأ الارض ذهباً لَکُنْتَ مُفتدیاً به؟ فیقول نعم! فیُقالُ لقد سُئلت ماهو اَیسَرُ من ذلكَ.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « ومن یبتغِ غیرَالاِسلامِ دیناً فلنْ یُقبَلَ منه » الآیة... هردین که نه اسلام، باطل است. هرعمل که نه اتّباع سنّت، تخم‌حسرت‌است. اسلام درخت است، سنّت آبشخور آن، و ایمان ثمرهٔ آن، وحق جَلَّ شأنُه نشانندهٔ آن وپرورانندهٔ آن. واین چشمهٔ سنّت مدد که میگیرد از عنایت الٰهی میگیرد. اگر العیاذبالله آن عنایت باز گیرد چشمه خشك شود، وشجره معطّل وعقیم گردد، ونیز ثمرهٔ ایمان ندهد، وبرشرف زوال وهلاك بود. این مثل آن گروه است که مرتدّ شدند وازاسلام بر گشتند، بازچون عنایت ربّانی سابق بُوَد وچشمهٔ سنّت مدد دهد، ازکلمهٔ طیّبه آن شجره رافرع سازند، وازعقیدهٔ پاکیزه ثمره‌ای‌سازند، وآن‌فرع را ازآسمان‌هدایت مصعَد سازند، وثمرهٔ آن درحال حیوة و مماة مستدام گردانند. تا هرگز منقطع نگردد. این است که ربّ‌العالمین برطریق مثل گفت: « ضرَبَ‌اللهُ مثلاً کلمةً طیّبةً کشجرةٍ طیّبةٍ، اصلهاثابتٌ وفرعها فی‌السّماء تُؤتی اُکُلَها فی کلّ حین بِاِذن ربّها ».

و گفته‌اند: اسلام بضرب مثل، چراغی است از نوراعظم برافروخته، و از نورِ سنّت‌مادّت وپرورش آن پدید کرده، و الیه‌الاشارة بقوله‌عزّوجلّ: « افمن‌شرح‌اللّٰه‌صدره للاسلام فهوعلی‌نورمن‌ربّه » میگوید: هرسینه‌ای که ربّ‌العزّت چراغ اسلام اندرآن سینه برافروخت، مدد گاهی ازنور سنّت آنرا پدیدآورد، تاهمواره‌آن سینه‌آراسته و افروخته بُوَد. پس هر که را از سنّت شمّه‌ای نیست، ویرا دراسلام بهره‌ای نیست. روایت کنند از **شافعی** (ره) که گفت: خدایرا عزّوجلّ درخواب دیدم که با من گفت: « تَمَنَّ عَلَیَّ » ازمن آرزوئی خواه. گفتم: « اَمِتْنی علی‌الاسلامِ »، یعنی مرا که میرانی، براسلام میران خداوندا. فقال عزّوجلّ: « قلْ وعلی السُّنّة »، یعنی که: چون اسلام خواهی، باآن سنّت خواه. چنین گوی که مرا براسلام و برسنّت میران، که اسلام بی‌سنّت‌نیست، وهراعتقاد که نه با سنّت است آن پذیرفته نیست، وهردین که مرتبت دار آن سنّت نیست، آن دین حق نیست.

اهل معرفت را دراسلام رمزی دیگراست، گفتند: اسلام حق است واستسلام حقیقت، وَلِکُلّ حقّ حقیقةٌ. اسلام شریعت‌است واستسلام طریقت. منزل گاهِ اسلام صدر است، ومنزل گاهِ استسلام دل. اسلام چون تن است و استسلام چون روح. تن بی‌روح مردار است، و روح بی‌تن نه بکاراست. اسلام دین را درجهٔ کمینه است: از شرک برستن وبایمان پیوستن، واستسلام درجهٔ مهینه‌است: ازخود برستن ودرحق پیوستن. این است که اللّٰه تبارك وتعالی گفت:

« اِلّا الّذین تابوا مِن‌بعد ذلك وَ اَصلحوا » ــ هر که ازشرک برست ودراسلام پیوست ازجملهٔ تائبان‌است. هر که ازخود برست وبحق پیوست ازجملهٔ صالحانست. این هردو آنند که اللّٰه برایشان مهربانست، وآمرزگار ایشان است.

قوله: « فَاِنَّ‌اللّٰهَ غفور رحیم » ــ همانست که جای دیگر گفت: « اِن تکونوا صالحین فَاِنّه کان لِلاَوّابینَ غفوراً ».

« اِنّ الّذین کفروا بعدَ ایمانهم » الآیة . . . علماءِ شریعت را اجماع است که کفر مرتدّ غلیظ‌تر است از کفر اصلی ، و عقوبت وی سخت‌تر وصعب‌تر . نه‌بینی که‌از کافر اصلی‌جزیت پذیرند . وبر کفرخویش بگذارند ، ومرتدّ را نگذارند بر کفر ، و نه از وی‌جزیت پذیرند ، اِمّا العَودُ الی الاسلام و اِمّا القتل . همچنین سالکان طریقت‌را اتّفاق است که فترت اهل ارادت صعب‌تراست ازمعصیت اهل‌عادت ، وعقوبتِ باز گشتن رونده از راه حق درنهایت تمام‌تراست ازعقوبتِ بازماندنِ وی دربدایت . این‌است که ربّ‌العالمین گفت : « فمَن یکفر بعدُ منکم فانّی اُعذِّبه عذاباً لااُعذِّبه احداً من‌العالمین » . و فی‌معناه مایُحکیٰ عن‌الشّیخ **ابی‌عبدالله‌محمد بن‌حفیف** رحمه‌الله قال : « رَأیتُ فی‌النوم کانّی کنتُ‌نائماً فجاء رسول‌الله(ص) فحرّکنی ، فنظرتُ‌الیه ، فقال: یااباعبدالله ! مَن‌عرف طریقاً فسلکه ، ثمّ رجع عن‌ذلك الطّریق عذّبه اللهُ بعذاب لم یُعذِّبه به احداً من‌العالمین » . قال : فانتبهتُ و اَنا اقرأُ : « فمن یکفُر بعدُ منکم فانّی‌اعذّبه عذاباً » الآیة .

الجزء الرابع

۱۷ - النوبة الاولی

قوله‌تعالیٰ : « لَنْ تَنَالُوا البِرَّ » آن نواخت ونیکی که می‌پیوسید(۱) بآن‌نرسید ، « حَتّیٰ تُنفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ » تا آنکه که نفقت کنید وصدقه‌دهید از آنچه می‌دوست‌دارید . « وَمَا تُنفِقُوا مِنْ شَیْءٍ » وهرچه نفقت کنید از هرچه کنید ، « فَاِنَّ‌اللهَ بِهِ عَلِیمٌ (۹۲) » خدای بآن دانا است .

« کُلُّ الطَّعَامِ » همه خوردنیها ، « کَانَ حِلّاً لِبَنِی اِسرائِیلَ » حلال‌و گشاده بود بنی‌اسرائیل را ، « اِلّا مَاحَرَّمَ اِسرائِیلُ عَلیٰ نَفسِهِ » مگر آنچه **یعقوب** حرام کرد و بسته برخویشتن « مِنْ قَبلِ اَنْ تُنَزَّلَ التَّورٰیةُ » پیش از آنکه **توریت** فرو فرستاده آمد . « قُلْ فَأتُوا بِالتَّورٰیةِ » جهودان را گوی **توریت** بیارید ، « فَاتلُوهَا اِنْ کُنتُمْ

---

(۱) پیوس : امید وطمع ، پیوسیدن : امید داشتن (فرهنگ رشیدی)

صَادِقِينَ (۹۴) » برخوانید اگر می‌راست گوئید.

« فَمَنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ » هر که دروغ سازد برخدای پس ازین، « فَأُولٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۹۵) » ایشان از ستمکارانند برخویشتن.

« قُلْ صَدَقَ اللهُ » گوی که راست گفت خدای هرچه گفت، « فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ » پس بر پی **ابراهیم** ایستید، « حَنِيفاً » آن پاک یکتا گوی یکتاشناس یکتاپرست، « وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۹۶) » واز انباز گیران با خدای خویش هرگز نبود.

النوبة الثانية

قوله تعالی: « لَن تَنالوا البِرَّ حتّی تُنفقوا ممّا تُحبون » ـ مفسّران گفتند: « برّ » اینجا بهشت است وانفاق بیرون کردن زکوة ازمال. میگوید: تا زکوة ازمال بیرون نکنید، و بدرویشان ندهید، ببهشت نرسید. این قول خطاب باتوانگران است علی‌الخصوص، و گفته‌اند که: این خطاب باعامّهٔ مؤمنانست، توانگران و درویشان هر کسی براندازه وتوان خویش بااین انفاق مخاطب است، وآن از ایشان پسندیده. چنانکه جای دیگر ایشان‌را درهزینه کردن وایثار نمودن بافقر وفاقه بستود وبپسندید، و گفت: « ویُؤثِرون علیٰ انفسهم ولوكانَ بهم خَصاصةٌ ».

آن روز که این آیت آمد: « لَن تنالُوا البرَّ حتّی تُنفقوا ممّا تحبون » **زیدبن‌حارثه** آمد واسپی آورد و گفت: « یا رسول‌الله هٰذا مِمّا اُحِبّه » این اسپ دوست دارم، خواهم که در راه خدای خرج کنم، از من بپذیر. **مصطفی** (ص) **اسامة‌بن‌زید** را بخواند واسپ بوی‌داد. **زید** دلتنگ گشت، گفت: « من این ازبهر صدقه آوردم. **مصطفی**(ص) گفت: « اَما انَّ‌الله قدقبِلها منک! » دل‌تنگ مکن یازید! که الله آن صدقه ازتو پذیرفت. و **بوطلحهٔ انصاری** را بستانی بود برابر مسجد،

در آن نخلِ فراوان و آب روان. چون این آیت آمد گفت: یارسول‌الله! ازمال‌خویش هیچ‌چیز دوست‌تر ازین بستان ندارم، و خدای میگوید: آنچه دوستر دارید خرج کنید تابآن‌نواخت رسید که ازمن می‌پیوسید. اکنون این بستان در راه خدا بصدقه دادم و امید دارم که مرا ذخیره‌ای باشد آن جهانی نزدیک خداوند عزّوجلّ. **مصطفی** (ص) گفت: «بَخٍ بَخٍ، ذٰلك مالٌ رابحٌ لك.» نیک آمد نیک آمد، سودمند است این مال ترا. آنگه گفت: یا **اباطلحه** من چنان بینم که در خویشان خود نفقت کنی وصِلة رحم در آن بجای آری. **بوطلحه** همان کرد، با بناء اعمام و نزدیکان خویش قسمت کرد و بایشان داد. **ابوذرغفاری** را مهمانی رسید، بآن مهمان گفت که: این ساعت مرا عذری است که بیرون نتوانم شد. تو بفلان جایگه شو که شتران من ایستاده‌اند، یکی نیکوترفربه‌تر بیار، تا خرج کنیم. آن مهمان رفت و یکی ضعیف‌ترِ نزارتر بیاورد. **ابوذر** گفت: این‌چه بود که کردی؟ که آن نزارتر آوردی، وفرمان‌من نبردی؟ گفت: آن فربه‌ترِ نیکوتر ازآن نیاوردم تاروزحاجتت بود که حاجت ازین مهم‌تر افتد. **ابوذر** گفت: «حاجت من این است که با من در خاکست، ومهم من این است که در گوربامن قرین است.» این‌چنین است! وبرسرِ این آنست که ربّ‌العالمین گفت: «لن تنالوا البرّ حتّی تنفقوا ممّا تحبّون».

در آثاربیارند که‌سائلی بردر **ربیع خثیم** باستاد. **ربیع** گفت: اَطعموه سُکَّراً، او را شکر دهید. گفتند: یا **ربیع** اورا شکر چه بکار آید؟ او را طعام و خوردنی باید. **ربیع** گفت: «وَیحَکُم! اَطعموه سکراً فانَّ‌الرَّبیعَ یُحبُّ السُّکَّرَ وربّ‌العالمین یقول: «لن تنالوا البرّ حتّی تنفقوا ممّا تحبّون».

و یُقال اَحضرَ ذات یومٍ دارَهُ مجنوناً واَمر اَن یُتَّخذ له فالوذجاً من‌السّکر الأبیض. فقیل‌له: وکیف‌یدری هذا المجنون‌انّه اُتّخذمن‌السُّکَّرِ الأبیضِ؟ فقال: هوَ

لایدری‌ولـکن ربّه یدری . و رُوِیَ انّ **ابن‌عمر** کان یهوی جاریةً فاشتراها و اَعتقها، فقیل‌له ، هوَیْتَها فَاشتریتَها ثمّ‌اعتقتَها قبل ان تُصیب منها؟ فقرأَ هٰذه الآیة : «لن‌تنالوا البرَّحتّی تنفقوا ممّا تحبّون » .

آورده‌اند که **زبیده مادرجعفر**(۱) مصحفی ساخته بود ، نود پاره ، همه بزر نبشته ، آنکه مجلّدها زرکرده مرصّع بجواهر ، روزی از آن مصحف میخواند بـاین‌آیت رسید : « لن تنالوا البر حتّی تنفقوا مما تحبّون » آن دروی اثر کرد گفت : من ازمال وملک خویش‌هیچیزدوست‌تر ازین مصحف ندارم ،آنکه‌زرگران وجوهریان رابخواند تاآن بر گرفتند وبفروختند ودروجه‌آن‌عمارتها نهاد ازحوضها ومصنعها که در بادیه فرمود .

« لَن تنالوا البرَّ »ـ اشتقاق « بِرّ » از« بَرّ » است ، وبَرّ جای فراخ است وزمین گشاده ، ومؤمنان راباآن ابرار خوانند که دلها شان فراخ‌است وسینها گشاده، بحکم این‌آیت که گفت : « فمَن یُرِدِاللهُ اَن یَهدیَه یَشرحْ صدرَه للاسلام » ، وکافران را ضدّ این گفت : «ومَن یُرِدْ اَن یضلّه یجعل صدرَه ضَیّقاً حرجاً » . وازین‌جا بود که **ابوذر غفاری** (رض) از **مصطفی** (ص) پرسید که « بِرّ » چیست ؟ جواب داد : «لیس البرّ اَن تُولّوا وجوهکم ... » الآیَة . ازبهرآنکه درین‌آیت افعال خیر و مکارم اخلاق فراخ بگفت وفراوان برداد ، پس معنی‌برّ توسّع است درافعال خیر ، وخدای عزّوجلّ خود را «برّ» خواند وبنده را «برّ» نام نهاد اکنون «بر» بنده باخدا آنست که ویرا مطیع وفرمان بردارست ، وبرّ خدا با بندهآنست که بروی نیکو کاراست ونوازنده و روزی گمارست .

گفته‌اند که برّ برسه معاملت است : یکی باخدا درمعنی عبادت کردن و ویرا

(۱) منظور « ام‌جعفر» است که کنیهٔ زبیده زوجهٔ هارون‌الرشید میباشد .

پرستیدن ، و الیه‌الاشارة بقوله(ص) «لایزید فی‌العمر الّا البرّ ، وانّ الرّجل لیحرم‌الرّزق بالذّنب یُصیبه » . دیگر باقرابت و نزدیکان خویش درمعنی‌پیوستن‌بایشان ، وشناختن حق‌ایشان . و الیه‌الاشارة بقوله(ص) : « دخلتُ الجنّة فسمعتُ فیهاقراءةً فقلت من‌هذا ؟ قالُوا **حارثة‌بن‌نعمان** ، کذٰلکم‌البرّ ، کذٰلکم البرّ، وکان ابرّالنّاس باُمّه . » قال: «وانّ‌من ابرّالبرّ صلةُ الرّجل اهل وُدّ ابیه بعد ان یُوَلّیٰ » . سدیگر با اجنبیان در معنی‌انصاف دادن ایشان ، وشفقتِ اسلام نمودن برایشان ، وخوش داشتن خلق در صحبت ایشان، و الیه الاشارة بقوله(ص) : « البرّ شیء هَیّن ، وجه طلِق ولسان لیّنٌ » .

« وما تُنفقوا مِن شیءٍ » - یعنی من‌صدقةٍ « فانّ اللّه به علیمٌ » عالمٌ بنیّا تکم فیُجازیکم(۱) علیه .

قوله تعالی : « کلّ الطّعام کان حِلّاً لِبَنی‌اسرائیل »- جهودان بر **مصطفی** (ص) منکر بودند که گوشت‌اشتر بحلال‌داشت ومیخورد . گفتند : این‌بر **ابراهیم** (ع) حرام بود، دین **ابراهیم** این بود ، ودر **تورات** چنین‌خواندیم. چونست که **محمد** (ص) در تحلیل گوشت شتر مخالفت دین **ابراهیم** میکند ؟ ربّ‌العالمین آن جهودان را درین آیت دروغ‌زن کرد ، وبیان کرد که گوشت شتربر **ابراهیم** وبرفرزندان اوحلال‌بود، تاآنکه **یعقوب** (ع)برخودحرام کرد.پس‌علماء را اختلاف‌است که **یعقوب** چرابرخود حرام کرد ؟ گفته‌اند که : ویرا بیماری رسید که درآن بیماری گوشت شتروشیرشتر ویرا ناساز گار بود . پس دفع مضرّت را بگذاشت خوردنِ آن ، وبرخود حرام کرد نه تحریم‌شرعی را . **ابن‌عباس وحسن** گفتند : **یعقوب** راعلّتِ عِرق النّساء پدیدآمد، نذر کرد که اگرخدای تعالیٰ ویرا ازآن علّت شفا دهد آن طعامی که دوست‌تردارد ، خوردنِ آن‌بگذارد وبرخودحرام کند تقرّباً الی‌اللّه عزّوجلّ. پس گوشت و شیر شتر بر خودحرام کرد وفاءِ نذرخویش‌را . **ضحاك** گفت : سبب این‌عارض که یعقوب را رسید آن بود که قصد **بیت‌المقدس** داشت نذر کرد که اگر تندرست ، بی‌عیبی و رنجی به

(۱) نسخه : ثم یجازیکم .

بیت‌المقدس فرود آید آخرترین فرزندان قربان کند خدایرا عزّوجلّ. پس فریشته‌ای براه وی آمد وازوی مصارعت خواست. **یعقوب** (ع) اجابت کرد، ساعتی درهم آویختند آنگه فریشته دست بر گوشتِ ران **یعقوب** زد از آن علت عرق‌النّساء پیدا شد. آنگه گفت با **یعقوب**: این بآن کردم تا تو تندرست در **بیت‌المقدس** نروی، تافرزندت قربان نباید کرد بحکمِ نذرخویش. پس رفت ودربیت‌المقدس شدوفراموش کرد آنچه فریشته ویرا گفته بود. قصد ذَبح فرزند کرد. فریشته‌ای آمد و گفت: یا **یعقوب** تو ازنذرخویش بیرون آمدی ومخرج پیدا شد، لاسبیلَ لك الیٰ ولدک. آنگه گفت: «لئن‌شفانی‌َاللهُ لحَرِّمتُ علی‌نفسی‌لحومَ الاِبِل‌وَ اَلبانَها». و رُوی «انّه‌قال لئن‌شفاه‌الله لحرِّم علی‌نفسه العروقَ اوطعاماً فیه عِرقٌ. فجعل بنوه بعدذلك یتبعون(۱) العروق ویُخرجونها من‌اللّحم». پس جهودان بوی اقتدا کردند، و آنچه **یعقوب** برخود حرام کرد ایشان‌برخود محرّم داشتند. آنگه دعویٰ کردند که این تحریم در **تورات** است. ربّ‌العالمین‌ایشان‌را دروغ‌زن کرد، گفت: «قُل‌فَأتوا بِالتّوریٰة فَاتلوها اِن کنتم صادقین».

اگر کسی گوید چونست که در آن آیت پیش «انّ الّذین کفروابعد ایمانهم» گفت، و در اینجای «انّ الّذین کفروا وماتوا» صفتِ جهودان وذمّ ایشان کرد؟ پس آیت «لن تنالوا البرّ حتی تنفقوا ممّا تحبّون» که حدیث مؤمنان و ذکر انفاق ایشان است درآن پیوست؟ آنگه دیگرباره بذمّ جهودان باز گشت، برعقب گفت: «کلُّ الطّعام کان حِلاًّلِبنی‌اسرائیل». یعنی که «لن تنالوا البرّ...» درمیان این دوقصّه چه لائق‌است؟ جواب آنست که: ربّ‌العالمین درآن دوآیت ذمّ جهودان کرد، وهزینهٔ ایشان باطل کرد. یعنی که آن هزینهٔ ایشان با کفر است وطاعت با کفر مقبول نبوَد. پس خطاب بامؤمنان گردانید که انفاق شما نه چون انفاق ایشان است، ازشما پذیریم وقبول کنیم، چون باین‌شرط باشد که فرمودیم. وآنچه بشرط

---

(۱) نسخه: یتتبعون

خویش باشد من که خداوندم خود دانم وجزا دهم. این است که گفت: «فَإنّ‌الله به علیم». آنکه باز بترتیب آیت پیش بازشد وتمامی ذمّ جهودان گفت:

«فَمَنِ افتریٰ علی‌الله الکَذِبَ» ـ این همچنانست که جای دیگر گفت: «ومَن‌اظلم ممّن افتری علی‌الله کذباً». و «انّما یفتری الکذب الّذین لایؤمنون بآیات‌الله» و «اَفتریٰ علی‌الله کذباً ام به جِنَّةٌ» و «وَیومَ‌القیامة تری الّذین کذبوا علی‌الله وجوههم مُسوَدّةٌ». گفته‌اند که: دروغ بردوقسم‌است: یکی آنکه ازبرِخویش سخنی اختراع کندکه آن راهیچ اصل نبود. دیگرقسم‌آنست که: درسخنی‌زیادت آرد یا ازرُمت وقاعدهٔ خویش‌بگرداند، وآنرا اصلی‌باشد. این هردوقسم ناپسندیده و نشان نفاق است. **مصطفی** (ص) گفت: «دروغ بابی است از ابواب نفاق». و فرمود: چنان دیدم‌که مردی مرا گفتی: «برخیز»، برخاستم. دو مرد را دیدم، یکی برپای ویکی نشسته. اوکه برپای بود آهنی‌کژ در دهنِ این نشسته افکنده ویک گوشهٔ دهن‌وی میکشید تا ببردوش. ودیگرجانب هم چنین، پس هردوطرف باهم‌می‌شد، ودیگرباره قلاب درمی‌افکند. گفتم‌این چیست؟ گفتند: این دروغ‌زنی است، هم این عذاب میکنند ویرا درگور تابقیامت. **میمون‌بن‌ابی‌شبیب** می گفت: نامه‌ای می‌نبشتم کلمه‌ای فراز آمدکه اگر بنویسم آراسته شود لیکن دروغ بود، عزم کردم که ننویسم. هاتفی آواز داد که: «یُثَبِّتُ‌الله الّذین آمنوا بالقول الثّابت فی‌الحیوة الدّنیا وفی‌الآخرة». وَصحّ عن‌النّبی(ص) انّه قال: «ویل لمن‌یحدّث فیکذب لِیَضحكَ‌به القومَ، ویل له! ویل‌له!» وقال: «کَبُرَتْ خیانةً ان تُحدّث اخاك حدیثاً هو لك مصدِّق، وانت به کاذب»

اهل معانی گفتند که دروغ‌ازآن حرام است که دل‌ازآن می‌تباه شود وتاریك می گردد، امّا اگربدروغ حاجت افتدوبرقصد مصلحت گوید، وآن را نیز کاره بود پس حرام نباشد. وازآن دردل هیچ تاریکی و کژی نیاید، نه‌بینی که اگرمسلمانی

از ظالمی بگریزد نه رواست که بوی راه نمونی کند، بل که دروغ اینجا واجب است اگر خلاص مسلمانی در آنست، ورسول(ص) خدا رخصت دادست بدروغ گفتن در سه جایگه: یکی در حرب که عزم خویش باخصم راست نتوان گفتن، دیگر درصلح دادن میان دو کس، سدیگر کسی که دو زن دارد، با هریکی گوید که ترا دوستر دارم. وبزرگان دین چون حاجت افتادی بدروغ گفتن مصلحتی را، تاتوانستندی از دروغ پرهیز کردندی وسخن بامعاریض گردانیدندی. چنانکه **مطرف** درنزدیک امیری شد، امیر گفت: چرا کمتر آئی بنزدیک ما؟ جواب داد که تا ازنزدیک امیر برفتم پهلو از زمین برنگرفته‌ام الّا آنچه خدای نیرو داده است. امیر پنداشت که او بیمار بوده‌است، وآن سخن درنهاد خویش راست بود. و**شعبی** کنیزک خویش را گفت: اگر کسی مرا طلب کند تو دائره‌ای می‌بر کش، و دست خویش بران نِه وگوی که درین جا نیست. و **معاذجبل**(رض) عامل **عمر** بود چون از عمل بـاز آمد عیال او گفت: ما را چه آوردی؟ **معاذ** گفت: نگهبانی بامن بود چیزی نتوانستم آورد، یعنی که خداوند عزّوجل بامن بود. زن او پنداشت که **عمر** بروی مُشرفی گماشته بود، پس بخـانهٔ **عمر** شد آن زن وعتاب کرد، و گفت: **معاذ** امین **رسول خدا** (ص) بود وامین **بو بکر**. چونست که تو باوی مشرفی فرستادی؟ **عمر** **معاذ** (رض) را بخواند و از وی پرسید که این زن چیست که میگوید. **معاذ** معلوم وی کرد آنچه که گفته بود. آنگه **عمر** بخندید و باوی نیکوئی کرد.

« فمن افتریٰ علی‌الله الکذِب » ـ یعنی بِاِضافة هذاالتحریم الی‌الله تعالی‌علی **ابراهیم** فی‌التورٰیة، « من بعد ذلِك » ـ ای من‌بعد ظهورالحجّة بِاَنّ التّحریم انّما کان من جهة **یعقوب**، « فاُولٰئك هم الظّالمون ».

قوله: « قل صدق‌الله » ـ ای اعتقِدْ وَ اَخبر اَنّ ذٰلك من قول‌الله وهو صادق. میگوید: یا**محمد**! اعتقاد کن وقوم را خبرده که این‌بیان که رفت از قول‌خداست،

وخدا بهرچه گفت وخبرداد راست گویست ، راست دان ، پاك دان ، همه‌دان . جای دیگر گفت : « ومَن اصدقُ من‌الله حدیثاً » و « من‌اصدق من‌الله قیلاً » آن کیست که راست‌سخن‌تر ، راست گوی‌تر از خدای است ؟

« فَاتّبِعوا ملّةَ ابراهیمَ حنیفاً » ـ اشتقاق ملّت از آملَلتُ الکتابَ است . وملّت ودین دونام‌اند آن شرع را که خدای عزّوجلّ نهاد میان بندگان برزبان انبیاء ، تا بآن شرع بثواب آن جهانی رسند . اهل معانی گفتند : این شرع را دو طرف است : یک طرف باحق‌دارد جَلَّ جلاله ، ویک طرف بابنده . امّا آنچه باحق دارد راه‌نمونی وی است بفرستادن پیغامبران ، ودعوت ایشان ، و فروفرستادن کتاب است ، وبیان امرونهی واثبات حجّت‌در آن . وآنچه به بنده تعلّق دارد اجابت‌دعوت پیغامبران است و امتثال اوامر ونواهی . پس آن طرف که باحق دارد «ملت» گویند ، وآن طرف که با بنده دارد « دین » گویند .

« فَاتّبِعوا ملّةَ ابراهیم حنیفاً وما کانَ من‌المشرکین » ـ این جواب ایشان است که بدعویٰ گفتند که دین ما دین **ابراهیم** است . ربّ‌العالمین گفت که دین‌شما دین **ابراهیم** نیست ، که شما مشرکانید و**ابراهیم** هرگزمشرک نبود .

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ : « لن تنالوا البر حتّی تنفقوا ممّا تحبّون » ـ مَنْ انفق محبوبه من‌الدنیا وجد مطلوبه من‌المولیٰ . ومن انفق الدّنیا والعقبیٰ وجدالحقّ تعالیٰ ، وشتّان مابینهما . یکی‌مال‌باخت‌دردنیابِبرّالله رسید ، یکی‌ثواب باخت ودرعقبی‌بوصل‌الله‌رسید . هر که امروز بمال وجاه بماند فردا از نازو نعمت درماند ، وهر که فردا باناز ونعمت بماند ، از راز ولی‌نعمت بازماند .

بهرچ ازراه باز افتی، چه کفر آن حرف وچه ایمان

بهرچ ازدوست وامانی، چه زشت آن نقش وچه زیبا

«حتی تنفقوا ممّا تحبّون» - «مِن» تبعیض درسخن آورد. میگوید: اگربعضی هزینه کنی از آنچه دوست داری ببرّ مولی رسی، دلیل کند که اگرهمه هزینه کنی بقرب مولیٰ رسی. ای بیچاره چون میدانی که ببرّ او می‌نرسی تاآنچه دوست داری ندهی، پس چه طمع داری که ببارّ رسی بااین همه غوغا و سودا که در سر داری؟!

تا تو را دامن گیرد گفتار هر تردامنی

سغبهٔ سودای خویشی جزحجاب ره نه‌ای

گفته‌اند: انفاق‌برسه رتبت‌است: اوّل‌سخا، دیگرجود، سدیگرایثار. صاحب سخا بعضی دهد و بعضی ندهد، صاحب جود بیشتر دهد وقدری ضرورت خود را بگذارد، وصاحب ایثار همه بدهد و خود را وعیال را بخدا ورسول سپارد. و این رتبت **صدیق اکبر**ست کههرچه داشت بدادودر راه حق‌هزینه کرد، وفی ذلك مارُوی «انّ **عمر بن الخطاب** قال: امرَنا **رسول‌الله** (ص) ان نتصدق، فوافَق ذلك مالاً کان عندی، فقلتُ الیوم‌اسبِق **ابابکر** اِن‌سبقته، فجِئت‌بنصف مالی. فقال **رسول‌الله** (ص) ماذا ابقیت‌لاهلك؟فقلتُ‌مثله. و اَتیٰ **ابو بکر** بکلّ ماعنده. فقال‌یا **ابابکر** ماذا ابقیت لاهلک؟ فقال: «اللهَ ورسوله» فقلت لاُاسابقک الی شیء ابداً.» آنروز که **مصطفی** (ص) یاران رابرصدقه داشت وازایشان درراه حق‌انفاق خواست، **عمر** گفت آنروز مرا مالی جمع شده بود، باخود گفتم اگرمن روزی بر **ابو بکر** پیشی‌خواهم برد امروز آن روزست که من بروی پیشی برم. یک نیمه از آن مال برداشتم و بحضرت نبوی‌بردم. **مصطفی**(ص) گفت: عیال وزیردستان را چه گذاشتی یا **عمر**؟ **عمر** گفت: چندان که آوردم ایشان را بگذاشتم. گفت از آن پس **بو بکر** را دیدم

کـه هرچه داشت همه آورده بـود ، وخود را وعیال را هیچیزی بنگذاشته بود ، و **مصطفی** (ص) ویرا میگوید : اهل وعیال راچه بگذاشتی ؟ و **بوبکر** می گوید« خدا و رسول او ، » پس **عمر** گفت : یا **ابابکر** ! هر گز تامن باشم بتونرسم .

آورده‌اند که روزی **عمر** درخانهٔ **بوبکر** شد . اهل‌بیتِ ویرا گفت که **بوبکر** بشب چه کند ؟ مگر نمازفراوان کند ، وتسبیح وتهلیل بسیار گوید ؟ ایشان گفتند نه که‌وی نمازبسیار نکند وآوازی ندهد . لکن‌همه شب درپس زانونشسته ، چون وقت سحر باشد نفسی برآرد که ازآن نفس وی همه‌خانه بوی جگرسوخته بگیرد .

گفتم : چه نهم پیش دو زلف تـو نثـار
گـر هیچ بنزد چاکـر آئی یک‌بـار
پیشت بنهم این جـگر سوخته زار
کایـد جـگر سوخته بـا مشک بـکار

عمر آهی سرد بر کشید ، گفت : اگر نماز بودی کار وی با تسبیح و تهلیل فراوان بودی من‌نیز کردمی ، امّا سوختن جگر رادرمان ندانم .

« وما تنفقوا من شیء فَاِنّ‌الله به علیم » ـ یکی هزینه کند چشم بر پاداش و عوض نهاده ، یکی دل در دفعِ مضرّت وبگردانیدن آفت بسته ، یکی بآن کند که الله می‌داند ومی‌بیند ، که خود می گوید : « فانّ‌الله به علیم » و انشدوا فی‌معناه :

یَهتَزّ لِلمَعْرُوفِ فِیْ طلبِ العُلیٰ لِیُذکَرَ یَوْماً عِندَ سَلمیٰ شما ئـِله

« کلُّ الطّعام کانَ حِلّاً لبنی‌اسرائیل » الآیة . . . گفته‌اند که : درین‌آیت بیان شرف وفضیلت پیغامبرماست **محمد**(ص) بر **یعقوب** (ع) ، که **یعقوب** طعامی حلال برخود حرام کرد ، وآن حرام بروی مقرّر کردند و ویرا درآن تحریم بگذاشتند . و**محمد**(ص) **ماریهٔ قبطیه** راکه برخود حرام کرد ، او را درآن تحریم بنگذاشتند ؛

وآن کشاده بروی بسته نکردند، وتحِلّة اَیمان ویرا پدید کردند، چنانکه گفت عزّ اسمه: «قد فرض‌الله لکم تحِلّةَ اَیمانکم».

وجهی دیگر گفته‌اند که **بنی‌اسرائیل** کاری درخود گرفتند، والتزام نمودند آنرا که دراصل شریعت نه‌طاعت بود، پس وفاءآن ایشان را لازم آمد، وبا ایشان تشدید رفت، تاکار برایشان دشخوار شد. واین درخبر است که **مصطفی**(ص) گفت: «انّ بنی‌اسرائیل شدَّدوا علی انفسهم فشدَّدالله علیهم». پس نوبت که باین امّت‌رسید آن تشدید بایشان نرفت، و فضیلت وشرف **مصطفی** (ص) را کار برایشان آسان بر گرفتند. وآن چنان نذر که در مباحات رودآن را خود حکمی ننهادند، و وفاء آن الزام نکردند. آن وجه اوّل‌تفضیل **مصطفی** (ص) بر **یعقوب** (ع)است واین‌وجه دوم تفضیلِ امّت **محمد**(ص) بر **بنی‌اسرائیل**.

۱۸ ـ النوبة الاولی

قوله تعالیٰ: «اِنَّ اَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ»، اول خانه‌ای که برزمین نهادند مردمان را، «لَلَّذِی بِبَکَّةَ» این‌است که به **مکة**، «مُبَارَکاً» برکت کرده درآن، «وَ هُدیً لِلعَالَمِینَ (۹۶)» ونشانی ساخته جهانیان را.

«فِیهِ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ» درآن خانه نشانهائی است پیدا روشن، «مَقَامُ اِبْرَاهِیمَ» فرودآمدن گاه ونشستنگاه **ابراهیم**، «وَ مَنْ دَخَلَهُ کَانَ آمِناً.» وهر که درآن‌خانه شد، ایمن گشت. «وَ لِلّهِ عَلَی النَّاسِ» وخدایراست برمردمان، «حِجُّ الْبَیْتِ» قصد و زیارت خانه، «مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَیْهِ سَبِیلاً» هر که تواند که بآن راهی برد، «وَ مَنْ کَفَرَ» وهر که کافر شد(۱)، «فَاِنَّ‌اللّهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعَالَمِینَ (۹۷)» خدای بی‌نیاز است از همهٔ جهانیان.

«قُلْ یَا اَهْلَ الْکِتَابِ» بگوی‌ای‌خوانندگان **تورات**، «لِمَ تَکْفُرُونَ بِآیَاتِ‌اللّهِ»

(۱) نسخه: شود

چرا می کافر شوید بسخنان خدای (که در **تورات** می‌خوانید)؟ «وَاللّٰهُ شَهِيدٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۹۸)» خدا گواه است ودانا بآنچه میکنید.

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ» بگو: ای خوانندگان **تورات**، «لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ» چرا می‌باز گردانید از راه خدای؟ «مَنْ آمَنَ» آنکس که بگروید. «تَبْغُونَهَا عِوَجاً» عیب و کژی می‌جوئید راهی را که خدای راست نهاد؟ «وَ أَنْتُمْ شُهَدَاءُ» وشما خود گواهان که چنین است، «وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۹۹)» وخدای نا آگاه نیست از آنچه میکنید!

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای ایشان که بگرویدند، «إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقاً» اگر فرمان برید گروهی را، «مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» ازخوانندگان اهل **تورات**، «يَرُدُّوكُمْ» باپس آرند شمارا، «بَعْدَ إِيمَانِكُمْ» پس گرویدن شما، «كَافِرِينَ (۱۰۰)» تا کافران باشید (۱).

«وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ» و چون کافر شوید پس ایمان، «وَ أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللّٰهِ» وشما آنید که برشما میخوانند سخنان‌خدای، «وَفِيكُمْ رَسُولُهُ» و درمیان شما رسول وی، «وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللّٰهِ» وهر که دست درخدای زند، «فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۰۱)» اوست که راه نمودند وی‌را براه درست راست.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «إِنَّ أَوَّلَ بيتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ»ـ **مجاهد** گفت: مسلمانان وجهودان در کارقبله‌سخن گفتند، وتفاخر کردند هر کس‌ازیشان‌بقبلهٔ‌خویش. جهودان گفتند: **بیت‌المقدس** فاضلتر وشریفتر، وقبله آن است که مهاجَر انبیاست درزمین مقدّسه. مسلمانان گفتند: قِبله **کعبه** است و **کعبه** شریفتر وعظیم‌تر ونزدیك‌خدا بزرگوارتر

(۱) نسخه: تا کافر بید

و دوستر ازهمهٔ روی زمین ، فـأنزل‌الله عزّوجلّ : « انّ اوّل بیتٍ وُضع للناس » ایشان درین منازعت بودند که ربّ‌العالمین تفضیل **کعبه** را این آیت فرستاد .

فصل فی فضائل مکة

اکنون پیش ازآنکه درتفسیر ومعانی خوض کنیم ، ازفضائل **مکه** و خصائص **کعبه** طـرفی بر گوئیم ، هم ازکتاب خدا عزّاسمه ، وهم از سنّت **مصطفی** (ص) : قال‌الله :« جعَل‌الله الکعبةَ البیتَ الحرام قیاماً للنّاس » و « و اِذجعلنَا البیت مثابةً للنّاس و اَمناً » و « و اِذیرفع‌ابراهیمُ القواعدَ من‌البیت واسماعیل . » و«طَهِّر بیتیَ للطّائفین » و « انّما اُمِرت اَن اعبُد ربَّ هـٰذه البلدة الّتی حرّمها . » و « ربِ اجعل هـٰذَا البلد امناً .» وَ « واِذبوَّ أنا لِابراهیم‌مکانَ البیت . »«وَلْیَطَّوَّفوا بالبیت العتیق» و« فاذکروالله عندالمسجد الحرام .» و « اَجعلتم سقایة الحاجّ وعِمارةَ المسجدالحرام . »و« انَّ الصّفا و المرْوةَ من شعائرالله» و « واَذِّنْ فی‌النّاس بِالحجّ یأتوک رجالاً ... » الی غیرذٰلک من‌الآیات الدّالّة علی شرفها وفضلها . این آیات هریکی بروجهی دلالت کند برشرف کعبه و فضیلت آن ، وبزر گواری و کرامت آن نزدیک خداوند عزّوجلّ . آن را عتیق‌خواند ، وعتیق کریم‌است‌وازدعوی‌جبّاران آزاد ؛ یعنی که : بزر گوارست آن‌خانه بنزدیک خداوند عزّوجلّ ، و آزاد است ، که هر گز هیچ جبار سر کش دعوی درآن نکرد و قصدآن نکرد . مسجد حرام‌خواند وشهرحرام وبیت‌حرام ، یعنی که باآزرم است ، وباشکوه ، وبا وَقار . باز کشتن گاه جهانیـان و جای امن ایشان ، ونزول گاه انبیاء ومستقرّ دوستان ، منبع نبوّت ورسالت ومهبط وحی و**قرآن** .

واز دلائل سنّت برشرف آن بُقعت آنست که : **مصطفی** (ص) کفت آنکه که بـر **خروره**(۱) بیستاد : « والله انّی لَاعلم انکِ أحبُّ البلادالی‌الله و احبُّ الارض الی‌الله، ولولاانّ المشرکین اخرجونی‌منکِ ماخرجت». وقال(ص) :«انّ الارض دُحیتْ

(۱) خرورة ، موضع کان به سوق‌مکة بین‌الصفا والمروة (مجمع)

من **مکة**، وأوّل من طاف بالبیت الملائکة » و «ما من نبیّ هرب من قومه الی الله الّا هرب الی **الکعبة**، یعبدالله فیها حتّی یموت » و « انّ قبر نوح وهود وشعیب وصالح فیمابین زمزم والمقام» و « انّ حول الکعبة لَقبور ثلاثمائة نبیّ » و « انّ بین الرّکن الیمانی الی الأسود لَقبر سبعین نبیّاً ، وانّ بین الصّفا و المروة لقبر سبعین الف نبیّ » و رُوی : « ان **اسماعیل بن ابراهیم** (ع) شکا الی ربّه حَرّ **مکة** ، فأوحی الله الیه انّی افتح علیك باباً من الجنّة فی الحجر ، یجری علیك الرّیحُ والرَّوح الی یوم القیامة » ، وقال (ص) : «انّ مابین الرّکن الیمانی والرّکن الأسود روضةً من ریاض الجنّة ، ومامن احد یدعوالله عندالرّکن الأسود و عندالرّکن الیمانی وعند المیزاب الّا استجاب الله له الدّعاء . » و قال : « مَن نظر الی البیت ایماناً و احتساباً غفرالله له ماتقدّم من ذنبه وما تَأخّر » و « من صلّیٰ خلف المقام رکعتین غُفر له ، ویُحشر فی الآمنین یوم القیامة » و « من صبر علی حَرّ **مکة** ساعة من النّهار تباعدتْ منه النّار مسیرة خمسمائة عام . » وقال (ص) : « **الحجون والبقیع** یُؤخذ باطرافهما و یُنشران فی الجنّة وهما مقربا **مکة والمدینة** ». و قال علیه السلام : « انّ **الرکن و المقام** یأتیان یوم القیامة کلّ واحد منهما مثل **ابی قبیس** لهما عینان وشفتان یشهدان لمن وافاهما . »

وقال **وهب بن منبه** : مکتوبٌ فی التّورات انّ الله عزّوجلّ یبعث یوم القیامة سبعمائة الف ملك من الملائکة المقرّبین بِیَد کلّ واحد منهم سلسلة من ذهب الی البیت الحرام ، فیقال لهم اذهبوا الی البیت الحرام فزُمّوه بهذه السلاسل ثم قوّدوه الی المحشر ، فیأتونه ، فیزُمّونه بسبعمائة الف سلسلة من ذهب ثمّ یمدّونه ، وملكٌ ینادی: یا کعبة الله سیری! فتقول لستُ بسائرة حتّی اُعطی سُؤلی ، فَیُنادی ملك من جوّ السّماء: « سلی » . فتقول الکعبة : « یاربِّ ! شَفِّعنی فی جیرتی الّذین دُفنوا حولی من المؤمنین » فیقول الله سبحانه : « قد اعطیتك سُؤلك » قال: فَیُحشر موتی **مکة** من قبورهم بیضَ الوجوه کلّهم مُحرِمین ، مجتمعین ، یلبّون . ثم تقول الملائکة : سیری یا کعبة الله . فتقول: «لست بسائرة حتّی اُعطیٰ سُؤلی . » فیُنادی

ملكٌ من جوّ السّماء : «سلی ، تُعطیْ » . فتقول الكعبة : «یاربّ ! عبادك المذنبون الّذین وفدوا اليَّ من كلّ فَجّ عميق شَعثاً غبراً قد تركوا الأهلين والاولاد ، وخرجوا شوقاً اليَّ، زائرين، طائفين ، حتي قضَوا مناسكهم كما امرتَهم ، فاَسألك ان تُؤمنهم من الفزع الاكبر، فتشفِّعني فيهم و تجمعهم حولی .» فيُنادی الملك : «انّ منهم من ارتكب الذّنوب و اَصرّ علی الكبائر حتّی وجبت له النّارُ . » فتقول الكعبة : « انّما اسألك الشّفاعة لأهل الذّنوب العظام ! » فيقول الله تعالیٰ : «قد شفَّعتُك فيهم و أعطيتك سُؤلك . » فيُنادی منادٍ من جوّ السّماء اَلا مَن زار الكعبة فليعتزل من بين النّاس ، فيعتزلون ، فيجمعهم الله حول البيت الحرام بيض الوجوه ، آمنين من النّار ، يطوفون و يلبّون . ثمّ ينادی ملك من جوّ السّماء : « اَلا يا كعبة الله سيری ! » فتقول الكعبة : «لبّيك ، لبّيك ! والخير فی يديك ، لبّيك لاشريك لك ، لبّيك ! انّ الحمد والنعمة لك ، و الملك لك ، لاشريك لك ! » ثمّ يمدّونها الی المحشر .

« انّ اوّل بيتٍ وُضع للنّاس» ـ علماء را اختلاف است درمعنی این آیت . روایت کنند از علی علیه السلام که گفت : «هو اوّل بیت وُضع للنّاس مبارکاً وهدیً للعالمین» میگوید : اوّل خانه که در آن برکت کردند ونشانی ساختند جهانیان را ، تا آن را زیارت کنند وقبلهٔ خود سازند ، وخدایرا در آن عبادت کنند ، آنست که به « بکة » . ابن عباس ، کلبی ، وحسن همین تفسیر کردند ، قالوا : «هو اوّل بیت وُضع للنّاس یحجّون الیه ویُعبَدالله فیه .» برین قول « بیت » بمعنی مسجد است کقوله : « اَنْ تَبَوّءا لِقومِکما بمصرَ بیوتاً » ای مساجدَ . و کقوله تعالی : «فی بیوت اذن الله ان تُرفَع ویُذکر فیهَا اسمُه» یعنی المساجدَ .

و ابوذر از مصطفی (ص) پرسید که : اوّل مسجد که مردمان را نهادند در روی زمین کدام است ؟ مصطفی (ص) گفت : « مسجد حرام » . ابوذر گفت : « و بعد از آن کدام ؟ » مصطفی (ص) گفت : « بعداز آن مسجداقصی » . گفت : میان آن هردو چند زمان بود ؟ مصطفی (ص) گفت : چهل سال . آنگه گفت :

« حیثما ادرکتكَ الصلوةُ فصَلِّ فانّه مسجد . » قومی گفتند : اعتبار این اوّلیّت بزمان است ، نه بشرف و منزلت ؛ یعنی: هو اوّل بیت ظهر علی وجه الماء عند خلق السّماء و الارض ، خلقه الله قبل الأرض بألفی عام ، و کان زَبدةً بیضاء علی الماء ، فدُحِیتِ الارضُ من تحته . » وقیل : « هو اوّل بیت بعد الطّوفان » وهو الّذی قال تعالیٰ : «وَ اِذ یرفع ابراهیمُ القواعدَ منَ البیت » . وقیل : « هو اوّلُ بیت بناهُ آدمُ و اتّخذه قبلةً . وفی ذلك ماروُی : انّ الله عزّوجلّ انـزل من السّماء یاقوتةً من یواقیت الجنّة ، لها بابان من زمرّد اخضَر : بابٌ شرقیٌّ و بـابٌ غربیٌّ ، وفیها قنادیل من الجنّة فوضعها علی موضعِ البیت ، ثمّ قـال یـا آدم : اِنّی اَهبطتُ لك بیتاً تطوفُ به کما یطافُ حول عرشی ، وتُصلّی عنده کما یصلّیٰ عند عرشی » .

قـوله « لَلّذی بِبَـکّة » ـ گفته‌اند : **بکه** نام مسجدست و **مکه** نام حرم . و گفته‌اند : **بکه** خانهٔ کعبه است و **مکه** همهٔ شهر . **قریش** آنکه که خانه باز کردند نو کردن را اساس آن بجنبانیدند ، سنگی دیدند سیاه وعظیم از آن اساس که خانه بر آن بـود ، بر آن نبشته بسپیدی هموار : « **بکة** ـ **بکة** » از آنست که **بکه** نـام نهادند . و گفته‌اند که : **مکه** و **بکه** هردو یـکیست ، همچون لازم و لازبٌ . واصل **مکه** از امتکاک است ، یُقال مَكَّ الفصیلُ ضرعَ اُمِّه وامتـکّه ، اذا امتصّه ، فکأنّه یجمع اهل الآفاق ویُؤلّفهم . وسُمّیت بـکّة لأنّها تبكّ اعناق الجبابرةِ ـ ای تقطعها اذا هَمّوا بها وقیل : لأنّ النّاس یتباکون علیه ای یتزاحمون علیه فی الطّواف .

« مبارکاً » ـ من البرکة ، وهی ثبوت الخیر فی الشّیء ثبوتَ الماء فی البرکة وسمّیت البرکة لثبوت الماء فیها .

« وهدیً للعالمینَ » ـ آن خانه از خداوند عزّوجلّ راه نمونی‌ست بندگانرا سوی حق ، وشناخت قبلهٔ حق . گفته‌اند که : **کعبه** قبلهٔ اهل مسجداست ومسجد قبلهٔ اهل حرم ، وجملهٔ حرم قبلهٔ اهل زمین .

رُوِیَ : أنّ النبی (ص) قال : من صلّی فی‌المسجد الحرام رکعتَین فکأنّما صلّیٰ فی‌مسجدی الفَ رکعةٍ ، ومن صلّی فی‌مسجدی صلوةً کانت افضل‌من‌الف صلوة فیما سواه من‌البُلدان . ثم ما اَعلم الیومَ علی‌وجه الارض بلدةً یُرفع فیها من‌الحسنات بکلّ واحدة منها مائةُ الفِ مایُرفع من‌مکّةَ ، ثم مااعلم من بلدةٍ علی وجه‌الارض انّه یکتب لِمَن صلّیٰ فیها رکعتین واحدةً بمائة الف صلوة مایُکتبُ بمکّةَ ، وما اعلم من‌بلدة علی وجه‌الارض یُتصدّق فیها بدرهم واحد یُکتبُ له الفُ درهم مایُکتب بمکّةَ ، وما اعلم علی وجه‌الأرض بلدةً فیها شراب الابرار الّا **زمزم** وهی بمکّة ، وما اعلم علی وجه‌الارض مصلّی الاخیار الّا بمکّة . وما اعلم علی وجه‌الارض بلدةً اِن‌احدٌ یمشی فیها مشیاً یکون مشیته تلك تکفیراً لخطایاه وانحطاطاً لذنوبه ، کما یُحطّ الورقُ من‌الشّجرة الابمکّة .

قوله : « فیه آیاتٌ بیّناتٌ .»ـ درآن خانه نشانهای روشن است . آنکه‌برعقب آن نشانها را تفسیر کرد :

« مقامُ ابراهیمَ » ـ گفته‌اند که : همهٔ مسجدهم**کعبه** وهم جزازآن مقام **ابراهیم** (ع)است . ودرسیاق‌این آیت‌این‌وجه‌مستقیم‌تراست . وگفته‌اند : مقام **ابراهیم** که درین آیت نامزد است ،آن سنگ است که اکنون هنوز بجای است ، دو قدم درونشسته ، یکی‌چپ ویکی‌راست ، که فرا پیش‌خانه نهاده‌اندبرابرمشرق ، وپوشیده می‌دارند درحقّه وغلاف وطیب . وازین وجه است قراءت آنکس که خواند : « فیه آیةٌ بیّنة » علی‌التّوحید .

وقصّهٔ‌مقام **ابراهیم**وبدوِ کارِ او آن است که : از**ابن‌عباس**روایت کردند . گفت : **ابراهیم** ، **اسمعیل** و **هاجر** را به **مکه** برد وآن‌جا بنشاند . روزگاری برآمد ، تا **جرهمیان** بایشان فروآمدند و **اسمعیل** زن‌خواست از**جرهم** ، ومادروی **هاجر** از دنیارفته، **ابراهیم** آن‌جا که بوداز**ساره** دستوری خواست‌تابه**مکه**شودبزیارت‌ایشان .

ساره شرط کرد وباوی پیمان بست که زیارت کند و از مرکوب فرو نیاید تا باز گردد. **ابراهیم**(ع)آمد و **اسماعیل**(ع) بیرون ازحرم بصید بود. **ابراهیم** گفت: زن **اسماعیل** را: « أین صاحبُك ؟» شوهرت کجااست ؟ جواب داد: « لیس هاهنا، ذهب یتصیّد ». این‌جا نیست، بصید رفته است. گفت: هیچ طعامی وشرابی هست که مهمان داری کنی ؟ گفت: نه، بنزدیك من نه کس‌است، نه‌طعام ! **ابراهیم** گفت: چون شوهرت بازآید سلام بدو رسان وبگوی عتبهٔ در سرای بگردان. این سخن بگفت وباز گشت. پس **اسماعیل** بازآمد وبوی پدرشنید وآن زن قصّه باوی بگفت وپیغام بگزارد. **اسماعیل** وی‌را طلاق داد و زنی دیگرخواست، بعد از روزگاری **ابراهیم** بازآمدهم‌بران‌عهدوپیمان که با**ساره** بسته‌بود. **اسماعیل**بصید بود. گفت: « أین صاحبك ؟ » جواب داد که **اسماعیل** بصید است هم‌اکنون دررسد ان‌شاءالله، فرودآی‌وبیاسای که‌رحمت خدای‌بر‌توباد. گفت: هیچ توانی که مهمان داری کنی؟ گفت: آری توانم. گوشت‌آورد، وشیرآورد، **ابراهیم** ایشان را دعا گفت و برکت خواست. آنگه گفت: فرودآی تا ترا موی سربشویم وراست کنم. **ابراهیم** فرو نیامد که با **ساره** عهد کرده بود که فرو نیاید. زن **اسماعیل** رفت و آن سنگ بیاورد وسوی راست **ابراهیم** فرونهاد، **ابراهیم** قدم برآن نهاد واثرقدم **ابراهیم** درآن نشست. ویك نیمهٔ سرِوی‌بشست. آنگه سنگ، باسوی چپ برد، و **ابراهیم** قدم دیگر برآن نهاد واثر قدم درآن نشست. ونیمهٔ چپ وی بشست. آنگه گفت: چون‌شوهرت بازآید سلام من برسان، وگوی عتبهٔ درِسرایت راست بیستاد نگه‌دار. پس چون **اسماعیل** بازآمد، قصّه باوی بگفت واثر هردوقدم وی باونمود. **اسماعیل** گفت: ذاك **ابراهیم** علیه‌السّلام.

رَوی **عبدالله‌بن‌عمر**. قال: سمعتُ رسولَ‌الله یقول: الرّکن و المقام یاقوتتانِ من یاقوت‌الجنّة، طُمس‌نورُهما؛ ولولا ان طُمس‌نورُهما، لَاَضاء بینَ‌المشرق والمغرب.

قوله : « وَمَنْ دَخَلَهُ کانَ آمناً »این أمن ازدعوت **ابراهیم**(ع) است که گفت : « ربِّ اجْعَلْ هذا بلداً آمناً » **ابراهیم** دعا کرد تا **مکه** حرمی بود ایمن ، چنانکه هرجائی که گریزد ، ایمن بود که اورا نرنجانند ؛ وهرصید و وحش که درآن شود ایمن رود ، که او را نگیرند ؛ وآهو وسگ هردو بهم بسازند . ربّ‌العالمین آن دعاء وی اجابت کرد ودرآن منّت بر **ابراهیم** وبرجهانیان نهاد و گفت : « اَوَلَم یَروا اَنّا جعلنا حرماً آمناً ویُتخطَّفُ النّاسُ مِن حولهم » . جای دیگر گفت : « مثابةً للنّاس وَ امناً » ، و « وآمَنهم مِن‌خوف » . در روزگاری که مشرکان حرم می‌داشتند، آن را چندان حرمت داشتند که اگر کسی خونی‌عظیم کردی ودرآن خانه گریختی‌از ثارِآن ایمن گشتی، واکنون هر که ازحاجّ واز معتمران وزایران با خلاص وباتوبه آنجا درشد ، ازآتش ایمن است .

ابوالنجم الصوفیمردی‌قرشی‌بود . گفتا : شبی‌طواف‌می کردم ، گفتم‌یاسیّدی ! تو گفته‌ای «وَمن‌دخله کان‌آمناً» هر که درخانهٔ کعبه شود ایمن است ! ازچه‌چیزایمن است ؟ گفتا : هاتفی‌آواز داد که : « آمناً من‌النار » یعنی ازآتش دوزخ ایمن است .
عن **انس بن‌مالك** قال : قال رسول‌الله (ص) : من مات فی احدالحرمین بعثه‌الله من‌الآمنین .

قوله : «وَ لِلّهِ علی‌النّاس حِجُّ البیت» ـ **حمزه** و **علی** و **حفص** حِجّ‌البیت‌بکسر « حا » خوانند باقی بفتح خوانند ؛ وبکسرلغت **تمیم** است وبفتح لغت اهل **حجاز** ؛ وفرق‌آن است که چون‌بفتح گوئی مصدراست وبکسراسم عمل ، ومعنی« حجّ » قصد است . « ولله علی‌النّاس » ـ این لام رالام ایجاب والزام گویند ، یعنی که فرض است و واجب حجّ کردن برمردمان ، یعنی برآن کس که مسلمان باشد وعاقل و بالغ و آزاد ومستطیع ، این پنج شرط است هر که دروی متجمع گردد حجّ بروی لازم گردد . واولی‌ترآنکه باوجود شرائط ، تقدیم کند وتأخیر نیفکند . لقوله تعالی

« فاستبقوا الخیرات » پس اگر تأخیر کند روا باشد، که فریضهٔ حجّ در سنهٔ خمس فرود آمد، و مصطفی (ص) تاسنهٔ عشر درتأخیر نهاد، که درسنهٔ سِتّ بیرون آمد بقصد مکه، تاعمره کند؛ کافران اورا باز گردانیدند به حدیبیه. و درسنهٔ سبع بازآمد وعُمره قضا کرد وحج نکرد، ودر سنهٔ ثمان فتح مکه بود و بی‌عذری که بود حج نکرد وبه مدینه بازشد، ودر سنهٔ تسع بوبکر را امیر کرد برحاجّ و خود نرفت، ودرسنهٔ عشررفت وحجةالوداع کرد. پس‌معلوم‌شد که تأخیر درآن رواست. امّا چون تأخیر کند بی‌عذری، برخطر آن بود که بمیرد پیش از اداء حجّ. وآنکه عاصی‌برالله‌رسد وحجّ‌درتر کهٔاوواجب شود، اگرچه‌وصیت‌نکند، همچون دَینهاوحقّها که از آدمیان بروی‌بود. بریده روایت کرد، گفت: زنی‌پیش مصطفی(ص) درآمد گفت: یارسول‌الله اِنّ امّی‌ماتت ولا تَحُجّ، أفَاَ حجُّ عنها؟ قال: نعم حجّی عن امّك.» و رَوی ابن‌عباس انّ امرأةً من خثعم أتت النّبی(ص) فقالت: یارسول‌الله انَّ فریضةالله فی‌الحجّ علی‌عباده ادرکت ابی‌شیخاً کبیراً لایستطیع ان یستمسكَ علی الرّاحلة، أفَاَ حُجُّ‌عنه؟ قال: نعم. قالت: أینفعه ذلك؟ قال: نعم. کمالو کانَ علی ابیكَ دینٌ فقضیتِه نَفَعَهُ. این‌دوخبردلیل‌اند که نیابت درفرض‌حجّ رواست درحال‌حیات ودرحال‌ممات. امّا درحال حیات شرط آنست که آنکس که ازبهر وی حجّ کنند زمن(۱) باشد، یا پیری سخت‌پیر؛ چنانکه برراحله وراملهٔ آرام نتواند گرفت، چنانکه درخبر گفت: « لایستطیع ان یستمسك علی‌الرّاحلة ».

استطاعت‌وقدرت‌وطاقت‌وجهد و وُسع‌بمعنی‌متقارب‌اند. واصل‌الاستطاعةاستدعاء الطّاعة، کأنّ النفس بالقدرة تستدعی طاعةَ الشّیء لها. وآنچه گویند: فلان کس را استطاعت نیست، بردو معنی باشد: یکی نفی قدرت را که خود توانائی ندارد و راه

(۱) الزمانه: العاهة، یقال زمن‌الشخص زمناً فهو زمن، وهو مرض یدوم زماناً طویلا (مجمع)

بآن نبرد. دیگر نفی خفّت را که بروی گران شود و آسان نبود؛ و هوالمعنی بقوله: «لایستطیعون سمعاً» ای لایستقلّونه، لأنّهم لایقدرون علیه. واستطاعت عبادت بر قول مجمل سه ضرب است: یکی استطاعت نفسی یعنی که معرفت دارد بعمل، یا وی را تمکّن معرفت بود. دیگر استطاعت بدنی یعنی که تندرست بود، وقوّت وقدرت دارد بر اداء عمل. سدیگر استطاعت بیرون از تن است، وآن وجود آلت است، یعنی زاد وراحله ومانند آن، که تحصیلِ عمل بی‌وجود آلت ممکن نشود. وچون این هرسه مجتمع شد، استطاعتِ تمام حاصل گشت. وآنچه **مصطفی** (ص) گفت: «الاستطاعةُ الزّادُ والرّاحلةُ» اشارت بآن رتبت سوم کرد که بیرون از تن است. از بهر آنکه قومی پرسیدند که ایشان را مسافت دور بود وزاد و راحله نبود، وبشك بودند که فریضهٔ حج بر ایشان لازم است یانه؟ و**مصطفی** (ص) گفت: استطاعت زاد وراحله است، چون زاد وراحله نبود فریضهٔ حج لازم نیاید. وزاد وراحلة آنست که نفقهٔ خویش بتمامی دارد از رفتن تا بازآمدن، باسرعیال وبُقعت خویش، بیرون از نفقت ایشان که نفقتِ شان بروی لازم باشد، وبیرون ازمسکن وخادم وقضاء دیون.

واز استطاعت آنست که راه آسان وایمن بود بی‌دریای مخطر، وبی‌راهزن، و قصددشمن، وبی‌مَکس (۱) وخَفارة (۲) ورصد (۳). رَوی **ابوامامة** قال قال رسول‌الله (ص): مَن لم یمنعه فی‌الحجّ حاجةٌ او مرضٌ حابسٌ اوسلطانٌ جائرٌ فمات، فَلیَمُت اِن شاء یهودیّاً او نصرانیاً.

قوله تعالی: «ومَن کفر فَاِنّ‌الله غنیٌّ عن‌العالَمینَ» ـ کفر این جا «جحود» است بقول **ابن‌عباس** وجماعتی ازمفسّران، ومعنی آنست که هر که دردین حجّ فریضه نبیند برتوانا وترکِ حج معصیت نبیند ازتوانا، الله غنی است ازجهانیان، یعنی که تا بداند این جاحد که برخود زیان کرد که جحود آورد نه برالله، که الله بی‌نیاز است؛

(۱) مکس: خراج وخراج گرفتن و المکس الظلم (قا)
(۲) خفارة: مثلثة، عهد وپیمان وپناه ومزد، بدرقگی ونگاهبانی (منتهی‌الارب)
(۳) الرصد: السبع یرصدالوثوب کمین‌گاه (قا)

ویرا حاجت نیست بطاعت مطیعان وعمل عاملان . بنده اگر عمل کند خود را سود کند که بثواب ونفع آن رسد ؛ و اگرمعصیت کند ، برخود زیان کند که از ثواب درماند .

قوله : « قُل یااهلَ الکتابِ » الآیة . . . ـ اگر کسی سؤال کند که چون است که جهودان و ترسایان اگر بمقتضی کتاب عمل کنند یا نکنند ایشان را **اهل کتاب** گویند ، گاه برسبیل مدح و گاه برسبیل ذَمّ ، و مسلمانان را جز بر طریق مدح **اهل قرآن** نگویند ؟ تا ایمان و عمل نبود این نام برایشان نیوفتد ؟ جواب آنست که : کتاب لفظی مشترك است میان **تورات** که از آسمان فرو آمد ومیان آنچه جهودان‌درافزودند ونبشتند ، چنانکه ربّ‌العالمین گفت :« یکتبونَ الکتابَ بایدیهم ثُمَّ یقولون هذا مِن عنداللهِ . » پس ایشان را برسبیل ذمّ بآن دست نبشتهٔ خویش باز خواند ، یعنی که یا اهل کتاب مبدّل مُحرَّف ! و این تحریف وتبدیل بحمداللهّ‌درقرآن نیست . و **قرآن** جزنام خاص آیاتِ منزَّل نیست ، ازین جهت جزبرسبیل مدح وبرمقتضی ایمان کسی را ازاهل **قرآن** نگویند .

قوله :« قُلْ یااهلَ الکتاب لِمَ تکفرونَ بآیاتاللهِ » این درشأن جهودان آمد که نبوت **محمد**(ص) را منکربودند ، وحجّ کردن را واجب نمی‌دیدند ، وآیات که دروجوب آن فروآمد در کتبِ منزّل نمی‌پذیرفتند . آنکه گفت :

« واللهُ شهیدٌ علی ماتعملون » پوشیده میدارید برخدای آنچه بـروی پوشیده نشود ؟ ندانید کـه وی عزّوجلّ حاضراست بعلم هرجای و دانا بهرجزای و گواه بهر نهان وپیدای .

« قُل یااهلَ‌الکتاب لِمَ‌تصدّون عن‌سَبیلِ‌اللهِ مَن آمَن‌تبغونَها عِوَجاً وانتم‌شهداء » الآیة ... البُغیة ، الطلبةُ . یقال‌بَغیتُه کذا ، وبَغیت له ، وَابغِنِی‌شیئاً ای اِبغِ لی .« تبغونها عـوجاً » ای تبغون لها عوجاً بالشبه الّتی تلبسون بها علیٰ سَفِلَتِکم . هر کژی کـه درك آن بفکرت بود ، عِوَج گویند ، بکسرِ عین . و هرچه درك آن بچشم بود ، عَوَج

گویند بفتح‌عین . این‌جا کژی‌راه دین میخواهد که درك آن بفکرت‌بود . میگوید : که شماعیب و کژی میجوئید راهی را که اَللّهُ راست نهاد ، وخود میدانیدو گواهانید براستی آن راه . و آن آنست که در **تورات** خوانده‌اید که : « اِنَّ‌الدّینَ عنداللّٰه الاسلام وانَّ محمداً رسول‌اللّٰه »

ولفظ شهادت دو معنی را استعمال کنند : یکی معرفت عقل ، و دیگر عقد زبان . امّا معرفت عقل آنست که گفت : « اَو اَلقَی‌السّمعَ وهوشهید » ـ ای عارف‌بعقله . اماعقد زبان آنست که گفت : « فَاشهدوا و اَنَا معکم مِنَ الشّاهدینَ . » وبر هردومعنی « و اَنتم شُهداءُ » تفسیر کرده‌اند : یعنی وانتم عقلاء تعرفون ذلك بعقولکم . و قیل « اَنتم شهداء » ای‌انتم قداُخذ علیکم العهدُ بقوله « و اِذ اَخَذَ اللّٰه میثاقَ الّذینَ اوتوا الکتاب ، » الآیة . . . وقیل وأنتم شهدتم بنبوّته قبل بعثته .

قوله : « یاایّهاالّذینَ آمنوا اِن تُطیعوا فَریقاً مِنَ الّذینَ اوتوالکتاب »الایة ... این‌درشأن **اوس** و **خزرج** فروآمد که‌قومی‌جهودان‌میان‌ایشان‌اغرا کردند وقصدآن کردند که ایشان را درفتنه افکنند ، واز دین بر گردانند . ربّ‌العالمین گفت : اگر شما فرمان برید گروهی را از اهل **تورات** ، وآن گروه عالمان ایشان بودند ، و ازبهرآن گروه‌مخصوص کرد که‌نه‌همچنان‌بودند . نه‌بینی که گفت :« مِن‌اهل‌الکتاب اُمّةٌ قائمةٌ یتلُون آیاتِ‌اللّٰه » ، تخصیص ازآنست که تا این گروه پسندیده درتحتِ آن خطاب نشوند . میگوید : اگر شما ایشان را فرمان برید ، شما را از ایمان باز پس آرند . و ایمان را دوطرف است : یکی ابتدا که بنده در روش‌آید وآهنگ ایمان دارد . دیگر کمال ایمان ، چنانکه دروصف ایشان گفت :«انّما المؤمنون الّذین اذا ذُکراللّٰهُ وجلت قلوبُهم »الآیة و دربن آیت که گفت : « یَردّو کم‌بعدَ ایمانِکم کافرینَ » ابتداء ایمان خواهد نه کمال ایمان ، که آنکس که بکمال ایمان رسد محال باشد که وی‌را بازپس آرند . بزرگان دین ازین‌جا گفته‌اند : « مارجع مَن رجع الّا منَ الطریق . »

قوله تعالی : « و کیفَ تکفرونَ و اَنتم تُتلیٰ علیکم آیاتُالله وفیکم رسوله ». این آیت از بزرگترین آیتهای قرآن است درشأن دین ، کـه دین بکتاب وسنتِ رسول وی است ، ومرد مخاطب بآنست ومحجوج بآن . وایمان سمعی است . جـای دیگر میگوید : « وَمالکم لاتؤمنون بالله والرّسولُ یدعوکم لتؤمنوا بربّکم ».

ثمّ قال : « ومَن یعتصم بالله فقدهدیٰ الی صراطٍ مستقیم » . اعتصام و تفویض وتوکّل واستسلام برترتیب مقامات روندگان نهادند ، اول اعتصام است و آخر استسلام . اعتصام درمنازل اهل بدایت است ، واستسلام درمقامات اهل نهایت . ـ اولیاء را اعتصام فرمودند ، چنانکه گفت : « وَاعتصموابحبل الله جمیعاً » . انبیاء رااستسلام فرمودند ، چنانکه گفت : « اَسلِم قال اسلمتُ لِربِّ العالمین » ازین جاست که اهل تحقیق گفتند : « الاعتصام للمحجوبین ، فامّا اهل الحقائق فهُم فی القبضة ». و «صراطٍ مستقیم» درین آیت همانست که مؤمنین بدعاخواستند که : «اهدنَاالصّراطالمستقیم». و **مصطفی** (ص) را فرمان آمد که : بندگان را بـران خوان ، وذلك فی قوله : « اُدعُ الیٰ سبیل ربّك بِالحکمة والموعظةالحسنة» و **مصطفی**(ص) بحکم فرمان، خلق خدایرا بران خواند، وذلك فی قوله : « وِ انّ هذا صراطی مستقیماً فاتّبعوه »

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « اِنّ اوّلَ بیتٍ وُضع لِلنّاس . . . »ـ کردگار قدیم ، جبّار نامدار ، عظیم، خداوندانا ، کریم عزّجلاله وعظُم شأنه درین آیت فضیلت **کعبه** و شرف اونشر کرد، وبزرگواری آن فراجهانیان نمود ، گفت جلّ جلالُه : نخستین خانه‌ای که نهاده‌شد مردمان را آنست که به **مکه** . خانه‌ای که‌مردمان همه زحام درآن آرند ، وجهانیان روی بدان نهند ؛ و مؤمنان گردآن گردند ، مجاورت را ، ونمازرا ودعا را ، وصلوات وزیارت‌را . خانه‌ای باخیر وبابرکت، باشکوه وباکرامت . کس درآن‌نشد مگربانثارِ

رحمت ، و کس باز نگشت مگر باتحفهٔ مغفرت . قال النبی(ص) : « من حجَّ حجّةَ الاسلام یرجعُ مغفوراً له » . خانه‌ای که نماز بدان تمام ، وحج بدان تمام ، وقصد بدان نجاة ، و دعا آنجا مستجاب ، وزندگانی آنجا قربت ، ومرگ آنجا شهادت . قال علیه الصّلوة والسّلام « من مات بمکّةَ فکأنّما مات فی السّماء الدّنیا ، ومن مات فی حجّ او عمرة لم یُحاسَبْ . وقیل اُدخلِ الجنّة » . خانه‌ای که هر که در آن رفت بایمان وحِسبت وتعظیم وطلبِ قربت وتصدیقِ وعد ومراعاتِ حرمت ، ایمن است از آتش عقوبت . قال اللّٰه عزّ وجلّ فی بعض ما انزله من الکتب : « اِنّی اَنَا اللّٰه لااله الّا انا وَحدی ، الکعبة لی ، والبیت بیتی ، والحرم حرمی ، مَن دخل بیتی اَمِنَ عذابی . خانه‌ای که هرگز هیچ جبار مخلوق را چشم در آن نیاید ، مگر که باز شکوهد ورعب زند و فروشکند ، وهیچ پرنده‌ای زیراو نتواند که گذرد ، و وحش کوه بآن رسد أمن شناسد ، آرام گیرد . واگر همه خلق جهان در آن خانه روند ، جای یابند .

« فیهِ آیاتٌ بیّناتٌ » ـ درآن خانه نشانهای روشن است که آن حقّ است و حقیقت ، یکی از آن نشانها مقام **ابراهیم** است ، ازروی ظاهر اثر قدم **ابراهیم**(ع) است برسنگ خاره که روزی بوفاءِ مخلوقی ، آن قدم برداشت ، لاجرم ربّ العالمین اثر آن قدم قبلهٔ جهانیان ساخت . اشارتی عظیمست کسی را که یک قدم بوفاء حق ازبهر حق بردارد وچه عجب اگر باطن وی قبلهٔ نظر حق شود ! امّا از روی باطن ، گفته‌اند : **مقام ابراهیم** ایستادن گاه اوست در خِلّت ، وآنکه قدم وی در راه خلّت چنان درست آمد که هرچه داشت همه درباخت ، هم کلّ وهم جزء وهم غیر . کلّ نفسِ اوست ، جزء فرزند او ، غیر مال او ، نفس بغیر آن داد ، وفرزند بقربان داد ، ومال بمهمان داد .

امروز که ماهِ من مرا مهمان است
بخشیدن جان و دل مرا پیمانست

دل را خطری نیست، سخن درجانست
جان افشانم که روز جان افشانست

گفتند: یاابراهیم! دل‌ازهمه بر گرفتی، چیست این که‌همه درباختی؟ گفت: آری! سلطان خلّت سلطانی قاهر است، جای خالی خواهد با کس بنسازد. «اِنّ الملوکَ اذا دخلوا قریةً افسدوها.

زحمت غوغا بشهر نیز نبینی
چون عَلَم پادشا بشهر درآید

چون ازنهاد وغیر خویش پاك بیرون شد، برمنشور خلت وی‌این توقیع زدند که: «وَ اتّخذاللهُ ابراهیمَ خلیلاً». با این‌همه منقبت ومرتبت‌نفیرمیکرد ومیگفت: «وَ اجنُبْنی وبَنِیَّ اَن نعبدَالأصنامَ»! عزّت قرآن درنواختش بیفزود که «وآتیناه فی‌الدّنیاحسنةً وانّه‌فی‌الآخرة من‌الصّالحین». و اومی گفت: «ولا تُخزِنی‌یومَ یُبعثون». اعتقادش‌درحق‌خویش بقهربود. باخود جنگی‌برآورده بود که هیچ صلح نمیکرد!

با خود ز پی تو جنگها دارم من
صد گونه ز عشق رنگها دارم من

مقام ابراهیم «ومن دخله کان آمناً» - شرف آن مقام نه‌آن سنگ راست که اثر قدم ابراهیم(ع) راست. ولآثار الخلیل عندالجلیل اثر وخطرعظیم.

انّ الدّیارَ وإن عَفَت، فاِنّ لها
عهداً باحبابِنا؛ اذ عندها نزلوا

آن کوه طور که قرآن مجید جلوه گاه آنست، و محل سوگند خدای جهانست، نه ازخود یافت آن رتبت که از مجاورت قدم موسی(ع) یافت، که باحق راز گفت، و درد دل خویش آنجا باز گفت:

وَ لِلأرضِ مِن کأسِ الکرام نصیبٌ

همین‌است حدیثِ غار تعزَّزَ وتقدَّس . وشکوه‌آن بردلها وبردیدها نه از آنست که غارست ، که درجهان غار فراوان است ؛ امّا نه چنان غار که نزول گاهِ سیّدانبیاء است ،و مأوای مهتراولیاء است ، یقول‌الله تبارك و تعالی وتقدّس : «ثانِیَ اثنَینِ اِذهُما فی‌الغار » .

کارِ صدق و معنی بوبکر دارد در جهان

ورنه درهرخانه‌بوبکریست ، درهر کوه غار.

قوله : « وَلِلهِ علَی‌النّاس حِجُّ البیتِ مَنِ استطاع الیه سبیلاً » ــ بدانکه این‌سفرِ حج برمثالِ سفرآخرت نهادند . و هرچه درسفرآخرت پیش‌آید از احوال و اهوال مرگ و رستاخیز نمودکارآن درین سفر پدید کردند ، تا دانایان و زیرکان چون این سفرپیش گیرند بهرچه رسند وهرچه کنند منازل ومقامات‌آن راه آخرت یاد کنند ، و عبرت گیرند ، وزاد وسازآن بدست‌آرند ، که صعب‌تراست وعظیم‌تر . اوّل آنست که‌چون اهل‌وعیال‌ودوستان را وداع کند بداند که این‌مثال‌سکَرات‌مرگست، آن ساعت که بنده درنزع باشد وخویش وپیوند و دوستان گرد وی درآیند ، واو را وداع کنند .

سارَ الفؤادُ مع‌الاحبابِ اذ ساروا یومَ الوداع فدَمعُ العین مدرارُ

وآنکه زاد سفر ازهمه‌نوعها ساختن گیرد ، واحتیاط درآن بجای آرد ، تا هرچه‌بزودی تباه شودبرنگیرد ، داند که‌آن باوی بنماند ، وزاد بادیه نشاید . دریابد وبجای‌آرد که طاعت با ریا وباتقصیر زادآخرت را نشاید . وبه قال‌النّبی : «لایقبل‌الله تعالی عملاً فیه مقدار ذرّة من‌الرّیا ». وآنکه که بر راحله نشیند مرکب خویش در سفرآخرت که آنرا نعش گویند یادآرد .

و بعدَ رکوبه الافراسَ تیهاً یُهادیٰ بین اعناق الرّجال

وچون عقبه‌ها وخطرهای بادیه ببیند ازمنکر ونکیر وحَیّات وعقارب در گور که شرع از آن نشان داده یاد کند، وبحقیقت داند که ازلحد تاحشربادیه‌ای عظیم درپیش است که بی‌بدرقهٔ طاعت بریدن آن دشخوار است. اگر درین بادیه بدین آسانی بدرقه‌ای بکارست، پس در بادیهٔ قیامت، بی بدرقهٔ طاعت چون رستگارست؟!

راستکاری پیشه کن کاندر مصاف رستخیز

نیستند ازخشم حق جزراستکاران رستگار

وآنکه که لَبّیك گوید بجواب نداءِ حق تا از نداء قیامت براندیشد که فردا بگوش وی خواهد رسید ونداند که آن نداءِ سعادت خواهد بود یا نداء شقاوت. **علی بن حسین** علیهماالسلام در وقت احرام اورا دیدند، زرد روی و مضطرب! وهیچ سخن نمی گفت. گفتند: چه رسید مهتردین را که بوقت احرام لبّیك نمی گوید؟ گفت: ترسم که اگر گویم لبیك جواب دهند: «لالبّیك ولا سَعدیك» وآنکه گفت: شنیده‌ام که هر که حج‌ازمال‌شبهت کند، اورا گویند: «لالبّیك، ولاسعدیك، حتّی تردّما فی یدیک».

و چون طواف وسعی کند قصهٔ وی بقومی بیچارگان ماند که بدرگاهِ ملوك شوند نیازی را وحاجتی راکه دارند، وگردِ سرای ملك می گردند، واندر میدان درِ سرای تردد می کنند، وکسی را می‌جویند که ازبهرایشان شفاعت کند، وامید میدارند که مگرناگاه خود چشم ملك برایشان افتد و ببخشاید، وکارِ ایشان سره شود.

امـا وقوفِ عرفه وآن اجتماع اصناف خلق درآن صحراء عرفات، وآن خروش وتضرّع وآن زاری وگریهٔ ایشان، وآن دعا وذکرایشان بزبانهای مختلف، بعرصات قیامت ماند؛ که خلائق همه جمع شوند، وهرکس بخود مشغول، درانتظار

ردّ وقبول. ودر جملهٔ این مقامات که برشمردیم، هیچ مقام‌نیست امیدوارتر ورحمت خدا بآن نزدیکتر از آن‌ساعت که حُجّاج بعرفات بایستند. در آثار بیارند که: درهای هفت طارَم پیروزه بر گشایند آن ساعت، وایوان فرادیس اعلیٰ را درها باز نهند، و جانهای پیغامبران وشهیدان اندرعلیین درطرب آرند. عزیزست آن‌ساعت! بزرگوارست آن وقت! که ازشعاع انفاس حُجّاج و عُمّار روز مدد میخواهد، و از دوست خطاب می‌آید که: «هل مِن‌داع؟ هل مِن‌سائل؟»

رویٰ انس بن‌مالك قال قال رسول‌الله(ص): «امّا عشیّة عرفة، فانّ‌الله یهبط الی‌السّماءِ الدّنیا ثم یباهی‌بهم الملائکة، فیقول انظروا الیٰ عبادی شعثاً غبراً جاؤونی مِن کلّ فجّ‌عمیق یرجون‌رحمتی‌ومغفرتی، فلو کانت کعدد الرّمل‌او کزبدالبحرلغفرتها لکم، افیضوا عبادی مغفوراً لکم ولِمَن شفعتم فیه.»

۱۹ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا» ای ایشان که بگرویدند، «اِتقُوالله» بپرهیزید از خشم و عذاب خدای، «حَقَّ تُقَاتِهِ» بسزا پرهیزیدن از وی، «وَ لَا تَمُوتُنَّ» ونمیرید شما، «اِلَّا وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُوْنَ (۱۰۲)» مگرشما گردن نهادگان ومسلمانان.

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِیْعاً» دست درزنید در حبلِ خدای همگان، «وَلَا تَفَرَّقُوْا» و بمپراکنید، «وَاذْکُرُوا نِعْمَةَاللهِ عَلَیْکُمْ» ویاد کنید ویاد دارید نعمت خدای برخود، «اِذْ کُنْتُمْ اَعْدَاءً» آن وقت که یکدیگر را دشمنان بودید، «فَاَلَّفَ بَیْنَ قُلُوْبِکُمْ» میان دلهای شما الفت نهاد وفراهم‌آورد، «فَاَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَاناً» تا بکردِ نیك وی یکدگررا برادران گشتید، «وَ کُنْتُمْ عَلیٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ» وشما برتیغ کنارهٔ آتش بودید، «فَاَنْقَذَکُمْ مِنْهَا» شما را از آتش بار-

رهانید . «کَذٰلِكَ یُبَیِّنُ‌اللّهُ لَکُمْ آیاتِهِ» چنین که هست شما را پیدا میکند خدای، سخنان خویش ونشانهای نیك‌خدائی‌خویش، «لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ(۱۰۳)» تامگر راه بیابید فرا شناختِ منت وی وپیروزی خود .

«وَ لْتَکُنْ مِنْکُمْ اُمَّةٌ» واز شما گروهی بادا، «یَدْعُونَ اِلَی الْخَیْرِ» که می‌خوانند بانیکی؛ «وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ» ومیفرمایند به نیکو کاری، «وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ» وباز میزنند ازناپسند، «وَ اُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ(۱۰۴)» و ایشانند که برپیروزی پایندگانند ونیك‌آمده جاودانند .

«وَلَا تَکُونُوا کَالَّذِینَ تَفَرَّقُوا» وچون ایشان مبید(۱) که بپرا کندند، «وَ اخْتَلَفُوا» و دو گروه شدند درکار**محمد**(ص)، «مِنْ بَعْدِ مَاجَاءَهُمُ الْبَیِّنَاتُ» ازپس آنکه **تورات** آمده بود بایشان بآگاه کردن، «وَ اُولٰئِكَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ(۱۰۵)» و ایشان را عذابی بزرگ است .

«یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهٌ» درآن روز که سپید گردد رویهائی، «وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ» وسیاه گردد رویهائی، «فَاَمَّا الَّذِینَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ» اما ایشان که سیاه گشت روهای ایشان، «اَکَفَرْتُمْ بَعْدَ اِیمَانِکُمْ» ایشان‌را گویند که: کافر گشتید پس‌آنکه گرویده بودید؟ «فَذُوقُوا الْعَذابَ» پس‌بچشید عذاب، «بِمَا کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ(۱۰۶)» بآنچه کافر شدید .

«وَ اَمَّا الَّذِینَ ابْیَضَّتْ وُجُوهُهُمْ» امّا ایشان که رویهای ایشان سپید بود(۲)، «فَفِی رَحْمَةِ‌اللّهِ» ایشانند که در بخشایش خدای‌اند (و در بهشتِ وی)، «هُمْ فِیهَا خالِدُونَ(۱۰۷)» ایشان درآن جاویدان .

«تِلْكَ آیاتُ‌اللّهِ» این سخنانِ الله است، «نَتْلُوهَا عَلَیْكَ بِالْحَقِّ» میخوانیم برشما براستی ودرستی، «وَ مَااللّهُ یُرِیدُ ظُلْماً لِلْعَالَمِینَ(۱۰۸)» والله آنکس نیست که خواهد که بیداد کند برجهانیان .

«وَلِلّهِ مَافِی السَّمٰوَاتِ وَمَا فِی‌الْاَرْضِ» وخدایراست هرچه درآسمان وهرچه

---

۱ - نسخه : مباشید ۲ - نسخه : شد

در زمین است، « وَ اِلَی اللهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ (۱۰۹) » و باوی گردد کارها همه.

النوبة الثانية

قوله تعالی: یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ حَقَّ تُقَاتِهِ » ـ **مقاتل حیان** گفت: قصهٔ نزول این آیت آنست که: میان **اوس** و **خزرج** درزمانهٔ جاهلیت عداوتی وقتالی رفته بود؛ چون **مصطفی** (ص) به **مدینه** آمد، ایشان‌را صلح داد؛ وازسرِ آن عداوت و کینه برخاسته بودند. روزی **ثعلبة بن غنم** از **اوس** و **اسعدبن‌زراره** از **خزرج** بریکدیگر رسیدند وتفاخر کردند. **ثعلبه** گفت: مائیم که **خزیمة بن ثابت** ذوالشهادتین از ماست، و **حنظله** غسیل‌ملائکه‌ازماست، **سعد بن معاذ**، الّذی‌اهتزّله عرش الرحمٰن و رضی‌الله بحکمه فی **بنی قریظه** ازماست، **عاصم بن ثابت بن افلح** سالار لشکر اسلام از ماست. **اسعد بن زراره** جواب داد که: چهار کس ازبزرگان صحابه که حَمَله و حَفَظه قرآن اند ازمااند. **ابی بن کعب**، **معاذبن جبل**، **زیدبن‌ثابت**، و **ابوزید**. و **سعدبن‌عباده** که خطیب ورئیس انصار است، ازما است. آنکه سخن میان ایشان درشت شد. خزرجی گفت: والله اگر آن نیستی که اسلام درپیوست و **مصطفی** (ص) آن عداوت و خصومتِ ما برداشت و صلح داد، ما سران و سالاران شما بکشتیمی، و فرزندان را ببردگی ببردیمی، وزنان را بقهر وبی‌کاوین بزنی کردیمی! اوسی گفت: دیدیم روزگاری دراز که این اسلام واین صلح نبود و شما این نتوانستید، وآنکه شما را زدیم و کشتیم و کوفتیم!! ازین جنس سخن‌میان ایشان بسیاربرفت، وآوازه بهردوقبیله‌افتاد. سلاح‌برداشتند وقصدجنگ کردند. خبربه **مصطفی**(ص) رسید، برخاست، وبرمرکوبی نشست، وبانجمن ایشان شد، واین آیات که درصلح وجنگ ایشان‌فرودآمده بود، برایشان خواند؛ گفت: « یاایّهاالّذین آمنوا » ای‌شما که انصارید از **اوس** و **خزرج**، وگرویده‌اید « اِتّقوالله حقّ تُقاته » این عظیم

آیتی است از عظیمهای قرآن که ربّ‌العالمین بندگان خود رابحقّ خود مطالبت کرد، وسزاءِ حق‌خویش‌ازایشان طلب کرد. چنانکه‌جای دیگر گفت: «وجاهِدوا فِی‌اللهِ حقَّ جِهاده» وازین معنی‌هم طَرفیست درآنچه گفت: «واذکُروه کماهداکم»، «و اَحسِن کما احسَن‌اللهُ الیك». برمسلمانان این‌خطاب صعب آمد، گفتند: سزاءِ حق‌الله کی تواند؟ و کی‌بآن رسد؟ پس ربّ‌العالمین منسوخ کرد وناسخ‌آن فرستاد: «فَاتَّقوا اللهَ مَا استَطعتم». قومی گفتند: دریـن آیت نسخ نیست، و حق تقوی برحسَب استطاعت است، بدلیل خبر **معاذ** (رض) قال: اَردَفنی رسولُ‌الله(ص) وقال: یـا **معاذ**! اَتدری ماحقّ‌الله علی‌العباد؟ قلتُ: اللهُ و رسوله اعلم. فقال: ان‌یعبدوه، ولا یشرکوا به شیئاً. ثم قرأ: «فاتَّقوا اللهَ حقّ تقاته».

و در تفسیر گفته‌اند: «حقَّ تُقاته» اَن یُطاعَ فلا یُعصیٰ، ویُذکَرَ فلایُنسیٰ، وَیُشکر فلایُکفر. ومعلوم است که فرمان برداری خدای عزّوجلّ ویـاد کرد و سپاسداری وی منسوخ نشود. وقال **الزجاج**: «اتّقوا اللهَ حقّ تقاته» ای اتّقوه فیما یَحِقُّ علیکم ان‌تتّقوه فیه. وعن **انس‌بن‌مالك** (رض) قال: لایتقی‌اللهَ عبدٌ حقَّ تقاته حتّی یخزُن من‌لسانه.

ثم قال: «وَلا تَموتُنَّ الّا و اَنتم مُسلِمون» ای کونوا علی‌الاسلام حتّی اذا اتاکمُ الموتُ صادفکم علیه. میگوید: برمسلمانی پاینده باشید تاچون مرگ دررسدشما برمسلمانی بید(۱). پس حقیقتِ نهی‌ازترك اسلام‌است‌نه ازمرگ. اگر کسی گوید: چه‌فائدت را گفت: «الّا وانتم مسلمون» ونگفت: «الّا مسلمینَ»؟ جواب آنست که: «الّامسلمین» اقتضاءِآن کند کـه اسلام درحالت مـرگ بود «لامتقدّماً علیه ولا متأخراً عنه» نه پیش‌ازآن بود نه پس‌ازآن، وچون گوئی «الّا و أنتم مسلمون» ظاهر آنست که اسلام پیش ازمرگ بوده باشد، ودروقت پاینده براستصحابِ حال.

«وَ اعتَصِموا بِحَبلِ‌الله جمیعاً ولاتَفرّقوا واذکُروا» الآیة ... ـ این‌هم خطاب

۱ - نسخه: باشید

به **اوس و خزرج** است . میگوید : دست در دین خدا و کتاب وعهد وی زنید ، و سنّت وجماعت بپای دارید ، وچنانکه در جاهلیت پراکنده دل وپراکنده روزگار بودید ، اکنون پس از آنکه دراسلام آمدید بمپراکنید وجوق جوق(۱) بمگسلید . « اعتصام »دست درچیزی زدن بود ، واینجا کنایت ازاتّباع واستقامت . و « حبل‌الله » اینجا **قرآن** است ، که پیوند رهی به‌الله بآنست ، وپیمان‌الله بابنده درآن است . رُوی عن‌النبی(ص) أنّه قال : « انی‌تارکٌ فیکم کتاب‌الله هوحبل‌الله مَن‌اِتّبعه کان علی‌الهدیٰ ومَن ترکه کان علی‌الضّلالة . و گفته‌اند که : « حبل‌الله » اینجا سنّت و جماعت است . وفی ذٰلك مارُوی عن **ابن‌مسعود** قال : « ایهاالنّاس ! علیکم بالطّاعة والجماعة ، فاِنّها حبلُ‌الله الّذی‌امربه ، و اَنّ ماتکرهون فی‌الجماعة والطاعة خیرٌ ممّا تحبّون فی‌الفرقة » . وعن‌النّبی‌قال : انّ‌الله عزّوجلّ رضِیَ لکمُ ثلاثاً و کرِهَ لکم‌ثلاثاً : رضی‌لکم ان‌تعبدوالله ولاتشرکوا به شیئاً ، وأن تعتصموا بحبل‌الله جمیعاً ولا تفرّقوا ، واسمعوا و اَطیعوا لِمَن ولّاه الله امرکم ، و کرِهَ لکم قیل‌وقال ، و کثرة السّؤال واضاعة المال .

قوله : « ولاتفرّقوا » ـ ای‌لاتتفرقوا کما کنتم فی‌الجاهلیة مُقتتِلینَ علی‌غیر دین‌الله ، بل‌تناصروا واصطلحوا واجتمعوا‌علی‌الاسلام اِخواناً . قال‌النّبی :« لاتقاطعوا ولا تَدابَروا ولاتحاسَدوا ولا تَباغضواو کونوا عبادَالله اِخواناً» . وقال(ص) : لاتجتمع‌هذه‌الأمّة علی‌الضّلالةابداً . ویَدُالله علی‌الجماعة ، فاتّبعوا السّوادَ الاعظم فاِنّ مَن شَذّ شَذّ فی‌النّار » . وقال : مَن‌یسرّه‌اَن‌یسکُنَ‌بحبوحةَ الجنّةفَلیُلزم الجماعةَ ، فَاِنّ الشّیطان مع‌الفذّ (۲)وهو مِنَ‌الاِثنین ابعد . ورُوی عن‌النّبی(ص) انّه قال : تفترق هٰذه الامّة علیٰ ثلاث وسبعین فرقةً کلّها فی‌النّار الّا واحدة . قیل وما تلك الواحدةُ ؟ قال : ما نحن علیه‌الیوم اَنا و اصحابی . » این‌خبربچند روایت مختلف‌آورده‌اند : احدیٰ وسبعین ، واثنتین وسبعین، وثلاث و سبعین . روایت **سعد** هفتادویك فرقت است ، وما رُوی عن النّبی قال : انّ

---

(۱) نسخه : جوك جوك (۲) الفذ : الفرد (مجمع)

بنی‌اسرائیل افترقـوا احدیٰ و سبعین ملّةً ، ولیس یذهب اللّیالی والأیّام حتی تفترق امّتی علی مثل ذلك . و روایت **ابو امامة** و **انس‌بن‌مالك** هفتاد ودو فرقت است ، و ذلك فی‌قوله (ص) : انّ امّتی ستفترق علی‌اثنتین وسبعین فرقةً ، کلّها فی‌النّار الّا واحدة وهی **الجماعة** . و روایت **ابوهریره** هفتاد و سه فرقت است ، و هو قوله علیه‌السلام تفرّقت الیهود علی احدی او اثنتین وسبعین فرقةً ، و تفرّقت النّصاری علـی احدیٰ او اثنتین وسبعین فـرقةً ، وتفترق امّتی علی ثلاث وسبعین فرقةً . و رُوی انّه علیه‌السلام قال انّ اهل‌الکتابین افترقوا فی‌دینهم علی‌اثنتین وسبعین ملّةً ، وانّ هذه الامّة ستفترق علیٰ ثلاث وسبعین ملةً . وبر **علی** علیه‌السّلام موقوف است که گفت : لتفترقَنَّ هٰذه الامّة علی‌ثلاث وسبعین فرقة ، کلّهافی‌النّار الّا واحدة . یقول‌اللّٰه تعالیٰ : « وَ مِمَّن‌خلقنا امّة یهدون بالحقّ وبه‌یَعدِلون » . وازین اختلاف روایات ، هفتادوسه فرقت معروف‌تر است وبصحّت وقامت اصول نزدیکتر ، که بزرگان دین و ائمهٔ سلف تفسیر این هفتاد وسه کرده‌اند ، وبچهاراصل ازاصول‌بدعت بازآورده‌اند ، وهریکی‌بهشتده‌تقسیم کرده ، فرقه‌ای ناجیه ازآن‌بیرون کرده ، فقالوا : اصول‌البدع الخوارج ، والرّوافض ، والقدریّة ، والمُرجئة ، کلّ واحدةٍافترقت علی‌ثمانیة عشرفرقةً ، فذٰلك اثنتان وسبعون فرقةً . واهل‌الجماعة الفرقة النّاجیه .

قوله تعالیٰ : « واذکُروانعمةَاللّٰه‌علیکم اِذ کنتم‌اعداءً فالَّف بینَ‌قلوبکم فاَصبحتم بنعمته اِخواناً » ـ **اوس** و **خزرج** را میگوید یاد کنید آن‌وقت که یکدیگررادشمن بودید یعنی در زمان کفر . آنچه مهاجران بودند بایکدیگرمتکالب بودند ؛ وآنچه انصاربودند ، دو گروه بودند وبا یکدیگرمتعصب ویکدیگررا متقاطع . ربّ‌العالمین میان‌دلهای‌ایشان الفت نهاد ، وفراهم‌آورد ، ونعمت‌دین‌اسلام‌برایشان روان داشت ، و بران منّت‌نهاد ، گفت : « فاَصبحتم بِنعمته اِخواناً »شما پس‌ازآن که در کفردشمنانِ

یکدیگر بودید بِاسلام دوستان و برادران یکدیگر گشتید. قال رسول‌الله(ص): انّ حول‌العرش‌منابرُ من‌نور علیها قوم‌لباسهم نورٌ ووجوههم‌نور لَیسوابأنبیاءَ ولاشهداءَ، یغبطهم الأنبیاء والشّهداء. فقالوا یارسول‌الله صِفهُم لنا. فقال: اَلمُتَحابّون فی‌الله، والمتزاورون فی‌الله.

قوله: «و کنتم علیٰ شَفاحُفرةٍ مِنَ النّار» ـ میگوید: شما بر کنارهٔ دوزخ بودید، ومیان شماومیان آتش بقیهٔ عمر مانده بود، ربّ‌العالمین شما را دین اسلام کرامت کرد واز آتش بازرهانید.

«کذٰلك یُبیّنُ‌الله» ای مثل‌البیان الّذی یُتلیٰ علیکم، یُبیّن‌الله لکم آیاتِه لعلّکم تهتدون.

«وَلْتَکن منکم» الآیة... ـ این لام لام امراست، میگوید: ایدون بادا که ازشما گروهی بانیکی میخوانند وامرِ معروف ونهی منکر بپای میدارند. معروف ومنکر همانست که باختلاف عبارات گویند: حق وباطل، صلاح و فساد، نیك‌وبد. هرچند که الفاظ مختلف است امّا بمعنی یکسان‌اند. پارسیِ «معروف» و «عُرف» نیکوکاریست و «عارفه» صنیعت بِرّ است. یقال فلان کثیر العوارف. و معروف‌بآن معروف خوانند که هرنفس‌او را شناسدوپذیرد وستاید. ومنکر نامیست هرمستنکر را، ومنکر ضد معروف است، ونُکر ضد عُرف است. واین امرمعروف ونهی‌منکر قطبی است از اقطاب دین که انبیاء را باین فرستادند، و باین دعوت کردند، اگر مندرس شود شعاع دین باطل گردد. پس‌برهر مسلمان واجب است و فریضه بجای آوردن‌آن وبپای‌داشتن‌آن. امّا فرضِ کفایت‌است، که اگر گروهی بآن قیام کنند کفایت بود، وازدیگران بیفتد. اما اگر نکنند همه خلق‌بزه‌کار شوند. جای‌دیگر امرمعروف ونهی منکر درنماز ودر زکوة بست، ودینداران را بآن موصوف کرد وبستود وگفت: «الّذین اِن مکّنّاهم فی‌الأرض‌اقاموا الصّلوة وآتَوُا الزّکوة و اَمَروا

بالمعروف و نَهَوا عن‌المنکر» الآیة . . . وقال تعالیٰ : «والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاءُ بعض یأمرون بالمعروف وینهَوْن عن‌المنکر» الآیة . وقال‌النبی(ص) : انّ‌النّاسَ اذا رأوا منکراً فلم یُغیّروه یوشِك اَن یَعُمَّهم‌الله بعقابه . » وقال : «اذا اُعمِلت الخطیئةُ فی‌الأرض ، مَن شَهِدَها فـکَرِهها کان کمن غاب عنها ، ومن‌غاب عنها فرَضِیَها کان کمن شهدها . » وقال : «مَنْ أمر بالمعروف ونهیٰ عن‌المنکرفهو خلیفةالله فی‌ارضه و خلیفة رسوله وخلیفة کـتابه » . وقال علی‌بن ابی‌طالب(ع) : افضل‌الجهاد الأمرُ بالمعروف والنهی‌عن‌المنکر و شَنـآنُ الفاسقین ، فمَن أمربالمعروف شدَّ ظهرَالمؤمن ، ومن نهیٰ عن‌المنکر اَرغم انفَ المنافق ، ومن غضِبَ لِلّٰه غضب‌الله له .

و گفته‌اند که : نهی‌منکر از امرمعروف عظیم‌تراست ووجوب مؤکدتر ، وترکِ آن بعقوبت نزدیکتر . ازین‌جا است که ربّ‌العالمین ترك نهی‌منکر بذکر مخصوص کرد آنجا که گفت : « کانوا لایَتَناهَونَ عن منکرٍ فعلوه » . وآنکه فعل معروف‌نه بر هر کس واجب است ، وترك منکرواجب برهمه کس‌درهمه حال . گفته‌اند که انکار منکربرسه ضرب است : اول‌آنست که بدست تغییر کنند ، دوم آنست که‌بزبان تغییر کنند ، سوم‌آنست که بدل انکار کنند . مصطفی (ص) گفت : مَن رأیٰ منکم منکَراً فَلیُغیّره بیَده ، فاِن لم یستطع فبِلِسانه ، فاِن لم‌یستطع فبقلبه ، و ذٰلك اضعفُ الایمان . رتبهٔ اول سلاطین راست ، دوم علما راست ، وسوم عوام را . اگر کسی گوید چونست که مسلمان را درین‌آیت حَثّ کرد برامر معروف ، وجـای دیگر گفت : « علیکم انفسَکم لایضرّکم مَن‌ضلَّ اذَ اهْتَدیتم » ؟ جواب وی ازدو وجه است : یکی آنکه«علیکم انفسکم» حثّ است برتغییرمنکرنخست برخویشتن‌آنکه‌بردیگران . ازین‌جاست که ربّ‌العالمین به عیسی(ع) وحی فرستاد که : یا عیسی عِظْ نفسَك فاِنِ اتّعظَتْ فعِظِ‌النّاس‌والّا فاَستحیِ مِنّی» . ووجه دیگر آنست که : ابوثعلبه خشنی روایت کرد ، قال : لقد سألتُ رسولَ‌الله ، فقال أْتمِروا بـالمعروف وتناهَوْا عن‌المنکر ، فاِذا

رأیتَ شُحّاً مُطاعاً ، وَهوىً مُتّبعاً ، واِعجابَ کلّ ذی رأی برأیه ، فعلیك نفسَك ، ودَعْ امرالعوام .

«وَلتکن منکم امّةٌ یدعون الی الخیر» ـ مفسّران گفتند که : داعیان الی‌الخیر علماء اند و مؤذّنان . « یأمرون بالمعروف » علماء اند ونصیحت کنندگان . «یَنهَون عن‌المنکر » غازیان‌اند وعلماء وسلطان عادل . و گفته‌اند « خیر » درین آیت اسلام است ، و « معروف » اتباع **محمد**(ص) و«منکر» کافرشدن بوی ، ای وأتکن کلّکم کذلك ، ودخلت مِن‌لتخصیص المخاطبین من‌غیرهم .

« واُولئك همُ‌المُفلحون» ـ « مُفلِح » نامی است کسی را که بنیکی پاینده رسد ، وپیروزی همیشه .

قوله : « ولا تکونوا کالّذین تفرّقوا وَ اختلفوا » ـ تفرق برسه ضرب است : یکی بتن ، یکی بفعل ، سدیگر باعتقاد . و « اختلاف » را همین تقسیم است ، امّا اختلاف درقول وفعل واعتقاد بیشتر گویند ، و تفرّق بتن بیشتر گویند . ربّ‌العالمین درین آیت هردو جمع کرد هم تفرق وهم اختلاف ، که صفت جهودان و ترسایان است . وایشان هم بتن متفرق بودند ، هم بقول وفعل واعتقاد مختلف . ربّ‌العالمین مؤمنان را میگوید که : شما چون جهودان وترسایان مباشید که جهودان پس‌از **موسی**(ع) دردین گروه گروه گشتند ، وترسایان‌بعداز**عیسی**(ع) همچنین . **ابوامامة** این آیت برخواندآنگه گفت : «هم **الحروریة** کانوا مؤمنین فکفروا بعد ایمانهم» آنگه سرانجام اهلِ تفرق وتعذیبِ ایشان بگفت ، ودر منزلت وشرف مؤمنان بست . گفت ایشان را عذابی بزرگست درآن روز که مؤمنان سپیدروی باشند .

« یومَ » نصب علی‌الظّرف‌است ، قیل : یومَ تبیَضُّ وجوهُ **المهاجرین و الانصار** وتسوَدُّوجوهُ**بنی‌قریظة**و **النضیر** . وقیل: تبیضّ‌وجوه المخلصین‌وتسودّ وجوه‌المنافقین. و قیل: تبیضّ وجوه اهل‌السّنة وتسودّ وجوه اهل‌البدعة . وقیل: تبیض وجوه‌المؤمنین

وتسودّ وجوه الکافرین . آنکه حالِ ایشان بیان کرد و مآل و مرجع ایشان بگفت :

«فاَمّا الّذینَ اسْوَدّتْ وجوهُهم اَکفرتم بعدَ ایمانکم». ای یُقال لهم: اَکفرتم بعدَ ایمانِکم ؟» ایشان را گویند : از پسِ ایمان کافر گشتید ؟ اگر جهودانند ونبوت **محمد**(ص) در **توراة** یافته بودند وایمان‌داشتند که **توراة** راست است ، و منتظرِ وی بودند ، پس‌از بعثتِ وی کافر گشتند بوی . و اگر منافقان‌اند بزبان اظهار ایمان کردند آنکه بنفاق که دردل داشتند کافر شدند ، واگر مبتدعان‌اند برجمله ایمان آوردند وبر تفصیل کافر گشتند . واگر کافران‌اند برعموم روز میثاق که ایشانرا گفتند : «الَستُ بِرَبّکم ؟ قالوا بلیٰ» اقرار آوردند بربوبیّت و وحدانیّت‌الله و گفتند : «بلیٰ» ، آنکه پس ازآن کافر گشتند. ایشانرا روز قیامت گویند : « فَذوقُوا العذابَ بما کنتم تکفُرون » .

«و اَمّا الّذین ابیضّت وجوهُهم ففی‌رحمة‌الله ». ای‌فی‌جنّته . «هم‌فیها خالدون». لایموتون . درین آیت گفت : تبیَضُّ، وابیَضّت ، تَسْوَدُّ و اسْوَدّت ، جای دیگر گفت : «وتریَ الّذین کَذبوا علی‌الله وجوهُهم مُسْوَدّة » و نگفت : « وجوههم سودٌ » ، گفت مسودّة یعنی سیاه گشته ازبهر آنکه از گور سپید روی برخاستند ، چنانکه از مادر زادند ، پس آن رویهاشان سیاه کردند . همانست که جای‌دیگر گفت :« سیئتْ وجوهُ الّذین کفروا»،« کاَنّما اُغشِیَت‌وجوهُهم »،«علیها غَبَرةٌ تَرهَقها‌قَتَرةٌ»،« مِنَ‌المقبوحین» « تَغشیٰ وجوهَهُمُ النارُ» ، « تَلفحُ وجوهَهُمُ النارُ» ، « لایَکُفّون عن وجوههم النارَ» « نزّاعةً لِلشّویٰ » این همه ازیك بابست .

قوله تعالی« : تِلك آیاتُ‌الله نتلوها علیك بِالحقّ ». ای القرآن ، نتلوه علیك بالصّدق . این دلیل که خدایرا عزّوجلّ خواندن است ، وازین باب در قرآن فراوان است : « نتلو » ، « نقُصّ » ، « فاِذاقرأناه » وامثاله .

قوله :« وَمَااللّٰهُ يريد ظلماًلِلعالَمين » ـ عالمين‌اينجا جنّ وانس‌است · ميگويد : الله نه‌آنست که بربندگان ظلم کند وايشان را بی‌جرم عقوبت کند . جای ديگر گفت : « وما ظَلَمناهم » ما برايشان ظلم نکرديم ، يعنی که ما بی‌نيازتر ازآنيم که ظلم کنيم. جای ديگر گفت « وما ظَلَمونا » ونه‌ايشان برماظلم کردند ، يعنی که ما عزيرتر ازآنيم که برما ظلم کنند .

قوله :« ولِلّٰه مافی‌السّمٰوات وما فِی‌الارض وَ اِلَی‌اللّٰه تُرجَع الأمورُ» ـ ای‌تصير امورالخلائق اليه‌فی‌الآخرة ، اشارت‌ميکند بدو کار عظيم : يکی‌بفناءِ عناصربرخلاف قول‌طبايعيان که گويند عناصرفانی‌نشود . ديگراشارتست که باقی‌ببقاءِ خويش‌واوّليّت خويش وآخريّت خويش حق است جلّ جلالُه ، وديگر اعيان وافعال همه فانی‌اند ، ونابودن آن درنهايت عجب نيست و از قدرت الله بديع نيست ، چنانکه در بدايت نبود . اهل معانی گفتند : وجه اين آيت درين موضع آنست که درآيت پيش‌نفی‌ظلم ازخود کرد وعدل‌خويش‌بخلق نمود ،آنکه درين‌آيت بيان کرد که ماخودبی‌نيازيم از ظلم ،که ظلم‌آنکس کند که حق ديگری طلب کند ، وآنچه ويرا نيست جويد ، وهرچه هست درهفت آسمان وهفت زمين همه مُلك ومِلك اوست ، ازقدرت وی برآمد وبحکم وی بازشود . خداوند وپادشاه بحقيقت اوست ، وهمه صنع اوست ، و در صنع خويش تصرف کردن بپنداشتن ظلم در آن خطاست ، و اين اعتقاد کردن در دين نه رواست . واللّٰه‌اعلم

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « ياأيهاالّذين آمنوا اتّقوا اللّٰه حقّ تُقاته » ـ هرجای که « ياايهاالناس » گفت « اِتقوا ربّکم » درآن پيوست ، وهرجای که « ياايهاالّذين آمنوا » گفت « اِتقوااللّٰهَ » درآن پيوست . « اِتّقوا ربّکم » خطابِ عموم است که

تقوی ایشان بر دیدار نعمت است، وهمت ایشان پرورش تن برای خدمت حق جلّ شأنه.
« وَ اتّقوالله » خطابِ اهل نواخت و کرامت است، که تقوی ایشان برمراقبت منعم است وقصد ایشان رَوح رُوح درمشاهدت حق، وشتّانَ ما بینَهما. « اِتّقوا ربّکم » ـ خطابِ مزدوران است و « اِتّقوالله » خطاب عارفان. مزدوران درطلب ناز ونعمت‌اند، و عارفان درطلب رازِ ولی نعمت. مزدوران ازالله غیراو خواهند، وعارفان خود الله خواهند. **احمدبن خضرویه** حق‌تعالی را بخواب دید گفتا: « یا **احمد**! کلّ الناس یطلُبون منّی الّا **ابایزید** فانّه یطلبنی ».

انا ما تَمَنّی النّاسُ رَوْحاً و راحةً
تمنّیتُ اَن القاکِ یا عَزُّ خالیاً

روزی که مرا وصل تو درچنگ آید
از حال بهشتیان مرا ننگ آید

گفته‌اند که: تقوی برسه قسم است: یکی تقوی عقوبت اندرصبر کردن از معاصی، چنانکه گفت: « وَاتّقوا النّارَ الّتی اُعِدّتْ لِلکافرین ». دیگر تقوی اندرشکر نعمت، چنانکه گفت: « وَاتّقوا ربّکم ». سدیگر تقوی برؤیت وحدانیّت بی اعتبارِ ثواب وعقاب. چنانکه گفت: « اِتّقوا الله حقّ تُقاته ». اوّل تقوای ظالمانست، دیگر تقوای مقتصدانست، سدیگر تقوای سابقان.

قوله تعالی: « وَ اعْتَصِموا بِحَبلِ الله جمیعاً ولا تفرّقوا » ـ اوّل گفت: « وَمَن یَعتصمْ بِالله فقدْ هُدِیَ الیٰ صراط مستقیم »، ودرآخر گفت: « وَ اعْتصموا بحبل‌الله جمیعاً »، و درمیان گفت: « اِتّقوا الله » سِرّ ترتیب این کلمات آنست که بنده قصد اعتصام داشت به‌الله، وراء آن جز تقویٰ نیست، و حقیقتِ تقویٰ تحصیل طاعاتست، و تحصیل طاعات جز بکتاب و رسول نیست که « حبل‌الله » عبارت از آنست. میگوید: دست در « حبل‌الله » زنید، تابتقویٰ رسید، واز تقویٰ باعتصام او رسید، وازاعتصام

بتوکل رسید ، وازتوکل باستسلام رسید ، وبنده چون باستسلام رسید ازوسائط مستغنی شد و بحق قائم گشت ، فهوالّذی قال‌الله عزّوجلّ فیه : « فاذا اَحببتُه کنتُ سمعَه الّذی یسمع به ، وبصرَه الّذی یُبصر » الحدیث . . .

و گفته‌اند : اعتصام سه ضرب است : ضرب اول دست بتوحید زدن ، چنانکه گفت : « فقدِ اسْتَمسك بِالعُروة الوُثقىٰ » . دیگر دست بقرآن زدن وبآن کار کردن ، وهوقوله تعالى : « واعتصموا بحبل‌الله » . سدیگر دست بحق زدن ، و ذٰلك فی قوله تعالىٰ : « وَمَن یَعتصمْ بِالله » . این حقِّ اعتصام است ، و هر حقی را حقیقتی است . حقیقت این دستِ اعتماد بضمان‌الله زدن است ، و دست مهر بلطف مولىٰ زدن .

قوله : « ولا تفرَّقوا » ـ حثّ مسلمانان است برأُلفت و اجتماع که نظام ایمان بهٔ آنست واستقامت کار عالم بسته درآن است ، والفت واجتماع مسلمانان ادبِ دینست و زَینِ شریعت ، ونظام اسلام ، ومایهٔ خیر ، ورکن هدایت و اصل طاعت ، و موجب ثواب ، ولهذا قال عزّوجلّ : « لو اَنفقتَ مافی‌الأرض جمیعاً ما اَلَّفْتَ بین قلوبهم ولٰكنَّ الله الّفَ بینهم » . وقال تعالى : « محمّدٌ رسولُ‌الله وَالّذین معه اَشِدّاءُ علی‌الکفّار رُحماءُ بینهم » . و سُئِل النّبی(ص) « اَیتزاورون اهلُ الجنّة ؟ قال : یزُور الاَعلَى الأسفلَ ، ولایزور الاسفلُ الاعلىٰ ، اَلَا الّذین یَتحابّونَ فی‌الدّنیا فاِنّهم یَأْتون فیهاحیثُ شآؤا » .

و درین معنى خبر **بوهریره** است روایت از **مصطفى** (ص) ، گفت : « دربهشت مردی مشتاق دیدار برادر خود شود ، آن برادر که دردنیا او را دوست داشتی ازبهر خدای ، درراه خدای بی‌نسبی وسببی ، گوید : « یالیتَ شِعری : مافعل اخی ؟ » یعنی کاشک دانستمی که آن برادرم چه کرد ؟ وکارش بچه رسید ؟ از نواختگانست یا راندگان ؟ سوختنی است یا افروختنی ؟ دربوستان دوستانست یا در زندان رندان ؟ ربّ‌العالمین آن درد دل ویرا درحق برادر خویش مرهمی برنهد ؛ فریشتگان را

گوید : «سیروا بعبدی هذا الیٰ اخیه» این بندهٔ مرا نزد برادر او برید. فریشتگان بفرمان خدای آیند، وبایشان نجیب بهشتی بارَحلِ نور. گویند : «قُم فَارکَبْ وَ انْطلقْ الیٰ اخیك.» ای بندهٔ خدا گرت دیدار برادرت آرزوست، خیز تا رویم. بران نجیب نشیند هزارساله راه بیك ساعت بازبرد. **مصطفی** (ص) گفت : چندانکه شما برنجیب نشینید ویك فرسنگ برانید ایشان هزار ساله راه برانند، تا بمنزل آن برادر فرو آید، سلام کند. آن برادر سلام را علیك گوید، و ترحیب کند، دست بگردن یکدیگردر آرند، وشادی خویش بایکدیگر گویند.

بس که من درجستن تو گردِ سربر گشته‌ام
بی‌توای چشم و چراغم چون چراغی کُشته‌ام

پس گوید : «الحمدلله الّذی جمع بینَنافی هٰذه الدَّرجة، فیَجعلُ اللهُ تلك الدرجةَ مجلسَها فی خیمة مجوَّفة بالدُّرّ والیاقوت».

قوله : «ولتکن مِنکم امّةٌ یَدعونَ الَی الخیر»_ هٰذه اشارة الی اقوامٍ قاموابالله لله، لا تاخذُهم لَومَة لائم، ولم یقطعْهم عن اللهِ اسْتِنامةٌ الیٰ علّة، قصَروا انفاسَهم و استغرقوا عمرَهم علی تحصیل رضاءالله، عمِلوا لِله، و نصحوا لِدین الله، وَ دَعَوْا خلقَ الله الی الله فربِحتْ تجارتهُم وما حسرتْ صفقتُهم. صفت قومی است که باقامتِ حق قائم‌اند واز حول وقوّت خویش محرّر، وزارادت وقصد خویش مجرّد، ازدائرهٔ اعمال‌واحوال بیرون، واز اسرِ اختیار وتصرّف آزاد، خدا را دانند، خدا را خوانند، ودین خدایرا کوشند، وز خلق و ملامت خلق نیندیشند، دردل دوستی مولیٰ دارند، ودر دیده کحل تجلّی دارند، هرچیزی چنان که هست بینند. دیگران ازصُنع بصانع نگرند ایشان از صانع در صنع نگرند. خاصگیانِ حضرت‌اند، بداغ گرفتگان مملکت‌اند.

بندهٔ خاص ملك باش که با داغ ملِك

روزهـا ایمنی از شحنه و شبها ز عسس

سوختهٔ وصلت‌اند و کشتهٔ محبّت ، خـونشان هدر ، ومالشان تلف ، امّا دلشان در قبضه ، وجانشان در کَنَف . این چنانست که گویند :

دلبری داری به ازجان ، غم مخور گوجان مباش

مَن کان فی‌الله تلَفُه ، کان اللهُ خَلَفَه .

قوله : « ولا تَکونوا کَالّذین تفرَّقوا وَ اختلفوا » ـ تفرّق دیگرست واختلاف دیگر. تفرّق ضدّ اجتماع است ، و اختلاف ضدّ اصطلاح . تفرّق پراکندگیِ اصحاب طریقت‌است ، واختلاف پراکندگی‌ارباب شریعت . تفرق آنست که مراد بنده دیگر بود و مراد حق دیگر ، واجتماع آنست که مراد بنده و مراد حق یکی شود . وفی‌الخبر : « مَن جعلَ‌الهمومَ همّاً واحداً کفاه‌اللهُ همومَ الدّنیا والآخرة ». و گفته‌اند : تفرّق آنست که نظارهٔ خلق کند واسباب بیند لاجرم هرگز از رنج وخصومات خلق برنیاساید، واجتماع آنست که‌نظارهٔ‌حق کند، داند که‌حق‌یکتا و کارازیك‌جا ، وحکم ازین‌یك‌در . امّا اختلاف‌ارباب‌شریعت‌بردوضربست : یکی‌دراصول‌دین‌دیگردرفروع . اما اختلاف در اصول عظیم‌است وخطرناك ، لابد یکی‌ازدوبرحق‌است ویکی برباطل، کسی‌راکه‌مقصدش مغرب‌است‌وآنکه‌راه مشرق گیرد هرگز کی‌بمقصدرسد ! هرچند که رود از مقصد هرروز دورتر شود ، و باز مانده‌تر ، وهوالمشار الیه بقوله تعالی : « و اِنّ هـذا صراطـی مستقیماً فَاتّبِعوه ولا تَتّبِعُوا السُّبُلَ فتفرّقَ بکم عـن سبیله » . اما اختلاف امّت در فروع چنانست که قومی روی نهند بیك مقصد اندر راههای مختلف ، بعضی‌دور و بعضی نزدیك ، هرچند که در روش مختلف باشند اما درمقصد یك جای فرود آیند ، و مجتمع شوند . این اختلاف عین رحمت است . و اِلیه اشار النّبی (ص) : « الاختلاف فی امّتی رحمةٌ » ، یعنی رحمتی بود از خداوند بـرخلق

این اختلاف در فروع ، تا کار دین برایشان تنگ نشود و راه آن دشخوار نگردد . و ذلك فی قوله تعالیٰ : وما جعلَ علیکم فی الدینِ مِن حرَج » . وقال تعالی : « یریدالله بکمُ الیُسرَ ولا یرید بکمُ العسر » .

۲۰ - النوبة الاولی

« کُنتُم خَیرَ اُمّةٍ » بهتر کروهی شمائید ، « اُخرِجَت لِلنّاسِ » که بیرون آوردند مردمان را ، « تأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ » بنیکوئی می فرمائید ، « وَ تَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ » و از ناپسند می باز زنید ، « وَ تُؤمِنُونَ بِاللهِ » و بخدای میگروید . « وَلَو آمنَ اَهلُ الکِتابِ » اکر خوانندگان کتاب پیشین ایمان آوردندی (وچنان کردندی) ، « لَکانَ خَیراً لَهُم » ایشان را به بودی ، « مِنهُمُ المُؤمِنُونَ » از ایشان هست که کروندگان اند « وَ اَکثَرُهُمُ الفاسِقُونَ (۱۱۰) » وبیشتر ایشان آنند که از طاعت بیرون شدگان اند .

« لَن یَضُرُّوکُم اِلّا اَذیً » نگزایند شما را مکر بسخنی ناخوش ، « وَ اِن یُقاتِلُوکُم » اکر باشما جنگ کنند ، « یُوَلُّوکُمُ الاَدبارَ » پشتها برشما گردانند ، « ثُمَّ لا یُنصَرُونَ (۱۱۱) » وانکه از من خود یاری نیابند ، نه از جهانیان از هیچ کس .

« ضُرِبَت عَلَیهِمُ الذِّلَّةُ » برایشان خواری وفرومایکی زده آمد ، « اَینَما ثُقِفُوا » هرجا که یابند ایشان را ، « اِلّا بِحَبلٍ مِنَ اللهِ » مکر بآن زینهار که خدای نهاد ، و ذمّت که ساخت ، « وَ حَبلٍ مِنَ النّاسِ » وبآن زینهار که سلطان مسلمانان ایشان را دهد (که کزیت بستاند ازایشان) « وَ باؤُا بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ » ، وبآنکه خدای برایشان خشم کرفت . « وَ ضُرِبَت عَلَیهِمُ المَسکَنَةُ » و برایشان زدند چون مهر درویشی و فروماندکی و بیچارکی ، « ذلِكَ بِاَنَّهُم کانُوا یَکفُرُونَ بِآیاتِ اللهِ » آن بآنست

که ایشان می کافر شدند بسخنان خدای ، « وَ یَقْتُلُونَ الْأَنْبِیاءَ بِغَیْرِ حَقٍّ » وپیغامبران را کشتند بناحق ، « ذٰلِكَ بِمَا عَصَوْا » آن بآن بود که ازحق سر کشیدند « وَ کَانُوا یَعْتَدُونَ (۱۱۲) » وپای از اندازه در گذاشتند .

« لَیْسُوا سَوَاءً » چون هم ویکسان نه‌اند . « مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ » ازخوانندگان **تورات** « أُمَّةٌ قَائِمَةٌ » گروهی است (بحق گفتن) بپای ایستاده ، « یَتْلُونَ آیَاتِ اللّٰهِ » میخوانند سخنان خدای ، « آنَاءَ اللَّیْلِ » پاس پاس‌از شب ، « وَهُمْ یَسْجُدُونَ (۱۱۳) » ونماز میکنند .

« یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ » استوارمیگیرند خدای را درسخنانِ وی ، « وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ » و روز رستاخیز ، « وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ » و به نیکوئی میفرمایند ، « وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ » و از ناپسند می‌باز زنند ، « وَ یُسَارِعُونَ فِی الْخَیْرَاتِ » ودر نیکیها میشتابند . « وَ أُولٰئِكَ مِنَ الصَّالِحِینَ (۱۱۴) » و ایشانند که از نیکان و شایستگان اند .

« وَ مَا یَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ » و هرچه کنند از نیکی ، « فَلَنْ یُکْفَرُوهُ » درپاداش آن ایشان را ناسپاس نیابند . « وَاللّٰهُ عَلِیمٌ بِالْمُتَّقِینَ (۱۱۵) » و الله دانا است به پرهیزکاران .

« إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا » اینان که کافر شدند ، « لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ » ایشان را سود ندارد فردا مالهای ایشان ، « وَ لَا أَوْلَادُهُمْ » ونه فرزندان ایشان (که بآن مینازند) ، « مِنَ اللّٰهِ شَیْئاً » بنزدیك خدا هیچیز ، « وَ أُولٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ » و ایشانند که دوزخیان‌اند ، « وَهُمْ فِیهَا خَالِدُونَ (۱۱٦) » واندر آتش جاویدان‌اند .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « کنتم خیرَ أمّةٍ » الآیة . . . ــ بعضی مفسران گفتند : امّت اینجا

صدر اول اند، صحابهٔ رسول، مهاجرین وانصار، چراغهای هدیٰ، وستارگان رُشد، وداوری داران حق، وترجمانان **مصطفی** (ص). **عمر بن الخطاب** این آیت را خواند و گفت: «هٰذا لِاَوَّلنا ولوشاءالله لجعل لآخرنا ایضاً، فقال «کنتم» فکنّا کلّنا اخیاراً».
ویدلّ علیه ماروی **عبدالله بن مسعود** قال: جمعَنارسولُ الله(ص) ونحن اربعونَ رجلاً، فقال: انّکم منصورون، ومفتوح لکم، فمَن ادرک ذلك منکم فَلْیَأمُرْ بالمعروف وَلْیَنْهَ عن المنکر. قومی از علماء گفتند: این عامّهٔ امت **محمد**(ص) راست، پیشینیان وپسینیان، وکذلك قال النبی(ص): «مثلُ امّتی مثلُ المطر لایُدریٰ اوّله خیرام آخره».
وقال(ص): «اُعطیتُ مالم یُعطَ احدٌ من انبیاء الله» قلنا یارسول الله ماهو؟ قال: «نُصِرْتُ بالرُّعب، و اُعطیتُ مفاتیحَ الارض وسُمّیتُ **احمد**، وجُعل لی شرابُ الارض طهوراً، وجُعلتْ امّتی خیرَ الامم». وقال: «اهل الجنة مائة وعشرون صفّاً، منها ثمانون من هٰذه الامّة.» وعن **انس**(رض) قال: اتیٰ رسولَ الله اسقفٌ فذکر انّه رأیٰ فی منامه الامم کانوا یَمضون علی الصّراط یتهافتون حتّی اتتْ امّةُ **محمد**(ص) غُرّاً مُحجّلینَ. فقلت: مَن هؤلاءِ؟ انبیاءُ؟ فقالوا: لا. فقلت: مرسلون؟ فقالوا: لا. فقلت: ملائکةٌ؟ فقالوا: لا. فقلت مَن هؤلاء؟ فقالوا: امّة **محمد**(ص) غرٌّ محجّلون، علیهم اثر الطهور. فلمّا اصبح الاسقف اسلم. وقال(ص): «ما مِن امّة الّا بعضُها فی النّار وبعضها فی الجنّة، واُمّتی کلّها فی الجنّة، انّ الجنّة حُرّمت علی الانبیاء کلّهم حتّی اَدخُلَها أنا، وحُرّمت علی الأمم حتّی یدخلها امّتي». وقیل **لعیسی بن مریم** یا روحَ الله هل من بعد هذه الأمّة امّةٌ؟ قال: نعم. قیل و اَیّة امّةٍ؟ قال: امّةُ **محمد**. قیل: یاروح الله و ما امّة **احمد**؟ قال: علماءُ، حکماءُ، حلماءُ، ابرارٌ، اتقیاءُ کأنّهم من الفقه انبیاء، یرضون من الله بالیسیر من الرّزق، ویرضی الله منهم بالقلیل من العمل، یُدخلهم الله الجنّةَ بشهادة أن لااله الّا الله.

قوله: «کنتم خیرَ امّة» ـ ای انتم خیر اُمّة العرب. «کانَ» بمعنی «صار» گویند. قال **عدی بن زید**: «کأنتم نحن، کُنّا، وکما کنّا تکونون».

وفی القرآن : «فکانوا کَهَشیمِ المُحتظر» ای فصاروا. معنی آنست : کنتم خیر امّة اُخرجت للنّاس ، من الأمّهات. بهتر گروهی مردمان را شمائید کــه بیرون آوردند از مادران درین جهان . این سخن از آنست که جهودان و ترسایان خلق را با کفر خواندند ، و از تصدیق **محمد**(ص) واپس خواندند ، و بــه **موسی**(ع) و **عیسی**(ع) فــرمودند ، و بر **ابراهیم**(ع) بکفر دعوی کردند. و این امّت همه کتــابها بپذیرفتند ، و همه پیغامبران را استوار گرفتند. وخلق را بدین فرموده‌اند ، و گفته‌اند : « کنتم خیر امّة » ای فی علم‌الله وفی اللّوح‌المحفوظ ، شما بهتر گروهی بودید درعلم خدا ودر لوح محفوظ . **یحیی معاذ** گفت : « هذه الآیة مِدحة لامّة **محمد** (ص) ، ولم یکن لیمدحَ قوماً ثمّ یعذّبَهم » . گفت : ربّ‌العالمین امّت **محمد**(ص) را درین آیت بستود ونه بدان ستود تا پس ایشان را عذاب وعقوبت کند . آنکه مناقب و سیرت ایشان را در گرفت . و قال :

« تأمُرونَ بِالمعروف و تَنهون عن‌المنکر و تؤمنون بالله » ـ گفته‌اند که : معروف اینجا کلمهٔ شهادت است ، فهو اعظمُ المعروف . و منکر تکذیب رسول است ، وهو اعظم المنکر ، وقیل : « تأمرون بالمعروف » ای بِإسباغ الوضوء ، « وتنهون عن‌المنکر » ای عن‌الالتفات فی‌الصلوة . وروا باشد که امر معروف ، ونهی منکر وایمان بالله ازشرط خیریّت نهند یعنی کنتم خیر اُمّة اِن امرتم بالمعروف . برین‌وجه بر « للنّاس » وقف نکنند بلکه وقف بر « تؤمنون بالله » بود .

« ولو آمنَ اهلُ الکتاب» الآیة . . . ـ ای لوصدَّق الیهود بمحمد(ص) وبماجاء منَ‌الحقّ « لکانَ خیراً لهم » من‌الکفر .

« منهُم المؤمنون » یعنی **عبدالله بن سلام** و اصحابه .

« و اَکثرُهمُ الفاسقون » الکافرون . آنکه مؤمنان را آگاهی داد که‌ایشان را از خدا نصرت است وغلبه برجهودان ، و گفت :

« لَن یضُرّوکُم اِلّا اذیً » - ای اِلّا ضرراً یسیراً باللّسان مثل الوعید والبهت .

« و اِن یُقاتِلوکُم یُوَلّوکُمُ الاَدبارَ » - منهزمین . « ثمّ لا یُنصَرون ». ربّ العالمین این وعدهٔ نصرت که مؤمنان را داد راست کرد تا هرگز جهودان مدینه با رسول خدا و با مسلمانان جنگ نکردند که نه هزیمت وشکستگی برایشان بود . و روا باشد که این آیت برعموم برانند ، یعنی هرچه از کافران بمؤمنان رسد از ناسزا گفتن و جنگ کردن ، آن رنجی بود عارض ، نه پاینده ، که عاقبت بهرحال مؤمنان را باشد . چنانکه گفت : « وَ العاقبةُ للمُتّقین » و « والعاقبةُ للتّقوی . »

قوله تعالی : « ضُربتْ علیهمُ الذّلّةُ » - گفته‌اند که : این مخصوص است در جهودان بنی قریظه که خواری وبیچارگی وفروتنی برایشان زدند ، چنانکه مُهر بر دینار زنند . و رواباشد که این خبر بمعنی امر بود ، یعنی که جهودان را همیشه خوار دارید ، وبخواری از ایشان جزیت ستانید ، چنانکه جای دیگر گفت : « حتّی یُعطُوا الجزیةَ عن یدٍ وهُم صاغرون » . اگر کسی گوید که چونست که این مذلت ومسکنت برایشان زدند ، وبسیار افتد از یشان که بامال وجاه باشند؟ جواب آنست که اعتبار به آحاد اشخاص نیست که اعتبار بعموم است ، واعتبار باعراض دنیوی ومال وجاه نیست که اعتبار باحوال شرعی است ، وبعزّ وذلّ دینی ، آن عزّت که الله گفت : « و لِلّهِ العزّةُ ولِرسولهِ ولِلمؤمنین » . اگر دربعضی جهودان و ترسایان عزّی دنیوی بود مآل ومرجع آن باذلّ است ، پس حقیقت آن ذلّ است نه عزّ . همچنین مسکنت نه همانست که بی مال بود ، بلکه حقیقت مسکنت حرص است وفقر نفس وفقر دین . قال النبی (ص) : « الغِنیٰ غِنَی النّفس » . حکیمی را گفتند که : فلان کس توانگر است . آن حکیم جواب داد که : وی توانگر نیست کثیر المال است ، توانگری دیگر بود و فراوانی مال دیگر ، و به یقول الشاعر :

قد یَکثرُ الحال والاِنسانُ مفتقرٌ

« اَینما ثُقفوا » ـ ای : وُجدوا وصودفوا .

« الّا بِحَبل مِنَ اللهِ » ـ این استثناء منقطع است ، یعنی لکن یعتصمون بالعهد اذا اُعطوه . میگوید : ایشان هروقت وبهرجای خوار باشند ، لکن درعهد و زینهار باشند اگر ایشان را بگزیت زینهار دهند . والمراد « بحبل مِنَ‌اللهِ و حبلٍ مِنَ‌النّاس » العهد والذّمة والأمان الّذی یأخذونَه من‌المؤمنین بِاِذن‌اللهِ . والنّاس ههنا خاصٌ بالمؤمنین . آنکه درسیاق آیت گفت :

و ضُربتْ علیهمُ المسکنةُ ذلك بِاَنّهم کانوا یکفُرون بِآیات‌الله » ـ کفرعلّت مسکنت وذلّت نهاد ، ومعصیت واعتدا سبب کفر ، از بهرآنکه صغائر معاصی اگر بآن اصرار بود بکبائر کشد و کبائر بکفر کشد . ولذٰلك قال تعالی : « ثمّ کان عاقبةُ الّذین اَساؤُا السّوآ اَن کذّبوا بِآیات‌الله ». وقال النّبی (ص) : « الذّنب علی‌الذّنب‌حتّی یَسْوَدَّ القلبُ . » حاصل آیت تنبیه مؤمنانست وتحذیر ایشان ازمعاصی ، هم ازصغائر وهم از کبائر که حدّ آن با کفر است ونتیجهٔ آن شرك .

قوله : «لَیسوا سَواءً»ـ استناد این‌سخن‌با « منهم‌المؤمنون واکثرهم‌الفاسقون» است . میگوید : هرگز یکسان وبرابرنباشند مؤمنان بافاسقان . جای دیگر گفت : «اَفَمَن کان مـؤمناً کمنْ کان فاسقاً لایَستَوُنَ » . صفت فاسقان « لن‌یضرّوکم الّا اذیً» است ، وصفت مؤمنان « امّةٌ قائمةٌ » ، پس‌چون برابرویکسان باشند ؟ ! **ابن‌مسعود** گفت : لَیْسُوا سَوَاءً ، هُمْ ، وَ اُمَّةٌ قَائِمَةٌ ـ یعنی امت **محمد**(ص) . میگوید : اهل کتاب وامت **محمد**(ص) چون هم نه‌اند ، نه امروز ونه فردا در قیامت . چون برابر بود کسی که درقیامت ایمن رود با کسی که ایمن نبود ؟! « اَفَمَنْ یُلْقَیٰ فِی‌النّارِ خیرٌ اَمَّنْ یَأْتِی آمِناً یومَ‌القیامةِ ؟ » .

« مِنْ اَهْلِ الـکِتَابِ اُمَّةٌ قَائِمَةٌ » ـ ای علی‌الحق . میگوید : از اهل کتاب

گروهی‌اند ایستاده برحق، بردینِ اسلام، با گفتِ راست، وعمل راست، و اعتقاد راست، و آن **عبدالله بن سلام** است ویارانِ او. و **عطا** گفت چهل مرد از عرب اند، از اهلِ **نجران**، و سی‌ودو مرد از**حبشه**، وهشت مرد از **روم**، که بردین**عیسی**(ع) بودند وبه **محمد**(ص) ایمان آوردند، وجماعتی از انصار چون **اسعدبن زراره** و **براءبن‌معرور**، ومحمدبن مسلمة، و **محمودبن‌مسلمه** و **ابوقیس صرفة بن انس** بپیش از قدوم **مصطفی** (ص) توحید میگفتند و شرایع حنیفی بپای میداشتند، تا **مصطفی** (ص) در رسید، او را تصدیق کردند و نصرت دادند. و آنکه صفت و سیرتِ ایشان گفت:

« يَتْلُونَ آيَاتِاللهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ » ـ گفته‌اند که: مراد باین‌نماز خفتیدن(۱) است که پیش‌ازین‌امت کس‌را نبوده است. یدلّ‌علیه مارُوی اَنَّ النبی(ص) اَخر صلوة العشاءِ لیلةً ثم خرج الی‌المسجد، فـاذا الناس ینتظرونه، فقال: انه لیس احد من‌اهل الادیان یذکرالله عَزَّوجلَّ فی‌هذاالوقتِ غیرکم. فانـزل‌الله هذه‌الآیة. و گفته‌اند: مراد باین نماز است میان شام وخفتن، وفی‌ذلك ما قال‌النبی(ص): « من صلّی‌بعدالمغرب‌ستّ‌ر کعاتٍ ولم‌یتکلم‌فیمابینهنّ بسوءٍعدلن‌له‌بعبادةِ ثنتی‌عشرةسنةً. » وقال: « من‌صلی بعدالمغرب عشرین ر کعةً بنی‌الله له بیتاً فی‌الجنة. »

قوله تعالی: « يُؤْمِنُونَ بِاللهِ » ـ یعنی بتوحید الله. « وَالْيَوْمِ الْآخِرِ » ـ یعنی بالبعث‌الذی فیه جزاء الاعمال «وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ » یعنی بالایمان بمحمد(ص) « وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ » یعنی عن تکذیبه. « وَ يُسَارِعُونَ فِي‌الْخَيْرَاتِ » ـ یعنی فی‌شرائع الاسلام والاعمال الصالحة « واولئك من‌الصالحین ».

« وما تفعلوا مِنْ‌خیرفلن‌تکفروه » الایة ... **حمزه** و **علی** و **حفص**هردوحرف بیا خوانند(۲)، سخن‌بامّةٌ قائمةٌ برند، واین‌صفت ایشان کنند. وباقی‌بتاخوانند. چون

۱ــ نسخه: خفتن ۲ ــ یعنی وما یفعلوا من‌خیرفلن یکفروه خوانده‌اند

بتا خوانی خطاب با همهٔ امّت بود . « فلن تُکفروه » هم چنانست که گفت : « فَلَا کُفْرَانَ لِسَعْيِهِ » . کفران درلغت عرب پاداش نیکی باز گرفتن ، و سپاس نداشتن ونعمت بازنگفتن و باز ننمودن . میگوید عَزَّ اسمه : بنزدیك من نیکوکاران را ناسپاسی نیست یعنی پاداش باز گرفتن نیست . جای دیگرازین گشاده‌تر گفت : « وَمَا تفعلوا من خیر یُوَفَّ الیکم وأنتم لاتظلمون » و « وما تفعلوا من خیر یعلمه‌الله » و « وَما تنفقوا من خیر فَاِنَّ الله به علیم . » خبر می‌دهد که عمل نیکوکاران ضایع نیست ، وازیشان ثواب باز گرفتن نیست ، نظیره قوله‌تعالیٰ : « انّالانضیع اجرَ مَنْ احسن عملاً » و « اِنَّالله لایُضِیعُ اَجرَ المحسنین » . بخلاف اعمال کفار که همه حابط است ، و ثواب ازیشان دریغ . وهو المشارالیه بقوله تعالیٰ « قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالْاَخْسَرِیْنَ اَعْمَالاً » الآیة ، و بقوله تعالیٰ : « وقَدِمنا الی ما عملوا من عملٍ فجعلناه هباءً منثوراً » الآیة

« وَاللهُ عَلِیمٌ بِالْمُتَّقِیْنَ » ــ ای علیمٌ بما فی القلوب من التقویٰ ، فقد یُظهر التقویٰ من لیس له التقویٰ .

قوله : « اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوا لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ اَمْوَالُهُمْ » الآیة . . . ــ مثل این آیت دراول سوره ، شرح آن رفت . اما آوردن این آیت درین موضع حکمتی در آن است : یعنی که در آیت پیش گفت هرچه کنید از نیکی وهزینه پاداش آن به نیکی یابید ، پس درین آیت بیان کرد که این حکم نه هرجای بود ونه هر کسی راست ، که ایمان قرین انفاق باید تا ثواب یابد . اما اگر کفر قرین آن بود اگرهرچه دارد بدهد از اموال وفرزندان ، هیچ بکار نیایدو ویرا از آتش نرهاند . وهوالمشارالیه بقوله‌تعالیٰ : « وَمَا اَغْنیٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا کَسَبَ » ، وبقوله : « مَا اَغْنیٰ عَنّی مَالِیَهْ » .

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ : « کُنْتُمْ خَیْرَ اُمَّةٍ » ــ این آیت از یك روی بیانِ شرفِ صحابهٔ

مصطفی (ص) است که ارکان خلائق‌اند، وبرهان حقائق. عنوان رضاء حق‌اند، و ملوك مقعد صدق. ائمهٔ اهل سعادت‌اند، و انصار نبوت و رسالت، و مستوجب ترحّم امّت، و اخیار حضرت **مصطفی** (ص)، وبعد ازانبیا ورسل بهترین ذریهٔ آدم ایشانند، وبیمن اقبالِ ایشان دود شرك واطی ادبارخود شد، وانوار دین وشریعت ازمکنوناتِ غیب ظاهر گشت. درآیتِ جمالِ «لااله الاالله»، وهیبت جلال «محمدرسول‌الله» بغیرت ایشان در ملأ اعلی بیفروخت. قال‌النبی(ص): «اَللّهَ فی اصحابی! لا تتَّخِذُوهم مِنْ بعدی غرضاً، فَمَنْ اَحبَّهم فیحبّنی احبهم، ومن ابغضهم فیبغضنی اُبغضهم، و مَنْ اذاهم فقد آذانی، ومن آذانی فقدآذی‌اللهَ، ومن آذی‌الله فیوشكُ اَنْ یاخذه، مَامِنْ اَحدٍ من اصحابی یموت بِاَرْضٍ اِلّا بُعِثَ قائداً و نوراً لهم یوم‌القیامةِ.

بعضی ازمفسران حکم این آیت برعموم راندند، گفتند: حقیقتِ این بشرفِ امت اتباع بازمیگردد ازعهد **مصطفی** (ص) تابدامن قیامت. و امّتِ اتباع دیگراند، وامّتِ اجابت دیگر، وامّت دعوت دیگر. وشرح آن درسورة البقرة رفت. اما امّت اتباع که این آیت درشأنِ ایشان است، ومشتمل برصفت وسیرت ایشان سُعداءِ ملت‌اند، و امناء درگاه عزت، واشرافِ علّیین، واعزّهٔ رب‌العالمین، حَمَلَهٔ قرآن واخبار، وخَزَنَهٔ آثار، فرقهٔ ناجیه وامت‌مرضیه اهل سنت وجماعت، که ظاهرایشان بمتابعت وقدوت مقیداست، وباطن ایشان بمعرفت‌وفراست مؤیّد. **عمر بن الخطاب** گفت: فردای قیامت که ربُّ‌العزت ندا کند: «این رجالنا؟» کس نیارد کهسربرآرد مگراهل‌سنت‌وجماعت گویند: «لبیك! لبّیك! اَللّهُمَّ لبیك» ربّ‌العزّت گوید: «صدقتم عبادی! انتم‌احبّائی اُکرمکم‌الیوم بما تشتهون لِتمسّککم بکتابی ومتابعتکم‌رسولی». آن ساعت بود که اهل ضلالات گویند: «یالیتنی اتَّخَذْتُ مع‌الرسول سبیلا». قال‌النبی(ص): «لایزالُ طائفة مـن امّتی امة قائمة بامرالله، لایضرهم من‌خذلهم ولا من‌خالفهم، حتی یأتی امرالله، وهم‌علی ذالك.» وقال(ص): «من‌اشدِّ امتی بی‌حبّاً، ناسٌ یکونون بعدی یودّ

احدهم لو آتی باهلهِ ومالهِ . »

قوله : « کنتم خیر أمةٍ » ـ روایت است از **ابن عباس** و **مجاهد** که : خیریت این امت آنست که پیغامبر را بقتال فرمودند که ایشان را بکُرهِ ایشان در دین اسلام و عِزّ شریعت آر ، وآنچه صلاحِ کار وبهینهٔ حال ایشانست ایشانرا الزام کن ؛ وآنکه رب‌العالمین برایشان منت نهاد ، گفت : « وَ اَلْزَمَهُمْ کَلِمَةَ التَّقْوىٰ وَ کَانُوا اَحَقَّ بِهَا وَ اَهْلَهَا » . میگوید : الله درایشان بست ، وایشانرا الزام کرد آن کلمهٔ شهادت ، که نشان دوستی است وشرف دوجهانست ، وسبب سعادتِ جاودانی است . و ایشان خود ازدر آن بودند وسزاء آن بودند . ازدور **آدم**(ع) تامنتهای عالم هیچ امت را این منزلت و رتبت ندادند که ایشان را بسلسلهٔ قهر از ذل کفر بعزِ اسلام آوردند ، وطوق سعادت در گردنِ ایشان کردند ، مگراین امت را چنانکه امروز بسلسلهٔ قهر ایشان را دردین آوردند فردا هم ایشان را بسلسلهٔ لطف ببهشت برند . **مصطفی**(ص) گفت : « عَجِبَ رَبُّكَ من قومٍ یُقَادُونَ اِلی الجنة بِالسَّلَاسِلِ . » وتا نگوئی که این خیریت که ایشان را برآمد بوسیلتِ اعمال وتصفیتِ احوال برآمد ، لیکن عنایت ازلی برایشان اقبال کرد وبنواخت ، واختیار روز میثاق کار ایشان بساخت . این کرامت و نواخت ، و این منزلت ومرتبت ایشان از آنست که امت **محمد**(ص)اند که مهتر عالم است ، و سید وُلد آدم ، چون **مصطفی** (ص) خیر الانبیاءِ والرُسل بود لاجرم امت وی خیرالامم بودند .

« کز خانه بکدخدای ماند همه‌چیز »

قوله : « تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عنِ الْمُنْکَرِ » ـ بزبان اهل اشارت معروف خدمت حق است ، ومنکر صحبت نفس ، معروف روشنائی جمع است وسبب وصلت ، ومنکَر تاریکی وقت است و مایهٔ بدعت . آن نواختگانِ فضل راست و این زخم خوردگان عدل راست ؛ هرگز کی برابر باشند ؟ وچون بهم بسازند ؟ خواندگان

فضل وراندگان‌عدل ؟ این است که رب‌العالمین گفت : « لَیسوا سَوَاءً » . چون هم نباشند و راست نیایند دانا ونادان ، آشنا وبیگانه ، خداپرست و هوا پرست . متی استوی الضیاء والظلمة ؟ متی‌استوی الیقین والتهمة ؟ متی استوی‌الوصلة والفرقة ؟ هذا متصفٌ بالولاء ، وذاك منحرف عن‌الوفاء . هیهات‌لایلتقیان ولایستویان .

ایّها المنکح الثریا سهیلا عمرك‌الله کیف یلتقیان !
هی شامیة اذا ما استقلّت و سهیلٌ اذا استقلَّ یمان

کسی کاندر صف مردان ، بمی‌خواری کمر بندد
برابر کی بود ، با آن که دل درخیر وشربندد ؟

۲۱ - النوبة الاولی

قوله تعالیٰ : مَثَلُ مَا یُنفِقُونَ » مثل آنچه نفقت میکنند ، « فِی هٰذِهِ الحَیوٰةِ الدُّنیا » درین زندگانی این‌جهان ، « کَمَثَلِ رِیحٍ »چون مثل بادی است ، « فِیهَا صِرٌّ » درآن باد سرمای سخت بود ، « اَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ » که رسد ناگاه بکشته زارِ گروهی ، «ظَلَمُوا اَنفُسَهُمْ » که ستم کردند برخویشتن (ومستحق عقوبت گشتند) ، « فَاَهْلَکَتْهُ » تاآن برایشان تباه کرد ، « وَمَا ظَلَمَهُمُ‌اللهُ » و ستم نکرد الله برایشان « وَ لَکِنْ اَنفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ (۱۱۷) » ولکن ایشان برخویشتن ستم میکنند .

« یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا »ای ایشان که بگرویدند ، « لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً » مگیرید دوست ازدل ، « مِنْ دُونِکُمْ » از بیرون خویشتن « لَا یَأْلُونَکُمْ خَبَالاً » که هیچ درکار شما سستی نکنند بتباهی . « وَدُّوا » دوست دارید و شاد بید و خواهید ، «مَا عَنِتُّمْ »آنچه شما درآن بید از عَنَت ،« قَدْ بَدَتِ البَغْضَاءُ مِنْ اَفْوَاهِهِمْ » پیداست زشتی‌و نابکاری از دهنهاء ایشان ، « وَمَا تُخْفِی صُدُورُهُمْ اَکْبَرُ » وآنچه که نهان میدارد دلهاء ایشان مه است از آنچه از زبانها پیداست . « قَدْ بَیَّنَّا لَکُمُ الآیاتِ »

پیدا کردیم شما را سخنان ، « اِنْ کُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (۱۱۸) » اگر خرَد دارید .

«هَا اَنْتُمْ اُولَاءِ » آگاهبید شماها که اینانید ، « تُحِبُّونَهُمْ » دوست میدارید ایشان را ، « وَلَا یُحِبُّونَكُمْ » وایشان دوست نمیدارند شما را ،«وَ تُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ» وشما گرویدهاید بقرآن ودین همه. « وَاِذَا لَقُوكُمْ » وچون ایشان شما را بینند «قَالُوا آمَنَّا »گویند : ما گرویدهایم « وَ اِذَا خَلَوْا» وچون بیشما بریکدیگر رسند ، « عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْاَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ » برشما انگشتان خایند از خشم و کین. « قُلْ » بگوی « مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ » میرید بدردِ خشم خویش ، « اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۱۹) » خدای دانا است بهرچه دردلها. است .

« اِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ » اگربشمارسدنیکوئی، «تَسُؤْهُمْ» ایشان راناسائین(۱) کنند آن نیکوئی ، « وَ اِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ » و اگر بشما رسد بدی ، « يَفْرَحُوا بِهَا » شاد شوند بآن ، « وَاِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا » و اگر شکیبائی کنید و پرهیز نگهدارید ، « لَا يَضُرُّكُمْ» نگزایدشما را ، « كَيْدُهُمْ شَيْئاً » سازبد ایشان هیچچیز، « اِنَّ اللّٰهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۱۲۰)» خدای بآنچه ایشان میکنند دانا است .

« وَ اِذْ غَدَوْتَ مِنْ اَهْلِكَ » یاد دار که بیرون شدی ازخانه و کسانِ خویش ، « تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ » میساختی مؤمنان را «مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ » نشستگاههای جنگ را ، « وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۲۱)» والله شنوا است ودانا .

« اِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ » آنگه که آهنگ کرد وخواست دو گروه « مِنْكُمْ » از شما « اَنْ تَفْشَلَا » که بددل شوند ، « وَاللّٰهُ وَلِيُّهُمَا » والله خود یارِ ایشان است «وَ عَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۲۲) » وبرخدای است پشتیداشتن مؤمنان وباوست سپردن کار ایشان .

---

(۱) ساثین = سایش

النوبة الثانية

قوله تعالیٰ: « مَثَلُ ما یُنفِقُونَ » ـ گفته‌اند: این نفقات مشرکین مکه است در معاداة مصطفی (ص). چنانکه جای دیگر گفت: « انّ الّذین کفروا ینفِقون اموالهم لِیَصُدّوا عن سبیل الله » الآیة ... ربّ العالمین در آیت پیش بازنمود که کافران را مال و فرزند هیچ بکار نیاید، وسودمند نبود. وذلك فی قوله: « لن تغنی عنهم اموالهم » و درین آیت بیان کرد که سودمند نیست ایشان را، وزیان کاری نیز هست، همچنانکه باد سرد کِشت‌زار را بزیان آرد، وهلاك کند، آن انفاقِ مال ایشان راهلاك کند وبعقوبت رساند. **مجاهد** گفت: این نفقات ببعضی کفّار و در بعضی احوال مخصوص نیست، بلکه نفقات وصدقاتِ همهٔ کفار است در همهٔ احوال. یعنی هر نفقه که کافر کند، بهرچه کند وی بآن معاقب است؛ چنانکه مؤمن بهرچه نفقه کند مادام که محظور و محرّم نبود وی بآن مُثابست. و لهذا قال النّبی (ص): « اِنَّ المؤمنَ لَیُؤجَرُ فی کلّ شیءٍ حتّی اللّقمة یضعها فی فیّ امرأته » وقال لِسَعد: انّك لَتُؤجر فی نفقتك کُلّها حتّی اللّقمة تضعها فی فیِّ امرأتك » و وجه این قول آنست که مؤمن هرچه گیرد و دهد برجای خویش بود، وموافق شرع و دین، و کافر بخلاف این کند. لاجرم حال وی خلاف حال مؤمن بود. و گفتند: انفاق مال این‌جایگه مثال اعمال کافرانست درحال کفر وشرك. میگوید: اعمال ایشان روز حاجت ایشان به بی‌منفعتی و بی‌حاصلی همچون آن کشت زارست سرمازده، کشته سوخته، که ایشان را بکارنیاید، ومنفعت نکند، همانست که جای دیگر گفت: « مثلُ الّذین کفروا بِربّهم اعمالُهم کرَمادٍ اشتدّتْ به الرّیحُ فی یوم عاصف، الآیة » وقال تعالیٰ: « والّذین کفروا اعمالُهم کَسَراب بِقیعة » الآیة.

وآنچه گفت: « ظلموا انفسَهم » ـ یعنی زرعو الحرثَ فی غیر وقته. میگوید:

کشت‌زار نه بوقت خویش کردن لاجرم آنرا آفت رسد ، همچنین عمل کافر نه بشرط خویش وجای خویش بود ، لاجرم ویرا هلاك کند . « وما ظلمَهمُ اللهُ » لِأنّ ما فعله بخلقه فهومنه عدلٌ . « ولکن انفُسَهم یَظلِمون » بالکفر والعصیان .

قوله تعالیٰ : « یا ایّها الّذین آمنوا لاتتّخذوا بِطانةً مِن دونکم » الآیة . . . ـ معنی « بِطانة » خاصه است ، بطانی هر کس آنکس است که باوی آرام دل دارد و آمیختن نهانی . آن از بِطانة گرفته‌اند آسترجامه که هم(۱)پوست بود بامردم .

«لایألونَکم خَبالاً »ـ یُقال : ألَوتُ فی‌الحاجة ای‌قصرتُ، وألوتُ فلاناً ای‌اولیتهُ تقصیراً نحو کسبته ، ای اولیتهُ کسباً ، فقوله « لایألونکم خبالاً » ، ای : لا یُقصِّرُون فی‌بذلِ الخَبال لکم . و « خَبال » فسادی بود نهانی ، و خَبَل فساد عقل است . و عَنَت تباهی است ورنجوری وخطرهلاك ، یُقال : اکمَةٌ عنوتٌ و عنودٌ ای صعبةُ المسلك ، والمعانتة والمعاندة یتقاربان .

« یا ایّهاالّذین آمنوا » ـ از اینجا صفت منافقانست ، وپرهیز دادن مؤمنان از صحبت ایشان . میگوید : ایشان رابدوست مگیرید بیرون از مؤمنان ، ودر هیچ کار استعانت بایشان مکنید . **عمر بن الخطاب** نهی کرد از استعانت بکفّار . آنکه این آیت بدلیل آورد وحجّت خویش ساخت . درخبر می‌آید که : « ما بعَثَ‌اللهُ مِن‌نبیٍ ولااستخلفَ مِن‌خلیفة الّا کانت له بطانتان : بطانةٌ تأمُره بالخیر وتحُضّه علیه ، وبطانة تأمره بِالشرّ وتحُضُّه علیه » . آنکه ربّ‌العالمین علّت نهی از مباطنت ایشان بگفت ، واز ضمیر دل ایشان خبرداد ، گفت : « لایألونَکم خَبالا » هیچ درفساد دین شما و ابطال کارشما سستی‌نکنند ورنجوری و گمراهی وتباهیِ شما دوست‌دارند وخواهند ، وآنکه وقیعت وعیب مسلمانان بزبان میرانند ، وآنچه‌دردل دارند ازعداوت وخیانت از آنچه برزبان میرانند صعبتر وبزرگتر .

« قدبیّنّالکم‌الآیاتِ اِن کنتم‌تعقلون »ـ رویٰ **انس بن مالك** قال قال‌النّبی(ص) :

(۱) نسخه : هام

«لاتستَضیئوا بنارِاهل الشركِ، ولاتنقشوا فی‌خواتیمِکم‌عربیّاً». فسُئل **الحسن** عن‌تفسیر هذا الحدیث، فقال: معناه لاتشاوِروهم‌فی‌أمورکم‌فانّ‌الله تعالی یقول: «یاأیّهاالّذین آمنواالاتتَّخِذوا بِطانةً‌من‌دونکم»الآیة، وقوله: «لاتنقشوا علی‌خواتیمکم‌عربیّاً» یعنی: لاتنقشوا «محمدٌ رسولُ‌الله». و **ابوموسی اشعری** گفت به **عمربن‌الخطاب** که: نزدیك ما مردی نصرانی‌است، سخت دبیر وحافظ وباکفایت. **عمر** گفت: قاتلك‌الله اما سمعتَ قولَ‌الله تعالیٰ: «یا ایّها الّذین آمنوا لاتَتَّخذوا بِطانةً مِن دونکم». و قال تعالیٰ: «یا ایهاالّذین آمنوا لاتَتَّخذوا الیهود والنصاریٰ اولیاء» هلّااتّخَذْتَ حنیفاً؟ **ابوموسی** گفت: مرا بادین او چه‌کار؟ ویرا دینی‌ومرا دینی. **عمر** گفت: لاأکرِمُهم اذْاَهانهمُ اللهُ، ولا اُعِزّهم اذْ اَذلّهمُ الله. ولا ادنیهم اذ أقصاهم‌الله.

قوله: «هاانتم اُولاءِ تُحِبّونهم» ـ ها،تنبیه‌است. اُولاءِ بمعنی‌الّذین. میگوید: آگاه باشید شما اینانید که ایشان را دوست میدارید بآنچه اظهار ایمان کردند، و احکام اسلام بظاهر درپذیرفتند، هرچند که بنفاق در دل‌خلاف آن داشتند.

«ولا یُحِبّونکم» وایشان شمارا دوست نمیدارند. یعنی‌آنچه ثمرهٔ محبّت‌است از ارادتِ خیرومحض اسلام بشما نمی‌خواهند وشما بایشان می‌خواهید.

«وتؤمنون بِالکتاب کُلِّه» ـ «کتاب» اسم جنس است، همه کتب خدا در آن مُدرج. میگوید: شما بکتابهای خدا همه ایمان دارید، نه چون ایشانید که «یؤمنون ببعض‌الکتاب ویکفرون ببعض».

«وَ اِذا لَقوکم قالوا آمنّا» ـ این همچنانست که گفت: «یَقولون بأفواهِهم مالیس فی‌قلوبهم»، «آمِنوا بِالّذی اُنزل علی‌الّذین آمَنوا وجهَ النّهار وَ اکفروا آخرَه».

« و اِذا خلَوْا عَضُّوا عليكم الأنامِلَ مِنَ‌الغيظ » ـ عرب گويند : « فلانٌ يعضّ عَلَيَّ الاَنامِلَ » فلان كس برمن مى‌انگشت خايد ، در كين وخشم . و گويند : « عضّ علىٰ هٰذا الأمر بالتواجذ » . اى لزِمَه . وغيظ خشمى‌است ميان غضب وغم . غضب آن خشم است كه باآن قدرت انتقام بود ، وغم آن خشم است كه باوى قدرت انتقام نبود ، وغيظ ميان هردو است ، قدرت برانتقام دارد لكن نه تمام بود . ازين جاست كه غيظ درصفت بارى‌تعالىٰ نيامده است .

قوله : « قُل موتوا بِغَيظِكم » ـ ميگويد : يا **محمد** ايشان را اين‌دعا گوى كه بخشم ودرد خويش‌ميباشيد تابوقت مرگ ، كه اين مراد شما از بدخواستِ مسلمانان برنخواهد آمد .

« انّ‌الله عليمٌ بذات الصّدور » ـ نظيراين در **قرآن** فراوانست : « يعلم مافى انفسكم فاحذروه » و « يعلم خائنةَ الاَعيُن وما تخفى‌الصّدور » و « يعلم‌السّرَّ و اَخفىٰ » .
رُوى عن **ابى‌الجوزاء** قال : لأن يُجاوِرنى القِرَدَةُ والخنازيرُ معى فى‌دارى احبُّ الَيَّ مِن‌ان يُجاورنى‌صاحبُ بِدعةٍ ، ولقد دخلوا فى‌هٰذه الآية « تُحِبّونهم ولا يُحِبّونَكم وتؤمنون بالكتاب كلّه » الآية .

قوله تعالى : « اِن تَمسَسكم حسنةٌ تَسُؤْهُمْ » . اصابت و مسّ دولغت‌اند كه استعمال كنند هم بخير وهم بشرّ . امّا اصابت بشرّ مخصوص است ، اگرچه به‌خير نيز استعمال ميكنند . و حسنة ايدر غنيمت ونصرت است ، وسيّئة شكستگى و هزيمت . ميگويد : منافقان ، چون شما را نصرت وغنيمت پيش‌آيد ، دلتنگ شوند ؛ وچون كسر وهزيمت بود ، شاد شوند . ربّ‌العالمين گفت : « وان تصبروا » علىٰ ماتسمَعون من‌اَذاهم « و تتّقوا » مخالطتَهم ومقاربتَهم ، « لايضُرُّكم كيدُهم شيئاً » اگرشما كه مؤمنان‌ايد ، براَذاى ايشان صبر كنيد ، واز مخالطت ايشان بپرهيزيد ، هرگز كيد ايشان برشما زيان نكند ، كه‌اين صبروتقوىٰ مايهٔ احسانست ، وخداى مزدمحسنان

ضایع نکند، وایشان را بدشمن ندهد. وهوالمشارالیه بقوله: «انّه مَن یَتَّقِ ویصبر فانّ الله لایُضیعُ اجرالمحسنین».

«لایضِرُکم -بکسرضاد وتخفیف راء قراءت **حجازی** است و **بصری**، واختیار **بوحاتم** مِن ضار، یضیر، ضَیراً؛ ومنه قوله تعالیٰ «لاضَیرَ». وباقی بضمّ ضاد وتشدید راء خوانند، اختیار **بوعبیده**، مِن ضرَّ، یضُرُّ، ضرّاً. ولا بمعنی لیس قادرٌ ومقدرٌ، یعنی: ان تصبروا وتتقوا فلیس یضرّکم کیدُهم شیئاً.

«انّ الله بما یعملونَ مُحیطٌ» -معنی «احاطت» رسیدن است بهمگی هر چیز وبغایت هرچیز، واحاطت ازدووجه است: ازروی علم وازروی قدرت، والله بهر دومعنی محیط است. هٰذا کقوله: «لایَعزُب عن ربّك من مثقال ذرّةٍ فی الأرض ولافی السّماء» وکقوله: «لایَخفیٰ علیه شیءٌ لافی الأرض ولافی السّماء». وکقوله احاطَ بکلّ شیءٍ علماً.

قوله تعالی: «وإذ غدوْتَ مِن اهلِكَ» الآیة... این افتتاح قصهٔ وقیعت **احد** است، **مصطفی** (ص) ازاهل خویش بامداد کرد، وبیرون شد، یعنی روز **احد** از منزل **عائشه** بیرون شد، پیاده به **احد** رفت واصحاب خویش را فرمود تا جنگ را صفها بر کشیدند، وراست بایستادند. این است که الله گفت: «تُبوِّئُ المومنینَ مَقاعدَ للقتال». و اول قصه آنست که: روزچهارشنبه **ابوسفیان** باسه هزار مردپیاده و دویست مرد سوار ازمشرکان **مکه** بصحراءِ **احد** فـرو آمدند. رسول خدا(ص) بـا یاران خویش مشورت کرد. **عبدالله بن ابی سلول** و جماعتی ازانصار گـفتند: یـا رسول‌الله! هیچ روی ندارد از **مدینه** بیرون شدن، واستقبال دشمن کردن، بگذاریم تا اگر به **مدینه** درآیند در کویهای **مدینه** باایشان جنگ کنیم، وزنان و کودکان از بالاهاء خانها بایشان سنگ اندازند. رسول خدا(ص) این رأی بپسندید مگر جماعتی از یاران گفتند، که روز **بدر** از ایشان فائت شده بود بعذرها که در پیش آمده بود، و میخواستند که تدارك کنند: یا رسول‌الله درمدینة نشستن روی ندارد، بعد از آنکه

دشمن بساحت ما فرو آمدند ، اگر نرویم میگویند که : بددلان و ضعیفان‌ایم ، و در جملهٔ ایشان **نعمان بن مالك الانصاری** بود ، گفت : یارسول‌الله مرا از بهشت محروم مکن ، بآن خدای که ترا براستی بخلق فرستاد که من دربهشت شوم . رسول خدا گفت : بچه دربهشت شوی ؟ گفت : باآنکه گواهی میدهم بوحدانیّت و فردانیّت الله آنکه درجنگ دشمنِ دین برنگردم وپشت بندهم ، **مصطفی** (ص) گفت : صدقتَ پس نعمان آن روز کشته وشهید گشت . آنکه **مصطفی** (ص) گفت : مرا گاوی بخواب نمودند ، بر آن تأویل خیر نهادم ؛ و نمودند که درذنابهٔ شمشیر من شکستگی بودی ، تأویل آن هزیمت نهادم ؛ و نمودند که دست در دِرعی محکم استوار بردم ، تأویل آن نهادم که با **مدینه** شوم . ورسول خدا را چنان خوش میآمد که بمدینة بایستادی ، تا اگر دشمنی آمدی هم در **مدینه** جنگ کردی . اما چون همت وعزم جماعت دید ، وجدّ ایشان در بیرون شدن ، دررفت و سلاح درپوشید ، وعزم رفتن کرد ، یاران آن ساعت ازان گفتِ خویش پشیمان شدند ، که چرا با رسول‌الله این سخن گفتیم ، ووی خود بهٔازما داند ، ورأی وی قوی‌تر. ومراد وی آن بود که در **مدینه** توقف کند . پس بیامدند وهمه عذر خواستند و گفتندتا : توقف کنیم . رسول گفت : هیچ پیغامبری را نیست و سزا نبود که امتِ خویش را سلاح درپوشد ، تا با اعداء دین جنگ کند ، آنکه پیش ازجنگ سلاح بنهد . این روا نباشد ، ونکنم . پس **مصطفی** (ص) روز آدینه بعد از نماز جمعه نیمهٔ شوال سنة ثلاث از هجرت ، بیرون شد بحدود **احد** ، سه‌هزارمرد باوی ؛ و گفته‌اند : هزار ، و گفته‌اند : نهصد وپنجاه . فذلك قوله تعالی : « واِذ غدوتَ من اهلك » الآیة . . . . « والله سمیعٌ علیمٌ » .

قوله تعالی : « اِذ همَّتْ طائفتان منکم اَن تفشلا » ـ این آیت تعلق بآخر آیت دارد ، میگوید : الله شنوا بود و دانا ، آنگه که همت کرد این دو گروه ازشما وبددل شدند . وآن دوطائفه از انصار بودند ، یکی **بنوحارثه** ، و یکی **بنوسلمة** .

وسبب آن بود که **عبدالله بن ابی** روز **احد** باسیصد مـرد بر گشت و پشت بداد . و گفت : « علامَ نَقتل انفُسَنا واولادَنا ؟! » **بوجابر سلمی** ازپیش ایشان فرا رفـت و گفت : « زینهار غم باخویشتن مخورید وباپیغامبر خویش ، وباز گردید » . **عبدالله بن ابی** گفت : « لونعلمُ قِتالاً لاتَّبَعنا کم » . وآن دوطائفه از انصار همت کردند کـه بـا **عبدالله** باز گردند . ربّ العالمین عصمتِ خویش برایشان نگه‌داشت تا برنگشتند . وبا رسول خدا به **احد** رفتند ، این است که ربّ العالمین گفت :

« واللهُ وَلِیُّهما » ای ناصرُهما وموال لهما . از اول ذکر انصار در گرفت مانندهٔ ذمّ ، پس آنرا بمدح بیرون برد . و این ایشان را شرفی تمام است ونـواختی عظیم .

« وعلی اللهِ فَلیَتوکَّلِ المؤمنون » ای فلیعتمدنی فی الکفایة المؤمنون .

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ : « مثل مایُنفقون فی هذهِ الحیوٰةِ الدّنیا کمَثَل ریحٍ ... » هرچه هزینه کنند جهانیان درکار دنیا ، وهرچه بدست آرند از عشق دنیا ، مثل آن چون باد است . گیرندهٔ باد در دست چه دارد ؟ جویندهٔ دنیا همان دارد !

دردا و دریغا کـه از آن خاست ونشست

خاکیست مـرا برسرو بـادیست بدست

سلیمان پیغامبر (ع) که باد ودیوومرغ همه مسخّراوبودند ، روزی برسریرملک نشسته بود با اولیاء مملکت وارکان دولت ، وآن سریر برپشت باد اندر هوا ایستاده ، مورچه‌ای براه وی آمد و گفت : « یانبیّ الله ! ماالّذی اعطاكَ اللهُ منَ الکرامة ؟ » خدای باتوچه کرامت کرده درین جهان ؟ **سلیمان**(ع) جواب داد که : « سخّرلی الرّیحَ کما تَریٰ » باد مسخرمن کرد چنانکه می‌بینی . گفت : یا **سلیمان** خبرداری که این چه اشارتست ؟ میگوید : « لیس بِیَدِكَ مِمّا اُعطیتَ الّا الرّیح » آنچه ترادادند ازین مملکت

دنیوی همچون بادست، از باد در دست چه حاصل بود؟ کارملكِ دنیا همچنان بود.
وهم ازین باب است آنچه مصطفی(ص) گفت: «مَاالدّنیا فی‌الآخرة الّا مثلَ مایجعلُ احدُکم اِصبعَهُ السّبابة فی‌الیَمّ ِ فلینظُر بِمَ یرجع!»

قوله: «یا ایّهاالذّین آمَنوا لاتتَّخِذوا بِطانةً مِن دونکم» ـ اقتضاء این آیت آنست که هرچه درراه‌بنده‌آید که سربفسادی بیرون‌خواهد برد، ازآن احتراز کند و دوری جوید. وآن چهار چیزاست: یکی‌دنیا، دیگرخلق، سدیگرنفس، چهارم شیطان. دنیازادست وتومسافردر کشتی نشسته، اگرزیادت برگیری کشتی‌غرق‌شود وتوهلاك شوی، خواهی که‌ازین فتنهٔ دنیا برهی «نَجَا المُخِفّون وهلك المُثقلون» برخوان. میگوید: سبکباران رستند، وگرانباران خستند.

دیگر خلق‌اند، وتاراندهای نبود از درگاه حق گرد خلق نگردد، هرکه باخلق‌آرام‌گرفت ازحق بازماند. دوستی حق ودوستی خلق در یك دل جمع‌نشوند، «ماجعلَاللّهُ لرجلٍ من‌قلبین فی‌جوفه».

مهر خـود و یـار مهربـانت نـرسد
این خواه گر آنکه این وآنت نرسد
اِستقبلَنی و سیفُه مسلولُ   و قـال لی واحدُنا معزولُ.
آمـد برمن کارد کشیده برمن
گفتا که: درین شهر تو باشی یا من؟!

سوم نفس است که مایهٔ هر سودائی است واصل هرغوغائی «انَّ النَّفس لَاَمّارةٌ بِالسّوء». اگر توفیق رفیق بود ودرجهاد نفس ترا دست بود، کارت چنان‌آید کـه ربّ‌العالمین گفت: «ومَن یُوقَ شُحَّ نفسه فأولئك همُ‌المفلحون».

چهارم **شیطان** است، که‌باوی گفته‌اند: روهمبازایشان‌باش‌درمال ودرفرزند: «وشارِکهُم فی‌الأموال والأولاد»، امّا نه هردلی خانهٔ **شیطان** بود، دل باشدکه

حرم رحمن بود. **شیطان** نیارد که گرد وی گردد که بسوزد. یکی‌ازبزرگان بدر خانه‌ای برمیگذشت، شیطان را دید که سربدرفرا میکیرد، و ازین‌جانب بآن‌جانب مینگرست، این مرد او را گفت: یالعین‌چه میکنی؟ گفت: اینجا مردی‌خفته است ونامردی نمازمیکنند، خواهم که در روم واورا وسوسه کنم، مگر(۱) ازتیرغمزهٔ آن خفته لمیبارم که درروم.

قوله: «ها أنتم اولاء تحبّونهم‌ولا یُحبّونکم» ـ مؤمنان که دلهاء صافی‌داشتند، وطبع کریم، شفقت ورحمت خویش ازبیگانکان بازنکرفتند. ایشانرا نیك‌خواستند و دل دراسلام ایشان بستند، ونجات ایشان خواستند، و رحمت خدا دریغ نداشتند، نه ازآشنا ونه از بیگانه. هرکه بخاطر ایشان این گذرد که:

بیـار حلوا کـه هست حبیب القلـوب
هـم خـاص را بشایـد و هم عـام را

این همان شفقت است که **محمد**(ص) درحق‌بیگانکان بنمود وگفت: «اَللّهمّ اهْدِ قومی فانّهم لایعلمون». امّا کافران که نه دردل صفا دارند، و نـه در طبع وفا، هرگز مؤمنان را نیك نخواهند، و دوست ندارند، و بنیکی ایشان اندوهگین شوند و ببدی شاد. چنانکه گفت تعالیٰ وتقدّس: «اِن تَمْسَسْکم حسنةٌ تَسُؤْهم وِاِن تُصبکم سیّئة یفرحوا بها» ـ آری هرکس آن کند کـه سزای اوست، «وز کوزه همان برون تراود که دروست» مؤمن کریم باشد و مهربان، که سزاء ایمان کرم است و جوانمردی؛ وکافر لئیم و بد خواه، که سزاء کفر لؤم است و ناکسی. مؤمن خلق خدای را برنجات خواند و رستکاری، و کافر برآتش خواند وگرفتاری. وهو المشاراليه بقوله تعالی وتقدّس: «ویا قوم! مالی اَدعوکم الی‌النّجاة وتَدعوننی الی‌النّار».

---

۱ ـ نسخه: لکن

۲۲- النوبة الاولى

قوله تعالىٰ: « وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بِبَدْرٍ » بدرستی که خدای شما را نصرت کرد در غز و **بدر**، « وَ اَنْتُمْ اَذِلَّةٌ » وشما درچشم دشمن سست و خوار بودید از ناساختگی. « فَاتَّقُوا اللّٰهَ » بپرهیزید از بداندیشی درخدای و گله کردن از وی، « لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲۳) » تا از سپاسداران بید(۱).

« اِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ »- یاد داری که میگفتی مؤمنان را: « اَلَنْ يَكْفِيَكُمْ » شما را بسنده نبود « اَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ » که مدد دهد شما را خداوند شما، « بِثَلاثَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ » بسه‌هزار از فریشتگان، « مُنْزَلِينَ (۱۲۴) » فرو فرستاده از آسمان.

« بَلیٰ » آری چنین کنم، « اِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا » اگرشکیبائی کنید و از بددلی و گریختن ازپیش‌دشمن بپرهیزید، « وَ يَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هٰذا » ودشمن بشما آیند ازین آهنگ وخشم که دارند این هن(۲)، « يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ » مدد دهد شما را خداوند شما« بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ » بپنج هزار از فریشتگان، « مُسَوِّمِينَ (۱۲۵) » خویشتن را نشان جنگ بر کرده.

« وَ ما جَعَلَهُ اللّٰهُ » ونکرد خدای آن را به ارسال، « اِلّا بُشْرىٰ لَكُمْ » مگر شادی شما را، « وَ لِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ » وتا آرام گیرد بآن دلهاء شما، « وَ مَا النَّصْرُ اِلّا مِنْ عِنْدِاللّٰهِ » ونبود آن نصرت مگر ازنزدیک خدای، « اَلْعَزِيزُالْحَكِيمِ (۱۲۶) » آن توانای دانا.

« لِيَقْطَعَ طَرَفاً »- تا گوشه‌ای ببرد وجوقی(۳) کم کند، « مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا » از ایشان که کافر شدند، « اَوْيَكْبِتَهُمْ » یا ایشان را بهزیمت نمودن و کم آوردن

۱- نسخه: باشید ۲ - این هن، کذا فی‌نسختی الف و ج. ۳- نسخه: جوکی

برروی افکند، « فَيَنْقَلِبُوا خائِبِينَ(۱۲۷) » تا بر گردند از آنچه پیوسیدند نومید.

« لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ » تـرا ازکار چیزی نیست، « أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ » یا توبه دهد ایشان را، « أَوْ يُعَذِّبَهُمْ » یاعذاب کند ایشان را، « فَإِنَّهُمْ ظالِمُونَ(۱۲۸) » اگر عذاب کند ایشان را ستمکاری آن دارند.

« وَلِلّٰهِ ما فِي السَّمٰواتِ وَما فِي الْأَرْضِ » وخدای‌راست هرچه درآسمانها وهرچه در زمین است، « يَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ » می‌آمرزد او را که خواهد، و عذاب میکند او را که خواهد. « وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ(۱۲۹) » وَ خـدای آمرزگارست و مهربان.

« يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » ای ایشان کـه بگرویدند، « لا تَأْكُلُوا الرِّبٰوا » مخورید ربا، « أَضْعافاً مُضاعَفَةً » افزوده توی برتوی، « وَاتَّقُوا اللّٰهَ » وبپرهیزید ازخشم و عذاب خدای، « لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ(۱۳۰) » تا جاوید بیرون آیید.

« وَاتَّقُوا النّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكافِرِينَ(۱۳۱) » و بپرهیزید ازآتشی که ساخته‌اند ناگرویدگانرا.

« وَأَطِيعُوا اللّٰهَ وَالرَّسُولَ » و فرمان برید خـدای را وفرستادهٔ وی را « لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ(۱۳۲) » تامگر برشما ببخشایند.

النوبة الثانية

قوله تعالیٰ: « ولقد نصرکم‌اللّٰه ببدرٍ » الآية ... - درین‌آیت تسلیت وتعزیت مسلمانان است ازآنچه روز **احد** برایشان رفت، میگوید: من که خداوندم شما را روز **بدر** نصرت کردم باآنکه عدد شمااندك بود، وشما درچشم دشمن خوار وحقیر، یعنی گله مکنید که اگرامسال برشما بود، پار شما را بود.

تواریخیان گفتند : واقعهٔ **احد** درشوّال‌السنهٔ ثلاث ازهجرت‌بود ، وجنگ **بدر** روز آدینه بود هفدهم ماه رمضان . و دوش آن شب قدر بود . و اوّل غزوی که **مصطفی** (ص) بتن خویش در آن بیرون رفت ، و جنگ کرد وصنادید **قریش** در آن کشته شدند بدر بود . **شعبی** گفت : **بدر** چاهی است از آنِ مردی که نام وی **بدر** بود ، آن چاه بنام وی باز خواندند . پس نسبت حرب که آنجا رفت با آن چاه بسردند .

و درخبر است که **مصطفی** (ص) روز **بدر** برسرِ چاه بایستاد و گفت : « ای **اباجهل بن هشام** و ای **عتبة بن ربیعة** و ای **ولید بن عتبة** و و ای فلان‌بن فلان بِئْسَ عشیرة النّبیّ کنتم ، بئْسَ بنوعمّ النّبی کنتم ، هل وجدتم ما وعد ربّکم حقّاً ؟ . قال **عمر** (رض) بأبی‌انت وأمّی‌یارسول‌الله ، هل‌یسمعون کلامَك‌السّاعةَ وقدصاروا جیفاً(۱) ؟ قال والّذی بعثَنی بِالحقّ أنّهم یسمعون کما تسمع ، ولکن لایقدرون ان یُجیبوا » . این دلیل است که مرده سخن زندگان شنود واحوال ایشان داند .

« فَاتّقوالله لعلّکم تشکرونَ » ـ ایْ فاتّقون فانّه شکرُ نعمتی . خبر داد ربّ‌العالمین درین آیت که : روز **بدر** چون طاعت‌داربودید خدای ورسول را ، وصبر کردید ، شما را نصرت دادیم بردشمن ؛ هرچند که شما اندك‌بودید و دشمن اضعاف شما بودند . وروز **احد** که مخالفت‌فرمان رسول کردید ، وازحدّ فرمان وی تجاوز نمودید ، لاجرم رسید بشما آنچ رسید ؛ یعنی که عقوبت مخالفت بود آنچ بشمارسید . نگرید‌تادیگر باره‌مخالفت‌نکنید ، وروی ازدشمن‌بنگردانید . گفته‌اند که : روز **بدر** لشکر مسلمانان سیصد و سیزده بودند ، و روز **احد** سه هزار ، و روز **حنین** دوازده هزار . رُوی **عمر بن الخطاب** . قال : لما نظررسول‌الله(ص) الی المشرکین یوم بدر ، وهم الف او نحو ذلك ثمّ نظرالی‌اصحابه وهم ثلثمائة اویزیدون قلیلاً ، مدَّ یدیه ثمَّ

(۱) نسخه : وقد جیفوا .

استقبل القبلةَ وجعل يقول : اللّهمّ آتِنى ماوعدتنى ، اللهُمّ اِن تهلك هذه العصابة ، لن تُعبد فى‌الأرض ابداً ، فما زال يدعوا مادّاً يدَيه حتى سقط رداؤُه من‌منكبيه .

قوله : « اِذ تقولُ للمؤمنين » الآية . . . این‌منّتی دیگر است که خدای‌تعالی برایشان مینهد در نصرت روز **بدر** ، میگوید : یاد داری . و این نعمت برخود میشناسی که مؤمنان را گفتی : « اَلَن یکفیَکم»؟ میان علماء اختلاف است که این کدام روز بوده است : روز **بدر**، یا روز **احد**؟ یا روز **احزاب** ؟ و درست آنست که روز **بدر** بود که مؤمنان از خداوند عزّوجلّ مدد فریشتگان خواستند . **ابن‌عباس** گفت : فریشتگان آسمان هرگز جنگ نکرده‌اند مگر روز **بدر** ، بلی حاضرشده‌اند در معرکه و درمقام قتال تکثیر عدد و مدد را ، امّا جنگ خود روز **بدر** کردند . و گفته‌اند: اوّل که فرودآمدند ازآسمان هزاربودند ، چنانکه آنجا گفت :« فاستَجابَ لکم اَنّی مُمدّکم بالفٍ من‌الملائکة » ، پس دوهزار دیگر تمامی سه‌هزار . چنانکه گفت : « بثلاثة آلافٍ من‌الملائکة منزَلین . » ، پس دوهزار دیگر، تمامی پنج‌هزار ؛ چنانکه گفت : « بخمسة آلاف من‌الملائکة مسوَّمین » . **شعبی** گفت : روز **بدر** جز هزار فریشته ازآسمان نیامد ، چنانکه گفت :« فَاستجابَ لکم اَنّی مُمدُّکم بالَف» بیرون از هزار هیچ نیامدند ، ازبهرآنکه **مصطفی**(ص) راگفتند : **کرزبن‌جابر** از مشرکان‌مدد میخواهد بجنگ مسلمانان ؛ رسول‌خدا(ص) ومسلمانان‌را این‌دشخوار وصعب آمد . پس ربّ‌العالمین تسکین مؤمنانرا آیت فرستاد : « اَلَن یکفیَکم ان یُمِدَّکم‌ربّکم »الآیتین ، پس **کرز** هزیمت گرفت ، ومدد مشرکان‌نیاورد، ربّ‌العالمین نیزمدد پنج‌هزار نفرستاد .

« مُنَزَّلین » بفتح نون وتشدید زا قراءت **شامی** است ، ازآنجا گرفته که « ولواَنّنا نزّلنا الیهمُ الملائکةَ » وتا مُنزَّلین مشاکل مُسوَّمین باشد . ودیگر قرّاء بتخفیف نون وفتح زا خوانند ، ازآنجا گرفته‌که : « واَنزلَ جنوداً لم تَرَوها » . و

معنی اِنزال‌چیزی از بالا بزیر آوردن است . یعنی که‌فریشتگان را از آسمان بزمین فرو فرستادند ، دلیل است این که فریشتگان را مقام در آسمان است . همانست که جای دیگر گفت : « انّ‌الّذین عند ربّك لایَستکبِرون عن عبادته »

آنکه ربّ‌العالمین تصدیق وعدِ خویش را گفت : « بلیٰ اِن تَصبِروا و تَتَّقوا » یعنی من گفتم که خداوندم « بلیٰ » چنین کنم ، اگر شما صبر کنید درجنگ‌دشمن و ازمعصیت‌خدا ومخالفت فرمان رسول‌وی بپرهیزید . « ویأتوکم مِن فَورِهم هٰذا » اصل « فَور » از فارتِ القِدرُ والتّنور است . از **ابن‌عباس** روایت کردند که معنی فور اینجا قصد است وشتاب . **مجاهد** گفت: خشم است . میگوید : وبشما آیـد دشمن بشتاب از سرِ خشم که دارند . وجهی دیگر گفته‌اند : « ویأتوکم من فورهم » وقف است ، آنکه گوئی « هٰذا یُمدِدکم ربُّکم » ، ومعنی آنست که هذا ربُّکم یمددکم ، آنکه‌آن خدای شما است که مدد دهد شما را بپنج هزار فریشتگان .

« مسوِّمین » بـکسر واو قراءت **مکی و بصری و عاصم** است . ومعنی تسویم نشان‌بر کردن‌است ، وسُومة نشان‌بود ؛ یعنی آن فریشتگان خود را واسپان را بنشان جنگیان نشان کرده بودند . واین عادتِ مستمر است میان مبارزان در جنگها که نشان جنگ برخود کنند یا براسپ . گفته‌اند : نشان ایشان آن بود که بر اسپهاء ابلق بودند با عمامهاءِ زرد ، و گفته‌اند : با عمامهاء سپیدِ سرهاء آن میان دو کـتف فرو گذاشته و موی در گردنها و دنبهاء اسپان افکنده . بعضی علماء گفتند : تسویم اینجا فـرو گذاشتن است ، یقال سوَّمتُ الابِلَ و اَسمَته . شتران را کـه فـرا علف گذارند سائمة گویند ؛ یعنی آن فریشتگان اسپان خود را فرا سر کفار گذاشتند تا ایشان را مقهور ومغلوب کردند .

قوله : « وما جعلَهُ‌اللهُ الّا بُشریٰ لکم » تا آنجا که گفت « فَاِنّهم ظالمون » ــ معنی هرسه آیت درهم بسته است ، میگوید : الله نکرد پارسال در جنگ **بدر** آن

نصرت دادن و آن مددفرستادن مگر شادی شمارا ، و آرام دل نومسلمانان‌را ودر واخ(۱) گشتن دل بددلان را ، وباجای آمدن دل بـد ایشان را . و نبود آن نصرت مگر از نزدیك خدای تاجوقی(۲) از کافران **مکه** ببرد و کم کند ، یا ایشانرا بشکستگی و هزیمت‌نمودن برروی افکند ،تا نومید با **مکه** شوند ، بی‌ظفری که یابند ، وبی‌خیری که بینند ، وتخصیص قطع «طرف» از آنست که هر که‌را اطراف ببریدند ویرا خوار و تباه کردند ، که از وی نیز قوّت وغلبه نیاید ، وهمین معنی را اطـراف مخصوص کرد . آنجا که گفت : « نَأتی الأرضَ ننقُصها من‌اطرافها » . و روا باشد که « اطراف » اعیان قوم باشند و صنادید ایشان .

قوله : « لیس لك مِن الأمر شیءٌ » ــ این مقدار درمیان این نظام عارض است ونصب باء در « یتوبَ ویعذّبَ » بآن لام است که در « لیقطع » . میگوید : یا توبه دهد ایشان را یا عذاب کند ، اگر عذاب کند ایشانرا ستمکاری آن دارند ، وهرچه کندخدای و آنچه خواهد ازقطع طرف : لِیقطعَ او یکبِتَ او یتوبَ اویعذّبَ » ، لیس لك من‌الأمر شیءٌ » ترا از کار چیزی نیست . وگفته‌اند :« لیس لك » تعلق بآن دارد که گفت : « و مَا النصرُ إلّا من عندالله » . ای لیس لك ولا لغیرِكَ من هذا النصر شیء این‌همچنان است که جای دیگر گفت : « فلم تقتلوهم ولکنّ‌اللهَ قتلهم » .

مفسّران را اختلاف اقوال است بنزول این آیت : « لیس‌لك من الامرشیء » **ربیع** و **کلبی** و جماعتی گفتند : روز **احد** فروآمد که کافران **مصطفی** (ص) را برنجانیدند ، ودندان‌مبارکش بشکستند ، ورسول‌خدا(ص) همت کرد که‌برایشان‌لعنت کندودعاء بد گوید . ربّ‌العالمین‌این آیت‌فروفرستاد که‌دانست‌عزّ‌جلاله که‌از آن قوم کفّار بسیارمؤمن‌خواهندشد . وفی‌ذلك مارُوِیَ عن**انس بن مالك** قال: لمّا کان‌یومَ**احد** شُجَّ رسول‌الله(ص) فی‌فوق حاجبیه ، وکُسرت رباعیته ، وجرح فی‌وجهه فجعل یمسَح

۱ ــ واخ = یقین ، ضد گمان (فرهنگ رشیدی)   ۲ ــ نسخه : جوکی

الدَّمَ عن‌وجهه و **سالم** مولی **ابی‌حذیفة** یغسل‌عن‌وجهه الدّمَ ، ورسول‌اللّه(ص) یقول: کیف یُفلح‌قومٌ خضبوا وجهَ نبیّهم‌بالدّم وهو یدعُوهم‌الی‌اللّه‌عزّوجل » فأنزل‌اللّه تعالی« لیس لك من‌الأمرشیءٌ ». **شعبی** گفت : رسول‌خدا(ص)روز**احد** مُثلَتها دید که‌بر مسلمانان بعدازقتل کرده بودند . **هندٌ** باجماعتی اززنان برسر کُشتگان میگشت و گوشها و بینی‌هاءِ ایشان میبرید ، و از آن قلاده ساخته و جگر **حمزه** (رض) بیرون کرده ، و همچنین **عبداللّه‌بن‌جحش** را دید گوش و بینی بریده وشکم بر کرده . امادرخبر است که **عبداللّه‌بن‌جحش** خود دعا کرده بود آنکه که‌به **احد** میرفت که : بارخدایا اگر ما جنگ باکافران کنیم چنان تقدیر کن که **عبداللّه‌بن‌جحش** بردست ایشان کشته شود ،و بوی مُثلة کنند تاتو گوئی درقیامت که : این‌باتو به چه کردند ؟ ومن گویم : از بهرتودر دین تو . **مصطفی** (ص) که آن مُثلَتها دید دلتنگ گشت ،گفت : اگرمارا نصرتی بود بعدازین بر کافران ، با ایشان همین کنیم که ایشان با مسلمانان کردند ؛ ربّ‌العالمین آیت فرستاد : « لیس لك من الامر شیءٌ » .

مقاتل گفت: این آیت‌درشأن اهل‌بئر**معونه** آمد . هفتاد مردبودند ازدرویشان صحابه امیرایشان **منذربن عمرو** ، رسول خدا(ص) ایشان را به **بئرمعونه** فرستاد تا مسلمانان را آداب دین **وقرآن** وعلم درآموزند ،کافران قصد ایشان کردند وهمه را بکشتند. رسول‌خدا(ص) عظیم‌دلتنگ‌شد . **انس** گوید: رسول‌خدای را هرگزچنان خشم درنگرفت که بقتل‌ایشان درگرفت ، بعداز آن قنوت کرد یك‌ماه‌بعداز رکوع درهمه نمازها ، ومیگفت : « اِنّ عصیةً عَصَتِ‌اللّهَ ورسولَه . اللّهمَّ نَجِّ **الولیدبن‌الولید** و **هشام‌بن الولید** و **عیاش‌بن ابی‌ربیعة** والمستضعفین من‌المـؤمنین . اللّهمَّ علیك **بأبی‌جهل بن‌هشام** و **الولیدبن‌المغیرة** . اللّهمَّ علیك بِالملأ مِن **قریش** ، وَ اشْدد وطأَتك علیٰ **مضر** واجعلها علیهم سِنینَ کَسِنی **یوسف** » ـ پس از یك‌ماه این آیت آمد : «لیس لك من‌الأمرشیءٌ » و **مصطفی** (ص) قنوت بگذاشت .

قـوله : « وَلِلّٰهِ مافِي السَّمٰوات وما فِي الْاَرْضِ » الآية . . . الله بازنمود درین آیت که پادشاه بحقیقت برهمه کس و برهمه چیز اوست ، ورحمت و عذاب همه در مشیّت اوست . آنرا که خواهد آمرزد با گناه عظیم ، وآنرا که خواهد عذاب کند با گناه خرد .

قوله : « یا اَیُّهَاالّذینَ آمنوا لاتأکلوا الربوا اَضعافاً مضاعفةً » الآیة . . . ـ قال رسول‌الله(ص) « سیأتی‌علی‌الناس زمانٌ لایبقیٰ فیه احد الّاأکل‌الرّبوا ، فمن لم یأکله ، اصابه من‌غُباره »وقال **مجاهد** : درهم‌ربا اعظمُ عندالله عزّوجلّ من ثلاثین زنْیَةً ـ وقال **عبدالله بن‌سلام** :«الرِّبا اثنان و سبعون باباً اصغرها خطیئةً مثل‌الّذی یجامع اُمّه فی‌الاسلام . »

وبیان ابواب ربا وشرح آن در **سورة‌البقرة** رفت . امّا آنچه گفت :« اَضعافاً مضاعفةً » این دولفظ « ضِعف » تأکید را برهم داشت . بعضی علما گفتند: این هردو لفظ‌یکسان نیند ، ازبهر آنکه مضاعفه نه ازضِعف است ، بلکه از ضَعف است ، وضَعف نقص‌باشد ؛ یعنی آنچه شما زیادتی وافزونی میدانید آن نقص وقلّت است. ودلیل برین آنست که جای دیگر گفت : « وما آتیتم مِن رِبواً لیربُوَ فی‌اموال الناس فـلا یَربُو عندالله » . و قـال تبارك وتعالیٰ : « یمحَق اللهُ الرّبوا ویُربی الصّدقـات » وفی معناه انشد :

زیادةُ شیبٍ ، وهی نقصُ زیـادتی
و قوّةُ جسمٍ ، وهـی من قوّتی ضعفٌ

قوله : « وَ اتّقوا النّارَ الّتی اُعِدَّت للکافرین » ـ این آیت ردّ **معتزله** است که میگویند : دوزخ نیافریده‌اند . ولفظ « اُعدّتْ » دلیل است که آفـریده‌اند وساخته کافران‌را وغیر کافران را . نه‌بینی که خورندهٔ مال‌یتیم را بظلم ، ورباخوار را و کشندهٔ مسلمانان را ومانند ایشان ازین عاصیان وفاسقان که در **قرآن** و دراخبار ظاهراست

که ایشان بدوزخ شوند. پس « اُعِدَّت للکافرین » اقتضاء آن نکند که غیر کافران رانساخته‌اند، وروا باشد که گویند: دوزخ را درکات است؛ آن درکه که کافران را ساخته‌اند، عاصیان وفاسقان را نساخته‌اند. ودر خبراست که عاصیان این امّت را اندر طبقهٔ اوّل فرو آرند، وچندانکه خدای خواهد ایشان را عذاب کنند، آنگه بعاقبت بیرون آرند، که بمجرّد فسق ومعصیت بنده کافر نشود و جاوید در دوزخ نماند.

قوله: « واَطیعوا اللهَ و الرّسولَ » ای فیمَا افترضَ علیکم، « لعلّکم تُرحَمون » ـ لِکَی تُرحموا فلا تُعَذَّبوا. ـ روىٰ **ابوهریرة**: قال قال رسول‌الله (ص) مَن اطاعنی فقد اطاع‌الله ومَن اطاع الاَمیر فقد اطاعنی، ومن عصانی فقد عصَی‌اللهَ ومن عصَی الاَمیرَ فقد عصانی.

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ: « ولقد نصرکمُ‌اللهُ بِبَدر و اَنتم اَذِلّةٌ » الآیة... ـ این رقم ذلّت که برایشان کشید از روی قلّت عدد است و نظر عامّه. امّا از آنجا که نظر خاصّ است و حقیقت کاراست، کسی که الله ویرا یار است او را چون توان گفت که حقیر و خوار است.

پیر طریقت در مناجات گفت: خداوندا! بشناختِ و زندگانیم، بنصرت تو شادانیم، بکرامت تونازانیم، بعزّ تو عزیزانیم. خداوندا! که بتو زنده‌ایم، هرگز کی میریم؟! که بتوشادمانیم، هرگز کی اندوهگن بشیم(۱)؟ که بتونازانیم، بی‌توچون بسر آریم؟ که بتوعزیزیم، هرگزچون ذلیل شویم؟! مردی بر **هارون‌رشید** امر بمعروف(۲) کرد، **هارون** خشم گرفت اورا باشیر دراندرون کرد، ودر اندرون استوار بگرفت. شیر بتواضع آن مرد درآمد، و او را نرنجانید. بعد از آن وی را در میان بوستان

۱ ـ نسخه: باشیم ۲ ـ نسخه: معروف

دیدند، شادان وتماشا کنان، وآن دراندرون همچنان استوار بر گرفته. **هارون** را از حال وی خبر کردند. او را بخواند، گفت: « من اخرجك منالبیت؟ » ترا از آن اندرون که بیرونآورد؟ جواب داد: آنکس که مرا ببستان فروآورد! گفت: ترا که ببستانفروآورد؟ گفت: آنکس که مرا ازخانه بدرآورد! **هارون** بفرمود: تا او را بعزّ ونازبرنشاندند، وگرد شهربرآوردند، ومنادی درپیشداشته ومیگوید: « ألا انّ **هارونالرشید** ارادَ أن یُذِلَّ عبداً اَعزّهالله فلم یقدِر ».

« اِذ تقولُ للمؤمنین الَن یکفیَکم » – این نصرت دادن بواسطهٔ ملك اکرام مؤمنانست و زیادتی نعمت برایشان، وسکون دل ایشان، که نظر بعضی از ایشان ازحاشیهٔ ظاهربرنگذشته بود. پنداشته بودند که نصرت همه باعدد است. امّا آنانکه نور یقین در دل ایشان جای داشت، وسرّ ایشان با وعدهٔ الله آرام داشت، نظر خاصّ ایشان آنجا رسید که « وَما النّصرُ الّا مِن عندالله ». گفتهاند: آنجا که نصرتِ ملِکی بود چه حاجتبعدد مَلَکی بود؟! همانست که جای دیگر گفت: « کَم مِن فئةٍ قلیلةٍ غَلبتْ فئةً کثیرةً باذنالله »، چون باذنالله گفت چه باك اگرلشکر اندك بود وعدد کم، ویاران ضعیف؟ ضعیفتر ازلشکرمرغ نبود و قویتر از اصحاب فیل نبود؟! هین تا چه رسید بایشان ازآن مرغان؟! و کهتر و کمتر ازپشه نیاید و جبّار طبعی قویتر از نمرود نبود؛ ببین تا چون هلاك شد، وبدست پشهای درماند! تا بدانی که نصرت وهزیمت همه از خداست، نواخت و سیاست همه ازوست، و کارها همه در ید اوست و بمشیّت اوست، همین است که با سیّد اوّلین و آخرین گفت: « لیس لكَ مِنَ الاَمرشیءٌ » – ای سیّد! ترا ازکارچیزی نیست، آن همه منم که خداوندم، من بودم ومن باشم، کارها خود گزارم، راه خود نمایم، دل خود گشایم، بکسباز نگذارم. وهم ازین بابست آنچه گفت: « وَلِله مافیالسّمٰوات ومافیالأرض » –

مُلك مُلك اوست، امر امر اوست، حکم حکم او، اختیار اختیار او، آنرا که خواهد خواند، آنرا که خواهد راند. فمن شاءَ عذّبه، ومن شاء قرّبه، من شاءَ هداه ومن‌شاءَ اغواه.

قوله: «یاایّهاالّذین آمنوا لاتأکلوا الربوا» ـ ربا بربندگان حرام کرد، یعنی که: چون یکی‌قرض‌دهید، دو وا مستانید. و آنکه خود جلّ‌جلاله از توقرض خواست، ویکی‌به ده خواست، لابل که بهفتصدخواست. اشارت‌میکند که‌این‌مقتضی کرم است وخلق را این کرم نرسد که این سزاء ربوبیّت است و صفت الٰهیّت. آنکه گفت: «و اتّقوا اللّهَ»، پس گفت: «وَ اتّقوا النّار» ـ اوّل‌خطاب‌باعارفانست ومحبّان، وآخر خطاب با مُذنبان وعاصیان. با عارفان‌میگوید: درمن‌نگرید وباهیبت ورهبت باشید. وعاصیان‌را میگوید: از آتش‌عقوبت مابراندیشید وازآن‌بترسید. این‌منزلتِ عوام مسلمانان است وآن رتبتِ خواصّ مؤمنان، وشتّانَ ما بینهما. وروندہ تا این منزلِ عوام باز نگذارد، بآن مقام خواص‌نرسد. نه‌بینی که «وَ اتّقوا اللّه» فرا پیش داشت و ثواب آن فلاح نهاد، که اعلی الدّرجات در فردوس اعلیٰ آنست؛ وآنکه بیان کردوبازنمود که راه این‌مقصدمنزل«وَ اتّقوا النّار» است، وثمرهٔ «واتّقوا النّار» رحمت خداست، چنانکه گفت: «لعلّکم تُرحَمون» یعنی‌از عقوبت من بترسید، تا رحمت من‌بشما رسد، وآنکه برحمت من بتقوی رسید، واز تقویٰ بفلاح رسید، وهو الرّضوان الأکبرو الفوز الأعظم.

۲۳ ـ النوبة الاولى

قوله تعالیٰ: «وَ سارِعُوا» بریکدیگر بشتابید، «اِلیٰ مَغفِرَةٍ» بآمرزشی، «مِنْ رَبّکُمْ» ازخداوند شما، «وَ جَنَّةٍ» وبهشتی، «عَرْضُهَا السَّمٰوٰاتُ وَالاَرْضُ» که فراخی‌آن چندِ هفت آسمان و (هفت) زمین است. «اُعِدَّتْ» ساخته گشت،

« لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۳) » مر پرهیز کاران را .

« اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ » ایشان که نفقه میکنند ، « فِي السَّرَّاءِ » درشادیها و نوایها ، « وَ الضَّرَّاءِ » در گـزندها وناکامیها ، « وَ الْـكَاظِمِينَ الْغَيْظَ » وفروبرندگان خشم (وبازگیرندگان کین) ، « وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ » ودرگذرندگان از مردمان ، « وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳۴) » و خدای دوست دارد نیکوکاران را .

« وَ الَّذِينَ اِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً » و ایشان که چون زشتی کنند ، « اَوْظَلَمُوْا اَنْفُسَهُمْ » ،یا برخویشتن ستم کنند ، « ذَكَرُوا اللّٰهَ » یاد کنند خدای را (ویاد آید ایشان را که خدا برایشان مطّلع بود) ، « فَاسْتَغْفَرُوْا لِذُنُوْبِهِمْ » آمرزش خـواهند گناهان‌خویش‌را ، «وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلَّا اللّٰهُ »وآن‌خود کیست که گناهان‌آمرزد مگرخدای ؟ « وَلَمْ يُصِرُّوْا عَلٰى مَا فَعَلُوْا » وبر گناه بنستیهند ، « وَهُمْ يَعْلَمُوْنَ (۱۳۵) » ومیدانند (که خدای میداند) .

« اُولٰٓئِكَ جَزاؤُهُمْ » ایشانند که پاداش ایشان ،« مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ » آمرزش است ازخداوند ایشان ، « وَجَنَّاتٌ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ» وبهشتهائی که میرود زیر درختان آن جویها ، « خَالِدِينَ فِيهَا » جاویدان درآن « وَنِعْمَ اَجْرُ الْعَامِلِينَ (۱۳۶) » ونیکا مزدِ کارگران که آنست .

النوبة الثانية

قوله‌تعالیٰ :«وسارِعوا » معطوف است بر «وَ اتّقوا اللّٰه و اَطيعوا » . ودرمصاحف **شامیان** واو نیست‌وقراءت ایشانست« سارِعوا »ـ ومعنی‌مسارعت مبادرت است وبکاری شتافتن از بیم فوت ، و سرعة وعجلة هردو متقارب‌اند ، وفرق آنست که سرعت بکار شتافتن است بوقت خویش و شرط خویش ، چنانکه تأخیرِ آن از آن وقت تقصیر **گویند ناپسندیده . وعجلة سبك در كار جستن است نه بوقت خویش وشرط خویش؛**

وتأخیردرین یکی پسندیده است که أناة باشد وسکونت ؛ ودر کارها سکونت نیکوست .

« وسارِعوا » میگوید : بشتابید بمغفرت خداوند ، یعنی بآن کار که مغفرت واجب کند وسبب مغفرت بود . ومفسّران را اختلاف اقوال است که این سبب چیست ؟ قومی گفتند : اسلام وسنّت است . قومی گفتند : جمع و جماعتست . قومی گفتند : جهاد وهجرتست . قومی گفتند : اخلاص در طاعت وصدق در معاملت است . قومی گفتند : تکبیر اوّل وصف اوّل در نماز بجماعت است . قال النبیّ (ص) : من صلّیٰ لله اربعینَ یوماً فی جماعةٍ یُدرکُ التّکبیرةَ الأولیٰ کُتب له براءتان: براءةٌ من النّار و براءةٌ من النّفاق . وقال علیه السّلام : انّ الله وملائکتهُ یُصلّون علَی الصّف الأوّل ، وما مِن خُطوةٍ اَحبّ الی الله مِن خُطوةٍ یمشیها یصل بها صفّاً . و قال **جابر بن سمرة** : خرج علینا رسول الله (ص) فرآنا حلقاً ، فقال : مالی اَراکم غرین ؟ ثمّ خرج علینا فقال: الاتصفّون کما تصفّ الملائکةُ عند ربّها ؟ فقلنا : یارسول الله و کیف تصفّ الملائکةُ عند ربّها؟ قال : یُتمّون الصّفوفَ الأولی ، وَیتراصّون(۱) فی الصّف .

قوله « وجنّةٍ عرضُها السّمٰواتُ وَالأرضُ » ــ ای کعرضِ السّمٰوات والأرض ، کقوله فی سورة الحدید : « وجنّةٍ عرضها کعرض السّماء والأرض » ، «عرض» اینجا دو وجه دارد : یکی آنکه ضدطول است ، ومبالغت را ذکر عرض کرد ، ازبهر آنکه درعرف وعادت طول هرچیز مِه از عرض بود ، یعنی که : چون عرض آن چندین است ، طول آن خودچندبود ؟ **زهری** گفت : انّما وَصفَ عرضَها ، فأمّا طولها فلایعلمه الّا الله عزّوجلّ . این همچنان است که لباس بهشتیان را ذکر بطانت کرد بنیکوتر صفتی و تمامتر زینتی ، ودرغالب عادات ظهارة نیکوتر ونفیس تر ازبطانت بود ، یعنی که چون بطانت چنین است ظهارة خودچونست ؟! وجه دیگر آنست که : معنی عرض فراخی است نه ضدّطول ، چنانکه گویند : هٰذه دارٌ عریضةٌ ، ای واسعة . میگوید : بشتابید . .

(۱) تراص القوم : تضاموا ، تلاصقوا (المنجد) .

ببهشتی که فراخی آن چندانست که فراخی هفت آسمان وهفت زمین . مردی گفت : یارسول‌الله اگر بهشت چندین است بدین فراخی پس دوزخ کجاست ؟! **مصطفی** (ص) گفت : سبحان‌الله ، اذا جاء النّهار فأین اللّیل ؟ . **انس بن مالك** را پرسیدند که : بهشت کجاست در زمین یا در آسمان ؟ جواب داد که : کدام آسمانست و کدام زمین که بهشت در آن گنجد ؟ گفتند : پس کجاست ؟ گفت : بالاء آسمان هفتم زیر عرش عظیم. **قتاده** گفت : بما چنان رسید که بهشت بالاء هفت آسمانست و دوزخ زیر هفتم طبقهٔ زمین .

« اُعِدَّت للمتَّقینَ » ـ همانست که جای دیگر گفت : « تلك‌الجَنّةُ الّتی نُورِثُ من‌عبادنا مَن کان تقیّاً » ، وَقال تعالیٰ : « و اُزلِفَتِ الجنّةُ للمتّقین غیرَ بعیدةٍ » . آنگه صفت متّقیان در گرفت ، وابتداء بسخا کرد که بهینهٔ اخلاق مؤمنان است ، وزینت دین و کمال ایمانست . قال النّبیّ (ص) حکایةً عن‌الله عزّوجلّ : هٰذا دینٌ ارتضَیتُه لنفسی ولن یُصلحه الّا السّخاء وحسن الخلق ، فأکرموا بهما ما صحبتموه .

« الّذین یُنفقون فِی‌السَّرّاء وَ الضّراء » ـ میگوید : متّقیان ایشانند که نفقه کنند وصدقه‌دهند درهرحال که باشند ازسرّا وضرّا وشدّت ورخا وعسرویسر .

« وَ الکاظمینَ الغَیظَ » ـ وایشان که خشم فروبرند وانتقام نکنند چون‌توانند ، بلکه درآن خشم‌فروبردن صبر کنند ، و رضاء خدا در آن بجویند . قال النّبیّ (ص) : ماتجرَّعَ عبدٌ جرعةً افضلَ‌اجراً من‌جرعة غَیظٍ کظَمَها ابتغاءَ‌وجهِ‌اللهِ عزّوجلّ ، وَمَن کظم غیظاًوهو یقدرعلی انفاذه ملأهُ‌اللهُ امناً وایماناً . وقال **یحیی بن زکریا لعیسی بن مریم** (ع) : یـا روحَ‌الله اخبرنی بأشدِّ شیءٍ فی‌الدّارین جمیعاً . قال : غضب‌الله . قـال یاروح‌الله ومایُنجینی من‌غضب‌الله ؟ قال : ترك‌الغضب .

روایت کنند که: **ابوبکرصدیق** روزی با **مصطفی** (ص) نشسته‌بود ، مردی بیامد وزبان در **ابوبکر** کشید و ناسزا گفت . **ابوبکر** از وی اعراض کـرد واز وی

در میگذاشت . پس آن مرد درطعن بیفزود . **ابوبکر** خشم گرفت ، در جواب دادن ایستاد . **مصطفی** (ص) برخاست ، **ابوبکر** از پی **مصطفی** (ص) رفت ، گفت : یارسول‌الله تا آن مرد درما طعن همی کرد نشسته بودی ؟ چون من جواب دادم برخاستی ، این چه بود ؟ **مصطفی** (ص) گفت : یا ابابکر تا تونمیگفتی فریشته‌ای آمده بود واز بهرتو میگفت وجواب میداد ، چون توخشم گرفتی و درانتقام‌ایستادی فریشته برفت وشیطان درآمد ، چون شیطان درآمد من برخاستم .

« وَالعافینَ عنِ النّاس » ــ جای دیگر بعفو فرمود و گفت : « وَلْیَعفوا وَلْیصفحوا » ، و جای دیگرعفو وتقوىٰ درهم بست واز بنده بپسندید و گفت : « واَن تعفوا اَقربُ لِلتّقوىٰ » . وقال النبیّ (ص) : « یُنادی منادٍ یومالقیامة : ألا من کان له‌علی‌الله اجرٌ فَلیَقُمْ ، فیقومُ العافون عن‌النّاس ، ثمّ تلا : « فمن عفٰا وأصلح فأجره علی‌الله » . **کلبی** گفت : اینجا عفو بردگان ودرم خریدگانست . **زیدبن‌اسلم** گفت : عفو آنکس است که برتو ظلم کند یا ترا بد گوید ، بروفق آن خبر که **مصطفی** (ص) گفت : ألا اَدُلُّکُم علی خیر اخلاق اهل‌الدّنیا والآخرة ؟ مَن‌وصل من‌قطعَه وعفٰا عمّن ظلمه ، وأعطی من‌حرمه » . **ابراهیم تیمی** گفت که : بخواب نمودند مرا که بر کنارجوئی داشتند مرا ، و گفتند : یا**ابراهیم** خود بیاشام ، وهر کرا خواهی آب دِه ، که تو خشم فرو بردی ، وبر آن صبر کردی ، ومردمانرا بگناه عفو کردی ، و از ایشان در گذاشتی .

« واللهُ یُحبُّ المحسنین » ــ یعنی آنچه درین آیت گفت از مکارم اخلاق ، صفت محسنان است ، والله‌تعالی محسنان را دوست میدارد . رَوی **ثابت‌البنانی** عن **انس‌بن‌مالك** قال : قال رسول‌الله(ص) : « رأیتُ قُصوراً مُشرفةً علی‌الجنّة ، قلتُ یا جبرئیل لِمن‌هٰذه ؟ قال للکاظمینَ الغَیظَ وَالعافین عن‌النّاس والله یحبّ المحسنین » .

« وَالّذین اذا فعلوا فاحِشةً » ــ این والذین معطوف است بر « الّذین ینفقون »

وسبب نزول این آیت آنست که مؤمنان گفتند : یارسول‌الله **بنی‌اسرائیل** برخدای گرامی‌تر ازما بودند ، چون گناهی ازیشان دروجود آمدی بامداد کفّارت آن گناه بر عتبهٔ ایشان نبشته بودی که : « اجدَع انفك ، اجدع اذنك ، افعل كذا » یعنی : کفّارت ایشان آن بودی که بینی ببر ، گوش ببرو امثال آن تا ازآن گناه پاك‌شدندی. **مصطفی** (ص) چون این سخن ازیشان شنید ، ساعتی خاموش گشت منتظر وحی تا چه آید ؛ ربّ‌العالمین این آیت فرستاد . ـ آنکه **مصطفی**(ص) گفت : بیائید تا شما را خبر کنم به ازآن که **بنی‌اسرائیل** رادادند ، یعنی که : ایشان‌را گوش‌وبینی‌بریدن فرمودند ، وشمارا ذکرو استغفاروترك‌اصرارفرمودند . بسافرقا که‌میان‌دوقوم است ! ـ یکی‌را توبه گوش وبینی بریدن‌است ، ویکی‌را توبه‌پشیمانی در دل ، و عذر برزبان . و پشیمانی آنست که **مصطفی** (ص) گفت : « النَّدَمُ توبةٌ » وعذر زبان آنست که « فاستَغفَروا لِذنوبهم » **مقاتل** گفت : **مصطفی** (ص) برادری افکند میان دومرد یکی انصاری و دیگر ثقفی . ثقفی بغزائی بیرون شد . انصاری را برسر عیال خویش بگماشت وخلیفه کرد . انصاری ازبهر ایشان روزی گوشت خرید ، چون بآن زن داد ، ازپی وی درخانه رفت ، ودست وی گرفت ودهن بردست وی نهاد ، آنگه پشیمان‌شد وباز گشت . زن گفت : والله که غیبت برادر خویش‌نگه نداشتی وبمقصود خودنیز نرسیدی . انصاری روی بصحرا نهاد وخاك بر سرمیکرد . واستغفار میکرد؛ آن مرد ثقفی در رسید از سفر ، وانصاری را طلب کرد وندید ، اهل‌وی قصهٔ انصاری باوی بگفت . ثقفی گفت : « لاا کثرّالله فی‌الاِخوان مثلَه » . آنکه روزی بطلب وی شد دربیابان وصحرا ، ویرادید کهزاری وتضرّع میکرد ، وازخدای عزّوجلّ آمرزش وعفو میخواست . اورا پیش **ابوبکر** آورد تا ازآنجا فرجی و راحتی‌بیند. **بوبکر** گفت : ویحك ! ندانستی که‌الله راغیرت بود، غازی‌را نچنان‌غیرت که مقیم را بود . از آنجاپیش **عمر** شدند ، همین گفت ، پیش **مصطفی**(ص)شدند ، همین‌فرمود .آن مرد

درمانده و دلتنگ شد. ربّ‌العالمین درشأن وی این آیت فرستاد : « والذین اذا فعلوا فاحشةً او ظلموا انفسهم» **ابن‌عباس** گفت : فاحشة اینجا زنا است. وظلم‌نفس هرچه دون از آنست، چون نظروقبلة ، ولمس . و گفته‌اند : فاحشة گناهی‌است که آنرا تبعه بود ، ازجهت مخلوق ؛ وظلم نفس گناه است میان بنده ومیان حق . و گفته‌اند که : فاحشة کبائـر است ، وظلم نفس‌صغائر ؛ فاحشة کردار ناپسندیده است، وظلم نفس گفتار ناپسندیده .

اهل معانی گفتند : ظلم نفس را سه روی است : یکی آنکه بـر نفس و ذات خویش جنایت کند ، چنانکه از وی درنگذرد . دیگر آنکه برخویشان و نزدیکان خویش جنایت کند ایشان کـه بمنزلت نفس وی‌اند وبرین وجه اگـر برمسلمانی جنایت کند همین باشد ، که مؤمنان همه چون‌یک تن راست‌اند . « المؤمنون کلهم کنفس‌واحدة ». وجه سوم آنست که ظلم‌بردیگری کند و وبال آن‌ظلم‌بوی باز گردد پس آن ظلم‌خود برخود کرده است .

قوله : « ذَکَروا اللّٰهَ فاستغفَروا لِذنوبهم » ـ گفته‌اند کـه : ذکر اینجا نماز است بحکم آن خبر که **علی**(ع) روایت کند: کنت رجلاً اذا سمعتُ من‌رسول‌الله(ص) شیئاً نفعنی‌اللّٰهُ بماشاء أن ینفعنی فاذا حدّثنی احدٌ من‌اصحابه استحلفتُه ، فاذا حلف لی‌صدَّقتُه . وحدّثنَی **ابوبکر** أنّه قال سمعتُ رسول‌الله(ص) یقول : مامِن‌عبدٍ یُذنِب‌ذنباً فیُحسن الطّهورَ ، ثمّ یقوم فیصلی رکعتین ، ثمّ یستغفراللّٰهَ الّا غفرالله له ، ثم قرأ هـٰذه الآیة : « وَالّذین اذا فعلوا فاحشةً » الآیة . و گفته‌اند :« ذکروا اللّٰه» ذکرزبان است ، آن‌ساعت که درمعصیت‌افتد توبه کند ، وعذری باز خواهد ، وازخدا آمرزش‌خواهد . این است که گفت : « فَاستغفَروا لِذنوبهم »

« ومن‌یغفِرالذنوبَ الّاالله» این مَن‌درموضع ما نفی‌نهاده است، یعنی: «ومایغفر الذّنوبَ الّاالله» . میگوید : **نیامرزد گناهان مگرالله** . این سخن‌عارض است درمیان

آیت، معنی آنست که: «فَاسْتغفَروا لِذنوبِهِم ولم یُصِرّوا.» بآمرزش باز گردند و بر گناه نستیهند. سدی گفت: اصرار سکوت است و ترك استغفار. قال النبیّ (ص) «ما اصرَّ مَنِ استغفر، و إن عاد فِی الیوم سبعین مرّةً». و رُوِیَ أنّ رجلاً أتی النّبی فقال: «أحدُنا یُذنِب ذنباً. قال: یُکتَبُ علیه، قال: ثمّ یَستغفر منه و یتوب. قال: یُغفَرله و یُتاب علیه. قال: فَیَعُود و یُذنِبُ، قال: یُکتب علیه، قال ثمّ یستغفر منه و یتوب قال: یغفرله و یتاب علیه، ولا یملّ الله حتی تَملّوا». وَ رُوِیَ أنّ ابلیس قال: «یاربّ! وعِزَّتك و کبریائك و جلالك لا اَزالُ اُغوِی بنی آدمَ مادامتْ ارواحهم فی اجسادهم. فقال الربُّ تبارک و تعالیٰ: وعزّتی وجلالی وارتفاع مکانی لاازال اغفِرلهم ما استغفرونی.

«وهُم یعلمون»، یعنی: یعلمون أنّ الّذی اتوه حرامٌ اومعصیةٌ. «وهم یعلمون» در موضع حال است، ای لم یکن منهم اصرارٌ مع العلم. میگوید: چون بدانستند که حرام است یا معصیت، بر آن اصرار نکنند، یعنی اگر ندانند معذور باشند. هٰذا کالرَّجل یتزوّج بأختِه مِن الرّضاع اومن النسب، ولا سبیل له الی معرفة ذلك ولم یُنبَّهُ علیه، و کالرَّجل یَجْتَهِدُ فَیُخطِیُٔ، و کالمستفتی یُفتیه المفتی بِالخطاء. معنی دیگر گفته‌اند: «وهم یعلمون أنّ لهم ربّاً یغفرالذّنوبَ». این از آن خبر بر گرفتند که مصطفی (ص) گفت: «مَن اَذنبَ ذنباً، وعلم أنّ له ربّاً یغفرالذّنوبَ غُفرله وإن لم یستغفر». و قال (ص): ما اَنعمَ اللهُ علی عبدٍ مِن نعمةٍ فعلِم أنّها من الله الّا کتب الله له شکرها قبل أن یحمده علیها، وما من عبد أصاب ذنباً فعلم الله من قلبه التدامةَ الّا غُفرله قبل أن یستغفرَ».

قوله: «أولٰئک جزاءُهم مغفرة» الی قوله: «و نِعْمَ اجرُ العاملینَ» ـ ای ثواب المطیعین. رُوِیَ أنّ الله تعالیٰ اَوحیٰ الیٰ موسی (ع): یاموسی! ماأقلَّ حیاءً من یَطمع فی جنّتی بغیر عملٍ! یا موسی کیفَ اَجودُ برحمتی علیٰ من یبخلُ بطاعتی»؟

وعن **ثور بن يزيد** قال: قرأتُ فی التّوراة : أنّ الزُّناةَ وَالسُّرّاقَ اذاسمِعوا بثواب اللّٰهعزّوجلّ لِلأبرار طمِعــوا أن يكونوا معهم بلانصبٍ ولاتعبٍ ولا مشقّةٍ على ابــدانهم ولا مخالفةٍ لَاهوائهم ، وهٰـذا ممّا لايكون .

النوبة الثالثة

قوله تعــالىٰ : « وسارِعوا » خداوند بزرگوار ، جليل وجبّــار ، كريم وغفّار ، كردگار نامدار، حكيم راست‌دان ، عليم پاكدان ، مهربان كاردان ، جلّ جلالُه وتقدّستْ اسماءُه ، وتوالتْ آلاءُه ، وتعالتْ صفاتُه ونَعماءُه ، وعظُمت كبرياءُه ، بندگان رابخطاب كرامت باهزاران لطافت مينوازد ، وكارشان ميسازد ، وراهشان بسوى خود مينمايد وميخواند كه : « وسارعوا » بشتابيد بندگان من ، وبكوشيد رهيگان من ، پيشى جوئيد دوستان من ، كه كار پيشوايان دارند ؛ ودست سابقان بردند . « والسّابقونَ السّابقونَ اولٰئك المقرّبون ، فى جنّاتِ نعيم » بندهٔ من ! هرچه بنداست از راه بردار ، وباكس پيوند مدار ، و « نَجَاالمخفّون » بكاردار ، تا بسابقان در رسى ، باشد كــه روزى سر ببالين أمن باز نهى ، واز اندوه فرقت باز رهى . آرى ! جليل كارى است وعزيزحالى بسابقان در رسيدن ، و در سبكباران پيوستن ! ولكن بس طرفه كاريست گنجشك را با باز پريدن ، و زَمِن را باسوار دويدن !

باطن تو كى كند بامركب شاهان سفر

تا نگردد راى تــو برمركب همت سوار ؟

اى مسكين ! همراهى (١) سابقان جوئى ، وصحبت مردان‌خواهى ، وچشمت بر نام وننگ و راهت پراز فخر وعار .

پاى بر دنيــا نِه وبردوز چشم ازنام وننگ

دست در عقبىٰ زن و بربند راه فخرو عــار

---

١ ــ نسخه : هام راهى

گرچو بودردات باید تاجداری روزحشر

باش چون منصور حلاج انتظار تاجِ دار

« وسارِعوا . . . »الآیة ـ روندگان وشتابندگان درراه دین مختلف‌اند . یکی بقدم رفت ، یکی به نَدم ، یکی به همم ؛ عابدبقدم رفت ، بمثوبت رسید ؛ عاصی به نَدم رفت ، برحمت رسید ؛ عارف به همم رفت ، بقربت رسید .

« وسارِعوا الیٰ مغفرةٍ مِنْ ربّکم »الآیة ـ اوّل فرمود که : « وَاتّقوا النار »از آتش بپرهیزید ، یعنی: گناه مکنید تاشما را از آتش برهانم وبیامرزم .آنکه برین اقتصار مکنید که بطاعت طلبِ بهشت کنید ، که نه هر که از آتش برست ببهشت رسید ، و نه هر که ببهشت رسید ، بفردوس اعلیٰ رسید . **مصطفی**(ص) روز **بدر** یاران خویش را گفت : « قوموا الی جنّةٍ عرضها السّمٰواتُ وَ الأرضُ . » **عمیر بن الحمام** گفت : « بخٍ بخٍ » . **مصطفی** (ص) گفت : آن چیست که ترا برین سخن داشت ؟ . گفت : یارسول‌الله ! امید آنکه از اهل فردوس باشم . رسول خدا (ص) گفت : توازاهل آنی . وخرما نهاده بود ومیخوردند ، گفت : یارسول‌الله تا این خرماها بخوریم مرا زندگی خواهد بود ، بس درازکاریست ! پس برخاست و رفت و در راه حق شهید گشت .

« الّذین یُنفِقونَ فِی السَّرّاء وَ الضَّرّاء » ـ گفته‌اند : مردمان اندرین مقام برسه گروه‌اند : یکی آنست که هیچ نفقت نکند نه در سرّاء ونه در ضرّاء ، نه در فراخی نعمت ، و نه در روز قحط وشدّت . این را علی‌الاطلاق لئیم گویند ، دست در شاخ درخت بخل زده ، آن درخت که اصل وبیخ آن در دوزخ است و شاخ آن در دنیا ، بحکم آن خبر که **انس بن مالك** گفت : قال قال رسول‌الله(ص) : « السَّماح شجرةٌ فی‌الجنّة ، اغصانها فی‌الدّنیا ، من تعلّقَ بغصنٍ من اغصانها قادته‌الی‌الجنّة . والبخل شجرةٌ فی‌النّار ، اغصانها فی‌الدّنیا ، من تعلّق بغصنٍ من‌اغصانها قادته الی‌النّار » . دیگر آنست که : درفراخی‌نعمت‌نفقه(۱) کند نه درتنگی وشدّت . ومعظم‌خلق‌خدای

۱ ــ نسخه : هزینه

ازین جهانیان و دنیا داران برین مقام‌اند که در کار دنیا وثیقت دست باز ندارند، و هموارہ ازفقر بربیم باشند. و الیه الاشارة بقوله تعالی: «اِن یَسألـکُموها فَیُحْفِکُم تَبخلوا وَ یُخرِجْ اَضغانَکم». سدیگر آنست که در هر دوحال نفقت کند: هم در یُسر وهم در عُسر. امّا از دوحال بیرون نبود: یا مردی متهوّر باشد ناپاك، نداند که از کجا گیرد، و بکجا دهد، و از عاقبت نیندیشد. این در عِداد اخوان الشّیاطین بود. و ذٰلك فی قوله تعالیٰ: «اِنَّ المُبَذِّرین کانوا اِخوانَ الشّیاطین» یا بس مردی باشد که بکفایت الله وبروزی کماری وی واثق، سرّ این خبر بشناخته که **مصطفی** (ص) گفت: انّ روحَ القُدس نفثَ فی رَوْعی أنه لن یمـوتَ عبدٌ حتّیٰ یستکملَ رزقه، فاتّقوا الله و اَجمِلوا فی الطّلب، ولا یَحملنّکم استبطاءُ الرّزقِ علیٰ أن تطلُبوا شیئاً من فضل الله بمعصیته، فانّه لاینال ما عندالله الّا بطاعته. الاوانّ لِـکُلِّ امریءٍ رزقاً هویأتیه لامَحالةَ، فمن رضی به بورِكَ له فیه فوسّعه، ومن لم یرضَ به لم یبارَكْ له فیه ولـم یَسَعْهُ. اِنّ الرّزق لَیَطلب الرّجلَ کما یطلبه اَجلُه. ایـن چنین کس اعتماد برخزینهٔ خدا دارد، ودل باحق راست دارد، هرچه دارد خرج کند وهیچ باز نگیرد. ازجای خویش بشرط شریعت بدست آرد و برجای خویش بروفق شریعت خرج کند. این است که ربّ العالمین انفاق وی میپسندد و وی را در آن میستاید ومیگوید: «اَلَّذینَ یُنفقون فی السَّرّاء و الضَّرّاء...» الآیة.

آنکه در صفت ایشان بیفزود: «وَ الکاظمینَ الغیظَ» ــ خشم خویش بر کس نرانند، از آنکه گناهها همه سوی خویش نهند، و خلق را مسخّر ومسلّط دانند، و نیز رنجها احتمال کنند لابل که بصبر و حلم آنرا استقبال کنند برشاهد آنکه الله میداند و می‌بیند.

«وَ العافینَ عنِ النّاس» ــ عفو را دومعنی است: یکی محو، کما قالت العرب: «عَفَتِ الرّیاحُ الآثارَ» اذا اَزالتها. دیگر فضل، کماقال الله تعالیٰ: «خُذِ العفوَ» یعنی:

مافَضَل‌من‌اموالهم . اشارت‌میکند که : « والعافین‌عن‌النّاس» ایشانند که گناه‌ازمردمان درگذارند و محو کنند ، پس بر آن اقتصار نکنند بلکه ایشانرا بنوازند ، و ازفضلِ مال خویش‌ایشان را عطا دهند . این‌صفت محسنان است ، واللّٰه‌تعالی دوست ایشانست که میگوید : « وَاللّٰهُ یُحبّ المحسنین » .

احسان درمعاملتِ حق آنست که : « اَن تَعبدَاللّٰهَ کأنّك تراه » ، و درمعاملت خلق آنست که : اگر کسی باتو بدبود تو باوی نیك باشی . و آنکس که ترا نشاید ، تو وی را بشائی ؛ وبذٰلك امرَاللّٰهُ عزّوجلّ : « خذ العفو » ای · خذ الفضلَ و المحـاسن من الأخلاق ، فَاعْفُ عمّن ظلمَك ، وصِلْ مَـن قطعك و اَحسن الـیٰ من یُسیءُ الیك .

« وَ الّذین اذا فعلوا فاحشةً » الآیة . . . ـ لطیفهٔ این‌آیت آنست که : اللّٰه به **موسی**(ع) وحی فرستاد که ظالمان را گوی تا ذکر من نکنند که‌آنکه من ایشان را بلعنت یاد کنم ؛ وظالمان این امّت را گفت : « اَوْ ظلَموا انفسَهم ذکروا اللّٰهَ » . اینان را در ذکر بستود ، آنکه گفت : « و مَن یغفرالذّنوبَ اِلّااللّٰهُ » ؟ یعنی که : شما ذکر من فرو مگذارید که گناهان شما من خود آمـرزم . فَشتّان مـابین امّة و اُمّةٍ .

« ذکَروا اللّٰه »ـ یك قول‌آنست که : ذکروا العرضَ‌علی‌اللّٰه عزّوجلّ عندالمعصیة و اِنّ‌اللّٰه سائلُهم‌عنه . آنکه که فرا سر گناه شوند ، یادآید ایشانرا دیوان قیامت وعرض اکبر، ومسائلت حق ، وباچشم‌آوردن کردار، وباز نمودن گفتار . آنکه ربّ‌العالمین بابنده گوید : « اَتعرِف‌ذنبَ کذا ؟ اتعرف ذنبَ کذا ؟ » فیقول : نَعَم‌یارب ! حتّی‌قرّرهُ بذنوبه و رَأیٰ فـی نفسه اَنّه هلك . قال : سَترتُها علیك فی‌الدّنیا وأنا اَغفِرُها لكَ الیومَ . لائق حال بنده آن است که زبان حالش بنعمت شکر گوید :

سر جمله بدانید که در عالم پاداش
آنها که درین راه بدادیم بدیدیم
ما را همه مقصود ببخشایش حق بود
المنة لله که بمقصود رسیدیم.

۲۴ - النوبة الاولی

قوله تعالیٰ: «قَدْ خَلَتْ» گذشت وبود، «مِنْ قَبْلِكُمْ» پیش از شما، «سُنَنٌ» نهادهای روزگار، «فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ» بروید در زمین و بررسید، «فَانْظُرُوا» بنگرید و برسید، «كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ (۱۳۷)» چون بود سرانجام ایشان که پیغامهای من دروغ شمردند، و رسانندگان مرا استوار نگرفتند.

«هٰذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ» این بیان کردن وپیدا آوردنی‌است مردمان را، «وَهُدًى» و راه‌نمونی، «وَ مَوْعِظَةٌ» وپندی، «لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۸)» پرهیزکاران را.

«وَلَا تَهِنُوا» وسست مگردید، «وَلَا تَحْزَنُوا» واندوهگن‌مبید(۱)، «وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ» وشما آخر برترید وغالب آیید، «اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳۹)» (چنین کنید وچنین دانید) اگر گرویدگانید.

«اِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ» اگر بشما رسید امروز خستگی، «فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ» رسید بآن قوم، «قَرْحٌ مِثْلُهُ» خستگی‌همچنانکه بشما رسید، «وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ» واین روزگار آنست، «نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ» که میگردانیم آنرا میان مردمان بردول.
«وَلِيَعْلَمَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا» وتا خدای بیند که مؤمنان براستی و درستی که‌اند، «وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ» و تا از شما گروهی شهیدان کند، «وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۱۴۰)» وخدای دوست ندارد کافران وستمکاران را.

«وَلِيُمَحِّصَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا» وتا پاك كند وبشوید مؤمنان‌را بآنچه بایشان(۲)

---

۱ ـ نسخه: مباشید ۲ ـ نسخه: با ایشان

رسید، «وَ یَمْحَقَ الْكَافِرِینَ (۱۴۱)» وناچیز وتباه کنند کافران را.

«اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ» پنداشتید که در بهشت شوید، «وَلَمَّا یَعْلَمِ اللهُ» ونیز بنَدیدالله، «اَلَّذِینَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ» ایشان را که باز کوشند بتن ومال با دشمنان وی ازشما که اند؟ «وَیَعْلَمَ الصَّابِرِینَ (۱۴۲)» و بندید(۱) که شکیبایان از شما که‌اند؟

«وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ» وشما بآرزو میخواستید مرگ بر شهادت، «مِنْ قَبْلِ اَنْ تَلْقَوْهُ» پیش ازآنچه دیدید در **احد**، «فَقَدْ رَاَیْتُمُوهُ» آنکه آنچه میخواستید دیدید، «وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۱۴۳)» . و بچشم خود فرا آرزوی خود مینگرید.

النوبة الثانية

قوله تعالیٰ: «قد خلت مِن قبلکم سننٌ» - این افتتاحی دیگراست ذکر قصهٔ وقعهٔ **احد** را، و تعزیت است دلهاء مؤمنان را. میگوید: پیش ازشما در جهان سنتها بود، یعنی: سنن‌الأیام فی‌تداولها، عادتها وخویهای روزگار درحال گردی و روزگردی میان جهانیان، بنیك وبد، گاه شادی وگاه اندوه، گاه راحت وگاه محنت، گاه آسانی وگاه شدّت. واگرخواهی اضافتِ سنت به‌الله بری، یعنی سنن‌الله فی خَلقه. میگوید: پیش ازشما بود درجهان سنّتها و نهادهای‌الله در کار راندن میان جهانیان، گاه آزمودن اهل‌حق‌بدولتِ اهل‌باطل، ودولت باز گردانیدن از اهل‌باطل با اهل‌حق، وآخر بعاقبت پیروزی اهل‌حق براهل باطل.

«فَسیروا فِی‌الأَرض» - بروید در زمین و در سرانجام کار بیگانگان نگرید که ایشان را چون زمان دادیم و فرو گذاشتیم! و آنکه بعاقبت چون کشتیم و بیفکندیم! واهل‌حق را نصرت دادیم. شکستگان روز**احد** را میگوید که: باشما

---

۱ - نسخه: و بندیدا نیز

همان کنیم، کافران را فرو گذاریم تازمان ایشان برسد. آنکه بعاقبت ایشانرا هلاك کنیم و **مصطفی** (ص) ومؤمنان را نصرت دهیم.

« هٰذا بیانٌ لِلنّاس » ـ میگوید: این قصه که رفت واین شرح که دادیم درین آیت عبرت نمودنی است مردمان را وتعزیت کردن، ودلها را آرام دادن، وازعواقب نشان دادن. واگرخواهی « هٰذا » اشارت به **قرآن** نهی. ومتقیان درآخر آیت متقیان امت **محمد**(ص) اند علی‌الخصوص. یعنی که این **قرآن** ایشان را روشنائی است و راه‌نمونی، بیانٌ من‌العمایة، وهدیً من‌الضلالة، و موعظةٌ من‌الجهالة لِأُمّة محمّد خاصّةً.

« ولا تَهِنوا » ـ فرا مقاتلان روز **احد** میگوید: پشت مدهید و از دست فرو میفتید وازآنچه برشما رفت ازهزیمت ومصیبت اندوهگن مبید(۱). آن روزهفتادمرد از انصار کشته شدند و پنج مرد از مهاجرین. یکی **حمزة بن عبدالمطلب**، دوم **مصعب بن عمیر** صاحب رایت رسول خدا(ص)، سوم **عبدالله بن جحش** ابن عمّة رسول‌اللّٰه، چهارم **عثمان بن شماس**، پنجم **سعد مولی عتبه**. و هفتاد مرد دیگر را مجروح کردند، ازیشان یکی **علی بن ابیطالب**(ع) بود. بروی شصت واند جراحت بود. فجعلَ رسولُاللّٰه یمسحها وهی تلتئم باِذن‌اللّٰه کأن لم تکن ». و **قتادة بن نعمان** را ضربتی برچشم آمد، چشمش از چشمخانه بیرون افتاد؛ رسول خدا (ص) آن دیده برجای خویش نهاد، فعادتْ کَاحسنِ ما کانتْ.

ربّ‌العالمین برسبیل تسلیت وتعزیت میگوید: اندوهگن مبید باین قتل وجرح که برشما رفت، « وَ اَنتمُ الأعلَوْن » که بآخرسرانجام شما دارید، وشما برترآئید، و پیروزی شمابینید. **ابن عباس** گفت: چون هزیمت برمسلمانان افتاد، اصحاب رسول(ص) بشعبی گریختند، **خالد بن ولید** بالشکر مشرکان خواست که بربالای ایشان افتد تا برایشان غلبت کند، **مصطفی** (ص) دعا کرد: بارخدایا اینان برمامسلط مکن وبرما

۱ ـ نسخه: مباشید

یاریِ ایشان مده، مارا جزتوپناه نیست، وبی‌تومارا قوّت و داشت نیست. بارخدایا! درین شهرهمین گروه‌اند که ترا به یگانگی گواهی میدهند وترا میپرستند، ایشان را بدست دشمن مده. پس ربّ‌العالمین دعاء وی اجابت کرد واین آیت فرو فرستاد: «ولا تهِنوا ولاتحزنوا وأنتم الأعلون» ضعیف وبددل مشوید وازجنگ دشمن‌بازپس منشینید، و خـود را عاجز وار میفکنید. پس نفری مسلمانان تیراندازان پیش از مشرکان‌با کوه افتادند برِبالاء کافران تابریشان غلبه کردند. این است که‌ربّ‌العالمین گفت: «وأنتم الأعلون اِن کنتم مؤمنین» یعنی: اذ کنتم مؤمنین.

قوله: «اِن یَمْسَسکم قرحٌ» قراءت **حمزه** و **علی** و **بوبکر** بضمّ قاف است. و قَرح و قُرح دولغت است چون ضَعف وضُعف، شَهد و شُهد - **فراء** گفت: چـون بفتح گوئی عین جراحت است و چون بضمّ گوئی ألم جراحت است. و گـفته‌اند: بضمّ اسم‌است، وبفتح مصدر. ومعنی قرح دراصل‌خلوص است، ومنهُ القریحةُ خالصُ الطّبیعة. وماءٌ قَراح: خالص من‌الکدر، والقَراح من الأرض: خالص الطّین، و رجلٌ قُرحان: اذا لم یُصبه جُدَریٌ‌ولاحصبة. پس‌جراحت رابدان قرح گویند، لخلوص‌الألم الیٰ نفس صاحبها.

«اِن یمسسکم قرحٌ»- این باز تعزیتی دیگراست مؤمنان‌را در **وقعهٔ احد**. میگوید: اگربشما جراحتها رسید روز **احد**، کفّار **قریش** را روز **بدر** مثل‌آن رسید. اگرامسال‌در **احد** ازشما قومی کشته شدند، پارسال ازیشان هم در **بدر** قومی کشته شدند. همانست که جای دیگر گـفت: «اِن تکونوا تَألمون فاِنّهم یألمون کما تألمون». وجایِ دیگر گفت: اَوَلَمّا اَصابتکم مصیبةٌ قد اَصبتم مثلَیها». این بآنست که ربّ‌العالمین روزگار میگرداند میان مردم بردُوَل: یك‌روز دولت آن را ویك روز این را.

فیومٌ علینا و یومٌ لنـا فیوماً نُساءُ ویوماً نُسَرّ

« فذٰلك قوله عزّوجلّ :« وتلك الأیّامُ نُداوِلُها بینَ النّاسِ » . **ابن‌عباس** گفت : روز **احد** ، **ابوسفیان** برسر کوه شد ، ساعتی بایستاد و آنگه گفت : اینَ **ابن کبشة** ؟ اینَ **ابن ابی‌قحافه** ؟ اینَ **ابن‌الخطاب** ؟ **عمر** جواب داد و گفت : هٰذا **رسول‌الله** ، هٰذا **ابوبکر** ، وها أنا ذا عمر . **ابوسفیان** گفت : « یومٌ بیوم وانّ الایّام دولٌ و الحرب سِجال(۱) » **عمر** گفت : لاسواءٌ ، قتلانا فی‌الجنّة وقتلاکم فی‌النّار .

« ولِیعلمَ‌اللهُ الّذین‌آمنوا » ـ علم‌اینجا بمعنی دیدار است ، لِیعلمَ ای لِیَریٰ . **قتیبی** گفت : خدای را دوعلم‌است : یکی پیش از کار ، ودیگری پس‌ازکار . داند که چه‌خواهد بودپیش‌ازبودِ آن‌خبر(۲) ، و داند که چه بودپس بود آن خبر(۳) . و گفت که : این علم‌دوم معنی‌آن دیدار است، وآن در**قرآن** جایها است . و عرب ازرؤیت بعلم و ازعلم برؤیت کنایت کنند ، چنانکه گفت عزّ وعَلا : « الم‌تر اِلَی الملأ » و « الم‌تر اِلَی الّذین خرجوا » وامثال این فراوانست .

« و یَتَّخِذَ منکم شهداءَ » ـ میگوید : تا ازشما گواهان گیرد خویشتن را ، وشما یکدیگررا ، تا گواه شوید برآنکس که جان بذل کرد ازبهرخدای ؛ وآنکس که جان خود بذل کرد درخلاف خدای . و گفته‌اند : شهداء اینجا شهیدانند ، سُمّوا بذٰلك لأنّهم‌عایَنوا ثوابهم وشهدوا فی‌مکانهم ، واین‌بآن گفت که مسلمانان میگفتند: اگرما را روزی بود چون روز **بدر** درآن روزباکافران قتال کنیم ، وازخدا شهادت خواهیم . ربّ‌العالمین گفت : روز**احد** که کافران را دولت دادیم‌نه ازدوستی‌ایشان‌بود « فانَّ‌اللهَ لایُحبُّ الظّالمین » ای الکافرین ، لکن از بهرآن بود که مسلمانان شهادت میخواستند ، ونیزخدای خواست که مؤمنان را بآن رنجها و مصیبت‌ها که آن روز بایشان رسید ، وصبر کردند ، ایشانرا از گناهان پاك گرداند و صافی و هنری

۱ـ یقال : الحرب‌بینهم‌سجال، ای تارة لهم‌وتارةعلیهم . (المنجد) ۲و۳ ـ نسخه : چیز

و قوّت و شوکت کافران را ناچیز و ناپیدا کند و تباه، این است که ربّ‌العالمین گفت :

«ولِیُمَحِّصَ اللهُ الّذین آمنوا ویَمحَق الکافرین» - اَلتّمحیصُ اَلتّنقیة والتّخلیص، والمحقُ النّقص والهَلاك .

«اَم حسِبتم اَن تَدخُلوا الجنّةَ» - این «اَم» درقرآن جایها است، ودر موضع استفهام است. یعنی أَحسِبتم؟ . وگفته‌اند که: درموضع «بل» است . و «لَمّا یعلم» بمعنی لَم یعلم است . ولَمّا بمعنی لم درقرآن فراوان است . وعلم دریـن آیت بهردو جایگه بمعنی رؤیت است . واین نصب که در «و یعلمَ» است، نصب علـی الصّرف است . ربّ‌العالمین درین آیت بیان کرد که مؤمنان در راه خدا مقاسات بلا کشند، ورنجها احتمال کنند . واین بجواب آن منافقان آمد که روز احد فرامؤمنان گفتند: «لِمَ تقتلونَ انفسَکم وتهلِکون اموالَکم فاِنّ محمّداً لو کان نبیّاً لم یسلّط علیه‌القتل؛ فقال المؤمنون: بلیٰ! من قُتِل منّا دخل‌الجنّة . فقـال المنافقون لِمَ تَمُنّون انفسکم الباطل، فأنزل‌الله عزّوجلّ: «امحسِبتم أن تدخلوا الجنّة» الآیة .

«ولقد کـنتم تَمَنَّونَ الموتَ من قبل اَن تَلقوه» - سیاق این آیت عتاب مؤمنانست . میگوید: از پارسال و از گه که شرف شهیدان بدر شنیدید همه روز شهادت بآرزومیخواستید ومیگفتید باپیغمبر که: اگرما را وقعه‌ای چون وقعهٔ بدر بود، بینی که ماچون جنگ کنیم تا در راه حق‌شهید شویم؟! «فقد رأیتموه» اینک روز احد بدیدید، آنچه میخواستید .

«وأنتم تنظُرون» - وبچشم سردر محمد(ص) نگریستید، ودر آن قتل وقتال که‌آنجا رفت، و بااین‌همه بهزیمت شدید، وروی از دشمن‌بر گردانیدید . اکنون حکم مسلمانان در قتال کفّار آنست کـه: چون درصف قتال بایستند روی از دشمن بنگردانند وبهزیمت نشوند وشکستگی برمسلمانان نیارند که این حرام است و از

جملهٔ کبائر ، مادام که لشکر کفّار دوبار چندانکه لشکر مسلمانان ، بیش نباشند . **ابن‌عباس** ازین جا گفت : « مَن فرَّ من اثنین فقدفرّ ، ومَن‌فرّ من ثلاثة لم یَفِرّ . وهو المشاراليه بقوله تعالیٰ : « اذا لَقیتم فِئَةً فَاثْبُتوا » . پس اگر عدد دشمن دوبار چندانکه عدد مسلمانان ، بیش‌بود ، گریختن وقتال‌بگذاشتن رواست ؛ وایشان درآن معذور ، لقوله تعالیٰ : « ولا تُلقوا بِاَیدیکم الی التَّهلُکَةِ » .

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ : قد خلتْ مِن قبلکم سننٌ فسیروا » ـ ای اعتبروا و انظروا کیف فعلْنا بمن والیٰ ، و کیف انتقمنا ممّن‌عادیٰ . میگوید درنگرید بندگان من ! عبرت گیرید رهیگان من ! پند پذیرید دوستان من ! دیدهٔ بصائر برگمارید ، نظر عبرت و فکرت بکار دارید ، تا ببینید لطف من با دوستان من وقهرمن بردشمنان من . آن لطف اثرفضل‌ماست ، واین قهرنشان عدل‌ماست ، ارفضل کنیم سزاست ، ورعدل کنیم رواست ؛ که خداوندی و پادشاهی بحقیقت ماراست . اثرفضل‌ما بود که **آدم** صفی را برکشیدیم وبنواختیم ، وبی‌سابقهٔ طاعت باوی کرامتها کردیم وعلم دادیم و مسجود فرشتگان کردیم ، و بجوار خود بحظیرهٔ قدس(۱) رسانیدیم ؛ آنگهٔ آن زلّت که از وی برفت ازو درگذاشتیم ، وعذر بنهادیم ، و رقم اصطفائیّت واجتبائیّت کشیدیم ، که « ثمّ اجْتباه ربُّه ، فتابَ علیه وهَدیٰ » . نشان عدل ما بود که **ابلیس** نومید را براندیم ، و مهجور مملکت کردیم ، و بآن سرفرازی که کرد و کبر که آورد عبادت چندین هزار ساله بباد بردادیم ، و این رقم کفر بروی کشیدیم که : « وکانَ من الکافرین » . اثر فضل ما بود که **نوح** را از دست دشمن و زخم ایشان برهانیدیم ، واز بهروی کشتی ساختیم ، تا از عذاب طوفان ایمن کردیم . نشان عدل‌ما بود که قوم **نوح** را یکبارگی بآب بکشتیم ، وبسیط زمین‌را از نجاست کفر ایشان بشستیم . اثر فضل ما بود که **ابراهیم** را بدوست خود گرفتیم و پدر

۱ ـ حظیرة القدس : الجنة . (المنجد)

پیغامبران وپیشواءِ ملت خود کردیم ، وآتش بروی بوستانِ چون گلستان کردیم . ونشان عدل ما بود که **نمرود** طاغی را از درگاه خود براندیم ، وچون خواست کـه قربان کند ازبهرما دست ردّ بسینهٔ وی باز نهادیم و نپذیرفتیم ، وبـآن سر کشی و جبّاری که بـود بدست پشه‌ای هلاك کردیم . اثرِ فضل ما بود که **موسی** کلیم را بـا پشمینه‌ای وعصائی بخود نزدیك کردیم ، بکوه **طور** برآوردیم و همرازِ(۱) خود کردیم . نشان عدل‌ما بود که **فرعون** بی‌عون را از تخت وتاج در ربودیم و او را و جملهٔ **قبطیان** را بآب بکشتیم ، وخانها وزیورهای ایشان رایگان به **بنی‌اسرائیل** سپردیم. اثر فضل‌ما بود که صدر دولت یتیم **بوطالب** ازهفت‌آسمان بر گذاشتیم ، و مقام محمود وعرش‌عظیم‌منزلگاه وی کردیم ، ولقاء ورضاء خود وشفاعت امّت‌تحفهٔ وی ساختیم . نشان عدل ما بود که **عقبة وعتبة وامیة وشیبة** و **ولیدمغیرة** و **ابوجهل** پرجهل‌را وجملهٔ صنادید **قریش** را به اسفل السّافلین فروبردیم ، وظلمت کفرایشان باطیّ ادبار خود بردیم ، ونقاب تعزّز از چهرهٔ جمال‌اسلام فرو گشادیم ، وببسیطزمین بجمال‌شرع نبوی و رسالت‌ **محمد**(ص) عربی بیاراستیم وبپرداختیم ، واین‌ندا درعالم دردادیم : « وقُل‌جاء الحقّ و زهق الباطل » .

سائـق و قـائد صراط الدّین
بـه ز قرآن مدان و بـه ز اخبار
جز بدست و دل **محمد**(ص) نیست
حـلّ و عقـد خـزینـهٔ اسرار
در طـریق رسول دست آویـز
بـر بساط خـدای پـای افشار

« هٰذا بیانٌ لِلنّاس » ـ میگوید : آنچه کردیم از کرامت واهانت(۲) ، و آنچه نمودیم از نواخت و سیاست ، بآن کردیم تا بدان مردمان عبرت گیرند ، و دانایـان پند پذیرند ، وزیرکان دریابند ، وهوشیاران در هوشیاری بیفزایند ، غافلان‌ازغفلت

---

۱ ـ نسخه : هام‌راز ۲ ـ نسخه : اعانت

باز گردند ، گهی درقهر وعدل الله نگرند ، از هلاك متمرّدان و خسران اهل طغیان براندیشند ، واز بیم چون نمك درآب بگدازند . که در فضل ولطف‌الله نگرند ، نواخت پیغامبران و کرامت دوستان یاد کنند ، چون گل بربار بشگفند . خدا را گه چنان پرستند و گه چنین . ربّ‌العالمین از مؤمنان این تردّد و اختلاف حال در پرستگاری و طاعت داری بپسندید و ایشان را در آن بستود ، گفت : « یَدعونَ ربّهم خوفاً وطمعاً » ؛ جای دیگر گفت : « یدعونَنا رَغباً و رَهَباً » .

« ولا تهِنوا ولا تحزنوا وأنتمُ الأعلَوْن » ـ میگوید ، هیچ اندوه مدارید ، و هیچ غم مخورید ، وخود را خوار وحقیر مشمرید که برتری ومهتری خود شما را سزد ، که عهد من دارید ، و بیاد من نازید ، و بضمان من تکیه دارید ، و برحمت من آسایش . و زبان حال بنده ازسر ناز ودلال این ترنّم میکند :

جز خداوند مفرمای که خوانند مرا

سزد این نام کسی را که غلام تو بود !

پیر طریقت در مناجات گفت : الٰهی چه غم دارد او که ترا دارد ؟ کرا شاید او که ترا نشاید ؟ آزاد آن نفس که بیاد تو یازان ، وآباد آن دل که بمهر تو نازان ، و شاد آنکس که باتو درپیمان .

از غیر جدا شدن سَرِ میدانست

کار آن دارد که باتو در پیمانست

۲۵ـ النوبة الاولی

قوله تعالیٰ : « وَ مَا مُحَمَّدٌ اِلّا رَسُولٌ » الآیة . . . و نیست **محمد** (ص) مگر فرستاده‌ای از مردمان ، « قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبلِهِ الرُّسُلُ » پیش ازو فرستادگان فراوان گذشتند ، « اَفَاِنْ مَاتَ اَوْقُتِلَ » اگراو بمُرد یا بکشتند ، « اِنقَلَبْتُمْ عَلیٰ اَعْقَابِکُم »

شما باز میگردید به پس‌باز ، « وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلیٰ عَقِبَیْهِ » وهر که باز گردد بردوعقب خویش ، « فَلَنْ یَضُرَّ اللّٰهَ شَیْئاً » نگزاید خدای را هیچ چیز ، « وَسَیَجْزِی اللّٰهُ الشّاکِرِینَ (۱۴۴) » وآری پاداش دهد خدای سپاسداران را .

« وَ ما کانَ لِنَفْسٍ » و نبود ونیست هیچ تن را وهیچ کس‌را ، « اَنْ تَمُوتَ اِلّا بِاِذْنِ اللّٰهِ » که بمیرد مگر بخواستِ خدا و دانش او ، « کِتاباً مُؤَجَّلاً » نبشته‌ایست و انداخته‌ای نامزد کرده که کی ، « وَ مَنْ یُرِدْ ثَوابَ الدُّنْیا » وهر که ثواب این جهانی خواهد ، « نُؤْتِهِ مِنْها » بدهیم او را ازآن ، « وَمَنْ یُرِدْ ثَوابَ الآخِرَةِ » و هرکه ثواب آن جهانی خواهد ، « نُؤْتِهِ مِنْها » بدهیم او را ازآن . « وَ سَنَجْزِی الشّاکِرِینَ (۱۴۵) » و آری ثواب دهیم سپاسداران را .

« وَ کَاَیِّنْ مِنْ نَبِیٍّ » ای بسا پیغامبرا ، « قاتَلَ مَعَهُ » که با وی جنگ کردند ، « رِبِّیُّونَ کَثِیرٌ » سپاههای فراوان ، « فَما وَهَنُوا » سست نگشتند و تن بندادند ، « لِما اَصابَهُمْ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ » آنرا که بایشان رسید در راه خدا ، « وَ ما ضَعُفُوا وَما اسْتَکانُوا » سست و بددل نشدند و از دست فرو نیفتادند ، « وَاللّٰهُ یُحِبُّ الصّابِرِینَ (۱۴۶) » والله دوست دارد شکیبایان را .

« وَ ما کانَ قَوْلَهُم اِلّا اَنْ قالُوا » و نبود سخن ایشان مگر آنکه گفتند : « رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا » خداوندما ! بیامرز مارا گناهان‌ما ، « وَ اِسْرافَنا فِی اَمْرِنا » و گزاف کاری ما درکارما ، « وَ ثَبِّتْ اَقْدامَنا » و برجای دار ومحکم برایستادن گاهِ ما درسبیل خویش ، « وَ انْصُرْنا عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرِینَ (۱۴۷) » ویاری ده مارا بر گروه ناگرویدگان .

« فَآتاهُمُ اللّٰهُ ثَوابَ الدُّنیا » بداد خدای ایشانرا ثواب این جهانی ، « وَ حُسْنَ ثَوابِ الآخِرَةِ » و نیکوئی ثواب آن جهانی . « وَ اللّٰهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ (۱۴۸) » والله دوست دارد نیکوکاران را .

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » ای ایشان که بگرویدند ، « إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا » اگرفرمان برید ایشان را که بمن کافرشدند ، « يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ » بر گردانند شما را بپس باز ، « فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ (۱۴۹) » تا بر گردید و زیانکار باشید.

« بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ » بلکه الله خدای شما ویارشما ، « وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ (۱۵۰) » و او بهتر یاری دهندگان است.

النوبة الثانية

قوله تعالى : « وما محمّدٌ الّا رسولٌ » . الآیة ... مفسّران گفتند : سبب نزول این آیت آن بود که **مصطفی**(ص) آنروز که بغزاء **احد** بیرون شدچون‌بمقام رسید ؛ بشعبی از شعبهای **احد** فروآمد ، و پنجاه مرد تیرانداز ازلشکرخود بر گزید ، و **عبدالله‌بن‌جبیرالصاری** برادر **خوات جبیر** برسرایشان امیر کرد ، وایشان‌را بپایان کوه بر گذرگاه دشمن بداشت ، و گفت : اگر بینید که مارا نصرت است یاهزیمت ، هرچون که‌باشد، شما ازاینجا مروید وبرمگردید ؛ مبادا که بر گردید وآنگه‌دشمن از پس درآید و مارا دریابد . پس لشکر **قریش** در رسید . **خالدبن ولید** بر میمنهٔ ایشان، و**عکرمة‌بن‌ابی‌جهل** برمیسرهٔ ایشان و زنان **قریش** نیزبا ایشان‌بیرون‌آمده، دف میزدند و شعرمیگفتند ، چنانکه عادت ایشان بود . **مصطفی** (ص) ویاران‌حمله بردند ، وکافران را هزیمت کردند ، و قومی را بکشتند . از ایشان یکی **ابی‌بن‌خلف‌جمحی**بود ، وقتی‌رسول‌خدا(ص) را گفته بود مرا مادیانی‌است ویرا علف میدهم ونیکو میدارم تا بریشت آن ترا کشم . رسولِ خدا جواب داد که من ترا کشم انشاءالله . پس روز **احد** ، **ابی‌بن‌خلف** نزدیك رسول(ص) درآمد وقصد وی میکرد ، رسول‌خدا(ص) بگذاشت‌تانزدیك‌درآمد ، حربه‌ای‌ستد از **حارث‌بن‌الصمة**وبر گردن

وی زد٭ از اسب بیفتاد. چنانکه گاو بانگ میکرد و میگفت: « قتلنی **محمد**. » قوم وی ویرا بر گرفتند، گفتند: مترس، باکی نیست، وضربت کُشنده نیست. جواب داد که: چه جای اینست، اگر **محمد** خَیو برمن افگندی مرا بکشتی، که از وی شنیدم که من ترا بکشم. دیگرروز آن بدبخت از آن زخم بمرد. و **حسان‌بن ثابت** در وی میگوید:

لقد وَرِثَ الضَّلالةَ عن أبیه **ابی** حین بارزه الرّسولُ

پس چون کافران بهزیمت شدند ومسلمانان در غنیمت درافتادند. آن قوم که رسول (ص) ایشان را برمرکز بداشته بود چون هزیمت کفّار دیدند، و مسلمانان بغنیمت درافتاده، ایشان بخلاف افتادند. قومی گفتند: فرمان رسول (ص) راخلاف نکنیم، و وصیت وی دست بنداریم، وازجای نرویم. قومی گفتند: چه جای‌درنگ است! کافران همه بهزیمت رفتند، ومسلمانان آنک غارت میکنند و غنیمت میگیرند. پس بیشترین ایشان فرمان رسول‌خدا (ص) را خلاف کردند، و مرکز بگذاشتند، و بغنیمت گرفتن مشغول شدند. **خالدبن‌ولید** و **عکرمة‌بن‌ابی‌جهل** که‌سالارلشکر**قریش**بودند، دیدند که مسلمانان بغنیمت‌مشغول‌شدند. ازآن جایگه که قوم برخاسته بودند تاختن کردند برمسلمانان، و ایشان را بشکستند، وبهزیمت کردند. درمیانه **عبدالله‌بن‌قیمیة حارثی**زخمی‌برچهرهٔ عزیزرسول‌خدا(ص) کرد. چنانکه مجروح‌شد، و یاران را ازوی پراکنده کرد. پس‌دیگر باره قصدرسول(ص) کرد. **مصعب‌بن‌عمیر** فراز آمد تادفع کند، بدست **حارثی** کشته شد. **حارثی** باز گشت ومیگفت: «انّی قتلتُ **محمداً** ». وآوازدهنده‌ای ازمیان لشکرآوازداد: الا اِنّ **محمداً** قدقُتل». گویند: آن‌آواز دهنده‌ابلیس‌بودلعنة‌الله. پس **مصطفی**(ص) باگوشه‌ای شد ومیگفت: « اِلَیَّ عبادَ الله! اِلَیَّ عبادَالله!». تاسی‌مرد باوی افتادند، و

او را پاس میداشتند، ودشمنان را دفع میکردند. قومی از مسلمانان را ظن افتاد که رسول(ص) را کشتند، میگفتند: «لیت لنا رسولاً الیٰ **عبدالله بن ابی** فیأخذ لنا أماناً من **ابی‌سفیان**» بعضی منافقان گفتند: اگر **محمد** (ص) کشته شد بدین اول که داشتید باز شوید. **انس بن نصر** عمّ **انس بن مالك** گفت: یاقوم اگر **محمد** (ص) کشته شد خدای **محمد** (ص) زندهٔ پاینده است. شما را چه زندگی بود وچه راحت بعد از رسول خدا؟ اکنون بیائید تا شمشیر زنیم و جنگ کنیم هم بر آن دین که رسول(ص) جنگ کرد، وبمیریم هم بر آنکه وی بمُرد. آنکه گفت: «اَللّهمّ اِنّی أعتذرُ الیك ممّا یقول هؤلاء المسلمون وَ اَبرأُ الیك ممّا جاء به هؤلاء المنافقون». پس روی بدشمن نهاد وجنگ کرد تا کشته شد. پس رسول‌خدا(ص) سوی صخره شد، و مردم را برخود خواند. اوّل کسی که رسول(ص) را واشناخت **کعب بن مالك** بود. گفتا: دوچشم‌ارکسین‌ویرا بشناختم که زیر مغفر می‌افروختند. بآواز بلند گفت: «یامعشرَ المسلمین اَبشِروا هٰذا رسولُ‌اللّٰه(ص)» رسول(ص) با وی گفت: خاموش باش. پس طائفه‌ای یاران باوی پیوستند. و رسول(ص) ایشان را ملامت کرد که چرا بگریختید وپشت بدادید؟ ایشان گفتند: یارسول‌اللّٰه پدر ومادر مارا فدای توبادا، آن بیگانگان آوازهٔ قتل تو در میان لشکر افکندند، دلهاء ما شوریده و کشته گشت، بترسیدیم؛ و از آن بیم وترس برمیدیم و بگریختیم. پس ربّ‌العالمین بشأن ایشان و بیان این قصه که گفتیم، این آیت فرستاد:

«وما محمدٌ الّا رسولٌ» ـ **محمد** و **احمد** دونام‌اند مصطفی‌را صلوات‌اللّٰه‌علیه، معنی آن ستوده و ستودنی. و**محمد** درستایش بلیغ‌تر است که از تحمید است. بناء مبالغت از حمدتمامترو جامع‌تر. یعنی هوالمستغرق لجمیع المحامد. وهرچه‌اسباب‌ستایش است وخصال آرایش در وی موجود، و او بآن موصوف. ربّ‌العالمین گرامی کرد

مصطفی (ص) رابااین دونام کـه هردو ازنام خویش‌شکافته ، وفی معناه أنشدَالشّاعرُ **حسان‌بن‌ثابت** (رض) :

و شَقَّ له مِن اِسمه کی یُجِلَّهُ فذُو العرش ِ محمود وهٰـذا محمّدٌ

فهُوصلّی‌اللّٰه‌علیه‌وسلّم‌محمّدٌ و اُمّتُهُ الحمّادون ، و لِواءُهُ الحمد، ومقامُه المحمود .

قال **ابن‌عباس** : اسمه (ص) فی‌التوراة **احمد** الضّحوك القتّال . یر کب البعیر ، ویلبس‌الشّملة ، ویَجتزی بِالـکِسرةِ ، سیفه علی عاتقه . و قال (ص) :« انّ لی اسماءً ، اَنا **محمد** و **احمد** ، و اَنَا الماحی الّذی یُمحیٰ بی‌الکفر ، و أنا الحاشرالّذی یُحشر النّاس علیٰ قدمیَّ ، وأنَا العاقب الّذی‌لانبیَّ بعدی » . وقوله :« ویُحشرالنّاس علی قدمیَّ » معناه : انّه یقدّمهم وهم خلفَه فانّه اوّلُ مَن ینشقّ عنه القـبر ، ثمّ النّاس یتّبعونه . رویٰ **ابوهریرة** قال قال رسول‌اللّٰه (ص) : « الم تروا کیف صرفَ‌اللّٰهُ عنّی لعنَ **قریش** و شَتمَهم ، یشتمون مُذَمَّماً و اَنَا محمد » و عن **علی** (ع) قال : قال رسول‌اللّٰه(ص) : اذا سَمَّیتُم‌الولدَ محمّداً فأکرِموه ،و اَوسِعوا له فی‌المجلس ، ولا تُقبّحوا له وجهه، وما مِن قوم کانت لهم مشورة فحضرمعهم مَن ِاسمه احمد اومحمّد ، فاَدخلوه فی‌مشورتهم ، الّا خیرٌ لهم ، وما مِن مائدةٍ وُضِعتْ فحضرها مَن ِاسمُه احمد او محمّد الّا قُدّس فی کلّ یـوم ذٰلك المنزل مرّتین . وقال(ص) : تُسمّون اولادَکم محمّداً ثمّ تلعنونهم ؟! و **مصطفی** (ص) را در **قرآن** ده نام است . ازآن نامها دو نبوّت وتقریب راست ، ودو مِدحت وتعظیم را ، و دوهیبت وترهیب را ، ودو کنایت‌اند ودو تصریح . امّاآن‌دو که نبوت‌وتقریب راست : نبیّ است ورسول . ومدحت وتعظیم را : رؤف‌است و رحیم ، و هیبت وترهیب را : مبشّر است و نذیر ، و کنایت طه ویس ، وصریح **محمد** و **احمد** .

« قد خَلتْ مِن قبله الرّسلُ » ـ ای : یموت هو کما ماتتِ الرّسل .

« اَفَاِن ماتَ » ـ ای : علی فِراشه .« او قُتل‌انقلبتم علیٰ اعقابکم» ـ ای ارتددتم

کفّاراً بعد ایمانکم. ودرنظم این آیت تقدیم وتأخیر است که معنی استفهام برانقلاب می‌افتد نه برموت و قتل، که انقلاب ازیشان منکَر است نه موت. یعنی اَتنقلبون علیٰ اعقابکم اِن مات محمد أو قُتِل؟ نظیره قوله: «افَاِن مِتَّ فهُم الخالدون» - یعنی: «افهُم الخالدون اِن مِتَّ». و گفته‌اند: اَوْ قُتل‌ازبهر آن گفت که مصطفی(ص) را هم موت برفراش بودهم قتل بود، بحکم‌آن خبر که گفت: «مازالت اکلة خیبر تعادُنی فهٰذا اوان قطعتْ أبهَری (۱)».

«و مَن یَنقلبْ علیٰ عَقِبَیه» - عقِب پی پاشنه است؛ کنایت است از رفتن به پس، و ازو اینجا ردّت خواهد از مسلمانی. میگوید: هر که ازاسلام باشرك گردد و مرتدّ شود. «فلَن یضُرَّ اللهَ شیئاً» - آن برالله هیچ زیان نکند، بلکه زیان هم بنفس مرتد باز گردد که از ایمان و سعادت آخرت درماند. وصحَّ فی‌الخبر أنّه صلّی‌الله علیه و آله وسلّم قال‌بینما اَنَا علی‌الحوض اذمرَّبکم زُمَراً فتفرّقتْ بکمُ‌الطُّرقُ فنادیتُکم ألاهَلُمّوا الی الطّریق، فنادیٰ مُنادٍ من وراءی: انّهم بدّلوا بعدَك فأقول: سُحقاً لِمَن بدّل بعدی. و رُوِیَ انّه قال: انّی علی‌الحوض حتّیٰ انّی انظر الیٰ مَن یرِدُ علیَّ منکم وسَیُؤخَذُ ناسٌ دونی. فأقول یا ربِّ منّی ومن امّتی. فیُقال هل شعرتَ ما عملوا بعدَك؟ والله مابَرِحوا یرجعون علیٰ اعقابهم.

ثم قال‌الله تعالیٰ: «وسیَجزی اللهُ الشّاکرین». یعنی المؤمنین الموحّدین‌ِلله، العارفین بنعم‌الله عزّوجل‌ومِنّه علیهم. وروایت است ازنقلهٔ اخبار‌وحَملهٔ آثار که‌چون مصطفی(ص) از دنیا بیرون شد، عمربن‌الخطاب برخاست و گفت که: منافقان میگویند که: رسول‌خدا(ص)بمرد، و رسول(ص)نمرد، که وی بحضرت عزّت‌رفت. چنانکه‌موسی (ع) چهل‌شب ازمیان قوم برفت‌بمناجات، پس‌باز آمد، مصطفی(ص)

---

۱ - الابهر: ورید العنق، ومنه: مازال یراجعه الالم حتی‌قطع ابهره ای‌اهلکه (المنجد).

همچنین باز آید. و پس‌ما این منافقان که این سخن میگویند دست و پای بریم، و گردنهاشان زنیم، و بردار کنیم. این قصّه به **بو بکر صدیق** رسید، **بو بکر** بیامد به**عمر** بر گذشت، و **عمر** همان سخن میگفت. **بو بکر** در خانهٔ **عایشه** شد. **مصطفی** (ص) رادید جامه بسر کشیده، جامه از روی وی باز کرد، ویرا دید کالبد مبارك خالی کرده، بروی وی درافتاد و میگریست و میگفت: «فداك أبی وأمّی، ما اطیَبَك حیاً و میّتاً، مات **محمد** وربِّ الکعبة». پس بیرون آمد و آواز داد: «علیٰ رِسْلِك یا **عمر**! انصِت»، باش یا**عمر**، خاموش یا**عمر**! و**عمر** سر وا زد و همان سخن میگفت؛ پس **ابو بکر** روی بمردم نهاد و سخن در گرفت. مردم همه روی بوی درنهادند و **عمر** را بگذاشتند. **بو بکر** این آیت برخواند که: «وما محمّد الّا رسولٌ قدخَلَت مِن قبله الرّسلُ» الآیة... پس گفت: فمَن کان منکم یَعبدُ محمّداً، فقدمات الٰهه الّذی کان یعبدُه، ومَن کان یعبدُالله وحده لاشریك لـه، فانّ‌الله حیٌّ لم یَمُت. بعضی صحابه که حاضر بودند سوگند یاد کردند که گوئی هرگز این آیت نشنیده بودیم، و از آسمان به **مصطفی** (ص) فرو نیامده بود تا آن روز که از **بو بکر** شنیدیم، ودانستیم که حق است و راست آنچه **بو بکر** گفت!

قوله: «وما کانَ لِنَفسٍ اَن تَموتَ» ـ تقدیره وما کانَتْ نفسٌ لِتَموت. «الّا بِاذنِ الله» ای بقضاء الله و قَدره. «کتاباً» ای کتب اللهُ فی ذٰلك کتاباً. «مؤجّلاً» ـ الیٰ اَجله الّذی قدَّرلَه، فرا هزیمتیان روز **احد** میگوید که: این مرگ بقضاء وقدر ونبشتهٔ ما است. آنچه نبشتیم وتقدیر کردیم، بنگردد؛ ونه هر که بهزیمت‌شود واز جنگ بگریزد در زندگی وی بخواهد افزود. پس چرا هزیمت برخود افکندید، و پشت بدادید؟ همانست که گفت: «ولَن ینفعَکم الفِرارُ اِن فررتم من‌الموت اَوِ القتل». وقال النّبیّ: «فرغ الله الیٰ کلّ عبدٍ من‌خمس: من‌اجله وعمله و اثره ومضجَعه و رزقه، لا یَتعدّا هنّ عبدٌ».

قوله :« وَمَن يُرِدِ ثوابَ الدّنيا » ـ ای : وَمَن يُرد بطاعته وعمله زينةَ الدّنيا و زُخرُفَها ، « نُؤْته منها » . ثواب نامی استپاداش کردار را درنیك ودربد ، ازبهرآنکه آن ازسزای کردار کار کننده باوی گشت . یُقال « ثابَ الیالمریضِجسمُهُ »ای رجع . ومعنی آیت آنست که : هر که بطاعت و عمل خویش ثـواب دنیوی طلبد ، ویـرا بدهیم ؛ ودریغ نداریم . لکن چنانباشد که درآن آیت دیگر گفت :« وَمَن کان یُرید حرثَ الدّنیا ، نُؤته منها ومالَه فیالآخرة مننصیب» .

« وَمَن یُرد ثوابَ الآخرة نُؤته منها » ـ وهر که بطاعت وعمل ثواب اخروی خواهد ، ویراستآنچه خواست . این ثواب عمل براندازهٔ نیّت و بروفق همّت بود . هر کهرا درعمل نیّتدنیا بود ، ویرا دنیاست ؛ و هر که را نیّت عقبیٰبود ، ویرا عقبی است ؛ و الیه اشارالنّبی(ص) « انّما الأعمالُ بِالنّیات . و اِنّما لِامْرِئٍ مانـویٰ . من کانت هجرتُه الیالله و رسوله فهجرتُه الیالله و رسوله ، ومن کانتْ هجرته الی دنیا یُصیبها ، اَوِ امْرأةٍ یتزوَّجها فهِجرتُه الیٰ ما هاجرَ اِلیه . »

قوله :« وکَاَیِّـن مِن نبیّ» الآیة ـ قراءت مکّی بمدّ وهمزاست ، برمثال « کاعِنْ » ، باقی بتشدیدیا وبی مدّ خوانند برمثال « کَعَیِّنْ » ؛ ومعنی هردو لغت یکسان است : ای وکَمْ مِن نبیٍّ ؛ و تقول العرب : « بِـکَاَیِّـن هذا الثوب » ، ای بـکَم هٰذا الثوب . « قُتِلَ »بروزن فُعِلَ برمجهول قراءت **حرمی** و **بصری** است . دیگران قاتَلَ خوانند ، و این کلمات را چهار وجه است : یکی « وکاَیّن مِن نبیٍّ قُتل » اینجا وقف کنی . معنیآنست : کهبساپیغامبران که کشتند ، ودر**قرآن** ازین کشتن انبیاء فراواناست ، و برجهودان بآن گواهیها فراوان ازخدا . و ازآن کشتگان **زکریا**(ع) و **یحیی**(ع) شناسند . وجه دیگر « وکاَیّن مِن نبیّ قاتَل » وقف است . میگوید : بساپیغامبرا که کشتن کرد وجنگ‌بادشمنانخدا . وازمقاتلان پیغامبران **داود** (ع)و **سلیمان** (ع)و

یوشع(ع) شناسند. آن دو وجه دیگر «قُتِل معه» و«قاتَل معه» قتل ومقاتلة باسپاه پیغامبران افتد. میگوید: بساپیغامبرا که باوی فراوان ازسپاهها ایشان کشتن کردند، وبسا که کشته شدند از بهر خدا و درپیدا کردن دین وی.

«الرِّبّی» نامی است سپاه را که از هزار کم نباشد. ابن مسعود گفت: «رِبِّیّون» هزارها باشند. از ربا گرفته‌اند: یُقال: «رَبَا الشَّیء اذا زاد و کثر». مفسّران گفتند: این علماء اند، سُمّوا بِذٰلك لزیادة علمهم و الرَّبّانیّ منسوب الی العلم بدین الرّبّ.

قوله: «فما وهنوا لما اصابَهم فی‌سبیل‌الله» - ای: ماضعفوا عن‌الجهاد لما نالهم من‌ألم الجِراح.

«ومَا اسْتکانوا»: ای ماخضَعوا وماخشعوا لِعدُوّهم. این بازعتابی دیگراست منهزمان احد را، میگوید: بسا پیغامبران و اصحاب ایشان که جنگ کردند با دشمنان، وبسا پیغمبران که کشته شدند، وآن قوم‌وياران ایشان بعد ازقتل‌پیغامبران ازدین خویش برنگشتند، ودین از دست بندادند، و ازجهاد سست و بددل‌نگشتند، وآنکه‌درآن رنج‌وقتل، انبیاء جزاین‌سخن نگفتند که: «ربَّنا اغْفِرلنا ذنوبَنا واسرافَنا فی‌امرنا وثبّت اقدامَنا» ای‌عند الاِلتقاء فلا نــزول.

«وَ انصُرنا علی‌القوم الکافرین» - یعنی: یا اصحاب‌محمد! چرا نه‌آن گفتید شما کمایشان گفتند؟ ونه که‌آن کردید کمایشان کردند؟ تابثواب رسیدید، چنانکه ایشان رسیدند؟ ثواب ایشان آنست که گفت:

«فآتیهمُ اللهُ ثوابَ الدّنیا» یعنی: النصر علیٰ عدوّهم.

«وحُسنَ ثواب الآخرة» - جنّةُ الله و رضوانُه، فمن فعل ذٰلك فقد اَحسن.

«والله یحِبّ المحسنین» - مفسّران گفتند: ثواب دنیا درحق این امّت هم نصرتاست بردشمن وهم‌غنیمت، و درحق‌امّتهاء پیشینه: نصرت مجرّدبود بی‌غنیمت، که ایشان

را غنیمت گرفتن و خوردن حلال نبودی؛ بهم آوردندی تا آتشی از آسمان فرود آمدی و آنرا بسوختی. وتخصیص وتشریف مصطفی (ص) بروی و برامّت وی حلال کردند. وبه قال النبیّ (ص): «اُحِلَّت لی الغَنائمُ ولم تُحَلَّ لِاحدٍ قبلی».

قوله: «یا ایها الّذین آمنوا» الآیة. این آیت بآن فرود آمد که در وقعهٔ **احد** چون هزیمت برمسلمانان افتاد، منافقان فرا ایشان گفتند که: بدین اوّل باز گردید، واز **ابوسفیان** امان طلب کنید. ربّ العالمین گفت:

«اِن تُطیعو الّذین کفروا...» اگر شما فرمان ایشان برید وبمشاورت ایشان کار کنید شمارا ازدین اسلام بر گردانند، و باملت کفربرند. مکنید چنین، واگر گویند فرمان مبرید.

«بل اللهُ مولیٰکم وهو خیر النّاصرین» ــ نه، نه، با کافران موالات مگیرید و از ایشان یاری مجوئید کـه یاری دهندهٔ شما و مولای شما الله است! بهتر یاری دهندگان، وبه آرندهٔ دوستان، وکم آرندهٔ دشمنان.

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ: «وما محمدٌ الّا رسولٌ...» ـ **محمد** (ص) هـر چند ستوده و گزیده ازمیان همه مردمان است، و نواختهٔ خدای جهانیانست، قطب جهان وچراغ زمین و آسمان است. صدر و بدر عالم، مقتدای خلق، مهتر کائنات، و خـاتم پیغامبرانست، با این همه بشراست، مرگ بروی روا، و فنا در وی روان، چندی که بودند در جهان، ازین پیغامبران همه رفتند. نه حق ناپیدا شد نه الله را زیان. حق از همه باز مانده والله بکمال عزّ خویش نگه دارنده.

از روی اشارت خطاب با اهل تحقیق میرود که کمال عزّت ما مستغنی است از «لم یکُن ثمّ کان». خـداوندی ما را از نبود بسی‌بود پیونـدی درنیاید. وحدانیت

ما را موجدی درمی‌نباید(۱) . هستی‌ما را مقوّی‌درنباید . کبریاء ما راعزّت ماشناسد ، عزّت ما را احدیّت ما داند .

و لِوَجهها مِن وجهها قمرٌ ولِعَينها مِن عينها كُحلٌ

وصحّ فی‌الخبر أنّه عزّ جلاله يقول : « ياعبادی لوأنّ اوّلكم وآخركم وإنسكم وجنّكم كانوا علی اتقیٰ قلب رجلٍ منكم لم يَزِد ذٰلك فی‌ملكی شيئاً ! يا عبادی لوأنّ اوّلكم و آخركم و إنسكم وجنّكم كانوا علی افجر قلب رجل منكم لم ينقص ذٰلك من ملكی شيئاً » .

قوله : « أَفَاِن مات اَو قُتل انقلبتم علیٰ اعقابكم » الآية . اين آيت دلالت كند برشرف **صديق** اكبر كه چون **مصطفی** (ص) را ازين سرای حكم بيرون بردند ، و طلعت نبوت او را مركب مرگ فرستادند . وحضرت الٰهيّت بنعتِ عزّت آن طلعت را از مركب مرگ در ربود ، و در كنف احديّت گرفت ، اهل تفرقت در اضطراب افتادند ، و ديدهاء شان در حجاب شد . مگر بصيرت **صديق** اكبر كه **مصطفی** (ص) نقطهٔ جمع را درصدق وی مسجّل كرده بود ، باين خبر كه « خُلقتُ و أخی **ابو بكر** من طينةٍ واحدةٍ فسَبَقته بِالنبوّة فلم يضُرّه ، ولو سبقَنی بها ما كان يضُرّنی » . لاجرم چون **عمر** تيغ بر كشيد و گفت : هر كه گويد كه : **مصطفی** (ص) بمرد سرش بر گيرم ، **ابو بكر** كه قدم‌صدق اودر دائرهٔ جمع‌مستحكم بود ، بمنبربر آمد وبانگ بر **عمر** زد و بر ديگران ، كه : « مَن كان‌يعبُد محمداً فاِنّ محمداً قدمات ، ومن كان يعبدُاله محمد فاِنه حیٌّ لايموت » . عظيما ! خدايا ! جبارا ! كردگارا ، كه همه اوست ! بودِ خلقان بداشت او ! نابودِ ايشان بحكم او ! بقاء عالميان‌بارادتِ او ! فناء آدميان بمشيّتِ او ! باقی هميشه و زندهٔ پاينده او ! كلُّ شیءٍ هالكٌ الّا وجهه » .

---

۱ ـ نسخه : می درنبايد .

قوله : « وماکانَ لنفسٍ ان تموتَ الّا باِذن‌الله » الآیه . نفسها آنست که الله شمرد ، زندگیها آنست که وی ساخت . اجلها آنست که وی نهاد . روزیها آنست که وی داد . نه افزود ونه کاست ! این است سخن راست ! یکی را با دنیا داد ، یکی با عقبی ؛ یکی بامولیٰ . وهر یک(۱) را مراد خود بداد . دنیادار را گفت : « و مَن یُرِد ثواب الدّنیا نُؤْته منها » . عقبی‌جوی را گفت : « و مَن یُرِد ثوابَ الآخرة نؤته منها » ، باز مولیٰ جویان را از هردو جدا کرد . و ایشان‌را شاکران خواند و گفت : « و سَنجْزِی الشّاکرینَ » ـ جزاء ایشان در ارادت ایشان نیست که ایشان را خود ارادت نیست . ارادت ایشان فداء ارادت حق بود .

به **موسی**(ع) وحی‌فرستاد(۲) که : یا **موسی** ! خواهی که بجائی‌رسی ، مراد خود فداء مراد ازلی‌ما کن ، و ارادت خود در باقی کن . **پیر طریقت جنید** وقتی در اثناء مناجات از حق درخواستی کرد ، بسِرّش ندا آمد که : « یا **جنید** خَلِّ بینیٰ وبینَك » میان من وتو می‌درآئی ؟ من خود دانم که ترا چه سازد . و چه بکار آید؟ آنچه‌فرستم‌بپذیر، وآنچه فرمایم بکن . پس‌چون‌بنده را خواستی‌نبود ، ربّ‌العالمین ویرا به از آن دهد که بنده خواهد ، چنانکه در خبر است : « مَن شغَلَه ذکری عن مسألتی اَعطیتُه افضلَ ما اُعطِیَ السّائلین »

« فآتاهمُ‌اللهُ ثوابَ‌الدّنیا وحُسنَ ثوابِ الآخرة » درثواب‌آخرت« حسن » گفت : یعنی نیکو است آن ثواب ، و در ثواب دنیا آن نگفت . از بهر آنکه ثواب آخرت پاینده است و ثواب دنیا گذرنده ، آن بودنی است بر دوام بی آفت ، وبی فتنت . و این‌بریدنی است عن‌قریب ، هم باآفت وهم با محنت .

« واللهُ یُحِبُّ المحسنین » ـ این مُحسنان آن شاکرانند که درین‌آیت گفت . وجزا که آنجا اشارت کرد محبت است که این‌جا بیان کرد . واحسان آنست که **مصطفی** (ص) گفت بجواب **جبرئیل** : « اَن تعبُدَالله کأنّك تراه » . احسان صفت

---

۱ ـ نسخه : یکی ۲ ـ نسخه : آمد

مراقبانست، وحال واجدانست، ومقـام راضيان است، و نشان دوستان است. محبّت خداى ايشان را شعار، وياد اللّه ايشان را دثار، ومهرِ اللّه ايشان را نثار، نثارى كـه بر روى جان گوئى نگار است، و درخت شادى از وى ببارست، وجان را خوش‌بهار است!

الا اى خوش نسيم نوبهـارى توبوى زلف آن بتـروى دارى

۲٦ - النوبة الاولى

قوله تعالىٰ: « سَنُلْقِىْ » آرى مى درافكنيم، « فِىْ قُلُوْبِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا » در دلهاء ناگرويدگان، « الرُّعْبَ » بيم وتـرس، « بِمَا اَشْرَكُوْا بِاللّٰهِ » بـآنچه انباز گرفتند باخداى، « مَالَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَاناً » چيزى كـه اللّه آن را از آسمان حجّتى نفرستاد، « وَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ » و بازگشتگاه ايشان فردا آتش است، « وَ بِئْسَ مَثْوَى الظّالِمِيْنَ (۱۵۱) » وآن بد بودن گاهى است كافران را.

« وَ لَقَدْ صَدَقَـكُمُ اللّٰهُ وَعْدَهُ » راست گفت خداى باشما، و راست كرد وعدهٔ خويش كه داده بود، « اِذْ تَحُسُّوْنَهُمْ بِاِذْنِهِ » آنكه كه شما ايشان را ميكشتيد بخواستِ وى، « حَتَّىٰ اِذَا فَشِلْتُمْ » تاآنكه كـه بد دل شديد، « وَ تَنَازَعْتُمْ فِى‌الْاَمْرِ » و با يكديگر مخالف شديد و برآويختيد، « وَ عَصَيْتُمْ » و در رسولِ من نـافرمان شديد و سر كشيديد، « مِنْ بَعْدِ مَا اَرَاكُمْ مَا تُحِبُّوْنَ » پس‌آنكه بـا شما نمود اللّه آنچه دوست ميداشتيد، « مِنْـكُمْ مَنْ يُرِيْدُ الدُّنْيَا » كس هست ازشما كـه اين جهان مى‌خواهد، « وَمِنْـكُمْ مَنْ يُرِيْدُ الْآخِرَةَ » . و كس هست از شما كه آن جهان مى‌خواهد، « ثُمَّ صَرَفَـكُمْ عَنْهُمْ » پس شما را از كافران برگردانيد، « لِيَبْتَلِيَـكُمْ » تا شما را بيازمايد (بآن محنت كه افتاد)، « وَ لَقَدْ عَفَا عَنْـكُمْ » و درگذاشت از شما آنچه كرديد. « وَاللّٰهُ ذُوْ فَضْلٍ عَلَى‌الْمُؤْمِنِيْنَ (۱۵۲) » واللّه بافضل است برمؤمنان.

« اِذْ تُصْعِدُونَ » که بالامیگرفتید ، « وَ لَا تَلْوُونَ عَلَىٰ اَحَدٍ » وباز ننگرستید باکس ، « وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ » و پیغامبر شمارا میخواند ، « فِي اُخْرٰيكُمْ » از پس شما ، « فَاَثَابَكُمْ » شما را الله پاداش داد (بآن نافرمانی که کرده بودید و دنیا که جسته بودید) « غَمًّا بِغَمٍّ » غمی در غمی پیوسته ، « لِكَيْلَا تَحْزَنُوا » تا مگر باز اندوهگن نبید(۱) ، « عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ » بر آنچه از شما در گذرد از دنیا ، « وَلَا مَا اَصَابَكُمْ » ونه بر آنچه بشما رسد از رنج ، « وَاللّٰهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۵۳) » و الله آگاه است بآنچه میکنید .

« ثُمَّ اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ » پس‌فرو فرستاد بشما ، « مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ » ازپس آن غم ، « اَمَنَةً » ایمنیی از دشمن ، « نُعَاسًا » خوابی و آرامی ، « يَغْشَىٰ طَائِفَةً مِنْكُمْ » که در گروهی از شما می‌پیچید آن خواب ، « وَ طَائِفَةٌ قَدْ اَهَمَّتْهُمْ اَنْفُسُهُمْ » و گروهی‌بتیمار آورد ایشانرا خستگیها درتنهای‌ایشان ، « يَظُنُّونَ بِاللّٰهِ » ظنهامیبردند بخدای ، « غَيْرَ الْحَقِّ » ظنهای‌ناسزا ، « ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ » ظنهای کافروار « يَقُولُونَ » (در خویشتن‌می‌اندیشیدند) وباخودمیگفتند : « هَلْ لَنَا مِنَ الْاَمْرِ مِنْ شَيْءٍ » از کاربما هیچ چیزهست ؟ « قُلْ » جواب دِه‌رسول من : « اِنَّ الْاَمْرَ كُلَّهُ لِلّٰهِ » کارهمی خدای راست ، « يُخْفُونَ فِي اَنْفُسِهِمْ » در دلهای‌خویش‌چیزی‌نهان می‌دارند ، « مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ » چیزی که‌آن‌پیدا نمی کنند ترا بزبان ، « يَقُولُونَ » میگویند : « لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْاَمْرِ شَيْءٌ » اگرمارا از کارچیزی بودی ، « مَا قُتِلْنَا هٰهُنَا » ما را ایدر بنکشتندی ، « قُلْ » پیغامبرِ من بگوی ، « لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ » اگرشما درخانهای خویش‌بودید ، « لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ » بیرون آمدندی آنانکه‌برایشان‌مرگ نبشته‌اند ، وهنگام آمده « اِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ » برافتادن گاههای ایشان ، « وَ لِيَبْتَلِيَ اللّٰهُ » و تا بیازماید و بررسد الله ، « مَا فِي صُدُورِكُمْ » بآنچه در دلهاء شماست ، « وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ » و تا پاك

۱ ــ نسخه : نباشید .

کنند وشُبهت ببرد از آنچه در دلهای شما است ، « وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۵۴) » و الله دانا است بآنچه در دلهاء شما است .

« اِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ » ایشان که بر گشتند (بهزیمت) از میان شما ، « یومَ التَقَى الجَمْعَانِ » آن روز **احد** که هردو گروه همدیدار گشتند . « اِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ » شیطان ایشان‌را ازجای ببرد ، « بِبَعْضِ مَا كَسَبُوْا » بلختی(۱) از آنچه کرده بودند ازپیش(۲) ، « وَ لَقَدْ عَفَا اللّٰهُ عَنْهُمْ » وبدرستی که خدای‌عفو کرد آن گریختن ایشان ازیشان . « اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۱۵۵) » که خدای آمرزگارست وبردبار .

النوبة الثانية

قوله تعالیٰ : « سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كفَرُوا الرُّعْبَ . . . » الآية ـ مفسران گفتند : که سبب نزول‌این‌آیت‌آن بود که روز **احد** بعد از آن وقعه که افتاد ، کافران **قریش** سوی **مکه** باز گشتند ؛ براه در با یکدیگر گفتند : بد کردیم که لختی از ایشان زنده بگذاشتیم و همه را نکشتیم ! اکنون باز گردید تا رویم وبیخ ایشان‌برآریم! ویکی‌را ازایشان بربسیطزمین نگذاریم . تادرین بودند ، ربّ‌العالمین ترسی‌وبیمی‌دردل ایشان‌افکند ، تا از آن همت(۳) بگشتند ، و آن عزم‌فسخ کردند . الله برمسلمانان منت نهاد ، بآن ترس که در دلِ ایشان افکند و گفت : « وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ » .

قراءت **شامی** و **علی** و **یعقوب** « الرُّعُب » بضمِّ عین است ، باقی بسکون عین خوانند ، دولغت‌اند هردو بمعنی خوف .

« بِمَا أَشْرَكُوا بِاللّٰهِ مَالَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَاناً » ـ معنی‌سلطان « حجّت » است ، ودر **قرآن** سلطان‌باین معنی‌فراوان است . یعنی : کافران را بآن بت پرستیدن هیچ‌حجّت نیست ، وخدای ایشان را ازآسمان بآن شرك هیچ کتابی‌نفرستاد ، تا ایشان را در آن

۱ـ نسخه : باخلق ۲ ـ نسخه : بودند پیش‌فا ۳ ـ نسخه : نیت

حجّتی بودی(۱) وعذری ، لاجرم مآل ومرجع ایشان آتش دوزخ است .

« وَ بِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ » وبد جایگاهی که دوزخ است ، جای مشرکان و ستمکاران .

قوله : «وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللّٰهُ وَعْدَهُ ...» الآیة . **محمد بن کعب القرظی** گفت: رسولِ خدا (ص) چون به**مدینه** باز رفت ، جماعتی از یاران وی گفتند : از کجا بما رسید این محنت ؟ ، وچون افتاد این وقعت ؟ والله تعالی مارا وعدهٔ نصرت وظفر داده بود ؟ و ذلك فی قوله تعالیٰ: « بَلَىٰ اِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا » ... الآیة . ربّ العالمین بجواب ایشان این آیت بفرستاد : « وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللّٰهُ وَعْدَهُ » . گفته‌اند : این وعد آن بود که رسولِ خدا بخواب دید که بر دشمنان ظفر یافتی ، وخواب پیغامبران وحی باشد . از آن آنرا «وعد» خواند . وصدق این وعد آن بود که باوّل وقعهٔ **احد** مسلمانان غلبه کردند بر کافران ، پس بآخر کافران غلبه کردند . میگوید : الله باشما راست گفت و راست کرد وعدهٔ خویش .

« اِذْ تَحُسُّونَهُمْ » ای تقتلونهم قتلاً ، ذریعاً ، سریعاً ، شدیداً ، که باوّل روز ظفر شما را بود و شما ایشان را بکشتید بخواست خدای .

«حَتّىٰ اِذَا فَشِلْتُمْ» ـ حَتّىٰ غایت راست ، بمعنی : « اِلَى » یعنی تا آنکه بددل شدید و با یکدیگر مخالف شدید . این مخالفت و منازعت آن بود که تیراندازان بطلب غنیمت دَرَن (۲) بگذاشتند و درلشکرگاه افتادند ، و سالارِ ایشان **عبدالله بن جبیر** میگفت : بمکنید ، و دَرَن بمگذارید ! ایشان با وی منازع شدند و فرمان نبردند ، و درهم افتادند . و سالار باتنی چند کم از ده کس از جای برنخاستند . دشمن دَرَن بگذاشته دیدند ، درافتادند ، وسالار و آن چند کس را بکشتند ، و در **مصطفی** (ص) و مسلمانان درافتادند .

---

۱ ـ نسخه : بنشنودی ۲ ـ درن = ممر ، گذرگاه .

قوله : «وَ عَصَیْتُمْ مِنْ بَعْدِ ما أَرٰیکُمْ» ـ این «أَرٰیکُمْ» درموضع «أَعطاکُمْ» است . چنانکه آنجا گفت : «سَأُرِیکُمْ دَارَ الْفَاسِقِینَ» ای «سَاُعطِیکُمْ أَرضَ مِصرَ» منّت برایشان نهاد بآنچه زمین **مصر** ایشان راداد . **مالك بن انس** گفت : «مصرخزانة الارض». **عمرو بن عاص** گفت : «مصرُ فردوس‌الدنیا» . و رُوِیَ عن‌النبی أنّه قـال : «اِبْتغُوا خیر مصرَ ولاتتخذوها داراً فانه یساق الیها اقلُّ النّاسِ اعماراً» .

«أَرٰیکُمْ مَا تُحِبُّونَ» ـ ظفرونصرت مسلمانان بود ، در ابتداء روز بادصبا برخاست ، مسلمانان شادگشتند وبرکافران نصرت دیده وعلمداران مشرکان کشته . و آنکه بآخرروز حال‌دگرگون شد ، وآن باد صبا با باد دبور گشت ، وآن شادی باندوه بدل شد .

قوله : «مِنْکُمْ مَنْ یُرِیدُالدُّنْیَا» ـ وَهُمُ الَّذِینَ تَرَکُوا الْمَرْکَزَ ، وَ أَقبَلُوا إِلَی النَّهبِ . «و منکم مَنْ یُرِیدُ الآخِرَةَ» وهم الَّذِیْنَ ثَبَتوا فیِ‌المَرْکَزِ حتی قُتِلُوا . قال **ابن‌مسعود** : ماشَعَرتُ أنّ احداً من‌اصحاب‌رسول‌الله(ص) یریدالدنیا وعَرَضَها حتی کان یومَ احدٍ ونزلتْ هذه الآیة .

«ثُمَّ صَرَفَکُمْ عَنْهُمْ» ـ ای بذنوبکم‌هذه ، صرفکم‌عن‌قتلهم‌مِنْ بَعْدِ أن أظفرَکُمْ عَلَیهِمْ . «لِیَبْتَلِیَکُمْ» بِمَا جَعَلَ عَلَیکُمْ مِنَ‌الدَّبْرَةِ فیتبیّنَ الصابرُمن‌الجازع والمخلص من‌المنافق .

«وَ لَقَد عَفَا عَنکُمْ» ـ حَیثُ‌لم‌تُقتَلوا جمیعاًعقوبةً بمعصیتکم‌النبیَّ(ص)والهزیمة. والله ذوفضلٍ علی المؤمنین» .

قوله : «اذ تصعدون وَلَا تَلْوُنَ» ـ ای لاتعرِجون ولاتُقیمون «عَلَیٰ أَحدٍ» ـ «أحد» این‌جا **مصطفی** (ص) است که وی میگفت : «أنَا النبیّ لاکذبْ ، انا ابن عبدِالمطلب»

«وَ الرَّسُولُ یَدعُوکُمْ فِی اُخرٰیکُمْ» ـ ای ومن ورائکم یقول: «اِلَیَّ عبادَالله !

فَاِنِّی رَسُولُ‌اللهِ مَنْ یَکُرُّ فَلَه الجنّةُ ». میگوید : رسول شما را میخواند و این خبر میگفت وشما اجابت نکردید، و باوی ننگرستید . یقال : جاء فلانٌ فی آخرالنّاس، وآخرةِ النّاس، واُخری النّاس و اُخراتِ النّاس، و اُخرَیاتِ النّاس .

« فَاَثَابَکُمْ » ای : جازاکم . والثوابُ یکونُ‌خیراً ویکونُ شراً ، کالبشارةِ تکونُ بخیر وبشرٍ .

« غَمّاً بِغَمٍّ » ـ ای : مع «غمٍّ » و قیل : متصلاً بغمٍ ، غمی درغمی پیوسته، و دوغم برسر هم نشسته : یکی غم هزیمت ، دیگرغم آنکه از ابلیس شنیده بودند که **محمد** (ص) را بکشتند .

« لِکَیْلاَ تَحْزَنُوا عَلَیٰ مَافَاتَکُمْ »ـ یعنی الفتح والغنیمة ، «وَلَا مَا اَصَابَکُمْ » من‌القتل والهزیمة .

« وَاللهُ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ، ثُمَّ اَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ » ـ این درشأن‌هفت کس فرود آمد از یاران **مصطفی** (ص) **ابو بکر صدیق** ، **عمر فاروق** ، **علی المرتضی** و **الحارث بن الصمة** ، و **سهیل بن حنیف** و دومرد انصاری . میگوید : شما را پس‌از غمّ قتل وهزیمت اُمن دادم ، خواب برشما افکندم وخواب نشان اُمن است و سکونِ دل وزوال غم وترس . « اَمَنَة » و « اَمن» یکی است . و از بهرآن بر « نُعَاساً » واو نیست که آن تفسیر اَمَنَة است .

« تَغْشیٰ طَائِفَةً » ـ که بتا خوانی برقراءت **کسائی** و **حمزه** فعل « اَمَنَة » راست ، و که‌بیاخوانی‌برقراءت باقی فعل« نُعَاس» راست . میگوید : خواب‌درمیپیچید در گروهی از شما .

«وَطَائِفَةٌ قَدْ اَهَمَّتْهُمْ اَنْفُسُهُمْ »ـ و گروهی بودند، یعنی‌منافقان : **معتب بن قشیر** واصحاب او که نه اُمن بود ایشان را ونه خواب . ایشانرا همه تیمار و غم خویش گرفته بود و همت ایشان همه درکار خویش ودر خلاصِ نفسِ خویش .

قوله : «يَظُنُّونَ بِاللّٰهِ غَيرَ الحَقِّ ظَنَّ الجَاهِلِيَّةِ» ـ این طائفهٔ منافقان را میگوید که: ظنَ ناسزا می‌بردند باللّٰه ، که محمد(ص) را نصرت نخـواهد داد ، و کار وی مضمحل است ! و دین‌وی‌تباه ! ربّ‌العالمین گفت : این‌ظنّ ایشان بس کافروار است وبیگانه‌وار، یعنی ظن ایشان بخدای در کار محمد(ص) هم چون ظن کافران است و اهل جاهلیت .

« يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمرِ مِنْ شَيءٍ » ـ این استفهام بمعنی « جَحْد » است و امر اینجابمعنی نصرت وظفر، یعنی که ایشان‌میگویند : مارا ظفرونصرت‌چنانکه وعده داده بودند نیامد ، و منافقان این سخن برجهت تکذیب گفتند . رَبُّ‌العالمین بجواب ایشان گفت : « اِنَّ الْأَمْرَ كُلَّه لِلّٰهِ » چـون لام نصب خوانی برقراءت بصری، آن نصب ازبهر اِنَّ است، وچون برفع خوانی مستأنف بود . میگوید : نصرت وظفر وقضا وقدروشهادت همی‌خدای راست . یعنی: چون همه اوراست ،آن‌را دهد که‌خود خواهد . از ابن‌عباس روایت کردند که : این‌ظَنّ ناسزا که‌باللّٰه می‌بُردند تکذیب‌قدر است ، که ایشان در قدر سخن میگفتند ، وحوالتِ کارها باخود میکردند ، ومشیّت خود برابر مشیّت خدا میداشتند . رب‌العالمین گـفت : « قُلْ اِنَّ الْأَمرَ كُلَّه لِلّٰهِ » . یا محمد ایشانرا بگوی کـه : القَدَرُ خيرُه و شرُّه مِنَ‌اللّٰه . مصطفى (ص) گفت : « يـكون فى اُمَّتِي خَسفٌ و مَسْخٌ وَ ذٰلِكَ فِى‌الْمُـكَذِّبِيْنَ فِى‌الـقَدَر » و قـال : « صِنفَانِ من اُمَّتِي لَيسَ لَـهُمَا فى‌الاسلام نصيبٌ : المرجئةُ والقدريةُ » . و رُوِيَ ان ابابكر و عمر تـكلّمافى‌القدر ، فتابع بعض‌القوم‌ابابكرٍ وتابع بعض‌القوم‌عمر فتحا كما الى‌رسول‌اللّٰه(ص) فاقبل النبى (ص) على ابى بكر فقال كيف قلتَ : يا ابابكر ؟ فقال الحسنات من‌اللّٰهِ وَ السَّيِّئَآت مِنْ‌اَنفُسِنَا . فانقبض‌رسول‌اللّٰه(ص) بعض‌الانقباض‌حتى رؤى ذلك فيه . ثم‌قال ياعمر كيف قلت ؟ قال الحسنات وَ السَّيِّئَآت كلّها من‌اللّٰه . قال فانبسط رسول‌اللّٰه (ص)

حتی رُؤِیَ ذلك فیه. ثم قال اِنّ اوّل من تکلم فی القدر لجبرئیل ومیکائیل، قال **میکائیل** مثلَ مقالتك یا **ابابکر**، وقال **جبرئیل** مثل مقالتك یاعمر، فقالا اِنْ یختلفْ اهل السَّماء یختلفْ اهل الأرْضِ، تعال حتی نتحاکمَ الی **اسرافیل**، فماقضیْ بیننا رضینا. قال: فَتَحاکَمَا اِلیٰ اسرافیل فقَضیٰ بَیْنَهُمَا اَنَّ الْخَیْرَ وَالشَّرَّ کُلَّهُ مِنَ اللهِ، قال رسول اللّٰه (ص): فَهٰذا قَضَائی بَیْنَکُمَا. قال: ثُمَّ اَقبَلَ عَلیٰ **ابی بکر** فقَالَ: یَا **ابابکر** انّ اللّٰه تعالی لو اَرَادَ اَنْ لَا یُعْصیٰ مَا خَلَقَ اِبْلِیسَ.

«یُخْفُونَ فِـی اَنْفُسِهِمْ» ـ یعنی: فی قلوبهم، «مَا لَا یُبْدُونَ لَكَ» ـ در دلهاء خویش چیزی پنهان میدارند که پیدا نمی کنند بزبان. آنکه تفسیر برعقب گفت: «یَقُولُونَ لَوْ کَانَ لَنا مِنَ الْاَمْرِ شَیْءٌ مَا قُتِلْنَا هٰهُنَا»، این «یقولون» همان «یخفون» است، یعنی یخفون قولهم، در دل خویش بانفس خویش میگویند پنهان، که اگر ما را خِرَد بودی با **محمد** (ص) بیرون نیامدیمی تاسران مارا نکشتندی. ربّ العالمین گفت بجواب ایشان: «قُلْ لَوْ کُنْتُمْ فِی بُیُوتِکُمْ لَبَرَزَ الَّذِینَ کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقَتْلُ اِلیٰ مَضاجِعِهِمْ» ای «مَصَارِعِهِم». دراین آیت ردّ **قدریه** و **معتزله** است که میگویند: قتل بر کس نه نوشته‌اند، و آنکس را که کشتند نه باجل مرد(۱). و این مخالفت نصّ قرآنست که گفت عزّوعلا: «لَبَرَزَ الَّذِینَ کُتِبَ عَلَیْهِمُ القتلُ.» وازین جاست که مفسّران گفتند درین آیت مضمر است که: «وَحَانَتْ آجالُهُمْ اِلیٰ مَضَاجِعِهِمْ.»

«وَلِیَبْتَلِیَ اللّٰهُ مَافِی صُدُورِکُمْ» ـ هر لام که درعربیت آید که نه «لام ملك» بود نه «لام امر»، آن را «لام ابتدا» گویند. چنانکه تو کسی‌را گوئی: فرافلان ایدون و ایدون گوی. او جواب دهد: «تابینم او را» این لام درسخن لام ابتداست معلّق برضمیر یا برخطاب مخاطب. و «لِیَبْتَلی» و «لیمَحّصَ» در هردو کلمه لام ابتداست.

والمحص «التنقیة» یقال «فَرَسٌ مَمْحُوصٌ»، اذا لم یکن فی حوافرها رَهَل.

---

۱ ـ نسخه: مردند

و معنى الآيـة : لِيَبْتَلِيَ اللهُ مَافِيْ صُدُورِكُمْ ايها المنافقون فعِلَ مافعل يـوم **احد** ؛ وَ لِيُمَحِّصَ اى ليطهر ويكشف مافى قلوبكم ايها المؤمنون مِن الرِّضا بِقَضاءِ الله.

« وَاللهُ عليمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ » ـ اى بما يدور فى الافكار، ويعترض فى النفوسِ، وبما فى القلوب من النفاق والايمان.

قوله تعالى : « اِنَّ الّذِينَ تولّوا مِنكُمْ » ... الآية ـ اين خطاب بامؤمنانست، ميگويد : ايشان كه پشت بدادند بهزيمت، واز قتال دشمن بر گشتند ازميان شما كه مؤمنان ايد « يومَ التقى الجمعانِ » آنروز كه جمع مؤمنان وجمع كافران همديدار گشتند، وبرهم رسيدند، آن **شيطان** بود كه در راه ايشان آمد، وايشان را بر آن ذلّت داشت، وآن كار ايشان را بر آراست. واين در راه آمدنِ شيطان و ايشانرا از ثبات بيفكندن، بشومى آن بود كه فرمانِ رسول(ص) را خلاف كرده بودند، ومركز بگذاشته. پس رب العالمين ايشان را عُذر نهـاد وعفو كرد، گفت : « وَ لَقَدْ عَفَااللهُ عَنهُمْ ». و گفته‌اند كه : معصيت ايشان آن بود كه پارسال به **بدر** رغبت كرده‌بودند درفداءِ مشركان، و بازفروختن‌ايشان، كه ببدربدست‌آورده بودند، وبنكشتن‌ايشان، پس ربّ العالمين عذرايشان بنهاد و آن معصيت ازيشان در گذاشت وعفو كرد و گفت: « لَقَدْ عَفَااللهُعنهم ». مفسّران گفتند : **عثمان بن عفان** ازايشان‌بود، و**رافع بن المعلى**، و**خارجة بن زيد**، و**حذيفة بن عتبة بن ربيعه**، **عثمان بن‌عقبه**، و**عمرو بن‌عقبه**. مردى از **ابن عمر** پرسيد كه **عثمان**به**بدر**حاضربود ؟ گفت : نه، گفت : ببيعةالرضوان‌حاضر بود؟ گفت: نه، گفت : ازجملهٔ ايشان‌بود كه « يوم‌التقى‌الجمعان »؟ گفت : بود. **ابن عمر** را گفتند كه : اين در **عثمان** عيب ميجويد باين كه مى گويد. **ابن عمر** گفت : اما **بدر** فاِنَّ رسولَ‌الله(ص) قدضرب‌له بِسَهمه. امّا بيعةالرضوان فَقَدْ بايَعَ‌له رَسُولُ‌اللهِ(ص) وَيَدُ رسولِ‌اللهِ خيرٌ من يدِ **عثمان**، « وَ امّا الّذِين تَوَلّوا مِنكُمْ يومَ‌التَقَى الْجَمْعَانِ فَقَدْ عَفَااللهُ عَنْهُمْ اِنَّ‌اللهَ غفورٌ حَلِيمٌ ».

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « سنلقی فی‌قلوب‌الّذین کفروا الرّعبَ . . . » جلیل است وجبّار خدای کرد کار نام‌دار ، رهی‌دار ، که از کارِ رهی آ گاه است ، و رهی را پشت و پناه است . خود دارنده ، وخود سازنده ، که خود کرد کاروخود پادشاه است ، وهمه‌عالم او را سپاه است . سپاهش نه چون سپاه خلقان ، که ملکش نه چون ملكِ ایشان . چون ملكِ او مُلك نه ، چون سپاه او کس‌را سپاه نه . سپاه مخلوق را اسپ وسلاح باید ، آلت و زینت باید ، فرهیب(۱) وحیلت باید . سپاه حق بی‌نیاز از فرهیب و حیلت ، کمر بسته بردرگاه عزّت ، تاخود چه‌آید از فرمان وحکمت . سپاه او یکی پشّهٔ عاجز گماشته بر نمرود گربز ، اینت گردن‌کش کزو قوی‌تر نه ! و آنت پشّه کزو ضعیف‌تر نه ! بنگر که باوی چه کرد وچون گشت ؟! سپاه دیگر لشکر ابابیل فرستاده باصحاب‌فیل ، لشکری چنان ضعیف بقومی چنان عظیم ! بنگر تا چون دمار از ایشان برآورد ، و روز ایشان بسرآورد ؟! سپاه دیگرباد عقیم فروگشاده بر عادیان عمالقه و جبابرهٔ آن زمان ، ایشان را چنان کرد که « کأنّهم اعجازُ نخلٍ خاویة ، فهل‌تری لَهُمْ من‌باقیة » ؟ سپاه دیگر رعب است بردل کافران از هیبت محمد(ص) خاتم پیغامبران ، هنوز بدو نارسیده ، یك‌ماهه راه میان‌شان مانده ، و از ترس وبیم جان شان برلب رسیده ! ازین‌جا گفت مصطفی (ص) : « نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مسیرةَ شهرٍ » . و رب‌العالمین این منشور درگاه رسالت را از قرآن مجید توقیع برزده که : « سنلقی فی‌قلوب الّذین کفروا الرُّعْبَ » .

و از آثارِ هیبتِ محمد(ص) بردل کافران و أمارات فزَعَ در دل بیگانگان ، یکی قصهٔ بوجهل است با آن مرد ثقفی که شتران داشت و بوی فروخت ، و قصه

---

۱ ـ فرهیب = فریب ، چنین است درنسخهٔ الف .

آنست که: **علی**(ع) و **ابن‌عباس**(رض) گفتند: شبی **جبرئیل** امین(ع) ندا درعالم‌داد که: «معاشرَالناسِ ماقعودُکم وقد بعث‌اللهُ‌عزّوجلّ الیکم نبیاً من وُلد **لوی بن‌غالب**، یقال‌له **محمدبن عبدالله بن‌عبدالمطلب بن‌هاشم بن‌عبدمناف**». گویند(۱): جوانی ازقبیلهٔ **ثقیف** آواز **جبرئیل** بشنید، برخاست و ده‌تا شتردرپیش کرفت. وروی به **مکه** نهاد. چون در **مکه** شد، جماعتی را دید ازصنادید و سادات **قریش**. جوان کفت: «اَفِیکُمْ محمدٌ؟» **ابوجهل** فرا وی جَست و کفت که: ای جوان این‌چه سخن‌است که میکوئی؟ و **محمد** که باشد؟ کفت: آن پیغامبر که‌بشما فرستادند. کفت: هیچ پیغامبر بما نفرستادند. جوان کفت: من‌شبی نشسته بودم واز هوا ندائی شنیدم بدین صفت. **ابوجهل** کفت: آن‌آواز **شیطان** بود که بشما افسوس‌میداشت. ثقفی کفت: خواهم که تو روی وی بمن نمائی، تا ببینم. کفت: ترا روی وی دیدن بکار نیست، که وی مردی جادوست، ترا فرهیب دهد. ثقفی کفت: تو درحق وی سخن بس درشت میکوئی، مکرمیان شما خشونتی است؟ کسی دیکر بود که همین کوید که تو میکوئی؟ کفت: آری عمّ من **ولیدبن مغیرة**. کفت: عمّ توبرموافقت تووهوای توسخن کوید، دیکری باید. کفت: عَمِّ **محمد، بولهب عبدالعزی بن عبدالمطلب**. پس‌بر **بولهب** شدند. **بولهب** همان کفت که **بوجهل** کفت. پس‌ثقفی کفت: «اَوَّه! ضَلَّ سَعیی! وَ ذَهَبَتْ اَیّامِیْ!» اکنون کیست که شتران‌من‌بخرد؟ **بوجهل** کفت: من بخرم. بچند فروشی؟ کفت: بدویست دینار. کفت: خریدم و بدهِ دیکر. کفت:این ده چرا افزودی؟ کفت: بشرط آنکه بر **محمد**(ص) نروی، وسخن‌وی نشنوی. ثقفی راتهمتی در دل افتاد، شتران را بکذاشت و رفت سوی کعبه، **مصطفی** (ص) را دید در نمازبر کوع، ونورِ روی وی برشراك‌نعلین‌افتاده. باخود کفت: «مَاهٰذَا بِوَجْهِ سَاحِرٍ ولا کَذَّابٍ! وَاللهِ مَا اَنْتَ اِلَّا صَادِقٌ.» و **مصطفی**(ص) همچنان در نماز می بود،

۱ـ نسخه: کفتند.

و ثقفی باز گشت بطلبِ شتران خود آمد، تا بغرفهٔ ابوجهل. **ابوجهل** برغرفه بود، گفت: یا **اباالحکم** یا شتران رد کن یا بها بده. **ابوجهل** گفت: «هیهات مَالَكَ عندی مالٌ ولا نوقٌ، لانك نَقَضْتَ الشَّرطَ» ثقفی گفت: «کذبتَ واللهِ فی امر محمدٍ، ماهو بساحِرٍ ولا کذّاب؛ بل هو نَبِیٌّ صادق.» **ابوجهل** گفت: «وَ اللّاتِ وَ العُزّیٰ لا اُعطِیَنَّكَ شیئاً ابداً»، ثقفی گریان و دلتنگ باز گشت. **عبدالله زبعری** برطریق استهزاء فراز آمد، ونرم نرم گفت: یاثقفی! خواهی که باحقِّ خود رسی، رَو **محمد**(ص) را با خود بیاور، که او راهیبتی است بر دلها تاحق تو بستاند. ثقفی آمد بحضرت **مصطفی**(ص) و ازهیبت که براو تافته بود سخن نمی‌یارست گفت، و لرزه براندام وی افتاده. **مصطفی** (ص) گفت: ای جوانمرد مترس که من پیغامبر رحمتم، آنگه گفت: یاغلام آن آواز شنیدی از آسمان که گفتند: «ماقعود کم وقد بُعِث فیکم نبیٌّ من **لوی بن غالب**»؟ گفت: شنیدم، حبیبی! صَوتَ مَنْ کانَ ذاكَ؟» گفت: صوت **جبرئیل**. **مصطفی**(ص) گفت: دیدی که **عبدالله زبعری** باتو نرم نرم گفت که: بیار **محمد** را تا باحق خود رسی؟ ثقفی گفت: اشهد بشعری وجلدی وبشری ودمی مخلِصاً ان لااله الاالله، وحده، لاشریك له، وانّكَ محمداً عبده ورسوله. گفت: اکنون که ایمان آوردی من باتوام تا ترا بحق خود رسانم. آنگه گفت ثقفی را که: تو ازپیش برو بدر سرای **بوجهل** که تو درمن نرسی. ثقفی ازپیش برفت و **مصطفی**(ص) بر دیدار **ابوجهل** که ازغرفه مینگرست یك گام ازمسجد برداشت و دیگر بدرسرای بوجهل برزمین نهاد. ثقفی خواست تا گوید: یا **اباالحکم**، **مصطفی**(ص) گفت: چنین مخوان او را، بآن کنیت خوان که الله او را داد که «یا اباجهل». آنگه **مصطفی** (ص) اورا سه‌بار خواند یا **اباجهل**! وجواب می‌نداد. پس از سه‌بار جواب داد: لبیك لبیك یا **محمد**(ص) وسعدیك وکرامةً لك. وفرود آمد از غرفه، گونهٔ روی وی بگشته وعقل زائل شده وزبان سست گشته، وبهمه اندام لرزه درافتاده،

گفت: چه‌حاجت داری یا **محمد**؟ گفت: حق این مرد بگزار بتمامی. گفت: نعم یا **محمد**! علی‌الراس والعین. آنگه کنیزك را بخواند و کیسهٔ زر وترازو بخواست، و دویست دینار برکشید و بوی داد. **مصطفی**(ص) گفت: ده دینار دیگر چنانکه گفته‌ای. **بوجهل** ده دیناردیگربر کشید وبوی‌داد و گفت: «هی لِهَ‌مْشاكَ یا **محمد**! فانه لم‌یکن فی‌حسابی». آنگه **ابوجهل** گفت: یا **محمد**! هیچ حاجت دیگر داری؟ گفت: «نعم، الرّوضة الخضرة والعیش‌المقیم، ان‌تقولَ لااله الاالله و تُقِرَّ بأنّی رسول‌اللهِ حقاً». **ابوجهل** گفت: یا **محمد** هرچه فرمائی ازاهل ومال وفرزند فرمان‌بردارم. اما این کلمه را طاقت ندارم که بگویم. رسول(ص) باز گشت و گفت: یاغلام رو وآن قوم را گوی که قدر مانزد صاحب ایشان چنداست، وقدر او نزدیك ما چونست؟ ثقفی رفت، وقصه بگفت. **ابن‌الزبعری** باجماعتی برخاستند و گفتند: چونست که صاحب ما **بوالحکم** ما را بتکذیب **محمد** می‌فرماید، و بآشکارا ویرا ناسزا میگوید، و پنهان او را تواضع میکند، وکار وی راست میدارد؟ خیزید تا همه در دین **محمد**(ص) شویم. برین عزم بیرون آمدند، **ولیدبن‌مغیره** را دیدند، قصه باوی بگفتند. **ولید** گفت: چندان توقف کنید تا ازوی بپرسیم که آنچه کرد ازبهر چه کرد؟ اگر معذور است اورا معذور داریم. آمدند بدرِ سرای **بوجهل**، او را خواندند هم بر آن صفت ترسنده ولرزنده بیرون آمد. **ولید** گفت: این چه حال است، وچه هیبت که در دل تو افتاده از**محمد**؟ گفت: یاعمّ! شتاب مکن و سخنِ من بشنو، اگرعذرم هست مرا معذور دارید، **محمد** را دیدم که از مسجدبیرون آمد، و اوّل گام که بر گرفت بدرِ سرایِ من برزمین نهاد، آنگه مرا به **بوجهل** برخواند، من خشم گرفتم، سنگی‌عظیم نهاده بود برداشتم تا برسرِ وی فرو گذارم، و خلق را از وی باز رهانم. چون این همت کردم دست من باسنگ در گردن

بماند و خشك شد کفتم : اکر آنچه **محمد** می کوید راست میکوید دستم کشاده شود . دستم کشاده کشت ، وسنک ازدستم بیفتاد ، همچون خمیر پاره‌ای . دیکرباره مرا به **بوجهل** برخواند همان همت کردم‌همان حال دیدم . سوم‌بار که مرا برخواند سنک بر کرفتم خشخشه‌ای‌شنیدم ازپس‌خویش. باز نکرستم، شیری‌را دیدم‌سهمناك عظیم ، که آتش از هردوچشم وی می‌افروخت ، ونیشها داشت چنانکه نیش فیل ، و بریکدیکر می‌زد ، ومرا کفت : « الویلُ لك ! اجب محمداً واقض حاجتَه و اِلّاو الٰهِ محمدٍ قرصتك بانيابی‌هذه » . فَاَخرَجتُ رأسی الیٰ **محمد** ، وأُجبته عند ذلكَ . یاعمّ ! ان کنتُ معذوراًفاعذرُنی،وان کنت معذولا فاعذلنی. فلماسمعوا ذلك ، قالوا بأجمعهم انت معذورٌ اذ کان الأمر کذلك .

قوله : « مِنكُمْ مَنْ يُرِيْدُ الدُّنْيَا وَ مِنكُمْ مَنْ يُرِيْدُ الآخِرَةَ » ـ قیمتِ هر کسی ارادت اوست ، وخواست هر کسی رهبرِ اوست . یکی دنیا خواست ، یکی عقبی ، ویکی مولیٰ . خواستِ دنیا همه فرهیب و غرور ، خواست عقبی همه شغل است و کار مزدور ، وخواست مولیٰ همه سوراست و سرور ! ارطالبِ دنیا خستهٔ پنداروغرور است ، ور طالب عقبیٰ در بندِ حور و قصور است ، طالبِ مولیٰ در بحر فردانیت غرقهٔ نور است .

ذوالنون مصری کفت : الٰهی اکر از دنیا مرا نصیبی است به بیکانکان دادم واکر از عقبی مرا ذخیره‌ای‌است بمؤمنان دادم . در دنیا مرا یاد تو بس ، و در عقبیٰ مرا دیدارِ توبس ! دنیا وعقبی دومتاع اند بهائی ! و دیدار نقدی است عطائی ! دلّال‌دنیا **ابلیس** است ، سلعت خود در بازار خذلان بر مَنْ یَزید داشته و آنرا بر خلق‌می‌آراید . یقول‌الله تبارك وتعالی‌اِخباراً عنه : « لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ » . بایع **ابلیس** ومشتری کافر ، و بهاترکِ دین ومحض شرك . باز **مصطفی** (ص) دلّال بهشت در بازار عقبیٰ برمَنْ یزید عنایت داشته . الله بایع و مؤمن مشتری ، وبها کلمهٔ

لااله الا الله . قال النبی(ص) : « ثمن الجنة لااله الا الله » .

پیر طریقت گفت : قومی بینم باین جهان ازو مشغول ، قومی بآن جهان ازو مشغول ، قومی از هردوجهان بوی مشغول . گوش فرا داشته که تا نسیم سعادت از جانب قربت کی دمد ؟ و آفتاب وصلت ازبرج عنایت که تابد ؟ بزبان بیخودی وبحکم آرزومندی می زارند ومی گویند : « کریما ! مشتاقِ تو بی تو زندگانی چون گذارد ؟ آرزومند بتو از دستِ دوستی تو یك کنار خون دارد !

بی توای آرام جانم زندگانی چون کنم
چون نباشی در کنارم شادمانی چون کنم

۲۷ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوْا » ای ایشان که بگرویدند ، « لَا تَکُوْنُوا کَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا » چون ایشان مبید(۱) که کافرشدند ، « وَ قَالُوْا لِاِخْوَانِهِمْ » وقومی را گفتند از برادران و دوستان خویش ، « اِذَا ضَرَبُوا فِی الْاَرْضِ » آنکه که بسفر شدند (ازبهرتجارت و درآن سفربمردند) ، « اَوْ کَانُوْا غُزًّی » یا بغزا شدند (و درآن غزا کشته شدند) ، « لَوْ کَانُوْا عِنْدَنَا » اگر بنزدیك مابودندی (وبنشدندی) ، « مَامَاتُوْا » در سفر نمردندی ، « وَ مَا قُتِلُوْا » و در غزا کشته نشدندی « لِیَجْعَلَ اللهُ » تا کند خدای ، « ذَلِكَ » آن سفر وغزای ایشان (بسخن ایشان) ، « حَسْرَةً فِیْ قُلُوْبِهِمْ » در بغی وحسرتی دردلهای کسان آن مردگان و کشتگان ، « واللهُ یُحْیِی وَیُمِیْتُ » والله است که می زنده کند و می میراند ، « وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِیْرٌ (۱۵۶) » وخدای بآنچه شما می کنید بیناست و دانا .

« وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِیْ سَبِیْلِ اللهِ » واگر کشتند شما را در راه خدا ، « اَوْمُتُّمْ » یا بمیرید ، « لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللهِ وَ رَحْمَةٌ » آمرزشی ازخدا و رحمتی که بشما رسد وشما

۱ - نسخه : مباشید

بآن رسید، « خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۱۵۷) » بـه است از آنچه شما می گرد کنید(۱) درین جهان .

«وَ لَئِنْ مُتُّمْ اَوْقُتِلْتُمْ »وا گربمیریدیا بکشند شمارا ،« لَاِلَى اللهِ تُحْشَرُونَ(۱۵۸)» باخدای می‌انگیزانند شما را .

« فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللهِ » بنهمار(۲) بخشایشی ازخدای « لِنْتَ لَهُمْ » چنین‌نرم بودی وخوشخوی امت را ، «وَلَوْ كُنْتَ فَظًا » واگر تودرشت بودی « غَلِيظَ الْقَلْبِ » ستبردل بی‌رحمت ، « لَا نْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ » . باز پراکندندی از گرد بر گرد تو، (و حلقهٔ صحبت تو شکسته گشتی) ، « فَاعْفُ عَنْهُمْ » فرا گذار ازیشان ، «وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ » وآمرزش خواه ایشان را ، « وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْاَمْرِ » وبـا ایشان باز گوی در کاری که پیش آید ، « فَاِذَا عَزَمْتَ » آنکه که عزم کردی وبرآهنگ کار خاستی ، « فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ » پشت بخدای باز کن ، « اِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (۱۵۹)» که خدای دوست دارد کار بوی سپارندگان وپشت باو باز کنندگان .

النوبة الثانية

قـوله تعالىٰ : « يا اَيُّهَاالَّذينَ آمَنوا لاتـكونوا كَالَّذينَ كَفَروا » الآية ـ این پندیست که خدای‌تعالی مؤمنان‌را میدهد که شماچون‌منافقان مباشید، وشك ونفاق بدل‌خودراه‌مدهید،وآنچه‌ایشان گویندمگوئید. و گفتِ‌ایشان آن بود که : **عبدالله بن ابی سلول** وجماعتی ازمنافقان که روز **احد** بوقعت حاضرنبودند فرا **عبدالله بن رباب** واصحاب او گفتند که این برادران وپیوستگان ما کـه بسفر تجارت شدند و در آن سفر بمردند یا بغزاءِ **احد** شدند ودرآن غزا کشته شدند ،

« اِذَا ضَرَبُوا فِي الْاَرْضِ » فماتوا « اَوْكَانُوا غُزًّى » فَقُتِلُوا ـ هردو کلمه در

۱ ـ نسخه :گرد میکنید ۲ـ نهمار = بسیار (فرهنگ رشیدی)

آیت مضمراست. «غُزّیً» جمع غازی است، فُعَّلٌ من‌الغزو. گفتند اگر ایشان بیرون نشدندی بسفر، نمردندی، و ایشان را درغزو نکشتندی؛ واین سخن ازایشان تکذیب قدر است. ربّ‌العالمین گفت:

«لِیَجْعَلَ اللّهُ ذٰلِكَ حَسْرَةً فِی قُلُوبِهِمْ»- ای لِیَجْعَلَ ظنّهم انّهم: لَوْلَمْ یَحْضُرُوا الحَرْبَ لَا نْدَفَعَ القَتْلُ عَنْهُمْ، حَسْرَةً فِی قُلُوبِهِمْ. این بآن کرد تا ایشان ظن برند که: اگر بقتال وحرب نشدندی ایشان را نکشتندی، و این ظن در دل ایشان حسرت و دریغ فروآورد، ورنجوری بیفزود(۱). اللّٰه‌تعالی مؤمنان را ازین گفت نهی فرمود، تاآن حسرت دردل ایشان نبود چنانکه در دل منافقان. آنگه خبر داد که: موت و حیات در قدرت اللّٰه است وبمشیّتِ اوست، آن را وقتی است معین. و هنگامی نامزد کرده گفت:

«وَاللّهُ یُحْیی ویُمِیتُ»- خدای‌است که زنده میدارد نه مقام‌وزیر کی، واوست که می‌میراند نه سفر ودلیری. چون فرازآید درسفر ودرحضر بنگردد و آن را مردی نبود. قال‌النبی(ص): «مُثِّلَ لِلاِنْسَانِ الأجلُ والأملُ. فمَثَل الاجل‌خلفَه والأمل امامه، فبینما هویؤمّل امامه، اذ أتاه اجلُه فاختجله».

قوله: «وَاللّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ»- اگر بیاخوانی قراءت **مکی** و **حمزه** و **کسائی** است‌با«الذین کفروا» شود. واگر بتا مخاطبه خوانی‌قراءت باقی است با«یاایهاالذین آمنوا» شود.

قوله تعالی «وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِی سَبِیلِ اللّهِ اَوْمُتُّمْ...» الی آخرالآیتین- **نافع** و اکثر اهل **کوفه** «متنا ومتم» وهرچه ازین باب آید بکسرمیم خوانند. و باقی بضم میم‌خوانند. ایشان که بکسرخوانند فعل«مات، یمات، متَّ» نهند چنانکه«خاف، یخاف، خفتَ» و «هاب، یهاب، هبتَ». وایشان که‌بضم‌خوانندفعل‌آن«مات، یموت» نهند چنانکه کان یکون، قال یقول.

---

۱ - نسخه: بیفزاید.

قوله « مِمّا یَجْمَعُونَ »ـ **حفص** تنها بیا خواند برفعل غائب. ودیگران بتاء مخاطبه‌خوانند. رب‌العالمین درین دو آیت مؤمنان‌را بمرگ تهنیت کرد، و مرگ ایشان‌مرگ کرامت کرد. وعلی‌الجمله‌مرگ‌بردوقسم‌است: یکی‌درراه خدا، دیگر در راه **شیطان**. اما آنچه در راه خدا بود یکی مرگ شهیدانست که درسبیل خدا کشته‌شوند، چنانکه اینجا گفت: «وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِی‌سبیل‌اللّٰه». دیگرمرگ‌عارفانست که در رضاء خدا و خوشنودی ازوی بمیرند، چنانکه گفت: « اَوْمُتُّمْ » یعنی فی‌سبیل‌اللّٰه‌ورضاه من‌غیرقتل. وهمُ‌الّذین قال‌فیهم‌النبی: «اِنَّ لِلّٰه‌عباداً یصونهم‌عن‌القتل والزلازل والاسقام، یُطیل اعمارَهم فی‌حسن العمل، ویحسن ارزاقهم، ویُحییهم فی عافیة، ویقبض‌ارواحهم فی‌عافیة علی‌الفرش، ویعطیهم منازل الشهداء.» این دو گروه ایشانند که مرگ ایشان را تحفه‌است، چنانکه **مصطفی**(ص) گفت: « تحفة المؤمن الموت ». و سرانجام ایشان آنست که اللّٰه گفت: « الّذین تتوفیٰهم الملائکة طیّبین یقولون سلام علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون »

اما آن مرگ که در راه **شیطان** بود نیز بردوقسم است: یکی آنکه بیگانه زادند او را وبیگانه مرد. رب‌العالمین دروصف ایشان گفت: « وَلَوْ تَرَیٰ اِذِ الظّالِمُونَ فِیْ غَمَرَاتِ‌المَوْتِ». دیگر آنست که: مسلمان‌زادند اورا و کافرمرد. آن‌مسکین‌چون درسکرات مرگ‌افتدروی‌معرفتش‌بنکرت سیاه شود، جان ازتن‌برآید، وایمان ازدل برآید، تن ماند بی‌جان، و دل ماند بی‌ایمان. ضربت‌ملك‌الموت برتن آید وقطیعت مَلِكْ بردل افتد، بیچاره سالها درمسلمانی رفته وبر کفرمرده! مسلمانان برروی نماز کرده، و وی خود رانده! سرانجام این دو فرقت آنست که رب‌العالمین گفت: « لَا بُشْرَیٰ یَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِیْنَ وَ یَقُوْلُوْنَ حِجْراً مَحْجُوراً ». وبه قال‌النبی(ص): « الاانَّ بنی آدم‌خُلقوا علیٰ طبقاتٍ شتّیٰ، فمنهم من‌یولد مؤمناً، ویحییٰ مؤمناً، ویموت‌مؤمناً.

ومنهم‌من‌یولد کافراً،ویحیی کافراً ، ویموت کافراً . ومنهم‌من‌یولدمؤمناً، ویحیی‌مؤمناً ویموت کافراً . ومنهم‌من‌یولد کافراً ویحیی کافراً ویموت مؤمناً .

قوله تعالی : « فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ‌اللّٰهِ لِنْتَ لَهُمْ . » ـ «ما»صله است یعنی فبرحمة من‌الله لنت‌لهم یا**محمد** فی‌القول ، وسهلتْ اخلاقك لهم ، و کثر احتمالك فلم‌تسرع الیهم بماکان منهم یوم **احد** .

« ولو کنت فظاً » فی‌القول « غلیظ‌القلب » فی‌الفعل .

« لَا نْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ » ـ ای‌لتفرّقوا عنك . روت **عائشة** قالت قال‌رسول‌الله(ص) : «انّ‌الله امرنی بمداراة الناس کما امرنی باقامة الفرائض» . و قال (ص) : « من‌سرّه ان یقیَه‌الله من‌فور جهنم یوم‌القیامة و یجعله فی‌ظله فلایکون غلیظاً علی المؤمنین ولیکن بهم رحیماً . »

قوله : « فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي‌الْأَمْرِ » ـ مشاورت‌وتشاور،وشوری آنست که هر کس رای و دانش دیگر کس‌جوید ، واستصواب وی از دل وی بیرون آرد . از «شور» گرفته‌اند و آن استخراج است . وربّ‌العالمین مؤمنان را درمشاورت بستود آنجا که گفت : « وَ أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ » . و قال‌النبی(ص) : « اِذَا كَانَ اُمراءُكُمْ خِيَارَكُمْ ، وَ اَغنِيَاءُكُمْ سُمَحَاءَكُم ، وَاَمْرُكُمْ شُورَىٰ بَيْنَكُمْ ، فَظَهرُالْاَرْضِ خَيْرٌ مِنْ بَطْنِهَا . وَ اِذَا كَانَ اُمَرَاءُكُم شِرَارَكُمْ وَ اَغْنِيَاءُكم بخَلَاءَكُمْ وَلَمْ يَكُنْ اَمْرُكُمْ شُورَىٰ بَيْنَكُمْ ، فَبَطْنُ الْاَرْضِ خيرٌ مِنْ ظَهرِهَا » . وقال (ص) : «مَا سَعِدَ احد بِرَأيه ولا شقی عن مشورة » .

عبدالرحمن بن عوف گفت : روز **بدر** مشاورت کردیم لاجرم‌نصرت دیدیم ، وبر کافران شکستگی وهزیمت آمد . وروز **احد** مشاورت بگذاشتیم تا عتاب آمد ، چنانکه دیدیم ، ورسیدیم بآنچه رسیدیم . **اوزاعی** گفت : بیشترین که هلاك شدند ازین امت بعجب وترك مشاورت هلاك شدند . وآنچه **مصطفی** (ص) گفت :

« لَا تَسْتَضِيئُوا بِنَارِ الْمُشْرِكِينَ ». گفته‌اند که : معنی آنست که : لاتستشیروا المشرکین فی‌شیءٍ من‌امرکم . پس معنی « وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ »، واللّٰه‌اعلم، آنست که : بامؤمنان مشاورت کن‌در کاری که پیش آید . از ابن‌عباس روایت کردند که گفت : « وَشَاوِرْهُمْ فِي‌الْأَمْرِ » قال ابوبکر وعمر: اگر کسی گوید چونست که مصطفی (ص) رابه‌مشاورت فرمودند، و او داناترین‌خلق و زیرك‌ترین جهانیان‌بود، وحی‌بوی پیوسته‌از آسمان ، وفرمان وی برخلق بهرچه فرماید اگرخواهند و گرنه روان، پس ویرا چه حاجت بـااین مشاورت ؟ جواب آنست : کـه ایشان قومی از ساداتِ عرب بـودند، و از مصطفی (ص) اکرام و استمالت توقع می کردند . رب‌العالمین بمشاورت فـرمود اکرام ایشانرا ، وبرداشت قدر ایشانرا . هرچند که رأی ایشان هم رأی وی بودی ، و اعتماد و وثوق همه برصواب‌دید وی بودی ، اما اکرام ایشان درآن حاصل شدی و دل ایشان خوش گشتی . ونیز گفته‌اند مشاورت بدان کرد تا سنتی باشد بعد ازوی تا بقیامت . و هر کسی که کاری کـند ، بمشاورت کند تـا بصلاح رسد ، و بسَداد نزدیکتر بود .

آنکه گفت : « فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى‌اللّٰهِ » ـ حقیقة التوکل شهودالتقدیر واستراحةُ القلوب‌عن کل‌التدبیر . یا محمد (ص) ! چون از شوریٰ عزم کردی ، وقصد را جمع کردی ، و کار پیش گرفتی ، پشت باللّٰه باز کن نه بمشاورت بـا ایشان . یعنی مپندار کـه جز باللّٰه ترا کاری ازپیش شود ، یا مرادی برآید . و الیه الاشارة بقوله تعالیٰ : « أَلَيْسَ اللّٰهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ » و « وَمَنْ یتوکّل علی‌اللّٰه فهو حسبه » . ومتوکلی چون خلیل نخاست که گفت : « حَسْبِيَ اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ » . آنکه حقیقت و معنی آن بجای آورد که چون جبرئیل در هوا بروی رسید و گـفت : « أَلَكَ حَاجَةٌ ؟ » جواب داد که : « أَمَّا إِلَيْكَ فَلا ». این برای آن گفت تا بگفتِ « حسبی‌اللّٰه » وفا کند .

لاجرم رب‌العالمین ویرا درآن وفا بستود وازوی بپسندید و گفت: «وَ اِبراهِیمَ الَّذِی وَفّیٰ». وبه **داود** وحی آمد که: یا **داود**! هیچ بنده نیست که برمن توکل کند، وز همه‌جهانیان‌دست درمازند. واگرچه‌همه‌آسمان وزمین‌بمکرو کید وی‌برخیزند که نه ویرا از آن‌خلاص‌دهم، وازهمه‌اندوه برهانم. **سعیدبن‌جبیر** گفت: مرا کژدمی درگزید، مادرم سوگند برنهاد که دست‌فراده تاافسون کنند، کفتا برای سوگندان مادر، آن دیگر دست که‌بسلامت بود فرا افسونگردادم، وآنکه‌برآن رنج ودرد بود ندادم، برای‌آن خبر که **مصطفی** (ص) گفته است: متوکل‌نباشد کسی که افسون و داغ کند. واین‌درآن خبراست که **مصطفی**(ص) گفت: «أریت‌الامم‌بالموسم‌فرأیت امّتی قد ملأوا السهل‌والجبل، فاعجبنی کثرتهم وهیبتهم، فقیل‌لی‌ارضیتَ؟ قلت نعم! قال ومع هولاء سبعون الفاً یدخلون الجنة بغیرحساب. لایکتوون ولا یتطیّرون ولا یسترقون وعلی‌ربهم یتوکلون. فقام **عکاشة بن محصن** فقال: یارسول‌الله ادع الله ان یجعلنی منهم، فقال(ص): اللّهمّ اجعله منهم. فقام‌آخرفقال: ادع‌الله ان یجعلنی منهم. فقال: سبقك بها **عکاشة**».

سهل بن‌عبدالله التستری گفت: توکل حال رسول‌خداست و کسب سنت وی است، هرکه بر کسب طعن کرد برسنت وی طعن کرد، وهر که برتوکل طعن کرد برایمان‌طعن کرد. آنکه گفت: اگر ازحال رسول(ص) درمانی، نگر تاسنت اودست بنداری! گفتند: یاشیخ! آن توکل که حال وی‌بود عبارت ازآن چه نهیم؟ گفت: «قَلبٌ عَاشَ مَعَ اللهِ بلاعلاقةٍ». وهوالمشارالیه بقوله تعالیٰ: «مَازَاغَ الْبَصَرُ وَمَاطَغیٰ». و قال (ص): «مَنْ سَرَّه اَنْ یکون اَقوی النّاسِ فلیتوکل‌عَلیَ‌الله، وَمَنْ سرّه اَنْ‌یکونَ اسْعَدَ (۱) النّاسِ فَلیَتَّقِ اللهَ، ومن سرّه اَنْ یکونَ اَغنَی النّاس فَلْیَکُنْ بِمَا فِی یَدِاللهِ اَوثَقُ مِنْهُ بِمَا فِی یَدِه».

۱ ـ نسخه: اکرم.

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ « یاأیُّهَاالّذین آمنوا لاتکونوا کالّذِین کفروا . . . » الآیة ـ هم نواخت است و هم سیاست ! هم کرامت وهم‌اهانت . مؤمنان را کرامت‌است و کافران را اهانت . دوستان را نواختست ودشمنان را سیاست . میگوید : ای شما که مؤمنان‌اید فرمان مارا گردن‌نهادگان ، ودوستی ما رابجان ودل‌خواهان ، چون کافران مباشید ، وخوی ایشان مگیرید، و راه ایشان مروید ! ایشان بیگانگان‌اند وشما آشنایان ، ایشان راندگان‌اند وشما خواندگان . ایشان حزب **شیطان**‌اند و شیطان‌را مهمان : «اولئك حزب‌الشیطان الا ان حزب‌الشیطان هم‌الخاسرون» . **شیطان** ایشان را میخواند تا بدوزخ کشد وبکام خود کند ، « انما یدعوا حزبه لیکونوا من‌اصحاب السعیر». وشما که مؤمنان‌اید حزب خدا اید ، وخدا را مهمان ! امروز از آنجا که عرفان و فردا در فردوس جاودان ! « اولئك حزب‌الله الا ان حزب الله هم‌المفلحون » . الله شما را میخواند بدعوت تا بنوازد بمغفرت ورحمت ، « یَدعُوکُم لِیَغفِرَ لَکُم مِن ذُنُوبِکُم » وشما را رحمت ومغفرت به ازجهان وهرچه درجهان . اینست که رب‌العالمین گفت : «لمغفرة من‌الله‌ورحمة خیرمما تجمعون». و این بس‌عجب‌نیست که مؤمنان رابفضل خود بمغفرت‌خود رساند . ازین عجب‌تر آنست که دوستان(۱) رابلطف‌خود به‌حضرت احدیت‌خود برد . این است که گفت تعالی و تقدس : « ولَئِن مُتُّم اَو قُتِلتُم لَاِلَی‌الله تُحشَرُونَ » . اذا کان المسیرالی‌الله طاب المسیرالی‌الله، طوبیٰ لمن کان مسیره الی الله ، وحدثیه فی‌الله ، وجلیسه هوالله ، والله لااله الا الله !

وَ اِنَّ صَباحاً نَلتَقِی فِی مَسائه
یَکُونُ عَلَی قَلبِ الغرِیبِ حبیباً

کنون که باتو بهم صحبت اوفتاد مرا
دعا کنم که وصالت خجسته باد مرا

---

۱ ـ نسخه : بنده

« فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللهِ لِنْتَ لَهُمْ » ـ ای سیّد سادات ! ای مهتر کائنات ! کریم و مهربانی ، لطیف و رحیم برهمگانی ، همه را برسنن صواب می‌رانی ، همه را برمائدهٔ عزّت می‌خوانی ، وبسعادت جاودانه میرسانی. یتیمان را چون پدری ، بیوه‌زنان را چون‌شوهری . آشنا را نوازنده‌ای ، وبیگانه راراه‌نماینده . جهانیان را عین‌رحمتی ، رهیگان را سبب کرامتی . ای سید ! این‌همه هست ، و نگرتا خود را نه‌بینی ! وز مکتسبات خود ندانی ، کان‌همه مائیم ، و ما بودیم ، وما نواختیم ، وما ساختیم ، وترا بران داشتیم ، وبخوش‌خوئی بداشتیم . ای مهتر! با مؤمنان ودوستان همچنین‌میباش ، هم باین مهربانی وهم باین‌خوشخوئی ، « وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمؤمنين » . امابا کافران ومنافقان لختی درشت‌ترشو ، و بـاایشان جهاد کن . « یا ایهاالنبی‌جاهد الکفّارَ والمنافقین واغلظ علیهم » . بسا فرقا که میان‌حبیب ومیان کلیم است ! **حبیب** را بدرشتی فرمود در کافران ، وبازخواند از مداهنت ، که درخوی وی همه رفق‌ولین بود . و **کلیم** را بضدّاین گفت : « فَقُوْلَا له قولاً لَيِّناً » بنرمی‌ورفق فرمود ، وبازخواند او را از حدّت وغلظت که در وی بود .

ثم قال : « وَ لَوْ كُنْتَ فَظّاً غَلِيْظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ » ـ یاسیّد ! اگر تویاران خود را شراب توحید صرف ، بی‌آمیغ حظوظ دهی ، بگریزند ، ونیز گرد تو نگردند . یاسید ! حوصلهٔ ایشان برنتابدآنچه حوصلهٔ تو برتابد . کسی کـه شام وچاشتش بحضرت احدیت بود دیگران را باوی‌چه برابری بود وچه مناسبت ؟! سیّد صلوات الله علیه از خود این خبرداد که : « لَسْتُ كَاحَدِكُمْ ، اَظَلُّ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِيْنِي » . وقتی دیگرمیگفت : « لی مع‌الله وقت لایسَعنی فیه ملك مقرب ولا نبی مرسل » . **مصطفی**(ص) خلق را این ادب‌دین درآموخت و گفت : « كلِّموا الناس علی قدر عقولهم » . باهر کسی سخن بقدر عقل وی گوئید ، وآنچه برنتابدبروی منهید .

هر کسی را جام اوبرجان اوهمسان کنید

هر کسی را نقل اوباعقل اوهم برنهید(۱)

« فَاعْفُ عَنْهُمْ »ـ ای سید ! تقصیری که کرده‌اند درحق‌تو ودر کارتو، عفو کن از ایشان(۲) ، وفرا گذار . وبآنچه تقصیر کردند در اداء حقوق‌ما ، تو ایشان را شفیع باش، واز ما آمرزش خواه .

« فَاعْفُ عَنْهُمْ » اشارت بجمع است ازبهرآنکه حکم است و حاکم خداست بحقیقت ، ورسول برتبعیت .

« وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ » اشارت بتفرقت است که مقام تذلّل وعبودیت است ، این‌است سنّت‌خداوند عزّ کبریاءه باانبیاء واولیاء ، که‌ایشانرا درجمع دارد که درتفرقت . جمع بی تفرقت کفر است ، و تفرقت بی‌جمع شرك . جمع عین حقیقت است و تفرقت راه عبودیت . آنکس که این دوخصلت در وی مجتمع شد برجادهٔ سنت وجماعت افتاد ، و برطریقت وشریعت مستقیم گشت .

« وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ » ـ یاسید ! احوال روندگان درین راه مختلف است : یکی مقصّر است ازو عفو کن . یکی‌تائب است ازبهروی‌آمرزش خواه . یکی‌مطیع است باوی مشاورت کن .

« فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ » ـ عزم را حقیقتی است ، و مایهٔ حقیقت‌آن درستی‌مراد است . وجمع دل، مایهٔ آن صلابت‌است دردین ، وغیرت‌برأمر ، واستقامت وقت . و عزم را سه قسم است : یکی عزم توبه ، دیگر عزم خدمت ، سدیگر عزم حقیقت . وبناءِ همه بر توکل است . وتوکل را اصلی است و شرطی وثمرتی : اصل‌آن یقین است وشرط‌آن ایمان ، وهوالمشاراليه بقوله تعالیٰ « وَعَلَى اللهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ » و ثمرهٔ آن محبت حق عزّوجل، وذلك فی‌قوله تعالی « إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ » .

---

۱ ـ نسخه : کنید ۲ ـ نسخه : ازشان

استاد **ابوعلی دقاق** گفت : توکل را سه رتبت است : اول توکل ، پس تسلیم ، سوم تفویض . توکل بدایت است ، تسلیم وساطت ، و تفویض نهایت . توکل صفت عوام است ، تسلیم صفت خواص ، تفویض صفت خاص الخاص . توکل صفت انبیاء است علی‌العموم ، تسلیم صفت **ابراهیم** (ع) علی‌الخصوص ، و تفویض صفت خاتم‌النبیین **مصطفی** (ص) علی اخص‌الخصوص . صاحب توکل گوش بر وعدهٔ حق دارد . صاحب تسلیم باعلم حق آرام دارد . صاحب تفویض بحکم الله رضا دهد . او که با توکل است طالب عطا است ، او که باتسلیم‌است منتظرلقاه است ، و او که با تفویض‌است درمجمع‌روح وریحان‌آسودهٔ رضاء است . این است که رب‌العالمین گفت: « وَ رِضْوَانٌ مِنَ‌اللهِ اَکْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ . »

۲۸ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « اِنْ يَنْصُرْكُمُ‌اللهُ » اگریاری دهد الله شما را ، « فَلَا غَالِبَ لَكُمْ » بازشکنندهای نیست‌شما را ،«وَاِنْ يَخْذُلْكُمْ »واگرخوار کند شما را وفرو گذارد ، « فَمَنْ ذَالَّذِي يَنْصُرُكُمْ » کیست آنکه یاری دهد شما را ؟ « مِنْ بَعْدِهِ » از پس فرو گذاشتن او ، « وَ عَلَى‌اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۶۰)»وایدون‌باد که بخدای‌سپارند گرویدگان کار خویش را .

« وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ اَنْ يَغُلَّ » ونبود هرگزبسزا پیغامبری‌را که خیانت کنددر غنیمت بخشیدن‌میان غازیان ،«وَمَنْ يَغْلُلْ » وهر که‌خیانت کند بچیزی ، « يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » آن چیز آرد فردا برستاخیز ، « ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ » پس‌آنگه بهرتنی گزارند پاداش آنچه کرد ، « وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۶۱)» وهیچ کس‌را ازیشان از پاداش نیکی چیزی بنکاهند .

« اَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ‌اللهِ » باش کسی که برپی رضوان خدا رود وجستن

۱ ــ ج : از شان .

خوشنودی وی ، « كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللّٰهِ » همچون کسی بود که باز آید و باز گردد بخشم از خدای(۱) ، « وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ » وباز گشتن گاه او دوزخ ، « وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۶۲) » وبدشدن گاهی که آنست.

« هُمْ دَرَجَاتٌ » میان این دو گروه برتریها وفروتریها است ، « عِنْدَ اللّٰهِ » نزدیک خدای ، « وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۱۶۳) » و الله بینا و دانا است بآنچه میکنند.

« لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ » بدرستی که خدای سپاس‌نهاد ، « عَلَى الْمُؤْمِنِينَ » بر گرویدگان « إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ » که فرستاد درمیان‌ایشان بایشان « رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ » فرستاده‌ای هم‌ازایشان ، « يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ » تا میخواند برایشان سخنان وی ، « وَيُزَكِّيهِمْ » و ایشان‌را پاك (وهنر افزای) میکند ، « وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ » و درایشان می‌آموزد نامهٔ وی ، « وَ الْحِكْمَةَ » ودانش راست خود ، « وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ » و نبودند از پیش فا (۲) « لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۱۶۴) » مگر در گمراهی آشکارا.

« أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ » یاش هر که که بشمارسد چیزی که رسد ، « قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا » ازتا بایسته‌ای که شما ازدشمن بدوچندان رسیده‌اید ازپیش فا ، وبهره یافته‌اید از ایشان ، « قُلْتُمْ أَنَّى هٰذَا » گفتید که این چونست ؟ « قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ » بگوی آن از نزدیك شما است (وشومی کردِ شما) ، « إِنَّ اللّٰهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۶۵) » خدای برهمه چیز توانا است.

« وَمَا أَصَابَكُمْ » وآنچه بشما رسید ، « يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ » آن روزکه هام‌دیدار(۳) شد هردو گروه به **احد** ، « فَبِإِذْنِ اللّٰهِ » آن بخواست‌خدای بود ، « وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۶۶) » وآنرا تابیبند(٤) که گرویدگان براستی ودرستی که‌اند ؟

« وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا » وتا بیبنند(٥) ایشان که منافق‌شده‌اند ، « وَقِيلَ لَهُمْ »

---

۱ ــ ج : بازگردد از خشم خدای ۲ ــ پیش فا درنسخهٔ الف و ج

۳ ــ ج : همدیدار . ٤و٥ ــ ج : بیناد

ومنافقان را گفتند: « تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ » بیائید کشتن کنید ازبهرخدای، « اَوِ ادْفَعُوا » یا ازمؤمنان دفع کنید برجای، « قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالاً » ایشان گفتند: اگر مادانیم که جنگ خواهد بود « لَا تَّبَعْنَاكُمْ » ما با شما بیائیم. « هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ اَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْاِيمَانِ » ایشان آن روز که آن سخن گفتند بکفر نزدیکتر بودند که بایمان، « يَقُولُونَ بِاَفْوَاهِهِمْ » میگویند بزبانهاء خود « مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ » چیزی که دردلهاءِشان نیست، « وَاللهُ اَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ (۱۶۷) » و خدای داناتر (همهٔ دانایان) است بآنچه نهان میدارند (در دلها از اندیشها ونیّتها).

« اَلَّذِينَ قَالُوا » ایشان که گفتند، « لِاِخْوَانِهِمْ » برادران خود را که شهید شدند، « وَ قَعَدُوا » وخود بنشستند درخانها، « لَوْ اَطَاعُونَا » اگرفرمان مابیردندی و بنشدندی، « مَا قُتِلُوا » ایشان را نکشتندی، « قُلْ » پیغامبرمن گوی، « فَادْرَؤُا عَنْ اَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ » باز دارید از خویشتن خویش مرگی را، « اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۶۸) » اگر می‌راست گوئید.

النوبة الثانية

قوله تعالیٰ: « اِن ینصُرکمُ اللهُ فلاغالبَ لکم ... » الآیة. روی **جابر بن عبدالله** أنّ النبی(ص) قال: مامِن امرئٍ مسلم یَخذل امرأً مسلماً فی‌موضعٍ، ینتهکُ فیه‌حرمته وینتقص فیه‌من‌عرضه الّا خذَلَهُ اللهُ‌تعالیٰ فی‌موضعٍ یُحبّ‌فیه نصرته. وما مِن امرئٍ ینصر مسلماًفی‌موضع ینتقص‌من‌عرضه وینتهکُ‌فیه من‌حرمته، الّا نصره‌الله فی‌موضع یحبّ نصرته. » اهل سنّت را درین خبر ودرین آیت حجّت تمام است، ودلیل روشن بر **قدریه ومعتزله**، که‌ایشان منکرند که خدای‌عزّوجلّ اگرخواهد بنده را خوار کند، وخذلانِ خود بروی آرد. واین مخالفتِ کتاب وسنت است وخرق اجماع مسلمانان، که برزبان‌خلق بسیاررود که کسی‌را که رنج رساند: « خَذَلَهُ اللهُ ». چنانکه گویند:

« قاتَلَهُ اللّٰه » ، « لعنهُ اللّٰه » و اگر جائز نبودی برزبان عامهٔ خلق این کلمه روان نبودی .

و معنی آیت آنست که اگر خدای شما را عزیز کند ، و نصرت دهد ، کس را نرسد ونبود ازمردمان که شما را بازشکند وخوار کند . واگر بعکس این باشد که اللّٰه شما را خوارکند ، و سستی در کار وهزیمت از دشمن پیش آرد ، « فمَنْ ذَاالّذی ینصرکم » ای لاینصرُکم احدٌ « منْ بعده » یعنی بعد از خذلان خدا ، کس شما را نصرت‌ندهد وعزیز نکند . وقیل‌معناه لاتترُکوا اَمری للنّاس ، وارفضو النّاسَ لأمری . ویقرُب منه قوله(ص) : مَنِ التمسَ رَضا اللّٰه بسخط النّاس کفاه اللّٰهُ مؤنةَ النّاس ؛ و من التمس رَضا النّاس بسخطاللّٰه ، وَکَّـلهاللّٰه الی النّاس .

« وماکانَ لِنَبیٍّ اَنْ یَغُلَّ » . قراءت **مکی** و **عاصم** و**ابوعمرو** بفتح « یا » وضم غین‌است . ومعنی آنست که : هیچ‌پیغامبری‌را سزا نیست که خیانت کنددرمال‌غنیمت قسمت کردن . وباقی بضَمّ ِ یا وفتح غین خوانند ، برمعنی آنکه هرگز روا نبود پیغامبری را که باوی خیانت کردندی در غنیمت بخشیدن . سبب نزول این آیت آن بود که روز **بدر** درمال غنیمت ، قطیفه‌ای بود سرخ رنگ و بازنیافتند . قومی گفتند : مگررسول‌خدا(ص) ازمیان بر گرفته است . رب‌العالمین‌آیت فرستاد ورسول خودبالخصوص‌وجملهٔ انبیاء رابالعموم‌ازخیانت مبرّا کرد . و گفته‌اند که : جماعتی از اقویا الحاح کردند بر **مصطفی**(ص) تامال‌غنیمت ازدیگران‌باز گیرد و بایشان‌دهد ، رب‌العالمین‌آیت فرستاد . یعنی که : اگرچنان کند خیانت باشد با اصحاب او ، وهیچ پیغامبرراسزا نبود که با اصحاب‌خویش خیانت کند . بلکه سَویّت نگه دارد ، وآنچه دهد بانصاف دهد ، وعدل کند .

محمدبن اسحاق‌بن یسار گفت : قومی عرب کراهیت میداشتند آنچه در

قرآن بود از عیب دین ایشان وسَبِّ بتان ، می درخواستند از رسول(ص) تا آنرا پنهان کند. ربّ‌العالمین گفت : اگر پنهان کند خیانت باشد و پیغامبر را سزا نبود که درباب وحی خیانت کند، وچیزی از حق باز گیرد و مداهنت کند . یقال : غَلَّ ، یَغُلُّ ، غُلولاً، و اَغلَّ یُغِلُّ اِغلالاً ، اذا خانَ . وأصله مِن الغَلَل ، وهو دخول الماء فی خلل الشّجر . و منه الغِلُّ ، الحِقدُ لأنّه عداوةٌ فی النفس ، ومنه الغلیل ، حرارة العطش فی النفس ، ومنه الغِلالة شِعار تحت البدن خاصّةً .

قوله : « ومَن یَغلُلْ یَأتِ بما غلَّ » ای حاملا له علیٰ ظهره ، « یوم القیامة » تفسیر این آیت در آن خبر است که مصطفی (ص) گفت : « لاأُلفینَّ احدَکم یجیءُ یوم القیامة وعلیٰ رَقَبتهِ بعیرٌ لهُ رُغاءٌ (۱) ، فیقول یا رسول‌الله اَغِثنی فأقول لااملك لك شیئاً قد أبلغتك . لاأُلفینَّ احدَکم یجیء یوم‌القیامة وعلیٰ رقبته فرسٌ له حمحمةٌ فیقول: اغثنی! فأقول لااملك لك شیئاًقد ابلغتك. لاالفین احدکم یجیءُ یوم‌القیمةوعلیٰ رقبته شاة لها ثُغاء یقول یارسول‌الله اغثنی فأقول لااملك لك شیئاً قد أبلغتك . لاالفینَّ احدَکم یجیء یوم‌القیامة وعلی رَقَبَته صامت فیقول اغثنی یارسول‌الله ، فأقول لااملك لك شیئاً قد أبلغتك . » هر که امروز بچیزی خیانت کند ، فردا برستاخیز آن چیز آرد و علی رؤس الاشهاد ویرا بآن فضیحت رسد . رسول‌خدا (ص) گفت : واگر همه سوزنی بود یارشته‌ای . ودرخبر است که مردی برسول‌خدا (ص) حَبلی آورد خلَق ، که پیش از قسمت بر گرفته و آنرا پس از قسمت باز آورده بود ، رسول ازوی نپذیرفت . و ویرا گفت نگهدار تا برستاخیز آنرا بیاری ! **زیدبن‌خالدالجهنی** گفت : روز خیبر مردی ازیاران رسول‌خدا فرمان یافت ، رسول‌خدا(ص) برو نماز نکرد . یاران همه متغیّر ومضطرب شدند که تاچه بودست رسول(ص) گفت : « انَّ صاحبکم غَلَّ

۱ ـ الرغاء کغراب = صوت ذوات الخف ، وقدرغی البعیر اذا ضج (مج)

فی‌سبیل‌الله » خیانت کرده است این مرد در راه خدا، تفحص کردند مهره‌ای بود که برداشته بود، قیمتِ آن کم از دو درم. و درخبراست که: یکی کشته شد، مردمان گفتند: نوشش‌باد بهشت‌جاودان! رسول(ص) گفت: « کَلّا! » یعنی‌چنین‌مگوئید که وی روزخیبر شمله‌ای ازمال غنیمت بخیانت برداشت، فردا آتش درآن گیرد وباوی بهم‌بسوزد. مردی دیگریك شِراك نعلین بر گرفته بود چون این سخن‌از رسول(ص) بشنید آن شراك بیاورد. رسول(ص) گفت: شِراكٌ مِن‌نار.

کلبی گفت: درتفسیر « وَمَن یغلل یأتِ بما غَلَّ یومَ‌القیامة »: آن چیز که در آن خیانت کرده باشد درقعر جهنم برابر وی بدارند، آنگه گویند فرو رو باین درکات دوزخ وآن را بر گیر، وی فرو رود وبردارد؛ راست که بجای خویش باز آید، ودیگرباره ازدستِ وی‌بیفتد، وهفتادساله راه باقعرجهنم افتد. وویراهمچنان تکلیف میکنند تا میرود وبرمیدارد. **مصطفی** (ص) از اینجا گفت: « مامِن عبد یغلُّ غلولاً الّا کُلِّف یومَ القیامة أن یستخرجه مِن اسفل درك جهنّم ». وهرکه خیانت‌کاری را بپوشدویرا هم چندان گناه بود وهمان‌عقوبت. **مصطفی** (ص) گفت: « مَن یکتم غالّاً فانّه مثله ».

قوله « ثمّ تُوَفّیٰ کلُّ نفس ما کسبتْ وهُم لایُظلَمون » ـ « ظلم » در قرآن برچهار معنی‌است: یکی معنی نقص‌است، کاستن چیزی، چنانکه درآن‌آیت گفت؛ یعنی ازثواب نیکوکاران هیچ‌چیز بنکاهند. همانست که درسورة الکهف گفت: « ولم تَظلِمْ منه شیئاً »، ودر سورة الانبیاء گفت: « ونضعُ الموازینَ القسط لیوم‌القیامة فلا تُظلَمُ نفسٌ شیئاً »، و درسورة مریم: « ولا یُظلَمونَ شیئاً ». وجه دوم‌ظلم مردمان است بریکدیگر درتقویت حقوق ایشان، چنانکه در سورة بنی‌اسرائیل گفت: « ومَن قُتل‌مظلوماً »، ودر سورة النّساء گفت: « ومَن یفعلْ ذٰلك... » یعنی‌قتل‌النفس

وأخذالأموال: « عدواناً وظلماً »، وقال تعالىٰ : « اِنَّ الّذین یأکلونَاموال‌الیتامیٰ ظلماً ».
وجه سوم ظلم بنده است برنفس خویش ، درمعصیت ، بیرون از شرك ، چنانکه در سورةالبقرة گفت : « ومَن یتعدَّ حدودَالله فأولٰئك همُ‌الظّالمون » . ودر سورةالطلاق : « ومَن یتعدَّ حدودَالله فقدْ ظلمَ نفسَه » . ودرسورة الملائکة : « فَمِنهم ظالمٌ لِنفسه » .
وجه چهارم ظلم است بمعنی‌شرك ، چنانکه درسورة الأنعام گفت : « الّذین آمنوا ولم یلبِسوا ایمانهم بِظُلم » . ودر سورة لقمان : « اِنَّ الشّرك لَظُلم عظیم » .

قوله تعالی : « اَفمنِ اتَّبع رضوانَالله » ـ یعنی بترك الغلول ، « کمَن باءَ بِسَخَطٍ مِنَالله » فَعَلَّ ؟! سیاق‌این آیت تعظیم اثم غلول‌است یعنی که سَخَطِ خدای باغلول‌است ورضوان خدای باترک غلول . او که‌خیانت نکند خوشنودی و رضاءِ حق‌با اوست ، وآنکس که‌خیانت کند خشم‌وسَخَطِ خدابروست ، وآنکس که‌امروزسخطِ خدابرو ، فردا دوزخ جای او . چنانکه اللهُ‌تعالیٰ گفت : « ومأواه جهنّمُ و بِئسَ‌المصیر » . و از بهرآنکه از اهل توحید است هرچند که گنهکار است و خیانتکار ، جای وی جهنم گفت ، اول‌درکهٔ دوزخ که درآن‌آتش نیست ، اماحرارتِ‌آتش‌بآن میرسد ، وجای عاصیان این‌امت است . وسُمِّیَت جهنّمُ ، لِأنّها تتجهَّم فی‌وجوه الخلق . پس‌چون از جهنّم در گذشت درکهٔ دوم « لظیٰ » است . سوم سقر . چهارم حُطَمَة . پنجم جحیم . ششم سَعیر(۱). هفتم هاویه . این‌شش‌درَکه جای کفار است ومشرکان درآن‌جاودان .

آنکه سرانجام اهل رضا وخوشنودی حق بیان کرد ، گفت : « هُم درجاتٌ عندالله » ـ ای‌اهل درجات عندالله . اشارتست که : اهل‌بهشت همه‌یکسان نیند ، بلکه درجاتِ ایشان متفاوت‌است ، ومنازل ایشان مختلف بقدر اعمال ومعارف . علی‌الجملة بهشت صد درجه است بحکم‌آن خبر که **معاذبن جبل** روایت کرد از **مصطفی** (ص) قال: الجنّةمأةُدرجة ، بین کلّ‌درجةالیٰ درجةمابین السّماء والارض ، واِنّ‌اعلاها الفردوس ،

۱ ـ ج : مصیر .

و أوسطها الفردوس ، و إنّ العرش على الفردوس ، و منهـا تفجر انهارُ الجنة . و روى **انس بن مالك** قال : خرج **حارثة بن سراقة** يومَ **بدر** نظّاراً ، لم يخرُج لِقتالٍ، و كان غلاماً فأصابه سهمٌ فقتله ، فجاءتْ امّه وهی **الربیع بنت النضر** الى النبیّ (ص) فقالت : یـا رسول‌الله این ابنی **حارثة** ؟ فإن کان فی‌الجنة فَاَصبر و إلّا فتریٰ مـا اصنعُ ؟ فقال(ص) :یا امَّ‌حارثة انّهالیستْ بِجنَّةٍ واحدةٍ ، ولکنّهاجنان کثیرة، و اِنّه فی‌الفردوس الأعلیٰ .

آنگه درآخرآیت گفت : « وَاللهُ بصیر بما یعملون » ـ تا مطیع در طـاعت بیفزاید ، وعاصی ازمعصیت حذر گیرد .

قوله : « لقدْ مَنَّ اللهُ » ـ معنی « منّت » تفضّل است ، و منّان متفضِّل است . و منت که از خدا بود مدح است ، لِأنّه تفضّل . و چون ازمخلوق بـود ذمّ است لأنّه تقریع .

« علَی‌المؤمنین » ـ گفته‌اند که مؤمنان این‌جا **عرب** اند ، که هیچ‌قبیله نیست ازقبائل عرب که نه رسول(ص) را درآن نسبی است مگر **بنی تغلب** ، قومی ترسایان بدکیشان . ربّ‌العزة رسولِ خود را از نسب ایشان پاك کرد ، وبر **عرب** منت نهاد که رسول(ص) هم ازنسب شما بشما فرستادم ، و کتابی‌هم از لغتِ شما بشمافرو فرستادم . همانست که‌جای دیگر گفت : « هوالّذی بعثَ فی‌الأُمّیّین رسولاً منهم» ، و گفته‌اند که مؤمنان اینجا عامّهٔ مـؤمنان‌اند از**عرب وعجم** . میگوید : بمؤمنان رسولـی فرستادم یکی از ایشان که کارِ او شناخته‌اند ، وصدق وامانتِ او آزموده ودانسته ، نه فریشته ونه بیرون از فرزند **آدم** . دلیل این تأویل آنست که جای دیگر گفت : « لقدجاء کم رسولٌ مِن انفسکم . . . » الآیة .

آنگه ستایش‌رسول را ، صفتِ وی کرد، و کارِوی گفت که‌چیست :« یتلواعلیهم

آیاته» یعنی **القرآن** «ویُزَکّیهم» یعنی یُصلحهم ،«ویُعلّمهمُ الکتاب» ای القرآن والحکمة یعنی المواعظ الّتی فی القرآن من الحلال والحرام والسّنة .

« و اِن کانوا مِن قبلُ » ای وقد کانوا قبلَ بعثته « لَفی ضلال مبین » .

قوله تعالی : « اوَلَمّا » این الف و واو ، استفهام راست ، و عرب استفهام کند بالف مجرّد ، والف و واو ، والف و فا ، وبألف ممدود وبهمزهٔ مقصور .

« اَصابتْکم مصیبةٌ قد اَصبتم مثلَیها » ـ «اصابتکم» به **احد** است ، و «اصبتم» به **بدر** . و این چنان بود که روز **احد** ازمسلمانان هفتادمرد کشته شدند، و روز **بدر** از کافران هفتاد کشته شده بودند وهفتاد بأسیری برده .

«قُلتم انّیٰ هٰذا »ـ ای : مِن أین اَصابنا هٰذَا القتلُ وَ الهزیمة ونحن مسلمون ورسول‌الله فینا ؟ میگفتند این قتل وهزیمت بروز **احد** چونست که بما رسید ؟ و ما مسلمانانیم ! ورسول خدادرمیانِ ما ! ربّ‌العالمین ایشانرا جواب داد : « قُلْ هومِن عند انفُسکم » ـ این کلمت را دوتفسیر گفته‌اند : یکی آنست که : تــرکتمُ المرکزَ و طلبتمُ الغنیمةَ فمِن قِبَلکم جاءکمُ الشرّ. میگوید : اینکه‌بشما رسید ازشومی مخالفت شما بود روز **احد** ، آنکه که مرکز بگذاشتید وطلب غنیمت کردید . تفسیر دیگر آنست که روز **بدر** مسلمانان اسیرانِ کفار را باز فروختند وفدا ستدند . ربّ‌العالمین **جبرئیل** را فرستاد که یا **محمد** خدای نپسندید ازشما این فروختن اسیران وفــدا ستدن . اکنون قوم خود را مخیّر کن میان دوچیز ، اِمّا که اسیران را بکشند وروی زمین را از کفر ایشان پاك کنند ، واِمّا که ایشان را باز فروشند وفدا ستانند ، امّا بعدد ایشان مسلمانان لامحاله کشته شوند . رسول‌خدا (ص) این پیغام کــه **جبرئیل** بیاورد باقوم بگفت . ایشان گفتند : این‌اسیران همه خویش وپیوند وبرادرانِ مااند ، ازیشان فدا ستانیم ودر وجه وساز قتال دشمن نهیم ، واگــر ازما قومی کشته شوند لامحاله شهیدان باشند . بدان خرسندیم و خوشنود . پس دیگرسال روز **احد** بعدد

آن اسیران از مسلمانان کشته شدند. چون مسلمانان گفتند: «**انّیٰ هٰذا؟**» ربّ‌العالمین گفت: «مِن عند انفسکم» - این بآنست که فدا ستدید و خود اختیار قتل کردید.

«انّ‌اللّهَ علیٰ کلّ‌شیءٍ» مِن التصرمع طاعتکم نبیّکم، وترکِ التصرمع‌مخالفتکم آیاه «قدیرٌ».

«وما اصابکم» این خطاب بامؤمنانست، «یومَ الْتَقَی الجمعان» روز **احد** که هردو گروه مسلمانان و کافران برهم رسیدند.

«فبِاذن الله» یعنی بقضاء الله وقدره. این‌تسلیت مؤمنان است، میگوید: آنچه رفت بقضا وقدر وخواستِ خدای رفت.

«و لِیَعلمَ المؤمنینَ ولیعلم الّذین نافَقوا.» - این علم بمعنی «رؤیت» است یعنی تا ببیند مؤمنان را وثبات ایشان را، ورضاء ایشان بقضا وقدر، وصبرایشان ببلا وشدّت. ومنافقان را بیند، باجزع وبا تقدیر بخصومت. منافق دودل است ودو راه، ودو سخن، از «نافقا» گرفته‌اند. روباه وموش خانهٔ خویش را دودر سازند. یکی معروف وآشکارا که برعادت آنجا آمد وشد کنند بروز امن، وآنرا «قاصعا» گویند، و دری دارند نهانی، روزگریختن خود را چون بردر معروف بیم بینند، واین در نهانی «نافقا» گویند.

«وقیل لهم تَعالَوا قاتِلوا فی‌سبیل‌اللّهَ اَوِ ادْفَعوا» - آنکه که مؤمنان بغزاء **احد** میرفتند فرا منافقان گفتند **عبداللّه‌بن‌ابی** و اصحاب او که: بیائید کشتن کنید از بهر خدای یا از مؤمنان دفع کنید. درین‌آیت دفع وقتل‌دریك نظم کرد، سقّا، ودیدمبان، وپاسبان، وستوربان، وطبّاخ، ودلیل، وآنچه‌ازین‌بابست همه‌غازیان کرد، چون سرّاج و نعالّ وامثال ایشان هرکه در لشکر کاهست. **سدی** و **فراء** و جماعتی گفتند: «دفع» رباط است. و «رباط» آنست که کسی درثغر کافر بایستد،

ودشمن‌را ازبلاد اسلام بازدارد باقامت حرب ، یا باظهارحجت . وفیه قال‌النبی(ص) : « رباط یوم فی‌سبیل‌الله خیرٌ مِنَ الدّنیا وماعلیها » . وفی روایة : خیرمن‌ألف یوم فیما سِواه من المنازل » .

« قالوا او نعلمُ قِتالاً لَاتَّبعناکم » ـ **عبدالله‌بن‌ابی** باسیصد مرد منافق جواب دادند که : اگر ما دانستیمی که جنگ خواهد بود با شما بیامدیمی ، لکن جنگ نخواهدبود . واین‌سخن‌بنفاق گفتند، که اگرجنگ بودی هم‌نیامدندی . رب‌العالمین گفت : « هُم لِلکفر یومئذٍ اقربُ منهم للایمان » ـ آنروز آن سخن گفتند و باز گشتند ، کفر را اولی‌تر بودند ازآنچه ایمان را . آنگه تفسیر کرد و گفت : « یقولون بِاَفواههم »ای‌بألسنتهم ،«مالیس فی‌قلوبهم وَالله اعلمُ بما یکتُمون » .

« الّذین قالوا» یعنی المنافقین ، « لِاِخوانهم » یعنی لأمثالهم مِن‌اهل النفاق . وقیل لاخوانهم فی‌النّسَب لافی‌الّدین ، وهم شهداء **احد** . « وقَعدوا » یعنی عن‌الجهاد . الواو للحال .

«لو اَطاعونا »یعنی‌شهداءُ **احد** فی‌الاِنصراف عن‌النبی(ص) والقعودِ « ماقُتلوا » فرَدَّ الله‌تعالیٰ علیهم و قال : قُل لهم یا **محمد** :« فَادْفعوا عن انفسِکمُ‌المَوْتَ اِن کنتم صادقین » . انِ الحذرُ ینفع من‌القدر .

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ :« اِن ینصرْکمُ الله فلا غالبَ لکم» ـ هر کرا رقم نصرت از درگاه عزّت برناصیهٔ روزگارِ او کشیدند ، یگانهٔ عالم گشت ، وقطب مرکزسیادت ، ونشانهٔ اهل مملکت ، وقبلهٔ آمال خداوندان حیرت .

« و اِن یخذُلکم فمن ذَاالّذی ینصرکم مِن‌بعده » و هرکرا صفت خذلان از درگاه بی‌نیازی روی نماید ، بحکم قهر پردهٔ تجمّل ازروی کارِ او بردارند ، و رقم

مهجوری برحاشیهٔ وقت اونهند، ومردود همه عالم گردانند؛ تاازسرِ مهجوری ودرد بازماندگی این نوحه باخود می کند که :

بِایّ نواحی الأرض ابغی وصالکم
و أنتم ملوكٌ ما لِنحوکُمُ قصدٌ

گفتم که براز اوج برین شد بختم
وز ملك نهاده چون سلیمان تختم
اکنون که بمیزان خرد برسَختم
از بُنگه دونیان کم آمد رختم

به داود (ع) وحی آمد که : یا داود ! اِن وضعتُك فمَن ذَا الّذی یرفعك؟ و اِن رفعتُك فمن ذَا الّذی یَضَعُك ؟ و اِن أعززتُك فمن ذا الّذی یُذِلّك ؟ و اِن اذللتُك فمن ذا الّذی یُعزّك ؟ و اِن نصرتُك فمن ذا الّذی یَخذلك ، و اِن خذلتُك فمن ذا الّذی ینصرك ؟ .

حدیثِ نصرت میرود، ونصرت لامحاله بر دشمن بود . وهیچ دشمن ترا چون هواء نفس‌تونیست . والیه اشار النبی(ص) : « اعدیٰ عدوّك نفسُك الّتی بیْنَ جنبَیْك » . چون دشمنِ قوی‌تر نفس بود هرآینه جهاد باوی صعبتروبزرگتربود . چنانکه سیّد گفت : « رجَعْنا من‌الجهاد الاصغر الی الجهاد الأکبر » .

ونشان نصرت برنفس، آن **پیر طریقت** بازداد که بدرخت خرمابرشد، سیخی بشکمش درشد ، ازناف تا بسینه بردرید، بخویشتن نگریست گفت : الحمدلله که نمردم تا ترا بکام خویش بدیدم، وبرتو نصرت یافتم ! رحمت خدا برآن جوانمردان بادکه کمرمجاهدت برمیان بستند، ودر میدانِ عبودیّت درصفِ خدمت بیستادند، وقدم بر کلِّ مرادِ خود نهادند . باخلق خدا بصلح وبانفس خود بجنگ .

باخود ز پی تو جنگها دارم من
صد گونه ز عشق رنگها دارم من
در عشق تو از ملامت بی‌خبران
برجان و جگر خدنگها دارم من

مصطفی (ص) حرب کردن بانفسِ خود جهاد بزرگتر وصعب‌تر از آن‌خواند که حرب کردن باکافر گاه بود و گه نبود، وحرب کردن با نفس پیوسته بود. و از سلاح کافر برحذر توان بودن که ظاهراست وپیدا، وسلاح‌نفس و وساوس و شهوات نهانی‌است، از آن حذر کردن دشخواراست وصعب. ونیز اندر حربِ کافراگرنصرت دشمن را بود ومؤمن کشته شود شهادتست ورضوان حق جلَّ جلاله، واندر جهاد نفس اگر نصرت نفس دشمن را بود قطیعت است و عذاب جهنم. آن صفتِ نیک‌بختانست، واین حال بدبختان. هرگزچون هم نباشند وبرابرنبوند! این است که رب‌العالمین گفت: «افَمَنِ اتَّبع رضوانَ‌الله کمَن باء بِسَخطٍ مِنَ‌الله.» همانست که جای دیگر گفت: «افمن کان مؤمناً کمَن کانَ فاسقاً لایستَوُن»، و نیز: «افمن یُلقیٰ فی‌النارخیرٌ امَّن یَأتی آمناً یومَ‌القیٰمة؟»، «افمن یمشی مُکِبّاً علیٰ وجهه أهدیٰ؟» الآیة، وهم ازین‌بابست: «قُل هل‌یستوی الَّذین‌یعلمون والّذین‌لایعلمون»، «وما یستوی الأعمیٰ والبصیر»، «ومایستوی الأحیاءُ ولَا الأمواتُ.»

وَ الیه الاِشارة بقوله تعالیٰ: «هم درجاتٌ عندالله» ای هم اصحابُ درجات فی‌حکم الله فَمِن سعید مقرّب، ومن شقّی مبعَّد.

۲۹- النوبة الاولی

قوله تعالیٰ: «وَلَا تَحسَبَنَّ» ومپندار البته، «الَّذِینَ قُتِلُوا» ایشان راکه بکشتند، «فِی سَبِیلِ اللهِ» (ازبهرخدا) در راه خدا، «اَموَاتاً» که‌ایشان مردگان‌اند،

« بَلْ أَحْيَاءٌ » نیستند که زندگانند ، « عِنْدَ رَبِّهِمْ » نزدیک خدای خویش ، « يُرْزَقُونَ (۱۶۹) » برایشان رزق می‌رانند و نُزُل میرسانند.

« فَرِحِينَ » شادمانان ، « بِمَا آتَاهُمُ اللّٰهُ » بآنچه‌داداللّٰه ایشان را ، « مِنْ فَضْلِهِ » از افزونی نیکوئی از آنِ خویش ، « وَ يَسْتَبْشِرُونَ » وشادی می‌برند ، « بِالَّذِينَ » بکسان ایشان که هنوز زنده اند ، « لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ » که نیز بایشان نرسیده‌اند ، « مِنْ خَلْفِهِمْ » از پسِ ایشان ، « أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ » (شادمی بینند)(۱) که برایشان بیم نیست فردا ، « وَلَاهُمْ يَحْزَنُونَ (۱۷۰) » و اندوهگن نباشند.

« يَسْتَبْشِرُونَ » شادی می‌برند ، « بِنِعْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ » بنواختنی ازخدای ، « وَفَضْلٍ » وافزونی نیکوی‌از وی ، « وَأَنَّ اللّٰهَ لَا يُضِيعُ » و (شاد می‌بینند)(۲) که خدای ضایع نگذارد ، « أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۷۱) » مزد گرویدگان.

« اَلَّذِينَ اسْتَجَابُوا » ایشان که پاسخ نیکو کردند ، « لِلّٰهِ وَالرَّسُولِ » خدایرا و رسول را ، « مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ » از پس‌آنکه بایشان رسید خستگی ، « لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا » ایشان راست که نیکو درآمدند ، « مِنْهُمْ » از میان ایشان ، « وَ اتَّقَوْا » واز اِبا بپرهیزیدند ، « أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۲) » مزدی بزرگوار.

« اَلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ » ایشان که مردمان فرا ایشان گفتند : « إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ » که مردمان سپاه گرد کردند شما را ، « فَاخْشَوْهُمْ » بترسید از ایشان ، « فَزَادَهُمْ إِيمَاناً » و(خبرِ ایشان) ایشان‌را ایمان افزود ، « وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللّٰهُ » وگفتند که بسنده است خدای مارا ، « وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ (۱۷۳) » ونیک کاردان و کاربر پذیر که اوست.

« فَانْقَلَبُوا » باز گشتند ، « بِنِعْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ » بنیکوئی از خدای ، « وَفَضْلٍ » و افزونی از تجارت ، « لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ » نرسید بایشان هیچ بدی ، « وَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللّٰهِ » و برپی راه خوشنودی خدای افتادند ، « وَاللّٰهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ (۱۷۴) »

۱و۲ ــ ج : میباشند .

و خدای بافضل وبزرگوار است .

« اِنَّمَا ذٰلِکُمُ الشَّیْطَانُ » آن دیو مردم بود ، « یُخَوِّفُ اَوْلِیَاءَهُ » چون خودانرا می‌ترساند ، « فَلَا تَخَافُوهُمْ » شما مترسید از ایشان ، « وَ خَافُونِ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ (۱۷۵) » واز من ترسید اگر گرویدگان اید .

« وَلَا یَحْزُنْكَ » و اندوهگن منمایاد ترا ، « الَّذِینَ یُسَارِعُونَ فِی الْکُفْرِ » ایشان که درکافری می‌شتابند ، « اِنَّهُمْ لَنْ یَضُرُّوا اللّٰهَ شَیْئاً » که ایشان خدایرا نگزایند هیچ‌چیز ، « یُرِیدُ اللّٰهُ » میخواهد خدای ، « اَلَّا یَجْعَلَ لَهُمْ حَظّاً فِی الْاٰخِرَةِ » که ایشان را بهره‌ای ندهد درآن جهان ، « وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ (۱۷۶) » و ایشان را است عذابی بزرگ .

« اِنَّ الَّذِینَ اشْتَرَوُا الْکُفْرَ بِالْاِیمَانِ » ایشان که کفر خریدند و ایمان فروختند ، « لَنْ یَضُرُّوا اللّٰهَ شَیْئاً » خدایرا بر هیچ چیز نگزایند ، « وَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِیمٌ (۱۷۷) » وایشان راست عذابی دردنمای .

« وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا » مپندار ایشان که کافرشدند ، « اَنَّمَا نُمْلِی لَهُمْ » که آنچه‌ما ایشان‌را فرا(۱) گذاریم ، « خَیْرٌ لَهُمْ » ایشانرا به است ، « اِنَّمَا نُمْلِی لَهُمْ » ما ایشان را از بهر آن می‌فرا گذاریم ، ومهلت دهیم ، « لِیَزْدَادُوا اِثْماً » تا بزه افزایند ، « وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِینٌ (۱۷۸) » و ایشان راست عذابی خوار کننده ونومید گذارنده .

النوبة الثانية

قوله تعالیٰ : ولا تحسبنَّ الّذین قُتلوا فی‌سبیل‌اللّه . . . » الآیة . مفسّران گفته‌اند که : این آیت درشأن شهداء **بدر** و **احد** فرودآمد . شهداء **بدر** چهارده کس‌بودند ،

۱ ـ ج : فرو .

ازیشان شش کس مهاجراند : **مهجع بن‌عبدالله** مـولیٰ **عمر بن‌خطاب** ، وهـو اوّل قتیل قُتل یوم **بدر** ، و **عبیدبن‌الحرث** ، و **عمیر بن ابی‌وقاص** ، و **ذوالشمالین** عبد **عمرو بن نضلة** ، و **عقیل بن بکیر** ، و **صفوان‌بن‌بیضا** . و شهـداء **احد** هفتـاد کس بـودند . ازیشان پنج کس مهاجران : **حمزة بن عبدالمطلب** ، **مصعب‌بن‌عمیر** ، **عثمان‌بن‌شماس** ، **عبدالله بن جحش** ، **سعد** مولی **عتبة بن ربیعة** . دیگر همه انصار بودند که در راه خدا ، ازبهرخدا کشته شدند ، و از رب‌العزة بایشان نواختها رسید و کرامتها دیدند . ارواح ایشان درشکم مرغانِ بهشتی تا در مرغزار بهشت پـرواز می کنند ، وازآن میوهای بهشتی‌می‌خورند ، وآنکه قرارگاه ایشان قندیلهاءزرین درزیرعرش‌ملِك . ایشان‌چون‌این‌نواخت واین کرامت‌دیدندویافتند، قالوا : یالیتَ‌قومَنا یعلمون مانحن فِیْهِ من‌النعیم . گفتند : ای کاشك کسانِ ما که در دنیااند از احوالِ‌ما خبر داشتندی ، واین نواخت و کرامت واین جای‌خوش واین ناز و نعیم که ما داریم بدانستندی ، بودی که ایشان نیز جهاد کردندی تا باین روز دولت وشادی‌رسیدندی . رب‌العالمین گفت : شما ساکن بُوید که این‌خبرمن بازرسانم ، وازآنچه شما درآئید ایشان را بیاگاهانم . پس‌این‌آیت فرو فرستاد : « ولاتحسبَنَّ الّذینَ قُتلوا فی‌سبیل‌الله امواتاً » الآیة .

وخبر درست است از **جابر بن‌عبدالله** ، گفت : روزِ**احد** پدرم کشته‌شد ، ومن دلتنگ و رنجور نشسته بودم ، **مصطفی** (ص) بمن بر گذشت ، گـفت : مالی أَراكَ مُکتَئِباً حزیناً ؟ **قلت** : یارسول‌الله قُتل أبی و علیه دینٌ ، وله عیال ، فقال : ألا اخبرك ما کلّم‌اللهُ‌احداً قطُّ الّا‌من‌وراء حجاب، و کلّم‌اباك کفاحاً؟فقال: یاعبدالله تَمَنَّ عَلَیَّ اُعطِك، فقال : یاربِّ اتمنّیٰ‌علیك ان تَرُدَّنی‌الی‌الدُّنیا حتّی اُقتَل فیك الثّانیة ، فقال : انّه سبق من‌القول : « أنّهم الینا لایُرجعون » . قال : یاربِّ ! فبَلِّـغ عنّی اصحابی . قال : ففیه نزلت : « ولاتحسبَنَّ الّذین قُتلوا» الآیة . قرامت **شامی** « قُتِّلوا » مشدّد است برمعنی

مبالغت، یعنی: بزاری کشتند ایشانرا، وآن حمزه بود که شکم وی بشکافتند، و جگر بیرون کشیدند.

« بَل احیاءٌ » - ایشان را « اَحیاء» خواند، که ارواح ایشانرا درشکمهای مرغان از میوهٔ بهشت روزی میرسانند؛ روزی مقدر در وقتِ معین، همچنانکه زندگان را باشد. و گفته‌اند که: ایشان را «احیاء» خواند از بهر آنکه ارواح ایشان تا بقیامت هرشب زیر عرشِ مجید بسجود درآیند، همچون ارواح زندگان مؤمنان آنکه که‌بوضودرخواب‌شوند. و گفته‌اند: شهیدان‌را تابقیامت هرسال‌ثواب غزوی‌بنویسند از آنکه سنّت جهاد بنهادند، پس ایشان را « احیاء » بدان خواند که همچنانکه زندگان را درجهاد ثواب نویسند ایشان را نیزمی‌نویسند. و گفته‌اند: ایشان را نشویند و باجامهٔ خویش بگذارند چنانکه زندگان را. قال (ص): « زَمِّلوهم بِدِمائهم و کلومِهِم، فَاِنّهم یُحشرون یومالقیامة بدِمائِهم، اَللّونُ لون‌الدّم، والرّیح ریح‌المسك. » و گفته‌اند که: خاك نخورد ایشان رادر گور، چنانکه زندگانرانخورد. درآثار بیارند که: چهار کس آنند که خاك نخورد ایشان را بعد از مرگ: انبیاء، علماء، شهداء، و حافظان یعنی حَمَلهٔ قرآن. و دریر معنی آوردند که عمروبن‌الجموح و عبدالله‌بن عمروبن‌حزام هردو روز احد شهید گشتند، و هردو را دریك گور نهادند، و گور ایشان بر گذرگاه سیل بود. بعداز چهل وشش سال سر ایشان باز کردند، تا بجای دیگر نقل کنند ازبیم‌سیل، ایشان را تازه‌دیدند. چنانکه گوئی یك‌روز گذشته است تا ایشان را دفن کرده‌اند، و خاك ایشان را ناخورده وتباه نا کرده.

قوله: « عند ربّهم یُرزَقون » - ای مِن ثِمارالجنّة وتُحَفها. رزق‌نامی‌است چیزی را مقدّر در وقتی معیّن؛ چنانکه جای دیگر گفت: « ولهم رزقُهم فیها بُکرةً و عشیّاً ».

« فرِحینَ بما آتاهمُ‌اللهُ مِن فضله » ـ فضل خدا اینجا « قتل» است در راهِ خدا ، که فضل دارد برمرگ در طاعت بی‌قتل . و گفته‌اند که : « نعیم » بهشت است ورضا ولقاء حق .

« و یستبشرون بِالّذین لم یَلحقوا بهم » ـ ای بِکَرامتهم . وشادی میبرند برادران و کسان‌ایشان که هنوز زنده‌اند، وبآن پایگاه که ایشان‌رسیده‌اندنرسیده‌اند، امّا بشرف‌پایگاه ، اینان را در ایشان رسانیدند ، وهنوز زنده‌اند ازپسِ ایشان . وفی‌معناه قول‌النبی(ص) : یَشفع الشّهیدُ فی‌سبعینَ مِن اقاربه .

ثمّ قال : « اَلّا خوفٌ علیهم ولاهم‌یحزَنون» ـ ای : بأن لاخوفٌ علی اخوانهم المؤمنین‌اذا لَحِقوا بهم. قال السدی : یُؤتَی‌الشّهیدُ بکتابٍ فیه مایقدَم علیه من‌اخوانه و اَهله ، فیُقال یقدم علیك فلانٌ یوم کذا و کذا ، ویقدم علیك فلانٌ یوم کذا و کذا ، فیَستبشر حین یقدمون علیه کما یستبشر اهل‌الغائب بقدومه فی‌الدّنیا .

« یَستبشرونَ بِنعمةٍ مِنَ‌اللهِ وفَضلٍ » ـ اگر کسی گوید فائدهٔ این استبشار در آن جهان چیست چون در دنیا خود دانسته بودند ؟ و ازفضل ونعمتِ‌الله آگاه بودند؟ نه‌چیزی بینند که ندانسته بودند ، تا بآن شاد شوند ؟ جواب آنست که : در دنیا هرچنددانسته بودنداما از راهِ خبرواستدلال دانسته بودند ، نه از راه کشف ومعاینه ، و« لَیس‌الخبر کالمعاینة » . چون‌آن خبرعیان گردد ، وامیدنقد شود ، واندازهٔ ثواب بحدِ استحقاق وامید در گذرد ، شادی ایشان بیفزاید ، ومضاعف شود . ونیزشادی‌دنیا باخوفِ خاتمه آمیخته شود و شادی عقبی ازآمیغ(۱) خوف و اندوه پذیرفتن پاك باشد ، وتا ازین آمیغ پاك نشود بحدِ کمال نرسد .

« و اَنّ‌َالله » ـ ای : وبِاَنّ‌الله، عطف‌است بر« بنعمةٍ من‌الله». میگوید: شادی‌برند

۱ ـ آمیغ : آمیزش ، آمیغه : آمیخته .

بنعمت وفضل خدای ، وبآنکه خدای فضل ونعمتِ خویش برایشان تمام کرد ، و از مزدِ ایشان هیچ‌چیز باز نگرفت، ونیزبیفزود . قراءت **کسائی** « وَ اِنّ‌اللّٰه » بکسرالف است برمعنی استیناف ، و ترغیب دیگران بایمان و طلب ثـواب‌آن ، فکأنه قـال : وَاللّٰه لایُضیعُ اجرَ المؤمنین . وفی‌بیان ثواب الشّهداءِ ماروی **علی بن موسی‌الرضا** عن ابیه **موسی بن جعفر** ، عن ابیه **جعفر بن محمد** ، عن ابیه **محمدبن علی** ، عـن ابیه **علی بن‌حسین** ، عن ابیه **حسین بن علی** (ع) قال : بینما **علی بن ابی طالب** (ع) یخطب النّاسَ ویَحُثُّهم‌علَی‌الجِهاد ، اذقام الیه شابٌّ وقال : یاامیرالمؤمنین اَخبِرنی عن‌فضل‌الغُزاة فی‌سبیل‌اللّٰه . فقال: کنت ردیفَ رسول‌اللّٰه(ص) علی‌ناقةالعضباءِ ، ونَحن مُقفِلون من‌غزوة؛ فسألتُه عمّا سألتنی‌عنه ، فقال‌النّبیّ(ص) : « اِنّ الغُزاةَ اذا همّوا بِالغزو کتبَ‌اللّٰه لهم براءةً من‌النّار ، و اِذا تجهّزوا لِغزوهم باهَی‌اللّٰه بهم الملائکة ، واذا وَدّعهم‌اهلوهم بکتْ علیهم الحیطانُ والبیوت ، ویَخرجون من ذنوبهم کما تخرج الحیّةُ من‌سلخها ، ویُوکّل‌اللّٰهُ عزّوجلّ لکلّ رجل‌منهم اربعین‌الف ملك یحفظونه ، مِن‌بین‌یدیه ومن‌خلفه وعن‌یمینه وشماله ، ولایعمل‌حسنة الّا اُضعِفت‌له ، و یُکتب‌له عبادة الف رجل یعبدون‌اللّٰه‌عزّوجلّ الف سنةٍ ، کلّ سنة ثلاثمأة وستّون یوماً ، والیوم مثل عمرالدّنیا . واذا صاروا بحضرة عدوّهم ، انقطع علمُ اهلِ الدنیا عن ثواب‌اللّٰه ایّاهم ، فاِذا برزوا لِعدوّهم و اُشرعت(۱) الاسنّةُ وفُوّقَت(۲)السهام، وتقدّمَ‌الرّجل‌الی‌الرّجل، حَفّتهُم‌الملائکةُ بأجنحتها، ویدعون‌اللّٰهَ لهم‌بالنصروالتّثبیت ، ونادی مُنادٍ : «الجنّةُ تحت ظِلال‌السّیوف». فتکون‌الطعنةُ والضّربة علی‌الشّهید اهوَنَ من شرب‌الماء البارد فی‌الیوم‌الصائف (۳) ، واذا زال‌الشهید عن‌فرسه بطعنة اوضربة لـم یَصِل‌الی الأرض حتّی یبعثَ‌اللّٰه الیه زوجتَه من‌الحورالعین ، فَتُبشّره

---

۱ ـ اشرع الرماح : راست کردنیزه هارا بسوی کسی (منتهی‌الارب) ۲ـ فوق السهم : جعل‌له فوقاً (المنجد) ۳ـ الصائف : الحار ، ویقال «صیف صائف» کما یقال « لیل لائل » (المنجد) .

بما اَعدّالله له مِن الکرامة ؛ واِذا وصل الی الأرض تقول له الارض : مرحباً بالرّوح الطّیبة الّتی اُخرجت من البدن الطیّب . اَبشِر فاِنّ لك مالاعینٌ رأتْ ، ولا اُذن سمِعتْ ، ولاخطَر علیٰ قلب بشر! ویقول الله تعالی : أنَا خلیفته فی اهله ، ومَن ارضاهم فقد أرضانی ، و مَن اَسخطَهم فقد اسخطنی . و یجعل الله تعالیٰ روحَه فی حواصل طیر خُضر تَسرحُ فی الجنّة حیثُ تشاء ، وتأکل من ثمارها ، و تأوی الیٰ قنادیلَ من ذهب معلّقة بالعرش » .

قوله : « الّذینَ اسْتَجابوا لِلّهِ وَالرّسولِ . . . » الآیة ــ **مجاهد** و **مقاتل** و **عکرمه** گفتند : این آیات در غزوة **بدر الصغری** فروآمد ، وقصه آنست که روز **احد** بعداز آنکه هزیمت وشکستگی برمسلمانان افتاد **ابوسفیان** گفت : یا **محمد** بیننا و بینك موسمُ بدرالصّغریٰ اِن شئتَ . یا **محمد**(ص) ! ازین پس اگر خواهی به **بدر صغری** باهم آئیم وجنگ کنیم . و **بدر صغری** آبی بود ومرغزاری **بنی کنانه** را ، و در جاهلیت بازارگاه ایشان بود ؛ هرسال چند روز آنجا رفتندی وبازرگانی کردندی . چون **ابوسفیان** آن سخن گفت ، رسولِ خدا(ص) جواب داد : آری چنین کنم ، وعده گاهِ ما آنجاست . پس دیگر سال **ابوسفیان** واهل **مکه** بوعده بیرون آمدند تابه **مر الظهران** رسیدند . رب العالمین رعبی وبیمی در دلِ ایشان افکند ، هم از آنجا **ابوسفیان** همت کرد که به **مکه** باز شود . بر **نعیم بن مسعود الاشجعی** رسید که از **مکه** می آمد ، وقصد **مدینه** داشت ، گفت : یا **نعیم** وعده دارم با **محمد**(ص) که ببدر صغریٰ جنگ کنیم ، واکنون سازِ جنگ و وقت آن ندارم ، و می خواهم که بمکه باز شوم ، اما می اندیشم که **محمد**(ص) بیرون آید بوعده گاه ، ومارا نیابد ، برما دلیر شود ، وخُلف از جهت ما بیند ، اگر تو تدبیری سازی وایشانرا دفع کنی تا از **مدینه** بیرون نیایند ، و خُلف از جهتِ ایشان بود من ترا ده اشتر دهم . واینك **سهیل بن عمرو** ضامن است تا بتو

رساند. **نعیم بن مسعود** با **ابوسفیان** این قراربداد، وبتعجیل رفت تا در**مدینه** شد. قوم را دید که جنگ را تجهیز میکردند، ومیعاد **ابوسفیان** راکارمیساختند. **نعیم** گفت بدرائی که رای شما است! پارسال دیدید که بدیار و وطن وقرارگاه شمادرآمدند و کردند آنچه کردند، اکنون شما بتن خویش ظلم میکنید که برایشان می‌شوید، وخودرادرمهلکه‌می‌افکنید. من **بوسفیان** را دیدم باجمعی انبوه ولشکری فراوان بیرون آمده، وسازِ جنگ وقتل کرده. اصحاب رسول(ص) که این خبرشنیدند بسهمیدند، وچون امتناعی بنمودند رسولِ خدا(ص) گفت: وَالّذی نفسی بیده لَاَخرُجنَّ ولووحدی. پس هرچه بددل ومنافق بودند بماندند، وهرچه مسلمان و دلاور بودند با سازِ قتال وصحبتِ رسول(ص) بیرون شدند، و گفتند: «حسبُنااللّه ونعم‌الوکیل». و براه هر که برایشان رسید ازمشرکان، میگفت: «اِنّ النّاسَ قد جَمعوا لکم فَاخشَوهم» ومؤمنان می گفتند: «حسبُنَا اللّه ونعم‌الوکیل» تا **ببدر الصغری** رسیدند، **بوسفیان** همان که رعب در دلِ او افتاد به **مکه** بازرفت. واهل**مکه** «جیش السَّویق» برایشان نهادند، یعنی که: انّما خرجتم تشرَبون التّویقَ». پس رسول خدا ویاران یك دو روزآنجا بیستادند وتجارت کردند، پس به **مدینه** باز رفتند باسلامت وغنیمت. و **جبرئیل** امین از درگاهِ عزت درآن حال فروآمد وآیت آورد که:

«اَلَّذینَ اَستجابوا لِلّه والرّسول مِن‌بعد ما اصابهمُ القَرحُ» - ای الجراحات «لِلَّذین احسنوا منهم» بطاعة الرّسول «وَ اتّقوا» مخالفته «اجرعظیم» یعنی الجنّة

«الّذین» یعنی المؤمنین. «قال لهمُ النّاسُ» یعنی **نعیم بن مسعود**: «اِنَّ النّاسَ» یعنی **اباسفیان** و اصحابه «قد جمعوا لکم فَاخشوهم» ولا تأتوهم. «فَزادَهُم» یعنی ذٰلك القول «ایماناً» ای ثباتاً فی‌دینهم و اقامةً علیٰ نصرة نبیّهم.

« فزادهم ایماناً » ـ دلیل است که در ایمان زیادت و نقصان آید، واین ردِ **مرجئان** است که ایشان گویند: ایمان نیفزاید و نکاهد، که ایمان بنزدیک ایشان گفتی وعقدی مجرداست بی اعمال و بی اکتساب طاعات. تا اگر کسی بزبان بگوید و بدل بداند که الله موجود است، و آنکه هیچ طاعت دیگر نکند و محظورات شرع بکار آرد، ایشان گویند: او مؤمن است، و ولی خدا، و مستوجبِ بهشت. و آنکه تفاضل و تفاوت درمیان مؤمنان نبینند، ودرطاعت و معصیت اثر زیادت ونقصان بر ایمان اعتقاد ندارند. ومنصوصات **قرآن** و اخبار و آثار وظواهر آن دلالت میکند بر بطلانِ اعتقاد و خُبث مقالتِ ایشان. قال الله عزّوجلّ: « اَم حَسِبَ الّذین اجْتَرحوا السّیّئات اَن نجعلهم کالّذین آمنوا وعملوا الصّالحات ». وقال تعالیٰ: « ام نجعلُ المتّقینَ کالفُجّار » و « لایستوی منکم مَن انفق مِن قبل الفتح وقاتلَ . . . الآیة» و« لایستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضّرر والمجاهدون فی سبیل الله بِاَموالهم و اَنفُسهم ». الآیة . وصحَّ فی الخبر: انّ الله عزّوجلّ یقول یوم القیامة فی باب الشفاعة : « اَخرِجوا مَن کان فی قلبه وزنُ دینار من الایمان، ثم من کان فی قلبه وزن نصف دینار ، حتیٰ یقول : ومَنْ کان فی قلبه وزن ذرّة »

وقال(ص) : «بینما أنَا نائم رأیتُ النّاسَ یُعرَضون علَیَّ وعلیهم قُمُصٌ (۱)، منها ما یبلغ الثّدیَ ، ومنها ما یبلغ دون ذلك . وعرُض علَیَّ **عمر بن الخطاب** وعلیه قمیصٌ یجرُّه ،» قالوا : « فماذا اَوّلتَ یا رسول الله؟» قال : «الدّین» . وقال عمر : «لووُزن ایمانُ **ابی بکر** بایمان اهل الأرض، اوقال بایمان هذه الأمّة ، لَرَجح به». این آیات و اخبار دلیل اند که در ایمان تفاوت و تفاضل هست . وبدمردان هرگز بدرجهٔ نیك مردان نباشند . وعاصی بدرجهٔ مطیع نباشد . و آنکس که ایمان وی ضعیف باشد هرگز برابر آنکس نبود کـه ایمانِ وی قوی باشد. واین ضعف وقوتِ ایمان از طاعت ومعصیت خیزد ،

---

۱ – قمص جمع قمیص = پیراهن .

هر کرا طاعت و اعمالِ خـیر تمامتر، ایمان وی قوی‌تر. و هر کرا معصیت بیشتر و برطاعت غالب‌تر، ایمانِ وی ضعیف تر و کمتر. **ابن‌عمر** گـفت: از رسول خدا(ص) پرسیدم که‌ایمان افزاید و کاهد؟ رسولِ‌خدا(ص) جواب داد: «نعم، یزید حتّیٰ یدخل صاحبه الجنّة، وینقص حتّی یدخل صاحبه النّار»، وقال **علی** (ع): انّ الایمان یبدو لُمظةً (۱) بیضاءَ فی‌القلب، کلّما ازداد الایمان ازدادت بیاضاً، حتی یبیَضّ القلبُ کلُّه؛ وِ انّ النّفاق یبدو لُمظةً سوداءَ فی‌القلب، کلّما ازداد النّفاق ازدادت سواداً حتّیٰ یسوَدّ القلبُ کلُّه. والّذی نفسی بیده لوشقَقتم عن‌قلب مؤمن وجدتُموه ابیض‌القلب، ولو شققتم عن‌قلب منافق وجدتُموه اسودَالقلب. وسُئل **علی‌بن‌عبدالله المدینی** عن الایمان فقال: قولٌ و عملٌ ونیّةٌ. قیل: اینتقص ویزداد؟ قال: نعم، یزداد و ینتقص حتی‌لایبقیٰ‌منه شیءٌ. وقیل‌لبعضهم: مازیادته ونقصانه؟ قال: اذا ذکرنا ربّنا وخَشیناه فذٰلك زیادته، و اِذا اغفلنا ونسینا وضیَّعنا، فذٰلك نقصانه.

«وقالوا حَسْبُنَاالله» - ای الّذی یکفینا امْرَهمُ‌الله. «و نِعْمَ الوکیل» و ذٰلك امانٌ لکلّ خائفٍ. وقال (ص): «من‌قال حسبِیَ‌الله ونعم‌الوکیل، علیه توکّلتُ وهو ربّ‌العرش‌العظیم، یقول‌الله تعالیٰ: لَاَکْفِیَنَّ عبدی، صادقاً کان‌اوکاذباً». وقال(ص): آخرُ ما تکلّم به **ابراهیم** (ع) حین اُلقی فی‌النّار: حسبیَ‌الله ونعم‌الوکیل».

«فَانْقلبوا بِنِعمة مِن‌الله وفضلٍ...» الآیة - باز گشتند، یعنی رسول‌خدا(ص) ومؤمنان که از **بدر** باز گشتند بعافیت و راحت و افزونی از تجارت، هیچ مشرک نادیده، وهیچ رنج بایشان نارسیده، وآنکه ثواب غزوایشانرا حاصل شده، وبطاعت داری رسولِ‌خدا(ص) برضا وخوشنودی حق رسیده. این‌است که رب‌العالمین گفت:

---

۱ - اللمظة: بیاض فی‌شفة الفرس السفلی، او البیاض فی‌الشفتین فقط. النکتة السوداء فی‌القلب (المنجد).

« لم یَمْسَسْهم سوءٌ وَ اتَّبعوا رضوانَ اللّٰه واللّٰه ذوالفضل العظیم » .

« انّما ذٰلکمُ الشّیطانُ » ـ آن صاحب خبر **نعیم بن‌مسعود** که گفت : **بوسفیان** با مشرکان به **بدر** رفت ، خــود دیو مردم است ، و آنچه گفت دیو در دهن وی افکنده بود .

« یُخوّفُ اولیاءَه » ـ اولیاء خود را ترساند ، یعنی منافقان که حقیقت ایمان ندارند و در ضلالت قــرین دیو اند . وقیل معناه : یُخوّف بِاَولیاءه ، یعنی یخوّف المؤمنین بالکفّار .

« فلاتخافوهم وخافونِ اِن کنتم مؤمنین » : ای مصدِّقین بوَعدی .

« ولایَحزُنْکَ » ـ میگوید : اندوهگن منمایاترا . وبرقراءت **نافع** « ولایُحزِنْکَ » بضم یا ، و کسر زا . معنی آنست که اندوهگن مگذار ترا غائب بودن ایشان که درنصرت کفرمی‌شتابند ، وبجنگ **احد** نیامدند ، وشما را فرو گذاشتند ، ازمنافقان وجهودان ومشرکان .

« اِنّهم لن یضُرّوا اللّٰهَ شیئاً » ـ ای لن یضرّوا اولیاء اللّٰه شیئاً ، واِنّما یعودُ وبالُ ذٰلك علیهم . ایشان از یاری که اللّٰه تــرا ومؤمنان را داد هیچ چیز بنکاهند ، و وبالِ آن‌هم بایشان باز گــردد . وقیل : « انّهم لن‌یضرّوا اللّٰه شیئاً » ای لن ینقصوا اللّٰه شیئاً من ملکه وسلطانه ، انّهم یضرّون انفسَهم بذٰلك .

« یُریدُاللّٰهُ اَلّا یجعلَ لهم حظّاً فی‌الآخرة » ـ ایــن آیت ردّ است بر **قدریان** که می گویند : بنده را قدرت است واستطاعت برفعل پیش ازفعل . ومعلوم است که ارادت اللّٰه در حرمان ایشان ازحظ آخرت ، ایشانرا از ایمان و طاعت باز داشت ، تا نتوانستند وقدرت طاعت نداشتند ، وچگونه قدرت آن دارند و خدای می‌خواهد که ندارند . ونظیراین آیت در**قرآن** فراوان است ، منها : قوله تعالیٰ « کَرِهَ اللّٰهُ انبعاثَهم فثَبَّطَهمْ » ، « لم یُرِدِاللّٰهُ أن یُطهّر قلوبَهم » ، « کذٰلك نَسلُکه فی‌قلوب المجرمین

لايؤمنون به »، « و جعلنا فی قلوبهم اكِنَّةً اَن يفقهوه وفی آذانهم وَقْراً »، « و مَن يُرِدِاللّٰهُ فتنتَه فلن تَملِكَ له مِنَ اللّٰه شيئاً »، « ولن تستطيعُوا اَن تَعدِلوا بين النساء ولو حرصتم »، « وَصَدّوا عنِ السّبيْل واللّٰهُ اَرْكَسَهم بمــا كسبوا »، « فَاَصَمَّهم وَ اَعمیٰ ابصارَهم »، « اِن هی الّا فتنتُك تُضِلُّ بها مَنْ تشاءُ وتهدی مَن تشاء » الیٰ غيرذٰلك من الآيات الدّالة علیٰ انّ الهادی والمُضلّ هواللّٰه تعالیٰ، والقــدرة و المشيئة والارادة كلّها لِلّٰه تعالیٰ. وفی الخبر أنّ النّبی (ص) قال: « اِتّقوا هذا القدَرَفا نّه شعبة من **النصرانية** ». قال بعضهُم: معناه، واللّٰه اعلم، اَنّ النّصاریٰ تزعم انّ **عيسی** يملك النّفعَ و الضّرر مع اللّٰه، كما يملكه اللّٰه، فكفروا بأن جعلوا مع اللّٰه شريكاً او شريكين، و **القدرية** تزعم اَنّ الخلق كلّهم شركاءُ لِلّٰه، يملكون الضرَّو النّفعَ، اِن شاؤوا ضرّوا انفسَهم، و اِن شاؤوا نفعوها، و اِن شاؤوا استقاموا، و اِن شاؤوا اعوَجّوا، من غير أن يحتاجوا الیٰ توفيق، او يلحقهم خــذلانٌ، اوسبق بخيرهم و شرّهم كتابٌ، او تكون فيهم مشيئةٌ تغلب ارادتهم ولا يغلبونها.

قوله تعالیٰ: « اِنّ الّذينَ اشْتَرَوُا الكفرَ بِالايمان لن يضرّوا اللّٰهَ شيئاً » - حينَ باعوا الايمانَ بالكفر.

« انّما يضُرّون انفسَهم » - بذٰلك « ولَهم عذاب اليم ».

« ولا تَحسَبَنَّ الّذينَ كفروا » - قراءت **حمزه** بيا است برتقدير: ولا يحسبنَّ الكفّارُ اَنّ اِملاءَنا ايّاهم خير لهم. وديگران بتا خوانند خطاب با رسول و تسليت مؤمنان و وعيد كافران، يعنی « ولا تحسبنّ يــا **محمد** الّذين كفروا... « اَنَّ ما » دو كلمه است « نُملی لهم خيرٌ لِاَنفسهم ». « اِنّما » اين، يك كلمه توان نهاد، و دو توان نهاد « نُملی لهم » يعنی نُمهِلهم لِيَزدادوا اثماً بمعاندتهم الحقّ وخلافهم الرّسولَ. اين آيت درشأن قومی كافران آمد كه: اللّٰه تعالی بعلم قديم خود دانست كه ايشان هرگــز ايمان نيارند،

وزندگی ایشان ایشان را کفر وشرک افزاید . سُئل النبی(ص) : ایُّ النّاس خیر ؟ قال : مَن طال عمره ، وحسُنَ عمله . قیل: فأیُّ النّاس شرٌّ ؟ قال من طال عمره ، وساء عمله . وقال ابن مسعود : مامِن نفس بَرَّة ولافاجرة الّا والموت خیر لها ، امّا الفاجر فمُستراحٌ منها ، وقرأ : « ولاتحسبنَّ الّذین کفروا انّما نُملی لهم » الآیة ، واَمّا البَرّةُ فمُستریحٌ منها ، وقرأ : « نُزُلاً مِن عندالله وما عندالله خیرٌ للأبرار » .

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ : « ولا تَحسبَنَّ الّذینَ قُتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء » الآیة :

یاحیاةَ الرّوح مالی لیس لی علمی بحالی
تلك روحی منك مِلئی ، وسوادی منك خالی

الٰهی زندگی ما با یاد تست ، وشادی همه با یافت تست ، وجان آنست که در شناختِ تست !

پیر طریقت گفت : زندگان سه کس اند : یکی زنده بجان ، یکی زنده بعلم ، یکی زنده بحق . او که بجان زنده است زنده بقوت است وبباد ! او که بعلم زنده است زنده بمهر است وبیاد ! او که بحق زنده است زندگانی خود بدو شاد ! الٰهی جان درتن گر از تومحروم ماند مردهٔ زندانیست ، و او که در راه تو بامید وصال تو کشته شود زندهٔ جاودانیست !

گفتی مگذر بکوی ما در مخمور
تا کشته نشی(۱) که خصم ما هست غیور
گویم سخنی بُتا که باشم معذور
در کوی تو کشته به که از روی تو دور !

۱ ــ نشی : مخفف نشوی

آری ! دوستان را زخم خوردن در کوی دوست بفال نیکوست ! در قمارخانهٔ عشق ایشان را جان باختن عادت وخوست .

مـال و زر و چیز رایگان باید باخت
چون کار بجان رسید جان باید باخت

هان ، وهان ، نگر ! تا ازهلاكِ جان در راهِ دوست اندیشی ! که هلاكِ جان در وفاء دوست حقا که شرف است ، و شرط جان در قیام بحق دوستی تلف است !

الحبُّ سُکرٌ خُمـاره تلفٌ یحسُن فیه الذُّبول و الَّدنَفُ
البسَنی الذّلُّ فـی محبّته والذُّلُّ فی حبّ مثله شرفُ

آن شوریدهٔ وقت **شبلی** رحمه‌الله گـفت : مَنْ کان فی‌الله تلفُه کان‌الله خَلَفه .

باختن جان در وفاءِ دوستی دولتی رایگانست ! که دوست او را بجای جانست ! اگر صدهزار جان داری فداء این وصل کنی حقا که هنوز رایگانست .

چون شاد نباشم که خریدم بتنی
وصلی که هزار جان شیرین ارزد ؟!

عاشقی بحقیقت درین راه چـون **حسین منصور حلاج** نخاست ، وصل دوست بازوار بهواءِ تفرید پران دید . خواست تا صید کند ، دستش برنرسید ، بسِرّش فرو گفتند : **یاحسین** ! خواهی که‌دستت بررسد سر وا زیرپای نِه ! **حسین**سروا زیر پای نهاد ، بهفتم آسمان برگذشت .

گر از میدان شهوانی سوی ایوان عقل آئی
چو کیوان درزمان خود را بهفتم‌آسمان‌بینی
ور امـروز اندرین منزل ترا حالی زیانی بُد
زهی‌سرمایه وسُودا ، که فردا زین‌زیان بینی!

نگر ! تا این‌چنین جوانمردان و جانبازان کـه ازین سرای رحیل کنند ، تو

ایشانرا مرده نگوئی که گوهر زندگانی جز دل ایشانرا معدن نیامد، و آب حیوة جز ازچشمهٔ جان ایشان روان نگشت. رب‌العالمین می گوید: « بل‌احیاءٌ عند ربّهم یُرزَقون» علیهم رِداء الهیبة فی‌ظِلال الانس، یبسطهم جماله مرّةً، و یستغرقهم جلاله اخریٰ.

که نـاز چشیدند و گهی راز شنیدند

گـاهی ز جلالت بجمالت نگـریدند

معروف کرخی یکی را می‌شست؛ آنکس بخندید! **معروف** گفت: آه! پس از مردگی زندگی؟! وی جواب داد که: دوستان او نمیرند، «بل ینقلون من‌دار الی دارٍ». چگونه میرند، و عزتِ **قرآن** گوید: « بل‌احیاءٌ عند ربّهم یُرزَقون »؟ شادند وخرم ،آسوده ازاندوه وغم، بافضل و بانعم، در روضهٔ انس بر بساط کرم! قدحِ شادی بردست نهاده دمادم! این‌است که رب‌العالمین گفت: « یَستبشرون بنعمة مِنَ‌الله وفضل و اَنَّ‌الله لایُضیعُ اجرَ المؤمنین ».

« اَلَّذینَ اسْتَجابوا لِلّٰه والرَّسول مِن‌بعد ما اصابهمُ القَرحُ » ـ ایشان که فرمان خدا ورسول‌را گردن نهادند، و ازعشق‌دین، جان عزیزخویش‌هدفِ‌تیردشمن‌ساختند. جان بذل کرده، وتن سبیل، ودل فدا، وآن رنج وآن خستگی بجان ودل خریده! **سری‌سقطی** گفت: حق عزّجلاله در خواب چنان نمود مرا که گفتی: **یاسری**! خلق را بیافریدم، لختی دنیا دیدند در آن آویختند! لختی بلا دیدند در بهشت و عافیت گریختند؛ لختي از بلا اینديشيدند محنت بجان و دل باز گرفتند، و نعمتِ وصال ما خواستند. فمَن انتم؟ شما از کدام گروهاید؟ وچه خواهید؟ **سری** گفت: جواب دادم که: « وانّك تعلم مانرید ».

چندم پرسی مـرا چـرا رنجـانی

حقا کـه تو حالِ من زِمن بِه دانی!

گفت : یاسری «لَأَصُبَّنَّ علیکم البلاءَ صبّاً» بجلال قدرِ ما که تازیانهٔ بلا برسرِ شما فرو گذارم ! وآسیای محنت برسرتان بگردانم . سری گوید : ازسر نور معرفت بالهام ربانی جواب دادم : أَلَیس المُبلی انت ؟ ریزندهٔ نثار بلا برسرما نه تو خواهی بود ؟

نفسُ المُحبِّ علی الأسقام صابرةٌ
لعلَّ مُسقمَها یوماً یُداویها

چون‌شفا ای دلربا ازخستگی ودردِ تست
خسته‌را مرهم‌مساز و درد رادرمان مکن

۳۰- النوبة الاولی

قوله تعالیٰ : «مَا کَانَ اللّٰهُ» خدای بران نیست ، «لِیَذَرَ الْمُؤْمِنِینَ» که فرو گذارد گرویدگان را ، «عَلَیٰ مَا اَنْتُمْ عَلَیْهِ» برآنچه شما برآیید [از کار آشکارا نا آزموده] ، «حَتّیٰ یُمَیِّزَ الْخَبِیثَ مِنَ الطَّیِّبِ» تا جدا کند ناپاك ازپاك ، «وَمَا کَانَ اللّٰهُ لِیُطْلِعَکُمْ عَلَی الْغَیْبِ» ونیست خدای برآن که شما را مطلع گرداند برغیب ، «وَ لٰکِنَّ اللّٰهَ یَجْتَبِی» لکن خدای میگزیند ، «مِنْ رُسُلِهِ» از فرستادگان خود ، «مَنْ یَشَاءُ» آنرا که خواهد ، «فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ» پس بگروید بخدای و فرستادگان وی ، «وَ اِنْ تُؤْمِنُوا» و اگر بگروید ، «وَ تَتَّقُوا» و بپرهیزید ، «فَلَکُمْ اَجْرٌ عَظِیمٌ (۱۷۹)» شماراست مزد بزرگوار .

«وَلَا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ یَبْخَلُونَ» مپندار ایشان را که دست می‌فشارند ببخل ، «بِمَا آتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ» بآنچه خدای‌ایشانرا داد از فضل‌خویش ، «هُوَ خَیْراً لَهُمْ» که‌آن به است ایشانرا ، «بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ» نیست که بهتراست ایشانرا ، «سَیُطَوَّقُونَ» آری‌طوق کنند درگردنهای ایشان ، «مَا بَخِلُوا بِهِ» آنچه دست فروفشردند بآن ،

« يَوْمَ الْقِيٰمَةِ » روز رستاخیز ، « وَ لِلّٰهِ مِيرَاثُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ » و خدا راست هفت آسمان و هفت زمین بازماندنی ازخلق ، « وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۸۰) » و الله با آنچه میکنید آگاه است .

« لَقَدْ سَمِعَ اللّٰهُ » بدرستی که خدای بشنود(۱) ، « قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا » سخن ایشان که گفتند : « إِنَّ اللّٰهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ » که خدای درویش است وما بی‌نیازان ، « سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا » آری بنویسیم برایشان آنچه گفتند ، « وَ قَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ » و کشتن ایشان پیغامبران را ، « بِغَيْرِ حَقٍّ » بناسزا وبی‌حق ، « وَ نَقُولُ » و گوئیم ایشان را فردا ، « ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (۱۸۱) » میچشید(۲) عذاب آتش .

« ذٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ » واین عذاب بآنست که دستِ شما پیش فرافرستاد از کرد ، « وَ أَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۱۸۲) » و بآنست که خدای بندگانرا ستمکار نیست .

« اَلَّذِينَ قَالُوا » ایشان که گفتند : « إِنَّ اللّٰهَ عَهِدَ إِلَيْنَا » که خدای پیمان گرفت برما ، « أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ » که نگرویم هرگز بفرستاده‌ای ، « حَتّٰى يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ » تا آنکه که آن فرستاده قربانی آرد بما ، « تَأْكُلُهُ النَّارُ » که آتش بپذیرفتاری آن را بخورد ، « قُلْ » گوی [ایشان را] ، « قَدْ جَاءَكُمْ » آمدند بشما ، « رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي » فرستادگان ازپیش من ، « بِالْبَيِّنَاتِ » به پیغامها ونشانهای درست ، « وَ بِالَّذِي قُلْتُمْ » و آنچه شما گفتید [از قربانهای آتش قبول خورده] ، « فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ » چرا کشتید ایشانرا ؟ « إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۸۳) » اگر می راست گوئید .

« فَإِنْ كَذَّبُوكَ » پس اگرجهودان ترا دروغ زن گیرند ، « فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ » دروغ زن گرفتند پیش از تو پیغامبران را ، « جَاؤُا بِالْبَيِّنَاتِ » که

---

۱ ـ نسخهٔ ج : بشنید .   ۲ ـ نسخهٔ ج : بچشید .

پیغامهای روشن آوردند، «وَ الزُّبُرِ» و نامَها، «وَ الْكِتَابِ الْمُنِيرِ [۱۸۴]» و نامهٔ روشن پیدا.

النوبة الثانية

قوله تعالیٰ: «ماكانَ اللهُ لِيَذَرَ المؤمنين...» الآية - سبب نزول این آیت برقول **سدی** آنست که: **رسول**خدا (ص) گفته بود: «عُرضتْ عَلَيَّ امّتی فی صُوَرها فی الطّین کما عُرضت علیٰ **آدم** (ع)، و اُعلمتُ مَن یؤمن بی ومن یکفر» الحدیث بطوله... گفت: امّتِ مرا برمن عرض دادند درصورتهای خویش، اندرمیانِ گِل، همچنان که بر **آدم** (ع) عرضه کردند. ومرا خبر دادند ازیشان که ایمان آرند و بمن بگروند، وایشان که ایمان نیارند وکافرشوند. این خبر بمنافقان رسید ایشان باستهزا گفتند: **محمد**(ص) میگوید که: من‌میدانم که مؤمن که خواهد بود وکافر که‌خواهد بود، تا بقیامت، چونست که ازعدم خبر میدهد؟ و از یشان که هنوز در آفرینش‌نیامدند، وخود را نمی‌شناسند که باوی میرویم(۱) ومی‌نشینیم؟؟ برسول‌خدا رسید که‌منافقان چنین گفتند، برخاست وبه‌منبربرآمد وخدایرا عزّوجلّ‌ستایش‌وثنا کرد، آنکه گفت: «ما بالُ اقوامٍ جَهَّلونی وطعنوا فی‌علمی، لاتسألونی عن‌شیءٍ فیما بینکم‌وبَین‌السّاعة الّاانبأتُکم‌به». فقام **عبدالله‌بن حذافة‌السهمی**، فقال: یارسول‌الله! مَن ابی! قال: **حذافة**. فقام **عمر بن‌الخطاب** وقال: یارسول‌الله! رضینا بِالله ربّاً، و بِالاسلام دیناً، وبك نبیّاً، وبِالقرآن اماماً، فَاعفُ، عفاالله عنك. فقال النبی: فهل أنتم مُنتَهون؟ فهل انتم منتهون؟ ثمّ نزل عن‌المِنبر، فأنزل‌الله: «ماکان‌الله لِیَذَر المؤمنین علیٰ ماأنتم علیه..» الآیة.

اهل معانی گفتند: این خطاب با مؤمنانست، یعنی: ما کان‌الله لیَذَرکم

---

۱ - نسخه ج: میبریم.

یا معشرَالمؤمنین ، علیٰ ماأنتم علیهِ منالتباس المنافق بالمؤمن ، والمؤمن بالمنافق ، حتّیٰ یمیزَ المنافق منالمؤمن . میگوید : خدا بر آن نیست که شما که مؤمنانايد آمیختهبا منافقان بهم فرو گذارد ، تمییز نا کرده ؛ یعنیبران است که تمییز کند ، و منافقازمؤمنجدا کند ، واینتمییز آنست که تکلیف جهاد کند ، وبنصرت وتقویت دیناسلام فرماید ، تاهرچه منافقبود فاپس نشیند از رسولخدا(ص) ، وجهاد نکند. وهرچه مؤمن بود با رسولخدا (ص) برخیزد و با اعداء دین بکوشد . ربالعالمین این بگفت وبجایآورد روز **احد** ، که منافقان نفاق خویش اظهار کردند آن روز ، و ازجهاد تخلف نمودند . **ابن کیسان** گفت : معنیآیتآنست که خدا بر آن نیست که شما را باقرار مجرد فرو گذارد ، وفرائض و واجبات دین برشما ننهاده ، و بجهاد و قتال نفرموده ؛ یعنی جهاد فرماید و فرائض طاعات برشما نهد تا پیدا گردد کــه پاینده برایمان و برقرار کیست ؟ و بازپس نشیننده از ایمان کیست ؟ **ضحاك** گفت : این خطاب بامنافقان ومشرکانست ، میگوید: خدا بر آن نیست که مؤمنانفرزندانِ شما در اصلابِ مردانـــ وارحام زنانِ شما آمیخته فرو گذارد ، بلکه جدائی افکند میانِ شما ومیانِ مؤمنان که در اصلاب وارحامِ زنان شما اند .

« حتّیٰ یَمیزَ الخبیثَ » ـ قراءت **حمزه** ، و **علی** ، و **یعقوب** بتشدید است و بضم یا ، وباقی بتخفیف و نصب یا خوانند ، ومعنی هردولغت یکسان است . یقــال مِزْتُالشَّیء اَمیزُهمیزاً ، ومیَّزْتُهتمییزاً . گفتهاند که : « خبیث »اینجا گناه است و « طیّب » مؤمن ، یعنی که ربّالعالمین ازمؤمن گناه فرونهد ، بمحنتها ومصیبتها وبلیّتها که در دنیا بوی رساند . ازینجا **مصطفی** (ص) گفت : « مایُصیبُ المؤمنَ وَصَبٌ ، ولا نصَبٌ ، ولاسقَمٌ ، ولا اذیً ، ولاحزنٌ ، حتّیالهَمّ یُهِمُّه ، الّا کفّرالله بهخطایاه » . اماوجوه « طیّب »درقرآن چهاراست : یکیبمعنیمؤمن ، چنانکه دریندآیت ودرسورة الانفال:

« لِيَميزَاللهُ الخبيثَ مِنَ الطَّيب » . ديگر بمعنى « حلال » چنانكه درسورة النّساء گفت : « ولا تتبدّلوا الخبيث بِالطّيّب » يعنى الحرام بالحلال . و در سورة المائدة گفت : « لايَستوى الخبيثُ وَ الطّيّبُ » . جاى ديگر گفت : « فَانكِحوا ما طاب لكم » يعنى ماحلّ لكم مِن النّساء . سديگر وجه بمعنى « حَسَنْ » است، چنانكه درسورة الملائكة گفت : « اِليه يصعَد الكلِمُ الطّيّبُ » اى الكلام الحسن ، وهى شهادة اَن لاالٰهالّا الله . « وَالعملُ الصّالح يَرفَعه » يعنى‌وبه يُقبَل‌العملُ الصّالح . همانست كه درسورة **ابراهيم** گفت : « اَلَمْ تَرَ كيف ضرب‌اللهُ مثلاً كلمةً طيبةً . . . » اى كامة حسنةً، وهى شهادة أن لا الٰه الّا الله . وجه چهارم بمعنى « طاهر » است چنانكه گفت عزّوعلا : « فتَيَمّموا صعيداً طيّباً » اى طاهراً .

« وما كانَ اللهُ لِيُطلِعَكم على الغيب » ـ اين ردّ است بر **اماميان** (۱) كه امام را دعوى علم‌غيب ميكنند . ربّ‌العالمين نفى كرد علم غيب از خلق خويش على‌العموم، بى‌استثناء ، مگرپيغامبرى را كه بوحى‌پاك ويرا علم‌غيب دهد . پس‌هر كه‌نه پيغامبر وصاحب وحى بود ويرا علم غيب نبود ، واگرچه امام بود . همانست كه ربّ‌العالمين گفت : « عالمُ الغيب فلا يُظهرُ علىٰ غيبه احداً الّا مَن ارتَضىٰ مِن رسول » و « وما كان اللهُ لِيُطلِعَكم على‌الغيب » ـ ميگويد : خدا برآن نيست كه شما را ديدار دهد تا فرا علم وحكم‌پوشيدۀ وى ببينيد ، يعنى كه شما مؤمن و منافق ازهم باز نشناسيد پيش ازآنكه ما تمييز كنيم ، وپوشيده بيرون‌آريم .

« ولٰكنّ اللهَ يَجتبى مِن‌رسله مَن‌يشاء » ـ اى ولٰكنّ اللهَ يَختار لِمعرفةِ ذلك مَن‌يشاء مِن‌الرّسل . وكان **محمد**(ص) مِمّن اصطفاه الله لهٰذا العلم .

« فَآمِنوا بِالله ورسله وإن تؤمنوا وتتّقوا فلكم اجرٌ عظيمٌ » ـ تا اينجا همه‌در غزاء **احد** است . پس ازين، چهارآيت عارض است درشانِ جهودان ؛ و پس ازآن

۱ ـ نسخۀ ج : **اماميتان** (!)

چهار آیت، دو آیت دیگر: «کلُّ نفسٍ ...» و «لَتُبْلَوُنَّ ...» هم در غزاءِ **احد** است وتمامی آن قصّه، چنانکه شرح آن کرده آید ان‌شاءالله.

قوله: «ولایَحسَبَنَّ الّذین یبخلون ...» ـ **ابن‌عباس** گفت: این آیت درشأن احبارجهودان آمد، که صفت ونعت نبوت **مصطفی**(ص) را بپوشیدند. ومعنی «بُخْل» اینجا کتمان علم است که الله ایشانرا داده بود و ایشان بپوشیدند و بگردانیدند. ونظیر این آنست که درسورة النّساء گفت: «اَلّذین یبخلون ویأمُرون النّاسَ بِالبخل ویکتُمون ما آتاهُمُ اللهُ مِن‌فضله». وبرین‌قول معنی «سَیُطَوَّقون» آنست که: یحملون اثمَه و وِزره، کقوله «یحملون اوزارَهم علی ظهورهم».

و بیشترین مفسران گویند که: این آیت درشأن ایشان آمد که زکوة ازمال بیرون نکنند. و فضل اینجا نصاب زکوة است از ضروب اموال. و بخل باز گرفتن زکوة.

«ولاتحسبنّ» ـ بتا قراءت **حمزه** است، یعنی: ولاتحسبنّ یا**محمد**! بخلَ الّذین یبخلون هو خیرٌ لهم. وباقی بیا خوانند، یعنی: ولایحسبنّ الباخلون بما آتاهم‌الله البخل خیرٌ لهم، بل هُوَ شرٌّ لهم، لأنّهم یستحِقّونَ بذلك العذابَ.

«سَیُطَوَّقون مابخِلوا به یومَ القیٰمة» ـ فردای قیامت ربّ‌العالمین آن مال که از آن زکوة بیرون نکنند ماری گرداند درگردنِ صاحبِ مال آویخته، و از فرق سرِ اوتا بقدم‌می گزاید، ومی‌رنجاند، و باوی‌میگوید: من آن‌مالِ توام، من آن کنزِ توام‌باین‌صفت؛ ویرامی‌برندتابدوزخ. رویٰ **ابوهریرة** قال قال‌رسول‌الله(ص): مامِن‌رجل یکون‌له مال، فیمنعه من‌حقّه، ویضعه فی‌غیرحقه، الّا مُثِّلَ یوم‌القیامةشجاعاً اقرعَ منتنَ الرّیح، لایمُرّبأحدٍ الّااستعاذمنه. فیَجیءُ حتّیٰ یدنومِن‌صاحبه‌فاِذا رآه‌استعاذمنه. فیَقول: ماتستعیذ منّی! و أنا مالُكَ الّذی کنتَ تدّخِرنی فی‌الدّنیا. فَیُطوّقه فی‌عنقه، فلایزال فی‌عنقه‌حتّیٰ یدخلَ معه جهنّمَ. قال: وتصدیق‌ذلك فی کتاب‌الله عزّوجلّ: «سَیُطوّقون

مابخلوا به يوم‌القيٰمة ».

ابراهيم نخعی گفت: « سيطوّقون » معنی آنست که: روز قيامت طوق آتشين در گردن آنکس کنند که زکوة ندهد، تا هيچنانکه طوق از گردن خالی نبود آتش از وی خالی‌نبود. مصطفی(ص) گفت: «مانعُ الزّکوة فی‌النّار» وقال: « لاتخالِط الصدقةُ مالاً الّا اهلکته »، و قال: « ماحبس قومٌ الزّکوة الّاحُبس عنهم القَطرُ »، وقال: « لايَقبل‌الله الايمانَ ولَا الصّلوةَ الّا بالزّکوة ».

«ولِلّٰه ميراث السّمٰوات والأرض » ـ همانست که جای ديگر گفت: « انّانحن نَرِثُ الارضَ ومَن عليها » يعنی يفنیٰ اهلُها، وتَبقَی الأموالُ والأملاك، ولا مالكَ الّا الله عزّوجلّ.

« وَاللهُ بما تعملون خبيرٌ » ـ مکی و بصری بيا خوانند. خطاب با ايشان که «سَيُطوّقون» صفت ايشانست. و باقی بتا مخاطبه خوانند، حملاً علیٰ قوله « و اِن تؤمنوا و تَتّقوا... ».

قوله تعالی: « لقد سمِع اللهُ قولَ الّذين قالوا اِنّ الله فقيرٌ و نحنُ اغنياءُ... » اين جهودان اند که چون الله تعالی سخن از قرض گفت در قرآن، و ذٰلك فی‌قوله: « مَن ذَا الّذی يُقرِضُ اللهَ قـرضاً حسَناً » ايشان گفتند: پس درويش است وما بی‌نيازانيم! ربّ‌العالمين برسبيل تهدّد بگفت: « سَنَکتب ما قالوا » آری بر ايشان نويسيم آنچه گفتند. يعنی حَفَظه را فرمائيم تا بنويسند، آنگه ايشان را بسآن عقوبت کنيم.

« و قَتلَهُمُ الأنبياءَ بِغَيرحقٍ » ـ اينجا مضمراست که: و عَلِم ورأیٰ قتل‌الأنبياء بغيرحقٍ. يعنی: قول ايشانرا شنيد و کشتن انبياء را بديد وبدانست.

« و نَقول ذوقوا عذابَ الحريق » ـ يعنی خزَنة جهنم فردا با ايشان گويند: « ذوقوا عذابَ الحريق » ـ اين کلمه باکسی گويند که ويرا از عفو نوميد کنند،

گویند: «ذُقْ ماأنت فیه» ای لستَ بمتخلص عنه.

قراءت **حمزه** «سیُکتَبُ» بیاء مضمومه است، «وَ قتلُهم» بضم لام. و «یقول ذوقوا» بیا.

«ذٰلك» ـ ای ذٰلك العذاب «بما قدَّمتْ ایدیکم» من‌الکفرو التکذیب فی‌دار الدّنیا. «و اَنّ اللهَ» ای: وبِاَنّ‌الله «لیس بِظَلّام لِلعَبید» فیُعاقِبَهم من‌غیرجرمٍ.

آنگه حال‌ایشان راشرح افزود، گفت: اَلّذین قالوا انّ الله عهِدَالینا» ـ یعنی: وسمِع‌اللهُ قولَ‌الّذین قالوا، وهُمُ‌الیهود: **کعب‌بن‌اشرف، مالك‌بن‌الضیف** واصحابهما. گفتند: ای **محمد**! تومی گوئی که‌پیغامبرم، والله مارا فرموده در کتاب‌خویش **تورات** که: هیچ‌پیغامبر راتصدیق نکنیم‌بآنچه گوید، تانخست‌قربانی‌بیارد که‌آتش آنرابخورد. اگربیاری قربانی که‌آتش آنرا بخورد، ناچار ترا تصدیق کنیم. مفسران گفتند که: این‌عهد با**بنی اسرائیل**در **تورات** رفت. اماجهودان‌تمام‌بنگفتند. وتمامی‌آنست که: «حتّیٰ یأتیکم المسیحُ و**محمد**. فاذا اَتیاکم‌فآمِنوا بِهمافانّهما یأتیان بغیرقربانٍ.» وشرح‌این آنست که: **بنی اسرائیل** راقربان‌ومال‌غنیمت‌حلال‌نبودی قربان‌ومال‌غنیمت بنهادندی، ونشان قبولش‌آن بودی که آتشی سپید بی‌دود ازآسمان بیامدی. آنرا برخوانی و آوازی سخت بودی، درآن افتادی تا بسوختی. واگرآن قربانی مقبول نبودی، آتش‌نیامدی وآن‌برحالِ‌خویش‌بماندی. و گفته‌اند که: علامتِ نبوت وبعثتِ پیغامبران‌درآن زمان‌آن بود که‌پیغامبر گوشت‌قربانی‌بردست نهادی، آتش‌ازآسمان بیامدی‌وآن گوشت رابردست‌وی‌بسوختی ودستش‌نسوختی. واین‌آتش آمدن وقربان خوردن تابروزگار**عیسی**(ع) بود. رب‌العالمین**بنی اسرائیل** رافرمود که: **عیسی** (ع) و**محمد** (ص) را که فرستیم، بی‌قربان فرستیم، بایشان ایمان‌آرید وبگروید. پس جهودان دروغ زن گشتند بآنچه گفتند: «انَّ‌الله عهد الینا الّا نؤمنَ لِرَسولٍ حتّیٰ یأتینا بقُربانٍ تأکُله النارُ».

آنکه اقامت حجت را برایشان گفت: « قُلْ » یا محمد قدجاءَکم رسلٌ مِن‌قبلی بِالبَیّنات و بِالّذی‌قُلتم فَلِمَ قتلتموهم اِن کنتم صادقین؟ » پیش‌ازمن رسولان بشما آمدند با حجتها و معجزتهای روشن، وباین قربان که شما گفتید، پس چرا کشتید ایشانرا اگر راست گوئید؟ ومراد باین خطاب، اسلاف ایشان اند، که‌ایشان بودند که پیغامبران‌را کشتند، چون **زکریا** (ع) و **یحیی** (ع) وغیرهما. اماجهودان که بظاهر این خطاب با ایشان است، بفعلِ اسلافِ خویش می‌رضا دادند، وآن‌قتل کردن ایشان می‌پسندیدند. وآنکس که ببدی رضا داد، همچون آنکس است که بدی کرد. ازین جهت اضافت قتل با ایشان کرد.

آنکه تسلیت **مصطفی** (ص) را وآرام دلِ ویرا گفت: « فَاِن کَذَّبوك فقدْ کُذِّبَ رُسلٌ مِن قَبلك ». یا **محمد**! اگر ترا دروغ زن گرفتند. دل‌تنگ مکن! که پیشِ تو بسا پیغامبران را دروغ زن گرفتند. جای دیگر گفت: « ولقد کُذّبَتْ رسلٌ مِن‌قبلك فصَبروا علی‌ما کُذِّبوا وَ اوذوا حتّیٰ اتاهم نصرُنا ». یعنی: چنانکه‌ایشان صبر کردند، تونیز صبر کن، تا نصرتِ ما در رسد.

« جاؤُا بِالبَیّنات وَ الزُّبُرِ » ای: الکُتُب المزبورة، وهی المکتوبة، یقال‌زبورٌ و زُبُر کرَسول‌ورُسل، بقراءت**شامی**. و درمصاحف شامیان« با »در افزودند. « وبِالزُّبُر » معنی همانست، اما تأکید درسخن افزود.

« و الکتاب المُنیر » ای الهادی الی الحق.

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ: « ماکان اللهُ لِیذَرَ المؤمنینَ علیٰ ما انتم علیه » ـ این کار چنین‌مبهم فرونگذارند! واین‌قصهٔ سربسته روزی‌بر گشایند! واین دامن‌فراهم کرده آخر بیفشانند! و این سیرویای درهم کردگان صافیان وجافیان آخربینی که ازهم

باز کنند ! « فریقاً هَدیٰ وفریقاً حقَّ علیهمُ الضَّلالةُ » ـ وهر کس را بمأویٰ ومنزل خویش فرود آرند ، « فریقٌ فی‌الجنّة وفریقٌ فی‌السّعیر » یکی‌درحزب **شیطان**، کشتهٔ حرمان، واندوه جاودان« اولئك حزب الشیطان ». یکی نواختهٔ رحمٰن ، در زمرهٔ دوستان، بمهرازل شادان ، برو داغِ « وعبادالرّحمٰن » . امروز تو چند بینی وچه دریابی که درهای‌اسرارفروبسته، ومسمارغیب بردرخانهٔ توحید وشرك‌زده، وکلیدآن بخود سپرده که : « وعندَه مفاتحُ الغیب لایعلمها الّا هُوَ » . همین است که گفت عزّ و علا : « وما کانَ اللهُ لِیطلعکم علی‌الغیب » ، و تا نپنداری که آنچه دیدهٔ تو بآن نرسد دیدهٔ انبیاء نیز نرسد ! نمی‌خوانی که : « ولکنَّ اللهَ یَجتبی مِن رسله مَن یشاء فآمِنوا بِالله ورسله ». میفرماید که : ایمان‌بیارید، واستوار گیرید الله‌را ، که غیب‌دان است و نهان بین ، و فرو فرستادگان پیغامبران راکه بوحی پاك ایشان را برغَیب همی‌دارد، وپوشیده مینماید ، وچون نمایدچندان‌نماید که‌خود خواهد، نه چندانکه بنده خواهد ، کماقال عزّوجلّ : « ولایُحیطون بِشَیءٍ مِن‌علمه الّا بما شاءَ » . خدای داند که بنده‌چه برتابد ، و ویرا چه شاید، ودانستن چیست که ویرابکار آید ! مدبّر کارِ بندگان اوست ! کارساز و کار ران ونگهبان‌اوست ! صحَّ الخبرُ اَنّه عزّوجلّ‌یقول: « اُدَبِّر عبادی بِعلمی ، اِنّی بعبادی خبیر بصیر » .

« ولا تَحسبَنَّ الّذین یبخلون . . . » الآیة ـ « بخل » برزبان عِلم ومقتضی شریعت منعِ واجب است ؛ و واجب از مال اندکی است از فراوان ، درویش را اندك دهد ، و خود را فراوان بگذارد . بازبزبان طریقت و اهل اشارت بخل آنست که: خود را اندکی بگذارد ، ذرّه‌ای ازمال ، یا نفَسی ازحال، « والمُکاتَب عبدٌ مابَقِیَ علیه درهمٌ ». مال و حال در راه این جوانمردان صورتِ سگ دارد ، وعشق درعالم خویش صورت فریشته ، وشرع **مصطفی** (ص) خبر میدهد که فریشته باسگ بد سازد ، در هیچ منزل باوی فرو نیاید . « لایَدخُل الملائکةُ بیتاً فیه کلبٌ اوتصاویرُ ».

کی درآید فرشته تا نکنی
سگ زدر دور و صورت از دیوار
کی در **احمد** رسد و در **صدیق**
عنکبوتی تننده بر درِ غار
پرده بردار تا فرود آرند
هودج کبریا بصفهٔ بار

« لقد سمِعَ اللّهُ قولَ الّذین قالوا » - کریما ! خدایا ! که شنواست ، و در شنوائی بی‌همتا ، شنوندهٔ آوازها ، و رسنده بشنوائی خود برازها ، و پاسخ کنندهٔ نیازها . با **موسی** و **هارون** (ع) گفت :«لاتَخافا اِنّنی معَکما اَسمَع و اَریٰ»،میگوید : بر **فرعون** شوید واز وی مترسید ، که من بیاری و نگهداشت باشما ام ، می‌شنوم و می‌بینم ! و **عایشهٔ**صدّیقه درقصهٔ **مجادلة** گفت : الحمدلله الّذیوسع سمْعُه الاَصواتَ. لقد جاءتِ المجادلةُ الیٰ رسول‌الله (ص) . تکلّمه فی‌جانب البیت ما اَسمعُ ماتقول ، فأنزلَ اللّهُ عزّوجلّ : « قد سمِع اللّهُ قولَ الّتی تُجادلك فی‌زوجها » الآیة . وعن **ابی‌موسی** اَنّ النبیّ(ص) لمّا دنامِن **المدینة** کبَّراصحابُه، فقال :« یا ائُیهاالنّاس اِنّکم لاتَدعون‌اصمَّ ولاغائباً، انّ‌الذی‌تدعونه‌بینکم‌وهوبین اعناق رکابکم ، وفی راویة اربعوا علی‌انفسکم فانّکم لاتدعون‌اصمَّ ولاغائباً و اِنما تَدعون سمیعاً قریباً» .

« قالوا اِنّ اللّهَ فقیرٌ ونحن اغنیاءُ » - این سخن شبهِ شکویٰ دارد ، با دوست می‌راند که دشمن چه میگوید تا دوست بنازد ، وباشد که دشمن ازآن باز گردد . وعجب آنست که‌نعمت همچنان به‌اِدرار بدشمن می‌رساند ، وبآن ناسزا که می‌شنود نعمت وا نستاند ، سبحانه ما اَرأَفه بِخَلقه ! و در بعضی اخبار است : « ما احدٌ اَصبَرُ علیٰ اذیً یسْمعه مِن اللّه ، یدعون له ولداً وهو یَرزُقُهم وَ یُعافیهم » .

ازروی‌اشارت‌میگوید : شما که بندگان ورهیگان‌اید، ازخصمانِ خویش در گذارید، وتا توانید عفوکنید، ونعمت و رِفق خویش ازدوست ودشمن بازمگیرید، و خُلق نیکو با دوست و دشمن ، آشنا و بیگانه کار فرمائید؛ وبهِ قال النّبیّ (ص) : اِنّ اللهَ عزّوجلّ اَوحیٰ الیٰ **ابراهیم** (ع) : اَنّك خلیلی حَسِّنْ خُلقَكَ ولو مع الکفّار، تَدخُلْ مداخِلَ الأبرار، فاِنّ کلمتی‌سبَقتْ لِمن حَسَّن‌خلقه، اَن اُظِلّه تحت عرشی، واُسکِنه حظیرةَ قُدسی، واُدنیه مِن جواری .

۳۱ - النوبة الاولی

قوله تعالیٰ : « کُلُّ نَفسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ » هرتنی چشندهٔ مرگست ، « وَ اِنَّمَا تُوَفَّوْنَ اُجُورَکُمْ »ومزدهای شمابتمامی‌بشما سپارند ، « یَوْمَ الْقِیٰمَةِ »واین‌مزدشمارا روز رستاخیز دهند، « فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ » هر که را دور کنند از آتش، « وَ اُدْخِلَ الْجَنَّةَ » و دربهشت درآرند ، « فَقَدْ فَازَ » پیروز آمد و رست ، « وَمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا » ونیست زندگانی این‌جهانی، « اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (۱۸۵) » مگر برخورداری بفرهیب .

« لَتُبْلَوُنَّ » میخواهند آزمود شما را ، « فِی اَمْوَالِکُمْ وَ اَنْفُسِکُمْ » درمالهای شما و در تنهای شما ، « وَلَتَسْمَعُنَّ » ومیخواهید شنید ، « مِنَ الَّذِیْنَ اُوتُوا الْکِتَابَ مِنْ قَبْلِکُمْ » از جهودان که کتاب دادند ایشان را پیش از شما ، « وَ مِنَ الَّذِیْنَ اَشْرَکُوْا » وازیشان که انباز گرفتند باخدای ، « أَذًی کَثِیْراً » ناخوشیهای فراوان ، « وَ اِنْ تَصْبِرُوْا وَ تَتَّقُوْا » اگر شکیبائی کنید بپرهیزگاری ، « فَاِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ (۱۸٦) » آن از استواری کارهای دین است ودرستی نشانهای آن .

« وَ اِذْ اَخَذَاللهُ مِیْثَاقَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتَابَ » خدای گرفت پیمان از یشان که **تورات** دادند ایشانرا ، « لَیُبَیِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ » که لابد پیدا کنند مردمان را شأنِ **محمد** ، « وَلَا یَکْتُمُوْنَهُ » و آن را پنهان نکنند ، « فَنَبَذُوْهُ وَرَاءَ ظُهُوْرِهِمْ »

پس آنرا انداختند باپس پشت ایشان، «وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً» و بفروختن پیمان خدای بهای اندك خریدند، «فَبِئْسَ مَا یَشْتَرُونَ (۱۸۷)» بدچیزی که میخرند.

«لَا تَحْسَبَنَّ» مپندار، «الَّذِینَ یَفْرَحُونَ» ایشان که شاد می‌شوند، «بِمَا اَتَوْا» بآنچه کردند، «وَ یُحِبُّونَ» و دوست میدارند، «اَنْ یُحْمَدُوا» که ایشانرا بستایند. «بِمَا لَمْ یَفْعَلُوا» بآنچه نمی کنند، «فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ» مپندار ایشان را، «بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ» که اهل رستن‌اند وبجای رستن‌اند ازعذاب، «وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِیمٌ (۱۸۸)» وایشان راست عذابی دردنمای.

«وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضِ» وخدا راست پادشاهی آسمان و زمین، «وَ اللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۱۸۹)» والله برهمه چیز توانا است.

النوبة الثانية

قوله تعالیٰ: «کلّ نفسٍ ذائقة الموت» - ای کلّ نفسٍ منفوسةٍ تعالج غُصَصَ المَوت. میگوید: هرنفسی منفوسه برممرّ انفاس بگذشته مرگ بچشد، وسکرات مرگ ببیند، یعنی‌اهل زمین. فَاِنَّ مَن فی‌الجنّة والنّار لایموتون، خزَنهٔ بهشت وحور وغلمان وخزنهٔ دوزخ نمیرند؛ چنانکه جای دیگر گفت: «فَصَعِقَ مَن فی‌السّمٰوات وَمَن فی‌الارض اِلّا مَن‌شاء الله» وهُم مَن‌فی‌الجنّة والنّار من‌الخزنة. فریشتگان آسمان نیزطمع کردند که نمیرند که ازحضرت عزّت این‌آیت آمده بود: کلُّ مَن علیهافانٍ هرچه برزمین‌است بسر آمدنی‌است ومردنی، ایشان گفتند: مانمیریم کهما آسمانیانیم نه زمینیان. ربّ‌العالمین آیت فرستاد: «کلّ شیءٍ هالكٌ اِلّا وجهَه» یقین‌شد ایشان را که مردنی‌اند. وفی ذٰلك مارُوِیَ عن‌النّبیّ (ص) قال: «عِش ماشِئتَ فاِنّك میّتٌ، واَحبِب مَن احببتَ فاِنّكَ مفارقه، وَ اعمَل ماشِئتَ فاِنّكَ مجزیٌّ به». و قال: «کُن فی‌الدّنیا کأنّكَ‌غریبٌ اوعابرُسبیلٍ، وعُدّ نفسَك من‌اصحاب‌القبور». وقال(ص) فی‌بعض

خطبه : ايها الناسُ اِنّ اَكيَسَكُمْ اكثرُكم لِلموت ذكراً ، و اَحزمَكم احسنُكم لـه استعداداً . اَلا و اِنَّ مِن علامات العقل التَّجافى عن دار الغُرور ، والاِنابةَ الى دارالخلود ، والتزوُّدَ لِسُكنى القبور ، والتأهب ليوم النشور. وعن **ابن عمر** قال : اذا قبضَ ملكُ الموت روحَ العبد ،قام على عتبة الباب ، و لأهل البيت الضَّجة ، فمنهم الصَّاكَّةُ وجهَها، ومنهمُ الناشرة شعرَها ، و منهمُ الدّاعية ويلَها ، فيقول ملك الموت فيمَ الجزعُ ؟ فوالله مَا اَنتَقَصتُ لأحدٍ منكم عمراً ، ولا اذهبتُ لكم رزقاً ، ولا ظلمتُ احداً منكم شيئاً . فاِن كانت شكايتكُم و سَخَطُكم عليَّ فاِنّى واللهِ مأمورٌ ، و اِنْ كان ذلك على ميّتكم فهو فى ذلك مقهورٌ و اِن كان ذلك على ربّكم فأنتم به كفرة ، و اِنّ لى فيكم عودة ثم عودة. قال : فلو أنّهم يرون مكانَه ويسمعون كلامَه ، لذَهلوا عن مَيّتهم ، ولَبَكَوا على انفسهم .

« و اِنّما تُوَفّون اجورَكم يومَ القيٰمة ». اين تهنيت مؤمنانست بمرگ، ميگويد : آن روز رستاخيز است كه مؤمنان بمراد خويش رسند ومزد كردار خويش بينند . پس مرگ تحفهٔ مؤمن است ، وسبب رسيدن وى بسعادت و كرامت خويش است . **مصطفى** (ص) از اينجا گفت : « تحفة المؤمن الموت » .

وجماعتى بزرگان سلف آرزوى مرگ كرده‌اند ، چنانكه **حذيفه**(رض) بوقت مرگ گفت: دوست آمد وبر وقت حاجت آمد، و گفت: بارخدايا اگر دانى كه درويشى دوستتر دارم از توانگرى، وبيمارى دوستتر دارم از تندرستى ، ومرگ دوستتر دارم از زندگانى، مرگ برمن آسان كن ، تا بديدار تو بر آسايم . « فَمَن زُحزِح عن النّار و اُدخِل الجنّةَ فقد فازَ » ، يعنى : ظفِرَ بالخير ، ونَجا مِن الشّر ، قال رسول‌الله (ص) : «من سرّهُ اَن يُزَحزَحَ عن النار و اَن يَدخُلَ الجنّة فليأته منيّتُه وهُو يشهد أن لااله الّا الله ، وأنّ محمّداً رسولُ الله ، ويَأتِ الى النّاس مايُحِبّ ان يُؤتىٰ اليه »، و قال (ص) :« موضع سوطٍ فى الجنّة خيرٌ من الدّنيا ومافيها ، فاْقرؤا اِن شئتم :«فمن زُحزِحَ عن النار و اُدخل

الجنّة فقد فاز ، ومَا الحيٰوةُ الدّنيا الّا متاعُ الغرور » ـ لأنّه يغرّ الاِنسانَ بما يُمَنّيه مِن طول البَقاءِ، وهو ينقطعُ عَن قريب . می گوید : نیست زندگانی درین دنیای فانی الّا متاع الغرور که مردم فرهیب میدهد ، یعنی أمل دراز درپیش می‌نهد ، تا اومیددر عمردرازمی‌بندد ، وآنکه ناگاه مرگ دررسد وامید بـریده گردد . **مصطفی** (ص) گفت : أمل کوتاه کنید ومرگ پیوسته درپیش چشم خویش دارید ، و از خدا شرم دارید، چنانکه حق وسزای ویست، وگفت : نترسم برشما ازهیچیز چنانکه از دو خصلت‌ترسم: یکی برهوای خویش ایستادن ، ودوم امید عمردرازدرپیش‌داشتن .بآن خدای که جانم درید اوست که هرگز چشم خویش برهم نزده‌ام کـه نپنداشتم پیش‌ازآن که ازهم‌بر گیرم بریدمرگ درآید، که‌چشم ازهم برنگرفتم که نپنداشتم پیش‌ازآنکه برهم نهم مرگ دررسد . **عبدالله‌مسعود** گفت : رسول‌خدا(ص) خطی مربع بر کشید ، وآنکه درمیان‌آن مربع خطی راست ، وازهردو جانب آن‌خطهای خرد بر کشید . پس بیرون مربع خطی دیـگر کشید، گفت : آن خط راست در درون مربع آدمی است ، وآن مربع أجل‌وی ، گرد وی درآمده ، کـه از آن راه بیرون نه ، وآن خطهای‌خرد ازهردوجانب آفات وعاهاتست ، وانواع بلیّات براه وی درآمده ، ناچار آن همه بوی رسد یا بعضی رسد ، تا آنکه که سرببالین مرگ باز نهد . وآن خط که بیرون مربع کشید خود أمل دراز است که فرا پیش گرفته ، ودل درزندگانی بسته ا همیشه اندیشهٔ کاری کند که درعلم خداوند سبحانه چنانست که آن کار پس از أجل وی خواهد بود .

« لَتُبْلَوُنَّ فی اموالِکم وانفسکم » ـ این آیت درشأن مهاجران فرود آمد که مشرکان دست درمال ایشان بردند ، و ضیاع ایشان بفروختند ، وچون ایشان را می‌دریافتند، بـانواع تعذیب تنهای ایشان میرنجانیدند ، و گفته‌اند :

آزمون ایشان در اموال بخسران است ونقصان ازجائحهٔ سماوی، وآزمون ایشان در تنها به بیماری است ومرگ خویشان. قال النبی(ص): «یقول الله تعالی: اذا وجّهتُ الیٰ عبدٍ من عَبیدی مصیبة فی بدنه اوماله او ولده، ثمّ استقبل ذٰلك بصبرٍ جمیلٍ، استحییت له یوم القیامة اَن أنصِبَ له میزاناً او اَنشُرَله دیواناً». وعن ثوبان قال قال رسول الله(ص): «ما اصابَ عبداً مصیبةٌ الّا باِحدیٰ خلّتین: امّا بذنبٍ لم یکن الله لیغفرَله الا بتلك المصیبة، اوبدرجة لم یکن الله لیُبلِغَه ایّاها الّا بتِلك المصیبة». وقال: «ما مِن مصیبة یُصاب بهاالمؤمنُ الّا کُفِّر بها عنه حتّی الشوکةَ یشاکُها». وقال (ص): یقول الله تعالی: «اذا ابتلیتُ عبدی ببلاءٍ فصَبَرَ، ولم یَشکُنی الی عُوّادِه، أبدلتُه لحماً خیراً مِن لحمه، ودَماً خیراً من دمه. فانْ ابرأته ابرأته، ولاذنب له، واِن توَفَّیتُهُ فالِیٰ رحمتی.

گفته‌اند: آزمایش درمال ونفس فرائض طاعاتست که بریشان نهادند، از نماز و روزه وزکوة وحج وجهاد.

قوله تعالیٰ: «ولَتَسمَعُنَّ مِن الّذین اوتوا الکتابَ مِن قبلِکم» جهودان وترسایان‌اند، «ومِنَ الّذین أشرکوا» مشرکان عرب‌اند، «اَذیً کثیراً» ـ میگوید: از یشان رنج و ناخوشی فراوان خواهید شنید و دید، هم از گفتار وهم از کردار، اذای جهودان آن گفتِ ایشانست که: «اِنّ الله فقیرٌ ونحن اغنیاء»، ونیز گفتند: «عُزیرٌ ابن الله» و اذای ترسایان ازآنست که گفتند: «اِنّ الله ثالثُ ثَلاثةٍ» واَنّ عیسیٰ هوالله وابن الله، «تعالی الله عَن ذلك عُلوّاً کبیراً» و اذای مشرکان آن بود که رسول خدا را(ص) سبّ میکردند وهجو میگفتند وقتال وحرب باوی میساختند. وقومی از ایشان ملائکه را بنات الله می گفتند، وقومی بت می‌پرستیدند.

ربّ العزّة گفت: «واِن تَصبِروا» یعنی علی الأذی، اگر شکیبائی کنید باین رنج وناخوشی که بشما میرسد، و «تَتَّقوا» ـ ای تتّقوا معاصیَه، ازمعصیت اوبپرهیزید،

« فانّ ذلك مِن عزم الأمور »ـ این صبر واین تقوی از حقائق ایمانست و از کارهای محکم که الله فرمود . وقیل معناه : اَنّ ذٰلك مِن اخلاق المؤمن الصّادق الایمانالمتینِ الیقین . عزمالامورمالا یَشوبه شبهةٌ ولا یدافعه ریبَةٌ ، وأصله الجدّ . یقال : عزَمتُ علیك ایامر تُك امراً جداً ، وعزمتَ علیالأمراذا اجتمعتَ علیه جدّك ، وصدَق له قصدُك ، والعزیمةُ والصّریمةُ اَلرّأیُ الجدُّ . قالالله عزّوجلّ :« فاِذا عزَم الامرُ»ایجَدَّ الامر . ومنه قوله(ص) : عزمةٌ من عَزَمات ربّی . وقال (ص) : مَن صلّیٰ قبل العصرأربعاً غفَرالله لهمغفرةً عزماً،ای هٰذَا الوعدُصادقٌ عظیمٌ وثیقٌ . وفیدعائه(ص) : اَسئلكعزائمَ مغفرتِك ، ای اسئلك أن تُوفّقَنی لِلأعمال الّتی تغفرُلصاحبها لامحالة .

« واِذ أخذالله میثاقَ الّذین اوتوا الکتابَ » جهودانرا میگوید ، واین کتاب **تورات** است . « لَیُبَیِّنُنَّهُ للنّاسولایکتُمونه »بیاقراءت **مکی** و **بوعمرو** و **عاصم** است ، واینها بـاشأن نبوت **محمد**(ص) شود ، ولام لام عزم است در مـوضع قَسَم **تحقیق** را درآورد ؛ یعنی که الله پیمان گرفت از ایشان که لابد پیدا کنند مردمانـرا شأن و نعت وصفت **محمد**(ص) ، وآنرا پنهان نکنند .

«فَنَبَذُوه وَراءَ ظهورهم»ـ پس آنراپسِ پُشت انداختند، یعنیفراپیش نگرفتند ودرآن نگاه نکردند ، ومنه قولهتعالی :«واتّخذ تُموه وراءَکم ظِهریّاً» تقولالعرب : جعلَ فلانٌ حاجتی بظَهرِ یعنیلم یَقضِها ، ولَم یلتفت الیها . **قتاده** گفت : این آیت درشأن اهلعلم آمد که الله پیمانستد از ایشان تاعلم پنهان ندارند ، و ازاهل خویش دریغ ندارند، وباز نگیرند . وبه قالالنبی(ص) . العلمُ لایحل منعه . و قال : مَن کتم علماً عناهله اُلجِم یومَالقیامة بِلجامٍ مِن نارٍ . وقال **علی بن ابی طالب** (ع) : ما أخذالله علی اهلالجهلأن یتعلّموا حتیٰ اخذعلیاهلالعلم أن یُعلّموا لانّ العلم کان قبلَالجهل . وقال **محمدبن کعب** : لایَحِلُّ لِعالمٍ اَنیسکتَ علیٰعلمه، فاِنّ الله تعالیٰ یقول : « و اِذ

أخذالله ميثاقَ الّذين اوتوا الكتاب» الآية . ولايحلّ لِجاهلٍ أن يسكت علىٰ جهله فاِنَّالله تعالىٰ يقول : « فَاسئلوا اهلَ الّذكرِ ان كنتم لاتعلمون » .

« لاتحسَبَنَّ الّذين يفرحون . . . » ـ فرح درقرآن برسه‌قسم است : يكى‌حرام‌، ديگرمكروه ، سديگر واجب . آنچه حرام است فرح بمعصيت است ، وآن آنست كه رب‌العالمين گفت :« لاتفرَحْ انّالله لايُحبُّالفرِحين». جاى‌ديگر گفت :« انّه لَفرِحٌ فَخورٌ». وآنچه مكروه است بدنيا شاد بودن است ، وآن آنست كه الله گفت تعالىٰ و تَقدَّس : « وفَرِحوا بِالحيٰوة الدّنيا» . جاى ديگر گفت : « ولا تَفرَحوا بماآتيٰكم» وآنچه واجبست‌شادى بحقّ است ، و ذٰلك فى‌قوله تعالىٰ : « فَبِذٰلِك فَلْيَفرَحوا » وقال تعالى : « فَاسْتَبشِروا بِبَيعكمُ‌الّذى بايَعتم به » .

« لاتَحسبنَّ الّذين يَفرَحون بما اَتَوا » ـ بيان اختلاف قرآءت و وجوه‌آن درين‌آيت همان‌است كه در « ولاتحسبنّ‌الّذين يَبخلون » وشرح آن رفت .« ويُحِبّون أن يُحْمَدوا بما لم‌يَفعلوا»، اينجا سخن تمام شد وجواب مُضمراست . يعنى :لاتحسبنّ أنّهم ينجون مِن‌النّار. **قتاده** و **مقاتل** گفتند : اين‌آيت درشأن جهودان فروآمد كه بر **مصطفى**(ص) شدند وگفتند : « نحنُ نَعرِفُك ونُصدّقك » اين بزبان ميگفتند ودر دل خلاف آن داشتند چون ازنزديك **مصطفى** (ص) بيرون‌آمدند ، مسلمانان ايشان را پرسيدند كه چه كرديد؟ ايشان گفتند: شناختيم‌ويرا وتصديق كرديم، مسلمانان اين گفت از ايشان بپسنديدند ودعا گفتند وسپاس‌دارى كردند وندانستند كه ايشان با اين گفت در دل كفردارند ، وايشان درآنچه ميكردند شاد مى‌بودند ، رب‌العالمين گفت : يا**محمد** مپندار كه اين شادى ايشان بآنچه كردند از اظهارِ ايمان واعتقاد كفر، ايشان را ازآتش برهاند ، وآن ثنا وحمد مؤمنان كه دوست ميدارند بآنچه نكردند يعنى‌بتصديق كه گفتند كرديم‌ونكرده بودند، مپندار كه ايشان‌باين ازآتش وعذاب‌برهند. اينست كه‌رب‌العالمين گفت :« فلاتحسَبَنَّهم‌بمَفازةٍ مِن‌العذاب» ـ اى‌منجاةٍ

من‌العذاب، مفازة نجات بود و موضع انجات بود، همچون مرحمت. وسُمّیَت المفازةُ مفازةً لأنّ مَن قطعها فاز.

«ولله مُلك السّمٰوات والأرض» - ای: خزائن‌السّمٰوات والأرض، وهی‌المطر والنّبات ومابینهما من‌الخلق عَبیده وفی‌ملکه. والله علی کلّ شیءٍ قدیر.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «کلّ نفسٍ ذائقةُ الموت» - ای خداوندی که بندگانت همه‌فانی‌اند وتو باقی! ای خداوندی که رهیگانت همه برسیدنی‌اند وتو بودنی! بودی تو و کس نبود! بمانی تو و کس نماند! همه مقهوراند وتو قهار! همه مأموراند وتو جبّار! همه مصنوع‌اند تو کردگار! همه مردنی‌اند وتو زندهٔ پاینده! همه رفتنی‌اند و تو خداوندی گمارنده، وباهمه تاونده.

ای قوم ازین سرای حوادث گذر کنید
خیزید و سوی عالم علوی سفر کنید

مَعاشِرَالمسلمین! این سرای فانی منزل‌گاه است و گذرگاه! نگرید تادل در آن نبندید، وآرام‌گاه نسازید، بریدِ مرگ را بجان ودل استقبال کنید، و حیات آن جهانی ونعیم جاودانی طلب کنید، «فماهٰذه الحیوة الدّنیا اِلّا لهوٌ ولعِبٌ واِنّ الدّارَ الآخرةَ لَهِیَ الحَیوان لوکانوا یعلمون». تو امروز بچشم بیداری درکار و حال خودننگری! وساز رفتن‌بدست‌نیاری؟ تاآن‌ساعت که‌آب حسرت ودریغ گردِ دیدت درآید! وغبارمرگ‌بر‌عذار مُشکینت نشیند! وآن روی ارغوانی زعفرانی شود!

سرِ زلف عروسانرا چوبرگ نسترن یابی
رُخ گلبرگ شاهانراچوشاخ زعفران‌بینی

قال‌النبی(ص) : « اِنّ العبد لَیُعالج کربَ الموت وسکراتِ‌الموت ، و اِنَّ‌مفاصله یسلّم‌بعضها الیٰ بعض، یقول : علیك‌السّلام تُفارِقُنی و اُفارقك الیٰ یوم‌القیامة» ! مسکین آدمی که همیشه خویشتن را نظارگی دیده است ! پندارد که‌همیشه همچنین خواهد بود که نظارهٔ مرگ دیگران می کند ، وخودنمیرد . **مصطفی** (ص) از اینجا گفت : کأنّ الموتَ علیٰ غیرنا کُتب ، وکأنّ الحقَّ فیها علی غیرنا وَجبَ ، وکأن الّذین نُشیّع مِن الأموات سفرٌ عمّا قلیلٍ الینا راجعونَ ، نُبوّئهم أجداثَهم ، ونأ کُل تُراثَهم ، کأنّا مخلّدون بعدَهم ! اگر خود را می‌دریابی وتدبیر کار خویش میکنی راحت آنست که در احوال گذشتگان وسیرت رفتگان ازین‌جهانیان وجهان داران که بودند اندیشه کنی ، وامروز درسرانجام کارایشان نگری ،آنان که کبر پلنگان داشتند، آن‌یکی قصر قیصری میساخت ، وآن دیگری ملك **سلیمان** می‌جست ، وآن ظالمی از جگر یتیمان کباب‌می کرد ، وآن دیگری که ازخون‌مفلسان شراب می‌خورد، گُـلی‌بودند در شورستان دنیاشکفته ، ناگاه زمهریرمرگ ازمهبّ برآمد وعارض رَخشان‌ایشان را تاریك گردانید . پس از آنکه چون گل بشکفتند از بار بریختند ، و درگِل بخُفتند .

سر **الب‌ارسلان** دیدی ز رفعت رفته بر گردون

به **مرو** آ تا کنون در گِـل تن **الب ارسلان** بینی

وبه قال‌النبی(ص) : أمارأیتَ المأخوذینَ علی‌العزّة ! والمزعجین‌بعد الطُمأنینة ، الّذین‌اقاموا علی‌الشُبهات ، وجَنحوا الی الشّهوات ، حتّیٰ اَتَتْهم رُسُلُ ربّهم ، فَلاماکانوا اَمّلوا ادرکوا ، ولا الیٰ مافاتَهم رجعوا ، قدموا علی‌ماعجلوا ، و نَدِموا علی ماخلفوا ، ولَم یُغنِ النَّدَمُ ، وقد جفّت القلمُ ،

اگر کسی را در دنیا از مرگ ایمنی بودی ،آنکس رسول خدا بودی که از ذریت **آدم** هیچ کس را آن قربت وزلفت بدرگاه احدیت نبود که ویرا بود . با این

همه رب‌العالمین گفت: «وما جعلنا لِبَشرٍ مِن قبلك الخُلدَ اَفَاِنْ مِتَّ فَهُمُ الخالدونَ» و **مصطفی** (ص) گفت: اذا اشْتَدَّحزنُ احدِکم علیٰ هالكٍ فَلْیَذْکُرنی ولیعلمْ انّی قد هلکتُ. وخبر درست است از **ابن‌عمر** گفت: رسول خدا (ص) خواست که کسی را به‌**یمن** فرستد گفت: یامعشرَ**المهاجرین** و **الانصار**! اَیُّکُم ینتدب الی**الیمن**؟ **ابوبکرصدیق** برخاست گفت: أنَا یارسول‌اللّه. رسول خداوندی اجابت‌نکرد، دیگر باره همان‌سخن گفت. **عمر** برخاست، هم اجابت نیافت، سدیگر بار باز گفت‌آن سخن، **معاذجبل**برخاست، تا رسول(ص) گفت: انت‌لها یامعاذ! وهی‌لك، آنکه‌عمامهٔ خویش بخواست، وبرسر وی‌نهاد وفرا راه کرد، رسول وجماعتی از **مهاجر** و **انصار** بتشییع‌باوی بیرون‌شدند، **معاذ** را کب‌بودو رسول(ص) پیاده میرفت، و**معاذ**را وصیت میکرد، **معاذ** گفت: یا رسول‌اللّه چون است اینکه تو پیاده روی ومن سوار باشم؟ فقال: یا **معاذ**! انّما أحتسب خطایایَ هٰذه فی سبیل‌اللّه، آنکه او را وصیت کرد بتقوی وصدق، و اداء امانت، وترك خیانت، و امرمعروف، ونهی منکر، و مراعات همسایه ویتیم وبیوه زن، ومجالست فقرا، ونواخت ضعفا. وامثال این سخنان فراوان‌بر گفت، ونصیحت کرد. آنکه گفت: یا **معاذ**! چنان دان که‌تا بروزرستاخیز ما برهم‌نرسیم، ویکدیگر را نه‌بینیم. این بگفت؛ آنکه وداع کرد وباز گشت.

تَمَتَّعْ مِن حبیبك بِالوَداعِ فما بَعدالوَداع مِنِ اجتماعِ

معاذ رفت تا به **صنعاءیمن**، چهارده ماه آنجا بود. شبی خفته بود، ناگاه هاتفی آواز داد که: یا **معاذ** کیفَ یَهنئُك العیشُ و **محمد** فی سکرات الموت! **معاذ** گفت: ترسان و لرزان باوحشت و حیرت از خواب درآمدم، پنداشتم قیامت برخاست وعالم زیر وزبر گشت، گفت آخردل خود را تسکین کردم گفتم این نمودهٔ شیطان‌است، کلمهٔ اعوذ بگفتم. شب دیگرندائی‌شنیدم از آن قوی‌تر و عظیم‌تر

که : یا **معاذ** ! کیف یَهَنئك العیش و **محمد** بین اطباق التراب ؟! **معاذ** رایقین شد که **مصطفی** (ص) شربت مرگ چشید . دست برسرنهاد ، وبانگ برآورد که « یامحمداه » پس‌بران مرکوبی که داشت نشست و روز درشب و شب در روز پیوست در رفتن، تاآنجا رسید که سه‌مرحله به **مدینه** بود . در میانهٔ شب ازچپ راه آوازی شنید کسی‌میگفت: یا الٰه محمّد اَعلم‌معاذاً بأنَّ محمّداً قدذاقَ الموتَ ، وفارَقَ الدّنیا . **معاذ** گفت :« یا ایّها الهاتف فی هٰذه اللّیل ! مَن انت رحمكَ‌الله ؟ قال : أنا **عمار بن یاسر**، و هٰذا کتاب **ابی‌بکر** الی **معاذ** بالیمن، لِیُعلِمَه‌بأنّ محمّداً قدذاقَ‌الموتَ، وفارَقَ الدّنیا . **معاذ** گفت : یا **عمار** اگر **محمد** (ص) ازمیان رفت پس کارساز وغمگسارضعیفان و یتیمان وبیوه زنان کیست؟ یا**عمار** ! بحق **محمد**(ص) که‌بگوی اصحاب **محمد** (ص) را چون گذاشتی؟ وچون‌اند پس‌ازوی ؟ **عمار**جواب میدهد:« تَرَکتهُم کَأنّهم‌لاراعیَ لها ». یا**عمار** ! بحق **محمد**(ص) که بگوی تامدینه را بی‌وی برچه صفت بگذاشتی ؟ **عمار** جواب داد : « ترکتُها وهی اضیَقُ علیٰ اهلها من‌الخاتَم » . چون بنزدیکی **مدینه** رسیدند پیرزنی را دیدند با چندسر گوسپند که بچرا داشت ، وآن گریستن **معاذ** دید و ذکر **محمد**(ص) که بسیارمیکرد ، پیرزن گفت : یا عبدالله ! امّامحمّداً فلم اَرَه ، و لٰکن رأیتُ ابنته **فاطمة**(ع) تبکی وتقول: « یا اَبتاه الی **جبرئیل** تنعاه ! انقطعت عنّا اخبارُالسّماء ! یا اَبتاه لاینزِل الوحیُ الینا مِن عندالله ابداً ! ورأیتُ **علیاً** یَبکی، ویقول: یارسول‌الله. ورأیت **الحسن** و **الحسین** (ع)یبکیان‌ویقولان : واجدّاه، واجدّاه . **معاذ** همچنان میرفت بمیانهٔ شب در **مدینه** شد بدرحجره **عایشه** ودر میزد. **عایشه** گفت : کیست که بردرماست‌درمیانهٔ شب؟ **معاذ** گفت : أناخادمُ‌رسول‌الله (ص) . **عایشه** گفت : یا **عفوة** ! افتحی‌لخادم رسول‌الله . چون دربگشاد ، ویکدیگرراتعزیت دادند ، **معاذ** گفت یا **عایشه** ! کیف وجدتَ رسولَ‌الله عند شدّةِ وجعه ؟ **عایشه** گفت :

رو از **فاطمه** بپرس که من طاقت گفتن ندارم ! **معاذ** بدر حجرهٔ **فاطمه** رفت ، و گفت : أنا **معاذ** خادم رسول‌الله(ص) ، چون **فاطمه** خواست که دربگشاید **حسن**(ع) گفت : «یا امّاه خُذینی معك حتّی اُعزّی **معاذاً** بِوَفاة جدّی» . پس **فاطمه**(ع) قصه در گرفت و وفات وی گفت . وفی ذٰلك حدیثٌ مشهورٌ یُذکر فی‌غیر هٰذا الموضع اِن‌شاءالله تعالیٰ .

۳۲ - النوبة الاولی

قوله تعالیٰ : « اِنَّ فِیْ خَلقِ السَّمٰواتِ وَ الاَرْضِ » در آفرینش آسمانها وزمین ، « وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ » و آمد وشد شب و روز ، « لَآیاتٍ » نشانهائی است « لِأُولِی الاَلْبَابِ(۱۹۰) » خردمندان وزیرکان را .

« اَلَّذِیْنَ یَذْکُرُوْنَ‌اللهَ » . ایشان که یاد میکنند خدایرا ، « قِیَاماً » ایستادگان ، « وَ قُعُوْداً » نشستگان ، «وَ عَلیٰ جُنُوبِهِمْ » و [در بیماری] بر پهلو های خویش خفتگان ، « وَ یَتَفَکَّرُوْنَ » ومی‌اندیشند ، « فِیْ خَلقِ السَّمٰواتِ وَ الاَرْضِ » در آفرینش آسمان و زمین که مینگرند درآن ، « رَبَّنَا » [میگویند :] خداوند ما ، « مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلاً » این بگزاف و باطل نیافریدی ، « سُبحَانَكَ » پاکی و بی عیبی ترا ، « فَقِنَا » پس [که اقرار دادیم] بازدار ازما ، « عَذَابَ النَّارِ(۱۹۱) » عذاب آتش .

« رَبَّنَا » خداوند ما ، « اِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ » تو هر که را درآتش کردی ، « فَقَدْ اَخْزَیْتَهُ » ویرا رسوا کردی ، « وَ مَا لِلظَّالِمِیْنَ » و نیست ستمکاران را ، « مِنْ اَنْصَارٍ(۱۹۲) » از یارانی هیچ کس .

« رَبَّنَا » خداوندما ، « اِنَّنَا سَمِعْنَا » ما شنیدیم ، « مُنَادِیًا » آواز دهنده‌ای « یُنَادِی لِلْاِیمانِ » که آواز میداد استوار گرفتن و گرویدن را ، « اَنْ آمِنُوا

بِرَبِّکُمْ » که استوار گیرید و بگروید ، « فَآمَنّا » استوار گرفتیم و بگرویدیم ، « رَبَّنا » خداوندما ، « فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا » پس بیامرز مارا گناهان ما ، « وَ کَفِّرْعَنّا سَیِّآتِنا » و ناپیدا کن ازما بدیهای ما ، « وَ تَوَفَّنا مَعَ الْاَبْرارِ (۱۹۳) » و بمیران ما را با نیکان ، « رَبَّنا » خداوندما ، « وَ آتِنا ما وَعَدْتَنا » ما را ده آنچه ما را وعده داده‌ای ، « عَلیٰ رُسُلِكَ » برزبانهای فرستادگان خویش ، « وَلا تُخْزِنا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ » و ما را رسوا مکن روز رستاخیز ، « اِنَّكَ لا تُخْلِفُ الْمیعادَ (۱۹۴) » بدرستی که تووعدهٔ خویش بنگردانی ، وخلاف نکنی .

« فَاسْتَجابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ » پاسخ نیکو کرد خدای ایشان را ، « اَنّی لا اُضیعُ » که من ضایع نگذارم ، « عَمَلَ عامِلٍ مِنْکُمْ » کردارهیچ کارگری ازشما ، « مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثیٰ » ، از مردی یا از زنی ، « بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ » همه از یکدیگراید ، « فَالَّذینَ هاجَرُوا » ایشان که هجرت کردند ازخان و مان خود ببریدند ، « وَاُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ » و بیرون کردند ایشان را از سرایهای ایشان ، « وَ اُوذُوا فی سَبیلی » و رنجانیدند ایشان را در راه دین من ، « وَقاتَلُوا وَ قُتِلُوا » وجنگ کردند تا ایشان‌را بکشتند ، « لَاُکَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَیِّآتِهِمْ » تا پیدا کنم از یشان بدیهای ایشان ، « وَلَاُدْخِلَنَّهُمْ جَنّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ » ودر آرم ایشانرا در بهشتهائی که میرود زیر درختان آن جویها ، « ثَواباً مِنْ عِنْدِاللّٰهِ » بپاداشی از نزدیك خدای ، « وَاللّٰهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوابِ (۱۹۵) » وخدای آنست که بنزدیك اوست نیکوئی ثواب .

« لا یَغُرَّنَّكَ » ترا مفرهیباد(۱) ، « تَقَلُّبُ الَّذینَ کَفَرُوا » کشتن و گردیدن ایشان که کافرشدند ، « فِی الْبِلادِ (۱۹۶) » درشهرها ، « مَتاعٌ قَلیلٌ » آن برخورداری اندکست ، « ثُمَّ مَأْویٰهُمْ جَهَنَّمُ » پس بازگشتنگاه ایشان دوزخ است ، « وَبِئْسَ الْمِهادُ (۱۹۷) » وبدآرامگاهها که آنست .

---

۱ ــ نسخهٔ ج : مفربیاد .

« لٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ » لکن ایشان که بپرهیزیدند از شرك آوردن با خدای خویش ، « لَهُمْ جَنَّاتٌ » ایشان راست بهشتهائی ، « تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ » میرود زیر درختان آن جویها ، « خَالِدِینَ فِیهَا » جاویدان در آن « نُزُلاً مِنْ عِنْدِاللّٰهِ » نزلی از نزدیك خدای ، « وَمَا عِنْدَاللّٰهِ » و آنچه نزدیك خدای است « خَیْرٌ لِلْأَبْرَارِ (۱۹۸) » به است نیکانرا .

« وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ » واز اهل **تورات** ، « لَمَنْ یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ » کس است که استوار میگیرد ومیگرود بخدای ، « وَمَا أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ » وآنچه فرو فرستاده آمد بشما از **قرآن** ، « وَمَا أُنْزِلَ إِلَیْهِمْ » وآنچه فرو فرستاده آمد بایشان از **تورات** « خَاشِعِینَ لِلّٰهِ » فرو داشتان‌اند خدایرا ، « لَا یَشْتَرُونَ » نمی‌خرند ، « بِآیَاتِ اللّٰهِ » بسخنان خدای ، « ثَمَناً قَلِیلاً » بهای اندك ، « أُولٰئِكَ » ایشانند ، « لَهُمْ أَجْرُهُمْ » که ایشان راست مزد ایشان ، « عِنْدَ رَبِّهِمْ » بنزدیك خداوند ایشان « إِنَّ اللّٰهَ سَرِیعُ الْحِسَابِ (۱۹۹) » خدای سبك‌شمار است زود توان .

« یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا » ای ایشان که بگرویدند ، « اصْبِرُوا » شکیبائی کنید ، « وَصَابِرُوا » وباکاوید (۱) « وَرَابِطُوا » وبحرب وحجت دین بپای دارید ، « وَاتَّقُوا اللّٰهَ » وبپرهیزید از [خشم وعذاب] خدای ، « لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ (۲۰۰) » تا جاوید پیروز آئید .

النوبة الثانية

قوله‌تعالی : « اِنَّ فی خلقِ السّمٰوات وَالاَرض » - **ابن‌عمر** درپیش **عایشهٔ** صدّیقه شد گفت : یا **عایشه** ! از آن کارها وسر گذشتهای رسول(ص) که مردم را شگفت آید وخیره سر کند یکی‌بامن بگوی . **عایشه** گفت: یا **ابن‌عمر** !کارهای رسول(ص) همه

آنست که مردم راشگفت آید، واز آن درماند چون بشنود. درحجره ونوبت من بود، شبی درجامهٔ خواب خفته بمن گفت: یا **عایشه**! اوفتد که مرا دستوری دهی امشب تا خدایرا عبادت کنم و با ذکر وی پردازم. گفتم: یا رسول‌الله هرچند قرب تو و هوای تو دوست دارم، اما ترا بآنچه میگوئی دستوری دادم. پس برخاست و وضوی برآورد و درنماز شد، آنگه **قرآن** خواندن گرفت، و گریستن بروی افتاد، چندان بگریست که خاك زمین ازاشك وی ترشد، تا بوقت صبح برین صفت بود. پس **بلال** آمد تا او را از نماز بامداد آگاهی دهد، ویرا دید که نهمار(۱) میگریست. گفت: یا رسول‌الله این همه گریستن چراست؟ نه گناهانت گذشته و آینده آمرزیده‌اند؟ گفت: یا **بلال**! افَلا اَکونُ عبداً شکوراً؟ پس بندهٔ سپاس‌دار نیم؟ یا **بلال**! چرا نگریم؟ وامشب این آیت بمن فرو فرستادند: « انّ فی خلق السّمٰوات والارض وَاختلاف اللّیل والنّهار... الیٰ آخر الآیات » یا **بلال** ویلٌ لِمَن قرأها ولم یتفکّر فیها!

علی بن ابی طالب(ع) گفت: رسول‌خدا (ص) چون نماز شب را برخاستی در آسمان نگرستی این آیت برخواندی: « انّ فی خلق السّمٰوات والارض » تا آنجا که گفت: « فَقِنا عذابَ النّار ». وبخبری دیگر می‌آید که: اشدُّ آیةٍ فی القرآن علی الجنّ هذه الآیة « انّ فی خَلق السّمٰوات والارض ». میگوید: درآفرینش آسمان و زمین، وشد آمد شب وروز ازپس یکدیگر، این بجای آن و آن بجای این، نشانهائی است وعبرتهائی خداوندان خرد را، همانست که جای دیگر گفت: « یُقلِّبُ اللّیلَ و النّهار اِنّ فی ذٰلك لَعبرةً لِأولی الأبصار »، گفته‌اند که: شب فرا پیش روز داشتن در ذکر از بهر آنست که شب اصل است، و روز از آن بیرون آورده، وفراپی آن داشته، بحکم آن آیت که گفت عزّجلاله: « وآیةٌ لهُمُ اللّیلُ نسلخ منه النّهارَ » ای نَنزَع ونُخرج منه

---

۱ ـ نهمار = بسیار ویکبارگی (فرهنگ رشیدی)

النّهار . **ابن‌عباس** گفت : **قریش** پیش **جهودان** شدند، گفتند : **موسی**(ع) بشما چه نشان آورد بر دلالت وحدانیت الله و نبوت خویش؟ گفتند : عصا وید بیضا . بپیش **ترسایان** شدند گفتند : با**عیسی**(ع) چه بود از دلائل نبوت ؟ ایشان جواب دادند که : کانَ یُبرِیْ الأکمَه والأبرصَ ویُحیِی‌الموتی . پس بر **مصطفی** (ص) آمدند . گفتند : **یامحمد !** مارا نیز نشانی باید ، ونشان آن خواهیم که رب‌العالمین این کوه **صفا** بازر کند ! الله بجواب ایشان این آیت فرستاد : « اِنّ فی‌خلق‌السّمٰوات والارض » الآیة .

روایت کرده‌اند از **ابن‌عباس** درآفرینش آسمان وزمین، که ربّ‌العزة جلّ‌جلاله اول نوری بیافرید پس ظلمتی ، وآنکه ازآن نور جوهری سبز بیافرید چندانکه هفت‌آسمان وهفت زمین، آنکه آن جوهر را برخود خواند ، جوهر ازهیبت و سیاست نداء حق برخود بگداخت ، آبی گشت مضطرب و لرزنده ، وتا بقیامت همچنان مضطرب خواهد بود . این آب که تو می‌بینی که در روش خود می‌لرزد و می‌جنبد از هیبت وسیاست آن نداء حق است . پس رب‌العالمین باد را بیافرید و آب برپشت‌باد بقدرت بداشت ، پس عرش‌عظیم‌بیافرید وبر آب نهاد ، فذٰلك قوله‌عزّوجلّ : وکانَ عرشهُ علی‌الماء » . پس ازآب آتش پدیدآورد ، تاآب برجوشید وازآن دخانی برآمد و کفی برسر آورد . ربّ‌العزّة ازآن دخان‌آسمان بیافرید و ازآن کف زمین بیافرید . اختلاف است‌میان‌علما که اول کدام‌آفرید ؟ ودرست‌تر آنست که اول‌جوهر زمین‌آفرید ، پس‌قصدآسمان کرد ، وآسمانها رابیافرید . چنانکه گفت عزّوعلا : « ثُمَّ استویٰ الی‌السّماء فسَوّیٰهنّ سبعَ سمٰواتٍ » . پس‌ازآن زمین را دحی کرد ، چنانکه در **قرآن** است : « والارض بعد ذٰلك دحیٰها » . و درخبر **ابن‌عباس** است : ثمّ نزل ببطن وجٍ فَدَحیها ، ای بسطها ، وتمامی این خبر در سورة‌البقرة بیاورده‌ایم . و آسمانها که آفرید هفت‌آفرید ، وزمین‌هفت ، چنانکه آنجا گفت : « اللهُ الّذی‌خلق

سبعَ سمٰوات ومِنَ‌الأرض مثلَهنّ » همه زبر یکدیگر آفرید ، بر هیأتِ صنوبر، هرچه بالاتر فراختر، وهرچه زیرتر تنگتر ، آسمان هفتم فراختر است که برتر از همهٔ آسمانهاست ، وزمین هفتم تنگتر است که زیر همهٔ زمینهاست . و گفته‌اند : آسمان هفتم بر رنگ زمرّد است سبز ، نام آن **عالیه** ، و تسبیح سکّان آن : « سُبحانَ ربّیَ الأعلیٰ » . و آسمان ششم بر رنگ یاقوت سرخ ، نام آن **عرش** ، وتسبیح سکّان آن : « سبحان‌الّذی لایَبقیٰ الّا وجهُه » . آسمان پنجم برنگ زر ونام آن **حیقوم** ، وتسبیح اهل آن : « سُبحانَ ربّنا العظیم » . آسمان چهارم برنگ سیم سپید ، نام آن **ازیلون** و تسبیح اهل آن : « سبّوحٌ قدّوسٌ ربّنا الرّحمٰن لااله‌الّاهو » . آسمان سیوم برنگ شبه ، نام آن **ماعون** ، وتسبیح اهل آن : « سبحانَ الحیّ‌الّذی لایموتُ » . آسمان دوم برنگ مس نام آن **قدوم** وبروایتی **قیدوم** ، وتسبیح اهل آن : « سبحانَ ذی المُلك وَ المَلَکوت » . بعضی‌علما گفته‌اند : زیر آسمان دنیا هفت فلك است ، فلك اول **قمر** راست ، **قمر** از آنجاتابد ، برجی‌بدو روز وسِیك روزی گذارد . فلك دوم **زهره** راست برجی‌بهفده روز گذارد . فلك‌سیوم**عطارد**راست‌برجی‌به‌بیست وشش‌روز گذارد . فلك چهارم **آفتاب** راست برجی بسی‌روز گذارد . فلك پنجم**مریخ** راست برجی بچهل و پنج روز گذارد . فلك‌ششم **مشتری** راست‌برجی بسالی گذارد . فلک هفتم فراخ‌ترین افلاك است وزیر آسمان‌دنیاست، **زحل**‌از آنجا تابد ، و**زحل** گران رواست ، هرروز دو دقیقه رود ، برجی بدوسال ونیم گذارد ، فلك بسی‌سال برد (؟) . واین خلاف قول منجمان‌است که میگویند : هفت‌آسمان‌اند ، گویند وراء این هفت فلك ، فلك هشتم است که آنرا **فلك‌الافلاك** گویند ، واین نزدیك اهل حق **عرش** عظیم است ، و بالاء این یکی دیگرمیگویند وآن را **فلك‌الاثیر** میخوانند ، ومیگویند محرّك‌افلاك است ، و بنزدیك اهل حق آنکه ایشان **فلك‌الاثیر** میخوانند خداست جلّ جلاله ، وعزّ کبریاؤه ، وعظم‌شأنه .

« الّذینَ یَذکُرونَ‌اللهَ قِیاماً و قُعوداً » ـ روایت کنند از**علی‌بن‌ابی‌طالب** و از

ابن‌عباس که : ذکر اینجا نماز است ، ومعنی آنست که ایشان که نماز کنند بپای ایستاده ، پس اگر نتوانند عذری را ، نماز کنند نشسته ، پس اگر نتوانند بپهلو خفته ، اینست که ربّ‌العالمین گفت : « قیاماً وقعوداً وعلیٰ جنوبهم » وبروفق این تفسیر **مصطفی** (ص) گفت **عمران حصین** را : « صلِّ قائماً و اِن لم تستطع فقاعداً ، فاِن لم تستطع فعلیٰ جنبٍ ». دیگر مفسران بر آنند که : این ذکر زبان است وصفت ایشان است که پیوسته برمداومت خدای را یاد کنند ، که آدمی ازین سه حال خالی نیست ، یا برپای است یا نشسته یا خفته ، یعنی بهمه حال وهمه وقت ذاکر است ، و ذکر فراوان کلید سعادت بندگان است ، وسبب پیروزی جاودان ، کما قال الله عزّوجلّ « وَاذکروا الله کثیراً لعلّکم تُفلحون » .

وعن **معاذبن جبل** قال قال رسول‌الله (ص) : اَکثروا مِن ذِکرالله علیٰ کلّ حالٍ فاِنّه لیس مِن عمل احبَّ الی‌الله ولا أنجیٰ للعبد من کلّ سیّئة فی‌الدّنیا والآخرة مِن ذِکرالله . قالوا : ولَا القتال فی‌سبیل‌الله ؟ فقال : لولا ذِکرُالله لم یُؤمر بِالقتال فی‌سبیل‌الله ، ولَو اِجتمع النّاس علیٰ ما اُمِروا مِن ذِکرالله ما کتب‌الله القتالَ علی‌النّاس ، و ذِکرالله لایمنعکم من‌القتال ، بل‌هوعونٌ لکم علیٰ‌ذلك ، فقولوا : لااله الّا الله ، فقولوا : الله اکبر ، وقولوا : سبحان‌الله ، وقولوا : الحمدلله ، و قولوا : تبارك‌الله ، واِنّهنّ خمسٌ لایَعدِلهنّ شیءٌ ، وقال : طوبیٰ لِاَقوامٍ یحسبهمُ‌النّاسُ مجانینَ لِکثرة ذِکرالله ، وقال : مَن‌عجز منکم عن‌اللّیل ان یُکابدَه ، وبَخِل بالمال أن یُنفقه ، و جبن عن‌العدوّ أن یُجاهده ، فلیُکثر ذکرالله ، وقال : الغفلة فی ثلاث : الغفلة عن‌ذکرالله ، والغفلة فیمابین طلوع الفجرالی طلوع‌الشّمس ، والغفلة عن‌أن یغفُلَ الرّجلُ حتّیٰ یَرکبه الدَّین ، وقال : من‌صلّی الغَداةَ ثم قعد یذکرالله حتّی تطلع‌الشّمس جعل‌الله بینه وبین‌النار سِتراً . وقال : یقول‌الله عزّوجلّ : یا ابن آدم! اُذکُرنی بعدَ صلوةالفجر ساعةً ، وبعد صلوة العصرساعةً ، اَکْفِكَ مابین ذلك .

« و یتفکّرونَ فی‌خلقِ السّمٰوات والأرض » ـ **مقداد اسود** گفت : در پیش

بوهریره شدم، شنیدم ازوی که رسول‌خدا(ص) گفت: «تفکّرُ ساعةٍ خیرٌ مِن‌عبادة سنة». گفتا: و درپیش **ابن‌عباس** شدم شنیدم ازوی که گفت: رسول‌خدا (ص) گفت: «تفکّر ساعةٍ خیرٌ مِن‌عبادة سبعِ سنین». گفتا: پس‌درپیش **ابوبکرصدیق** شدم،شنیدم ازوی که میگفت: سمِعتُ رسولَ‌الله یقول: تفکّرساعة خیرمن‌عبادة سبعین‌سنة. **مقداد** گفت: این‌برمن‌مشکل‌شد. پیش **مصطفی** (ص) شدم، وقصه‌باوی گفتم. **مصطفی**(ص) گفت: صدَقوا فیما قالوا، آنکه خواست که تحقیق آن بامن نماید، **ابوهریره** را بخواند، گفت: یا **باهریرة** فیما ذا تتفکّر؟ فقال: فی‌خلق‌السّموات والأرض واختلاف اللّیل والنّهار. فقال رسول‌الله: تفکّرُكَ خیر من‌عبادة سنة. آنکه **ابن‌عباس** رابخواند، گفت: یا **ابن‌عباس** فیما ذا تتفکّر؟ قال: فی‌الموت وهول المطّلع. قال: تفکّرُكَ خیر من‌عبادة سبعِ سنین. آنکه **بوبکر** را بخواند، گفت: یا **ابابکر** تو تفکّر بچه کنی؟ گفت: یا رسول‌الله چون از احوال واهوال قیامت براندیشم، وآن سیاست و انواع عقوبت که الله‌تعالی‌عاصیان ومجرمانرا ساخته است باخود اندیشه کنم، که چه‌بودی اگر الله‌تعالی مرا شخصی عظیم دادی درقیامت، چنانکه دوزخ را بمن پر کردی، تا وعده وی‌راست شدی! واین‌بیچارگان بدبختانرا ازآتش وعقوبت برهانیدی! رسول خدا گفت: یا **ابابکر** تفکّرُكَ خیرمن‌عبادة سبعین سنة.

«ربّنا ماخلقتَ هذا باطلاً» ـ اینجا مضمری است، یعنی: ویقولون ربّنا ماخلقتَ‌هذا باطلاً، ای خلقاً باطلا، یعنی خلَقتَه دلیلاً علیٰ حکمتك و کمال‌قدرتك.

«سبحانك» ای تنزیهاً لك مِن أن‌تکون خلقتهما بِالباطل.

«فَقِنا» ـ ای اصرِفْ عنّا عذابَ‌النّار. جائی دیگر گفت: «ربّنا اَصرِف عنّاعذابَ جهنّم». این دعاهائی‌است که ربّ‌العزّة مؤمنانرا می‌درآموزد، ومیگوید: مرا چنین خوانید، وبمن تقرب چنین کنید.

« ربّنا اِنّكَ مَن تُدخلِ النّارَ فقد أخزيتَهُ ». از « خزی » است وخزی رسوائی استوخواری، و گفته‌اند از«خزایت» است ، وخزایت‌شرمساری است، یعنی که‌مؤمن عاصی را شرمسار کند و کافر را رسوا وخوار کند. **سعید مسیب** گفت : این خصوصاً کافرانراست که هرگز ازدوزخ بیرون نیایند ، معناه انّك مَن تُخلدالنّار فقد اخزیته ای اهلکته، « وما لِلظّالمین » یعنی الکفّار « مِن‌انصار » یمنعونهم مِن‌عذاب‌الله.

«ربّنا اِنّناسمِعنا مُنادیاً . . . ». یعنی **محمداً** (ص)، وقیل هوالقرآن یدعو الی‌الایمان، وذلك شهادة أن‌لااله‌الاالله ، وأنّ **محمداً** عبده ورسوله . **قتاده** گفت که : الله‌تعالی‌خبرداد از مؤمنان انس ومؤمنان جنّ که چه گفتند؟ مؤمنان جنّ را گفت : « فقالوا اِنّا سمِعنا قرآناً عجباً یهدی الی الرُّشد فآمنّا به » . انس‌را گفت : « ربّنا اِنّناسمِعنا مُنادیاً یُنادی لِلایمان اَن‌آمِنوا بِرَبّکم فآمنّا ربّنا فَاغفِرلنا ذنوبَنا و کفِّر عنّاسَیّآتِنا » ای: وَ اسْتُرْ عنّا ذنوبَنا بقبول الطّاعات حتّیٰ تکونَ کفّارةً لها .

« و تَوَفَّنا مع‌الأبرار». وهمُ‌الأنبیاء و الأولیاء ، یعنی : تَوَفّنا فی جُملتهم حتّیٰ تحشرَنا معهم وفی زُمرتهم .

« ربّنا وآتِنا ما وعدتَنا علی‌رُسُلك » . ای علیٰ السنتهم من‌النّصر لنا، والخِذلان بِعَدوّنا . میگوید : بارخدایا آنچه ما را وعده دادی برزبان پیغامبران که مؤمنانرا نصرت دهم ، و کافرانرا مقهور و مخذول کنم ، و**قرآن** بدان ناطق که « انّا لننصر رسلَنا و الّذین آمنوا فی‌الحیوة الدّنیا » . جائی دیگر گفت : « و کان حقّاً علینا نصرُالمؤمنین »، خداوندا ! این‌وعدهٔ نصرت که ما را دادی منجز کن ، و اعلاء کلمهٔ حق را اعداء دین مقهور ومخذول کن .

آنگه گفت : «انّك لاتُخلِفُ المیعادَ» خداوندا ! دانم که تووعده خلاف‌نکنی، لکن ما را صبرنیست ، هرچه کنی زود کن . پس‌ربّ‌العالمین این بی‌صبری مؤمنانرا عذر بنهاد ، گفت : آدمی را شتابنده آفریدم ، ازآنست که می‌صبر نکنند ، کما قال

عزّوجلّ : « وکانَ الانسانُ عجولاً » ، « خُلق الانسانُ مِن عَجَل سأوريكم آياتي فلا تستعجلون » .

روی انس بن مالك قال قال رسول‌الله(ص) : « مَن وَعَده الله عزّوجلّ علی عملٍ ثواباً فهو منجزه له ، ومن وَعَده علی عملٍ عقاباً فهو بِالخيار » . یکی از **ابوعمرو علا** پرسید که : الله تعالی وعده خلاف کند ؟ جواب داد که نکند خلاف وعده ، پرسید که : وعیدخلاف کند ؟ جواب داد که : کند . گفت : چه معنی را چنین‌است ؟ گفت: خلاف وعده نشان عیب است ، والله از عیب پاکست و منزّه ، وخلاف وعید اظهار کرم است، والله تعالی ازهمه کریمان کریم‌تر ، و ازهمه بخشایندگان بخشاینده‌تر ، وفی معناه انشد :

و اِنّی و اِن اَوعدْتُه او وَعدْتُه   لَمُخلف ایعادی و مُنجِز موعدی

« فَاسْتَجابَ لهم ربُّهم » ـ قال **الحسن** (ع) : مازالوا يقولون ربّنا ! ربّنا ! حتّی استجاب لهم ربّهم . و رُوی عن **جعفر الصادق** (ع) قال : مَن حزنه امرٌ فقال خمسَ مرّاتٍ ربّنا ، نجاهُ‌الله ممّا يخافُ وأعطاه ماأراد . قيل‌له : و كيف ؟ فقرأ : « الّذين يذكُرونَ‌الله قياماً وقعوداً » الیٰ قوله ، « انّك لاتُخلف الميعاد » .

قال **عثمان بن عفان** : مَن قرأفی‌ليلة : « انّ فی خلق‌السّمٰوات والأرض » الیٰ آخرها ، كُتبتْ له بمنزلة قيام ليلةٍ .

« فَاسْتَجاب لهم ربُّهم » ـ این « فا » فاءِ جوابست ، و این استجابت جواب آن قول مضمراست که : يقولون ربّنا . . . « انّی لاُضيع عملَ عامل » ـ این نصب همزه ازبهر آنست که‌تفسیراجابت است . میگوید : پاسخ کرد ایشان‌را خداوندایشان، که من‌ضایع نکنم کردار هیچ کارکررا، یعنی‌چون کردار نیکوبود بصفت شایستگی. چنانکه جای دیگر گفت : « اِنّا لانضيع اجرَ مَن احسنَ عملاً » . ضياع و ضلال درلغت یکی است .

« مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنثی بَعْضُکم مِن بعض » - سبب نزول این آیت آن بود که **امسلمه** گفت : یارسول‌الله چونست که الله‌تعالی همه ذکر مردان میکند درهجرت، وذکرزنان نمی کند ؟ ربّ‌العالمین این‌آیت بجواب وی‌فرستاد که : مزد هیچ کارگر ضایع نکنم از مردان واز زنان شما که مؤمنان‌اید ، و معنی « بعضکم مِن‌بعض » آنست که : شماهمه ازیکدیگراید، یکدیگر را برادران وخواهران، ویکدیگر را همدینان ، ویکدیگر را خویشان . یعنی خویشی در دین ، ودرنصرت ، ودرموالات، چنانکه جائی‌دیگر گفت : « والمؤمنون والمؤمنات‌بعضُهم اولیاءُ بعضٍ ». وگفته‌اند : معنی‌آنست که : حکم همگان درثواب یکسان است .

« فَالّذین هاجرَوا وأُخرِجوا من‌دیارهم » - این **مصطفی** (ص) است ومهاجرة الأولی آنان که مشرکان ایشانرا از**مکه** بیرون کردند .

« وأُوذوا فی‌سبیلی » - یعنی فی‌طاعتی و دینی ، این سابقان مسلمانان‌اند .

« وقاتَلوا وقُتِلوا » این‌عامّهٔ مهاجران‌اند . قراءةُ **حمزة و الکسائی** « وقُتلواوقاتَلوا» یعنی قُتل بعضُهم وقاتل مَن بَقِیَ منهم . وقیل : فیه اِضمارُ « قد » ، ای : و قُتلوا وقد قاتَلوا . **مکی و شامی** « وقاتَلوا وقُتّلوا » مشدّد خوانند ، یعنی : انّهم قطعوا فی‌المعرکة . باقی « وقاتلوا وقتلوا» بتخفیف خوانند، ای : قاتلوا حتی قُتلوا .

« لَأُکَفِّرَنَّ عَنهم سیّئآتِهم » الآیة ، روی **عبدالله‌بن‌عمیر** ، قال : سمعتُ رسولَ‌الله(ص) یقول: انّ‌الله عزّوجلّ یدعویومَ‌القیٰمة بالجنّة ، فتأتی بزُخرفها وزینتها ، فیقول‌الرّبُّ: اَین‌عبادیَ‌الّذین‌قاتلوا فی‌سبیل‌الله، وأُوذوا فی‌سبیلی، وجاهَدوا فی‌سبیلی؟ أُدخلوا الجنّةَ بغیرحسابٍ ولاعذابٍ . فتأتی الملائکة فیسجدون و یقولون : نَحن نُسبّح اللّیلَ والنّهار ، ونُقدّس لك ، مَن هؤلآء الّذین آثرتَهم علینا ؟ فَیقول‌الرّبُّ : هؤلآءِ عبادی الّذین أُوذوا فی‌سبیلی . فتدخل علیهم الملائکة وتقول : « سلام علیکم

بما صبرتم فنعم عُقبی الدّار ».

« لا یَحزُنْكَ »ـ مخفف. قراءت رویس است از یعقوب، « لایَحزُنَّكَ » قراءت عامهٔ قرّاء است، وهرچند که خطاب با پیغامبراست امّا مـراد باین امت است، ای: « لایحزُنّکم ایّها المؤمنون »، مؤمنان امّت را میگوید: نگر تاشمافریفته نشویدبآنکه کافران درشهرها میگردند بایمنی و برخورداری! این بآن گفت که بعضی مؤمنان مشرکان عرب‌را دیدند با تنعّم وتفرج که درشهرها میگشتند و بازرگانی‌میکردند، وخوش می‌زیستند بآسانی وفراخی و راحت، گفتند: چونست کـه دشمنان خدا و رسول (ص) چنین‌اند؟ وما که مؤمنانیم به بی کامی و بی‌مرادی روزگار بسرمیبریم؟ رب‌العالمین آرام دل‌ایشان را این آیت فروفرستاد، وهمانست که جای دیگر گفت: « فلا یَغرُرْكَ تقلّبهم فی‌البلاد ».

آنگه گفت: « متاعٌ قلیلٌ » اینجا ضمیری است، ای ما یتقلّبون فیه متاع‌قلیل ومثله قوله‌عزّوجل: « قُل‌متاع‌الدّنیا قلیلٌ »، وقال‌النبی(ص): مَاالدّنیا فی‌الآخرةالّامثلَ مایجعل احدُکم اصبَعه فی‌الیمّ فلینظُرْ بِمَ یرجع؟! وقـال(ص): مَاالدّنیا فی مامضی منها الّا کـمِثل ثوبٍ شُقَّ بِاثنین، وبَقِیَ خیطُه، الافکان ذلك الخیطُ قدانقطع.

« ثمَّ مأویٰهم جهنّم وبِئْسَ المهاد ». ای بئس المستقرّ الّذی یمهدون‌الیه.

« لکن الّذین اتّقوا ربّهم» الآیة ـ « لکن » کلمتی‌است درموضع استثناء، در آن موضع است که پارسی گوید باری.

« لهم جنّات تجری من‌تحتها الأنهار خالدین‌فیها نُزُلاً مِن‌عندالله » ـ نزل‌نامی است پیشین چیزی که درمنزل نازل را حاضر کنند.

ثم قال: « وما عندالله خَیرٌ لِلأبرار » یعنی: خیرٌ لهم مِن‌متاع‌الکفّار، همانست که‌آنجا گفت: « والباقیاتُ الصّالحات خیرٌ عند ربّك ثواباً »، « ماعندَکم یَنفدُ وما

عندالله باق » ، « ورحمة ربّك خيرٌ ممّايجمعون »،« والآخرة خيرٌ لِمَنِ اتّقیٰ »،« ولَدار الآخرةخيرٌ للّذينَ اتّقوا اَفَلا تعقلون » . قال**عمر** دخلتُ علیٰ رسول‌الله(ص) فاذا هو مضطجِعٌ علیٰ رِمال حصیرلیس بینه و بینه فِـراشٌ قداَثرالرّمالُ بِجنبه ، متّـكئاً علی وِسادةٍ مِن اَدَم، حشوهاليفٌ . قلتُ : يارسول‌الله ادعُ‌الله فلْيُوَسّع علیٰ امّتك ، فانّ **فارس والروم** قد وسّع‌عليهم‌وهم‌لايعبدون‌الله، فقال : أوَفی‌هٰذا انت‌يا **ابن‌الخطاب** ؟! اولئكَ قومٌ عُجّلتْ لهم طيّبـاتُهم فی‌الحيٰـوة الدّنيا . وفی‌رواية أخری .« أما تَرضیٰ أن‌تكونَ لهم الدّنيا ولناالآخرةُ ».

«وَ انَّ مِن اهل‌الكتاب »الآية ـ **ابن‌عباس و جابر وانس و قتاده** گفتند : اين آيت‌درشأن **نجاشی** فرودآمد ملك **حبشه** . **جبرئيل** آمد **مصطفی**(ص) را ازمرگ وی خبر كرد ، رسول(ص) بگورستان **بقيع** بيرون شد ، با ياران وی ، رب‌العـالمين حجاب ازپيش‌ديدهٔ **مصطفی** (ص) برداشت ، تا ازمدينه بزمين **حبشه** نگرست ، وآن سرير كه هيكل‌نجاشی برآن بود بديد ، بروی نماز كرد بچهارتكبير ، آنكه ازبهر وی آمرزش‌خواست ، وياران‌را گفت كه ازبهروی‌آمرزش خواهيد . **منافقان گفتند** اين چيست كه برعلجی(۱) حبشی نصرانی كه نه بردين ويست نماز ميكند ؟ پس رب‌العالمين‌اين آيت فرستاد درشأن وی ، وگواهی‌داد بايمان وی . **عطا** گفت: چهل مرد از اهل **نجران** از **بنی‌الحرث‌بن كعب** و سی‌ودو مرد اززمين **حبشه** وهشت‌مرد از **روم** بردين **عيسی**(ع) بودند . پس به **مصطفی** (ص) ايمان‌آوردند ، رب‌العالمين درشأن‌ايشان‌اين آيت‌فرستاد . **ابن‌جريج**و **ابن‌زيد** گفتند : درشأن **عبدالله‌خزرجی** آمد **ابويوسف** امام **بنی‌اسرائيل** وگواه الله كه رب‌العالمين در حق وی گفت : « قُل كفیٰ‌بالله شهيداً بَينی‌وبَينكم ومَن‌عنده علمُ‌الكتاب »، وكم كسی‌را درقرآن چندان آيتهای مديح است مكشوف ومبيَّن ، كه ويراست .

۱ – العلج : مرد قوی‌هيكل از كفارعجم راگويند ، وبعضی بكافر بطورعموم‌اطلاق كنند . از (المنجد)

« و انّ مِن اهل الکتاب لَمَن یؤمن بالله و ما اُنزل الیکم » - یعنی **القرآن** «وما اُنزل الیهم» یعنی **التوریة** و **الانجیل**، «خاشعین» ای متواضعین لله عزّوجلّ «لایشترون بِآیات الله ثمناً قلیلاً» ای عَرَضاً یسیراً مِن الدّنیا، کفِعل الیهود ممّا اصابوا من سِفلتهم، مِن المآ کل، مِن الطّعام والثّمار عندالحَصاد.

« اُولـئك لهم اجرُهم عند ربّهم انّ الله سریـعُ الحساب » ـ فیه ثلاثةُ اقوال: احدُها اذا حاسَبَ حاسَبَ حساباً یسیراً، و الثّانی سریع الخبر یُجازی بحساب العمل، والثّالث حافظ اعمال العباد، لایدخل علیه فی ذلك مایدخل علی المحاسب مِن التّذکیر والغلط، جلّ الله عن ذلك.

« یا ایّها الّذین آمَنوا اصبِروا . . . » ـ این صبراست بر گزاردن احکام شرع، و فرمانهای حق، وبر مقاسات انواع بلا که باراده وتقدیر حق ببنده رسد، و حقیقت آن ترك شکوی است، وصدق رضا، وقبول قضابجان ودل، ومنه قوله (ص) حکایةً عن الله عزّوجلّ: « مَن لم یَصبر علی بلائی، ولم یشکُر نَعمائی، ولم یـرضَ بقضائی، فلْیَطلُبْ ربّاً سِوای. »

« وصابِروا » ـ این صبراست درقتال مشرکان، و کوشیدن در دین حق، ونصرت مسلمانان. « ورابِطوا » ـ معنی « مرابطه » آنست که لشکر مسلمانان در ثغرهـای کفّار اسپان ساخته دارند، بر آخُرها بسته، تا اَذای کفار ازمسلمانان بازدارند ونصرت دین اسلام را بکوشند. از ربط گرفته‌اند ومعنی « ربط » بستن است واستوار کردن، « ومِن رِباط الخیل تُرهبون به عدوّالله » ازین است. پس هر کسی که درثغر نشیند ودین اسلام بپای دارد، باقامت حرب یاباظهار حجّت، او را « مرابط » گویند اگرچه مرکب وخیل ندارد. قال رسول الله(ص): « مَن رابَطَ یوماً فی سبیل الله جعل الله بینه وبین النار سبعَ خَنادِقَ، کلُّ خندقٍ منها سبعَ سمٰوات وسبع ارضین. وقال (ص): رباطُ

يـوم وليلةٍ خيرٌ من صيام شهروقيامه ، و إن مات جَرىٰ عليه عمله الّذى كان يعمله ، و اُجرى عليه رزقُه . و گفته‌اند : معنى « مرابطه » مراقبة است وانتظار ، يعنى انتظار الصّلوٰة بعدالصّلوٰة . ودليل برين قول خبر **مصطفى**(ص) است . قال(ص) : ألا اُخبركم بمايَمحوالله به‌الخطايا ، ويرفع به الدّرجاتِ؟ قالوا بلى يارسول‌الله ! قال : إسباغ‌الوضوء علَى المَكاره ، و كثرة الخطاٰ الى المساجد ، و انتظارُ الصّلوة بعدالصّلوٰة ، فذٰلكُمُ الرّبـاطُ .

« و اتّقوا الله » اى : فى كلِّ ماامرَكم به ، ونَهاكم عنه ، فمن فعلَ فقدأفلح ، فذٰلك قوله « لعلّـكم تُفلحون » .

روىٰ **ابوهريرة** عنه : اَنّرسول‌الله (ص) كان‌يقرأعشرَ آياتٍ‌من آخر **آل‌عمران** كلَّ ليلة .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « انَّ فى‌خلق السّمٰوات والأرض » الآية ـ كلام خداوندى كه جز وى خداوند نيست ، و آسمان و زمين را جزقدرت وقهروى عماد وپيوند نيست ، خداوندى كه فلك آفريد ، و برذروهٔ فلك ملك‌آفريد ، آسمان‌آفريد ، داغى ازقدرت بروى نهاد ، وزمين‌آفريد ، سمتى‌ازقهر بروى نهاد ، آسمان بأمر وى گردان ! و اين زمين بجبروقهروى بساط وميدان ! جنبش اندرآسمان بامر وجبراوست . آرام اندر زمين بامروقهراوست . جنبش اندرآسمان وآرام اندرزمين هردو اندريكديگر بسته ، وبهم‌پيوسته ، اگرفلك آرام گيرد اجزاء زمين پست شود ، و گرزمين از مركزخود دور شود نظام بروج فلك منبتر گردد . پاكست آن خداوندى كه جنبش را علت آرامش كرد ، وآرامش را علت‌جنبش . ازضدى ضدى برآورد ، وضدى را سبب‌قوام

ضدی کرد، تا یقین گردد که وی خداوندی است که از نیست هست کند، و آن هست را هم وی نیست کند.

آنکه گفت: «لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ» در آسمان وزمین واختلاف شب‌وروز کردگاری ویکتائی خدای را نشانها است، درهر نشانی از لطف وی برهانها است. چشم باز کن وبرنگرتا ببینی این جرم را هرساعت بلونی دیگر، گاه بسان دریای سیماب، گاه بسان طیلسان، گاه بسان بوستان. این گردش وتلوّن بیان راه توحید است، و کردگاری ودانائی خدا را دلیل است.

اگرمردی درصحرائی گذر کند، قاعاً صفصفاً بیند، پس از آن بمدتی گذر کند قبّه‌ای بیند بر کشیده و آراسته، عقل وی‌فتویٰ کند که این قبه اندرین صحرا بی‌بنّائی نباشد، و یا این سرای اندرین صحرا بی کدخدائی نبوده است، پس مؤمن چون‌تأمل کند ونشان‌حدوث‌بیند، سِرّش فتوی کند که: چون روا نباشد قبه وسرائی اندرصحرا بی‌بنّائی و کدخدائی، روا نبود چنین هوائی و سمائی اندرچنین فضائی بی‌قدرت خدائی.

باز بیندیش ونظر کن، اندرشب دیجور بیرون‌آی، واندر آسمان نظاره کن، تا آسمان بینی بسان لشکر گاه، ستارگان بسان سپاه، وماه برمثال شاه، این نمودار روز رستاخیز است، ظلمت شب نشان قیامت، ستارگان نشان رخسارمؤمنان، مجرّة نشان نهر کوثر، جمال‌ماه نشان **محمد**رسول‌الله(ص). چنانکه شب تاریك بود چون ماه رخسار بنماید عالم روشن شود، وفلك گلشن گردد، خلق قیامت در ظلمت‌و زحمت باشند، چون جمال‌این مهترپیدا آید، اهل ایمان راسعادت وامان پیدا آید. چنانکه‌ماه اندرفلك‌بستارگان گذر کند، آن‌مهترعالم آنروزبمؤمنان گذرهمی کند، وبرخسار ایشان نظرمیکند، واهل ایمان بشفاعت همی درآرد، این مثال بحکم

تقریبی‌رفت اندرین تقریر، و گرنه جمال و کمال آن سیّد بیش از آنست که بمهتاب برابر کنند یا بآفتاب مثل زنند.

ماه راآن جاه نبوَد کو ترا گوید که چون؟

زُهره را آن زَهره نبود کو ترا گوید چرا؟

نی خـدا ازچاه جـاه حاسدان از روی فضل

بر کشید و برنشاندت بربساط کبریـا؟

«الّذین یذکرون‌الله قیاماً وقعوداً وعلیٰ جُنوبهِم» ـ ذاکـران سه کس‌اند: یکی الله را بزبان یاد کرد، وبدل غافل بود، این ذکر «ظالم» است که نه از ذکر خبردارد نه ازمذکور. دیگری اورا بزبان‌یاد کرد بدل‌حاضربود، این ذکر «مُقتصد» است وحال مزدور، درطلب ثوابست‌ودرآن طلب معذور. سیوم او را بدل یاد کرد، دل ازو پُر، وزبان از ذکرخاموش، مَن عَرف‌الله کَلَّ لسانُه، این ذکرسابق است، که زبانش درسرِ ذکرشد وذکردرسرِمذکور، دل درسر مهرشد و مهر در سرنور، جان درسرعیان شد وعیان ازبیان دور! ذکر دام نهاد وغیرت دانه ریخت، مزدور دام دید بگریخت، عارف دانه دید بردام آویخت.

پیر طریقت گفت: ذکر نه همه آنست که برزبان داری، ذکرحقیقی آنست که درمیان جان داری. توحید نه همه آنست که او را یگانه دانی، توحید حقیقی آنست که او را یگانه باشی وزغیر او بیگانه باشی.

«ویتفکّرون فی‌خلق‌السّمٰوات والأرض» ـ **بوعلی دقاق** از **بوعبدالرحمن سلمی** پرسید که ذکر تمامتر است یافکر؟ **بوعبدالرحمن** جواب داد که: ذکر تمامتر است از فکر، ازبهر آنکه ذکرصفت حق است عزّجلاله، وفکر صفت خلق، وما وُصفِ به الحقّ اتمُّ ممّا اختصّ به الخلق، این‌تفکّردل را همچنان‌است که بوئیدن نفَس‌را، وتفکّر در کردار و گفتار خویش واجب، ودر صنایع صانع مستحب، ودر

ذات صانع جل‌جلاله حرام، که درخبر است: «لاتتفکّروا فی‌الله فانّکم لاتقدِرون قدرَه». میگوید: در ذات الله تفکر نکنید که شما بقدر او نرسید، و او را بسزای او نشناسید، ومبادی جلال وعظمت او درنیابید، نه از آنکه جلال او پوشیده است برخلق، لابل از آنکه بس ظاهر و روشن است، وبصیرت آدمی بس ضعیف وعاجز، طاقت دریافت آن ندارد بلکه درآن مدهوش ومتحیر وسرگردان شود، همچون خفّاش که بروز بیرون نیاید از آنکه چشم وی ضعیف است، طاقت نورآفتاب ندارد، این‌خود درجهٔ عوام است، امّا بزرگان وصدّیقان را قوّت این نظرباشد گاه‌گاه امّا بردوام نه، همچون مردم که درقرص‌آفتاب یك‌نظر تواند امّا بیش ازیك نظر نه، که اگر مداومت کند بیم نابینائی بود. پس اگرخواهد که تفکر کند، در عجائب صنع وی میکند، که هرچه در وجود است همه نوری است ازانوار قدرت وعظمت حق جلّ‌جلاله، واگر طاقت دیدن قرص‌آفتاب بردوام ندارد طاقت شعاع نوری که برزمین است دارد، وازآن‌جز روشنائی ودانائی نیفزاید.

«ربّنا اِنّك مَن‌تُدخلِ النّارَ فقد اَخزیتَه...»الآیة ـ خداوندا! شرمسار ورسوا کردی کسی را کش بآتش‌عقوبت بسوختی، وازین‌صعب‌تر کارآنکس کش‌براندی، وگفتی: «اُولٰئك الّذین لم یُرِدِاللهُ اَن یُطهّر قلوبَهم».

«ربّنا اِنّنا سَمِعنا مُنادیاً» الآیة ـ خداوندا! منادی سنّت برسر وادی‌شریعت ما را خواند که: «وأنیبوا الی ربّکم». خداوندا! بجان ودل شنیدیم‌آن منادی درآن وادی، وباز گشتیم و گردن نهادیم، چه بُود که یك‌بار خود خوانی، و این دل مرده زنده کنی؟ که خود گفتی: «دَعاکم لِما یُحییکم».

گر کافرم ای دوست مسلمانم کن!
مهجور توام بخوان و درمانم کن!

گر در خورِ آن نیم که رویت بینم

باری بسر کوی تو قربانم کن !

« ربّنا فَاغْفرلنا ذنوبَنا » ... الآیة ـ خداوندا ! عیب پوش بندگانی ، و عذر نیوش معیوبانی ، ودستگیر درماندگانی ؛ خداوندا ! مُنتظر است این درویش دل‌ریش ، نیوشان بهفت اندام ازپس وپیش ، تا کی آواز آید که بیامرزیدیم مندیش !

«ربّنا و آتِنا ما وَعَدْتَنا علی رُسُلك » . . . الآیة ـ خداوندا ! وعدهای که خود دادی بسر آر ، ودرختی که خود نشاندی ببر آر ، چراغی که خود افروختی روشن‌دار ، مهری که بفضل خود دادی آفتِ ما از آن باز دار ، خداوندا شاد بدانیم که تو بودی وما نبودیم ، کار تو در گرفتی وما نگرفتیم ، قیمت خود نهادی ، رسول خود فرستادی . خداوندا ! تومان بر گرفتی و کس نگفت که بردار ، اکنون که بر گرفتی بمگذار ! و درسایهٔ لطف مان می‌دار ! جزبفضل خودمان مسپار !

گر آب دهی نهال خود کاشتهٔ

ور پست کنی بنا خود افراشتهٔ

من بنده همانم که تو پنداشتهٔ

از دست میفکنم چو برداشتهٔ

« فَاسْتجابَ لهم ربُّهم »ـ وفاء وعده است که مؤمنانرا داده بود که :« اُدعونی اَستجِب لکم » ، وتحقیق این وفاءِ وعده آنست که : داعی را اجابت داد ، سائل راعطیّت داد ، مجتهدرا معونت داد ، شاکررا زیادت داد ، صابررا بصیرت داد ، مطیع رامثوبت داد ، عاصی را اقالت داد ، نادم را رحمت داد ، محبّت راکرامت داد ، مشتاق را دیدار داد . فرمان آمد که یا محمد(ص)نومیدی‌را روی‌نیست ، و کار رهی در پیروزی ازسه خصلت بیرون نیست : گرمطیع است ثواب او آنکه بجا ، گرعاصی است شفاعت تو آنکه بجا ، وهرچه بازماند رحمت من او را بجا .

گر جرم همه خلق کنم پاك بحِل

در مملکتم چه کم شود مشتی گِل

«فَالّذین هاجَروا واُخرِجوا مِن دیارهم و اُوذوا فی‌سبیلی و قاتَلوا وقُتلوا» ـ صفت‌دوستانست، آئین مشتاقان است، قصهٔ جانبازان است، سرانجام کار عاشقان است، دل‌بداده، وجان درباخته، خستهٔ تیربلا گشته، تیغ‌قضاجاه وحشمت برانداخته، وزخان ومان آواره.

یکسر همه محواند بدریاء تفکر

برخوانده بخود برهمه «لاخان ولامان»

گهی سوزند و گدازند! گهی زارند ونالند! سوز بینند و سوزنده نه! شور بینند و شورنده نه! درد بینند و درمان نه! وزین عجب‌تر که بدرد خویش شادند، واز پی‌دردی بفریادند.

جانان ندهم ز دست تا جان ندهم

من جان بدهم ز دست وجانان ندهم!

اکنون باری بنقد دردی دارم

کان درد بصد هزار درمان ندهم!

پیر طریقت گفت: الهی هر که ترا جوید او را بنقد رستخیزی باید، یابتیغ ناکامی او را خون ریزی باید، عزیزدو گیتی! هر که قصد درگاه تو کند، روزش چنین است یا بهرهٔ این درویش خود چنین است؟!

«لأ کَفِّرَنَّ عنهم سَیِّئاتِهم ولاُ دخلَنَّهم جنّاتٍ تَجری مِن‌تحتها الأنهار ثواباً مِن عندالله» ـ چنان دردی‌بباید تاچنین مرهمی پدیدآید! طوبیٰ و حُسنیٰ ووصل مولی، درجنات مأوی. قومی را طوبی ونعیم بهشت نوش! قومی‌را دیدار ورضای مولی‌دست درآغوش! زبان حال بنده ازسر ناز ودلال‌میگوید: الـهی محنت من بودی، دولت

من‌شدی، اندوه من‌بودی، راحت من‌شدی، داغ من‌بودی، چراغ من‌شدی، جراحت من بودی، مرهمِ من شدی.

«یَا أيُّها الّذين آمَنوا اصْبِروا» - این باز مرهمی دیگراست ونواختی دیگر! نداءِ فضیلت، وخطاب کرامت، ورهی را گواهی دادن بایمان و طاعت. «اصبروا» خطاب با نفس است، «صابروا» بادل است، «رابِطوا» باجان است. نفس‌رامیگوید: برطاعت وخدمت صبر کن. دل را میگوید: بربلا وشدّت صبر کن. جانرا میگوید: باسوز شوق ودرد مهرصبر کن، واللهُ هوالصّبور.

ازین زندان اگرخواهی که چون یوسف برون آئی
بدردِ دوریِ یوسف صبوری چون زلیخا کن

و قیل اصبِروا فی‌الله، وصابِروا بالله، و رابِطوا مع‌الله. الصّبر فی‌الله صبر عابدان است درمقام خدمت برامید ثواب. الصّبر بالله صبر عارفان است درمقام حُرمت بر آرزوی وصال. الصّبر مع‌الله صبر مُحبّان است در حال مشاهدت در وقت تجلّی، دیده در نظاره نگران، ودل در دیده حیران، وجان از دست مهر بفغان.

پیر طریقت گفت: الهی! همگان درفِراق‌میسوزند، ومحبّ درديدار! چون دوست دیده ور گشت مُحبّ را با صبر وقرار چه کار؟!

«وَاتّقوا اللهَ» - تقوی درختیست که بیخ آن در زمین وفا، شاخ آن برهواء رضا، آب آن از چشمهٔ صفا، نه گرمای پشیمانی بآن رسد نه سرمای سیری، نه باد دوری، نه آفت پراکندگی! میوه آرد میوهٔ پیروزی، فلاح ابدی، وصلاح سرمدی، نعیم باقی، وملك جاودانی. اینست که ربّ‌العالمین گفت: «واتّقوا الله لعلّکم تُفلحون».

قال النّبیّ (ص): علیك بتقوی‌الله فاِنّه جِماعُ کلّ خیرٍ، وعلیك بِالجِهاد فاِنّه رهبانیّة المُسلِم، وعلیك بِذِکرالله، فاِنّه نورٌ لك.

سورة النساء ـ مدنية

١ ـ النوبة الاولى

« بسم‌الله الرحمن الرحيم »

بنام‌خداوند فراخ بخشایش‌مهربان ، « يَا اَيُّهَاالنَّاسُ » ای مردمان « اتَّقُوا رَبَّكُمُ » بپرهیزید از [خشم وعذاب] خداوند خویش ، « الَّذِيْ خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ » آن خداوند که شما را بیافرید ازیك تن ، « وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَها » وبیافرید از آن یك تن ، جفت وی ؛ « وَبَثَّ مِنْهُمَا » وازایشان هردو پراکند درجهان ، « رِجَالاً كَثِيْراً وَ نِسَاءً » مردان وزنان فراوان ، « وَاتَّقُوا اللهَ الَّذِي تَسَاءَلُوْنَ بِهِ » وبپرهیزید از خشم آن خدای که داد وزینهار ازیکدیگربوی میخواهید ، « وَالْاَرْحَامَ » وبپرهیزید از خویشاوندان بُریدن ، « اِنَّاللهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيْباً(١) » که خدای برشما دیده‌بان است و گوشوان .

« وَآتُوااليَتامىٰ اَمْوَالَهُمْ » مالهای یتیمان فرا ایشان دهید [شما که قیّمان ایشانید] ، « وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيْثَ بِالطَّيِّبِ » ومال یتیم که شما را خبیث است بدل مگیرید از مال خویش که شما را پاکست ، « وَلا تَأْكُلُوْا اَمْوَالَهُمْ اِلىٰ اَمْوَالِكُمْ » و مال ایشان بامال خویش مخورید ، « اِنَّهُ كَانَ حُوباً كَبِيْراً (٢) » که خوردن مال یتیم بزهٔ بزرگست .

« وَاِنْ خِفْتُمْ » واگر بترسید ، « اَلا تُقْسِطُوْا » که داد نکنید ، « فِيْ الْيَتَامىٰ » درکار یتیمان ، « فَانْكِحُوْا » بزنی کنید ، « مَاطَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ » آنچه شما را حلال وپاکست از زنان ، « مَثْنىٰ » دوگانه ، « وَثُلَاثَ » وسه گانه ، « وَ رُبَاعَ » وچهارگانه ، « فَاِنْ خِفْتُمْ اَلَّا تَعْدِلُوْا » پس اگر ترسید که داد نکنید میان ایشان ،

« فَوٰاحِدَةً » پس یك زن بزنی کنید ، « اَوْمٰا مَلَکَتْ اَیْمٰانُکُمْ » یاسریت همی دارید بملکیت ، « ذٰلِكَ اَدْنیٰ اَلّاٰ تَعُولُوا [۳] » آن نزدیکتر بود بآنکه گران مؤنت نبید (۱).

« وَ آتُوا النِّسٰاءَ » و بزنان دهید ، « صَدُقٰاتِهِنَّ » کاوینهای ایشان « نِحْلَةً » فریضهٔ نامزد کرده وخدا بایشان بخشیده ، « فَاِنْ طِبْنَ لَکُمْ » اگر این زنان خوش منش باشند شما را ، « عَنْ شَیْءٍ مِنْهُ نَفْساً » بآنکه چیزی از کاوین بشما دهند بخوش‌دلی ، « فَکُلُوهُ هَنِیئاً مَرِیئاً [۴] » میخورید آن را نوش و گوارنده .

« وَلاٰ تُؤْتُوا السُّفَهٰاءَ اَمْوٰالَکُمُ » مالهاء خویش فرا بیخردان مدهید ، « اَلَّتِی جَعَلَ اللّٰهُ لَکُمْ قِیٰاماً » آن مال که خدای آن شما را قیام شما کرد ، « وَ ارْزُقُوهُمْ فِیهٰا » یتیمانرا ومعتوهان را روزی میدهید در آن ، « وَ اکْسُوهُمْ » وبپوشید ایشان‌را بجامه ، « وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً [۵] » و ایشان را سخن خوش گوئید سخن نیک پسندیده .

النوبة الثانية

قوله تعـالی : « بِسمِ‌اللّٰه الرَّحمٰن الرَّحیم » ـ رُوی عن **علی بن ابی‌طالب** (ع) قال : « لمّا نَزَلَتْ بسم‌اللّٰه‌الرحمن الرحیم ضجّت جبالُ الدّنیا حتّی کُنّا نسمعُ دویّها وسمِعها الکفّارُ ایضاً فقالوا سَحَرَ **محمد** الجبالَ ، فقال النّبیّ (ص) ما من مؤمنٍ موقنٍ یقرؤُها الّا سبَّحتْ معه الجبالُ اِلّا أنّه لایسمع ». امیرالمؤمنین **علی** (ع) گفت : چون آیتِ تسمیت فروآمد ، کوههای همه عالم آواز برآوردند بتسبیح ، چنانکه آواز آن بگوش‌ما میرسید ، وکافران نیز بشنیدند، گفتند: جادوئی **محمد** بغایتی رسید که در کوه نیز اثر کرد ، **مصطفی** (ص) گفت : هیچ مؤمن نخواند این آیت مگر که

۱ـ نسخه ج : نباشید

کوههای عالم باوی بتسبیح درآید ، وخدایرا بپاکی وبی‌عیبی بستاید وثنا گوید ، لکن او نشنود .

و در آثار بیارند که اهل هفت آسمان و کرّوبیّان و مقرّبان درگاه عزّت پیوسته این آیت خوانند ، و اوّل کسی که درزمین بوی فرو آمد **آدم** (ع) بود ، فقال **آدم** : قدأَمِن ذرّيّتی العذابَ ماداموا علیٰ قراءتها ، پس از **آدم**(ع) بآسمان بازبردند تا بروز کار **ابراهیم خلیل** (ع)، آنکه بخلیل فرو آمد ، وببرکت آن آتش **نمرود** بر **خلیل** خوش گشت ، و بر دشمن خویش ظفر یافت . پس بآسمان باز بردند و به **موسی کلیم** فرو آمد درآن صحف که الله تعالی بوی داد ، و**موسی**(ع) به برکت این آیت **فرعون** و **هامان** ولشکروی را مقهور کرد ، ونصرت و ظفر دید، وکاروی راست‌شد ، پس از **موسی**(ع) باآسمان بردندتابه **سلیمان** پیغامبر(ع)فرو آمد، وملوك زمین منقاد **سلیمان** شدند ، وسربرخط وی نهادند . و رب‌العالمین‌فرمود سلیمانرا که در اسباط **بنی‌اسرائیل** این ندا کن : اَلا مَن احبَّ منکم اَن یسمع امانَ‌الله عزّوجلّ ، فلیحضُر الیٰ **سلیمان** فی‌محراب **داود** . کس از ایشان بنماند از احبار وزهّاد و عبّاد وعامهٔ ایشان که‌نه‌همه حاضرشدند ، و**سلیمان**(ع) بمنبر **ابراهیم** (ع)برشد، واین آیت امان برایشان خواند؛ یعنی : « بسم‌الله الرحمن‌الرحيم». ایشان همه بشنیدند ، وشادی کردند ، وطرب نمودند ، وباتفاق گفتند : « نشهد أَنك لَرسول‌الله حقّاً حقّاً » . پس از **سلیمان**(ع) بآسمان‌بردند تابه**مسیح**(ع) فرو آمد، **عیسی‌بن‌مریم**(ع) . والله تعالی‌منت بروی‌نهاد و گفت : یاابن‌العذرا أَتدری ايّ‌آية انزلتُ علیك؟ انزلتُ‌علیك آيةَ الامان ، وهی قوله : بسم‌الله‌الرحمن الرحيم. فَاَكثِر مِن تلاوتها عندقیامك‌وقعودك ومضجعك ومجیئك وذهابك‌وصعودك وهبوطك ، فانّه ، مَن‌وافیٰ یومَ‌القیامة ، وفی‌صحیفته منها ثمانی‌مائة مرّة ، وكان مؤمناً بی، أَعتقتُه من‌النار ، وأَدخلتُه الجنّةَ ، فلتكُن فی افتتاح

قراءتك وصلوٰتك، فانّه مَن جعلَهافی‌افتتاح قراءته وصلوٰته، اذا ماتَ على ذٰلك لم‌يَرُعْهُ منكرٌونكيرٌ، واُهَوِّنُ عليه سَكراتِ الموت وضغطةَ القبرِ، وكان رحمتی‌عليه، واَفسحُ له فی‌قبره، واُنوِّرُله مدَّبصره، وأُخرجه مِن‌قبره ابيضَ الجسم‌وانورَ الوجه، واُحاسبه حساباً يسيراً، وأُثقِلُ ميزانَه، واُعطيه النورَ التّام على‌الصِّراط حتّى يدخُلَ به الجنّة.

قال **عيسى** (ع) : يارَبِّ هٰذا لی خاصّةً ؟ قال : لك ولِمن اتَّبعك و قال بقولك، وهو لأحمد وأُمّته مِن بعدك. قال : فلمّا انقرض **الحواريون** ومَن‌اتّبعهم وجاء الآخرون فَضَلّوا، واَضَلّوا، وبدّلوا، وَ استبدلوا بالدّين ديناً، رُفعت عندها آية الأمان من‌صدور **النصارى**، و بقيت فی‌صدور مُسلمی اهل **الانجيل** مثل **بحيرا** و أمثاله حتی بعث‌الله عزّوجلّ النبیَّ **محمداً** (ص)، فأنزلت عليه، وكان نزولهاعليه‌فتحاً كبيراً عظيماً. قال : وحلَف ربّ‌العزّة بعزّته لايسمّى مؤمنٌ على‌شیءٍ الّابارکتُ عليه، ولايقرَؤُها مؤمنٌ الّاقالتِ الجنّةُ : لَبّيك ! وسَعْديك ! اللّهم ادخُل عبدَك هٰذا فیَّ ببسم‌الله الرّحمن‌الرّحيم، واذا دَعتِ الجنّةُ لعبد فقد استُوجب له دخولُها.

قال (ص) : وإنّ امّتی يأتونَ يومَ القيامة وهم يقولون : بسم‌الله الرّحمن الرّحيم فَتُثَقَّلُ‌حسناتُهم فی‌الميزان، فتقول الأُممُ ما ارجحَ موازينَ امّة **محمد**(ص) ؟! فيقول الأنبياء لهم : لِأنّ مبتدأ كلامهم، بسم‌الله الرّحمن الرّحيم.

« يا أيّها النّاس اتَّقوا ربَّكم » الآية . . . اين سوره در مدنيّات شمرند كه همه به **مدينه** فروآمد در ابتداء هجرت **مصطفى** (ص)، و بعدد كوفيان صدو هفتاد و شش آيت است، و سه هزار وهفتصد و چهل و پنج كلمت، و شانزده هزار و سی حرف.

و درفضيلت اين‌سورة **مصطفى** (ص) گفت : مَن‌قرأ سورةالنّساء فكأنّما تصدّق علىٰ كلّ من‌ورث ميراثاً، وأُعطِیَ مِنَ‌الأجر كَمَنِ اَشترىٰ محرّراً، و برئ من‌الشّرك، وكان فی‌مشيئة الله من‌الّذين يتجاوز.

قوله : « يا أيُّها النّاسُ » أىّ اسمى منفرد است ميان دو تنبيه ، وتكرار تنبيه برسبيل تأكيد است ، وتحقيق موعظت . معنى آنستكه هان بيدارباشيد تا گويم ، هان نيوشيد پند كه ميدهم ، بپذيريد حكم كه ميكنم. خداوندا حكم چيست ؟ « اتّقوا ربّكم » بپرهيزيد از خشم خدا بطاعت دارى ، وفرمان‌بردارى وى .

گفته‌اند : تقوى سه قسم است : اول ازشرك پرهيز كردن ، و اين تقوى عام است . پس ، از معصيت پرهيز كردن ، واين تقوى خاص است . پس ، از شبهت پرهيز كردن ، و اين تقوى خاص الخاص‌است . و **مصطفى** (ص) را پرسيدند كه آل **محمد** كيست ؟ فقال(ص) : « كلُّ تقىٍّ ، الا انّ اوليائى منكم المتّقون ، ولا فضلَ لأحدكم علىٰ احدٍ الّا بالتّقوىٰ » . ودر**قرآن** تقوى است بمعنى‌توحيد ، چنانكه گفت خداى : « وألزَمهم كلمةَ التّقوىٰ » ، وبمعنى‌طاعت ، چنانكه گفت : « اتّقوا اللهَ حقَّ تُقاتِه » ، و بمعنى‌توبت ، چنانكه گفت : « ولوأنَّ اهل‌الكتاب آمنوا وَ اتّقوا » ، و بمعنى‌اخلاص ، چنانكه گفت : « ومَن يعظّم شعائرَالله فانّها مِن تقوَى القلوب » و « اُولئك الّذين امتحنَ‌اللهُ قلوبَهم للتّقوىٰ » ، و بمعنى‌حذر ، چنانكه گفت : « وَ اتّقوا النّارَ الّتى اُعِدّت للكافرين » .

آنكه بخلق خويش برخود دلالت كرد و گفت : « الّذى خَلَقكم مِن نفسٍ واحدة » ، يعنى **آدم** ، « وخَلَق منها زوجَها » يعنى **حوا** . مفسّران گفتند : ربّ‌العزّة **آدم** (ع) را بيافريد ، و **آدم** خواب بروى افكند ، و از يك استخوان پهلوى وى از جانب چپ **حوا** را بيافريد ، و **آدم** را از آن هيچ رنج نرسيد ، كه اگر رنج رسيدى بروى مهربان نبودى ، وآن‌مواصلت ومودّت ميان ايشان‌نپيوستى . وقد قال‌رب‌العزة : « وجعلَ بينكم مودّةً ورحمةً » ، پس چون **آدم** از خواب بيدار گشت ، او را گفتند : اين كيست اى **آدم** ؟ جواب داد كه : « هذه حوّا يعنى خُلقت من‌شىءٍ حَىٍّ » ، گفتند : نام جنس او چيست ؟ گفت : « المرأةُ ، لأنّها من‌المرءِ خُلقت » ، وصحَّ فى‌الخبرَ أنَّ النّبىّ (ص) قال : لمّا خلقَ اللهُ عزّوجلّ **آدم** انتزعَ ضلعاً مِن اضلاعه فخلقَ منه **حوا** .

« وبَثَّ » ای اظهر ونشر وفرّقَ، « وخلقَ منهما » ای من **آدم** و **حوا** « رجالاً کثیراً ونساءً » یقول خلقاً کثیراً مِن رجال ونساء، یقال الف اُمّة. گفته‌اند درین آیت تقدیم وتاخیراست یعنی رجالاً ونساء کثیراً، که زنان درجهان ازمردان بیش‌اند، و در خبر است از **مصطفی** (ص) که در آخر الزّمان زنان چندان باشند که پنجاه زن را یك قیّم بود. « بَثّ » در کثرت گویند چیز فراوانرا، یقال بَثَثْتُك حدیثی، وَ اَبْثَثتك.

« و اتّقوا اللهَ الّذی تسائلون به ». مخفف وممدود قراءت **کوفی** است، اصل اَنْتتسائلون، تاء دوم راحذف کردندزیرا که اجتماع‌دوحرف متقارب گران‌داشتند. باقی قرّاءتسّائلون خوانند بتشدید سین. ومراد هم تتسائلون است، لکن آن تا که کوفیان حذف کردند اینان درسین مدغم کردند، و ادغام تا در سین نیکو است، زیرا که هردو از حروف طرف زبان اند، واصول ثنایا، وهردو مهموس‌اند.

« والارحامِ » بخفض میم قراءت **حمزه** است، معطوف بر ضمیر اسم الله، وآن چنانست که عرب گوید: اسألك بالله والرحمِ، وعطف برمضمرمجرد وبی اعادت جارّ قومی از نُحاة کوفه روا داشتند. وبرین معنی بیتها انشاد کرده‌اند، وبدان استشهاد نموده، و این متداول است میان ایشان، لکن ازجهت قیاس ضعفی دارد، زیرا که عرب‌نگوید مررت به وزید، بی‌اعادت جار، لکن گوید مررت به و بزید، مع اعادة الجّار، قال‌الله تعالی: « فخسَفنا به و بداره الأرضَ ». باقی قراء « والاَرحامَ » بنصب خـوانند، عطفاً علی اسم‌الله تعالی، یعنی فاتّقوا اللهَ فلا تعصّوه، و اتّقوا الأرحامَ فلا تقطعوها.

ومعنی الآیة: اِتّقوالله الّذی تتسائلون فیمابینکم حوائجکم و حقوقَکم به، فیقول بعضُکم لِبعضٍ: اسألك بالله، اُنشدك بالله. میگوید: بپرهیزید از خشم آن

خدای که شما بندگانید، سؤالها که از یکدیگر میکنید، و حقهای یکدیگر که میگزارید، وحاجتها که راست‌میکنید، بوی وبنام وی میکنید، که یکدیگر را بوقت حاجت میگوئید. اسألك بالله، اُنشدك بالله.

« اِنّ‌اللّه کان علیکم رقیباً » - ای حفیظاً لِأعمالکم، یسألکم عنها فیماامرَکم به، ونهاکم‌عنه. درقرآن هرجا که کان است به الله پیوسته، معنی آنست که لم یزل، همیشه چنان بود که هست.

« وآتوا الیتامیٰ اموالهم » - این در شأن مردی از **بنی‌غطفان** آمد که مالی بسیار بنزدیك وی بود از آنِ برادر زادهٔ وی که یتیم بود، چون آن یتیم بالغ شد مال خویش‌طلب کرد، این عمّ که قیّم وی بود منع کرد، وآن مال بوی بازنمی‌داد. هردو رفتند بترافع بحضرت **مصطفی** (ص) تا ایشان را حکم کند. ربّ‌العزّة درشأن ایشان‌این‌آیت فرستاد. رسول‌خدا(ص) برایشان خواند. آن عمّ وی گفت: «اطعنَاالله واطعنَا الرّسولَ، نعوذبالله مِن‌الحُوب الکبیر»، وآن مال بتمامی بوی بازداد. آن جوان‌چون مال‌بوی‌باز رسید دست درنهاد، وهمه‌اردر راه خدا هزینه‌کرد. رسول‌خدا گفت: ثبت الاجرُو بَقِیَ الوِزر. گفتند: یارسول‌الله ثبوت اجرشناختیم، بقاءِ وزر چه معنی دارد؟ رسول‌خدا(ص) گفت: ثبتَ الأجرللغلام، وبقی الوِزر علیٰ والده.

«وآتوا الیتامیٰ اموالهم» - این خطاب باقیّمان یتیمان است، میگوید: مالهاءِ یتیمان فرا ایشان دهید، ایشان را یتیمان خواند آن روز که مال بایشان میدهند، وایشان آنروز یتیم نبودند، که بعد از بلوغ یتیم نیست، اما ازآن وجه راند که: مال در دست قیّمان بروز یتیمی افتاد. این همچنانست که گفت عزّوعلا: «فاُلقیَ السَّحَرَةُ ساجدین» ولاسِحرمع‌السجود، ولکن سمّوا بماکانواعلیه قبل‌السجود، کذلك هیٰهنا.

« ولا تتبدَّلوا الخبیثَ بِالطّیب » الآیة ـ خبیث وطیّب اینجا حرام وحلالست ، چنانکه جائی دیگر گفت : « قُل لایستوی الخبیثُ والطّیبُ » . و معنی تبدّل آنست که قیّم یتیم اگردرمال یتیم چیزی نیکو دیدی از زر وسیم وجامه وچهارپای ، آنرا بر گرفتی ، وبجای آن بدلی نهادی(۱) که از آن کمتر بودی ، وردی‌تر . رب‌العالمین ایشانرا از آن نهی کرد ، گفت : « ولاتتبدَّلوا الخبیثَ بِالطّیبِ ». « ولاتأ کُلوا اموالَهم الیٰ اموالکم » ای مع اموالکم .

« انّه کان حُوباً کبیراً » ـ این کان وقوع راست در حال ، وعرب کان گویند ماضی را ، وکان گویند حال را ، وکان گویند مستقبل را ، واللّٰه جلّ جلاله مستقبل را میگوید : « وکان یوماً علی‌الکافرین عسیراً » . حُوب بضم حا اسم است ، و حَوب بفتح ، مصدر ، حاب یحوبُ حَوباً . ویقال هٰذا الامر حوُب وحوبة وحاب .

« وِان خِفتم اَلّا تُقسطوا فِی‌الیتامی » الآیة ـ معنی آیت آنست که در زمان اول یتیمانرا قیّمان‌بپای میکردند ، از آن قیّم بود که یتیمه‌ای را دید با مال‌بی‌جمال ، مال ویرا میخواست که او را بزنی کند ، ومی‌ترسید که ویرابزنی نگاه نتواند داشت از زشتی صورت وی ، ودرمال وی رغبت می‌کرد . این آیت آمد ، یعنی که اگر میترسید که باآن‌یتیمه بداد نتوانیدزیست یتیمه را گذارید ، ومال وی باوی‌سپارید ، در وقت بلوغ و ایناس رشد ، و روید و زن خواهید ، خواهید یکی ، خواهید دو ، خواهید سه ، خواهید چهار ، کار برشما فراخ است . آن یتیمه را ومال ویرا آزاد دارید . وبرین معنی « خِفتم » بمعنی « علمتم » است ، خوف وخشیت بمعنی علم‌رواست ، چنانکه جای دیگر گفت : « اِلّا اَن یخافا » ، « فاِن خِفتم اَلّا یُقیما » . « فخشینا أن یُرهقَهما » ، « انّما یخشَی‌اللّٰهَ مِن‌عباده العلماءُ » این‌همه بمعنی‌علم است .

آنکه حقّ ِ زنان وداد ایشان را فرا پیوست ، گفت : « فاِن خِفتم اَلّا تَعدِلوا »

۱ ـ نسخهٔ ج : نهادید .

این خوف ایدر حقیقی است. میگوید اگر ترسی آید که میان ایشان راستی و داد نتوانید که کنید، « فَواحدةً » یك آزاد زن‌بزنی کنید، « اَوما مَلکتْ اَیمانُکم »یا آنچه بملك ید فرادست‌آید، از کنیزکان وبردگان. عرب مملوك را ملك‌یدخوانند. آنکه‌نیکوسخنی راآن ید،یمین کردند،امّا قول **ابن‌عباس و سعیدجبیر و قتاده و ربیع و ضحاك وسدی** در معنی‌آیت آنست که: درعهد اول از مال یتیمان پرهیز نکردند وتحرّج مینمودند، و کارآن سخت فرا گرفتند بحکم این آیت که: « وآتوا الیتامی اموالهم »، اما کار زنان سست‌تر فرا دست گرفتند. از ایشان بسیار بزنی میکردند، وآنکه عدل درآن نگه نمی‌داشتند. رب‌العالمین درشأن ایشان‌این آیت‌فرستاد، یعنی که: این‌زنان درضعف وعجز همچون یتیمان‌اند، وچنانکه‌یتیمان را حاجت بقیّم است، زنانرا نیز حاجت بقیّم است، وچنانکه دریتیمان عدل وراستی نگه باید داشت، در زنان هم می‌نگه باید داشت. چنانکه آنجا می‌ترسید و تحرّج میکنید اینجا نیز بترسید وتحرّج کنید، چندان بزنی‌خواهید که درمیان ایشان عدل نگهدارید، دوخواهید یاسه یاچهار، وبرچهارمیفزائید. واگرترسید که میان این عدد عدل و راستی نگه نتوانید داشت، پس بریکی اقتصار کنید، یك آزاد زن بزنی کنید، و اگر حقِ آن یك زن آزاد هم نگه نتوانید داشت پس آزاد زنانرا گذارید، وبردگانرا گیرید، اگر توانید ویابید، تا شما را خدمت میکنند، و بایشان استمتاع میگیرید، اینست که ربّ‌العالمین گفت: « فَواحدةً اَومامَلکتْ اَیمانُکم ».

امروز اجماع امّت آنست که: آزاد زنان از یکی تا چهار روا است که بزنی کنند، وبیش از چهار نه. امّا خاصّة رسول خدا(ص) بود بیش از چهار خواستن، همچنانکه وی زن خواستی بی ولی وبی شهود و بی‌مهر، بلفظ نکاح، یا بلفظ هبت چنانکه‌خواستی، واگردرمنکوحه‌ای رغبت نمودی، برشوهرآن زن بودی که ویرا

طلاق دادی ، تا رسول خدا بخواستی‌، پس بی‌انقضاء عدّت او را خواستی ، وهرزن که صحبت رسول کراهیت داشتی ، بررسول واجب بودی که ویرا طلاق دادی . این‌همه خصائص رسول‌خدا بود در نکاح ، و کس‌را باوی در آن خصائص مشارکت نیست .

قوله : « مَثنیٰ و ثُلاثَ و رُباعَ » ـ پارسی آنست که دوان دوان ، وسه‌ان سه‌ان ، وچهاران چهاران ؛ وعرب‌ثُناء گویند تابعُشار ، واین‌لغت **تمیم**است؛ وآنچه تنوین در آن‌نیست دوعلامت راست : یکی آنکه نکرت است و الف ولام در آن‌نه ، دیگر آنکه معدولست ازجهت خویش که اصل آن اثنین است وثلاثة واربعة .

« ذٰلكَ أدنیٰ اَلّا تعولوا » ـ لاتعولوا را دومعنی است : یکی لاتجوروا ، معنی « عول » زیادتست ، ومسألهٔ عول درسهام فرائض ازآنست ، و دیگر معنی لاتمونوا است . میگوید اگریك‌زن برزنی کنید نزدیك‌تربود باآنکه گران مؤنت نبید(١)، ومنه قوله (ص) : «ابدأ بمن تعول » یعنی بمن‌تمونُ ، ونام عیال ازین‌است ازبهر آنکه عیال مؤنت مردانند ، یقال عال الرّجلُ وأعال ، وفلانٌ مُعیلٌ یعنی ذوعیالٍ؛ و در اصل « عیال » نام است آنکسی را که داشت ویرا کس نبود بپای . وفی‌الخبر کلُّکُم عیالُ الله ، وأحبُّکُم الی‌الله احبُّکُم الیٰ عیاله .

آن روز که این آیت فروآمد **قیس حارث** بر **مصطفی**(ص) آمد ، گفت : یا رسول‌الله هشت آزادزن درحبالت ونکاح من‌اند چه فرمائی؟ رسول‌خدا(ص) گفت : از ایشان چهار باخود میدار وباقی دست از ایشان بدار . **قیس** بخانه بازشد هرآنچه نازاینده بود اورا گفت : « اَدبری » ، و او راگسیل کرد ؛ وآنچه زاینده بود او را گفت : « اَقبلی » ، وباخود میداشت .

«وآتوا النّساء صَدُقاتِهنّ نحلةً »ـ صدقه وصداق کاوین است ، ونحلة ونحل‌عطیّه است ، ومعنی هردولفظ بهم بگفتن آنست که‌این کاوین بخشیدهٔ الله است ، وعطاء وی

١ ـ نسخه : نباشید .

مر این زنانرا، یقال نحلتك كذا، فهو لَكَ نحل و نِحلة، اذا ضممتَ النون اسقطتَ الهاء. و کاوین زنان هرچند سبکتر و کمتر، آن در شرع پسندیده‌تر و نیکوتر. **مصطفی** (ص) گفت: «أعظم النساء بركة اقلّهن مؤنةً» ومستحبّ آنست که کاوین به پانصد درم سپید زیادت نکنند، که کاوین زنان **مصطفی**(ص) چنین بود. رُوی عن **عائشة** انّها قالت: کان صداق رسول‌الله لازواجه اثنتی عشرة اوقيّةً و نشاً؛ تدرون ماالنش.؟ نصف أوقيّة.

و در خبر است که‌زنی بر **مصطفی**(ص) آمد، وخود را بروی عرض کرد، و می‌خواست که او را زن کند، گفت: یارسول‌الله من تن خویش بتودادم، و در حکم تو کردم، و رای تودرخودپسندیدم. رسول(ص) درویرغبت نکرد. مردی آنجاحاضر بود، گفت: یارسول‌الله اورا بزنی بمن ده. رسول(ص) گفت: هیچ‌چیز هست ترا که بکاوین وی کنی؟ گفت: نه! گفت: ولاخاتمٌ من‌حدید؟ ونه‌انگشتری از آهن؟ گفت: نه انگشتری از آهن، لکن این بُرد که دارم بدونیم کنم. نیمه‌ای خود بر گیرم، و نیمه‌ای بکاوین بوی‌دهم. رسول(ص) گفت: هل‌معك من‌القرآن شیء؟ باتو از **قرآن** چیزی هست؟ یعنی از آن هیچ میدانی؟ گفت: نعم، آری دانم. رسول(ص) گفت: زوّجتُكها بما مَعَك‌من‌القرآن، اورا بزنی بتودادم، بآنچه‌ازقرآن میدانی، یعنی که تا اورادرآموزی. رسول‌خدا کاوین وی تعلیم قرآن کرد. این‌خبردلیل است که کاوین اگرچه اندك بود درعقد نکاح رواست، که اگرروا نبودی رسول نگفتی: «ولاخاتم من‌حدیدٍ». ونیزدلیل‌است که برتعلیم**قرآن** مزد ستدن ومعلّم رابمُزد گرفتن رواست. وآنجا که گفت: «وآتیتُم احدیٰهنّ قنطاراً» دلیل است که اگر کاوین بسیار بود هم رواست. امّا اگردرعقد نکاح کاوین‌مسمّیٰ نکنندعقددرست باشد، امابدخول، مهرالمثل واجب‌شود، واعتبار مهرالمثل، بزنان عصبات است‌نه بمادرخویش. وروی عن‌النبی(ص)

قال : من أدان دَيناً وهو مُجمعٌ ان لايُؤدّيه لـتِيَ اللهَ عزّوجلّ سارقاً ، ومَن اصدق امرأةً صَداقا وهو مُجمعٌ ان لايُوَفّيها ذٰلك، لقى اللهَ عزّوجلّ زانياً . و قال(ص) : احقّ الشّروط أن يُوَفّىٰ به مَا اسْتحللتم بهالفروجَ .

« فَاِن طِبْنَ لكم عن شىْءٍ منه نفساً » ـ نفس اينجا دلست ، ونفساً منصوبست برقطع ، ومعناه : اِن طابتْ نفوسُهنّ لكم عن شىْءٍ مِن الصّداق فَوَهبنَ لكم «فَكُلوه» اى فَخُذوه وَاقْبَلوه « هنيئاً » لاائمَ فيه ، «مريئاً» لاداءَ فيه ؛ هنيئاً فى الدّنيا لايقضى به عليكم سلطان ؛ مريئاً فى الآخرة لايؤاخذكمُ اللّٰهُ به . هنىء ومرىء دونام است طعامى را كه منهضم بود ، عاقبت آن پسنديده بى غايلة ، و مرىء تابع هنىء است ، مرىء نكويند مگر باهنىء ، وهنىء كويند بى مرىء ؛ يقال: هنَأَتُ الطّعامَ اَهنِئُه، وهَنَأَنى الطّعامُ يهنأنى ، ويهنئنى هناء وهَنَأنى، ومرأنى يمرأنى. والهنأ ايضاً العطيّة ، والهانئ المُعطى، هَنَأْتُه اهنأه ، و اهنئه هنأً اى اعطيته ، وهنأتُ البعيرَ اهنأه و اهنئه هنأً اذا مسحته بالهناء ، وهو ضرب من القطران ، والهنأ النصرة ، هنأْتُه اى نصرته ، واستهنأتُه اى استنصرتُه .

و قال **على بن ابى طالب** (ع) : اذا اشتكىٰ احدُكم شيئاً فليَسأل امرأتَه ثلاثةَ دراهمَ مِن صداقها . ويشترِ به عسلاً، وليَشرب به بماء السّماء ، فيجمع اللّٰهُ له الهنىء والمرىء والشّفاء و الماء المبارك . و گفته‌اند كه : اين آيت دليلست كه طعام جوانمردان و سخاوتيان گوارنده وسودمند بود ، وخورنده را نوش ، كه مى گويد ايشان چون طعام نهند بخوشدلى وطيب نفس نهند ، پس خورنده را « هنيئاً مريئاً » گفت ؛ و طعام بخيلان بخلاف اين بود ، نا گوارو ناساز كار ، كه ايشان آنچه دهند بتكلّف دهند ، نه بطيب نفس، پس آن درد باشد نه درمان . **مصطفى**(ص) ازاينجا گفت : « طعام السخِىّ دواءٌ وطعام البخيل داء » .

قوله تعالى : «ولاتؤتوا السُّفهاء اموالكم» الآية . . . ـ **ابن‌عباس** گفت : سفیهان اینجا زنان وفرزندان‌اند . میگوید مال خود که‌صلاح دنیا وقوام کار و معیشت شما درآن است فرا دست زنان وفرزندان منهید که آنکه زیردست ومحتاج ایشان شوید ، بلکه خود میدارید وبرایشان نفقه میکنید ، و کسوت و رزق ومؤنت ایشان بپای‌میدارید .

« و قولوا لهم قولاً معروفاً » ـ ایشان را سخن پسندیده میگوئید ، یعنی که ببرّ و صِلَت ایشان را وعدهٔ نیکو میدهید ، که : ما پس‌ازین با شما نیکوئی کنیم ، و عطا دهیم ، ونوازیم . و دلیل بر آنکه سفها زنان باشند خبر **مصطفی** (ص) است ، قال : الاانّما خُلقتِ‌النارُ للسّفهاءِ ، یقولها ثلاثاً ، الاوانّ السّفهاء النساءُ ، الّاامْرأَةً اطاعتْ قیّمَها . و رُوی : الّا صاحبةَ القسط والسّراج . القسط الاِناء ، معناه : اِلّا المرأة الّتی تقوم علی رأس زوجها ، بِالْاِناء مِن الماءِ ، والسّراج تُوَضِّئه .

وانس مالك گفت : زنی پیش **مصطفی** (ص) آمد ، گفت : یا رسول‌الله مادر ویدرم فدای توباد ، یك‌بار خیری بگوی مراین زنانرا که ایشان را سفها نام کردی . رسول خدا گفت : اللّٰه‌تعالی شما را سفها خواند در کتاب خویش . آن زن گفت : ما را ناقصات خواندی ، رسول گفت : نقصان شما آن بس که درهر ماهی پنج روز کم یا بیش نماز نکنید . آنکه رسول(ص) دل‌خوشی ایشان را گفت : شما را از نواخت و کرامت حق آن نه بس‌است که چون بفرزند بارور شید(۱) ، مُزد شما همچون مُزد غازی بود در راه حق، وچون بار فرو نهید ثواب‌شما چندان بود که ثواب شهیدان، و چون کودك راشیردهید همچنان‌بود که ازفرزندان **اسماعیل** گردنی آزاد کنید. آنکه گفت : این‌ثواب عظیم مر آن زنان راست که مؤمنات باشند باشکستگی وفروتنی و تواضع ، ودر بلاها ورنجها شکیبا ، وشوهران را سپاس‌دارنده و خدمت کننده .

---

۱ ـ شید = شوید .

قومی گفتند : سفها درین آیت یتیمان و معتوهان‌اند کـه برمال ایشان قیّم گماشته‌اند ، وآنچه اضافت مال با اولیاء کرد باآنکه مال آنِ سفها است دومعنی را کرد : یکی آنکه جنس مال اضافت با ایشان کرد ، وجنس مال آنِ همه آدمیـان است که قوام‌ایشان بدانست ، ومعیشت‌ایشان درآنست ، همچنانکه جای‌دیگر گفت : « لقد جاءکم رسولٌ مِن‌انفسکم » ای مِن جنس الآدمیّین . دیگر معنی‌آنست که : اولیاءِ قیّمان و مربّیانِ سفهاء اند ، و اموال سفهاء از روی ظاهر در دست و تصرف ایشانست که اولیاءاند ، ازین‌جهت اضافت‌آن با ایشان کرد . « جعلَ‌اللهُ لکم قِیاماً » این یا بدل واو است یعنی « قواماً » . میگوید : آن مال که قوام شماست ، یعنی که بآن بپائید ، وبآن می‌توانیدبودن . **مدنی و شامی** « قیَماً » خوانند بی‌الف ، و قیَم وقیام اینجا بمعني هردویکی است . و گفته‌اند : « قیم » جمع قیمتست ، و بدین معنی یا هم بـدل واوست ، لأنّ القیمة اصلها الواو ، یقال لها القیمة لأنّها تقوم مقامَ الشیء ، وتقول « قوّمتُ الشّیء تقویماً » . وحکی **ابوالحسن الاخفش** فیه قوَماً بالواو علی‌الاصل ، ومعنی‌آنست که‌آن‌مال که خدای‌شمارا آن ، قیمتهای همه چیز کرد ، وبجای‌ایستید همه چیز را .

« وارزُقوهم‌فیها » ـ میگوید : یتیمان راومعتوهان‌راروزی میدهید درآن‌اموال ، « فیها » گفت نه « منها » ، اشارت‌است فرا تجارت درمال‌سفها ، تامایه بجای‌ماند ، اگر منها بودی مال زود بتلف آمدی . ویقرُب منه قوله (ص) : « مَن وَلِیَ یتیماً وله مال فلیتّجر له بماله ، ولایترکه حتّیٰ تأکله الصّدقةُ » .

« وَاکسوهم » ـ جدا یادکرد از بهرآنکه بیشتر رزق در مأکول و معتلف گـویند .

« و قولوا لهم قولاً مَعروفاً » ـ میگوید : ایشان را سخن خوش گوئید ، یعنی

که چون مال خویش بازخواهند بیش ازایناس رشد، ایشان را سخن خوش گوئید، گوئید: مال شما است آری تاهنگام آید، «معروفاً» ای مستحسناً محموداً.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «بسم‌الله الرّحمن الرّحیم» - تاهتِ القلوبُ بسماع بسم‌الله، طابت القلوب بشهود بسم‌الله، غابت القلوب بظهور بسم‌الله، طوبیٰ لِمَن حدیثهُ فی‌الله، وجلیسه هوالله.

ولا جلستُ الیٰ قوم اُحدّثهم اِلّا وأنت حدیثی بینَ جُلّاسی

نزهةُ اسرار الموحدین فی الاِناخة بعَفوة بسم‌الله. رتَـع فی حدائق القدس مَن استروَح الی نسیم بسم‌الله.

نام خداوند کریم مهربان، بزرگ بخشایش برجهانیان، برحمت فراخ، روزی دهندهٔ آفریدگان، ودارندهٔ همگان، دشمنان ودوستان بلطف دَرواخ(١)، نوازندهٔ آشنایان وسازندهٔ کار ایشان در دوجهان.

الله اشارتست بکمال قدرت، رحمٰن اشارتست بعموم رحمت، رحیم اشارتست بخصوص مغفرت. الله است که بیافرید بقدرت فراخ بی‌حیلت، رحمن است که روزی داد از خزینهٔ فراخ بی‌مؤنت، رحیم است که عیبها فرا پوشید بکرم فراخ بی‌شفاعت.

الله است که بیافرید بنده را، وحق‌شناس ندید، واز وی ببرید. رحمن است که نعمت گسترانید، و از بنده شکر نشنید، ونعمت باز نگرفت. رحیم است که عیبها دید وفرا پوشید، عذر نشنید، وپرده ندرید. الله داغ کردنست، رحمن مرهم نهادنست، رحیم در کرم بیفزودنست.

خداوندان معرفت و جوانمردان طریقت گفتند: معنی باءِ بسم‌الله آنست که: «بی فَافرحوا وبی فتروّحوا». رهیگان من! بندگان من! بمن شاد باشید، وازغیر من آزاد باشید. بنام من آرام گیرید. برضمان من تکیه کنید. بیاد من آرامش

١ - درواخ: بمعنی یقین و درست، محکم ومضبوط (برهان قاطع)

کنید. حق من در دل گیرید. عهد من درجان گیرید. بندهٔ من! هرجا که راستی است آن راستی بنام ماست. هرجا که شادی است آن شادی بصحبت ما. هرجا که عیشی است آن عیش بیاد ما. هرجا که سوزی است آن سوز بذکر ما. هر کس را شادئی، وشادی‌دوستان بمهرما، مُلك امروزیاد وشناخت‌ما، ملك‌فردا دیدارویافت‌ما. زهی سعادت! زهی جلالت! که بنده را پیش آمد بی‌بهانه وعلت!

جلالتی نه تکلف، سعادتی نه گزاف،
حقیقتی نه مجاز، و مقالتی نه محال!
درِ سرای طرب چون بکوفت دست غمان
ز چرخ وهم فرو شد ستارگان خیال
زمان محو بپوشید خلعتی ز یقین
عیان وصل کشیده بروطراز جمال
ز راه عشق درآمد طلایهٔ اقبال
ز ابر هجر بتابید آفتاب وصال
سرای پردهٔ حیرت کشید لشکر دل
بطبل دهشت برزد سپاه عشق دوال

« یا ایّها النّاس اتّقوا ربّکم » الآیة ـ ای نقطهٔ انسانیت، ای صفات بشریت، تقوی پناه خویش گیر، آن را ملازم باش، که حیات بندگان باوست، و رستکاری رهیگان دروست؛ وتقوی آنست که بنده فرمان شرع را سپرخویش سازد، تاتیر نهی بدو نرسد، وآن برسه رتبت است: اول بپناه کلمهٔ توحید شود، واز هرچه شرك است بپرهیزد. پس بپناه طاعت شود، واز راه معصیت برخیزد. پس بپناه احتیاط شود و ازشبهت بگریزد. هر که این منازل تقوی بصدق بازبرد لامحاله بمقصد رستگاری رسد، که قرآن مجید چنین خبرمیدهد:

« وينجي الله الذين اتقوا بمفازتهم لايمسهم السوء ولاهم يحزنون » ، جای دیگر میگوید : « ومن یتق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لایحتسب » . هر که او دست در تقوی زند راه رستگاری او، ازهرچه رنج است برو آسان کنیم ، وازآنجا که نبیوسد روزی فرستیم .

آورده‌اند که خواهر **بشرحافی** بر**احمدحنبل** شد ، گفت : ای امام مسلمانان، بربام‌خانه‌دوك‌ریسم، مشعلهٔ **طاهریان**بگذرد، باشد که تائی‌بشعاع آن مشعله‌درپیوندم روا باشد یانه ؟ **احمد** گفت : اول بگو که تو کیستی تا خود درآن قدمگاه هستی که این تقوی احتمال کند ؟ گفت : من‌خواهر **بشرحافی**ام ، **احمد** بگریست گفت : این چنین تقوی جزخاندان **بشرحافی** را روا نبود . ترا نشاید، زینهار تانکنی، که‌آنکه **بشرحافی** ازتو بطیره شود . اقتدا ببرادر کن ، تامگر چنان شوی ، که اگرخواهی که درپرتو مشعلهٔ **طاهریان** دوك‌ریسی، دست ترا طاعت ندارد ، که برادرت باین درجت بود که هروقت که دست بطعامی بردی که درآن شبهت بودی آن دست اورا طاعت‌دار نبودی .

اذا ارادَالعبدُ أن یسهُوَ عنّی حُلتُ بینه وبین السّهوعنّی . این درآن خبربیاید که **مصطفی** (ص) گفت حکایةً ازکردگار قدیم جلّ‌جلاله : اذا علمتُ أنّ الغالب علی قلب عبدی الاِشتغالُ بی، جعلتُ شهوةَ عبدی فی مسألتی ومناجاتی ، فاِذا کان عبدی کذٰلك عشقَنی عبدی ، وعشقْتُه ، فاِذا کان عبدی کذٰلك فأَراد أن یسهُوَ عنّی حلتُ بینه وبین السّهو عنّی ، اولٰئك اولیائی حقّاً ، اولٰئك الأبطال ، اولٰئك الّذین اذا ارادتْ اهلُ الارض بعقوبةٍ زویتُها عنهم لأجلهم . میگوید: چون‌بندهٔ من‌همه مرا خواند، همه مرا داند ، همه مرا بود ، من نیز روی دل خود باوی گردانم ، درِ همه ارادتها وشهوتها وبایستها برو دربندم ، واغیار را بتمامی‌ازآن دل‌بیرون کنم . عشقِ واما گفتن(۱) واز

۱ ـ و اما گفتن = با ما گفتن .

ما شنیدن، برجان ودلش مسلط کنم، بربساط عشقش آرام دهم، صمصام غیرت ازل برسرش بدارم، تا اگر خواهد که با غیری نگرد، یا بکسی طمع کند، یا بدیگری بازاری سازد، فرا نگذارم!

شب روز کنم، روز شب اندر کارت

با خلق جهان تبه کنم بازارت

آری، ما چون او را خواهیم، دانیم که بغارت چون باید بُرد، امروز او را بشحنهٔ تقویٰ سپاریم تا او را درحمایت شرع خویش جای دهد، وحرکات وسکنات او بشرط ادب درآرد، و فردا او را در مقعد صدق بحضرت عندیّت فرود آریم. نشنیده‌ای که فردا برستاخیز تقوی را گویند: بیا که امروز روز بازار تست، هر که را ازتو نصیبی بود، درآن سرای بقدر نصیب وی او را بمنزلی فرودآر، آشنایان خویش را در حضرت عندیّت فرود آر، که ما درازل حکم چنین کردیم: فی جنّاتٍ و نَهَرٍ، فی مقعد صدقٍ عند ملیكٍ مقتدر.

« الّذی خلقَكم مِن نفسٍ واحدةٍ وخلَق منها زوجَها ». خداوندی که هرچه آفرید جفت آفرید هر کس را هام‌سری پدید کرد، ومثلی دروپیوست، وشکلی درو بست، که وحدانیت وفردانیّت صفت خاص اوست! وحق وسزای او! رُوی فی بعض الکتب: زوّجتُ الأشیاءَ لیُستدَلّ بها علیٰ وحدانیّتی.

« وبَثَّ منهما رجالاً کثیراً ونساء ». کمال قدرت و جلال ربوبیّت خود فرا خلق نمود، که از نسل شخصی راست چندین هزار خلق بیرون آوردم، باطبعها و رنگهای مختلف، باصورتها وسیرتهای متفاوت، هریکی برنگی دیگر، وطبعی دیگر، وصورتی دیگر، وخُلقی دیگر، وحالی دیگر، و همّتی دیگر. دو کس را نه‌بینی هرگز که بیکدیگرمانند بطبع، ورُوا(۲) یا بصورت و آسا! فسُبحان مَن لانِهایةَ لمقدوراته، ولاغایةَ لمعلوماته.

۱ـ هام سری = همسری. ۲ ـ رواء بالضم والمد، منظر و دیدار. (منتهی‌الارب)

ثمّ قال فی آخرالآیة : « إنّ‌اللّه کان علیکم رقیباً » ـ رقیب گوشوان است بردلها بی بررسیدن ، آگاه از کردها بی‌پرسیدن ، بی‌نیاز درکوشیدن از آسودن . این تنبیهی است مربنده را ، وپندی بلیغ رونده را ، یعنی که چون میدانی که من گوشوانم بردلها ، و دیده‌بان بر کردها و گفتها ، مراقبت بکاردار ، وحق‌ما بجای‌آر ؛ و مراقبت آنست که بنده بدل پیوسته باحق مینگرد ، ونظرحق پیش چشم خویش میدارد ، وچون داند که ازو غافل نیند ، پیوسته برحذر می‌باشد . **مصطفی** (ص) از اینجا گفت : ما کرهتَ أن یراهُ النّاس‌منك فلاتفعله اذا خلوتَ ؛ واُنشد فی‌معناه :

اذا مـاخلوتَ الدّهرَ یوماً فلا تَقُل

خلوتُ ولکن قُل علیَّ رقیبُ

یك دم زدن ازحال توغافل نیم ای دوست

صاحب خبران دارم آنجـا که تو هستی

ابن عمر بغلامی شبان بگذشت که گوسفندان بچرا داشت ، گفت : ای غلام ازین گوسفندان یکی بمن فروش . غلام گفت : این نه آنِ منست . **ابن‌عمر** گفت : اگر جویند گو که گرك بخورد . غلام گفت : فأینَ‌اللّه ؟ یعنی پس خدا کو ؟ **ابن‌عمر** را این سخن ازوی‌خوش‌آمد ، رفت، وآن غلام را وآن گوسفندان را همه بخرید ، وغلام را آزاد کرد، و گوسفندان را بنام وی‌باز کرد . روز گاری بازمیگفت **ابن‌عمر** که قال ذلك العبد : « فأینَ اللّه ؟ » .

۲ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « وَ ابْتَلُوا الْیَتامیٰ » و می‌آزمائید یتیمان را ، « حَتّیٰ اِذا بَلَغُوا النِّکاحَ » تاآنگه که بنکاح رسند ، « فَانْ آنَسْتُمْ » اگر بینید ، « مِنْهُمْ » از ایشان [پس بلوغ]، « رُشْداً » راست راهی، [ونکه داشت‌مال] ، « فَادْفَعُوا اِلَیْهِمْ اَمْوالَهُمْ »

بایشان دهید مالهای ایشان، «وَ لَا تَأْكُلُوهَا» و آنرا مخورید، «إِسْرَافاً» بگزاف، «و بِداراً أَنْ يَكْبَرُوا» شتافتن وپیشی کردن بربلوغ و بربزرگ شدن ایشان، «وَمَنْ كَانَ غَنِيّاً» و هرکه بی‌نیاز باد از قیّمان، «فَلْيَسْتَعْفِفْ» ایدون باد که دست پاك دارد ازمال یتیمان، «وَ مَنْ كَانَ فَقِيراً» وهر که درویش باد، «فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ» ایدون باد که ازمال‌یتیم‌باندازهٔ خوراد وبداد، «فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» چون بایشان دهید مال ایشان، «فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ» گواهان گیرید براقرار ایشان بقبض مال ایشان، «وَ كَفَىٰ بِاللهِ حَسِيباً (٦)» وپسندیده است الله بگواهی و پسنده کاری و آگاهی وشمار خواهی.

«لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ» مردان را بهره‌ایست، «مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ» از آنچه پدران و مادران و خویشان گذارند، «وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ» و زنانرا همچنان بهره‌ایست، «مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْأَقْرَبُونَ» از آنچه پدران و مادران وخویشان گذارند، «مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ» ازآنچه گذارند اگر کم بود یابیش، «نَصِيباً مَفْرُوضاً (٧)» بهرهٔ بتقدیر بُریده وانداخته.

«وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ» و آنگه که حاضر آید بقسمت، «أُولُوا الْقُرْبَىٰ» خویشاوندان، «وَالْيَتَامَىٰ» و یتیمان، «وَ الْمَسَاكِينُ» و درویشان، «فَارْزُقُوهُم مِنْهُ» ایشانرا چیزی دهید از میراث، «وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً (٨)» و ایشان را سخن نیکو گوئید و دعاء نیکو کنید.

«وَلْيَخْشَ الَّذِينَ» وایدون باد که بترساد ایشان، «لَوْ تَرَكُوا» که اگر بگذارند، «مِنْ خَلْفِهِمْ» از پس مرگ ایشان، «ذُرِّيَّةً ضِعَافاً» فرزندان ضعیفان، «خَافُوا عَلَيْهِمْ» ترسند برایشان [ازضیاع وبی‌نوائی]، «فَلْيَتَّقُوا اللهَ» پس از خدای ترسند، «وَ لْيَقُولُوا قَوْلاً سَدِيداً (٩)» وسخن بچَم(١) گویند (٢).

---

١ ــ چم = معنی را گویند که روح‌لفظ است، این سخن چم ندارد مرادآن باشد که معنی ندارد (برهان قاطع) ٢ ــ چنین است درهمهٔ نسخ.

النوبة الثانية

قوله تعالی : « وَ ابْتَلُوا الْيَتامىٰ » الآية . . . ـ این آیت در شأن **ثابت بن رفاعه** وعم وی فروآمد . **رفاعه** ازدنیا بیرون شد . ثابت یتیم ماند ، وعم وی بروی قیّم بود . بر **مصطفی** (ص) شد ، گفت : یا رسول‌اللّٰه پسردارم ، یعنی **ثابت** ، کودکی‌است نارسیده ، یتیم درحجرمن ، چه بوی دهم ازمال او؟ و کی‌دهم ؟ ربّ‌العالمین بجواب وی این آیت فرستاد : « وَ ابْتلوا الیَتامی » بیازمائید یتیمانرا هم در عقل ، وهم در دین ، وهم در حفظ مال ، « حتّیٰ اذا بلغوا النِّکاحَ » نکاح ایدرجماع است ، میگوید آنکه که به استطاعت نکاح رسند ، پسربحدِّ مردان رسد ، ودختربحدّ زنان ، وهردونشان بلوغ در خود بینند ، ونشان بلوغ آنست که از پنج سبب یکی‌درخود بینند : احتلام ، و سنّ ، وانبات ، وحیض ، وحَبَل(۱) . اما احتلام و سِنّ وانبات هم‌مردان راست وهم زنان را ، وحیض‌وحبل خاصه‌زنانراست . اما دلیل آنکه احتلام سبب بلوغست از کتاب خدای عزّوجل: « واذا بلَغ الاطفالُ مِنکُمُ الحُلمَ فَلیَستأذِنوا کَما استأذن الّذین مِن‌قبلهم » واز قول رسول خدا ، **معاذجبل** را آنکه که ویرا به **یمن** میفرستادند گفت : خُذمِن کلّ حالمٍ دیناراً . و روی **عطیة القرظی** ، قال : عُرضنا علی‌رسول‌اللّٰه(ص) زمن قریظة ، فَمن کان محتلماً اونبتتْ عانتُه قُتل . این دلیلهای روشن‌است که احتلام سبب بلوغ است ، والاِحتلامُ اِنزال الماء فَمن اَنزلَ فقدبلَغ ، سواءٌ کان‌باالجِماع او بالاِحتلام اوغیرهما ؛ و سنّ آنست که کودك پانزده ساله شود ، چون باین سنّ رسید او را حکم به بلوغ کنند بمذهب **شافعی** . ومذهب **ابوحنیفه** آنست که دختربهفده سال‌بالغ شود ، وپسر بنوزده سال ، چون نشان بلوغ نیابند . وبمذهب **مالك** سِنّ خود نشان بلوغ نیست ، و **داود** گفت : اگر چهل‌ساله شود و احتلام نبینند بالغ نبود . ودلیل برقول **شافعی** حدیث **عبداللّه‌عمر** است : قال عُرضتُ علیه عام‌الخندق ، وأَنا ابن‌خمس عشرة سنة ،

---

۱ ـ حبل = آبستن گشتن (منتهی‌الارب) .

فر آنی بلغتُ وأجازنی . امّا انبات برآمدن موی‌خشن است زیرجامه ، واصحاب رای آنرا حکمی ننهاده‌اند ، امّا بمذهب **امام‌مطلبی** انبات سبب بلوغ است بیك قـول . و دلیل بر آن خبر **عطیه قرظی** است، قال: کنتُ فیمن‌حکَم فیهم **سعد‌بن‌معاذ** (رض) ، فشکّوا فیّ اِمن الذّریة انَا ام مِن المقاتلة ؟ فقال رسول‌الله (ص) : اُنظـروا فاِن کان قدأنبت ، والّا فلا تقتلوه، فنَظروا ، فاِذا عانتی لم تُنبت، فجعلونی فی‌الذّریّة ، ولم اُقتَل. وحیض‌سبب بلوغ‌است‌بدلیل‌آنکه رسول‌خدا (ص) حیض‌نشان تکلیف کرد ، وتکلیف نشان‌بلوغ‌است . وذلك فی‌قوله(ص) : لایقبَل‌اللّٰه‌تعالی‌صلوٰةَ حائض‌الّا بِخِمار. وقال(ص) : **لاسماء‌بنت ابی‌بکر** : اِنّ المرأةَ اذا بلغتِ المحیضَ لایصلح أن یُریٰ منها الّاهٰذا ، وأشار اِلی الوَجه وَالکفّ . وحبَل‌دلیل بلوغست‌ازبهر آنکه حبل بی‌انزال نبود وانزال نشان بلوغ است . علی ماتقدّم شرحه .

« فاِن آنَستم منهم رشداً » ـ ایناس دیدن بود پس نگرستن ، و بآن دیدن انس بود و آسایش ، چنانکه درحق **موسی**(ع) گفت : « آنَسَ مِن‌جانب الطّور ناراً » ؛ و رُشد ورشاد و رَشَد راست راهی‌است . یقال رجلٌ رشیدٌ ، وامرٌ رشیدٌ ، وطریقٌ‌رشیدٌ ؛ و کسی که ازنژاد راست بود او را طیّب الرَّشده(١) گویند ، وچون نه از نژاد راست بود گویند : لیس فلانٌ عن رشدة . و ایناس رشد دریں آیت اصلاح دین است ، و اصلاح مال . اصلاح دین آنست که مفسد وفاسق نبود ، واصلاح مال آنست که تبذیر نکند تا از اخوان الشیاطین نبود ، وتا این دوشرط در وی مـوجود نبود او را رشید نگویند ، وحَجر ازوی برندارند. اینست مذهب **شافعی** که هم صلاح دین وهم‌حفظ مال، معتبر دارد ؛ ورشد برهردو معنی‌حمل کنند ، امّا اصحاب رأی اعتبار بحفظ مال کنند نه بصلاح دین ، و گویند : رشد بلوغ وحفظ مال وعقل است ، اگرچه در راه دین مفسد وفاسق بود ، چون مال نگه‌دارد مال بوی تسلیم کنند .

١ ـ رشده بالفتح ویکسر = حلال‌زاده (منتهی‌الارب) .

وسخن مجمل درآیت آنست که یتیم تا بالغ نشود، ومصلح و دیندار نبود، و مال خویش بجای خویش نگه ندارد ، مال وی باوی ندهند، که رب‌العالمین گفت : « فإن آنستم منهم رشداً فادفعوا الیهم اموالهم » . **سعیدجبیر و مجاهد و شعبی** گفتند : مرد اگرچه پیرشود تا رشد دروی نبینند مال بوی باز ندهند .

« ولا تأکلوها إسرافاً » ـ این خطاب با اولیا و اوصیا است ، میگوید : مال یتیمان بناحق و گزاف مخورید ، « وَ بِداراً أن یَکبروا » یقول : لا تُبادروا بأکل مالهم کبرَهم ورشدَهم ، حَذراً أن یبلغوا فیلزمکم تسلیم المال الیهم . میگوید بخوردن مال‌ایشان مشتابید ، چنانکه بیش از رُشد ایشان وزودتر از بزرگ شدن ایشان دراوفتید ، ومیخورید .

« وَ مَن کانَ غنیاً فَلیَستعفِفْ » ـ وهر که بی‌نیاز است ازین اولیا واوصیا تاعفت کارفرماید ، واز مال یتیم هیچیزنخورد . وهر که درویش‌استومضطر بقدرمزدکار و تیمار داشتِ‌آن خورد ، افزونی‌طلب نکند، واسراف‌نکند . بعضی گفتند: این‌خوردن بمعروف قرض است، میگوید : ازمال یتیم چنانکه ضرورت استتا بقرض بر گیرد ، پس چون یسار پدید آید باز دهد ، و اگرنه که یسار پدید نیامدوبران فقر بمیرد ، هیچیز بروی نیست ، وبی‌تبعت بمیرد . و گفته‌اند : اکل‌بمعروف‌آنست که چندان بر گیرد که گرسنگی بنشاند وعورت بپوشد ، وبروی نیست که آن بازدهد ، امّا اگر برین بیفزاید که ازآن حلّهٔ نیکو پوشد ، و زر و سیم گیرد ، لابدّ قضاء آن بروی لازم بود .

ابن‌عباس گفت : مردی رسول خدا (ص) را گفت : که در حجر من یتیمی است ، روا باشد که ویرا بزنم ؟ رسول(ص) جواب داد که : چندان زن او را ، وچنان زن که فرزند خود را زنی . گفت : یارسول‌الله ازمال وی چیزی بخورم ؟ گفت :

نه چنانکه مالی از آن جمع کنی یاوقایهٔ مال خویش سازی . یعنی که بقایاء میوهٔ درختان و نبات‌زمین‌وشیرچهارپایان وامثال آن روا باشد ، وبیش‌از آن‌نه . **عمر خطاب** در ولایت خویش روزی میگفت : « اَنزلتُ نفسی فی هٰذَا المال منزلةَ ولیّ الیتیم ، ومن کان غنیاً فلیَستعفِفْ ومَن کان فقیراً فلیأکُل بالمعروف » .

« فاِذا دَفعتُم الیهم اموالَهم فَاَشهِدوا علیهم » - فریضه نیست براولیاء ، این‌اشهاد کردن ، لیکن‌ادبیست از آداب دین که دفع‌تهمت را فرمود وقطع‌خصومت را ، تااگر روزی اختلافی وخصومتی بود در ردّ امانت ، برولّی اقامت بیّنت‌آسان بود .

« و کفیٰ بِاللّٰه حسیباً »- حسیب نگهبان هرچیز است‌تنها، وداننده هرچیزیکتا، وبسنده و فراخ بخشندهٔ عطا . و گفته‌اند : حسیب را دو معنی است : یـکی کافی ، دیگر محاسب . کافی بسنده کار است ، ومحاسب شمار کننده وجزا دهنده ، فَمن‌قال انّه بمعنی الکافی قال : اعطانی اَحسبنی، ای اعطانی‌حتی‌قلتُ حَسبی، فیَکون الحسیبُ بمعنی المُحسب ، کالألیم بمعنی المُؤلم . و من قـال اِنّه بمعنی المحاسب کان فعیلاً بمعنی المُفاعل ،کالأکیل بمعنی المؤاکل ، والنّدیم بمعنی المنادم .

« لِلرّجال نصیبٌ ممّا ترك الوالدانِ » ـ والدان پدرومادراند . پدررا والدخوانند که وی در زادن سبب است ، و درین کلمت مادر را والده خواند ازبهر آنکه باپدر بهم بود . « وَ الأقربون » قریبون است در اصل ، و عرب فاعل را بأفعل گویند و در سخنان ایشان بسیار است . «فأنتم الاَعلَونَ» ، و«هو اهون علیه» ازین است .

« ممّا قلّ منه او کثُر » - نهی کرد ، که چیزی اندك از میراث حقیر شمارند ، وفرا قیّم نیارند . « نصیباً » نصیب است برقطع ، وقیل علی‌المصدر کقول القائل علیَّ حقٌ حقّاً واجباً . ومعنی مفروض مقدر است ، چیزی را که بر کسی بتقدیر ببرند

« مفروض » گويند ؛ و فَرضناها مخفّف ومشدّد ازين است .

وسبب نزول اين آيت آن بود كه **اوس بن ثابت بن انصاری** از دنيا برفت ، زنی بازماند ازوی ، نام آن زن **ام كحه** ، وسه دختر، و دو پسرعمّ كه هردو وصی **اوس** بودند نام ايشان **قتاده** و **عرفطه** . اين دو پسرعم مال **اوس** همه بر گرفتند، وزن را و دخترانرا محروم بگذاشتند ، وعادت عرب در جاهليت چنين بود كه مادينانرا هيچ چيز ازميراث بندادندی و گفتندی(١) شمشير مردان ميزنند ، ومؤنت مردان ميكشند ، مال هم مردان بايد كه بر گيرند . پس آن زن برفت پيش **مصطفی** (ص) ، وقصّهٔ خويش و دختران و آنچه پسران عمّ كردند ازبر گرفتن مال و محروم گذاشتن زنان ، با **مصطفی** (ص) بگفت ، و در وی زاريد . ربّ العالمين ابطال آن حيف را اين آيت فرستاد ، امّا مجمل بود وقدر نصيب پيدا نبود . **مصطفی** (ص) **قتاده** و **عرفطه** را برخواند و گفت : مال **اوس** راتفرقه مكنيد، وازآن هيچ چيز برمگيريد، كه اين زنان را در آن نصيب است ؛ واين آيت بر ايشان خواند كه : « وللنّساء نصيب ... » آنگه گفت فرا گزاريد تاالله بيان كند ، ونصيب ايشان هريكی را پيدا كند . پس ربّ العالمين « يُوصيكمُ الله » ، تاآخر هردو آيت فرو فرستاد. رسول خدا(ص) **قتاده** و **عرفطه** را برخواند ، گفت : ازمال **اوس** دوسيك دختران بر گيرند ، و ثمنی زن ، و باقی شما راست .

« و اِذا حضَرالقسمةَ اُولوا القُربىٰ » ـ « اولوا » مردان را گويند و « اولات » زنان را . و « ذووا » مردانرا گويند ، و « ذوات » زنانرا ، و وحدانِ ذووا و اولوا ، ذو است و وحدان ذوات ، ذات . وقربی اسم است قرابت را .

و علماء را درمعنی و در نسخ اين آيت اختلاف است . قومی گفتند : آيت منسوخ نيست ، و « اولوا القربی » آن خويشاوندان اند كه اهل حرمان اند از ميراث ؛ و « فَارزُقوهم مِنه » ـ امر ندب است و استحباب ، نه امر حتم وايجاب . ميگويد چون

---

١ ـ نسخه : بندادنديد و گفتنديد .

وارثان بهم آیند وقسمت مواریث کنند ، قومی از خویشان ویتیمان و درویشان که حاضر آیند در آن قسمت، وایشان را از میراث نصیب نه ، ایشانرا چیزی دهید از آن، یعنی « رَضخ »(۱) ، اگر آن مال زر وسیم باشد وامثال آن، که از آن چیزی برتوان گرفت . پس اگر نه، که مال ضعیف باشد وبرده ، که رضخ از آن دشخوار بود ایشانرا قول معروف باید گفت . یعنی بسخن خوش ومردمی ایشان را باز گردانید ، و وعدهٔ نیکودهید . و ایـن قول موافق این آیت است کـه جائی دیگر گفت : « ولا تَنسَوُا الفضلَ بینکم » .

قومی گفتند از مفسّران که :آیت منسوخ است، و گفتند : این در وصیّت بود پیش از نزول آیت مواریث ، و « فَارزُقوهم منه » امرحتم و ایجابست و « اولوا القربی » جملهٔ خویشاوندان اند و معنی قسمت وصیّت است . و رضخ بیك قول هم خویشاوندان راست وهم درویشان وهم یتیمان را ؛ وبدیگر قول رضخ خویشانرا است علی الخصوص؛ وقول معروف یتیمان و درویشان را . حکم این آیت برین موجب پیش از نزول آیت مواریث بود، پس چون آیت مواریث فروآمد، این آیت منسوخ شد ؛ و کار وصیّت از آن پس بگشت .

« ولیَخشَ الذین لو تَرکوا » الآیة . . . ـ گفته اند : این درشأن کسی است که ببالین بیمار رسد و آن بیمار وصیت میکند ؛ یا وی آن بیمار را بوصیت میفرماید، میگوید: کسی که فرزند دارد ضعیف، از کوچکی یا ازمعتوهی یا از زمانت یاعاهتی درتن، ومی ترسد که پسِ مرگ وی ضایع ماند، ودوست میدارد که آن فرزندرا ازوی نوائی ماند پسِ مرگ وی ، ومیترسد از آن فرزند کـه ضایع ماند وبی نوا ، ویرا گوی که: چون ببالین کسی رسی که ازوی موارثان ضعیف ماند ومال اندك ، دروصیت که میکند، ویرا از افراط با اقتصاد آر ، واگر ویرا بوصیت فرمائی، باقتصاد فرمای ؛

۱ ــ رضخ بالفتح ، عطای اندك دادن کسی را (منتهی الارب) .

و ازافراط فرودآر. ودرست است خبر که **سعدبن ابی وقاص، مصطفی**(ص) را گفت: که از من یك دختر می‌ماند و مال فراوان، وصیت کنم بمال‌خویش‌همه ؟ گفت : نه. گفت : دوبهر؟ گفت : نه. گفت : نیمه‌ای ؟ گفت : نه، گفت : سیکی ؟ گفت : سیکی، و سیکی هم بسیار است، و اختیار **احمدحنبل** در وصیت چهار یك‌است از بهر این حدیث که گفت : « والثلث کثیرٌ ».

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « وَ ابتَلُوا الیَتامیٰ حتّیٰ اذا بلغوا النِّکاحَ فاِن آنَستم منهم رشداً فَادْفعوا الیهم‌اموالَهم » - ایناس رشدازروی‌شریعت، پرهیزکاری وپارسائی وخویشتن داری است، اقتصاد در معیشت نگاه‌داشتن، واز راه اسراف وتبذیر برخاستن، واز روی حقیقت راه بحق بردن است، ودر هرچه پیش‌آید از احوال وقوّت خویش تبرّا کردن، و از تدبیر و اختیار خویش بیرون‌آمدن، وکارها یکسر بحق سپردن. و اِلیه الاشارة بقوله عزّوجلّ : « و أفوّض امری الی‌الله ».

این رشد که در بنده پدیدآید، از هدایت و ارشاد حق‌بود که دلگشای و رهنمای بندگان‌است، چنانکه گفت عزّجلاله : « ویَهدی مَن‌یشاء الیٰ صراطٍ مستقیم». آرایندهٔ حق‌بردلهای دوستان، و نگارندهٔ ایمان برسرهای ایشانست. چنانکه گفت : « حبَّب الیکمُ الایمانَ وزَیَّنه فی قلوبکم ». راست‌دارندهٔ دلهاء دانایان، والهام دهنده درشناخت نیك وبد ایشان است. چنانکه گفت : « فألهَمَها فجورَها وتقویٰها ».

ونشان این رشد درحق بنده‌آنست که بردرگاه، تن برخدمت دارد، ودل بر معرفت، وسربرمحبت، وآنکه درین مقامات برطریق‌ملازمت واستقامت رود. عقدی که با حق بست فسخ نکند، وعزمی که کرد نقض نکند؛ و اندرین معنی حکایت

ابراهیم ادهم است قدّس‌الله روحه، که بایکی هم‌صحبت‌بود در راه **مکه**، بشرط آنکه جز خدایرا بکسی ننگرند، وجزحق بردل خود راه ندهند. گفتا: درطواف کودکی را دیدند که خلق از جمال وی بفتنه افتاده بودند، و **ابراهیم** درآن کودك نیکو نظر کرد. این درویش گفت: ای **ابراهیم** عهد شکستی، وعقدی که بستی در آن خلاف ونقص آوردی که درین غلام زیباروی چندین نظر کردی. گفت: ای‌درویش خبر نداری که این کودك پسر منست. درویش گفت: پس‌چرا آواز نکوئی، و دل بدان شاد نکنی؟ گفت: شیءٌ ترکتُه لِلّٰه لاأعودُ الیه ثمّ قال: مُرَّأنت وسلِّم علیه، ولا تُخبره بِشأنی، ولا تدُلّه علیٰ مکانی. قال: فمررتُ وسلّمتُ علیه، فقلت له: مَن أنت؟ فقال: **ابن ابراهیم بن ادهم**، قیل لی اِنّ اباك یحجّ کلّ سنةٍ فجئتُ لعلّی اراه. قال: ثمّ رجعتُ الیٰ **ابراهیم** فسمِعتُه یُنشدُ:

هجرتُ الخلقَ طُرّاً فی هواکا وأیتمتُ الوَلیدَ لِکی اَراکا
فلو قطّعتَنی فِی‌الحُبِّ اِرباً لَما حَنَّ الفُؤادُ اِلیٰ سِواکا

«للرِّجالِ نصیبٌ ممّا ترکَ الوالدانِ والأقربونَ» الآیة... ـ حکم میراث بعیب وهنر و بطاعت و معصیت نگردد. اگر دو پسر باشند یکی صالح و یکی فاجر، یا یکی نیك عهد ویکی بدعهد، در میراث مادر وپدر هردو یکسانند، از آنکه میراث عطائی است ابتداءِ آن ازقِبَل حق، نعمتی ازخزانهٔ حق بی کسب بنده؛ ودر شریعتِ کرم روا نیست که ببدعهدی بنده نیك عهدی خودِ باز گیرد؛ همین است حکم‌ایمان که موهبت الهی است؛ و عطاءِ رایگانی بکرم خود مؤمنان را داد، بی‌سبب و بی علت، لاجرم ظالم وسابق را درآن ازهم باز نکرد، لابل که ابتدا خود بظالم کرد «فمِنهم ظالمٌ لنفسه» الآیة.

«وإذا حضرالقِسمةَ اولُوا القُربیٰ» الآیة... ـ میگوید: چون مستحقان میراث

بوقت قسمت حاضر شوند ، وهر کس بهرهٔ خویش بردارد ، اگر درویشان و یتیمان که ایشان را درآن میراث نصیب‌نبود حاضرآیند ، نگرتا ایشانرا محروم نگذارید، واز آن میراث چیزی رزق ایشان سازید . پس گفت : « وقولوا لهم قولاً معروفاً » اگر همه سخن خوش بود نگرتا از ایشان دریغ ندارید؛ و اگرمستحق میراث، کودك باشد نارسیده ، کس را نیست که تصرف کند درمال وی ، اما ولیّ کودك تا آن درویش را وعدهٔ نیکو دهد، گوید که : چون کودك بالغ شود و تصرف درمال خویش تواند او را گوئیم تا ترا چیزی دهد ، وباتو مواسات کند .

لطیفه‌ایست درین آیت سخت نیکو ، گنه‌کاران این امت را ، یعنی فردا در آن عرصه‌عظمیٰ وانجمن کُبریٰ (!) که مطیعان‌بثواب اعمال‌خویش‌رسند ، امید است که عاصیان مؤمنانرا نیز از رحمت ومغفرت خویش محروم نکنند .

دست مایهٔ بندگانت گنج خانهٔ فضل تست

کیسهٔ امید از آن دوزد همی اومیدوار

قوله : « وَلْيَخْشَ الّذين لَو تَركوا » الآية ـ اشارت‌آیت آنست که مردمسلمان سعادت وبهروزی‌فرزند وعیال خود بتقوی وسداد خویش حاصل کند نه بجمع مال، ازبهر آنکه نگفت : « فَليجمعوا المالَ وليُكثروا لهمُ العَقارو الأسباب»، بلکه گفت : « فَليَتّقوا الله وَلْيَقولوا قولا سَديداً » ؛ و يقرُب منه قوله (ص) : هاجِروا تُورِثوا ابناءَكم مجداً .

٣ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « اِنَّ الَّذينَ يَأْكُلُونَ » ایشان که میخورند ، « اَمْوالَ الْيَتامىٰ » مالهای یتیمان ، « ظُلماً » به بیداد بیش از مزدکار ، « اِنَّما يَأْكُلُونَ فِى بُطُونِهِم

نَاراً » آن آتش است که در شکمهای خویش میخورند ، « وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيراً (۱۰) » آری رسند ایشان بآتشی افروخته .

« يُوصِيكُمُ اللّٰهُ » اندرز میکند خدای شما را ، « فِي أَوْلَادِكُمْ » در کارفرزندان شما ، « لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ » پسر را چند بهرهٔ دو دختر ، « فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً » اگراین دختران باشند ، « فَوْقَ اثْنَتَيْنِ » دویا بیش‌ازدو باشند ، « فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ » ایشانراست دوسیك از آنچه مرده گذاشت ، « وَ إِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً » واگراین دختر یکی باشد ، « فَلَهَا النِّصْفُ » ویراست نیمهٔ مال ، « وَلِأَبَوَيْهِ » و پدر و مادر راست ، « لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ » هریکی را از آن شش‌یك ، « مِمَّا تَرَكَ » از آنچه مرده گذاشت ، « إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ » اگر مرده را فرزندی بود ، « فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ » اگر مرده را فرزندی نبود ، « وَ وَرِثَهُ أَبَوَاهُ » وپدر و مادر بود که از وی میراث برند ، « فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ » مادر را سیك بود ، « فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ » اگر مرده را برادر است بیش از یکی ، « فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ » مادر را شش یك بود ، « مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ » [این نصیبها] بعد از گزاردن وصیت است ، « يُوصِي بِهَا » که مرده آن وصیت کرده بود ، « أَوْ دَيْنٍ » و بعد از گزاردن اوام(۱) که گذاشته بود ، « آبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ » پدران شما و پسران شما ، « لَا تَدْرُونَ » شما ندانید ، « أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعاً » که ازشما کیست شمارا نزدیك منفعت‌تر وبکارآمدتر ، « فَرِيضَةً مِنَ اللّٰهِ » این باز بریده ایست ازخدای برشما ، « إِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً (۱۱) » که الله دانایست راست دانش .

« وَ لَكُمْ » شما راست [که شوهرانید] ، « نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ » نیمی از آنچه زنان شما گذارند ، « إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ » اگر ایشان را فرزندی‌نبود ، « فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ » اگر ایشان را فرزندی بود ، « فَلَكُمُ الرُّبُعُ » شما را

---

۱ - اوام ، بروزن عوام ، قرض و وام را گویند (برهان) .

چهاریك است ، « مِمَّا تَرَكْنَ » از آنچه ایشان گذارند ، « مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا » از پس وصیتی که کرده باشند ، « أَوْدَيْنٍ » یا گزاردن اوامی که ماند از ایشان ، « وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ » وایشانراست [که زنان شمااند] چهاریك ، « مِمَّا تَرَكْتُمْ » از آنچه شما گذارید ، « إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ » اگر شما رافرزندی نبود ، « فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ » اگر شما را فرزندی بود ، « فَلَهُنَّ الثُّمُنُ » ایشانرا هشت یك ، « مِمَّا تَرَكْتُمْ » از آنچه شما گذارید ، « مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا » ازپس گزاردن وصیتی که کرده باشید ، « أَوْدَيْنٍ » یا گزاردن اوامی که گذاشته باشید ، « وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ » واگر مردی باشد که بمیرد ، « يُورَثُ » که از وی میراث برند ، « كَلَالَةً » که نه پدربود درآن ورثه ونه فرزند ، « أَوِامْرَأَةٌ » یازنی بود [آن مرده را] « وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ » واو را برادری ماند از مادر یاخواهری از مادر ، « فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ » هریکی را ازیشان باشد شش‌یك ، « فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ » اگر بیش ازیکی باشند اولاد ام، که دوباشند یا بیشتر ، « فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ » درسه یك همه شریك یکدیگرباشند ، « مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْدَيْنٍ » از پس تنفیذ وصیّت و قضاءِ دین « غَيْرَ مُضَارٍّ » نه چنانکه گزاردن وصیت گزند افکند بر ورثه ، « وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ » این از خدای اندرزی است در فرمان بشما ، « وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ (١٢) » والله دانا است بردبار .

« تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ » این اندرزهای خدایست عزّوجلّ ، « وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ » وهر که فرمان برد خدایرا ورسول ویرا ، « يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ » درآرد او را دربهشتهائی « تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ » که میرود از زیر درختان آن جویهای روان ، « خَالِدِينَ فِيهَا » جاویدان جای ایشان ، آن ؛ « وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (١٣) » و آنست پیروزی بزرگ .

« وَمَنْ يَعْصِ اللهَ وَرَسُولَهُ » وهر که نافرمان آید در خدای ودر رسول وی ، « وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ » ودر گذرد از اندازه‌های وی ، « يُدْخِلْهُ ناراً » در آرد ویرا در آتشی « خَالِداً فِيهَا » جاویدان در آن ، « وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ (۱۴) » و او راست عذابی خوار کننده و نومیدی پیش آرنده .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « اِنّ الّذین یَأ کُلُون اموالَ الیَتامیٰ ظلماً » الآیة . . . ـ این آیت درشأن قیّمانِ مستحلّ فرو آمد ، ایشان که مال یتیمان خورند بناحق ؛ و این آنست که قیّم بیش از آن مزد که ویرا بود بمعروف ، ازمـال یتیم بر گیرد . **مقاتل‌حیان** گفت : مردی بود ازقبیله **غطفان** ، اورا **مرثدبن زید** میگفتند ، پسربرادر وی‌یتیم بود، ومال آن یتیم درتحت ولایت و تصرّف وی بود . دست درنهاد وازآن مال یتیم آنچه خـواست بـر گرفت و خورد و داشت . رب‌العالمین در شأن وی این آیت فـرستاد .

« انّما یأ کُلون فی بُطونهم ناراً » ـ یعنی عاقبت وسرانجام خورندهٔ مال یتیم آتش است . این همچنانست که **مصطفی** (ص) گفت کسی را کـه از پیرایهٔ زرین یا سیمین آب خورد : انّما یُجَرْجِرُ(۱) فی‌بطنه نار جهنّم ، یعنی عاقبت وی آنست که بآتش رسد . وقال (ص) : البحر نارٌ فی‌نار ، ای‌عاقبته کذلك . و ذکر بطون در آیت بسط‌سخن راست ، وتعجیل‌وعید را ، چنانکه گویند : فلان چیزطوق کردند در گردن وی ، وطوق خود در گردن بود ؛ وچشم وی ازچشم خانه بر کشند ، و چشم خود در

۱ ــ جرجر الشراب : آواز کرد ، و جرجره : شراب با آواز خورانید اورا ، جرجرة آواز کردن گلو (منتهی‌الارب) .

چشم خانه بود ، و این از مبسوطهای قرآن است ، چنانکه « قولُهم بِأفواههم » و « يقولون بِالسِنَتِهم » و « لا تَخُطُّـه بِيَمينك » .

«وَ سَيَصْلَون سعيراً» ـ بضم یا قرآءت **شامی** و **ابو بکر** است. میگوید : ایشانرا در آرند بآتش ، نظیره قوله : « سَاُصْليه سقَر » ، « سوف نُصليهم ناراً » . باقی قرّاء بفتح یاء خوانند ، یعنی درشوند ایشان بآتش ، نظیره قوله : «الّا مَن هُوَ صالِ الجحيم» ، «جهنّمَ يَصلَونَها » ، «لا يَصليٰها الّا الاَشقىٰ» . يقال صليتُ النّارَ اى دخلتُها ، و اَصليتُه النّارَ اى القيتُهُ فيها . **سدی** گفت : روز قیامت هرقومی را نشانی است که خلق ایشان را بآن نشان بشناسند ؛ وخورندگان مال یتیم را بناحق ، نشان آنست که آتش از دهن ایشان و گوش وبینی و دوچشم ایشان می‌تابد . هر کس که درایشان نگرد ، داند که ایشان مال یتیم بظلم خورده اند . وقال النّبیّ (ص) : « رايتُ ليلةَ اُسرىَ بى قوماً لهم مَشافرُ (١) كمَشافِرِ الابل ، قد وُكِّل بهم مَن يأخذ بمشافرهم ، ثمّ يجعل فى افواههم صخراً مِن نارٍ يخرج مِن اسافلهم . قلتُ يا **جبرئيل** : مَن هٰؤلاءِ ؟ قال : هٰـؤلاء « الَّذين يأكلون اموالَ اليتامىٰ ظلماً اِنّما يأكلون فى بطونهم ناراً » .

« سعيراً » نامی است آتش را که برافروخته باشند و گرم کرده ، گویند : درکهٔ ششم است از درکات دوزخ ، يقالُ استعرَتِ النّارُ تستعر ، وسعرتُها فهى مسعورةٌ ، و ناقةٌ مسعورةٌ ، بها سُعرٌ اى جنون ، وفلان مُسعرُ حرب اذا كان يُشعلها .

قوله تعالى : « يُوصيكم‌الله » الآية ـ درصدر اسلام حکم میراث چنان بود که باسلام میراث می بردند ، هر که دردین اسلام آمدی از مسلمانان میراث بردی ، اگر قرابت بودی و گرنه ، پس این حکم بعقد سوگند برادری بایکدیگر گفتن منسوخ گشت ؛ و این آیت فرو آمد : « و الّذين عَقَدتْ اَيمانُكم فَآتوهم نصيبَهم » .

---

١ ـ مشافر ج مشفر بالفتح و يكسر: لفج شتر ، وآن ازشتر بمنزلهٔ لب انسان است، وگاهی بطرز استعاره در مرد هم آید (از منتهی الارب).

مصطفی (ص) میان مهاجر و انصار برادری داد، و یکدیگر را میگفتند: دمی دمُك و مالی مالُك، وذمّتی ذمّتُك، تنصُرنی و اَنصرُك، ترِثُنی و اَرِثُك. این عقدمیان ایشان برفتی، و از یکدیگر باین عقد میراث بردندی. پس این حکم منسوخ گشت بهجرت، وناسخ این بود: «مالکم مِن وَلایتهم من شیءٍ حتّیٰ یُهاجروا». پس هر که مهاجربودی میراث بردی، و اگرچه خویشاوندنبودی، وهر که مهاجرنبود اورامیراث نبود اگرچه خویشاوندنزدیك بود. پس این حکم نیز منسوخ گشت باین آیت که: «واولوا الارحام بعضُهم اَولیٰ ببعضٍ فی کتاب‌الله». پس بیان و شرح این آیت را رب‌العالمین «یوصیکم‌اللهُ ...» فرو فرستاد.

بعضی مفسران گفتند: این آیت علی‌الخصوص درشأن **سعدبن‌الربیع** فروآمد که روز **احد** کشته شد. زن وی آمد بر **مصطفی**(ص)، و گفت: یارسول‌الله من زن **سعدبن‌الربیع** ام، که روز **احد** درمعرکه باتو بود وشهید گشت؛ و اینك دو دختر بمن بگذاشت. اگر ایشانرا مال نباشد کس ایشانرا بزنی نخواهد، ومن درمانم، و آن مال پدرایشان چندانکه بود برادر وی که عمّ این دختر کان است بر گرفت. رسول خدا گفت آن زن را: که انتظار کن و گوش دار که الله تعالیٰ در کارشما آیت فرستد و حکم کند. آن زن رفت و دیگربار بازآمد و میگریست. تا درین بودند **جبرئیل** آمد و آیت آورد: «یوصیکمُ اللهُ فی‌اولادکم ...» رسول خدا آن‌عمّ ایشانرا برخواند و گفت: از آن مال که بر گرفتی دوسِیك دختران **سعد** راست، و هشت‌یك زن ویرا، وباقی که بماند ترا؛ و اول میراث که در اسلام قسمت کردند این بود. آنگه رسول خدا(ص) گفت: انّ‌الله تعالی لم‌یَرضَ بملَكٍ مقرّبٍ ولانبیّ مرسَل حتّیٰ تُوَلّیٰ قسمةُ التّرکات، واُعطیَ کلُّ ذی حقٍّ حقَّه، اَلا لاوصیّةَ لوارثٍ.

«یوصیکم‌الله» ـ وصیت که از جهت الله آید فرض محکم بود. میگوید:

يَفرِض‌الله علیکم فی‌اولاد کم بعد موتکم . میفرماید الله تعالی ، وبرشما می‌فرض کند درکار فرزندان شما پس مرگ شما . « لِلذَّکَر مثلُ حظّ الأُنثَیَین » درین آیت بیان میراث پسران و دختران است ، ومیراث پدر ومادر . اما پسران که میراث برند بطریق تعصیب برند ؛ ومعنی تعصیب آنست که چون وارث خودی‌باشد تنها ، مال‌همه ویرا بود ، اگر صاحب‌فرض باوی‌بود هرچه ازسهام ذوی الفرض بسر آید ویرا باشد ، وپسر را هرگزاز میراث محروم ومحجوب نکنند ، الّا اگرمانعی ازموانع میراث چون کفر ورِقّ و قتل در وی موجود بود ؛ وتا پسر درجای بود فرزند پسر را در میراث نصیب نیست ، وچون پسر نماند فرزندان وی بجای او باشند درمیراث . امّا دختران صاحب فرض باشند ؛ ومعنی فرضیّت آنست که ایشانرا از میراث بهرهٔ معین نامزد بود . اگر دو دختر بُوند یا بیشتر ، فرض‌ایشان دو سیك است ، چنانکه الله گفت : « فاِن کُنَّ نساء فوقَ اثنتین فلَهنَّ ثُلُثا ماترَك » ، واگر یکی باشد دختر ، فرض وی نیمهٔ مالست ، چنانکه گفت : « واِن کانت واحدةً فلها النصفُ » .

نافع « واحدةٌ » برفع‌خوانده وباین قراءت کانَ معنی حدوث و وقوع دارد که آنرا خبرنگویند ؛ و دختران را این فرض که گفتیم نامزد است مگردرآن حال که با ایشان پسران‌باشند ، که پس‌بسبب پسران « عصبه » شوند ، وبطریق تعصیب گیرند ؛ چنانکه گفت ربّ‌العالمین : « للذَّکَر مثلُ حظّ الأُنثَیَین » ؛ وچنانکه پسران نیوفتند دختران هم نیوفتند ، الّا بمانع کُفر ورِقّ وقتل . اما فرزندان دختران ذو والارحام ، به مذهب **شافعی** و **مالك** و **داود** ذو والارحام وارثان نباشند ؛ و بمذهب **احمد** و **ابوحنیفه** ، اگر از وارثان عصبه وصاحب فرض هیچ کس نباشد ایشانرا در میراث نصیب بود . امّا پدر گاه عصبه باشد و گاه صاحب فرض ، وگاه هم عصبه و هم صاحب فرض : اگر باوی پسر میّت بود یاپسرِ پسرمیت ، آنکه صاحب فرض بود ، فرض وی

سدس بود. چنانکه ربّ‌العالمین گفت: «ولِأَبَویه لِکلِّ واحدٍ منهمَا السّدُسُ ممّا ترَكَ إن کان له ولد»؛ واگر باوی دختربود یادختر پسر، اوهم سُدس است بفرضیت وهم باقی بتعصیب؛ واگر باوی هیچ فرزند نبود پس عصبه باشد، و بطریق تعصیب میراث برد؛ وچنانکه فرزندانرا حجب وحرمان‌نیست الّا بموانع رِقّ و کُفر وقتل،پدر ومادر همچنان است. امّا مادر صاحب فرض‌است، وفرض وی گاه سدس است وگاه ثلث: اگر باوی فرزند میّت بود یا فرزند پسرمیّت، فرض وی سُدس بود، چنانکه الله گفت: «و لِأَبَویه لکلّ واحدٍ منهما السّدس ممّا ترك ان کان له ولد»، و اگر با وی فرزند میت وفرزند پسرمیت نباشد پس فرض وی ثُلث باشد، چنانکه‌الله گفت: «فإن لم یکُنْ له ولدٌ و وَرِثه ابواه فلِأمّه الثلث»؛ مگر در دو مسأله و هما زوج و ابوان، وزوجة و ابوان، که دربن دو مسأله، اول نصیب صاحب فرض که باوی است بیرون کنند، پس ثلثِ آنچه بماند بمادر دهند، نه ثلث همهٔ مال؛ و اگر با مادر دو برادر یا دو خواهر میّت بود از هرجهت که باشد فرض وی سُدس باشد؛ چنانکه الله گفت: «فإن کان له إخوَةٌ فلِأمّه السّدسُ» این اخوة اینجاهم اخوان‌است وهم‌اخوة، که عرب‌دوچیزجمع‌شمارند، چنانکه گفت: «قالتا أتینا طائعِین»، ونگفت طائعِینَ، «فقد صَغَتْ قلوبُکما»، ونگفت «قلبا کما»؛ والمعنی فیه: انّ الجمع انّما سُمّی لأنّه‌یجمع بعضه الی‌بعض، فاذا جُمع انسان الی‌انسان فهوجمعٌ؛ یدُلّ علیه‌الخبر، وهو قوله (ص): إثنان فما فوقَها جماعةٌ.

حمزه و **کسائی** فلِإمّه بکسر الف خوانند، از بهرآنکه ضمهٔ میان دو کسره ثقیل دارند. باقی بضم الف خوانند، رجوعاً فیها الی الأصل. «من بعد وصیّةٍ یوصِی بها». قراءت **مکی** و **شامی** و **ابوبکر** بهردوجایگه بفتح صاد است برفعل مجهول، باقی بکسرصاد خوانند، واختیار **بوعبیده** و **بوحاتم** کسراست، از آنکه ذکر میّت ازپیش رفت، واسناد فعل باوی است. ومؤیّد این قراءت آن دوحرف دیگراست: «یوصِینَ وتوصون»، ومعنی آیت آنست که این میراث پس ازآن قسمت کنند که

وصیتی که میّت کرده باشدبجای آورده باشند، واوامی که بروی بود گزارده باشند.

وترتیب این احکام چنانست که: چون کسی را فرمان حق در رسد، از اصل مال وی ابتدا بتجهیز وتکفین وی کنند بمعروف، چنانکه اسراف نکنند، و بر وارثان اجحافی وضرری نیارند، پس اگر دینی باشد بروی، بگزارند، وذمّت وی از آن بری کنند؛ واگر دین وترکه هردو برابر آیند پس نه تنفیذ وصیت بود آنجا، ونه قسمت مواریث؛ که قضاء دیون وحقوق مردم برهردومقدم است؛ وهمچنین حقوق خدای عزّوجلّ چون زکوة و کفّارت و نذر وحجّ بمذهب **شافعی** بروصیت و میراث مقدّم است. امّا بمذهب **مالك** و **ابوحنیفه** این حقوق خدای عزّوجلّ اگر در آن وصیّت کند ازثلث مال بیرون کنند، واگر وصیت نکند خود اصلاً بیوفتد، و دلیل **شافعی** (رض) خبر **خثعمیه** است، قالت: یارسول‌الله! انّ ابی شیخٌ کبیرٌ لایستمسك علی الرّاحلة، اَفَأَحُجُّ عنه؟ قال: اَرأیتَ لوکان علیٰ ابیكِ دینٌ اَکُنتِ تقضینَه؟ قالت: نعم. قال: دَینُ‌الله احقُّ، قالها ثلاثاً.

«آباؤکم وأبناؤکم لاتَدرونَ اَیُّهم اقربُ لکم نفعاً» ـ این ترجیح پدران و مادران است بردیگر وارثان. میگوید: شما ندانید که از ایشان کیست شمارا بهتر وبکارآمده‌تر، یعنی که ایشان‌شما را در جَدا (۱) ومنفعت متکافی‌اند، هردو بکارآمده ونزدیك منفعت. معنی دیگر گفته‌اند که: شما ندانید که از ایشان کدام یکی در دنیا شما را بکارآمده‌تر است تامیراث بوی دهید، واستحقاق در وی شناسید، ولکن الله خود این‌فرائض بنهاد، واین‌قسمتهایاد کرد، وباز بُرید بحکمت و دانش‌خویش، و اگر بشما باز گذاشتی شما ندانستید که از ایشان که سودمندتر است شما را؟ و کار برشما تباه گشتی، ومال ضایع؛ و گفته‌اند معنی آنست که: شما ندانید که فردا

---

۱ ـ الجد و الجداء: النفع و العطاء (المنجد)

در قیامت از ایشان کدام یکی‌شما را بانفع‌تر باشد ، وبکار آمده‌تر . **ابن‌عباس** گفت : اطوَعُکم لِله عزّوجلّ مِن الابآء والانبیاء ارفعُکم درجةً یوم القیامة ، هر که امروز در دنیا خدایرا فرمان بردارتر ، فردا درقیامت درجهٔ وی برتر ، و منزلت وی نزدیک حق بزرگوارتر . اگر پدر را درجه برتر از درجهٔ فرزند بود ، ربّ‌العالمین وی‌را شفیع فرزند کند ، تابشفاعت پدردرجهٔ فرزند بدرجهٔ پدر رسد ؛ واگر فرزند رادرجه برتر بود ، از بهر پدر شفاعت کند ، تااو را بدرجهٔ فرزند رساند . یعنی که شما امروز ندانید که فردا درجهٔ کدام یکی برتر بود ، ونفع از کدام یکی‌طلب باید کرد .

« فریضةً مِن‌اللهِ اِنّ‌الله کان علیماً حکیماً » ـ علیماً بِالأشیاء قبل‌خلقها ، حکیماً فیما دبّرمن‌الفرض. فریضةً نُصب‌علی‌الحال المؤکّدة من‌قوله : ولأبَویه ، ای ولأبَویه ولهٰؤلاء الوَرَثة ماذکرنا مفروضاً ، ففریضةً مؤکّدة لقوله تعالی : « یوصیکم‌الله » . . .

« ولکم نصفُ ماتَرك ازواجُکم » ـ درین آیت بیان میراث شوهران است وجفتان ایشان ، ومیراث اولادِ امّ . امّا شوهرصاحب فرض‌است ، وفرض وی گاه‌نیمه باشد وگاه چهاریك : اگرباوی‌فرزندزن نبود ونه فرزندپسرش، فرض‌وی نیمه‌باشد ، چنانکه الله گفت :« ولکم نصفُ ماتَرك ازواجُکم اِن لم یکُن لهنَّ ولدٌ »؛ واگرباوی فرزند بود از وی یا ازشوهری دیگر ، یا با وی فرزند پسر زن بود ، فرض وی چهار یك باشد ، چنانکه گفت : « فاِن کان لهنَّ ولدٌ فلکُمُ الرّبعُ ممّا ترکْنَ مِن بعد وصیّةٍ یوصینَ بها اودینٍ » .

اما زنان منکوحه اگر یکی باشد تاچهار ، فرض ایشان ربع است یا ثُمن میان ایشان بسویّت : اگربا ایشان فرزند شوهرنبود ونه فرزند پسرش ، فرض ایشان رُبع است یعنی چهار یك . چنانکه الله گفت : « ولهنّ الرُّبع ممّا ترَکْتُم اِن لم‌یکن لکم ولدٌ » ؛ و اگر بازن فرزندِ شوهرباشد ، ازوی ، یااززنی‌دیگر ، یا فرزند پسرش ،

فرض وی ثُمن باشد یعنی هشت یك، چنانکه گفت: « فإن کان لکم ولدٌ فلهنّ الثُمن ممّا ترکتم مِن بعدِ وصیّةٍ توصون بها اودَین ».

« وإن کان رجلٌ یورَث کلالةً او امرأةٌ » الآیة ـ تقدیر آیت آنست که: وإن کان رجلٌ او امرأة یورَث کلالةً. هر وارث که نه پدرباشد ونه فرزند اورا کلاله گویند، وهر مورِث که ازوی نه پدرماند ونه فرزند اورا کلاله گویند. پس کلاله نامی است هم وارث وهم مورِث را. اگر گوئیم که مورث است اشتقاق آن از کَلّ نَسَبُه است، وهو إذا لم یبقَ مِن قطب نَسَبه احدٌ. واگر گوئیم که وارث است اشتقاق آن از اِکلیل است، وهوالّذی یتکلّل بالرّأس، ای یُحیط به، فکأنّ الکلالةَ تکلّلوا بالمیّت مِن جوانبه وحوالَیه، والولد خارج مِن ذٰلك وکذٰلك الوالد. ودرین آیت کلاله میّت است مورث، ومنصوب است بر حال. معنی آنست که: اگر مردی یازنی بمیرد که از وی میراث برند درحال کلاله، که ازو نه پدرماند ونه فرزند؛ « وله اخٌ اواُختٌ » و او رابرادری بودیاخواهری، یعنی ازمادر. اجماع امّت آنست که این برادر و خواهرهردو ازجهت مادراند، ودلیل برین قراءت **سعدبن ابی وقاص** است: ولـه اخٌ اواُختٌ من اُمٍّ، « فلِکلّ واحدٍ منهمَا السُّدسُ » هریکی ازین برادر وخواهرهم مادر شش یك مال است. « فإن کانوا اکثرَ مِن ذٰلك فهم شرکاءُ فی الثُلُث » اگـردو باشند این اولاد امّ، یا بیشتر ازدو، چندانکه باشند نصیب ایشان سه یك باشد، قسمت کنند میان ایشان این سه یك، بسویّت، نرینه و مادینه یکسان؛ واگر بااولاد امّ پدرمیّت باشد یا پدر پدر، یا فرزند میت، یافرزند پسرش، پس ایشان را میراث نبود و بیوفتنند.

« مِن بعدِ وصیّةٍ یوصی بها اودین » ـ قال **علی بن ابی طالب** (ع): « انّکم تقرّون الوصیّة قبلَ الدَّین وبدأ رسول‌الله بالدَّین قبل‌الوصیّه »، هرچند که الله تعالی ابتدا بوصیت کرد آنکه دَین گفت، امّا رسول خدا که مبیّن احکام شریعت بـود، و امین درگاه عزّت ابتدا بدَین کرد درمال میّت، آنکه بوصیت. یعنی که آیت اقتضاء جمع

میکند نه اقتضاء ترتیب . و اجماع علما وفقها آنست که در ترکت نخست قضاء دین است ، پس تنفیذ وصیّت ، پس تقویم سهام وقسمت مواریث .

« غیر مُضارٍّ » - یعنی مِن‌غیر اِدخال الضّرر علی‌الورَثه بِالوصیّة . میگوید آن وصیّت که موصی کنی نباید که گزند افکند برورثه ، یازیانی آرد کـه میراث در ایشان لاغر وتنگ کند . مفسّران گفتند : این ضرر آنست که وصیت کند بدَینی که بَرو نیست ، یا اقراردهد ازبهر کسی که هیچ‌چیز ازوی بَرو نباشد ، ومقصود وی در آن اقـرار وصیّت ، اضرار ورثه بود . **مصطفی** (ص) گفت : « لاضرر ولا اضرار فی‌الاسلام » . من‌قطع میراثاً فرَضه اللهُ قطع‌الله میراثَه مِن‌الجنّة .

« وصیةً مِن‌الله » - این‌استقصا است وتشدید عظیم ، واز الله تأکید برمسلمانان میان دو وصیّت ، باوّل گفت : « یوصیکمُ‌اللهُ » ، وبآخر گفت : « وصیّةً مِن‌الله » .

« والله علیم » - فیما دبّر مِن هذه‌الفـرائض . « حلیم » عمّن عصاه بتأخیر عقوبته .

« تلِك حدودُالله » الآیة . . . - این تعیین سهام و قطع انصبا و اندازها است از خدای عزّوجلّ . آنکه وعده داد ایشانرا که فرمان خدا ورسول بجای آرنـد ، واز اندازهای وی درنگذرند ، ببهشت باقی وناز نعیم جاودانی .

گفت : « ومَن یُطِعِ اللهَ ورسولَه یُدخلْه جنّاتٍ تَجری مِن‌تحتِهَا الأنهارخالدین فیها و ذٰلك الفوزالعظیم » - یُدخله بیا ، و نُدخله بنون هردو خوانده‌اند . بنون در هردو آیت قراءت **مدنی و شامی** است علی خطاب الملوك ، و این اخبار بنون ، مع تقدّم ذکرالله همچنانست که جای‌دیگر گفت : « بَلِ اللهُ مولیٰکم وهو خیرُالناصرین سَنُلقی . باقی قرّا درهردو آیت بیا خوانند بلفظ غیبت ، زیرا که ذکر الله متقدّم‌است و المعنی : یُدخلهُ‌اللهُ . میگوید : درآریم ایشان را در آن بهشتها ، با نـاز و نعیم ،

وفوزعظیم ، که هر بهشتی‌را در ده انگشت انگشتری بود . نقش نگین آن انگشتریها یکی آنست که : « سلامٌ علیکم طِبتم فَادْخلوها خالدین ». دوم « اُدخلوها بِسلام ذٰلك یومُ الخلود » . سیوم « اُورِثتمُوها بما کنتم تعمَلون » . چهارم رُفعت عنکمُ الهمومُ والأحزانُ. پنجم البَسنا کمُ الحُلَلَ والحلیَّ . ششم زوّجنا کمُ الحورَالعینَ . هفتم « لکم فیها ماتشتهیه الأنفسُ وتلَذّ الأعیُنُ » . هشتم رافَقتمُ النبیّینَ والصِدّیقین . نهم صِرتم شُبّاناً لاتهرمون . دهم سکنتُم فی جِواری لایوذی الجیران . این سرانجام ایشانست که خدا و رسول را طاعت دارند ، واندازَ های شرع بجای آرند .

و سرانجام ایشان که نافرمان آیند ، و از اندازها گذارند ، آنست که بسخط ونقمت حق رسند، چنانکه گفت جلّ جلاله : « ومَن یَعص ِ اللّهَ ورسوله و یَتَعَدَّ حدودَه یُدخله ناراً خالداً فیها وله عذاب مُهین » ، عذاب مهین عذاب خوار کننده است ، وآن خواری نومیدی است . درمیان سلاسل و اَنکال و زقّوم وغِسلین چنان بمانند که یکبارگی نومید شوند ، نعوذبالله مِن سوء القضاء ودرك الشّقاء .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « اِنّ الّذین یأکلون اموالَ الیتامیٰ ظلماً » الآیة ـ جلیل وجبّار ، خداوندبزرگوار ، رهی‌دار ، نام‌دار ، کریم بردبار ، وفادار ، عظیم ، که هر کس‌را خداوند است ، و هرچیز را پیش برند است ، و ضعیفانرا دستگیر و مهر پیوند است . درین آیت ضعیفانرا مینوازد ، ویتیمانرا مهر مینماید ، وآن ظالمان کـه ازجگر یتیمان کباب میکنند ، وز خون مفلسان شراب میخورند ، ایشان را بیم میدهد ، و بعقوبت خوفشان میترساند ، و بدرماندگانرا نیابت میدارد ، وبا ظالمان از بهر ایشان خصمی میکند ، ازآنکه یار ضعیفانست ، وفریادرس نومیدانست ، ومجیب دعاء مضطرّانست ،

ونیوشندهٔ آواز لهیفانست. دوست دارد بنده‌ای را که ازسر شکستگی وعجز ومفلسی نفسی سرد برآرد، و اشکی گرم فروبارد، و دو دست تهی بوی بردارد، وعذری باز خواهد.

در آثاربیارند که مردی میگفت: یاربّ یاربّ! انت کتبتَ وأنت قدّرتَ وأنت قضیتَ، بارخدایا که هرچه بود وهست وخواهد بود همه تو میخواهی، وتومیرانی وبرخلق تومینویسی. از تقدیر تو، بارخدایا، بیرون نیست، وبی قضاء توهیچ‌نیست. گفتا بسرّ وی ندا آمد که: هذا التّوحید، فأین العبودیّة، آنچه گفتی عین توحید است، وسزای خدائی‌ماست. نشان بندگی‌خویش بیار تا چیست؟ فقال الرّجلُ یاربّ یاربّ، اَنَاعصیتُ، انَا اذنبتُ، انَا سألتُ. بارخدایا ازمن آن‌آید که‌ازمن‌سزد! بارخدایا بدعهد و بیوفا وجفاکار وهرچه بترهستم.

قصّه چکنم حیلت و رنگیم همه
وز رفتن راه راست لنگیم همه
از آز در آویخته چنگیم همه
با قسمت قسّام بجنگیم همه

« اِنّ الّذین یأکلون اموالَ الیَتامیٰ ظلماً » صعب است مال یتیمان خوردن، و درخواستهٔ ایشان‌طمع بیهوده کردن. آورده‌اند ازآن‌اعجوبهٔ مملکت عیسی‌پاك(ع) که وقتی بگورستانی بگذشت، گفت: بارخدایا! یکی را ازین بندگان خود زنده کن. درحال پارهٔ خاك فروشد، وشخصی بلندبالا ازین خاك برآمد و بایستاد، عیسی (ع) ازو بسهمید، گفت: ایها الفتیٰ من‌انت؟ قال: اَنا **ابن‌تغلب**. قال: متیٰ مِتَّ؟ قال: الفین وسبعمائة عام، چند است تا بدین خاك فرو رفتی؟ گفت: دوهزار و هفتصد سال. گفت: بگوتامرگ را چگونه یافتی؟ گفت: ازآن وقت باز که باین خاك فرو رفته‌ام تا اکنون هنوز تلخی مرگ بامنست. گفت: بگو تا خدا باتو چه

کرد ؟ گفت : یا روح‌الله از دوهزار وهفتصد سال‌بازهنوز درمطالبت حساب نیم‌دانك سیم‌ام که یتیمی را در گردن من بوده است ، وهنوز ازین مطالبت فارغ نگشته‌ام ، این بگفت وبخاك فروشد .

« یوصیکمُ‌اللهُ فی‌اولادکم للذّکرمثلُ حظّ الأنثیین » ـ ربّ‌العالمین استحقاق ورثه درمیراث ازدو روی پدید کرد ، وفرمود : یکی از روی فرض ، ودیگر ازروی تعصیب و استحقاق . ازجهت تعصیب قوی‌تر است ازآنکه ازجهت فرض ، نه‌بینی که غایت میراث عصبه استغراق مال است بکلیّت ، وغایت فرض تا دوسه یك بیش‌نیست ؟ آنکه شرع میفرماید که : در حال قسمت ابتدا برفرض کنید که اصحاب فروض در استحقاق ضعیف‌ترند . وذلك فی‌قوله (ص) : « ما ابقت‌الفرائضُ فلأولی عصبةٍ ذَکرٍ » . اینست سنّت خداوند جلّ‌جلاله درآن آیت که گفت : « ثمّ اورثنا الکتابَ الّذینَ اصطفَینا مِن‌عبادنا » . کتاب و دین خویش که بنده‌ای را داد بلفظ میراث گفت ، از آنکه میراث عطیّتی الٰهی باشد بی‌رنج و کسب بنده ، پس «ظالم» فراپیش « سابق » داشت ، وظالم‌لامحاله از سابق ضعیف‌تراست وبی‌مایه‌تر ، امّا شکسته دل است ونومید رنگ ، وقت وی مدافعت برنمیدارد ، و کرم ربوبیّت اقتضاء ضعیف نواختن و بی وی کار وی ساختن میکند ، سبحانه ما ارأَفَه بعَبده .

امّا آنچه گفت : « لِلذّکَر مثلُ حظِّ الأنثیَین » ، اشارت میکند که این کار نه بقیاس بندگان است ، ونه حدّ اوهام وافهام ایشان است ، که اگر قیاس بودی حظّ مادینه‌دوچند نرینه بودی که عجز وضعف واُنوثت از روی قیاس اقتضاء تفضیل میکند ، لکن حکم او جلّ‌جلاله نه علّت را درآن جای است ، ونه چون وچرا را در آن راه . نه کس را برآن اعتراض ، ونه خلق را ازآن اعراض .

شهریست بزرگ و من بدو در میرم

تا خود زنم و خود کشم و خود گیرم

« لاُیسئل عمّا یَفعل وهم یُسئلون» .

« آباؤُکم و اَبناؤُکم لاتَدرون اَیُّهم اقربُ لکم نفعاً فریضةً مِنَ‌اللّٰه» ـ این چنانست که کسی دو برادر دارد ، هردو مشفق ومهربان ، هردو او را بکار آمده ، و هردوبکاری برخاسته ، وهردو او را شایسته . خواهدتا ایشانرا بستاید وآزادی کند، گوید : خود ندانم که از ایشان کدام یکی بهتر و کدام مهربان‌تر است ! یعنی که هردو بغایت اشفاق ومهربانی رسیده‌اند ، پدران وفرزندان همچنان‌اند . اگرپدران‌اند بخدمت فرزندان منتفع‌اند ، و اگر فرزندان‌اند بحرمت پدران منتفع اند . اگر پدران اند در بدایت عمر تو درضعف طفولیّت ترا بکارآیند ، وگرفرزندان اند در نهایت عمرتو درضعفِ پیری ترا بکارآیند . این خود نفع این‌جهانی است ، ونفع آن جهانی آنست که **مصطفی** (ص) گفت : مردی را دربهشت بدرجات عُلیٰ رسانند ، و هرگز خود را بآن مثابت ندانسته بود ، ونه عملی کرده که مستحقّ آن شده بود ، گوید : بارخدایا از کجا یافتم این منزلت واین رتبت ؟ اورا گویند ، بِدُعاء ولَدِك لك .

وهم ازین بابست خبر **انس‌مالك** (رض) قال قال رسول‌اللّٰه (ص) : اذا کانَ یوم القیامة نودیَ فی‌اطفال المسلمین اَن اخرجوا مِن‌قبورکم ، فیخرجون مِن‌قبورهم ، فیُنادی فیهم اَنِ امضوا الی الجنّة زُمَراً ، فیقولون : یاربّنا و والدونا معنا ؟ فیَبسِم الرّبُّ تعالی ، فیقول : و والدوکم معکم فیَثِبُ کلُّ طفل الیٰ ابویه ، فیأخذون‌بأیدیهم و یُدخلونهمُ الجنّةَ ، فهم اعرَف بآبائهم و اُمّهاتِهم یومئذٍ من اولادکم الّذین فی بیوتکم .

« ولکم نصف ماترك ازواجکم » الآیة ـ ثبوت میراث و استحقاق آن یا از جهت سبب است یا بحکم نسب ، سبب نکاح است ونسب قرابت ، و نکاح سبب مودّت

است ؛ چنانکه الله تعالی گفت : « وَجعل بینکم مودّةً ورحمةً »، و نسب استظهاراست وقوّت ، چنانکه درخبر است : المرء کثیر بأخیه ؛ پس کسی را که ازین خویشان نسبی یا نزدیکان سببی یکی بمیرد آن داغی باشد بردل وی ، ودردی برجان وی . ربّ‌العالمین آن درد را مرهمی برنهاد ؛ و ازپس آن مقاسات مواساتی فرمود در مال آن گذشته ؛ تاچون درد از فوت وی بود ، مرهم هم از مال وی بود . اینست سنّت خداوند جلّ‌جلاله با دوستان خویش . اگر برایشان رنجی‌نهد بحکم تکلیف ازپس آن رنج ، گنجی پدید کند بنعت تخفیف .

شیخ‌الاسلام انصاری قدّس الله روحَه گفت : «من چه دانستم که مادرِ شادی رنج است ، و در زیرِ یك ناکامی هزار گنج است ؟ من چه دانستم که آرزو برید وصالست ؛ و زیر ابر جود ؛ نومیدی محالست ؟! من چه دانستم که آن مهربان چنان بردبار است که لطف ومهربانی او گنهکار را بیشمار است ؟! من چه دانستم که آن ذوالجلال چنان بنده نواز است ؛ و دوستانرا برو چندین ناز است ؟! من چه دانستم که آنچه من میجویم میان روح است ؛ و عزّ وصال تو مرا فتوح است ؟! .

اندر همه عمر من شبی وقت صبوح
آمد برِمن خیال آن راحت و روح
پرسید ز من که چون شدی ای مجروح ؟
گفتم که زعشق تو همین بود فتوح

٤ ـ النوبة الاولی

قوله تعالیٰ : « وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ » وآنان که فاحشه کنند و نابکار ،

« مِنْ نِسَائِكُمْ » ازین زنان شما ، « فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ » گواه کنید برایشان چهارمرد ازشما ، « فَإِنْ شَهِدُوا » واگر گواهی دهند [آن چهارمرد برفاحشهٔ آن زنان] ، « فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ » ایشانرا در خانها باز دارید ونگه میدارید ، « حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ » تاآن وقت که بمیراند ایشانرا مرگ ، « أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا (۱۵) » یا راهی سازد الله ایشانرا .

« وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا » وآن مرد و زن که آن کند ، « مِنْكُمْ » از شما « فَآذُوهُمَا » برنجانید ایشانرا ، « فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا » اگر توبه کنند و باصلاح آیند ، « فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا » روی گردانید از ایشان ودرگذارید ، « إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا (۱۶) » که خدای توبه پذیراست مهربان همیشه .

« إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ » باز پذیرفتن رهی برخدای است ، « لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ » ایشانرا که بدی میکنند بنادانی ، « ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ » پس می‌باز گردند از نزدیك ، « فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ » ایشان آنند که توبه دهد الله ایشانرا وباز پذیرد ، « وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۷) » و خدای دانای راست دانش است همیشه .

« وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ » و توبه پذیر نیست ، « لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ » ایشانرا که شرك آرند وبدیها کنند ، « حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ » تا آنکه که حاضر آید بیکی از ایشان مرگی ، « قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ » آنکه گوید: من باز گشتم اکنون ، « وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ » [نه اینانرا توبه است] و نه ایشانرا که توبه کنند آنگاه که میمیرند برکافری ، « أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۸) » ایشانند که ساختیم ایشانرا عذابی دردنمای .

النوبة الثانية

قوله تعالیٰ : « وَاللّاتی یأتینَ الفاحشةَ » الآیة ـ درابتداء اسلام مرد و زن که بفعل زنا فراهم شدندی، وهردو ثیّب بودندی ومحصن، حکم ایشان آن بود که ایشان را از یکدیگر جدا کردندی، و بزندان باز داشتندی، چنانکه درین آیت گفت : « فَأمسِکوهنّ فیالبیوت » ؛ و اگرهردو بکر بودندی، در حال زنا حکم ایشان ایذا بود، چنانکه درآیت دیگر گفت : « فَآذوهما » ؛ و ایذاءِ آن بود که ایشان را درآن زنا میسرزنش کردند و میزجر گفتند : اِنتهکتما حُرماتِ اللّٰه، و عصیتُماه، و استوجبتما عِقابَه. پس هردوآیت منسوخ شد، آیت اول بجَلد و رجم، وآیت دوم بجلد و تغریب ؛ و ناسخ این بود که مصطفی (ص) گفت : خُذوا عنّی، قد جعلاللّٰهُ لهنّ سبیلاً، البِکر بالبِکر جَلد مائةٍ وتغریب عامٍ، والثّیب بالثّیب جَلدمائةٍ والرّجم. پس درحق ثیّب دیگربار جلد منسوخ گشت، و رجم ثابت شد ؛ وناسخاین بود که مصطفی (ص) گفت درآن خبر معروف : « وأمّا انتَ یا انیس ! فَاغدُ علی امرأةِ هـٰذا، فانِ اعترفتْ فَارْجمها »، بعد از اعتراف رجم فرمود و جلد نفرمود. و نیز آیتی است از قرآن که خطّ آن منسوخ است، وحکم آن ثابت، وهو قوله تعالی : « الشّیخُ والشّیخةُ اذا زَنَیا فارجُموهما البتّة نَکالاً مِناللّٰه واللّٰه عزیز حکیم ». امّا ناسخ آیت دوم همین است : « البکر بِالبکر جَلدُ مائةٍ وتغریب عامٍ »، و هم این آیت که اللّٰه گفت : « الزّانیة والزّانی فَاجلدوا کلَّ واحدٍ منهما مائةَ جَلدةٍ. »، وعلی الجمله سخن درینآیت و در بیان حکم زناآنست که : اگر بالغی عاقل باختیار خویش و از تحریم زنا آگاه، زنا کند، و بروی درست شود، از اقرار واعتراف وی، یا ازگواهی چهار مرد عدول، گواهی بیك صورت، اگر مرد وزن هردو محصن

باشدهردو را رجم کنند، لقول عمر : «انّ‌الله بعث **محمداً** بالحقّ و اَنزل علیه‌الکتابَ، وکان مِمّا انزل‌الله آیةُ الرّجم، و رجَمَ رسولُ‌الله (ص)، و رَجمنا بعده، والرّجمُ فی کتاب‌الله حقٌّ علی‌مَن زنیٰ اذا اَحصنَ مِن الرّجال والنّساء، اذا قامتِ البیّنة، اوکان الحبَل او الاعتراف»، واگر یکی محصن باشد ویکی نه، برمحصن‌رجم است وبرغیر محصن جَلد وتغریب، وشرط احصان بلوغ است، وعقل، وحرّیّت، واصابت درنکاحی درست و کیفیّت رجم آنست که سنگ در وی می‌اندازند تا هلاك شود، و اگر در میانه بگریزد، و حدّ وی باقرار واجب شده است نه به بیّنه، از پس وی نباید رفت وفرو باید گذاشت، که‌درخبراست که یکی‌را سنگسارمیکردند درعهد **رسول**(ص). چون سنگ بوی رسید بگریخت. ازپس وی برفتند و او را میزدند تا هلاک شد. رسول‌خدا گفت: هلّا ترکتموه لعلّه یتوبُ فیَتوبَ‌الله علیه؟! و اگر کسی اقرار دهد بزنا، پس ازآن اقرار خویش بازآید، آن رجـوع از وی مقبولست، و حدّ از وی بیفتد؛ و اگر زنی‌حامل باشد که مستوجب رجم بود تا بار ننهد او را رجم نکنند، لِما رُوی انّ امرأةً مِن **غامد** من الأزد جاءت الی رسول‌الله (ص)، فقالت: یارسول‌الله طهّرنی، فقال: ویحك! ارجعی فَاسْتغفری اللهَ و توبی الیه، فقالت: تریدأن تُردّدنی کمارددتَ**ماعز بن مالك**؟ انّما حُبلیٰ‌منٰ‌الزّنا. فقال: زنَیتِ؟ قالت: نعم. قال‌لها: حتّیٰ تضَعی مافی بطنكِ. قال: فکفَلها رجلٌ من **الانصار** حتّیٰ وضعتْ. فاتی النّبیَّ (ص)، فقال: قد وضعتِ الغامدیّة. فقـال: اذاً لانَرجُمها و نَدَعُ ولدَها صغیراً! لیس له من یُرضعها (!). فقام رجل من **الانصار**، فقال: الیّ رضاعُه‌یانبیّ‌الله. فرجَمَها. و اگر زانی یا زانیه نه محصن باشد، حدِ وی، اگرآزاد باشد صد تازیانه است، واگربنده بود یا کنیزك‌پنجاه تازیانه. و بر روی(۱) وی نزنند، وبرجائی که مقتل بود نزنند، امّابرسر زنند که جای شیطان سراست، وقهر شیطان درآن‌است، کذلك قال **ابوبکر**

۱ ـ نسخه: تروی (بضم تاء).

و یك سال او را از وطن خویش بیرون کنند، اگر آزاد باشد واگر بنده، واگر مرد باشد یا زن، الیٰ مسافة تُقصر فیها الصّلوٰةُ. و بمذهب **ابوحنیفه** (رض) تغریب نیست؛ وچون حدّی ازحدود شرع واجب شود بر کسی، البتّه روا نباشد که در آن شفاعت کنند، که **مصطفی**(ص) گفت: من حالت شفاعتُه دون حدّ من حدود الله فقد ضادّالله. امّاپیش‌ازآنکه بیّنت درست شود، وظاهر گردد، مستحبّ است ستر کردن و ازسرآن فراگذشتن، لقوله (ص): «تَعافوا الحدودَ فیمابینکم، فما بلغتم مِن حدّ فقد وجبَ»، و قال: «ادرَؤُوا الحدودَ عنِ المسلمین مَا استطعتم، فاِن کان مخرجٌ فَخلّوا سبیلَه».

قوله تعالی: «انّما التّوبة علی‌الله» الآیة ـ یعنی انّما التّوبة الّتی اوجَبالله‌ُ علی نفسه بفضله قبولَها، «لِلّذین یعملونَ السّوء» ـ میگوید: آن توبه که الله‌تعالی بفضل خویش‌پذیرفتن‌آن برخود واجب کرده است، توبت ایشانست که بنادانی فراسر گناه شوند، پس‌عن‌قریب توبه کنند. این «مِنْ قریب» آنست که جائی‌دیگر گفت: «ولم یُصرّوا علیٰ مافعَلوا» یعنی که از گناه زود باز گردند و برآن مُصرّ نباشند.

گفته‌اند: «بجهالة» درین‌آیت‌کلمهٔ مذمّت است نه‌کلمهٔ معذرت. ازهیچکس بدی نیاید مگر که‌آن بدیِ او از نادانی بود، که معصیتها همه نادانی است، هر که بخدا عاصی شود آن معصیت وی جهل است اگرچه مرد ممیّز وعاقل بود؛ و این جهل بحقیقت‌بدوچیزبازمیگردد: یکی آنکه قدرِالله که بوی عاصی میشودنمیداند. دیگر آنکه قدر عقوبت برآن فعل معصیت نمیداند. **زجاج گفت**: این جهالت اختیار لذت فانی است برلذت باقی.

«ثم‌یتوبون مِن‌قریبٍ» ـ یعنی قبل‌الموت ولو بفواقِ ناقةٍ، ویقال: قبل معاینة ملك‌الموت. و رُوی‌أنه اجتمع اربعةٌ من‌اصحاب رسول‌الله(ص)، فقال احدُهم: سمعتُ

رسول‌الله (ص) یقول : « انّ الله یقبَل توبةَ العبد قبل ان‌یموت بیوم » . فقال الثانی : وأنا سمعتُ رسول‌الله یقول : «انّ‌الله یقبَل توبةَ العبد قبل ان‌یموت بنصف یوم » . فقال الثالث : و أنا سمعتُ رسول‌الله (ص) یقول : « انّ‌الله یقبل توبة العبد قبل ان یموت بضَحوةٍ » . فقال الرابع : وأنا سمعتُ رسول‌الله (ص) یقول : « انّ‌الله یقبل توبة العبد مالم یُغَرغر » .

و رُوی انّه (ص) قال : من‌تاب قبل موته بسنةٍ تاب الله علیه ، وفی روایة : قبِل‌الله توبته . ثمّ قال : انّ السنة لکثیرةٌ ، مَن‌تاب قبل موته بشهرٍ تاب الله علیه ، ثمّ قال : انّ الشهر لکثیر ، مَن‌تاب قبل‌موته بجمعةٍ ، تاب الله‌علیه ، ثمّ‌قال : اِنّ‌الجمعة لکثیرةٌ ، مَن تاب قبل موته بساعةٍ ، تاب‌الله علیه ، ثمّ قال : انّ السّاعة لکثیرةٌ ، مَن تاب قبل ان یُغَرغِرَ ، تاب‌الله علیه ، ثمّ تَلاهذه الآیَة : «انّما التّوبة علی‌الله لِلّذین یعملون‌السّوءَ بجهالةٍ ثمّ یتوبون مِن قریبٍ » . فقال : کلُّ ما کان قبل‌الموت فهوقریبٌ . و رُوی انّه (ص) قال : لمّا هبط ابلیسُ قال : وعزّتِك وعظمتِك لا اُفارقُ ابنَ‌آدم حتی یُفارقَ روحُه جسدَه . فقال الله : بعزّتی وجلالی ، لا احجبُ التّوبةَ عن‌عبدی حتّی یُغَرغر .

«ولیستِ التّوبةُ لِلّذین‌یعملون السّیئاتِ » ـ یعنی‌المشرکین و المنافقین . «حتّی اذا حضر احدَهم الموتُ » ، و وقع فی‌النزع . این نزدیك مطلع است بوقت معاینه ، که چیزی از غیب ویرا دیده‌ور شود . گفته‌اند معاینه ملك‌الموت دروقت مرگ از امارات قیامت است و نشان آخرت ، و درآخرت توبه بنده نپذیرند ، و ایمان درآن ساعت قبول نکنند ، که آن نه ایمان بغیب است ، و ربّ‌العالمین میگوید : « الّذین‌یؤمنون بالغیب » مؤمنان ایشانند که ایمان بغیب‌آرند ، و ایمان که پذیرند ایمان بغیب است .

« اولئكَ اعتدنالهم عذاباً الیماً » ـ اعتداد ساختن است ، والعتاد ساز ، والعتیدة طبل عروس .

النوبة الثالثة

قوله تعالى: « وَاللّاتی یأْتین الفاحشةَ مِن نسائکم » الآیة ـ کردگار نهان دان، خداوند مهربان، وبخشاینده برهمگنان، درین آیت خبرداد از رحمت وفضل خود بربندگان، و اِسبال سترخویش برعیب ایشان، تاهمه خود داند فعل بدایشان، و آب رویشان نبرد نزدیك خلقان. هرچند رهی شوخ‌تر، وی جلّ جلاله کریم‌تر، هرچند رهی گیرنده‌تر، الله او را بازخواننده‌تر.

رُوی فی بعض الکتب المنزلة: « عبدی! انت العوّاد الی الذّنوب، وانا العوّاد الی المغفرة، لتعلم أنا أنا وانت انت ». داود(ع) زبور خواندی، هر که که بآیتی رسیدی که درآن ذکر گناهکاران بودی گفتی: اللّهمّ لاتَغفر للخطّائین! ملکا برگنه کاران رحمت مکن، وتقدیر انگشت تهدید در وی میگزید که: ای داود! باش تا ترا کار افتد، آنگه ازین گفته استغفار کنی! پس چون آن واقعه بیفتاد، وآن تیر تقدیر در حلق او نشست درخاك ندم میغلتید و میگفت: « ربِّ اغفرلی »، و تقدیر میگفت: ای داود نه تومیگفتی که گنه کارانرا میامرز؟ گفت: بارخدایا ندانسته بودم. هنوز بکر بودم. مقرع سهام قَدَر نگشته بودم. بارخدایا! ازآن گفت توبه میکنم. توآن کن که سزای آنی. تو احوال بندگان به دانی. مطّلع برسرّایشانی. عزیز وسلطانی. کریم ومهربانی.

ازمهربانی وی نکته‌ای بشنو، بنگردرین آیت، وتأمّل کن درین حالت، که شهادت چهار گواه عدول در ثبوت فاحشه معتبر کرد، بروجهی و تحقیقی که اقامت بیّنت برآن صفت دشخوار صورت بندد. این همه ازآن کرد تا آن فاحشه بربنده درست نشود، و او رافضیحت نرسد. مصطفی(ص) این خُلق کرم ازدرگاه عزّت گرفت،

و این ادب بیاموخت، تا چون ماعزبن‌مالك بروی آمد' و اقرار داد بفاحشه، رسول‌خدا بهانَها فرا پیش میآورد' و او را ازسَر آن فرا میداشت. و درخبراست که اول ماعز گفت: یارسول‌الله طهّرنی' مـرا پاك گردان. رسول گفت: برو ای ماعز استغفار و توبه کن. ماعز ساعتی رفت' باز آمد، وهمان سخن گفت. رسول همـان جواب داد. تا سه‌بار برفت. چهارم بار که باز آمد' رسول خدا گفت: ترا ازچه پاك کنم؟ ماعز گفت: از زنا. دیگربار رسول(ص) واسر(۱)بهانه شد' گفت: مگر دیوانه است این مرد؟ گفتند: یارسول‌الله دیوانه نیست. گفت: مگر خَمرخورده است' و مست شده؟ یکی را گفت: بنگر تا خود از وی بوی خمر آید یانه؟ گفتند: نه. آنکه رسول گفت: یا ماعز زنا کـردی؟ ماعز گفت: آری. رسول گفت: بنگر مگر که‌نظری کردی، یابدست پاسیده‌ای(۲)، یادهن‌داده‌ای؟ گفت: نه' یارسول‌الله. پس دیگربار بزنا اقرار داد. پس رسول خـدا بفرمود تا ویرا رجم کـردند. آنکه یارانرا گـفت: استغفروا لِماعزبن مالك لقدتاب توبةً لوقسمتْ بین امّةٍ لَوَسعتْهم. با اینهمه‌آورده‌اند که: بارخدای عالم‌آن‌سوخته‌را در سِرّ بشنوانید که‌یا ماعز! ندانسته بودی که ما رسول، تنفیذ احکام شرع را فرستادیم' و حاکم مملکت کردیم' چون نزدیك وی شدی وی اندر حکم کردن وحدّ راندن تقصیرنکند، کـه قلم شرع بدو داده‌ایم. آنکه بدرگاه او شدی ترا رجم کرد' چرا بدرگاه من نیامدی تا توبت تو پذیرفتمی' و گناهت درگذاشتمی؟! فانّی‌أنا الغفور الرّؤف!

« انّما التّوبةُ علی‌الله لِلّذین یعملون السّوءَ بجهالةٍ » الآیة ـ توبت نشانـراه است' و سالار بار' و کلید گنج، و شفیع وصال، وسر همه شادی، و مایهٔ آزادی. اول پشیمانی در دل است' پس عذر بر زبـان' پس بریدن از بدی و بدان! در خبر می‌آید که هرکه توبه کند و رفیقان بد بنگذارد، تائب نیست. هرکه توبه کند و

---

۱ ـ واسر = باسر، بسر. ۲ ـ نسخه ج: یاسیده‌ای.

طعام‌وشراب بنگذارد تائب نیست . هر که توبه کند وجامه خواب بنگذارد ، وخواب از دیده بیرون نکند، تائب نیست . هر که توبه کند و از مال وی آنچه ازقوت بسر آید انفاق نکند تائب نیست . شرط توبه آنست که از همهٔ موجودات دل بر گیرد ، و روی در حق آرد . هرخون و گوشت که برهفت اندام دارد بریاضت فرو گذارد . توبه مقدمهٔ آتش است که از قعر دوزخ آمده ، تاآنچه فردا آتش باتوخواهد کرد، تو امروز بآب دیده باخود بکنی ! توبه اشخاص حضرت است ، برتو فرستادند که : ای جوانمرد این جنگ تا کی ؟ و این بدعهدی تاچند ؟ واز آی وصلحی بکن !

ای باز هوا گرفته باز آی و مرو
کز رشتهٔ تو سری در انگشت منست

ای آزاد مرد ! چندگه درخوابی ؟ بیدار شو که وقت صباح است ! و در سر شور شراب شوق داری ؟ هین که هنگام صبوح‌است ! تا کی شکسته دل وعهدی ؟ بیا که وقت قبول نصیحت و توبهٔ نصوح است .

« و لیست التوبة للّذین یعملون السیّآت » الآیة ـ بزبان علم توبه پیش از مرگ باید ، وگرهمه یك لحظه بود ؛ و بزبان معاملت پیش از عادت نفس باید در خویشتن‌دیدن، وخود پرستیدن ، هر که خویشتن‌را پسندید وبعادت درخود نگرید، درِ توبه بروی فرو بستند ، وآب فلاح از وی باز گرفتند .

دورشو از صحبت خود بردر عادت پرست
بوسه بر خاك کف پایِ ز خود بیزار زن

نه هر که در راه شریعت توبه کرد بعفو ومغفرت رسید ، از روی حقیقت‌بصدق محبت رسید ! روزگاری داود پیغامبر (ع) میگریست وتضرّع میکرد . آخر اورا گفتند : یا داود لِمَ تَبکی وقد غفرتُ لك ، وارضیتُ خصمَك ، وقبلتُ توبتك ؟! چرا

می گریی وترا آمرزیدم ، وخصمت خشنود کردم ، وتوبت تو قبول کردم ، و عذرت بپذیرفتم ؟! گفت : بارخدایا ! میدانم ، لکن آن وقتِ خوش که داشتم در صحبت ، و آن نفس که مرا باتو بود در خلوت ، باز ده . گفت : یا **داود** ! هیهات ! ذاك وُدٌّ قد مضیٰ .

فَخَلِّ سبیلَ العینِ بعدَك بِالبکا   فلیس لِاَیّام الصَّفاء رجوع

دردا و دریغا که از آن خاست ونشست

خاکیست مرا برسر و بادیست بدست

٥ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: « یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا » ای ایشان که‌بگرویدند ، « لایَحِلُّ لَکُمْ » شما را حلال نیست ، « اَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ » که زنان یکدیگر بمیراث برید « کَرْهاً » برنبایستِ ایشان ، « وَلَا تَعْضُلُوْهُنَّ » و ایشانرا از نکاح باز مدارید ، « لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَیْتُمُوْهُنَّ » تا ازآنچه فرا ایشان میباید دادچیزی برید ، « اِلَّا اَنْ یَأْتِیْنَ بِفَاحِشَةٍ »مگر که فاحشه‌ای کنند ،« مُبَیِّنَةٍ » فاحشه‌ای‌به بیّنت روشن کرده ومحکم ، « وَ عَاشِرُوْهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ » و با ایشان بنیکوئی زندگانی گزارید ، [و جهان دارید] ، « فَاِنْ کَرِهْتُمُوْهُنَّ » اگرایشانرا نخواهید وخوش نیایند شما را ، « فَعَسیٰ اَنْ تَکْرَهُوْا شَیْئاً » مگر که شما را ناخوش آید چیزی ، « وَ یَجْعَلَ اللّٰهُ فِیْهِ خَیْراً کَثِیْراً (١٩) » وخدای درآن شما را نیکوئی فراوان دارد وسازد.

« وَاِنْ اَرَدْتُمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ » و اگر خواهید بدل گرفتنِ زنی ، « مَکَانَ زَوْجٍ » دست باز داشتن زنی ، و بجای وی دیگری بزنی کردن ، « وَ آتَیْتُمْ اِحْدٰیهُنَّ قِنطاراً » وآن زن را داده باشید قنطاری از مال ، « فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَیْئاً »

چیزی از آنچه ویـرا دادید بـاز مستانید. « اَتَأْخُذُونَهُ » می باز ستانید از آن کاوین که ویـرا دادید، « بُهتَاناً » بیدادی بزرگ، « وَ اِثماً مُبیناً (٢٠) » و بزهٔ آشکارا ؟ !

« وَ کَیفَ تَأخُذُونَهُ » و خود چون باز ستانید ؟ « وَ قَد اَفضی بَعضُکُم اِلی بَعضٍ » پس آنکه بیکدیگر رسیده وهام پوست زیسته باشید، « وَ اَخَذنَ مِنکُم میثَاقاً غَلیظاً (٢١) » و ایشان از شما بستده‌اند پیمانی بزرگ.

« وَلَا تَنکِحُوا » و بـزنی مکنید، « مَا نَکَحَ آبَاؤُکُم مِنَ النِّسَاءِ » آن زن که پدران شما بزنی کرده باشند، « اِلّا مَاقَد سَلَفَ » مگر آنچه در جاهلیّت بود وگذشت، « اِنَّهُ کَانَ فَاحِشَةً » آن زنا است [نزدیك خدا]، « وَ مَقتاً » وزشتی است، « وَسَاءَ سَبیلاً (٢٢) » وبدراهی وسنتی که آنست.

« حُرِّمَت عَلَیکُم » حرام کرده آمد برشما، « اُمَّهاتُکُم » بزنی کردن مادران شما، « وَ بَنَاتُکُم » ودختران شما، « وَ اَخَوَاتُکُم » و خواهران شما، « وَ عَمَّاتُکُم » و خواهران پدران شما، « وَ خَالَاتُکُم » وخواهران مادران شما، « وَ بَنَاتُ الاَخِ » و دختران برادران شما، « وَ بَنَاتُ الاُختِ » و دختران خواهران شما، « وَ اُمَّهَاتُکُمُ اللّاتِی اَرضَعنَکُم » و مادران شما کـه دایگان شمااند بشیر، « وَ اَخَوَاتُکُم مِنَ الرَّضَاعَةِ » وهام شیران شما که خواهران شمااند بشیر، « وَاُمَّهَاتُ نِسَائِکُم » وخورسوان (١) شما یعنی مادران زنان شما، « وَرَبَائِبُکُمُ اللّاتِی فِی حُجُورِکُم » و دخترندران (٢) شما که در کنار هـای شما اند [یعنی دختران زنان شما از دیگران]، « مِن نِسَائِکُمُ اللّاتِی دَخَلتُم بِهِنَّ » از آن زنان شما که با ایشان بوده‌اید و دخول کرده‌اید، « فَاِن لَم تَکُونُوا دَخَلتُم بِهِنَّ » اگر با ایشان بوده

١ ـ خورسو = مادرزن، کذا فی ثلاثة نسخ. ٢ ـ کذا فی ثلاثة نسخ.

نبید و دخـول نکردید (۱) « فَلَاجُنَاحَ عَلَيْكُمْ » برشما تنـگی نیست ، « وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمْ » و زنان پسران شما ، « الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ » ایشان که از پشت شما آیند ، « وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ » و حرام است برشما بزنی داشتن دو خواهر بیك‌جای [یعنی هـردوبهم] ، « إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ » مـگر آنچه در جاهلیّت بود و گذشت . « إِنَّ اللهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً (۲۳)» خدای آمرزگار است مهربان همیشه .

الجزء الخامس

« وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ » و حرامست برشما زنان شوی مند(۲) ، « إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ » مگرچیزی که ملك شما بود ، « كِتَابَ اللهِ عَلَيْكُمْ » این نبشتهٔ خدا است بـرشما ، [میدانید و می‌پذیرید] ، « وَأُحِلَّ لَكُمْ » و شما را حلال کرد و گشاده « مَا وَرَاءَ ذٰلِكُمْ » هرچه گذارندهٔ آنست که برشمردیم ، « أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ » بشرط آنکه زن که بزنی کنید بکاوین کنید ازمال‌خویش ، « مُحْصِنِينَ » بنکاح پاك زن کرده ، « غَيْرَ مُسَافِحِينَ » نه بزنا باوی گردآمده ، « فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ » هر که بنکاح متعت بزنی گرفته‌اید ازایشان ، « فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ » اجرهای ایشان بایشان گزارید ، « فَرِيضَةً » آن برشما واجب و بُریده است . « وَلَاجُنَاحَ عَلَيْكُمْ » و برشما تنگی نیست ، « فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ » درآنچه بایکدیگرمردوزن همداستان شدید (۳) در کمیّت کاوین ، « مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ » پس آنکه عقد بر کاوین بسته بید (٤) ، وبرخود واجب کرده ، « إِنَّ اللهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً (۲٤)» که خدای دانای است راست دانش همیشه‌ای(۵)

۱ ـ نسخه ج : اگر بایشان نبوده باشید و دخول نکرده . ۲ ـ شویمند = شوهردار . ۳ ـ نسخه : شید = شوید . ٤ـ نسخهٔ ج : باشید . ۵ ـ نسخهٔ ج : همیشی .

النوبة الثانية

قوله تعالى : «یا ایّها الّذین آمنوا لایَحلُّ لکم اَن تَرِثُوا النّساءَ کَرهاً». درین آیت دوحکم است : یکی آنست که زن را بی‌نکاح بمیراث بردن حرامست ، و این از نکاحهای جاهلیّت یکی است . دیگرحکم آنست که زن را بزنی کردن بر کراهیت آن زن نشاید ، ازبهر آنکه بمیراثِ بردن زن بی نکاح بطوع زن هم نروا است ، و ایشان بی‌رضاءِ زن و بی طوع زن آن زن را می‌حق وارث دیدند . الله تعالی آنرا باطل کرد ، وآنکس که این آیت در شأن وی فرو آمد **قیس بن ابی‌قیس الانصاری** بود ، و **کبیشه بنت‌معن‌الانصاریة** زن پدرش : چون **ابوقیس** از دنیا بیرون شد و **کبیشه** از وی باز ماند ، **قیس** پیش از آنکه **کبیشه** بخانهٔ پدر باز شد ، جامه بروی افکند ، و گفت : اِنّما اَرِثُك لأنّی ولیّ زوجكِ و أنَا احقُّ بك ، و عادت ایشان در وراثت زنان همین بود که عصبهٔ شوهر جامه برآن زن افکندی ، پیش از آنکه باهل خویش باز شدی ، و اگر باهل باز شدی ، وجامه بروی نیفکنده ، و از وراثت خبر نداده ، این حقیّت آن عصبه رًا نبودی . پس‌چون **قیس** ، **کبیشه** را میراث برد ، ویرا فرو گذاشت بی‌مراعات وبی‌نفقه ، نه او را مراعات میکرد ، و نه از حبالت خویش رهائی‌میداد ، بطبع آنکه تا مگر خویشتن را بمال بازخرد. **کبیشه** برخاست و پیش رسول‌خدا رفت ، وقصهٔ خویش باز گفت . رسول (ص) گفت : رو بخانه بنشین تا الله تعالی درحقّ تو فرمان دهد ، و حکم کند. جماعتی از زنان **مدینه** چون حال **کبیشه** شنیدند همه برخاستند و گفتند : یا رسول‌الله حال ما هم حال **کبیشه** است ، امّا **کبیشه** را پسرشوهر واخواست ، وما را ابناء اعمام شوهر . پس ربّ‌العالمین این آیت فرستاد ، وآن حکم باطل کرد .

« اَن تَرِثُوا النّساءَ کرهاً » - بضمّ کاف قراءت **حمزه** و **کسائی** است ، وبفتح کاف قراءت باقی ، وهمالغتان : کالفَقر والفُقر ، والضَّعف والضُّعف ، والدَّفّ والدُّفّ . والشَّهد والشُّهد . **ابوعمرو شیبانی** میگوید : هرچیزی که تو آنرا بدِل کراهیت داری ، آن کَره است بفتح ، وهرچه مشقّت آن برتن است آن کُره بضمّ . و **ابوعبید** و جماعتی گفته‌اند : کَره بفتح مصدر است و کُره بضمّ اسماست ، ای اسمُ ما کرهتَهُ . و گفته‌اند : بفتح از اکراه دیگری است وبضمّ از کراهیت نفس خویش ، وجز ازین گفته‌اند ، و الصّحیح أنهما لغتان قاله **ابوعلی الفسوی** .

« ولا تَعضُلوهنّ لتذهَبوا ببعض ما آتیتُموهُنّ » . **ابن‌عباس** گفت : این درشأن کسی است که زن خویش را بقهر میدارد بی‌نصیبی وحظّی که زن را بـود از داشت وی ، و کراهیت میدارد صحبت این‌زن ، و درآن داشتن‌ویرا باز دارد از شوی‌دیگر کردن ، تاآنکه زن‌خویشتن‌را از وی بازخرد بکاوین ، که بروی دارد . ربّ‌العالمین ایشانرا ازآن نهی کرد ، پس استثنا کـرد وگفت : « الّا اَن یَأتینَ بفاحشةٍ مبیّنةٍ » مگراین‌زنان فاحشه‌ای کنند . فاحشه اینجا زنا است ، وگفته‌اند که : عصیان و نُشوز است ، یعنی درین دو حال ضِرار زنان روا بود ، تا خـویشتن را بازخرند ، و فدیت دهند .

رَویٰ **جابر بن‌عبدالله** ، قال قال النّبیّ (ص) : اِتّقوا اللهَ فی‌النّساء ، فانّکـم اخذتموهنّ بأمانة الله ، و استحللتم فروجَهنّ بکلمةالله ، ولکم علیهنّ أن لایوطئن فُرُشَکم احداً تکرهون ، فاِن فعلنَ فَاضرِبوهنّ ضرباً غیرَ مُبرّح ، ولهنّ علیکم رزقهنّ و کسوتهنّ بالمعروف .

« بفاحشةٍ مُبیّنةٍ » - بفتح‌یا قراءت **مکی** است و **ابوبکر** از**عاصم** ، علی‌بناءالفعل للمفعول به ، بُیّنتْ فهی مُبیّنةٍ ، ای فاحشة مظهرة مثبتة بالشّهادة . میگوید : مـگر

فاحشه‌ای کنند بچهار گواه، هام سخن، بروی روشن ومحکم کرده. ویقال بفاحشةٍ قد بُیّن فحشُها، فهی مبیَّنة. باقی قرّاء بکسر یاخوانند: مبیِّنة، علی بناء الفعل للفاعل، ای بفاحشةٍ مبیِّنة ظاهرة. میگوید: مگر فاحشه‌ای کنند پیدا و روشن. و قیل المعنی بفاحشة تَبیَّن فحشُها؛ و بَیَّنَ برین قراءت لازم است، و بر قراءت اوّل متعدّی است، و گفته‌اند برین قراءت هم متعدّی است، والمعنی بفاحشةٍ مظهرةٍ للحدِّ علیها. میگوید: مگر فاحشه‌ای کنند که حدّ برایشان پیدا و روشن کند بآن، و تَبیّن لازم است، یقال بانَ الأمرُ و تبیَّن اذا ظهر، امّا اَبان و بیَّن و استبانَ هم لازم است و هم متعدّی. قال **سیبویه**: اَبان الامرُ وبیّن و استبان، اَبنتُه وبیَّنتُهُ واستبنتُهُ.

«وعاشِروهنَّ بالمعروف» - یعنی: قبل أن یَأتین بالفاحشة. میگوید: چون این زنان فاحشه‌ای نکنند، ونشوز و نافرمانی ازجهت ایشان نبود، با ایشان خوش زندگانی کنید، و درعشرت آداب شریعت بجای آرید، و خلق نیکو کار فرمائید، و رنجها از ایشان احتمال کنید، و برمحال گفتن و ناسپاسی ایشان صبر کنید، و با ایشان گرفته وتاریك مباشید، وبقدرعقلِ ایشان باایشان زندگانی کنید. **مصطفی** (ص) گفت: «خیرکم خیرکم لأهله، وأنا خیرکم لأهلی». بهتر شما آنست که با اهل خویش بهتر است، و خوشخوی‌تر، وخوش زندگانی‌تر، و من بااهل خویش ازهمه بهترم. وآخرسخنی که **مصطفی** (ص) درآخر عهد خویش گفت، آن بود که: نماز بپای دارید، و بردگانرا نیکو دارید، و برشما باد که حقّ زنان بجای آرید که اسیرانند در دست شما، با ایشان زندگانی نیکو کنید. وکان النبیُّ (ص) من النّاس مع نسائه(١).

«فانْ کرِهتمو هنّ فَعسیٰ اَن تَکرهوا شیئاً و یجعلَ اللهُ فیه خیراً کثیراً»

میگوید: اگرشما ایشانرا نخواهید وصحبت ایشان کراهیت دارید، باشد که شما را

١ - در نسخهٔ ج پس از کلمه النبی (ص) جائی باندازهٔ یك کلمه خالی مانده و تردیدی نیست که کلمه‌ای نظیر «ارفق» افتاده زیرا بدون آن عبارت ناقص است.

از شان(١) رزق ومنفعت بود، یا فرزندی صالح پدید آید، که شما را دعای نیکو کنند. و گفته‌اند: معنی آنست که اگر شما صحبت ایشان کراهیت می‌دارید، و ایشان را طلاق میدهید، باشد که شوی دیگر کنند، وخدای تعالی آن شوی‌را از وی روزی فراوان دهد و فرزند نیکو.

«و اِن اَرَدتم استبدال‌زوجٍ مَکانَ زوجٍ و آتیتم احدٰیهُنّ قِنطاراً» الآیة - اگر کسی زن خویشتن را طلاق دهد، ودیگری بجای وی کند، و آن زن‌را که طلاق داده است قنطاری زر بمَهر بوی داده بود. قنطار پُریِ پوستِ گاوی از زر بود یا از درم، و گفته‌اند: هزار دینار بود، و گفته‌اند: پانصد، علی‌الجمله مالی فراوان باشد. میگوید: اگر یك قنطار زر بوی بمهر داده بید (٢) هیچیز (٣) وامستانید. این‌دلیل‌است که چون از آن زن، فاحشه‌ای نیاید، ونشوزی نبود، ضرارِ وی نمودن بطمع فدا حرامست. ونیز رخصت است درمغالات مهر، و دلیل برین رخصت آنست که **عمرخطاب، ام کلثوم** رابخواست دختر **علی**(ع) که از**فاطمه** بنت رسول‌الله(ص) بود. **علی**(ع) گفت: آن دختر کوچکست. عمر گفت: انّی سمعتُ رسولَ‌الله یقول: انّ کلَّ نسبٍ وصِهرٍ ینقطع یوم‌القیٰمة الّا نسبی و صِهری، فلذٰلك‌رغبتُ فی هٰذی(٤)، فقال: انّی مُرسلُها الیك حتّی تنظر الیٰ صِغَرها. فأرسلَها الیه، فجاءته، فقالت: ابی یقول لك: هل رضیتَ الحلّة؟ فقالَ: قد رضیتُها. قال: فأنکحه **علی**، فاصدَقها **عمر** اربعین الف درهم. **عمرخطاب** دختر **علی** (ع) را چهل هزار درهم کاوین کرد. آنگه خود روزی بر منبر خطبه میکرد و میگفت: الا لا تُغالوا فی صُدُقِ النساء، فانّهالو کانت مکرمة فی‌الدّنیا اوتقوی عندالله، لکان اولاکم به النبیّ (ص)، ما اَصدَق امرأةً مِن‌نسائه فوق انثَتی عشرة اوقیّة.

---

١ - نسخه: از ایشان. ٢ - نسخه: باشید. ٣ - نسخه: هیچ چیز.
٤ - نسخه: هذا.

وسخن مجمل درین باب آنست که اگر مرد اگر زن بمال فراون ومهر گران، رواست، ورخصت هست، که عمر خطاب چهل هزار درم مهر زن خویش کرد، و رسول خدا (ص) ام‌حبیبه بزنی خواست، و نجاشی از بهر رسول خدا چهارصد دینار بمهر بوی داد، و ابن‌عمر دختر خویش را کاوین ده‌هزار درم کرد، امّاچنان نیکوتر است وپسندیده‌تر که مَهر زنان سبك باشد وآسان، نه فراوان و گران، بدلیل آن خبر که مصطفی (ص) گفت: اَلا لاتُغالوا فیصُدُق النّساء. و درخبر است که رسول خدا (ص) یکی را گفت که زن را میخواست: روبطلب کاوین، و اگر همه یك انگشتری آهنین بود. ونیز مصطفی (ص) گفت: مَن اعطیٰ فی صَداق ملءَ کفٍّ من بُرّ اوسَویق او تَمر، فقد استحلّ، یعنی فی‌النّکاح.

هرچند که این تقلیل در مهر رواست، وشرع بدان آمده، امّا اختیار آنست که بعضی علماء ازسلف نقل کرده‌اند که: انّهم کانوا یکرهون ان‌یکون مهرُالحرائر مثلَ اجورالبغایا، الدّرهم والدّرهَمین، و یحبّون أن‌یکون عشرین درهماً. گفتا: سلف کراهیت میداشتند که مهر آزاد زنان همچون اجرت پلیدکاران باشد یك درم و دو درم ومانند آن، بلی دوست داشته‌اند که بیست درم بودیا صد درم، یا رطلی درم، یا زیادت از آن چندانکه در آن مغالات نباشد.

« اَتأخذونه » استفهامِ نهی وتوبیخ (۱) است، « بهتاناً » یعنی ظلماً بغیر حقّ، و البهتان الباطل الّذی تتحیّرُ مِن بطلانه. « واِثماً مُبیناً » ـ ای بَیّناً، انتصابهما علی أنّهمامصدران موضوعان فی‌موضع‌الحال، والمعنی: أتأخذونه باهتین و آثمین؟ و کیف تأخذونه؟ این برسبیل استفهام گفت. چنانکه جای دیگر گفت: « کیف تکفرون باللّٰه » میگوید: و خود چون وا ستانید آن مهر که با ایشان دادید، یا چیزی از

۱ ـ نسخه: توسیخ = زشت شمردن.

آن مهر پس افضا؟! و «اِفضا» از نامهائی است که آن کنایات‌اند درقرآن ازجماع، وأصله الغشیان.

«و اَخذنَ منکم میثاقاً غلیظاً» ـ این میثاق آنست که: امساكٌ بمعروفٍ اوتسریح باحسانٍ، از تسریح باحسان یکی آنست که ازحق آن زن چیزی کاسته نیاید. **مجاهد** گفت: میثاق کلمهٔ نکاح است که استحلال بآن حاصل شود. **عکرمه** و **ربیع** گفتند: هوقوله: «اخذتموهنّ بأمانةِ الله، واستحللتم فروجهنّ بکلمةالله.»

«ولا تَنکحوا مانَکح آباؤُکم مِنَ النّساء.» الآیة ـ این درشأن قومی آمد از عرب که زن پدر خویش بعد از پدر می‌باز خواستند، و از ایشان **صفوان بن امیه** بود و **اسود بن خلف** و **ابونفیل العدوی** و **قیس بن ابی قیس**. ربّ‌العالمین این آیت فرستاد، وآن برایشان حرام کرد، و این تحریم بنفس‌عقد حاصل شود، وپدرنَسَبی و رضاع هردو درآن یکسانند. آنکه گفت: «الّا ماقد سلف» ـ یعنی آنچه در جاهلیّت بود گذشت، اکنون در اسلام آن حلال نیست. **براءعازب** گفت: خال خود را دیدم، گفتم کجا میروی؟ گفت: رسول‌خدا مرا فرستاد بکسی که زن پدر خویش بعد از پدر باز خواسته است، میروم که ویرا گردن زنم. «اِنّه کان فاحشةً و مَقتاً» ای فاحشةً عندالله و معصیةً، تورِثُ بغضَ الله. «وساء سبیلاً» ای قبُح هذا الفعل طریقاً.

«حُرِمَتْ علیکم اُمّهاتُکم» ـ ربّ العالمین درین آیت نکاح چهاردهزن حرام کرد: هفت از روی نسب، وهفت از روی سبب، امّا ایشان که از روی نسب حرام‌اند: مادران‌اند. هرآن زن که نسب توبلوی شود اگردور است و اگر نزدیك، آن مادر تو است، وبرتو حرام است. مادران که مادرت را زادند، مادران که پدرت را زادند، همه درتحت این حدّ مندرج‌اند. دیگر دختران‌اند. هرزن که نسب وی از روی

ولادت باتو آید، اگر دور بود واگر نزدیك، آن دختر تو است، و برتوحرام است. دختران فرزندان وفرزندان فرزندان همه درتحت این شوند. سیوم خواهران اند، که هام‌شاخ تواند ازهرجهت که باشد. چهارم خواهران پدراند، که هام شاخ پدر باشند. پنجم خواهران مادر، که هام شاخ مادر باشند. ششم دختران برادرند، ازهرجهت که برادر بود، ازیك‌طرف بود یا ازهردوطرف. هفتم‌دختران خواهراند، از هرجهت که خواهر باشد.

امّاایشان که از روی سبب‌حرام‌اند: اوّل دایه است، که تـرا شیردهد، هر که ترا شیرداد یاپدرت را، یامادرت را شیرداد، وی مادر تواست، یعنی از روی حرمت نه از روی نسب و وراثت. و ازاینجا است که دختران **مصطفی** (ص) را بنات امّهات المؤمنین گویند، نه اخوات المؤمنین. دوم خواهران هام شیرانند، چنانکه گفت: « و أُخواتُکم من‌الرَّضاعة »، و ایشان سه‌اند همچون خواهران نسبی، و هرچند که در قرآن این دونفرند که مخصوص‌اند، یعنی مادران وخواهران که ازجهت رضاع محرّم‌اند، امّا سنّت جماعتی دیگر در افزود به آنچه گفت: « یُحرَم من‌الرّضاع مایُحرم من‌النّسب »، و رُوی انّه قال (ص): « ماحرَّمَتْهُ الولادةُ حرّمه الرّضاعُ ». اگر زنی کنیزكِ شوهر خویش را که طفله باشد شیر دهد، آن کنیزك بر شوهرش حرام شود، و قیمتش بیوفتد، که اکنون دختر وی است از جهت رضاع؛ و اگـر زنی پسری دارد، آنکه دختری بیگانه را شیردهد، آن دخترخواهر این پسرشود، ونشاید که این پسر آن دختر را بزنی کند. امّا اگر آن دخترخواهری دارد مراین پسر را رسد که آن خواهر را بزنی کند، واگرچه خواهر خواهرش باشد. وصورت این درنسب آنست که اگرمردی را پسری بود وآنکه زنی خواهد که آن زن را دختری بود از شوهری دیگر، اکنون‌دختری‌آرد ازین زن، این دختر خواهرآن

پسر است ؛ هام پدر ، وخواهر آن دختر است هام مادر . اکنون پسر را رواست که آن دختر را بخواهد که ازشوئی دیگر است ، و اگرچه خواهر خواهر وی است ، و در جمله هرمرد که بزنی رسد بنکاح درست یابوطی شبهت ، یا بملك یمین ، و از وی‌فرزندی در وجودآید ، شیروی هم حقّ مرد است وهم حق زن ، چون این‌زن کودکی‌بیگانه راشیردهد ، آن کودك مرایشانرا چون‌فرزند نسبی‌بود ، فرزندان وی وفرزند فرزندچندانکه‌بود برایشان‌حرام شدند . امّابرادران‌وخواهران این کودك ، و پدران ومادران وی ، واعمام وعمّات وی ، هیچ برایشان حرام نشوند ، وتحریم‌بایشان تعلّق ندارد ، که آنجا نه نسب است ونه رضاع .

و بدان که حرمت رضاع بدو شرط ثابت‌شود : یکی آنست که چون شیرخورد این طفل ، ویرا کم از دوسال بود ، یا دوسال . اگر بیش بود رضاع را اثری نبود ، که **مصطفی** (ص) گفت : «لارضاع بعدالحولین» . دیگرشرط آنست که هیچ‌رضعت کم‌نخورد ، بحکم‌خبر **عائشه** قالت : کان‌فیما اُنزل من **القرآن** عشرُ رَضعاتٍ‌یحرمن ، ثمّ نُسخ بخمسٍ معلوماتٍ .

« و اُمّهاتُ نسائکم » و مادران زنان شما برشما حرام‌اند . این تحریم بنفس عقد حاصل شود ، اگر بزن خویش رسید یا نرسید ، دخول افتاد یا نیفتاد ، بعد از عقد نکاح مادر زن حرام است ، حرامی مؤبد ، تا آن حدّ که اگر دختر کی طفله بزنی بخواهد ، وعقد نکاح بندد ، پس ویرا طلاق دهد ، پس آنکه زنی اجنبیّه آن طفله را شیر دهد ، آن اجنبیه بروی حرام گشت ، از بهر آنکه مادر دختری است که آن دختر روزی زن وی بود بنکاحی صحیح .

« و رَبائِبکُم‌اللّاتی فی‌حجور کم مِن‌نسائکُم اللّاتی‌دخلتم‌بهنّ » ـ و دختران زنان شما برشماحرام‌اند ، یعنی پس‌ازآنکه‌بمادران‌ایشان رسیدید ، ودخول کردید .

اگر مردی زنی بخواهد و دخول کند، آنگه آن زن را طلاق دهد، پس بعد از طلاق، این زن دختری طفله را شیر دهد، آن دختر برین مرد حرام شود، از بهر آنکه دختر زنی است که روزی زن این مرد بود وبوی رسیده. امّا اگر بوی نرسیده باشد، و او را طلاق دهد، یا بمیرد، دختر وی بزنی تواند کرد، که ربّ العالمین گفت: «فإن لم تكونوا دخلتم بهنّ فلاجُناحَ عليكم» ای فی نكاح بناتهنّ، وبه قال النبیّ(ص): اذا نكح الرَّجلُ المرأةَ فلايَحلُّ له أن يتزوَّج بأمّها، دخل بالبنت اولم يدخل. و إذا تزوّج الأمَّ ولم يدخل بها، ثمّ طلّقها، فإن شاءَ تزوّج البنتَ. و در خبر است که **امحبیبه** بنت **ابی‌سفیان** گفت: یا رسول‌الله خواهر من بنت **ابی‌سفیان** بزنی بخواه. رسول(ص) گفت: تو می‌دوست‌داری که من چنین کنم؟ گفت: آری دوست‌دارم، وخواهر خود را نیك‌بختی و نیك جهانی میخواهم. رسول(ص) گفت که: او مرا حلال نیست، و روا نباشد که ویرا بزنی کنم. **امحبیبه** گفت: یا رسول‌الله ما چنان دانستیم، و در آن‌حدیث کردیم که تو دختر **بوسلمه** میخواهی که بزنی کنی، گفت: دختر **بوسلمه** که مادرش **امسلمه** است که زن منست؟ گفت: آری. رسول(ص) گفت: او ربیبهٔ منست. درحجر من پرورده، واگر نیز ربیبه نبودی، هم حلال نبودی مرا، که وی دختر برادرم است ازجهت رضاع؛ کنیز کی نُوبی بود که مرا و **بوسلمه** را بیکدیگر شیر داد. آنگه رسول خدا گفت: دختران و خواهران خود را برما عرضه مکنید.

«وحَلائِل ابنائكم» ـ تُسمَّى المرأةُ حليلةً، والرَّجل حليلاً، لأنَّ كلَّ واحدٍ منهما حلالٌ لصاحبه، وقيل لأنّ كلّ واحدٍ منهما يَحُلُّ صاحبه، من الحلول، وقيل لأنّ كلّ واحدٍ منهما يحلُّ ازارَ صاحبه، مِن حلّ العقد. میگوید: حرام است بر شما که زنان پسران شما بزنی کنید، چون زن درعقد نكاح پسر باشد، بر پدر حرام گشت بنفس عقد، اگر پسر ازجهت نسب باشد یا از جهت رضاع هردو درین حکم یکسانند، امّا پسرخوانده

درتحت این‌نشود. **عطا** گفت: این درشأن **سید(ص)** فروآمد، که **زینب‌بنت‌جحش** را بزنی‌خواست، و**زینب** زن **زیدحارثه** بوده بود، و زید پسرخواندهٔ **مصطفی(ص)** بـود.

«وأن تجمَعوا بینَ الأختین» ـ وحرام است برشما که جمع کنید میان دو خواهر بزنی کردن، ازبهر آنکه دوخواهر ضَرّة یکدیگرشوند، و بقطیعت رَحِم کشد. «الّاماقد سلف» **عطا** و **سدی** گفتند: الّا ماکان من **یعقوب** (ع) فانّه جمعَ بین **لیا ام‌یهودا** و بین **راحیل‌ام‌یوسف**، وکانتا اختین. امّا امروز اگر کسی بنادانی خواهر زن خویش بخواهد، فرقت باید افکندن میان ایشان، واین خواهر که برزن خویش بخواسته بود او را صداق نباشد، مگر که دخول کند، کـه آنکه مهرالمثل‌واجب شود. لقوله(ص): «فله المهر بما استحلّ من‌فرجها»، وتا عدّت این خواهربسر نیاید نه رواباشد که مباشرت آن خواهر کند که زن اصلی بود، وچنانکه جمع کردن میان دوخواهر بنکاح روا نیست، جمع کردن میان زنی و خواهر پدر او، و میان زنی و خـواهر مادر اوهم روا نیست. بدلیل‌خبر، وهو ماروی انّ النبی قال: «لاتُنکح المرأة علیٰ عمّتها، ولا علَی ابنة اخیها، ولا علیٰ خالتها، ولا علَی ابنة اختها».

«انّ‌الله کان‌غفوراً» ـ یعنی لِماکان فی‌الجاهلیّة «رحیماً» لماکان فی‌الاسلام.

«والمحصَناتُ من‌النساء» الآیة ـ این هفتم زن است از محرّمات که از روی سبب حرام گشته‌اند، و محصَنات درقرآن برسه وجه‌اند: یکی ذوات الأرحام، چنانکه دریـن آیت گفت. دیگر محصنات حرائراند از آزاد زنان، چنانکه آنجا گفت: «و مَن لم‌یستطع‌منکم طَولاً أن ینکح المحصَنات المؤمنات»، وجائی‌دیگر گفت: «فعلیهنّ نصفُ ماعلی المحصنات من‌العذاب». سیوم محصنات عفائف‌اند،

پرهيزكاران وپارسايان، چنانكه گفت: «إنّ الّذين يرمون المحصنات». وذوات الازواج را محصنات بآن گويند كه حصانت ايشان از جهت شوهران است، فإنّ الازواج احصنوهنّ، ومنعوا منهنّ. وأصل الإحصان المنع. امّا حرائر وعفائف، حصانت ايشان از جهت حرّيت وعفّت است. قال اللّه تعالىٰ: «ومريم ابنة عمرانَ الّتي احصنت فرجَها» اى عفّت.

«والمحصنات من النساء» ـ ميگويد: زنانى كه ايشانرا شوهران‌اند برغير شوهران حرام‌اند. «إلّا ما ملَكتْ ايمانُكم» يعنى بالسّبى مِن دارالحرب فإنّها يحلّ لمالكها بعدالاستبراء بحيضة، و إن كان لهنّ ازواجٌ من المشركين فى دارالحرب. **ابوسعيدخدرى** گفت كه: رسول‌خدا (ص) روز**حنين** لشكرى را به **اوطاس**(١) فرستاد، و ايشانرا نصرت وغنيمت بود، وبردگان آوردند، و درجملهٔ بردگان زنان بودند كه شوهران مشرك داشتند. مسلمانان ازصحبت ايشان مى‌تحرّج نمودند، يعنى كه ايشان شوهران مشرك دارند. ربّ‌العالمين در شأن ايشان اين آيت فرستاد. وقيل: معناه، حرامٌ عليكمُ المحصَناتُ من‌النساء، فوق الأربع، الّا مامَلكت ايمانُكم، فإنّه لاعِدّةَ عليكم فيهنّ.

«كتابَ‌اللّه عليكم» ـ نصب است برمصدر، توكيد را؛ واين محمولست برمعنى، لأنّ معنى قوله عزّوجلّ: «حُرّمتْ عليكم امّهاتُكم»، كتبَ‌اللّهُ عليكم كتاباً؛ و هٰذا كما قال الشاعر: «ورُضتُ فذلّتْ صعبة اىّ اذلالِ»، لأنّ معنى رُضتُ، اذللتُ. وقيل نُصب على الاغراء، اى الزموا كتابَ‌اللّه بتحريم ماذكرنا من‌النساء عليكم.

«وَأُحلَّ لَكم» ـ بضمّ الف قراءت **حمزه** و **كسائى** است و **حفص**، از **عاصم**

١ـ نسخهٔ ج: به‌اوطاوس.

علىٰ بناء الفعل للمفعول به ، عطفاً علىٰ قوله « حرّمتْ عليكم امّهاتكم » ، و الفعل فيه بُنىَ للمفعول به ليُشاكلَ المعطوفُ المعطوفَ عليه . باقى قرّا « و اَحلّ لكم » خوانند بفتح الف ، على بناء الفعل للفاعل ، حملاً على ما يَليه من قوله : « كتاب الله » ؛ لأنّ المعنى كتب الله عليكم كتاباً « و أحلّ لكم ماوراءَ ذٰلكُم » ـ اى ما سِوىٰ ذٰلكم من النّساء .

« اَن تبتغوا » ـ موضع آن نصب است على نزع الخافض ، يعنى لأن تبتغوا ، اى تَطلبوا بأموالكم . ميگويد : هرچه بيرون ازين محرّمات است كه برشمرديم از زنان ، الله شما را حلال كرد بشرط آنكه بمال خويش ايشانرا طلب كنيد ، بنكاح و صداق ، يا بملك وبها .

« مُحصِنينَ غيرَ مُسافحين » ـ يعنى ناكحين غيرَ زانين ، بشرط آنكه عقد درست و راست وپاك بود ، ايجاب وقبول بلفظ نكاح ، وگواه و ولى . قال النّبىّ (ص) : « كلُّ نكاحٍ لم يَحضُره اربعةٌ فهو سِفاح : خاطبٌ و ولىٌ و شاهِدا عَدلٍ » .

« فَمَا استمتعتم به منهنّ » ـ اختلاف است ميان علما كه اين آيت محكم است يا منسوخ . قول **حسن و مجاهد** آنست كه : آيت محكم است ، ومعنى آنست كه : فما انتفعتم وتلذّذتم به من النّساء بالنّكاح الصّحيح .

« فَـآتوهنّ اُجورَهنّ » اى مُهورهنّ كاملاً بعد الدّخول ، ونصفاً قبل الدّخول . ميگويد : چون بنكاح صحيح بيكديگر رسيد ايشان را مَهر تمام دهيد ، وپيش از دخول ومسيس نيمهٔ مهر . وبمذهب **ابن عباس** آيت محكم است ، رخصت نكاح متعت است : ونكاح متعت آنست كه زنى خواهد بولىّ و دو گواه ، تا زمانى نام كرده ، بأجرى معلوم . پس چون آن مدّت بسر آيد ، زن مالك نفس خويش باشد . آنكه اگر خواهد باوى ميباشد ، و اگر نه ، ويرا رسد كه از وى مفارقت كند ؛ وعدّت وى آنست كه يك قُرء بازبرد ، اگر

از ذوات الأقراء باشد ، و اگر نه از ذوات‌الاقرا بود ، یك ماه است عدّت وی ، تا استبراء رحم حاصل شود ؛ و میان ایشان توارث نباشد ، و اگر فرزندی آید بپدر ملحق بود .

این شرح نکاح متعت است ، و **ابن‌عباس** و طائفه‌ای از **اهل‌بیت** این رخصت داده‌اند ، و دلیل ایشان قراءت **ابی** و **سعیدبن‌جبیر** است : « فما استمتعتم به منهنّ الیٰ اجلٍ مُسمّیً فَآتوهُنَّ اجورَهنّ » . امّا معظم علما وفقهااز صحابه و تابعین و سلف صالحین بر آنند که : این نکاح متعت در ابتداء اسلام بود پس‌منسوخ گشت ، ومتعت زنان در شریعت امروز حرام است . **مصطفی** (ص) گفت در بعضی از خُطب : « یاأیّهاالنّاس انّی کنتُ امرتُکم بِالاِستمتاع مِن هٰذه النّساء ، ألا انّ‌الله سبحانه‌حرّم ذٰلك الیٰ‌یوم‌القیٰمة . » وقال **عمر بن‌الخطاب** : مابالُ رجالٍ ینکحون هذه المتعة ، وقدنهیٰ‌رسولُ‌الله(ص) عنها، لأجدُ رجلاً نکحها الّا رجمتُه بِالحجارة . وقال**ابن عمر** : المتعةُ سِفاحٌ ؛ و قال **عطا** : المتعة حرام مثل المیتة و الدّم و لحم الخنزیر . قال **ابواسحق الزجاج** : هٰذه آیة قد غلط فیها قومٌ غلطاً عظیماً جدّاً ، لجهلهم باللّغة ، و ذلك انّهم ذهبوا اِلیٰ‌انّ قوله عزّوجلّ : « فما استمتعتم به منهنّ » مِن‌المتعة الّتی قد أجمع‌اهلُ الفقه انّه حرامٌ ؛ و اِنّما معنی« فَما استمتعتم به منهنّ» فما نکحتُموه‌منهنّ علی الشّرائط الّتی جرتْ فی‌الآیة ، آیة الاِحصان . « اَن تبتغوا بأموالکم محصِنین » ای عاقدین التّزویج ، « فَما استمتعتم به منهنّ » علی‌عقد التّزویج الّذی جریٰ ذکره ، « فَآتوهنّ اجورَهنّ فریضةً » ای مهورَهنّ ، فانِ استمتع بالدّخول بهاآتی المهرتاماً، و اِن استمتع بعقد النّکاح آتیٰ نصفَ المهر ؛ والمتاع فی‌اللّغة کلُّ مایُنتفع به ؛ وقوله عزّوجلّ : « و متِّعوهنَّ علی الموسِع قَدَرُه» ، لیس معناه زوِّجوهنَّ المُتَع ، اِنّمامعناه : اعطوهنّ مایستمتعنَ به ؛ و کذلك « و للمطلّقات متاعٌ بِالمعروف » . و مَن زَعَم انّ

ما استمتعتم به منهنّ » المتعة التی هی الشّرط فی التّمتع الذی تفعله الرّافضة، فقد أخطأ خطأً عظیماً. لأنّ الآیة بیّنةٌ واضحة.

« فَآتوهنّ اُجورَهنّ فریضةً » - اجر اینجا مَهراست، و سُمّی اجراً لأنّه اجرُ الاِستمتاع، ولهذا یتأکّد بالخلوة والدّخول. و بمذهب **شافعی** مهر را حدّی نیست، اگر اندك بود و اگر بسیار، رواست، که در شرع مقدّر نیست؛ و بمذهب **بوحنیفه** مقدّر است، و کمینهٔ آن ده درم سپید است؛ و دلیل **شافعی** آنست که **مصطفی** (ص) گفت: « الصَّداق جائزٌ قلیله و کثیره »، وقال: « مَن اعطیٰ فی صَداق امرأته ملءَ کفّیه سویقاً اوتمراً فقد استحلّ ». و اگر زنی را بزنی کند بی مهر، عقد درست است. امّا **شافعی** را دو قول است: که مهرالمثل او کی واجب شود؟ یك قول آنست که بنفس عقد واجب شود، وهوالموافق لمذهب **ابی حنیفة**، وقول دوم آنست که بوطی و دخول واجب شود، وهوالصحیح والمنصور فی الخلاف.

« ولا جُناحَ علیکم فیما تَراضَیتُم به مِن بعدالفریضة » - بقول ایشان که نکاحِ متعت روا دارند معنی آنست که: اگر بعد از انقضاء مدّت وپیش از استبراء رحم برضاء یکدیگر خواهند که در مدّت و دراجر بیفزایند، ایشانرا روا باشد؛ و بقول عامّهٔ فقها و جمهور اهل علم معنی آنست که: « ولاجناح علیکم فیما تراضیتم به من بعد الفریضة » یعنی مِنْ حطٍّ مِن المهر وابراءٍ من بعض الصَّداق او کُلِّه، ای لااثمَ علیکم فی أن تهَبَ المرأةُ للرّجل مهرَها، اویهبَ الرّجلُ للمرأةِ إن لم یدخل بها نصفَ المهر الّذی لایجب لها الّا بالدخول؛ وقیل لابأسَ أن ترضَی المرأةُ من النّفقه بدون نفقة مثلها.

« انّ اللّٰه کان علیماً » - بما یُصلح امرَالعباد، « حکیماً » فیما بیّن لهم من عقد النّکاح الّذی به حُفظتِ الاموال و الأنساب.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «یا ائیها الذین آمنوا لایحلّ لکم اَن تَرثوا النساءَ کرهاً» الآیة ـ هم نداست وهم تنبیه، هم اشارتست وهم شهادت، وهم حکم یانداست: «ایّها» تنبیه است، «الذین» اشارت است، «آمَنوا» شهادت است، «لایحلُّ لکم أن ترثوا النِساءَ کرهاً» حکم است، و بیان حکم آنست که این زنان مستضعفان‌اند، و درتحت قهر شما اسیرانند. نگر تا ایشان را نرنجانید، و از راه تلبیس و تدلیس برایشان حکم نکنید، وقهر نرانید، وآنچه شرع نپسندد از ایشان درنخواهید، بلکه با ایشان بمعروف زندگانی کنید. «وعاشِروهنّ بالمعروف» ای بتعلیم الدین والتأدّب باخلاق المسلمین. راه دین و دیانت بایشان نمائید، و آداب مسلمانی و شریعت ایشانرا در آموزید، و ایشانرا از آتش بپرهیزید، چنانکه جای دیگر گفت: «قوا انفسَکم واَهلیکم ناراً». آداب صحبت درمعاشرت با ایشان نگه‌دارید، ورنج ایشان احتمال کنید، و بارِ خدمت و رنج خویش برایشان منهید. هرچند که از روی ظاهر علی‌الخصوص زنانرا میگوید، امّا از روی‌اشارت علی‌العموم همهٔ مسلمانانرا میگوید. نگرید‌تاخویشتن را بهیچ وقت‌برهیچ مسلمان حقّ وفضل‌واجب‌نبینید، و ازمهینان خویش خدمت نخواهید، وبر کمینان زور نکنید. و براهل ضعف صولت ننمائید، بلکه درمراعات ومواسات ایشان بکوشید، وبایشان تقرّب کنید.

به **داود**(ع)وحی آمد که: ای‌**داود** اگر شکسته‌ای‌بینی‌در راه‌ما، یادل‌شده‌ای درکار ما، نگرتا او را خدمت کنی، بلقمه‌ای نان، بشربتی‌آب بدو تقرّب جوئی، و در برِ آفتاب نورِ دلش بنشینی. ای **داود** دل‌آن درویش درد زده مشرقه‌آفتابِ نور ماست! آفتاب نور جلال ما پیوسته در غرفهٔ دل او می‌تابد.

پیر طریقت گفت : ای مسکین اگر نتوانی که باو تقرّب جوئی ، باری بـدل اولیاش تقرّب جوی ، که بردل ایشان اطّلاع کند ، هر که را دردل ایشان بیند ، ویرا بدوست گیرد . نبینی که **مصطفی**(ص) باضعفاء مهاجرین بنشستی ، وخود را درایشان شمردی ، و گفتی : الحمدلله الّذی جعل فی اُمّتی مَن امرتُ ان اصبر نفسی معهم ، و ذلك فی حدیث **ابی‌سعید الخدری**(رض) قـال : کنتُ فی عصابة ، فیها ضعفاء المهاجرین ، و اِنّ بعضَهم یستُر بعضاً من العَری ، وقارءٌ یقرأ علینا ، و نحن نستمع الی قرائته ، فجاء النّبیُّ(ص) حتّی قام علینا ، فلمّا رآه القاری سکت فسلّم ، فقـال : ما کنتم تصنعون ؟ قلنا : یارسول‌الله قاریٌ یقرأ علینا ، ونحن نستمع الی قراءته ، فقال رسول‌الله(ص). « الحمدلله الّذی جعل فی امّتی من اُمرتُ ان اصبر نفسی معهم » ؛ ثمّ جلس وسطَنا لیعُدَّ نفسَه فینا . ثمّ قال بیده هـٰـکذا ، فحلق القوم ونُوّرت وجوهُهم ، فلم یعرف رسولَ‌الله(ص) احدٌ ، قال : و کانوا ضُعَفاءَ المهاجرین ، فقال النّبی(ص) : « اَبشِروا صعالیك المهاجرین بالنّور التّام یوم القیـٰمة ، تدخلون الجنّة قبل اغنیاء المؤمنین بنصف یوم مقدارَ خمسمائة عامٍ » .

« واِن کرِهتموهنَّ فَعَسیٰ أن تکرهوا شیئاً ویجعل‌اللهُ فیه خیراً کثیراً » ـ هرچه آن بر نفست امروز صعب‌تر ، فردا آن بردلت خوشتر . هرچه امروز درسرای حکم صورت رنج دارد ، فردا درسرای وصل مایهٔ گنج بود . بیمرادی وبیکامی امروز بر نفس سوار است ، لکن زهی مراد و کام که فردا درضمن این کار است .

گر امروز اندرین منزل ترا حالی زیان باشد

زهی سرمایه و سودا که فردا زین زیان بینی

قوله : « و اِن اردتُّمُ استبدالَ زوج مکانَ زوج و آتیتم اِحدٰیهنّ قِنطاراً فلا تأخذوا منه شیئاً » ـ تحقیق کرم است درمذهب دوستی ، و تمهید قاعدهٔ جوانمردی ، میگوید : جفوتِ فرقت واسترداد معیشت بهم جمع مکنید ، که این نه کار کریمانست ،

ونه سزای جوانمردان ! چون داغ فرقت بر دل آن مسکینه نهادی ، اگر تا دست خرج او نیز بر بند نیاری ، با آنکه داده واستانی ، و داغش بر داغ نهی .

حسن بن علی (ع) زنی داشت . ویرا طلاق داد . آنگه مال فراوان بوی فرستاد ، و گفت او را : محنت فراق ما بس است ، نیز رنج دست تنگی بروی نباید نهاد . گویند آن مال چهل هزار درم بود . زن آن مال پیش خویش بخاك فرو ریخت و میگفت : « متاعٌ قلیل مِن حبیب مفارق » .

« حُرِّمَتْ علیکم امّهاتُکم . » الآیة ـ اشارت این آیت آنست که بناء شرع بر تعبّد است نه بر تکلّف ، و قانون دین منقول است نه معقول ، ومایهٔ سنّت تسلیم است نه تعلیل . تسلیم راهیست آسان ، منزل آن آبادان ، مقصد آن رضاء رحمن . تکلّف وتصرّف راهیست دشخوار ، منزل آن خراب ، مقصد آن ناگوار . هان ! از راه تکلّف خیز ، و در تسلیم آویز ، وز تصرّف وتعلیل بپرهیز . آنچه شرع حرام کرد محرّم دان بی‌علّت ، حوالت آن بر ارادت ، بناء آن بر مشیّت . بجای محرّم گر محلّل بودی همان بودی ، وسائغ در شرع مقدّس بودی ، وبی‌علّت وبی‌شبهت بودی ، فهو الحقّ جلّ جلاله ، یفعل مایشاء ویحکم مایرید ، من یحرّم مایشاء علی من یشاء ، ویبیح مایشاء لِمَن یشاء ، لاعلّةَ لصُنعه ولا معترضَ علی حکمه .

٦ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « وَمَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ مِنْکُمْ » وهر که نتواند از شما ، « طَوْلاً » از پی طَولی ، « اَنْ یَنْکِحَ الْمُحْصَناتِ الْمُؤْمِناتِ » که بزنی کند آزاد زنانِ گرویدگانرا ، « فَمِنْ مَا مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ » ویرا حلالست که کنیزکی بزنی کند ، « مِنْ فَتَیاتِکُمُ الْمُؤْمِناتِ » ازین کنیزکان شما که گرویدگان اند ، « وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِاِیمانِکُمْ » وخدای داناتر دانائی است بایمان شما ، « بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ » شما همه

از یکدیگراید در عقد دین بهم ، « فَانْکِحُوهُنَّ » کنیزکانرا بزنی کنید ، « بِاِذْنِ اَهْلِهِنَّ » بدستوریِ خداوند ایشان . « وَ آتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ » وبایشان دهید کاوینهای ایشان ، « بِالْمَعْرُوفِ » بداد و درخور ، « مُحْصَنَاتٍ » کنیزکان پاك بنکاح پاك ، « غَیْرَ مُسَافِحَاتٍ » نه نابکاران پلید کاران ، « وَلَا مُتَّخِذَاتِ اَخْدَانٍ » ونه برهوای دل بی‌نکاح دوست گیران ، « فَاِذَا اُحْصِنَّ » چون آن کنیزکان شوی کردند ، « فَاِنْ اَتَیْنَ بِفَاحِشَةٍ » اگر زنا کنند ، « فَعَلَیْهِنَّ » برایشانست ، « نِصْفُ مَا عَلَی الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ » نیمهٔ آن حدّ که بر آزاد زنانست ، « ذٰلِكَ » این نکاح کنیزك ، « لِمَنْ خَشِیَ الْعَنَتَ مِنْکُمْ » آنکس را حلالست که از آفت عزبی و تباهی دین ترسد ، « وَ اَنْ تَصْبِرُوا خَیْرٌ لَکُمْ » و اگر صبر کنید شما را آن بهتر و نیکوتر ، « وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۲۵) » وخدای آمرزگار است ومهربان .

« یُرِیدُ اللّٰهُ » میخواهد خدای ، « لِیُبَیِّنَ لَکُمْ » که پیدا کند شما را راه پسندیده ازناپسندیده ، « وَ یَهْدِیَکُمْ » وشما را نماید ، « سُنَنَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ » راههای نیکان که پیش‌ازشما بودند ، « وَ یَتُوبَ عَلَیْکُمْ » وشما را از ناپسند توبه دهد ، واز شما توبه پذیرد ، « وَ اللّٰهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (۲۶) » والله داناست راست دانش .

« وَ اللّٰهُ یُرِیدُ اَنْ یَتُوبَ عَلَیْکُمْ » و خدای میخواهد که شما را باخود آرد ، « وَ یُرِیدُ الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ » و ایشان که درین جهان گرد بایستهای ناپسندیده میگردند ، میخواهند ، « اَنْ تَمِیلُوا مَیْلاً عَظِیماً (۲۷) » که شما ازراه‌راستی بگردید بگشتنی بزرگ .

« یُرِیدُ اللّٰهُ » میخواهد خدای ، « اَنْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ » که بار از شما سبك کند، « وَ خُلِقَ الْاِنْسَانُ ضَعِیفاً (۲۸) » وآدمی را ضعیف آفریدند [که با خود برنتاود]

« یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا » ای ایشان که بگرویدند ، « لَا تَأْکُلُوا اَمْوَالَکُمْ

بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ » مالهای یکدیگر در میان یکدیگر بناشایست مخورید ، « إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً » مگر که بازرگانی بود ، « عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ » از هامداستانی دلهای شما . « وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ » وخویشتن را بمکُشید ، و درخون‌خود مَبید(١) « إِنَّ اللهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيماً (٢٩) » خدای بشما مهربانست .

« وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ » وهر که درخون خویش شود . « عُدْوَاناً وَظُلْماً » بشوخی و افزونی جستن وستمکاری ، « فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَاراً » او را بآتش رسانیم سوختن‌را ، « وَكَانَ ذٰلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيراً (٣٠) » وآن برخدای آسان است .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « ومَن لم یستطعْ مِنکم طَولاً » الآیة ـ طَول اینجا غِنیٰ است و بی‌نیازی وکام ، یعنی بی‌نیازی که پیدا بود برمرد ودر زیِّ وی ، تقول العربُ : ما بِفلانٍ طائلٌ ولاطولٌ . معنی آیت آنست که : من لم‌یستطع منکم قدرةً و غِنیً ان ینکحَ المحصَناتِ ، هر که توانائی وبی‌نیازی ندارد ، ونتواند که آزاد زنانرابزنی کند ، او را حلال است که کنیزك دیگری بزنی کند ، بشرط آنکه کنیزك همدین این مرد آزاد بود . **کسائی** محصِنات بکسر صاد خواند در همهٔ قرآن ، مگر آنجا که گفت : « والمحصَنات من‌النساء الّا ماملکت اَیمانُکم » که این یکی بفتح صاد خواند . باقی قرّا بفتح صاد خوانند در همهٔ قرآن . امّا من کَسَرالصّاد فانّه بَناه علی احصنتْ بناءَ الفعل للفاعل ؛ والمراد اَحصَنتْ نفسَها بالعفّة والتزوج . ومَن فتحالصّادَ بناه علی اُحصِنتْفهی محصَنةٌ بناءَ الفعل للمفعول‌به ، ای احصنها غیرُها ، إمّا الزّوج ، وامّا الاسلام ، وامّا التّعفف وإمّا الوَلیّ بتزویجها .

١ ـ نسخهٔ ج : مباشید .

این آیت دلیل **شافعی** است (رض) که گفت: مرد آزاد مسلمان نشاید که کنیزك را بزنی کند مگر بسه شرط: یکی آنکه کنیزك مسلمان بود. دیگر آنکه مهر آزاد زن نیابد. سوم آنکه از آفت عزوبت ترسد. تا این سه‌شرط جمع نشوند روا نیست که کنیزك را بزنی کند. **ابن‌عباس** گفت: مَن ملك ثلاثمائة درهمٍ وجب علیهِ الحجّ، وحُرّم علیه‌نکاح الاماء؛ وهر که‌آزاد زنی بزنی‌دارد، بهیچ حال‌روانیست که کنیزك را بزنی کند؛ و اینجا که رخصت است بیش ازیك کنیزك روا نیست که بزنی کند.

«واللّهُ اعلمُ بایمانکم» - ای اعملوا علی‌الظاهر فی‌الایمان فانّکم متعبّدون بماظهر، والله تعالی یتولّی السّرائر. «بعضکم من‌بعضٍ» - فی‌النّسب، ای کلّکم ولد آدم؛ ویجوزأن یکون‌بعضکم من‌بعضٍ، ای‌دینُکم واحد، وأنتم متساوون مِن‌هذه الجهة، فمتیٰ وقع لأحدکم الضّرورة جاز له تزوّج الأمَة.

آنکه شرائط نکاح کنیزك معلوم کرد، گفت: «فَانکِحوهُنَّ بِاِذن اهلهنّ»، ولایت مقیّد کرد که ولّی باید. «وَآتوهنّ اجورهنّ» کاوین مقیّد و فریضه کرد که کاوین باید؛ «بِالمعروف» یعنی‌مِن‌غیر مَطلٍ وضرارٍ. «محصناتٍ» یعنی‌عفائف، «غیرَ مُسافحاتٍ» ای غیر زانیاتٍ علانیةً، «ولامتّخذاتِ اَخدانٍ» یعنی وغیر زانیاتٍ سِرّاً. میگوید: کنیز کی باید پرهیز کار وپارسا وخویشتن‌دار، نه زناکار نهان، نه پلید کار آشکارا، کنیز کی که نکاح گیرد بشرایط اسلام نه دوستکان(۱) گیرد، چنانکه عادت اهل‌جاهلیت بود که مرد زن را خِدن میگرفت، و زن مرد را برهوای دل، بی‌نکاح، وبی‌قصد تحلیل وتطییب.

«فَاِذا اَحصَنَّ» - بفتح الف وصاد قراءت **کسائی** است وحمزه و **ابوبکر ازعاصم**. والمعنی‌احصَنَّ انفسَهن بالتّزوّج. باقی قرّاء «اُحصِنَّ» خوانند، بضم الف و کسر

۱ - نسخهٔ ج: دوستان.

صاد ، المعنى: اَحصنهنّ الأزواج ، وقدتقدّم بيانُ ذٰلك . بفتح الف معنى آنست كه چون آن كنيزكان شوى كردند . وبضم الف معنى آنست كه چون ايشانرا بشوى دادند .

«فَاِن اَتَين بفاحشة فعَليهنّ نصفُ ماعلَى المحصَنات مِن العذاب» ـ محصَنات اينجا حرائراند ، وعذاب حدّ زناست ، كه شرع آنرا مقدّر كرد . ميگويد : اگـر اين كنيزكان پس از آنكه ايشانرا بشوى دادند زنا كنند، بر ايشان است نيمهٔ حدِ آزادزنان؛ ونيمهٔ حدّ آزادزنان بمذهب **شافعى** پنجاه زخم چوبست وشش ماه نفى بيك قول. وبمذهب **شافعى** سيّد را رسد كه مملوك خويش را حد زند ؛ وبمذهب **ابو حنيفه** نرسد اورا ، بلكه حد زدن بامام مفوّض است ، و دليل **شافعى** خبر **مصطفى** (ص) قـال : « اقيموا الحدودَ علىٰ ما ملكتْ اَيمانُـكُم »؛ وقال(ص) : « اذا زنتْ اَمَةُ احدكم فتبيَّنَ زناها فليَجلدها الحدَّ ولا يثرّب عليها ، ثمّ اِن زنتْ فليجلدها الحدَّ ولا يثرّب عليها ، ثمّ اِن زنتِ الثالثة فتبيَّن زناها فليبِعْها ، ولو بحبل من شعر » .

« ذٰلك لمن خشِيَ العنتَ منكم » ـ يعنى نكاح الأمَة لمن خاف بليّةَ العزوبة منكم ، ميگويد : اين نكاح كنيزك آنكس را حلالست ازشما كه از عزبى ترسد كه دربلائى افتد ، كه دين وى درآن تباه گردد ؛ و قيلَ معناه لمن خاف ان يحمله شدّة الغُلمة على الزِنا ، فيَلقى العنتَ وهو الحدّ فى الدّنيا او العذابَ فى الآخرة .

آنكه گفت : « وَاَن تصبِروا خيرٌ لكم » ـ واگر آزاد مرد صبر كند وخويشتن را در عزوبت نگه‌دارد ، و كنيزك را بزنى نكند او را به بودِ ، تا فرزندش بندهٔ كسى نباشد . **يونس بن مرداس** گـفت خادم **انس مالك** كه : پيش **انس** و **ابوهريره** نشسته بودم . انس گفت : سمعتُ رسولَ اللّٰه(ص) يقول : « مَن احبّ ان يَلقىَ اللّٰه عزّوجلّ طاهراً مطهّراً فليتزوّجِ الحرائرَ » ، و **ابوهريره** گفت : سمعتُ رسولَ اللّٰه(ص) يقول: «الحرائر اصلاح البيت والاِماءُ هلاك البيت» .

« والله غفورٌ رحیمٌ » ـ یعنی بالعبد حینَ رخّص له فی‌نکاح الاَمَةِ ، اِذا لم یجد طَولَ الحُرّةِ وخاف العنتَ .

« یُریدُاللهُ لیُبیّن لکم » ـ کوفیان این لام را لام کی گویند وبصریان لام خفض گویند ، ومعناه لأنْ بیّنَ لکم‌شرائعَ دینِکم ومصالح امر کم . میگوید : اللهمیخواهد که شرایع دین شما ، و مصالح کار شما ، برشما روشن کند ، وفرا نماید ، که صبر کردن و خود را در عزوبت نگه‌داشتن به است از نکاح کنیزك . « وَیَهدیَکُمْ سننَ الّذینَ من قَبلکم » ومیخواهد که شمارا بدین **ابراهیم و اسمعیل** راه نماید ، وبآن دین حنیفی که پیشینیان داشتند درتحریم مادران وخواهران و دختران ؛ یعنی که این‌زنان محرّمات که درین آیات بیان کردیم بر دینداران پیش‌همچنان محرّم بودند. « ویتوبَ علیکم » و میخواهد که شما را از معصیت بطاعت بازآرد ، و شما را باز پذیرد . « واللهُ علیمٌ حکیمٌ » والله داناییست راست‌دان ، میداند که صلاح‌دین‌بندگان درچیست ؟ وفرمان بردار ونافرمان ازیشان کیست ؟

« وَاللهُ یُریدُاَن یتوب علیکم » ـ ای یُخرجَکم مِن کلّ مایُکره و یأبیٰ ، الی مایُحبّ ویَرضیٰ . « ویُریدُ الّذین یتّبعونَ الشّهواتِ » گفته‌اند : اینان گبران‌اند که نکاح خواهران و دختران برادر وخواهر روا داشتند ، ومسلمانانرا گفتند : شما دخترخاله وعمّه بزنی‌میکنید چرا دختربرادر وخواهر بزنی‌نکنید ؟ وهمه‌یکسانند؟ ربّ‌العالمین گفت : ایشان برپیِ شهوتهای خویش میروند ، و میخواهند که شمارا نیز از راه راستی بگردانند . **مجاهد** گفت : این زانیان‌اند که دیگرانرا همچون خود میخواهند . چنانکه در زِنا دین خویش تباه میکنند ، میخواهند که دین دیگران تباه کنند . **مصطفی**(ص) گفت : برشما باد که زنا نکنید و در اِباحت آن معتقد نباشید ، که درآن شش خصلت است : سه در دنیا و سه در عقبیٰ . اما در دنیا آبروی

ببرد ، و درویشی بردوام پیش آرد ، وعمر کوتاه کند ؛ و درعقبی بسخط خدای رسد، و شمارِ بد بیند ، وجاوید درآتش بماند . آنکه **مصطفی** (ص) این آیت برخواند : « اَن سَخِطَاللّهُ علیهم وفیالعذاب هم خالدون » . معنی خبر آنست که هر که زنا کند ، ومباح بیند، جاوید درآتش بماند ، اما اگرمباح نبیند پس عاصی بود نه جاحد؛ وعاصی جاوید در دوزخ بنماند؛ واگر از معصیت توبه کند ایمان بوی باز آید ، و اورا نسوزاند بآتش . **مصطفی** (ص) گفت : « اذا زَنَی العبد نُزع منه سربالُالایمان، فاِن تابَ رُدَّ علیه ؛ وکان **ابن‌عباس** یقـول لغلمانه : تزوّجوا انَّالرّجلَ اذا زنیٰ نُزع عنه نورُالایمان ، فاِن شاءاللّهُ اعطاه بعدُ واِنشاء منعَه» . وقال النبیّ (ص) : «لایجتمع الزّنا والغنیٰ فیبیت ، ولَا الفقرُ و قراءةُ القرآن فیبیت» . وقـال : « ثلاثٌ لاتکون فیبیت اِلّا نَزع اللّهُ منه البرکةَ : الزّنا والخیانة والسّرف ، وهوالنفقة فیالمعصیة » . وقال(ص) : « اَلا مَنفَعل فُعل به ، اَلامن زَنیٰ زُنیبه »،فقیل لابنعباس: ارأیتَ مَنزَنیٰ ولیست له امرأةٌ ! قال : « یُزنیٰ بأمّه اوبأخته او ابنَته او دوابّه ، فاِن لمیکنله شیءٌ منذلك ، فبِدارِه»، وَاِنّما اراد **ابنعباس**بهٰذهالمقالة انّ دارَه تخرب لشؤم ارتکابهالزّنا، فیبول فیها الناس ؛ وفی قصة **المعراج** انه قـال (ص) : « نظرتُ فاِذا أنا بقومٍ علیٰ مائدةٍ علیها لحم مَشویّ کأحسنِ ما رایتُ مِناللّحم ، فاِذا حوله جِیَفٌ فجعلوا یُقبلون علیالجیَف، یأکلونمنها، ویَدَعوناللّحمَ . فقلت : مَن هؤلآءِ **یاجبرئیل** ؟ قال : هٰؤلآءِ الزُّناة، عمدوا الیٰ ماحرّماللّهُ علیهم ، وترکوا مااحلَّاللّهُ لهمْ . ثمّ نظرتُ فاِذا أنابِنِساءٍ معلّقاتٍ بِثَدیهنّ ، مُنکساتٍ بأرجُلهنّ . قلتُ : مَن هٰؤلآءِ **یا جبرئیل** ؟ قال : هٰؤلاء اللّاتی یزنینَ ویقتُلنَ اولادَهنّ » . و قال **علی**(ع) : « یُرسَل علیالنّاس یومالقیامة ریحٌ مُنتنةٌ یتأذّیٰ بها کلُّ بَرٍّ وفاجر ، فتأخذ بأنفاس النّاس » . قـال : « فیُنادیهم مُنادٍ : هٰذه ریح فروج الزُّناة ، العَنوهم ، لعنهماللّه ! فلایبقیٰ بَرّ ولافاجر اِلّا قال : اللّهمَّ العنِ الزُّناةَ ، ثمّ یصرف وجوهُهم الی النار » .

« يُريدالله أن يُخفّفَ عنكم » - این بازدرتحلیل نکاح کنیزك است ، ومعنی تخفیف اینجا رخصت است که شرع داد درنکاح کنیزك ، چون ازطَول حُرّه درمانده .

« وَ خُلق الانسانُ ضعيفاً » - يعنى : يضعف عن‌الصّبر عن‌النّساء . قال **سعيدبن المسيب** : « ماآيسَ **الشيطان**مِن‌ابن آدم اِلّا اتاه من‌قبل النّساء ، وقدأتىٰ علىَّ ثمانون سنةً و ذهبت اِحدىٰ عينىَّ ، وأنا اعشىٰ بالأخرى ، و اِنّ اخوَفَ ماأخافُ علىَّ فتنةُ النّساء» . وقال **ابن‌عباس** : ثمانى آياتٍ فى‌سورة النّساء هنّ خيرلهٰذه الأمّة مِمّاطلعت عليه‌الشّمسُ‌وغربتْ : ١ - « يريدالله ليُبيّنَ لكم ...» ٢- « والله‌يُريدأن يتوبَ عليكم...» ٣ - « يريدالله ان يخفّفَ عنكم ...» ٤ - « اِن تجتَنبوا كبائرَ ما تُنهَون عنه ...» ٥ - « انّ الله لايغفرأن يُشركَ‌به ...» ٦ - « انّالله لايظلم مثقالَ ذرّة ...» ٧ - « و من يعملْ سوءاً اويظلمْ نفسَه ...» ٨ - « مايفعلُ الله بعذابكم اِن شكرتم و آمنتم ...» .

« يا ايّهاالّذين آمنوا لاتأكلوا اموالكُم بينَكم بِالباطل » - اى بالحرام ، كالرِّبوا ، والقمار ، والقطع ، والغصب ، والسّرقة ، والخيانة ؛ وقيل هوالرّجل يجحُدحقَّ اخيه المسلمِ اويقتطعه بيمينه .

« الّا اَن تكون‌تجارةً » - این‌استثناء منقطع‌است ، یعنی : لکن اِن کانت‌تجارةً .

«عن تَراضٍ منكم» بِرِضىَ البَيِّعَين ، فهوحلالٌ . قراءت اهل **کوفه** تجارة بنصب‌است ، وكانَ درین قراءت ناقصه باشد ، واسم وخبرخواهد ، و اسم درو مضمراست ، یعنی الّا أن‌تكون الأموالُ تجارةً اى اموالُ تجارةٍ ، فحُذف المضافُ وأُقيمَ المضافُ اليه مقامَه . باقی بـرفع خوانند : « الّا ان‌تكون تجارةٌ » ، وكانَ دریـن قراءت تامّه باشد بمعنی وقع ، وخبر نخواهد ؛ والمعنى الّا ان‌تقعَ تجارةٌ . میگوید : اگر تجارتی رود میان شما ، وخرید‌وفروختی بود برضاء یکدیگر ، آن حلال بود . قال النّبیّ (ص) : «البيع

٦٠

عن تراضٍ ؛ والخيارُ بعدالصّفقه ؛ ولایَحلّ لِمُسلمٍ اَن یَغُشَّ مسلماً .

قوله تعالیٰ : « ولاتقتلوا أنفسَکم »ـ این آیت نه درشأن غازی است که یگانه حمله برد بروی صدهزار دشمن ، چون **بومحجن** که درحرب دشمن یگانه بـروی شست هزارسوارشد ، و ایشانرا هزیمت کرد ؛ این درشأن کیست که مار افسای کند ، وشیر گیرد ، ومشت زند ، وبگروگان طعام فراوان خورد ، وبی آنکه شنا داندرآب شود ، این‌همه درخونِ خود شدن است ؛ و خبر درست است از **مصطفی** (ص) که : هر کس که زهر خوردآن زهر فردا در دوزخ در دست‌اوست ، تا میآشامد جاویدی جاویدان ؛ وهر که آهنی درخویشتن زند تا خویشتن را بکشد ، آن‌آهن در دست وی‌است در دوزخ تادرخود میزند جاویدی جاویدان ؛ وهر که خویشتن را ازبالائی دراو کند(١) ، یااز کوهی ، ویرا از آن بالا می‌درافکنند در دوزخ جاویدی‌جاویدان، وقال‌النبیّ (ص) : « اِنَّ رجلاً ممّن کانَ قبلکم ، اخذَته قرحةٌ بیده فقطعَها فما رَقأَ (٢) دمُها حتّیٰ مات ؛ فقال‌ربّکم تعالی : «بادَرنی ابنُ آدم بنفسه فقتلَها ، فقد حرّمتُ علیه الجنّة » . و رُوی عن **جابر بن سمرة** انّه قال : « انّ رجلاً قتل نفسَه فلم یُصَلِّ علیه النّبیّ » . و گفته‌اند : معنی « لاتقتلوا انفسَکم » آنست که همدینان خود را مکشید ، فاِنّکم اهل‌دین واحد ؛ ومنه قوله تعالی : « و اِنّ هـٰذه امّتکم امةً واحدةً » ، وقوله (ص) : المؤمنون تتکافأ دماؤُهم .

«انّ اللّهَ کانَ بکُم رحیماً »ـ اذ نهیٰ عن ذٰلك .

ثمّ قـال : « و مَـن یفعلْ ذٰلك . . . » ای اکلَ المالَ بِالباطل ، و قتلَ النّفسَ « عُدواناً » یعدو ما اُمربه ، و « ظلماً » علی اخیه ، « فسوفَ نُصلیه ناراً » ای نُدخله ناراً فی‌الآخرة . « و کان ذٰلك علی‌اللّه یسیراً » ای هَیِّناً فاِنّه قادرٌ علیه ، واللّه اعلم .

---

١ ـ نسخه : افکند .

٢ ـ رقأ الدمع والدم : جف وسکن ، انقطع بعد جریانه . (مجمع) .

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « وَمَن لم یستطِعْ مِنکم طَوْلاً » ـ الآیة ... جلیل است وجبّار خدای جهانیان، کریم وغفّار، نام‌دار، رهی‌دار، مهربان، واحدو اَحد درنام ونشان، بکرم خویش نوازندهٔ بندگان، بفضل خویش سازندهٔ کار ایشان، پیدا کنندهٔ نور عنایت خویش بردوستان، وآرایندهٔ دوستان خویش بلباس احسان. خداوندی بخشاینده، وبربخشودن پاینده، وهر کس را برخویش نماینده، هر کس‌را چنانکه سزای اوست، وبقدر و اندازه ورروش اوست، و ازهر کس آن درخواهد که در وسع وتوان اوست. نه‌بینی که مستضعفانِ راه شریعت راچون رخصت نمود بنکاح کنیزك، گفت: اگر ازطَول حرّه درمانید، وآرزوی نکاح پدیدآید، کنیزك را بزنی کنید، وشهوت خویش‌را مدافعت مکنید، چون نمیتوانید؛ وسنّت ایشانرا مدد میدهد که: « الدّنیا متاع، وخیرمتاع الدّنیا المرأةُ الصّالحة»، و « تزوّجوا الوَدود الوَلودَ، فانّی مکاثِرٌ بکمُ الأمم»، « وعلیکم بالأبکار فانّهنّ اعذبُ افواهاً، وانتقُ ارحاماً، وارضیٰ بالیسیر.» نتقُ الرَّحم کثرةُ الولد. یقال: امرأةٌ ناتقٌ، اذا کانت کثیرةَ الولد.

این خود راه رخصت جویان است که مستضعفان‌اند، و باخود برنتاوانند. امّا جوانمردانِ طریقت ومجاهدانِ راه حقیقت، عمل ایشان رنگی دیگر دارد، وعشق ایشان ذوقی دیگر، نه عذر رخصت ایشانرا فریبد، نه سلطان‌شهوت با ایشان برتاود، گوئی درشأن ایشان این خبر آمد که: « یا **داود**! حَذِّرْ وأَنذِر قومَك قضاءَ الشَّهوات فانّ القلوب المعلّقة بشهواتِ الدّنیا، عقولُها عنّی‌محجوبة»، ومقام **حارثه** اینجا رسید که گفت: « عرفت نفسی عن‌الدّنیا فأسهرتُ لیلی وأظمأتُ نهاری» الحدیث. «والله اعلم بایمانکم بعضُکم من بعضٍ» ـ این تعریض است از کفاءت دینی، واشارت است

فرا تقدیس خدای ازجفتی **مریم** (ع)، که بندگان خـود را عار داشت از نکاح کنیزك، جز بوقت ضرورت، یعنی که تـا خدایرا عزّوجلّ منزّه ومقدّس دانند از مناکحت پرستار وی، آخراین مضطرّ را بنکاح کنیزك دل خرسند کرد، وگفت: همه‌از **آدم وحوا** اند، و درعقدهٔ دین باهم، همه هم‌شکل یکدیگروجنس یکدیگر، شکل‌بشکل‌شود، وجنس‌بجنس گراید،پس‌جفت‌داشتن، وبجفت گرائیدن‌ایشانرا سزد بلکه‌خود می‌درباید، وجزچنین‌نشاید؛ ومعبود قدیم، کردگارعظیم جلّ‌جلاله، وعظُم شأنه، که ویراشکل‌وشبه نیست، وجنس‌ومثل‌نیست، جفت داشتن‌او را سزانیست که او را کفوٌ وهمسرنیست، «لم یلد ولم یولَد ولم یکن‌له کفواً احد».

آنکه در آخر این آیت گفت: «وانْ تصبروا خیرٌ لکم»، اگر گردِ رخصت نگردید، ونکاح کنیزك درباقی کنید، ودر قهرنفس شکیبا بـاشید، شما را بهتر بود؛ و راه جوانمردان اینست، ودوستان خود این کنند؛ و با اینهمه استمالت بنده فرو نگذاشت، وبفرمان جزم نگفت: «اصبروا»، بلکه گفت: «وأن تصبروا خیرٌ لکم» اگر صبر کنید و برخصت فرو نیائید، ومردانه در راه احتیاط روید، شما را جایِ نواخت هست، واگر صبرنکنید ورخصت جوئید، وآسانی طلب کنید، عـذر هست، ازآنکه شماضعیفان‌اید! وباخود برنتاوان! باری‌لاف مردان‌چه زنید؟ وجای مردان چه گیرید؟.

برگ بی‌برگی نداری لاف درویشی مزن

رخ چوعیاران نداری جان‌چنان مردان مکن!

«یُریدالله لیُبَیِّنَ‌لکم.» ـ بیان‌شرف اُمّت **محمد**(ص) است، واظهار عِزّ ایشان، ومنّتِ خداوند عزّوجلّ برایشان، آن منّت و کرامت که بردیگران نبود. ازرفتگان و پیشینیان، بلکه معاملت‌باایشان مکافات بود که درایشان رسید، چنانکه الله گفت:

« فِمنهم مَن اخذتْه الصیحةُ ، و مِنهم مَن خسفنا به الارضَ ، و منهم مَن اغرقنـا » . چون این امّت حال ایشان بشنیدند ، و داستانِ ایشان برخواندند ، منتظر بودند تـا درحق ایشان فرمان چه‌آید . گـفت : « ویهدیَکم سُنَنَ الّذین مِن قبلکم ، ویتوبَ علیکم » ، باشما آن نکنیم که با ایشان کردیم ، ایشانرا خسف ومسخ و اغراق بود ، و شما را توبت و رحمت ومغفرت .

« یریدالله أن یخفّفَ عنکم » ـ یعنی یُخفّف عنکم ثقلَ الأوزارِ بمواترة الواردات الی قلوبکم ، « یخفّف عنکم » کلفَ الأمانة بحملها عنکم . یُخفّف عنکم مقاساةَ المجاهدات بمایلجُ لقلوبکم مِن انوار المشاهدات ؛ یخفّف عنکم تعبَ المطالبات بروح المواصلات .

« وخُلق الانسانُ ضعیفا » ـ درقرآن هرجا که نام انسان است صفت ناپسندیده‌ای بپیوند آنست ، چنانکه گـفت : « اِنّ الانسان لَظلوم کفّار » ، « اِنّ الانسان خُلق هَلوعاً » ، « انّ الانسان لَیطغیٰ » ، « انّ الانسان لربّهِ لکَنود » ، « انّ الانسان لفی خسر » . ازآنکه انسانیّت ازخاکست ، وخاك مایهٔ کثافت ، وأصل کدورت . امّاامید رهی بآنست که آنروز که می‌آفرید ، عیب میدید ، وآنکه باعیب میخرید .

با عیب خریده‌ای مرا روز نخست

پیر طریقت گفت : خداوندا ! توما را جـاهل خواندی ، از جاهل جز ازجفا چه‌آید ؟! تو مـارا ضعیف خواندی ، از ضعیف جز از خطا چه آیـد ؟ ! خداوندا ! برنتاوستن(۱) ما با نفس خود ازآن ضعف انکار ، و دلیری و شوخی ما ازآن جهل انکار . خداوندا ! تومان بر گرفتی و کس نگفت که بردار ، اکنون کـه بر گرفتی بمگذار ، و درسایهٔ لطف خود میدار !

۱ ــ نسخه جْ : برنیامدن .

گر آب دهی نهال خود کاشته‌ای
ور پست کنی بنا خود افراشته‌ای
من بنده همانم که تو پنداشته‌ای
از دست میفکنم چو برداشته‌ای

٧ - النوبة الاولى

قوله تعالی: «اِنْ تَجْتَنِبُوا» اگر پرهیزید، «كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ» از بزرگهای آن گناهان که شما را از آن می‌باز زنند، «نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» ناپیدا کنیم وبستریم ازشما گناهان شما، «وَنُدْخِلْكُمْ» وشما را درآریم، «مُدْخَلاً كَرِيماً (٣١)» درآوردنی نیکو.

«وَلَا تَتَمَنَّوْا» وآرزو مکنید [وخویشتن را مخواهید]، «مَا فَضَّلَ اللّٰهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلٰى بَعْضٍ» آن چیز که اللّٰه‌تعالیٰ شما را بآن بیکدیگر افزونی وفضل‌داد، «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا» مردانرا بهره‌ایست از آنچه کنند، «وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ» و زنانرا بهره‌ایست از آنچه کنند، «وَاسْئَلُوا اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ» و از خدای میخواهید ازفضل وی، «اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً (٣٢)» که خدای بهمه‌چیز دانا است.

«وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا» وهر کس را از مردان و زنان پدید کردیم، «مَوَالِيَ» عصبه‌ای که ازو میراث برد، «مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْاَقْرَبُونَ» از آنچه گذاشت پدران ومادران وخویشان، «وَالَّذِينَ عَقَدَتْ» و ایشان که بند بست‌بایشان، «اَيْمَانُكُمْ» سوگندان شما، «فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ» نصیب ایشان از میراث بایشان دهید، «اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً (٣٣)» که الله برهمه چیز گواه است همیشه‌ای.

« اَلرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ » مردان برسر زنان کدخدایان اند وکارداران وبراست دارندگان، « بِمَا فَضَّلَ اللّٰهُ بَعْضَهُمْ عَلٰى بَعْضٍ » با آنچه خـدای ایشان را بریکدیگر فضل داد، « وَ بِمَا اَنْفَقُوا مِنْ اَمْوَالِهِمْ » وبآنچه نفقه میکنند مردان برزنان از مالهاء خویش، « فَالصَّالِحَاتُ » نیك زنان‌اند، « قَانِتَاتٌ » کـه خدایرا و شویانِ خویش را فرمان بردارانند، « حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ » زیر جـامهٔ خـویش را نگه‌داران اند، « بِمَا حَفِظَ اللّٰهُ » بآنچه خدای نگهداشت. « وَاللَّاتِي تَخَافُونَ » وآن زمان که می‌ترسید، « نُشُوزَهُنَّ » از بیرون نشستن ایشان، « فَعِظُوهُنَّ » پند دهید ایشانـرا، « وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ » و جامهاء خواب از ایشان جدا کنید، « وَاضْرِبُوهُنَّ » وایشانرا زنید، « فَاِنْ اَطَعْنَكُمْ » اگر فرمان برند شما را، « فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً » برایشان بهانهٔ دیگرمگیرید، وبیداد را راهی‌مجوئید، « اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيّاً كَبِيراً (۳۴) » که الله خداوندیست برتر ومهتر همیشه‌ای.

« وَ اِنْ خِفْتُمْ » واگر دانید، « شِقَاقَ بَيْنِهِمَا » ناساختن وخلاف میان مردوزن، « فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ اَهْلِهِ » بینگیزانید داوری از کسان مرد، « وَ حَكَماً مِنْ اَهْلِهَا » و داوری از کسان زن، « اِنْ يُرِيدَا اِصْلَاحاً » اگـردر دل صلاحی دارند و آشتی بیوسند، « يُوَفِّقِ اللّٰهُ بَيْنَهُمَا » خدای میان ایشان برآمد سازد و باهم ساختن پدید آرد، « اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيماً خَبِيراً (۳۵) » که خدای دانائی است آگاه همیشه‌ای.

النوبة الثانية

قوله تعالی: « اِن تَجتنبوا كبائرَ ماتُنهَون عنه » الآیة ـ معنی آنست که اگر ازگناهان کبائر بپرهیزید گناهان صغائر از دیوان شما برگیریم، وبنا پیدا کنیم بنماز پنجگانه، و ذلك فی‌قوله (ص): « الصَّلَوات الخمس كفّارةٌ لمابینهنّ،

ما اجتُنب الکبائر » . و در کبائر علماء سلف مختلف‌اند ، هم دراعداد آن ، وهم در اعیان آن . از **ابن‌عباس** روایت کنند که هرچه درقرآن درآن عقوبتی نامزد است‌' چنانکه ختم آن گناه بلعنت است ' یا بغضب ' یا بآتش‌دوزخ ' یا بعذاب مطلق ، آن همه کبائراند . قومی گفتند : کبائر آنند که درآن حدّی است مسمّیٰ ' چنانکه زنا ، و دزدی ' وقتل بناحق ، وشرب خمر ' وقذف محصنات ؛ و قومی بضدّ این گفته‌اند ' گفتند : کبائر آن گناهان‌اند که درین جهان از آن تطهیر نیست ' چون تضییع‌نماز' وسوگند بدروغ ، و کبر ، وعجب ' وسخن چینی ' واستهزاء بمردم کردن ، و قمار باختن ، وخیانت کردن ' وفضلهٔ آب خویش‌از آشامنده باز گرفتن ' و درحکم‌رشوت ستدن ' وعقوق پدر ومادر وامثال آن .

امّا اختلاف اعداد آنست که قومی گفتند : کبائر سیزده‌اند ' قومی گفتند : نُه‌اند ، قومی گفتند : هفت‌اند ' قومی گفتند : چهاراند ، قومی گفتند : بیست‌اند . علی‌الجمله متفق‌اند برزنا' وسوگند بدروغ ' و دزدی ، وخون ناحق ، وشرب خمر' وسحر ' وقذف محصنات . قومی گفتند : بزرگتر گناهی پس از شرك نومیدی است از رحمت خدا ' وایمنی از مکر خدا ، وطمع بریدن از فرَج فرستادن خدای . قال **سعیدبن‌جبیر** : عن **ابن‌عباس** (رض) « کلُّ شیءٍ عُصیَ‌اللهُ عزّوجلّ فیه ' فهو کبیرةٌ ، فمَن عمِل منهما شیئاً فلیستغفر ' فانّ اللهَ لا یُخلّد فی‌النّار مِن هٰذه الامّة الّا راجعاً عن الاسلام، اوجاحداًفرضَه ' اومکذّباً بِقدره . »و در **تورات** است که:« اُمّهات‌الخطایا ثلاث وهنّ : الکبر، وهو اوّل ذنب عُصیَ‌اللهُ به ' و کان ذٰلك لِابلیس ؛ والحرص ' وکان لِآدم (ع) ؛ والحسد ، و کان **لقابیل**حین قَتل **هابیل** ' » **مالك‌بن‌مغول** گفت : کبائر درین آیت گناه اهل بدعت است ، وسیّآت گناه اهل سنّت است .

و روایت کنند از **ابن‌عباس** که گفت : هرچه الله تعالی ازآن نهی کرده است

آن کبیره است، واگرچه یك نظربود؛ وبهذا قال **انس بن مالك**: «انّکم تعملون اعمالاً هی ادقّ فی‌انفسکم من‌الشّعر، کُنّا نعُدّها علی‌عهد رسول‌الله من‌الکبائر.»

«ونُدخلکم مُدخلاً کریماً» ـ مَدخلاً بفتح میم‌قراءت **مدنی** است، واحتمال دو وجه کند: یا مصدر باشد بمعنی دخول، یامکان‌دخول باشد، همچون مخرج که بمعنی خروج‌باشد، یا بمعنی مکان‌خروج. اگر برمصدر حمل کنی لابدّ فعلی‌اضمار باید کرد که بر آن دلالت کند، و انتصاب او بدان فعل مضمر باشد، وتقدیر چنان بود که: و ندخلکم فتدخلون مَدخلاً کریماً، ای دخولاً کریماً. میگوید: درآریم شما را تا درشوید درشدنی نیکو؛ واگر برمکان حمل کنی، حاجت‌باضمار فعلی دیگرنباشد، و انتصاب او باین فعل بود که مذکور است، ای وندخلکم مکانَ دخول؛ زیرا که چون تو گوئی: ادخلتُك مکاناً، این «مکاناً» به «ادخلتُك» بنصب کنی، واین برخلاف حرف‌جرّ باشد. والتقدیر، ادخلتُك فی‌مکان. میگوید: درآریم شمارا بجای نیکو یعنی بهشت.

باقی قرّاء مُدخَلاًخوانند بضمّ میم، واین نیزهمان دو وجه راکه گفتیم محتمل باشد: یامصدر«ادخل»باشد، بمعنی الاِدخال، ای ونُدخلکم‌ادخالاً کریماً، درآریم شمارا درآوردنی‌نیکو. یامفعول«ادخل» باشدبمعنی‌مکان‌الاِدخال، ای وندخلکم‌مکان ادخالٍ کریماً، درآریم شما را درجائی نیکو؛ واگر برمصدر حمل کنی، درهردو قراءت مفعول به محذوف باشد. تقدیر چنان بود که: و نُدخلکمُ الجنّة ادخالاً، اوفتدخلونها دخولاً. نیکوتر آلست که برمکان‌حمل کنند، زیرا که به«کرم» آنرا صفت میکنند، چنانکه‌درسورة **الدخان** مکان را بکرم صفت کرد، گفت: «کم‌ترکوا من جنّاتٍ وعیونٍ وزروعٍ ومقامٍ کریمٍ».

روی انّ النّبیّ (ص) قال : « مامِن عبدٍ یأتی الصَّلَواتِ الخمس ، ویصومُ رمضانَ، ویجتنب الکبائرَ اِلّا فُتحت له ابوابُ الجنة یومالقیامة ، حتّی انّها لَتصطفق(١) ؛ ثم تلا : « اِن تجتنبوا کبائرَ ماتُنهون‌عنه نُکفّرعنکم سیّآتِکم ، ونُدخلکم مُدخلاً کریماً ».
کریم ایدر بمعنی شریف است ، یعنی بهشت بر دیگر جایها شرف و فضل دارد ، همانست که **عرش** را گفت : « ربّ‌العرش الکریم » ، ای الشّریف الفاضل ؛ و نامهٔ سلیمان را گفت : « اِنّی اُلقی الیَّ کتابٌ کریم » ای شریفٌ بشرف کاتبه ؛ و قیل شریفٌ بالختم ، کما جاء فی‌الحدیث : کرمُ الکتاب ختمه ؛ ودر **قرآن** کریم بمعنی شرف وفضل فراوان است : « انّ اکرمکم عندالله اتقیٰکم » ، ای افضکم و اشرفکم ، « ولقد کرّمنا بنی‌آدمَ » ، ای‌شرّفناهم وفضّلناهم ، « اراَیتَك هٰذا الّذی کرّمتَ علیَّ »؟ ای فضّلتَ ، « فامّا الاِنسانُ اذا مَا ابتلیٰه ربّه فأکرَمه »ای فَضَّله ؛ و کریم بمعنی صَفوح است ، آنجا که گفت : « انّ ربّی غنیّ کریم » ، ای صَفوحٌ ، « ماغرّك بربّك الکریم » ای الصَّفوح ؛ و کریم بمعنی کثیر است آنجا که گفت : « لهم مغفرةٌ و رزقٌ کریم » ای کثیرٌ ؛ و کریم است بمعنی حسن ، آنجا که گفت : « کم اَنبَتنا فیها مِن کلّ زوج کریم » ای‌حسن ، « وقل‌لهما قولاً کریماً » ای حسناً . هرچند که عبارات مختلف است امّا حقیقت کرم درهمه بشرف وفضل باز گردد .

« ولا تَتمنَّوا مافضَّلَ‌اللهُ به بعضَکم علی بعض » ـ **مجاهد** گفت در تفسیر این آیت که: **ام سلمه** گفت : یارسول‌الله مردانرا در راه خدا جهاد است وزنانرا نیست ، تا لاجرم زنانرا در میراث نیمهٔ مردان است ، کاشك مانیز مردان بودمانی، تا ما رانیز مزد جهاد بودی ، ومیراث تمام . ربّ العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد که دریغ مدارید ، وخویشتن را این آرزو مکنید . « للرّجال نصیبٌ ممّا اکتسَبوا » ـ مِن‌الجهاد ، « وللنّساء نصیب ممّا اکتسبْنَ » مِن‌حفظ فروجهنّ ، و طـاعة ازواجهنَّ .

١ـ اصطفاق : جنبیدن درخت از باد ، وجنبیدن تارهای عود اززخمه (منتهی‌الارب) .

چنانکه مردانرا ثواب است درجهاد، زنانرا ثواب است درپارسائی، وخویشتن‌داری، وشوهران را فرمان برداری. قول سدی آنست که: چون مردانرا در میراث دوبهر آمد، و زنانرا یك بهر، مردان گفتند: چنانکه امروز درمیراث ما را برزنان فضل دادند، امید داریم که فردا قیامت درثواب اعمال، ما را برایشان فضل بود، این بود آرزوی مردان. وزنان نیز آرزو کردند، گفتند: چنانکه امروز ما را میراث نیمهٔ مردان است امیدداریم که فردا درقیامت گناهان مانیمهٔ گناه مردان بود. ربّ‌العالمین این آیت‌فرستاد، یعنی که این آرزو مکنید که فردا ثواب وعقاب باندازهٔ کرداربود، هم مردانرا وهم زنانرا. کلبی گفت: این تمنّی که ایشان را ازآن نهی کردند شبه حسد بود برایشان که مال داشتند، و زن وفرزند برمراد، وچاکران وچهار پایان نیکو. ایشان می‌حسد بردندودریغ میداشتند، وخود راآن میخواستند. ربّ‌العالمین گفت: این آرزو مکنید، وگرحاجت بمال دارید ازفضل خدای خواهید.

اینست که گفت جلّ‌جلاله: «وَسَلُوا اللّهَ مِن فضله»، بفتح سین بی همزه قراءت مکی و کسائی است، و وجه این قراءت آنست که همزه را حذف کردند تخفیفرا، وحرکت‌وی‌باسین‌دادند. باقی‌قرّاء «واسْئلوا اللّه»خوانند، باثبات‌همزه براصل‌خویش، زیرا که همزه عین فعل است، و کلمه امـر مخاطبه است، بمنزلت اِقطعوا؛ و فضل اینجا بمعنی رزق است، میگوید: حسد مبرید، و روزی از خدا خواهید. قـال رسول‌اللّه (ص): «سَلُوا اللّهَ مِن فضله، فاِنّه یُحبّ ان یُسأل، و اِنّ من‌افضل العبادة انتظارالفرج. وقال:«مَن‌لم یَسَلِ اللّه‌من‌فضله غضِب‌علیه»؛ وقالت عایشة: «سَلوا ربّکم حتّی الشِسعَ (۱)، فاِنه اِن‌لم یُیَسّره اللّه عزّوجلّ لم یتیسّر»، و قال سفیان‌بن‌عیینة: «لم یأمر بالمسألة الّا لیعطی».

«ولکلٍّ جعلناموالیَ» الآیة - این‌آیت را دوتأویل گفته‌اند: یکی آنست که

۱- الشسع: بالکسر، دوال نعل، بقیه‌ای ازمال واندك از مال، یقال: له شسع مال ای قلیل منه (منتهی‌الارب)

هر کس را عصبه ایست که آن عصبه ازو می‌میراث برند، آن میراث که پدران و مادران وخویشان وی او را گذاشته‌اند. والدان واقربون برین تأویل موروثان‌اند نه وارثان. تأویل دیگر آنست که: و لکلّ شخصٍ جعلنا موالیَ ممّن ترکهم، وهمُ‌الوالدان و الأقربون، میگوید: هرشخصی‌را عصبه‌ایست که از وی می‌باز مانند، ومیراث برند، آن عصبه پدران ومادران وخویشاوندان‌اند. برین تأویل «ما» بمعنی «مَن» است و والدان واقربون وارثان‌اند.

والّذین عاقدَتْ وعقَدتْ، هردوخوانده‌اند: بی‌الف قراءت **کوفی** است، و بالف قراءت باقی. ومعاقدت و معاهدت هردو یکسانند، و اَیمان جمع یَمین است، وقسم را بدان یَمین نام کردند که آن عقدی است و عهدی که میان دو کس یا میان جماعتی میرود، وآن ساعت که عهد میدهند دست در دست یکدیگر نهند، وسوگند یاد کنند. مفسّران گفتند: معنی معاقدت درین آیت آنست که درجاهلیّت دو کس فراهم میشدند، و میگفتند: دَمی دُمك، وحَربی حربُك، و سِلمی سِلمُك، تَرثنی و اَرثُك، وایشانرا حلیف یکدیگر میگفتند. چون اسلام پدید آمد از یکدیگر میراث میبردند، بحکم این آیت که‌الله گفته بود: «فـآتوهم نصیبَهم»، وآن نصیب ایشان سُدس بود. روزگاری دربدو اسلام چنین بود. پس این آیت منسوخ گشت، وناسخ این بود که: «واُولوا الأرحام بعضُهم اَولیٰ ببعضٍ فی کتاب‌الله». **ابوروق** گفت: این آیت درشأن **ابوبکرصدیق** فروآمد، که وی سوگند یاد کرد که برفرزندوی **عبدالرحمن** هیچ‌نفقه نکند، و ویرا ازمیراث محروم کند. پس چون **عبدالرحمن** مسلمان شد، او را فرمودند تا از مال خویش ویرا نصیبی داد. اینست که الله گفت: «فـآتوهم نصیبَهم».

«انّ‌الله کان‌علیٰ کلّ شیءٍ» مِن‌اعمالکم، «شهیداً» ان اَعطیتُموهم اولم‌تعطوهم.

«الرّجال قوّامون علَی النساء» الآیة ـ **مقاتل** گفت: این آیت درشأن **سعد بن الربیع بن عمرو الانصاری** فرو آمد. زن وی **حبیبة بنت زید بن ابی زهیر الانصاریة** نافرمانی کرد، ونشوز نمود. **سعد** لطمه‌ای بروی زد. **حبیبه** بخشم برفت، بخانهٔ پدر بار شد. پدرش پیش **مصطفی** (ص) شد، وشکایت کرد از **سعد**، و گفت: اَفرَشْتُه کریمتی فلَطَمها، دختر گرامی خویش را فراش وی ساختم، و او را بزد. رسول خدا (ص) گفت: او را برشوهر قصاص است. **حبیبه** رفت تا قصاص خواهد. رسول(ص) او را باز خواند و گفت: توقّف کن تا **جبرئیل** فرود آید، و از آسمان حکم آرد. آن ساعت **جبرئیل** فروآمد، وآیت آورد: «الرّجال قَوّامون علی النِساء». فقال النبیّ (ص): «اراد اللّٰه امراً و اَردنا امراً، والّذی اراده اللّٰه خیر».

معنی آیت آنست که مردان برزنان مسلّط اند، وبرسر ایشان بداشته، تاایشانرا تأدیب وتعلیم میکنند، وآنچه صلاح ایشانست بایشان مینمایند، وفراآن میدارند، ومیان ایشان قصاص نیست مگردر نفس ودرجرح. و مردانرا برزنان فضل است بافزونی عقل، و دین، ویقین، وقوّت عبادت، و کمال شهادت، و استحقاق نبوّت و خلافت، وأمارت، و دیت و میراث دوچندان زنان، وطلاق در دست مردان، وزنانرا یك شوی، ومردانرا چهار زن؛ وزنانرا درخانه نشستن آئین، که اللّٰه تعالی گفت: «وقَرنَ فی‌بیوتکنّ»، ومردانرا بیرون شدن و جهاد کردن که اللّٰه گفت: «اِنفِروا خِفافاً وثِقالا وجاهِدوا بأموالکم وأنفسکم فی‌سبیل‌اللّٰه».

قال رسول‌اللّٰه (ص): «المرأةُ مسکینةٌ مالم‌یکن لها زوجٌ.» قیل یارسول‌اللّٰه: و اِن کان لها مالٌ؟ قال: «و اِن کان لها مالٌ»؛ وقال: «خیرُالنساء امرأةٌ اِن‌نظرتَ الیهاسترتكَ، و اِن امرتَها اطاعتكَ، و اِذا غِبتَ عنها حفظَتْك فی‌مالها ونفسها»، ثمّ تَلا (ص): «الرّجال قوّامون علی‌النسا. بما فضّل‌اللّٰه بعضَهم علیٰ بعضٍ و بما أنفقوا مِن

اموالهم » یعنی : وفضّلوا بما ساقوا الیهنّ من المَهر والانفاق علیهنّ.

« فالصّالحاتُ قانتاتٌ حافظاتٌ لِلغیب ». الغیب هاهُنا الفَرج، و قیل یحفظْنَ فروجَهن اذا غاب ازواجُهنّ. میگوید: نیك زنان ایشانند که خدایرا فرمان بردارند، و آنکه درغیبت شوی خویشتن، خویش و سِرّ خویش نکه دارند. « بما حفِظَ اللهُ » بآنچه الله نکه داشت، یعنی نکاح حلال، ایشان تن خویش بآن نکه‌دارند. **ابوجعفر** درشواذّخوانده: « بماحفظ اللهَ » بنصب ها، یعنی ایشان خود رانکه‌میدارندبآنچه‌الله‌رانکاه میدارد، یعنی‌حدود وفرمان‌ویرا، وآن‌تقوی‌است. واین‌همچنان‌است که**مصطفی**(ص) گفت فرا **ابن‌عباس** : « اِحْفَظِ اللهَ یَحفظْك »، خدایرا نکه‌دار تا خدا ترا نکه دارد. یعنی ازو بترس، وحدود ویرا نکه‌دار، تا اوترا نکاه دارد. پس حدود اینجا مقدّر است، ای‌احفَظْ حدودَالله، فحَذف المضاف وأُقام المضافَ الیه مقامَه. یدلُّ علیه قوله: « والحافظونَ لحدودِالله ».

« واللّاتی تخافونُ نشوزَهنّ ». اللّاتی جمع الّتی‌است، واللّائی و اللّاءِ واللّواتی واللّواتِ همچنین. « واللّاتی تَخافون » ای‌تعلمون نشوزَهنّ. نشوز زن آنست که‌عصیان نماید شوهر خویش را، وطاعت داری نکند. چون امارات نشوز برزن ظاهر گشت بر شوهروی است که نخست او را پند دهد، وبخدای عزّوجلّ بترساند، وآنچه‌شرع او را فرموده از طاعت داری شوهر برَوی خواند، وباوی گوید: اِتّقِی‌الله وَ ارجعی الیٰ فِراشی. اگر بوعظ مجرّد ازعصیان باطاعت داری نیاید هجرت باید جست از وی، هم در کلام وهم درجامه خواب. امّا هجرت در کلام بیش از سه روز روانباشد، که **مصطفی**(ص) گفت: « لایحِلُّ لمسلم أن یهجُراخاه فوق ثلاثة ایّام ». وهجرت‌در فراش آنست که **ابن‌عباس** گفت: لاتُضاجِعْها فی فِراشك. پس اگر بهجرت کار برنیاید، زخم کردن رواست، زخمی که نه برمقتل بود، ونه برروی، ونه ازجای بخیزانند، وبه‌قال النّبیّ(ص): « اِتّقوا اللهَ فی‌النّساء فاِنّکم اخذتُموهنّ بکتاب‌الله،

وَاسْتحلَلتم فروجَهنّ بکلمةالله ، و اِنّ لکم علیهنّ أن لایوطِئن فراشَکم احداً تکرهونه، فاِن فعلنَ ذلك فاضربوهنّ ضرباً غیرمبرحٍ » ، وقال (ص) : « علِّق السّوطَ حیث یراه اهلُ البیت » ، وعن **اسماء بنت ابی بکر**، قالت: کنتُ رابعةَ اربع نسوةٍ عند **الزبیر بن العوام**، فاذا غضِب علی احدٰینا ضربَها بعود المشجب(۱) حتّی یکسره علیها .

« فاِنْ اَطَعْنَکم » - طاعت ایدر جماع است ، میگوید : اگر طاعت دارند شمارا « فلاتبغوا علیهنّ سبیلاً » بـرایشان بهانه مجوئید . وقیل : لا تُکلّفها مِن الحُب لك مالا تُطیق .

« انّ الله کان علیّاً » ای رفیعاً فوق خَلقه ، « کبیراً » لیس شیءٌ اکبر ولا اعظم منه .

قوله تعالی: «و اِن خِفتم شِقاقَ بینهما » الآیة - یعنی : و اِن علمتم خلافَ بینهما ، میگوید : اگردانید که مرد و زن را بهم سازگاری‌نبود ، وبسرنتوانندبرد ، و هردو را بریکدیگر دعوای نشوز کنند ، برحاکم مسلمانان است که دو حَکَم بر ایشان گمارد ، یعنی دومرد عدل : یکی از قبیلهٔ مرد و یکی از قبیلهٔ زن ، تا درکار ایشان نظر کنند ، وباصلح وآشتی خوانند ، اگرممکن شود ، والّا فرقت افکنند میان ایشان ، چنانکه رای ایشان اقتضا کند درکار ایشان . وقول درست آنست که : رضاءِ زوجین درجمع وتفریق ازجهت حَکَمین معتبرنیست، بدلیل خبر**علی**(ع)، وهو انّ رجلاً وامرأةً أتیا **علیاً** (ع) ، مع کلّ واحد منهما قیامٌ من‌الناس ، فقال **علی** (ع) : «ماشأنُ هٰذین؟» قالوا : وقع بینهماشقاقٌ ، قال**علی**(ع) : «فَابْعثوا حَکَماً من‌اهله وحَکَماً من‌اهلها» . فقال **علی** للحکمین : «هل تَدریان ماعلیکما؟ انّ علیکما اِن رأیتما أن تجمعاجمعتما ، و اِن رأیتما أن‌تفرقا فرقتما». فقالت المرأة : رضِیتُ بکتاب‌الله‌عزّوجلّ

۱ - مشجب کمنبر ، دارچوب که جامه بروی اندازند (منتهی‌الارب)

بما عليَّ فيه. فقال الرّجل : امّا الفرقة فلا. فقال علی(ع): «كذبتَ والله لاتنقلبُ منّی حتّی تُقرّ بمثل ما اَقرّتْ به».

ثمّ قال عزّوجلّ : «إن یُریدا اصلاحاً» یعنی ان اراد الحکَمانِ اصلاحاً، «یُوَفِّقِ الله بینهما» ای بین المرأة والزّوج بالصّلاح.

«انّ الله کان علیماً خبیراً» بمافی قلوب الزّوجین والحکمین.

النوبة الثالثة

قوله تعالی : «إن تجتَنبوا کبائرَ ماتُنهَون عنه» الآیة - کبائر اهل خدمت در راه شریعت اینست که شنیدی، کبائر اهل صحبت در کوی طریقت بزبان اشارت نوعی دیگر است، وذوقی دیگر دارد. از آنکه اهل خدمت دیگراند واهل صحبت دیگر. خدمتیان مزدوران‌اند، وصحبتیان مقرّبان طاعت خدمتیان کبائر مقرّبانست. چنین می‌آید در آثار که : «حَسَنات الأبرار سیّآتُ المقرّبین»؛ وهم ازین‌بابست سخن آن **پیر طریقت** که گفت : «ریاءُ العارفین خیرٌ من اخلاص المریدین».

و مستند این قاعده آنست که **مصطفی** (ص) از نکتهٔ غین خبر داد، و از آن استغفار کرد، گفت : «انّه لَیُغان (١) علیٰ قلبی فَأستغفرالله فی‌الیوم سبعین مرّةً» **ابوبکر صدیق** گفت : لیتنی شهدتُ مَااسْتغفر منه رسول‌الله.

ونشان کبائر ایشان آنست که درعالم روش خویش ایشانرا گاه گاهی فترتی بیفتد که فطرت ایشان مغلوب اوصاف بشریّت شود، و حیات ایشان در معرض رسوم وعادات افتد، وحقائق ایمان ایشان بشوائب اغراض وشواهد حُظوظ خویش ممزوج گردد. اگر درآن حال ایشانرا بَریدی ازصحّت ارادت وصدق افتقار و سرور وجد

---

١ - غین و اغین علی قلبه : شهوت آنرا فرا گرفت.

استقبال نکند، ودست نگیرد ازچاه خودی خود بیرون نیایند.

گر زچاه جاه خواهی تا برآئی مرد وار

چنگ در زنجیر گوهر داز عنبر بار زن

بزرگان دین گفتند: که مرد تا بسراین خطرگاه نرسد، واین مقام فترت باز نگذارد، پیرطریقت نشود، ومرید گرفتن را نشاید. مردی باید که هزار بار راه گم کرده بود وبراه باز آمده، تا کسی را از بیراهی براه باز آرد، که اوّل راه براه باید، آنکه راه باید. آنکس که همه بر راه باشد راه داند، امّا راه براه نداند؛ وسرّ زّلت انبیاء و وقوع فترت ایشان اینست، والله اعلم؛ وهوقرعُ بابِ عظیم طوبیٰ لِمَن فُتح علیه، وهُدی الیه.

« ولا تَتمنّوا مافضّل اللهُ به بعضَکم علیٰ بعضٍ » الآیة ـ **ابو بکر کتانی** گفت: مَن ظنّ انّه بغیر بذل الجهود یَصل، فهو مُتمَنٍّ، و مَن ظنّ انّه ببذل الجهود یصل فمُتَعَنٍّ. هر که پنداشت که رنج نابرده بمقصود میرسد متمنّی است، والعاجز من اَتبع هواها(۱) وتمنّیٰ علی الله، و او که پنداشت که برنج و طلب بمطلوب میرسد متعنّی است.

شیخ الاسلام انصاری قدّس الله روحه گفت: او را بطلب نیاوند. امّا طالب یاود(۲)، و تاش (۳) نیاود طلب نکند. هرچه بطلب یافتنی بود فرومایه است، یافتِ حق رهی را پیش از طلب. امّا طلب او را پیشین پایه است. عارف طلب از یافتن یافت، نه یافتن از طلب. چنانکه مطیع طاعت از اخلاص یافت نه اخلاص از طاعت، و سبب از معنی یافت، نه معنی از سبب. الهی چون یافتِ توپیش از طلب وطالب است، پس رهی ازآن درطلب است که بی‌قراری برو غالب است، طالب درطلب و مطلوب

۱ـ چنین است درهمهٔ نسخ، وظاهراً هواه صحیح است مگراینکه ضمیر به «نفس» مقدر راجع شود. ۲ ـ نیاوند= نیابند. یاود= یابد. ۳ـ تاش= تا او را.

حاصل پیش‌ازطلب ، اینت کاریست بس‌عجب ! عجب‌تر آنست که یافت نقد شد وطلب برنخاست ، حق دیده‌ور شد وپردهٔ عزّت بجاست !.

دریـای مـلاحتی و مـوج حسنات

قانونه (١) مکرّماتی و ذات حیـات

اندر طلب تو عاشقان در حسرات

چون ذوالقرنین و جستن آب حیات

و قیل فی‌معنی الآیة : تتمنّوا مقامَ السّادة دون أن تَسلُکوا سنّتَهم ، و تُلازموا سیرَتهم ، وتعملوا عملَهم . حالِ بزرگان خـواهی ، و راهِ بزرگان نارفته ! کعبهٔ مواصلت جوئی ، بادیهٔ مجاهدت نابریده ! نهایت دولت دوستان بینی ، محنت‌ایشان نادیده . « تَعنّیٰ مِن اَن تمنّیٰ ان یکون کمن تعنّی » . تو پنداری قلم عهد برجان عاشقان آسان کشیدند ! یا رقم دوستی بردل ایشان رایگان زدند ! ایشان بهر چشم زدن زخمی برجان ودل خورده‌اند ، وشربتی زهرآلوده چشیده‌اند !

ای بسا شب کز برای دیدن دیدار تو

ازسگ کوی توبرسرزخم سیلی‌خورده‌ایم

ولکن نه هر کسی‌سزای زخم اوست ، ونه هرجانی شایستهٔ غم خوردن‌اوست . رحمت خدا برآن جوانمردان باد که جان‌خویش‌هدف تیربلاء او ساخته‌اند ، وبار غم او را دل خویش‌محمل شناخته‌اند ، وآنکه درآن بلا و اندوه این ترنّم میکنند :

گر بود غم خوردنت شایستهٔ جـان رهی

این نصیب از دولت عشق تو بس باشد مرا

آری ، زخم هر کسی‌براندازهٔ ایمان او ، وبار هر کس برقدر قوّت او ، هر که

---

١ ـ کذا فی ثلاثة نسخٍ.

را قوّت تمام‌تر ، باروی گران‌تر . اینست سِرّ آن آیت که گفت : « الرّجال قوّامون علی‌النساء » مردانرا برزنان افزونی داد که بار ، همه برایشانست ، از آنکه کمال قوّت‌وشرف‌همّت ایشانرا است ، و باربقدرقوّت کشند ، یابقدر همّت . عَلیٰ‌قدراهل‌العزم تأتی العزائمُ .

۸- النوبة الاولی

قوله تعالیٰ : « وَاعْبُدُوا اللّٰهَ » خدایرا پرستید، « وَلَا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً » و انباز مگیرید باوی هیچ چیز ، « وَ بِالْوَالِدَیْنِ اِحْسَاناً » و با پدر و مادر نیکوئی کنید ، « وَ بِذِی الْقُرْبیٰ » و باخویشاوندان ، « وَ الْیَتَامیٰ » و با یتیمان ، « وَ الْمَسَاکِینِ » و با درویشان ، « وَ الْجَارِذِی الْقُرْبیٰ » و با همسایهٔ خویشاوند ، « وَ الْجَارِ الْجُنُبِ » وبا همسایهٔ بیگانه ، « وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ » و با همراه در سفر ، « وَ ابْنِ السَّبِیلِ » و با راه گذری ، « وَ مَا مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ » و با بردگان شما ، « اِنَّ‌اللّٰهَ لَا یُحِبُّ » خدای دوست ندارد ، « مَنْ کَانَ مُخْتَالاً فَخُوراً (۳۶) » هر کشندهٔ نازندهٔ خودستاینده .

« اَلَّذِینَ یَبْخَلُونَ » ایشان که بآنچه دارند بخیلی کنند ، « وَ یَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ » ومردمان را ببخل فرمایند [و ازسخاوت باز دارند] ، « وَ یَکْتُمُونَ » وپنهان دارند ، « مَا آتیٰهُمُ‌اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ » آنچه الله ایشانرا داد از فضل خویش ، « وَ اَعْتَدْنَا لِلْکَافِرِینَ » و ما ساختیم کافرانرا ، « عَذَاباً مُهِیناً (۳۷) » عذابی خوار کننده .

« وَ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ » وایشانرا نیز که نفقه میکنند مالهای خویش ، « رِئَاءَ النَّاسِ » برِدیدار مردمان ، بطلب ستایش ایشان ، « وَلَا یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ » و نمیگروند بخدا ، « وَلَا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ » و نه بروز رستاخیز ، « وَ مَنْ یَکُنِ الشَّیْطَانُ

لَهُ قَرِيناً» وهر كه ديو او را هام‌تا وهام‌ساز(١) است ، «فَسَاءَ قَرِيناً (٣٨)» بدهام‌تای وهام‌سازی که اوست .

«وَ مَاذَا عَلَيهِمْ» وچه زيان دارد ايشان را ؟ «لَوْ آمَنوا بِاللهِ وَ اليَوْمِ الْآخِرِ» اگر ايمان‌آرند بخدا و بروز رستاخيز ، «وَ اَنفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللهُ» و نفقت كنند از آنچه خدای ايشان را روزی داد ، «وَ كَانَ اللهُ بِهِمْ عَليماً (٣٩)» وخدای بايشان دانـا است .

«اِنَّ اللهَ لَا يَظْلِمُ» خدای بيداد نكند ، «مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» هام سنگ يك ذرّه ، «وَاِنْ تَكُ حَسَنَةً» و كرنيكی بود ، «يُضَاعِفْهَا» توی برتوی نهد ، و ضِعف برضِعف افـزايد ، «وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ اَجراً عَظيماً (٤٠)» و از نزديك خود بآن مزدی دهد بزرگوار .

النوبة الثانية

قوله : «واعبُدوا اللهَ ولا تُشركوا به شيئاً» الآية ـ ای : وَحِّدوا اللهَ ولا تعبدوا معه غيرَه . ميكويد : خدايراپرستيد ، و باوی ديكری را مپرستيد ، او را يكتادانيد بی شريك وبی انباز ، بی‌نظير وبی‌نياز . همان است كـه جای ديكر كفت : «وقضی ربُّك اَلّا تعبدوا اِلّا اِيّاه» فرمان داد و وصيّت كرد اللهُ كه جز ويرا نپرستيد ، فرمان بريد ، و وصيت نيوشيد . و بروفق اين ، **مصطفی** (ص) كفت : «ايّها النّاس اِنّه لانبيَّ بعدی ولااُمّةَ بعدكم ، الا فَاعبدوا ربَّكم ، و صَلّوا خَمسَكم ، وصوموا شهرَكم ، و اَدّوا زكوةَ اموالكم ، طيّبةً بها انفسكم ، وأطيعوا وُلاةَ امرِكم تَدخلوا جَنّةَ ربِّكم .» ميكويد : ای مردمان پس‌ازمن پيغامبری نيست ، و پس ازشما امّت نيست ، من‌خاتم

١ ـ نسخهٔ ج : همتا و همساز .

پیغامبـرانم، وشما خاتم امّتان. هان! بیدار باشید، وپند نیوشید. خدایرا یکی گوئید، و او را یگانه ویکتا و بی‌همتا دانید. فـرمان ویرا خویشتن بیوکنید، و نماز پنجگانه بوقت خویش بگزارید، وماه رمضان روزه دارید، و زکـوة از مـال بیرون کنید، و در آن خوشدل و خوش تن باشید، و والیان خـود را طاعت دار فرمانبردار باشید، تا در بهشت شوید، و بدیدار و رضاء مولیٰ رسید.

« و بالوالدین احساناً و بذی القُربی وَ الیَتامیٰ وَ المَساکین » ـ و فرمود که با پدر ومادر و خویشان و یتیمان و درویشان نکوکار باشید، و مواسات کنید. **ابوهریره** روایت کرد که مردی آمد بر **مصطفی** (ص)، و از سختی دل خویش بنالید، و ازحضرت نبوّت مرهم جست، و مداومت خواست. رسول‌خدا (ص) گفت: اِن اردتَ أن یَلینَ قلبُك، فَاطعم المسکینَ، وَ امسح برأس الیتیم، وأطعِمه.

« والجارذِی القُربیٰ » همسایهٔ خویشاوند است، « و الجارِ الجَنب » بفتح جیم وسکون نون **عاصم** خواند بروایت **مفضل**، و این برحذف مضاف است، والتقدیر: و الجـارذی الجَنب، ای ذی الناحیة، و العرب تقول للغریب اذا اجرته: جارجَنب. باقی «والجار الجُنُب» خوانند بضمتین، وهوصفةٌ للجار، مثل قولهم: ناقةٌ اُجُدٌ ومشیة سُجُحٌ، و المراد بالجنب الغریبُ المتباعِدُ عن اهله. جُنُب اینجا بمعنی اجنبی است، و بیگانه را باین نام کردند ازبهر آنکه ازتو برجانبی بود، نه از خانـدان، وتجنّب ازین گرفته‌اند پرهیزیدن، وجنابت ازین گرفته‌اند کـه مرد درآن از**قرآن** و از نماز دور بود، وجنابت رسیده را ازین معنی جُنُب گویند.

علی‌الجمله حقوق همسایه بسیار است، و هر که بـرای تو نزدیك‌تر، ببرّ تو اولیٰ‌تر. قال‌رسول‌الله(ص): « اِلتمس الجارَ قبل‌الدّار، والرّفیقَ قبل‌الطّریق. مَن آذیٰ جارَه فقدآذانی، وَمَن آذانی فقد آذَی‌الله، ومـن حاربَ جارَه فقد حارَ بنی، وَمَن

حاربنی فقد حارب‌الله ». و قال (ص) : « إنّ خیر الأصحاب عندالله خیرُهم لصاحبه ، وخیرالجیران عندالله خیرهم لجاره » . وعن **معاذبن‌جبل** قال قال رسول‌الله(ص) : « مَن اغلقَ دونَ جاره ، مخافةً علی اهله وماله ، فلیس جارُه ذلك بمؤمنٍ ، ولیس بمؤمن مَن لم یأمن جارُه بوائقَه (١) » . قال : یارسول‌الله ماحقّ الجار؟ قال: « إنِ استقرضَك اَقرضتَه ، وإن مرضَ عُدتَه ، وإن‌ماتَ شَیَّعتَهُ ، و إن دعاك اجبتَه ، و إنِ استَعان بك اَعَنتَهُ ، وإن اصابه خـیرٌ سَرَّكَ و هنَّأتَه ، و إن اصابَته مصیبةٌ ساءَكَ و عزَّیتَه ، ولا تُطِلِ البناءَ علیه فَتَسُدَّ عنه الرّیحَ ، و تُشرفَ علیه ، الّا بإذنه ، ولا تُؤذِه بِقُتار (٢) قِدرِكَ ، الّا ان تغرف له منها ، و إذَا اشتریتَ فاكهةً فلا تخرُجْ منها شیئاً ، و مازال **جبرئیل** یـوصینی بالجار ، حتّی ظننتُ انّه سیُوَرِّثه . الجیران ثلاثة : جارٌ له ثلاثة حقوق، وجارٌ له حقّانِ ، وجارٌ له حقّ . فأمّا الّذی لـه حقوق ثلاثة ، فحقّ الإسلام وحقّ القرابة وحقّ الجِوار ، وأمّا الّذی له حقّان ، فحقّ الإسلام وحقّ الجِوار ، و أمّا الّذی له حقٌ واحد ، فالّذی له حقّ الجوار » . قالوا : یارسول‌الله ! أنُطعم المشرکینَ مِن نُسُکِنا ؟ قال : « لاتُطعموا المشرکین مِن نُسُککم ».

« والصّاحب بالجَنب » ـ هام راه است درسفر ، یا هام دکان ، یا هام‌دبیرستان ، و گفته‌اند : « الصّاحب بالجنب » کسی‌است که پیوسته باتوبود درخدمت وصحبت تو ، برامّید خیر و نفع تو . قال **ابن‌عباس** (رض) : « انّی لَأَستحیی أن یَطَأَ الرَّجل بساطی ثلاثَ مرّاتٍ لایُریٰ علیه اثرٌ مِن برّی » . « وابن السّبیل » ـ ابن‌السّبیل راه گـذاری است ، اگر توانگرباشد واگردرویش ، بحکم مهمانی بتو فـرو آید ، او را برتو سه روز حقّ مهمانی است ، پس چون بسه روز بر گذشت صـدقه باشد . **مصطفی** (ص)

---

١ ـ بوائق ج بائقة = بلا وشر . (٢) القتار = دودی کـه از مطبوخ بلند شود ، وبوی بخور و گوشت کباب واستخوان سوخته وعود .

گفت: «لِکُلّ شیءٍ زکوةٌ، وزکوةُ الدّار بیت‌الضّیافة».

«وما ملکتْ ایمانُکم» - بردگان وزیر دستان‌اند. **علی بن ابی طالب** (ع) گفت: «کان آخرُ کلام رسول‌الله (ص) الصّلوٰة، وَ اتّقوا الله فیما ملکتْ ایمانُکم». ودفع رسول‌الله (ص) الیٰ **ابی‌ذر** غلاماً، فقال: «یا **اباذر** اَطعِمه ممّا تأکل، وَ البسه ممّا تلبَس». وقال (ص): «الغنمُ برکةٌ، والابل عِزٌّ لِأهلها، والخیل معقودٌ فی نواصیها الخیرُ الیٰ یوم‌القیامة، والعبد اخوك، فان عجزَ فَاَعِنه».

«انّ‌الله لایُحِبُّ مَن کان مُختالاً فخوراً» - میگوید: الله دوست ندارد هر خرامندهٔ بکبر، لاف زن، خویشتن ستای. فخور در اشتر همچون مصرّاة است در گوسفند، و این آنست که شیر جمع کنند درپستان وی، تا مشتری پندارد که آن معتاد است واصلی، و درآن رغبت نماید، پس بخلاف آن بود. همچنین فخور از مردم آن بود که از خویشتن حالی نیکو بنماید بدعوی، وپس بی‌معنی بود. و گفته‌اند: مختال آنست که خود را عظیم داند، وبرتری نماید، واز کبر تحقیر مردم کند، و بحقوق الله قیام نکند؛ و فخور آنست که او را در نعمت بَطَر بگیرد، و خویشتن را درآن بستاید، وخدایرا عزّوجلّ در آن شکر نکند؛ و این دوکلمه در آخر این آیت از آن گفت تا اگر خویشاوند وهمسایهٔ درویش داری از ایشان ننگ نداری، و با ایشان پیوندی.

«الّذین یَبخلون» الآیة - معنی بخل از روی شرع منع واجب است ازمال؛ وبعرف وعادت عرب منع فضل مال از محتاج؛ وبزبان اشارت: ترك الایثار فی زمان الاضطرار.

«ویأمُرونَ النّاسَ بِالبَخَل» - بفتح با وخا قراءت **حمزه و کسائی** است، و همچنین درسورة **الحدید**. باقی بالبُخل خوانند بضمّ با وسکون خا درهردو سورة،

وهمالغتان . و درین لغتی دیگر حکایت کرده‌اند : وهی البَخَل بسکون الخاء وفتح الباء، قال **سیبویه** : ولم یُقرأ بهٰذه اللغة .

« الّذین یَبخلون » ـ جهوداانند که بخیلی کنند درمالهاء خویش ، ودرطاعت خدا هزینه نکنند . « ویأمُرون النّاسَ بالبخل » ، **انصار** را میفرمودند که شما بر رسول خدا نفقت مکنید که درویش شوید .

« ویکتُمون ما آتیٰهم اللهُ مِن فضلهِ » ـ و صفت ونعمت **مصطفی** (ص) در **تورات** میپوشیدند و پنهان میداشتند . آنگه خبر داد از سرانجام کار ایشان درآخرت ، وگفت : « وَ اَعتدنا » یا **محمد** ، « لِلکافرِین » یعنی الیهود ، « عذاباً مُهیناً » .

قوله : « والّذین یُنفقون اموالَهم رِئاءَ النّاس » الآیة ـ عطف است بر « الذین یَبخلون » . **سدی** گفت : این در شأن منافقان است وقومی ازمشرکان **مکه**، که برعداوت رسول‌خدا هزینه میکردند .

« ومَن یکن الشّیطانُ له قریناً » ـ معنی آنست که : هر که چنان بود قرین‌وی شیطان بود ، « فساءَ قریناً » و بدقرینی که اوست . فردا برستاخیز باوی گوید : « یالیتَ بینی‌وبینك بُعدَ المشرقین فَبِئسَ القرین » .

« ومَاذا علیهم » یعنی علی **الیهود** والمنافقین ، « لوآمَنوا باللهِ والیوم الآخر » یعنی البعث بعدالموت .

« وَ اَنفَقوا مِمّا رزَقهمُ اللهُ . » مِنَ‌الأموال فی‌الایمان والمعرفة ، « وکانَ‌اللهُ بِهم علیماً » انّهم لن یُؤمنوا .

قوله : « انّ اللهَ لایَظلم مثقالَ ذرّةٍ » ـ معنی آنست که : اللهٰ‌بنگیرد بمثقال یك ذرّه گناه نا کرده ؛ وبی‌ثواب نگذارد مثقال یك ذرّه طاعت بنده . اگر مؤمن بود ، او را

رزق دهد در دنیا ، و مزد بزرگوار در آخرت ، و اگر کافر بود او را روزی دهد در دنیا ، و پاداش آن در آخرت نه . و به قال النّبیّ (ص) : « انَّ اللهَ لایَظلِم المؤمنَ حسنةً، یُثابُ علیها الرّزقَ فی الدّنیا ، و یُجزیٰ بها فی الآخرة ، وأمّا الکافر فیُطعَم بها فی الدّنیا ، فاذا کان یوم القیامة ، لم یکن له حسنةٌ » . « مثقال » مفعالٌ من الثّقل ، ای ما کان وزنُه وزنَ الذّرّة .

خلاف است میان علما که ذرّه چیست . **ابن عباس** گفت : هی النّملة الصّغیرة ، آن مورچه که از آن خردتر و کوچکتر مور نیست آنرا ذرّه گویند . قومی گفتند : یکی از آن حشرهوا آن ساعت که آفتاب به روزن درافتد ، آن ذرّه است . **یحیی عمار** گفت : یك دانه جو چهار ارز است ، و یك ارز چهار سمسمه است ، ویك سمسمه چهار خردل است ، و یك خردل چهار ورق نخاله است ، و یك ورق نخاله چهار ذرّه است .

رویٰ **ابوسعید الخدری** قال قال رسول الله (ص) : « اذا خَلص المؤمنونَ یوم القیامة من النّار و اَمِنوا ، فما مجادلةُ احدکم صاحبَه فی الحقّ یکون له فی الدّنیا بأشدَّ مجادلةً له مِن المؤمنین لربّهم فی اخوانهم الّذین اُدخلوا النّارَ ، فیقولون : ربّنا اخوانُنا کانوا یُصلّون معنا ، ویصومون معنا ، و یَحُجّون معنا ، فأدخلتَهمُ النّار ! فیقول عزّوجلّ : اِذهبوا فَاَخرِجوا من عرفتم (۱) ، فیأتونهم ویعرفونهم بصُوَرِهم ، لاتاکلُ النّارُ صُوَرَهم ، فمنهم مَن اخذَته النّارُ الیٰ انصاف ساقیه ، ومنهم من اخذَته الیٰ کَعبیه ، فیُخرجونهم ، فیقولون : ربّنا اَخرجنا مَن امرتَنا . ثمّ یقول الله تعالی : اَخرجوا مَن کان فی قلبه وزنُ دینار من الایمان ، ثمّ مَن کان فی قلبه وزنُ نصف دینار ، حتّی یقول : من کان فی قلبه ذرّةٌ » . قال **ابوسعید الخدری** : فمن لم یُصدّق هٰذا فلیَقرأ :

۱ ـ در نسخ عرفتهم آمده است و قیاساً تصحیح شد .

« انّ‌الله لايَظلم مثقالَ ذرّة » الآية . فيقولون : ربّنا قد اَخرجنا مَن امر تَنا ، فلم يبقَ فی‌النّار احدٌ فيه خيرٌ، ثمّ يقول‌الله عزّوجلّ : شفعت الملائكة ، وشفعت الأنبياء ، وشفع الـمؤمنون ، وبقی ارحم الرّاحمين. قال : فَيَقبض قبضةً من‌النّار اوقبضتين ، لم يعملوا لِله عزّوجلّ خيراً قطُّ ، قد احترقوا حتّی صاروا حُمَماً (١) . قـال : فيُؤتی بهم الیٰ ماءٍ يقال‌له ماءُ الحياة ، فَيُصبّ عليهم، فَيَنبتون كما تَنبت الجنّة فی‌جميل‌السّيل، فيخرجون كاللّؤلؤ ، فی‌رقابهم الخواتيم ، يعرفهم اهلُ الجنّة ، هٰؤلاءِ عُتقاءالله عَزّوجلّ ، الّذين أدخلَهمُ الجنّةَ بغيرعمل عمِلوه ، ولاخيرٍ قدّموه ، فيُقال لهم : ادخُلوا الجنّةَ ، فمارأيتُموه فهو لكم ، فيقولون : ربّنا اعطيتَنا مالم تُعطِ احداً عنهم . فيقول : لكـم عندی افضلُ مِن هٰذا . فيقولون : ایُّ شیءٍ افضلُ من هٰذا ؟ فيقول : رضایَ عنكم ، فلا اسخَط عليكم ابداً » .

« و اِن تَكُ حسنةً » ـ برفع قراءت **مكی** است و **مدنی** ، يعنی : و اِن تقع حسنةٌ اَو تحدُثْ حسنةٌ ، اگريك نيكی بود از بندهٔ مؤمن ، آن مضاعف كند . باقی بنصب خوانند ، يعنی : و اِن تكن الذّرّةُ حسنةً ، اگر آن ذرّه نيكی بود مضاعف كند .

« يُضَعّفها » بتشديد قراءت **مكی** و **شامی** و **يعقوب** است ، و «يضاعفها» بالف قراءت باقی‌است ، وهمالغتان . ضاعَفَ وضعَّف بمعنی واحدٍ ، وبعضی اهل‌لغت گفته‌اند: ضعّف بتشديد ازضاعَف بـالف مه‌است در معنی . يُضاعفها ای يجعلها ضِعفين ، يضعّفها يجعلها اضعافاً كثيرةً ؛ و درست آنست كه هردو يكی‌است ، دليل براين آنكه گفت: « فَيُضاعفه اضعافاً كثيرة »، وفی‌الخبر: « اذاكان‌يوم القيامة، نادیٰ مُنادٍ علی‌رؤوسِ الأوّلين و الآخرين : هـذا فلان بن‌فلان ، من كان له عليه حقٌّ فليأته الـیٰ حقّه ، فيأتونه . ثمّ

---

١ ـ **الحمم : زغال ، خاكستر ، هرآنچه بآتش سوزد .**

يُقال له : هٰؤلاء حقوقهم . فيقول : يارب ! مِن اينَ ! وقد ذهبتِ الدّنيا . فيقول‌الله عزّوجلّ للملائكة : انظروا فی اعماله الصّالحة فأعطوهم منها . فيَنظرون فيها ، فيُعطونهم‌منها، فيَبقىٰ مثقال‌ذرةٍ من‌حسنةٍ ، فيقول الملائكة : يارّبنا ! وهو اعلم بذٰلك منهم ، اعطينا كلَّ ذی حقّ حقَّه ، وبقی‌له مثقالُ ذرّة من‌حسنة . فيقول للملائكة : ضَعِفوها لعبدی ، و اَدخلوه بفضل‌رحمتی الجنّةَ »، فذٰلك قوله تعالى :« و اِن تكُ حسنةً يُضاعفها و يُؤتِ من‌لدنه اجراً عظيماً » .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « وَاعبُدوا اللهَ ولا تُشركوا به شيئاً » الآية - ابتداءآیت ذکر توحید است ، وتوحید اصل علوم است ، وسرّ معارف ، ومایهٔ دین ، وبناء مسلمانی ، وحاجزمیان دشمن و دوست . هرطاعت که با آن توحید نیست آنرا ورجی(١) و وزنی نیست ، و سرانجام آن جزتاریکی و گرفتاری نیست ، وهرمعصیت که با آن توحید است حاصل آن جزآشنائی و روشنائی نیست . توحید آنست که خدایرا یکتا گوئی ، و او را یکتا باشی . یکتا گفتن توحید مسلمانان است ، ویکتا بودن مایهٔ توحید عارفان . توحید مسلمانان دیو راند ، گناه شوید ، دل گشاید . توحید عارفان علایق بَرَد ، خلائق شوید ، وحقایق آرد . توحید مسلمانان پند بر گرفت ، دربگشاد ، بار داد . توحید عارفان رسوم انسانیّت‌محو کرد ، حجاب بشریّت بسوخت ، تا نسیم‌اُنس دمید ، ویادگار ازلی رسید ، و دوست بدوست نگرید . توحید مسلمانان آنست که گواهی دهی خدایرا بیکتائی در ذات ، وپاکی درصفات ، و ازلیّت در نام و درنشان . خدائی که جزاو خدا نه ، وآسمان و زمین را جز او کردگار نه ،

---

١ - نسخهٔ ج : قدری .

وچنو(١) درهمه عالم وفادار نه. خدائی که بقدر ازهمه بَرَاست. بذات و صفات زَبر است. از ازل تا ابد خداوند اکبر است. هرچه درعقل مُحالست الله بر آن قادر بر کمالست، و در قدرت بی‌احتیالست، ودر قیّومیّت بی گشتن حالست، و در ملك آمن‌از زوالست، و در ذات وصفات متعالست. کس نه‌بینی ازمخلوقان که نه در وی نقصان است، یا از عیب نشانست، وکردگار قدیم از نقصان پاك، و از عیب منزّه، واز آفات بری. نه‌خورنده ونه‌خواب گیر،نه‌محلّ‌حوادث نه‌حال گرد، نه‌نوصفت، نه تغیّرپذیر. پیش‌از کی‌قائم، پیش‌از کرد جاعل، پیش‌ازخلق‌خالق، پیش‌ازصنایع قدیر.

قد کان کهوَالانَ کلَّ اَوانِ فِبِذاته و صفاته و کماله

شیخ‌الاسلام انصاری قدّس‌الله روحَه گفت: توحیدمسلمانان میان سه‌حرفست: اثبات صفت بی‌افراط، ونفی تشبیه بی‌تعطیل، و برظاهـر برفتن بی‌تخلیط. حقیقت اثبات‌آنست که: هرچه خدا گفت که ازخود بربیان است، و **مصطفی** (ص) گفت که ازحق برعیان‌است، تصدیق وتسلیم درآن پیش گیری، وبرظاهر آن میستی(٢)، وآنرا مثل‌نزنی، و ازضیغت بنگردانی، وبخیال گردآن نگردی، که الله درعلم‌آید، درخیال‌نیاید، و از تفکّردرچگونگی‌آن بپرهیزی، وتکلّف وتأویل درآن نجوئی، و از گفتن وشنیدن‌آن نپیچی، وبحقیقت دانی که معلوم ازصفات الله خلق را، نام آنست، وادراك بآن قبولِ آنست، وشرط درآن تسلیم آنست، وتفسیرآن یاد کردن آنست. ذاتِ الله بقدر الله دان، نه بمعقول خلق. صفات او بسزاءِ او دان، نه بفکرتِ خلق. توان او بقدر او دان، نه بحیلت خلق. او هستی است یکتا، از اوهام جدا، وز تکییف برتا. هرچه خواهد کند، نه بحاجت، که ویرا بهیچیزحاجت نیست، بلکه بخواست راست کند، وعلم پاك، وحکمت سابق، وقدرت نافذ. سخن وی‌حق،

١ ـ چنو = چون او. ٢ ـ نسخه: بیستی.

و وعدهٔ وی راست ، و رسول وی امین ، وسخن وی بحقیقت موجود در زمین ، باو پیوسته دائم ، وحجّت وی بآن قائم ، قضاء او مُبرم ، و امرونهی وی محکم ، « اَلا لهُ الخلقُ والأمرُ تبارك‌الله ربّ‌العالمین » . اینست توحید سمعی ، وشناخت خبری . باین توحید ببهشت رسند ، وز دوزخ برهند ، وزخشم حق آزاد شوند . وضدّ این توحید شرك مهین است ، هـر که ازین توحیدِ سمعی بـاز ماند ، در شركِ مهین بماند ، وز مغفرت الله درماند . امّا توحید دیگر : توحید عارفان است ، و حلیت (۱) صدّیقان . سخن‌درین توحید نه کارآب و گل است ، ونه جای زبان ودل است . موحّد ایدربزبان چه گوید ، که حالش خود زبان است ! عبارت چون کند ازآن توحید ، که عبارت از آن عین بهتان است ! این توحید نه ازخلق است ، که آن ازحق‌نشان است . ازآنست که رستاخیزدل ، وغارت جان است .

ما وَحّد الواحدَ من واحدٍ اِذ کلُّ مَن وحّده جـاحدُ

توحیدُ مَن ینطق عن نعته عـاریةٌ ابطلهـا الواحـدُ

تـوحیدُه ایّـاه تـوحـیدُه و نعتُ من ینعته لاحـدُ

پیر طریقت گفت : الهی ! عارف ترا بنور تو میداند . از شعاع وجود عبارت نمیتواند . موحدّ ترا بنورقرب میشناسد . درآتش مهرمیسوزد . ازناز باز نمیپردازد . خداوندا یافتِ ترا دریافت میجوید . از غرقی درحیرت ، طلب از یافت باز نمیداند . مسکین او کـه او را بصنایع شناخت . درویش او که او را بدلائل جست . از صنایع آن باید جست که درآن گنجد . از دلایل‌آن باید خواست که ازآن زیبد . حقیقت توحید برزبان خبر کی‌آویزد . این نه‌آن توحید است که استدلال و اجتهاد بآن پیوندد ، یا شواهد وصنایع برآن دلالت کند ، یا بوسیلتی از وسائل مستحِقّ گردد .

۱ ـ نسخه : حیلت .

آن یافتی است در غفلت، ناخواسته درآمده، و رهی باخود پرداخته، در مشاهدهٔ قریب ومطالعهٔ جمع افروخته، مهر ازل سود کرده، و دو گیتی بزیان برده!

زیان جان گر از دیدارت آید

زیان جان بجان باید خریدن

پیر طریقت گفت: الهی! نشان این کار ما را بی‌جهان کرد، تا ازتن نشان ما را هم نهان کرد. دیده وریِ تو رهی را بی‌جان کرد. مهر تو سود کرد، و دو گیتی زیان کرد. الهی دانی بچه شادم؟ بآنکه نه بخویشتن بتو افتادم. تو خواستی نه من خواستم، دوست بر بالین دیدم چون از خواب برخاستم.

اَتانی هواها قبلَ أن اعرفَ الهوىٰ

فصادف قلباً فارغاً فتمکّنا

موسی بطلب آتش میشد که اصطناع یافت. او بی‌خبر بود که آفتاب دولت برو تافت. **محمد**(ص) درخواب بود که مبشّر آمد که: بیا تامرا بینی. من خریدار تو ام. تو بی‌من چند نشینی؟ نه **موسی**(ع) بگفتار طمع داشته بود، ونه **محمد**(ص) بدیدار. پس یافت در غفلت است جزین مپندار. الهی! بهاء عزّت تو جای اشارت نگذاشت، جلال وحدانیّت تو راه اضافت برداشت، تا گم کرد رهی هرچه در دست داشت، وناچیز گشت هرچه رهی پنداشت. الهی! از آنِ تومیفزود، و از آنِ رهی میکاست، تا آخرهمان ماند که اول بود راست!

محنت همه در نهاد آب و گل ماست

پیش از گل ودل چه‌بودآن حاصل‌ماست

بنده بآن توحید اوّل ازدوزخ برست، و ببهشت رسید، و باین توحید برست بدوست رسید.

« ولا تُشرکوا به شیئاً » - شرك بزبان شریعت آنست که باعتقاد معبودی دیگر گیری ، و بوحدانیّت الله اقرار ندهی ، و بزبان طریقت شرك آنست که در کاینات موجودی دیگر بجزالله بینی ، وبا اسباب بمانی .

شیخ‌الاسلام انصاری گفت : سبب ندیدن جهل است ، امّا با سبب بماندن شرك است .

آنکه در سیاق آیت ذکرهمسایگان کرد ، و مراعات حقوق ایشان فرمود ، گفت : « والجارِ ذی‌القُربیٰ والجارالجُنُب والصّاحب بالجَنب » ، وهمسایگان بسیاراند ، وحقوق ایشان براندازهٔ قرب ایشان : همسایهٔ سرای است ، وهمسایهٔ نفس ، وهمسایهٔ دل ، وهمسایهٔ جان . وهمسایهٔ سرای آدمیست ، وهمسایهٔ نفس فریشته است ، وهمسایهٔ دل سکینهٔ معرفت ، وهمسایهٔ جان حق جلّ جلاله . همسایهٔ سرای را گفت : « والجار ذِی القربیٰ » ، وهمسایهٔ نفس را گفت : « واِنّ علیکم لحافظین » ، وهمسایهٔ دل را گفت : « اَنزل‌السّکینةَ فی‌قلوب‌المؤمنین » ، وهمسایهٔ جان را گفت : « وهومعکم اینما کنتم » .

امّا حق همسایهٔ سرای آنست که مراعات وی بنگذاری ، وبمواسات خویش هروقت او را ازخود شاکروآسوده داری . وحق‌همسایهٔ نفس آنست که او را بطاعت خویش شاد داری ، و از معاصی خویس او را رنجور نکنی ، تا چون ازتو بر گردد ، خشنود وشاکر بر گردد . وحق‌همسایهٔ دل آنست که معرفت‌خویش‌ازشوائب بدعت و آلایش فتنه وحیرت پاک داری ، وبلباس‌سنّت و پیرایهٔ حکمت‌آراسته کنی . وحق همسایهٔ جان آنست که اخلاق را تهذیب کنی ، و اطراف را ادب کنی ، وخاطر پر از حرمت داری ، وقدم‌ازدو گیتی بر گرفته ، وازخود باز رسته ، وحق را یکتا شده .

دراخبار بیارند که الله گفت : « یا**محمد** ، کُن بی کما لم‌تکن ، فأکونَ لك کمالم ازلْ » .

تا با خودی از چه همنشینی با من

ای بس دوزی که از تو باشد تا من

در من نرسی تا نشوی یکتائی
کاندر ره عشق یا تو گنجی یا من!

۹- النوبة الاولى

قوله تعالی: «فَكَيْفَ اِذَا جِئْنَا» چون بزرگوار روزی بود آنکه ماآریم، «مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ» از هر گروهی، «بِشَهِيدٍ» پیغامبری بگواهی، «وَجِئْنَا بِكَ» وآریم ترا، «عَلٰى هٰؤُلَاءِ شَهِيداً (۴۱)» برایشان بگواهی.

«يَوْمَئِذٍ» آنروزهن (۱) «يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا» دوست دارد وخواهد ایشان که کافر بودند درین جهان، «وَعَصَوُا الرَّسُولَ» و سر کشیدند از استوار داشتن رسول، «لَوْ تُسَوّٰى بِهِمُ الْاَرْضُ» اگر زمین با ایشان هموار کنندی (۲)، «وَلَا يَكْتُمُونَ اللّٰهَ حَدِيثاً (۴۲)» و از خدای هیچ سخن پنهان ندارند.

«يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای ایشان که بگرویدند، «لَا تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ وَاَنْتُمْ سُكَارٰى» گرد نماز مگردید آنکه که مستان بید (۳)، «حَتّٰى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ» تا آنکه که چنان بید که دانید که چه میخوانید، «وَلَا جُنُباً» و گرد نماز مگردید آنکه که جُنب باشید. «اِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ» مگر در راه رفتن و در مسجد گذشتن [بی نشستن وایستادن] «حَتّٰى تَغْتَسِلُوا» تا آنکه که پیشتر غسل کنید، «وَاِنْ كُنْتُمْ مَرْضٰى» و اگر بیمار بید(٤) که آب فرا خویش نیارید برد، «اَوْ عَلٰى سَفَرٍ» یادر سفری بید وآب نیابید، «اَوْجَاءَ اَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ» یا یکی ازشما ازحاجت آدمی آمده بود [وآبدست می باید کرد] «اَوْلَا مَسْتُمُ النِّسَاءَ» یا بپوست خودپوست زنان پاسیده بید، «فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً» وآب نیابید، «فَتَيَمَّمُوا» آهنگ کنید، «صَعِيداً طَيِّباً» خاکی پاك، «فَامْسَحُوا» بپاسید بآن خاك، «بِوُجُوهِكُمْ» رویهای خویش، «وَاَيْدِيكُمْ» و دو دست خویش همه، «اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَفُوّاً غَفُوراً (۴۳)»

---

۱ ـ چنین است در نسخهٔ الف، سایر نسخ: آنروز. ۲ ـ نسخهٔ الف: هموار کنندید. ۳ ـ نسخهٔ ج = باشید. ٤ ـ نسخهٔ ج = بیماران باشید.

که الله در گذارنده است آمرزگار همیشهٔ.

« أَلَمْ تَرَ » نه‌بینی ، ننگری ؟ « إِلَى الَّذِينَ اُوتُوا » بایشان که ایشانرا دادند، « نَصِيباً مِنَ الْكِتَابِ » بهره‌ای از کتاب آسمانی ، « يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ » گمراهی میخرند ، « وَ يُرِيدُونَ » ونیز میخواهند ، « اَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ (۴۴) » که شما راه گم کنید .

« وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِاَعْدائِكُمْ » والله داناتر دانائیست بدشمنان شما ، « وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ وَلِيّاً » وخدای یاری‌بسنده است ، « وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ نَصِيراً (۴۵) » و داوری داری بسنده .

« مِنَ الَّذِينَ هَادُوا » از ایشان که جهود شدندقومی‌هستند ، « يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ » سخنان الله می‌بگردانند ، « عَنْ مَوَاضِعِهِ » ازآن جایهای خویش ، « وَ يَقُولُونَ سَمِعْنَا » و بزبان میگویند که شنیدیم ، « وَ عَصَيْنَا » و [در دل میدارند که] فرمان‌بردار نه‌ایم ، « وَ اسْمَعْ » [چون بنزدیك تو آیند گویند] بمانیوش ، « غَيْرَ مُسْمَعٍ » ، [و دردل میدارند که] شنوایندهٔ مباد ، « وَ رَاعِنَا » وبزبان میگویند تراکه « راعنا » [وبآن هجوتو میخواهند] ، « لَيّاً بِاَلْسِنَتِهِمْ » این گردانیدن زبان عربی است بزبان عبری درسخن « وَ طَعْناً فِي الدِّينِ » وطعن جستن است در دین [اسلام و رسول خدا] ، « وَلَوْ اَنَّهُمْ قَالُوا » واگر ایشان گویندید(۱) « سَمِعْنَا وَ اَطَعْنَا » شنیدیم و فرمان‌بردیم [بزبان‌وبدل] ، « وَ اسْمَعْ وَانْظُرْنَا » و[گویندید(۲) بجای راعنا که« اسمع وانظرنا»] نیوش و در ما نگاه کن ، « لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ وَ اَقْوَمَ » ایشانرا به باشد و راست‌تر باشد ، « وَلٰكِنْ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ بِكُفْرِهِمْ » ، لکن‌خدای برایشان لعنت کرد بکافرشدن ایشان ، « فَلَا يُؤْمِنُونَ اِلَّا قَلِيلاً (۴۶) » تا بنگروند مگراند کی .

۱و۲ - نسخه ج = گویند .

« يَا اَيُّهَاالَّذِينَ اُوتُوا الـكِتابَ » ای ایشان کـه ایشان را **تورات** دادند ، « آمِنُوا بِمَا نَزَّلنَا » بگروید بقرآن که فروفرستادیم ، « مُصَدِّقاً لِمَا مَعَـكُمْ » استوار دار و گواه آن **تورات** را که باشماست ، « مِنْ قَبْلِ اَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً » پیش از آنکه صورت رویها بستریم ، « فَنَرُدَّهَا عَلىٰ اَدْبَارِها » وآن رویهای صورت سترده باپسها گردانیم ، « اَوْنَلْعَنَهُمْ » یا ایشان را لعنت کنیم « كَما لَعَنَّا اَصحابَ السَّبْتِ » چنانکه لعنت کردیم خداوندان شنبه را [که ماهی گرفتند درشنبه] ، « وَكَانَ اَمْرُاللّٰهِ مَفْعولاً (۴۷) » وفرمان که خدای دهد بآن کار کردنی است .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « فَكَيفَ اِذا جِئْنا » الآية ـ این کلمهٔ تعظیم است، بلفظ تعجّب میگوید ، ودرضمن آن توبیخ منافقان وجهودان است که صفت ایشان از پیش رفت. میگوید : چون بود حال آن جهودان ومنافقان در آن روز رستاخیز ؟ و روا بود که این کلمهٔ تعجّب تعظیم روز رستاخیز را بود ، یعنی که چون بزرگوار و چه عظیم روزیست آنروز رستاخیز ! که ازهر امّتی درهر دوری که بودند پیغامبر ایشان بیاریم ، تا برامّت خویش گواهی دهند ، نیکانرا برنیکی و بدانرا بر بدی ، و گواهی دهند قومی را که رسالت پذیرفتند ، و استقبال فرمان حق کردند ، و گواهی دهند برقومی که رسالت نپذیرفتند ، و ازحق سر کشیدند .

آنکه گفت : « وَجِئْنا بِكَ » وترا نیز بیاریم ای **محمد** ، « عَلىٰ هٰؤُلآءِ شَهيداً » تا برین کافران **مکه** و منافقان **مدینه** گواهی دهی ، که چه کردند از نابکار ؟ و چه گفتند از ناسزا ؟ **عبدالله‌مسعود** گفت : رسول خدا (ص) مرا فرمود که : از قرآن چیزی برخوان ، **سورةالنساء** برخواندم ، تا اینجا رسیدم که« فكيف اذاجئنا مِن كلّ

امّة بشهید» ، گریستن برسول (ص) درافتاد ، آنگه گفت : بس که خواندی .

« یومئذ » ـ یعنی : فی ذلك الیوم ، « یَوَدّ الّذین کفروا » یعنی کفّار امّة محمد(ص) ، « وعصَوُا الرّسولَ » وهو نبیّنا محمد(ص) « لو تَسَّوّیٰ » بفتح تا و تشدید سین ، بی‌امالت ، مدنی و شامی خوانند ، علی بناءالفعل للفاعل ، واین از باب تفعّل است مطاوع سَوّیٰ ، یقال : سوّیتُه فَتَسَوّیٰ ، و اصل ، تتسوّیٰ است مضارع تسوّیٰ . تاء دوم درسین‌مدغم کردند تَسَّوّیٰ شد . حمزه و کسائی تَسَوّیٰ خوانند بفتح تا و تخفیف سین بامالت ، واصل‌هم تتسوّی است ، تاء دوم که ایشان مدغم کردند اینان حذف کردند ، و اِمالت این فعل نیکوست ، که الفش درتثنیه یاء میگردد ؛ و دریـن‌هردو قراءت فعل مسند است بازمین ؛ واین برسبیل اتّساع ومجاز است ، ومعناه : لوتسوّوا بالأرض فیَصیرون مثلَها تراباً ، کماقال تعالیٰ : «و یقول الکافر یالیتنی کنتُ تراباً » . این همچنانست که گوئی : ادخلتُ الخاتمَ فی‌الاِصبع » . باقی « لوتُسَوّیٰ » خوانند بضمّ تاء وتخفیف سین بی‌امالت ، علی بناءالفعل للمفعول به ، و این ازباب تفعیل‌است، مضارع سوّیتُ ، یقال: سوّیتُ بفلانٍ الأرض، اذا دفنتَه فیها فتسوّتْ به الأرضُ، ومعناه: و یُجعلون والأرضُ سواءً . میگوید : در آن روز منافقان و مشرکان که از استوار داشتن‌رسول(ص) وپذیرفتن رسالت‌وی سر کشیدند ، خواهند وآرزو کنند که: اگر زمین را با ایشان هموار کنندید(١) ، یعنی‌دوست دارند که ایشان را بازمین یکسان کنند ، و ایشانرا خاك گردانند . وچون بفتح تاء خوانی معنی آنست که : خواهند وآرزو کنند که اگر زمین با ایشان هموار شدی(٢) ، یعنی دوست دارند که خاك شدندی ومانند زمین گشتندی ، و باآن یکی‌شدندی . وتفسیر این‌آیت‌آنجا است که گفت : «ویقول الکافر یالیتنی کنتُ تراباً » ، واین‌آنکه گویند که ربّ‌العالمین بهایم

---

١ ـ نسخهٔ ج : کنندی . ٢ ـ نسخهٔ الف : شید .

را وجمله طیور وسباع را گوید: «کونی تراباً فتصیر تراباً».

«تُسوّیٰ بهمُ الأرضُ ولا یکتمون اللهَ حدیثاً» - این کلمه از مشکل قرآن است که جائی دیگر گفت حکایت از مشرکان: «واللهِ ربّنا ما کنّا مشرکین»، و جائی دیگر: «بل لم نکن ندعوا مِن قبلُ شیئاً»، ایشان درقیامت خواهند گفت که: ما هرگز مشرك نبودیم، وجز ازخدای نپرستیدیم، واین پنهان داشتن کفروشرك است، واینجا میگوید: «ولا یکتمون اللهَ حدیثاً» هیچ سخن از الله پنهان ندارند. معنی آنست که: لایستطیعون ان یکتموا الله حدیثاً. ابن عباس گفت: ایشان در قیامت چون بینند که الله گناهان اهل اسلام میآمرزد، وشرک نمیآمرزد، گویند: ما نیز اهل گناهان بودیم نه اهل شرك. ربّ العزّة با ایشان گوید: «اینَ شرکاءُکمُ الّذین کنتم تزعُمون»؟ کجااند آن انبازان شما بامن که میگفتید بدروغ؟ ایشان گویند: «واللهِ ربّنا ما کُنّا مُشرکین» بالله خداوند ما که ما هرگز از انباز گیران نبودیم باخدای؛ آنگه مهر بردهنهای ایشان نهند، ودستها وپایهای ایشان گویا کنند، تا کردهای ایشان همه باز گویند. آنگه باشد که ایشان آرزو کنند که با زمین هموار شدندی، واین کتمان نکردندی، که برالله هیچ چیز پوشیده نشود.

«یا ایّها الّذین آمنوا لا تقربُوا الصّلٰوةَ وَ اَنتم سُکاریٰ» - قرُب یقرُب بروزن فعُل یفعُل، قرب وقوع است، وقرِب یقرَب علی فعِل یفعَل قرب لزوم است، قرِبَ یعنی گرد چیزی گشت و نزدیک آن گشت، و قرُبَ نزدیك شد، و امّا قَرَبَ یَقرُبُ فهو من قُرب الماء اذا اوردَه. وسُکر مأخوذ است ازسَکر، وسَکر بستن بود، یقال: سکرتُ الماء ای حبسته، ومستی را از آن سُکر گویند که فهم فرو بندد برصاحب خود، و عقل محتبس شود. میگوید: ای ایشان که بگرویدند گرد نماز مگردید در حالت مستی، یعنی گرد جای نمازمگردید نماز کردن را، واین آیت پیش از آیت تحریم

خمر آمده، وشرح این قصّه درسورةالبقره رفت. **ضحاك بن مزاحم** گفت: این نه سُکرخمراست، که‌این سکرخوابست، یعنی که با غلبهٔ خواب واضطراب عقل، نماز مکنید. و بروفق این تفسیرخبر **مصطفی** (ص) است: «اذا نعسَ الرّجلُ وهو یُصلّی فلینصرفْ، لعلّه یدعو علیٰ نفسه وهو لایدری»، و یقرُب منه قوله (ص): «اذا قام احدُکم مِنَ‌اللّیل، فاستعجمَ القرآنَ علیٰ‌لسانه، فلم یَدْرِ مایقول‌فلیضطجع». و روایت کنند از **عبیدةالسلمانی** که گفت: این‌آیت درشأن کسی‌است که حاقن بود، وآن خبر بدلیل‌آرد که **مصطفی**(ص) گفت: «لایُصلِّینَّ احدُکم وهویُدافع الأخبثَیْن». وقول درست‌آنست که: سُکر خمراست، واعتماد برآنست.

«ولاجُنباً» ـ نصب علی‌الحال است، یعنی: لاتقربوا الصّلٰوة وأنتم جنب. میگوید: گرد جای نماز مگردید درحال جنابت. اگر گوئیم «لاتقربُوا الصّلوة» میگوید: گرد جای نماز مگردید، تقدیر چنان باشد که: لاتقربوا موضعَ الصّلوة وهوالمسجد، فحذف المضافَ وأقام المضافَ الیه مقامه. جُنُب نامی است مرد را و زن را، و وحدانرا و جمع را، یقال: رجل جنب وامرأة جنب ورجال جنب و نساء جنب. جنابت بایلاج حاصل شود یعنی: بتغییب الحشفة فی‌ایّ فرجٍ کان، اگر چه انزال باآن نبود، یا بانزال حاصل شود اگرچه ایلاج باآن نبود، ومرد و زن درآن یکسان است.

آنکه گفت: «الّاعابِری سبیلٍ» ـ میگوید در حال جنابت گرد مسجد مگردید، مگردر راه رفتن وآنجا بگذشتن، که راهی دیگر نباشد، وضرورت بود، یا درمسجد خفته بود وجنابتش رسد بیرون رفتن او را ضرورت بود، یا آب که در آن غسل میکنند، درمسجد بود، بکنارهٔ آب رفتن ضرورت بود. **یزیدبن ابی‌حبیب** گفت: جماعتی بودند از **انصار** که درهای سرای‌ایشان درمسجد بود، وچون‌بیرون

می‌آمدند درحال جنابت ممرّ ایشان درمسجد میبود ، و ایشان را از آن کراهیت میآمد . ربّ‌العالمین درشأن ایشان این آیت فرستاد ، و ایشان را در مسجد گذشتن درحال جنابت رخصت داد . امّا **علی** و **ابن‌عباس** و **ابن جبیر** و **ابن‌زید** و **مجاهد** وجماعتی میگویند که : «الّا عابری سَبیلٍ» معنی آنست که : الّا اَن‌تکونوامسافرین، ولا تَجِدون الماءَ فتَیَمّموا ، وبقول اینان صلوة عین نمازاست ، نه جای نماز ، و در آن حذف مضاف نیست . میگوید درحال جنابت نماز مکنید ، تا آنکه که غسل کنید ، مگر که مسافران باشید ، وآب نیابید ، تیمّم کنید در آن حال ، و نماز کنید که روا است .

«حتّی تَغتَسِلوا» ـ یعنی : مِن‌الجنابة . وغسلهای واجب چهاراند : غسل‌جنابت، وغسل حیض ، وغسل نفاس ، وغسل دادن مرده . بعداز این چهارغسلها همه مسنون است و آن‌دوازده‌اند : غسل آدینه ، وغسل‌هردوعید ، وغسل آفتاب وماه گرفتن ، وغسل استسقا ، وغسل کافر که مسلمان شود ، وغسل دیوانه که باهوش آید ، و غسل کردن از شستن مرده ، و غسل احرام ، وغسل درمکّه رفتن ، و غسل وقوف ، و غسل رَمْی ، و غسل طواف .

وفرض‌غسل آنست که همهٔ تن بشوید ، وآب بأصل مویها برساند ، و نیّت‌رفع جنابت کند . و کمال‌غسل آنست که درخبر **عائشه** است ، قالت : «کان رسول‌اللّه(ص) اذا اغتسل من‌الجنـابة بَدَأَ فغَسل یدیه ، ثمّ یتوضّأُ کما یتوضّأُ للصّلـوة ، ثمّ یُدخل اصابعه فی‌الماء ، ثم یُخلّل بها اصولَ الشَعر ، ثمّ یَصبُّ علیٰ رأسه ثلاثَ غرفاتٍ مِن‌ماءٍ، ثمّ یُفیض‌المآءَ علی جلده کلّه» .

«و إن کنتم مَرضیٰ» ـ واگر بیماران باشید ، یعنی بیماری که رسیدن آب بوی زیان دارد ، چنانکه برتن جراحتی‌دارد ، یا شکستگی‌عضوی از اعضاء ، یاآبله

و مانند آن ، ویرا درین بیماری رخصت هست که آب بگذارد ، وتیمّم کند ، بدلیل خبر **جابر عبدالله** ، گفتا : درسفری بودیم ویکی را از رفقاء ما سر بشکستند ، و او را احتلام رسید . از یاران خود پرسید که مرا هیچ رخصتی بود آب بگذاشتن و تیمّم کردن ؟ ایشان گفتند : ترا هیچ رخصت ندانیم در تیمّم با قدرت آب . آنگه غسل کرد ، وفرمان یافت . رسول‌خدا را از آن خبر کردند ، گفت : «**قتلوه قتلهمُ‌الله** ، ألاسألوا اذا لم‌یعلموا ؟ فا نّما شفاء العیّ السّؤال ، انّما کان یَکفیه أن یتَیمّم ، و یعصِب علی جرحه خرقةً ، ثم یمسَح علیها ، ویغسِل سائر جسده » .

« اَوعلیٰ سفر » - یادرسفری باشد ، اگردراز بود آن سفر یا کوتاه ، چون آب نیابد، یا افزونی از آب خوردنی نیابد ، و وقت نماز درآید ، تیمّم کند . امّا اگر عذر بیماری و سفر نبود ، وآب‌نیابد بمذهب **شافعی**(رض) آنست که تیمّم کند، ونماز کند ، پس چون بآب در رسد آن نماز قضا کند . و **مالك و اوزاعی و ابویوسف** میگویند بتیمّم نماز کند ، وبروی قضاء نماز نبود . **ابوحنیفه** گفت : نه تیمّم کند و نه نماز ، تا آنگه که بآب در رسد وبوضو نماز کند .

« اَوجاء احدٌ منکم مِن الغائط » - غائط گَو است در زمین ، و اینجا کنایت از قضاءِ حاجت‌آدمی . و این نام غائط از آن افتاد که عرب را کُنُف(۱) نبود در جدران ، در زمان اوّل بصحرا میشدند ، و گَو ها میجستند نشست را .

« اَولَمَستمُ النّساء » - بی‌الف اینجا و در سورة **المائده** قراءت **حمزه و کسائی** است ، از لمس یلمس ، واین لمس هم بدست بود ، وهم بدیگر جوارح . و بلفظ فعل ازآنست که فعل درباب مباشرت ومباضعت مضاف با مرد است ، ومثل این در قرآن آمده است بر لفظ فعل، چنانکه گفت :«لم یَمسَسْنی بشر » ، « لم یَطمثهنّ ».

۱ - الکنیف : مستراح ، ج کنف .

باقی « لامستم » بألف خوانند در هردو سورة . و روا باشد کـه فعل هم از یکی باشد ، و گرچه تلفظ فاعَلَ است چون عاقبتُ اللِصَّ ، و طارقتُ النعلَ ، و عافاكَالله . و روا بود که فعل از هردو بود ، کالمجامعة و المباضعة و المباشرة ، لِاشتراكهما فی ذلك . و درمعنی لمس وملامسة علما مختلف اند . **علی بن ابی طالب** (ع) و **عبدالله بن عباس** و **ابوموسی** و **حسن** و **مجاهد** و **قتاده** گفتند : بمعنی مجامعت است ای جامعتم . و**ابوحنیفه** واصحاب او برین‌اند ، وکان **ابن‌عباس** یقول : ارادَالله بهالجماعَ وکنّیٰ عنه لأنه کریمٌ . و**عمرو بن عبدالله مسعود** ، و**عبدالله‌عمر** ، و **عمار یاسر** ، و **شعبی** ، و **نخعی** ، و **ابوعبیده** گفتند : التقاء بشرتین است : بشره به بشره رسیدن، و اهل **مدینه** واهل **حجاز** و**شام** برین‌اند ، ومقوّی این قول دلالت لفظاست بر آن ، وحمل‌المعنی علی‌اللفظ اولیٰ من حمله علی‌الکنایة عنهُ من‌غیر ضرورة دَعَتْ الیه .

و درحکم آیت فقها مختلف‌اند : مذهب **شافعی** آنست که اگـر مرد زن را پاسد ، یا زن مرد را پاسد بدست یا بغیردست ، چنانکه بی‌حائلی بشره ببشره رسد ، طهـارت پاسنده باطل گشت ، و در طهارت پاسیده دوقول است : ومذهب **اوزاعی** آنست که اگربدست پاسد طهارت بـاطل شود ، وبغیردست باطل‌نشود همچون مسّ فرج ، ومذهب **مالك** و **احمد** و **اسحق** و **لیث‌سعد** آنست که : اگر بشهوت پـاسد طهارت منتقض شود ، و اگـر بی‌شهوت بود منتقض نشود . و مـذهب **ابوحنیفه** و **ابویوسف** آنست که : اگر پاسیدن تمام باشد بغایتی که از آن انتشار پدیـد آید ، طهارت باطل کند ، واگر چنین نبود باطل نکند . واگرطفله‌ای باشد کـه درمحلّ شهوت نباشد ازصغر ، یا زنی از ذوات الرّحم که نکاح وی او را حلال نباشد ، **شافعی** را درین دوقول است . و درپاسیدن موی وناخن و دندان خلافست ، وجماعتی از اصحاب وی بر آنند که بپاسیدن این هرسه ، طهارت منتقض نشود قولاً واحداً .

« اولٰـمَسْتُمُ النّساءَ فلَم تجدوا ماءً فتيمّموا صعيداً طيّباً» ـ ميگويد : اگرزنانرا پاسيده باشيد ، و آبدست بايد كرد ، يابزن رسيده باشيد ، وغسل بايد كرد ، و آب نيابيد تيمّم كنيد . معنىتيمّم قصد است ، يقال ـ يَمَّمَ وتيمّمَ ایقصدَ ، والصعيد التّراب، سمّی صعيداً لأنّه يصعَد مِن باطن الأرض . ميگويد :آهنگ خاك پاك كنيد ، خاكی خشک ، آزاد از آميغ ، مگراز ريك . صعيد روی زمين است ، و« طيّب» آنست كه نه پليد باشد نه آميخته باچيزی ، نه از جنس زمين . و تيمّم از خصائص ايـن امّت است ، هرگز هيچ امّت را نبودست پيش ازين امّت . **مصطفی** (ص) گفت : « فُضِّلنا علیالنّاس بثلاث : جُعلت الأرض كلّها لنا مسجداً ، وجُعلت تربتُها لنا طهوراً ، اذالمنجد الماءَ ، و جُعلت صفوفُنا كصُفوف الملائكة » و بدو تيمّم آنست كه **عائشه** روايت كند ، و اين خبردرصحيح است ، گفت : بارسولخدا (ص) دربعضی از سفرها بيرون شديم ، چون به **ذات‌الجيش** رسيديم ، عقد من گم شد ، وآنجا قطره‌ای آب نبود باكس ، و دشتیمجدب بینبات وبیآب بود . **مصطفی** (ص) آنجا بيستاد ، و مردمان برجستن آن برخاستند . مردمان **ابوبكر** را گفتند : بينی كه **عائشه** چه‌كرد ؟رسول خدا و ياران را اينجا موقوف كـرد ، و بـا هيچ كس قطره‌ای آب نه ، در دشتی خشـك . **ابوبكر** آمد نزديـک **مصطفی** (ص) ، و **مصطفی** سر در كنار من نهـاده بود ، ودر خواب شده ، و مرا گفت كه : رسول خدا را اينجا در زمينی خشك بیآب بداشتی ، و باكسقطره‌ای آب نه ، و بامنعتاب ميكرد ، وآنچهالله خواستميگفت ، وسردست درپهلوی من ميزد . **مصطفی** (ص) سر بر كنارمنداشت درخواب ، ومن نميتوانستم جنبيدن كه نبايد كه بيدار شود . آنجا بوديم چون بـامداد شد قطره‌ای آب نبـود **جبرئيل** آمد ، و فرمان آورد بتيمّم . **سيدبن‌حضير** گـفت : ماهیَ بأوّلِ برَكتكم ياآلَ **ابیبكر** ؟ و چون شتر بر كرديم بر گرفتن را ، عقد مـن از زير پهلوی شتر بيرون آمد .

امّا کیفیّت تیمّم آنست که : چون وقت نماز در آید اوّل آب طلب کند ، اگر آب نیابد ، یا چندان یابد که خوردن ویرا ، ورفیقان ویرا چیزی بسر نیاید ، یا در راه آب دزدی باشد، یا کسی یا چیزی که ازوی ترسد، یا آب مِلك دیگری بود ، وبوی نفروشد مگر بزیادت قیمت آن ، یا جراحتی دارد ، یا بیماری که اگر آب بکار دارد هالك شود، یا خطر آن بود که بیماری درازشود ، چون این عذرها ظاهر بود ، و وقت نماز درآمده باشد ، جائی که خاك پاك باشد طلب کند ، چنانکه در آن هیچ نجاستی نبود ، ومستعمل نباشد ، و بیرون ازخاك جوهری دیگر چون زرنیخ ، و گچ ، وآهک ، و سرمه ، در آن نبود ، ونه آمیغ زعفران ومشک ، و ذریره ، و امثال آن . آنگه هردو دست برآن زند ، چنانکه گرد برخیزد ، و انگشتان بهم باز نهد ، و نیّت استباحتِ نماز کند نه نیّت رفع حدث ، وجملهٔ روی خویش بآن مسح کند ، و بروی نیست که بتکلّف خاك بمیان مویها رساند ، پس اگر انگشتری دارد بیرون کند ، و دیگر باره دو دست برخاك زند ، انگشتها ازیکدیگر گشاده ، وباطن انگشتهاء چپ برپشت انگشتان راست نهد ، وبرپشت کف براند ، چون بکوع(۱) رسد سرانگشتان درخود گیرد ، وبر کنارهٔ ساعد نهد ، پس این باطن انگشتان دست چپ برین صفت برپشت ساعد راست براند تا بمرفق . آنگه باطن کف چپ برباطن ساعد راست نهد ، و ابهام بردارد وبراند تا بکوع ، چون بکوع رسد باطن ابهام جهت پشت ابهام راست براند . پس دست راست بر دست چپ همچنین کند که گفتیم ، و براند ، وبدین صفت که بیان کردیم آنرا مسح کند . آنگه کف هردو دست بهم درمالد ، و انگشتان بمیان یکدیگر برآرد ، وبمالد . واگر زیادت ازین کند چندانکه غبار بجملهٔ دست رسد روا باشد . وآنگه باین یك تیمّم یك فریضهٔ نماز بیش نگزارد ، ونوافل چندانکه

۱ ــ کوع : انتهای مچ دست که پشت انگشت ابهام قرار دارد .

خواهد. وچون فریضهٔ دیگر خواهد کرد، دیگربار تیمّم کند. این شرح وبیان مذهب **شافعی** است. و **ابوحنیفه** دربعضی ازین مسائل می‌خلاف کند، گفت: وقت نماز درآمدن درتیمّم شرط نیست، وطلب آب کردن پیش از تیمم واجب نیست، و گفت: بیك تیمّم بیش‌ازیك فریضه گزاردن رواست. همچنانکه‌بیك طهارت‌چندانکه خواهد فرائض نماز گزارد، تیمّم همچنانست. و گفت: در تیمّم اعتبار بخاك نیست، بلکه اگر دست برسنگ سخت زند، ومسح کند رواست، وهرچه از جنس زمین بود چون کحل و زرنیخ و گچ و سنگ و مثل آن تیمّم برآن روا بیند. و بمذهب **مالك** اعتبار بزمین است وهرچه بزمین متصل، چون درخت ونبات. اگر دست بر درخت‌زند ومسح کند روابیند. و **ثوری واوزاعی** درین‌بیفزودند، و گفتند: اعتبار بزمین‌وهرچه‌برزمین‌است اگرچه متصل‌نباشد، تا آن‌حدّ که اگربرزمین‌برف‌وتگرگ بود دست‌بر برف‌وتگرگ‌زند ومسح کند، روا دارند. امّا **شافعی** گفت: اعتباربخاکست، که **مصطفی** (ص) خاك مخصوص کرد، گفت: «وجَعل ترابَها لناطهوراً». وطلب آب‌واجب است که الله گفت: «فلم تجِدوا ماءً فتیمّموا»، وتا طلب درپیش‌نبود، فلم تَجِدوا معنی ندهد؛ وقصد کردن بزمین نقل خاک را واجب است، که الله گفت: «فتیمّموا صعیداً طیّباً».

گفته‌اند که: طیّب آن زمین وآن خاکست که نبات بیرون دهد، هرچه نبات ازآن‌نروید طیّب نبود، یدلّ علیه قوله‌تعالی: «والبلدُ الطَّیبُ یَخرج نباتُه بإذن‌ربّه». روی **عمران‌بن حصین**: انّ رسول‌الله(ص) رأیٰ رجلاً معتزلاً لم یُصلِّ مع القوم، فقال: «یافلان! مامنعَك انْ تُصلّی مع‌القوم؟» فقال: یارسول‌الله اصابتْنی جنابةٌ ولاماءَ. قال: «علیك‌بالصَّعید، فإنّه یکفیك». قال: **عمرانی**: صلّیتُ خلف‌رسول‌الله(ص)، وکان فینا رجلٌ جنبٌ، فأمره النبیّ (ص) أن یتیمّمَ ویُصلّی، فلمّاوجدالماءَ امره النبیّ(ص)

أن يَغتسل ، ولم يأمره ان يُعيدالصَّلٰوة . وعن ابی ذر (رض) قال : قال رسول الله (ص) : « الصعيدُ الطَّيِّبُ وضوءُ المسلم ولو لم يجد الماءَ عشرَسنين » .

« فَامسحوا بِوُجوهكم و اَيديكم انَّالله كان عَفُوّاً غفوراً » ـ و در دعاء پیغامبر است : « اللهمَّ انّك عفوٌّ تُحبّ العفوَ فَاعْفُ عنی ، اللهمَّ انّی ظلمتُ نفسی ظلماً كثيراً ، ولا يَغفرالذّنوبَ الّا انت ، فَاغفر لی مغفرةً مِن عندک ، وَ ارْحمنی انّك انت الغفور الرّحيم » . هر دو نام بمعنی نام متقارب‌اند ، « عفو » محو است ، و « غفر » تغطیه ، یعنی: یمحو آثارَ الاجرام بجميل المغفرة .

« الَم ترَ اِلی الّذين اوتوا نصيباً مِنالكتاب » الآية ـ كتاب اینجا تورات است ، و آیت درشأن جهودان است . « يشترون الضَّلالةَ » يعنی يَختارونها علی‌الهدیٰ بتكذيب محمد (ص) .

« ويُريدون اَن تَضِلّوا السّبيل » ـ ان تُخطئوا طريق الهدیٰ ، كما انّهم اخطؤوها . میگوید : آن جهودان كه پيش ازبعثت محمد ، بوی ایمان داشتند ، اکنون آن ایمان كه بوی داشتند بتكذيب وی بفروختند ، وضلالت برهدیٰ اختیار کردند ، وتحريف وتبديل درصفت وی آوردند ، ومیخواهند كه شما نیز كه مؤمنان اید راه راست گم كنيد ، وتحريف و تبديل ايشان بخريد . از ایشان نصيحت مخواهید و میپذیرید ، كه ایشان دشمنان شما اند ، والله‌تعالی دشمنان شما ازشما به شناسد .

« و كفیٰ بِالله وليّاً و كفیٰ بِالله نصيراً » ـ ای : و كفی‌اللهُ وليّاً و كفی‌اللهُ نصيراً . و « باء » تأكيد را درآورد ، وبمعنی امراست ، ای اكتفوا بِالله عزّوجلّ .

« مِنَ الّذين هادوا » ـ خواهی بآیت پیش در رسان ، يعنی: اوتوا نصيباً مِن‌الكتاب مِن الّذين هادوا ، تا تفسیر آن باشد ، وخواهی ازآن بریده كن ، يعنی : مِن‌الّذين هادوا قومٌ يُحرّفون الكلمَ . كَلِم سخنان خدا است در نبوّت محمد (ص) در

کتاب **تورات**.

« ویقولون سَمِعنا و عَصَینا » ـ بظاهر میگفتند که فرمان برداریم، امّا در دل میداشتند که فرمان نبریم وسر کشیم. « وَاسْمع غیرَ مُسْمَعٍ » ـ این چنان است که گویند: اِسمع لاسمعتَ، بشنو که مشنوایا (١). « وراعِنا » بزبان عربی میگفتند، یعنی: ارعِنا سمعَك، واین بزبان عرب ازطریق مراعات است، امّا بزبان عبری هجو است وسبّ، از رعونت بر گرفته‌اند.

« لیّاً بِألسنتهم » ـ اصل لَیّاً، لَوْیاً است، امّا « واو » در « یا » مدغم کردند. « وطَعناً فی‌الدّین » ای وقیعةً فی‌دین الاسلام. یعنی که ایشان بطعن میگویند که: دین آنست که مادر آنیم، نه دین **محمد**. و گفته‌اند که: دین اینجا **محمد**(ص) است او را دین‌خواند از آنکه معقل دین است ومایهٔ دین.

ربّ‌العالمین گفت: «ولوأنهم قالوا سَمِعنا و اَطَعنا » ـ اگر آن جهودان بجای عصینا، اطعنا گفتندید(٢)، وبجای راعنا، اِسمع وَانظرنا گفتندید(٣)، « لَکان خیراً لهم واَقوَمَ »، ایشان راآن به بودی، وبعدل وصوابتر بودی، ازتحریف که آوردند، وطعن که کردند.

«ولکن لعَنَهمُ‌اللهُ بکُفرهم» ـ فلذلك لایقولون ماهوخیرٌ لهم. میگوید: الله برایشان لعنت کرد، وازبرخود براند، آنست که آنچه ایشان‌را به است نمیگویند. « فلایؤمنون الّاقلیلاً » ـ میگوید: آنچه ایشان بآن ایمان‌آوردند درجنبِ آنچه بآن کافر شدند اند کیست، وآن آنست که میگفتند: الله خدای ماست، و بهشت و دوزخ حقّ است. میگوید: این‌باتکذیب **محمد**(ص) وکافرشدن به **قرآن** هیچ‌چیز نیست، و ایشان را از عذاب نرهاند.

١ـ نسخهٔ الف: مشنویا. ٢ و ٣ ـ نسخهٔ ج: گفتندی.

« یا اَیُّهَا الَّذین اوُتوا الـکتابَ آمِنوا بما نَزَّلنا مُصدِّقاً لِما معکم » ـ **ابن‌عباس** گفت : رسول خدا (ص) با دانشمندان جهودان سخن گـفت ، **عبدالله‌صوریا** و **کعب اسید** و **مالك ضیف** ، گفت : یامعشرَالیهود ! از خدا بترسید ، ومسلمان شوید که شما میدانید که من راست میگویم ، وآنچه آوردم حق است و راست. ایشان منکرشدند ، وبر کفر خویش اصرار نمودند. ربّ‌العالمین درشأن ایشان این آیت فرستاد که ای اهل **تورات** ! ایمان آرید به **محمد** ، وبه **قرآن** که فرو فرستادیم، استوار گیر و گواه آن **تورات** که با شما است.

« مِن قبل أن نَطمِس وجوهاً فَنَرُدَّها علی اَدبارها » ـ طمس آنست که چشم و بینی و دهن وحاجب همه ازآن محو کنند ، و رویها همچون پایهای شتر کنند ، و همچون قفاهای ایشان کنند. « او نَلعنَهم کـما لَعَنّا اصحاب السّبت » ای نجعلهم قِرَدةً وخنازیرَ کما فعلنابأوائلهم. اگر کسی‌پرسد چون که ایشانرا بیم داد بعقوبت طمس اگر ایمان نیارند ، پس ایمان نیاوردند و عقوبت طمس برایشان هم نـرفت ؟ جواب آنست بقول **مبرد** که : این وعید درحقّ جهودان باقی‌است ومنتظَر ، که‌پیش از قیامت بایشان در رسد لامحالة تحقیق این وعید را. و گـفته‌اند این وعید بشرط آن بود که اگر ازایشان هیچکس مسلمان نشود ، ایشان را روی بگردانند ، پس **عبدالله‌سلام** و اصحاب وی و **کعب‌احبار** مسلمان شدند ، و ایـن عقوبت از بـاقی برداشتند. آنروز که این آیت فروآمد **عبدالله‌سلام** این وعید بشنید ، پیش‌ازآنکه باهل خود باز گشت ، آمد بر رسول خدا گفت : یا رسول‌الله ازآن پس که آن وعید بشنیدم‌ترسیدم که‌اگرمرا روی‌بازپس گردانند پیش‌ازآنکه بتو رسم ، و **عمرخطاب** این آیت بر **کعب‌احبار** خواند. کعب از بیم آنکه این عقوبت درو رسد گـفت : یاربّ ! آمنتُ ، یاربّ اَسلمتُ .

قول **حسن** و **مجاهد** و **سعیدجبیر** درین سؤال آنست که: طمس ایشان ارتداد ایشان بود، یعنی که جهودان پیش‌ازمبعث **مصطفی** (ص) بوی ایمان‌داشتند، و پس ازمبعث وی بوی کافر شدند، روی دل ایشان از آن هُدیٰ وبصیرت که در آن بودندبر گردانیدند، ودر کفر وضلالت بماندند. وقال **ابن‌زید** : طَمْسهم محوُ آثارهم مِن وجوههم ونواحیهم الّتی‌هم بها.

« فَنَرُدَّها علی اَدبارها » - حتّیٰ یعودوا الیٰ حیثُ جاؤوا منه بدیاً، **وهوالشام**، ذٰلك فی‌اجلاء **بنی‌النضیر** الی **الشام** قصة طویلة.

« و کان امرُاللهِ مفعولاً » - لارادَّ لحکمه، ولا ناقضَ لأمره. میگوید: کاری که الله گوید که کنم، آن درحکم وی کردنی‌است. معنی دیگر: فرمانی که الله‌دهد بآن کار کردنی است. **ابومسلم‌خلیلی** را گفتند استادِ **کعب‌احبار** که: چه چیزترا برمسلمان شدن داشت؟ که در روزگار **رسول خدا** و در روز **ابوبکر** مسلمان نشدی؟! گفت: آواز قرآن خوانی شنیدم از لشکر گاه سپاه **عمر خطاب** **درشام**، که این آیت میخواند، همه شب بر روی خود میترسیدم که نباید کـه صورت من مطموس شود. بامداد پگاه‌آمدم و مسلمان شدم.

النوبة الثالثة

قوله‌تعالی: « فـکَیف اذا جِئْنا مِن کلِّ اُمّةٍ بشَـهیدٍ » - بدان که درعالم قیامت و میدان رستاخیز ومجمع سیاست وهیبت، بندگان خدای‌را کارهای عظیم درپیش است، ومقامهای مختلف: اوّل مقام دهشت وحیرت. دوم مقام سؤال واظهار حجّت، ودرخواست شهادت وبیّنت. سیوم مقام‌حساب ومناقشت. چهارم مقام تمیزومفاصلت. مقام اوّل را گفت: « یومَ یقومُ‌النّاس لربِّ‌العالمین ». دوم را گـفت: « فَکیف اذا

جئنا مِن كلّ امةٍ بشهيد ». سيوم را گفت : « و نضعُ المَوازينَ القسط ليوم القيٰمة ».
چهارم را گفت : « فريقٌ في الجنّة وفريقٌ في السّعير ». امّا مقام سياست وهيبت آنست
كه در بدو محشر ربّ العالمين خلق اوّلين و آخرين را از ابتداءِ آفرينش تا منتهى
عالم، بيك نفخهٔ اسرافيلى همه را در بسيط قيامت حاضر كند، سروپاى برهنه،
تشنه و گرسنه، سر درپيش افكنده، بكار خود درمانده، آفتاب گرم زير سر فرو
آمده، ونفسِ گرم و سوز دل درآن پيوسته، وآتش خجل و تشوير درجان افتاده،
از زير هرتار موى چشمهٔ عرق روان شده. **مصطفى** (ص) گفت : كس بود كه تا
بدو زانو در عرق نشيند، كس بود كه تا كمرگاه، كس بود كه تا برابر گوش،
و نزديك آن بود كه درعرق غرق شود. درآثار بيارند كه بيم واندوه بجائى رسد كه
يكى گويد : بارخدايا ! برهان مارا ازين بيم، و ازين اندوه، خواه ببهشت خواه
بدوزخ. سيصد سال بدين صفت درآن عرصات بمانند، نه طاقت خاموشى، نه زهرهٔ
سخن گفتن، نه روى گريختن، نه جاى آرميدن !

مؤمنان و كافران استاده مدهوش وحزين
دستهادر كش زده، وزجامَها عريان شده !
بانگ بُردابُرد و گيرا گير باشد در قفا
بينى ازپيشت جحيم و دوزخىغرّان شده !

آنكه گريستن برخلق افتد، و چندان بگريند كه بجاى اشك خون ريزند،
و گويند : مَن يشفع لنا الىٰ ربّنا حتّىٰ يَقضِيَ بيننا ؟ كيست كه از بهر ما شفاعت كند
بحضرت ذوالجلال تا حكم كند ميان ماوكار بر گزارد ؟ رسول خدا گفت : آن‌ساعت
خلق روى به **آدم** نهند، و گويند : اى **آدم** ! تو آنى كه اللهتعالىترا بيَدصنعت خويش
بيافريد، و باتوبرابر سخن گفت، وترا دربهشت بنشاند، ومسجود فريشتگان كرد.
چه بود كه براى فرزندان شفاعت كنى باللهّ، تا كار ميان بندگان بر گزارد ؟! **آدم**

گوید : من نه مرد این کارم ، که‌من بخود درمانده‌ام ، رَوید بر **نوح** تا وی شفاعت کند . بر **نوح** روند جواب همان شنوند . بر **ابراهیم** روند جواب همان شنوند. **موسی** و**عیسی** همان گویند. **مصطفی** (ص) گفت : آنگه برمن آیند ، من برخیزم پیش **عرش ملك** بسجود درآیم ، آنگه فرمان آید از حضرت عزّت که : **یا محمد** چه کار داری؟ وچه‌خواهی؟ وخود عزّجلاله داناتربرآنچه من‌خواهم . گویم: بارخدایا ما را وعدهٔ شفاعت داده‌ای در خلق خویش ، اکنون میخواهم که ایشان‌را ازین‌انتظار وحیرت برهانی ، وکار بر گزاری وحکم کنی . ربّ‌العالمین گوید : « قد شفّعتُك اَنا' آتیکم اَقضی بینکم » . قال رسول‌الله(ص) : « فَارجع ، فأقِف مع‌النّاس ، فبینا نحن وقوفٌ انسمعنا حسّاً مِن السّماء شدیداً » . وفی الحدیث طولٌ ذکرنا سیاقه فی **سورة‌البقرة** .

امّا مقام مسائلت واقامت بیّنت بربندگان آنست که ربّ‌العالمین درآن عرصهٔ عظمیٰ وانجمن کبریٰ ، اوّل خطابی که با بندگان کند سؤال از ایشان کند ، و اوّل سؤال از پیغامبران کند ، و اوّل پیغامبری که ازوی سؤال کند **نوح** بود . قال رسول‌الله (ص) : « اوّل مَن یُدعی یومَ القیامة **نوح** . فیُقال له : هل بلّغتَ ؟ فیقول : نعم یاربّ انت اعلم . فیقال لقومه : هل بلّغکم **نوح** ؟ فیقولون : ما اَتانا مِن احدٍ ، وما اتانامِن‌نذیر. فیقول‌الله تعالیٰ‌له : یا**نوح** من‌یشهد لك ؟ فیقول: یشهد لی**محمد** واُمّته ، فَتأتون‌فتشهدون اَنّ نوحاً قد بلّغ » . وآنگه هر پیغامبری را که بقومی‌فرستاده‌بودند از وی این سؤال کنند ، وامّت وی همان جواب دهند که امّت **نوح** دادند ، و از پیغامبران کس باشد که میآید ، واز امّت وی ده کس باوی باشند که بوی ایمان آورده بوند ، و کس بود که پنج ، کس‌بود که دو ، و کس‌بود که یکی . **لوط** میآید و با وی دو دخترك وی باشند . پس آنگه ربّ‌العالمین پیغامبران را گوید : پیغام

رسانیدید ؟ ایشان گـویند رسانیدیم ، و امّت ایشان انکار کنند . ربّ العالمین گـواه خواهد . پیغامبران گویند : امّت **محمد** (ص) **گواهان** مااند بتبلیغ رسالت . آنـگه فرمان آید که ای **جبرئیل** امّت **محمد** را حاضر کن ، تا گواهی دهند که ما داور دادگرانیم (١) ، حکمی که کنیم بعد از ظهور حجّت وثبوت شهادت کنیم . امّت **محمد** بیایند تا گواهی دهند . کافران گویند : شما پسینان بـودید ، از قصّه و داستان ما چه‌خبرداشتید که ما راندیدید؟ ایشان گویند : ما در محکم تنزیل **قرآن** مجید خواندیم ودانستیم : « کذّبتْ قومُ **نوح** المرسلین » ، « کذّبت **عاد** المرسلین » ، « کذّبت **ثمود** المرسلین » ، « کذّبت قوم **لوط** المرسلین » ، « کذّبت **اصحاب الایکة** المرسلین » ، « و کذّبوا واتّبعوا اهواءَهم » . آنگه کافران تزکیت ایشان خواهند . فرمان‌آید که : ای **جبرئیل** ! **محمد** را حاضر کن تااینان راتزکیت کند . **جبرئیل** برود و **میکائیل** و**اسرافیل** باوی ، **مصطفی**(ص) را بر **براق** نشانند ، با لواء کرامت ، و تاج ولایت ، **ابوبکر** بر راست او ، و **عمر** برچپ او ، و **عثمان** از پس ، و **علی**(ع) از پیش . منبری نهـاده از یـاقوت سرخ برابر **عرش** مجید . **مصطفی** (ص) بمنبر برآید از حضرت عزّت ندا آید که : ای **محمد** ! انبیاء دعوی کردند کـه ما رسالت رسانیدیم ، و پیغام گزاردیم ، بیگانگان منکرشدند . امّت تو پیغامبران‌را گـواهی دادند . اکنون تزکیت **گواهان**میخواهند . **رسول** (ص) ایشان‌راتزکیت کند، گوید : بارخدایا راستگویانند ، و نیك مـردانند ، وتو خود گفته‌ای بارخدایا کـه : بهینهٔ امّت ایشان اند : « کنتم خیرَاُمّة » ، « جعلنا کم امّةً وسطاً » . ربّ العالمین گـوید : گواهی‌شان قبول کردم ، وحکم کردم بیگانگان‌را سیاست وعقـوبت ، و دوستان‌را مثوبت و رحمت . آنگه پیغامبران گویند : بارخدایا امّت **احمد** را برما حقّی‌واجب

١ — **نسخهٔ الف** : ما دادکرد او رانیم .

گشت که بتبلیغ رسالت ما گواهی‌دادند. بارخدایا ! اگر درمیان ایشان گناهکاریست، آن معصیت وی در کار ما کن، و بفضل خود او را بیامرز . ربّ‌العالمین گوید : بنیك شهادت که ازبهر شما دادند مستوجب شفاعت شما گشتند، وحقّ ایشان برشماواجب گشت، پس من خود چه سازم ایشان‌را از کرامت ونواخت ؟ که هفتاد سال‌ازبهرمن در سرای بلا غم خوردند، وبار بلاءِ ما کشیدند، و به یگانگی ما گواهی دادند، جز بر راستی و دوستی (۱) نرفتند .

راست کاری پیشه کن کاندرمصاف رستخیز

نیستنداز خشم حق‌جز راستکاران رستگار

ایـن عزیزانی که اینجا گلبنان دولت‌اند

تاانداریّ و ندانی‌شان بدینجا خوار وخار !

امّا مقام محاسبت درپیش ترازو بود، وخلق عالم درین مقام بـرسه قسم‌اند : قسمی آنند که در دیوان ایشان حسنتی‌نیابند، و بنام ایشان خیری برنیاید که کرده باشند . ایشان را بی‌حساب وبی کتاب، یك‌سر بدوزخ رانند . وقومی برعکس ایـن باشند، که درنامهٔ ایشان جزحسنات و فنون طاعات نبود، ایشان را بی‌حساب و بی کتاب یکسر ببهشت فرستند . قومی بمانند درمیان، که درجریدهٔ ایشان هم نیکی بود، وهم بدی، هم طاعت، وهم معصیت، « خلطوا عملاً صالحاً وآخرَ سیّئاً » . اعمال ایشان بترازوی عدل درآرند اگر کفّهٔ طاعت رجحان دارد کلید سعادت و پـیروزی جاودان در دست ایشان نهند کـه : « فمَن ثقُلتْ موازینُه فأولـٰئك همُ‌المفلحون » . و اگرنه، که کفّهٔ معصیت راجح شود، « لایُفلح » به پیشانی وی بازبندند، و گویند: « اولـٰئك الّذین خسِروا انفسَهم فی‌جهنّم خالدون » .

---

۱ ـ نسخهٔ ج : راستی دوستی .

قال **داود الطائی** رحمةالله علیه : «قطعُ نیاط العارفین ذکرُ احدالخلودَین» ، و ذلك فی‌قوله تعالی « فریقٌ فی‌الجنّة وفریقٌ فی‌السّعیر » .

« یاایّهاالّذین آمَنوا لاتقربوا الصَّلوٰةَ و أنتم سُکاریٰ » ـ سکر مستی‌است، ومستی برتفاوت است ، ومستان مختلف‌اند . یکی ازشراب خمر مست است ، یکی از شراب غفلت ، یکی از حبّ دنیا ، یکی از رعونت نفس وخویشتن دوستی . و ایـن از همه صعبتر است که خویشتن دوستی مایـهٔ گبرکی است ، و تخم بیگانگی ، و سِر بی دولتی ، و اصل همهٔ تاریکی !

اگر صد بـار در روزی شهید راه حق گردی
هم از گبران یکی‌باشی چوخود را درمیان بینی
توخود کی مرد آن باشی که دل را بی‌هوا خواهی
توخود کی دردآن داری که تن را بی‌هوان بینی؟

او که از خمر مست است و در آن ترسان ، و از بیم عقوبت لرزان ، غایت کار او حرقتست در آتش عقوبت ، گرش‌نیامرزد ، و باشد که خود بیامرزد که گفته‌است: « انّالله یغفرالذّنوبَ جمیعاً » . امّا آنکس که مستی او ازنخوت نفس است و کبر و خویشتن پرستی ، کار او برخطراست ، ومایهٔ وی زیان ، وعمل وی بروی تاوان ، در خطراستدراج ومکر و بیم فرقت جاودان .

« ولا جُنباً اِلّاعابِری سبیلٍ حَتّیٰ تَغتَسلوا » ـ اگر دین بقیاس بودی غسل در اراقت بول واجب بودی، و آبدست در خروج منی . آن بول نجس است و این منی‌پاك ، دربول نجس‌طهارت کهین واجب ، و درمنی پاك طهارت مهین ، تا بدانی که بناء دین برمنقول است نه بر معقول ، و بر کتابست نه برقیاس ، و بـر تعبّد است نه بر تکلّف .

و اصل غسل جنابت از عهد **آدم** (ع) است. **آدم** چون از بهشت بدنیا آمد او را با **حوا** صحبت افتاد. **جبرئیل** آمد، گفت: ای **آدم** غسل کن که الله ترا چنین میفرماید. **آدم** فرمان بجای آورد. آنگه گفت: ای **جبرئیل** این غسل را ثواب چیست؟ **جبرئیل** گفت: بهرموئی که براندام تست ثواب یکساله ترا در دیوان بنویسند، وبهر قطرهٔ آب که براندام تو گذشت، الله‌تعالی فریشته‌ای آفرید که تا بروزقیامت طاعت وعبادت همی‌آرد، وثواب آن ترا همی‌بخشد. گفت: ای **جبرئیل** این مراست علی‌الخصوص؟ یا مرا وفرزندانم را علی‌العموم؟ **جبرئیل** گفت: تراست ومؤمنان وفرزندان ترا تا بقیامت. پس غسل جنابت اندر همه شرایع انبیاء واجب بوده است، از عهد **آدم** تا وقت **سیدعالم** صلوات‌الله وسلامه علیهم اجمعین، تا بعضی از ائمه گفتند: آن امانت که **آدم** برداشت که الله آنرا گفت: «فحملَها الانسانُ» آن امانت غسل جنابتست.

ثمّ قال فی‌آخر الآیة: «انّ‌الله کان عَفُوّاً غفوراً» - خدای در گذارندهٔ گناهان است، وسترندهٔ عیبهای عذرخواهان است، و ناپیدا کنندهٔ جرم اوّاهان. این‌دو نام از عفو ومغفرت درین موضع نهادن، معنی‌آنست که هرچه تا امروز کردی، پیش از آنکه امرونهی فرستادم همه برداشتم، و ازتو در گذاشتم. بندهٔ من! هرگز جنایت کسی‌با عنایت من نتاود (۱)، وفضل‌من که یابد، مگر آنکه‌آفتاب عنایت بروتابد! بندهٔ من! اگر قصد درست کنی، ترا برسر راهم، اگر ازمن آمرزش خواهی، از اندیشهٔ دل توآگاهم! جرم ترا آمرزگار، و ترا نیکخواهم. هر کجا خراب عمری است، مفلس روزگاری، من خریدار اوأم! هر کجا درویشی است خستهٔ جرمی، درمانده در دست خصمی، من مولاء اوام! هر کجا زارنده‌ای است ازخجلی، سر

۱ - نسخهٔ ج: من برنیاید.

فرو گذارنده‌ای از بیکسی، من برهان او ام. هر کجا سوخته‌ایست از بیدلی، دردمندی از بی‌خودی، من شادی جان او ام!

كُن اَين شئتَ مِن البلا د وأنت مِن ذكرى قريبٌ

۱۰ - النوبة الاولى

قوله تعالى: «اِنَّ اللهَ لَا يَغفِرُ اَنْ يُشرَكَ بِهِ» خدای نیامرزد که انباز گیرند با وی، «وَ يَغفِرُ مَا دونَ ذٰلِكَ» و میآمرزد هرچه فرود ازآنست، «لِمَنْ يَشَاءُ» آنرا که خواهد، «وَمَنْ يُشرِكْ بِاللهِ» وهر که انباز گیرد باخدای، «فَقَدِ افْتَرىٰ اِثماً عَظيماً (۴۸)» او دروغی ساخت و برخود بزه‌ای نهاد بزرگ.

«اَلَمْ تَرَ» نبینی و ننگری؟ «اِلَى الَّذينَ يُزَكُّونَ اَنفُسَهُمْ» بایشان که خود را بی‌عیب و پاك مینمایند، «بَلِ اللهُ يُزَكّي مَنْ يَشَاءُ» بلکه خدای من بی‌عیب کند، وبی‌عیبی‌باز نماید آنرا که خواهد، «وَلَا تُظلَمُونَ فَتيلاً (۴۹)» وایشان‌را بفتیلی از جرم کس بنگیرند.

«اُنظُرْ» درنگر، «كَيفَ يَفتَرونَ عَلَى‌اللهِ الكَذِبَ» که چون دروغ مینهند ومیسازند برخدای! «وَ كَفىٰ بِهِ اِثماً مُبيناً (۵۰)» و دروغ ساختن برخدای، بسنده بزه‌ایست وآشکارا.

«اَلَمْ تَرَ اِلَى‌الَّذينَ اُوتُوا» نبینی و ننگری بایشان که دادند ایشان را؟ «نَصيباً مِنَ الكِتَابِ» بهره‌ای‌از **تورات**، «يُؤمِنُونَ بِالجِبْتِ وَالطَّاغوتِ» میگروند به **جبت** و **طاغوت**، «وَ يَقُولونَ لِلَّذينَ كَفَروا» ومیگویند ایشان‌را که کافر شدند، «هٰؤُلَاءِ اَهدىٰ مِنَ الَّذينَ آمَنُوا سَبيلاً (۵۱)» که اینان براه‌تراند و راست‌حکم‌تراند از گرویدگان.

« اُولٰئِكَ الَّذینَ لَعَنَهُمُ اللّهُ » ایشانند که الله لعنت کرد برایشان ، « وَ مَنْ یَلْعَنِ اللّهُ » وهر که خدای بروی لعنت کرد ، « فَلَنْ تَجِدَلَهُ نَصیراً (٥٢) » ویرا هرگز یاری نیابی .

« اَمْ لَهُمْ نَصیبٌ مِنَ المُلْكِ » یاایشان‌را بهره‌ایست از پادشاهی ، « فَاِذاً » اگر بودی ایشانرا پادشاهی ، « لایُؤْتُونَ النّاسَ نَقیراً (٥٣) » مردمانرا نقیری ندهندید (١) از حق خویش .

« اَمْ یَحْسُدونَ النّاسَ » یامی‌حسدبرند برمردمان ، « عَلیٰ ما آتیٰهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ » برآنچه خدای داد ایشان‌را از فضل خـود ، « فَقَدْ آتَیْنا آلَ اِبْراهیمَ » پیش از وی **آل ابراهیم** را دادیم ، « الـکِتابَ وَ الحِکْمَةَ » نامه و دانش و پیغام ، « وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظیماً (٥٤) » وایشان‌را ملکی عظیم دادیم .

« فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ » کس بود از ایشان که ایمان آورد بوی ، « وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ » و کس‌بود از ایشان که بر گشت از وی ، « وَ کَفیٰ بِجَهَنَّمَ سَعیراً (٥٥) » ودوزخ ناگرویدگان‌را بسنده است .

« اِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا بِآیاتِنا » ایشان که کافرشدند بسخنان‌ما ، « سَوْفَ نُصْلیهِمْ ناراً » ایشان رابرسانیم بآتش ، « کُلَّما نَضِجَتْ جُلودُهُمْ » هر که که بپزد پوستهای (٢) ایشان درآن ، « بَدَّلْناهُمْ جُلوداً غَیْرَها » دیگردهیم ایشان‌را پوستهائی‌جزازآن ، « لِیَذُوقُوا العَذابَ » تـا جاوید بپوستهـای نو عذابهای نو میچشند ، « اِنَّ اللّهَ کانَ عَزیزاً حَکیماً (٥٦) » که الله توانائیست دانا همیشه‌ای .

« وَالَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ » وایشان که بگرویدند ونیکیها کردند ، « سَنُدْخِلُهُمْ جَنّاتٍ » در آریم ایشان‌را در بهشتهـائی ، « تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الاَنْهارُ »

---

١ ـ نسخهٔ ج : ندهندی . ٢ ـ نسخهٔ الف : پوستان .

که میرود زیر درختان آن جویهای روان ، « خالِدِینَ فیها اَبداً » جاویدان در آن همیشه‌ای ، « لَهُمْ فیها اَزواجٌ » ایشان را است در آن جفتانی از زنان ، « مُطَهَّرَةٌ » زنانی پاك کرده بی‌عوار و بی‌عیب ، « وَ نُدْخِلُهُمْ » ودرآریم ایشان را ، « ظِلّاً ظَلیلاً (٥٧) » در سایهٔ خنك .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « انّ‌الله لایَغفِر اَن یُشرَكَ به » الآیة ـ **کلبی** گفت : این آیت در شأن **وحشی بن حرب** و اصحاب وی فـرو آمد . چون **حمزه** را بکشتند ، و به **مکه** باز گشتند ، پشیمان شدند بآنچه کردند . فراهم آمدند ، و نامه‌ای ببشتند بر رسول خدا (ص) که : چنین کاری بدست ما رفت ، وما از آن پشیمان شدیم ، وخواستیم که در اسلام آئیم ، لکن از تو شنیده بودیم به **مکه** ، که این آیت میخواندی : « والّذین لایَدعونَ مع‌الله اِلٰـهاً آخر ولایقتلون النفسَ الّتی حرّم‌الله الّا بِالحقّ ولایَزنون »، اگر مسلمان کسی است که شرك و قتل و زنا دربار وی نبود ، پس ما این همه دربارداریم و کرده‌ایم ، اگرنه این آیت بودی ما اتّباع تو کردمانی و باسلام درآمـدیمی . پس این آیت فرو آمد که : « الّا مَن‌تابَ و آمن وعمِل‌عملاً صالحاً » . رسول خدا این آیت به**وحشی** واصحاب وی فرستاد ، تا برخواندند . ایشان گفتند : این‌شرط دشخواراست که الله گفت : « وعمِل عملاً صالحاً » . ترسیم که عمل صالح ازما نیاید ، آنـگه از اهل این آیت نباشیم . ربّ‌العالمین در تخفیف بیفزود ، و این آیت فرستاد : « انّ الله لایَغفر اَن یُشرَكَ به و یغفِر مادونَ ذٰلك لمن یشاء ». رسول‌خدا (ص) این آیت بایشان فرستاد ، وبرخواندند و گفتند : ترسیم که ازاهل‌مشیّت نباشیم ، یعنی که‌الله میگوید فرود از شرك ، گنـاه آنکس آمرزیم که خود خواهیم . ترسیم که ما از ایشان

نباشیم که الله خواهد که ایشان را بیامرزد . ربّ‌العالمین در کرم بیفزود و این آیت امیدوار بایشان فرو فرستاد : « قُل یاعِبادیَ الّذین اَسرفوا علیٰ انفسهم لاتَقنطوا مِن رحمةالله انّالله یغفرالذّنوبَ‌جمیعاً » . **وحشي** واصحاب وی چون این آیت برخواندند، برسول خدا شدند ، ومسلمان گشتند . رسول‌خدا (ص) اسلام از ایشان بپذیرفت . آنگه گفت : « یا **وحشي** ! أخبِرنی کیف قتلتَ حمزةَ » ؟ **وحشي** قتل **حمزه** باوی بگفت . رسول‌خدا دلتنگ شد ، گفت : « غَیّبْ وجهَك عنّی » روی از من بپوش ، و با من منشین . **وحشي** بعد از آن به **شام** رفت ، وآنجا میبود تا ازدنیا بیرون شد .

ابن عمر گفت : درعهد رسول‌خدا (ص) چون یکی‌از دنیا برفتی از یاران‌وی بر کبیره ، ما گواهی میدادیم که وی از اهل‌آتش است تا آن روز که این‌آیت آمد : « ویغفرمادون ذٰلك لِمَن‌یشاءُ » . زان پس که‌این‌آیت فروآمدآن نگفتیم ، و کس‌را بر کبیره گواهی‌بآتش‌ندادیم . وفی‌ذٰلك ماروی **جابر بن‌عبدالله**قال قال‌رسول‌الله(ص) : « لاتزالُ‌المغفرةُ تحلُّ‌بالعبدمالم‌یقعِ الحجابُ » . قیل : یارسول‌الله وما وقوع‌الحجاب ؟ قال : « الاِشراك بالله عزّوجلّ » ، ثمّ قرأ : « انّالله لایغفر أن یُشرك به » الآیة . وفی روایة **ابن‌عمر** . قال قال‌رسول‌الله(ص) : «من‌لقی‌الله عزّوجلّ‌لایُشرك به شیئاً دخل‌الجنّةَ ولم تُضرّه معه خطیئةٌ ، کما لولَقیه یُشرك به شیئاً دخل‌النّار ولم تَنفعه حسنةٌ » .

علی(ع) گفت : درهمه **قرآن** آیتی ازین امیدوارتر نیست که « انّالله لایغفر أن یُشرك به » الآیة . معنی آنست که اللّٰه‌تعالی شرك نیامرزد ، یعنی کسی را نیامرزد که که درشرك و کفر بمیرد ، امّا کسی که از شرك توبه کند ، و در اسلام بمیرد ، در تحت این آیت نشود ، که جای دیگر گفت : « قُل للّذین کفروا اِن یَنتهوا یُغفَرْ لهم ماقدسلف . »

و معنی « یغفر مادون ذٰلك لمن یشاء » آنست که : فرود از شرك ، گناهان

اهل توحید هرچه خواهد آنرا که خواهد بیامرزد، پیش ازتوبت. امّا کسی که توبت کند از گناهان، و برتوبت بمیرد، خود در تحت این آیت نشود، که جائی دیگر از بهر وی گفته است: «ومَن یعملْ سوءاً اویَظلِمْ نفسَه ثمّ یَستغفِرِ اللّٰهَ یَجدِاللّٰهَ غفوراً رحیماً». وگفته‌اند: «انّ‌اللّٰه لایغفر أن یُشرك بـه ویغفر مادون ذٰلك لمن یشاء» ردّ است بر **معتزله**، و برقومی **خوارج** که میگویند: هر که بر کبائر بمیرد توبه نا کرده، جاوید در آتش بماند، ومیگویند میان ایمان وشرک منزلی دیگر نیست، وضدّ ایمان شرک میپندارد، یعنی که هرچه نه ایمان، همه شرکست نه گناه، تا آن حدّ که قومی از ایشان صغائر و کبائر همه کفر شمرند، وبنده را بگناه صغیره کافر دانند. ربّ‌العالمین در این آیت برایشان ردّ میکند، و دروغ زن میگرداند، که فرق میکند میان شرك ومیان گناه. مغفرت درشرك می نیارد، و در گناه میآرد. اگرآنست که گناهها همه شرك و کفر است، پس در «انّ اللّٰهَ لایغفر أن یُشرك به» سخن بریده گشت، و همه نافرمانیها در زیر این شد، «ویغفر ما دون ذٰلك» برچه حمل کنند؟ که هیچ محمل نماند! معلوم گشت که سخن ایشان‌فاسد است، معتقد ایشان باطل.

«و مَن یُشرِكْ باللّٰه فقدِ افْتریٰ اثماً عظیماً» ـ ای اختلق ذنباً غیرمغفورٍ.

«الم ترَ اِلَی الّذین یُزکّون انفسَهم» ـ این آیـات تا «کان عزیزاً حکیماً» همه درشأن جهودان است. وتزکیت نفس که میکردندآن بود که گاهی‌میگفتند: «نحن‌ابناؤاللّٰه واحِبّاؤُه»، وگاه طفلکان‌خویش‌رابر **مصطفی**(ص) میبردندومیگفتند: ای **محمد** ایشان‌را هیچ گناهی هست؟ رسول‌خدا (ص) گـفتی: نه، پس ایشان میگفتند: مانیزهمچون ایشانیم. هرآن گناه که بروز کنیم اندرشب ما را آن گناه بیامرزند، وهر گناه که‌اندرشب کنیم اندر روزبیامرزند. ربّ‌العالمین گفت: **یامحمد** ننگری این جهودان که خود را بی عیب وپاك مینمایند، یعنی بـدروغ. «بل اللّٰه

یزکّی مَن یشاء » ایچنانست که ایشان میگویند ، که الله بی‌عیب کند، وبی‌عیبی باز نماید آنکس را که خواهد . آنکه گفت : « ولا یُظلَمون فتیلاً » یعنی که اگر خویشتن را به بی‌عیبی نستایند گناه کسی ایشان را نیالاید ، و ایشان‌را باندازهٔ فتیلی ازجرم کس نگیرند . فتیل ، النواة ، هوالقشرة الرّقیقة الّتی حولَها ، و قیل هوما فتلته بین اصبَعیك مِن وسخٍ وعرق . آنکه گفت یا **محمد !** « اُنظر کیف یَفترون علَی‌الله الکَذِبَ » درنگر که چون دروغ‌برالله‌میسازند ، بآنکه میگویند : گناه ما آمرزیده است ، و ماپسران و دوستان الله ایم . و گفته‌اند : دروغ که برالله میساختند آن بود که دروغها میگفتند ، و آنرا از **تورات** می‌حکایت کردند . « و کفیٰ به اثماً مبیناً » - ای کفیٰ بما قالوا اثماً مُبیناً .

« الم ترَ اِلَی الّذین اوتوا نصیباً مِن الکتاب یؤمنون بالجبت والطّاغوت » - اقوال مفسّران مختلف است در معنی جبت وطاغوت . **عکرمة** گفت : نام دو صنم‌اند که در میان مشرکان معروف بودند ، وآنرا عبادت میکردند ، **ضحاك** گفت : **جبت** اینجا **حیی اخطب** است و **طاغوت** **کعب اشرف** . هردوحاکمان جهودان بودند وسران ایشان . قومی گفتند : **جبت** نام بتان است و **طاغوت** نام سدنهٔ بتان . و سدنه خدمتکاران وتیمار داران باشند . و گفته‌اند : **جبت** نامی است کهانت را ، و **طاغوت** نامی است هرچه را بپرستند جز از خدا . و گفته‌اند هرچه الله تعالی آنرا حرام کرد آنرا **جبت** گویند ، وبه قال النبیّ (ص) : « العیافة والطَّرق والطّیرة مِن الجبت » . العیافة زجر الطّیر ، والطَّرق الضّرب بالحَصیٰ ، وهو ضرب مِن الکهانة . قال‌الشاعر :

لَعمرك ماتدری الطّوارقُ بالحصیٰ
ولا زا جراتُ الطّیر ما اللهُ صانعٌ

امّا سبب نزول این آیت آن بود که : **کعب اشرف** بعد از واقعهٔ **احد** به **مکه**

شد ، با هفتاد سوار از جهودان بقصد آنکه تا با مشرکان **قریش** دست یکی دارد ، و قتال رسول خدای را تدبیر سازند . **کعب** چون در **مکه** شد بخانهٔ **بوسفیان** فروآمد. **بوسفیان** او را گرامی داشت ، و ترحیب وتقریب کرد ، وآن جهودان که باوی بودند هریکی را بسرائی فروآورد . آنکه **بوسفیان** را گفت که : سی مرد از ما و سی مرد از شما باید تا بخانهٔ **کعبه** رویم ، وآنجا عهد کنیم ، وپیمان گیریم ، که در قتال **محمد** بکوشیم چندانکه توانیم ، وفترتی در خود نیاریم تا وی‌را برداریم . **بوسفیان** و اصحاب وی **کعب اشرف** را گفتند و **حیی اخطب** باوی که : ما برشما آمن (۱) نباشیم بآنچه میگوئید ؟ نباید که این مکر میسازید برما ؟ اگرمیخواهید که شما را بآنچه گفتید استوار داریم ، این دو بت را سجود برید ، و بایشان ایمان آرید ، و آن دو بت **جبت** و **طاغوت** بودند . ایشان مر آن بتان را سجود بردند ، و ایشان را پرستیدند . اینست که ربّ‌العالمین گفت : « الم تَرَ اِلی الّذین اوتوا نصیباً مِن الکتاب یؤمنون بالجبت والطّاغوت » . میگوید : نه بینی ای **محمد** این علما و حاکمان جهودان راکه به **جبت وطاغوت** ایمان میآرند ؟ وایشان‌را سجود میبرند؟ پس **بوسفیان** ، **کعب** راگفت که : تومردی ازاهل کتاب خدائی ، و **تورات** خوانده‌ای و دانسته‌ای ، و ما اُمّیان **عرب**ایم ، چون می‌بینی کار **محمد** ؟ دین وی بهتر است یا دین ما ؟ راه وی بحق نزدیک‌تر است یا راه ما ؟ **کعب** گفت : بامن بگوئید که دین شما و راه شما چیست ؟ **بوسفیان** گفت : ما قومی مهمان داران و مهمان دوستانیم ، بروز مهمانی شتران‌فربه کُشیم ، ومهمان‌را گرامی‌داریم ، وحاجیان‌را سقّائی کنیم ، و اسیران را باز خریم ، و رحم بپیوندیم ، و خانهٔ **کعبه** را عمارت کنیم ، و گرد آن طواف کنیم ، و اهل حرم خدا مائیم ، و بردین پدران خویش بمانده‌ایم ، و **محمد**

---

۱ ــ نسخهٔ ج : ایمن .

دین پدران خویش بگذاشته است ، و دین نوآورده است ، حَرَم بگذاشته است، و ما را میفرماید که برپی من روید . **کعب** گفت : انتم واللهِ اهدیٰ سبیلاً ممّا علیه **محمد**، و الله که شما بر راه ترید از **محمد** ، و دین شما نیکوتر است از دین وی . اینست که الله گفت : « ویقولون لِلّذین کفروا » یعنی لِأبی‌سفیان واصحابه ، « هٰؤلاءِ اهدیٰ من‌الّذین آمنوا » بمحمّد ، وهُم اصحابه .

«اولئك الّذین لعَنهمُ الله » ـ یعنی **کعباً** واصحابه . میگوید : **کعب** و اصحاب وی که این‌سخن میگویند ، الله بـرایشان لعنت کرد . « ومَن یَلعنِ اللهُ فلن تجِدَ له نصیراً » ای : من یباعدالله من رحمته فهو مخذول فی‌دعواه ، و مغلوب فی‌حجّته . و **الیهود** ابیَنُ خذلاناً فی‌أنّهم غُلبوا من‌جمیع سائرالادیان ، لأنّهم کانوا اکثرَ عناداً لأهل الاسلام ، و انّهم کتمُوا الحقَّ وهُم یعلمونه . پس چون آن عهد و میثاق میان **کعب‌اشرف** و **ابوسفیان**برفت، وبروقت آن کار وعده‌ای‌نهادند ، **کعب** به**مدینه** بازرفت، و درسرای خویش آرام گرفت . رسول‌خدا **محمدبن‌مسلمةالانصاری** و **ثابت‌بن‌معاذ** و جماعتی بفرستاد پنهان تا **کعب اشرف** را بکشتند . **محمدبن مسلمه** گفت : یارسول‌الله دستوری باشد تا درپیش وی هرچه خواهیم گوئیم ؟ یعنی برسبیل‌خدعت؟ رسول‌ایشان رادستوری داد . ایشان رفتند تاپیش **کعب** ، وضجری نمودند ازرسول‌خدا، گفتند : چندبلا که ما کشیدیم ازدست **محمد** ! وضَجِر گشتیم ! و ازمعیشت خویش بازماندیم ! چه بود که توما را چند وسق‌خرما با وام دهی؟ تا ما از **محمد** بگریزیم، و طلب معیشت خویش کنیم . **کعب** بخندید ، گفت : اکنون او را بشناختید ، و دروغ وی بدانستید !آنگه گفت : شما اگراز من‌چیزی میخواهید زنان و پسران را را پیش من بگرو بنشانید . ایشان گفتند ما شرم داریم که زنان را بگروبنشانیم ، و ونیزمردی بس‌باشکوه و وقاری ، وزشت‌بود ترا که زنان‌را بگرو گیری ، وپسران‌را

نیز نتوانیم بگرو کردن ، که آنکه **عرب** زبان در ایشان نهند ، که شما را بوسقی خرما بگرو کردند ، و ایشان را از آن تشویر بود . **کعب** گفت : اکنون هرچه خواهید بگرو بنهید . ایشان گفتند : شمشیرهای خویش بنهیم ، وبروز نتوانیم آوردن ، که اصحاب **محمد** بدانند ، بشب آریم . چون شب درآمد ایشان شمشیرها برداشتند ، و بردند . **کعب** برآن غرفه بخلوتگاه نشسته بود ، و دخترعمّ خویش را نو بزنی کرده بود ، وعروس بود ، وآن دخترعمّ کاهنه بود . چون **کعب** برخاست تا بزیر شود ، آن کاهنه زن وی گفت : زینهار مشو که من بوی خون از تو میشنوم . **کعب** گفت : دور از برِ من ! بازگیر دست از دامن من ! کیست که مرا خواهد کشت ؟ اینان که آمده‌اند **محمدمسلمه** برادرهمشیر منست ، و**ثابت‌معاذ** همسایه ودوست من ! اگرخفته باشم مرا بیدارنکنند . ازآن غرفه بزیرآمد ، و بوی مشک بیالوده ، که از برِعروس برخاسته بود . مسلمانان چون آن بوی‌خوش شنیدند ، گفتند : واهاً لهٰذه الرّیح الطّیبة ، دیر است تا ما درآرزوی چنین بوئیم ، فراز آی تا حظّی برگیریم ، و دستی‌بسرت فروآریم . وی فرازشد ، وایشان در وی‌آویختند ، وشمشیر زدند ، وآن دشمن خدا و رسول را بکشتند ، و **رسول خدا** (ص) با ایشان گفته بود که : چون او را کشته باشید تکبیر کنید چنانکه من بشنوم ، تا من نیزبا شماتکبیر کنم . رسول‌خدا(ص) آن شب‌با جماعتی‌ازیاران ازمسجدبگورستان **بقیع** میشد ، واز بقیع تا مسجد میآمد ، وبآسمان نظرمیکرد که تاخود آواز تکبیر شنود ، و یاران که‌باوی‌بودنداز آن‌قصه‌بی‌خبربودند ، تاآن‌ساعت که تکبیرشنیدند ، ورسول‌خدا(ص) تکبیر کرد ، پس معلوم گشت ایشان را که **کعب** را کشتند . وآن ساعت که زخم کردند سر شمشیر بپای **ثابت‌معاذ** رسید ، و گوشت و استخوان همه بریده گشت . رسول خدای که آن بدید ، باهم نهاد ، و دعا کرد خدای تعالیٰ ویرا شفا داد ، وبحال صحّت بازشد .

چون **کعب** را کشته بودند، دیگر روز بامداد رسول‌خدا(ص) فرمودتا یاران‌همه سلاح در پوشیدند، و بجنگ جهودان شدند. و ایشان جمعی عظیم بودند از قبیلهٔ **نضیر**، و ایشان را درآن خانها حصار میدادند. پس جهودان چون دانستند که ایشان را از **مدینه** بیرون خواهند کرد، خانهای خویش بدست خویش خراب میکردند، یعنی که تا مسلمانان درآن ننشینند، و مالهای خویش بفنا میبردند، و درختان خرما میبریدند، که تا مسلمانان را نبود. آخر ایشان را بیرون کرد و به **شام** فرستاد، و ذٰلك فی‌قوله تعالی: «هوالّذی اخرج الّذین کفروا مِن‌اهل الکتاب مِن دیارهم لأوّل الحشر» الآیات.

«ام لهم نصیبٌ مِن‌المُلك» - میم صلت‌است، وتقدیرسخن آنست که أَلهم نصیبٌ مِن الملك، و این برجهت انکار گفت. معنی آنست که: جهودان را از ملك نصیبی نیست، و این را دو تفسیر گفته‌اند: یکی آنکه ملك، نبوّت است و شرف‌دین، و جهودان را از آن بهره نیست. دیگر تفسیر آنست که ایشان را هرگز در زمین پادشاهی‌وفرمانروائی‌نبوده است. «فاِذاً لایُؤتون النّاسَ نقیراً» - میگوید: اگرایشان را در زمین پادشاهی و فرمانروائی بودی ازبیت‌المال‌هیچ خداوند حق‌را ازمردمان، مقدار نقیری بندادندی! واین ذمّ ایشانست دربخل وحسد وقلّة الخیر که درایشانست. نقیر آن گَواست که برپشت استهٔ (۱) خرما است، و درخت خرما از آن روید.

«ام یَحسدون النّاس علیٰ ما آتیٰهمُ‌اللّٰه مِن فضله» - ناس اینجا **مصطفی** (ص) است و نژاد وی. از **اسمعیل** و **آل ابراهیم** درین آیت فرزندان **یعقوب** و نژاد **اسحق** را میخواهد. این جهودان‌حسد میبردند بررسول‌خدا (ص) و نژاد **اسمعیل**، بآنچه اللّٰه ایشان‌را داد از کتاب و نبوّت. ربّ‌العزّة گفت: ایشان باین حسد میبرند.

۱ - استه = هسته، درهمهٔ نسخ چنین است.

و فرزندان **یعقوب** و نژاد **اسحق** را همه نامه دادیم ، و دانش‌و پیغامبری ، وایشان‌را ملکی عظیم دادیم ، ملك بزرگوار ، با دین‌وعلم ، ومدّت دراز: درسبط **لاوی** نبوّت ، و در سبط **یهودا** ملك . وگفته‌اند : جهودان بر **مصطفی** (ص) حسد بردند بآنچه‌الله تعالی‌ویرا مباح کرده بوداز زنان ، گفتند : اگرپیغامبری بودی‌رغبت بزنان‌نکردی ، و از ایشان بسیار نخواستی . ربّ‌العزّة بجواب ایشان گفت کـه : وی از **آل ابراهیم** است ، و شما خود اقرار میدهید که در **آل ابراهیم** پیغامبران بودند که ایشان زنان بسیار داشتند . **داود** را نودونه بـود ، و **سلیمان** را هفتصد حرّه بود وسیصد سرّیت. پس‌چرا حسد برید بآنچه‌بوی دادیم ؟ وبطعن‌می‌باز گوئید ؟ وآنچه **سلیمان** و **داود** را دادیم از ملك عظیم‌و زنان بسیار می‌باز نگوئید ؟ و انکار می‌ننمائید ؟ یعنی‌که این جزاز حسد نیست که شما را برین سخن میدارد .

« فمنهم مَـن آمن به و منهم من صَدَّ عنه » ـ این « ها » با الله میشود ، و با **ابراهیم** میشود ، و با **محمد** میشود . « وکفیٰ بجهنّمَ سعیراً » ـ ای : کفیٰ بسعیر جهنّم عذاباً لمن لایؤمن .

« انّ الّذین کفروا بآیاتنا سوف نُصْلیهم‌ناراً » ـ این بازدرشأن جهودانست ، در بیان مستقرّ ایشان درآن جهان ، و رسیدن ایشان بعذاب جـاودان . « کلّما نضِجتْ جلودُهم بدّلناهم جلوداً غیرها لِیَذوقوا العذابَ » ـ **عمرخطاب** گفت : شنیدم از رسول خدا (ص) که میگفت : درساعتی صدبار تبدیل کنند . **حسن** گفت : هـر روز هفتادبارسوخته‌شوند، یعنی که هربار که‌سوخته‌شوندفرمان‌آید که : چنانکه‌بودی‌بآن باز شو ، تا دیگرباره میسوزی ! پوست نو میشود پیاپی ، تاعذاب نو میشود پیاپی . و صحّ فی‌الخبر : انّ غلَظَ جلد الکافر اثنان واربعون ذراعاً ، وانّ ضِرسه مثل **احد** ، وانّ مجلسه من جهنّم‌مابین **مکة و المدینة** ، ومابین منکبَیِ الکافر فی‌النّار مسیرة ثلاثة ایّام للرّاکب .

اگر کسی گوید برتعنت که: آن پوست نو که میآفرینند عاصی‌نیست، چونست که ویرا عذاب میکنند؟ جواب وی آنست که همان پوست سوخته می نو کنند، و باز آرد نه پوستی‌دیگر، چون قادراست که آن پوست که درخاك می‌بریزد، پس‌همان نو میکند، و باز می‌آفرینند، قادر است که آن پوست درآتش بسوزد، پس بقدرت همان نو کند، وبازآفریند. پس نه تبدّل دراصل آمد، که تغیّر درحال آمد. وبناء این قاعده بر آنست که غیر بردو معنی استعمال کنند: برمعنی تضادّ و تنافی، و بر معنی تغیّر و تبدّل. و معنی تضاد و تنافی آنست که گویند: اللّیل غیرالنهار والذّکر غیرالأنثیٰ. ومعنی تغیّر وتبدّل آنست که ربّ‌العزّة گفت: «یوم تُبدَّل الأرضُ غیرَ الأرض»، وهی تلك الأرض بعینها، غیرانّها بُدّلتْ جبالُها و أنهارها و أشجارها. و بعرف و عادت کسی را بینی تندرست، پس او را بینی نزار وضعیف. چون ازوی پرسی گوید: انَا غیرالّذی عهدتَ، من نه آنم که تو دیدی! و اوهمانست، لکن‌حالش متغیّر گشت؛ وفی معناه انشد:

فمَا النّاس بالنّاس الّذی قد عهِدتُهم

ولا الدّار بالدّار الّتی کنتُ اعرِفُ

سدی گفت: تأویل این آیت آنست که چون پوست کافر سوخته شود، و عذاب آن بچشد، هم ازآن گوشت کافر که عصیان درآن رفته باشد، پوستی‌دیگر بیرون آرد تا میسوزد. پس هرپوست که سوزد ازآن بود که عصیان درآن رفته باشد.

«انّ اللّه کان عزیزاً» - ای قویّاً، لایغلبه شیءٌ «حکیماً» - فیما دبّرو قدّر.

ثمّ اخبربمستقرّ المؤمنین، فقال: «والّذین آمنوا و عمِلوا الصّالحاتِ سنُدخلهم جنّاتٍ» - یعنی البساتین، «تجری مِن تحتِهَا الأنهارُ خالدین فیها ابداً» - لایموتون،

وماهم منها بمُخرَجين ، « لهم فيها ازواجٌ مطهّرةٌ » لايَبُلن ولا يتغوّطنَ ولا يمتخِطْنَ ولا يبصقنَ ولا يحِضن ولا يَشِبْنَ ولا يَلِدْنَ ولايُمنين . معنى آيت آنست كه مؤمنان و دوستان خدا كه در دنيا كارهاى نيك كردند ، وايمان بپايان بردند ، درآريم ايشان‌را فردا درآن بهشتهاى جاودان ، وآن ناز ونعيم‌بيكران ، باجفتهاى پاكيزه‌از هر فضول وهرآلايش ، برنگ مرواريد ، وصفاءِ ياقوت آفريده ، گيسوان دارند بمشك اذفر بيالوده ، وبجواهر بياراسته ، بنغمتى خوش اين آواز برداده كه : نحن الخالدات فلانموت ابداً ، نحن الغانيات فلانبؤُس ابداً ، نحن‌المقيمات فلا نظعن ابداً ، نحن‌الرّاضيات فلانسخط ابداً ، نحن‌الجوارى‌الحِسان ، ازواجُ اقوامٍ كرامٍ ، طوبىٰ لمن كنّا له و كان لنا . قال **يحيى بن كثير** : اذا سبّحتِ المرأة من‌الحورالعين لم تبقَ فى‌الجنّة شجرةٌ الا ورّدتْ . ودرخبراست كه يكى‌ازحور گويد شوهرخويش را كه : ياولىّ‌الله ! درآن‌مجلسهاى ذكر ، ومجمعهاى‌خير كه تونشستى در دنيا ، ومرا ازالله مى‌بخواستى ، من برتو مشرف بودم ، وازآن خواستن تو درناز و طرب بودم ، كه من ازتومشتاق‌تر بودم . بخدائى كه مرا بتو گرامى كرد ، و ترا بمن گرامى كرد ، كه هربار كه تو مرا ازحق‌بخواستى هفتادبارمن ترا ازو بخواستم ، فالحمدلله الّذى اكرَمَنى‌بك، وأكرمك بى . آنگه در روى خويش‌خندد ، وزآن خنديدن وى نورى تابد ، كه روشنائى‌آن بهمه غرفهٔ بهشت برسد .

« ونُدخلهم ظلّاً ظَليلاً » ـ بعضى مفسّران گفتند كه : اين ظلّ ظليل در موقف عرصات قيامت است . وبعضى گفتند : ظلّ‌ممدوداست دربهشت . اگر گوئيم درموقف است احتمال كند كه **مصطفى**(ص) اشارت‌بآن كرده و گفته : « سبعةٌ يُظلّهمُ‌الله تحت ظلّه يومَ لاظلّ الّاظلّه : امام عادل ، اوحكَم عدل ، وفتى نَشَأَ فى‌عبادة‌الله تعالى ، و رجلٌ طلبتْه امرأةٌ ذاتُ جمال‌وحسب ، فقال : انّى‌اخاف‌الله ، ورجل قلبه فى‌المسجد اذا خرج

منه، حتّیٰ یرجعَ الیه، و رجل ذکرالله خالیاً، ففاضتْ عیناه مِـن خشیةالله عزّوجلّ، و رجلٌ تصدّق بصدقة فـکان یُخفیها عن شماله، و رجلان تحابّا، فَاجْتمعا علی حبّ‌الله تعالی، وتفرّقا علی حبّه». و اگر گوئیم دربهشت است، آنست که ربّ‌العزّة گفت: «وظلٍّ ممدود» سایهٔ کشیده، نه تابستانی، نه زمستانی، نه باد گرم، نه باد سرد، نه آفتاب، نه زمهریر، راست چون روز نوبهار، همه بنفشه‌زار و گلزار، نسیم‌خوش، وجفت نیکـو وتندرست، ومرد جوان، وجان شاد ودل خرم. روی ابوهریرة قال قال رسول‌الله(ص): «اوّل زمرة تدخل مِن امّتیَ‌الجنّة، علی صورة القمر لیلةَ البدر، ثمّ‌الّذین یلونَهم‌علی اشدِّ نجم‌فی‌السّماء اضاءةً. ثمّ هم بعد ذٰلك علیٰ‌منازلَ لایتغوّطون ولا یبولون ولایمتخطون ولا یبزقـون». و روی: «اذا دخل اهلُ الجنّةِ الجنّةَ نادیٰ مُنادٍ: یااهلَ‌الجنّة انّ‌لکم ان‌تَحْیَوا، فلاتموتوا ابداً، و اِنّ لکم ان تشبّوا فلا تهرموا ابداً، و اِنّ لکم أن تصحّوا فلاتسقموا ابداً، و انّ لکم اِن‌تنعموا فلاتبؤسوا ابداً».

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «انّ الله لایغفرأن یُشرك به‌ویغفر مادون ذلك لِمَن یشاء» - شرك عام‌دیگراست، وشرك خاص‌دیگر. شرك عام شرك‌اکبراست، وشرك‌خاص شرك‌اصغر. شرك اکبرآنست که کردگار عظیم وصانع قدیم را جلّ‌جلاله شریك وانباز گویند، یا او را نظیروهمتا دانند، یا بچیزی از خلق وی مانند کنند، هرکه این گوید نه خدای‌را پرستنده است، که اوبت را خواننده است! وبحقیقت از دین‌هدیٰ بازمانده! اعتقاد درست و دین پاك آنست که خدای جهانیان، و آفریدگار همگان را پـاك و منزّه دانی‌ازجفت وفرزند و انباز. نه خود زاد، ونه کس او را زاد، از حدوث وتغیّر و ولادت آزاد، مقدّس ازعیب وعجز ونیاز، درصفت پاك، ودرصنع زیبا، ودرگفت

شیرین ، و درمهر تمام . درصفت ازعیب پاك ، و در کرد از لغو پاك ، و در گفت ازسهو پاك ، و درمهر از ریب پاك . خدائی که از اوهام بیرون ، و کس نداند که چون ! خدائی را سزا ، وبخداکاری دانا ، وز عیبها جدا ، در ذات وصفات بیهمتا . هر که‌این اعتقاد گرفت از شرك اکبر برَست ، و با اصل ایمان پیوست .

امّا شرك اصغر دوقسم است دو گروه را : مؤمنان را ریا است درعمل ، و ترك اخلاص‌درآن ، و عارفان را التفاتست باعمل‌وطلب خلاص‌بآن . امّا اثرآن درمؤمنان آنست که از ایمان ایشان بکاهد ، و در یقین‌ایشان خلل آرد ، و درِ روشنائی بـایشان فرو بندد . **مصطفی** (ص) گفت : سخت میترسیم بر امّت خویش از شرك کهن . گفتند : یا رسول‌الله شرك کهن کدام است ؟ گفت : آنکه عمل کند ، و در عمل وی ریا بود . **شداد اوس** گفت : رسول‌خدای را دیدم که میگریست . گفتم : یا رسول‌الله چرا میگریی ؟ گفت : میترسم از امّت خویش‌اگرشرك آرند ، نه‌آن که بت‌پرستند، یا آفتاب وماه پرستند ، لکن عبادت بریا کنند ، وخلق را با حق درآن عمل انبـاز کنند ، و الله میگوید : « أَنا اَغنَی الشّرکاء عـن‌الشِرك ، فمَن عمِل عملاً اَشرك فیه غیری فأنا عنه بریء ، وهوالّذی اشرك » . میگوید : هر که عملی کرد ودیگری را بامن از آن انباز گرفت ، من از انبازان همه بی‌نیازترم ، جملهٔ آن عمل بآن انباز دادم .

امیر المؤمنین‌علی (ع) مردی را دید سردرپیش افکنده ، یعنی که پارساام . گفت : ای جوانمرد این پیچ که در گردن داری دردل آر ، که خدای دردل مینگرد. گفت : روزقیامت فرا قُرّاءِ مُرائی گویند : نه شما آنید که متاع دنیـا بشما ارزان‌تر فروختند ؟ نه آنید که مردمان بردر سرای شما ایستادند (۱) ؟ نه آنید کـه ابتداء

۱ ـ نسخهٔ الف : بیستادندید .

برشما سلام میکردند؟ از جزاءِ اعمال شما بود که بشما رسانیدیم. امروز شما را حقی نماند. از اینجا است که بعضی بزرگان دین، باضطرار و افتقار، رفق دوستان می نپذیرفتند، چنانکه **سفیان‌ثوری** رحمةالله علیه چند روز بگذشت که درخانهٔ وی هیچ طعام نبود. آخرروز مردی دو بدره آورد بنزدیك وی، گفت: دانی که پدرم ترا دوست بود، ودر معیشت متورّع بود، این میراثی است که ازوی باز ماند، و چنان دانم که حلالست، و درآن هیچ شبهتی نه، چه باشد اگرقبول کنی ومرا بدان شاد کنی؟ **سفیان** گفت: خدای ترا بدین همّت نیکو ثواب دهد، امّا من قبول نکنم که آن دوستی ما با پدرت برای خدا بوده است. روا ندارم که درمقابلهٔ آن عوضی ستانم. این خود درجهٔ متورّعان است، وطریق پارسایان، و برتر ازین درجهٔ عارفان است. وشرك اصغر درحق ایشان آنست که بعد از اخلاص درطاعت، و صدق درعمل، اگرچشمشان درآن عمل خالص آید، یا طلب ثواب آن بخاطرشان فراز آید، یارستگاری خویش درآن عمل بینند، آن همه در راه دین‌خویش شرك‌شمرند، وزآن توبه کنند.

« الم تَرَ اِلَی الّذین یُزَکّون انفسَهم » ـ خود را نستایند، و تزکیت مردم نپسندند، و درعمل خویش ننگرند، و روش خویش را وزنی ننهند، و از هر دونی خود را فروتر دانند.

پرسید مرا دوست که آن قوم که بودند
کز خلق جهان گوی حقیقت بربودند
گفتم: چه نشان پرسی زان‌قوم که ایشان
خود را بخود از روی نمودن ننمودند
بر حاشیهٔ دعوی هرگز نگذشتند
در دائرهٔ معنی هرگز نغنودند

زین نیز عجب‌تر که زبی‌قدری و خواری

نـزدیك همه خلق چو ترسا و جهودند.

آری بر درگاه کریم هرچند خـود را ذلیل‌تر داری، عـزیزتر شوی! آن ذلّ تو ازدوست نه نومیدی است، که آن گواه راستی و درستی است.

پیر طریقت گفت: الٰهی! فریاد ازین خواری خود، که کس‌را ندیدم بزاری خود! فریاد ازین سوز که از فوت تـو درجان ما، درعالم کس نیست کـه ببخشاید بروز وزمان‌ما. الهی! از حسرت چندان اشك باریدم، که بآب چشم‌خویش تخم درد بکاریدم. اگرسعادت ازلی دریابم، این همه درد پسندیدم، ور دیدهٔ من بیکباربرتو آید، درآن دیده خود را نادیدم.

«بل‌اللّهُ یُزکّی مَنْ یشاء» - هر که تزکیت خدای درو رسد نشان وی‌آنست که از صحبت آن پراکنده دلان که در راه جبب وطاغوت فروشدند باز رهد، ونیز ایشان را بخود راه ندهد، وتا نپنداری که پرستنده جبت وطاغوت آن بت پرستـان بودند و بس! هر که او با هواءِ نفس خـویش‌بیارامید، و در بندِ مراد نفس بمـاند، او مرد طاغوتست وبندهٔ جبت.

در خرابات نهاد خود برآسودست خلق

غمزه برهم زن یکی تا خلق را برهم زنی

پای برنفس خود نهادن، و هواءِ خود را درتحت قهر خود آوردن، بزبان اهل اشارت آن ملك عظیم است که الله گفت: «وآتیناهم مُلکاً عظیماً»، و یقال: «المُلك العظیم هوالاِطّلاع علیٰ اسرارالخلق، والاِشراف عـلی اسرارالمملکة، حتّیٰ لایخفیٰ علیه شیءٌ».

ابوعثمان مغربی از اینجا گفت: هر که حق را اجابت کرد، مملکت ویرا

اجابت کرد. یعنی که چون درمملکت چیزی فرا دید آید، ویرا از آن خبردهند. **ابن‌البرقی** ازبزرگان مشائخ **مصر** بود، وصاحب فراست بود، وقتی‌بیمار شدشربتی آب دادند او را. گفت: نخورم که در مملکت حادثه افتاده است، تا بجای نیارم که چه افتاده است نیاشامم. سیزده روز نخورد تا خبرآمد که **قرامطه**در حرم افتادند، و خلقی را بکشتند، وبسی‌خرابی کردند.

شیخ‌الاسلام انصاری گفت: عبودیّت بیش ازین برنتابد کـه بعضی داند و بعضی نه، که الله میگوید: «فلا یُظهر علیٰ غیبه احداً الّا مَن ارتضیٰ من‌رسول». «وماکان اللهُ لیُطلعکم علی‌الغیب»ـ همه الله داند وبس. و گفته‌اند: مُلك‌عظیم معرفت مَلك عظیم است. کسی که او را شناخت مُلك دوجهان یافت

پیر طریقت گفت: الهی! چون من کیست که این کار راسزیدم؟ اینم بس که صحبت ترا ارزیدم.

جز خداوند مفرمـای که خوانند مرا

سزد این نـام کسی را که غلام تو بود.

۱۱ - النوبة الاولی

قوله‌تعالی: «إنَّاللهَ یَأْمُرُکُمْ» خدای میفرماید شما را، «أنْ تُؤَدُّوا الْأَمانات إلیٰ أهلِها» که امانتها با خداوندان دهید، «وَإذَا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النّاسِ» وچـون حکم کنید میان مردمان، «أنْ تَحْکُمُوا بِالعَدْلِ» [میفرماید] که براستی و داد حکم کنید، «إنَّاللهَ نِعِمّا یَعِظُکُمْ بِهِ» بس نیك‌آمد آنچه خدای شما را بآن فرمود، «إنَّاللهَ کانَ سَمیعاً بَصِیراً (۵۸)» الله شنوا است بینا همیشهٔ.

«یا أیُّهاالَّذینَ آمَنُوا» ای ایشان که بگرویدند، «أطیعُوا اللهَ» فرمان برید

خدای‌را ، «وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» وفرمان برید رسول‌را ، «وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» وفرمان برید اولی الامر را ازشما ، «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ» اگردرچیزی از دین مختلف شوید ، «فَرُدُّوهُ» بازبرید آن چیز که درآن اختلاف بود ، «إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» با خدا وبا رسول ، «إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» اگر گرویده‌اید بخدای و بروز رستاخیز ، «ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (٥٩)» آن بهست شما را ، و سرانجام آن نیکوتر .

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ» نبینی ایشان را که‌میگویند و راست نمیگویند ، «أَنَّهُمْ آمَنُوا» که ایشان گرویده‌اند ، «بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ» بآنچه فروفرستادند بتو ، «وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ» و بآنچه فرو فرستادند پیش از تو ، «يُرِيدُونَ» میخواهند ، «أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ» که حکم جویند و حکم خواهند از **طاغوت** ، «وَقَدْ أُمِرُوا» و فرموده‌اند مردمان را «أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ» که کافرشند (١) بطاغوت ، «وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ» و **دیو** میخواهد و میجوید ، «أَنْ يُضِلَّهُمْ» که ایشان را بیراه کند ، «ضَلَالًا بَعِيدًا (٦٠)» بیراهی ازحق دور ،

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ» و چون ایشان‌را گویند ، «تَعَالَوْا» بیایید ، «إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» بحکم **قرآن** که خدای فرو فرستاد ، «وَإِلَى الرَّسُولِ» و بحکم رسول خدای ، «رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ» بینی آن منافقان را ، «يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا (٦١)» که‌می بر گردند از تو بر گشتنی .

«فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ» چون بود آنکه که بایشان رسد ، «مُصِيبَةٌ» رسیدنی بد ، «بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ» بآنچه دستهای ایشان پیش فرا فرستاد ؟ «ثُمَّ جَاءُوكَ» آنکه آیند بتو ، «يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ» سوگند میخورند بخدا ، «إِنْ أَرَدْنَا» که

١ ـ نسخهٔ ج : شوند .

می‌نخواستیم [بآنچه کردیم یا گفتیم] ، « اِلّا اِحساناً » مگر نیکوئی ، « وَ تَوفیقاً [۶۲] »
و وفاق داشتن و نمودن میان دل وزبان .

« اولٰئِكَ الّذینَ » ایشان آنند ، « یَعْلَمُ اللهُ » که خدای میداند ، « مافی قُلُوبِهِمْ »
آنچه در دلهای ایشان است ، « فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ » روی گردان از ایشان ، و فرا گذار
از ایشان ، « وَ عِظْهُمْ » وپند ده ایشان را ، « وَقُلْ لَهُمْ فی اَنْفُسِهِمْ قَوْلاً بَلیغاً [۶۳] »
و ایشان را سخنی بلیغ گوی بتهدید .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « انّ‌الله یأمُرکم اَن تُؤدّوا الأمانات الیٰ اهلها » ـ سبب نزول این
آیت آن بود که **عباس‌بن عبدالمطلب** عمّ رسول خدا صاحب سقایهٔ **زمزم** بود ،
میراث برده از پدرعبدالمطلب . چون روزفتح **مکه** بود رسول‌خدا (ص) برمنبرخطبهٔ
فتح میکرد . عباس ویرا گفت : یارسول‌الله باید که تو سدانت ، یعنی خدمت وکلید
داری **کعبه** باسقایهٔ **زمزم** ما را بهم کنی . رسول‌خدا **عثمان‌طلحه‌حجبی** را بخواند ،
وکلید از وی خواست . **عثمان** شد ، وکلید از مادر بستد ، و برسول خدا داد . رسول
خدا (ص) قصد کرد که کلید فرا **عباس** دهد ، **جبرئیل** آمد و آیت آورد : « انّ الله
یأمرکم اَن تؤدّوا الأمانات الیٰ اهلها » . رسول خدا (ص) **عثمان طلحه** را برخواند ،
وکلید بوی باز داد ، وگفت : « هاكَ خالِدةً تالدةً لاینزِعها منکم الّا ظالمٌ » . پس **عثمان**
هجرت کرد ، وکلید ببرادر خود سپرد ، اکنون در دست فرزندان وی است . و این
آیت علی‌الخصوص درشأن ایشان فرو آمد ، امّاحکم آن عام‌است که همه مسلمانان‌را
بأداء امانت میفرماید . وفی ذٰلك یقول‌النبیّ(ص) : « اَدِّ الأمانةَ الیٰ مَنِ ائتمنك ، ولا
تَخُنْ مَن خانَك » . اداء تام باز دادن چیزی است با کسی ، امانتی یا افامی ، وتأدیت

مصدراست بحقيقت ، و اَداء اسم است نه‌مصدر ، امّا آنرا بجای مصدر نهند ، و اَدا یَأدُو، اذا ختَل ، يقال : ادوتَ للصّيد ، اذا ختلتَه لتَصيده ، و أَدَی السّقاء يأدی ، اذا امكن مِن مخضه .

« و اِذا حكَمتم بينَ‌النّاس اَن تحكُموا بِالعدل » ـ كان من‌العدل انّ‌اللّٰه عزّوجلّ دفع السّقاية الی **العباس‌بن‌عبدالمطلب** ، و الحجابة الی **عثمان‌بن‌طلحة** ، لأنّهما كانا اهلهما فی‌الجاهليّة .

« انّ‌اللّٰه نِعِمّا يعِظكم به» ـ نِعِمّا بكسر نون وعين، قراءت **مكی** و **ورش** و**حفص** و **يعقوب** است ، و نِعْما بكسر نون و اسكان عين، قراءت **ابوعمرووقالون** و**اسمعيل** و **ابوبكر** است . بـاقی بفتح نون و كسر عين خوانند ، و در تشديد ميم هيچ خلاف نيست ، ومعنی همه يكسانست ، و « ما » اينجا نكره است بمعنی شیء ، و در موضع نصب است ، و اين را نصب علی‌التفسير گويند ، المعنی نعم شيئاً هی ! و اگرخواهی ماءِ صلت نهی ، يعنی فنِعمَ هی . ميگويد : نيكا چيزی كه اللّٰه شما را بآن پند ميدهد ، و برراه ميدارد ، وآن **قرآن** است كلام خداوند عزّوجلّ .

« انّ‌اللّٰه كان سميعاً »ـ لمقالتكم‌فی‌الأمانة والحكم ، « بصيراً » بما تعملون‌فيهما . وصحّ فی‌الخبر أنّ **اباهريرة** كان‌يقرأ هٰذه الآية ، فوضع ابهامَه علیٰ أذنه ، والّتی‌تليها علی عينيه ، وقال: هٰكذا سمعتُ رسولَ‌اللّٰه (ص) يقرؤها ، ويضع اصبعَيه عليهما . وفی هٰذه الخبر اثبات السّمع والبصر لِلّٰه عزّوجلّ علیٰ مالا يخفی علیٰ احدٍ .

« يا ايّهاالّذين آمَنوا اَطيعوا اللّٰهَ و اَطيعوا الرّسولَ وأولی الأمرمنكم » ـ اين آيت درشأن **خالد وليد** فرو آمد كه رسول خدا (ص) او را برلشكری امير كرد ، و ايشان را بقبيله‌ای از قبائل عرب فرستاد ، و درآن لشكر **عمارياسر** بود ، چـون نزديك آن قبيله رسيدند ، ايشان خبر بداشتند ، وهمه بگريختند ، مگر يك مرد

که برخاست، و بلشکرگاه **خالد** آمد، بر **عمارياسر** رسید، گفت: یا **اباالیقظان** خبر رسیدن شما بقوم رسید، یکسر بگریختند، من ماندم از ایشان که نگریختم، و مسلمان شدم، اگر مرا ازین اسلام نفع وأمن خواهد بود تا برجای باشم؟ والاّتا من نیز چون دیگران بگریزم؟ **عمار** او را امان داد، و در حمایت خویش گرفت. دیگرروز بامداد که مسلمانان آنجا رسیدند، **خالد** بفرمود تا غارت کردند، و آن مرد را نیز بگرفتند که امان از **عمار** یافته بود، ومال از وی بستدند. **عمار** گفت: دست ازین مرد بازدارید که وی مسلمانست، و من او را امن کرده‌ام. **خالد** خشم گرفت، گفت: امیر من باشم تو چرا امان میدهی؟ **عمار** ویرا جواب درشت داد، و **خالد** نیز درشت گفت. پس چون به **مدینه** باز گشتند، و قصه با **مصطفی** (ص) بگفتند، رسول خدا امان **عمار** را اجازت داد، امّا ویرا گفت که: بی‌دستوری امیر دیگر باره نگر تا امان ندهی. **خالد** گفت: یانبیّ‌الله سَبَّنی هذا العبدالأجدع، وکان **عمار** مولی**لهشام بن المغیرة**. و**خالد**بحضرت **مصطفی**(ص) **عمار** راسبّ کرد، و بسخن برنجانید. رسول گفت: «یا **خالد** لاتَسُبَّ **عماراً** فمن‌سبّ **عماراً**، سبّه الله، ومن ابغض **عماراً** ابغضه الله». **عمار** برخاست تا برود، رسول‌خدا گفت: ای **خالد**! عذری‌از وی بخواه، و دل‌وی بدست‌آر. **خالد** فرا پیش‌رفت، و از وی عذرخواست. **عمار** چون اعراضی میکرد آنکه هم راضی شد از وی. پس ربّ‌العالمین آیت‌فرستاد که: « یاایّهاالّذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوالرّسول وأولی الأمرمنکم» ای شما که مؤمنان‌اید، فرمان‌خدا ورسول واولی الأمر بجای‌آرید. اولی‌الامر **خالدولید** است، که رسول خدا او را برلشکراسلام امیر کرده بود. میگوید امیران را و والیان را طاعت دار باشید. **مصطفی** (ص) گفت: «مَن‌اطاعنی فقد أطاع‌الله ومَن عصانی فقد عصَی‌الله، ومن یُطعِ الأمیر فقد أطاعنی، ومَن یعص الأمیرَ فقد عصانی»، وقال(ص):

لمعاذ : « يا **معاذ** ! اَطِع كلَّ اميرٍ ، وصلِّ خلفَ كلّ امامٍ ». و رُوی : « اسمعوا لهم ، و اَطیعوا فی کلّ ما وافق الحقّ ، وصَلّوا وراءَهم ، فاِن احسنوا فلَکم ولهم ، و اِن اَساؤا فلَکم وعلیهم ». و گفته‌اند : اولوا الأمر **ابوبکر** و **عمر** اند. و گفته‌اند : **خلفاء راشدین** اند : **ابوبکر** و عمر و **عثمان** و **علی** . و گفته‌اند : « والسّابقون الأوّلونَ مِن المهاجرین والانصار ، و الّذین اتّبعوهم بِاِحسان » ایشان همه اولوا الامر اند . و رُوی أنّ النّبیّ (ص) لمّا بنَی المسجدَ جاءَ **ابوبکر** بحَجر فوضعه ، ثمّ جاءَ عمر بحجر فوضعه ، ثمّ جاءَ **عثمان** بحجر فوضعه ، فقال : « هٰؤلاءِ ولاة الأمر من بعدی » .

و گفته‌اند : اولوا الأمر درین آیت دو گروه‌اند : سلطانان دادگر اند بحق فرمای ، واجب است بر مسلمانان که ایشان را گردن نهند ، و بزرگ دارند ، و با دشمنان ایشان موافقت نسازند ، وخیانت با ایشان روا ندارند ، واگر بیدادگر باشند آشکارا برایشان بیرون نیایند ، و دست از طاعت ایشان بیرون نکشند ، و دعاء بد برایشان نکنند ، و ایشان را از الله توبت خواهند ، و با ایشان غزا کنند ، وحجّ ونماز آدینه . و درخبر است که بعد از شرك هیچ گناه صعب‌تر از بیرون آمدن بر سلطان نیست . گروه دیگر علماءِ اهل سنّت‌اند و فقهاء دین ، که بفتوی خلق را با حق میخوانند ، و برصواب میدارند .

« فاِن تَنازعتم فی شیءٍ » ـ منازعت مجادلات و اختلاف است ، یعنی ینتزع کلُّ واحدٍ منهما الحجّة ، یعنی اِن اختلفتم فی شیء مِن الحلال والحرام او أمرٍ مِن امور الدّین ، اگر در کاری از کارهای دین یا درحکمی از احکام شرع مختلف شوید ، چنانکه هر کس را در آن قولی بود مخالف قول دیگران ، « فَرُدّوده الی الله والرّسول » یعنی الی **القرآن** و اِلی سنّة النّبیّ (ص) ، بکتاب خدا وسنّت رسول بازشوید ، اگر روشن شود برشما ، والّا گوئید : الله و رسوله اعلم . و این تنازع و اختلاف دردین آنست که

مصطفی (ص) از آن نهی کرده، و از آن حذر نموده، بمبالغتی‌تمام' در آن خبر که **ابوالدردا** و **ابوأمامة** و **واثلة بن الاسقع** و **انس بن مالك** روایت کردند' گفتند: ما درچیزی از کار دین می‌خلاف کردیم، وهر کسی ازما برطریق‌منازعت در آن سخن میگفت. رسول‌خدا (ص) درآمد' ما را برسرآن مجادله و گفت و گوی دید' خشم گرفت، چنانکه هرگز مانندآن خشم‌نگرفته بود. آنگه ما را ازآن باز زد، گفت: «یا امّة **محمد** لاتُهَیِّجوا علیٰ انفسکم وهجَ النّار»!آتش برخود میفروزید! شما را باین نفرمودند! شما را ازین باز زدند! نمیدانید که آنان که هلاك شدند ازأمتان گذشته بمجادات و خصومت و جدا جدا گفتن درسخن هلاك شدند؟! مکنید چنین. خلاف مکنید که در خلاف خیر نیست، و نفع نیست. خلاف عداوت انگیزد میان برادران. خلاف فتنه افکند میان برادران. خلاف شكّ و گمان وتاریکی آرد دردل مؤمنان. خلاف باطل کند عمل مسلمانان. مؤمن که دیندار بود جنگجوی و فتنه انگیز نبود، « ذَروا المِراءَ فانّ المُماری لاشفعُ‌له یوم القیامة. ذَروا المِراء فانّ اوّلَ مانَهانی ربّی عزّوجلّ عنه بعد عبادةِ الأوثان و شُرب الخمرالمراءُ. ذَروا المِراء فانّ الشّیطان قدایِسَ أن یُعبد' ولکنه قدرضیَ منکم بالتّحریش، وهوالمِراء فی‌الدّین. ذروا المِراء فانّ **بنی‌اسرائیل** افترقوا علی احدیٰ و سبعین فرقه' و **النصاری** علَی اثنین و سبعین فرقةً' وإنّ أُمّتی ستَفترق علیٰ ثلاث وسبعین فرقةً کلّهم علَی الضّلالة الاالسّواد الأعظم». قالوا: یارسول‌الله وَما السّوادالأعظم؟ قال: «مَن کان‌علی‌ما أناعلیه وأصحابی' من‌لم یُمارِ فی‌دین‌الله، ومَن لم یُکفِّر احداً مِن اهلِ التّوحید بذنبٍ». آنگه گفت در آخر آیت: « ذٰلك خیرٌ وأحسنُ تأویلاً » - یعنی آنچه در آن بخلاف افتادید' بکتاب و سنّت بازبرید' و جنگ واختلاف بگذارید، که شما راآن‌به بود' وعاقبت پسندیده‌تر بود.

« الم تَرَ اِلی الّذین یَزعُمُون » الآیة ـ این درشأن **بشرمنافق** فرو آمد، که ویرا باجهودی خصومت بود، جهود گفت: بیا تااین خصومت بر **محمد** بریم تامیان ما حکم کند، که دانست که رسول خدا بجور حکم نکند. منافق گفت: نه که بر **کعب اشرف** رویم، و **کعب** جهود بود، و حاکم ایشان بود، و کاهن بود. جهود سر وا زد، **گفت**: نه، که حکم ما **محمد** کند. آمدند، و رسول خدا حکم کرد، وحق جهود را بود برمنافق. چون بیرون آمدند منافق گفت: بیا تا بر **عمر** شویم، اگر **عمر** ترا حکم کند پس ترا حق است. برفتند پیش **عمر**. جهود گفت: یاعمر ما بر **محمد** رفتیم، وحکم کرد، و او بدان حکم راضی‌نیست، میگوید: اگرعمر حکم کند بدان راضی شوم. **عمر** گفت: شما برجای میباشید تا من بازآیم. **عمر** رفت وشمشیر بر گرفت، وآن منافق را بکشت، آنگه گفت: «هٰکذا اَقضی علیٰ مَن لم یَرضَ بقضاءالله وقضاء رسوله». پس ربّ‌العالمین این آیت فرستاد: «الم تَرَ الی الّذین یَزعمون اَنهم آمنوا بما اُنزل الیك» یعنی **القرآن**، «وما اُنزل مِن قبلك» مِن الکتب علی الأنبیاء علیهم السلام.

« یُریدون أن یتحاکموا الی الطّاغوت » ـ وهو **کعب‌بن‌الاشرف**، و کان یَتکهَّن، « وقد اُمِروا اَن یکفروا به » یعنی اَن یتبرّؤا مِن الکَهَنة. و فی‌الخبر: « مَن اتیٰ کاهناً او عَرّافا فصَدَّقه بما یقول، فقد بریٔ ممّا اُنزل علی **محمد** ». و رُوی: « مَن‌اتیٰ عرّافاً فسأله عن شیء لم تُقبل له صلٰوةُ اربعین لیلةً ». و رُوی: « انّ الملائکة تنزل فی‌العَنان، وهوالسّحاب، فتذکر الأمر قُضی فی‌السّماء، فتَسترق الشّیاطینُ‌السّمع، فتسمعه، فتُوحیه الی الکُهّان، فیَکذبون معها مائةَ کذبة مِن عند انفسهم ».

« و یُریدالشّیطانُ ان یُضلّهم » ـ یعنی عن‌الهدیٰ، « ضلالاً بعیداً » لایَرجعون عنه الی دین‌الله ابداً. مفسّران گفتند: سیاق این آیت برسبیل تعجّب است، که ای

محمد! غجب نیاید ترا ازاینان که میگویند : ایمان داریم بخدا و رسول ، آنکه جهل ایشان بجائی رسیده که از حکم خدا و رسول باحکم **طاغوت** میگردند ، و چون ایشان را گویند : « تَعالَوا الیٰ ما اَنزلَ اللهُ و اِلیَ الرّسول » بیائید بحکم **قرآن** وبحکم رسول خدا ، « رایتَ المنافقینَ یصدّون عنك صُدوداً » تو آن منافقان را بینی که عداوت دین را ازتو برمیگردند ، و بدیگری میشوند .

« فکَیف اِذا اَصابتْهم مصیبةٌ » ـ این کلمهٔ تعظیم برلفظ تعجب ، تهدید و وعید را گفت . میگوید : چون باشدحال آن منافقان آنکه که پاداش کردار ایشان بایشان رسد ، و عقوبت آن بر گشتن از رسول خدا بینند . « بما قَدّمَتْ ایدیهم » یعنی بما فعلوا . جایهای دیگر گفت : « قدّمتْ ایدیهم » و « قدّمَتْ یداك » و « کَسَبت أیدیکم » و « کَسَبتْ ایدی النّاس » . اینچنین الفاظ میان عرب رواست ، که در کرداربدنام برند.

« بماقدّمتْ ایدیهم » ـ اینجا سخن تمام شد .

پس ابتدا کرد ، گفت : « ثمّ جاؤكَ یَحلِفون بِاللهِ » ـ این عطف برسخن پیش است ، یعنی تَحاکموا الیٰ الطّاغوت وصَدّوا عنك ، ثمّ جاؤكَ یَحْلِفونَ باللهِ . میگوید : منافقان تحاکم برطاغوت بردند ، و از تو بر گشتند ، پس آنکه آمدند ، وسو گندبالله میخوردند که ما بآن محاکمت جزخیر و صواب وتألیف میان خصمان نخواستیم ، و ذلك قوله : « اِن اَرَدْنا اَلّا احساناً و توفیقاً » . گفته‌اند که : معنی توفیق موافقت افکندنست میان قضاء خداوند جلّ جلاله ، ومیان ارادت بنده ، واین هم درشرّ بود وهم درخیر ، امّا بحکم عادت و عرف عبارتی خاصّ گشته است ازجمع کردن میان ارادت بنده و میان قضائی که خیر و خیرت بنده در آن بود ، و این بچهار چیزتمام شود : هدایت و رشد وتسدید وتأیید هدایت راه نمودن حق است ، و رشد تقاضای رفتن در وی پدید آوردن ، وتسدیدحرکات اعضاء وی برصواب وسداد داشتن ، وتأیید مدد نورالهی از غیب در پیوستن .

و گفته‌اند : « يَحلِفون باللّٰه » اینجا همانست که در **سورة التوبة** گفت : « وَلَيَحلِفُنَّ اِن اَرَدنا اِلّا الحُسنىٰ » ، و این آن بود که مسجد ضرار بنا کردند بستیز و کفر ، و آنکه سوگند میخوردند که ما با این بنا جز خیر و صواب نخواستیم. خدای تعالی بهردوجای ایشان را دروغ زن کرد ، آنجا گفت : « واللّٰه يَشهد أنهم لَكاذبون » یعنی فيما حَلفوا ، و اینجا گفت : « اُولـئك الّذين يعلمُ اللّٰه ما فی قلوبهم » یعنی مِن النفاق . فائدهٔ این آیت آنست که اللّٰه ما راخبر کرد ازنفاق ایشان ، وبرضمیر ایشان داشت ، تا دانیم که منافقان‌اند .

« فَاَعرِضْ عنهم » یعنی اصفَح عنهم ، « وَ عِظهم » بِلِسانك . این اعراض و وعظ در ابتداءِ اسلام بود پس بآیت سیف منسوخ گشت .

« و قُل لهم فی انفسهم قولاً بليغاً » ـ اینجا تقدیم و تأخیر درسخن‌است یعنی : وقل لهم قولاً بليغاً فی انفسهم . میگوید : ایشان را سخنی گوی که آن سخن در دلهای ایشان ژرف آید ، و کار کند ، و بجای رسد . يقال : قولٌ بليغٌ ، و رجلٌ بليغٌ ، بَيّن البلاغة ، ای فصيح اللّسان فسيح البيان ، وتقول العرب : فلانٌ احمق بَلِـغٌ ای يبلُغ حاجتَه مع حُمقه .

النوبة الثالثة

قوله‌تعالی : « انّ اللّٰه يأمر كم اَن تُؤدّوا الأمانات اِلیٰ اهلها » ـ خداوند مهربان، کریم راست‌دان ، کارساز بندگان جلّ جلاله ، وعظُم شأنه ، وعزّ سلطانه میفرماید درین آیت بندگان خود را باداء امانت ، میگوید : امانتها بذمّت خویش باز رسانید بأهل خویش ، یعنی درآن تصرّف مکنید ، وازخیانت بپرهیزید ، که بعد ازایمان ومعرفت بنده را صفتی بزرگتر از امانت نیست ، و بعد از کفر صفتی زشتتر از خیانت‌نیست .

طاعت بنده از امانت رود ، ومعصیت از خیانت بود. خیانت مایهٔ فساد است ، وسرِهمه بی‌دولتی ، وقاعدهٔ نافرمانی . وامانت رکن‌دین‌است ، کمال توحید ، وصفت پیغامبران و فریشتگان . ربّ‌العالمین در محکم **تنزیل** اندر وصف **جبرئیل** گفت : « نزَل به الرّوحُ الأمین » . جای دیگر گفت : « مُطاع ثَمَّ امین » و خبر داد ازدختر **شعیب** که پدر را گفت درحق **موسی** کلیم : « یا ابتِ اسْتَأجِره انّ خیرَ مَنِ اسْتَأجرتَ القویُّ الأمین » ، و اندر وصف **یوسف صدیق** گفت حکایت از ملك مصر : « انّك الیوم لَدَیْنا مَکین امین » .

و امانتها که کتاب وسنّت بدان ناطق است سه چیزاست : یکی طاعت و دین که ربّ العالمین آنرا امانت خواند ، گفت : « انّا عرَضنا الأمانةَ » . دیگر زنان نزدیك مردان‌امانت‌اند ، که **مصطفی** (ص) گفت : « اخذتُموهن‌بأمانة الله ، واسْتحللتم فروجَهنَّ بکلمةالله » . سدیگر مالی که نزدیك وی بنهی ، یاسری که باوی‌بگوئی ، آن امانت است . ربّ العالمین گفت : « فَلیُؤَدِّ الّذی اؤتُمِنَ امانتَه » . **مصطفی** (ص) گفت : « اَدِّ الأمانةَ الی من ائتَمنك » ونیز گفت : « اذا حدّث الرّجلُ بحدیثٍ فَالتفت فهو امانته » ، و گفت : « انّما تُجالسون بالأمانة » یعنی که نشستن شما باخلق‌خدای باید که بشرط امانت بود ، هرچه شنوید در دل نگه‌دارید ، و آنچه ناگفتنی بود باز مگوئید . ربّ‌العالمین گوش آدمی گشاده آفرید ، بی‌بند ، اگر خواهد و گرنه گوش بشنود ، و دل بداند ، لاجرم او را در شنیدن و دانستن بدل مواخذت نیست ، که بنده را درآن اختیار نیست . امّا چشم و زبان هردو بابند آفرید‌است ، تواند که نا نگرستنی ننگرد ، ونا گفتنی نگوید ، و شرط امانت در دیدار و گفتار بجای‌آرد ، وامانت الله درین هردوبگذارد . ازاینجا گفت **مصطفی** (ص) : « المجالس بالأمانة » . و اوّل چیزی که درآخرعهد اسلام ازدین **حنیفی** بکاهد ، و روی درحجاب بی‌نیازی

کشد، امانت بود. رسول خدا گفت: «اوّلُ ما تفقدون مِن دینکم الأمانة، وآخرُ ماتفقدونه الصّلٰوة».

این شرح که دادیم از روی شرع ظاهر است، امّا از روی اشارت و برمذاق جوانمردان طریقت، امانتها یکی **اسلام** است، در صدر بنده نهاده. دیگر **ایمان** در فؤاد بنده تعبیه کرده. سیوم **معرفت** در قلب نهاده. چهارم **محبت** در سر پنهان کرده. وهریکی را ازین امانت خیانتی در آن گنجد. درصدر وسوسه گنجد، از جهت **دیو**، در فؤاد شبهت شود از جهت نفس، در قلب زیغ شود از جهت هوا، در سرفریشته شود، و دیدار فریشته در تعبیهٔ سر خیانت است در امانت محبّت. **جنید** ازینجا گفت، چون او را ازتعبیهٔ سرپرسیدند، گفت: «سرٌّ بینَ الله وبینالعبد لایعلمه ملَك فیَکتبه، ولاشیطانٌ فیُفسده، ولاهوی فیُمیله». دست **دیو** از صدر کوتاه کن بذکرحق، که میگوید عزّجلاله: «اذا مَسَّهم طـائفٌ مِنالشّیطان تذکَّروا فاِذا هم مبصرون». دست نفس‌از فؤاد کوتاه کن بسلاح مجاهدت، که میگوید: «والّذین جاهدَوا فینا لَنَهد ینَّهم سبَلنا». دست هوا کوتاه کن ازقلب بتسلیم، که گفت: «آمَنّا به کلٌّ مِنعند ربّنا». دست فریشته کوتاه کن از سِرّ بغیرت، که غیرتشرط دوستی است، چنانکه مهر رکن دوستی است. گهی مهر پرده بردارد تا رهی در شادی و رامش آید، گهی غیرت پرده فرو گذارد تا رهی در خواهش آید. گهیمهر در بگشاید تا رهی بعیان مینازد. گهی غیرت در در بندد تا رهی در آرزوی عیان میزارد.

کسی کورا عیان باید، خبرپیشش مُحال آید

چوسازد با عیان خلوت، کجا دل درخبرآید

«یا ایّهاالّذین آمَنوا اطیعُوا اللهَ و اَطیعُوا الرّسولَ وأولی الأمر منکم» ـ اولوا

الامر برزبان علم سلطانان دنیااند، و برزبان معرفت سلطانان دین، وسلطانان دین پیران طریقت‌اند که درهر عصری از ایشان یکی باشد، و او را «غوث» گویند. یکی‌ازبزرگان دین گفت: **خضر** (ع) را دیدم، و ازوی پرسیدم که تودوستان خدای را شناسی؟ جواب داد که: قومی معدود را شناسم. آنگه قصهٔ ایشان در گرفت، و گفت: چون رسول خدا (ص) از دنیا بیرون شد، زمین بخدای نالید که نیز بر من پیغامبری نرود تابقیامت. الله جلّ جلاله گفت که: من ازین امّت مردانی‌پدیدآرم که دلهای ایشان بر دلهای انبیابود. آنگه گفت سیصد کس ازایشان‌اولیا اند، وچهل کس ابدال‌اند، وهفت کس اوتاد اند، و پنج کس نقبا اند، و سه کس مختارند، و یکی غوث است. چون غوث از دنیا بیرون رود یکی را از آن سه بمرتبت وی برسانند، و بجای وی بنشانند، و یکی را از پنج با سه آرند، ویکی را ازهفت با پنج آرند، و یکی را از چهل با هفت‌آرند، ویکی را از سیصد با چهل‌آرند، ویکی را ازجملهٔ اهل زمین باسیصد آرند. وشرح این درخبر **مصطفی** (ص) است، بروایت **عبدالله مسعود**، قال: قال رسول‌الله (ص): «انّ‌للّه فی‌الأرض ثلاثمایة، قلوبُهم علیٰ قلب **آدم**، و للّه فی‌الخلق اربعونَ، قلوبهم علیٰ قلب **موسی**، وللّه فی‌الخلق سبعةٌ، قلوبهم علیٰ قلب **ابراهیم**، وللّهِ فی‌الخلق خمسةٌ، قلوبهم علیٰ قلب **جبرئیل**، وللّه فی‌الخلق ثلاثةٌ، قلوبهم علی قلب **میکائیل**، وللّه فی‌الخلق واحدٌ، قلبه علیٰ قلب **اسرافیل**. فاِذامات الواحد، اَبدل‌اللّه مکانَه من‌الثلاثة، و اِذا مات من‌الثلاثة اَبدل‌اللّه مکانه من‌الخمسة، و اِذا مات‌من‌الخمسة ابدل‌اللّه مکانه من‌السّبعة، و اِذامات من‌السّبعة ابدل‌اللّه مکانه من‌الأربعین؛ و اِذا مات من‌الأربعین ابدل‌اللّه مکانه من‌الثلاثمایة، و اِذا ماتَ‌من‌الثلاثمایة ابدل‌اللّه مکانه من‌العامّة. فبِهم‌یُحیی و یُمیت ویُمطرو یُنبت و یَدفع البلاء». قیل **لعبدالله‌بن‌مسعود**: کیف بهم یحیی و یمیت؟ قال: لأنّهم یسألون‌اللّه

إِكثارَ الأمم فيُكثَرون ، ويَدعون على الجبابرة فيُقصَمون ، و يَستسقون فيُسقَون ، و يسألون فَتُنبت لهم الأرض ، و يدعون فيُدفَع بهم انواعُ البلاء . اولوا الامر اینان‌اند که ملوك دنیا و آخرت بحقیقت ایشان اند . **مصطفی** (ص) ایشان‌را گفت : « ملوكٌ تحت اَطمارٍ » .

ابوالعباس قصاب رحمةالله علیه از دنیا بیرون میرفت ، پیش از آن بده روز خادم را گفت : رو به **خرقان** شو . مردی است آنجا مخمول الذّکر ، مجهول‌العین ، او را **بوالحسن خرقانی** گویند . سلام ما باو رسان ، و با او بگو که : این طبل و علَم باذن الله تعالی و فرمان او بحضرت تو فرستادم ، و اهل زمین را بتو سپردم ، و من رفتم .

« فاِن تَنازعتم فی شیءٍ فَرُدّوه الی‌الله والرّسول » ـ الی‌الله اشارت فرا کتاب‌خدا است ، و الرّسول اشارت فرا سنّت **مصطفی** (ص) . این دو چیز است که دین را عماد است ، و اصل اعتقاد است ، و ربّ‌العالمین هردو درآن آیت جمع کرده : « و اَنزلنا الیك الذّکرَ لِتُبَیّن للناس ما اُنزل الیهم » . حقیقت دین آنست که کتاب وسنّت قانون گیری ، و خدای را بدان بندگی کنی ، وصواب‌دید خرد خویش را سُخرهٔ آن کنی ، و پس روآن سازی . آن دین که **جبرئیل** بآن آمد ، و **مصطفی** (ص) باآن خواند ، و **بهشت** بآن یافتند ، وناجیان بآن رَستند ، کتاب و سنّت است . آن کار که الله بدان راضی ، و بنده بدان پیروز ، و گیتی بدان‌روشن ، اتّباع کتاب وسنّت‌است . اهل سنّت و جماعت راهبران‌اند میان کتاب و سنّت ، ایمان ایشان سمعی ، و دین‌ایشان نقلی ، نادَریافته پذیرفته و استوار گرفته ، وآنرا گردن نهاده ، و از راه اندیشه و تفکّر و بحث و تکلّف برخاسته . وبه قال **عمر بن‌الخطاب** : « نهینا عن التّکلّف » . اهل تأویل که معنیها جستند ، وادراك حقیقتها پیوستند ، ودانستهٔ الله در فرموده و کردهٔ

وی‌خواستند که بدانند و دریابند، و کوشیدند که بدان‌رسند، فروماندند و نتوانستند، چنانکه الله گفت: «بل کذّبوا بمالم یُحیطوا بعلمه». جائی دیگر گفت: «و اِذ لم یَهتدوا به فَسَیقولون هٰذا اِفکٌ قدیم». چون راه نیافتند بدریافت آن، و واقف نگشتند در حرای(١) آن، و نتاوست عقل‌ایشان فاغایت و غور آن (٢)، گفتند: این خود دروغی است از دروغ پیشیان (٣). آنرا محال نام کردند، و عقل کوتاه خویش ورآن (٤) حجت گرفتند، واصل متّهم کردند، تا کار بریشان شوریده گشت، و راه کژ، و دل تاریك. امّا دوستان خدا و اهل سنّت که چراغِ داعی حق ایشان را در پیش است، ارچه درنیافتند، بنور هدیٰ بپذیرفتند، و بسکینهٔ ایمان بپسندیدند، و بقوّت اخلاص‌بیارامیدند، و آنرا دین دانستند، و تهمت ازسوی خود نهادند، وعقل را عاجز دیدند. اینان‌اند که **قرآن**، حجّت ایشان، و سنّت محجّت ایشان، وتسلیم طریقت ایشان، نادریافته پذیرفتن دین وملّت ایشان، نور معرفت چراغ ایشان، «کتب فی‌قلوبهم الایمان» داغ ایشان، «علی‌العرش اَستَویٰ» بجان قبول کردهٔ ایشان، «و السّمٰوٰتُ مَطویّاتٌ بِیَمینه» اعتقاد گرفتهٔ ایشان، «وجاء ربّك» حقیقت شناخته و پذیرفتهٔ ایشان، «ینزل الله» معهد ایشان، «لِما خَلقتُ بیَدیَّ» مفخر ایشان، «وما یَنطِق عن‌الهویٰ» معتقَد ایشان، «ما اخفیٰ لهم من‌قرّة اعیُنٍ» مُنتظَر ایشان، «وجوه یومئذٍ ناضرةٌ، الیٰ ربّها ناظرةٌ» خِلعت ایشان، «آمنّا به کلٌّ مِن عند ربّنا» برهان ایشان. دوستان خدا اند وحزب حق ایشان، «اولٰئك حزبُ‌الله الا انّ حزبَ‌الله همُ‌المفلحون».

---

١ ـ نسخهٔ الف: جزای. ٢ ـ نسخهٔ ج: و نارسیدن عقل ایشان بغایت وغور آن. ٣ ـ نسخهٔ ج: پیشینیان. ٤ ـ نسخهٔ ج: برآن.

١٢ - النوبة الاولى

قوله تعالى: « وَما اَرسَلنا مِنْ رَسولٍ » نفرستادیم هیچ فرستاده‌ای را « اِلّا لِيُطاعَ » مگر آنرا که تا فرمان برند ویرا، « بِاِذْنِ اللهِ » بفرمان خدای، « وَلَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوا اَنفُسَهُمْ » و اگر ایشان که برتن خود ستم کنندید، (١) « جاؤُكَ » آیندید (٢) بتو، « فَاسْتَغفَرُوا اللهَ » وآمرزش خواهندید (٣) از خدا، « وَاسْتَغفَرَ لَهُمُ الرَّسولُ »، وآمرزش خواهید (٤) ایشان را رسول او، « لَوَجَدُوا اللهَ » یافتندید (٥) خدای را برحقیقت، « تَوّاباً رَحیماً (٦٤) » توبه پذیری مهربان.

« فَلا وَرَبِّكَ » نه بخدای تو نه، « لايُؤْمِنُونَ » نگرویده‌اند ایشان بحقیقت، « حَتّیٰ يُحَكِّمُوكَ » تاآنکه که ترا حکم کنند وحاکم پسندند، « فيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ » درآنچه میان ایشان اختلاف افتد، « ثُمَّ لا يَجِدُوا فی اَنفُسِهِمْ حَرَجاً » وآنکه در دلهای خویش حرج وتنگی نیابند، « مِمّا قَضَيْتَ » از آن حکم که تو بُریدی و برگزاردی. « وَيُسَلِّمُوا تَسليماً (٦٥) » و باطن آن بسپارند وآن را گردن نهند گردن نهادنی.

« وَلَوْ اَنّا كَتَبْنا عَلَيهِمْ » واگر ما برایشان فریضه نبشتیمی، « اَنِ اقْتُلُوا اَنفُسَكُمْ » که خویشتن را بکشید، « اَوِ اخرُجوا مِنْ دِيارِكُمْ » یا ازخان ومان خود بیرون شید (٦)، « ما فَعَلوهُ » نکردندید (٧) آن، « اِلّا قَليلٌ مِنْهُمْ » مگر اندك کس از ایشان، « وَلَوْ اَنَّهُمْ فَعَلُوا » واگر ایشان کنندید (٨)، « ما يُوعَظُونَ بِهِ » بآنچه می‌پنددهندایشان را، « لَكانَ خَيْراً لَهُمْ » به‌آید ایشان‌را، « وَاَشَدَّ تَثْبيتاً (٦٦) »

---

١ ـ نسخهٔ ج: کنندی. ٢ ـ نسخهٔ ج: آیندی. ٣ ـ نسخهٔ ج: خواهندی.
٤ ـ چنین است درهمهٔ نسخ. ٥ ـ نسخهٔ ج: یافتندی. ٦ ـ نسخهٔ ج: شوید.
٧ ـ نسخهٔ ج: نکردندی. ٨ ـ نسخهٔ ج: کنندی.

وسخت‌تر برجای بمانید (۱)، ومحکم‌تر بپائید.

« وَ اِذًا لَآتَيْناهُمْ » و اگر چنان کنندید ما ایشان را دادیمی، « مِنْ لَدُنّا » از نزدیك خود، « اَجراً عَظیماً (۶۷) » مزدی بزرگوار.

« وَ لَهَدَیْناهُمْ » و ما ایشان را راه نمائیم، « صِراطاً مُسْتَقیماً (۶۸) » بـراه راست درست.

« وَ مَنْ يُطِعِ اللهَ وَ الرَّسولَ » وهر که فرمان برد خدای را و رسول ویـرا، « فَاُولٰئِكَ » ایشان آنند، « مَعَ الَّذينَ اَنعَمَ اللهُ عَلَيهِمْ » که فردا بـا نواختگان حق‌اند، که خدای نیکوئی کرد با ایشان، « مِنَ النَّبِيّينَ وَ الصِّدّيقينَ » از پیغامبران وراستگویان، « وَالشُّهَداءِ وَ الصّالِحينَ » وشهیدان ونیکان، « وَ حَسُنَ اُولٰئِكَ رَفيقاً (۶۹) » ونیك رفیقان و هام‌نشینان(۲) که اینان اند.

« ذٰلِكَ الفَضْلُ مِنَ اللهِ » آن فضل است ازخدای، « وَ كَفىٰ بِاللهِ عَليماً (۷۰) » ونیك بسنده و دانا که الله است.

النوبة الثانية

قوله تعالی: « وَما اَرسَلْنا مِن رسولٍ » الآیة ـ مِنْ زیادت تـوکید را در نظم سخن آورد، ودلالت را برمعنی جنس. میگوید: هیچ رسولی‌نفرستادیم بهیچ گروه مگر که تا آن گروه رسول را فرمانبردار باشند، بهرچه فرماید، و هرحکم کـه کند، وهر کار که برگزارد، نه بدان‌فرستادیم تابوی عاصی‌شوند، وحکم ازدیگری طلب کنند، چنانکه **بشر منافق** با آن جهود که حکم از **کعب اشرف** طلب کرد،

۱ ـ چنین است درهمهٔ نسخ، و ظاهراً باید، بمانند و بپایند صحیح باشد.

۲ ـ نسخهٔ ج : همنشینان.

و ذکر وقصهٔ ایشان از پیش رفت. و آنچه گفت: « بِإذنِ‌الله » یعنی که این طاعت داری و حکم پذیرفتن رسول بفرمان خدا است، و باذن وی، و ذلك فی‌قوله: « ما آتیکمُ الرّسولُ فَخُذوه وما نهیکم عنه فَانْتَهوا »، و به قال‌النبیّ (ص): « اُمرتُ امّتی أن یُطیعوا أمری، ویأخذوا بقولی، و یتّبعوا سنّتی، فمَن رضِی بحدیثی، فقد رضِی‌بالقرآن، ومَن‌استهزأ بحدیثی‌فقد استهزأ بالقرآن، فقال‌الله تعالیٰ: ما آتیکمُ الرّسول فخُذوه وما نهیکم عنه فَانتهوا ». وعن‌عائشة قالت: دخل‌علیّ رسول‌الله(ص) و هُو غضبانُ، فقلتُ مَن اغضبَك یارسول‌الله ادخله‌اللهُ النّارَ؟. قال: « اَما شَعرتِ انّی اَمرتُ النّاسَ بأمرٍ، فإذاهم یترَدّدون ».

ثمّ قال تعالیٰ: « ولو أنّهم إذ ظَلموا انفسَهم » - یعنی المنافقین بالتّحاکم الی الکفّار. میگوید: اگر آن منافقان که حکم تو نپسندیدند، و حکم خود بر کافران بردند بتو آمدندید (۱)، واستغفار کردندید(۲)، وتواز بهرایشان استغفار کردید(۳)، الله توبت‌ایشان‌بپذیرفتید(٤). مفسّران گفتند: این‌درابتداء اسلام‌بود، پس‌منسوخ‌شد بآن آیت که‌الله گفت: « إستغفرْلهم اَولاتَستغفرلهم إن‌تستغفرلهم‌سبعینَ‌مرّةً فلن یغفِرَاللهُ لهم ». چون آیت آمد **مصطفی**(ص) گفت: « لَاَزیدنَّ علی‌السّبعین »، فأنزل‌الله: « سواءٌ علیهم اَستغفرتَ لهم ام لم تستغفرلهم لن یغفِراللهُ لهم ». فصارتْ ناسخةً لما قبلها.

« فلا وَ رَبّك لایؤمنون » - این آیت درشأن **زبیربن العوام بن‌خویلدبن اسدبن‌عبدالعزی بن‌قصی‌القرشی** فروآمد، حواری رسول‌خدا(ص) و عمّه زادهٔ وی پسر **صفیه بنت عبدالمطلب**. **مصطفی**(ص) درحق وی گفت: « انّ لکلّ نبیٍّ حواریّاً و حواریّی **الزبیر** ». خصومت افتاد میان وی ومیان **خاطب‌بن‌ابی‌بلتعه** حلیف انصار، درآب دادن زمین. پیش رسول‌خدا (ص) شدند. و رسول‌حکم **زبیر** را کرد،

۱و۲ـ نسخهٔ ج: آمدندی. کردندی. ۳و٤ ـ نسخهٔ ج: کردی. بپذیرفتی.

کـه زمین وی بالای زمین **خاطب** بود، گفت: «یا **زبیر** اسقِ ثمّ اَرسِل الماءَ الیٰ جارك». **خاطب** خشم گرفت، باز گشت از پیش وی، و فـرا **مقداد اسود** گـفت که: حکم‌برای عمّه زادهٔ خود کرد، رسول‌خدا آن سخن بشنید متغیّر گشت. آنکه گفت: «یا **زبیر** اسقِ ثمّ احبِسِ الماءَ حتّی یرجع الیٰ‌الجدر، و استوفِ حقَّك، ثمّ اَرسل الماء الیٰ جارك». رسول خدا در سخن اول **زبیر** را فرمود تا با خصم مجامله نگه‌دارد، وطریق افضال فرونگذارد، پس چـون آن خصم رسول را بخشم آورد، حکم صریح کرد، وحق **زبیر** تمـام بداد، وکان رسول‌الله(ص) لا یَظلم فی‌الرّضا و الغضب. پس **جبرئیل** آمد، و ایـن آیت آورد: «فلا وَ رَبِّـك لایـؤمنون حتّیٰ یُحکِّموك»الآیة ـ لاء اوّل بساط لاء دوم‌است، ولاء دوم بدل لاء اوّل. معنی آنست که: نه بخدای‌تو که نگرویده‌اند ایشان، تا آنکه که ترا حاکم کنند، وحکم توبپذیرند درآن چیز که درآن اختلاف افتاد میان ایشان، و برقضیّت توبهیچگونه معـارضت نیارند، و در گمان نباشند، و دل خویش ازآن بتنگ نیارند، و براستی گردن نهند، و بحقیقت تسلیم کنند.

وتسلیم برزبان‌شریعت‌وحقیقت سه قسم است: تسلیم‌توحید، وتسلیم تعظیم، و تسلیم‌اقسام. تسلیم‌توحید آنست که‌خدای‌رانادیده شناسی، ونا دریافته‌پذیری. وتسلیم تعظیم آنست که‌سعی‌خود درهدایت‌حق نبینی،وجهدخود درمعونت‌وی‌نبینی،ونشان‌خود درفضل‌وی‌نبینی. وتسلیم‌اقسام آنست که برو کیلی‌حق اعتماد داری، وبظنّ نیکوتحکّم وی‌پذیری، و کوشش درحظّ نفس‌خودبگذاری. مفسّران گفتند: چون‌این اختلاف و مشاجرت‌میان**زبیر** و**خاطب** برفت، جهودی گفت: چه قوم‌اند اینان که‌بنبوّت‌ورسالت پیغامبرخویش گواهی‌میدهند، وتنهاخویش ومالهای‌خویش‌فدای‌وی‌میکنند، وآنکه او را درحکم وقضیّت متّهم میدارند! ما که قوم **موسی** ایم بیك گناه که ازما بیامد،

موسی فرمود و حکم کرد تا یکدیگررا بکشیم . هفتاد هزاربدست یکدیگر کشته شدندبدان تا خدای ازما راضی شود ، ماچنین کردیم ، وحکم وقضیّت پیغامبرخویش را منقاد گشتیم ، وتن فدا کردیم ، نپنداریم که کسی آن تواند کرد که ما کردیم . **ثابت‌بن قیس‌بن شماس‌الانصاری** این سخن بشنید ، سوگند یاد کرد که الله تعالی دانا و آگاه است که اگر ما را فرمودی که تنهای خود بکشید ، ما را فرمانبردار یافتی (۱) ، ما تنهای خود بکشتیمی(۲) . ربّ‌العالمین بروفق قول **ثابت** این آیت فرستاد : « ولو اَنّا کتبنا علیهم اَنِ اقْتُلوا انفُسَکم اَواخرُجوا مِن دیار کم مافعَلوه الّا قلیلٌ منهم ». مفسّران گفتند : ازآن قلیل که الله‌تعالی‌مستثنی کرد ، یکی **عمار یاسر** است ، دیگر **عبدالله مسعود** سیوم **ثابت قیس** ، و این ازآن گفتند که چون آیت فروآمد **مصطفی** (ص) گفت : «لکان **عمار بن یاسر** و**عبدالله‌بن‌مسعود** و **ثابت‌بن قیس** من اولٰئك القلیل » . این‌سخن به **عمرخطاب** رسید ، **عمر** گفت : والله‌لوفعل ربُّنا لَفَعلنا ، والحمدلله الّذی لم‌یفعل ذٰلك بنا . گفت : والله که اگر ربّ‌العزّة بما فرمودی ، یعنی قتل‌نفس‌خویش ، ما فرمان برديمی(۳) ، والحمدلله که نفرمود ، واین بار برما ننهاد . رسول خدا گفت بجواب **عمر** : « والّذی نفسی بیَده ، الایمانُ اثبَتُ فی‌قلوب المؤمنین مِن‌الجبال الرّواسی‌فی‌الأرض »، بآن خدائی که جان من‌بیَد اوست که ایمان در دلهای مؤمنان محکم‌تر است و نشسته‌تر ازکوههای عظیم در زمین . **ابوبکرصدیق** گفت : یا رسول‌الله لوعلینا اُنزلتْ لَبَدأْتُ بنفسی و اهل‌بیتی . فقال رسول‌الله (ص) : « ذٰلك لفضل یقینك علیٰ یقین‌النّاس ، وایمانك علیٰ ایمان النّاس » . و گفته‌اند : « ولو اَنّا کتبنا علیهم » ضمیر منافقان است ، میگوید : اگر ما برین منافقان‌فرض کردیمی(٤) که خود را بکشند ، چنانکه بر **بنی اسرائیل** فرض کردیم

۱ ـ نسخهٔ الف : یافتید . ۲ ـ نسخهٔ الف : بکشتید . ۳ ـ نسخهٔ الف : فرمان بردید . ٤ ـ نسخهٔ الف : کردید .

که خود را بکشند، یا ازخان ومان بیرون شند (۱)، چنانکه برمهاجران فرض کردیم، نکردندی(۲) آن منافقان، و فرمان ما بجای‌نیاوردندی(۳) مگر اندکی‌از ایشان. **حسن** گفت: ربّ‌العزّة خبرداد از علم خویش که درایشان برفت از ازل، که ایشان ایمان نیارند، همچنانکه خبرداد از قوم **نوح**: «اِنّه لن یُؤمن مِن قومكَ‌الّا مَن قدآمن».

پس گفت: «ولو اَنّهم فعلوا مایوعَظون به» ـ اگر ایشان پند **قرآن** بشنیدندی (٤)، و احکام قرآن درپذیرفتندی (٥)، وفرمان حق بجای‌آوردندی(٦)، «لکان خیراً لهم وأشدَّ تثبیتاً» ایشان را به بودی، هم درمعاش این جهانی، وهم در ثواب آن جهانی، و دین‌ایشان پاینده‌تر بودی، و تصدیق‌ایشان امرخدای رامحکم‌تر بودی.

«وإذاً لَآتیناهُم» ـ وآنکه اگر چنان کنندی (۷)، ما ایشان را مزد عظیم دادیمی ازنزدیک خود، یعنی آنچه کس‌قادر نیست برآن مگرما، وآن بهشت‌باقی است، ونعیم جاودانی‌درآن‌جهان، و راه نمودن‌براه راست، ودین **حنیفی** درین‌جهان. **ابن‌کثیر** و **نافع** و **ابن عامر** و **کسائی** «اَنُ اقتلوا» بضمّ نون خوانند، و همچنین «اَوُ اخرجوا» بضمّ واو، و این اختیار **ابوعبید** است. و**عاصم** و**حمزه** نون و واو هردوبکسرخوانند. و این‌اختیار **بوحاتم** است. امّا **ابوعمرو** و **یعقوب** «اَنِ‌اقتلوا» بکسرنون‌خوانند، «اوُ اخرجوا» بضمّ واو، وایشان که نون و واو هردوبضمّ خواندند منفصل را چون متصل‌نهادند، چون همزهٔ اُقتلوا و اُخرجوا که بفعل متصل‌اند هردومضمومند، نون و واو را نیز اگرچه منفصل‌اند از فعل، مضموم کردند، وهذا

۱ ـ نسخهٔ الف: شوند. ۲ ـ نسخهٔ الف: نکردندید ۳ ـ نسخهٔ الف: نیاوردندید ٤ و ٥ و ٦ ـ نسخهٔ الف: بشنیدندید، پذیرفتندید، بجای آوردندید
۷ ـ نسخهٔ الف: کنندید.

علی اجراء المنفصل مجری المتّصل . و ایشان که هردو بکسر خواندند ، نون و واو را که منفصل‌اند از فعل ، چون همزه که بدان متّصل است ننهادند . وهردو را مکسور کردند علیٰ اصل التقاء السّاکنین . و **ابوعمرو** و **یعقوب** که فصل کردند میان واو و نون ، و درنون کسر اختیار کردند ، و در واو ضمّ ، از آنست که در واو ضمّ نیکوتر است ، از آنجا که مانندگی دارد بواو ضمیر ، و اجماع در واو ضمیر واقع است برضمّ ، کقوله تعالیٰ : « ولا تنسَوُا الفضلَ بینکم » ، و در نون این مشابهت نیست ، فَاختارلها الکسرَ لِالتقاء السّاکنین ، ولم یُجرِ یَا المنفصل مجرَی المتّصل .

قوله تعالی : « مَا فعلوه الّا قلیلٌ منهم » ــ عامّهٔ قرّا قلیلٌ برفع خوانند ، مگر **ابن عامر** که بنصب خواند . ایشان که قلیلٌ خوانند برفع ، بدل نهند ازضمیر که در فعلوه است ، چنانکه گوئی : ماجاءَنی احدٌ الّا زیدٌ ، زید بدل است از احد ، زیرا که ماجاءنی احد الّا زید ، وماجاءنی الّا زید ، بمعنی هردو یکیست ، اختیار دراستثناء (۱) منفی رفع است . امّا وجه قراءت **ابن عامر** که قلیلاً بنصب خواند ، آنست که اونفی را بمنزلت ایجاب کرده است ، و بتمامی سخن مینگرد ، زیرا که « مافعَلوه » ومانند آن درنفی سخنی تمام است ، چنانکه : جاءَنی القوم و مانندآن درایجاب سخنی تمام است . چون سخن پیش از « الّا » تمام بود مستثنیٰ را درنفی بنصب کرد ، چنانکه در ایجاب بنصب کنند ، ونصب اصل است درباب استثنا ، چون سخن پیش از « الّا » تمام شود .

« و مَن یُطِعِ اللهَ و الرّسولَ » ــ این آیت درشأن **عبدالله بن زید بن عبدربه الانصاری الخزرجی** آمد ، صاحب الأذان . او رابانگ نمازدرخواب نموده بودند . بر رسول خدا (ص) آمد ، گفت : یارسول‌الله ما را ازتو بجز دیدار این جهانی‌نیست .

---

۱ ــ نسخهٔ الف : مستثنی .

و در کار **مصطفی** (ص) چنان‌فتنه(۱) بود که گفت : یارسول‌الله ! بخدا که وقت‌بود که گرسنه باشم دست بطعام برم ، تو درياد من آئی ، نتوانم که آن طعام خورم ، آن‌را گذارم ، و آیم برتو ، و درتو نگرم ، آنگه بطعام خوردن باز روم ، وهمچنین گفت : در آشامیدن آب بوقت تشنگی ، و در مباشرت اهل در وقت تَوَقان (۲) نفس . گفتا : چون توام یادآئی همه بگذارم ، و فراموش کنم . آنگه گفت : فردا که ترا دردرجهٔ برترین فرودآرند در بهشت ، ما تراکی بینیم ؟ این آیت بجواب وی فـروآمد ، و **مصطفی** (ص) گفت : « والّذی نفسی‌بیَده لایؤمن عبدٌ حتّی اَکون احبَّ الیه مِن‌نفسه و أبویه وأهله و ولده والنّاس اجمعین ».

گویند آن روز که **مصطفی** (ص) از دنیای فانی بسرای باقی رحیل کرد ، خبربه **عبدالله‌بن‌زید** رسید . وی در باغ بود ، هم‌برجای گفت : الّلهمّ اَعمِنی فلا اَریٰ شیئاً بعد حبیبی ابداً . بارخدایا ! بعداز دوست خود نخواهم که چیزی بینم در دنیا ، بینائی ازمن واستان این سخن بگفت وهم برجای نابینا گشت .

« ومَن یُطِعِ اللهَ » ـ یعنی‌فی‌الفرائض ، «والرّسولَ » یعنی فی‌السُّنن . میگوید: هر که فرمان‌خدای برد ، یعنی‌فرائض که فرموده است ، و بربنده واجب کرده بجای آرد ، و ازآن هیچ بنگذارد ، وهر که فرمان رسول (ص) برد یعنی سُنّتهائی که وی نهاده بپای دارد ، و راه و سیرت وی رود ، و خُلق وی گیرد ، وآنچه گفت و کرد و فرمود ، بجان و دل قبول کند ، « فَاُولـٰئك معَ‌الّذین انعَم‌اللهُ علیهم »اینان که طاعت خدا و رسول دارند ، فردا برستاخیز دربهشت باپیغامبران و باصدیقان و باشهیدان و با نیکان خواهند بود . چنانکه پیوسته در دیدار ایشان ، و در زیارت ایشان باشند ، آنجا که ایشان را فرودآرند ، اینان را نیز فرود آرند . صدّیق نامیست کسی را که

---

۱ ـ فتنه دراینجا بمعنی مفتون وشیفته آمده است . ۲ ـ توقان : اشتیاق .

راستگوی، راست‌ظنّ، راستکار، راست پیمان بود، که‌جز راست نگوید، و جز راست نرود، اگرچه در آن راستی ویرا خطر عظیم بروی آید. بعضی مفسّران گفتند: «مِنَ النبیّین» (۱) اینجا **مصطفی** (ص) است، «والصّدّیقین» **ابوبکر** صدّیق، «والشّهداء» **عمر**، «والصالحین» **عثمان** و **علی**. و گفته‌اند: «والشّهداء» **عمر** و **عثمان** و **علی** است، «والصّالحین» همهٔ صحابهٔ رسول‌اند رضی‌الله عنهم.

«وحسُن اُولٰـئك رفیقاً» ـ یعنی رفقـاءَ، سُمّی الصّاحبُ رفیقاً لأنّ صاحبه یرتفق به، ویعتمد علیه، وسمّی مِرفقُ الیَد مرفقاً، لاعتماد الرّجل واتّکائه علیه. رویٰ **ابن‌عباس**، قال: وقف رسولُ‌الله (ص) یوماً علیٰ اصحاب الصّفّة، فَرَایٰ فقرَهم و جهدَهم وطیبَ قلوبهم، فقال: «ابشروا یا اصحاب الصّفة! فَمن بقی منکم علـی النعت الّـذی هوالیوم، راضیاً بمافیه، فانّه مِن رفقائی یوم‌القیامة». ودرین آیت دلالت روشن‌است درنبوت خلافت **ابوبکر صدیق**، ازبهر آنکه ربّ‌العزّة مرتبت صدّیقان فرا پسِ انبیاء داشت، تامعلوم شود که بهینهٔ خلق انبیاء اند، که الله فرا پیش‌داشت. پس صدّیقان‌اند کـه فرا پسِ آن داشت، و در پیغامبران رسول مطلق **مصطفی** (ص) است، و روا نباشد که درپیش وی کسی بود. همچنین درصدّیقان صدّیق مطلق **ابوبکر** است، و روا نباشد که درپیش وی کسی بود. «ذٰلك الفضلُ من‌الله» ـ میگوید: این‌مرافقت انبیاء وصدّیقان وشهیدان و صالحان که یافتند، بفضل‌الله یافتند، نه بکردار خویش این ردّی روشن است بر **معتزله** که گفتند: بنده بعمل خویش بثواب آن جهـانی میرسد، وربّ‌العزّة معتقد ایشان باطل کرد، ومنّت برخلق نهاد بآنچه گفت: «ذٰلك الفضل مِن‌الله»، ثمّ قال: «و کفیٰ بالله علیماً»، دانای پاك دان همه دان خدای است، دانائی که بوی هیچ چیز فرو نشود، اعمال بندگان همه میداند، واسرار همگان

۱ ـ نسخهٔ ج: من النبیین والصدیقین والشهداء.

میشناسد ، و بـآخرت همه را بثواب خـویش رساند ، و فضل خویش ایشان را کرامت کند .

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ : « وما ارسلنا مِن رسولٍ الّا لِیُطاعَ بِاِذنِاللّه » ـ از اوّل ورد تاآخر همه اشارت است ببزرگواری منزلات مصطفی (ص) نزدیك حق جلّجلاله ، وخلعتی است از خلعتهای کرامت که اللّهتعالی بوی داد ، که واسطه از میان برداشت ، وحکم وی باحکم خود برابر کـرد ، تاچنانکه رضا دادن بقضاء حق جلّجلاله سبب یقین موحّدانست ، رضادادن بحکم رسول(ص) سبب ایمان مؤمنان است . تاجهانیان بدانند که طاعت داشتِ رسول طاعت داشتِ حق است ، ونافرمانی رسول نافرمانی حقاست ، وقـول رسول وحی حق است ، و بیان رسول راه حـق است ، وفعل رسول حجّت حق است ، وشریعت رسول ملّت حق است ، و حکم رسول دین حق است ، ومتابعت رسول دوستی حق است . چنانکه گفت جلّجلاله : « فَاتَّبِعونی یُحبِبکُمُ اللّهُ » ، گفت : ای سیّد سادات ، و ای مهتر کائنات ، و ای نقطهٔ دائرهٔ حادثات ، بندگانم را بگو : اگـر خواهید که اللّه شما را بدوستی خود راه دهد ، وببندگی بپسندد ، برپی ما روید که رسول اوئیم ، و کمرمتابعت ما برمیان بندید ، وحکم ما بیمعارضت بجان و دلقبول کنید ، تن فرا داده ، و گردن نهاده ، و خویشتن را در آن حکم بیفکنده ، و هیچ حرجی وتنگیبخود راه نداده ، اینست که گفت جلّجلاله : « ثمّ لایَجدِوا فیانفسهم حرجاً ممّا قضیتَ ویُسَلّموا تسلیماً » ، نمیدانید که کارها همه درپی ما بستند ، و این هردو سرای درکوی ما پیوستند ، زهی رتبت و دولت ! زهی کرامت و فضیلت ! کرا بود از عهد آدم تا امروز چنین فضل تمام وکار بنظام ؟ عزّ سماوی (۱) و فرّ خدائی؟

---

۱ ـ نسخهٔ ج : سمائی .

پس ازپانصد و اند سال رکن دولت شرع او عامر ، و شاخ ناضر ، وعود مثمر ، شرف مستعلی ، وحکم مستولی ! درین گیتی نوای وی ، درآن گیتی آوای وی ! درهردل از وی چراغی ، برهر زبـان از وی داغی ، در هردل از وی نوائی ، در هرسر از وی آوائی ، درهرجان او را جائی !

ار تو پنداری ترا لطف خدائی نیست ، هست
بر سر خوبـان عالم پادشاهی نیست ، هست
ور چنین دانی که جان نیك مردان را بعشق
باجمال خاك پایت آشنائی نیست ، هست
ور براندیشی که چون‌برداری از رخ زلف را
از تو قندیل فلك را روشنائی نیست ، هست

« وَمَن یُطِعِ اللهَ والرَّسولَ » الآیة ـ قول **ابن‌عباس** (رض) آنست که این آیت در شأن **ثوبان** آمد که از محبّت رسول‌خدا (ص) نزار وضعیف گشته بود ، پشت‌خم گشته ، و روی زرد شده . رسول‌خدا (ص) روزی مراو را گفت : ای **ثوبان** ! ترا چه میبود ، مگر درشب‌بیدار باشی ، که زردروی گشته‌ای؟ گفت : یا رسول‌الله ! بعضی و بعضی ، چنانکه دانی . گفت : ای **ثوبان** مگر رنج بسیار برخود مینهی از انـواع ریاضات ، که چنین‌ضعیف گشته‌ای ، و پشت‌دوتاشده ؟! **ثوبان** گفت : آری‌یارسول‌الله ! میبودهرچیزی . رسول(ص) گفت: ای **ثوبان** ! مگر آرزومندمیباشی؟ هردوچشم**ثوبان** پرآب گشت ، چون حدیث آرزومندی شنید .

چنـدم پرسی مـرا چـرا رنجـانی
حقّا که تو حال من ز من به دانی !

یا رسول‌الله! ندانم که شب چون گذرد ! تایك‌بار که روز گردد ، ومن‌ترا ببینم.

روز از هوست پردهٔ بیکاری ماست

شبها ز غمت حجرهٔ بیداری ماست

هجران تو پیرایهٔ غمخواری ماست

سودای تو سرمایهٔ هشیاری ماست

یا رسول‌الله ! اندوه صعب آنست که درآخرت تو دراعلیٰ علّیّین باشیَ ، و ما از دیدار تو بازمانیم . تا درین بودند جبرئیل(ع) آمد ، پیك حضرت، برید رحمت، و آیت آورده : « ومَن یطع‌الله والرّسول » الآیة . رسول خدای بروی خواند، و دل وی خوش کرد ، وخستگی ویرا مرهم برنهاد . آری چنین دردی بباید ، تا چنین مرهمی پدیدآید ! تا سوزی‌نبری ، سازی نیاری ، تا دربحرذکر غرقهٔ « فَاذکُرونی » نشوی ، از ساحل امن دستگیر « اَذکُرکم » نیابی .

مرد بیحاصل نیابد یار با تحصیل را

سوز ابراهیم باید درد اسماعیل را

١٣ - النوبة الاولی

قوله‌تعالی : « یا اَیُّهَاالَّذینَ آمَنوا » ای‌ایشان که بگرویدند ، « خُذُوا حِذرَکُمْ » پرهیز خود گیرید [وحذر کنید از بازنشستن از دشمن] ، « فانْفِرُوا » بیرون روید بنفیر، « ثُباتٍ » جَوکَ جوکَ(١) ، « اَوِ انفِرُوا جَمیعاً (٧١) » یا بیرون روید بهم .

« وَ اِنَّ مِنکُمْ » و ازشما کس است ، « لَمَنْ لَیُبَطِّئَنَّ » که می‌مردمانرا گران کند درکار غزا ، و ایشان‌را بازپس مینشاند ، « فَاِنْ اَصابَتْکُمْ مُصیبَةٌ » ار چنان بود که در غزا بشما مصیبتی رسد ، « قالَ » گوید [این مُبطی] « قَدْ اَنعَمَ اللّٰهُ عَلَیَّ »

---

١ - نسخهٔ ج : جوق جوق .

خدای نیکوئی کرد بامن، « اِذْ لَمْ اَكُنْ مَعَهُمْ شَهیداً (۷۲) » که با ایشان حاضر نبودم در روز مصیبت.

« وَلَئِنْ اَصابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللّٰهِ » وگرچنان بود که بشما رسد فضلی از الله در نصرت، فتحی یا غنیمتی، « لَيَقُولَنَّ » وی میگوید، « كَاَنْ لَمْ يَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ » چنانکه گوئی میان شما ومیان وی هیچ دوستی نبود، « یالَیْتَنی كُنْتُ مَعَهُمْ » کاشکی که من با ایشان بودمی، « فَاَفُوزَ فَوْزاً عَظیماً (۷۳) » تا پیروز آمدمی پیروزی بزرگوار وبکام خویش رسیدمی.

« فَلْيُقاتِلْ فی سَبیلِ اللّٰهِ » ایدون بادا که کشتن کناد، و باز کوشا با دشمنان خدای، « اَلَّذینَ یَشْرُونَ » ایشان که میفروشند، «الْحَیٰوةَ الدُّنیا بِالْآخِرَةِ»زندگانی این جهان بآن جهان، « وَمَنْ يُقاتِلْ فی سَبیلِ اللّٰهِ » وهر که کشتن کند در راه خدا با دشمنان خدا، « فَيُقْتَلْ » تا او را بکشند، « اَوْ يَغْلِبْ » یا وی پیروز آید و دست یابد، « فَسَوْفَ نُؤْتیهِ »آری دهیمما اورا، « اَجْراً عَظیماً (۷۴) » مزدی بزرگوار.

« وَمالَكُمْ لاتُقاتِلونَ فی سَبیلِ اللّٰهِ » چیست و چه رسید شما را که جهاد نکنید از بهر خدا؟ « وَ الْمُسْتَضْعَفینَ » و از بهرآن بیچارهٔ گرفتگان که در دست مشرکان **مکه**اند، « مِنَ الرِّجالِ وَالنِّساءِ وَالْوِلْدانِ » از مردان و از زنان و از کودکان، « اَلَّذینَ يَقُولونَ » ایشان که میگویند [در محابس(۱) خویش]، « رَبَّنا » خداوند ما! « اَخْرِجْنا » بیرون‌آر مارا، « مِنْ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ » ازین شهر « الظّالِمِ اَهْلُها » که اهل‌آن همه کافراند، « وَاجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ وَلِیّاً » و از نزدیك خویش ما را دسترسی‌ساز، «وَاجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ نَصیراً (۷۵) » وازنزدیك خویش‌ما رایاری ساز.

« اَلَّذینَ آمَنوا يُقاتِلونَ فی سَبیلِ اللّٰهِ » ایشان که گرویدگان اند می کشتن کنند از بهرخدا، « وَ الَّذینَ كَفَروا » و ایشان که کافرشدند، « يُقاتِلونَ فی سَبیلِ

۱ ـ نسخهٔ الف : مجالس .

الطّاغوتِ» می کشتن کنند ازبهر **دیو** وبر مهر بت، « فَقاتِلُوا » شما [که مؤمنان‌اید] جهاد کنید، « اَولِیاءَ الشَّیطانِ » بانیک خواهان **دیو**، « اِنَّ کَیدَ الشَّیطانِ کانَ ضَعیفاً (۷۶) » که ساز **دیو** که وی سازد سُست است تا بود.

النوبة الثانية

قوله تعالی: « یا ایّها الّذین آمنوا خُذوا حِذرَکم » ـ خداوند عالم، جلیل و جبّار درین آیت مؤمنان را فرمود تا خویشتن را در تهلکه نیفکنند، و در جنگ دشمن ساز وعدّت تمام بردارند، و سلاح درپوشند، و ازدشمن حذر کنند، وفرمود تا حق جهاد بجای آورند و در آن سستی نکنند. جوک جوک (۱) بیرون شوند بجنگ دشمن، یا پس همه بهم بیرون شوند. مفسّران گفتند: این بفرمود، آنکه منسوخ کرد بآنچه گفت: « وما کانَ المؤمنونَ لِیَنفروا کافّةً ». **عبدالرحمن بن زید بن اسلم** گفت: « فَانفِروا ثُباتٍ » معنی آنست که گروه گروه پراکنده (۲) از پس یکدیگرمیروید چون رسول خدا باشما نباشد، « اَوِ انفِروا جمیعاً » پس اگر رسول(ص) بیرون شود وشماباوی باشید همه بهم باشید. جماعتی پراکنده(۳) که از هم بیفتاده باشند ایشان‌را ثبات گویند. یکی ازآن ثُبة گویند، وجمع را ثُبون و ثُبین گویند، همچون عضین وعزین.

اگر کسی گوید که: کارها همه بتقدیر الهی است وبهیچ حال‌بتقدیر درنتوان گذشت، پس چرا حذر فرموده است؟ وچه فایده درآنست؟ جواب آنست که حذر فرمودن آرام دل بنده راست، و طمأنینت نفس وی، نه برای آن تا دفع قدَر کند. این همچنانست که اعرابی را گفت حین قال له انّی خلّفتُ ناقتی بالعراء و توکّلتُ

---

۱ ـ نسخهٔ ج: جوق جوق. ۲ و ۳ ـ نسخهٔ الف: پر کنده

علی‌الله ، فقال رسول‌الله : « اعقِلها وتوکّل » ، ونیز تا بنده خود را در تهلکه نیفکند. وبرای‌این گفت ربّ‌العزّة : «و اَعِدّوا لهم مَا اسْتَطعتم مِن قوّةٍ ومِن رباط الخیل تُرهبون به عدوّا الله وعدوّکم » . و معلومست که بیرون از آنچه تقدیر کرد ، بنده هیچیز نتواند کرد ، والله تعالی که بنده را بحذر فرمود این هم ازجملهٔ قدَر است ، و بیرون از تقدیر او نیست ، پس حذر کردن بنده بقدر است ، و آنچه ببنده رسد از نیك وبد بقدر است ، وخدای را عزّوجلّ رسد بحجّت خداوندی و کردگاری هرچه ببنده خواهد ، و هرچه باوی کند ، وبنده را جز کار کردن و بندگی نمودن و اعتراض نا کردن‌هیچ روی‌نیست. خبر درست‌است که **عمرخطاب** گفت : یارسولَ‌اللهأ نعمل(۱) فی‌امرٍ مستأنفٍ ام فی‌امرٍ قدفُزِعَ منه . قال : «بل‌فی‌امر قدفزع منه » . قال : «ففیمَ العمل» ؟ قال : «اِعملوا فکُلٌّ‌میسّرٌ لما خُلق‌له » . وکان رسول‌الله (ص) اذا مرَّ بصدفٍ مائلٍ اَسرع المشیَ . فقیل : یارسول‌الله اَتفرُّ مِن قضاءالله ؟ فقال : « اَفِرّ من‌قضائه الیٰ قضائه » .

« و اِنّ منکم لَمَن لَیُبَطِّئَنَّ » ـ اصل کلمه ، لَمَن یُبَطّیْ است ، و این‌لام که برسر کلمت است ، ونون مشدّد که بآخراست تحقیق مبالغت را است ، یعنی که خواهدبود این لابدّ . این آیت درشأن **عبدالله ابی** آمد ، سرمنافقان ، و او را درجمع مؤمنان کرفت بآنچه گفت : « و اِنّ منکم » ، از بهرآنکه اظهار کلمهٔ اسلام کرد ، اگرچه نفاق درباطن داشت ، و درتحت حکم مسلمانان شد درظاهر . و نیز گفته‌اند که : این خطاب از جهت نسب وجنسیّت باوی رفت ، نه از جهت ایمان ، که وی از روی نسب وجنسیّت از ایشان بود ، و از روی ایمان نه از ایشان بود .

« فاِن اَصابتْکم مصیبةٌ » ـ میگوید : اگردر غزا بشما بلائی و سختی وبیکامی رسد ، یا ازدشمن گزندی‌رسد ، این مُبطی گوید : «قد انعمَ‌اللهُ علیَّ اِذلم اکنْ معهم

۱ ـ نسخهٔ ج : ایعمل .

شهیداً » ، بامن نیکوئی کرد که با ایشان در آن غزا نبودم حاضر . « وَ لئن اصابکم فضلٌ مِنَ‌الله » ـ واگر فتحی یاغنیمتی بشما رسد وی گوید : « کان لم تکن » بتاء تأنیث قراءت **مکی** و **حفص** و **اویس** است ، زیرا که بظاهرِ لفظ مودّت نکرند ، و مؤنث است ، وفعل مسند است باوی ، وچون فاعل مؤنث بود علامت تأنیث بفعل آن الحاق کنند ، اعلاماً بأنّ الفعلَ مؤنثٌ . باقی بیا خوانند زیرا که نه تاء تأنیث حقیقی است ، ونیز فصل میان فعل وفاعل واقع است ، وچون فصل میان ایشان واقع شود ، ترک علامت تأنیث نیکو باشد .

« کانْ لم یکن بینَکم وبینه مودّةٌ » ـ عارضی‌است که درمیان سخن درآمد . الله گفت : گوئی خود میان شما ومیان آن منافق هیچ معرفت نبوده است ، وهیچ عقد با شما نبسته است بدانکه جهاد کند باشما ، باین‌سخن که وی میگوید که : « یالیتنی کنتُ معهم فأفوزَ فوزاً عظیماً » . و فضل در قرآن بهفت معنی آید : یکی اسلام است ، چنانکه در سورة **آل‌عمران** گفت : « قُل‌انّ الفضل بیَدالله یُؤتیه مَن یشاء » . همانست که در سورهٔ **یونس** گفت : « قُل بفضل‌الله وبرحمته » . دوم فضل است‌بمعنی نبوّت ، چنانکه در سورة **النساء** گفت : « وکان فضلُ‌الله علیك عظیماً » یعنی‌التبوّة و الکتاب . همانست که در سورهٔ **بنی‌اسرائیل** گفت : « انّ فضله کان علیك کبیراً » . سیوم فضل است بمعنی خلف ، چنانکه درسورة **البقرة** گفت : « والله یَعِد کم مغفرةً منه و فضلاً » یعنی الخلف للمال‌عند الصّدقة . چهارم فضل‌است بمعنی منّت ، چنانکه جایها است درقرآن : « ولَولا فضلُ الله علیکم و رحمته » . پنجم فضل بهشت است ، چنانکه درسورة **الاحزاب** گفت : « و بَشِّرِ المؤمنینَ بأنّ لهم مِن‌الله فضلاً کبیراً » یعنی الجنّة . ششم فضل رزق است در بهشت ، چنانکه گفت : « یستبشرون بنعمةٍ مِن‌الله وفضلٍ » یعنی الرّزق فی‌الجنّة . هفتم فضل است بمعنی رزق دردنیا ، چنانکه

درسورة **الجمعة** گفت : « فَانتشروا فی‌الأرض وَابتغوا مِن‌فضل‌اللّٰه » ، و در سورة **المزمل** گفت : « یَضربون فی‌الأرض یبتغون مِن‌فضل‌للّٰه » . یعنی الرّزق فی‌التجارة ، ودرین آیت ورد گفت : « وَلئن اصابکم فضلٌ مِن‌اللّٰه » یعنی الرّزق فی‌الغنیمة ، ونظائر این در **قرآن** فراوان است .

« فَلْیُقاتل فی‌سبیل‌اللّٰه » ـ این مؤمن که منافق ویرا می‌باز نشاند از غزا ، ایدون بادا که ننشیناد (۱) ، یعنی که اللّٰه میفرماید ویرا که جهاد کند ، وباز کوشد با ایشان که میخرند این جهان بآن جهان . باین قول « شری » بمعنی اِشتری است . معنی دیگر : میفرماید که جهاد کنند و باز کوشند با دشمنان خدای ، که ایشان این جهان میفروشند ، وبآن بهشت ونعیم باقی میخرند ، باین قول « شری » بمعنی باعَ‌است . و روا باشد که این خطاب منافقان‌نهند ، ایشان که روز **احد** تخلّف کردند ، و از غزا باز پس نشستند ، وآنگه معنی آن باشد : آمِنوا ثمّ قاتِلوا ، نخست ایمان آرید پس جهاد کنید ، که کافر پیش ازآنکه ایمان آرد مأمور نبود . و باین قول « شری » بمعنی اِشتری است ، یعنی : یشترون الحیٰوةَ الدّنیا و یختارونها علَی‌الآخرة .

« و مَن یُقاتلْ فی‌سبیل‌اللّٰه فَیُقتل » ای : فیَستشهد ، « اویَغلب » ای یَظفر ، فکِلاهما سواءٌ ، وهو معنی‌قوله : « فسوف نُؤتیه اجراً عظیماً » یعنی : الجنّة . پس مؤمنان را تحریض کرد برجهاد در راه دین ، و از بهرحق ، و از بهر رهانیدن آن ضعیفان مسلمانان که در دست مشرکان **مکه** بودند ، از مردان چون **حبیب** و **ابوذر** و غیرایشان ، و از زنان چون مادر **اسامة** و دختر **عقبة‌بن‌ابی‌معیط** وغیر ایشان ، وکودکان چون **اسامة** و غیر ایشان ، در دست‌کافران **مکه** بودند محبوس و معذّب ،

۱ ـ نسخهٔ الف : ایدون بادکه باز ننشینا .

و دعا میکردند و میگفتند : بارخدایا ! ما را ازین شهر **مکه** که جای کافران و مشرکانست بیرون آر ، و به **دارالهجرة** ما رافرودآر . ربّ‌العالمین گفت درین آیت: چرا نروید بغزا ؟ و ایشان را نرهانید ؟ و گفته‌اند : قومی زمِنان وضعیفان مـؤمنان در **مکه** مانده بودند ، و کافـران پیوسته ایشان را اذیٰ مینمودند . پس ایشان دعـا کردند و گفتند : « اِجعل لنا مِن لدُنك ولیّاً » . معنی آنست کـه : ولِّ علینا رجلاً مِن‌المؤمنین یُوالینا ، بارخدایا ! بر گمار برما ، و والی کن برما ، مردی از مؤمنان که ما را درخود گیرد ، و از رنج کافران برهاند . « وَ اجْعل لنا من لدُنك نصیراً » - ینصرُنا علیٰ عدوّك . ربّ‌العالمین دعاء ایشان اجابت کرد ، چون **مکه** گشاده شد ، **مصطفی** (ص) را بر ایشان گماشت ، و **مصطفی** (ص) ، **عتاب‌بن‌اسید** را برسرایشان عامل کرد ، تا انصاف بداد ، و ضعیفان را قوّت داد ، ومظلومان را از دست ظالمان برهانید ، تا پس ازآنکه ضعیفان بودند همه عزیزان ومهتران گشتند .

«الّذین آمَنوا یُقاتلون فی‌سبیل‌الله »- ای فی‌طاعته ، « والّذین کفروا » یعنی المشرکین و**الیهود** ، « یقاتلون فی‌سبیل الطّاغوت » یعنی فی‌سبیل **الشیطان** . درین آیت تسلیت مؤمنان است ، و قوّت دادن ایشان درجهاد ، و وعده دادن بنصرت . میگوید : مؤمنان ازبهر خدا و بفرمان خدا جنگ میکنند ، وکافران و بیگانگان از بهر **دیو** و بفرمان **دیو** جنگ میکنند . آنگه گفت : ای مؤمنان ، شما با ایـن فرمـابرداران **شیطان** و پس‌روان **شیطان** ازین بت پرستان و بیگانگان ، جنگ کنید ، و از کید **شیطان** مترسید که کید شیطان تابود ضعیف‌بود . او را وپس‌روان او را خوار داریم ، و هلاك کـنیم ، چنانکـه روز **بدر** کردیم ، خوار داشتیم و هلاك کردیم .

اگر کسی گوید : چونست که کید **شیطان** ضعیف خواند، وکید زنان عظیم

خواند ؟ و ذٰلك فی‌قوله : « إنّ کیدَ کُنَّ عظیم » ، ومعلومست که شیطان بجای‌صیّاد است و دام نهنده ، و زنان بجای دام‌اند ، بحکم‌آن خبر که **مصطفی** (ص) گـفت : « النساءُ حبائلُ **الشیطان** » . و آنکه صیّاد پنهان ، و دام پیدا ، و از پیدا حذر کردن بهتر توان از آنچه پنهان . پس چه حکمت است که کید زنان عظیم خـواند و کید **شیطان** ضعیف ؟ جواب آنست که کید زنان « عظیم» خواند ، زیرا که کید زنـان درتو اثر کند بی‌تو ، بی‌مراد تو ، چنانکه ترا ارادتی نبود . امّا **شیطان** تا ازتو ارادتی نبود ، کید وی بکار نیاید ، و وسوسه نتواند کـرد . نه‌بینی که هرگز تو اندر نمـاز نااندیشی که من **جیحون** را پُلی کنم ، زیرا که بیرون از نماز ترا این ارادت نبوده است . لاجرم شیطان مر ترا اندر نماز این وسوسه نتواند کرد ، لکن تو اندر نمـاز اندیشی که مرا بساط چنین میباید ، زن چنین میباید ، کدخدائی چنین باید ، زیرا که بیرون از نماز ارادت تو همین باشد . پس شیطان براین ارادت تو آلت سازد ، و دست افزار کند ، و ترا اندر نماز بوسوسه افکند . همین است قصّهٔ **آدم** (ع) که در بهشت آن‌همه نعمت و راحت میدید ، امّا در دلش افتاد که چه بودی اگر من‌همیشه اینجا بماندمی ! چون **ابلیس** از وی این ارادت بدانست ، با وی هم از در ارادت وی درآمد ، و **آدم** را گفت : « هل ادُلُّك علی‌شجرة الخلد و مُلكٍ لایَبلیٰ »؟ مقصود آنست که تا از **آدم** ارادت جاودانه مانـدن در بهشت نبود ، **ابلیس** چیزی نتوانست کرد . چون کید شیطان را با تو دست افزاری بایست از تو ، و آن ارادت تست ، لاجرم کید او « ضعیف » خواند ، و کید زنان را این آلت نباید که آن خـود مؤثّر است بی ارادت تو ، ازبهر آن « عظیم » خواند .

دیگرجواب آنست که شیطان بلاحول بگریزد ، از آن کید وی ضعیف‌خواند ، و از زنان بلاحول ایمن (١) نگردی ، پس کید ایشان عظیم خواند . دیـگر ترا از

---

١ – نسخهٔ ج : آمن .

شیطان جز خیالی و وسوسه مجرّد نیست، که تو او را می‌نبینی، بیش از آن نیست که اندر دل وسوسه‌ای میکند، ازین جهت کید وی ضعیف خواند، و کید زنان عظیم خواند از آنکه در آن هم دیدار است، وهم خیال. دیگر گفته‌اند: کید شیطان ضعیف است چون با رحمت و عصمت الله مقابل کنی، و کید زنان، عظیم است چون باشهوت مردان و میل ایشان با زنان مقابل کنی.

النوبة الثالثة

قوله‌تعالی: «یاایّها الّذین آمنوا خُذوا حِذرَکم فَانفِروا ثُباتٍ اوِانفروا جمیعاً»- از روی اشارت، برذوق جوانمردان طریقت این آیت اشارت بفرار است، و فرار با مولیٰ گریختن است، و درِ تفرّق برخود ببستن، و از دو جهان رهائی جستن است و گفته‌اند: فرار دو قسم است: یکی از خلق بگریختن، و دیگر قسم با حق گریختن. امّا ازخلق بگریختن آسان کاری‌است، که این صفت عابدان (۲) و قاصدان است. کار آن دارد که باحق گریزد، ونه هر کسی باحق تواند گریخت، مگر کسی که عیان او را بار دهد، ومهر او را پرده بردارد، و احدیّت او را در کنف عزّت جای دهد، چنانکه آن جوانمرد که بر **بویزید بسطامی** شد، وازوی پرسید که: ماسِهام‌الله؟ گفت: آن سهام حق که دلهای درویشان نشانهٔ آنست چیست؟ آن جوانمرد این بگفت، و سر درجنبانید. **بویزید** گفت: این سؤال تو نیست، و تو اهل این سؤال نه‌ای، گفت: چرا؟ گفت: از آنکه این سؤال حضرتیان است، و من بحضرت بودم و ترا بر آن درگاه ندیدم. آن جوانمرد گفت: نهمار درغلطی ای **بایزید**، من بدرگاه بودم، عیان مرا بارداد، مهر پرده برداشت، احدیّت مرا در کنف عزّت جای‌داد،

۲ - نسخهٔ ج: ابدان.

پس غیرت پرده فرو گذاشت ، تو بردر بماندی ، از حال من چه خبر داری ! گفت : این را نشانی هست ؟ گفت : نشانش آنست که اینك بدرگاه میشوم ، بیار اگر شغلی داری ، تا ترا پایمردی کنم . این بگفت و کالبد خالی کرد . **بویزید** گفت : آه که **غوث** جهان بود ، امّا در پردهٔ غیرت بود ، من ندانستم . و زبان حال **بویزید** بنعت تحسّر میگوید :

آوه که دلارام دلم برد و گریخت !

پیمان بشکست و اسپ هجران انگیخت

تا دلبر و دل باز بچنگ آرم من

بس خون که ز دیدگان فرو باید ریخت

گفته‌اند : نشان کسی که با مولیٰ گریخت آنست که همّت یگانه دارد ، واز تدبیر خود بیرون شود ، و حکم را باستسلام گردن نهد . و این وصف آن جوانمردان است که ربّ‌العالمین ایشان را مستضعفان خواند ، که در دست مشرکان **مکه** گرفتار بودند . همّت خود یگانه کرده بودند ، از همه کس دل برداشته ، و دل در حق بسته ، و تدبیرها همه در **باقی** کرده ، و بتقدیر حق راضی شده ، و از راه تحکّم برخاسته ، و حکم حق بجان و دل در گرفته ، و بدان راضی شده و تن در داده . لاجرم ربّ‌العزّة ایشان را نیابت داشت ، و **مصطفی** (ص) و مؤمنان را فرمود که : ایشان را دریابید ، و از أذای دشمن باز رهانید . شما در راه خلاص ایشان کوشید ، که ایشان در راه رضاء ما میکوشند . آری ، برخدای هیچکس زیان نکند .

کس درین کار ما زیان نکند

کس ما کار ناکسان نکند

هر که روزی گامی برای خدا برداشت آن گام ویرا روزی فریادرس سازد ،

وآن مزد ویرا ضایع نکند، و بفضل خود برحمت بیفزاید.

و بدین معنی حکایتی است که بعضی مفسّران آورده‌اند در تفسیر این آیت: «ربّنا اخرجنا مِن هٰذه القریة الظّالِم اهلُها». گفتند: مردی از شهری که اهل آن ظالمان وبیگانگان بودندبیرون آمد، و روی نهاد بشهری که‌اهل آن‌صالحان بودند. بنیمهٔ راه فرمان حق بوی در رسید، و چون مخائل مرگ بر وی پیدا شد، بزانو بخیزید، تا پاره‌ای فراترشود بنزدیك شهر صالحان. پس ربّ‌العزّة ملائکهٔ رحمت وملائکهٔ عذاب را بفرستاد، و ایشان را فرمود که بپیمائید، و اندازه بر گیرید که بکدام شهر نزدیکتر است، بنیك مردان یا ببدمردان. پس بپیمودند و بیك بَدَست بشهرصالحان نزدیکتر بود. ربّ‌العالمین ملائکهٔ عذاب را باز خواند، و ملائکه رحمت را فرمود که: شما روح وی بردارید، و او را ببهشت برید که‌ما را رحمت از کس دریغ نیست، وآنکس که باوی عنایت ماست پیروزی وی را نهایت نیست.

۱۴ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «اَلَمْ تَرَ» نبینی، ننگری، «اِلَی الَّذینَ قیلَ لَهُمْ» بایشان که ایشان را گفتند: «کُفُّوا اَیدِیَکُمْ» دستها فرا دارید، «وَ اَقیمُوا الصَّلٰوةَ» و نماز بپای دارید، «وَ آتُوا الزَّکٰوةَ» و زکوة از مال بدهید، «فَلَمّا کُتِبَ عَلَیهِمُ القِتالُ» چون برایشان واجب نوشتند غزا کردن، «اِذا فَریقٌ مِنْهُمْ» گروهی از ایشان، «یَخْشَوْنَ النّاسَ» از جنگ مشرکان بترسیدند، «کَخَشْیَةِ اللهِ» چنان ترسیدند که از خدا باید ترسید، «اَوْ اَشَدَّ خَشْیَةً» یا نیز سختتر، «وَ قالُوا» و چنین گفتند، «رَبَّنا» خداوند ما! «لِمَ کَتَبْتَ عَلَیْنَا القِتالَ» چرا [آن فراغت وأمن از ما ببردی، و] برما جهاد کردن نبشتی؟ «لَوْلا اَخَّرْتَنا» چرا ما را باز نگذاشتی

[آمن وفارغ]، « اِلىٰ اَجَلٍ قَريبٍ » تا اجلی که‌خود نزدیکست . « قُل » ای‌پیغامبر من گوی ، « مَتاعُ الدُّنیا قَلیلٌ » برخورداری درین گیتی اند کست ، « وَالآخِرَةُ خَیرٌ » و آن‌جهان به‌است ، « لِمَنِ اتَّقیٰ » او را که درین جهان پرهیز کاراست ، « وَلاتُظلَمونَ فَتیلاً (۷۷) » وبرشما ستم نیاید باندازهٔ فتیلی .

« اَینَما تَکونوا » هرجا که باشید ، « یُدرِککُمُ المَوتُ » بشما رسد مرگ ، « وَلَو کُنتُم فی بُروجٍ مُشَیَّدَةٍ » وهرچند درحصارها باشید استوار و محکم کرده ، « وَاِن تُصِبهُم حَسَنَةٌ » و اگر بایشان رسد نیکی این جهانی ، « یَقولوا » گویند : « هٰذِهِ مِن عِندِاللهِ » این‌از نزدیك خدا است ، « وَ اِن تُصِبهُم سَیِّئَةٌ » و اگربایشان رسد بدی این‌جهانی ، « یَقولوا » گویند : « هٰذا مِن عِندِكَ » این از نزدیك تواست [که محمدی] ، « قُل کُلٌّ مِن عِندِاللهِ » ایشان را بگو که خیراین جهانی وشرّ این جهانی همه از خدا است ، بخواست و تقدیر وی ، « فَمالِ هٰؤُلاءِ القَومِ » چه رسید این قوم را ، « لایَکادونَ یَفقَهُونَ حَدیثاً (۷۸) » خواهندید که هیچ سخن درنیابندید (۱) ؟ .

« ما اَصابَكَ » هرچه بتورسد ، « مِن حَسَنَةٍ » ازنیك این جهانی ، « فَمِنَ اللهِ » آن ازخدا است ، بارادت وتقدیراو ، « وَما اَصابَكَ مِن سَیِّئَةٍ » وهرچه بتورسد ازبد این‌جهانی ، « فَمِن نَفسِكَ » آن از ارزانی بودن تواست واز استحقاق تو ، « وَاَرسَلناكَ لِلنّاسِ رَسولاً » و ترا که فرستادیم بپیغامبری فرستادیم [نه به بلا باز داری از خلق] ، « وَکَفیٰ بِاللهِ شَهیداً (۷۹) » و خدای گواه کافی است [رسول خویش‌را و دین خویش را] .

« وَ مَن یُطِعِ الرَّسولَ » هر که فرمان برد رسول را ، « فَقَد اَطاعَ اللهَ » خدای‌را فرمان برد ، « وَمَن تَوَلّیٰ » وهر که بر گردد ، « فَما اَرسَلناكَ عَلَیهِم حَفیظاً (۸۰) » ماترا

---

۱ ـ نسخهٔ ج : خواهندی . . . درنیابندی .

در ایشان گوشوان نفرستادیم (۱) .

« وَيَقولونَ طاعَةٌ » و [پیش‌تو] میگویند فرمانبرداری، « فَاِذا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ » چون از نزدیك تو بیرون شند (۲) و باهم افتند، « بَيَّتَ طائِفَةٌ مِنْهُمْ » بشب باهم میگویند گروهی ازایشان، « غَيْرَالَّذى تَقولُ » نه آنکه تو میگوئی بایشان، « وَاللّٰهُ يَكْتُبُ ما يُبَيِّتونَ » وخدای مینویسد آنچه ایشان بشب میکنند، ومیگویند، « فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ » روی گردان از ایشان وفرا گذار، « وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ » وپشت بخدا باز کن، وکاربوی سپار، « وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ وَكيلاً (۸۱) » وخدای کار پذیر وکارسازی بسنده است .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « الم تَرَ الی الّذین قیل لهم کُفّوا ایدیَکم » الآیة ـ سبب نزول این آیت آن بود که قومی از اجلّهٔ صحابه چون **عبدالرحمن بن عوف الزهری** و **سعد بن ابی‌وقاص الزهری** و **قدامة بن مظعون الجمحی** و **مقداد بن عمرو الکندی** پیش از هجرت در **مکه** دستوری خواستند از **مصطفی** (ص) که : شمشیر کشند بر مشرکان از رنج و أذیٰ که از ایشان میدیدند. رسول خدا ایشان را گفت : « کُفّوا ایدیَکم » دستها فرا دارید از قتال، که مرا بقتال نفرموده‌اند، نماز بپای دارید، و زکوة مال بدهید، که مرا کنون با این فرموده‌اند. آن قوم رنجور شدند، و دلتنگ گشتند از آن منع. پس چون هجرت کردند به **مدینه**، و فرمان آمد از الله که : جهاد کنید با کافران، وجنگ **بدر** درپیش بود، ایشان را بقتال فرمودند. گروهی از ایشان از قتال ترسیدند، و باز نشستند. چنین گویند که **طلحة بن عبیدالله** بود.

---

۱ ـ نسخهٔ ج : ما ترا برایشان نگهبان نفرستادیم. ۲ ـ نسخهٔ ج : شوند .

و این بازماندن وازقتال ترسیدن از طبع بشری بود و ازدوستی حیات ، نه‌از کراهیت فرمان حق جلّ جلاله . این همچنانست که جای دیگر گفت : « کُتب علیکمُ القِتالُ وهو کُره لکم » ، واین از ایشان عجب نبود که پیغامبران مرسل نیز از دوستی حیات از مرگ جزع نموده‌اند ، وآن برایشان عیب نبود . و گفته‌اند : این آیت درشأن قومی مؤمنان آمد که هنوز درعلم راسخ نبودند ، وضعیف دل بودند ، و ایمان ایشان کمالی و قوّتی نداشت . ومذهب اهل سنّت آنست که : اهل ایمان درایمان متفاوت‌اند ، ومؤمنان در ایمان بریکدیگر افزونی دارند : کس است که ایمان وی بکمال‌است ، و بغایتی که طبع بشری بروی زور نتواند کرد ، بلکه طبع بشری مغلوب ایمان وی باشد . و کس است که درجهٔ وی فروتر بود تا در طبع بشری بماند ، و خود را از سختیها و رنجها بگریزاند . اینست راه راست و معتقد درست و جادّهٔ سنّت . ومذهب مرجیان آنست که ایمان همه یکسانست ، و بعد از گفتِ « لااله الّا الله » کبائر و فواحش هیچ زیان نکند بربنده ، و پارسای نیکمرد وفاجر بدمرد ، در ایمان و در ثواب ، هردو یکسان دانند ، و نعوذبالله ازین گفتِ شنیع ، و معتقَد خبیث . ربّ‌العزّة جلّ جلاله میگوید : « ام حسِب الّذین اجتَرحُوا السّیّئاتِ ان نجعلَهم کالّذین آمنوا و عملوا الصّالحات » . جای دیگر گفت : « ام نجعلُ الّذین آمنوا و عملُوا الصّالحات کالمفسدین فی الأرض . ام نجعل المتّقین کالفجّار » ؟! نظائر این در قرآن فراوان است ، چنانکه رسیم بآن شرح دهیم .

« قُل متاعُ الدّنیا قلیل » ـ معناه : قل یا **محمد** لهم : اجلُ الدّنیا قریبٌ ، و عیشها قلیلٌ .

« والآخرة » ای الجنّة « خیرٌ لِمَن اتّقی » الشّركَ ومعصیةَ الرّسول . ای **محمد** ایشان را گوی : سرگذشت و فراسربرد و عیش این جهان و برخورداری درین گیتی اندکست . و کسی که پرهیزکار بود ، و فرمانبردار رسول خدا بود ، او راآن

جهان بِه است، سرای امن ونعیم جاودانی، و جوارحضرت ربّانی! و گفته‌اند: قلیل در قرآن بچند معنی آید: یکی از آن، ریا وسمعت است، چنانکه درسورة **النساء** گفت: « ولا یَذکرونَالله الّا قلیلا » ای ریاءً و سمعةً، و درسورة **الاحزاب** گفت: « ولا یأتون البأسَ الّا قلیلاً » ای ریاءً و سمعةً. دوم بمعنی لاشیء است، چنانکه در سورة **الاعراف** گفت: « قلیلاً ما تشکرون » یعنی انّکم لاتشکرون البتّه، ومثله فی‌سورة **الحاقه**: « قلیلاً ماتؤمنون »، « قلیلاً ماتذکّرون »، و درسورة **الملك** گفت: « وجعلَ لکُمُ السّمعَ والأبصارَ والأفئدةَ قلیلاً ماتشکرون » ای لاتشکرون البتّه. سیوم قلیل است بمعنی یسیر، یعنی اندك. چنانکه در سورة **البقرة** گفت: « لِیَشتروا به ثمناً قلیلاً » ای عرضاً من‌الدّنیا یسیراً. همانست که درین آیت گفت: « قل‌متاعُ الدّنیا قلیلٌ ». و در **قرآن** قلیل است بمعنی‌سیصد وسیزده بعدد، چنانکه در سورة **البقرة** اصحاب **طالوت** را گفت: « فَشَرِبوا منه الّا قلیلاً منهم » یعنی ثلاثمائة و ثلاثة عشر، کعدد اصحاب رسول‌الله یوم **بدر**. و قلیل است بمعنی هشتاد، چنانکه در سورة **هود** گفت اصحاب کشتی **نوح** را: « وما آمَن‌معه الّا قلیلٌ » یعنی مع **نوح** الّا ثمانین نفساً: اربعین رجلاً وأربعین امرأةً.

« ولا تُظلَمون فَتیلاً » - برشما ستم نکنند، یعنی که ازشمایك طاعت وشما را بیك معصیت نا کرده نگیرند، واگر آن طاعت یاآن معصیت فتیلی بود. فتیل‌آنست که میان دو انگشت تهی برهم مالی، چیزی فراهم‌آید. **ابن کثیر و حمزه و کسائی وابن‌عامر** بروایت **هشام** « ولایُظلمون » بیا خوانند علی‌الغیبة، تا موافق‌باشد ماقبل را، زیرا که ذکر غیبت متقدّم است، و هو قوله: « الم تَرَ اِلَی الّذین قیل لهم کُفّوا ایدیکم ». باقی « ولا تُظلمون » بتاخوانند علی‌الخطاب، و مخاطب آن قوم‌اند که ذکر آن از پیش رفت، و پیغامبر(ص) ومؤمنان را با ایشان ضمّ کرده، وهذا علی

تغلیب الخطاب علی‌الغیبة. و اختیار **بوحاتم** « تا » است، ازبهر آنکه از پیش گفت: « قُل متاعُ الدّنیا قلیل ». و در عقب گفت: « اینما تکونوا یُدرِکُکمُ الموتُ » برخطاب. « ما » اینجا صلت‌است، معنی آنست که: اَین کنتم، هرجا که شماباشید مرگ بشما رسد. و این سخن متصل است بآیت پیش، میگوید: از جهاد چه‌ترسید؟ و از مرگ کجا گریزید؟ چون اجل دررسد، و روزگار شمرده برسد، مرگ درآید وگرچه در حصارها بید (۱)، آن حصارهای دور برده و دُواخ کرده (۲). همانست که جای دیگر گفت: « قُل انّ الموتَ الّذی تفِرّون منه، فانّه مُلاقیکم ». وفی معناه انشدوا:

باتوا علی قللِ الجبال تجوسُهم	غلبُ الرّجال فلم تمنعهم القُللُ
و استنزلوا بعد عزٍّ من معاقِلهم	و اَسکنوا حُفَراً یابئسَ مانزلوا
ناداهمُ صائحٌ مِن بعد مادفنوا	اینَ الأَسِرّةُ والتّیجان والحُلَلُ؟
اینَ الوجوه الّتی کانت محجّبةً	من‌دونهاتضربُ الأستار وَالکللُ؟
فأَصفحَ القبر عنهم حین یسألهم	تلک الوجوه علیها الدود تقتتلُ
قد طالَما أُکلوا دهراً وما نَعِموا	فأصبحوابعدطول‌الأکل‌قدأُکلوا

« ولو کنتم فی‌بروجٍ مشیّدةٍ » - ای حصون محصّنة مطوّلة مرفوعة البناء، مِن اشاد البناءَ و شیّده، اذا رفعه. مشیّده آنست که دُور برآرند (۳) اندرهوا، واستوار کنند، چنانکه آدمی بآن نرسد. میگوید: اگر چه از دوری و استواری آدمی بدان نرسد، مرگ برسد، که مرگ از کس درنماند، واز چیز بازنماند. و گفته‌اند مشیّده از شیّد است یعنی‌محکمة بِالشّید ای بِالجصّ. و روایت کنند از **ابن‌عباس** که گفت: « فی بروج مشیّدة » ای فی‌قصور مِن حدید، یعنی اگرچه در حصنها و

۱ - نسخهٔ ج: باشید. ۲ - نسخهٔ ج: آن‌حصارها دوربر برده و بکچ کرده.
۳ - نسخهٔ الف: دوربر آرانند

کوشکهای آهنین باشید، مرگ بشما رسد. و گفته‌اند: اگر همه در برجهای فلك بید(۱) مرگ هم در رسد. و گفته‌اند: درین آیت ردّ **قدریان** است که گفتند: کشته نه بوقت خویش مُرد، که اگر او را نکشتندید(۲) تا زمانی بزیستی. ربّ‌العزّة درین آیت بیان کرد که هر کس را روزگاری و اجلی نامزد است، چون اجل در رسد لابد روح از جسم مفارقت گیرد، اگر بقتل باشد یا بموت. و سخن **قدریان** بسخن کافران ومنافقان ماند که گفتند بعد از وقعت **احد**: «لو کانوا عندنا ما ماتوا وما قُتلوا». جای دیگر حکایت کرد از منافق که گفت: «قد أنعمَ اللّٰهُ علیَّ إذلم اکُن معهم شهیداً». ربّ‌العالمین سخن ایشان ردّ کرد، گفت: «اَینماتکونوا یُدرکْکُمُ الموتُ ولو کنتم فی‌بروج مشیَّدة».

ثمّ قال تعالی: «و إن تُصِبهم حسنةٌ یقولوا هٰذه مِن عنداللّٰه و إن تُصِبهم سیّئةٌ یقولوا هٰذه مِن عندك». سبب نزول این‌آیت آن بود که: قومی از اعراب یکدیگر را گفتند: بیائید تا به **محمد** شویم بهجرت، اگرچنانست که ما را و ستوران ما را زمین وی سازد او راستگویست، و دین وی راستست، و اگر نسازد پس‌نه دین او راستست، و نه او راستگویست (۳). پس‌چون به **مدینه** آمدند ایشان را تب گرفت که **مدینه** عاهت و وبا داشت، تا پس رسول خدا (ص) دعا کرد که: «وَ انقُل حُمّاها الی **الجحفة**» گفت تب آن بر گیر، وبر زمین کافران بر.

ربّ‌العالمین گفت: «قل کلٌّ مِن عنداللّٰه» ای **محمد**! ایشان را گوی: از **محمد** چه بینید! از تقدیر وخواست خدای بینید، که همه از خدا است خیراین جهانی وشرّ این‌جهانی، همه بخواست و تقدیراوست. وهم درشأن ایشان باین معنی آیت آمد: «یَمُنّون علیك اَن اَسلَموا» الآیة.

۱ ــ نسخهٔ ج: باشید. ۲ ــ نسخهٔ ج: نکشتندی. ۳ ــ نسخهٔ ج: پس او راستگوی نیست ونه دین او راست است.

«فَمالِ هٰؤلاءِ القومِ لایَکادون یَفقهون حدیثاً» ؟! ـ یعنی ما لِهٰؤلاءِ **الیهود** و المنافقین لایفقهون قولاً اِلّا التّکذیبَ بالنّعم ؟! اگر خواهی اینجا وقف کن، پس بافتتاح سخن در گیر که: «ما اصابك مِن حسنة فمِنَ الله»، یعنی ما اصابك یاابن آدم مِن فتح و غنیمة فمِن تفضّل الله، وما اصابك مِن سیّئة ای مِن جَدْب و هزیمة وأمرٍ تکرَهه، فمِن نفسك، ای فذنبك یا ابن آدم، و أنا الّذی قدّرتُها علیك. نظیر این آنست که ربّ العزّة گفت: «وما اصابکُم مِن مصیبةٍ فبِما کسبتْ ایدیکم». جای دیگر گفت: «اَوَلَمّا اصابتْکم مصیبةٌ»، الیٰ قوله: «قل هو مِن عند أنفُسکم» ای مِن استحقاق انفسکم. و اگر خواهی وقف مکن، و سخن درپیوند: «لایکادون یفقهون حدیثاً ما اصابك من حسنة فمِنَ الله»، یعنی یقولون: «ما اصابك من حسنة فمن الله». ومعنی آنست که چه رسید اینان را، و چه بودست که درنمی‌یابند این سخن که میگویند که: هرچه بتو رسد از نیکی، از خدا است، و هرچه بتو رسد از بدی، از نفس تو است. پس این سخن حکایت است از ایشان که برسبیل انکار باز میگوید.

ابوصالح خوانده و**علی بن الحسین** و **زید بن علی**: وما اصابك مِن سیّئة فمِن نفسك، و أنا قدّرتُها علیك. **ابن عباس** خوانده: فمِن نفسك و اِنّا کتبناها علیك، و در مصحف **ابی کعب** است: وما اصابَكَ مِن سیّئة فبِذنبك و أنا قدّرتُها علیك، و **ابن مسعود** خوانده: وما اصابَك مِن سیّئةٍ فمِن عندك»، و بعضی ازقراءخوانده‌اند: وما اصابك مِن حسنةٍ فمِنَ الله ومن اصابك مِن سیّئةٍ، پیوسته تا آنجا، و قطع سخن کند، آنگه گوید: «فمَن نفسك». معنی آنست که هرچه بتو رسید از نیك و بد این جهانی از خدا است. پس از کیست از تو است. و **کسائی** گوید: شنیده‌ام در بعضی قراءت: ما اصابك من حسنة فمن الله وما اصابك من سیّئة، پس آنکه:

فمَن نفسُك ؟ معنی آنست که هرچه بتو رسد از نیك و بد این جهانی از خدا است ، تو در میانه که ای ؟ این نفس تو کیست ؟ و این قراءت **بوجعفر** است روایت دختر وی **میمونه** . و بدان که **معتزله** را و **قدریه** را درین آیت قوت نیست ، و نه ایشان را حجت است ، که این نه «ماصبتَ» است که «ما اصابك» است ، وسخن نه درآن میرود که از بنده آید از نیکی وبدی ، سخن درآنست که ببنده رسد ازنیك و بد . ونظیر این در**قرآن** فراوان است : «أن لونشاءُ اصَبْناهم بذُنوبهم» ، «ماصابکم مِن مصیبة فبِما کسبتْ ایدیکم» ، «ما اصاب من مصیبةٍ فی الأرض ولا فی انفسکم» الآیة ، «نُصیب برَحمتنا مَن نشاء» . وسرِ مسأله آنست که حسنه و سیئة درین آیت نه از فعل و کسب بنده است ، و ازینجا که ثواب وعقاب درآن نه پیوسته است ، و وعد و وعید در آن نه بسته‌است . نظیر این در **قرآن** : «اِن تَمسَسکم حسنةٌ تَسُؤهم و اِن تُصِبکم سیئةٌ یَفرحوا بها» ، «فاذا جاءتْهمُ الحسنةُ قالوا لنا هٰذه و اِن تُصبهم سیئة یَطَّیَّروا بموسی ومَن معه» . ایــن همه حسنات و سیئات از اسباب است نـه از اکتساب ، و آنچه از اکتسابست وببنده منسوب ، بثواب وعقاب پیوسته است ، چنانکه گفت : «مَن جاء بالحسنة فله عشرُ امثالها» الآیة ، «و مَن جاء بالحسنة فله خیرٌ منها وهُم مِن فزع یومئذٍ آمِنون» ، «و مَن جاء بالسیّئة فکُبّتْ وجوهُهم فی النّار» .

الحسین بن الفضل را پرسیدند ازین آیت ، جواب داد : انّ الحسنات والسیّئات فی هٰذه الآیة ماسّاتٌ لاممسوساتٌ . قال : وهی النعماء و الرّخاء والشّدّة و البلاء . این همه آنست که ربّ‌العزّة بعلمِ رفته ، و قلمِ سابق ، بر بندگان نوشته است ، و نـه از عمل و از کسب بنده است . و از بهراین عادت رفته است که گویند : اصابَنی بلاءٌ ، اصابنی فرحٌ و محبوبٌ ، و کس نگوید : اصابتنی الصّلٰوةُ و الزّکٰوةُ و الطّاعةُ و المعصیةُ .

ثمّ قال تعالی : « و اَرسلناكَ للنّاس رسولاً و كَفیٰ باللّٰه شهیداً » ـ و كفیٰ باللّٰه ، این باءِ تأكید رادرافزود ، معنی آنست که : « و کفَی اللّٰهُ شهیداً » . اللّٰه بگواهی بسست، که تو رسول اوئی . معنی دیگر گفته‌اند که : اللّٰه بگواهی بس است ، که حسنات و سیّـآت همه ازوست جلّ جلاله و تقدّستْ اسماؤُه .

« مَن یُطِعِ الرّسولَ فقدأطاعَاللّٰهَ » ـ ای : مَن یُطع الرّسول فی سنّته ، فقدأطاع اللّٰه فی فریضته . رسول خدا(ص) چون به**مدینه** هجرت کرد گفت : « مَن احبّنی فقد اَحبّ اللّٰه ، و مَن اطاعنی فقد اَطاع اللّٰه » . منافقان گفتند می‌نه بینید این مرد را که میخواهد که او رابخدائی گیریم ، چنانکه ترسایان **عیسی** را بخدائی گرفتند . پس ربّ العالمین تصدیق قول رسول خویش را این آیت فرستاد : « مَن یُطع الرّسول فقد اَطاع اللّٰه » . هر که رسول را فرمانبردار است خدای را فرمانبردار است .

« و مَن تَوَلّیٰ فما ارسلناكَ علیهم حفیظاً » ـ و هر که از طاعت بر گردد ، تو بر ایشان حفیظ نه‌ای . یعنی که توغیب ایشان ندانی ، ظاهرایشان دانی ، غیب و سرّ ایشان ما دانیم . دلیل برین قول آنست که درعقب گفت : « ویقولون طاعةٌ » این منافقان میآیند و میگویند : ما فرمانبرداریم ، و طاعت‌دار ، و آنکه در سرّ کافر میشوند ، و نافرمانی میکنند .

« و یقولون طاعةٌ » ـ یعنی : مِنّا طاعةٌ و أمرُنا طاعةٌ . بعضی مفسّران گفتند : « و مَن تولّیٰ فما ارسلناكَ علیهم حفیظاً » منسوخ است بآیت سیف .

« فاذا بَرزوا مِن عندكَ » ـ این درشأن قومی منافقانست . گویند در شأن **خلاس بن سوید** آمد . مردی از متّهمان بنفاق بحضرت رسول(ص) آمدی ، و گفتی : سمعاً و طاعةً ، فرمانبرداری ، یعنی هرچه فرمائی فرمانبرداریم ، ربّ العزّة گفت : « فَاِذا برزوا مِن عندكَ » پس چون از نزدیك تو بیرون شند (۱) نه آن گویند که

---

۱ ـ نسخهٔ ج : شوند .

تو میگوئی بایشان .

« واللهُ یکتب ما یُبیّتون » ـ این را دو وجه است : یکی آنکه اندر کتاب فرو فرستد ، و ترا از سرّ ایشان خبر دهد . دیگر وجه آنکه حَفَظه را فرماید تابنویسند آنچه ایشان همه شب میکنند ومیگویند ، تا فردا جزاء ایشان بایشان رساند . و این سخن پادشاهانه است ! پادشاه گوید : ما کشتیم و ما کردیم و ما کندیم یعنی بسپاه .

« فَاَعرِض عنهم وتوکّل علیالله » ـ اوّل او را اعراض فرمودند از قتل منافقان ، پس منسوخ گشت باین آیت : « یاایّهاالنّبیّ جاهِدِ الکفّارَ والمنافقین » .

ثمّ قال : « توکّل علیالله و کفیٰ بالله وکیلاً » ـ توکّل قنطرهٔ یقین است ، و عماد ایمان ، و محلّ اخلاص . و سرّ توکّل آنست که بحقیقت دانی که بدیگر کس چیز نیست ، و از حیلت سود نیست ، عطا ومنع که هست بحکمت است ، و قسّام مهربان بی غفلت است . « وکیلٌ » فعیل است بمعنی مفعول ، یعنی : وُکِّل الیه الأمور ، الله اوست که کارها همه بدو گذارند ، که کارران بندگان و نگهبان ایشان اوست ، کارساز و بنده نواز اوست جلّ جلاله ، و عزّ کبریاءُه و عظُم شأنُه .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « الم ترَ اِلَی الّذین قیل لهم کُفّوا ایدیَکم » الآیة ـ برذوق ارباب حکمت وسالکان راه حقیقت از رویاشارت میگوید : « کُفّوا ایدیَکم » ، ای اَخرجوا ایدیَکم عن امورکم ، وکِلوها الیٰ معبودکم . خویشتن را از کارها بیرون آرید ، و یکسرشغلها بمولیٰ سپارید ، وباو باز گذارید ، که اوست سازندهٔ کارِ بندگان ، مدبّر و مقدّرِ کار ران ، ونگهبان ، بسربرندهٔ شغل ایشان بیایشان ، دل دهندهٔ تائبان ،

و پذیرندهٔ عذرخواهان . چندکه منّت است او رابربندگان : از اوّل بنده را رایگان بیافریند ، چون درظهورآرد ، ازآب و باد وآتش نگه‌دارد . بسمع وبصر ، بفطنت و حکمت بیاراید ، ایمان و معرفت بروی نگه‌دارد . پس آنکه چون دست بمخلوقی بردارد ، خطاب آید که : « کفّوا ایدیَکم » دست از مخلوق فرو دار ، و بخالق بردار ، که خداوندِ باوفا اوست ، دهندهٔ عطا و پوشندهٔ خطا اوست ، در مهربانی و کریمی بیهمتا اوست .

و گفته‌اند : کُفّوا ایدیکم » معنی آنست که : دست از دنیا باز دارید ، و درِ شهوات برخود فرو بندید ، و مال و جاه دنیابراندازید ، آنچه حرام است لعنت‌است ، و آنچه حلالست محنت است ، وآنچه افزونی است عقوبتست . **مصطفی** (ص) گفت : « الدّنیا ملعونة ، ملعون مافیها الّا ذکرُالله ، عالماً اومتعلماً » . گفت : این‌دنیا ملعون است ، سرای‌بینوائی و بیدولتی ، طبل‌میان تهی ، وبساط فرومایگی · ربّ‌العزّة تادنیا رابیافریددرآن‌ننگرسته ، وآنرا لعنت کرده ، ودشمن داشته ، وهرچه درآن ، بلعنت کرده مگر سه چیز : ذکر خداوند جلّ‌جلاله ، که در دنیا است و نه از دنیا است . دیگر مرد عالم که مسلمانان را چون روشن چراغ و بردل **شیطان** داغ است . سیوم کسی که جویندهٔ علم است ، و در راه دانش اندر منزل طلب است . **مصطفی** (ص) ازبهروی گفته : « انّ الملائکة لَتَضع اَجنِحَتها لِطالب‌العلم » این کس‌هم در دنیا است ، ونه از دنیا . چون ازین سه درگذشت ، زینهار گردِ دنیا مگرد ، که روی معرفت سیاه‌کند ، و جامهٔ عصمت چاك گرداند . خبر نداری که این دنیای دنی دیرست تا برمثال عروسی‌آراسته ، برطارم طرّاری نشسته ، و از شبکهٔ شكّ بیرون مینگرد ، و باتو میگوید :

من چون تو هزار عاشق از غم کُشتم
تا بود بخون هیچکس انگشتم

علی‌مرتضی (ع) آن هِزَبر (۱) درگاه رسالت و داماد حضرت نبوت (۲)، هرگه که بدنیا برگذشتی، دامن دیانت خویش‌فراهم گرفتی ترسان ترسان، و گفتی «غُرّی غیری یا دنیا! فقد تَبَتُّك ثلاثاً» گفتند: ای عجبا، که روان شیرمردان عصر از بیم ذوالفقار تو همه آب گشت، چنین از دنیا می‌بترسی؟ گفتا: شما خبر ندارید که این دنیا درختی خارآور است، دست هوی و حرص آنرا بر کنار جوی عمر تو نشانده، اگر نه باحتراز روی خارآن در دامن عصمت تو افتد، و پاره پاره کند. نشنیده‌ای که در بدایت کار که هنوز خار آن قوّت نگرفته بود، دامن درّاعهٔ عصمت **آدم** چون‌میدرید؟ اکنون که خار آن‌قوی گشت، و روزگاربر آمد باعلی‌بوطالب خود چه کند؟ **مصطفی** (ص) ازینجا گفت: «حبُّ الدّنیا رأسُ کلّ خطیئةٍ»، تا دل بر آن کمتر نهند، وحذر کنند. و ربّ‌العزّة جلّ‌جلاله گفت: «قُل متاع الدّنیا قلیلٌ والآخرة خیرٌ لِمَنِ اتّقیٰ». تا رغبت کمتر نمایند، واز آن پرهیزند.

واسطی گفته: چون ایشان را در دنیا زهد فرمود، بچشم ایشان اندکی ساخت، و در **قرآن** مجید «قلیلٌ» خواند، تا ترك آن برایشان آسان شود، هٰذا غایة الکرم و الرّحمة. و گفته‌اند: ربّ‌العزّة عارفان را درین آیت از دنیا بربود و بعقبیٰ کشید، بآنچه گفت: «والآخرةُ خیرٌ لمن اتّقیٰ» پس از عقبی نیز بربود، و بخود کشید بآنچه گفت: «واللهُ خیرٌ و اَبقیٰ».

«اَینما تکونوا یُدرِککمُ الموتُ» ـ حکایت کنند ازجوانمردی که هر که که این آیت برخواندی گفتی: آه ازمرگ نفس! آه از مرگ دل! آه آه ازمرگ

---

۱ ـ هزبر = هژبر ۲ ـ نسخهٔ الف : داماد مهتر کاینات.

جان! اگر درین (١) بمانم مرا چه توان؟ و درد را چه درمان؟ چون حـال اینست و کار چنین، بی‌کسا که منم، بی‌سر وسامان، خداوندا!

هم تو مگر سامان کنی، راهم بخود آسان کنی

درد مرا درمان کنی، زان مرهم احسان تو!

او که نفسش میرد از دنیا درماند، او که دلش میرد از عقبی درماند، او که جانش میرد از مولیٰ درماند، او که نفسش مُرد از اهل و ولد جدا ماند، او که دلش مرد از انس وطرب باز ماند، او که جانش مرد از خدای صمد درماند. پس دلهای عزیزان وصادقان که از نهیب این سخن و سیاست این حال خون گشت، که آیا در ازل برای ما چه رفته؟ و در ابد کار ما چون آمده؟

پیر طریقت اینجا گفته: اولیتر بتیمار خوردن از آنِ کسی نیست که از ازل خویش او را بی‌آگهیست! غافل بودن از ابد خویش از نادانی است، میان بـوده و بودنی این خواب غفلت چیست؟ آدمی را میان دو موج از آتش چه جای بـازیست؟!

«اَینما تکونوا یُدرککم الموت» ـ **ابوهریره** گفت: که از رسول‌خدا(ص) شنیدم که گفت: «اِنّ الرّوحَ اذا خرج من جسده، و اَتیٰ علیه سبعة اَیّامٍ، یقـول: یاربّ اِئذَن لی حتّیٰ اَنظر الیٰ جسدی». گفتا: چون جان پاك از آلایش بشریّت مرغ وار از قفص خاك بیرون آید، وسوی عالم علوی قصد آشیان عزّت کند، چون برآن مرکز خویش قرار گیرد، و یك هفته برآید، از خالق دستوری خواهد تـا آن منزل خاصّ خویش را باز بینم، وحال وی باز دانم. دستوری یابد، آن جـان پاك بخاك درآید، و از دور بقالب خویش نگه کند، آنرا نه برنگ خود بیند، ونه

١ ـ نسخهٔ ج: در تن.

برحال خود ، آب بیند که از چشم درایستاده بجای روشنائی ، و از دهن درایستاده بجای گریانی . بزارد و بنالد و بگرید ، و باز گردد تا هفتهٔ دیگر ، پس دیگر بار دستوری خواهد ، آید ، و جسد خود را بیند ، در آن لحد تاریك ، بزاری زار آن آب همه صدید شده ، و بوی بگشته ، از نخستین بار بیشتر گریَد ، و زارتر بود . پس برود و بهفته دیگر بازآید . خورنده بیند براست وچپ روی وی ، وآن جمال و کمال خلقت وی همه دیگر گون گشته . خورنده از چشم بیرون میآید ، و دربینی میشود ، و از بینی بیرون میآید ، و در دهن میشود . آنگه جان بفریاد آید ، و گوید : آه صِرتُ جیفةً قَذِرةً ! کجا است آن قدّ و بالای تو ؟ کجاست آن جمال و کمال تو ؟ کجاست آن صورت زیبای تو ؟ کجاست آن محاسن نورانی تو؟ کجاست آن گفتِ دلربای تو ؟ کجااند عیال و فرزندان تو ؟ که از بهر ایشان بار کشیدی ، و رنج‌بردی ، تا به بینند حال وجای تو ، و عبرت گیرند بکار تو . اَین اَمَلُكَ‌الطّویل؟ وحرصك الشّدید؟ این منزلك‌العمران ؟ این ماجمعتَ من‌حلال وحرام ؟ اَین‌اخوانك و رفقاؤكِ ؟ اَین من کنتَ تفخر بهم ؟ تَرَکوك فی‌لحدك وحیداً ، بین‌التّراب والدّود ، لونظروا علیك کما نظرتُ لَتَرکوا الدّنیا و بَـکَوا علیٰ انفسهم ایّامَ حیاتهم ! فَالویلُ لی ولك الیٰ یوم‌القیامة مِن الملك‌الجلیل ، و دیّان یوم‌الدّین ! فعلیك السّلام ، فلیتنی لم اَرَكَ ولم تَرَنی . ثمّ انقلب عنه و مضیٰ . پس راوی خبر گفت والله اعلم : فهٰذا احوالُنا وَ مَردُّنا ومصیرنا ، و اِنّا لِلّه و اِنّا الیه راجعون .

« اَینما تکونوا یُدرککمُ‌الموت » ـ **مجاهد** گفت : این آیت درشأن زنی‌فرو آمد که دختری‌داشت ، واین زن مزدوری داشت ازخانه بیرون فرستاد تا آتشپاره‌ای بخانه آرد . مزدور مردی را دید بر درِ خانه ایستاده ، و میگوید : دختری را زادند درین خانه ؟ مزدور گفت : آری . گفت : آن دختر نمیرد ، تا آنگه که قضاء

فسق وفجورفراوان بر سروی برود ، وآنکه بعاقبت مزدور او ویرا بخواهد ، وآنکه مرگ او بعنکبوت بود . مزدور از آن سخن درخشم شد ، وکارد بـرداشت ، و شکم آن دخترك بشکافت ، و در بحر شد ، و خویشتن را ناپدید کرد . آن دخترك راشکم بدوختند ، و معالجت کردند ، تا بحال صحّت بـازآمد . چون بحدّ بلوغ رسید ، سر درنهاد ، وآنچه قضا بود از فجور برسر وی برفت . پس بساحل بحرشد ، وآنجا مُقام کرد، تاروزی که آن مزدور ازدریابرآمد ، ومالی فراوان باوی . پس دلّاله را برخواند، وگفت : زنی باجمال ازبهر من بخواه . دلّاله گفت : اینجا زنی است نیکوترین‌زنان بجمال ، چنانکه میخواهی ، امّافاجره است ، مگر که تو او را بخواهی دست ازفجور باز دارد . آن زن بخواست ، وهمچنان کرد ، از فجور توبت کرد ، و بعقد نکاح در تحت این مرد آمد . و این مُزدور او را سخت دوست میداشت . روزی ایـن مزدور سرگذشت خود بازگفت ، و حکایت باز کرد . زن گفت : من آن جاریه‌ام که توشکم وی بشکافتی ، و اینك نشانِ شکافتن و دوختن . مزدور گفت : مـرگ تو بعنکبوت باشد چنانکه نشان داده‌اند ، امّا من ازبهر تودرمیان صحرا کوشکی بسازم ، وچندان بالا دهم که عنکبوت آنجا نرسد . چنان کردند ، و آن زن در قصر مینشست . آخر روزی عنکبوت درمیان قصر پیدا گشت . این زن بترسید ، و برآشفت ، وانگشت پایِ وی برآن عنکبوت آمد ، او را درگزید . و از آن گزیدن اندامهای وی‌سیاه گشت ، و از دنیا برفت . ربّ‌العالمین آیت فرستاد در شأن وی که : « اَینما تکونوا یُدرککمُ الموت ولو کنتم فی‌بروج مشیَّدة » از مرگ هیچکس نتواند گـریخت ، هرجا که روید بشما در رسد .

مصطفی (ص) گفت : « اَحبِب مَن شِئت فانّك مُفارقه ، وعِش ماشئت فانّك مَیت ، وَ اعمل ماشئت فانّك مُلاقیه » .

۱۵ - النوبة الاولى

قوله تعالی : « اَفلا یَتَدَبَّرُونَ القُرآنَ » درنیندیشند درین قرآن [و پس سخن فرا نروند باندیشه] ؟ « وَلَوْ کانَ مِنْ عِنْدِ غَیرِ اللهِ » و اگراین قرآن ازنزدیك جزاز الله بـودی ، « لَوَجَدُوا فیهِ اخْتِلافاً کَثیراً (۸۲) » درین قرآن اختلافهای فـراوان یافتندید (۱) .

« وَ اِذا جاءَهُمْ اَمْرٌ »وهر که که با ایشان آید چیزی ، «مِنَ الْاَمْنِ اَوِالْخَوفِ» از أمن یا از بیم ، « اَذاعُوا بِهِ » آشکارا کنند آنرا ، و باز گویند ، « وَلَوْ رَدُّوهُ اِلَی الرَّسولِ » و اگر [متدبّران در قرآن چون چیزی برایشان پوشیده مانید (۲)] باز برندید (۳) آنرا با رسول‌خدا ، « وَاِلی اُولِی الْاَمرِ مِنْهُمْ » و [بعد از مرگ رسول] با فقهاء دین ، « لَعَلِمَهُ » بدانید (٤) آن ، « الَّذینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ » مستنبطان علم ازمیان ایشان ،«وَلَوْلا فَضْلُ اللهِ عَلَیْکُمْ » واگرنه فضل‌خدا بودی باشما ،« وَرَحْمَتُهُ » و بخشایش و مهربانی وی ، « لَاتَّبَعْتُمُ الشَّیْطانَ » شما همه برپی دیو ایستادید ،« اِلّا قَلیلاً (۸۳) » مگر اندکی .

« فَقاتِلْ فِی سَبیلِ اللهِ » جهاد کن [با دشمنان خدا] از بهر خدا ،« لاتُکَلَّفُ اِلّا نَفْسَكَ » برتو نیست ونفرمودند ترا مگربتن‌تو ، « وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنینَ » و بینگیز وبرآن دار مؤمنان را ، « عَسَی اللهُ اَنْ یَکُفَّ » مگر که الله بازدارد ازشما ، « بَأْسَ الَّذینَ کَفَرُوا » زور و گزند ایشان که کافر شدند ، « وَاللهُ اَشَدُّ بَأْساً » و زور گرفتن الله مِهاست (۵) و گزند نمودن وی سخت‌تر (٦) ، « وَاَشَدُّ تَنْکیلاً (۸۴)» وبازدارنده‌تر

---

۱ - نسخهٔ ج : یافتندی . ۲ - نسخهٔ ج : پوشیده ماندی . ۳ - نسخهٔ ج : باز برندی . ٤ - نسخهٔ ج : بدانندی . ۵ - نسخهٔ ج : بزرگترست ٦ - نسخهٔ ج : سختتر .

است دشمن را از مؤمنان [از آنچه آدمیان دشمنان را ازخود] .

« مَنْ يَشْفَعْ شَفاعَةً حَسَنَةً » هر که شفاعت کند شفاعتی نیکو ، « يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنها » ویراست از مزدآن بهره‌ای ، « وَ مَنْ يَشْفَعْ شَفاعَةً سَيِّئَةً » و هر که شفاعت کند شفاعتی بد ، « يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنها » ویراست ازوبال آن بهره‌ای ، « وَكانَ اللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقيتاً (۸۵) » و الله بر همه چیز پادشاه است و گوشوان و توانا و دهنده باندازه .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « اَفَلا يتدبَّرونَ القرآن » الآية ـ التدبّر فی‌اللّغة النظرُ فی اَدبار الأمور . تدبّر آنست که درآخر کارها نظر کنی ، تا اوّل و آخر آن بهم سازی و راست کنی . ربّ‌العالمین میگوید درین آیت که : چرا نشنوند منافقان این **قرآن** را ؟ ! و چرا در آن تفکّر و تأمّل نکنند ؟! و در اوّل و آخر آن ننگرند ؟! تا بدانند که آیات آن براستی و درستی و پاکی همه بیکدیگر ماند ، و یکدیگر را تصدیق میکند ، درآن تناقض وتفاوت نه ، و اگرجهانیان همه بهم آیند ، وعقلها وعلمهاهمه درهم پیوندند ، تا مثل آن بیارند ، نتوانند ، و عاجزشوند ، چنانکه ربّ‌العزّة گفت : « قُل لئنِ اجتمعت الاِنسُ والجنُّ » الآية . **مجاهد** گفت : معنی آنست که چرا نیندیشند درین قرآن تابدانند که مخلوق نیست ، وبسخن مخلوق‌مانند نیست ؟! **مصطفی**(ص) گفت : « فضلُ كلام الله علىٰ‌غيره كفضل‌الله علىٰ خلقه » . و رُوی انّه قال : « انّ‌فضلَ **القرآن** علىٰ سائرالكلام كفضل‌الله على خلقه ، و ذٰلك انّه منه » . **عمران بن حصين** گفت : **عبدالله مسعود** را دیدم در کوفه ، گفتم : یا **عبدالرحمن** ! از علم **تورات** بنزدیك تو چیزهست ؟ گفت : نَعَم ، انّ اوّلَ ما انزلَ‌اللهُ علىٰ **موسى** فی **التورية** : لااِلٰه الّا الله ، **محمد** رسول‌الله ، **القرآن** كلام الله . **وكيع بن الجراح** گفت‌امام اهل

سنّت : مَن زَعَم انّ **القرآن** مخلوقٌ فقد زَعَم انّ **القرآن** محدَثٌ ، و مَن زعم انّ **القرآن** محدث ، فقد کفره . **اسمعیل بن ابی اویس** گفت : **القرآن** کلام الله ، و مِن الله ، و علم الله ، لیس بمخلوق ، و مَن قال هو مخلوق فهو کافر ، ومَن قال **القرآن** کلام الله لا اَدری مخلوق هو أم غیرُ مخلوق ، فهو کافر ، و مَن قال لفظی بالقرآن مخلوق فهو کافر . روایت کنند از **احمدبن‌حنبل** که **جهمیان** همین سه فرقت‌اند : قومی که گفتند : **قرآن** مخلوقست اینانرا جهمی مطلق گویند ، و قومی که گفتند : ندانیم که مخلوقست یا نه مخلوقست ، اینان را **واقفه** گویند ، و**شکاك** نیز گویند ، وقومی که گفتند : لفظِ ما بقرآن مخلوقست ، اینانرا **لفظیه** گویند ، و هرسه متقارب‌اند ، و در کفر و بدعت یکسان . و **احمدبن حنبل** و **یحیی بن منصور** گفتند : اللّفظیّة شرٌّ من الجهمیّة ، لأنّ قولهم و کفرهم اغمض . فرقتی دیگراند ازین **جهمیان** که میگویند : کلام از متکلّم جدانیست ، و در زمین از آن چیز نیستَ . و **قرآن** وسنّت ایشان را دروغ زن‌میکنند . ربّ‌العالمین گفت : « ونزّلناه تنزیلاً » . جای دیگر گفت : « انّه لَقرآن کریم فی کتاب مکنون لایَمَسُّهُ الّا المطهَّرون » ، و جای دیگر گفت : « و لَئِن شِئنا لنَذهبنَّ بالّذی اوحینا الیك » ، و **مصطفی** (ص) گفت : « لیسرینّ لیلةً علی **القرآن** فلا یَبقیٰ فی‌المصاحف والصّدور منه شیءٌ » ، و قال (ص) : « لایَقرءِ الحائض ولا الجُنُبُ شیئاً من **القرآن** » . درین آیت و اخبار دلالت روشن استکه **قرآن** بحقیقت در زمین موجود است . و درجمله سخن **اهل سنت** و معتقد ایشان در **قرآن** آنست که قرآن از حق بیامد ، چنانکه **مصطفی** (ص) گفت : « منه بدأَ و اِلیه یعود ، منه خرج و اِلیه یعود » . کلام اوست جلّ‌جلاله ، وعلم اوست ، وصفت اوست ، بحقیقت در زمین موجود است ، متّصل‌باو ، قائم باو ، نه جدا ازو ، هرجا که یابند ، برزبان خوانند ، و در گوش شنونده ، و در دل دانند ، و در لوح نبشته ، قائم

است بحرف و صوت ، یك حرف از آن مخلوق نه ، **جبرئیل** از خدا گرفت و **مصطفی** (ص) از جبرئیل گرفت ، وامّت از **مصطفی** (ص) گرفتند ، و **قرآن** خود یکی است ، و آن عین کلام حق‌است ، نه عبارت‌از آنست ، چنانکه **مبتدعان** گویند؛ ونه لفظ خواننده بآن مخلوقست ، چنانکه **جهمیان** گویند . و نه خود قرآن ، که همهٔ کتابهای خدا که به پیغامبران فرو فرستاد ، **تورات** در دل جهودان نه مخلوق، و **انجیل** در دل ترسایان نه مخلوق ، و **زبور** در دل **صابئان** نه مخلوق ، همچنین نامهای خدا هیچ از آن نه مخلوق . اینست عقیده مسلمانان ، و طریقت مؤمنان ، و سخن اهل سنّت و جماعت . هر که برین نیست او را در دین هیچ بوی نیست ، و بر راه راست نیست ، و این‌هدایت جزازحق نیست ، و بدست‌بنده هیچ‌چیز(١) نیست . « مَن یَهدِاللهُ فهو المهتدِ و مَن یُضلِلْ فلن تجِدَله ولیاً مُرشداً » ، « ولو کان مِن عند غیرالله لَوَجدوا فیه‌اختلافاً کثیراً » ـ این اختلاف مردمان است در **قرآن**، که هیچ وجه نیست ازوجوه علم در قرآن مگر که خلق‌درآن مختلف‌اند ، بلکه‌این‌اختلاف که در قرآن نیست اختلاف قرآن درخویشتن است ، و این اختلاف تعارض است و وتناقض . چنانکه سخنی باشد نا هامتا (٢) ونا هموار ، ویکدیگر را مضادّ . چنانکه گفت : « انّکم لفی قولٍ مختلفٍ » ای قولٍ غیرمستقیم . اختلاف در قول آنست که سخنی در جائی‌خاص بود ، و در جای دیگرهمان سخن عام بود . چیزی جائی منفی بود ، و جای دیگرمثبت ، و در **قرآن** این چنین اختلاف نیست . قرآن همه راست است و پاك است و خوش است و نیکو ، در نظم متسق ، و در رسم متناسب ، و در معنی مطّرد . **مصطفی** (ص) گفت : « **القرآن** افضل من دون‌الله ، فمَن وقّر القرآن فقد وقّرالله ، و مَن لم یُوَقّر القرآن فقد استخفّ بحقّ الله . حرمة القرآن عندالله

١ ـ نسخهٔ ج : هیچیز . ٢ ـ نسخهٔ ج : ناهمتا .

کحرمة الوالد علی ولده. حَمَلة القرآن همُ المَحفوفون برحمةالله، المُلبَسون نورَالله، المعلّمون کلامَ الله، فمَن والاهم فقد والَی الله، و مَن عاداهم فقد عادی الله. یقول الله تعالی: یاحملة القرآن! استجیبوا لِله بتوقیر کتابه، یَزِدْکُم حبّاً و یُحبِّبکم الیٰ عباده. یُدفَع عن مُستمع القرآن بلوَی الدّنیا، و یُدفع عن تالی القرآن شرُّ الاخرة، ولتالی آیةٍ مِن کتاب الله افضلُ ممّا تحت العرش الیٰ اسفل النجوم، و اِنّ فی کتاب الله لسورةً یُدعیٰ صاحبها الشّریف عندالله، تشفع لصاحبها یوم القیامة باکثر من ربیعة و مضر، قال رسول الله (ص): هی سورة یس.

«و اِذا جاءَ هم امرٌ مِن الأمن اوِ الخوف» - ای: حدیثٌ فیه أمنٌ او هزیمةٌ، «اَذاعوا به» افشَوه. ذاع: فشا، و اَذاع: افشیٰ. این آیت در شأن منافقی آمد که رسول خدا (ص) درنهانی سخنی گفته بود در سگالش بیرون شدن غزا را بروزی از روزها، و میخواست که ناگاه بسر دشمن رسد. آن منافق که آن سگالش شنفته بود (۱)، آشکارا کرد، و باز گفت. «اَذا عُوا به» - سخن اینجا سپری شد.

«ولَو رَدّوه» متدبّران اند در قرآن. میگوید: اگر چیزی برایشان پوشیده شود، چنانکه بنزدیك ایشان باختلاف ماند، آنرا بکتاب خدا برندید (۲)، و با رسول وی و با اولی الأمر. گفته‌اند: اولی الأمر ابوبکر است وعمر وعثمان و علی، و گفته‌اند: امیران اند که برلشکرها گماشته بودند، و گفته‌اند: فقهاء دین‌اند و علماء اسلام، که راسخان‌اند در علم، خطا و صواب شناسند، و مواضع شکر و صبر دانند، و بمکاید حرب راه برند.

«لَعَلِمَه الذین یَستنبِطونه منهم» - استنبط استخراج است، میگوید که: مستبنطان علم از میان ایشان بدانندید (۳). آنکه گفت درآخر آیت: «الّا قلیلاً»

---

۱ - نسخهٔ ج: شنیده بود. ۲و۳ - نسخهٔ ج: برندی. بدانندی.

یعنی : لَعَلِمه الّـذین یَستنبطونه منهم الّا قلیلاً . یعنی مستنبطان تأویل بجـای آورندید(١) آنرا که برایشان پیچیده و پوشیده مانده ، مگراندکی . تأویل آن جز الله کس نداند ، از مبهمات قرآن چون حروف هجا در اوائل سور . معنیِ دیگر ، گفته‌اند : « لَعَلِمه الّذین یستنبطونه منهم » آن منافقان که تتبّع اسرار از رسول(ص) کردند ، وسرّ وی آشکارا کردند ، اگر خود را ازآن حدیث باز داشتندید(٢) ، تـا آنکه که از رسول خدا گرفتندید(٣) ، یا از اولی الامر ، بدانستندید (٤) ازرسول خدا و از اولی الامر که آشکارا میباید کرد ، یانمی‌باید کرد ، وآنچه حق بود ایشان رامعلوم گشتید(٥) .

« وَلَولا فضلُ‌الله علیکم و رحمته » ـ فضل خدا اینجا اسلام است ، و رحمت قرآن است ، اگرنه اسلام و قرآن بودی شما برپی **دیو** ایستادید . « الّا قلیلاً » مگر اندکی که اسلام و قرآن درنیافتند ، و بی کتاب و بی‌رسول‌خود راه یافتند ، وعبادت بتان بگذاشتند چون **زیدبن عمروبن نفیل** و **ورقة‌بن نوفل** ، و طلاب دین کـه پیش از مبعث رسول(ص) بـودند . و روا باشد که « الّا قلیلاً » استثناء از « لَاتَّبَعتمُ الشّیطان » نهند . میگوید : برپی**دیو** رفتید ، مگراندکی که برپی**دیو** نرفتند ، وایشان صحابهٔ رسول خدا اند درمیان خلق . قولی دیگرآنست که الّا قلیلاً متّصل است‌بآنچه گفت : « لَعَلِمه الّذین یَستنبطونه منهم » ، و بیان این وجه از پیش رفت .

قوله : « فَقاتِل فی‌سبیل‌الله » ـ این « فا » در اوّل آیت جواب آنست که گفت : « ومن یُقاتلْ فی‌سبیل‌الله فَیُقتلْ اَو یَغلبْ فَسَوف نُؤتیه اجراً عظیماً ... فقاتل فی‌سبیل‌الله » . و گفته‌اند متّصل است بآن آیت دیگر : « ومالَکم لا تُقاتِلون فی‌سبیل‌الله » . **کلبی** گفت : سبب نزول این آیت آن‌بود که بعداز وقعت **احد** رسول‌خدا (ص) با **ابوسفیان**

١و٢و٣و٤و٥ ـ نسخهٔ ج : همهٔ این افعال بی‌دال درآخر آنها ،آمده است .

وعده کرد که بموسم **بدرصغری** باهم آیند، وقتال کنند. چون وقت آن میعادبود رسول(ص) ایشان را گفت تا بجهاد شویم، و بسروعده که داده‌ایم باز رویم. بعضی را از ایشان کراهیت آمد، و دشخوار گشت برایشان. ربّ‌العالمین درآن حال این آیت فرستاد: «فقاتِل فی‌سبیل‌الله» ای **محمد**! تو بیرون شو و جهاد کن. «لاتُکَلَّفُ الّا نفسَك» که این جز برنفس تونتهاده‌اند. این نه برآن معنی است که دیگران بقتال مأمور نه‌اند، یعنی که ترا الزام نمیکنند فعل دیگران، و ترا بآن مؤاخذت نیست. فعل تو است که تو را الزام میکنند، و ترا بآن مؤاخذت است. و قیل: «لاتُکلَّف الّا نفسَك» ای الّا فعلَ نفسِك، علی معنی انّه لاضررَ علیك فی‌فعل غیرِك. فلا تَهتَمَّ بتخلّف مَن تخلّفَ عن الجهاد. ربّ‌العزّة ویرا بجهاد فرمود، گرچه تنها بود، بی‌حشم و بی‌سپاه، ازبهر آنکه ویرا ضمان کرده بود بنصرت. **ابوبکر** هم از اینجا گفت درقتال اهل رِدّت: لَوخالَفَتنی یمینی لجاهَدتُها بشمالی.

«و حرِّضِ المؤمنین» - میگوید: مؤمنانرا برجهاد دار، و از ثواب جهاد ایشان را سخن گوی، و بزرگی وبالِ از پیش دشمن گریختن ایشان را باز نمای. **مصطفی** (ص) برُ وَفق‌این‌فرمان برفت، و مؤمنانرا ازثواب جهاد خبر داد، و گفت: «جاهِدوا فی‌الله القریبَ والبعید، فی‌الحضر والسّفر، فانّ الجِهادَ بابٌ مِن‌ابواب‌الجنّة، و اِنّه یُنجی صاحبَه مِن الهمّ والغمّ»، وقال (ص): «رِباطُ یومٍ فی‌سبیل‌الله خیرٌ مِن قیام شهر وصیامِه، ومَن مات مرابطاً فی‌سبیل‌الله کان له اجرُ مجاهدٍ الیٰ یوم‌القیامة» وقال (ص): «مَن غزا غزوة فی سبیل‌الله ثمّ اُستشهد فیها حرّم اللهُ جسدَه علی‌النّار، و اَدخله الجنّةَ بلاحساب ولاعذاب، و یُشفع فی‌اربعین انساناً، کلّهم ممّن وجب له النّار». ثمّ قال: «والّذی نفسی بِیَده، الغزوةُ فی‌سبیل‌الله افضلُ عندالله مِن الدّنیا و مافیها، انّ الله اشتریٰ مِن المؤمنین الآیة».

« عَسَى‌اللّه » عسیٰ اینجا نه تشکّك است ازاللّه ، یا درعلم وی تردّد ، ونه‌بمعنی رجاء در نعمت وی ، امّا خواست که امید آدمی بنبرد از نصرت و ظفر بردشمن ، امید در وی افکند تا بر امید کار کند ، که آدمی بر نومیدی کارنکند ، همچنانکه **موسی وهرون**را گفت : « فَقولا له قولاً لیّناً ـ لعلّه یَتذکّر اویَخشیٰ » **موسی وهرون** را گفت : که با **فرعون** سخن نرم گوئید ، تامگرپند پذیرد ، و حق دریابد . این « لعلّ » نه تشکّك است از اللّه ، و نه تردّد است در علم وی ، که امید است که در **موسی و هرون** افکند ، تا رنج توانند کشید بر آن امید .

« اَن یَکُفَّ بأسَ الّذین کفروا » ـ دو موقع است این را : یکی آنکه آن غزا که این تحریض آنرا آمده ، بأس آن دشمنان درآن غزا از مسلمانان بازداشت ، و دیگر آنست که **عیسی** (ع) بزمین‌آید ، و **دجال** و سپاه ویرا بکشد ، وحرب‌اوزار خویش‌بنهد ، آن وقت است که بأس کفّار ازسرمؤمنان بازداشته‌آید . ونیز گفته‌اند : مراد باین **جهودانند** و **ترسایان** ، که ربّ‌العزّة بأس ایشان از مؤمنان باز داشت ، تا بترك محاربت بگفتند ، وبخواری و فروتنی جزیت درپذیرفتند .

« واللّه اشدُّ بأساً و اَشدُّ تنکیلاً » ـ تنکیل نامی است بازداشتن را ، یعنی که من‌بازدارنده‌ترم دشمن را از مؤمنان ، ازآنچه‌آدمیان دشمنانرا ازخود ، از « نکل » گرفته‌اند ، و نکل بند است برپای ، و هم ازآنست : « انّ لَدَینا اَنکالاً و جحیماً » . میگوید : نزدیك ما پایهای دوزخیان را بندها است ، ونکال هم از آن گرفته‌اند : « فجعلناها نَکالاً » . و نُکول‌هم ازین گرفته‌اند ، که کسی بازنشیند ازپیش قاضی از سوگند خوردن ، یا از گواهی دادن ، همچنانکه پای بسته باز نشیند از رفتن ، و باز ماند .

« و مَن یَشفعْ شفاعةً حسنةً یَکُنْ له نصیبٌ منها » ـ میگوید : هرکه‌شفاعت

نیکو کند، ویرا از مزد آن بهره‌ایست، آن عفو کننده را مزد است، و این شفاعت کننده را بهره ایست. و شفاعت نیکو آنست که رسول (ص) گفت: «مَن یَشفع الیٰ ذی سلطانٍ فی فکاكِ رقبةٍ، او تیسیرِ عسیرٍ ثبّتَ اللّٰه قدمَه علی **الصراط** یوم تدحضُ علیه الأقدام». میگوید: هر کس که شفاعت کند ضعیفی‌را بخداوند ملکی، اللّٰه‌تعالی قدم او بر **صراط** نگه دارد، آن روز که قدمها از **صراط** در گردد، و بلرزد. وخبر دیگری است از **مصطفی** (ص) که گفت: «اِشفَعوا تُوجَروا، ویَقضی اللّٰه علی لسان نبیّه ماشاء». بمن یکدیگر را شفیع باشید، تا مزد یابید، واللّٰه خود برزبان رسول خویش از اجابت و اباءآن راند که خود خواهد.

«و مَن یَشفع شفاعةً سیّئةً یکُن له کفلٌ منها» ـ و هر که شفاعت بد کند وی راست از وبالِ آن بهره ای شفاعت بد. آنست که رسول خدا گفت: «من‌حالت شفاعتُه دون حدٍّ مِن حدوداللّٰه فقد ضادَّ اللّٰهَ فی مُلکه»، معنی آنست که هر که‌شفاعت وی حدّی ازجانی باز دارد که نزدیك سلطان‌جنایت اودرست شده بود، و حدّ بروی واجب شده، این شفیع با خدای عزّوجلّ در پادشاهی او برابری جست. و گفته‌اند: شفاعت نیکو آنست که از بهرمردم سخن‌نیکو گوید، و در اصلاح ذات‌البین بکوشد، و شفاعت بدآنست که در مردمان سخن بدگوید، ومیان ایشان سخن‌چینی کند، تا ایشان را درهم افکند. و گفته‌اند: شفاعت نیکو و شفاعت بد درین آیت آنست که **مصطفی** (ص) گفت: «مَن سنَّ سنّةً حسنةً فله اجرُها و أجرُ مَن عمِل بها، مِن‌غیر اَن ینتقصَ مِن اجورهم شیءٌ، و مَن سنَّ سنّةً سیّئةً فله وزرُها و وزرُ مَن‌عمل بها من غیر اَن ینتقصَ من اوزارهم شیءٌ».

«و کانَ اللّٰهُ علیٰ کلّ شیءٍ مُقیتاً» ـ ای: مقتدراً، مُجازیاً بالحسنة و السّیّئة. یقال: اَقاتَ علی‌الشیء اذا اقتدرَ علیه، وقیل: المُقیت هوالشاهدللشیء والحافظ له،

من قُتُّ فلاناً اَقوتُه : ای اعطیتُه قوّةً و حفِظتُه به . وفی الخبر : « کفیٰ بالمرءِ اِثماً اَن یُضیع مَن یَقوت » ، و یُرویٰ : من یُقیت . فالقوت ما به استقلال النفس ، ویکون قواماً لها ، وسببَ بقائِها .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « اَفَلا یتدبَّرون القرآن » الآیة ـ اظهار عزّت قرآن است، و نشر (۱) بساط توقیر کلام خدای جهانست ، کلامی که دلهای عارفانرا شِفا است ، اسرار آشنایانرا ضیا است ، جانهای دوستانرا غذا است ، درد درماندگانرا درمان و دواست ، کلامی که سناء الٰهیّت مطلع قدم اوست ، قرآنی که بتیسیر ربوبیّت تنزّل اوست ، یادگاری که قبّهٔ حفظ حق مأمن اوست ، کلامی که جانها را تذکرت است ، ودلها را عدّتست ، امروز وسیلت ، وفردا را ذخیرتست . **مصطفی**(ص) گفت : «لو کانَ القرآنُ فی اِهاب مامسّه النار » ، اگرچنان بودی که این قرآن درپوستی نهاده بودی ، آنرا فردا بنسوختندی . پس چون در دل بنده مؤمن یابند با معرفت ایمان ، هم اولی‌تر که نسوزند . امّا کسی باید که بقرآن راه جوید ، تا قرآن او را بر راه دارد ، که قرآن راه جویان را راهست ، و یار خواهانرا یار است ، مؤمن که راه میجوید ، اورا میراندبزمام حق ، در راه صدق ، و رسن صواب ، برچراغ هدیٰ ، وبدرقهٔ **مصطفی** ، روی بنجات ، وادی بوادی ، منزل بمنزل ، تا فرود آرد او را در « مقعد صدقٍ عند ملیكٍ مقتدرٍ » ، و بیگانه که راه جوی و بار خواه نیست ، لاجرم قرآن او را روشنائی و راه نیست ، « ولا یزیدُ الظّالمین الّا خساراً » .

محمدبن اسحق گفت : درخواب نمودند مرا که قیامت برخاسته بود ، و حق

---

۱ ـ نسخهٔ ج : نشر .

را دیدم در خواب جلّ‌جلاله که مرا گفتی : ماتقول فی‌القرآن ؟ گفتم : کلامُك یا ربّ‌العالمین . گفت : ترا که گفت که کلام منست ؟ گفتم : که **احمد بن حنبل** . ربّ‌العزّة گفت که : الحمدلله . پس **احمد** را بخواند و باوی گفت : ماتَقول فی القرآن ؟ **احمد** گفت : کلامُك یاربّ‌العالمین . گفت : از کجا دانستی که کلام منست ؟ **احمد** دو ورق از هم باز کرد ، دریك ورق نبشته بود : **شعبه** ، و در یك‌ورق **عطا** عن **ابن‌عباس** ، **شعبه** را خواند ، و باوی همان گفت ، و همان جواب داد ، و گفت : شنیدم از **عطا بن ابی‌رباح** از **ابن‌عباس** ، گفت : **عطا** را نخواندند اما **ابن‌عباس** را خواندند ، وحق باوی گفت : ماتقول فی‌القرآن ؟ فقال : کلامك یا ربّ‌العالمین . گفت : از کجا میگوئی ؟ گفت : اخبرنا **محمد** رسول‌الله ، رسول‌خدا **محمد** ما راخبر کرد . رسول رابخواندند، و ربّ‌العزّة باوی گفت : ماتقول‌فی‌القرآن؟ گفت : اخبرنا **جبرئیل** عنك . آنکه گفت ربّ‌العزّة : « صَدقتَ وصدقوا » .

« اَفَلا یتدبَّرون القرآنَ » ـ **ابوعثمان مغربی** گفت : تدبّر سه قسم است : یکی اندیشه کردن درنفس خود و حال خود ، آنرا تدبّر موعظه گویند . دوم‌اندیشه کردن در . . . ، آنرا تدبّر . . . گویند (۱) . سه دیگر اندیشه کردن در قرآن ، آنرا تدبّر حقیقت ومکاشفه گویند . اوّل صفت عامّهٔ مسلمانان است ، دوم صفت زاهدان است ، سوم صفت عارفان است . ایشانرا دیدهٔ مکاشفهٔ دهند ، تا هرحجاب که بود میان دل‌ایشان ومیان حق برداشته‌شود . همه آرزوهاشان نقدشود . آب‌مشاهدت شان در جوی ملاطفت روان شود . دل از ذکر پُر ، و زبان خاموش ! سر ازنظر پر، وخود را فراموش !.وقارفریشتگان دیده ، و ثبات ربّانیان یافته ، و بسکینهٔ صدّیقان در رسیده ؛ و مرد تا اینجا نرسد نشاید او را در بحر جلال قرآن شدن ، و استنباط

۱ ـ درهمهٔ نسخ پس‌ازحرف اضافهٔ در و کلمهٔ تدبرجای خالی‌وننوشته مانده‌است .

جواهر مکنون آن کردن ، لا بل که هر ساعتی و هرلحظه‌ای بریدی از هیبت و بی‌نیازی قرآن دست رد بسینهٔ وی باز نهد ، که این علم سرّ حقّست ، و این مردان صاحب اسرار . پاسبانرا با راز ملك چه کار ! گر از ایشانی ، دوست را وفاداری بردل نگار ، و اگرنه از ایشانی ، ترا با رفتن با دوستان چه کار ؟!

رو گردِ سراپردهٔ اسرار مگرد

کوشش چه کنی که نیستی مرد نبرد

و اگر بتعریف ازلی و توفیق ربّانی بنده بآن مقام رسد که جلال عزّت قرآن او را بخود راه دهد ، و اسرارِ « لَعَلِمه الّذین یَستنبطونه » پردهٔ غموض از روی‌اشکال فرو گشاید ، پس اگر استنباط کند او را رسد که **مصطفی** (ص) او را دستوری داده ، و فتویٰ کرده که : « انّ مِن العلم کهیئة المکنون ، لا یعرفه الّا العلماء باللّه ، فاذِا نطقوا به لم یُنکِره الّا اهل‌العزّة باللّه » .

١٦ - النوبة الاولی

قوله تعالی « وَاِذا حُیِّیتُمْ » وهر که که شما را بنوازند ، « بِتَحِیَّةٍ » بنواختی ، « فَحَیُّوا » باز نوازید آن نوازنده را ، « بِاَحْسَنَ مِنْها » بنواختی نیکوتر از آن ، « اَوْرُدُّوها » یا آن نواخت او را راست همچنان باز دهید ، « اِنَّاللّهَ کانَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ حَسیباً (٨٦) » الله برهمه‌چیز گوشوان (١) است ، وهر کاری را بسنده .

« اَللّهُ لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ » الله آنست که خدائی نیست مگراو ، « لَیَجْمَعَنَّکُمْ » شما را فراهم میآرد ، « اِلیٰ یَوْمِ القِیٰمَةِ » تا بروز رستاخیز ، « لا رَیْبَ فیهِ » هیچ

---

١ - نسخهٔ ج : نگهبان .

شك نیست در آن ، « وَ مَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ حَدیثاً (۸۷) » و آن کیست راست‌سخن‌تر از خدای ؟

« فَمالَکُمْ » چه بود شما را و چه رسد ، « فِی الْمُنافِقینَ » در کار منافقان ، « فِئَتَیْنِ » که دو گروه اید ، « وَاللّٰهُ اَرْکَسَهُمْ » و خدای ایشان را با همان کفر افکنده است [که اول بر آن بودند] ، « بِما کَسَبُوا » بآنچه می‌برزند (۱) ومیکنند از بد ، « اَتُریدونَ اَنْ تَهْدُوا » میخواهید که راه نمائید ؟ « مَنْ اَضَلَّ اللّٰهُ » آنکس را که الله گمراه کرد او را ، « وَمَنْ یُضْلِلِ اللّٰهُ » وهر که الله او راگمراه کرد ، « فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبیلاً (۸۸) » ویرا نه چاره یابی ونه راه .

« وَدُّوا » دوست میدارند این منافقان ، « لَوْ تَکْفُرونَ » اگرشما کافر شوید درنهان ، « کَما کَفَرُوا » چنانکه ایشان کافر شدند ، « فَتَکُونونَ سَواءً » تا شما با ایشان یکسان بید (۲) ، « فَلا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ اَوْلِیاءَ » شما که مؤمنان اید از ایشان دوستان مگیرید ، « حَتّیٰ یُهاجِرُوا فی‌سَبیلِ اللّٰهِ » تا هجرت کنند با رسول خدا ، « فَاِنْ تَوَلَّوْا » اگر بر گردند ، « فَخُذُوهُمْ » گیرید ایشان را [و اسیر برید] ، « وَ اقْتُلُوهُمْ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ » و بکشید ایشان را هرجا که یابید ایشان را ، « وَلا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِیّاً وَلا نَصیراً (۸۹) » و از ایشان نه دوست گیرید و نه یار .

« اِلَّاالَّذینَ یَصِلُونَ » مگر ایشان که می‌پیوندند [و می‌باز پناهند] ، « اِلیٰ قَوْمٍ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ میثاقٌ » با قومی که میان شما و میان ایشان پیمانی است ، « اَوْجاؤُکُمْ » یا بشما آیند ، « حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ » بگرفته دلهای ایشان ، « اَنْ یُقاتِلوکُمْ » که با شما کشتن کنند ، « اَوْ یُقاتِلُوا قَوْمَهُمْ » یابا قوم خود کشتن کنند ، « وَلَوْ شاءَاللّٰهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَیْکُمْ » واگر الله خواهد ایشان را برشما گمارد ،

۱ ـ نسخهٔ ج : می‌ورزند . ۲ ـ نسخهٔ ج : باشید .

« فَلَقاتَلوكُمْ » تا چنانکه در دل دارند باشما کشتن کنندید (۱) ، « فَإِنِ اعْتَزَلوكُمْ » اگر چنانست که ازشما کران گیرند ، « فَلَمْ يُقاتِلوكُمْ » واز کشتن با شما بازایستند ، « وَ اَلقَوْا اِلَيْكُمُ السَّلَمَ » وسخن آشتی بشما او کنند (۲) ، « فَما جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبيلاً (۹۰) » الله شما را در ایشان نه راه گذاشت و نه دست .

« سَتَجِدُونَ آخَرينَ » آری قومی یابید دیگران ، « يُريدُونَ اَنْ يَأمَنُوكُمْ » ازینان که میخواهند از شما آمن باشند ، « وَيَأمَنُوا قَوْمَهُمْ » و از قوم خود آمن باشند ، « كُلَّما رُدُّوا اِلَى الفِتْنَةِ » هر که که ایشانرا باآزمایش گذارند ، وفرا کفر بازاند پس اقرار ، « اُرْكِسُوا فيها » ایشانرا باآن می او کنند ، وباآن می آلایند ومی آمیزند ، « فَاِنْ لَمْ يَعْتَزِلوكُمْ » پس اگر از جنگ باشما کرانه نگیرند ، « وَ يُلْقُوا اِلَيْكُمُ السَّلَمَ » و آن سخن آشتی بشما نیو کنند (۳) ، « وَ يَكُفُّوا اَيْدِيَهُمْ » و دست از کشتن فرو نگیرند ، « فَخُذُوهُمْ » گیرید ایشانرا [و اسیر بَرید] ، « وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ » وبکشید ایشان را هرجا که یابید ، « وَاُولٰئِكُمْ جَعَلْنا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلطاناً مُبيناً (۹۱) » و ایشان آنند که شما را در ایشان حجّت دادیم ، [و دست گشادیم ، و در کشتن و گرفتن ایشان شما را عذر ساختیم] .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « وَ اِذا حُيِّيتم بِتَحيّة » الآية ـ تحيّت نامی است نواخت را ، سلام ازبهر آن تحيّت خواندهاند که مسلمانان بایکدیگر بنواخت دیدار کنند ، و « تحيّةً مِن عندالله » ازین است . میگوید آن سلام که شما را دادم آن نواختی است که من دادم ازنزدیك خویش ، و « التّحیّات لله » معنی آنست که : نواختها الله راست ، کس ویرا

---

۱ ـ نسخهٔ ج : کنندی . ۲ ـ او کنند = افکنند . ۳ ـ نیو کنند = نیفکنند .

ننوازد، نواختها همه ملك وی است. و معنی حیّاك الله آنست که خدای ترا نوازد.
و در جائی دیگر تحیّت نام مُلك است، و از آن است قول **زهیر بن جناب الکلبی**:

اَبَنِیَّ اِن اهلكْ فا ـــ نی قد بنیتُ لکم بنیّة
و ترکتکُم اولادَ سادا ـــ تٍ زیادُکمُ وریّة
و لِکُلّ ما نال الفتیٰ ـــ قد نِلتُه الّا التّحیّة

ای الّا الملك. و تحیّتِ مسجد را از بهر آن تحیّت نام کردند که آن نواختست مسجد را. و**عمر خطاب** درمسجد برگذشت، یك رکعت کرد، و **طلحة بن عبیدالله** در مسجد باسلاح سجده کرد و برگذشت.

« فَحَیّوا بأحسنَ منها » ـ میگوید: کسی که شما را بنوازد، آن نوازنده را باز نوازید بنواختی نیکوتر از آنکه او نواخت، و این در اسلام است، و در هدیّه و در زیارت، و در همه افضالها و بِرّها، « اَورُدّوها » یا مکافات کنید بی تطفیف. ردّ از بهر آن گفت که چون مکافات کردی، منّت از خود رد کردی، و از مکافات باید که هیچ کم نکنی، اگرهدیه باشد، یا سخن، یا مخاطبه‌ای درنامه‌ای و ردّ مخاطبه آنست که از غایت مرتبت سزای آن مرد کم نکنی. وهو المشار اِلیه بقوله(ص): « اَنزِلوا النّاسَ علیٰ منازلهم »، وچون سلام کنند در جواب بیفزای، و چون گوید: السّلام علیکم، توگوی: و علیکمُ السّلام و رحمةالله. اگر وی گوید: و رحمةالله، توگوی: و رحمةالله و برکاته. قومی مفسّران گفتند: « بأحسنَ منها » با اهل دین اسلام است، که درنواخت و در اسلام بیفزای، چنانکه گفتیم، و « اَورُدّوها » با اهل کتاب و اهل شرک است، که با ایشان برعلیکم اقتصار کنی و بر آن نیفزائی.

فصل

از احکام شرع آنچه تعلق باین‌آیت دارد آنست که اگر هدیه بکسی‌دهی از سه بیرون نیست حال آنکس که بوی دهی : یا فرود از تواست ، یامثل تواست ، یا مه از تو است . اگر فرود از تو است بروی مکافات و عوض واجب نیست ، که سبیل آن سبیل صدقه است ، و اگر مثل تو است هم واجب نیست مکافات آن ، که مقصود در آن هدیه اکتساب محمدتست وتأکید صداقت است ، و این‌معنی‌حاصل است ، واگر بالای تو است در وجوب مکافات دوقول است : **شافعی** را بیك قول مکافات آن واجب نشود ، و بدیگرقول واجبست مکافات آن کردن ، وعوض آن باز دادن . و در قدر و اندازهٔ آن عوض **شافعی** را سه قولست : یکی آنکه بقدر قیمت هدیّه عوض آن لازم آید . قول دوم آنست که هر آنچه درعرف و عادت بپسندند و درمثل‌آن هدیّه لایق بود ، لازم آید . قول سیوم آنست که رضاء وی حاصل باید کرد، چندانکه رضاء وی درآنست قدر واجب آنست ، بدلیل خبر **ابن‌عباس** کـه گفت : اعرابئی پیش رسول خدا (ص) آمد ، و هدیّه‌ای آورد . رسول‌خدا (ص) از وی قبول کرد ، و آنکه ویرا عوض داد ، وگفت : رَضیتَ ؟ اعرابی گفت : لا . رسول‌خدا در عوض بیفزود ، وگفت : رضیت ؟ اعـرابی گفت : « نعم » . فقال رسول‌الله (ص) : « لقد همَمتُ أن لا أتّهب الّا من قریشیّ اوأنصاریّ او ثقفیّ » .

« انّ اللّٰه کان علیٰ کلّ شیءٍ حسیباً » ـ اللّٰه نگاهبان هرچیزاست تنها ، ودانندهٔ هرچیز یکتا ، و بسنده وفرا بخشندهٔ عطا ، وقیل « انّ‌اللّٰه کان علی کلّ شیء حسیباً » ای یُعطی کلَّ شیءٍ مِن‌العلم و الحفظ والجزاء مایحسبه ، ای یکفیه ، و یُقال اَحسَبَ فهو حَسیب ، مثل اَنذر فهــو نذیر ، و سُمّی الحساب فی‌المعاملات حساباً لأنّه یُعلم به

به مافیه کفایةٌ، لیس فیه زیادةٌ علی المقدار ولا نقصانٌ .

« اللهُ لا اِلٰهَ الّا هو لَیَجمعنَّکم الیٰ یوم القیٰمةِ لاریبَ فیه » ـ این درشأن قومی فرود آمد که دربعث وقیامت بگمان بودند، ربّ العالمین سوگند یاد کرد، و گفت: « لَیَجمعنّکم »، این لام لام تحقیق است در موضع قسم، یعنی که شمارا فراهم آرد بروز رستاخیز، و درآن هیچ گمان نیست، و کس راستگوی تر و راست سخن تر از حق نیست .

ومعنی قیامت در لغت بردو ضرب است: یکی آنکه مردم از خاك برخیزند، و برستاخیز شوند، چنانکه ربّ العزّة گفت: « یَخرجون مِن الأجداث کأنّهم جَرادٌ منتشرٌ » . معنی دیگر آنست که مردم درآن روز حساب را برپای باشند ومنتظر، تاخدای چه فرماید؟ چنانکه گفت تعالیٰ وتقدّس: « یومَ یَقوم النّاسُ لِرَبّ العالمین » . قالوا: و معنی « لَیَجمعنّکم » یعنی بالموت فی القبور الیٰ یوم القیامة .

« فمالکم فی المنافقینَ فئتین » ـ سبب نزول این آیت آن بود که **عبدالله ابی سلول** باجوقی منافقان از **مصطفی** (ص) برگشتند در راه **احد**، و بازپس (۱) آمدند، و رسول خدایرا(ص) فروگذاشتند. معذوران که در شهر بودند گفتند: ایشانرا بکشیم که چرا رسول خدایرا خذلان کردند، و قومی فرا خون ایشان نیارستند، وآنرا بزرگ دیدند. این آیت آمد که چرا از کشتن ایشان پرهیزیدید، و ایشان را بنکشتید. **مقاتل** گفت: این درشأن نفری آمد که نه کس بودند، از ایشان **محزمة بن نوفل القرشی**. جمله هجرت کردند از**مکه** به **مدینه**. پس پشیمان گشتند، خواستند که باز گردند، گفتند که: ما را **مدینه** سازگار نیامدست، و از عاهت مدینه برنجیدیم. مسلمانان گفتند: شما راچه مراد است که چه کنید؟ گفتند:

۱ ـ نسخهٔ ج : باپس .

خواهیم که یك چند بیرون شویم از **مدینه** ، و تنزّه کنیم . مسلمانان ایشانرا بآنچه گفتند تصدیق کردند . و گفته‌اند که : از رسول خدا نیز دستوری خواستند ، پس چون بیرون آمدند ، اندك اندك فراپیش‌تر میشدند ، تا بقومی مشرکان دررسیدند، و با ایشان به **مکه** رفتند . پس نامه با رسول خدا نوشتند از **مکه** که ماهم بر آن دینیم که بنزدیك تو داشتیم ، وهم بر آن تصدیق ، امّا از عاهات **مدینه** میترسیدیم ، و ما راآن زمین ساز گارنبرد ، خواستیم که یکچندی بزمین‌خود باز آئیم . پس‌همان قوم خواستند که از**مکه** بتجارت **شام** روند، اهل **مکه** بضاعت فراوان بایشان دادند ، و گفتند : شما بر دین **محمد** و اصحاب وی اید ، شما را از ایشان باك نیست . پس بمسلمانان رسید که ایشان بیرون آمدند بتجارت ، مختلف شدند در قتل ایشان . قومی گفتند : بکشیم ایشان را ، که خون ومال ایشان مباح است از بهر آنکه مرتدّ گشتند . قومی گفتند : ایشان بردین ماانده ، تا آنکه که تبدیل‌دین از ایشان درست شود . و رسول‌خدا (ص) خاموش میبود ، و هیچ دو فرقت را از گفتِ خویش نهی نمیکرد تا آیت آمد : « فمالکم فی‌المنافقینَ فئَتین » ـ ای صِرتم فئَتین مُحِلاً و مُحرِماً .

« واللهُ ارکسهم بما کسَبوا »ـ اِرکاس را دومعنی است : یکی ارکستُ فلاناً، ای ردّدْتُه الیٰ خلفه ، با پس او کندم (۱) او را . و دیگر معنی ، اَرکستُ فلاناً ، ای بَهرَجْتُهُ، ویرانفایه کردم، وکُنبوده(۲) ، وخوار . **عطا** گفت : « اَرکَسهم بما کسبوا » ای اَضلّهم بما اجترحوا . **حسن** گفت : « ارکسهم بما کسبوا » ای : بما اَظهروا لکم مِن‌المفارقة والاِلتجاءِ الیٰ اهل حربکم .

« أتُریدون اَن تَهدوا مَن اضلَّ‌اللهُ »ـ مؤمنانرا میگوید : شما میخواهید که

۱ ـ نسخهٔ ج : افکندم . ۲ ـ نسخهٔ ج : کم بوده .

راه نمائید کسی را که الله ویرا گمراه کرد. « وَمَنْ یُضْلِلِ اللّهُ فلنْ تجِد له سبیلاً » - ای دیناً وطریقاً الی الحُجّة.

« وَدّوا لوتکفرون کما کفروا فتکونون سواءً » - ای شرعاً واحداً فی‌الکفر. این صفت منافقان است، همچنانکه جائی دیگر گفت: « ودَّ کثیرٌ مِن اهل‌الکتاب لو یَرُدّونکم مِن‌بعد ایمانکم کفّاراً ». ربّ‌العالمین فرمود که: از ایشان بیزاری گیرید، و با ایشان هام‌دل مبید (۱)، و با ایشان مسازید، تا هجرت کنند با رسول خدا. و گفته‌اند: این قومی‌اند که برسول خدا آمدند بهجرت، از اهل **حجاز**، پس‌باز(۲) گشتند، و باقومی مشرکان بتجارت به **یمامه** شدند. الله‌تعالی مؤمنانرا فرمود که: با ایشان موالات مدارید، تا آنگه که بارسول خدا آیند بهجرت تو، و بیعت تو در سبیل خدای.

پس گفت: « فَاِن تَوَلّوا » - اگر بر گردند، و با رسول خدا نیایند، ایشانرا آزرم نیست، وآن هجرت پیشین بکار نیست. « فَخُذوهم » - گیرید ایشانرا، و اسیر برید، عرب اسیر را اَخیذ خوانند. آنگه استثنا کرد، گفت: « اَلّا الَّذین یَصِلون » این اَلَّذین قومی‌اند از آن مردمان که باز گشتند، از **دارالهجرة** ازتجّار، بضاعتهای خویش آوردند، و بدست این قوم نهادند، که میان رسول خدا ومیان ایشان پیمان بود، و ایشان قومی بودند از **خزاعه** و **بنی خزیمه** و **بنی‌مدلج**. وگفته‌اند: این قوم کنایت از یك مرد است، وآن **هلال‌بن‌عویمی‌الاسلمی** است، میان وی ومیان **مصطفی** (ص) مهادنه‌ای بود. این قوم که آن بضاعت بدست **هلال** نهاده بودند، و با اوپیوسته، ایشان را گفت بگیرید وبکشید، که الله نمی‌پسندد که **مصطفی**(ص) عهدشکنند. و این‌پیش‌ازآن بود که‌آیت سیف‌آمد، وعهدها که میان‌رسول‌خدا(ص)

---

۱ - نسخهٔ ج: هم‌دل مباشید. ۲ - نسخهٔ ج: بازپس.

و میان کافران بود باطل کرد. پس چون آیت سیف آمد « الّا الّذین یَصِلون » منسوخ گشت، یقال وَصَل فلانٌ الیٰ فلان، واتّصل به، ای انتسب الیه.

« اَوجاؤکم حَصِرَتْ صدورُهم » ـ یعنی: قدحصرتْ صدورُهم، ای کـرهتْ وضاقتْ. این باز قومی‌اند که به **مصطفی** (ص) آمدند بهجرت، نه بر نیّت تصدیق، خواستند که ویرا از خویش باز دارند، وخویشتن را ازوی آمن کنند، و بـا قوم خویش شند(۱) با سر کفر خویش، که باشما نمی‌تاوند(۲) کـه کشتن کنند، و نمیخواهند که باقوم خویش کشتن کنند. گفته‌اند که **بنی‌مدلج** اند و **بنی‌خزیمه** که از رسول‌خدا (ص) عهد داشتند.

« ولَوشاءَ اللّهُ لَسَلَّطهم علیکم » ـ این منّت است که ربّ‌العالمین برمؤمنان مینهد، و میگوید: آن ضیق صدر ایشان و بازماندن از قتال شما، آن ترسی است که اللّه در دل ایشان اوکند(۳)، تا بأس معاهدان از مسلمانان باز دارد، و اگر اللّه دل ایشان در قتال شما قوی کردید(٤)، ایشان با شما کشتن کردندید(٥). « فَاِنِ اعْتزلوکم فلم یُقاتلوکم » ـ این‌اعتزال درین موضع ترك قتال است. میگوید: اگر از کشتن بازایستند وطلب آشتی کنند، شما را و ایشان دستی و راهی نه. این آیت هم منسوخ است بآیت سیف. سبیل درقرآن بر دوازده وجه آید: یکی بمعنی‌طاعت چنانکه در سورة **البقره** است: « مَثلُ الّذین یُنفقون اموالَهم فی‌سبیل‌اللّه » ای فی‌طاعة‌اللّه. همانست که جای دیگر گفت: « و اَنفِقوا فی سبیل‌اللّه ». جای دیگر: « الّذین آمَنوا یُقاتلون فی‌سبیل‌اللّه » ای فی‌طـاعة اللّه. وجـه دوم بمعنـی بلاغ است، چنانکه در **آل‌عمران** گفت: « مَنِ اسْتطاع الیه سبیلاً » ای بلاغاً. وجه سیوم بمعنی مخرج است، چنانکه در **بنی‌اسرائیل** گفت: « اُنظر کـیف ضربـوا لك الأمثالَ فَضَلّوا فلایستطیعون سبیلاً » یعنی مخرجـاً. و مثل این در

---

۱ ـ نسخهٔ ج: شوند. ۲ ـ باشما برنمیآیند. ۳ ـ نسخهٔ ج: افکند.
٤ و ٥ ـ نسخهٔ ج: قوی کردی . . . کشتن کردندی.

سورة **الفرقان** است و در سورة **النساء**: «اَو یَجعلَ اللهُ لَهنَّ سبیلاً» یعنی مخرجاً مِن الحبس. وجه چهارم سبیل بمعنی مسلك است، چنانکه در سورة **النساء** گفت: «اِنّه کان فاحشةً و مَقتاً و ساءَ سبیلاً» ای بِئسَ مسلکاً. نظیر این در **بنی اسرائیل**: «ولا تَقرَبُوا الزّنا انّه کان فاحشةً وساءَ سبیلاً». وجه پنجم بمعنی علّت است، چنانکه در سورة **النساء** گفت: «فاِنْ اَطَعْنَکم فلا تَبغُوا علیهنَّ سبیلاً» ای علّةً. وجه ششم بمعنی دین است، چنانکه در سورة **النساء** گفت: «ویَتَّبِعْ غیرَ سبیلِ المؤمنین» یعنی غیر دین المؤمنین. نظیر این‌هم درین سورة: «و یریدون أن یتّخذوا بین ذٰلك سبیلاً» یعنی دیناً، و در سورة **النحل** گفت: «اُدْعُ الیٰ سبیل ربّك بالحکمة» یعنی الیٰ دین ربّك. وجه هفتم سبیل است بمعنی الطّریق الی الهدیٰ، چنانکه در سورة **النساء** گفت: «ومَن یُضلِلِ اللهُ فلن تجِد له سبیلاً» یعنی الی الهدیٰ: در **حٰمٓعسٓقٓ** گفت: «ومَن یُضلِلِ اللهُ فماله مِن سبیل» یعنی الی‌الهدی. وجه هشتم بمعنی حجّت است، چنانکه در سورة **النساء** گفت: «ولن یجعلَ اللهُ للکافرین علی‌المؤمنین‌سبیلاً» یعنی‌حجّةً، جائی دیگر گفت: «فما جَعلَ اللهُ لکم علیهم سبیلاً» ای حجّةً. وجه نهم سبیل بمعنی طریق است، چنانکه در سورة **النساء** گفت: «لا یَستطیعون حیلةً ولا یهتدون سبیلاً» ای لایعرفون طریقاً الی **المدینة**، و در سورة **القصص** گفت: «عسیٰ ربّی ان یَهدیَنی‌سواءَ السّبیل» یعنی‌قصدَالطّریق الیٰ **مدین**. وجه دهم بمعنی عدوان است، چنانکه در سورة **حٰمٓعسٓقٓ** گفت: «و لَمَنِ انْتصربعد ظُلمه فأولٰئك ماعلیهم مِن‌سبیل» ای مِن عدوان. وجه یازدهم بمعنی ملّت است، چنانکه درسورة **یوسف** گفت: «قُل هٰذه سبیلی» ای ملّتی. وجه دوازدهم بمعنی اثم است، چنانکه در **آل‌عمران** گفت: «لیس علینا فی‌الأُمّیین‌سبیلٌ». ای اثمٌ، و در سورة **التوبة** گفت: «ما علَی‌المحسنین مِن سبیل» یعنی مِن اثم فی‌القعود عن‌الغزوِ وبالعذر.

«سَتَجدون آخَرينَ يُريدون اَن يأمَنوكم ويأمنوا قومهم كُلّما رُدّوا الَى الفتنة اُركِسوا فيها» ـ فتنة اینجا بمعنی شرکست، چنانکه آنجا گفت: «والفتنة اشدُّ مِنالقتل» یعنی: کلّما دُعوا الی الشّرك رجعوا فیها. **کلبی** گفت: این در شأن **اسد** و **غطفان** آمد که در **مدینه** جای داشتند، و در اسلام سخن میگفتند، امّابدل کافران بودند. ربّ العزّة گفت: ایشان میخواهند که از شما آمن باشند، و از قوم خود با شما میسازند، نه از دل. و خویشتن را در شما میشمارند نه از تصدیق، اگر طلب صلح نکنند، و دست از کشتن فرو نگیرند، ایشانرا گیرید وکشید، هرجا که یابید، در حِلّ و در حرم، یا در ماه حرام. و این هم از منسوخات **قرآن** است بآیت سیف. **حسن** گفت: این در شأن منافقان است که ربّالعزّة میگوید در صفت ایشان: «و اِذا لَقوا الَّذین آمنوا قالوا آمنّا» الآیة. **سدی** گفت: در شأن **نعیم بن مسعود الاشجعی** آمد که پیش **مصطفی** (ص) میآمد، و اخبار مشرکان و اسرار ایشان میگفت، وپیش مشرکان میشد، واخبار و اسرار **مصطفی** (ص) ومسلمانان با ایشان میگفت، وخواست تا از هردوجانب آمن باشد. پس رسولخدا (ص) بفرمود تا او را از حضرت وی براندند، تا نیز درپیش وی نیاید.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «فاِذا حُیّیتم بتحیّةٍ» الآیة ـ جلیل و جبّار، خدای بزرگوار، کردگار مهربان نیکوکار، جلّ جلاله، وتقدّستْ اسماؤُه، و تَعالتْ صفاتُه، دریـن آیت رهیگان خود را میتعلیم کند بآداب عشرت و صحبت، که هر که آراسته ادب نباشد شایستهٔ صحبت نباشد. و صحبت سه قسم است: یکی باحق است بأدب موافقت، دیگر با خلق است بأدب مناصحت، سیوم با نفس است بأدب مخالفت. و هرآن کس

که پروردهٔ این آداب نیست ویـرا با راه **مصطفی** (ص) هیچ کار نیست. و در عالم لااله الّا الله ویرا قدر نیست. و ربّ‌العزّة جلّ‌جلاله **مصطفی** (ص) را اوّل آراستهٔ ادب کرد، چنانکه درخبر است: « اَدَّبَنی ربّی فَاحسنَ تأدیبی » لاجرم شب معراج در آن مقام اعظم، ادب‌حضرت بجای‌آورد، تاربّ‌العزّة از وی باز گفت: « مازاغَ البصرُ وما طغیٰ »، و با خلق خدا ادب صحبت نگه‌داشت، تـا از وی باز گفت: « و اِنّك لَعَلیٰ خُلُقٍ عظیم ». و اصول آداب صحبت در معاملت با حق آنست که: علم در هـر معاملت بکار داری، و شریعت را بزرگ داری، وبگزاردِ فـرمانها از تمنّیها پرهیز کنی، وسنّت و اهل‌آن گرامی داری، و از بدعت و اهل‌آن بپرهیزی، و از جای تهمت و گمان برخیزی، و در پرستش خدای جلّ‌جلاله، از وساوس و عادات ریا و جهل و کاهلی دور باشی، و از خویشتن آرائی بتعبّد برخلاف سنّت پرهیز کـنی، و نوافل کردارها پوشیده داری، و الله را برغفلت نام نبری، وهزل در جِدّ نیامیزی، و شریعت و دین‌ببازی نداری، و بر گفتار و رفتار و دیدار وخوردن وخفتن وحرکت و سکون ورع کارفرمائی، و بهیچ وقت از خویشتن راضی نباشی، ورچه برصدق و صفا روزگار گذاری، بلکه پیوسته از خود ناخشنود باشی، و توبت در همه حـال برخود واجب دانی. رسول(ص) گفته است: « انّه لَیُغان قلبی، فَاَسْتغفرُالله فی کلّ یوم مِائة مرّة(۱) ». و **ابویزید بسطامی** در صفا وصدق‌خویش‌چنان‌ازخود ناخشنود بود که که تسبیح وی آن بودی که روی باخود کـردی، و بانگشت بخود اشارت کردی که‌مدبر روزگاری. وصحابهٔ **مصطفی**(ص) درصفاء دین خویش‌چنان ازخود ناخشنود بودندی که روایت کنند از **معاذ** که بدر خانها شدی و گفتی: تعالَوا نُؤمن ساعةً.

۱ ــ نسخهٔ الف: فاستغفروا الله فی کل یوم مایة مرة.

پیر طریقت سخنی گفته، و درین موضع لایق است، گفت: خداوندا! یك دل‌پردرد دارم، ویك جان پر زجر، عزیز دو گیتی! این بیچاره راچه تدبیر؟ خداوندا! درماندم نه از تو، ولکن درماندم درتو! اگرهیچ غائب باشم گوئی کجائی؟ و چون با درگاه آئیم، در را بنگشائی! خداوندا! چون نومیدی درظاهر اسلام حرمان است، و امید درعین حقیقت بی‌شك نقصان است، میان این وآن رهی را با تو چه درمان است؟ چون شکیبائی درشریعت از پسندیدگی نشان است، و ناشکیبائی در حقیقت عین‌فرمان است، میان‌این وآن رهی‌را باتوچه برهان‌است؟ خداوندا! هر کس را آتش در دل‌است، و این بیچاره را درجان از آنست که هر کس‌را سروسامان است، و این درویش بی سروسامان است!

اما اصول آداب صحبت در معاملت باخلق آنست که نصیحت کردن و شفقت نمودن ازهیچ‌مسلمان بازنگیری، وخود را ازهمه کس کمتر دانی، وحق همه کس فرا پیش خویش داری، و انصاف همه ازخود بدهی، بطریق ایثار و مواسات و حسن الخلق، و از خلاف و معارضهٔ برادران و دروغ زن کردن ایشان پرهیزی، و بامر صریح و نهی‌صریح ازیشان درنخواهی، وایشانرا سخن‌درشت وجواب ناخوش‌نگوئی.
یوسف حسین رازی گفت: از **ذوالنون مصری** پرسیدم که: باکه صحبت دارم؟ فقال: مَن لایملك ولا یُنکر علیك حالاً من‌احوالك، ولا یتغیَّر بتَغیُّرك، وإن کان عظیماً، فانّك احوجُ ماتکون اشدّ ماکنت تغیّراً، گفت: صحبت با کسی کن که مراو را ملك نبود، یعنی آنچه دارد بخود ندارد، وآنِ خویش نداند، که هر کجا خصومتی‌است از آنجا افتادست که تو ومن درمیانست. چون تو‌ومن ازمیان برخیزد، هیچ خصومت نماند، گفتا: وهیچ حالی را از احوال تو برتو منکر نگردد، و داند که نه معصومی، که عیب بتو راه نیابد، و در دوستی انکار حال دوست خود مُحال

است . دوستی آنجا است که انکار درمیان نیست .

حکایت کنند که مردی را زنی بود، و درکاری برفته بود ، و یك چشم آن زن سپید بوه ، ومرد از آن عیب بیخبر بود بفرط المحبّة . چوّن آن محبّت کم گشت، زن را گفت : این سپیدی کی پدید آمد ؟ گفت : آنگاه که محبت ما اندر دل تو نقصان گرفت .

گفت : ولایتغیّر بتغیُّرك ، متغیّر نگردد بتغیّرتو ،گرچه آن تغیّر بزرگ باشد، ازبهر آنکه هرچند که تو متغیّرتر باشی بدوست محتاج‌تر باشی . و شاید که معنی این سخن آن بود که صحبت باحق کن ، نه باخلق ، که متغیّر گردند چون تومتغیّر گردی ، و او که بتغیّر خلق متغیّر نگردد حق است جلّ‌جلاله ، پس این راه نمودن ببریدن از خلق است و پیوستن باحق .

« اللهُ لا اِلٰـهَ اِلّاهو » ـ لا در کلمهٔ شهادت گرچه صورت نفی دارد غایت‌اثباتست و نهایت تحقیق ، اشارت ارباب معرفت آنست که لا در ابتداء کلمت نفی اغیاراست، و الّا الله اثبات جلال الٰهیّت ، یعنی که تا اغیار بتمامی از دل بیرون نکنی ، حقیقت ثبوت جلال الٰهیّت در دلت سکینه‌وار منزل‌نکند .

چو لا از صدر انسانی‌فکندت در ره حیرت
پس از بود الٰهیّت بالله آی از الّا
نبینی خار وخاشاکی درین‌ره ، چون بفرّاشی
کمر بست و بفرق استاد برراه شهادت لا

در حکایت بیارند که مردی فرا شبلی گفت : یا بابکر چرا همه الله گوئی و « لااله الّا الله » نگوئی ؟ شبلی گفت : لایجری لسانی بکلمة الجُحود . کلمت‌جحود گفتن کار بیخبران است ، و فروبستن دست وبی مروّتی را نشان است . نخواهم که

زبان خویش بدان بیالایم. آن مرد گفت : ازین بلندتر خواهم؟ **شبلی** گفت : اَخشی اَن اُوخذَ فیوحشة الجحد ، ترسم که به وحشت جحد فروشوم ، و بعزّ اثبات نرسم. گفت : ازین قوی‌تر خواهم ؟ **شبلی** گفت : « قُلِ‌اللّه ثمّ ذَرهم ... » آن مرد نعره‌ای بر کشید ، وکالبد از جان خالی کرد . **شبلی** گفت : روحٌ حَنَّتْ فَرَنَت فَدُعیت فَاجابتْ .

« لَیَجمعنّکم الیٰ یوم‌القیٰمة » ـ « جامع » نامی است از نامهای خداوند جلّ‌جلالُه . ومعنی جامع در وصف وی آنست که بهم‌آرندهٔ آب و آتش است در یك سنگ ، نمایندهٔ جهان فراخ است در دیدهٔ تنگ ، و بهم‌آرندهٔ ضدّها دریك تن ، حرارت وبرودت و رطوبت و یبوست . وآنکه اجزا و اعضاء مختلف درترکیب آدمی بهم‌آورده ، وهمه درهم ساخته ، و بندها درهم پیوسته ، وچنانکه خود خواست‌ترتیب آن بداده ، یقول‌تعالیٰ : « نحنُ خلقناهم و شَدَدنا اسرَهم » . باز فردا برستاخیز بهم آرد ، وجمع کند آن استخوانها وگوشت و پوست‌آدمی که بریزیده ، و ذرّه ذرّه در عالم پر کنده شده ، فذلك قوله عزّوجلّ : « و اَنّ اللّهَ یَبعثُ مَن فی‌القبور » .

کعب احبار گفت : فریشته‌ای برصخرهٔ **بیت‌المقدس** بایستد ، و بفرمان حق گوید : ایهَا العِظامُ‌البالیة ، و الأوصال المتقطّعة ، اِنّ‌اللّه عزّوجلّ یأمر کنَّ اَن تجتمِعنَ لِفصل القضاءِ ، و رویٰ **ابوهریرة** عن‌النبیّ (ص) قال : یقول‌اللّه عزّوجلّ : « لِیَحْیَ حملةُ عرشی فَیَحیون ، ثمّ یقول : و لِیَحْیَ **جبرئیل و میکائیل واسرافیل** فیَحیون ، ثمّ یأمراللّه عزّوجلّ بالأرواح ، فیُؤتیٰ بها ، فتتوهّج ارواحُ المسلمین نوراً ، والأخری ظلمةً ، فیَقبضُهاجمیعاً ، فَیُلقیها فی‌الصُّوَر . ثمّ یقول‌اللّه عزّوجلّ لاسرافیل : اُنفُخ نفخةَ البعث . فتَخرج الأرواحُ مِن الصُّوَر کأنّها النحل قدملأتْ مابین‌السّماءِ والأرض ، فیقول الجبّار : و عزّتی و جلالی لَیَرجعنَّ کلُّ روح الیٰ جسده ، فتأتی الأرواحُ ، فتَدخل

فی‌الأرض علی‌الأجساد ثمّ تدخل فی‌الخیاشیم، فتمشی فی‌الأجساد کمشی السمّ فی‌اللّدیغ».

قوله: «فما لکم فی‌المنافقین فئتین» - ازینجا تا بآخر وردِ قصّهٔ منافقان است، ایشان که ارباب تخلیط‌اند، و احوال سقیم دارند، آرزوهای مُحال میکنند، که مؤمنان‌را چون‌خود میخواهند، وعصمت خون ومال را ازهرجانب امن‌میطلبند، و با هر کس روی میکنند. «یُریدون اَن یأمنوکم و یأمنوا قومَهم» - ربّ‌العزّة مؤمنانرا گفت از روی اشارت‌اندرین آیت که: اَفرِدوا العَقْدَ فیهم، اَنّهم اعدائی‌لاینالون منّی فی‌الدّنیا و العقبیٰ رضائی. ایشان دشمنان ما‌اند، رضاء ما در دنیا و عقبیٰ در دل ایشان منزل نکند، و ایشان را نپسندد «فبایِنوهم وخالِفوهم، ولا تُطابقوهم بحالٍ، ولاتعاشروهم، «ولا تَتَّخِذوا منهم ولیّاً ولا نصیراً».

۱۷ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «وَما کانَ لِمُؤمِنٍ» سزا نیست وحلال‌نیست مؤمن را، «اَنْ یَقْتُلَ مُؤْمِناً» که هرگز مؤمن کشد، «اِلّا خَطَأً» مگر که خطائی افتد، «وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً» و اگرخطائی افتد، و مؤمن را بکشد بخطا، «فَتحریرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ» کفّارت آن آزاد کردن بندهٔ گرویده است [میان او و میان خدا]، «وَدِیَةٌ مُسَلَّمَةٌ» و دیتی تمام سپرده، «اِلیٰ اَهلِهِ» بأولیاء آن کشته، «اِلّا اَنْ یَصَّدَّقوا» مگر اولیاء خون ببخشند [همه یا چیزی از آن]، «فَاِنْ کانَ مِنْ قَومٍ عَدُوٍّ لَکُمْ» اگر چنین است که این کشته از قومی است که دشمنان‌اند شما را، «وَهُوَ مُؤْمِنٌ» اما کشته گرویده بود، «فَتحریرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ» [دیت نیست، امّا] آزاد کردن بردهٔ گرویده باید [میان کشنده ومیان خدا]، «وَ اِنْ کانَ مِنْ قَومٍ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ

میثاقٌ » و اگر این کشته از قومی است که میان شما و میان ایشان پیمانی است و صلحی ، « فَدِیَةٌ مُسَلَّمَةٌ » دیتی باید سپرده ، « اِلیٰ اَهلِهِ » ، باولیاءِ کشته ، « وَ تحریرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ » و آزاد کردن بردهٔ گرویده ، « فَمَنْ لَمْ یَجِدْ » هر که برده نیابد ، « فَصِیامُ شَهرَیْنِ مُتَتابِعَیْنِ » بروی است روزهٔ دوماه پیوسته ، « تَوْبَةً مِنَ اللهِ » باز گشت را با خدای [و این بازپذیرفتن است ازخدای] ، « وَ کانَ اللهُ عَلیماً حَکیماً (۹۲) » و خدای دانائیست راست دانش همیشهٔ .

« وَمَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً » ـ وهر که گرویده‌ای را کشد بقصد کشتن فرا سر وی شده ، « فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ » ارزانی وی دوزخست ، « خالِداً فیها » جاودان در آن ، « وَ غَضِبَ اللهُ عَلَیْهِ » ، وخشم‌الله بروی ، « وَ لَعَنَهُ » ولعنت از الله برو ، « وَاَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظیماً (۹۳) » و ساخت خدای ویرا عذابی بزرگ .

« یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا » ای ایشان که بگرویدند ، « اِذا ضَرَبْتُمْ فی سَبیلِ اللهِ » هنگامی که درسفربید(۱) [جائی‌در زمینی] ، « فَتَبَیَّنُوا » نیك بررسید ونگاه کنید، « وَلا تَقُولُوا » ومگوئید ، « لِمَنْ اَلْقیٰ اِلَیْکُمُ السَّلامَ » کسی‌راکه سلام کرد برشما، [وشما راگفت که مسلمانم] ، « لَسْتَ مُؤْمِناً » تو گرویده نه‌ای، وآمن کرده نه‌ای، « تَبْتَغُونَ عَرَضَ الحَیٰوةِ الدُّنیا » چیزاین جهانی میجوئید که دردست‌آید ، « فَعِنْدَاللهِ » نزدیك خدا است شما را ، « مَغانِمُ کَثیرَةٌ » غنیمتهای فراوان [که در دست شما خواهد داد از کافران] ، « کَذٰلِكَ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ » شما اوّل همچنان بوده‌اید [اوّل زبان فرا دادید تا باز که در شرائط وشرایع آمدید] ، « فَمَنَّ اللهُ عَلَیْکُمْ » والله‌برشما سپاس نهاد [تا عالمان و عاملان گشتید] ، « فَتَبَیَّنُوا » برجای خویش بید(۲) وبه‌بر رسید ، « اِنَّ اللهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبیراً (۹۴) » که الله‌تعالی بآنچه شما میکنید داناست، [و از کردهٔ شما آگاه] .

۱و۲ ـ نسخهٔ ج : باشید .

« لا يَسْتَوِي القاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ » یکسان نیست نشستگان از جهاد از گرویدگان ، « غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ » مگر نابینایان ، « وَالْمُجاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ » و باز کوشندگان بادشمنان ازبهرخدا ، « بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ » بمال خویش و تن خویش [آن نشستگان و این مجاهدان یکسان نه‌اند در مزد و درجه] ، « فَضَّلَ اللهُ الْمُجاهِدِينَ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ » افزونی داد خدای مجاهدان را بمال خویش و تن خویش ، « عَلَى الْقاعِدِينَ » بر نشستگان ، « دَرَجَةً » درجه‌ای [بلندتر از آنچه میان آسمان و زمین] ، « وَ كُلًّا وَعَدَ اللهُ الْحُسْنىٰ » و الله وعده داد همگانرا ببهشت ، « وَ فَضَّلَ اللهُ الْمُجاهِدِينَ » و افزونی‌داد الله مجاهدانرا « عَلَى الْقاعِدِينَ » بر نشستگان « أَجْراً عَظِيماً (۹۵) » مزدی بزرگوار .

« دَرَجاتٍ مِنْهُ » آن مزد درجتهای بهشت است از الله ، « وَ مَغْفِرَةً وَرَحْمَةً » و آمرزش و بخشایش ، « وَ كانَ اللهُ غَفُوراً رَحِيماً (۹۶) » والله عیب‌پوش است مهربان بخشاینده همیشه‌ای .

« إِنَّ الَّذِينَ تَوَفّٰيهُمُ الْمَلٰئِكَةُ » ایشان که فریشتگان ایشان را می‌میرانیدند [بر کفر] ، « ظالِمِي أَنْفُسِهِمْ » وایشان ستمکاران برخود ، « قالُوا » گفتند فریشتگان ایشانرا ، « فِيمَ كُنْتُمْ » شما درچه بودید [که بهجرت نیامدید ، وبجنگ رسول‌خدا آمدید ؟] ، « قالُوا كُنّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ » جواب دادند که ما درمانده بودیم و بیچاره ، [و گرفتگان بودیم درمکه ونتاوستیم(۱) باظهاراسلام] ، « قالُوا » فریشتگان گفتند : « أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللهِ واسِعَةً » ؟ زمین خدا برشما فراخ نبود ؟ « فَتُهاجِرُوا فِيها » که هجرت کردید شما در سبیل‌خدا ، « فَأُولٰئِكَ مَأْويٰهُمْ جَهَنَّمُ » ایشانند که مأوای ایشان دوزخ است ، « وَساءَتْ مَصِيراً (۹۷) » و بدشدنگاهی است .

۱ – نسخهٔ ج : نمیتوانستیم .

« إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ » مگر آن بتافتگان و کوفتگان ، « مِنَ الرِّجالِ وَالنِّساءِ وَالوِلدانِ » از مردان و زنان و کودکان ، « لا يَسْتَطِيعُونَ حيلَةً » رستن را حيلتی نميدانند ، « وَلا يَهْتَدُونَ سَبيلاً (٩٨) » و راه فرا هجرت نمييابند .

« فَأُولٰئِكَ عَسَى اللهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ » ايشانند كه الله برخويشتن واجب كرد كه ايشان را عفو كند ، « وَكانَ اللهُ عَفُوّاً غفوراً (٩٩) » و خداى فرا گذارندهايست آمرزنده .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « وما كانَ لِمُؤمنٍ أَن يَقتلَ مؤمناً إلّا خطأً » الآية - سبب نزول اين آيت آن بود كه **عياش بن ابى ربيعة المخزومى** ، برادرهم مادر **بوجهل** ، به **مكه** مسلمان شد ، و از بيم مشركان اظهار اسلام نمی‌يارست كردن ، بگريخت و به**مدينه** شد ، بشِعبى از شِعبهای **مدينه** اندرجای حصين فرودآمد ، مادر وی **اسماءبنت‌مخزمة** ازآن رفتن وی جزع عظيم كرد ، و پسران خود راگفت **بوجهل** و**حارث‌بنی‌هشام** كه : والله لايَظَلَّنى سقفٌ ولا أذوقُ طعاماً حتّى تأتونى به ، والله كه خود را درصحرا بدارم ، و بهيچ خانه درنيايم ، و هيچ طعام بكار ندارم ، تا آنكه كه **عياش** را برمن بازآريد . ايشان رفتند بطلب وی او را دريافتند به **مدينه** ، گفتند مادرت جزع كرد هرچند صعب‌تر ، و سوگند ياد كرد كه طعام و شراب نخورد ، و درخانه نشود ، تا تو بروی باز نشوی . آنگه گفتند : ما عهد كرديم باتو كه برتو هيچ زور نكنيم ، و ترا ازين دين كه اختياركردهای برنگردانيم ، وترا بهيچ گونه نرنجانيم . او را بفريفتند و ازآنجا كه بود بيرون‌آوردند ، و درحال نقض عهد كردند ، و او را استوار ببستند ، و هر روز صد تازيانه ميزدند ، تا او را بر مادر آوردند . مادر او را گفت :

والله که ترا ازین بند نرهانم، واز آفتاب گرم بسایه بازننشانم تا ازین دین برنگردی، و بدین خود باز نیائی. **عیاش** آن هنگام بمراد ایشان برفت، و کلمه‌ای که ایشان‌را مراد بود بگفت، و بدین ایشان باز گشت. پس روزی **حارث بن یزید** فرا **عیاش** رسید، و گفت: ای **عیاش**، اگر آن دین که بر آن بودی هدی بود، پس‌از راه هدی بازماندی، و گر ضلالت بود برضلالت یکچند بودی. **عیاش** خشم گرفت ازین سخنان، فقال: والله لا اَلقاكَ خالیاً الّا قَتلتُك، گفت: والله که ترا خالی نه‌بینم که ترا بکشم. پس **عیاش** دیگر باره بدین اسلام بحقیقت باز گشت، و به **مدینه** بررسول‌خدا (ص) هجرت کرد. وزان‌پس **حارث بن یزید** مسلمان گشت‌وهجرت کرد. **عیاش** ازمسلمانی و هجرت **حارث** بیخبربود. روزی ناگاه بروی رسید بجانب **قبا**، ضربتی زد، و او را بکشت. پس مردم ویرا ملامت کردند که: و یَحكَ ماذا صنعتَ؟ چه‌کار است این که تو کردی؟ وی مسلمان بود ومهاجر! **عیاش** دلتنگ گشت، بررسول‌خدا (ص) شد درآن حالت آیت آمد: «وماکانَ لِمُؤمن اَن یَقتل‌مؤمناً الّا خطأً» ای وما یَنبغی لمؤمنٍ اَن یَقتل مؤمناً بغیرحقٍ البتّة، اِلّا انّه قد یُخطئ المؤمنُ بِالقتل».

اینسخن صورت استثنا دارد، امّا نه حقیقت استثناست ازسخن گذشته، بلکه سخن اندر «یقتل مؤمناً» تمام شد، ومنقطع گشت، پس برسبیل استیناف گفت: «الّا خطأً» یعنی: «الّا انّه قد یُخطیء المؤمنُ بِالقتل». و«الّا» باین معنی‌درقرآن فراوان است، و در وجوه ونظائر بیان‌آن کرده شود ان‌شاءالله. این قول **زجاج** است که گفتیم در معنی آیت، وقول **بوعبیده** همین است در معنی، فقال: ماکان لمؤمن اَن یَقتل مؤمناً علی‌حالٍ الّا ان یَقتله مُخطئاً، فانِ قتلَه خطأً فعلیه ماقال‌الله تعالـی. و گفته‌اند: الّا بمعنی لکن است: مؤمن را سزا نیست که مؤمن کشد، لکن اگـر

خطائی افتد کفّارت آن آزاد کردن بنده ایست گرویده ، و دیتی تمام بسپرده ، فذٰلك قوله تعالیٰ : « وَمَن قتل مؤمناً خطأً فَتحریرُ رقبةٍ مؤمنةٍ » ، و رقبهٔ مؤمنه اوست که خدایرا عزّوجلّ بمعبودی شناسد ، و رسول(ص) را بپیغامبری ، و احکام شریعت را ملتزم بـود ، وصحّ فی‌الخبر : انّ **معاویة بن الحکم السلمی** جاء الیٰ رسول‌اللّٰه(ص) فقال : انّ لی جاریةً ترعی قبل **احد** ، فَادرکتُها ، وقد أخذالذئبُ شاةً عن‌غنمها ، وأنَا رجلٌ مِن‌بنی‌آدم ، آسفُ کمایأسفون ، وأغضبُ کما یَغضِبون . لکن صَکَکتُها صَکّةً فی‌وجهها، قال : فعَظُم ذٰلك علی‌رسول‌اللّٰه (ص) ، قال : فقلتُ یارسول‌اللّٰه ألا اعتقُها؟ قال : ایتِنی بها ، فَاتیتُه بها . فقال لها : اَین‌اللّٰه یاجاریة ؟ قالت : فی‌السّماء . قال : وَمَن أنَا ؟ قالتْ : انت رسول‌اللّٰه . فقال : اعتقها فانّها مؤمنةٌ .

و بدان که قتل از سه‌حال‌بیرون نیست : یا قتل‌عمد ، یاقتل خطا ، یا شبه‌عمد . و در هرسه‌حال بمذهب **شافعی** کفّارت بر کشنده واجب است . وسبب و مباشرت در وجوب کفّارت یکسان است ، تا اگر کسی در راه مردمان را چاهی کند ، و کسی‌در آن چاه افتد و بمیرد ، یا گواهی دروغ دهد ، تا کسی را بسبب‌آن گواهی بکشند ، یا اکراه کند بر کسی تا دیگری را بکشد ، کفّارت برهمه واجب شود . و اگـرزنی بارور را ضربتی برشکم زند تا فرزند بیفکند ، کفّارت واجب شود ، و اگر دوفرزند بیفکند دو کفّارت واجب شود . و اگر کسی خود را بکشد ، یا بندهٔ خود را بکشد ، کفّارت واجب شود . و اگرجماعتی هم‌داستان (١) شوند تا یکی را بکشند ، قـول درست آنست که برهریکی کفّارتی واجب شود . و فرق نیست میان‌آنکه قتیل آزاد باشد یا بنده ، کودك یا بالغ ، مسلمان یاذمّی ، وهمچنین فرق نیست اگر قاتل بالغ باشد یا کودك ، عاقل باشد یا دیوانه ، آزاد یا بنده ، وجوب کفّارت در همه یکسان

١ ـ نسخهٔ ج : هم داستان .

است . اینست احکام کفّارت .

و کفّارت واجبی‌است از واجبات قتل. رُوی عن **واثلة‌بن الاسقع** ، قال: اَتینا رسول‌اللّٰه(ص) بصاحبٍ لنا قدِ اَستوجب النّارَ بالقتل ، فقال: « اَعتِقوا عنه رقبةً یُعتقِ اللّٰهُ بـکُلِّ عضو منها عضواً منه مِن‌النّار» . این خبر حجّت **شافعی** است براصحاب رأی، که ایشان گفتند : درقتل عمد کفّارت واجب نیست ، و درین خبر بیان قتل عمداست که تا قتل‌عمد نبود ، مرد مستوجب آتش‌نگردد . واجب دوم از واجبات قتل دیت است ، چنانکه ربّ‌العزّة گفت : « و دِیَةٌ مسلَّمةٌ الیٰ اهله » ، یعنی: و دِیة کاملة الیٰ اهل‌القتیل الَّذین یرِثُهم ویَرِثونه . و دیت برسه ضربست : دیت مخفّفه مـؤجّل برعاقله ، و دیت مغلّظه حال واجب درمال قاتل ، و دیت مغلّظه مؤجّل برعاقله . و این تقسیم از آنست کـه قتل نیز برسه ضربست : عمد محض ، وخطأ محض ، و عمد خطأ . عمد محض آنست که هم درفعل وهم در قصد عمد بود ، چنانـکه بشمشیر یا بکارد یـا بچیزی که غالباً بکشد قصد قتل وی کند . موجب این قتل قصاص است ، یادیت مغلّظه در مـال قاتل ، اگرعفو کنند . و تغلیظ درین دیت ازسه وجه است : درسنّ است چنانکه در خبر بیاید : ثلاثون حِقّة ، و ثلاثون جذعة ، و أربعون خلفة ، فی‌بطونها اولادها . و در حلول است که وقتی واجب شود بی‌تأجیل ، ودرمال قاتل واجب شود که عاقله تحمّل نکنند . ضرب دوم خطأ محض است که نـه درفعل وی عمد بود و نه درقصد وی ، چنانکه تیری بمرغی اندازد ، یابچیزی دیگر از انواع صید ، یا بنشانه ، و برآدمئی آید ، و کشته شود. موجب این قتل دیت مخفّفه است برعاقله ، و از سه وجه درین دیت تخفیف است : درسنّ ، و در تأجیل ، و در وجـوب آن برعاقله . ضـرب سیوم عمد خطا است ، که در فعل وی عمد بـود ، و در قصد وی خطا ، چنانـکه کسی را بتازیانه‌ای بزند و بمیرد ، در اغلب عادات بااین چنین تازیانه هیچ قصد قتل نـکند ،

پس اگر بمیرد نادر باشد، و عمدخطا بود. موجب این قتل دیت مغلّظه است برعاقله، و از یك وجه درین دیت تغلیظ است، و آن آنست که سنّ مهین واجب شود، و از دو وجه تخفیف که هم مؤجّل است وهم برعاقله واجب است.

این بیان اقسام دیت است، امّا قدر و اندازهٔ دیت برپنج رتبت است: اوّل دیتِ مسلمان است صد تا اشتر. دوم دیت جهود وترسا است ثلث دیت مسلمان. سیوم دیت مجوسی است خمس دیت جهود و ترسا. چهارم قیمت بردگان است چندانکه بود، واگرچه بر دیت آزادگان بیفزاید. امّا بمذهب **اصحاب رأی** بر دیت آزادگان نیفزایند، بلکه از آن ده درم واکم کنند. و **شافعی** گفته است: جراح العبد مِن قیمة کجراح الحُرّ مِن دیَة. پنجم رتبت دیت چنین‌است: غرّةُ عبد اوأمةٍ، چنانکه رسول(ص) حکم کرده، و غرّه خیار باشد، و خیار آنست که کم از هفت ساله نباشد، پس اگر این غرّه بدست نیاید پنج تا اشتر واجب شود، که نصف العشر دیت مسلمان باشد. اینست قول صحیح، والله اعلم.

«الّا اَن یَصَّدَّقوا» - یعنی یتصدّقوا، فَیَعفوا او یَترکوا الدّیةَ. این تشدید که بر صاد است از بهر آن تاء است که پنهان است و درآن مدغم، که در اصل یتصدّقوا است. وگفته‌اند: الّا در قرآن بر وجوه است: یکی بمعنی استثناء، چنانکه در سورة **الزخرف** گفت: «اَلاَخِلّاءُ یومئذٍ بعضُهم لبَعضٍ عدوٌّ اَلّا المتّقین»، و درسورة **الفرقان** گفت: «وَ الّذین لایَدعُون معَ‌الله الٰهاً آخرَ»، تا آنجا که گفت: «الّا مَن تاب وآمَن». وجه دوم شبه‌استثنا است امّا نه حقیقت استثنا است، چنانکه در سورة **الاعراف** گفت: «قُل‌لا اَملِكُ لنَفسی‌نفعاً ولاضرّاً»، اینجا سخن منقطع گشت، پس برسبیل استیناف گفت: «الاماشاءالله»، فانّه یُصیبُنی ماشاءالله، و نظیر این در سورة **یونس** است: «قل لااَملكُ لنَفسی ضرّاً ولا نفعاً الّا ماشاءالله»، و در سورة

الانعام : « ولا اَخافُ ماتُشرکون به اِلّا اَن یشاءَ ربّی شیئاً » . در سورة **الاعراف** : «ومایَکون لنا اَن نَعودَ فیها الّا اَن یشاءالله ربُّنا » ، و درسورة **الدخان** : « لایَذوقون فیهَا الموتَ الّا المَوتَةَ الأولی » ، و در سورة **الغاشیه** : « لستَ علیهم بِمُصَیطر اِلّا مَن تولّیٰ و کَفَر » ، وامثال این درقرآن فراوان است . وجه سیوم اِلّا بمعنی اخبار است، چنانکه در سورة **الحجر** گفت : « و اِنْ مِن شیءٍ اِلّا عندنا خزائنُه » . نظیر این : « اِن انتم الّا بشرٌ مثلُنا » ، « اِن نحنُ اِلّا بشرٌ مثلکم » ، « ان انتم الّا فی ضلال کبیر » . وجه چهارم بمعنی غیر ، چنانکه در سورة **الانبیاء** گفت : « **لو کان فیهما الٰهةٌ اِلّا الله لفَسَدتا** » ، یعنی غیرالله . وهرجا که گفت در قرآن : « لااِلٰه الّا الله » **معنی آنست** که : لااِلٰه غیرُالله . « فان کان مِن قوم عدُوّ لکم وهُو مؤمنٌ فَتحریرُ رقبةٍ مؤمنةٍ » یعنی : و اِن کان هٰذا المقتولُ خطأً مِن قوم کفّار اهلِ الحرب ، فتحریرُ رقبة مؤمنة کفّارةً للقتل ، ولا دیَةَ ، لأنّ عصبَته وأهله کفّارٌ فلایَرِثون دیَةً ، ومالهم فیءٌ للمسلمین . میگوید : اگراین کشته بخطا ازقومی باشد که اهل‌حرب باشند ، کفارت قتل‌واجب باشد بر کشنده ، که آن میان بنده ومیان حق‌است جلّ جلاله . امّا دیت واجب‌نشود که مصرف دیت عصبه و کسان مقتول‌اند ، وعصبه و کسان وی اینجا حربیان‌اند که مال ایشان خود فیء مسلمانان‌است ، ومیراث دار این‌قتیل نه‌اند . **کلبی گفت** : این در شأن **مرداس عمرو** آمد که **اسامهٔ‌زید** بکشت او را بخطا ، و قوم وی کافر بودند و حربیان .

« واِن کان مِن قوم بینکم و بینهم میثاقٌ » . واگر آن کشتهٔ مؤمن از گروهی باشد که عهد دارند بارسول خدا ، یعنی که اهل ذمّت باشند ، هم کفّارت واجب شود وهم دیت . واین دیت بقوم وی دهند که عاقله وی هم‌ایشانند .

اگر کسی گوید : چونست که دیت قتل خطا وشبه عمد برعاقله واجب

کرده‌اند که جنایت نکرده‌اند ؟ و آنکس که جنایت قتل کرده است بروی چیزی‌از دیت واجب نیست ؟ جواب آنست که کار خون در شرع بنابر احتیاط تمام است ، و در خون آن احتیاط کرده‌اند که در چیزی دیگر نکرده‌اند . نه‌بینی که قسامت (١) در خون رود ، و در هیچ حکم دیگر نرود ، و متلفات را درشرع ضمـان بیك چیز کنند مگر خون ، که آنرا ضمان کنند بدوچیز : کفّارت و دیت ، پس بحکم احتیاط این دیت برعاقله واجب کردند ، تا بآن نرسد که خونها بی‌بها ماند ، و هدرشود .

و وجه این‌سخن آنست که غازیان وسلاحداران را عادت رفته است که‌پیوسته آنرا استعمال میکنند ، و بسیار افتد که آزمایش خویشتن را بآن بازی کـنند ، و بسیار افتد خطا درآن ، چنانکه احتراز کردن از آن دشخوار باشد ، اگر هر کسی که خطائی ازدست وی بیاید ، درین کاربروی دیتی‌تمام واجب شدی ، اجحافی‌بودی درحقّ وی ، وعاقبت‌آن بودی که مال وی بنماندی وخون آن کشته هدر شدی . پس برعاقله واجب کردند هریکی را اندکی‌مال ، چنانکه درآن اجحافی نبود ، وعاقبت آن اهدارالدّم نباشد و نیز عاقله ورثهٔ قتیل‌اند ، آنکه که ذووا الفرض نباشند ، چون از وی میراث میگیرند ، روا باشد که اندر قتل خطا دیت از بهر وی بـدهند . معنی دیگر : اگر دیت خطا هم بر قاتل واجب کردندی ، بعد ازآنکه استعمال‌آلت حرب لابدّ است ، و احتراز از قتل وجرح دشخوار ، غازیـان و جنگیان از آن تقاعد نمودندید (٢) ، واستعمال نکردندید (٣) ، وبوقت حاجت بددل بودندید (٤) . وآنکه خلل‌دراسلام راه بردید (٥) ومردم ازاعزاز دین‌اسلام واعلاء کلمهٔ حق‌بازماندندید (٦) .

---

١ ـ القسامة بالفتح ، وهی الایمان تقسم علی اولیاء القتیل اذا ادعوا الدم (مجمع)

٢ و ٣ و ٤ و ٥ و ٦ ـ نسخهٔ ج : نمودندی ، نکردندی ، بودندی ، راه بـردی ، باز ماندندی .

پس ازین جهت دیت خطا وشبه عمد برعاقله واجب کردند ، و این اجماع امّتست و اتّفاق اهل سنّت ، و کس خلاف نکرده است در آن ، مگر جماعتی از **خوارج** که برمال قاتل واجب دیده‌اند ، و آن خرق اجماع مسلمانان است ، ومذهب اهل سنّت و دین حق آنست که بیان کردیم ، والله اعلم.

« فمَن لم یَجِد فصِیامُ شهرَین متتابعَین توبةً مِنَ‌الله وکان الله علیماً حکیماً » ـ میگوید : هر که را بنده‌ای (۱) نباشد که آزاد کند ، کفّارت قتل را دوماه پیوسته روزه دارد . اگر روزه بی‌عذری بگشاید چندانکه روزه داشته باشد بکار نیست ، واز سرباید گرفت ، و اگر زنی را حیض‌رسد ویرا عذرظاهراست ، و ازسر نباید گرفت ، و اگربیمارشود دو قولی‌است ، و اگربسفری بیرون شود اصحاب **شافعی** را درآن دو طریق‌است ، و اگرماه **رمضان**پیش آیدیاروز نحرو**ایام‌التشریق** ، تتابع منقطع‌شود ، که‌بروزگار دیگرروزه پیوسته میتوان داشت وی درآن معذور نیست . و اگرطاقت روزه داشتن ندارد **شافعی** را دو قولست : که اطعام بجای آن نشیند یا نه ، و درست آنست که ننشیند بجای آن ظاهرقرآن را ، والله اعلم.

قوله : « و مَن یَقتُلْ مؤمناً متعمّداً » الآیة ـ این آیت در شأن **مقیس بن‌ضبابة اللیثی** آمد که برادر خود را **هشام بن ضبابه** در **بنی‌النجار** کشته یافت ، **مقیس** آمد ، و با رسول‌خدا (ص) بگفت . رسول(ص) مردی را از **بنی‌فهر** باوی فرستاد ، و پیغام داد که اگرقاتل **هشام** میدانید بدست برادر وی **مقیس** وا دهید ، تا قصاص کند ، و اگر نمیدانیددیت وی بدهید . **فهری** پیغام رسول‌خدا (ص) با ایشان گزارد ، ایشان همه گفتند : سمعاً وطاعةً لله ولِرسوله ، گفتند : ما کشندهٔ او نمیدانیم ، امّا دیت بدهیم ، صدتا اشتر بوی دادند ، پس هردو باز گشتند تا به **مدینه** روند . شیطان **مقیس** را وسوسه کرد که دیت برادر میپذیری ، ترا مَسبّتی‌عظیم باشد درین‌پذیرفتن

۱ ـ نسخهٔ ج : برده‌ای .

دیت ، چرا این **فهری** را نکشی بجای برادر، و تشفّی حاصل‌نکنی ؟! وسوسهٔ شیطان او را بر آن داشت که آن مرد را بکشت ، و آنکه این شعر را بگفت :

قتلتُ به فَهراً و حمّلتُ عقلَه
سُراةَ بنی النّجّار اربابَ فارع
و اَدرکتُ ثأری وَاضطجعتُ موسّداً
و کنتُ الی الأوثان اوّلَ راجع

مرتدّ شد ، و به **مکه** باز شد ، تا روز فتح **مکه** رسول‌خدا (ص) او را بکشت . در کفر و درشأن وی از آسمان این‌آیت آمد : « وَمَن یقتُل مؤمناً متعمّداً فجزاؤه جهنّمُ خالداً فیها » یعنی : بکفره وَارْتداده عنِ الاِسلام .

اختلاف است در میان علما درحکم این آیت ، قومی گفتند از **خوارج** و **معتزله** که : این درحق مؤمن آمده است ، که چون مؤمنی را بکشد کافر شود ، و جاوید درآتش بماند ، و این مذهب **خوارج** است که ایشان بوعید ابد گویند ، و بنده را بگناه کافر دانند . امّا **معتزله** میگویند که : مؤمن بقتل مؤمن کافر نشود ، لکن جاوید در دوزخ بماند . اینان بخلود عذاب میگویند ، امّا بتکفیر نمیگویند . قومی دیگر از **مرجیان** گفتند که : این‌آیت درشأن کافر آمده است ، که مؤمنی‌را بکشد . امّا مؤمن چون مؤمنی را بکشد ، خود در آتش نشود ، وآن کبیره ایمان ویرا زیان ندارد ، و این هرسه مذهب باطل است وخلاف حق ، وقول اهل سنّت و اصحاب حدیث آنست که مؤمن‌چون مؤمنی‌را بقصد بکشد بآن فعل که ازوی بیاید، تکفیر وی نکنند ، و او را از ایمان بیرون نیارند ، و خلود در دوزخ نگویند ، مگر که خون وی بحلال دارد ، که آنکه خلاف‌شرع بود . امّا چون نه برطریق‌استحلال بود ، عاصی شود ، و درایمان وی نقصان آرد ، که مذهب اهل‌سنّت آنست که : الایمانُ

یزیدُ بالطّاعة ویَنقُص بالمعصیة ، پس اگـر قصاص کنند او را ، آن قصاص کفّارت وی باشد ، و اگر قصاص نکنند ، لکن توبه کند هم کفّارت وی بود ، و اگر بی‌قصاص و بی‌توبت از دنیا بیرون شود کار وی با خدا است ، اگرخواهد ویرا بیامرزد ، و خصم وی خشنود کند ، و اگر خواهد او را برفعل وی عذاب کند ، آنگه او را باصل ایمان وی خلاص دهد ، چنانکه وعده داده است ، که ربّ‌العالمین وعدهٔ خود خلاف نکند ، که خلف وعده بروی روا نیست . امّا وعید خلاف کند ، که ترک مجازات بوعید عین کرم است و غایت فضل ، و ربّ‌العزّة جلّ‌جلاله موصوف است بکرم وفضل . و دلیل برابطال‌قول‌ایشان که گفتند : بنده بقتل مؤمن کافر شود ، آنست که : ربّ‌العزّة گفت در آن آیت که بیان قصاص کرده است : « یاایّهاالّذین آمنوا کُتب علیکمُ القصاصُ فی‌القَتلیٰ » ، قاتل ومقتول را درین‌آیت مؤمن نام کرد ، و قصاص در قتل عمد رود لامحاله ، ونیز اخوّت ایمان بریده نکرد میان ایشان ، آنجا که گفت : « فمَن عُفی له مِن‌اخیه شیءٌ » ، و نیز گفت : « ذٰلك تخفیفٌ مِن‌ربّکم و رحمةٌ » ، و تخفیف ورحمت بکافر نرسد لامحاله . جای‌دیگر گفت : « و اِن طائفتان مِن‌المؤمنین اقتَتلوا » . معلوم است که این اقتتال برعمد بود نه برخطا ، و دلیل از جهت خبر آنست که رسول (ص) با یاران خود بیعت کـرد ، بآنکه شرك نیارند ، و هیچکس بناحق بنکشند ، پس گفت : « فمَن فَعل مِن‌ذٰلك شیئاً ، فأُقیم علیه الحدُّ ، فهو کفّارةٌ له ، ومَن سترعلیه فأمرُه الی اللّٰه ، اِن‌شاء غفرله ، و اِن‌شاء عذّبه » . وجه دلالت درین خبر روشن است کـه اگربنده بقتل می کافرشود ، پس این خبر را معنی نباشد .

معتزلی گفت : پس چه معنی دارد این آیت که « ومن یقتُلْ مؤمناً متعمّداً فجزاؤُه جهنّم خالداً فیها » ؟ جواب وی از دو وجه است : یکی آنکه این‌آیت درشأن کافر

آمده است که مؤمن را بکشد، چنانکه درقصّهٔ **مقیس ضبابه** گفتیم. دیگر وجه آنست که اگرچه در حق مؤمن آمده است، فجزاؤه جهنّم گفت، و در خبراست از **مصطفی** (ص) که گفت: هوجزاؤه اِن جازاه. و **ابن عباس** گفت نیز: وهو جزاؤه، اِن شاءَ عذّبه و اِن شاء غفرله. میگوید: پاداش وی اینست، اگر خواهد که پاداش وی کند. ونه هر جای که ربّ العزّة گفت که جزاء وی اینست، آن برمعنی وجوب باشد، یعنی که استیفاء (۱) آن واجب بود، نبینی که جای دیگر گفت: «انّماجزاء الّذین یُحاربون اللّهَ و رسولَه» الآیة. پس کس باشد از محاربان که ازین عقوبتها که ربّ العزّة گفت، بروی هیچ چیز (۲) فرو نیاید، تا ازدنیا بیرون شود، وجای دیگر گفت: «وجزاء سیّئةٍ سیّئةٌ مثلُها»، آنگه گفت: «فمَن عفا و اَصلح فَاَجرُه علَی اللّه». جزاء سیّئة اثبات کرد، آنگه عفو درآن روا داشت، بلکه برعفو تحریض کرد، همچنین جزاء قاتل بیان کرد از وعید و تخلید، لکن روا باشد که عفو کند، و دلیل بردرستی این سخن آنست که ربّ العزّة جلّ جلاله چون کفر روا نداشت که بیامرزد، سخن برمخرج خبربیرون داد، نه برمخرج وعید، وذٰلك فی قوله تعالی: «ومَن یَقُلْ منهم انّی اِلٰهٌ مِن دونه، فذٰلك نجزیه جهنّم». وخلف در جزحق جلّ جلاله روا نباشد، ودرحق قاتل سخن برمخرج وعید بیرون داد نه برمخرج خبر، گفت: «فجَزاؤُه جهنّم»، وخلف وعید درحق اللّه جلّ جلاله کرم وفضل باشد.

امّا آنچه گفت: «خالداً فیها» اهل معانی گفته‌اند: که معنی خلود دیگر است، ومعنی تأبید دیگر، نه هرجا که ذکرخلود است برمعنی تأبید است. قال اللّه تعالی: «وما جعلنا لِبَشرٍ مِن قبلك الخلد». معلومست که خلد اینجا بمعنی فنا و زوال است دنیا را، نه بمعنی تأبید. جای دیگر گفت: «افاِن مِتَّ فَهُمُ الخالدون»؟

۱ ـ نسخهٔ ج: استقبال. ۲ ـ نسخهٔ ج: هیچیز.

یعنی الیٰ اَن تزولَ الدّنیا و تَفنیٰ . پس معلوم گشت که قول معتزلی باطل است که گفت : مؤمن بقتل مؤمن جاوید درآتش بماند . امّا قول مرجی که گفت : مؤمن بقتل مؤمن درآتش نشود ، و کبائر وی ایمان ویرا زیان ندارد ، این سخن باطل است ، و خلاف کتاب خدا است ، فانّ‌الله عزّوجلّ یقول : « انّ‌الله لایَغفرأن یُشرك به ویَغفر مادون ذٰلك لِمَن یشاء . » ، مغفرت مطلق نگفت ، بلکه بامشیّت‌خود افکند ، تا بدانند که از گناهان هست که بیامرزد ، وهست که نیامرزد ، تا آنگه که صاحب آنرا عذاب کند ، پس او را رهائی دهد از عذاب بسببی از اسباب ، تا جاوید در آتش نماند .

« یاایّهاالّذین آمنوا اِذا ضربتم فی‌سبیل‌الله فتبیّنوا » ـ سبب نزول این آیت آن بود که جوکی ازمسلمانان براه حنین میرفتند ، روز سیوم ماه حرام رسیدند فرا مردی که گوسفندان بچرا داشت ، نشناختند ویرا ، و بایکدیگر گفتند که فرصت یافتیم ، مرد بیگانه و مال باوی . قومی گفتند پرهیزید که ماه حرام است ، و قومی گفتند که ما چنین فرصت هرساعت نیابیم ، و نیز مگر دوش ماه نو بود ، و امروز نه از ماه حرام است . این قوم که این گفتند قصد کشتن مرد کردند . مرد گفت من از شما ام و مسلمانم . این قوم گفتند که قصد وی داشتند که : این مرد تقیّت را میگوید ، از بیم میگوید ، که برتن ومال‌خود میترسد ، نه از راستی . آخر آن مرد را بکشتند ، و گوسفند براندند . اولیاءآن کشته آمدند برسول‌خدای(ص) ، و تشنیع کردند ، و گفتند ماه حرام و روز حرام و استحلال خون ومال ؟! این آیت آمد ، و رسول خدا دیت آن کشته‌بداد ، و گوسفندان با کسان‌وی رد کرد . بوصالح گوید از ابن‌عباس که : این آیت درشأن مردی آمد از بنی‌مرة‌بن عوف‌بن سعد نام وی مرداس‌بن‌نهیك ، و از اهل فدك بود ، ومسلمان بود ، و ازقوم وی جز وی

مسلمان نبود . رسول‌خدا (ص) لشکری بایشان فرستاد ، و **غالب‌لیثی** را برایشان‌امیر کرد . آن قوم چون خبربداشتند که لشکربایشان میشود ، همه بگریختند ، و این **مرداس** برجای بایستاد (۱) ، که من مسلمانم ، ومرا نباید گریخت . پس ترسید که اگرنه اصحاب رسول‌خدا اند ، مرا ازیشان رنج بود ، بکوه برشد ، و گوسفندان باخود میداشت . پس‌چون لشکر در رسید ، وآواز تکبیرشنید ، فرو آمد ، و اونیز تکبیر میکرد ، و میگفت : « لاالٰه الّاالله ، **محمد** رسول‌الله » **اسامة‌بن‌زیدبن‌حارثة** بروی رسید ، و او را بکشت ، و گوسفند براند . پس‌این خبر برسول‌خدا (ص) افتاد . رسول(ص) خشم گرفت ، و **اسامه** را ملامت کرد و گفت : « قتلتَه ، وهو یقول : لاالٰه الّاالله ؟! » **اسامه** گفت : یارسول‌الله ! آن کلمه ازبیم میگفت نه ازدل و اعتقاد ، میخواست که تن ومال‌خویش‌نگه‌دارد . رسول(ص) گفت : « فهَلّا شققتَ عن‌قلبه لتنظُر أَصدق‌ام لا ؟ » چرا دل وی نشکافتی تا ترا معلوم شدی که راست میگوید یادروغ ؟ گفت : یارسول‌الله چگونه دل وی بشکافتمی ؟ وحال دل‌وی برمن‌چگونه روشن‌شدی؟ رسول گفت : پس نه او را بزبان راستگوی داشتی ، ونه دل وی شکافتی ، این چیست که تو کردی ؟ **اسامه** گفت : یارسول‌الله استغفِرلی ، ازبهرمن‌آمرزش خواه از خدا . رسول(ص) سه‌بار گفت : « فکَیف لك بلاالٰه الّاالله ؟ » یعنی‌چون بود آنکه لاالٰه الّاالله ترا خصمی کند . پس‌رسول‌خدا ازبهر وی‌آمرزش خواست ، و ویرا فرمود تا گردنی‌آزاد کند . پس **اسامه** روزگار **ابوبکر** و**عمر** و **عثمان** و **علی** دریافت . **علی** روزی او را برقتال خواند . گفت : یا**علی** برمن امروز هیچکس ازتو عزیزترنیست ، امّا قتال نکردم ، و نکنم ، بعداز آنکه رسول‌خدا (ص) گفت : « فکَیف لك بِلاالٰه الّاالله ؟ » .

---

۱ ـ نسخهٔ ج : بیستاد .

« یا ایّها الّذین آمَنوا اذا ضربتم فی‌سبیلِ اللّه ». ضرب در زمین ، جایها است در قرآن ، وآن رفتن‌مسافراست . میگوید : هنگامی که درسفربید(۱) جائی‌در زمینی ، « فتبیَّنوا » نیك بررسید ، و نگاه کنید . **حمزه** و **کسائی** و **خلف** فتَثَبّتوا خوانند ، بالثّاء والباء والتاء ، مِن‌الثبات ، والتّثبّت التأنّی ، وهوضدّ العجلة . تقول‌العرب : تَثَبّتْ فی امرك ای لاتعجل ، والمعنی : اُرفُقوا ولا تعجلوا . میگوید : برجای خویش باشید و مشتابید ، وتأنّی فرو مگذارید . باقی قرّا « فتَبیَّنوا » خوانند بالباء والیاء والنون ، وهو قریب مِن‌الأوّل ، وقد جاء : « انّ‌التّبیُّن مِن‌اللّه ، والعجلة من‌الشیطان » فمقابلة التّبیّن بالعجلة تدلّ علی تقاربهما .

اگر کسی گوید : این تبیّن‌وتثبّت که درآیت است هم درسفرواجب است وهم درحضر ، وفرق نیست ، پس چه معنی را بسفر مخصوص کرد ؟ جواب آنست که این حادثه درسفر افتاد ، ازین جهت در حضر مخصوص کرد ، و سفر برحضر تنبیه میکند ، همچنانکه ربّ‌العزّة رهن درسفر مخصوص کرد ، گفت : « و اِن کنتم علیٰ سفرٍ ولم تَجِدوا کاتباً فَرِهانٌ‌مقبوضةٌ » ، وآنکه سفر تنبیه داد برحضر ، تا حکم‌رهن درسفر وحضر یکسان گشت . اینجا هم چنانست .

« ولاتقولوا لِمَن اَلقیٰ الیکمُ‌السّلامَ » ـ بی‌الف قراءت **مدنی و شامی و حمزه** است ، ومعنی « سَلَم » استسلام و انقیاد است . چنانکه جائی دیگر گفت : « و اَلقَوا الی‌اللّه یومئذٍ السَّلَم » ، میگوید : مگوئید کسی را که باشما قتال‌نکند و شما رامنقاد شود : « لستَ مؤمناً » که تومؤمن نه ای . باقی قرا السّلام خوانند بالف ، و هوالتّحیّة . مرادآنست که: مگوئید کسی‌را که بتحیّت مسلمانان شما را تحیّت کرد، یعنی برشما سلام کرد، وشما را گفت که من مسلمانم : « لستَ مؤمناً» که تو مؤمن‌نه‌ای ، وآمن کرده نه‌ای ، آنچه ظاهر کرد ازاسلام ازو بپذیرید ، وشمشیراز وی بردارید .

---

۱ ـ نسخهٔ ج : باشید .

« تبتغون عرَضَ الحیوةِ الدّنیا » ـ یعنی : وأنتم تبتغون . عرض اینجا گوسفندان **مرداس** است که **اسامه** براند . « فعِندالله مَغانمُ کثیرةٌ » ـ این مغانم هم غنیمتهای دنیوی است که از کافران بامسلمانان افتد ، وهم ثواب آن جهانی ، یعنی نعیم بهشت باقی ، وملك جاودانی . از **ابن‌عباس** روایت کنند که گفت : حرّم‌الله علی‌المؤمنین أن یقولوا لِمَن شهد أن‌لااله الاالله ، لستَ مؤمناً ، کما حرّم علیهم المیتة ، فهو آمن علی‌حاله و دمه ، فلاتردّوا علیه قوله .

« کذٰلك کنتم مِن قبلُ فمَنَّ‌اللهُ علیکم » ـ این حجت است بر **قدریان** که الله‌تعالی منت نهاد برمؤمنان ازمیان خلق بآن توفیق که ایشانرا داد ، تا ایمان آوردند ، و راه هدی یافتند . واگرچنان بودی که قدریان گفتند که : الله‌تعالی همه خلق را ازبهر ایمان آفرید ، پس چه معنی دارد اختصاص ایشان بمنّت از میان‌خلق؟ چون خلق همه یکسان باشند ، درهمه معانی ، تخصیص توفیق ومنت نباشد . لا بلکه این تخصیص هست ، که ربّ‌العزّة گفت : « فمنَّ‌الله علیکم » ـ منت نهاد الله برشما که ازمیان خلق شما را برگزید ، وتوفیق داد شما را تا ایمان آوردید ، و راه حق یافتید .

« لایستوی القاعدون » ـ این آیت درفضل مجاهدان است ، وافزونی درجات ایشان‌بردرجات‌دیگر مسلمانان . وقعود درین آیت تخلف‌است ازجهاد ، چنانکه‌جائی دیگر گفت : «وقیل‌اقعُدوا»، « فَرِحَ المخلّفون بمقعَدهم »، « ذَرنانَکُن مع‌القاعدین »، « وقعدالّذین کذبوا الله ورسوله » . این‌همه تخلّف است ازجهاد ، نه قعود حقیقی‌است برعجز . چون این آیت آمد ، **عبدالله‌بن ام‌مکتوم‌بن عمر** و مؤذن **مصطفی** (ص) و **عبدالله‌بن جحش** وهردو نابینا بودند گفتند : یا رسول‌الله ربّ‌العزّة فضل مجاهدان برقاعدان می‌نهد ، وبندگانرا بجهاد میفرماید ، وحال‌ما اینست که می‌بینی ومیدانی ،

و ما راآرزوی جهاد است . درآن حال **جبرئیل** آمد و عذر ایشان آورد : « غیرُاولِی الضَّرر». غیر بر نصب ، قرات **مدنی وشامی و کسائی** است ، بر معنی استثنا ازقاعدان . یعنی : « لاَیستوی القاعدون غیرُ أولی الضَرر » و روا باشد که نصب علی‌الحال‌باشد . باقی قرّاء غیر برفع خوانند برصفت قاعدان . و معنی ضرر عمی است ، و ضریر اعمی است .

مصطفی (ص) آن ساعت ران خود را برران **زیدثابت انصاری** داشت ، و املا میکرداین آیت ، تا وی مینوشت براستخوان کتف . گفتا : **جبرئیل** بروی درآمد، و وحی میگزارد . **زید** گفت که : اثروحی پای مبارک‌ش پای مرا خرد کرد از گرانی وحی . تا این‌عذر **ابن‌ام‌مکتوم** فروآورد : وهو قوله « غیرأُولی الضَرر » ، و درمیان هردو کلمه‌نهاده‌اند . پس **ابن ام‌مکتوم** بازنماند ازغزا ، وبهرغزائی‌بیرون‌شدی ، و گفتی: اِدفعوا اِلیّ اللّواء و اَقیمونی بینَ‌الصَفّین فاِنّی لااستطیع ان اَفِرَّ . آخر او را **بقادسیه** در حرب **عجم** بکشتند و لوای سیاه باوی .

« فضَّلَ‌اللّهُ المجاهدینَ بأموالهم و اَنفُسهم علَی‌القاعدین درجةً » ــ این قاعدان اینجا اصحاب‌عذراند . هرچند که درهمت و نیت برقصدجهاد اند اما بدرجهٔ مجاهدان نه‌اند، که مجاهدان به یك درجه بالای ایشان‌اند ، ربّ‌العالمین گفت : این مجاهدان و این قاعدان معذوران چون **بولبابه** و **اوس‌ربیعه** و **عبدالله‌جحش** ، و جماعتی از انصار، میگوید : همه را وعدهٔ بهشت داده‌ام، وهو قوله :« وکُلّاً وعداللهُ الحسنی» . این حسنی درتفسیر **مصطفی** (ص) بهشت است . آنگه گفت : « و فضل‌الله المجاهدین علَی‌القاعدین اجراً عظیماً » ـ این قاعدان نامعذوران‌اند، ربّ‌العزّة مجاهدانرا برایشان افزونی داد ، بدرجتها . چنانکه گفت : « درجاتٍ منه و مغفرةً و رحمةً ». **ابن‌جریح** گفت : الدّرجة علیٰ اولی‌الضَرر، والدّرجات علی‌غیر اُولی‌الضَرر . روی **ابوهریرة** قال :

قال النبیّ : «مَن آمن باللّه ورسوله ، و اَقام الصّلوٰة ، و آتی الزّکوٰة ، وصامَ رمضان ، کان حقّاً علی‌اللّه ان یُدخله الجنةَ ، هاجر فی‌سبیل‌اللّه اوجلس حیثُ ولدته امّه » . قالوا : یارسول‌اللّه افلا تُخبرالناسَ ؟ قال : « انّ فی‌الجنّة مائة درجةٍ اعدّها اللّه للمجاهدین فی‌سبیله ، بین‌الدّرجتین کمابینَ‌السّماء والأرض ، فاذا سألتمُ‌اللّه فسئلوه الفردوس ، فهو وسط‌الجنة و اعلی الجنة ، وفوقه **العرش** ، ومنه تفجّرانهار الجنّة» .

و گفته‌اند : این درجات اعمالست دردنیا . اسلام درجه‌ایست ، وهجرت دراسلام درجه‌ای ، وجهاد درهجرت درجه‌ای ، وقتل درجهاد درجه‌ای . ربّ‌العالمین ویرا بهر درجه‌ای‌فردا دربهشت‌درجتها دهد. و آنکه‌آن درجتها که اللّه‌دهد بِه است ونیکوتر ، چنانکه گفت : « ولَلآخرة اکبر درجاتٍ وأکبر تفضیلاً » .

قوله : « انّ الّذین توفّیٰهُمُ الملائکة » ـ این آیت درشأن قومی‌است ازمشرکان **مکه** . روز **بدر** ایشان‌را بروی **مصطفی(ص)** آوردند بجنگ ، و ایشان شهادت گفته بودند در نهان ازمشرکان ، وبهجرت نیامدند ، وعـذر نداشتند در تخلّف ، ومشرکان درایشان‌تهمت داشتند که شهادت گفته‌اند. ایشانرا برغم بجنگ آوردند، کشته‌شدند در میـان مشرکان : **قیس بن الولیدبن المغیرة** ، **و الولیدبن عتبة بن ربیعة** ، و **قیس بن الفاکه بن المغیرة** ، و **عمرو بن امیة بن سفیان** ، و **العلاءبن امیة بن خلف** . ایشانند که ربّ‌العالمین حکایت میگوید از ایشان که : چون مردم برهم رسیدند ، و قلّت مسلمانان دیدند، گفتند : «غرّ هٰؤلاءِ دینُهم » . ربّ‌العالمین ایشانرا میگوید : «توفّیٰهمُ الملائکة» فریشتگان‌چون‌ایشان‌را می‌میرانیدند. ملائکه اینجاملک‌الموت است تنها ، که وی برقبض‌روحها موکّل‌است ، وجای دیگرمیگوید: «قُل‌یتوفّیٰهم ملکُ‌الموت الّذی وُکِّلَ بکم » ، و در لغت عرب خطاب جمع بیاید که مراد از آن واحد بود ، کقوله تعالی: « ان نحن ...» ، ولا نَشُکُّ اَنّ‌اللّه سبحانه واحدٌ لاشریک له .

« ظالمی انفسِهم » ـ نصب است برحال، یعنی : تَوَفّیهمُ الملائکة فی حال ظلمهم وشرکهم. « قالوا فیمَ کنتم » ـ فریشته ایشان را گفت شما درچه بودید ؟ این سؤال توبیخ است وتقریع، و روا باشد که گویند : معنی آنست که : فیمن کنتم ؟ شما در کدام قوم بودید ؟ درمشرکان یا درمسلمانان ؟« قالوا کُنّا مستضعَفین » ـ ایشان جواب دادند که ما در زمین **مکه** مقهوران وعاجزان بودیم، طاقت اظهار ایمان نداشتیم، و ما را بکراهیت با خود بیرون آوردند بجنگ . فریشتگان گفتند : «ألم تَکُن ارضُ الله واسعةً فَتُهاجروا فیها »؟ زمین **مدینه** فراخ نبود، و آمن نبود، تابآنجا هجرت کردید ؟! **سعید بن جبیر** گفت : « الم تکُن ارضُ الله واسعةً فَتُهاجروا فیها » قال اذا عُمل بالمعاصی فاخرج منها . و روی ان النبی قال :« مَن فرَّ بدینه مِن ارض الی ارض و اِن کان شبراً مِن الأرض استوجب به الجنّة . وکان رفیقُ ابیه ابراهیم ونبیّه محمد .

پس ربّ العالمین ایشانرا دروغزن کرد، بآنچه گفتند، وخبرداد پیغامبرخویش را که : ایشان استطاعت هجرت داشتند و نکردند، لاجرم مأوای ایشان دوزخ است : « فاُولٰئك مأویهم جهنّم وساءت مصیراً » ـ بدشدنگاهی که آنست . آنکه معذوران را استثنا کرد گفت : « اِلّا المُستضعَفین مِن الرّجال والنّساءِ وَ الوِلدان » ـ آنکس که اسلام صبی جائز دارد، این ذکر ولدانِ ویرا دلیل است و حجت . **ابن عباس** گفت : أنا و اُمی مِن الّذین لایستطیعون حیلةً ولایهتدون سبیلاً . و کنتُ غلاماً صغیراً . « لایستطیعون حیلةً »ـ یعنی : فی المال،« ولایهتدون سبیلاً » یعنی : لایهتدون طریقاً الیَ **المدینة** ، « فأولٰئك » یعنی اهل هٰذه الصّفة ، « عسَی الله ان یعفُوَ عنهم » ای یتجاوز عنهم ، لایعاقبهم فی اقامتهم عن الهجرة بعذر،« وکان اللهُ عفُوّاً غفوراً » .

این آیت دلیل است بربطلان قول **مرجی** که گفت : ایمان اقرار است وبس، که این قوم اقرار آوردند و اظهار آن کردند ، اما چون تصدیق باطن نبود و سرائر موافق قول نبود، آن اقرار ایشانرا بکار نیامد ، ومؤمن نبودند و نیز دراسلام هجرت

شرط بود ، تا آن وقت که **مکه** گشاده شد ، و این شرط درآن آیت است که : « و الّذین آمنوا ولم یُهاجروا » الآیة ، پس چون شرط هجرت با اسلام ایشان نبود ، اسلام ایشان پذیرفته نیامد .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « وما کانَ لِمؤمنٍ اَن یَقتُلَ مؤمناً » الآیة ـ خداوند بزرگوار، جبّار کردگار ، کارساز بنده نواز، کار ران نگهبان ، پوشندهٔ عیب عذرخواهان ، درگذارندهٔ جرم اَوّاهان ، درین آیت اظهار کرم خویش میکند ، و فضل و لطف خود به بندگان می‌نماید ، فعل خطا که برایشان رود کار آن آسان فرا میگیرد ، وایشان را عذر می‌نهد ، ونیز ایشانرا عاقله پذیر میکند ، تا اگر جنایتی برسبیل خطا افتذ عاقله از ایشان تحمل کنند ، و ایشانرا درآن ورطه بنگذارند . وچنانکه در شریعت عاقلهٔ هرکس پدید است درحقیقت هرقومی را عاقله‌ای است ، ومهینهٔ همه خلق و گزیدهٔ هردو کون **مصطفی**(ص)است که عاقلهٔ مؤمنان‌است، تیماربرایشان، وعذرخواه ایشان ، وفردا شفیع‌ایشان ، و به قال‌الله عزّوجلّ : « النبیّ اَولیٰ بالمؤمنین‌مِن‌انفسهم »، وهو المشاراليه بقوله (ص) : « مَن تَرک مالاً فلِوَرثته ، ومن ترک کُلاً اودَیناً فعلیَّ و اِلیَّ » .

وبعداز **مصطفی**(ص)چون‌بمقام اولیافرودآئی ،خاصگیان‌درگاه‌وشناسندگان الله عاقلهٔ مستضعفان امّت‌اند ، وپیران ومشایخ طریقت عاقلهٔ مریدان اند ، تا عیب ایشان بپوشند ، وثقل ایشان بردارند .

درین معنی حکایت کنند که **بوعمر نجید** در ابتداء ارادت خویش به مجلس **بوعثمان‌مغربي** بسیار رفتي ، وآن سخن **بوعثمان** در وی اثر کرد ، تا او را بتوبت

درآورد، و روزگاری برسیرت صالحان می‌رفت، وخدمت **بوعثمان** میکرد. آخر ویرا فترتی بیفتاد. و ازپیش **بوعثمان** بگریخت، و ازمجلس وی باز ماند، و **بوعثمان** هروقت دراندیشهٔ آن بود که تاویرا ببیند، ونصیحت کند، و ازآن **فترت باز رهاند**. آخر روزی **بوعثمان** بروی بازآمد، خجل گشت، و روی بر گردانید، وبراهی‌دیگر فرو رفت. **بوعثمان** همچنان ازپی وی میرفت تا بوی در رسید، **گفت**: ای بیچاره! از من چه گریزی؟ که من ترا بدخواه نه‌ام، و در چنین روز ترا بکار آیم، صحبت با کسی کن که‌داند که تومعصوم نئی، عیب بپوشد، وبارت بکشد، وشفقت بازنگیرد.

« وَمَن یَقتل مؤمناً متعمِّداً » الآیة ـ هر که شفقت از برادرمسلمان باز گیرد، و بهمت او را یاری ندهد، ونصیحت نکند، سعی است که درخون وی میکند، ناچار بدین نامهربانی مأخوذ گردد، و کمترین عقوبتی که ویرا کنند آنست که هرآنچه باز گیرد ازمریدان وبرادران خویش، هرگز برخورداری آن نیابد. به **داود** پیغامبر وحی آمد که **یاداود**: اذا رأیتَ لی‌طالباً فکُن له خادماً. ای **داود**! هر کجا طالبی بینی که لبیك عاشقی ازمیان جان ودل زده باشد، و رداء تجرید برافکنده، و ازار تفرید دربسته، ونعلین قصد در قدم همّت کرده، وسر در بیابان امید ما نهاده، بادلی پردرد، و رخسار پر گرد، غاشیهٔ همت وی بردوش خود نه، و چاکروار در رکاب طلب او برو، که او از نزدیکان ماست، تقرّبی کن بدو، وجای ساز در دل او، که من بردل چنین کس اطلاع کنم، و هر کرا در دل وی جای بینم او را بدوست گیرم.

« یا ایها‌الّذین آمنوا اذا ضربتم فی‌سبیل‌الله فتبیّنوا » الآیة ـ از روی اشارت میگوید: چون‌بسفری بیرون شوید، بدان شوید که بدوستی‌ازدوستان خدا دررسید، تا مونس روزگار وشاهد دل وجان شما بود، وچندانکه روید هیچ ازطلب میاسائید،

وقدم جهدباز پس منهید، که ایشان ضنائن(۱) در گاه عزت‌اند، ومقبول حضرت الهیت‌اند، نه هر کسی بیندشان، نه هر دیدهٔ دریابدشان. چون یافتید، گوش دارید، چون دیدید لزوم گیرید، که روشنائی دل درمشاهدت ایشان‌است، وسعادت ابد درصحبت ایشان. پیرطریقت جنید را پرسیدند قدّس‌الله‌روحه که دو رکعت نمازتطوّع دوست‌تر داری که بگزاری یایك‌ساعت مشاهدهٔ درویشان؟ گفت: یك‌ساعت مشاهدت درویشان، زیرا که مشاهدت درویشان‌محبت خداست، که میگوید: «وجبتْ محبّتی للمتحابّین فیَّ والمتزاورین فیَّ». ومحبت خدای بدست آوردن عین فرض است. این‌چنین فرض بگذاشتن و نافله برداشتن کار زیرکان و سیرت جوانمردان نبود.

«لا یَستوی القاعدون مِن‌المؤمنین» الآیة ـ مدح غازیان است، وجلوه گری جان جانبازان ایشان، در دو جهان برعالمیان، و ترغیب مؤمنان تا روز جاودان، و نه خود اینست، که درقرآن بسیار جایگه ذکر غازیان است، و اشارت بفضل ایشان، و ذکر اعمال واحوال و ثواب ودرجات ایشان، وبیان ساز و آلات وضرورات ایشان: اسپ غازی را گفت: «والعادیاتِ ضبحاً» الآیة، سلاح غازی را گفت: «وَاَعِدّوا لهم مَا استطعتم مِن قوّة»، ونفقهٔ غازی: «ولایُنفقون‌نفقةً صغیرةً ولا کبیرةً»، صف غازی: «یُقاتِلون فی‌سبیله صفاً»، نماز غازی: «و اِذا کنتَ فیهم فَاَقمتَ لهم الصّلوةَ»، تعب غازی: «ذلك بأنّهم لایُصیبهم ظَماٌ ولا نَصَبٌ»، نفیرغازی: «اِنفِروا خِفافاً و ثِقالاً»، وعدهٔ غازی بنیکوئی: «قُل‌هل تربَّصون بنا الّا احدَی الحُسنَیَین»، خروج‌غازی و مرگ غازی: «ومَن یَخرج مِن بیته مهاجراً الیالله و رسوله ثم‌یدرکه الموت فقد وقع اجرُه علی‌الله»، تسلیت غازی: «اِن یمسَسْکم قرحٌ فقدمسَّ القومَ قرحٌ مثله»، شجاعت غازی: «فماوَهَنوا لما اصابهم فی‌سبیل‌الله»، وفاء نصرت غازی: «سنُلقی فی‌قلوب الّذین کفروا الرّعبَ»، توکلّ غازی: «الّذین قال لهم النّاس انّ

۱ ـ ضنائن‌الله، خاصان خلق‌خدا، و درحدیث آمده: انّ‌لله ضنائن من‌خلقه یحییهم فی‌عافیة ویمیتهم فی‌عافیة. (منتهی‌الارب)

النّاس قدجمعوا لکم فَاخشَوهم فزادَ هم ایماناً و قالوا حسبُنااللهُ و نِعمَ الوکیل »، اجابت خدای مر دعاء غازی را : « اِذ تستغیثون ربَّکم فَاستجاب لکم » الآیة، ادب در آموختن مرغازی را : « ولا تَنازَعوا فَتَفشلوا وتذهبَ ریحکم وَاصبِروا »، باد که غازی‌رانصرت دهد : « فَارسلنا علیهم ریحاً وجنوداً لم‌تَروها ». خواب که غازی‌رانصرت کند: « اذ یُغَشّیکمُ النُّعاسُ اَمَنَةً منه »، دفع دشمن ازغازی و درحمایت خدای‌بودن غازی‌را گفت : « لاغالبَ لکمُ الیوم مِن‌النّاس و اِنّی جارٌ لکم » الآیة.

و ازشرف غازی‌یکی آنست که چون غازیان صفها بر کشند، و درمعارك‌ابطال بایستند، ربّ‌العزّة گوید: « ملائِکتی اِطّلعوا فَانظُروا الیٰ عبیدی‌قد ترکواالمال‌والثروة، وأقبلوا الیَّ شاهرین‌اسیافَهم علی اعناقهم، فهم‌یقولون لِاَقوام یأکلون رزقی ویعبدون غیری : قولوا لااِلـه اِلّاالله. اما وعزّتی‌وجلالی وعظمتی، لکم‌عندی ثمارات‌ٌ کراماتٌ، لَاَغفرنّ لکم ما اَذنبتم، بأوّل قطرةٍ مِن دمائکم، ولَاُحلَنّ علیکم حُلَلَ الایمان، ولَاومننّکم مِن‌الفزَع الأکبر، ولَاُجیرنّکم‌من‌ضغطة القبر، ومن‌فتنة المحیا والممات، ولَاَبعثنّکم یوم القیامة شاهرین اسیافَکم‌علیٰ اعناقِکم، تشخَب اوداجکم، فلاتحجُبون حتی تَقفِوا بین یَدَیَّ، اَضحك الیکم، انّی اذا ضحکتُ الیٰ عبدٍ فلاحسابَ علیه ».

وعن **علی بن ابی‌طالب** (ع) قال : قال‌رسول‌الله (ص) : « من تَکفّل لی‌بأهل‌بیت غازٍ فی‌سبیل‌الله عزّوجلّ، حتّی یُغنیَهم، و یَکفیَهم عن‌النّاس و یتعاهدَهم، قال‌الله له یوم‌القیامة : مرحباً بمَن اطعمنی وسقانی و کسانی و اَعطانی. اُشهد کم یاملائکتی‌انّی قد اَوجبتُ له کرامتی، فما یدخل‌الجنّة احدٌ اِلا اَغبطه لمنزلته مِن‌الله عزّوجلّ ».

۱۸ ـ النوبة الاولی

قوله‌تعالی : « وَمَنْ یُهاجِر فی سَبیلِ اللهِ » وهر که هجرت کند درسبیل خدا، « یَجِدْ فِیا لَاَرضِ » یابد در زمین، « مُراغَماً کَثیراً » زیش گاهی و کام گاهی‌فراوان،

« وَسَعَةً » و فراخی [درتوان و در روزی] ، « وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ » و هـر كه از خانهٔ خود بيرون آيد ، « مُهاجِراً اِلَى اللهِ وَ رَسُولِهِ » هجرت كننده بخدای و رسول وی ، « ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ » آنكه مرگ ويرا دريابد ، « فَقَدْ وَقَعَ اَجْرُهُ عَلَى اللهِ » مزد وی برخدای افتاد ، « وَكانَ اللهُ غَفوراً رَحيماً (١٠٠) » و خدای آمرزگـار است بخشاينده هميشه‌ای .

« وَ اِذا ضَرَبْتُمْ فِي الْاَرْضِ » وچون مسافربيد(١) درزمين، « فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ » نيست بـرشما تنگی ، « اَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلوٰةِ » كه كوتاه كنيد لختی از نماز ، « اِنْ خِفْتُمْ » اگر در بيم بيد(٢) و ترسيد ، « اَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذينَ كَفَرُوا » كه كافران بر گزند شما دست يابند ، « اِنَّ الْكافِرينَ كانُوا لَكُمْ عَدُوّاً مُبيناً (١٠١) » كه كافران هميشه شما را دشمن آشكارا بودند .

« وَ اِذا كُنْتَ فيهِمْ » وهنگامی كه تو درميان ايشان باشی [كه از دشمن در بيم باشند] ، « فَاَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلوٰةَ » وخواهند كه نمازايشانرا بپای‌داری ، « فَلْتَقُمْ طائِفَةٌ مِنْهُم مَعَكَ » تا گروهی از ايشان باتو درنماز ايستند ، « وَلْيَأْخُذوا اَسْلِحَتَهُمْ » و تا سلاحهای خويش بر گيرند [و آنان كه در نمازاند شما را می كوشند] ، « فَاِذا سَجَدوا فَلْيَكونوا مِنْ وَرائِكُمْ » چون اينان كه در نمازاند يك ركعت كرده باشند و ازهردو سجود فارغ شده ، برابر(٣) دشمن‌شوند، « وَلْتَأْتِ طائِفَةٌ اُخرىٰ لَمْ يُصَلّوا » وتا گروهی ديگر آيند كه نماز نكردند ، « فَلْيُصَلّوا مَعَكَ » نماز كنند باتو ، « وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ اَسْلِحَتَهُمْ » وتا از دشمن برحذر می‌باشند وسلاح بر گـيرند ، « وَدَّ الَّذينَ كَفَرُوا » دوست‌می‌دارند كافران ، « لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ اَسْلِحَتِكُمْ وَاَمْتِعَتِكُمْ » اگر شماغافل‌شيد(٤)ازسلاح‌خويش‌و كالای‌خويش، « فَيَميلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً واحِدَةً » يك گشتن بازی نمودن بگزند يا زيان ، « وَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ » وبرشما تنگی نيست ، « اِنْ كانَ

١ و٢ نسخهٔ ج : باشيد . ٣ ـ نسخهٔ الف : وا برابر . ٤ ـ نسخهٔ ج : شويد .

بِكُمْ اَذىً مِنْ مَطَرٍ » اگر شما را رنج بود از باران [که می‌بارد] ، « اَوْ كُنْتُمْ مَرْضىٰ » یا بیماران بید(١) [که از سلاح بر گرفتن گرانبار شید(٢)] ، « اَنْ تَضَعُوا اَسْلِحَتَكُمْ » [تنگئی نیست] که سلاحها بنهید درنماز ، « وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ » وحذر خویش از دشمن خویش میگیرید ، « اِنَّ اللّٰهَ اَعَدَّ لِلْكافِرينَ » خدای بساخت کافران را ، « عَذاباً مُهيناً (١٠٢) » عذابی خواری نمای .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « وَمَنْ يُهاجِر فی سبيل اللّٰه » الآية ـ یعنی : فی طاعة اللّٰه ، « يَجِدْ فی الأرض مُراغماً كثيراً » یعنی : متحوّلاً عن الكفر ، « وسعةً » فی الأرض . و بوعبیده گفت : مراغم ومهاجر هردو یکسانست ، یقال : راغمتُ قومی وهاجرتهم ، وأصل این آنست که مرد مسلمان شود ، از قوم خویش بخشم بیرون آید ، از ایشان ببرد ، و هجرت کند . پس آن بیرون آمدن وی مُراغَمه گویند ، و رفتن برسول خدا هجرت گویند . باین قول راغمتُ بمعنی عادیتُ است . و گفته‌اند : اصل این از رغام است ، و رغام خاکست ، و رغم انفه ازین گرفته‌اند ، راغمتُه ای هاجرتُه فلم اُبالِ ، وان رغم انفه ، ای لصق بالتراب انفه . و گفته‌اند : مراغمه زیستن است و گشتن در زمین بکام ، رغداً(٣) وغدقاً ومراغماً همه متقارب‌اند ، برجمله معنی آنست که : هر که قصد هجرت دارد جای هجرت یابد ، چون بزمینی نتواند بود بزمینی دیگر شود . چون جائی بکام و مراد خویش زندگانی نتواند کرد ، فرا جائی شود که بکام و مراد خویش زندگانی تواند کرد ، ولهذا قال بعضهم و انشدوا :

اذا كُنتَ فی دار يُهِينُكَ اهلها ... ولم تَكُ مكبولاً فتحوَّلِ

و انشدوا :

١ ـ نسخهٔ ج : باشید . ٢ ـ نسخهٔ ج : شوید ٣ ـ نسخهٔ الف : رغماً .

اذا نَبَتِ المنـازلُ فالرّحيلُ ولـم يرعَين حقّك فالبديل
اذا كان العطاءُ على مكاسٍ ابیٰ لی اخذُه الخُلقُ الجميل
ولی رزقٌ الـیٰ اجلی مُعدّ تضمّنه لیَ الملكُ الجليلُ

« و مَن يخرُج مِن بيته » ـ سبب نزول این آیت گفته‌اند که **اکثم بن صیفی** بود ، حکیم عرب . و گفته‌اند : **ضمرة بن العیص** بود ، و گفته‌اند ، مردی بود از **بنی لیث** ، **حبیب بن ضمره** . و قیل **جندع بن ضمره** . این مرد بیمار شد در **مکه** ، و اثر مرگ برخود بدید ، پسران داشت ، ایشانرا گفت : مرا بیرون برید هجرت را . گفتند : توبیماری وعاجز ، وبرهلاك مُشرف . گفت : رواست تا اگربمیرم باری مهاجر میرم . پسران وی او را سریری ساختند ، و اورا بر گرفتند ، چون به **تنعیم** رسید ، ویرا اجل آمد ، دست راست بردست چپ زد و گفت : اَللّهمّ هٰذه لرَسولك ، اُبایعك علی ما بایَعك علیه رسولك . این بگفت و از دنیا بیرون شد . خبر با اصحاب **رسول خدا** رسید ، گفتند : اگر به **مدینه** رسیدی مزد وی تمام بودی . ربّ العالمین درشأن وی این آیت فرستاد : « وَمَن یخرُج من بیته مهاجراً الی الله ورسوله ثمّ یُدرکه الموتُ » یعنی : قبلَ بلوغه الیٰ مهاجره ، « فقد وقع اجره علی الله » ای : وجب ثوابُه علی الله ، بایجابه ذٰلك علی نفسه ، فضلاً من الله .

« وکان الله غفوراً » ـ یعنی : لما کانَ منه فی حالِ الشرك . « رحیماً » ـ بما کان منه فی الاِسلام .

« و اِذا ضربتم فی الأرض فلیس علیکم جناحٌ اَن تقصُروا مِن الصّلوٰة » ـ این مِن ، مِن تبعیض است ، که قصر از پنج نماز در سه نماز روا است ، و روان ، یقـال : قصرَ الصّلوٰةَ وقصَرها و أقصرها ، هرسه بمعنی یکسانند .

« اِن خِفتم اَن یَفتِنَکُمُ الّذین کفروا » ـ این « خفتم » منسوخ است بسنّت ، که

رسول‌خدا(ص) قصر کرد در امن، **عمر خطاب** ویرا گفت: ما بالُ القصروقدأُمنّا ؟ این قصر کردن چیست که آمن گشتیم ؟ جواب داد ویرا: صدقةٌ تصدّقَ اللهُ بها علیکم، فَاقبلوا صدقته.

فصل

بدان که قصر جز در سفر روا نیست، وسفر برچهار ضربست: سفرواجب‌چون حجّ وعمره و جهاد، وسفرطاعت چون زیارت پدر و مادر، وسفر مباح چون تجارت و نزهت، و سفر معصیت چون راه زدن و دزدی کردن. و قصر در همه جائز است مگر درسفر معصیت، و بمذهب **ابوحنیفه** در سفر معصیت نیز رواست. و این‌آیت که دلیل قصر است، درسفر واجب‌آمده است، و سفرطاعت وسفر مباح بدان ملحق است، واحکام که بسفر تعلّق‌دارد برسه ضربست: یکی آنست که بسفردراز مخصوص است. چون قصر وفطر و مسح بر موزه سه شبان روز، و دوم آنست که در سفردراز و کوتاه هردو روا است، چون نماز نافله بر راحله، وتیمّم و مردار خوردن بوقت ضرورت، وترك جمعه. حکم سیوم جمع است میان دو نماز. قول قدیم **شافعی** آنست که درسفر کوتاه روا است، و بقول جدید جز درسفر دراز روا نیست. وسفر دراز چهار برید است، هربریدی چهارفرسنگ، هرفرسنگی سه میل بهاشمی، هر میلی دوازده هزارقدم، جمله شانزده فرسنگ باشد، چهل‌وهشت میل. و درخبر است از رسول‌خدا(ص) که گفت: «یا اهل **مکه** لاتقصُروا فی‌اقلّ مِن‌اربعة بُردٍ» ذلك من **مکة** الی **عسفان** او **الطائف**. «بُرد» جمع برید است، یقال‌برید و بُرُد، کما یقال‌سبیل وسُبُل، ونذیر و نُذُر. و بریدی دوازده میل باشد چنانکه گفتیم، وبمذهب **ثوری** و اصحاب رای حدّ مسافت قصرسه مرحله است، بیست و چهار فرسنگ.

و بمذهب **اوزاعی** یك مرحله هشت فرسنگ ، وبمذهب **داود** : قصرو فطر در سفر دراز و کوتاه مباح است . وقصر بمذهب **شافعی** رخصتی‌است و نه واجب است ، خلافاً لاصحاب‌الرای و **مالك** . **عائشه** گفت : « کلّ ذٰلك قدفعل رسول‌الله(ص) ، قَصَر ذٰلك فی‌السّفر وأتمّ . و دلیل بر آنکه واجب نیست قوله تعالی : « وَإذا ضربتم فی‌الأرض فلیس علیکم جناحٌ أن‌تقصروا مِن‌الصّلٰوة » ، و این‌حد اباحت و رخصت است ، نه حد ایجاب . وهرچند که واجب نیست ، ومسافـر در اتمام وقصر مخیّر است ، امّـا قصر فاضل‌تراست وپسندیده‌تر . اوّل‌نمازی که رسول‌خدا (ص) درآن قصر کرد نمازدیگر بود ، **بعسفان** در غزاة **بنی‌انمار** .

و ابتداءِ قصر آنکه کند که از بناهای شهرخویش یا ده خـویش بیرون شود ، اگرچه از میان کشت‌زار و رزان که بشهر متصل بـود بیرون نشده باشد ، روا است . و بدوی که در بادیه نشیند همچون حضری‌است که درشهر نشیند ، چنانکه حضری را درشهرخویش قصر نرواست ، بدوی را درحلّهٔ خویش‌نرواست ، اگر از حلّهٔخویش بیرون شود ، بقصد جائی که مسافت آن شانزده فرسنگ باشد قصر کند . و ابتداء قصر آنکه کند که ازآن حَیّ وخیمهای‌آن حَیّ بیرون شود . و نمازی که درآن قصر کند باید که بوقت خویش بادا ، نه بقضا ونیّت قصر کند . و اقتدا بکسی نکندکه نماز تمام‌کند ، اگر کند پس ویرا نیز تمام باید کرد .

« و إذا کنتَ فیهم » ـ یعنی : فی‌المؤمنین فی‌غزواتهم وخوفهم ، « فأقمتَ لهم الصَّلوة فَلْتقم طائفة منهم مَعَك » . **ابن‌عباس و جابرعبدالله انصاری** گفتند که : مشرکان رسول‌خدا (ص) ویارانرا دیدند که چون وقت نماز می‌درآمد ، همه یکبار برنماز میخاستند ، و **رسول**خدا (ص) ایشانرا امامی میکرد ، وفترت وتقصیر درآن روا نمیداشتند . ایشان گفتند : این‌نمازبرایشان گرامی‌ترازفرزند ایشانست ، اکنون

چون هنگام نماز درآید، وبدان مشغول شوند، ما برایشان دست یابیم. چون ایشان این همّت کردند، ربّ‌العالمین این آیت فرستاد در بیان نماز خوف: «و اِذا کنت فیهم فَاَقمتَ لهم الصّلٰوة».

و بدان که نماز خوف برسه گونه است: از آنکه رسول خدا سه‌بار نمازخوف کرده، هربار بوجهی وصفتی دیگر، برحسب حال ضرورت. اول‌بار **بعسفان**، جائی است میان **مکه ومدینه**، باکافران جنگ میکرد، وکافران دویست مرد بودند، ودر سمت قبله بودند، وهیچ ساتر نبود میان فریقین. رسول‌خدا (ص) مسلمانان را دو صف‌ساخت، وایشان هزارو چهارصد مرد بودند، همه درنماز شدند با امام، و رکوع کردند بهم، چون بسجود رسیدند صف دوم سجود کردند، و صف اوّل که بدشمن نزدیکتر بودند ایشانرا میکوشیدند، وپاس میداشتند. پس چون امام برخاست با صف دوم، آن صف اوّل نیز سجود کردند، و در قیام بامام در رسیدند. بر کعت دوم. همه بهم رکوع کردند، وصف اول با امام درسجود شدند، و صف دوم ایشانرا میکوشیدند، چون امام با صف اول با تشهدآمد، آن صف دوم که کوشوان بودند، سجود کردند، وبامام در رسیدند درحال‌تشهد. پس همه بهم‌سلام باز دادند. اینست معنی خبر **ابن‌عباس** در نماز خوف به **عسفان**. نوع دوم نماز خوف است که رسول‌خدا (ص) به **ذات‌الرقاع** کرده است، که دشمن‌نه برجهت قبله‌بود، مسلمانان را دو فرقت ساخت: یك فرقت برابر دشمن فرستاد، تا سلاح بر گرفتند، و پاس میداشتند، ویك فرقت با امام دور شدند چندانکه تیر دشمن بدیشان نرسید. امام یك رکعت نماز کرد با ایشان، چون با قیام شد امام در رکعت دوم، مأمومان نیّت مفارقت کردند، وفاتحه وسورتی کوتاه برخواندند، و آن یك رکعت که باقی بود زود بگزاردند، وسلام بازدادند، و امام همچنان در قیام انتظارمیکشید، تا اینان

واپیش دشمن شدند، وآن فرقت که برابر دشمن بودند باز آمدند، و نماز خود در نماز امام بستند، وآن یك رکعت که باقی بود امام بایشان بگزارد، وچون بتشهّد رسید، امام تشهّد دراز در گرفت، و ایشان بی‌آنکه نیّت مفارقت کردند آن رکعت دوم باز آوردند، و بتشهّد درامام رسیدند، وآنگه همه بهم سلام باز دادند. اینست معنی خبر **خوات جبیر**، که از پدر روایت کرده از **مصطفی** (ص) که به **ذات‌الرقاع** نماز خوف چنین کرد.

نوع سیوم نمازخوف که رسول‌خدا (ص) به **بطن‌نخله** کرد. مسلمانان را دو فرقت کرد، همچنانکه در **ذات الرقاع**. پس هردو رکعت نمازبایك فرقت بگزارد، وسلام باز داد، و اینانرا برابر دشمن فرستاد بگوشوانی (۱)، وآن فرقت دیگر آمدند، و رسول‌خدا دیگرباره هردو رکعت با ایشان بگزارد به تنفّل، چنانکه‌آن فرقت دوم فریضه میگزاردند، ورسول خدا نافله. و اگر این نماز درحضر باشد، امام بافرقت اوّل چهار رکعت بگزارد نیّت فرض، و بافرقت دوم چهار دیگربگزارد نیّت نافله. اینست معنی خبر **بوهریره** که رسول‌خدا (ص) به **بطن‌نخله** نمازخوف چنین کرد.

یك نوع دیگر است نمازخوف که **بوحنیفه** اختیار کرده است، و تمسّك بخبر **عبدالله عمر** کرده است، وآن آنست که: امام مسلمانانرا دو فرقت کند، گروهی با امام در نماز شوند، وآن گروه دیگر اینان را میگوشند، چون اینان که در نمازاند یك رکعت کرده باشند، و از هردو سجود فارغ شده، وا پیش دشمن شوند همچنان در نماز، و هیچ سخن نگویند، وآن طائفه که گوشوانی(۲) میکردند آیند، با امام باقی نماز بکنند، تا نماز امام تمام شود، و سلام باز دهد. پس این

۱ ـ نسخهٔ ج: بنگهبانی. ۲ ـ نسخهٔ ج: نگهبانی.

طائفه همچنان در نماز و باسلاح بجای قوم بازشوند، و پاس میدارند، تا آنان باز آیند، و باقی نماز خویش هم بر آن جای تنها بگزارند، و باز گردند، و آن طائفهٔ دیگر آیند، و باقی نماز خویش همچنان گزارند تنها.

امّا برداشتن سلاح در نماز خوف در آن تفصیلی است. گفته‌اند که: سلاح بر پنج ضربست: سلاحی که برداشتن آن حرام است، و نماز بآن درست نیست، و آن آنست که نجاستی بآن رسیده باشد از خون یا غیر خون، یا تیری که پر آن از حیوانی باشد که نخورند. دوم سلاحی که برداشتن آن مکروه است، از آنکه مرد را گرانبار کند، وافعال صلٰوة بتمامی بجای نتواند آورد، چون جوشن ومغفر و مثل آن. سیوم سلاحی که برداشتن آن بیك قول مستحبّ است، وبیك قول واجب، که دشمن را بدان ازخود دفع کند، چون شمشیر و کارد و امثال آن. چهارم سلاحی است که دشمن را از دیگران بدان دفع کند، مستحبّ است داشتن آن چون کمان وتیر. پنجم سلاحی است که‌باندازهٔ جایگه توان‌داشت، و آن رمح است، اگر بحاشیهٔ صف بود که مردم را از آن رنج نبود مستحبّ است داشتن آن، واگر درمیان صف بود که مردم را از آن رنج بود کراهیت بود داشتن آن.

«ولاجُناحَ علیکم اِن کان‌بکم اَذیً مِن‌مطرٍ». **ابن‌عباس** گفت: رسول‌خدا(ص) در **بطن‌نخله** با **بنی‌انمار** جنگ کرد، وایشانرا بهزیمت کرد، ومال ایشان‌بغنیمت برداشت، وفرزندان ایشان بردگان گرفت، و دشمنان همه بگریختند، و پراکنده گشتند. رسول خدا و یاران آنجا ساکن شدند و بیارمیدند، و سلاحها بنهادند. پس رسول‌خدا (ص) تنها برخاست، و حاجتی را که درپیش داشت بگوشه‌ای بازشد، و وادی بازبرید، و در آن زیر درختی‌فرو آمد. جماعتی مشرکان بر کوه شده‌بودند، وکوه را بپناه خود کرده. درمیان ایشان یکی بود **عوف‌بن‌الحارث المحاربی**،

از دور نظر کرد ، رسول‌خدا (ص) را تنها دید در زیر آن درخت . شمشیر بر گرفت ، و آمد بقصد رسول‌خدا . رسول (ص) از آمدن **عوف** آگاهی نداشت ، تا ناگاه او را برسرخود دید ، ایستاده وشمشیر کشیده . گفت : یا **محمد** ! آن کیست که این‌ساعت ترا فریاد رسد ، و مرا از تو باز دارد ؟ رسول(ص) گفت : خدا است که مرا فریاد رسد ، و ترا از من باز دارد ، آنگه روی سوی آسمان کرد و گفت : « اللّهمَّ اکْفِنی عوفاً ! » بارخدایا کفایت کن این کار ، و**عوف** را ازمن بازدار . پس**عوف** آهنگ آن کرد که ضربتی زند ، ناگاه میان دو کتف وی زخمی رسید که بروی درافتاد ، و شمشیر ازدست وی بیفتاد ، رسول‌خدا برخاست ، وشمشیر بر گرفت و گفت :یا**عوف** ! آن کیست که این ساعت ترا ازمن نگه دارد ؟ و مرا ازتو بازدارد ؟ **عوف** گفت : هیچکس نیست مگر که تو خود نکنی . رسول‌خدا (ص) گفت : گواهی میدهی که خدا یکی‌است ، ومن بنده و رسول اوأم ، تا این شمشیر بتو بازدهم ، گفت : این‌یکی نمیتوانم ، لکن گواه باش که بعد ازین هر گز باتو جنگ نکنم ، و هیچ دشمنی را برتو یاری ندهم . رسول‌خدا (ص) شمشیر بوی بازداد ، **عوف** گفت : یا **محمد** ! والله که تو از من بهتری و جوانمردتری ! رسول (ص) گفت : « اَجل ، اُنَا احقُّ بذٰلك منک » آری من بدان سزاوارترم که کنم . پس**عوف** باصحاب خویش باز گشت ، و ایشان او را ملامت کردند ، که چون دست یافتی چرا این کار تمام نکردی ؟ وی قصهٔ خویش بگفت ، وهمه خاموش شدند ، و **رسول خدا** (ص) پیش یاران بازآمد و ایشان را ازآن خبر کرد ، و این‌آیت برایشان خواند :

« ولا جُناحَ علیکم اِن کانَ بکم اَذیً مِن مطرٍ اَو کنتم مرضیٰ اَن تَضَعوا اَسلِحَتکم » ــ قومی گفتند : این‌رخصت است درسلاح فرونهادن اندرنماز خوف ، که بقول‌بعضی سلاح برداشتن اندر نماز خوف فرض است ، ونیزرخصت است بعذربیماری

و باران، که سلاح‌فرو نهند، ازآنکه بیمار ازبرداشتن آن گرانبار و رنجور شود، و سلاح بباران تباه گردد.

آنکه گفت: «وخُذوا حِذرَکم» - برحذر باشید از دشمن، وهشیار باشید اندر نماز. نباید که اندر نماز ناگاه بسرشما رسند، و شما را غافل گیرند. «انّ‌الله اَعدَّ لِلکافرین» یعنی فی‌الآخرة، «عذاباً مُهیناً» یُهانون فیه.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «ومَن یُهاجر فی‌سبیل‌الله» الآیة - ربّ‌العالمین، خدای‌جهانیان، و دارندهٔ همگان، و دانای مهربان، درین‌آیت نشان رحمت از خود میدهد، ولطف خود با بندگان مینماید، و مؤمنان را برهجرت میخواند، و مهاجرانرا میستاید. و مهاجران سه گروه‌اند: گروهی از بهردنیا هجرت کنند، تجارتی درپیش گیرند، یا طلب معیشتی کنند، و هرچند که این کار درشرع مباح است، امّا بعاقبت نه‌پیدا که سربه چه بازنهد، وحاصل آن بچه بازآید، که **مصطفی** (ص) گفت: «حبُّ‌الدّنیا رأسُ کلّ خطیئةٍ»، ونیز گفته: «لاتتّخِذوا الضَّیعةَ فتَرغبوا فی‌الدّنیا». این مهاجر پیوسته در رنج و عنا است، و بدست دزدان گرفتار، وبرشرف هلاك! بطمع آنکه تا مباحی بدست‌آرد، فرضی بگذارد، وآنکه سوزد، و مایهٔ هردو بزیان‌آرد. یقول‌الله عزّوجلّ: «یُریدون عَرَضَ الدّنیا والله یریدُ الآخرة». گروهی‌دیگر زاهدان‌اند که هجرت ایشان از بهر عقبیٰ بود، و روش ایشان از روی معنی باشد، منازل طاعات بُرند، ومراحل عبادات بقدم همّت پیمایند، گاه حجّ کنند، وگاه غزا، که جهاد، وکه زیارت، که نماز، وکه روزه، که ذکرنام خدا، که فکر درآلاء و نعماء خدا. **مصطفی** (ص) از بهر ایشان گفته: «سیروا سبق‌المفرّدون». قالوا: یارسول‌الله

وما المفرّدون؟ قال: «المهتدون الّذين يهتدون بذكرالله، يضع الذكرُعنهم اثقالَهم، فيأتون يومَالقيامة خِفافاً». و ربّالعزّة در حقّ ايشان ميگويد: «ومَن ارادَ الآخرةَ وسَعىٰ لها سعيَها وهومؤمنٌ فأولٰئك كان سعيُهم مشكوراً».

سديگر گروه عارفان‌اند كه هجرت ايشان ازبهر مولى بود، و هجرت ايشان هم درنهاد ايشان بود، درپردهاى نفس‌هجرت كنند تا بدل رسند، وآنكه درپردهاى دل هجرت كنند تا بجان رسند، و آنكه در پردهاى جان هجرت كنند تا بوصال جانان رسند.

گفتم كجات جويم اى ماهِ دلستان؟
گفتا قرارگاه منست جان دوستان.

مردى پيش بويزيد بسطامى شد، گفت: چرا هجرت نكنى؟ و بسفربيرون نشوى تا خلق را فائده دهى؟ جواب داد كه: دوستم مقيم است، بوى مشغولم، بديگرى نميپردازم. آن مرد گفت آب كه دير ماند در جايگاه خود بگندد. بويزيد جواب داد كه دريا باش تا هرگز بنگندى. آنگه اين بيت بگفت:

أرَى الحُجّاجَ يُزجونَ المَطايا
وما أنا ذا مطايا الشوق أُزجي.
اذا ما كعبة قُصدتْ و حُجّتْ
فوجهُك قبلتي و إليك حجّي

«و إذا ضربتم فى‌الأرض فلَيس عليكم جناحٌ أن‌تقصُروا مِن‌الصّلٰوة». حكم قصر در فرض نمازاندر سفر، هرچند كه عموم خلق را تخفيفى و رخصتى است امّا اهل خصوص را چون قهرى و بعدى است از حضرت، لاجرم ايشانرا عوضى بازداد. هم در سفر اباحت نفل بر راحله يا پياده روى در سفرخود كرده، بى استقبال قبله،

تا بدانی که بر آن درگاه حجاب نیست، و بند نیست، و منع نیست، و دستوری مناجات بردوام هست، چنانکه خواهی. از روی اشارت میگوید: بندهٔ من! اگر قرب میخواهی اینك در گشاده، و بار داده، و منعی نه! و اگر بُعد میخواهی بر سبیل رخصت اینك ترا رخصت، و خشمی نه! اینست غایت کرم، و کمال لطف، حفظ سنّت وفا، وتحقیق معنی وِلا.

« و اِذا کُنتَ فیهم فَاَقمتَ لَهمُ الصَّلوةَ » الآیة ـ درین آیت دلالت روشن است که بنده مادام که تا یك نفس از اختیار باوی بود، حکم نماز از وی برنخیزد، نه در حال امن، نه درحال خوف، نه آن یك ساعت که سلطان حقیقت بروی مستولی بود، و وی درنقطهٔ جمع، ونه آن وقت که غلبات احکام شرع بروی روان بود، و وی در وصف تفرقت.

مردی در پیش **جنید** آمد و گفت: **نوری** چندین روزاست تا در غلبات وجد خویش برفته، و وَلَهی عظیم او را فرا گرفته، و سلطان حقیقت بروی مستولی شده، همانا که بنقطهٔ جمع رسیده. **جنید** گفت که با این همه در وقت نماز چونست وچه میکند؟ گفت چون وقت نماز درآید تکبیر بندد، و نماز بشرط خویش بگزارد، و درآن خللی نیارد. **جنید**: گفت الحمدللّٰه که شیطان بدو دست نیافتست، و راه بر وی نزده. آن دقت او عین حقیقت است، وحرکت او جمال طریقت است، ونفس او نقطهٔ جمع است

١٩ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: « فَاِذا قَضَیْتُمُ الصَّلٰوةَ » چون در بیم نماز خوف بگزارید، « فَاذْکُرُوا اللّٰهَ » خدای را یاد میکنید [درآمنی]، « قِیاماً » در [تندرستی] برپای،

« وَ قُعُوداً » و [در نالیدن] نشسته ، « وَعَلیٰ جُنوبِکُمْ » و [درناتوانی] برپهلو ، « فَاِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ » چون آمن گشتید و آرام یافتید ، « فَاَقیمُوا الصَّلٰوةَ » نمازبهنگام بپای دارید ، « اِنَّ الصَّلٰوةَ کانَتْ عَلَی الْمُؤْمِنینَ » که نماز برمؤمنان ، « کِتاباً مَوْقُوتاً (۱۰۳) » نبشته‌ایست واجب بهنگام .

« وَلا تَهِنُوا » و سست مگردید ، و فرو مایستید ، « فِی ابْتِغاءِ الْقَوْمِ » درجنگ جستن با دشمنان من ، « اِنْ تَکُونوا تَأْلَمونَ » اگر شما از زخم می درد یابید ، « فَاِنَّهُمْ یَأْلَمُون کَما تَأْلَمونَ » ایشان هم درد یابند چنانکه شما می درد یابید ، « وَ تَرْجُونَ مِنَ اللّٰهِ » و شما ازخدا آنچه امید دارید یاوید (۱) ، « ما لا یَرْجُونَ » و ایشان آن نیابند [که ایشان بیهوده اند و شما بیهوده نه‌اید] ، « وَ کانَ اللّٰهُ عَلیماً حَکیماً (۱۰۴) » خدای دانای است راست دان همیشه‌ای .

« اِنّا اَنزَلْنا اِلَیْکَ الْکِتابَ » ما این نامه بتو فرو فرستادیم ، « بِالْحَقِّ » براستی و درستی ، « لِتَحْکُمَ بَیْنَ النّاسِ » تا داوری کنی میان مردمان ، « بِما اَریٰکَ اللّٰهُ » بآنچه خدای نمود ترا [ازپیغام و آگاهی] ، « وَلا تَکُنْ لِلْخائِنینَ خَصیماً (۱۰۵) » ونگر که کژان را داوری دار نباشی .

« وَ اسْتَغْفِرِ اللّٰهَ » و آمرزش خواه ازخدای ، « اِنَّ اللّٰهَ کانَ غَفوراً رَحیماً (۱۰۶) » که خدای آمرزگار است مهربان همیشه‌ای .

« وَلا تُجادِلْ » و داوری مدار ، « عَنِ الَّذینَ یَخْتانُونَ اَنْفُسَهُمْ » ایشان را که خیانت میکنند در خویشتن ، « اِنَّ اللّٰهَ لا یُحِبُّ » که خدای دوست ندارد ، « مَنْ کانَ خَوّاناً اَثیماً (۱۰۷) » آنرا که کژکار بود بزممند [دروغ زن] ، « یَسْتَخْفُونَ مِنَ النّاسِ » پنهان میدارند از مردمان ، « وَلا یَسْتَخْفُونَ مِنَ اللّٰهِ » وپنهان نمیدارند از خدای [که

۱ ـ نسخهٔ ج : یابید .

نتوانند]، « وَهُوَ مَعَهُمْ » و او با ایشانست [بدانش]، « اِذْ يُبَيِّتُونَ » آنکه که شب بسر میبرند، « مالایَرْضی مِنَ القَوْلِ » بآنچه خدای نپسندد از سخن، « وَكانَ اللّهُ بِما يَعْمَلونَ مُحيطاً (۱۰۸) » وخدای بآنچه ایشان میکنند دانا است.

« ها اَنْتُمْ هٰؤُلاءِ » آگاه بید (۱) وگوش دارید شما که اینانايد هن (۲)، « جادَلْتُمْ عَنْهُمْ » داوری بداشتید ایشانرا، « فِي الحَيٰوةِ الدُّنْيا » در زندگانی این جهان، « فَمَنْ يُجادِلُ اللّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ القِيٰمَةِ » آن کیست که داوری ایشان دارد روز رستاخیز؟ « اَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكيلاً (۱۰۹) » یا کیست که بر ایشان وکیل بود [بسنده و کارساز].

النوبة الثانية

قوله تعالی: « فاِذا قضيتمُ الصّلٰوة » الآية - میگوید: چون ازنماز خوف فارغ گشتید، و رخصت که دادیم در آن پذیرفتید، آنگه خدایرا عزّوجلّ نماز کنید، اگر تندرست باشید بر پای ایستاده، و اگر بیمار باشید نشسته، و اگر خسته باشید که نتوانید نشستن، جنب فرا داده. ذکر اینجا بمعنی نماز است چنانکه آنجا گفت: «الّذين يذكُرونَ اللّهَ قياماً وقعوداً »، و روا باشد که بمعنی توحید و تسبیح و شکر باشد، یعنی که چون از نماز فارغ گشتید خدایرا یاد کنید بتعظیم و تقدیس و تسبیح و شکر. **مصطفی** (ص) گفت: «ذكرُ اللّهِ علَمُ الايمان، وبراءةٌ مِنَ النفاق، وحصنٌ مِنَ الشيطان، وحِرزٌ مِنَ النيران» و به **موسی** (ع) وحی آمد: «يا **موسی**، اجعلنی مِنك على بالٍ ولا تَنسَ ذكری على كلّ حالٍ، وَليَكُنْ همُّك ذكری، فاِنّ الطّريق علىَّ».

« فاِذَا اطْمَأْننتم فَاَقيمُوا الصّلٰوةَ » میگوید: چون آرام گرفتید، و از بیم و

۱ - نسخهٔ ج: باشید. ۲ - نسخهٔ ج: کلمهٔ هنرا ندارد.

ترس و بیماری و قتال با دشمن آمن شدید، و بخانهای خویش باز گشتید، نماز تمام کنید، یعنی چهار رکعت. «اِنَّ الصَّلوٰةَ كانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتاباً موقوتاً» ـ که نماز فرضی است برمؤمنان نبشته، و برایشان واجب کرده، و وقتهای آن پیدا کرده. دو رکعت در سفر، وچهار در حضر. موقوت و موقّت هردو یکسانست، یقال: وَقَتَ‌اللهُ علیهم‌و وَقَّته، ای جعله لأوقاتٍ، ومنه قوله: «و اِذَا الرُّسل اُقِّتَتْ»، و «وُقِتَت» مشدّد و مخفّف خوانده‌اند، وتخفیف فصیح‌تر، بدلیل قوله «موقوتاً». **زيد اسلم** گفت: «موقوتاً» ای مُنجما تُؤَدّونها فی‌انجمها، کلّما مضیٰ نجمٌ جاء نجمٌ. قال **مجاهد**: الموقوت، المفروض.

فصل

فی کیفیة الصلوة و ذکر حقوقها.

بدان که نماز بنیاد دین است، و عماد مسلمانی، و سیّد همه عبادتها. هر که این پنج نماز فریضه بجای آورد عهدی بسته آمد ویرا باحق جلّ جلاله، که ویرا بیامرزد، و درامان وحمایت خود دارد. و هرکه از گناه کبائر دست بداشت اگر صغائر بروی رود این پنج نماز کفّارت آن باشد.

پرسیدند از **مصطفی** (ص) که از کارها چه فاضلتر؟ گفت: نماز بوقت خویش بپای داشتن.

امّا کیفیت نماز آنست که چون خود را طهارت دادی بشرط شریعت، جامهٔ پاک پوشی، و برجای پاک بایستی (۱)، روی بقبله آورده، ومیان دوقدم مقدار چهار انگشت گشاده، و پشت راست بداشته، و سر درپیش افکنده، وچشم فراموضع

۱ ـ نسخهٔ ج: بیستی.

سجود گماشته؛ واگر شیطان وسوسه‌ای فراپیش آورد، «قل‌اعوذ» برخوانی، وآنگه اگر دانی که کسی بتواقتدا میکند، بانگ نماز گوئی بآواز بلند، و اگر نه که تنها باشی، براقامت اقتصار کنی، و نیّت در دل حاصل کنی، و گوئی : ادا میکنم فریضهٔ نمازپیشین خدایرا جلّ‌جلاله، ونیّت در دل‌وتکبیر برزبان هردو برابر داری، وهردو دست تا بنزدیک گوش برداری، چنانکه سرانگشتان برابر گوش بود، وهردو کف برابر دوش، و انگشتان گشاده، و اللّٰه‌اکبر بگوئی، پس‌دست چپ بر زیر سینه‌نهی، و دست راست بر زیر چپ نهی . و انگشت شهادت و انگشت میان بپشت ساعد چپ فرو گذاری، و دیگر انگشتان برساعد حلقه کنی، ودست فرو نگذاری، وآنگه باز بسینه بری، بلکه هم در فروآوردن بسینه بری، که درست اینست . و در نمازشدن و تکبیر کردن چنانکه مهوّسان (۱) وجاهلان مبالغت نمایند و تکلّف کنند، نکنی، و چون دست بـرهم نهادی تکبیر تمام کنی، وگوئی : کبیراً والحمدللّٰه کثیراً، و سبحان‌اللّٰه بکرةً وأصیلاً . آنکه دعاء استفتاح برخوانی، و أعوذ بگوئی، و سورة **الحمد** برخوانی و تشدیدهای‌آن بجای‌آری، و اگرتوانی فرق میان ضاد و ظا بجای‌آری، امّا در حروف مبالغت نکنی، چنانکه پشولیده (۲) شود، و بآخر آمین بگوئی، نه پیوسته بآخر سورة، لکن اندکی باید گسسته . آنکه سورتی برخوانی . و در نماز بامداد، و در دو رکعت نخستین از نماز شام و خفتیدن، سورة **الحمد** و سورتی دیگر با بسم‌اللّٰه الرّحمن الرّحیم، بجهر بخوانی، و بقراءت آواز برداری، اگر امام باشی، وگرتنها، مگردرآن حال که اقتدا بدیگری کنی . پس‌رکوع را تکبیر کنی چنانکه بآخرسورة پیوسته نباشد، و درین تکبیر دست برداری و تکبیر همیگوئی، تا آنکه که بحدّ رکوع رسی، و کف هردو دست بردو زانو نهی، انگشتها از هم

---

۱ ــ مهوس : شخص هوسباز . ۲ ــ پشولیدن و پژولیدن : پریشان و درهم شدن (فرهنگ رشیدی) .

کشاده ، و زانو راست بداشته ، وهردو بازو از پهلو دور داشته ، مگر که زن باشد . آنکه سه بار گوئی : « سبحان ربّی العظیم » ، واگر امام نباشی هفت بار یا ده بار نیکوتر بود ، پس از رکوع باز آئی دست برداشته و میگوئی : « سمع الله لمن حَمِده » تا راست بایستی(۱) ، وآرام گیری ، چون راست بایستادی(۲) گوئی : « ربّنا لك الحمد مِلء السمٰوات و مِلء ماشئتَ من شیءٍ بعدُ » ، پس تکبیر کنی ، وبسجود شوی ، و آنچه بزمین نزدیکتر است از اعضا ، باید که بیشتر بزمین رسد ، اوّل زانو ، آنکه دست ، آنکه پیشانی ، آنکه بینی ، و دو دست برابر دوش برزمین نهی ، انکشتهابهم باز نهاده . و اگر زن باشد جملهٔ اعضا فراهم دارد . و « سبحان ربّی الأعلیٰ » سه بار بکوئی ، و اگر تنها باشی بیفزائی ، هفت یا ده بار . پس تکبیر کنی و از سجود برآئی ، و برپای چپ نشینی ، و هردو دست بر دورآن نهی ، و گوئی : « ربِّ اغفرلی وَ ارحمنی وَ ارزُقنی وَ اهدِنی وَ اجبرلی وعافِنی وَاعفُ عنّی » ، وسجود دیگر همچنین کنی . پس از سجود باز نشینی نشستنی سبک ، که آنرا جلسة الاستراحة گویند ، وتکبیر کنی ، و برپای خیزی . ودیگر رکعت همچون اوّل بگزاری . « اعوذ » بر سر قراءت فرونگذاری . پس چون ازسجود دوم رکعت فارغ شدی ، بتشهد نشینی برپای چپ ، هردو دست بر ران نهاده ، و انگشتان دست چپ گشاده داری ، و انگشتان دست راست فرو گیری ، مگرمسبّحه ، چنانکه در عدد پنجاه وسه گیری ، چون بکلمهٔ شهادت رسی آنجا که گوئی : « الّا الله » مسبّحهٔ دست راست برداری ، و بدان اشارت بوحدانیّت کنی . و در تشهّد دوم همچنین ، لکن در تشهّد آخر هردو پای از زیر برون آری ، وبجانب راست پای چپ بخوابانی ، وقدم راست بپای کنی ، انگشتان بقبله ، وسُرون(۳) چپ برزمین نهی ، و درتشهّد اوّل « اللّهمّ صلّ علی محمّد وعلی آل

---

۱ و۲ ــ نسخهٔ ج : بیستی . . . بیستادی . ۳ ــ سرون ، بفتح اول ، شاخ گاو و گوسفند و امثال آن ، و بضم اول بمعنی سرین است که نشستنگاه مردمان و کفل چارپایان باشد . (برهان قاطع) .

محمّد » بگوئی ، و برپای خیزی ' و در تشهّد دوم تمام بخوانی ، و دعاء معروف در افزائی ' وسلام باز دهی گوئی : « السّلام علیکم و رحمةالله »، و روی از جانب راست کنی ' چندانکه از قفا یك‌نیمهٔ روی تو به‌بینند ' و در سلام دوم روی از جانب چپ کنی همچنین ' و در هردو سلام روی بقبله سلام ابتدا کنی ' و در سلام نخستین‌نیّت بیرون‌آمدن کنی از نماز ' و درسلام دوم نیّت سلام بر حاضران وفریشتگان(۱) .

مصطفی (ص) گفت : هر که نمازبوقت خویش کند ، وطهارت نیکو کند ، و رکوع و سجود تمام بجای آرد ' و بدل خاشع و متواضع بود ' نماز وی میشود تا بعرش' سپیدوروشن، میگوید خدای ترانگه داراد ، چنانکه مرانگه داشتی ! وهر که نماز بوقت خویش نکند ' وطهارت نیکو نکند ' و رکوع و سجود تمام بجای‌نیارد' آن نماز وی میشود تا بآسمان ، سیاه و تاریك ' و همی گوید : خدای‌تعالی ترا ضایع کناد ' چنانکه مرا ضایع گذاشتی ! تا آنگه که الله خواهد جلّ‌جلاله ' پس آن نماز وی چون جامهٔ کهن درهم پیچند و بروی وی باز زنند .

و فرائض و سنن نماز و آداب و شرائط آن بتفصیل در سورة **البقرة** شرح دادیم ' و فضائل آن بعضی برشمردیم ' و اعادت شرط نیست .

« ولا تَهِنوافِی ابْتغاء القوم » ـ ای : لا تَضعُفوا ولا تَعجزوا' کقوله :« فما وَهَنوا لِما اصابهم فی‌سبیل‌الله » . **مقاتل حیان** گفت : این آیت پس از وقعهٔ **احد** آمد ، آنگه که **حمزه** و جماعتی مسلمان کشته شدند ، و**بوسفیان** و قوم وی برفته بودند ربّ‌العالمین **مصطفی** (ص) و یارانرا فرمود ' بعد از آن وقعت بچند روز که : بر آثار ایشان بروید ، و جنگ کنید . رسول‌خدا دعوت کرد مؤمنان را بآنچه الله فرمود '

---

۱ ـ نسخهٔ ج : درسلام نخستین نیت بیرون‌آمدن کنی ازنماز ونیت سلام برحاضران و فریشتگان ، و در دوم سلام برحاضران و فریشتگان .

ایشان بنالیدند ازجراحتها که بر ایشان بود، و درد خویش اظهار کردند. ربّ العالمین آیت فرستاد: « إن تکونوا تألمونَ فإنّهم یألمون کما تألمون »، گفت: اگر شما مینالید، ایشان نیز مینالند، و اگر شما از زخم و جراحت رنجورید، ایشان نیز از زخم و جراحت رنجوراند. آنگه شما برایشان افزونی دارید که شما از خدا امید بثواب و شهادت، ونصرت وظفر، و اظهاراین دین برهمه دینها دارید، و ایشان این امید ندارند. **مصطفی** (ص) گفت: « وَالّذی نفسی بیده، لَاَسیرنّ فی آثارهم ولو بنفسی ». پس هفتاد مرد باوی بیرون شدند. **ابو بکر** در ایشان بود، و **عمر**، و**علی**، و **زبیر**، و **عبدالرحمن عوف**، و **ابوعبیده جراح**، و جماعتی از **انصار**، تا به **بدرصغری** رسیدند، و ربّ العزّة رعب در دل **بوسفیان** و اصحاب وی افکند، تا بیرون نیامدند. و این قصّه در **آل عمران** بشرح گفتیم.

« إنّا انزلنا الیك الکتابَ بِالحقّ » ـ سبب نزول این آیت آن بود که: مردی از عداد انصار نام وی **طعمة بن ابیرق الظفری**، زرهی دزدید از عمّی از آنِ خود، و آن دزدی را برجهودی آلود که در آن سرای میـآمدی، نام وی **زیدبن السمین**. آن **جهود** پیش رسول خدا (ص) آمد، و بانگ کرد به بیگناهی خود. قبیلهٔ **طعمه** آمدند که ویرا معذور کنند بنزدیك رسول(ص). رسول خدا بعذر وی، وبیگناهی وی سخن گفت، این آیت آمد. آنگه **طعمه** گریخت از **مدینه** و به **مکه** آمد، و بمشرکان پیوست. و درشأن وی آمد: « وَمَن یشاقق الرّسول » الآیة. بروایتی دیگر گفته‌اند این قصّه، وآن قول **مقاتل** است، گفت: **زیدبن السمین** درعی بودیعت نهاد نزدیك **طعمة بن ابیرق**. پس چون بازخواست طعمه جحود آورد، و انکار کرد. پس زید باقوم آمدند بدر سرای **طعمه** بطلب درع، **طعمه** در سرای ببست، و درع برداشت، و درخانهٔ همسایهٔ خویش **ابوهلال انصاری** افکند، پس دربگشاد و ایشان

درآمدند ، و درع طلب کردند ، ونیافتند . پس **طعمه** گفت : من در خانهٔ **بوهلال** درعی دیده‌ام ، همانا که درع شما است . درع از آنجا بیرون آوردند ، و **طعمه** نفی تهمت خویش را قوم خود جمع کرد ، وآمدند برسول خدا ، و **طعمه** شکایت کرد که مرا فضیحت کردند ، و نسبت دزدی بامن کردند ، وهر کسی زبان در من نهاد ، رسول‌خدا (ص) همّت کرد که عذر وی بپذیرد ، وآن قوم را که در خانهٔ وی شدند عتاب کند ، ربّ‌العالمین آیت فرستاد : «انّا انزلنا الیك الکتاب بالحقّ » ای : بالأمر والنّهی و الفصل .

« لتحکم بین‌النّاس بما اریٰك الله » ـ بما علّمكَ اللهُ فی کتابه ، کقوله : «ویَرَی الّذین‌اوتوا العلم » ای یعلم . «ولاتکُن لِلخائنین خصیماً »ـ خائنین اینجا **طعمه** است و قوم وی ، وخصیم آنست که از بهر کسی حجّت‌آرد ، و دیگران را از وی دفع کند . **بوحاتم** گفت : اگر بحق بود خصم گویند ، و اگر بباطل‌بود خصیم گویند. آنکه ربّ‌العزّة **مصطفی** (ص) را استغفار فرمود ، گفت : « وَاستغفرالله » . مفسّران گفتند : معنی‌آنست که آمرزش خواه از الله ، ازین معذور داشتن **طعمه** ، و آن همّت که کردی که قومی را از بهر **طعمه** عتاب کنی . و گفته‌اند که : معنی‌آنست که ایشانرا استغفار فرمای بآنچه ترا درآن داشتند که نصرت صاحب ایشان کنی ، و **طعمه** را معذور داری .

و گفته‌اند : «ولاتکُن لِلخائنین‌خصیماً » هرچند بظاهرخطاب با **مصطفی**(ص) است ، امّا مراد باین غیر اوست ، چنانکه جای دیگر گفت :« فاِن کنتَ فی شكّ ممّا انزلنا الیك » ، و معلوم که **مصطفی** (ص) در آنچه بوی فرو فرستادند بشكّ نبود. و اگر کسی گوید : پس چرا استغفار فرمودند ؟ ویرا جواب آنست که استغفار واجب نکند که آنجا ذنبی است . نه بینی که در سورة **العصر** او را باستغفار فرمودند ، بی مقدمهٔ گناهی . و در جمله ، استغفار انبیاء بر سه وجه‌است : یکی گناهی را که پیش ازنبوت وی رفته باشد . دوم گناهان امّت

و قرابت ویرا . سیوم ترك مباحی را که حَظر شرعی هنوز در آن نیامده باشد .

« ولا تُجادِلْ عنِ الّذین یَختانون انفُسَهم » - یعنی : یَظلمون انفسَهم بالخیانة و السّرقة ، و یَرمون بها غیرَهم . جدال ، درشتی وسختی خصومت گرفتن است ، و رسنی که بیخ وی سخت باشد جدیل گویند ، و چرغ (۱) که صید آن سخت باشد و قوّت آن تمام ، اجدل گویند . و جدال در اصل بردو ضربست ، یکی پسندیده ، وقرآن بدان آمده ، و آن آنست که ربّ‌العزّة گفت : « وجادِلهم بِالّتی‌هی‌احسن » گفته‌اند : این مجادلت نیکو که رسول را فرموده‌اند آنست که تا کافرانرا گوید شما بتی چند ازچوب تراشیده‌اید ، و بخدائی میپسندید ، چونست که مرا برسولی نمی‌پسندید ؟ و جدال مذموم ناپسندیده آنست که ربّ‌العالمین گفت : « ما یُجادل فی آیات‌الله الّا الّذین کفروا » ، ومصطفی (ص) بروفق این گفته : « الجدال فی‌القرآن کفرٌ » . وقال (ص) : « لعن‌الله الّذین اتّخذوا دینهم شحناً » یعنی الجدال فی‌الدّین . وقال (ص) : « ماضلَّ قومٌ بعدهدیً کانوا علیه الّا اوتوا الجدل، ثمَّ قرأَ : ماضربوا لك‌الّا جَدَلاً ، بل‌هم قوم خَصِمون » . وقال علی بن ابی طالب(ع) : «ایّاکم و الخصومة فانّها تَمحقُ الدّین » . گفته‌اند : این مبالغت نمودن در ابطال جدال ، و تعظیم نهی از آن، آنست که مؤمن گاه بود که مجادلت کند در قرآن ، و خصم بروی غلبه کند ، و منافق در قرآن مجادلت کند و برخصم غلبه کند ، آنکه کسی که ضعیف ایمان باشد درضلالات افتد ، وباین معنی خبر مصطفی (ص) است بروایت نواس بن سمعان ، قال : قال رسول‌الله(ص) : « لاتضربوا کتابَ‌الله بعضه ببعض ، ولا تکذّبوا بعضَه ببعض فَوَالله انّ المؤمن لَیُجادل بالقرآن فَیَغلب ، و اِنّ المنافق (اَوقال‌الفاجر) لَیُجادل فی القرآن فَیُغلب » .

(۱) چرغ : مرغ شکاری معروف (فرهنگ رشیدی) .

«انّ اللّٰه لا یُحبّ مَن کان خوّاناً اثیماً» - میگوید : اللّٰه دوست ندارد هر خیانتکاری دروغ زن. اِثم نامی است از نامهای دروغ، و این صفت **طعمة بن ابیرق** است که خیانت کرد در درع دزدیدن، و دروغ گفت، که بدیگری وابست، و از خود بیفکند.

«یَستخفون مِن النّاس ولا یَستخفون مِن اللّٰه» - گفته‌اند : معنی آنست که شرم میدارند این قوم از مردمان، و خیانت خویش ازایشان پنهان میکنند، وشرم نمیدارند از خدای، که نهانهای ایشان میداند، و بعلم با ایشانست، و بآنچه در شب میسکالند بایکدیگر، که چگونه این دزدی بر دیگری بندیم، و از رسول خدا درخواهیم تا ما را مُبرّا کند، ربّ العزّة این همه میداند، و بروی هیچ چیز(۱) ازین پوشیده نیست، اینست که گفت : «وکانَ اللّٰهُ بما یَعملون مُحیطاً»

قومی از**جهمیان** و **معتزله** تعلّق کردند باین آیت که : «وهُوَ معهم»، گفتند که : خدای عزّوجلّ همه جای هست، و در هرمکانی او را یابند، و عجب آنست که این سخن بگفتند، وآنکه خود نقض کردند، و گفتند بر **عرش** نیست، ولامحاله عرش هم از جمله مکانها است، و از هرمکانی شریفتر و عظیم‌تر است. چونست که هرجای نجاستی وهرشکم سگی را مکان وی میپسندند، و **عرش** شریف وعظیم را می‌نپسندند. نیست این سخن ایشان و معتقد ایشان جز باطل، و بیهوده، و محض زندقه و الحاد. ومعنی قول خدا جلّ جلاله : «وهومعهم» آنست که بعلم با ایشان است، میداند آنچه ایشان میگویند، و بروی هیچ چیز از افعال ایشان پوشیده نه، و اگر این بمعنی ذات بودی، این آیت که : «ءَ اَمِنتم مَن فی السّماء» معنی نداشتی.

---

۱ - نسخهٔ ج : هیچیز.

و اگر کسی گوید که زید در فلان جایگاه است، وآنکه این سخن مقیّد نکند بفعلی یا بچیزی دیگر، در فهمها جز آن نیوفتد، وجز آن نبود که بذات در آنجا بوده. « ءَاَمِنتم مَن فی السّماء » برین نسق است، جای دیگر گفت: « اِلَیه یَصعد الکلمُ الطّیب »، « یُدبّر الأمرَ مِن السّماء الی الأرض ». خبر داد ربّ العزّة جلّ جلاله، که تدبیر کار خلق که میکند، از آسمان میکند، و سخن که بربالا شود، بروی سخن پاك برشود. اگر ذات باری جلّ جلاله بهرمکانی وباهر کسی بودی، پس این دو آیت را معنی نماندی.

« ها اَنتم هٰؤلاءِ » ـ این خطاب باقوم وقبیلهٔ **طعمه** است، چهار کلمه است پیوسته، ها تنبیه است، انتم، تعریف است، دیگر « ها » تبنیه را تأکید است، اُولاء تعریف را اشارت است. میگوید: « ها » بیدار باشید « انتم » شما « ها » هان گوش دارید « اُولاءِ » اینان هن(۱). خلاصهٔ سخن آنست که آگاه بید(۲) شما که اینان اید.

« جادَلتم عنهم فِی الحیٰوة الدّنیا » ـ در دنیا برای ایشان خصومت گرفتید، و مجادلت کردید. « فمَن یُجادلُ اللهَ عنهم یومَ القیٰمةِ » ـ فردا روز رستاخیز که الله ایشانرا بعذاب در کشد، و بدوزخ در آرد، آن کیست که از بهر ایشان می خصومت کشد، و مجادلت کند؟ تا عذاب از ایشان باز دارد.

« ام مَن یکون علیهم وکیلاً » ـ یا آن کیست که وکیل در ایشان باشد تا کار ایشان بسازد؟ یعنی که هیچ کس نباشد « فاِنّ الأمر یومئذٍ لله ».

النوبة الثالثة

« قوله تعالی: « فاِذا قضیتمُ الصّلٰوةَ » الآیة ـ بدان که این نماز رازی است

۱ ـ نسخهٔ ج: اینانند. ۲ ـ نسخهٔ ج: باشید ای.

میان بنده وخدا که درین راز هم نیاز است ، و هم نـاز . امروز نیاز است ، و فردا ناز . امروز رنج است و فردا گنج . امروز باری گران ، فردا روح و ریحان . امروز کدّ و کار ، و فردا کام و بازار . امروز رکوع و سجود ، و فردا وجود و شهود .

و از شرف نماز است که ربّ‌العالمین صد و دو جایگه در قرآن ذکر آن کرده ، و آنرا سیزده نام نهاده : صلوة ، و قنوت ، وقرآن ، و تسبیح ، و کـتاب ، و ذکر ، و رکوع ، و سجود ، و حمد ، و استغفار ، و تـکبیر ، وحسنات ، و باقیات . **مصطفی** (ص) گفته : « الصّلوةُ معراج‌المؤمن » و گفته : « الصّلوة مأدبةُاللهِ‌فی‌الأرض » ، و علماء سلف گفته‌اند : الصّلوةُ عرس المُریدین ونزهةُ العـارفین ، و وسیلة المذنبین ، و بستان الزّاهدین . و گفته‌اند : نمازگزارنده را هفت کرامت است : هـدایت و کفایت و کفّارت و رحمت و قربت و درجت و مغفرت . و اوّل قدم از شرك بی‌نمازی است ، که ربّ‌العزّة گفت : « ما سَلَکَـکم فی‌سقر ؟ قالوا لم نَكُ مِن‌المصلّین » . و اسم ایمان درصلوة نهاد آنجا که گفت : « وماکانَ اللهُ لِیُضیع ایمانَکم » ای صلوتَکم ، و وعدهٔ روزی بنماز داد آنجا که گفت : « وَ أْمُراهلَكَ بالصّلوة » الی‌قوله ... « نحن نرزُقك » . وعدد نمازهـای فرائض پنج آمد بر وَفق اصول شرایع . **مصطفی** (ص) اصول‌شرایع را گفت : « بُنِی الاِسلام علیٰ خمس » ، واصول فرایض نماز را : « خمس صلوات فی‌الیوم واللّیلة » . یعنی که چون بنده این پنج نماز بشرط و وقت خویش بگزارد ، ربّ‌العزّة ویرا ثواب جمله اصول شرایع بدهد . وهیأت نمـاز چهار است : قیام ، رکوع ، سجود و قعود . حکمت‌درین‌آنست که : جمله موجودات برچهار شکل‌اند : بعضی برهیأت قائمان راست‌اند ، وآن درختان‌اند . بعضی برهیأت‌را کمان سر فرو افکنده ، وآن ستوران‌اند . بعضی برهیأت ساجدان روی بخاك نهاده ، و آن حشرات‌اند . بعضی‌بوزمین نشسته‌برهیأت قاعدان ، وآن حشیش ونباتست ، چنانستی

که ربّ‌العزّة گفتی : بندهٔ مؤمن ! در خدمت ما این چهـار هیأت بجای‌آر : قیام و رکوع و سجود و قعود ، تا ثواب تسبیح آن همه خلایق بیابی . و آنکه این نمازها بعضی دو رکعت فرمود چون نماز بامداد ، و بعضی سه رکعت چـون نماز شام ، و بعضی چهاو چون پیشین و دیگر وخفتیدن : از آنست که بنده دو قسم است : یکی روح ، دیگرتن . نماز دوگانی یکی شکر روح است و دیگر شکرتن ، و در باطن آدمی سه گوهر است عزیز : یکی دل ، دوم عقل ، سیوم ایمان ، نماز سه گانه شکر این‌سه خلعت است . و باز ترکیب آدمی از چهار طبع است : نماز چهارگانی شکر آن چهار طبع است . از روی اشارت میگوید : بندهٔ من بنماز دوگانی شکرتن و جان گذار ، وبنماز سه گانی شکرایمان و دل و عقل ، و بچهارگانی شکر چهـار ارکان بقدر وسع و امکان . تا پیدا گردد که مؤمن ازهمه مطیع‌تر است ، و کار وی شریفتر ، و درجهٔ وی نزدیك حق رفیع‌تر .

وگفته‌اند که این نماز عقدی است در آن جوهرهای رنگارنگ ، هر رنگی از تحفهٔ عزیزی ، و حـال پیغامبری : طهارت فعل **ایوب** پیغامبر است : « ارکُض بِرِجلك» الآیة . تکبیرذکر **ابراهیم** (ع) است : «وفَدَیناه بذبح عظیم » . قیام‌خدمت **زکریا** : «و هوقائمٌ یُصلّی فی‌المحراب». رکوع فعل **داود** : «وخَرَّ راکعاً وأناب». سجود حال **اسمعیل** است : « و تَلّه لِلجبین » . تشهّد فعل **یونس** است : « اذ اَبَق الی الفُلك المشحون » . تسبیح فعل فـریشتگان است : « یُسبّحون بحمد ربّهم » . بندهٔ مؤمن‌دو رکعت نمازباخضوع وخشوع که کند، ربّ‌العزّة او را کرامت این‌پیغامبران دهد ، و بدرجات ایشان رساند .

ازین لطیف‌ترشنو : هرعبادتی که بندگان آرند ، و هر ذکری که فریشتگان کنند ، جمله چون تأمّل کنی در دو رکعت نماز جمع است ، هم جهاد ، وهم حجّ ،

وهم زکوة ، وهم روزه: امّا جهاد آنست که : همچنان که غازیان بحرب کفّار شوند ، اوّل صف بر کشند ، و حرب بسازند ، و بمبارزت مبادرت کنند ، مرد دلیر جوشن درپوشد ، در پیش صف شود ، وخصم را در میدان خواند ، و باوی جولان کند ، آن مرد دلاور در پیش ، و دیگران برقفاش ایستاده ، و چشم در وی گماشته ، و زبانها بتکبیر گشاده ، و با دشمن بکارزار درآمده ، درنماز جملهٔ این معانی تعبیه است : مرد مؤمن اوّل غسل کند ، آن زره است که می‌درپوشد ، چون وضو کند جوشن است که می‌دربندد ، آنکه درصف عبادت وطایفهٔ حرمت بایستد . امام چون مبارزان در پیش شود ، و در محراب که حربگاه شیطان است ، با شیطان و با نفس خویش حرب کند ، دیگران چشم در وی نهاده ، و دل‌درظفر وی بسته . این جهاد ازآن جهاد عظیم‌تر ، و بزرگتر . اینست که **مصطفی** (ص) گفت : « رجعنا مِن‌الجهاد الأصغر الی‌الجهاد الأکبر » .

و درنمازمعنی زکوة است : زکوة پاکی‌مال‌است ، ونماز پاکی‌تن : « خُذ مِن اموالهم صدقةً تُطهّرهم و تُزکّیهم بها » ، « انّ الحسناتِ یُذهِبْنَ السّیّآت ». این‌پاکی جان است و آن پاکی مال . این از آن تمام‌تر ، و شریف‌تر ، وفی معناه روی انّ رسول‌الله (ص) رأی رجلاً یقول : اللّهمّ اغفرلی وما اَرٰیك تَغفِر . فقال النبیّ (ص) : « ما اَسوَأ ظنَّك بربّك ؟! » فقال : یارسول‌الله انّی اَذنبتُ فی‌الجاهلیّة و الاِسلام . فقال(ص): « مافی‌الجاهلیّة فقدمَحاه الاِسلام، وما فی‌الاسلام تمحوه الصّلواتُ الخمس »، فأنزل الله تعالی : « و اَقِمِ الصّلوةَ طرفَیِ النّهار » الآیة . و در نماز معنی حجّ است ، حجّ احرام واحلال‌است ، و نماز را نیز تحریم وتحلیل است . و در نمازمعنی حج تمام‌تر ، وشرف وی شامل‌تر ، والله اعلم .

٢٠ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « وَمَنْ يَعْمَلْ سوءًا » وهر كه بدى كند ، « اَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ » يا بر خود بيداد كند ، « ثُمَّ يَسْتَغْفِرِاللهَ » آنكه آمرزش خواهد از خداى ، « يَجِدِاللهَ غَفوراً رَحيماً (١١٠) » خداى را آمرزگار يابد ، ومهربان .

« وَمَنْ يَكْسِبْ اِثماً » وهر كه بزه كند ، « فَاِنَّما يَكْسِبُهُ عَلىٰ نَفْسِهِ » . آن بزه برتن خويش كند ، « وَكانَ اللهُ عَليماً حَكيماً (١١١) » و الله دانا است راست دان هميشه‌اى .

« وَمَنْ يَكْسِبْ خَطيئَةً اَوْ اِثماً » و هر كه بدى كند يا بزه ، « ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَريئاً » وآنكه آنرا به بيگناهى اندازد [و ويرا متهم كند] ، « فَقَدِ احْتَمَلَ بُهتاناً » بر گرفت از آن كار دروغى و بيدادى « وَ اِثماً مُبيناً (١١٢) » و بزهٔ آشكارا .

« وَلَوْلا فَضْلُ‌اللهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ » و اگر نه فضل خدا آيد برتو و مهربانى او ، « لَهَمَّتْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ اَنْ يُضِلّوكَ » آهنگ كرد گروهى از ايشان كه ترا از راه داد كم كنند ،«وَمايُضِلّونَ اِلّا اَنْفُسَهُمْ»وگم‌نكنند مگرخويشتن‌را، « وما يَضُرّونَكَ مِنْ شَيْءٍ » و ترا نگزايند بهيچ‌چيز(١) ، « وَ اَنْزَلَ اللهُ عَلَيْكَ الكِتابَ وَالحِكْمَةَ » و فرو فرستاد خداى برتو نامه و دانش راست ، « وَعَلَّمَكَ مالَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ » و درتو آموخت آنچه ندانستى ، « وَ كانَ فَضْلُ‌اللهِ عَلَيْكَ عَظيماً (١١٣) » و فضل خدا برتو بزرگ بود هميشه‌اى .

«لاخَيْرَفى كَثيرٍ مِنْ نَجويهُمْ». نيكى‌نيست درفراوانى از رازها كه ميكنند، « اِلّامَنْ اَمَرَ بِصَدَقَةٍ» مگر در راز كسى كه كسى را بصدقه فرمايد ، « اَوْ مَعْروفٍ»

١ ــ نسخهٔ ج : بهيچبز .

یا بر نیکوکاری انگیزد ، « اَوْ اِصْلاحٍ بَیْنَ النّاسِ » یا آشتی سازد میان مردمان ، « وَ مَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ » وهر که ازین [سه کار] یکی کند ، « اِبْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّٰهِ » بجستن خشنودی خدای ، « فَسَوْفَ نُؤْتیهِ اَجْراً عَظیماً (۱۱۴) » آری ویرا دهیم مزدی بزرگوار .

« وَمَنْ یُشاقِقِ الرَّسولَ » وهر که خلاف کند بافرستادهٔ من ، « مِنْ بَعْدِ ماتَبَیَّنَ لَهُ الْهُدیٰ » پس آنکه ویرا راستی پیدا شد ، « وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبیلِ الْمُؤْمِنینَ » و پی برد جز راه گرویدگان . « نُوَلِّهِ ماتَوَلّیٰ » روی وی فرا آن کنیم که کرد [وفرا آن دهیم که پسندید] ، « وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ » و سوختن را رسانیم ویرا بدوزخ ، « وَساءَتْ مَصیراً (۱۱۵) » و بدشدن گاهی که اینست .

« اِنَّ اللّٰهَ لا یَغْفِرُ اَنْ یُشْرَکَ بِهِ » خدای نیامرزد که باوی انباز گیرند ، « وَ یَغْفِرُ مادونَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَشاءُ » و بیامرزد هرچه فرو ازشر کست ، او را که خواهد ، « وَمَنْ یُشْرِکْ بِاللّٰهِ » و هر که انباز گیرد بخدای ، « فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعیداً (۱۱۶) » وی گم گشت گم گشتنی دور .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « و مَن یَعمل سوءًا اَو یَظلِم نَفسَه » ـ این « او » بمعنی واو عطف است یعنی : و یَظلمْ نفسَه . و معنی سوء درین آیت گفته‌اند که : فعل **طعمه** است که درع دزدید ، و معنی ظلم نفس آنست که گناه خویش بدیگری افکند . و گفته‌اند : هرچند سبب خاصّ است امّا لفظ عامّ است ، کـه « مِن » از الفاظ عموم است ، و سوء و ظلم هردو در جنس خویش عامّ‌اند . سوء شرکست ، و ظلم هرچه فرود از شرک از گناهان . و نزدیك اهل حق اعتبار بعموم لفظ است نه بخصوص سبب . مقتضی لفظ

اینست که استغفار و توبت هرچه درپیش بود بردارد ، وهرمذنبی و مجرمی را سود دارد . **مصطفی** (ص) گفت : « اَلا أخبر کم بِدائکم مِن‌دوائکم ؟ » . قالوا : بلی قال : « فانّ داءَ کمُ الذّنوب ، و دوائکم الاِستغفار » . **علی بن ابی طالب** (ع) گفت : « عجِبتُ لِمَن یقنَطُ ومَعَه النّجاة » . عجب‌دارم از کسی که نومیدشود ورستگاری باوی. گفتند : رستگاری چیست که باوی است ؟ گفت : استغفار . و روایت است از **ابن‌عباس** که گفت : گناهان برسه قسم است : گناهی که بیامرزند ، و گناهی‌که نیامرزند ، ویکی که فرونگذارند. امّا آنچه بیامرزند ، مرد است که گناه کند، پس پشیمان شود ، و عذر خواهد ، و استغفار کند . این آنست که خدای بیامرزد وبفضل خود درگذارد . وآنچه نیامرزند ، و بهیچ‌حال مغفرت درآن نشود ، شرکست که بنده آرد. خدایرا انبازونظیرو مِثل گوید ، تعالی‌اللّٰه‌عن‌ذلك. وآن گناه که‌فرونگذارند، ظلم است ، که بنده بربرادر خود کند، لابد درقیامت جزاءِآن بوی رسد، وقصاص کند از وی . **ابن‌عباس** این بگفت ، پس‌این آیت برخواند که : « الیومَ تُجزیٰ کلُّ نفس بما کسبتْ لاظُلمَ الیوم » . وقال **عبداللّٰه بن مسعود** : من‌قرأَ الآیتین مِن‌سورة **النساء** : « ولـو أنّهم اذ ظلَموا انفسَهم » الآیة ، « ومَن یعملْ سوءً اَویَظلم نفسَه » الآیة ، ثمّ استغفر ، غفراللّٰه له .

« و مَن یَکسِبْ اِثماً فاِنّما یَکسبه علیٰ نفسه » ـ ربّ‌العالمین چون آن قوم را برتوبه خواند، خبرداد درین آیت که این برخواندن ما شما را برتوبه ، نه از آن است که ما را از گناه شما گزندی است ، یا از شرك شما ضرری ، بلکه وبال‌آن همه بشماباز گردد . « وکانَ اللّٰهُ علیماً حکیماً » ـ ای : علیماً بسارق‌الدِّرع « حَکیماً » حکَمَ بِالقطع‌علی‌**طعمة** . میگوید : اللّٰه خوددانا است که آن زره که‌دزدید ؟ وحکیم است ، حکم قطع که بر **طعمه** کرد براستی و سزا و کمال حکمت کرد . آن روز

که این آیت آمد قوم **طعمه** بدانستند کـه **طعمه** ظالم است و دروغ زن ، و دزدی وی کرده ، گفتند : توبه کن ، و ازخدا بترس ، و براستی بحق باز گـرد . **طعمه** درایستاد ، وسوگند بدروغ میخورد ، که آن زره بجز جهود ندزدید . ربّ العالمین آیت فرستاد : « و مَن یَکسبْ خطیئةً او اِثماً ثمَّ یَرْمِ به بریئاً فقدِ احْتمل بهتاناً » الآیة . خطیئه سوگندبدروغ است ، و اِثم بیگناه راآلوده کردن . میگوید : هر که سوگند بدروغ خورد ، وبیگناهی را آلوده گـرداند ، بهتانی عظیم ، و بزهٔ آشکارا بر گرفت . بهتان دروغی بود ، یا بیدادی که شنوندهٔ آن درآن درماند از استنکار و تعجّب . آری ! دو کار صعب است ، و سرانجام آن صعب : سوگند بدروغ ، و بهتـان بربیگناه ، سوگند بدروغ رامیآید درآثار که : ربّ العزّة جلّ جلاله لمّا کتب **التوراة** بِیَده ، قال : بسم الله ، هٰذا کتابٌ کتبه الله بیده لعبده موسی ، انلا تحلِف باسمی کاذباً ، فانّی لا اُزکّی مَن حلف باسمی کاذباً . و بهتانرا ، **مصطفی** (ص) گفت : « البهتان علی البریءِ اثقلُ مِن السّمٰوات » . قیل : معناه ، و زرُ الباهتِ اثقلُ مِن السّمٰوات ، و قیل : اجرالمبهوت علیه اثقل مِن السّمٰوات ، یعنی لِعظم اجره

وبروایت **جویبر** از ضحاك ازابن**عباس** ، این آیت درشأن **عبدالله بن ابی سلول** آمد که **عائشه** را قذف کرده بود ، و از اهل اِفك شده ، و قدهلك فی الهالکین .

قوله : « ولَولافضلُ الله علیکم و رحمته » . رحمت در قرآن بریازده وجه است : یکی بمعنی نعمت ، چنانکه دربن آیت است ، ونظیراین درسورة **البقرة** و در سورة **النور** است . وجه دوم ، رحمت بمعنی دین اسلام است، چنانکه درسورة **الدهر** گفت : « یُدخل مَن یشاء فی رحمته » ، یعنی فی دین الاسلام ، و درسورة **عسق** گفت : « ولکن یُدخل مَن یشاء فی رحمته » . وجه سیوم ، رحمت بمعنی جنّت ، چنانکه در سورة **آل عمران** گفت : « و أمّا الّذینَ ابیضّت وجوهُهم ففی رحمة الله » ، یعنی جنّة الله ، ودر

آخر سورة **النساء** : « فَسَيُدخلهم ربّهم فى رحمةٍ منه » يعنى فى‌الجنة ، و در آخر سورة **الجاثيه** : « فيُدخلهم ربّهم فى رحمته » يعنى فى‌جنّته ، و در **بنى‌اسرائيل** : « ويَرجون رحمتَه » يعنى جنّتَه ، و در سورة **البقرة** : « اولٰئك يرجون رحمةالله » يعنى جنّةالله ، و در سورة **العنكبوت** : « اولٰئك يَئِسوا مِن رحمتى » يعنى من‌جنّتى.
وجه چهارم ، رحمت بمعنى‌مطر ، چنانكه درسورة **الاعراف** گفت : «وهوالّذى يُرسل الرّياحَ بُشراً بين يدى رحمته » يعنى قُدام المطر. همانست كه درسورة **الفرقان** گفت و در**عسق** : « ويَنشر رحمتَه » يعنى المطر ، و در سورة **الروم** گفت : « فَانظروا الى آثار رحمةالله » يعنى‌المطر ، وقال : « اذا اَذاقهم‌منه رحمةً » « وليُذيقكم مِن‌رحمته » يعنى‌المطر. وجه پنجم ، رحمت بمعنى‌نبوّت ، چنانكه درسورة **ص** گفت : « اَم عندهم خزائنُ رحمةِ ربّك » يعنى‌مفاتيح النبوّة . همانست كه درسورة **الزخرف** گفت : « اَهُم يَقسمون رحمةَ ربّك » يعنى النبوّة . وجه ششم ، رحمت بمعنى **قرآن** ، چنانكه در **يونس** گفت : « قُل بفضل‌الله وبرحمته » يعنى‌بالقرآن ، و در **آل‌عمران** گفت : « يختصّ برحمته مَن‌يشاء » يعنى بالقرآن . و درسورة **يوسف** گفت : « وهُدًى ورحمةً لقومٍ يُؤمنون » . وجه هفتم ، بمعنى رزق ، چنانكه در **بنى‌اسرائيل** گفت : « قُل لواَنتم تَملكون خزائنَ رحمة ربّى » يعنى مفاتيح رزق ربّى ، و در سورة **الكهف** گفت : « ربّنا آتِنا مِن لَدُنك رحمةً » ، يعنى رزقاً ، وقال « يَنشر لكم ربّكم مِن‌رحمته » يعنى من‌رزقه . و درسورة **الملائكة** گفت : « مايفتح‌الله للنّاس مِن‌رحمة » يعنى من‌رزق .
وجه هشتم ، بمعنى نصرت است ، چنانكه درسورة **الاحزاب** گفت : « قُل مَن‌ذَا الّذى يَعصمكم مِن‌الله ان‌اراد بكم‌سوءاً اَو اَراد بكم رحمةً » يعنى‌خيراً ، وهوالنصر والفتح.
وجه نهم ، رحمت بمعنى‌عافيت ، چنانكه در سورة **الزمر** گفت : « او اَرادنى برحمةٍ » يعنى بعافيةٍ ، « هل هُنَّ مُمسكاتُ رحمته » يعنى عافيته . وجه دهم ، رحمت بمعنى مودّت ، چنانكه درسورة **الحديد** گفت : « وجعلنافى‌قلوب‌الّذين‌اتّبعوه رأفةً ورحمةً »

یعنی مودّةً ، و در سورة **الفتح** گفت : « رُحَماءَ بینهم » یعنی مُتوادّین . وجه یازدهم ، رحمت بمعنی ایمان ، چنانکه در سورة **هود** گفت ازقول نوح : « اَرأیتم اِن کنتُ علیٰ بیّنةٍ مِن ربّی و آتانی رحمةً مِن عنده » یعنی : نعمةً من‌عنده ، وهو الایمان ، و از قول **صالح** گفت : « و آتانی منه رحمةً » یعنی ایماناً .

قوله : « ولولا فضلُ‌اللّهِ‌علیکم ورحمته - »معنی آنست که اگرنه آن‌بودی که الله تعالی بفضل خود ترا نبوّت داد ، وبرحمت خود ترا بوحی نصرت داد ، در دل گرفته بودند طائفه‌ای یعنی قوم **طعمه** که ترا ازآنچه حق‌است بگردانند ، تا حکم که کنی بمیل کنی، چنانکه‌مراد ایشانست . ربّ‌العالمین گفت :« وَمایُضِلّون الّا انفسَهم »وایشان بجز اضلال تن خویش نمیکنند ، و وبال آن جزبایشان بازنگردد ، که ایشانند که بر بزه‌کاری و بیدادگری دروغ و بهتان یکدیگر را یاری میدهند .

« وما یَضُرّونك مِن‌شیءٍ » - یعنی یا **محمد** ترا ازآن هیچ زیان نیست ، که زیان آن کس را بود که گواهی بدروغ دهد ، ویار ناحق باشد . پس ربّ‌العزّة منّت نهاد بر **مصطفی** (ص) ، و گفت : « و اَنزل‌اللّهُ علیك الکتابَ والحکمةَ » خدای تعالی فروفرستاد برتو کتاب ، تا حکم که کنی بروفق کتاب کنی ، و روشن کرد ترا درآن کتاب آنچه حکمت در آن است ، و راستی بآن است . وقیل : « وأنزل‌اللّه علیك الکتاب و الحکمة » یعنی : الحلال والحرام ، « وعلّمَك » مِن‌امرالکتاب ، وأمرالدّین ، « مالَم تَکُن تعلم » مِن‌الشّرائع . « وکانَ فضلُ‌اللّهِ علیك » بالکتاب و النبوّة ، « عظیماً » .

قوله : « لاخیرَ فی کثیرٍ مِن نجویٰهُم » - گفته‌اند : چون قوم **طعمه** را معلوم گشت وایشان که ویرا یاری‌میدادند ، که طعمه دروغ زن است ، و درع وی دزدیده ، با یکدیگرشدند ، و رازی در گرفتند ، وهر کسی بنوعی‌سخن میگفتند . ربّ‌العزّة

درشأن ایشان این آیت فرستاد : « لاخَیرَ فی کثیرٍ مِن نجویٰهم » ـ درآن راز ایشان و درآن سخن که پنهان بایکدیگر میگویند هیچ خیرو نیکی نیست ، « الّا مَن امر بصدقةٍ اَومعروف » یعنی : الّا فی نجوی مَن امر بصدقةٍ . **مجاهد** گفت : این آیت عامّ است ، وجهانیان درآن یکسان‌اند ، میگوید : درین رازها که مردم کنند با یکدیگر ، وآن سخنها که درآن خوض کنند ، هیچ خیر نیست مگر آنچه از اعمال بِرّ باشد . پس بیان کرد که اعمال برّ چیست : « الّا مَن امر بصدقةٍ » یعنی خیردرسخن آنکس است که بصدقه فرماید ، « اَومعروف » یا قرضی بکسی دادن ، « اَواِصلاح بین‌النّاس » یا میان مردم صلح افکندن . **مصطفی**(ص) گفت : « کلامُ ابن آدم کلّه علیه لاله ، الّا اَمر بمعروفٍ اونهیٌ عن منکرٍ او ذکرَالله » . این حدیث پیش **سفیان** میخواندند ، مردی گفت : سخت است این حدیث ، یعنی وعیدی قوی و بیمی تمام است . **سفیان** گفت: چه سختی‌است درین حدیث؟ این همچنانست که درقرآن میخوانی : « لاخیرَ فی کثیرٍ مِن نجویٰهم الّا مَن امر بصدقةٍ » الآیة . جای دیگر میخوانی : « لایَتکلّمون الّا مَن اَذِنَ له الرّحمٰن و قال صواباً » ، جای دیگر : « والعصر اِنّ الاِنسانَ لفی خُسرٍ الّا الّذین آمنوا » الآیة .

« ومَن یَفعلْ ذٰلکَ ابتغاءَ مرضات الله » ـ میگوید : هر که این صدقه وقرض و اصلاح میان مردم بجای آرد ، وآنکه باین رضاءالله جوید ، ومراداللہ خواهد ، ربّ‌العزّة ویرا مزد بزرگوار دهد ، یعنی بهشت . این معنی برقراءت **بوعمر وحمزه** و **یعقوب** است که ایشان « فَسوف یُؤتیه » بیا خوانند . باقی « نُؤتیه » بنون خوانند ، یعنی : ما دهیم او را مزد بزرگوار ، بهشت باقی ، ونعیم جاودانی .

رسول‌خدا (ص) **ابوایوب انصاری** را گفت : خواهی که ترا راه نمایم بصدقه که ترا به است ازچهارپایان چرندهٔ نیکو؟ یعنی : والله اعلم ، که ترا به است از آنکه چهارپایان نیکوداری ، و بصدقه دهی . آنگه گفت : « تُصلح بین‌النّاس اذا تفاسَدوا ،

و تُقرّب بینهم اذا تَباعدوا »، میان مردم صلح دهی آنگه که فساد یکدیگر جویند، و تباهی در کار یکدیگر آرند. و میان ایشان نزدیکی جوئی، و باهم آری چون از یکدیگر دور افتند. و روی **انس بن مالک** (رض) قال: بینما رسول الله (ص) جالسٌ اذ رأیناه ضحِك حتّی بدتْ ثنایاه، فقال **عمر**: ما اَضحکك یا رسول الله بأبی و اُمّی؟ قال: « رجلانِ جَثَوا بین یدی ربّ العزّة جلّ جلاله، فقال احدهما: خُذلی مظلمتی مِن اخی، فقال الله: اَعطِ اخاك مظلمتَه. قال: یاربّ لم یَبْقَ مِن حسناتی شیءٌ. قال الله عزّوجلّ للطّالب: کیف تصنع بأخیك ولم یبقَ من حسناته شیءٌ. قال: یاربّ فَیَحمل مِن اَوزاری »، ففاضتْ علینا رسول الله (ص) بالبکاء، ثم قال: « انّ ذٰلك لیومٌ عظیمٌ یحتاج فیه النّاس الی ان یُحمل عنهم مِن اوزارهم. فقال الله عزّوجلّ للطّالب: ارفع بصرَك فَانظر فی الجنان، فرفع رأسه فقال: اَریٰ مدائنَ مِن فضّة وقصوراً مِن ذهب مکلّلةً باللؤلؤ، لأیّ نبیّ هٰذا، لِأیّ صدیق هٰذا؟ لأیّ شهید هٰذا؟ قال: لِمَن هو اَعطانی الثّمن. قال: یاربّ! ومَن یملك ثمنَ هٰذا؟ قال: انت تملکه. قال: بِمَ؟ قال: بعفوك عن اخیك. قال: یاربّ! فقد عفوتُ عنه. قال: خُذ بید اَخیك و اَدخله الجنّة. قال رسول الله (ص): فَاتّقوا اللهَ و اَصلِحوا ذاتَ بینکم، فانّ الله یُصلح بین المؤمنین یوم القیامة ».

قوله: « وَمَن یُشاقِقِ الرّسولَ » - **ابن عباس** گفت: این هم در شأن **طعمة بن ابیرق** آمد، که چون آیتها درشأن وی آمد، و فعل بدوی پیدا گشت، وقوم وی بدانستند که وی ظالم و سارق است، و رسول خدا (ص) فرمود تا دست وی بُبرند، وی از میان بگریخت، و به **مکه** شد و در کافران پیوست، ومرتدّ گشت. چنین گویند که: بمردی فرو آمد نام وی **حجاج بن علاط السلمی**، وآن مرد ویرا گرامی داشت چنانکه مهمانان را گرامی دارند. پس **طعمه** گمان برد که در درون خانه وی زر نهاده است، چون شب درآمد نقب بزد، چون در آن اندرون شد پوست میش نهاده بودند، از آن پوستهای خام خشك گشته، پایش بآن پوستها برافتاد، آوازی برآمد

خداوند خانه بآن آواز ازخواب درآمد، ودرآن خانه شد، **طعمه** را بگرفت‌وبیرون آورد. اهل **مکه** گفتند: او را سنگسار کنیم. **حجاج** گفت: هرچند بدمرد و دزد است، امّا مهمان است، و مهمان را کشتن روی نیست. پس او را بخواری از شهر بیرون کردند، به حلّهٔ **بنی‌سلیم** فروآمد، و ایشان بت پرست بودند، و با ایشان بت میپرستید، تا درشرك فروشد، وهلاك گشت. پس ربّ‌العالمین درشأن وی و در مرتدّ کشتن وی این آیت فرستاد. **جویبر** گفت از **ضحاك** از **ابن‌عباس** که: این آیت درشأن‌نفری‌آمد از**قریش** که از**مکه** به **مدینه** هجرت کردند، واسلام درپذیرفتند، و رسول‌خدا (ص) ایشان را عطا داد. پس شقاء ازلـی در ایشان رسید، به **مکه** بـاز گشتند، و مرتدّ شدند. ربّ‌العالمین ایشان را گفت: «وَمَن یُشاقِقِ الرّسولَ». شقاق نامی است خلاف را، شقّ عصاء المسلمین از آن گرفته‌اند، وآن آن باشد که مأمور درشقّی بود وآمر درشقّی.

«مِن‌بعد ماتَبیَّن له الهدیٰ» ـ این‌ها در «له» دو وجه دارد: یك وجه‌آنست که با **مصطفی** (ص) شود که از الله ویرا هدی پیدا و وحی درست. دیگر وجه این مَنْ را است که برسرآیت گفت، که امت‌را استواری **مصطفی** پید است، وپیغامبری وی درست.

«ویَتَّبع غیرَ سبیل المؤمنین» ـ گفته‌اند: مراد باین اجماع اهل حـق است برحق، در هرعصری. اوّل‌آیتی که **شافعی** ازآن دلیل گرفت برصحّت اجماع، این آیت بود.

حکایت کنند از **شافعی** که **هرون‌الرشید** از من طلب دلیل کرد بر درستی اجماع از کتاب خدا، ومن مهلت‌خواستم سه روز. رفتم وسه‌ختم کردم بسه روز، و تدبّر و تفکّر درآن تمام بجای بیاوردم. روز سیوم بآن‌آیت در رسیدم، شاد گشتم،

و بدانستم که روشن‌تر دلیلی از کتاب خدا اینست . و وجه دلیل آنست که ربّ‌العزّة بیم داد وخلاف دین شمرد کسی که نه برسبیل مؤمنان پی‌برد ، و سبیل مؤمنان آنست که بر آن متفق شوند از قولی یافعلی . چون کافّهٔ علماء عصر فراهم آمدند بچیزی ، وبر آن متفق شدند ، آنرا اجماع گویند . و مذهب اهل حق آنست که جایز نیست اجتماع این امّت برباطل وخطا ، بخلاف قول **نظام** که وی روا دارد ، و برخلاف قول **امامیه** و **رافضه** که اجماع بنزدیك ایشان خود حجّت نیست ، و بخلاف قول **داود** ، و جماعتی ازاهل ظاهر که گفتند : اجماع ، خود اجماع صحابه است ، حجّت آنست وبس . و دلیل اهل حق ازجهت سنّت آنست که **مصطفی** (ص) گفت : «لاتجتمع امّتی علی ضلالة» ، و رُوی «علی خطأ» . و رُوی : مَن فارقَ الجماعة قید شبر ، فقدخلع ربقةَ الاسلام مِن عنقه . و رُوی : مَن فارق الجماعة مات میتةً جاهلیّةً ، و رُوی : مَن رأیٰ مِن امیره شیئاً یکرهه فلیَصبر ، فانّه لیس احدٌ یفارقُ الجماعة شبراً ، فیموتَ ، الّامات میتةً جاهلیّةً ، و رُوی : علیکم بالسّواد الأعظم . ویداللّٰه علی الجماعة . ومَن شذَّ شُذَّ فی النّار . و رُوی : مارَآه المسلمونَ حسناً فهو عنداللّٰه حسنٌ ، وما رَآه المسلمون قبیحاً فهو عنداللّٰه قبیح .

و از روی معنی اشارتی کنیم : امّتها که گذشتند ، در هرعصر که بودند چون بر باطلی متفق شدندید (۱) ، و برتعبیر و تبدیل اجماع کردندید (۲) ، ربّ‌العزّة پیغامبری بایشان فرستادی ، تا ایشانرا با راه حق وصواب آوردید(۳) . و معلوم است که پیغامبر ما (ص) آخرالأنبیاء و خاتم ایشانست ، و پس از وی پیغامبری نخواهد بود . پس ربّ‌العزّة بکمال مهربانی و کَرم خویش این امّت را معصوم کرد . چون برچیزی متفق شوند ، ربّ‌العالمین ایشانرا در آن پردهٔ عصمت میدارد ، تا این عصمت

۱ و۲ و۳ ـ نسخهٔ ج : شدندی . . . کردندی . . . آوردی .

عوض آن بعثت باشد که امّتهای گذشته رابودست ، و یَقرُبُ مِن هذا ما روی **ابوهریرة** قال : قال رسول‌الله (ص) : « انّ **بنی‌اسرائیل** کانت تَسوسهم الأنبیاء ، فاذا مات نبیٌّ قام نبیٌّ مقامه ، ولیس بعدی نبیّ » . قالوا : فمایکون بعدك یارسول‌الله ؟ قال : « یکون خلفاء کثیرة » . قالوا : فکَیف‌تریٰ ؟ قال: « اَوفوا ببیعة الأوّل فالأوّل ، و اَدّوا الیهم مالّهم ، فانّ‌الله سائلهم عن‌الّذی لکم » . امّا جواب قول **داود** و اهل ظاهر آنست که ربّ‌العزّة گفت : « و یَتَّبع غیرَ سبیل‌المؤمنین » ، برعموم گفت ، صحابه و غیرایشان ، و آیت برعموم راندن اولیتر ، که اخبار صحاح که یاد کردیم همه بر آن دلالت میکنند .

« نُوَلّه ماتَوَلّیٰ و نُصْله جهنّم » - **ابوعمرو** و **حمزه** و **ابوبکر** باِسکان « ها » خوانند ، و **قالون** و **یعقوب** باختلاس ، وباقی باشباع . « نولّه ما تولّیٰ » - میگوید : نَدَعه ومَا اختاره لنفسه ، فی‌الدّنیا ، لأنّ الله عزّوجلّ وعده العذابَ فی‌الآخرة . او را فرو گذاریم درین دنیا بآنچه خود را اختیار کردست و عذاب آخرت خود برجاست .

« انّ‌اللهَ لایَغفِر اَن یُشرِكَ به » الآیة - سبب نزول این آیت آن بود که پیری اعرابی پیش **مصطفی** (ص) آمد ، و گفت : یا نبیّ‌الله مردی پیرم ، بگناهان آلوده ، امّا تا خدا را شناخته‌ام هرگز شرک نیاورده‌ام ، و تا ایمان آورده‌ام بکفر باز نگشته‌ام ، وجز الله خود را یاری ومولائی نپسندیده‌ام ، و بر نافرمانی هرگز دلیری و مکابره نکرده‌ام ، و از کردها پشیمانم ، و از گذشتها عذر میخواهم ، و استغفار میکنم ، با اینهمه حال من نزدیك الله چون خواهد بود ؟ ربّ‌العزّة آیت فرستاد : « انّ‌الله لایغفر أن یُشرك به ویغفر مادون ذٰلك لِمَن یشاء » . وجه دلالت این آیت بر قول اهل بدعت درآیت پیش رفت ، ولاحاجة الیٰ اعادته . روی عن **ابن‌عباس** قال : ثلاثٌ مَن‌لیس فیه منهنّ شیء فانّ الله یغفرمادون ذٰلك لمن‌یشاء : من‌مات لایشرك‌بالله

شيئاً ، ومن لم يكن ساحراً يتبع السّحرة ، ومن لا يحقد على اخيه شيئاً . وقال النّبي (ص) **لمعاذ بن جبل** : « اتدرى يا **معاذ** ماحقّ الله على العباد ، وما حقّ العباد على الله ؟ » قلت : الله و رسوله اعلم، فقال : « حقّه عليهم ان يعبدوه ولا يشركوا به شيئاً ، وحقّهم عليه اذا فعلوا ذٰلك ان يدخلهم الجنّة » .

« ومن يشرك بالله فقد ضلّ ضلالاً بعيداً » ـ اى : ذهب عن الطّريق وحرم الخير كلّه . گفته‌اند كه ضلال درقرآن برهشت وجه است : يكى بمعنى غىّ ، يعنى بيراهى ، چنانكه ربّ العزّة گفت حكايت از قول ابليس : « ولأضلّنّهم » يعنى : ولأغوينّهم عن الهدى فيكفروا ، و در سورة **يس** گفت : « ولقد اضلّ منكم جبلّاً كثيراً » يعنى : اغوى **ابليس** منكم جبلّاً كثيراً فكفروا ، و در **صافات** گفت : « ولقد ضلّ قبلهم » يعنى : غوى قبلهم . وجه دوم ضلال بمعنى زليل است ، چنانكه ربّ العزّة گفت : « همّت طائفةٌ منهم أن يضلّوك » يعنى أن يستزلّوك عن الحقّ . جاى ديگر گفت : « ولا تتّبع الهوى فيضلّك عن سبيل الله » يعنى فيستزلّك عن طاعة الله فى الحكم من غير كفر . وجه سيوم ضلال بمعنى خسران ، چنانكه در سورة **المؤمن** گفت : « وما كيد الكافرين الّا فى ضلال » يعنى فى خسار ، و در **يس** گفت : « أنا اذاً لفى ضلال مبين » يعنى خسار بيّن ، و در سورة **يوسف** گفت : « انّ ابانا لفى ضلال مبين » يعنى فى خسار بيّن من حبّ يوسف ، « انّا لنريها فى ضلال مبين » اى خسران بيّن ، « انّك لفى ضلالك القديم » يعنى فى خسرانك من حبّ يوسف . وجه چهارم ضلال بمعنى شقاء ، چنانكه در سورة **الملك** گفت : « إن انتم الّا فى ضلال كبير » يعنى فى شقاء طويل . جاى ديگر گفت : « أنا اذاً لفى ضلال وسعر » ، « انّ المجرمين فى ضلال وسعر » . يعنى فى شقاء و عذاب ، و در سورة **النساء** گفت : « بل الّذين لا يؤمنون فى الآخرة فى العذاب والضّلال البعيد » يعنى الشّقاء الطويل . وجه پنجم ضلالست بمعنى بطلان ، چنانكه گفت : « الّذين كفروا وصدّوا عن سبيل الله اضلّ اعمالهم » يعنى ابطل اعمالهم ، وقال تعالى : « فلن يضلّ اعمالهم » يعنى

فلن يُبطل اعمالهم ، و در سورة **الكهف** گفت : « ضلّ سعيُهم فی‌الحيوٰة الدّنيا » ای بطل عملُهم . وجه ششم ضلال بمعنى خطا ، چنانكه در سورة **الفرقان** گفت : « إنهم الاّ كالأَنعام بلهم اضلُّ سبيلاً » يعنى اخطأ طريقاً ، و قال : « وسوف يعلمون حين يَرَون العذابَ مَن اضلُّ سبيلاً » ای اخطأ طريقاً ، و درسورة **الاحزاب** گفت : « فقد ضلّ ضلالاً مبيناً » ای اخطأ خطأً ظاهراً ، و در **نون والقلم** گفت : « انّا لَضالّون » ای اخطأنا طريقَ الجنة . وجه هفتم ضلال بمعنى جهالت ، چنانكه در سورة **الشعراء** گفت : « فَعَلتُها اذاً وأنا مِن الضّالّين » ای من‌الجاهلين . وجه هشتم ضلال بمعنى نسيان است ، چنانكه در سورة **البقرة** گفت : « اَن تَضِلّ اِحدٰيهما » يعنى اَن تنسىٰ اِحدٰيهما الشّهادةَ .

النوبة الثالثة

قوله تعالىٰ : « ومَن يعملْ سوءًا » الآية ـ ربّ‌العالمين ، خداوند جهانيان ، و دارندهٔ همگان ، بخشايندهٔ مهربان ، درين آيت بر رهيگان توبت عرضه ميكند ، و در عفو اميد ميدهد ، وتشديد ها كه گفته است‌همه را درمان ميسازد ، هم بيگانه را از بيگانگى مى‌باز خواند ، هم عاصى را از معصيت ، و همه را بكرم خود اميد ميدهد : بيگانه را ميگويد : « اِن يَنتهوا يُغفرلهم ما قد سلف » اگر از كفر باز آيند ، و اسلام بجان و دل درپذيرند ، در گذشته با ايشان هيچ خطاب نكنم ، فاِنّ الاسلام يهدمُ ماقبله ، و عاصى را ميگويد : « ثمّ يستغفِرِ اللهَ يَجِدِاللهَ غفوراً » چندان دارد كه عذرى بر زبان آرد ، وپشيمانى در دل آرد ، پس بجاى هر بدى نيكى بنويسم : « فأولٰئك يُبدّل‌اللهُ سيّـآتِهم حسناتٍ » . كريم است آن خداوندى كه پيوسته بند گانرا باخود ميخواند ، و خود را برايشان عرضه ميكند ، ولطف مينمايد ، و عيب‌ميپوشد ،

و عطا میباراند، و ازبار میکاهد، و در بِرّ میفزاید. اینهمه بآن میکند تا مگر آزرم دارند، واجابت کنند، وبهره‌ور شوند، ونیك خدائی وی دریابند، و از نیك‌خدائی وی آنست که بنده را توفیق دهد، تا دریابد، وبنماید تا ببیند، و برخواند تا بیاید. چنانکه با **سعدمعاذ** کرد: چون خدای تعالی‌خواست که ویرا بعزّ اسلام بیاراید، و بخلعت توحید بزرگ گرداند، **مصطفی** (ص) را بر آن داشت که **مصعب عمیر** را به **مدینه** فرستاد پیش ازهجرت، و **مصعب** بسرای **اسعدبن‌زرارة** فروآمد، وآنکه در سرایهای **انصاریان** و کوشها (١) میکشت، و اسلام بر یکان یکان عرضه میکرد، و قرآن برایشان میخواند، بدین اسلام درمیآورد. آخر روزی خبر به **سعد معاذ** رسید که **مصعب** آمده است، و بتقویت و پشتی‌دادن **اسعد زرارة**، چنین کاری از پیش میبرد، ومردمانرا از دین‌خویش‌برمیگرداند. **سعد معاذ** خشم گرفت و **اسید حضیر** را فرمود که رو این‌مرد را ازقوم خویش‌باز دار، و بگو اگرنه حرمت **اسعد زراره** بودی کـه از خویشان ما است، اگر چون تو هزار بودی، همه را از روی زمین بر گرفتمی، وباك نداشتمی، وبدست من آسان بودی. **اسید** آمد، و ایشانرا درباغی یافت از باغهای **بني‌النجار**، و جماعتی مسلمانان گرد آمده. **اسید** سخن درشت درگرفت، و **مصعب** خاموش نشست، آنکه گفت: یا **اسید** این چه درشتی است؟ یک لحظه بنشین، تا باتو دو سخن بگویم، اگرپذیرفتنی است بپذیر، و اگرنـه بمراد خودمیرو. **اسید** حربه داشت بزمین فرو زد، وآنجا بنشست، و **مصعب سخن** درگرفت، و اسلام بر وی عرضه میکرد، و قرآن بروی میخواند، **اسید** چون آن کلام شنید، جمال آن سخن‌در دل وی اثرنمود، ودل او را زیر وزبر کرد، و گفت: نیکوسخنی که اینست! وخوش کلامی که اینست! کلامی که آشنائی را سبب است.

---

١ = گوشه‌ها.

و روشنائی را مدد است ، کلامی که از قطیعت امانست ، و بی‌قرار را درمانست . چه باید کرد ما را ای **مصعب** تا از اهل این سخن شویم ؟ و محرم این سخن گردیم ؟ **مصعب** گفت : راه آنست که غسلی بر آری ، وجامه نمازی درپوشی ، وکلمهٔ شهادت بگوئی ، و دو رکعت نماز بکنی . **اسید** همچنان کرد ، و باز گشت . چون با **سعد معاذ** رسید ، **سعد** در روی وی نگرست ، بدانست که ویرا کاری افتادست ، وز آن حال بگشته . گفت : چه داری ؟ و چه کردی یا **اسید** ؟ گفت : یها **سعد** ! مرا روی سخن نبود ، و جای جنگ نبود ، و وجه خلاف نبود ، اگر میپذیری و اگرنه خود یکی بر آزمای تا چه بینی وچه آری ؟ **سعد** همچنان خشمگین رفت ، تا بآن باغ که ایشان درآنجا بودند . **اسعد بن زراره** با **مصعب** میگوید : می‌بینی این‌مرد را که آمد ، سیّد قبیله و مهتر قوم و سرور ایشانست ، اگروی مسلمان شود پس از آن دو کس زهره ندارند که با یکدیگرخلاف کنند . **مصعب** با **سعد** همان سخن گفت که با **اسید** گفته بود ، و **سعد** هزار بار از**اسید** عاشق‌تر و واله‌ترشد ، هم‌برجای بماند که : یا **مصعب** بیفزای این سخن را که دل را آرام است ، و جانرا پیغام ! بیفزای این سخن که تن را زندگی است ، و روح را پیوستگی ! **سعد** را درخت امید ببر آمد ، و اشخاص فضل بدر آمد ، آفتاب معرفت بر آمد ، و ماهروی دولت درآمد .

وصل آمد و از بیم جدائی رستیم   با دلبر خود بکام دل بنشستیم

سعد غسلی‌بر آورد ، وجامه نمازی کرد ، وکلمه شهادت بگفت ، و دو رکعت نماز کرد ، و ازآنجا ببرون آمد بعزّ اسلام افروخته ، و بخلیت ایمان آراسته . بقوم خود باز گشت ، وهم **بنوعبدالاشهل** ایشان همه گرد وی برآمدند تا چه فرماید ، گفت : یاقوم ! کیف تعلمون رأیی فیکم ؟ قالوا : انت خیرنا رأیاً ، قال : فانّ کلام

رجالکم و نسائکم علیّ حرامٌ حتّیٰ تؤمنوا باللّٰه وحدَه و تَشهدوا انّ **محمداً** رسولاللّٰه و تَدخلوا فیدینه ، فما امسیٰ ذٰلك الیوم فیدور **بنیعبدالاشهل** رجلٌ ولا امرأةٌ الّا اسلم .

« و مَن یَکسبْ اثماً فاِنّما یکسبه علیٰ نفسه » الآیة ـ اشارت است که حق جلّجلاله بینیازاست ازطاعتمطیعان ، و پاك است ازمعصیت عاصیان ، ونه خداوندی ویرا پیوندی میدریابد از طاعت مطیعان ، ونه ملك ویرا گزندی رسد از معصیت عاصیان . بنده اگر نیکی کند، وطاعت آرد، تاج کرامتست که برفرق روزگارخویش مینهد ، و اگر معصیت آرد، قید مذلّتیست که برپای خویشمینهد : « مَن عمِلصالحاً فلِنَفسه ومَن أساءَ فعلیها » .

« ومَن یَکسب خطیئةً اَو اِثماً » الآیة ـ هر که عیب و عار خود بردیگری بندد ، ربّالعزّة او راعلی رؤس الأشهاد فضیحت گرداند ، ودر درجهٔ این کسبیفزاید. و این عیب وهنر نه در توان وفعل آدمی است ، که آن از درگاه قِدم رود ، کسی که بنظافت ایمان و طاعت پاك گشت، از آنست کش در ازل پاك کردند : « انّما یُطهّرکم تطهیراً » و او که بنجاست شرك و معصیت آلوده گشت ، هم در ازل آلوده گشت، و این حکم بر وی راندند که : « اولٰئك الّذین لم یُرِدِ اللّٰهُ اَن یُطهّر قلوبَهم » .

« ولولا فضلاللّٰه علیکم و رحمته » ـ منّت است که ربّالعزّة بر **مصطفی** (ص) مینهد ، و فضل خود بروی اظهار میکند ، و او را در پردهٔ عصمت میدارد ، و دست دشمن از وی کوتاه میکند ، وبخصائص وفضائل ازلیاو را میآراید ، و بعلمخصوصیّت میستاید که : « وعَلّمك مالَم تَکن تَعلم » قال بعضهم : هوالعلم باللّٰه و بجلاله ، والعلم بعبودیّة نفسه ومقدار حاله فیاستحقاق عزّه و کماله ، ویقال : علّمتُك من مکنون اسراری مالم تکن تعلم اِلّا بی .

« لاخيرَ فی کثیرٍ مِن نجویٰهم الّا مَنْ اَمر بصدقةٍ » الآیة ـ بهینهٔ اعمال بندگان این سه چیز است که درین آیت قرین یکدیگر است : صدقه ، و معروف ، و اصلاح بین‌النّاس . وخیریّت درین آیت آنست که بیك شخص تنها مخصوص نیست ، بلکه نفع آن بدیگری میرسد ، وعجب نه آنست که خود را دری بر گشائی ، عجب آنست و جوانمردی چنانست که دیگری را دری برخود گشائی .

پیر **بوعلی‌سیاه** قدّس‌الله روحه گفت : چه‌آید از آنکه تو خود خوش شوی ؟ کار آن دارد که کسی بتو خوش شود ، و **مصطفی** (ص) باین اشارت کرده که : « شرّالناس مَن اکل وحده » .

امّا صدقه برسه قسم است : یکی بمال ، و یکی بتن ، ویکی بدل . صدقه بمال مواسات درویشان است بانفاق نعمت . صدقه بتن قیام کردنست از بهر ایشان بحقّ خدمت . صدقه بدل وفاداری است بحسن نیّت وتوکید همّت . اینست صدقه کردن بر درویشان . و صدقه دیگر است برتوانگران ، وآن آنست که برایشان جود نمائی و نیاز خود برایشان عرضه نکنی ، و امید از مبرّت ایشان باز گیری ، و طمع درایشان نبندی . چون این صدقه ، و آن معروف ، وآن اصلاح دریکی مجتمع شود ، سر تا پای وی عین حرمت گردد ، صدف اسرار ربوبیّت ، و مقبول‌شواهد الهیّت شود . نامش بصدّیقی بیرون دهند ، و فردا با صدّیقانش حشر کنند . اینست مزد بزرگوار که ربّ‌العزّة وعده داد : « فسَوف نُؤتیه اجراً عظیماً » .

۲۱ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « اِنْ یَدْعُونَ مِنْ دونِهِ » نمی‌پرستند [این بت پرستان] فرود از الله ، « اِلّا اِناثاً » مگر مادگان [چون لات و عزی و منات] ، « وَ اِنْ یَدْعُونَ »

و نمیخوانند [وخشنودی نمیجویند]، «إِلّا شَيْطاناً مَريداً (١١٧)» مگراز دیو شوخ.

«لَعَنَهُ اللّهُ» که خدای بر وی لعنت کرد [و ویرا راند]، «وَقالَ» و گفت آن دیو رانده: «لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبادِكَ» لابد از رهیکان تو خویشتن را گیرم، «نَصيباً مَفْروضاً (١١٨)» بهره‌ای باز بریده.

«وَلَأُضِلَّنَّهُمْ» و گم کنم ایشانرا از راه، «وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ» و امل دراز نمایم ایشانرا، «وَلَآمُرَنَّهُمْ» و فرمایم ایشانرا، «فَلَيُبَتِّكُنَّ آذانَ الْأَنْعامِ» تا گوشهای چهارپایان بُرند، «وَلَآمُرَنَّهُمْ» وفرمایم ایشانرا، «فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللّهِ» تا بگردانند آفریدهٔ خدایرا [از آن آفرینش که خدای آفرید]، «وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطانَ» و هر که دیو را گیرد، «وَلِيّاً مِنْ دُونِ اللّهِ» پسندیده و بایسته و یار، فرود از الله، «فَقَدْ خَسِرَ خُسْراناً مُبيناً (١١٩)» زیانکار گشت او زیانکاری آشکارا.

«يَعِدُهُمْ» ایشانرا وعدهٔ دروغ دهد، «وَيُمَنّيهِمْ» و آرزوی ناپسند در ایشان افکند [و امل دراز نماید]، «وَما يَعِدُهُمُ الشَّيْطانُ» و وعده ندهد ایشانرا دیو، «إِلّا غُروراً (١٢٠)» مکرفریب.

«أُولٰئِكَ» ایشان آنانند، «مَأْويهُمْ جَهَنَّمُ» که مأوای ایشان دوزخست، «وَلا يَجِدُونَ عَنْها مَحيصاً (١٢١)» و نیابند از ایشان هرگز دور شدنگاهی.

«وَالَّذينَ آمَنوا» و ایشان که بگرویدند، «وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ» و نیکیها کردند، «سَنُدْخِلُهُمْ جَنّاتٍ» درآریم ایشانرا دربهشتهائی، «تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ» که میرود زیردرختان آن جویهای روان، «خالِدينَ فيها أَبَداً» جاویدان در آن همیشه‌ای، «وَعْدَاللّهِ حَقّاً» وعده‌ایست ازخدای راست، «وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّهِ قيلاً (١٢٢)» و کیست از الله راستگوی تر؟

« لَیسَ بِأمانِیِّکُمْ » نه بآرزوهای شماست ، « وَلا أمانِیِّ أهلِ الکِتابِ » و نه بآرزوهای اهل کتاب ، « مَنْ یَعْمَلْ سُوءًا یُجْزَ بِهِ » هر که بدی کند او را بآن پاداش دهند درین جهان ، « وَلا یَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللهِ » و نیابد خویشتن را فرود از خدای ، « وَلِیّاً وَلا نَصیراً » (۱۲۳) » کارسازی و نه یاری .

« وَ مَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ » وهر که چیزی کند از نیکیها ، « مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنثیٰ » از مردی یا از زنی ، « وَهُوَ مُؤْمِنٌ » پس از آنکه گرویده است ، « فَاُولٰئِکَ یَدْخُلُونَ الجَنَّةَ » ایشان آنند که می‌درآرند ایشانرا در بهشت ، « وَلاٰ یُظْلَمونَ نَقیراً (۱۲۴) » و از ایشان نه کردار کاهند و نه مزد ، بمقدار نقیری .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « اِن یَدعون مِن‌دونه اِلّا اِناثاً » الآیة ـ این‌حکایت ازمشرکان **مکه** است ، دعا بمعنی عبادتست . میگوید : مایَعبدون مِن‌دونه اِلّا اِناثاً ، **لات** و **عزی** و **منات** همه اناث‌اند و اوثان ، همه مؤنّث . اوثان بتان بی‌صورت اند ، و اصنام بتان باصورت . گفته‌اند که : این **لات** و **عزی** و **منات** بتان بودند ازسنگ تراشیده ، ودر درون کعبه نهاده ، ربّ‌العزّة جلّ‌جلاله در درون هریکی شیطان گماشته تا با کَهَنه و سَدَنهٔ خویش سخن میگفتند ، و ایشان از راه میافتادند .

قول **حسن** و **قتاده** و **بوعبیده** آنست که اناث بمعنی موات است ، یعنی مردگان‌اند که در ایشان روح نیست ، و نفع وضرّ نیست ، از سنگ و چوب و کلوخ و مانند آن . و این موات همه مؤنّث باشند ، وصفت آن بتأنیث کنند . **عبدالرحمن زید** گفت : « اِلّا اناثاً » یعنی : بزعمهم ، بگفت ایشان اناث‌اند که ایشان بتان را بنات‌الله خواندند .

« و إن یَدعون الّا شیطاناً مَریداً » ـ شیطان اینجا ابلیس است، و مرید صفت وی، و هوالشّدید العالی الخارج من الطّاعة. یقال مَرَدالرّجل یمرُد مروداً او مَرادةً، اذا عَتا، وخرج من الطّاعة. و أصله مِن قول العرب: حائط متمرد ای مملّس لاخشونة فیه، وشجرة مرداء اذا تَناثر ورقُها و بِهذا سُمّی مَن لم تنبت لحیته، امردَ، ای املس موضع اللّحیة، المَرید، الخارج مِن الطّاعة المتلمس منها. میگوید: ایشان نمیخوانند و نمیپرستند الّا ابلیس متمرّد عاصی برخدای عزّوجلّ، و الله بآن تمرّد و معصیت او را برانده، و بروی لعنت کرده.

« وقال لَاَتّخِذنَّ مِن عبادك نصیباً مفروضاً » ـ ای: مقطوعاً معدوداً. این حکایت از قول ابلیس است، و بهرهٔ بریده که نصیب وی است از هزار، نهصد و نود و نه اند، چنانکه درخبر است بروایت **ابوسعیدخدری**: قال قال النبیّ (ص): « یقول الله تعالی و تقدّس یوم القیامة یا آدم! فیَقول: لبّیك، وسعدَیك، والخیرفی یدَیك، فیَقول: اُخرج بعثَ النار. فیقول: وما بعثُ النار؟ فیقول الله تعالی: مِن کلّ الفٍ، تسعمائة وتسعة وتسعون. فعنده یَشیب الصّغیر، ویَضعُ کلُّ ذات حملٍ حملَها، وتَری النّاسَ سُکاریٰ وماهم بِسُکاری ولٰکنّ عذابَ الله شدید». قالوا: یا رسول الله! و اَیُّنا ذٰلك الواحد؟ قال: « اَبشروا فانّ منکم رجلاً، ومِن **یاجوج** و **ماجوج** الفاً». ثمّ قال: « و الّذی نفسی بیده ارجو أن تکونوا ربعَ اهل الجنّة»، فکبّرنا. فقال: « ارجو ان تکونوا ثلثَ اهل الجنّة»، فکبّرنا. فقال: « ارجو ان تکونوا نصفَ اهل الجنة»، فکبّرنا. فقال: « ماانتم فی النّاس الّا کشعرةٍ سوداءَ فی جلد ثورٍ ابیضَ، او کشعرة بیضاءَ فی جلد ثورٍ اسودَ ».

« ولَاُضِلَّنَّهمْ » ـ این هم از گفت ابلیس است. میگوید: برگردانم ایشانرا ازطریق هدی، وگم کنم از راه راستی و دیـن حق. « وَلَاُمَنِّیَنَّهُم » و ایشانرا فرا

وایستن(۱) بد کنم، تا پیوسته بر آن باشند که بد میکنند. و خبر دهم ایشانرا که بهشت نیست، و دوزخ نیست، وبعث نیست. چون این اعتقاد آرند در بدی بیشتر کوشند. و یقال: « لَأُمنیَنَّهم » ای: اَجمع لهم مع الاضلال، اُوهِمَهم انّهم یَنالون من الآخرة حظاً. میگوید: ایشانرا بیراه کنم، آنگه با بیراهی در دل ایشان افکنم که ایشانرا از آخرت نصیب خواهد بود. این همچنانست که جای دیگر گفت: « و اِذ زیّن لهمُ الشیطانُ اعمالَهم ».

« وَلَآمُرنّهم فَلَیُبَتِّکُنَّ آذانَ الأنعام »- این بحیرة است که در سورة **المائده** گفت، و این آنست که عرب گوش بعضی شتران میشکافتند، و اکنون هر که گوش جانور بشکافد یا ببرد، ملحق است بآن در کراهیت و معصیت.

« وَلَآمُرنّهم فلیُغیّرُنَّ خلق الله » - بعضی مفسّران گفتند: این تغییر خلق خدا خصیّ کردن آدمیست، و آن فرمودۀ شیطان است، بحکم این آیت.

و درخصیّ کردن دیگر جانوران میان علما خلاف است، و هر که دندان گشاید، یا پوست روی تراشد، یا در موی موی پیوندد، یا پوست آزیند (۲)، همه ملحق است بتغییرخلق، وخضاب موی سیاه مردانرا هم نزدیکست باین (۳). و گفته‌اند: تغییرخلق آنست که الله تعالی چهارپایانرا بیافرید از بهر آدمیان، تا مرکب خویش سازند، وطعمۀ خویش، وایشان برخود حرام کردند، وآفتاب وماه وسنگها بیافرید، و مردم را نرم و روان کرد، تا بدان منفعت گیرند، و ایشان آنرا معبود خود ساختند، وعبادت آن کردند، چون از آن نهاد که الله فرمود بگردانیدند، و آن معنی که الله برای آن آفرید بمعنی دیگر بدل کردند، تغییر خلق خدا کردند لا مَحاله.

---

۱ ـ نسخۀ ج: فرا بایستن. ۲ ـ نسخۀ الف، آرند. ۳ ـ نسخۀ ج، ازین.

و گفته‌اند : خلق اینجا بمعنی دین است ، که جای دیگر گفت : « لاتبدیلَ لخلق الله » ای لدین الله ، و تغییر دین آنست که حلال حرام میکردند ، و حرام حلال .

ثمّ قال : « و مَن یتَّخذِ الشیطان ولیاً مِن دون‌الله فقد خَسر خُسراناً مبیناً » - زیانکار کسی است که فرمان شیطان برد ، نه فرمان الله . « یَعِدهم » ایشانرا وعدهٔ عمر دراز میدهد در دنیا ، « و یُمَنّیهم » و یافت مرادها در دل ایشان می‌افکند ، و گفته‌اند : در دل ایشان فقر می‌افکند ، تا از بیم فقر هزینه در کار خیر نکنند ، و رحم نپیوندند . ربّ‌العالمین گفت : « وما یَعِدُهمُ الشّیطانُ الّا غروراً » و شیطان وعده که دهد جز بفرهیب (۱) ندهد ، سود نماید و زیان پیش‌نهد . « اولٰئك مأویٰهم جهنّم » یعنی مصیرهم ، « ولا یجِدون عنها مَحیصاً » ای مَفرّاً .

اگر کسی گوید که : ابلیس از کجا دانسته بود که قومی از فرزندان **آدم** نصیب وی خواهند بود تا ایشانرا گمراه کند باین سخن که گفت : « لأَتّخِذَنّ مِن عبادك نصیباً مفروضاً » ؟ جواب آنست که ربّ‌العزّة باوی‌این‌خطاب کرد : « لأ ملأنّ جهنّم منك ومّمن تَبِعك منهم‌اجمعین » ، و **ابلیس** در آنجا دریافته بود که ازفرزندان **آدم** گروهی نصیب وی خواهند بود . دیگر جواب آنست که **ابلیس** بهشت و دوزخ معاینه دیده بود ، و دانست که هریکی را قومی ساکنان خواهند بود . و نیز گفته‌اند که **ابلیس** ، **آدم** را وسوسه داد تا بعضی مراد خویش از وی بیافت ، امّا همه مراد خویش ازوی نیافت ، بفرزندان **آدم** همین طمع کرد ، ازاضلال همگان‌نومید است ، امّا ببعضی‌طمع دارد . این‌سخن از آنجا گفته است .

اگر کسی گوید : چه‌حکمت است که **ابلیس** راآفرید ، وآنکه او را برخلق مسلّط کرد ، تا ایشانرا وسوسه میکند ؟ جواب آنست که تصدیق قول خویش را

---

۱ - نسخهٔ ج : بفریب .

جلّ جلاله که گفته است : « لَأملأنَّ جهنّم منك ومَّن تبِعك منهم اجمعين » ، فسلّطه على العُصاة لِيَملأجهنّم مِن مُتّبعيه » ، فقال لهم : « وجعلناهم ائمّةً يَدعون الى النّار » ، وقال لِمُتّبعى **محمد** (ص) : « و جعلناهم ائمّةً يهدون بأمرنا » . ديگرجواب آنست که **علي** (ع) گفت ، قال : «اَراد اللهُ اَن يُظهر كرامته على‌المؤمنين ، فلَولم يكُن **ابليس** و وسوسته لما هاجَ مِن القلب ريحُ المودّة ، واَمّا اضاءَ نورُ المعرفة » ، اگرنه **ابليس** بودى بوى مودّت و محبّت از دل بندهٔ مؤمن كى دميدى ؟ ونور معرفت كى تافتى؟ **ابليس** را بدان آفريد كه تا وى‌فعل‌خود ننمايد ، رحمت ومغفرت حق‌ظاهرنگردد . هرچه وى خراب كند رحمت وى درآيد، وآبادان گرداند . هرچه وى بغارت برد ، تيغ غفران از وى واستاند ، ومزيدى برسر نهد .

مردى پيش **مصطفى** (ص) آمد ، و از وسوسهٔ شيطان بناليد و شكايت كرد . **مصطفى** (ص) گفت :«انّ السّارق لايَدخل بيتاً ليس‌فيه شيءٌ ، ذاك محضُ الايمان». خانه‌اى كه ازكالا خالى بود دزد درآنجا نرود ، دلى كه ازمعرفت و ايمان خالى‌بود، **شيطان**آنجا چه كار دارد ؟ وسوسهٔ شيطان دليل است بر وجود ايمان . **نخعى** گفته است از اينجا : كلّ صلٰوة لاوسوسةَ فيها فانّها لاتُقبل ، لأنّ **اليهود و النصارى** لاوسوسةَ لهم . وقال **على‌بن‌ابى‌طالب** (ع) : «الفرق بين‌صلٰوتنا وصلٰوة اهل‌الكتاب الوسوسة ،لأنّ الشيطان فرغ منهم ومن عملهم » . **ابوبكروراق** گفت : ليس للشيطان مع‌الكفّار عمل ،لأنّهم و افقوه ، والمؤمن يُخالفه ، و المحاربة تكون مع المخالف .

« والّذين آمَنوا وعمِلُوا الصّالحاتِ » الآية ــ مضىٰ تفسيره .

قوله : « ليس بأمانيّكم ولا امانِيّ اهل‌الكتاب » ــ الأمانىّ ، الأكاذيب . معناه : ليس بأكاذيبكم ولا أكاذيب اهل‌الكتاب ، و اين‌آن بود كه ميان **جهودان** و ميان

قومی ازعرب درسخن مباهات رفت . جهودان گفتند : ما بهیم از شما ، کتابُنا قبلَ کتابکم ، و نبیّنا قبل نبیّکم . این جواب ایشان را آمد . و یقال : هی مِن تمنّیتُ ای اشتهیتُ . معنی آنست که نه بآرزوهای شما است ، و نه بآرزوهای اهل کتاب . **مجاهد** گفت که **قریش** گفتند : لانُبعث ولا نُحاسَب ، و قالوا : لاجنّةَ ولا نارَ ، و جهودان گفتند : « لن‌تمسّنا النّارُ الّا ایّاماً معدودة » ، « وقالوا نحن‌ابناؤُ الله و احِبّاؤُه » . ربّ‌العالمین بجواب هردوقوم این‌آیت فرستاد .

واسم لیس‌مضمر است ، المعنی : لیس‌ثوابُ الله بأمانیّکم ولا امانیّ اهل‌الکتاب . میگوید : ثواب و نواخت خدای و دخول بهشت نه بآرزوی شما است ، و نه بآرزوی اهل کتاب ، لکن بایمانست و عمل صالح ، چنانکه درآیت پیش گفت : « والّذین آمنوا وعمِلوا الصّالحاتِ سنُدخلهم جنّاتٍ تجری مِن‌تحتها الأنهار خالدین فیها ابداً » ، باز نمود که کار دین‌را بنا به‌آرزو نیست . **مصطفی**(ص) گفت : « لیس الدّین‌بالتّمنّی ولا بالتّحلّی » . و قال (ص) : « العاجزُ مِن اتّبع نفسُه هواها وتمنّیٰ علی‌الله » .

« مَنْ یَعملْ سوءًا یُجْزَبه » ـ گفته‌اند : این جزا درین جهان است ، یعنی آن رنجها که بگناهکار رسد در دنیا . و درین معنی خبرها است از **مصطفی** (ص) : قال **ابوبکرالصدیق** : یا رسول‌الله کیف الصّلاح‌بعد هذه الآیة ؟ فقال النّبیّ(ص) : « أیة آیة » ؟ فقال : یقول‌الله عزّوجلّ : « لیس بأمانیّکم ولاامانیّ‌اهل‌الکتاب مَن یَعملْ سوءًا یُجْزَبه » ، ماعمِلنا جُزینا به . فقال له النّبیّ(ص) : « غفرالله لك یااباَبکر ! ألَستَ تمرض ؟ الستَ تنصب ؟ الیس یُصیبك اللّأواء (۱) » قال : بلی . قال : « فهو مایُجزون به » . و بروایتی دیگر **ابوبکرصدیق** گفت : و انّینا لم یَعمل سوءً ، و انّا لَمَجزیّون بکلّ سوءٍ عمِلنا . فقال النبی (ص) : « امّا انت یا **ابابکر** و اصحابك المؤمنون فتُجزون

---

۱ ـ اللاواء : الشدة و المحنة (المنجد) .

بذلك فی‌الدّنیا ، حتّی تلقَوْا اللّه ، ولیست لکم ذنوبٌ ، وامّا الآخرون فتجمع ذنوبُهم حتّیٰ یُجزَوا بها یوم القیامة » .

عطا گفت : آن روز که این آیت فرو آمد **ابو بکر** گفت : هٰذه قاصمةُ الظّهر یا رسول‌اللّه . فقال النّبیّ (ص) : « انّما هی المصیبات تکون فی‌الدّنیا » .

ابوهریرة گفت : آن روز که این آیت فروآمد جماعتی یاران نشسته‌بودیم ، چون بشنیدیم‌همه بگریستیم ، واندوهگن شدیم ، گفتیم : یارسول‌اللّه ! باقی نگذاشت این آیت ، یعنی‌از وعید . رسول‌خدا گفت : « اَما والّذی‌نفسی‌بیَده انّها لَکَما اُنزلتْ ، ولکن اَبشِروا وقارِبوا وسَدِّدوا ، انّه لایُصیب احداً منکم مصیبةٌ فی‌الدّنیا الّا کفرالله بها خطیئتَه حتّی الشّوکة شاکت احدکم فی‌قدمه » . **حسن** گفت : این آیت درشأن کفّار آمد که ربّ‌العالمین مؤمن را به بد کرداری جزا نکند ، بلکه ویرا بکردار نیکو جزا دهد ، وسیّئات وی در گذارد ، چنانکه گفت : « لِیُکفِّرَاللّهُ عنهم اسوءَ الّذی عمِلوا و یَجزیهم اجرَهم بأحسن الّذی کانوا یعملون » . جائی دیگر گفت : « و هل نُجازی الّا الکفور » . و دلیل برین قول آنست که در آخر آیت گفت : « ولا یجِد له مِن دون‌اللّه ولیّاً ولانصیراً » اگر کسی را نه درقیامت یار باشد و نه دوست ، جز کافر نبود ، که ربّ‌العزّة مؤمنانرا گفته که ولیّ ایشانم : « اللّهُ ولیّ الّذین آمنوا » ، و ضمان نصرت کرده در هردو سرای ، و گفته : « انّا لَننصر رسلَنا والّذین آمنوا فی‌الحیٰوة الدّنیا ویومَ یقوم الأشهاد » .

« ومَن یَعملْ مِن‌الصّالحات » الآیة ـ گفته‌اند که چون آیت آمد که « مَن یعملْ سوءًا یُجزَ به » ، اهل کتاب بامؤمنان گفتند که : ما باشمایکسانیم بحکم این آیت ، و شما را برما فضل نیست . ربّ‌العالمین مؤمنانرا بر ایشان فضل نهاد و گرامی کرد باین آیت دیگر : « ومَن یعملْ مِن الصّالحات مِن‌ذکر اَو اُنثی و هو

مؤمن فأولـٰئك یَدخلون الجنّة ». مکی و بصری و ابوبکر « یُدخلون » بضمّ یا و فتح خا خوانند، علیٰ اِسناد الفعل الی المفعول به، وهو مِن الادخال، لامن الدّخول، لأنّهم لایَدخلونها حتّی یدخلوها، فلفظ الادخال اولیٰ، ومعنی آنست که درآرند ایشانرا در بهشت. بـاقی بفتح یا وضمّ خا خوانند، علیٰ اسناد الفعل الی الدّاخلین، لأنّهم اذادخلوها دخلوها، یعنی درشوند ایشان دربهشت.

« ولا یُظلمون نقیراً » ــ وهی النّقرة الّتی تکون فیظهرالنَّواة.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « اِن یدعون مِن دونه الّا اِناثاً » الآیة ــ عزیز است وعظیم، خدای یگانه و کردگار داننده، تاونده باهرکاونده، و بهیچ هست نماننده. بیشریك و بی انباز، و بینظیر و بینیاز. چنو کس نه، و هیچ کسبجای اوبس نه. در کردگاری قدیر، و درکار رانی بیمشیر، در پادشاهی بیوزیر، و درخدائی بینظیر. آفریننده جهانیان، و دارندهٔ همگان، دشمنان و دوستان. احوال بندگانرا مدبّر، وکار عالم را مقدّر. نه در تدبیر او سهوآید، نه در تقدیر او لغوآید. هر کسی را برآنجاست که وی نشاند، و هردلی راآن نثار که ویفشاند. هریکیبرآن رنگ که وی رشت، ودر هردل آن رست که وی کِشت. یکی را بآب عنایت شسته، وبمیخ قبول وابسته، و چراغ معرفت وی از نور اعظم برافروخته، و راهش روشن کرده. یـکی را بتیغ هجران خسته، وبمیخ ردّ وابسته، و نمودهٔ شیطان برو آراسته، و برپی بتان داشته، واز وی اینخبرباز داده که: « اِن یَدعون مندونه الّا اِناثاً، و اِن یَدعون الّا شیطاناً مریداً. لعنه الله ».

عجب کاریست! کسی تراشیدهٔ خویش پرستد، یـا مصنوع خویش بمعبودی

گيرد ، اگر بغير الله معبودی روا بودی ، كافر معبودِ بت بايستی ، نه بت معبود كافر. زيرا كه بت مصنوع كافر است ، و وی صانع ، و صانع معبود بايد نه مصنوع . چون كافر كه صانع بت است ، و باعقل و اختيار است ، دعـوی معبودی نميكند ، محال بود بتی را كه نه حيات دارد ، و نه سمع ، و نه بصر ، نه عقل ، نه اختيار ، كه معبود بود .

در ابتداء اسلام بر كافران هيچ چيز(١) صعب‌تر از آن نبود كه **مصطفی** (ص) گفتی : خدای عالم يكيست ، كردگار جهانيان يـكی است . ايشان ميگفتند : « اَجعل الآلهةَ الٰهاً واحداً اِنّ هـذا لَشَیءٌ عُجاب » . چيزی بس عجب است آنچه **محمد** (ص) ميگويد ، كه خدای يكيست ، يك خدای كار همه جهان چگونه راست دارد ؟ ما را در **مكه** سيصد و شصت بت است ، و كار **مكه** تنها راست نميتوانند داشت. ربّ‌العزّة ايشانرا بحجّت جواب داد ، گفت : « وهو الّذی خلق اللّيل و النّهار والشّمس و القمر » . اوخداوندی است كه شب تاريك‌آفريد ، و روزروشن ، وآفتاب درخشنده و ماه تابندهٔ رخشنده ، شب يكی تاريكی او همه عالم را بسنده ، روز يكی روشنائی او همه عالم را بسنده ، آفتاب يكی طباخی او همه عالم را بسنده . ماه يكی صباغی او همه عالم را بسنده . چه عجب اگر خالق يكی و قدرت او همه عالم را بسنده ، و علم وی هرجائی رسنده : « ءَاَربابٌ متفرّقونَ خيرٌ اَمِ اللّه الواحد القهّار » ؟

خواجه‌ای مخلوق كه بنده‌ای دارد ، و ملك وی بود ، نه روا باشد كه آن ملك وی شود ، چنانستی كه ربّ‌العزّة گفتی : بت ملك من ، و زمين ملك من ، ملك من در ملكِ من ، چون بود انباز من ؟ چندين جايگه در قرآن از عيبهـای بتان بر گفته ، و بی صفتی در ايشان نشان كرده كه : « اَلَهُم اَرْجُلٌ يَمشون بها ام لهم

---

١ ـ نسخهٔ ج : هيچيز .

اَیدٍ یَبطشون بها ام لهم اعیُنٌ یُبصرون بها» الآیة. کسی که صفت کمال ندارد خدائی را چون شاید؟ جای دیگر گفت: «انّ الّذین یَدعون من دون الله لن یَخلقوا ذُباباً و لَو اجتمعوا له». جائی دیگر گفت: «اِن تَدعوهم لایسمعوا دعاء کم». اگر بوقت در ماند گی کافر بت راخواند، بت آن دعاء وی نشنود، «ولوسمعوا مَااستجابوا لکم»! ورصورت بستی که بشنیدی، نتوانستی که اجابت کردی.

حصین خزاعی پدر **عمران حصین** روزی پیش **مصطفی** (ص) در آمـد، و آنروز هنوزمشرك بود، رسول خدا گفت: یا **حصین**! کم تَعبد الیوم الـهاً؟ امروز چند خدای داری؟ **حصین** گفت: هفت دارم، یکی بر آسمان، وشش در زمین. گفت: «فأیّهم تعدّه لیوم رغبتك و رهبتك؟ روز رغبت و رهبت را و روز حاجت و ضرورت را کدامیکی داری؟ چون نیازت بود و اندوهت بود کدام یکی را خوانی؟ و کاشف غم و قاضی حاجت کدام یکی را دانی؟ گفت: الّذی فی السّماء، آن یکی کـه بر آسمانست.

«ولَأُضِلّنهم و لَاُمَنّینّهم» الآیة ـ حوالت اضلال که بر **ابلیس** آمـد از روی سبب آمد، ورنه ابلیس را خود ابلیس که بود، بلی وسوسه مینماید کـه پیشهٔ وی اینست، آنکه از پی وسوسه ربّ العزّة ضلالت آفـریند. کـه ضلالت و هدایت و سعادت و شقاوت از خدا است: «مَن یَهدالله فهوالمهتد و مَن یُضلِل فلن تجِد له ولیّاً مرشداً».

آنکه عاقبت و سرانجام ومآل و مرجع هردو فرقت یاد کرد، قسم ضلالت ر گفت: «اولـئك مأویهم جهنّم»، و قسم هدایت را گفت: «سُندخِلهم جنّاتٍ تجری مِن تحتها الأنهار خالدین فیها ابداً، وعدالله حقّاً».

۲۰ ـ النوبة الاولى

قوله تعالی: «وَمَنْ اَحسَنُ دیناً» و کیست نیکودین تر ، «مِمَّنْ اَسلَمَ وَجهَهُ لِلّهِ» از آنکه روی خود فرا خدا کرد؟ ، «وَهُوَ مُحسِنٌ» و آنکه با آن نیکوکار بود [باخلق] ، «و اتَّبَعَ مِلَّةَ اِبراهیمَ» و بر پی ملت ابراهیم ایستاد ، «حَنیفاً» آن مسلمان پاک دین ، «وَاتَّخَذَ اللّهُ اِبراهیمَ خَلیلاً (۱۲۵)» و الله ابراهیم را دوست گرفت.

«و لِلّهِ مافِی السَّمٰواتِ وَ ما فِی الْاَرْضِ» و خدایراست هرچه در آسمان و زمین چیزاست ، «وَکانَ اللّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ مُحیطاً (۱۲۶)» و خدای بهمه‌چیز داناست دانای همیشه‌ای.

«وَ یَستَفتُونَکَ فِی النِّساءِ» می‌پاسخ پرسند از تو در کار زنان ، «قُلِ اللّهُ یُفتیکُم فیهِنَّ» گوی که خدای پاسخ میکند شما را در کار ایشان ، «وَما یُتلیٰ عَلَیکُم» و آنچه بر شما میخوانند ، «فِی الْکِتابِ» درین نامه ، «فی یَتامَی النِّساءِ» در کار دختران [نارسیده] پدر مردگان ، «اللّاتی لا تُؤتُونَهُنَّ» آنان که ایشانرا نمیدهید ، «ما کُتِبَ لَهُنَّ» آنچه واجب نبشته‌اند ایشانرا [ازمیراث] ، «وَ تَرغَبُونَ اَنْ تَنکِحُوهُنَّ» و رغبت نمیکنید که بزنی کنید ایشانرا ، «وَالْمُستَضعَفینَ مِنَ الوِلدانِ» [و از تو می فتوی پرسند نیز در کار] زبون گرفتگان از کودکان [نارسیده] ، «وَ اَنْ تَقُومُوا لِلْیَتامیٰ بِالْقِسْطِ» و میفرماید الله شما را که یتیمانرا بداد بپای ایستید ، «وَما تَفعَلُوا مِنْ خَیرٍ» و هرچه کنید از نیکی ، «فَاِنَّ اللّهَ کانَ بِهِ عَلیماً (۱۲۷)» الله بآن داناست همیشه ای.

«وَ اِنِ امرَأَةٌ» و اگر زنی بود ، «خافَتْ مِنْ بَعلِها» که از شوی خویش دانسته و دیده باشد ، «نُشُوزاً» باز نشستنی ، «اَوْ اِعراضاً» یاروی گردانیدنی [بنوایست (۱)] ،

۱ = به نبایست.

« فَلا جُناحَ عَلَيْهِما » نیست بر ایشان تنگئی ، « اَنْ يُصْلِحا » که باهم آشتی سازند ، « بَيْنَهُما صُلحاً » میان یکدیگر برخیر ، « وَالصُّلحُ خَيْرٌ » و آشتی به ، « وَ اُحضِرَتِ الْاَنفُسُ الشُّحَّ » و حاضر کرده‌اند مردمانرا بدریغ داشتن خویشتن را از ناکامی ، « وَ اِنْ تُحسِنُوا وَ تَتَّقُوا » و اگر بنیکوئی درآئید ، از بیداد بپرهیزید ، « فَاِنَّ اللّهَ كانَ بِما تَعمَلُونَ خَبيراً (۱۲۸) » الله بآنچه شما میکنید دانا است آگاه همیشه‌ای .

« وَلَنْ تَستَطيعُوا اَنْ تَعدِلُوا بَيْنَ النِّساءِ » ـ و نتوانید که داد کنید میان زنان [در دل و مهر] ، « وَلَوْ حَرَصْتُمْ » و هرچند کوشید و خواهید ، « فَلا تَميلُوا كُلَّ المَيْلِ » لکن همه کشش مکنید ، « فَتَذَرُوها » که آن زنرا فرو گذارید ، « كَالمُعَلَّقَةِ » چون آویخته [میان دوحال نه بیوه و نه شوینده] ، « وَ اِنْ تُصْلِحُوا » و اگر نیك درآئید و بآشتی گرائید ، « وَتَتَّقُوا » و از جور پرهیزید ، « فَاِنَّ اللّهَ كانَ غَفُوراً رَحيماً (۱۲۹) » خدای مهربانست و آمرزگار همیشه‌ای .

« وَ اِنْ يَتَفَرَّقا » ور پس ازهم ببرند [و جدائی جویند] ، « يُغنِ اللّهُ كُلّاً مِنْ سَعَتِهِ » بی‌نیاز کند خدای هردو را از یکدیگر از فراخی خویش [و از کمال فضل خویش] ، « وَ كانَ اللّهُ واسِعاً » و خدای بی‌نیاز است توانگر ، فراخ دار فراخ بخش ، « حَكيماً (۱۳۰) » دانا است [بآنچه کردنی‌است درحکمت وی] همیشه‌ای .

« و لِلّهِ مافِي السَّمٰواتِ وَما فِي الْاَرْضِ » وخدایراست هرچه درآسمان وزمین چیزاست و کس ، « وَلَقَدْ وَصَّيْنَا » واندرز کردیم ، « الَّذينَ اُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبلِكُمْ » ایشانرا که پیش از شما کتاب دادند ، « وَاِيّاكُمْ » وشما را هم اندرز کردیم ، « اَنِ اتَّقُوا اللّهَ » که از خشم وعذاب خدای بپرهیزید ، « وَ اِنْ تَكفُرُوا » و اگر کافرشید [ونعمت منعم برخود بپوشید] ، « فَاِنَّ لِلّهِ ما فِي السَّمٰوات وَما فِي الاَرْضِ » خدای راست هرچه‌درآسمان وزمین چیز است ، « وَكانَ اللّهُ غَنِيّاً حَميداً (۱۳۱) » وخدای

بی‌نیاز است توانگری ستوده همیشه‌ای .

« وَلِلّٰهِ مافِی السَّمٰواتِ وَما فِی الْاَرْضِ » وخدای راست هرچه در آسمان و زمین چیز است و کس ، « وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ وَکیلاً (۱۳۲) » و نیك بسنده و کارساز که اوست .

« اِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ اَیُّهَا النّاسُ » اگر خواهد شما را ببرد ای مردمان ! « وَیَأْتِ بِآخَرینَ » و دیگران آرد ، « وَ کانَ اللّٰهُ عَلیٰ ذٰلِكَ قَدیراً (۱۳۳) » و الله بر آن توانا است همیشه‌ای .

« مَن کانَ یُریدُ ثَوابَ الدُّنیا » هر که پاداش این جهان میخواهد ، « فَعِنْدَاللّٰهِ ثَوابُ الدُّنیا و الآخِرَةِ » بنزدیك خدای است پاداش این جهانی و پاداش آن جهانی ، « وَ کانَ اللّٰهُ سَمیعاً بَصیراً (۱۳۴) » والله شنوای است بینای همیشه‌ای .

« یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا » ای ایشان که بگرویدند ، « کُونوا قَوّامینَ » براستاد دارید ، بپای ایستید ، « بِالْقِسْطِ » براستکاری و داد دهی ، « شُهَداءَ لِلّٰهِ » و گواهان بودن خدای رابراستی ، « وَلَوْ عَلیٰ اَنْفُسِکُمْ » ور همه برنفس شما بود ، « اَوِ الْوالِدَیْنِ » یا برپدر و مادر بود ، « وَالْاَقْرَبینَ » یا بر خویشان ، « اِنْ یَکُنْ غَنِیّاً » اگر توانگر بود [در حق آزرم مدارید] ، « اَوْ فَقیراً » یا درویش بود [ببخشائید] ، « فَاللّٰهُ اَوْلیٰ بِهِما » که خدای اولیتر بهردو [حق ، نزدیکتر بسزای گزارد ونگه داشت] ، « فَلا تَتَّبِعُوا الْهَویٰ » بر پی بایست خود مایستید ، « اَنْ تَعْدِلُوا » که داد نکنید ، « وَاِنْ تَلْوُا » و اگر درکار شوید [کاری پذیرید] ، « اَوْ تُعْرِضُوا » یا روی گردانید [و نپذیرید] ، « فَاِنَّ اللّٰهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبیراً (۱۳۵) » خدای بآنچه شما میکنید دانا است و آگاه همیشه‌ای .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « وَمَن احسنُ دیناً » ـ ای : احکمُ دیناً مِمّن اخلصَ عملَه لله ، وفوّضَ امرَه الیه ، « و هُومحسن »ای : موحّدلله ، محسن‌الیٰ‌خلقه ، « و اتّبع » دین‌الله الّذی بعث به **محمداً** . میگوید : کیست دیندار و پسندیده‌تر از آن کس که عمل خود از شرك و ریا پاك کند ، و کار خود بالله باز گذارد ، و الله را کارساز و کار ران خود داند ؟ و آنکه با خلق خدا نیکوکار بود و مهربان ، برپی آن دین ایستد که **محمد** را بآن دین فرستاد ، وآن دین **ابراهیم** است و ملّت وی . ملّت **ابراهیم** در ملّت **محمد** داخل است . هر که بملّت **محمد** اقرار دهد ، اتّباع ملّت **ابراهیم** کرد .

ابن‌عباس گفت : اقرار دادن به **کعبه** ، و نماز کردن بآن ، و طواف کردن گردآن ، و سعی میان **صفا و مروه** ، ورمی جمرات ، وحلق رأس ، و جملهٔ مناسك از دین **ابراهیم** است . هر که نمازسوی **کعبه** کرد ، و باین صفات اقرار داد ، اتّباع ملّت **ابراهیم** کرد . و این درشأن **ابوبکر** فروآمد بقول بعضی مفسّران .

« حنیفاً » ـ حالٌ عن **ابراهیم** ، او عن الضّمیر فی « واتّبع » ، و معناه : مائلاً عن جمیع الأدیان .

« و اتّخذ الله ابراهیم خلیلاً » ـ **ابن‌عباس** گفت : **ابراهیم** مهماندار بود ، خانه برسر راه داشتی ، تا هر کسی که بروی گذشتی ، ویرا مهمان کردی . پس یکسال مردمانرا قحط رسید ، از **ابراهیم** طعام طلب کردند ، و **ابراهیم** را عادت بود که هرسال بار از **مصر** آوردی ، از نزدیك دوستی که در مصر داشت . غلامانرا و شترانرا فرستاد نزدیك وی ، بار خواست ، و بار نبود آن سال ، که ایشان را هم

قحط رسیده بود. شترانرا تهی‌باز گردانیدند، تا بهامونی رسیدند که پراز ریگ بود، آن چاکران **ابراهیم** باخود گفتند: اگراشترانرا باز گردانیم بی‌بار، نه خوب‌بود، ودشمن‌را شماتت بود. درایستادند وغرارها (۱) پراز ریگ کردند. چون بر **ابراهیم** رسیدند قصه با **ابراهیم** بگفتند، و **ابراهیم** دلتنگ شد، که مردم را امیدوار کرده بود، و دل برآن نهاده که اکنون طعام رسد. و **ساره** در آن حال خفته‌بود، و ازین قصه خبر نداشت. پس **ابراهیم** در خواب شد از دلتنگی، و **ساره** بیدار گشت، و پرسید که غلامان ما رسیدند از مصر؟ و بار آوردند؟ گفتند: آری رسیدند. **ساره** سر آن بار بگشاد، آرد سفید نیکو دید. خبّازان را بفرمود تا در پختن ایستادند. چون **ابراهیم** (ع) بیدار گشت، بوی طعام بوی رسید، گفت: یا **سارة** مِن اینَ هـٰذا الطّعام؟ از کجا آمد این طعام؟ گفت: این آنست که ازنزدیك خلیل تو آن دوست مصری آوردند. **ابراهیم** فضل و کرامت خدای برخودبدانست و گفت: این از نزدیك خلیلٌ مِن‌الله است، نه از نزدیك خلیل مصری. **ابن‌عباس** گفت: آنروز ربّ‌العزّة **ابراهیم** را دوست خوانده، و او را **خلیل** خود خواند. و گفته‌اند: آنروز که فریشتگان در پیش **ابراهیم** شدند، برصورتهای غلامان نیکو روی، **ابراهیم** پنداشت که ایشان مهمانان اند، گوسالۀ فربه بریان کرد، و نزدیك ایشان آورد، آنگه گفت: بخورید بدو شرط: یکی آنکه چون دست بطعام برید گوئید: « بسم‌الله »، وچون از طعام فارغ شوید، گوئید: « الحمد لله ». **جبرئیل** گفت: یا **ابراهیم**! سزاواری که الله ترا دوست خود گیرد، و **خلیل** خود خواند. گفت آنروز ربّ‌العزّة او را خلیل خود خواند. و گفته‌اند: ملك‌الموت بصورت‌جوانی درسرای **خلیل** شد، و **خلیل** او را نشناخت، گفت بدستوریِ که درین سرای آمدی؟

---

۱ ــ غراره: جوال (برهان قاطع).

ملك‌الموت گفت : بدستوری خداوند سرای . پس **ابراهیم** او را بشناخت ، آنگه ملك‌الموت گفت : یا **ابراهیم** ! خدای بنده‌ای را از بندگان خود بدوست گرفت . **ابراهیم** گفت : آن کدام بنده است ، تا من او را خدمت کنم تا زنده باشم ؟ ملك‌الموت گفت : آن بنده توئی یا **ابراهیم** . گفت : بچه خصلت مرا دوست گرفت؟ و **خلیل** خواند ؟ گفت : بأنّك تُعطی ولا تَأخذ .

روی **عبدالله‌بن‌عمر** ، قال : قال رسول‌الله (ص) : « یا **جبرئیل** لِمَ اتّخذالله ابراهیمَ خلیلاً ؟ » قال : « لاِطعامه الطّعام یا **محمد** » و روی **ابوهریرة** قال : قال رسول‌الله (ص) : « اتّخذالله **ابراهیم** خلیلاً ، و **موسی** نجیّاً ، و اتّخذنی **حبیباً** ، ثمّ قال : و عزّتی لَاُوثرنَّ حبیبی علی خلیلی ونجیّی » ، و قال (ص) : « لو کنتُ متّخذاً خلیلاً لَاتّخذتُ **ابابکر** خلیلاً ، و اِنّ صاحبکم خلیل‌الله » ، یعنی نفسه .

امّا خلیل از روی لغت آن دوست است که در دوستی وی هیچ خلل نبود . **ابراهیم** خلیل است ، یعنی که الله او را بر گزیده و دوست داشت ، دوستی تمام ، که در آن هیچ خلل نه ، و روا باشد که معنی خلیل ، فقیر بود ، زیرا که خلّت حاجت و فاقت باشد . یقال : سدَّ خلّتَه ای حاجته . قال **زهیر** یمدح **هرَن‌بن‌سنان** :

و اِن اَتاه خلیلٌ یومَ مَسغبةٍ   یقول لا غائبٌ مالی ولا حرم

خلیلٌ ای فقیر، و **ابراهیم** ، **خلیل‌الله** ، لأنّه فقیر الی‌الله ، محتاج الیه ، لاحاجة له الیٰ غیره .

ترسائی از **شیخ‌ابوبکر وراق ترمدی** سؤال کرد ، گفت : چرا جائز است خدایرا جلّ جلاله **ابراهیم** رادوست گیرد؟ وجائز نمیدارید که **عیسی** را فرزند گیرد؟ **ابوبکر وراق** جواب داد که : فرزند اقتضاء جنسیّت کند ، و خدایرا جنس نیست ،

و دوستی اقتضاء جنسیّت نکند. نه‌بینی که کسی اسبی دوست دارد، یا جوهری دوست دارد، یا جامه، یا بنائی، وزین هیچ‌چیز بفرزندی نگیرد، تا بدانی که فرزند اقتضاء تجانس کند، ولا جنسَ له جلّ‌جلاله. ترسا چون این سخن بشنید مسلمان گشت، و بدین اسلام درآمد.

«وللّٰه ما فی‌السّمٰوات وما فی‌الأرض» ـ یختار منهامایشاء ومَن یشاء، «وكان‌اللّٰهُ بكلّ شیءٍ محیطاً» ـ احاط علمه بجمیع الأشیاء.

«ویَستفتونك فی‌النّساء» الآیة ـ سبب نزول این آیت آن بود که عرب در زمان‌جاهلیّت نه‌زنانرا ازمیراث چیزی‌میدادند ونه کودکانرا، بلکه مردانرا میدادند، مهینان ایشانرا. ربّ‌العزّة درین‌آیت نصیب زنان و نصیب کودکان ازمیراث بایشان الحاق کرد، و بداد فرمود. ونیز دختران یتیم میبودند با مال و بصورت زشت، که اولیاءِ ایشان از بهر زشتی صورت نمیخواستند که ایشانرا بزنی کنند، و ایشانرا بکسی نمیدادند، و درخانه میداشتند ازبهرمال که داشتند، بامیدآنکه‌مگربمیرند، و مال ایشان بمیراث بر گیرند.

سدی گفت: این درشأن جابر‌عبدالله فروآمد، که دخترعمّی داشت، یتیمه و نابینا بود، و بصورت زشت. جابر گفت: یارسول‌اللّٰه! بآن‌صفت که وی است میراث گیرد؟ رسول خدا گفت: نَعم‌ٔ گیرد. پس میراث که ویرا بود بوی داد. آنکه او را در خانه میداشت، و بزنی بکس‌نمیداد، از بیم آنکه شوهروفرزندان وی‌مال‌بمیراث بَرند، و خود بزنی نمیکرد که جمال نداشت، و گوش برآن نهاده که تا بمیرد، و آنچه هست ازمال‌وی بمیراث بر گیرد. ربّ‌العالمین این‌آیت فرستاد: «ویَستفتونك فی‌النّساء» ای‌یستعرفونك. والفتیا والفتویٰ لغتان، وهو تعریفك الأمر، أفتانی ای عرّفنی. میگوید: ازتو فتوی میپرسند و فتوی میخواهند در کار زنان، «قُل اللّٰهُ

يُفتيكم فيهنّ وما يُتلىٰ عليكم». موضع«ما»رفع است، المعنى: اللهُ يُفتيكم فيهنّ. «وما يُتلىٰ عليكم فى‌الكتاب» ـ ايضاً، يُفتيكم فيهنّ. ميگويد: الله فتوى ميكند و قرآن فتوى ميكند، و آن آنست كه در اوّل سورة گفت: «و آتُوا اليَتامىٰ اموالهم».

«ما كتب لهنّ» ـ يعنى فرض لهنّ مِن‌الميراث. «وتَرغبون ان تنكِحوهنّ» ـ يعنى: و ترغبون عن أن تنكِحوهنّ لدَمامتهنّ.

«والمُستضعَفين مِن‌الوِلدان» اين درموضع خفض‌است، عطف علىٰ‌قوله «فيهنّ»، يعنى قُل‌اللهُ يُفتيكم فيهنّ، وفى المستضعَفين مِن‌الوِلدان. و قيل عطف علىٰ قوله: «فى يتامَى النِّساء»، المعنى: فى‌يتامى النّساء و فى‌المستضعفين مِن‌الوِلدان الّذين لاتُورثونهم.

«و اَن تَقوموا» ـ اى: ويُفتيكم اَن تقوموا لِليتامىٰ، «بالقسط» اى بالعدل فى‌ميراثهم و مالهم و نكاحهم. قيل: نُزِلَتْ فى **ام كحة** و بناتها علىٰ ماسبق شرحه فى‌صدرالسورة.

قال **ابن‌عباس و عائشة**: «ما كُتب لهنّ»، يعنى الصّداق، و المعنى: لاتُؤتونهنّ‌صداقَهنّ، وترغبون فى‌نكاحهنّ لجمالهنّ ومالهنّ، وقيل: «فى‌المستضعَفين» هم العبيد و الاِماء، اى أحسنوا اليهم، لاتُكلّفوهم مالاُيطيقون.

«وَما تَفعلوا مِن‌خير» ـ ممّا اُمرتم به من‌قسمة المواريث، «فانّ اللهَ كان به عليماً» فيجزيكم به.

و روايت كنند از **براء عازب** كه آخرتر آيتى كه از آسمان فروآمد اين آيت بود، و آخرتر سورهاى سورة **براءة**.

«وَاِنِ امرأةٌ خافَتْ مِن بعلِها نُشوزاً او إعراضاً» الآية ـ **سعيد جبير** گفت:

مردی زنی داشت، وآن زن پیر گشته بود، و از آن مـرد فرزندان داشت. مرد خواست که ویرا طلاق دهد، و زنی دیگر از آن نیکوتر بخواهد. آن پیرزن گفت: مرا طلاق مده، و با فرزندان بگذار، و قسمت کن مرا اگر خواهی باختیار خویش در کم و بیش، و اگرخواهی قسمت مکن ازبهر من، که روا بود اندی(۱) که در نکاح تو بمانم. مرد گفت: چنین کنم، پیش رسول خدا شد، و این حال بگفت. رسول خداجواب داد که: الله سخن‌توشنید، و اگرخواهداجابت کند. پس‌ربّ‌العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد. گویند این مرد **رافع بن خدیج الانصاری** بود، و زن وی **خویلة بنت محمد بن مسلمة الانصاری**.

«وإِنِ امرأةٌ خافتْ» ـ ای علمت و رأت، «مِن بَعلها نُشوزاً» یعنی: یُبغضها و یَترك مُضاجعتها ومباشرتها، و یُعرِض بِوَجهه عنها، و یُقلّ مجالستها و محادثتها. میگوید: اگرزنی از شوهر خویش میشناسد و میداند ومی‌بیند که ویرا دشمن میدارد، و مباشرت و صحبت وی می‌بگذارد، و روی از وی میگرداند، و بـا وی ننشیند وحدیث نکند، برایشان تنگی نباشد که با یکدیگرصلح کنند در قسمت و در نفقه. و این چنان باشد که مرد زنرا گوید: تـو پیر گشتی و روزگار جوانیت بسر رسید، و من میخواهم که دیگرزنی خواهم، و روزگار قسمت وی بیفزایم، در روز و درشب، تازگی وجوانی ویرا. اگر تو بدین خشنودی و رضا میدهی، برجای خود و برحال خود در نکاح من میباش، واگرنه ترا بخشنودی گسیل کنم. پس اگر زن بدین حال و بدین‌صفت رضا دهد نیکوکار بود و پسندیده، و ویرا بر آن اجبار نکنند، و اگر نه که بدون حق خویش رضا ندهد، واجب آید برشوهر که حق وی از مقام و نفقه تمام بدهد، یا بنیکوئی و احسان ویرا روان(۲) کند، و ویرا برنج

---

۱ ـ نسخهٔ ج: چندانکه. ۲ ـ نسخهٔ ج: گسیل.

و کراهیت ندارد. و مرد اگر ویرا دارد، و حقّ وی با کراهیت صحبت تمام بدهد، محسن باشد و ستودهٔ حق، و الله ویرا جزا دهد برفعل خیر. اینست که الله گفت: «وماتفعلوا مِن‌خیر فانّ الله کان به علیماً» ای یَعلمه و یُجازیه علیه. امّا برمباشرت ویرا اجبار نکنند، که آن علی‌الخصوص حق‌مرد است؛ چون فرو گذارد بر آن اجبار نرود، بخلاف مقام و نفقه که حقّ زنست.

و آنچه ربّ‌العزّة گفت: «والصّلحُ خیرٌ» آنست که پیرزن را میدارد بعد از تخییر درنفقه ومقام، بچیزی معلوم صلح کنند. و رسول‌خدا (ص) با **سوده بنت‌زمعه** همین کرد. زنی بود روزگار بوی برآمده و پیر گشته، و رسول خواست که ویرا طلاق دهد. **سوده** گفت: مرا درجملهٔ زنان خود بگذار، تا فردا در قیامت چون‌مرا حشر کنند، با زنان توحشر کنند، و من‌نوبت‌خویش روز وشب درکار **عائشه** کردم. رسول‌خدا آن از وی بپذیرفت، و چنان کرد.

قرّاء **کوفه** «اَن یُصلِحا» خوانند، بضمّ یا وکسرلام بی‌الف، و هو من‌الاصلاح. و درحال تنازع و تشاجر اصلاح استعمال کنند، چنانکه تصالح استعمال کنند، تقول: اَصلحتُ بین‌المتنازعین. قال‌الله تعالی: «الّا مَن‌امربصدقة او معروف اواِصلاح بین‌النّاس». و «صُلحاً» روا بود که نصب علی‌المصدر باشد، لأنّ الصّلح اسم‌للمصدر مِن اصلحتُ، کالعطاءِ مِن اَعطیتُ، و روا بود که نصب او برمفعول بـه حمل کنی، چنانکه گوئی: اصلحتُ ثوباً. باقی «اَن یَصّالَحا» خوانند، بفتح یا و لام و تشدید صاد، و بألف، و أصل آن «اَن یتصالحا» است، «تا» درصاد مدغم کردند، لتقاربهما فی‌المخرج، و درین باب تصالح معروف‌تر است.

«و اُحضِرتِ الأنفسُ الشُّحَّ» ـ گفته‌اند که شُحِّ زن آنست کـه شوی خودش دریغ آید از زنی دیگر از مهراو، و شُحّ مرد آنست که خویشتنش دریـغ آید از

زن خویشتن از پیری یا از زشتی بمهر زنی دیگر. وقیل: «وأحضرتِ الأنفسُ الشحّ» یعنی الغالب علی نفس المرأة الشحُ. غالب آن بود که زن بخیل باشد و برمال حریص، چون شوهرویرا ببعضی مال خشنود گرداند، وی نصیب خود از شوهر بتواند گذاشت. پس گفت: «و اِن تُحسنوا و تَتَّقوا» ـ یعنی اگر نیکوئی کنید و مفارقت نجوئید، و از میل و جور بپرهیزید، اللّٰه‌تعالی آگاهست، از احسان و جور شما خبر دارد، و جزاءِ آن چنانکه خود خواهد، دهد.

«ولن تَستطیعوا اَن تَعدلوا بین النساء» ـ ای: لن تَقدِروا ان تُسَوّوا بینهنّ فی الحُبّ، ولوحرصتم علی العدل. معنی آنست که شما اگرچه کوشید وحریص باشید، بر آنکه میان زنان خویش عدل و راستی نگه‌دارید، در دوستی و مهر نتوانید، که در استطاعت شما نبود که دلها در دوستی راست دارید، امّا این یکی توانید که میل نکنید در نفقه و درقسمت. چون دو زن دارید یابیشتر، همه را درنفقه و در قسمت یکسان دارید، و جوانرا برپیر افزونی منهید، که اگرافزونی نهید، آندیگر را همچون زندانی محبوس فروگذارید، آویخته میان دو حال، نه بی شوی و نه با شوی.

حسین فضل گفت: عدل بردوضربست: یکی آنست که دراستطاعت بنده آید، و یکی نه. امّا آنچه در استطاعت آید آنست که: بنده را فرمودند، آنجا که گفت ربّ‌العزّة: «انّ‌اللّٰه یأمر بالعدل». جای دیگر گفت: «قُل امرَ ربّی بالقسط». و این عدل نقیض جوراست که هردو درتوان بنده آید. امّا آنچه در استطاعت و توان بنده نیاید، راست داشتن دل است در مهر و دوستی باهمه زنان. و این، بنده را نفرموده‌اند، ازآنکه در توان وی نیست. **مصطفی** (ص) قسمت کرد میان زنان، و عدل و راستی درآن نگه داشت، آنکه گفت: «اللّهمّ هٰذه قسمتی فیما اَملِك فلا

تأخذنی فیما لا املك »، و رُوی انّه قال : « اللّهمّ هـٰذه قسمتی فیما املك و أنت اعلمُ فیما لا املك ».

و از عمر خطاب روایت کنند که گفت : اللّهمّ امّا قلبی فلا املك، وامّا ماسِوی ذلك فَارجو اَن اعدِل . و عن ابی هریرة قال : قال رسول‌الله (ص) : « مَن کانتْ لـه امرأتان یمیل الی اِحدٰیهما عن الأخریٰ، جاءَ یوم‌القیامة و أحدُ شقَّیه ساقط » . وقال انس بن مالك : اذا تَزوّج البکرَ اَقام عندها سبعاً ، واذا تزوّج الثّیبَ اقام عندها ثلاثاً . کسی که بکری بزنی کند، ویرا رسد که درقسمت ویرا هفت شبان‌روز برزنان دیگر افزونی نهد، و اگر ثیّب باشد سه شبانروز ، آنکه بقسمت وعدل میان ایشان بازشود . و زنان ذمّیات و آزادگان مسلمانان درقسمت یکسان اند، و آزاد زن را دوشب است و کنیزك رایك شب . « و اِن تُصلحوا » یعنی: بالعدل فی‌القسمة بینهنّ، و « تتّقوا » الجور ، « فاِنّ‌الله کان غفوراً رحیماً » لِما مِلتَ الی الّتی تُحبّها بقلبک ، بعدالعدل فی‌القسمة .

« و اِن یَتفرّقا یُغنِ الله کلًّا مِن سَعته » - چون حدیث صلح رفته بود، وذکر اجتماع برسبیل جواز ، ازپس آن درفراق سخن گفت ، و رخصت داد، تا اگر آن پیر زن بصلح سردرنیارد ، و جز تسویت طلب نکند ، از یکدیگر بطلاق جداشوند ، و ربّ‌العزّة ایشانرا وعده داد که از فضل خویش هردو را بی‌نیاز کند ، و روزی دهد: آن زنرا از شوی دیگر ، و این مرد را از زنی دیگر .

گویند: مردی پیش مصطفی (ص) آمد ، وعزب بود ، و ازتنگی روزی ومعیشت شکایت کرد . مصطفی او را گفت که : زنی بخواه تا روزیت فراخ شود . یعنی بحکم این آیت که الله گفت : « اِن یکونوا فقراءَ یُغنهم‌الله مِن فضله » . دیگری آمد که زن داشت ، و از تنگی معیشت و روزی شکایت کرد . مصطفی (ص) گفت او را که :

زن طلاق ده تا روزیت فراخ شود . یعنی بحکم این آیت که الله گفت : « وإن یتفرّقا یُغنِ اللهُ کلّاً مِن سَعته » .

« وکانَ اللهُ واسعاً » ـ یعنی : لجمیع خلقه فی‌الرّزق والفضل ، « حکیماً » فیما حکمَ و وَعظ .

« و لِله ما فی‌السّموات وما فی‌الأرض » الآیة ـ میگوید : خدایراست هرچه در آسمان اند از فریشتگان ، و هرچه در زمین‌اند از خلقان . « و لقد وَصّینا الّذین اُوتوا الکتاب مِن قبلکم » ـ امّتهای گذشته‌اند ، و کتابداران پیشینه از **تورات** و **انجیل** ، وهرچه بود از کتب . « وإیّاکم » خطاب امّت **محمد** است ، یعنی ایشانرا که پیش ازشما کتاب دادند ، ایشانرا وشما را ای امّت **محمد** ، اندرز کردیم : ایشانرا در کتب ایشان ، و شما را در کتاب شما یعنی **قرآن** ، « اَنِ اتّقوا اللهَ » ـ یعنی : وَحّدوا الله ، که خدایرا یگانه دانید ، و بمعبودی یگانه شناسید . « و إن تکفُروا » ـ و اگر نکنید ، و توحید بپوشید ، و جحود آرید ، « فَانّ‌لله ما فی‌السّموات وما فی‌الأرض وکان‌اللهُ غنیّاً حمیداً » بحقیقت دانید که هرچه درهفت آسمان و هفت زمین است ، همه مِلك و مُلك اوست ، همه رهی و بندهٔ وی است ، همه ساخته و صُنع وی است ، و آنکه از طاعت همه بی‌نیاز است ، وز ستایش‌همه پاك ستوده خود است و بی‌نیاز بجلال خود .

« وَلِله ما فی‌السّموات وما فی‌الأرض وکَفیٰ بِالله وکیلاً » ـ ای : دافعاً ومُجیراً حافظاً علیٰ خلقه شهیداً .

« إن یَشَأ یُذهِبکم ایهاالنّاس » الآیة ـ این خطاب مشرکان ومنافقان است . میگوید : اگر الله خواهد مرگ برشما گمارد ، وهمه را نیست گرداند ، و باز قومی دیگر آرد از شما مطیع‌تر و بهتر ، یعنی مسلمانان و امّت **احمد** . و همین کرد

ربّ‌العالمین جلّ‌جلاله ، که در عهد رسول‌خدا جهان همه کفر ومعصیت داشت ، پس علَم اسلام آشکارا گشت ، و کفر باطلیّ ادبار خود شد ، و جهان همه از نور اسلام روشن گشت .

قال **ابوهریرة** : لمّا نزلتْ هٰذه الآیة ضرَب رسول‌اللّٰه(ص) ظهرَ **سلمان** ، فقال : « هم قومُ هٰذا » یعنی : **عجم فارس** .

« مَن کان یُرید ثوابَ الدّنیا فعِنداللّٰه ثوابُ الدّنیا والآخرة » ـ میگوید : هر که بفرائض اعمال ، دنیا خواهد ، اللّٰه‌تعالیٰ آنچه خواهد ازدنیا بوی دهد ، یاآنچه خواهد از وی دفع کند در دنیا ، امّا درآخرت ویرا هیچ‌ثواب نبود . و هر که بفرائض اعمال ثواب‌آخرت خواهد ، ربّ‌العالمین آنچه ویرا بکار آید از دنیا بوی دهد ، وآنچه‌بنده خواهد از جلب منفعت ودفع مضرّت از وی بازنگیرد ، وآنکه ویرا درآخرت نصیب بود بهشت جـاودان ونعمت بیکران ، ربّ‌العالمین برنیّت آخر ، هم دنیا دهد ، و هم عقبی ، امّا برنیّت دنیاآخرت ندهد . رسول‌خدا گفت : « المؤمنُ نیّته خیرٌ مِن‌عمله ، وعملُ المنافق خیرٌ مِن‌نیّته ، و کلٌّ یَعمل علیٰ نیّته » . قیل: هٰذه الآیة وعید للمنافقین ، و قیل : حَضٌّ علی‌الجهاد ، و ثواب الدّنیا هوالغنیمة بالجهاد .

« یاایّهاالّذین آمَنوا کونوا قوّامین بِالقسط » ـ مفسّران گفتند : این آیت در شأن مردی آمد که بنزدیك وی گواهی بود برپدر وی ، ومیترسید که اگر آن گواهی بدهد ، اجحافی باشد بمال وی ، و درویشی وی بیفزاید . و گویند کـه : در شأن **ابوبکر** صدّیق فروآمد کـه کسی را برپدر وی **ابوقحافه** حقّی بود ، و وی گواه بود . میگوید : ای شما که مؤمنان‌اید ! « کونوا قوّامین بالقسط » ای : قوّالین بالعدل فی‌الشّهادة ، درگواهی دادن گـویندگان بعدل باشید ، راستی نگه‌دارید ،

گواهی که دهید خدایرا دهید ، از بهر صاحب حقّ ، و بازمگیرید، اگرچه آن گواهی برنفس شما باشد ، یا برپدر و مادر ، یا برخویش و پیوند ، وبدان منگرید که آنکس که بروی گواهی میدهید ، توانگرست یا درویش : توانگر را ازبهر توانگری محابا مکنید ، و بردرویش ازبهر درویشی نبخشائید ، کار هردو بالله فرو گذارید ، که الله بدیشان از شما سزاوارتر ، و آنچه الله ایشانرا خواهد نیکوتر .

« فلا تتّبِعُوا الهویٰ اَن تعدِلوا » ـ شما برپی دل خواست خود مروید ، تا جور کنید و ازحق بگردید . « و اِن تَلُوا » ـ بیك واو و ضمّ لام قراءت **شامی و حمزه** است ، از ولیٰ یلی ولایةً ، یقال: ولیتَ الشیء اذا تَوَلَّیْتَه ، و اقبلتَ علیه ، فولایة الشّیء اقبال علیه ، وهوخلاف الاِعراض عنه . والمعنیٰ : اِن تَقبلوا او تُعرضوا . باقی قرّاء « اِن تَلوُوا » خوانند بدو واو وسکون لام ، مِن لَویٰ یَلوی لیّاً ، وهو مِن لَیِّ القاضی و اِعراضه لأحدالخصمین علی الآخر ، او مِن لَیِّ الشّهادة ، و هو تحریفها ، او مِن لَیِّ الغریم ، وهو مدافعته ومماطلته . یقال : لوَیته حقَّه ای دافعته ، چون از مدافعت بود معنی آن باشد که : و اِن تُدافعوا فی‌اقامة الشّهادة او تُعرضوا عنها فَتَکتُموها . میگوید : اگر در گواهی دادن مدافعت کنید ، و روز گار در پیش افکنید ، یا خود انکار کنید، و پنهان دارید ، و ازآن اعراض کنید. معنی دیگر: « و اِن تَلوُا » و اگر بپیچانید گواهی و سخن ، « اَو تُعرضوا » یعنی عن اللَّیِّ ، و تَقوموا بالشّهادة ، یا رو گردانید ازپیچ و گواهی بدهید(۱) ، هرچون که کنید الله بدان دانا است و آگاه ، یجازی المحسن باحسانه والمسیءَ باِساءته .

ابن‌عباس گفت : این آیت در شأن قاضیان آمد که پیچ در روی‌خویش آرند ،

---

۱ ـ نسخهٔ الف : یا رواگردانید از بیع (کذا !) وگواهی بدهید ، و از نسخهٔ ج این قسمت از قلم کاتب افتاده است ، و متن تصحیح قیاسی است .

و ازیك خصم اعراض کنند. مصطفی(ص) چون این آیت فرو آمد، گفت: «مَن کان یُؤمن باللّٰه والیوم الآخر فلیُقم شهادتَه علی مَن کانت، ومَن کان یُؤمن باللّٰه والیوم الآخر فلا یَجحد حقّاً هو علیه، ولیُؤدّه عفواً ولا یُلجئه الی سلطان و خصومته، لیَقتطعَ بها حقّه، و اِنّما رجلٌ خاصمَ الیّ فقَضیتُ له علی اخیه بحقّ لیس هو له علیه، فلا یأخذه و اِنّما اَقطَع له قِطعة مِن جهنّم».

وقیل لعمار بن یاسر: ایّ النّاس احکمُ؟ قال: الّذی یحکُم للنّاس کما یحکُم لِنفسه، وقال ابن عباس (رض): انّما ابتُلی سلیمان بن داود بما ابتُلی بـه، لأنّه تقـدّم الیه خصمان، فهوی أن یکون الحقّ لاحدِیهما. وقال عبدالله بن عمر: جاء خصمان الی عمر، فجلسنا الیه، وفی قلبه علی احدالخصمین شیء، فأقامهما، ثمّ جلسا مرّةً اخری، فأقامهما، ثمّ جلسا الیه الثالثة، ففصل بینهما، وقال: انّهما جلسا الیّ وفی قلبی علی احدالخصمین شیء، فکَرِهتُ ان اَفصِل الحکم علی ذلك، فأقمتُهما، ثمّ جلسا الثانیة، وقد ذهب بعضُ مافی قلبی، فأقمتهما ثمّ جلسا الثالثة، ولا اُبالی لأیّ الخصمین کان، فقضیتُ.

«ولو علی انفُسکم» - اگر کسی گوید: شهادت برخویشتن چونست؟ جواب آنست که: حق دیگری برخود واجب شناسد، و بدان اقرار دهد. ابن عباس گفت: اُمروا ان یقولوا الحقّ ولو علی انفسهم.

النوبة الثالثة

قـوله تعالی: «ومَن احسن دیناً ممّن اسلمَ وجهَه لِلّٰه وهو محسنٌ» الآیة - ربّ العالمین خدای جهانیان، و کردگار نهان دان، جلّ جلاله و تقدّست اسماءُه وتعالت صفاته، درین آیت مخلصانرا میستاید، واخلاص دراعمال میپسندد. واوّل کسی که جامهٔ اخلاص درسر کعبهٔ عمل کشید مصطفی بود کـه گفت: «انّما الأعمال

بالنّيات ». ایــن روش اخلاص دراعمال همچون روش رنک است در کوهر ، چنانکه کوهر ، بی کسوت رنک ، سنکی باشد بی‌قیمت ، عمل بی‌اخلاص جان کندنی است بی‌صواب.

معروف کرخی قدّس‌الله روحه خــویشتن را بتازیانه زدی ، و کفتی : یانفس اَخلِصی تَخلُصی ، اخلاص کن تاخلاص‌یابی. کفته‌اند : علم تخم‌است ، وعمل زرع است ، وآب آن اخلاص. کار اخلاص دارد ، و رستکاری در اخلاص است ، و سعادت ابد در اخلاص‌است ، امّا اخلاص‌خودعزیزاست، نه هرجائی‌فرودآید ، نه‌بهر کسی‌روی نماید. ربّ‌العزّة کفت : سِرٌّ مِن سِرّی استودعتُهُ قلبَ مَن احببتُ مِن عبادی.

در **بنی‌اسرائیل** عابدی بود ، ویرا کفتند : در فلان جایکه درختی است که قومی آنرا میپرستند. آن عابد را از بهر خدا و تعصّب دین خشم کــرفت ، از جای برخاست ، تبر بردوش نهاد ، و رفت تا آن درخت از بیخ بردارد ، و نیست کرداند : **ابلیس** بصفت پیری براه وی شد ، ازوی پرسید که کجا میروی ؟ کفت : بفلان جایکه تاآن درخت بر کنم. کفت : روبعبادت خود مشغول باش ، کهاین از دست توبرنخیزد ، با وی بر آویخت ، ابلیس بافتاد ، و عــابد برسینهٔ وی نشست. ابلیس کفت : دست از من باز کیر ، تا ترا یك سخن‌نیکو بکویم. دست از وی بداشت. ابلیس کفت : ای‌عابد خدایرا پیغامبران هستند ، اکر این درخت برمیباید کند ، پیغامبری را فرماید تــا بر کند ، ترا بدین نفرموده‌اند. عابد کفت : نه ، که لابد است بر کندن این درخت و من ازین کار بازنکردم تا تمام کنم. دیکرباره بهم برآویختند ، و عابد بِه‌آمد ، و ابلیس بیفتاد. ابلیس کفت : ای جوانمرد ! تو مردی درویشی ، و مؤنت تو بر مردمان است ، چه باشد که این کاردرباقی کنی که بزتو نیست ، و ترا بدان نفرموده‌اند ، ومن هر روز دو دینار در زیر بالین تو کنم ، هم ترا نیك بود هم عابدان دیکر را ، که

بر ایشان نفقه کنی . عابد درین گفتِ وی بماند . باخود گفت : یك دینار بصدقه دهم، ویك دینارخود بکار برم بهتر از آنکه این‌درخت بر کنم ، که مرا بدین نفرموده‌اند، و نه پیغامبرم، تا برمن واجب آید . پس بااین‌سخن باز گشت . دیگر روز بامداد دو دینار دید در زیر بالین‌خود . بر گرفت . روزدیگرهمچنین تا روز سیوم که هیچ‌چیز ندید. خشم گرفت . تبر برداشت ، ورفت تادرخت‌بر کند ، **ابلیس**براه‌وی آمد، و گفت : ای مرد ازین کار بر گرد که این‌هر گز از دست توبرنخیزد . بهم بر آویختند ، وعابد بیفتاد ، و بدست ابلیس عاجز گشت ، و ابلیس قصد هلاك وی کرد . عابد گفت : مرا رها کن تا باز گردم ، لکن بامن بگو که اوّل چرا من بِه آمدم ، و اکنون تو بِه آمدی ؟ گفت : ازآنکه در اوّل‌ازبهر خدای برخاستی ، و دین خدایرا خشم گرفتی، وربّ‌العزّة مرا مسخّر تو کرد . هر که برای خدا باخلاص کاری کند، مرا بر وی دست نبود . اکنون ازبهر طمع خویش و از بهر دنیا خشم گرفتی ، تابع هوای خودشدی، لاجرم برمن برنیامدی ، ومقهور من گشتی .

مصطفی (ص) را پرسیدند که اخلاص‌چیست ؟ گفت : آنکه گوئی : ربّیَ‌الله ، ثم تَستقیم کما اُمرت .

«ومَن احسن دیناً ممّن اَسلم وجهَه لِلّه وهو محسن » - **واسطی** گفت : وهو محسن ، معنی‌آنست که : وهو یحسن ان‌یسلم وجهه‌لله. میگوید : راه پاك و دین نیکوآنکس راست که روی خود فرا حق کند ، و نیك داند و شناسد این روزی فرا حق کردن ، و اخلاص‌بجای‌آوردن که نه هر کسی که بدرگاه سلطان رسد، وی ادب حضرت شناسد .

آنکه گفت : « واتّبع ملّةَ ابراهیمَ حنیفاً » - اشارتست بدانکه این حالت **ابراهیم** (ع) است که روی بحق نهاد ، و ادب حضرت بجای آورد ، خود را نصیبی

نگذاشت . همه درباخت : هم نفس، وهم مال ، و هم فرزند . نفس‌خود درباخت رضاء حق‌را ، فرزند درباخت اتّباع فرمان او را ، ومال‌درباخت شفقت برخلق او را . لاجرم ربّ‌العزّة او را بستود ، و **خلیل** خود خواند ، گفت : « واتّخذَاللهُ ابراهیمَ خلیلاً » ـ رُوی انّ‌الله تعالیٰ اَوحیٰ الیه : انت‌خلیلی وأنا خلیلك، فَانْظر ان‌لا اطّلع فی‌شرك وقد تعلّقت‌َبغیری ، فَاَقطعَ خلّتَك عنّی . و گفته‌اند که : چون ربّ‌العزّة رقم‌خلّت بروی کشید، واین ندا در عالم داد که : « و اتّخذ الله ابراهیم خلیلاً » ، فریشتگان آواز برآوردند که خداوندا ! چه کرد **ابراهیم** که با وی این کرامت کردی ؟ و ازجهانیان این تخصیص وی آمد ؟ فرمان آمد که : ای **جبرئیل** پرهای طاؤسی فرو گشای ، و از ذِروهٔ سدره بقمّهٔ آن کوه رو ، ونام ما بسمع او رسان . **جبرئیل** بیامد ، و در پس آن کوه ایستاد ، و **خلیل** را سیصد گله گوسفند بود ، با هر گله سگی ، و قلادهٔ زرین‌در گردن وی . **جبرئیل** آوازبرآورد که : یا قُدّوس! . **خلیل** از لذّت‌آن سماع‌بیهوش گشت ، ازپای درآمد ، گفت : ای گوینده ، یکباردیگر باز گوی ، واین گلهٔ گوسفند بااین سگ و قلادهٔ زرین ترا . **جبرئیل** یکبار دیگرآواز برآورد که : یا قُدّوس ! **خلیل** درخاك تمرّغ میکرد ، وچون مرغ نیم بسمل میگفت : یکبار دیگر باز گوی و این گلهٔ دیگر ترا ، و أنشد :

وحدّثتَنی یاسعد عنه فزِدتَنی جنوناً، فزِدنی مِن‌حدیثك یا سعد

همچنین وا میخواست ، تا سیصد گله همه بداد . آنکه چون همه بداده بود ، آن عقدها محکم‌تر گشت ، عشق و افلاس بهم پیوست . **خلیل** آواز برآورد که : یا عبدالله ! یکبار دیگر باز گوی و جانم ترا .

مال و زر و چیز رایگان باید باخت

چون کار بجان رسید ، جان باید باخت .

جبرئیل را وقت خوش گشت، پرهای طاوسی فرو گشاد، گفت: اگر قصوری هست در دیدهٔ ماست، امّا ترا عشق بر کمالست، بحقّ اتّخذك خليلاً.

«ولله ما في السّمٰوات وما في الأرض» - درین آیات سه جایگه باز گفت: «ولله ما في السّمٰوات وما في الأرض»، هر جای قومی را تنبیه است، و معنئی را مخصوص. اوّل تنبیه عامّهٔ مسلمانان است. دوم تنبیه متعبّدان و متّقیان است. سیوم تنبیه صدّیقان وخاصّگیان است. اوّل عامّهٔ مسلمانانرا گفت که: هرچه درآسمان و زمین است همه مِلك ومُلك من است. همه آفریده وصنع منست. علم من بهمه رسیده، و از همه آگاهم. حقها میان شما واجب کردم، وفرضها باز بُریدم. زنانرا ویتیمان را ومستضعفان را حقها بجای آرید، وفرمودهٔ من بکار دارید، وبمواسات و صلح کوشید. اگر نیك کنید و اگر بد، اگر صلح کنید و گر جنگ، بحقیقت دانید که من میدانم و من می‌بینم، که همه آفریده و صنع منست، آفریده و صنع من کی پنهان شود برمن: «الا یعلم مَن خلقَ وهو اللّطيف الخبير».

در آیت دیگر گفت: «ولله مافي السّمٰوات ومافي الأرض ولقد وصّينا» الآية. شما که عابدان وپرهیزگاران اید، یکبارگی همه بکوی تقوی درآئید، و تقوی پناه خود سازید، و از راه شبهت وتهمت برخیزید. این بگفت و بفرمود، آنگه گروهی را توفیق داد، و گروهی را در راه خذلان فرو گذاشت، وهمه را آگاهی داد که من بی‌نیازم، نه ازطاعت آن موفّق مرا سود، نه از معصیت آن مخذول مرا زیان. هرچه در آسمان و زمین همه مِلك ومُلك من، همه مقدور ومصنوع من، اگر خواستمی همه موفّق آفریدمی یا همه مخذول. کس را برمن اعتراض نه، و از حکم من اعراض نه.

در آیت سیوم گفت: «و لله مافي السّمٰوات ومافي الأرض و كفىٰ بالله وكيلاً» -

تنبيه صدّيقـان و محبّان است، کـه هفت آسمان وهفت زمین و هرچه درآن، همه آنِ منست ، نه بدان آفریدم تا تو روی بدان آری، و دل برآن نهی، که بس بآن بمانی، و ازمن باز مانی، لکن بدان‌آفریدم تا بتو نمایم، و بر نفس توآرایم. آنکه چون همه بگذاری، و روی بمن آری، همه در خدمت تـوآرم، و همه زیر دست توکنم. و این معنی در خبر است: یادنیا اُخدِمی مَن خَدمنی وَ اتْعَبی مَن خدمك

و حکایت **سهل تستری** معروفست که: خلیفهٔ روزگارمال‌فراوان بروی عرضه کرد، هیچ نپذیرفت. یکی پرسید که چرا نپذیرفتی؟ **سهل** دعا کرد تـا ربّ‌العزّة پرده از دیدهٔ آن سائل برداشت، درنگرست یك جهان گوهر و مروارید دید. آنکه گفت: ای جوانمرد! ما را حاجت بمال خلیفه نیست، که همه جهان بفرمان ماست، وخزائن زمین برما عرضه میکنند، لکن ما خود نمیخواهیم.

چه مانی بهر مرداری چوزاغان اندرین‌پستی
قفس بشکن چو طاؤسان یکی‌برپر برین بالا
بروی جوهر صفرا همه کفر است و شیطـانی
گرت سوداء دین دارد قدم بیرون نه از صفرا

۲۳ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنوا» ـ ای ایشان که بگرویدند، «آمِنُوا بِاللهِ وَ رَسولِهِ» بـگروید بخدا و برسول وی، «وَ الـکِتابِ الَّذی نَزَّلَ عَلیٰ رَسولِهِ» و بقرآن که برسول‌خود [**محمد**] فرو فرستاد، «وَ الـکِتابِ الَّذی اَنزَلَ مِنْ قَبْلُ» و بکتابها که از پیش فرو فرستاد بر پیغمبران، «وَ مَنْ یَـکْفُرْ بِاللهِ» و هرکه کافر شود بخدا، «وَ مَلائِـکَتِهِ» و فریشتگان وی، «وَ کُتُبِهِ» و کتابهای وی،

« وَرُسُلِهِ » و رسولان وی ، « وَالْيَوْمِ الْآخِرِ » و بروز رستاخیز ، « فَقَدْضَلَّ ضَلالاً بَعیداً (۱۳۶) » اوبیراه گشت بیراهی دور .

« اِنَّ الَّذینَ آمَنوا » ایشان که بگرویدند ، « ثُمَّ کَفَرُوا » باز کافر شدند [و از آن کفر بازنگشتند] ، « ثُمَّ ازْدادُوا کُفْراً » پس در کفر بیفزودند ، « لَمْ یَکُنِ اللهُ لِیَغْفِرَلَهُمْ » خدای بر آن‌نیست که ایشانرا بیامرزد هر گز ، « وَلا لِیَهْدِیَهُمْ سَبیلاً (۱۳۷) » و نه بر آنکه ایشانرا راه نماید هر گز .

« بَشِّرِ الْمُنافِقینَ » خبر کن منافقانرا ، « بِاَنَّ لَهُمْ عَذاباً اَلیماً (۱۳۸) » که ایشانراست عذابی دردنمای .

« اَلَّذینَ یَتَّخِذُونَ الْکافِرینَ اَوْلِیاءَ » ایشان که کافرانرا بدوستان میدارند ، « مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنینَ » فرود از مؤمنان ، « اَیَبْتَغونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ » بنزدیك کافران می قوّت و عزّت جویند ، « فَاِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمیعاً (۱۳۹) » قوّت و عزّت خدایراست بهمگی .

« وَقَدْ نَزَّلَ عَلَیْکُمْ فِی الْکِتابِ » و فرو فرستاده آمد برشما درین قرآن ، « أَنْ اِذا سَمِعْتُمْ » هر گاه که شنوید ، « آیاتِ اللهِ » آیات وسخنان خدا ، « یُکْفَرُبِها » که کافر شوند بآن ، « وَیُسْتَهْزَأُ بِها » و افسوس میکنند بدان ، « فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ » بمنشینید با ایشان ، « حَتّیٰ یَخوضوا فی حَدیثٍ غَیْرِهِ » تا آنکه که سخنی دیگر در گیرند جز زان ، « اِنَّکُمْ اِذاً مِثْلُهُمْ » که [اگر بنشینید] آنکه چون ایشان بید(۱) ، « اِنَّ اللهَ جامِعُ الْمُنافِقینَ وَ الْکافِرینَ » وخدای بهم آورندهٔ کافران و منافقان است . « فی جَهَنَّمَ جَمیعاً (۱۴۰) » در دوزخ بهم .

« اَلَّذینَ یَتَرَبَّصُون بِکُمْ » ایشان که شما را میکوشند ، « فَاِنْ کانَ لَکُمْ فَتْحٌ مِنَ اللهِ » اگر چنانست که شما را جای ظفر بود [و فتح و پیروزی] ، « قالُوا »

۱ ـ نسخهٔ ج : باشید .

گويند شما را : « اَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ » نه با شما بوديم ؟ « وَاِنْ كانَ لِلْكافِرِينَ نَصيبٌ » و اگر كافرانرا از شما بهره‌اى بود بظفريـا گزند ، « قالُوا » كافرانرا گويند « اَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ » نه برشما دست يافته بوديم ؟ « وَ نَمْنَعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنينَ » وشما را از گرويدگـان [بمحمد] نگاه داشتيم ، « فَاللّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ » خداى حكم كند ميان شما روز رستاخيز ، « وَلَنْ يَجْعَلَ اللّهُ لِلْكافِرينَ عَلَى الْمُؤْمِنينَ سَبيلاً (١٤١) » [آن روز كه] خداى كافرانرا برمؤمنان [در آن روز] هيچ سبيل و راه دست نداد .

« اِنَّ الْمُنافِقينَ يُخادِعُونَ اللّهَ » منافقان بـاخداى مى‌فرهيب سازند ، « وَ هُوَ خادِعُهُمْ » خداى فرهيوندهٔ (١) ايشانست ، « وَاِذا قامُوا اِلَى الصَّلٰوةِ » وچون بر نماز خيزند ، « قامُوا كُسالىٰ » كاهلان برخيزند ، « يُراؤُنَ النّاسَ » ديدار مردمان ميخواهند [بنماز خويش ، وفرا ايشان مينمايند] ، « وَلا يَذْكُرُونَ اللّهَ » و در آن نماز خدايرا ياد نكنند ، « اِلّا قَليلاً (١٤٢) » مگر اندكى .

« مُذَبْذَبينَ بَيْنَ ذٰلِكَ » مترددان‌اند ميان كفر و ايمان ، « لا اِلىٰ هٰؤُلاءِ » نه با اينان ، « وَلا اِلىٰ هٰؤُلاءِ » ونه با ايشان ، « وَمَنْ يُضْلِلِ اللّهُ » وهر كه‌الله ويـرا از راه گم كرد ، « فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبيلاً (١٤٣) » ويرا حيلتى نيابى [فرا راهى] .

« يا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا » اى‌ايشان كه بگرويدند ، « لاتَتَّخِذُوا الْكافِرينَ اَوْلِياءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنينَ » كافرانرا بدوستان نداريد فرود ازمؤمنان ، « اَتُريدُونَ » ميخواهيد ، « اَنْ تَجْعَلُوا لِلّهِ عَلَيْكُمْ » كه الله را برخويشتن سازيد ، « سُلْطاناً مُبيناً (١٤٤) » حجتى آشكارا .

« اِنَّ الْمُنافِقينَ فِى الدَّرْكِ الْاَسْفَلِ مِنَ النّارِ » منافقان درپايهٔ زيرين‌اند از آتش ،

---

١ - نسخهٔ ج : فريبنده .

« وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً (۱۴۵) » و ایشانرا فریادرسی و یاری نیابی .

« اِلَّا الَّذِينَ تابُوا » مگر ایشان که توبه کنند ، « وَاَصْلَحُوا » و کار خود [ودلهای مردمان تباه گشته] باصلاح آرند ، « وَاعْتَصَمُوا بِاللّٰهِ » ودست بالله زنند ، « وَاَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلّٰهِ » و دین خویش خدای را پاك کنند ، « فَاُولٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ » آنکه ایشان بامؤمنان‌اند ، « وَسَوْفَ يُؤْتِ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ » ودهد خدای مؤمنانرا ، « اَجْراً عَظِيماً (۱۴۶) » مزدی بزرگوار .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « یا ایها الّذین آمنوا آمِنوا بالله » ــ **ابن‌عباس** گفت : سبب نزول این آیت آن بود که **عبدالله‌بن‌سلام** و **اسد** و **اسید** پسران **کعب** ، و **ثعلبة‌بن‌قیس** و **ویامین‌بن‌یامین** و برادر زادهٔ **عبدالله‌سلام** ، **سلمه** و خواهرزادهٔ وی **سلام** ، اینان مؤمنان اهل کتاب‌اند ، پیش **مصطفی (ص)** شدند ، و گفتند : یا رسول‌الله ! ما ایمان میآریم بتو ، و بقرآن کتاب تو ، و به **موسی** و بر **تورات** کتاب وی ، و به **عزیر** ، و بیرون ازین هرچه هست از کتاب و رسل ایمان بدان نیاریم . **مصطفی (ص)** گفت: نه ، که ایمان آرید بخدا و برسول وی **محمد** ، و بکتاب وی **قرآن** ، وبهر کتاب که پیش از **قرآن** فرو آمد . ایشان گفتند : نکنیم . پس ربّ‌العالمین این آیت فرستاد ، میگوید : ای شما که به **محمد** وبقرآن وبه **موسی** و به **تورات** گرویدند ، « آمِنوا بالله ورسوله » بالله بگروید ، و برسول‌وی **محمد** ، وبکتاب وی **قرآن** ، وبهر کتاب که پیش ازوی فرو فرستاده آمد : **تورات** و **انجیل** و **زبور** وجز از آن از کتب و صحف .

پس کفّاراهل کتابرا گفت : ایشان که ایمان نیاوردند ، وبخدا کافرشدند وبفریشتگان ، یعنی جهودان که به **جبرئیل** کافرشدند ، و بت پرستان گفتند : الملائکة بناتُ‌الله .

ربّ العزّة جلّ جلاله ایشان را گفت : « و مَن یَکفرْ باللّه و ملائکته و کـتبه و رسله و الیوم الآخر فقد ضلّ ضلالاً بعیداً » .

چون این آیت فرو آمد ، مؤمنان اهل کتاب گفتند : یا رسول‌اللّه ما بخدای ایمـان آوردیم ، و برسول وی **محمد** ، و بکتاب وی **قرآن** ، وبرهر رسولی و کتابی که پیش از قرآن فرو آمد ، و ایمان آوردیم بفریشتگان و روز رستاخیز ، « لانُفرّق بین احد منهم » کما فعلتِ **الیهود والنصاری** « ونحن له مسلمون » . **ضحاک** گفت : این آیت درشأن جهودان و ترسایان آمد ، و معنی آنست که : ای شما که ایمان آوردید به **موسی** و **تورات** و به **عیسی** و **انجیل** ، به **محمد** ایمان آرید و بقرآن . و گفته‌اند که : علی‌الخصوص درشأن جهودان آمد ، ومعنی آنست که ای شما که ایمان آوردید بآنچه اوّل روز فرو فرستادند ، ایمان آرید بآنچه آخـر روز فرو فرستادند .

و بیان این آیت درآن آیت است که گفت : « وقالت طائفةٌ مِن اهل الکتاب آمِنوا بالّذی اُنزل علی‌الّذین آمنوا وجهَ النهار » الآیة . و گفته‌اند : این آیت خطاب مؤمنان است ، و تأویل آنست : « یا ایها‌الّذین آمنوا آمِنوا » ای اقیموا وَ اثبُتوا علی الایمان ، کقوله تعالی : « فَاعْلم انّه لااله الّا اللّه » ای : اُثبت علیٰ ماانت علیه . میگوید : ای‌شما که مؤمنان‌اید ! برایمان خویش ثبات نمائید ، واستوار باشید ، از آن بمگردید . و گفته‌اند که‌خطاب منافقان‌است ، ایشان که بآشکارا تصدیق میمنمودند وپنهان تکذیب در دل میداشتند . میگوید : ای شما که بآشکارا ایمـان آوردید ! درخلوت و در سرّ ایمان آرید . قومی گفتند که : احتمال کند که این خطاب بت‌پرستان باشد ، ومعنی آن بود که : ای‌شما که ایمان به **لات** وعزی و **طاغوت** آوردید! بخدا و رسول‌ایمان آرید ، که چون لابد ایمان بچیزی‌میباید آورد ، بخدای سزا بود که آرند ، وبرسول

وی، و کتابهای وی ' نه بآنکه در وی‌نه منفعتست ' ونه مضرّت، نه آفرینند ' نه روزی دهد ، نه‌زنده کند، نه میراند .

« والکتابِ‌الّذی نَزّل علیٰ رسوله والکتابِ الّذی اَنزل مِن‌قبلُ » - نُزّل و اُنزل درین آیت ' بضمّ نون و الف قراءت **مکی** و **شامی** و **ابوعمرو** است علیٰ اسنادالفعل الی المفعول به ، مثل قوله : « لتبیّن للنّاس مانُزّل الیهم » . باقی ، نَزّل و اَنزل ' بفتح نون و الف خوانند ، علی اسنادالفعل الی‌الله تعالـی ' و المعنی : والکتاب الّذی نزّله الله تعالی . قومی گفتند از اصحاب حدیث که : ربّ‌العزّة درین آیت مؤمنانرا گفت : ایمان بیارید تا معلوم شود که ایمان زیادت میپذیرد ' و زیادت و نقصان در ایمـان شود . و این همچنانست که **معاذ** گفت در آن خبر معروف : « تعالوا نُؤمن ساعةً » و امثال این در قرآن فراوان است .

« انّ الّذین آمَنوا ثمّ کفروا » ـ **قتاده** گوید : اینان **جهودان** اند ' یعنی : آمَنوا بموسی ، ثمّ کفروا حینَ‌عبدوا العجل ، ثمّ آمنوا بموسی‌بعد عوده ، ثمّ کفروا ، ثمّ ازدادوا کفراً بمحمّد(ص) . **مجاهد** گفت : «ثمّ ازدادوا کفراً » ' معنی‌آنست که : بر کفر بمیرند . **کلبی** گفت : « انّ الّذین آمَنوا » بموسی « ثمّ کـفَروا » بموسی . این جهودان‌اند که ایمان آوردند به‌**موسی** ' پس کافـر شدند به‌**موسی** ، و ایمان آوردند به **عزیر** ' پس‌بعد از**عزیر** کافر شدند بعیسی ' و ترسایان‌اند که به‌**موسی** کافر شدند ' و به‌**عیسی** ایمان آوردند ' پس در کفر بیفزودند که به **محمد** و **قرآن** کافر شدند .

ربّ‌العزّة گفت : « لم یَـکُنِ اللهُ لِیَغفرلهم ولالِیَهدیَهم سبیلاً » ـ یعنی : ماافاموا علی ذٰلك ' مادام تا برین کفر باشند ' الله نیامرزد ایشانراهر گز، و راه راست ننماید . اکنون بحکم شرع اگرمسلمانی مرتدّ شود، پس مسلمان شود ' پس دیگربار مرتدّ

شود، بازمسلمان شود، مذهب اهل‌حق آنست که بهردفعتی که مسلمان شود بدرستی اسلام وی حکم کنند، و خون و مال وی معصوم شود، و هیچکس از علما درین مسئله خلاف نمیکنند، مگر **اسحق راهویه** که میگوید: بدفعت سیوم چون مرتدّ شود خدای بعد از آن توبت وی نپذیرد، و این آیت بدلیل میآرد: «انّ الّذین آمنوا ثمّ کفروا ثمّ آمنوا ثمّ کفروا»، میگوید بسیوم دفعت ربّ‌العزّة گفت: «لم یکن‌الله لیغفرلهم». جواب وی آنست که چون بدفعت سیوم کافر شود، و بر آن کفربماند، و در کفربیفزاید، وباسلام بازنگردد، الله ویرا نیامرزد. امّا چون‌باسلام باز گردد و کفر بگذارد، الله ویرا بیامرزد، که گفت جلّ‌جلاله بر اطلاق: «اِنْ یَنتَهوا یُغفر لهم ماقد سلَف». و **مصطفی** (ص) گفت: الاسلام یجبّ ماقبله.

«بَشِّرِ المنافقین بأنّ لهم عذاباً الیماً» ـ گفته‌اند که آنروز که آیت مغفرت از بهر پیغامبر ومؤمنان درسوره **الفتح** فرو آمد از آسمان، و مؤمنانرا بشارت بود درآن آیت، **عبدالله‌ابی** و جماعتی که باوی بودند گفتند: این بشارت ماراست که این مغفرت از بهر ما است، ربّ‌العزّة آیت فرستاد که: «بَشّرالمنافقین» یا**محمد**! ایشانرا بگوی که: شما را بجای‌بشارت، عذاب دردنا کست. این‌چنانست که گویند: تحیّتك الضّربُ وعتابك السّیف. یعنی که زخم شمشیر ترا بجای تحیّت است.

پس منافقانرا صفت کرد و گفت: «الّذین یتّخذون الکافرینَ اولیاءَ مِن دون المؤمنین»، این‌منافقان، جهودان بدوست میگیرند تا اگر روزی نفاق ایشان‌آشکارا گردد، و رسول خدا ومؤمنان برایشان خیزند، ایشان آنروز بجهودان پناه برند، و از ایشان قوّت و منعت و غلبه جویند. و این آن بود که منافقان با یکدیگر میگفتند که: این کار **محمد** بتمام بسر نشود، باری با ایشان دست یکی داریم، تا فردا بقوّت ایشان متعزّز گردیم و غلبه کنیم، و نیز مشرکان عرب را یاری میدادند

برقتال رسول‌خدا؛ تا بدان متعزّزشوند. ربّ‌العزّة گفت: «أیبتغون عندهم‌ُالعزّةَ فانّ العزّة للهِ جمیعاً» عزّت و قوّت از نزدیك جهودان ومشرکان می‌طلب کنند، نمیدانند که عزّت بهمگی خدایرا است.

«وقد نَزّل علیکم فی‌الکتاب» - نَزّل‌بفتح نون قراءت **عاصم** و **یعقوب** است. میگوید: الله فروفرستادبرشمادرین کتاب. باقی‌قرّا، نُزّل‌خوانندبضمّ نون. میگوید: فرو فرستاده شد برشما درین کتاب، یعنی قرآن: «أن اذا سَمِعتم آیات‌الله»، واین آن بود که: منافقان استهزا بقرآن میکردند در**مدینه**، و پیش‌ازآن در **مکه** کافران استهزا میکردند. و در **مکه** آن آیت فرو فرستاد که درسورة **الانعام** است: «وإذا رأیتَ الّذین یَخوضون فی‌آیاتنا فَأعرِض عنهم حتّیٰ یخوضوا فی‌حدیثٍ غیره». پس ربّ‌العالمین در **مدینه** چون منافقان استهزا میکردند، ومؤمنان با ایشان مینشستند ایشانرا از آن نهی کرد، وآنچه در **مکه** فرو فرستاده بود با یاد ایشان آورد، گفت: «وقد نزّل‌علیکم فی‌الکتاب أن اذا سمِعتم آیات‌الله یُکفربها و یُستهزء بها فلاتَقعدوا معهم حتّی یخوضوا فی‌حدیثٍ غیره». الله شما را درین قرآن به **مکه** فرو فرستاد که: چون شنوید که بآیات خدا استهزا میکنند و بدان کافرشوند شما با ایشان که آن تکذیب واستهزا میکنند منشینید، که اگرشما هم چون‌ایشان باشید، «انّکم اذاً مثلُهم». سامع شریك قائل است در خیر و شرّ، وفی معناه أنشدوا:

وسمعَك صُن عن سَماع القبیح ... کصَون اللّسان عن اللّفظ به

فإنّك عند استماع القبیح ... شریك لقائله فَانتبه

«إنّ‌الله جامع المنافقین» - من‌اهل **المدینة**، «والکافرین» من‌اهل **مکة**، «فی جهنّم جمیعاً». میگوید: چنانکه امروزمجتمع‌اند این کافران و منافقان در استهزاباآیات قرآن، فردا در دوزخ در عقوبت مجتمع باشند.

« الّذین یتربصون بکم » ـ یعنی یَنتظرون بکمُ الدّوائرَ . این منافقان گوش میدارند تا خود حال چون برشما گردد ؟ اگرشما را برجهودان فتحی و غلبه‌ای بود، خویشتن را غازی شمرند، ونصیب غنیمت خواهند . همانست که درسورة **عنکبوت** گفت : « ولئن جاءَ نصرٌ مِن ربّك لیقولُنَّ انّا کُنّا معکم » .

« و إن کان للکافرین نصیبٌ » ـ یعنی دولةً و ظهوراً علی‌المسلمین کما کان یوم **احد** ، قال المنافقون للکافرین : « الم نَستحوِذ علیکم » ای : الم نَغلب علیکم ؟ الم نُحِطْ بکم مِن‌جوانبکم ؟ وقیل معناه : الم نُخبر کم بعزیمة **محمد** و أصحابه ؟ و نطلعکم علی سرّهم ؟ « و نَمنَعکم مِن‌المؤمنین » ای ندفع عنکم صولةَ المؤمنین . و این آن بود که منافقان با مؤمنان بودند برمعسکر، و بر کافران زور نکردندی، و دستها کشیده داشتندی از کشتن ایشان ، اگرچنان بودی که ظفر مؤمنانرا بودی، مؤمنانرا گفتندید (١) که نه ما باشما بودیم ؟ و اگر ظفر کافرانرا بودی ایشانرا گفتندید (٢) نه برشما دست یافته بودیم ، و شما را بکوشیدیم، و گزند نکردیم، سپاس برایشان نهادندید (٣) و باایشان دست افکندندید (٤) .

« فَاللهُ یَحکم بینکم یومَ‌القیمة » ـ خدای میان مؤمنان ومنافقان روزرستاخیز حکم کند . یعنی که امروزشمشیر از ایشان برداشت، وعقوبت ایشان باروز رستاخیز گذاشت . « وان یَجعلَ‌اللهُ للکافرین علی‌المؤمنین سبیلاً » ـ روا باشد که این دردنیا بود ، و مؤمنان اصحاب رسول‌خدا اند . یعنی که کافرانرا براصحاب رسول‌خدا دردنیا دسترس نیست، وظفر ودولت نیست، و روا باشد که این در قیامت بود ، که کافرانرا بر مؤمنان راهی نبود ، وحجّتی نباشد، مؤمنان در ناز ونعیم باشند ، و کافرانرا و منافقانرا باایشان درآن مشارکت نه ، چنانکه در دنیا بود . وقیل : « وان یجعلَ‌اللهُ

---

١ و٢ ـ نسخهٔ ج : گفتندی . ٣ و ٤ ـ نسخهٔ ج : نهادندی . . . افکندندی .

لِلکافرین علی‌المؤمنین » ای علـی جملة المؤمنین ، سبیلاً ، حتّی یَستأصِلوهم ، ولا یعبدون الله .

« انّ المنافقینَ یُخادعون اللهَ » ـ این منافقان بالله فعل مخادعت بدست‌دارند ، چنانکه کسی را فرهیبند (۱) ، که ظاهر دیـگر مینمایند ، و بباطن دیگراند ، و ربّ‌العزّة جزاءِ خداع ایشان بایشان دهد . هرچند که الله اضافت خداع باخود کرد ، و گفت : « وهو خادِعهم » ، امّا عین خداع از الله روا نبود ، کـه خداع باطل است ، و باطل بروی روا نیست ، لکن این‌برسبیل پاداش گفت مخادع رابچیزی که آن‌مانندهٔ خداع وی است ، امّا عدلست‌از الله ، و عدل حقّ است . و آن پاداش آنست‌که ایشانرا بر صراط نوری دهد ، چنانکه مؤمنانرا دهد ، تا بدان نور بروند وظلمت قیامت (۲). بدان نور ظلمت قیامت بگذارند ، نه بس برآید تا آن نورِ منافقان فرو کشته شود ، و منافقان در ظلمت متحیّر بمانند ، مؤمنانرا بینند که در نور میروند ، گـویند : « اُنظرُونا نَقتبسْ مِن‌نورکم » . فریشتگان ایشانرا جواب دهند : « اِرجعوا وراءَکم فَالتمسعوا نوراً » . این جواب استهزا وخداع ایشانست ، همچنانکه کافران را گویند: « لاتَرکُضوا وَارجعوا الی مااُترِفتم فیه » . مؤمنان چون آن حال‌بینند برنورخویش بترسند ، که اگر کشته شود . ربّ‌العزّة ایشانرامدد عنایت فرستد ، و دردل و زبانشان دهد تا گویند : « ربَّنا اَتمِم لنا نورَنا وَاغفر لنا انّك علیٰ کلّ شیء قدیر » .

« و اِذا قاموا الَی الصّلوة قاموا کُسالیٰ » ـ باِمالت لام قراءت **حمزه و کسائی** است ، و معنی کسالی ، متثاقلین است. یعنی گران آید برمنافقان نماز کـردن ، از بهر آنکه نه حق بینند برخود واجب . خبردرست است که **مصطفی** (ص) گـفت : « مابالُ رجال یتخلّفون عن صلٰوة الصّبح ؟ لویَعلمون مافیهما لَاَتوها حَبواً ، ولودُعی

۱ ـ نسخهٔ ج : فریبند . ۲ ـ کذا ، وظاهراً : درظلمت قیامت .

احدُهم الیٰ مرمّاتین حسنتین(۱) او اِلی کُراع لَاَجاب ، ولقدهَممتُ ان آمُرَفتیانی اَن یأتوا بحزم الحطب ثم آمُرالمنادی فَیُقیم بالصّلٰوة فأحرق علی بیوت اقوام لایشهدون الجماعة .

« یُراؤن النّاسَ » ـ نماز که کنند بردیدار مردم کنند ، نه اتّباع امر خدایرا عزّوجلّ . **مصطفی** (ص) گفت : « مَن راءیٰ راءَیٰ اللّهُ به ، ومَن سمّع سمّع اللّهُ به ، اَسامعَ خلقه ، وحقّره وصغّره » .

« ولا یَذکرونَ اللّهَ الّا قلیلاً » ـ ای لشیءٍ قلیلٍ ، وهوالدّنیا . و قیل: یعنی بالقلیل، الرّیا . **ابن‌عباس** و **حسن** گفتند : ذکر منافق ازبهر آن اندك خواند که ریا و سمعت راست نه خدایرا ، و اگر خدایرا بودی آن اندك بسیار بودی . هرچه اللّه رد کند آن قلیل است ، اگرچه برصورت بسیار بود ، وآنچه قبول کند بسیار است وفراوان ، اگرچه بصورت اندك بود . و درخبراست از **مصطفی** (ص) : « تلك صلٰوة المنافق ، یَقعد احدُکم حتّی تکونَ الشّمس بالمُغَیربان ، قامَ یَنقر نقراتٍ کما یَنقرالغرابُ . لایَذکراللّهَ فیهنّ الّا قلیلاً » . نماز منافق را بسه عیب بنکوهید : بتأخیر و بمرایات و باستعجال .

« مُذبذبین بین ذٰلك » ـ ای متردّدین متحیّرین بین‌الکفر و الایمان ، لیسوا بمؤمنین مخلصین ، ولا بمشرکین مصرِّحین بالشّرك ، لیسوا مِن‌المسلمین فَیَجِبَ لهم مایَجب للمسلمین، ولیسوا من‌الکفّار فیُؤخذَ منهم مایُؤخذ مِن‌الکفّار ، فلا مع هؤلاء ولا مع هٰؤلاء . « لا الیٰ هٰؤلاءِ » ـ این « الیٰ » بمعنی « مع » است ، چنانکه گفت : « مَن انصاری الی‌اللّه » ؟ ای مع‌اللّه . میگوید : نه با اینان‌اند ، و نه با ایشان .

---

۱ ـ کذا :

«ومَن یُضلِلِ اللهُ فلن تجِدله سبیلاً» - ای دیناً و سبیلاً الی التوفیق. روایت کنند که مصطفی (ص) مثل زد مؤمن را ومنافق و کافر را، گفت: مثل ایشان چون سه کس است که جائی میروند وجوئی پیش آید ایشانرا، ولابد گذاره میباید کرد. مؤمن درپیش ایستد وجوی باز برد و گذاره کند. منافق ازپس وی در رود، چون بمیان جوی رسد، کافر او را میخواند که باز گرد که برتو از هلاك میترسم، و مؤمن او را میخواند و میگوید: بشتاب که دستگاری و راحت ایدر است. آن منافق در میان هردو متردّد بماند، نه باز گردد و نه فراتر شود، تا ناگاه خشك رودی درآید، و ویرا ببرد وهلاك کند. اینست مثل‌منافق، پیوسته درشكّ وشبهت و تهمت است، تا ناگاه مرگ او را فرو گیرد، و درآن شكّ و شبهت بمیرد. و عن ابن‌عمر انّ رسول‌الله(ص) قال: «انّما مثل‌المنافق مثل‌الشاة العائرة بین‌الغنمین، تَعِر الیٰ هٰذه مرّةً و اِلیٰ هٰذه مرّةً لا تَدری ایّهما تتّبع».

پس ربّ‌العالمین مؤمنانرا نهی کرد از آنچه منافقان میکردند از موالات یهود، گفت: «یاایّهاالّذین آمنوا لاتتّخذوا الکافرین اولیاءَ مِن دون المؤمنین» - این خطاب با انصار است، و این کافران جهودان قریظه و نضیر اند. میگوید با ایشان موالات مکنید. «اتُریدون اَن تجعلوا للهِ علیکم سلطاناً مبیناً» - ای: حجّةً وعذراً مبیناً. این حجّت آشکارا آنست که گفت: «و مَن یَتولّهم منکم فاِنّه منهم». هر که پس‌از نزول این آیت با دشمنان خدای موالات گرفت، برخویشتن درست کرد که ازایشانم، آن حجّت آشکارا نیست. «انّ‌المنافقینَ فِی الدّرْك الأسفل مِن‌النّار» - فی‌الدّرك بسکون را قراءت کوفی است. باقی بفتح «را» خوانند. و درْك و دَرَك دولغت است، چون نهر و نهَر و قصّ وقصَص و سطر وسطَر و نشر و نشَر. و درك پایه‌ای بود مُنحدر را، و درجه پایه‌ای بود صاعد را، دوزخ

اَدراك است و اَطباق از حـديد، و بهشت درجات است از نـور و از جواهر. قـال **عبدالله بن مسعود** فی قوله « فی الدّرك الاسفل من النار»: ای فی توابیتَ مِن حدید مُقفَلة فی النّار، مُطبَق علیها. وعن **عبدالله بن عمر** قال: انّ اشدَّ النّاس عذاباً یوم القیامة ثلاثة: المنافقون، ومَن کفرَ مِن **اصحاب المائده**، و **آل فرعون**. قال: تصدیق ذٰلك فی کتاب الله عزّوجلّ. فامّا **اصحاب المائدة** فقوله عـزّوجلّ: « فانّی اُعذّبه عذاباً لا اُعذّبه احداً مِن العالمین »، وأمّا **آل فرعون** فقوله تعالـی: « اَدخلوا آلَ فرعون اشدَّ العذاب» و امّا المنافقون، فقوله تعالـی: « انّ المنافقین فی الدّرْك الأسفل مِن النّار ».

وقیل **لحذیفة**: مَن المنافق؟ قال: الّذی یَصف الاِسلام ولایَعمل به.

« اِلّا الّذین تابوا» ـ یعنی: مِن النّفاق، « و اَصلحوا» العمل لله، « و اعتصموا بالله و اَخلَصوا دینَهم لِله فأولـٰئك مع المؤمنین » علـی دینهم، قیل مع **المهاجرین و الانصار**. گفته‌اند که: این آیت دلیل است کـه کفر منافقان از همه کفرها صعب‌تر است و سخت‌تر (١)، وشرّ آن بیشتر. نبینی که چون ایشانـرا توبت فرمود این همه شرائط در آورد ازاصلاح و اعتصام واخلاص، آنگه بآخر گفت: « فاُولـٰئك مع المؤمنین »، و نگفت: فاُولـٰئك همُ المؤمنون. و آنگه مزد مؤمنان در تسویف افکند، بسبب آنکه ایشانرا در ایشان بست، گفت: « و سَوف یُؤ تِ الله المؤمنینَ اجراً عظیماً ».

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « یاایّها الّذین آمنوا آمِنوا بالله و رسوله » الآیة ـ ایمان دوقسم

١ ـ نسخهٔ ج: سختر.

است : یکی‌از روی برهان ؛ یکی از روی عیان . برهانی‌از راه استدلال است ؛ عیانی یافت روز وصال است . برهانی استعمال دلائل عقول است ؛ عیانی رسیدن بدرجات وصول‌است . میگوید از روی‌اشارت : ای شما که ایمان برهانی‌بدست دارید! بکوشید تا بایمان عیانی رسید . ایمان عیانی چیست ؟ بچشم اجابت فرا مجیب نگرستن ، بچشم انفراد فرا فرد نگرستن ؛ بچشم حضور فرا حاضر نگرستن ، بدوری از خود نزدیکی حق را نزدیك بودن ، و بغیبت ازخود حضور ویرا بکرم حاضر بودن . وی جلّ‌جلاله نه از قاصدان دور است ؛ نه ازمریدان غائب : میگوید عزّجلاله : « ونحنُ اقربُ الیه مِن حبل الورید » .

پیر طریقت گفت : خداوندا موجود نفسهای جوانمردانی ! حاضر دلهای ذاکرانی ! ازنزدیك نشانت میدهند و برتر ازآنی ! و از دورت میپندارند ونزدیکتر از جانی !

گفتم صنما مگر که جانان منی
اکنون که همی نگه کنم جان منی

وقیل فی‌معنی الآیة : یا ایّهاالّذین آمَنوا تصدیقاً آمِنوا تحقیقاً . میگوید : ای شما که از روی تصدیق ایمان آوردید از روی تحقیق ایمان آرید . شریعت پذیرفتید ؛ حقیقت بپذیرید . شریعت چیست ؟ حقیقت چیست ؟ شریعت چراغست ؛ حقیقت داغست . شریعت بند است ، حقیقت پند است . شریعت نیازاست ؛ حقیقت ناز است . شریعت‌ارکان ظاهراست ، حقیقت‌ارکان باطنست . شریعت بی‌بدیست ؛ حقیقت بی‌خودیست . شریعت خدمت‌است برشریطت ، حقیقت غربتست برمشاهدت . شریعت بواسطه است ، حقیقت بمکاشفه است . اهل شریعت طاعت دار است و معصیت گداز ، اهل حقیقت از خویشتن گریزان است و بیکی‌نازان . اهل شریعت در آرزوی خلد

و نعیم باقی است ، اهل حقیقت گستاخ (۱) و مشغول بساقی است . ابتداء حقیقت در وی است که پدید آید ، و حسرتی که ترا فرو گیرد ، جهان فراخ برتو تنگ کند ، اندرون پیراهن برتو زندان کند . آتشی در جانت زند ، عطشی در دل افکند . سوز بینی و سوزنده نه ، شور بینی و شوراننده نه . مساعدی نه که باوی چیزی بگوئی ، هام دردی (۲) نه که باوی طرفی بنشینی .

فــریدٌ مِن الخلّانِ فی کلّ بلدةٍ

اذا عَظُم المطلــوبُ قــلّ المساعدُ

این جوانمرد آخر ازآن تحسّر و تحیّر نفسی برآرد که : الٰهی ! این درخت مابسوخت از تشنگی ! آخر بچندین دیرکاری بیکبارگی . کریما ! رهی زارنده در تو آخر نه کم از جوابی ، یك بار برین کِشت ما ریز آبی ! الٰهی ! چون آنــرا که طمع میدارم نیرزم ، پس بدلی پر کنده مهر چون ورزم ؟ چون دست نیاز بشاخ امیدم نرسد ، برپای چون خیزم ؟ و اگر مرا بخود راه ندهی ، وا تو چون گریزم ؟ کریما ! بارم ده تا بردرگاه تو میزارم ، و در امید بیم آمیزمینازم ، وا پذیرم لطیفا ! تا وا تو پردازم ، یك نظر درمن نگرتا دو گیتی بآب اندازم ! و جلال ربوبیّت بنعت کرم رهی را مینوازد که : مترس که نه در هر گزیدنی زهر است ، گزیدن مادر فرزند را از مهر است !

« انّالّذین آمنوا ثمّ کفروا ثمّ آمَنوا ثمّ کفروا » الآیة ـ نابایستگان ازل‌اند ، و خستگان ابد . فرا رفتند ، پس بروی درآمدند ، پس برخاستند ، باز بیفتادند ، و آنکه داغ جدائی شان برنهادند ، و درحزب شیطان شدند . الله برآن نیست که ایشانرا بیامرزد ، ازآنکه می‌شان نخواهد (۳) .

---

۱ ـ نسخهٔ ج : بستاخ . ۲ ـ نسخهٔ ج : هم دردی . ۳ ـ نسخهٔ ج : از آنکه شان می نخواهد .

« ایبتغون عندهم العزّة » ـ و عجب آنست که ازچون خودی عزّ میطلبند ، و همه اسیر ذلّاند ، و بازداشتگان قهر . و در خبر است که : مَن اعتزّ بالعبد اذلّه الله ، فَابْتَغِ العزَّ مِن ربّ‌العبید یُعزّك الله فی‌الدّنیا والآخرة .

« انّ المنافقین یخادعون‌الله » الآیة ـ وصف‌الحال منافقان‌است ، و ذکرسیرت و معتقد ایشان ، باز درآخر ورد گفت : « انّ المنافقین فی‌الدّركِ الأسفل مِن‌النّار ». صفت عذاب و عقوبت ایشانست ، و ذکر سرانجام بدایشان ، و عجب نیست کسی که معتقد وی‌آن باشد اگر سرانجام وی این بود . آورده‌اند که آن منافقانرا بدوزخ فرستند . در درك اوّل **مالك** گوید : یا نارُ خُذیهم ، ای آتش گیر ایشانرا . آتش گوید : ولایت ما برزبان است ، و برزبان وی هرچند که مجاز بود ، کلمهٔ توحید رفته ، و راه بما فرو گرفته . بدرك دوم رسد ، همین گوید ، تا بهفتم درك . چون بهفتم رسد گوید : ما را ولایت بردل است نه برزبان ، بیار تا از دل چه نشان داری ؟ و در دل وی جز نشان کفر و شرك نباشد . آتش در وی گیرد ، و آن عذاب صعب بدو رسد ، اینست که ربّ‌العزّة گفت : « انّ المنافقین فی‌الدرك الأسفل مِن‌النّار » الآیة .

« الّا الّذین تابوا » ـ مِن‌النّفاق ، « و اَصلَحوا » اعمالهم بالاخلاص فی الاعتقاد ، « و اعتصموا بالله » باستدعاء التّوفیق « و اخلَصوا دینهم لله » فی اَنّ نجاتَهم بفضل‌الله ولطفه لابِاِتیانهم بهـذه الأشیاء فی‌التّحقیق .

۲٤ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « ما یَفعَلُ اللهُ بِعَذابِکُمْ » چه کار دارد و چه کند خـدای بعذاب کردن شما ، « اِنْ شَکَرْتُمْ وَ آمَنتُمْ » اگرخدایرا منعم دانید و او را استوار گیرید ،

« وَ كانَ اللهُ شاكِراً عَليماً (١٤٧) » وخدای سپاس دار است دانای همیشه‌ای .

الجزء السادس

« لا يُحِبُّ اللهُ » دوست ندارد خدای ، « الجَهرَ بِالسُّوءِ مِنَ القَوْلِ » سخن گفتن ببدی [در گله کردن از کسی] ، « اِلّا مَنْ ظُلِمَ » مگر کسی که بروی ستم کنند ، « وَ كانَ اللهُ سَميعاً عَليماً (١٤٨) » و خدای شنواست دانای همیشه‌ای .

« اِنْ تُبْدُوا خَيراً » هر که نیکی پیدا کنید [بگفتار یا بکردار] ، « اَوْ تُخْفُوهُ » یا نهان دارید آنرا در دل ، « اَوْ تَعفُوا عَنْ سُوءٍ » یا فرا گذارید بدی از بد کرداری ، « فَاِنَّ اللهَ كانَ عَفُوّاً قَديراً (١٤٩) » الله عفو کننده است و [بر عفو کردن] قادر و توانا .

« اِنَّ الَّذينَ يَكْفُرُونَ » ایشان که کافر شدند ، « بِاللهِ وَ رُسُلِهِ » بخدا و برسولان وی ، « وَيُريدُونَ » و میخواهند ، « اَنْ يُفَرِّقوا » که جدا کنند درتصدیق ، « بَيْنَ اللهِ و رُسُلِهِ » میان خدا و رسولان وی ، « وَ يَقُولُونَ » ومیگویند ، « نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ » ببعضی‌ازحق بگرویم ، « وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ » وببعضی‌نگرویم ، « وَيُريدُونَ » و میخواهند ، « اَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذٰلِكَ سَبيلاً (١٥٠) » که میان استوار گرفتن و نا استوار گرفتن راهی سازند .

« اُولٰئِكَ هُمُ الكافِرونَ » ایشانند کافران ، « حَقّاً » براستی و درستی [بی هیچ شك] ، « وَ اَعْتَدْنا لِلْكافِرينَ » و ساخته‌ایم ما کافران را ، « عَذاباً مُهيناً (١٥١) » عذابی خوار کننده .

« وَالَّذينَ آمَنوا بِاللهِ وَ رُسُلِهِ » و ایشان که گرویدند بخدای و رسولان‌وی ، « وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ » و جدا نکردند میان یکی از ایشان با دیگران در

تصدیق ، « أُولٰئِكَ سَوْفَ نُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ » ایشانند که دهیم ایشانرا مزدهای ایشان، « وَ كانَ اللّٰهُ غَفوراً رَحيماً (۱۵۲) » و خدای آمرزگار است بخشاینده همیشه‌ای.

« يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتابِ » میخواهند اهل توراة از تو، « أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ » که فرود آری بایشان، « كِتاباً مِنَ السَّماءِ » نامه‌ای از آسمان [بزبان عربی]، « فَقَدْ سَأَلُوا موسىٰ » خواستند از موسی پیش از تو، « أَكْبَرَ مِنْ ذٰلِكَ » بزرگتر ازین [که از تو خواستند]، « فَقالُوا » ویرا گفتند : « أَرِنَا اللّٰهَ جَهْرَةً » خدایرا باما نمای آشکارا، « فَأَخَذَتْهُمُ الصّاعِقَةُ » تا ایشانرا فراگرفت بانگ کشنده، « بِظُلْمِهِمْ » به بیداد ایشان، « ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ » بعد از آن باز گوساله را [بخدائی] گرفتند، « مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ » پس آنکه با ایشان آمد نشانهای روشن، « فَعَفَوْنا عَنْ ذٰلِكَ » آن همه فراگذاشتیم از ایشان، « وَ آتَيْنا مُوسىٰ » و موسی را دادیم « سُلْطاناً مُبِيناً (۱۵۳) » دست رسی وقوّتی آشکارا.

« وَ رَفَعْنا فَوْقَهُمُ الطُّورَ » و برسرایشان طور باز داشتیم، « بِمِيثاقِهِمْ » وا خواستن پیمانرا [از ایشان]، « وَ قُلْنا لَهُمُ » و ایشانرا گفتیم : « ادْخُلُوا الْبابَ سُجَّداً » که ازباب [حِطّه] در روید پشتها خفته، « وَ قُلْنا لَهُمْ » و ایشانرا گفتیم: « لاتَعْدُوا فِي السَّبْتِ » که از فرمان درمگذرید در روز شنبه، « وَ أَخَذْنا مِنْهُمْ » و ستدیم از ایشان، « مِيثاقاً غَلِيظاً (۱۵۴) » پیمانی محکم [که روز شنبه کسب نکنند].

« فَبِما نَقْضِهِمْ مِيثاقَهُمْ » بآن شکستن‌ایشان پیمانرا، « وَ كُفْرِهِمْ بِآياتِ اللّٰهِ » وکافرشدن ایشانرا بسخنان خدای، « وَ قَتْلِهِمُ الْأَنْبِياءَ » وکشتن‌ایشان پیغامبرانرا، « بِغَيْرِ حَقٍّ » بناسزا، « وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنا غُلْفٌ » و گفتن ایشان که دلهای ما بسته‌است [آن سخن که میگوئی بآن نمیرسد]، « بَلْ طَبَعَ اللّٰهُ عَلَيْها بِكُفْرِهِمْ » بلکه مُهر

نهاد خدای بر آن دلها بجزاء کفر ایشان ، « فَلا یُؤْمِنُونَ اِلّا قَلیلاً (١٥٥) » ایمان می‌نیارند مگر اندکی .

« وَ بِکُفْرِهِمْ » و بکافر شدن ایشان [به عیسی] ، « وَ قَوْلِهِمْ عَلیٰ مَرْیَمَ » و گفتار ایشان بر مریم ، « بُهْتاناً عَظیماً (١٥٦) » آن دروغی بدان بزرگی .

« وَ قَوْلِهِمْ اِنّا قَتَلْنَا الْمَسیحَ عیسَی بْنَ مَرْیَمَ رَسولَ اللّٰهِ » و گفتار ایشان که ما کشتیم عیسی را پسر مریم ، آن رسول خدا ، « وَما قَتَلُوهُ » ونکشته‌اند او را ، « وَ ما صَلَبُوهُ » و بردار نکرده‌اند او را ، « وَ لٰکِنْ شُبِّهَ لَهُمْ » لکن مانند صورت وی بر مردی افکندند و آن مرد را بردار کردند ، « وَ اِنَّ الَّذینَ اخْتَلَفُوا فیهِ » و اینان که درو مختلف شده‌اند ، « لَفی شَکٍّ مِنْهُ » در کار عیسی [از کشتن و صلب وی] خود بشک‌اند ، « مالَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ » ایشانرا بآن هیچ دانش نیست ، « اِلَّا اتِّباعَ الظَّنِ » مگر بر پی پنداشت رفتن ، « وَ ما قَتَلُوهُ یَقیناً (١٥٧) » او را نکشته‌اند بی گمانی .

« بَلْ رَفَعَهُ اللّٰهُ اِلَیْهِ » بلکه خدای ویرا بر بُرد بسوی خود بر ، « وَ کانَ اللّٰهُ عَزیزاً حَکیماً (١٥٨) » و خدای توانا دانا است همیشه‌ای .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « مایفعل‌اللّٰهُ بعذابکم » الآیة ـ گفته‌اند این خطاب منافقان است . میگوید : شما که منافقان اید اگرشکر کنید ، ونعمت‌منعم برخود بشناسید ، و باحسان و انعام وی معترف شوید ، و آنکه خدا و رسول را بآنچه گفتند ، استوار دارید ، و حقیقت توحید بجای آرید ، اگر این کنید خدای چه کند که عذاب شما کند ؟ یعنی که نکند . و شکر مقامی است از مقامات روندگان ، برتر از صبر و

خوف و زهد و امثال این ، که بنفس خود مقصود نه‌اند ، نه‌بینی که صبر نه عین صبر را در بنده می دریابد ، بلکه قهر هوا را می دریابد ، و خوف نه برنفس خود مقصود است ، بلکه تا خائف بوسیلت خود بمقامات مقصود رسد . و زهد میباید تا بنده بوی بگریزد از آن علایق که راه خدا بوی فرو بندد . و شکر چنین نیست ، که شکر بنفس‌خود مقصود است ، نه برای‌آن میباید که تا وسیلت کاری دیگر باشد . ومحبّت وشوق و رضا وتوحید همه ازین‌بابست . وهرچه مقصود بود درآخرت بماند . نبینی که چون بنده ببهشت رسد ، صبر و خوف و زهد و توبه در بنده نماند ؟ و شکر در وی بماند . یقول الله تعالی : « وآخِر دعوٰیهم اَنِ الحمدلله ربّ‌العالمین » .

و حقیقت شکر سه چیز است که تا آن هرسه بهم نیاید شکرنگویند : یکی علم ، و دیگرحال، و سدیگر عمل . علم اصل است ، وحال ثمرهٔ علم ، وعمل ثمرهٔ حال . علم شناخت نعمتست ازمنعم ، وحال‌شادی دلست بآن نعمت، وعمل بکارداشتن نعمت است بطاعت داشت منعم . و درخبر میآید که روز قیامت ندا آید : « لِیَقُمِ الحمّادون». هیچکس برنخیزد مگرآنکس که درهمه احوال‌خدایرا عزّوجلّ شکر کرده باشد . وآنروز که‌آیت نهی‌آمد از گنج نهادن ، عمر گفت : یا رسول‌الله! پس چه جمع کنیم از مال ؟ گفت : زبانی ذاکر ، و دلی شاکر، و زنی مؤمنه . یعنی که در دنیا به این سه قناعت کن . زن مؤمنه را گفت که مرد را فارغ دارد ، وبآن فراغت از وی ذکر وشکرحاصل آید .

« وکان اللهُ شاکراً » ـ یعنی : للقلیل مِن‌اعمالکم ، « علیماً » بنیّاتکم .

قوله : « لایُحبّ‌اللهُ الجهرَ بالسّوءِ مِن‌القول الّا مَن ظُلم » ـ این آیت رخصت است مظلوم راکه از دست ظالم بنالد ، و از وی شکایت کند . یعنی که ویرا درآن تشکّی بزه ای‌نباشد ، که تشفّی خود درآن می‌بیند . اگرسخن بدگوید آن مظلوم ،

یا دعائی بد کند بروی ، او را رخصت هست . گفته‌اند : این بمهمان داشتن فرو آمد. میگوید : سخن بد گفتن در گله کردن از هیچکس پسندیده نیست ، و خدای‌دوست ندارد ، مگر از کسی که گله کند از میزبان بد ، که کسی بمهمان وی شود و او را مهمانی نکنند ، یا کند و نیکو ندارد .

مصطفی (ص) گفت : « حقّ الضّیف ثلاثة ، فما کانَ بعد ذٰلك فهو صدقة » . و قال (ص) : « مَن کان یؤمن باللّٰه والیوم الآخر فَلیُکرم ضیفه » . میگوید : در عهد رسول خدا مهمانی بقومی فرو آمد ، و او را نیك نداشتند ، و مهمانی نکردند . پس آن مرد برفت و از ایشان شکایت کرد . این آیت بشأن وی و رخصت ویرا فرو آمد .

عبدالرحمن زید گفت : این در شأن **ابوبکر صدیق** فرو آمد ، که کسی ویرا دشنام داد اندر **مکه** . ابوبکر خاموش میبود ، تا آن مرد فراوان بگفت . پس **ابوبکر** یکبار جواب داد . رسول‌خدا (ص) حاضر بود و برخاست ، پس این آیت فرو آمد که « الّا مَنْ ظُلم » . میگوید که : کسی که ویرا بدی گویند ، ویرا رسد که داد خود طلب کند ، ومثل آن باز گوید باوی ، و بر وی حرج نباشد . و سبب برخاستن رسول(ص) آنست که **ابوهریرة** گفت : سبَّ رجلٌ **ابابکر** ، و **رسول‌الله** جالسٌ ، فسکَت النبیّ (ص) ، و سکَت **ابوبکر** . فلّما سکَت الرّجل تکلّم **ابوبکر** . فقام النبیّ (ص) ، فأدرکه **ابوبکر** ، فقال یا رسول‌اللّٰه سبّنی وسکتَّ ، فلمّا تکلّمتُ قُمتَ ؟ فقال النبیّ (ص) : « یا ابابکر ! انّ الملك کان یرد علیه ، فلمّا تکلّمتَ وقع الشیطان ، فکرِهتُ ان اَقعد . ثُمّ قال رسول‌اللّٰه (ص) : « ثلاث کلّهنّ حقٌّ ، ما مِن عبد یُظلم مظلمةً فیُغضی علیها ابتغاءَ وجه‌اللّٰه ، الّا زاده‌اللّٰه عزّاً ، وما فتحَ عبدٌ باب مسئلةٍ یرید بها کثرةً الّا زاده اللّٰه » .

قوله‌تعالى : « الّا من ظُلم » ـ «الّا » بمعنى لكنّ است ، وسخن مستأنف است ، كه سخن در « بالسّوءِ مِن القول » تمام شد . میگوید كه : خدای دوست ندارد كه كسی را بد گوید . همانست كه جای دیگر گفت : « وقولوا للنّاس حُسناً » . آنكه گفت : لكن مظلوم اگر شكایت كند از ظالم ، او را رسد كه شكایت كند ، و آنكه در آن شكایت تعدّی نه روا باشد ، كه ربّ‌العزّة گفت : « وَ كانَ‌اللهُ سمیعاً علیماً » ـ یعنی : سمیعاً لِقول‌المظلوم ، علیماً بمایضمر. این چون تهدیدی‌است مظلوم‌را اگر اندازه در گذارد ، وبیش ازقدر رخصت گوید . اگر كسی گوید : سخن‌بد گفتن نه درجهر پسندیده است نه در اسرار . پس تخصیص جهر درین آیت چه معنی دارد ؟ جواب آنست كه این قضیّت حال آنكس است كه آیت بوی فرو آمد ، كه بجهر گفت . این همچنان است كه جای دیگر گفت : « اذا ضرَبتم فی‌سبیل‌الله فتبیَّنوا » . این تبیّن در سفر و حضر هر دو واجب است ، امّا درسفر فروآمد ، ازین جهت بسفرمخصوص كرد ، امّا سفر تنبیه میكند برحضر ، همچنین جهر تنبیه میكند بر اِسرار .

قوله : « اِن‌تبدُواخیراً » ـ میگوید : اگرعملی ازاعمال بر آشكارا كنیدآنرا یكی ده نویسند ، چنانكه گفت : « مَن‌جاء بالحسنة فله عشرُامثالها » ، « اَوتُخفوه » یا پنهان در دل دارید ، یعنی : كه نیّت كنید ، و همّت دارید ، امّا بعمل نكنید ، آنرا یكی یكی نویسند ، « اَوْ تَعفوا عن سوءٍ » ـ یا بدی از برادر مسلمان بتو رسد ، و تو از وی در گذاری ، و عفو كنی ، « فاِنّ‌الله كان عَفُوّاً قدیراً » ـ خدای در گذارندهٔ گناهان‌بندگانست ، و تواناست كه ایشانرا ثواب نیكو دهد ، یعنی كه اگر تو از برادر مسلمان در گذاری خدای اولیتر و سزاوارتر كه گناهان تو در گذارد .

« انّ الّذین یَکفرون بالله و رُسُله » ـ **کلبی و مقاتل** گفتند : این در شأن جهودان آمد ، و از ایشان **عامر بن مخلد** است و **یزید بن زید** که به **عیسی** کافر شدند ، و بکتاب وی **انجیل** ، وهمچنین به **محمد** (ص) کافرشدند وبه **قرآن** . **عطا** گفت : درشأن **بنی‌قریظه** و **نضیر** و **بنی‌قینقاع** آمد . ربّ‌العزّة گفت : میخواهند اینان که به الله ایمان آرند ، و برسولان وی کافرشوند ، یا میخواهند که ببعضی رسولان ایمان آرند و ببعضی کافر شوند . **قتاده** گفت : جهودان و ترسایان‌اند ، امّا جهودان به **موسی** ایمان آوردند ، و به **تورات** و به **عیسی** و کتاب وی **انجیل** کافر شدند . و ترسایان بعیسی و بانجیل ایمان آوردند ، اما به **محمد** و به **قرآن** کافر شدند ، الله گفت : میخواهند میان کفر و میان ایمان راهی نهند ، و دینی سازند ، و نه چنانست که ایشان میگویند ، که ایشان کافرانند بدرستی ، وهیچ شك نیست در کفر ایشان ، وعذاب دوزخ مآل ومرجع ایشان . فذلك قوله : « اولٰئك همُ الکافرون حقّاً و اَعتدنا للکافرین عذاباً مُهیناً » . آنکه ذکر مؤمنان کرد از امّت **محمد** ، که بهمهٔ پیغامبران و بهمهٔ کتب ایمان آوردند ، گفت : « والّذین آمنوا بالله و رُسُله ولم یُفرّقوا بین‌احدٍ منهم »، و بیان این‌درآن آیت است که گفت : « قل آمنّا بالله وما اُنزل علینا » الآیة . و چنانکه کافرانرا صفت کرد ، و عقوبت ایشان برپی‌آن داشت مؤمنانرا صفت کرد ، و ثواب ایشان برعقب گفت : « اولٰئك سوف یُؤتیهم اجورَهم » یعنی : بایمانهم . « یُؤتیهم » بیا **حفص** خواند و**یعقوب** بروایت **ولید حسان** ، واین همچنانست که گفت : « وسوف یؤتی‌اللهُ المؤمنین اَجراً عظیماً » . جای دیگر گفت: « فَامّا الّذین آمنوا و عملوا الصّالحاتِ فیُوَفّیهم اجورهم » . باقی قرّاء نُؤتیهم ، بنون خوانند ، و این همچنانست که گفت : « و آتیناه اجرَه فی‌الدّنیا » و « فآتینا الّذین آمنوا منهم اجرهم » .

« وکان الله غفوراً » ـ لذنوبهم ، « رحیماً » بهم .

قوله : « یسئلك اهلُ الکتاب » ـ جهودان‌اند ، **کعب‌اشرف و فنحاص‌بن‌عازورا** که از رسول‌خدا درخواستند تا ایشان را علی‌الخصوص بیرون از قرآن بزبان عبری کتابی فرو آرد از آسمان ، بیك‌بار ، نه پاره پاره و آیت آیت ، هم برمثال **تورات** که بیك بار فرو فرستادند به **موسی** . ربّ‌العزّة گفت : یا **محمد** ازین‌بزرگتر ، از **موسی** درخواستند که : « اَرِنَا اللهَ جهرةً » . اینجا دوقول گفته‌اند : یکی آنست که : قالوا جهرةً : اِرنا الله ، بآشکارا وصریح گفتند که‌خدایرا عزّوجلّ‌بما نمای . قول‌دیگر آنست که الله را واما نمای (۱) ، تا آشکارا ویرا بینیم ، و در وی نگریم . « فَاَخذَتْهمُ الصّاعقةُ بِظلمهم » ـ صاعقه صیحهٔ سخت است که بایشان‌رسید ، وهم برجای بمردند . گویند : صیحهٔ جبرئیل بود . همانست که درسورة **البقرة** گفت : « فَاَخذَتکم الصّاعقةُ و اَنتم تَنظرون » . جای دیگر گفت : « صاعقةً مثل‌صاعقة عاد و ثمود » . و گفته‌اند که : صاعقه آتشی بود که از میغ بیفتاد ، و ایشانرا بسوخت . همانست کـه گفت : « و یُرسل الصَّواعق فیُصیب بها مَن‌یشاء » . و در قرآن صعق است بمعنی مرگ ، که درآن عذاب باشد ، چنانکه گفت : « انذرتُکم صاعقةً مثلَ صاعقة **عاد و ثمود** » . همانست که آنجا گفت : « فَاَخذَتْهمُ الصّاعقة وهُم ینظرون » . و صعق است بمعنی مرگ باجل ، که درآن عذاب نبود . و ذلك فی‌قوله : « و نُفخ فی‌الصّور فَصَعِق مَن فی‌السّمٰوات ومَن‌فی‌الأرض » یعنی : فمات مَن فی‌السّمٰوات ومَن فی‌الأرض بالآجال عندالنفخة الأولی .

« ثمّ اتّخذوا العِجل » ـ پس گوساله را بخدائی گرفتند ، یعنی ایشان که با **هرون** بودند پس رفتن **موسی** بمناجات ، « مِن‌بعد ماجائتهمُ البیّنات » ـ پس آنکه

---

۱ ـ نسخهٔ ج : بما نمای .

فرعون را غرقه کردند برسر آب، و ملك ازو ستده، و ایشان‌را داده. و گفته‌اند: بیّنات آن نه چیزاست که قرآن بدان آمده، وهی الیَد والعصا والحجر و البحر و الطّوفان والجراد والقُمّل والضّفادع والدّم. واین هریکی‌را شرحی‌است، بجای‌خویش گفته شود اِن‌شاء الله تعالیٰ.

« فعفونا عن ذٰلك » ـ میگوید: آن همه عفو کردیم ازایشان، وفرو گذاشتیم. « وآتینا موسی سلطاناً مبیناً » ـ ای حجّةً بیّنةً، قوی بها علیٰ مَن ناواه، و هی الید و العصا.

« و رفعنا فوقهمُ الطّور بمیثاقهم » ـ و برسرایشان **طور** بداشتیم، وآن آن‌بود که ایشان شریعت **تورات** می‌نپذیرفتند، و ازایشان پیمان گرفته بودند که هر که که کتاب آرند بایشان، بپذیرند، و بآن کار کنند. ربّ‌العزّة **جبرئیل** را فرمود تا کوه برسر ایشان بداشت، تا شریعت **تورات** قبول کردند و آن پیمان از ایشان واخواستند.

« وقُلنا لهمُ ادخلوا البابَ سُجّداً » ـ این باب حطه است که درسورة **البقرة** شرح آن دادیم. « سُجّداً » یعنی پشت خم داده، چون راکع که بسجود خواهدشد. « و قلنا لهم لاتَعدوا فی‌السّبت » ـ ای لاتعتدوا باقتناص السّمك فیه. **ورش** از **نافع**: « لا تَعدّوا » خوانده، بفتح عین و تشدید دال، و اصل‌آن لاتعتدوا است. « تا » در دال مدغم کردند، تقارب را، وحرکتش نقل‌با عین کردند، تا مفتوح گشت. **وقالون** و **اسمعیل** هردو از **نافع**: « لاتَعْدّوا » خوانند بسکون عین وتشدید دال، و مرادهم لاتعتدوا است، « تا » در دال مدغم کردند، لکن حرکتش باعین ندادند، بلکه عین را ساکن بگذاشتند براصل خویش، و بیشترین نحویان این را روا نمیدارند، میگویند: ماقبل مدغم چون ساکن باشد جائز نبود، که آنکه دوساکن مجتمع

شوند، الّا اگر ساکن الف بود که حرف مدّ است نحو : دابّة وشابّة و حاقّة وطامّة، زیرا که مدّ بجای حرکت است. امّا ایشان که روا داشتند گفتند: این همچنانست که ثوبْ بکر، وحبیبْ بکر، که روا بود که آنرا مدغم کنند، گویند: ثوبّ بکر و حبیبّ بکر، چون روا است که واو و یا، گرچه هردوحرف لین‌اند، با نقصان مدّ که در ایشانست با الف که تمام مدّ است درین باب مانند کنند، تا دو ساکن که اوّل آن نه الف باشد وثانی آن مدغم بود مجتمع شود. همچنین این‌معنی در «تعدّو» و «یخِصّمون» و امثال آن، مع عدم المدّ روا بود. باقی «لاتَعدُوا» خوانند با سکون عین و تخفیف دال، و این مشهورتر است چنانکه در سورة **الاعراف** گفت: «اذ یَعدون فی‌السّبت»، واین از : عدا یعدو است، وحجّت این قراءت آنست که گفت : «فمَنِ ابتغیٰ وراءَ ذٰلك فأولٰئك همُ‌العادون». و حجّت قراءت **ورش** و **قالون** و **اسمعیل** آنست که در سورة **البقرة** گفت: «ولقد علمتمُ الّذین اعتَدوا منکم فی‌السّبت».

«واَخذنا منهم میثاقاً غلیظاً» ـ ای‌عهداً مؤکّداً فی‌النّبیّ (ص). «فبِما نقضِهم میثاقَهم» ـ این «ما» صلت است، همچنانکه: «فبِما رحمةٍ مِن‌اللّٰه» ای فبرحمة مِن‌اللّٰه. «وعمّا قلیلٍ» ـ ای عن قلیل. «فبِما نقضِهم» ـ ای بنقضهم میثاقَهمُ الّذی اخذهمُ اللّٰه علیهم. میگوید: بشکستن ایشان آن پیمانرا که اللّٰه برایشان گرفت در **تورات**، و بکافر شدن ایشان بسخنان حق، یعنی به **قرآن** و به **انجیل**، که جهودان بهردو کافر شدند، وبکشتن ایشان پیغامبرانرا بناحق، که ایشان بروزی در هفتاد پیغامبر بکشتند.

«وَقولِهم قلوبُنا غُلفٌ» ـ گفته‌اند که اینجا مضمری است، وسخن بدان تمام است، و مضمر آنست که : لعَنّاهم. میگوید: بآن نقض‌پیمان وبآن کفر وآن قتل

و آن‌قول ایشانرا لعنت کردیم، وازدرگاه‌خود براندیم. و گفته‌اند: تمامی‌سخن آنجاست که گفت: « حرّمنا علیهم طیّباتٍ اُحلّتْ لهم »، و روا باشد که تمامی آنجا است که گفت: « بل‌طبعَ اللهُ علیها بکُفرهم »، و معنی آن باشد که باین فعلها کـه کردند خدای تعالی مهربردل ایشان نهاد تاهیچ پند نپذیرند، و سخن‌حق درآن نشود. و گفته‌اند: جهودان بآنچه گفتند: « قلُوبنا غُلف »، خود را چون عذری میساختند، یعنی که دلهای ما بسته است، آنچه تو میگوئی بآن نمیرسد. ربّ‌العالمین گفت: نچنانست که ایشان میگویند، که آن پوشش که بردل ایشانست نه عذر است‌ایشانرا، و این سخن آنست که از ایشان راست است، امّا معذور شمردن خود را بآن ناراست است، همچنانکه کافران گفتند: « لانَفقه کثیراً مِمّا تقول »، والله گفت کافرانرا: « لایَفقهون »، و گفتند: « فی آذانِنا وَقر »، والله گفت: « فی آذانهم وقر »، و گفتند: « قلوبنا فی اَکِنّةٍ و مِن بیننا وبینك حجاب »، وخدای گفت: « جعلنا بینك وبین الّذین لایؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً »، « ختم‌الله علیٰ قلوبهم وعلیٰ‌سمْعهم وعلیٰ ابصارهم غشاوة »، امّا الله آن برایشان ازآن ردّ کرد که ایشان آن خود را عذری میدانستند، خدای آن عذرایشان رد کرد، همچنانکه گفت: « سیَقول‌الّذین اَشرکوا لوشاءالله ما اَشرکنا »، و الله گفت: « لوشاءالله ما اَشرکوا ». الله آن برایشان ردّ کرد ازبهر آنکه خود را در آن معذور میدیدند، و هم ازین بابست: « اَنُطعم مَن لویشاءالله اَطعمه »؟ والله گفت: « وهویُطعِم ولا یُطعَم ». ایشان خود را در آن بخل می‌معذور داشتند، الله آن برایشان ردّ کرد. ایـن همچنانست: « بل‌طبَع‌الله علیها بِکفرهم » بلکه الله مهر برآن دلها نهاد، تا ایمان نیارند مگراندکی، وآن‌اندکی **عبدالله‌سلام** است و اصحاب وی.

« و بِکُفرهم » ـ این معطوفست براوّل آیت یعنی: فبِنَقضهم وکُفرهم، و این

کفر است به**عیسی**. «وقولِهم علی مریم بهتاناً عظیماً» - بهتان عظیم آنست که بر **مریم** دروغ گفتند، و ویرا قذف کردند به **یوسف بن یعقوب بن مانان**. و این **یوسف** ابن‌عمّ مریم بود، و او را بزنی میخواست، ازین جهت او را بوی قذف کردند. گفته‌اند که **عیسی** برقومی رسید از آن جهودان، و ایشان بایکدیگر گفتند: قد جاءکم السّاحر بن السّاحرة. آن سخن بگوش **عیسی** رسید، **عیسی** گفت: اللّهم العن مَن سبّنی وسبَّ والدتی، و در آن حال ربّ‌العالمین ایشان را مسخ کرد، صورتشان بگردانید، همه خوکان گشتند.

«وقولِهم اِنّا قتلنا المسیح عیسی بن مریم» - ایشان **عیسی** را **مسیحا** میخواندند «عیسی بن مریم»، سخن اینجا تمام شد، پس برسبیل مدح گفت: «رسولَ‌الله، وما قتلوه وما صلبوه» **عیسی** که رسول خداست او را نکشته‌اند و بردار نکرده‌اند. «ولکن شُبّه‌لهم» - ای اُلقی شبه **عیسی** علیٰ غیره، حتیٰ ظنّوا لمّا رأوه انّه **المسیح**. و سبب آن بود که چون **عیسی** آن دعا کرد، تا الله صورت ایشان صورت خوکان کرد، جهودان بترسیدند از دعاء وی، همه بهم آمدند و اتّفاق کردند، و او را در خانه‌ای محبوس کردند، تا ویرا بکشند. یك قول آنست که **عیسی** اصحاب خود را گفت: کیست که رضا دهد تاشبه من بروی افکنند، و او را بکشند، یابردار کنند، وآنکه در بهشت شود؟ یکی از **حواریان** گفت: من بدین رضا دادم، و خود را فداء تو کردم. الله‌تعالی مانندهٔ صورت **عیسی** بروی افکند، تا او را بردار کردند، و **عیسی** رابر آسمان برد. قول دیگر آنست که: مردی از آن جهودان نام وی **ططیانوس**، درپیش وی رفت بقصد قتل وی. الله‌تعالی **عیسی** را از روزن خانه بآسمان برد، وشبه **عیسی** برآن مرد افکند. جهودان درشدند، و ویرا دیدند بصورت عیسی، و او را بکشتند. **مقاتل** گفت: جهودان مردی را بر **عیسی** گماشته بودند، و ویرا رقیب

بود ؛ و در همه حال باوی بودی . **عیسی** بر کوه شد ، فریشته آمد ، و دو بازوی وی بگرفت، وبآسمان برد . ربّ العالمین شبه **عیسی** بر آن رقیب افکند ؛ پس جهودان او را دیدند ، پنداشتند که **عیسی** است ، وی میگفت : من نه **عیسی** ام ؛ او را براست نداشتند ، و بکشتند . پس چون او را کشته بودند صورت وی برصورت عیسی دیدند، امّا جسد وی نه جسد **عیسی** بود . ایشان گفتند : الوجه وجه عیسی والجسد جسدغیره . پس مختلف شدند . قومی گفتند : این **عیسی** است ؛ قومی گفتند : نیست . اینست که الله گفت : « و اِنّ الّذین اختلفوا فیه لَفی شكّ منه » ای مِن قتله . **سدی** گفت : اختلاف ایشان در **عیسی** آنست که گفتند : اِن کان هذا **عیسی** فَاین صاحبنا ؟ و اِن کان هٰذا صاحبنا فَاین **عیسی** ؟ و گفته‌اند : این اختلاف اختلاف ترسایان است در وی، که بسه گروه شدند در **عیسی** : گروهی گفتند : انباز است . گروهی گفتند : الله است . گروهی گفتند : پسر است . « مالهُم به مِن عِلم » یعنی : مالهم بعیسی مِن علم ؛ قُتل اَولم یُقتل. میگوید : ایشانرا بحال عیسی علم نیست؛ که او را کشتند یانکشتند . « الّا اتّباعَ الظّنّ » ـ لکن گمان میبرند و برپی گمان خود ایستاده‌اند . « وما قتلوه یقیناً » ـ معنی آنست که ایشان یقین نه‌اند که **عیسی** است که ویرا کشته‌اند . معنی دیگر گفته‌اند : « وما قتَلوه یقیناً » کار **عیسی** و ناپیدا شدنِ ویرا از زمین معلوم نکرده‌اند نیك ، و بآن نرسیده‌اند به بی گمانی ، و این از آن بابست که گویند : قلتُ هٰذا الدّواء فی هٰذا الماء » . پارسی گویان گویند : فلان در کاری شود تا خون از آن بچکد . باین قول : « وما قتَلوه » این « ها » با علم شود . تقول العرب : قتلتُ الشّیء علماً ، اذَا اَستقصَی النّظَر فیه حتّی علِم عِلماً تامّاً .

قول **عطا** درین آیت آنست که : **عیسی** نزدیك پیرزنی فرو آمد، واز وی مهمانی خواست . پیرزن گفت : پادشاه ما مردی را طلب میکند برین صفت که توئی ؛ و من

ترا مهمانی کنم ، امّا ترا از پادشاه پنهان نکنم . **عیسی** گفت : حال من ازپادشاه بپوش ، و مرا پنهان دار ، تا ترا دعائی کنم بهرچه ترا مراد است ، که ناچار راست آید . پیرزن گفت : مرا پسری غایب است ، ازخدا بخواه تاویرا بامن رساند . **عیسی** دعا کرد ، و پسر آن ساعت در رسید . **عیسی** آن پیرزن را گفت که : پسر را از من خبرمده ، وحال‌من‌ازوی بپوش . پیرزن خلاف آن کرد ، پسرخویش‌را گفت: مهمانی بمن فروآمده است ، و بامن گفت که ویرا از پادشاه آمن دارم ، ونسپارم . پسر گفت : کجا است آن مرد ؟ گفت : درخزانه گریخته است . آن پسر در خزانه رفت . و **عیسی** را گفت : قُم الی الملك ، خیز تا برِ پادشاه رویم که ترا میخواند . **عیسی** گفت : چنین مکن ، وحقّ ضیافت باطل مگردان تا هرچه ترا مراد است بتو دهم . بسخریّت گفت که : من‌میخواهم که پادشاه دختر بزنی بمن دهد. **عیسی** گفت : رو جامه درپوش ، و برِ پادشاه رو، بگو: آمدم که دختر بزنی بمن دهی . پسر رفت و همچنین کرد ، و او را گرفتند و زدند و مجروح کردند . بازآمد ، و **عیسی** را گفت بخشم که : مرا فرستادی تا مرا زدند ، ومجروح کردند ، خیز تا رویم پیش پادشاه . **عیسی** دست بآن جراحتها فروآورد همه نیك شد ، و بحال صحّت بازآمد . دیگرباره آن غلام پیش پادشاه شد ، پادشاه او را دید ، و آن جراحتها هیچ بروی نمانده ، ازآن حال بترسید ، گفت : توآمده‌ای تا دخترم بزنی بخواهی ؟ گفت : آری . گفت : ترا این مراد بدهم اگر این خانه پر از زر کنی .آن غلام رفت، وآن قصه با **عیسی** بگفت . عیسی دعا کرد ، وآن خانه پراز زر شد . پس **عیسی** از آنجا بیرون‌شد . غلام بدانست که آنجا حقیقتی‌است ، همه فرو گذاشت ، وازپی وی برفت ، گفت : صحبت تو بهیچ چیز بندهم . **عیسی** گفت : من ترسم که این پادشاه بما در رسد ، وقصد قتل من کند ، هر کس که رضا دهد برآنکه هیئت و صورت من بر

وی افکنند، تا ویرا بکشند، بهشت او راست. غلام گفت: آنکس من باشم، وبر آن رضا دادم. ربّ العزّة شبه **عیسی** بر آن پسرعجوز افکند، تا ویرا بگرفتند، و بر دار کردند. و**عیسی** را بآسمان بردند، بر کوهی از کوههای **بیت المقدس**، درماه رمضان شب **قدر**، وسنّ وی بسی وسه سال رسیده، وسه سال ازمدّت نبوّت وی گذشت. **وهب بن منبه** گفت: چون وحی بوی آمد سی ساله بود. و گفته‌اند: وی بر آسمان چون فریشتگان پردارد، و نوردارد، وشهوت طعام وشراب ازوی واستده، و بافریشتگان گرد عرش میپرد، هم اِنس است وهم ملکی، هم آسمانی وهم زمینی.

«وکان الله عزیزاً» ـ ای: منیعاً حین منع **عیسی** مِن القتل. «حکیماً» فی تدبیره فیما فعل بعبده مِن النجاة. قالوا: وترك **عیسی** بعد رفعه الی السّماء خُفّین ومدرعة و وِسادة.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «مایَفعل الله بعذابکم اِن شکَرتم وآمنتم» ـ خدای عالمیان، کردگار نهان دان، نوازندهٔ بندگان، جلّ جلاله و تقدّستْ اسماؤه، درین آیت می‌شکر خواهد ازبندگان، آن شکر ایشانرا امن میدهد ازعقوبت جاودان. وشکر آنست که نعمت از منعم دانی، و بنده وار کمرخدمت بربندی، ونعمت او درخدمت او بکار داری، تا شرط بندگی بجای آریّ، وشرط بندگی دوچیز است: پاکی و راستی، پاکی از هرچه آلایش دین است، چون بخل و ریا و حقد و شره و حرص وطمع، و راستی در هرچه آرایش دین است، چون سخا وتوکّل وقناعت و صدق واخلاص. چون پاکی و راستی آمد او را خلعت بندگی‌پوشند، وپیراسته و آراسته فراپیش **مصطفی** برند، تا ویرا بامّتی قبول کند، واگر چنان بود که جمال این

خلعت نبیند، و اثر پاکی و راستی بروی ظاهر نبود، شکر وایمان از وی درست نیاید، مردود دین گردد، و او را بأمّتی فرانپذیرند. بردرگاه دین اسلام کس عزیزتر ازآن نیست که پاك بود و راست. اوّل نواختی که خدای با وی کند، آن‌بود که درِ فراست بر وی بگشاید، وچراغ معرفت در دلش‌برافروزد، تاآنچه دیگران را خبر بود، او را عیان گردد، آنچه‌دیگران را علم‌الیقین است، او را عین‌الیقین‌شود، در مملکت حادثه‌ای در وجود نیاید که نه دل‌ویرا ازآن خبر دهند. **مصطفی**(ص) گفت: « اِتّقوا فراسةَ المؤمن فاِنّه ینظر بنوراللّٰه ». این دیدهٔ سرّ چون پدید آید چون دیدهٔ سَر بود. **عمرخطاب** در **مدینه** و **ساریه** در **عراق**، عمر در میان خطبه همی گفت اندر مدینه که: یا ساریة! الجبلَ الجبل. **ساریه** در **عراق** سخن **عمر** میشنید. این شنیدن از کجا است؟ از آنجا که دلست، نه از آنجا که گل است.

و در تحقیق فراست اولیا روایت کنند که **امیرالمؤمنین علی** (ع) روزی قدم در رکاب مرکب میکرد تا بغزاة شود، مردی منجّم بیامد، و رکاب او گرفت، گفت: یا **علی**! امروز بحکم نجوم در طالع تو نگاه کردم و ترا روی رفتن نیست، که ترا نصرت نخواهد بود. **علی** (ع) گوید: دور، ای مرد از برِ مرکب من. **حیدرکرار** بدان‌قدم در رکاب کرده است تاچون توئی‌رکاب او گیرد، وباز گرداند، دور باش از برِ من که اندیشهٔ سینهٔ من کم ازآن اثر نکند که خورشید در فلك. اگرفلك را ازبهر کاری‌در گردش آورده‌اند، مارا نیزهم ازبهر کاری‌در روش آورده‌اند. کسی را که دقیقت او حقیقت بود، و نوانی او سبع مثانی بود، و اصطرلاب او دل او بود، اندیشهٔ وی کم از رأی تو بود! من‌بدین حرف خواهم شد، و جزامروزحرب نخواهم کرد، که مرا بفراست باطن معلوم شدست که ازین لشکرمن نه کشته شود.

والله که ده نبود ؛ و از لشکر دشمن نه بجهند. والله که ده نجهند. چون حیدر بحرب بیرون شد ، عزیزی پیش رفت کشته شد ، دیگری و دیگری ، تا عدد نه تمام شد. آنگه درآمدند گرد لشکر متمرّدان ، همه را کشتند ، مگر نه تن کـه از سر تیغ حیدر بجستند. هر کجا در اطراف عالم متمرّدی ، طاغئی ، باغئی ، کافری ، منافقی مبتدعی بماندست همه از اصل آن نه‌تن خاستست ، تا ترا معلوم گردد که تأثیر دل بندهٔ مؤمن پیش از تأثیر فلك است در آسمان. آنچه درآسمان وزمین یابی ، درخود یابی ، وآنچه دربهشت و دوزخ یابی‌درخود یابی ، وآنچه درخود یابی، نه‌درآسمان یابی و نه در زمین ، نه دربهشت و نه در دوزخ.

« لا يُحبّ الله الجهرَ بالسّوء مِن القول ». سخن ببدی که خدای تعالی آنـرا می‌نپسندد و دوست ندارد آنست که : دروصف خالق آن گوئی که توقیف دارآن نیست ، و در وصف مخلوق آن گوئی که درشرع ترادستوری نیست. آن ازبی‌حرمتی رود ، و این از بی‌وفائی. آن یکی مایهٔ بدعت است و این یکی عین معصیت. « الّا مَن ظُلم ». سخن مظلوم در حقّ ظالم چون بدستوری شرع بود ، آن بدی نیست بحقیقت ، امّا نام بدی بروی‌افتاد برسبیل‌جزا ، چنانـکه گفت : « وجزاء سيّئةٍ سيّئةٌ مثلها » ، امّا چون مرد مردانه بود، و در کوی حقیقت یگانه بود ، جزاء بدی نکند ، و رخصت درآن نجوید ، و داند که عفونکوتر ، و احتمال تمامتر. يقول‌الله عزّوجلّ : « فمن عفا و اَصلح فأجره على‌الله ».

وآنکه گفت : « وكان الله سميعاً عليماً » خدای شنوا است ودانا. شنوا است که سخن ظالم میشنود ، ای وای بر وی آنکه کش عقوبت کنند. دانا است کـه عفو و احتمال مظلوم میداند ، طوبی مرورا آنکه که بنواخت و ثواب رسد.

« اِن تبدوا خيراً » اشارتست بـ احکام آداب شریعت ، « اَوتُخفوه » اشارتست

بتحقیق احکام حقیقت ، « اَو تَعفوا عن سوءٍ » اشارتست بتحصیل محاسن الأخلاق . « فاِنّ‌اللّه کان عفُوّاً قدیراً » ـ هر که را آن همه حاصل گشت ، اللّه توانا است که محبوب و مطلوب او در کنار وی نهد .

« یَسئلك اهلُ‌الکتاب » الآیة ـ چه بیخرد بودندآن قوم ، وچه بی‌حرمت که دیدار حق میخواستند ، و آنکه گوساله میپرستیدند . کسی که گوساله معبود وی بود، کی روا باشد که حق‌مشهود وی بود . وبآن سؤال‌رؤیت که کردند جزبیگانگی نیفزود ایشانرا ، و جز خواری ومذلّت نیامد بروی ایشان ، ازآنکه رؤیت حق نه بر وجه تعظیم خواستند ، ونه برموجب تصدیق ، و نه برغلبهٔ اشتیاق . و ابرار امّت **محمد** چون در آرزوی دیدار حق بسوختند ، و از تعظیم و اجلال حق آنچه در دل‌داشتند برزبان نیاوردند ، لاجرم ربّ‌العزّة مرهم دل ایشانرا گفت : اَلا طال شوق الابرار الیٰ لقائی و اِنّی الی لقائهم لأشدُّ شوقاً .

« و آتینا موسیٰ سلطاناً مبیناً » ـ گفته‌اند : این سلطان مبین قوّت دل بود ، و کمال حال ، تا طاقت کلام سماع حق بی‌واسطه داشت . **موسی** را پرسیدند که از کجا دانستی که حق است که باتوسخن میگوید ؟ گفت : انوارهیبت و جلال الوهیّت و آثار عزّ و جبروت احدیّت مرا فرو گرفت ، دانستم که حقّ است که بامن سخن میگوید . بتأیید ربّانی ، وقوّت الٰهی گفتم : انت الّذی لم یزل‌ولا یزال ، لیس لموسی معك مقام ولا له جرأة فی‌الکلام الّا ان تُبقیه ببقائك و تنعته بنُعوتك . و چنانکه **موسی** را درین جهان سلطان مبین داد در سماع کلام حق ، امّت **احمد** را در آن جهان سلطان مبین دهد در دیدار حق . **مصطفی**(ص) گفت : « انّکم سَترون ربّکم عزّوجلّ ، لاتضامّون فی‌رؤیته کما تَرون القمر لیلة البدر ، فمَن استَطاع منکم

ان لایَغلب علی صلٰوة قبل طلوع الشمس وقبل غرَوبها فلیَفعل». درین خبر اشکالست، هم از روی لغت، هم از روی معنی، و شرح آن دراز است جز بموضع خویش در اثبات رؤیت نتوان گفت، والله اعلم.

۲۵ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «وَ اِنْ مِنْ اَهْلِ الْكِتابِ» از ترسایان هیچ کس نیست [که عیسی را فرو آمده از آسمان دریابد]، «اِلّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» مگر که بوی بگرود پیش از مرگ وی، «وَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهيداً (۱۵۹)» و روز رستاخیز بر ایشان همه گواه است.

«فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذينَ هادُوا» ببیداد گری گروهی از ایشان که جهود شدند، «حَرَّمْنا عَلَيْهِمْ طَيِّباتٍ» حرام کردیم برایشان چیزهای پاك، «اُحِلَّتْ لَهُمْ» که حلال بود بر ایشان پیش فا، «وَ بِصَدِّهِمْ عَنْ سَبيلِ اللّٰهِ كَثيراً (۱۶۰)» و بباز گردانیدن ایشان از راه خدای فراوانی را [از مردمان].

«وَ اَخْذِهِمُ الرِّبٰوا» و ربا ستدن ایشان، «وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ» وایشانرا باز زده بودند [در **تورات**] از آن، «وَ اَكْلِهِمْ اَمْوالَ النّاسِ بِالْباطِلِ» وخوردن ایشان مالهای مردمان بباطل، «وَ اَعْتَدْنا لِلْكافِرينَ مِنْهُمْ عَذاباً اَليماً (۱۶۱)» و ساخته‌ایم کافران را از ایشان عذابی دردنمای.

«لٰكِنِ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» لکن دور درشدگان درعلم «مِنْهُمْ» ازایشان، «وَ الْمُؤْمِنُونَ» و گرویدگان [از عامّهٔ ایشان]، «يُؤْمِنُونَ بِما اُنْزِلَ اِلَيْكَ» میگروند بآنچه بتو فرو فرستاده آمد [ازقرآن]، «وَما اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ» وآنچه فرو فرستاده آمد پیش از تو [از **تورات وانجیل**]، «وَالْمُقيمينَ الصَّلٰوةَ» وبپای

دارندگان نماز [بهنگام]، « وَالْمُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ » و وا دهندگان زکوة، « وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ » وگرویدگان بخدای و روز رستاخیز، « اُولٰئِكَ » ایشان آنند، « سَنُؤْتِيهِم » که ایشانرا دهیم، « اَجراً عَظيماً (١٦٢) » مزدی بزرگوار.

« اِنّا اَوْحَيْنا اِلَيْكَ » ما پیغام دادیم بتو، « كَما اَوْحَيْنا اِلىٰ نوحٍ » چنانکه پیغام دادیم به **نوح**، « وَالنَّبِيّينَ مِنْ بَعْدِهِ » و پیغامبران از پس او، « وَ اَوْحَيْنا اِلىٰ اِبْراهيمَ » و پیغام دادیم به **ابراهیم**، « وَاِسْمٰعيلَ وَ اِسْحٰقَ وَ يَعْقوبَ وَ الْاَسْباطِ وَ عيسىٰ وَ اَيّوبَ وَيونُسَ وَ هٰرونَ وَ سُلَيْمانَ وَ آتَيْنا داوُدَ زَبُوراً (١٦٣) » و دادیم **داود** را زبور.

« وَ رُسُلاً قَدْ قَصَصْناهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ » و پیغامبرانی که **قصهٔ** ایشان فرستادیم بتو از پیش فا، « وَ رُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ » وپیغامبرانی که پیغام ایشان نفرستادیم بتو، « وَ كَلَّمَ اللهُ موسىٰ » وسخن گفت خدای با**موسی**، « تَكْليماً (١٦٤) » سخن گفتنی [بی واسطه].

« رُسُلاً مُبَشِّرينَ » پیغمبرانی شادی رسانان، « وَمُنْذِرينَ » و بیم نمایان، « لِئَلّا يَكُونَ لِلنّاسِ عَلَى اللهِ » آنرا تا نماند مردمانرا برخدای، « حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ » حجّتی پس از فرستادگان، « وَ كانَ اللهُ عَزيزاً حَكيماً (١٦٥) » و خدای توانا است دانای همیشه‌ای.

« لٰكِنِ اللهُ يَشْهَدُ » لکن خدای گواهی میدهد، « بِما اُنْزِلَ اِلَيْكَ » بآنچه فرو فرستاد بتو [از قرآن]، « اَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ » فرو فرستاد آنرا بدانش خویش، « وَ الْمَلٰئِكَةُ يَشْهَدونَ » و فریشتگان گواهی میدهند باین، « وَ كَفىٰ بِاللهِ شَهيداً (١٦٦) » و خدای گواهی بسنده است بگواهی دادن.

« اِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا » ـ ایشان کـه کافر شدند ، « وَ صَدُّوا عَنْ سَبیلِ اللّٰهِ » و بـر گردانیدند مردمانرا از راه خـدا ، « قَدْ ضَلُّوا ضَلالاً بَعیداً (۱۶۷) » بیراه شدند بیراهی دور .

« اِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا » ایشان که کافر شدند ، « وَ ظَلَمُوا » و بـرخود ستم کردند ، « لَمْ یَکُنِ اللّٰهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ » خدای نیست آنرا که ایشانرا بیامرزد ، « وَلا لِیَهْدِیَهُمْ طَریقاً (۱۶۸) » و نه آنرا که ایشانرا راه نماید براهی .

« اِلّاطَریقَ جَهَنَّمَ » مگر راه دوزخ ، « خالِدینَ فیها اَبَداً » جاویدان همیشه در آن دوزخ اند ، « وَ کانَ ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ یَسیراً (۱۶۹) » و آن بـر خدا آسان است [رسانیدن ایشان بآن و داشتن ایشان در آن] .

النوبة الثانية

قوله‌تعالی : « و اِن مِن اهل‌الکتاب اَلّا لیؤمنَنَّ به قبل‌موته » ـ روی **ابوهریرة** قال : قال النبیّ (ص) : « لینزلنَّ **ابن‌مریم** حکماً عدلاً ، ولیقتلنَّ **الدجال** ، ولیقتلنَّ **الخنزیر** ، ولیکسرنَّ الصّلیب ، و تکون السّجدة واحدة لله ربّ‌العالمین » . ثمّ قال **ابوهریرة** : فاقرؤا اِن شئتم : « و اِن مِن اهل الکتاب اَلّا لیؤمنَنَّ به قبل موته » الآیة . گفته‌اند که : کتاب اینجا **انجیل** است ، واهل کتاب **ترسایان** اند که درعیسی غلوّ میکنند ، و کافر میشوند . میگوید : هیچ ترسا نماند بوقت نـزول **عیسی** از آسمان ، که نه بوی ایمان آرد ، و پیش از مرگ عیسی بپیغامبری و بندگی‌وی گواهی دهد . و گفته‌اند که : اهل کتاب **جهودان**اند و **ترسایان**. و قیلَ : « موته » کنایتست‌از آحاد ایشان . میگوید : هیچ نیست‌از جهودان وترسایان که بوقت‌معاینه چون میمیرند ، نه بعیسی ایمان آرند ، و گویند پیغامبر است و بنده ، لکن ایمان

که بوقت معاینه بود سودی نکند، چنانکه ربّ‌العزّة گفت: «فلم یَكُ ینفعهم ایمانهم لمّا رأَوا بأسَنا». قال **ابن‌عباس**: لایموت یهودیّ ولاصاحب کتاب حتّی یؤمن بعیسی، و إن احترق أو غرق اوسقط علیه جدارٌ او اَکله السَّبع. **عکرمه** گفت: **ابن‌عباس** را امتحان کردند، گفتند: اگر ازبالا بزیر افتد، وهلاك شود، ایمان چگونه آرد؟ گفت: درهوا آن کلمه بگوید. گفتند: و اگراو را گردن بزنند چون ایمان آرد؟ گفت: زبان بآن میگرداند چندانکه تواند. **محمدبن علی بن‌الحنفیة** گفت: کسی که جهود باشد بوقت مرگ وی فریشتگان آیند، و برروی و برقفای وی میزنند، و میگویند: ای عدوّالله! نه **عیسی** پیغامبر بتو آمد و تو او را دروغ زن گرفتی؟ آن جهود گوید: آمنتُ انّه عبدٌ نبیٌّ. این بگوید، لکن سود ندارد، و ایمان باین وقت بکار نیاید. و همچنین ترسا را گویند: ای عدوّالله! اَتاك **عیسی** نبیّاً، فکذبتَ به، وزعمتَ انّه الله اوابنه؟ ترسا ایمان آرد و گوید: انّه‌عبدالله و رسوله، لکن بکار نیاید و سود ندارد. وقیل: «لیُؤمننَّ به» یعود الی**محمد** (ص)، و «قبل موته» یعود الی الکتابیّ، و قیل: الأوّل یعود الی‌الله سبحانه، والثّانی الی الکتابیّ، و الصّحیح ماسبق، اذ لیس فی‌الآیة الّا ذکر **عیسی** (ع). «ویوم القیٰمة یکون‌علیهم شهیداً» ـ علی ان قد بلّغ الرّسالة، و اَقرّ بالعبودیّة علیٰ نفسه.

«فبظُلمٍ» ـ ای‌فبظلم طائفة، «مِن الّذین‌هادوا» ـ این ظلم آنست که نقض‌پیمان کردند، و بآیات خدای کافر شدند. ربّ‌العزّة ایشانرا بآن ظلم و بآن بغی عقوبت کرد، و چیزهای حلال برایشان حرام کرد، و این تحریم آنجا است که گفت: «وعلَی الّذین هادوا حرّمنا کلَّ ذی ظُفُر» الآیة. و درین آیت تقدیم و تأخیر است، و نظم آیت اینست: فبظلمٍ مِن الّذین هادوا و بصَدّهم عن سبیل‌الله و أَخذهم الرّبوا و أَکلهم اموالَ‌النّاس بالباطل حرّمنا علیهم طیّباتٍ اُحلّت لهم، عقوبةً لهم. میگوید:

بآنكه ظلم كردند، و مردمانرا از راه **مصطفى** و از راه خدا و از دين بر گردانيدند، و ربا ستدند، و مال مردم به بی‌حق و باطل خوردند، ما آن حلالها بر ايشان حرام كرديم، عقوبت ايشانرا در دنيا، ايشانرا اين عقوبت كرديم، و در عقبى ايشانرا عذابى دردنماى ساختيم. آنكه مؤمنانِ ايشانرا چون **عبدالله‌سلام** و اصحاب وى مستثنى كرد، و گفت: «لٰكنِ الرّاسخونَ فى‌العلم منهم» يعنى فى‌علم كتابهم مِن **اليهود**، «والمؤمنون» يعنى اصحاب النبىّ (ص)، «يؤمنون بما اُنزل‌اليك» يعنى القرآن، «وما اُنزل مِن‌قبلك» يعنى **التورات و الانجيل و الزبور**.

«و المُقيمين الصّلٰوة» ـ و در نصب مقيمين گفتند كه نصب على المدح است، تفضيل اقامت صلوة را بر ديگر اعمال. اين فضل و شرف از آن يافت كه ديگر اعمال و احكام بواسطه **جبرئيل** ثابت گشت، و نماز شب معراج بی‌واسطهٔ **جبرئيل**، **مصطفى** از حق گرفت جلّ‌جلاله. و گفته‌اند كه: مقيمين مجرور است، معطوف بر ها و ميم كه در «منهم» است، يعنى: منهم ومِن المقيمين الصّلوة، يعنى الصّلوات الخمس بوضوءها و وقتها وقيامها و قراءة القرآن فيها، و الركوع و السجود و خشوعها و جميع معالمها.

«و المُؤتون الزّكٰوة» ـ يعنى الزّكٰوة المفروضة، «والمؤمنون بالله» اَنّه واحدٌ لاشريك‌له، «واليوم الآخر» يعنى البعث الّذى فيه جزاء الأعمال. «اولٰئك سيُؤتيهم» بياء قراءت **حمزه**، و بنون قراءت باقى، و الوجه فيهما قد سبق. و اجر عظيم بهشت است.

«انّا اَوحينا اليك» ـ سبب نزول اين آيت آن بود كه ربّ‌العزّة جلّ‌جلاله در شأن **جهودان** اين آيت فرستاد: «يسئلك اهلُ‌الكتاب» الآية، و آن عيب و عوار ايشان، و آن فضايح اعمال ايشان درين آيات پيدا كرد. جهودان در خشم شدند،

ویك زبان بیرون آمدند که : وما انزل‌الله علیٰ بشر مِن‌شیء ، الله بهیچ بشر چیزی از کتب و صحف نفرستاد . و بعضی گفتند از ایشان که : پس از **موسی** بهیچ پیغامبر هیچ کتاب نفرستاد . ربّ‌العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد : « انّا اوحینا الیك کما اوحینا الیٰ نوح » یا **محمد** ما بتو پیغام دادیم ، و وحی فرستادیم همچنانکه پیغامبران گذشته را دادیم ، سبیل تو در وحی هم‌سبیل ایشانست ، و این بر **جهودان** حجّت است ، که ایشان دانسته بودند از **تورات** که ربّ‌العزّة باین پیغامبران وحی فرستاد ، وپیغام داد ، وچنانکه ایشانرا پیغام داد ، **مصطفی** را پیغام داد . وآنکه **نوح** را فرا پیشِ همگان داشت اگرچه از وی فاضلتر درانبیا بودند ، امّا ازبهر آن ذکروی فرا پیش داشت که **نوح** ، **ابوالبشر** بود ، کما قال عزّوجلّ : « و جعلنا ذرّیته همُ الباقین » . و اوّل پیغامبر ازپیغامبرانِ شریعت **نوح** بود ، و اوّل کسی که دعوت کرد ، و مشرکان را بیم داد **نوح** بود ، واوّل کسی که امّت ویرا عذاب کردند بدعاءِ وی ، **نوح** بود ، ومعجزت وی در نفس وی بود ، که ویرا هزار سال عمر بود ، که یکتای موی وی سفید نگشت ، و قوّت وی ساقط نشد ، وهیچ پیغامبر در دعوت آن مبالغت ننمود که **نوح** نمود ، هم درشب دعوت کرد ، هم در روز ، هم در نهان ، هم درآشکارا ، و ذٰلك فی‌قوله تعالی :«قال ربِّ انّی دَعوتُ قومی لیلاً ونهاراً» وقوله : « ثمّ اِنّی دعوتُهم جهاراً، ثمّ انّی اعلنتُ لهم و اَسررتُ لهم اِسراراً » . وهیچ کس در رنج خویش آن صبر نکرد که وی کرد ، بروزی درچند بار ویرا بزدندی ، چنانکه از هوش برفتی ، چون بهوش باز آمدی همچنان دعوت کردی ، و در روش خویش مقام شکر داشت ، که برترین مقام است . کما قال تعالیٰ : « انه کان عبداً شکوراً» . و اوّل کسی که برستاخیز از خاك برآید بعداز **مصطفی** (ص) ، **نوح** باشد ، و ربّ‌العزّة جلّ‌جلاله در کتاب خویش دوجایگه **نوح** را ثانی **مصطفی** کرد : یکی در

گرفتن عهد وپیمان، و ذلك فی‌قوله تعالی : « وإذ أخذنا مِن النبیّین میثاقهم ومنك و مِن نوح » . دیگردر پیغام و وحی، چنانکه گفت : « انّا اوحینا الیك کما اوحینا الیٰ نوح » . یقال : سُمّی نوحاً لأنّه ناح علیٰ نفسه . و « **ابراهیم** » نام عبری است، وبیان آن‌درسورة **البقرة** رفت، و « **اسمعیل** »، **مجاهد** گفت: مادر وی آنکه که ویرا بزاد از رنج زادن این کلمت بگفت : « اِسمع یاربّ » . وحی آمد بوی : « قدسمِع ایل » ، پس ویرا ازین کلمه نام نهاد **اسمعیل** . و گفته‌اند : **اسحق** ضحّاك است ، و **نوح** ، **فرج** ، و **ایوب** ، **سعید** ، و**یوسف** ، **زیاد** ، و**یعقوب** ، **اسرائیل** و **اسباط** اولاد **یعقوب** اند دوازده : **روبیل** ، و **شمعون** ، و **لاوی** ، و **یهوذا** ، و **یشخر** ، و **دان** ، و **ریالون** ، و **تفثالی** ، و **جاد** ، و **اسر** ، و **یوسف** ، و **ابن‌یامین** .

« انّا اوحینا الیك کما اوحینا الیٰ نوح والنّبیّین مِن بعده »۔ این همچنانست که آنجا گفت : « قُل ما کنتُ بِدعاً مِن‌الرّسل » . جای دیگر گفت : « ما یُقال لك الّا ما قد قیل للرّسل مِن‌قبلك » .

« واوحینا الیٰ ابراهیم واسمٰعیل و اسحٰق ویعقوب و الأسباط » ـ ای اوحینا الیهم فی‌**صحف ابراهیم** . آنکه **داود** را از جهت آوازخوش بذکر **زبور** مخصوص کرد ، و گفت : « آتینا داود زبوراً » . **داود** هر که که زبور خواندی از خوشی آواز وی خلقی جان بدادندی . **مصطفی** (ص) گفت **بوموسی اشعری** را، از آنکه آواز وی خوش بود : « اُعطیتَ مزماراً من‌مزامیر **آل داود** ». شبی **بوموسی** قرآن میخواند، و رسول خدا سماع میکرد . دیگر روز ویرا گفت : « لورأیتنی البارحة وأنا اسمع لقراءتك » ! فقال : اما والله یارسول‌الله ! لو علمتُ انّك تسمع لحبّرتُه تحبیراً (۱) . **بوعثمان نهدی** گفت : هر گز آوازهیچ مزمارخوشتر ازآواز **بوموسی**

---

۱ ـ حبرالشیء تحبیراً : نیکو کرد و آراست آن چیزرا ، ومنه حدیث‌ابی‌موسی : لوعلمت انك تسمع لقراءتی لحبرتها لك تحبیراً (منتهی‌الارب) .

نشنیده‌ام، در نماز بامداد ما را امامی میکرد، وخواستیم که سورة **البقرة** خواندی، یا در قراءت بیفزودی، از بس که خوش میخواند.

«و آتینا داودَ زبوراً» ـ **حمزة** زُبوراً بضم «زا» خواند، و این را دو وجه است: یکی آنکه جمع زَبر باشد بمعنی مزبور، مصدری بجای اسم نهاده. چنانکه گویند: هـٰذا ضربُ الامیر، ای مضروبه، وهذا نسجُ **الیمن**، ای منسوجها، وچنانکه مکتوب را کتاب گویند، و محسوب را حساب گویند. و روا باشد که آنـرا جمع کنند، وگرچه مصدر است، زیرا که بجای اسم افتاده، نبینی که کتاب مصدر است در اصل، لکن چون بمعنی مکتوبست او را بر کُتُب جمع کنند. همچنین زبر را زبورجمع کنند، لوقوعه موقع الأسم، وهوالمزبور، وإن کان فی‌الأصل مصدراً. وجه دوم آنکه: احتمال دارد که زُبور بضمّ جمع زَبور باشد بفتح، و این جمعی باشد زوائد از آن حذف کرده، و برخلاف حرکت اقتصار کرده، چنانکه گویند: کَرَوان و کِروان، و وَرَشان و وِرشان، و اَسد و اُسد، و فرسٌ وَرْدٌ و خیلٌ وُرْدٌ، و رجل ظریف و رجال ظُروف. چون روا بود که اینها را چنین جمع کردند، همچنین ممتنع نباشد که زَبور را بر زُبور جمع کنند.

باقی «زَبوراً» خوانند، بفتح زا، و وجه این ظـاهر است: فانّ زبور بمعنی مزبور، فعول بمعنی مفعولست، کَرَکوب بمعنی مرکوب. و **زبور** نامی‌است خاصّه این کتاب را. و گفته‌اند: **زبور** صدوپنجاه سورة است که‌درآن ذکرحدّ نه، وحکم نه، و فریضه نه، و حلال و حرام نه.

«و رُسُلاً قد قصصناهم علیك» ـ این بآن فرو آمد که جهودان گفتند: ربّ‌العالمین ذکرپیغامبران کرد، و قصّهٔ ایشان با **محمد** بگفت، وکار **موسی** برما

روشن نکرد، که الله باوی سخن گفت یا نگفت. ربّ‌العالمین این آیت فرستاد: «و رُسلاً قد قَصصناهم علیك مِن قبل»، میگوید: ما قصّهٔ پیغامبران برتو خواندیم پیش ازین، یعنی در **مکه** درسورة **الانعام**، که نزول آن به **مکه** بود، «و رُسلاً لم نقصُصْهم علیك مِن قبلُ» و پیغامبرانی هستند که ذکر ایشان نکردیم، و قصّهٔ ایشان برتو نخواندیم. احتمال کند که ترك ذکر ایشان از آنست که نزدیك اهل کتاب در کتب ایشان ذکر و قصّهٔ آن پیغامبران نیست، پس در ذکر ایشان رسول را بر ایشان حجّت نباشد.

آنکه گفت: «و کلّم اللهُ موسی تکلیماً» وهو ابن‌اربعین‌سنة، لیلة النّار مرّةً، ومرّةً اخرىٰ یوم اُعطی التوراةَ. میگوید: الله با **موسی** سخن گفت سخن گفتنی، بمصدر تأکید کرد، تا دانند که سخن گفتن باوی بی‌واسطه بود. و تخصیص **موسی** بتکلیم از میان دیگر پیغامبران، دلیل است که سخن گفتن با وی بر وجهی بود مهتر از آن وجه که بادیگران بود بواسطه. روی **الزهری** عن **انس‌بن‌مالك** (رض)، قال: قال رسول‌الله (ص): «کلّم‌الله اخی **موسی** بمائة الف کلمة و أربعة و عشرین الف کلمة وثلاث عشرة کلمة، فکأنّ الکلامَ مِن‌الله، والاستماع مِن **موسی**. فلمّاان هَبط **موسی** الی‌الوادی لقیَه **ابلیس**، قال له: یا **موسی**! مِن این اقبلت؟ قال: کلّمنی ربّی عزّوجلّ. قال: یا **موسی** لاتفرح، فاِنّ الّذی کلّمك لیس هوالله. قال: فأنطق‌الله‌الوادی الّذی کان علیه **موسی**، وهو یقول: یا **موسی**! لیَطمئِنَّ قلبُك فاِنّ الّذی کلّمك‌هوالله. قال: ثمّ رجع **موسی** الیٰ مکانه الّذی کان اقبلَ منه، فعلِم اللهُ عزّوجلّ لمّا رجع، فقال‌له: لِمَ رجعتَ یا **موسی**؟ قال **موسی**: الٰهی و سیّدی! انت کلّمتَنی ام غیرُك فیمابینی وبینك؟ قال‌الله: یا **موسی**! أنا کلّمتُك فمابینی و بینك ترجمانٌ». و عن **ابی‌هریرة**، قال: قال رسول‌الله (ص): «لمّا کلّم‌الله **موسی** کان یُبصر دَبیبَ‌النّمل‌علی

الصّفا فی اللّیلة المظلمة من مسیرة عشرة فراسخ ». وعن **ابن مسعود**، قال: قال رسول‌الله (ص): کلّم الله **موسی** و کانت علیه جبّةُ صوفٍ، و کساء صوفٍ، و سراویل صوف، وعمامة صوف، ونعلاه جلد حمار غیرذ کی. و بدان که اوّل کسی که دراسلام انکار کرد که الله با **موسی** سخن گفت، سخن مسموع بی‌واسطه، **جعد درهم** بود، بروزگار **هشام بن عبدالملك بن مروان**. **هشام** علماء وقت را جمع کرد بواسطه، و **جعد** را حاضر کردند تا خود چه میگوید. **جعد** بر آن انکار اصرار نمود، علما همه متفق شدند که گویندهٔ این سخن زندیق است، و معتقد این بر باطل، که در آن ردّ قرآن‌است، وتکذیب شرع. پس **هشام بن عبدالملك** روزعید **اضحی** ویرا حاضر کرد، و خلق را پند داد، و قربان فرمود، و گفت: ارجعوا وضَحّوا تقبّل‌الله منکم، فانّی مُضحٍ بالجور من **درهم**، فانّه زعم انّ‌الله لم یُکلّم **موسی** تکلیماً، ولم یَتّخذ **ابراهیم** خلیلاً. ثمّ نزل، وذبحه تحت‌المنبر بمحضر مِن‌الخاصّة و العامّة، فاستحسن الکلّ فِعله، و قالوا: نفی الغلَّ من‌الاسلام.

امّا کلام درقرآن‌بر چهار وجه است: یکی آنست که خدای‌تعالی بخودی‌خود فا بندگان گوید بی وحی، چنانکه الله میگوید، و بنده میشنود، و سخن که با **موسی** گفت چنین بود. یقول‌الله تعالی: « و کلّم الله **موسی** تکلیماً ». نظیر این در سورة **البقرة** گفت: « وقدکان فریقٌ منهم یَسمعون کلامَ‌الله» یعنی: السّبعین الّذین سِمعوا کلام‌الله. وجه دوم کلام خدا است‌بوحی، چون قرآن به **مصطفی** (ص) فرود آمد بوحی، و ذلك قوله تعالی: « و اِن احدٌ من‌المشرکین استجارك فَاَجِره حتّی یَسمع کلامَ‌الله » یعنی‌القرآن. نظیراین درسورة **الفتح** گفت: « یُریدون ان‌یُبدّلوا کلام‌الله » یعنی القرآن الّذی اُوحی الیٰ **محمد**. وجه سیوم کلام است بمعنی علم و عجائب، چنانکه گفت تعالیٰ و تقدّس: « قُل لو کانَ البحرُ مداداً لکلمات ربّی »

یعنی لعلم ربّی و عجائبه . همانست که درسورة لقمان گفت : « ما نفدتْ کلماتُ الله » یعنی علم‌الله و عجائبه . وجه چهارم کلام خلق است بوقت مرگ ایشان ، کلامی که آدمیان نشنوند ، و ذلك فی‌قوله تعالی : « کلّا انّها کلمةٌ هو قائلها » ، ولا یَسمعها بنو آدم ، لأنّ الکافر اذا عاین الملائکة آمَن وندِم ، ولا یَنفعه الایمان والنّدم .

« رُسُلاً مبشّرین و مُنذِرین » ـ اِعراب این همچنانست که اعرابِ « و رُسلاً قد قصَصناهم » ، هردو منصوب‌اند بنزع حرف خفض ، یعنی اَوحینا الیك کما اَوحینا الیٰ نوح و الیٰ رسل . و روا باشد که نصب آن بفعلی مضمربود یعنی : و اَرسلنا رسلاً مبشّرین ، یعنی بالثّواب علی‌الطّاعة ، و مُنذرین بالعقاب علی المعصیة . میگوید : پیغامبران رافرستادیم ببشارت ونذارت، تافردا نگویند : «ماجاءنا مِن بشیرولانذیر » « لَولا ارسلتَ الینا رسولاً » ، و این الزام برمعقول خلق است ، که ایشان چنان دانند که گرفتن پیش ازآ گاه کردن بیداد است ، والله تعالی برعقول حجّت افکند ، و پیش از آنکه آ گاه کرد نگرفت ، گفت : « وما کنا معذّبین حتّیٰ نَبعث رسولاً» ، جای‌دیگر گفت : « وما کان ربُّك مُهلكَ القریٰ حتّی‌یَبعث‌فی‌اُمّها رسولاً » . وبحقیقت حجّت الله راست پیش از ارسال رسل ، و پس‌ازآن بحجّت آفریدگاری و خداوندی ، که وی خداوندی است بوجود آرنده از عدم . رهی را ازعدم بوجودآرد ، برآنکه باوی‌آن کند که خود خواهد ، کس را با وی درآن سخن نیست . نه ویرا خرید ، یا از مالکی یافت ، یا ازمورثی میراث برد که درآن ملك حکمی را یا شرطی‌را فرا وی راهی بود .

« لٰـکنِ اللهُ یشهد » ـ این لکن استثنا ازآن است که پیش ازین درقصّهٔ جهودان گفت : « وکُفرهم بآیات‌الله » ، بآیات خدای کافر شدند ، لٰـکن خـدای گواهی‌میدهد بآنچه فرو فرستاد بتو ، یعنی قرآن . و گفته‌اند : سبب نزول این آیت

آن بود که جهودان را از نبوّت مصطفی (ص) پرسیدند ، گفتند که : ما ندانیم و نشناسیم ، و باین گواهی ندهیم . پس جماعتی از آن جهودان درپیش رسول خدا شدند . رسول گفت : ای والله ، شما دانسته‌اید که من رسول‌خدا ام . گفتند : ندانیم و نشناسیم و بدین گواهی ندهیم . خدای تعالیٰ این آیت فرستاد : « لٰكن‌الله يشهد »ای يُبيّن بنبوّتك ، « بما انزل اليك » من‌القرآن ودلايله ، لأنّ الشّهادة تبيينٌ. میگوید : خدای روشن گرداند بنبوّت تو بآنچه فرو فرستاد بتو از قرآن و دلائل‌آن . « أنزله بعلمه » ـ ای هو يعلم انّك اهلٌ لِانزاله عليك ، لِقيامك به . فرو فرستاد بتواین قرآن بآنچه دانست که تو اهل‌آنی ، و بجای‌آنی . معنی دیگر : « انزله بعلمه » ای انزل عليك فيه علمه‌بالخلق، وما يُسرّون وما يُعلنون، ومآلهم فيه من لبيّنات والنورالمبين، وقيل : « انزله بعلمه » ای مِن علمه .

« والملائكةُ يشهدون »ـ میگوید : فریشتگان گواهی میدهند بنبوّت تو یا محمد ، اگرجهودان گواهی نمیدهند باکی نیست ، وگواهی فریشتگان بقیام معجزه شناسند ، هر که معجزهٔ وی ظاهر گشت ، فریشتگان بصدق وی گواهی دهند . « و كفىٰ بالله شهيداً » ـ يقول : فلا شاهدَ افضلُ مِن‌الله . بأنّه انزل عليك القرآن .

« انّ الّذين كفروا » ـ يعنى بمحمّد (ص) و القرآن ، « وَ صدّوا » النّاس عن الاسلام ، « قد ضلّوا ضَلالاً بعيداً » ای طويلاً .

« انّ‌الّذين كفروا » ـ يعنى اليهود ، « وظلموا » محمداً (ص) بكتمان نعته ، میگوید : آن جهودان که به محمد و قرآن کافرشدند ، و به محمد ظلم کردند که نعت وصفت وی بپوشیدند ، « لم يَكنِ اللهُ لِيَغفرلهم » خدای بر آن نیست که ایشانرا بیامرزد ، که درعلم قدیم وی چنانست که ایشان در کفرمیرند . « ولالِيَهديهم

طريقاً » الی‌الهدی والاسلام ، و بآن نیست که ایشانرا باسلام راه نماید . بلی راه **جهودی** که راه دوزخ است ایشانرا نماید . « خالدين فيها ابداً وكان ذٰلك على‌الله يسيراً » . ای عذابُهم علی‌الله هیّن .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « و إن مِن اهل الكتاب الّا لَيُؤْمِنَنّ به قبل موته » الآية ـ ای خداوندی که تقدیرت را معارض نیست ، و تدبیرت را مناقض نیست ، حُکمت را مَرَدّ نیست ، و فرمانت را ردّ نیست ، آنجا که امان تو نیست ، روی ایمان روشن نیست ، و جهد بندگی بکار نیست . یکی درنگر ، جوانمردا ! بحال آن مخذولان درگاه بی‌نیازی ، و راندگان قهر ازلی ، که چون امان حق درایشان نرسید ، و عنایت‌ازلی ایشان‌را نگرفت ، ایمانشان بکار نیامد ، ودریافتشان بوقت معاینه سود نداشت ، و در حال حیاتشان خود بار نداد ، و درنگذاشت .

چه چاره مر مرا بختم چنین است

ندانم چرخ را با من چه کینَ است ؟

هرچند ظاهر این آیت قومی را آمد علی‌الخصوص ، امّا از روی اشارت‌حکم آن برعموم است ، و بندگانرا تنبیهی تمام است ، تا چشم عبرت باز کنند ، و دیدهٔ فکرت بر گشایند ، و از آن وقت معاینه بترسند : آن ساعت که رِزمهای نفاق باز گشایند ، وسرپوشهای زرّاقی ازسرآن باز گیرند ، ودلها را منشور نومیدی نویسند ، و دیدها را کحل فراق در کشند ، و رفتهٔ ازلی و سابقهٔ حکمی در رسد ، امّا از روی فضل بنواخت ولطف ، و از روی عدل بسیاست وقهر .

نیکو گفت آن جوانمرد که : آه از قسمتی که پیش من رفته ! و فغان از

گفتاری که خود رأیی گفته ! چه شود اگر شاد زیم یا آشفته ؟ ترسانم از آنکه آن قادر در ازل چه گفته .

قوله : « فبظُلم مِن الّذین هادوا حرّمنا علیهم طیّباتٍ اُحلّت لهم » ـ ارتکاب المحظورات یوجب تحریم المباحات . اگر لطافتی و کرامتی بینی در بنده‌ای ، از آنست که ظاهر شریعت نگه‌داشت ، وتعظیم آن بجان ودل خواست ، تا لاجرم بروح مناجات و لطائف مواصلات رسید ، و اگر بعکس آن سیاستی و قهری بینی ، از آنست که بچشم انکار درحرم شریعت نگریست ، و درمتابعت نفس امّاره محظورات دین بکار داشت . آری چنین بود که هر که ظاهر شریعت دست بدارد ، جمال حقیقت از وی روی بپوشد . هر که امر ونهی پست دارد ، چه عجب اگر ایمان و معرفت از دل وی رخت بردارد .

اگر نزبهر شرعستی در اندر بنددی گردون
وگر نزبهر دینستی کمر بگشایدی جوزا

قوله : « لکن الرّاسخون فی‌العلم منهم » ـ راسخان در علم ایشانند که انواع علوم ایشانرا حاصل‌شده : علم‌شریعت ، علم طریقت ، علم‌حقیقت . علم‌شریعت آموختنی است ، علم طریقت معاملتی است ، علم حقیقت یافتنی است . علم شریعت را گفت : « فَاسْئلوا اهل الذکر » . علم طریقت را گفت : « وابتغوا الیه الوسیلة » . علم حقیقت را گفت : « وعلّمناه من لدنّا علماً » . حوالت علم شریعت را با استاد کرد . حوالت علم طریقت با پیر کرد . حوالت علم حقیقت باخود کرد . هر که پندارد که درعلم شریعت واسطهٔ استاد بکار نیست زندیق است ، هر که چنان نماید که علم طریقت بی پیر میسّر شود ، فتان است . هر که گوید علم حقیقت را جز حق معلّم است مغرور است .

گفته‌اند : راسخان‌درعلم ایشانند که علم‌شریعت بیاموختند ، و آنکه باخلاص آنرا کار بستند ، تـا علم حقیقت اندر سر بیافتند ، چنانکه **مصطفی** (ص) گفت : « من عمل‌بما علم ورّثه الله علماً لم یَعلم ». هر که علم شریعت راکاربند نبود ، آن علم ضایع کرد ، وبروی حجّت گردد ، و هر که مر آنرا کار بند بود ، آن علم ظاهرحجّت وی گردد ، و علم حقیقت بعطا بیابد .

« انّا اَوحینا الیك کما اَوحینا الیٰ نوح و النّبیّین مِن‌بعده » ـ اساس کونین بعزّ نبوّتست ، و ثمرهٔ نبوّت جمال شریعتست . شریعت راه راست ، و پیغامبران نشان راه‌اند ، راهبرتانشان راه نبینند راه نبرد : « اَدعو الی‌الله علیٰ بصیرةٍ اَنَا وَمَن اتَّبعنی ». ربّ‌العزّة پیغامبران را بخلق فرستاد ، تا راه طاعت پدید کنند ، و بنده بر آن طاعت بکرامت ومثوبت رسد ، و نیز راه معصیت پیدا کنند و از آن حذر نمایند ، تا بنده ازمعصیت پرهیزد ، ومستوجب عقوبت نگردد . اینست فضل‌بی‌نهایت ، و کرم‌بی‌غایت . اگر بنده را بجای ماندی ، و رسول را نفرستادی ، وچراغ هدیٰ بدست رسول فـرا راه وی نداشتی ، بنده درغشاوهٔ خلقیّت و ظلمت خود رأیی بماندی . همه‌آن‌خوردی که زهر وی بودی ، همه آن کردی که هلاك وی درآن بودی . پس اعتقاد کن که: پیغامبران رحمت وامامان‌جهانیان‌اند ، خیارخلق وصفوت بشر ایشانند . برسر کوی دوستی داعیان‌اند ، و برلب چشمهٔ زندگانی ساقیان‌اند . شریعت را عنوان ، وحقیقت را برهان‌اند . اگردر آفرینش کائنات مقصودی بود ایشان آن اند ، و اگر حقیقت را گنجی است ایشان خازنان اند .

« انّا اَوحینا الیك » الآیة ـ فرمان آمد که : ای سیّد خافقین ! و ای مقتدای کونین ! آن تابشی که از عالم وحی بتو رسید ، آنرا رسالت خوانند ، و پیش ازتـو مرسلان را هر کس باندازهٔ خویش دادیم ، امّا آنچه از وراء عالم رسالت است ، وعلی

مشرب (۱) دولت تواست ، روا نبود که دست هیچ ظالمی بدان رسد ، یا دولت هیچ روندهای آنرا دریابد . اشارت مهتر عالم چنین است : «اوتیتُ القرآنَ و مثلَه معه». چندانکه ازعالم نبوّت بزبان رسالت با شما بگفتیم ، از عالم حقیقت بزبان وحی باما بگفتند . همانست که گفت : «لی مع‌الله وقتٌ لا یَسَع فیه ملکٌ مقرّب ولانبیّ مرسل» .

۲۶ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « یا أیُّهَاالنّاسُ » ای مردمان ! « قَدْ جاءَکُمُ الرَّسولُ » آمد بشما این فرستاده ، « بِالْحَقِّ » براستی ، « مِنْ رَبِّکُمْ » از خدای شما ، « فَآمِنُوا » بگروید [باو ، بآنچه وی آورد] ، « خَیْراً لَکُمْ » شما راآن به‌است ، «وَإِنْ تَکْفُروا» واگر کافرشوید ، « فَإِنَّ لِلّٰهِ مافِی‌السَّمٰواتِ وَالْأَرْضِ » خدایراست هرچه‌درآسمان و زمین چیز است ، « وَکانَ اللّٰهُ عَلیماً حَکیماً (۱۷۰) » و خدای دانا است راست‌دانش همیشه‌ای .

« یا أَهْلَ الْکِتابِ » ای اهل کتاب ! « لاتَغْلُوا فی‌دینِکُمْ » ازاندازه درمگذرید در دین خویش ، « وَلا تَقُولُوا عَلَی اللّٰهِ » و برخدای مگوئید ، « إِلَّا الْحَقَّ » مگر سزای او ، « إِنَّمَا الْمَسیحُ عیسَی‌بْنُ مَرْیَمَ » **عیسی** پسر **مریم** ، « رَسولُ‌اللّٰهِ » رسول خدا است ، « وَکَلِمَتُهُ » [و موجود آورده] سخن وی ، « أَلْقاها إِلیٰ مَرْیَمَ » که آن سخن به **مریم** افکند ، « وَرُوحٌ مِنْهُ » و جانی است ازو [بعطا بخشیده مادر ویرا] ، « فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِ » بگروید بخدا و فرستادگان او ، « وَلا تَقُولُوا ثَلٰثَةٌ » و مگوئید که سه است [**الله** و **عیسی** و **مریم**] ، « انْتَهُوا » باز شید (۲)

۱ ــ نسخهٔ ج : شرب . ۲ ــ نسخهٔ ج : شوید .

ازین گفتار ، « خَیراً لَکُمْ » شما را به است این . « اِنَّمَا اللّهُ اِلٰهٌ واحِدٌ » که الله خدایست یگانهٔ یکتا (١) ، « سُبْحَانَهُ اَنْ یَکُونَ لَهُ وَلَدٌ » پاکی و دوری ویرا از آنکه ویرا فرزند بود ، « لَهُ مافِی السَّمٰواتِ وَما فِی‌الْاَرْضِ » او راست هرچه در آسمان و زمین چیز است ، « وَ کَفیٰ بِاللّهِ وَکیلاً (١٧١) » وخدای بسنده است بکار پذیری و کار سازی .

« لَنْ یَسْتَنْکِفَ الْمَسیحُ » ننگ نمیدارد **عیسی** ، « اَنْ یَکونَ عَبْداً لِلّهِ » که اوخدایرا بنده بود ،«وَلَا الْمَلٰئِکَةُ الْمُقَرَّبُونَ» ونه فریشتگان نزدیك کردگان، « وَمَنْ یَسْتَنْکِفْ عَنْ عِبادَتِهِ » وهر که ننگ دارد از پرستش وی ، « وَیَسْتَکْبِرْ » و گردن کشد [از آن] ، « فَسَیَحْشُرُهُمْ »بهم‌آرد خدای ایشانرا ، « اِلَیْهِ جَمیعاً (١٧٢) » تا بوی‌آیند همگان [تا گرویدگان] .

« فَاَمَّا الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ » امّا ایشان که بگرویدند ، و کار نیك کردند ، « فَیُوَفّیهِمْ اُجورَهُمْ » تمام بایشان سپارد مزدهای ایشان ، « وَیَزیدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ » و ایشانرا بیفزاید از عطاء خود ، « وَ اَمَّا الَّذینَ اسْتَنْکَفُوا » و امّا ایشان که ننگ داشتند از پرستش وی ، « وَ اسْتَکْبَرُوا » و گردن کشیدند ، « فَیُعَذِّبُهُمْ عَذاباً اَلیماً» عذاب کنند ایشان را عذابی دردنمای ، « وَلا یَجِدُونَ لَهُمْ » و نیابندخویشتن را ، « مِنْ دُونِ اللّهِ » فرود ازخدای ، « وَلِیّاً وَلا نَصیراً (١٧٣)» نه کارسازی ونه‌دوستی و نه یاری .

« یا اَیُّهَا النّاسُ » ای‌مردمان ، « قَدْجاءَکُمْ »آمد بشما ، «بُرْهانٌ مِنْ رَبِّکُمْ» دست‌آویزی وحجّتی ازخداوند شما ، « وَ اَنْزَلْنا اِلَیْکُمْ » و فرو فرستادیم بشما « نُوراً مُبیناً (١٧٤) » روشنائی پیدا .

---

١ ـ نسخهٔ ج : بیهمتا .

« فَاَمَّا الَّذینَ آمَنُوا بِاللّٰهِ » امّا ایشان که بگرویدند بخدای ، « وَ اعْتَصَمُوا بِهِ » ودست در وی زدند ، « فَسَیُدْخِلُهُمْ » درآرد ایشانرا ، « فی رَحْمَةٍ مِنْهُ » در بخشایشی از خود ، « وَ فَضْلٍ » و افزونی [از کردار ایشان] ، « وَ یَهْدیهِمْ اِلَیْهِ » و راهشان مینماید بخود ، « صِراطاً مُسْتَقیماً (۱۷۵) » راهی راست درست .

« یَسْتَفْتُونَكَ » میپرسند از تو ، « قُلِ » گوی [ایشانرا] ، « اللّٰهُ یُفْتیكُمْ فِی الْكَلالَةِ » اللّٰه‌می‌فتوی کند شمارا در کلاله ، « اِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ » اگرمردی‌بمیرد ، « لَیْسَ لَهُ وَلَدٌ » و او را هیچ فرزند نه « وَلَهُ اُخْتٌ » و او را خواهری بود [از پدر و مادر ، یا از پدر] ، « فَلَها نِصْفُ ماتَرَكَ » آن خواهرراست نیمی از میراث ، « وَهُوَ یَرِثُها » و این برادر [پدری و مادری یا پدری] میراث برد از وی ، « اِنْ لَمْ یَكُنْ لَها وَلَدٌ » اگر [بمیرد ، و] او را فرزندی نبود ، « فَاِنْ كانَتَا اثْنَتَیْنِ » واگر دو خواهر باشند [یا بیش ، از پدر ومادر یا از پدر] « فَلَهُمَا الثُّلُثانِ مِمّا تَرَكَ » ایشانرا از مال دوسیك بود ، « وَ اِنْ كانُوا اِخْوَةً رِجالاً وَنِساءً » واگر برادران و خواهران بهم باشند [از پدر و مادر یا از پدر] ، « فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَیَیْنِ » برادر راست چندانکه دوخواهر را . « یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ » پیدا میکند خدای شما را احکام خویش « اَنْ تَضِلُّوا » تا درنادانی بیراه نشید (۱) ، « وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلیمٌ (۱۷۶) » و خدای بهمه‌چیز دانا است .

النوبة الثانية

قوله‌تعالی : « یاایّهاالنّاس »الآیة ـ این‌خطاب با اهل‌هردو کتاب است : **تورات** **انجیل** ، ورسول ایدر**محمد**(ص) است ، میگوید : ای‌جهودان و ای‌ترسایان ! **محمد**

۱ ـ نسخهٔ ج : نشوید .

بشما آمد و **قرآن** آورد، « فَآمِنُوا خَيْراً لَكُمْ » او را تصدیق کنید، وقرآن براست دارید که شما را این بِه بود از کفر. پس اگر کافر شید (١) و **محمد** را دروغ زن گیرید، ونعمت خدای برخود بپوشید، بدرستی‌بدانید که هرچه درآسمانها وزمینها خلق است همه‌آنِ الله است. تواند که شما را بزمین فرو برد، یاآسمان بسرشما فرو آرد، و روزی از شما باز گیرد. کفرشما شمارا زیان دارد، و اگرنه خدای بی‌نیاز است از شما و طاعت شما. پس گفت: « وکان اللهُ علیماً حکیماً » الله دانا است بعاقبت کارهمگان از کفر و ایمان، حکیم است درین تکلیف که شما را میکند، ومیداند که از شما چه‌آید.

« یا اهلَ‌الکتاب » - این خطاب با ترسایان است که در کار **عیسی** غلوّ کردند. و معنی غلوّ از اندازه درگذشتن است بناحق. میگوید: ای ترسایان! در دین‌خود از اندازه درمگذرید، و برالله جزآنکه سزای وی است مگوئید، او را بی‌عیب وپاك دانید، از جفت وفرزند و انباز، که ویرا نه انباز است، نه جفت، نه فرزند.

آنگه صفت **عیسی** کرد، وگفت: « انّما المسیحُ عیسی‌ابنُ مریمَ » - **عیسی** پسر**مریم** است‌نه پسرخدا، چنانکه ترسایان گفتند. « رسول‌الله » رسول خدا است، نه چنانکه جهودان گفتند که نیست. باین دو کلمه بر هردو گروه رد کرد آنچه در **عیسی** گفتند. « وکَلِمة » معنی‌آنست که بکلمهٔ حق دروجود آمد، که ویرا گفت « کُن فکان »، وگفته‌اند ویرا کلمت خواند، از بهرآنکه خلق بوی هدیٰ یافتند، چنانکه بکلام وی یافتند.

« القٰیها الیٰ مریم » - ای اعلَمها و اَخبرها بها. کما یقال: القیتُ الیك‌کلمةً حسنة. میگوید: آن سخن به **مریم** افکند، یعنی **مریم** را ازآن آگاهی داد، و

---

١ - نسخهٔ ج: شوید.

خبر کرد از وجود عیسی بی‌پدر ، پس عیسی که مخلوق است و پسر مریم است ، چگونه خدا بود ؟ و مادر وی پیش از وی بوده ، و از وی در وجود آمده ، وخدای قدیم است ، لم یزل ولایزال ، پیش از وی هیچ چیز نه ، و پس از وی هیچ چیز نه . **مصطفی** (ص) گفت : «انت الأوّل فلَیس قبلك شیءٌ و اَنت الآخر فلَیس بعدك شیءٌ ، و اَنت الظّاهر فلَیس فوقك شیءٌ و اَنت الباطن فلیس دونك شیءٌ» .

«ورُوحٌ منه» ـ ای امرٌ منه ، لأنّه بأمره کان ، وقیل : و روحٌ منه ای و نفخةٌ منه ، لأنّ **جبرئیل** نفختْ فی روحها ، فحملتْ باِذن‌الله . معنی آنست که : نفخهٔ **جبرئیل** بفرمان حق به **مریم** رسید ، و از آن بار گرفت . ونفخهٔ **جبرئیل** را روح گفت ، لأنها ریحٌ تخرج من‌الرّوح . و قیل : معناه ، و رحمةٌ منه ، یعنی : جعلَه اللهُ رحمةً لمَن تبِعه ، وآمَن‌به . یدُلّ علیه قوله : «و اَیّدهم بروح منه» ای قوّاهم برحمة منه . وقیل : الرّوح ، الوحی . اوحیٰ الی **مریم** بالبشارة و الی جبرئیل بالنّفخ ، و الیه ان کُن فکان ، یدلّ علیه قوله : «یُلقی الرّوحَ مِن‌امره علیٰ مَن یشاء مِن عباده» . مذهب **حلولیان** و ترسایان آنست که «و روحٌ منه» این «مِن» تبعیض است تا بعضیّت و جزئیّت میان خالق و مخلوق اثبات کنند ، و نچنانست که ایشان گفتند ، تعالَی الله عن ذٰلك علوّاً کبیراً ! این «مِن» نه تبعیض راست ، بلکه ابتداء غایت‌راست ، چنانکه درآن آیت گفت : «سخّرلکم ما فی‌السّمٰوات وما فی‌الأرض جمیعاً منه» . اگر «روحٌ منه» اقتضا کند که **عیسی** بعضی است ازو ، پس «جمیعاً منه» اقتضا کند که هرچه درآسمان و زمین چیز است ابعاض است ازو ، و باتفاق ایـن مِن تبعیض نیست ، پس «و روحٌ منه» همین است ، و جز این نیست .

امّا روح درقرآن بروجوه است : یکی ازآن روح است که اجسام بدان زنده ،

و قبض آن بوقت مرگ قابض الأرواح کند. و مصطفی (ص) آنرا گفته : « الأرواح جنودٌ مجنّدة ، فماتعارفَ منهَا ائتلف ، وما تَناکرَمنهَا اختلف . و به یقول‌اللّٰه‌عزّوجلّ : « ویسئلونك عن‌الرّوح قُل‌الرّوحُ مِن امرربّی ». و روح ، جبرئیل‌است لقوله‌عزّوجلّ: « نَزل به الرّوحُ الأَمین » ، وقال تعالیٰ : و « اَیدناه بروح القُدس » . و روح نـام فرشته‌ایست عظیم ، لقوله تعالیٰ : « یوم یقوم‌الرّوح والملائکة صفّاً ». و روح کلام خدا است ، لقوله تعالیٰ : « یُلقی الرّوحَ مِن‌امره » ، و لقوله تعالیٰ : « اَوحینا الیك روحاً مِنْ امرنا » . و روح بمعنی رحمت است ، لقوله : « و اَیدهم بروحٍ منه » ای برحمة منه ، و روح عیسی است ، و ذٰلك فی‌قوله : « فنفَخنا فیه مِن روحنا » ، وقوله تعالی : « و روحٌ منه » .

« فآمِنوا باللّٰه‌ورسله ولاتقولوا ثلٰثةٌ » ـ ای لاتقولوا بالأقانیم کما قالت‌النّصاری: اللّٰه ثلاثةٌ ، فأُقنوم الأب ، وهواللّٰه سبحانه ، واُقنوم الابن ، وهوعیسی ، واُقنوم الزّوج ، وهی مریم . این یك صنف‌اند از ترسایان که اللّٰه را ثالث ثلاثة میگفتند ، یعنی که اوست و جفت و فرزند . ربّ‌العزّة گفت : سه مگوئید ، و ازین سخن بازایستید ، و توبه کنید . « اِنتهوا » یعنی : توبوا الی اللّٰه عزّوجلّ مِن مقالتکم هذه ، « خیراً لکم» یعنی : یَکُن خیراً لکم .

« اِنّما اللّٰه الٰه واحدٌ » ـ خدا یکیست ، یگانه ، یکتا ، درذات وصفات بیهمتا و خدائی را سزا .

« سبحانَهُ اَن یکون له ولد » تنزیه نفس‌خویش کرد ، و خود را ستود ، که ویرا سزد که خود را ستاید ، پاکست وبی‌عیب ، بی‌زن و بی‌فرزند ، بی‌خویش ، وبی پیوند ، خود بی‌یار ، وهمه عالم را یار ، خود بی نیاز ، وهمه عالم را کارساز .

« له مافی‌السّمٰوات وما فی‌الأرض » ـ او راست هرچه درآسمانها ، و هرچه

در زمین ، عیسی و غیر عیسی همهٔ رهی و بندهٔ وی ، همه آفریده و ساختهٔ وی.
« و کَفیٰ باللّٰه و کیلاً » ـ ای کفیلاً وشهیداً بذلك . قال رسول‌اللّٰه (ص) : « مَن قال :
اَشهدأن‌لااِلٰـه الّا اللّٰه ، وحده ، و اَنّ محمداً عبده ورسوله، و اَنّ عیسی عبده وابنُ امته،
و کلمته القاها الی مریم ، و روحٌ منه ، وانّ الجنة حقّ ، و انّ النّار حقّ ، ادخله اللّٰه
مِن ایّ ابواب الجنة الثمانیه شاء » .

« لن یَستنکف المسیح اَن یکون عبداً لِلّٰه » ـ سبب نزول این آیت آن بود که
ترسایان نجران گفتند : یا محمد ! چراهمیشه‌صاحب مارا عیب کنی، یعنی عیسی ،
و ویرا بد گوئی ؟ رسول‌خدا گفت : در وی چه میگویم که آن بد است ؟ گفتند :
میگوئی که : وی بندهٔ خدا است . رسول گفت : ویرا عیب و عار نیست که بندهٔ خدا
است . درآن حال جبرئیل آمد ، و بروَفق آن آیت‌آورد : « لن یَستنکف المسیحُ
اَن‌یکون عبداً للّٰه ولا الملٰئکة المقرّبونَ » .قیل : هم‌حَمَلة العرش، وانّما ذکرَهم لأنّ
مِن الکفّار مَن اتّخذهم آلهةً .

قومی که فریشتگان رابرانبیا تفضیل نهادند، دست درین‌آیت زدند ، وتمسّك
باین کردند که : « ولَا الملائکة المقرّبون » ، و این تمسُّك بمذهب اهل حق درست
نیست ، و ایشانرا درین‌آیت نام بردن ، و ذکر کردن نه برجهتِ تفضیل است ، بلکه
جواب دو گروه است : یکی ترسایان که عیسی را فرزند گفتند . دیگرمشرکان
عرب که فریشتگان را خدایان ساختند ، و عبادت ایشان کردند . ربّ‌العالمین گفت
بردّ ایشان که : عیسی ننگ ندارد که بندهٔ خدای باشد ای‌ترسایان ! ونه فریشتگان
که مقرّبانند از کرامت خدای ، و بیشترین بشراند ، می‌ننگ دارند از بندگی اللّٰه
ای مشرکان عرب ! پس معلوم گشت که این بردّ فریقین گفت ، نه بر وجه تفضیل .
دیگر جواب آنست که : چون ترسایان گفتند : نه چون دیگر آفریدگانست ، که

همهٔ آفریدگان از پدر و مادر در وجود آمدند، و **عیسی** بی‌پدر در وجود آمـد. پس نه روا باشد که او را چون دیگران بنده گویند. ربّ‌العزة وانمود که: وجـود وی بی‌پدر عجب‌تر از فریشتگان نیست که بی پدر ومادر اند، وآنگه همه بندگان اویند، از بندگی می ننگ ندارند. جواب سیوم آنست که: آن قوم که این آیت در شأن ایشان آمد، اعتقاد داشتند که فریشتگان برانبیا و برجملهٔ فـرزندان آدم فضل دارند، پس ربّ‌العالمین خطاب بـا ایشان بروَفق اعتقاد ایشان کرد، و این مذهب **معتزله** و **کرامیة** و **خوارج** است. امّا معتقَد جمهور اهل حق درین مسئله آنست که انبیاء ومؤمنان‌برفریشتگان فضل دارند، که‌آن فضل‌و کرامت وتخاصیص قربت، که ربّ‌العزّة باپیغامبران ومؤمنان فرزند آدم کرد، بافریشتگان نکرد، که فریشتگان اگرچه بحضرت الٰهیّت نـزدیکتراند، بحُجب هیبت، و نـور عزّت محجوب‌اند. و پیغامبران ومؤمنان بنور مشاهدت و نسیم انس وضیاء و کشف و کرامت محبّت مخصوص‌اند. و دلیل تخصیص و تفضیل ایشان برفریشتگان آنست کـه ربّ‌العزّة برایشان ثنا کرد، گفت: «آمَن الرّسولُ بما اُنزل الیه مِن ربّه و المؤمنون»، و محبّت خود ایشانرا اثبات کرد، گفت: «یُحبّهم ویُحبّونه»، و در حق **ابراهیم خلیل** علی‌الخصوص گفت: «واتّخذالله ابراهیم خلیلاً»، و پیغـامبران را گفت: «انّا اَخلصناهم بخالصةٍ ذکری الدّار و انّهم عندنا لِمن‌المصطفَین الأخیار»، و مؤمنان را گفت: «انّ الّذین آمنوا و عمِلوا الصّالحاتِ اولٰئك هم خیرالبَریّة». و یشهد لذلك مارُوی عن **عبدالله‌بن‌عمر** موقوفاً ومرفوعاً: انّ‌الملائکة قالوا: یاربّنا خلقتَ بنی‌آدم فجعلتَ لهمُ‌الدّنیا، فَاْجعل لَنا الآخرة. فقال‌الله تعالی: لااجعل صالحَ ذرّیة مَن خلقْتُه بیدی، کمَن قلتُ له کن فکان. و رُوی انّه قال (ص): «ما مِن‌شیءٍ اکرم عندالله مِن بنی‌آدم یوم‌القیامة». قیل: یارسول‌الله! ولا الملائکة؟ قال: «ولا

الملائکة. انّ‌الملائکة مجبورون بمنزلة الشّمس والقمر، یعنی انّهما فی‌جریانهما و اُفولهما مسخّران‌محمولان علیهما، والملائکة فی‌معناهما کالمحمولین‌علی‌الطّاعة، لعدم الموانع‌عنها، لیست‌لهم‌نفس آمرة بالسّوء ولاشهوة داعیة، ولاشیطان یُوَسوِس ویُزیّن، ولا دنیا تَغرّ وتُمنّی. فاِذا اطاعوا صارتْ‌طاعتُهم بمنزلة العادة کنفس المتنفّس، وطرف الطّارف. وهل‌تستوی طاعة المجاهد والمکابر مع هٰذه الاعداء؟ کمَن یکون فی‌رَوح و راحة؟».

قوله: «ومَن یَستنکف عن‌عبادته ویَستکبر فسَیَحشرهم الیه جمیعاً». متکبّران وجبّاران را درین آیت بیم‌داد و وعید نمود. وایشان سه گروه‌اند برتفاوت: گروهی برخدای عزّوجلّ تکبّر کردند، چون **نمرود** و **فرعون** و**ابلیس**، و کسانی که دعوی خدائی کردند، و از بندگی ننگ داشتند. و به قال‌الله عزّوجلّ: «کذٰلك یَطبع‌الله علی کلّ قلب متکبّر جبّار»، وگروهی به **رسول** (ص) تکبّر کردند چون کفّار **قریش** که گفتند: بشری را همچون خود سر فرو ننهیم، چرا نه فریشته فرستادندی؟! یا باری محتشمی چون **ولیدمغیره** از اهل **مکه** یا **عروةبن مسعود الثقفی** ازاهل **طائف**، و ذٰلك قوله: «اولا اُنزل هٰذا القرآنُ علیٰ رجل مِن‌القریتین عظیم»؟ ربّ‌العزّة این قوم را میگوید: «فَاصرف عن‌آیاتی الّذین یتکبّرون فی‌الأرض بغیرالحقّ». سیوم قوم آنند که بربندگان خدا تکبّر کنند، و بچشم حقارت بایشان نگرند، وحق از ایشان قبول نکنند، و خویشتن را بزرگ دارند، و خود را ازهمه‌کس به دانند. رسول خدا را پرسیدند که کبرچیست؟ گفت: آنکه حق را گردن ننهد، و بچشم حقارت بمردم نگرد. یکی از جملهٔ بزرگان دین گفته که: مرد کریم چون پارسا شود متواضع گردد، و سفیه چون پارسا شود باد کبر در وی‌پدیدآید. و **مصطفی** (ص) گفته: «اعوذ بك مِن‌نفخة الکبر»، ودرخبر

است که چون متواضعی را بینید باوی تواضع کنید، وبر متکبّر تکبّر آرید، تا حقارت ومذلّت وی پدید آید. روز رستاخیز این متکبّران را برصورت مور خرد حشر کنند، در زیر پای خلق افتاده، و بنزدیك خدای عزّوجلّ کس از ایشان خوارتر و ذلیل‌تر نه، که ایشان درتکبّر و جبروت با خدای منازعت کرده‌اند. قال النبیّ (ص): «یُحشر المتکبّرون امثالَ الذرّ یوم القیامة، فی‌صورة الرّجال، یَغشاهم الذُلُّ مِن کلّ‌مکان، یُساقون الی‌سجن فی‌جهنّم یُسمّیٰ بَوْلَس، تعلوهم نارالانیار (۱) یُسقَون مِن عصارة اهل‌النّار طینة الخبال». وقال (ص): «لایَدخل الجنّة مثقال ذرّة مِن کبر». فقال‌رجل: انّ الرّجل یُحبّ ان‌یکون ثوبه حسناً، ونعله حسناً. قال: «انّ‌الله جمیل یُحبّ الجمال، الکبر بطَرالحقّ، وغمْط (۲) النّاس». و روی: الکبر اَن‌تُسفِّه الحقّ و تغمص‌الناس. و یقال: فلان غمص النّاس و غمط النّعمة اذا تَعاون بها ولم یَشکرها.

«فَاَمّا الّذین آمَنوا وعمِلوا الصّالحاتِ فیُوَفّیهم اجورَهم ویزیدهم مِن فضله». گفته‌اند که: این مؤمنان **مهاجر وانصار** اند، و تابعین، وسلف صالحین، که حقوق دین اسلام بجای آوردند و شرایع وفرایض بجان و دل بپذیرفتند و بپای داشتند، و شریعت واهل آن بزرگ داشتند. لاجرم ایشانرا ثواب تمام است، و زیادتی فضل وکرم حق، و ذٰلك مالا عینٌ رأتْ ولا اُذن سمِعتْ ولا خطَرعلیٰ قلب بشر. وگفته‌اند: زیادتی فضل وکرم آنست که ایشانرا منزلت شفاعت بود، فیمن صَنع الیهم المعروفَ فی‌الدّنیا واِن استوجبوا النّار.

---

۱ ـ جمع نیر بکسر اول، ناقة ذات انیار ناقهٔ کلان سال که در آن بقیه باشد. رجل ذوالنیرین، آنکه قوت او دو چند قوت یار او باشد. (منتهی‌الارب) حرب ذات نیرین: شدیدة (المنجد) ۲ ـ غمطه غمطاً: احتقره و ازدری به. (المنجد)

« و امّا الّذینَ اسْتَنکفوا »ـ یعنی عن عبادته ، « وَ اسْتکبروا » عن السّجود له ، « فَیُعذّبهم عذاباً الیماً ولا یَجِدون لهم مِن‌دون اللّه ولیّاً » ای قریباً ینفعهم ، « ولا نصیراً » مانعاً یمنعهم من‌اللّه عزّوجلّ .

« یا اَیهَاالنّاس قد جاء کم برهانٌ مِن ربّکم » ـ برهان اینجا **مصطفی** (ص) است . « و اَنزلنا الیکم نوراًمبیناً »ـ ونورقرآن است درین آیت . همچنانکه درسورة **الاعراف** گفت : « واتّبعوا النّورَ الّذی اُنزل معه » یعنی‌القرآن . جای دیگر گفت : « فآمنوا باللّه و رسوله و النّور الّذی انزلنا » یعنی القرآن . و در قرآن نور است بمعنی دین اسلام ، چنانکه گفت : « یُریدون اَن یُطفِؤُا نورَاللّه بأفواههم و یأبی‌اللّه الّا اَن یُتِمَّ نورَه » یعنی : الّاان یُظهر دینه . و درسورة **نور** گفت : « یهدی‌اللّهُ لنوره مَن یشاء » یعنی لدینه . وجه سیوم نور است بمعنی ایمان ، چنانکه در سورة **الانعام** گفت : « وجعلنا له نوراً یَمشی به فی‌النّاس » . و در سورة **الحدید** گفت : « ونجعلْ لکم نوراً تَمشون به » یعنی ایماناً تهتدون به . و در سورة **البقرة** گفت : « یُخرجهم مِن‌الظُّلُمات الی‌النّور » یعنی‌من‌الکفر الی‌الایمان . چهارم نوراست‌بمعنی هدی ، کقوله : « اللّه نورالسّمٰوات والأرض » یعنی بنوره و هُداه یهتدی مَن فی السّمٰوات ومَن فی‌الأرض . « مثلُ نوره » یعنی : الّذی یَقذفه فی‌قلب المؤمن حتّی یهتدی به . پنجم نور است بمعنی نبیّ ، کقوله : « نور علیٰ نورٍ » ای نبیٌّ مرسل بعد نبیّ . ششم نور است بمعنی روشنائی روز ، کقوله : « وجعَل الظّلماتِ والنّور » . هفتم نور است بمعنی آن روشنائی که مؤمنان را در صراط بود ، و ذٰلك فی‌قوله : « یَسعی نورهم بین ایدیهم » ، و قال : « انظرونا نَقتبس مِن نور کم » یعنی نمشی بضوئکم ، و قال تعالیٰ : « یقولون ربّنا اَتمِم لنا نورَنا » . هشتم نور است بمعنی بیان حلال و حرام و احکام و مواعظ ، چنانکه گفت : « انّا انزلنا التّورٰیة فیها هُدیً و نورٌ » یعنی

بيان الحلال والحرام والأمر والنهي . جاى ديگر گفت : « قُل مَن أنزل الكتاب الّذى جاء به موسى نوراً » ؟ يعني ما فيه مِن الحلال و الحرام والأمر والنهي .

قـوله تعالى : « فأمّا الّذين آمَنوا باللّهِ » ـ يعنى بأنه واحد لا شريك له ، « وَ اعْتَصَمُوا به » يعني : امتنعوا بطاعته مِن زيغ الشيطان ، « فسَيُدخلهم فيرحمة منه » يعنى الجنّة ، « و فضلٍ » يتفضّل عليهم بما لم يَخطرعلىٰ قلوبهم ، « و يَهديهم اليه صراطاً مستقيماً » اى ديناً يُثبّتهم عليه .

قوله : « يَستفتونك » ـ **مقاتل** گفت : سبب نزول اين آيت آن بود كه **جابر بن‌عبدالله** در **مدينه** بيمار شد ، **مصطفى** (ص) درعيادت وى شد . جابر گفت: يا رسول‌الله ! انّى كلالةٌ لا ابَ لى ولا ولد ، فكيف اصنع فى مالى ؟ گفت : من كلاله‌ام ، نه پدر دارم و نه فرزند ، درمال خويش چكنم ؟ چه فرمائى ؟ **جبرئيل** آمد ، وآيت آورد : « يَستفتونك » الآية ، اى يسئلونك و يستخبرونك .

« قُل‌اللّهُ يُفتيكم فى‌الكلالة » ـ شرح كلاله در اوّل سورة رفت . و روايت از **عمر** كه گفت : از **مصطفى** (ص) پرسيدم كـه كلاله چيست ؟ گفتا : رسول خدا دست برسينهٔ من زد و گفت :« يا عمر ! تكفيك آية الصّيف الّتى اُنزلت فى آخرسورة **النساء** » : اِن امرؤ هلَك ليس له ولد » ـ ميگويد : اگـر مردى بميرد ، و از وى فـرزند نماند ، و نه پدر ، اين در ضمير است ، و اين ضمير لابدّ است تا معنى كلاله درست آيد . « وله اُخت » و خواهرى ماند از وى ، يعنى خواهرى پدرى و مادرى ، يا پدرى . درين آيت بيان ميراث اولاد اب و امّ است و اولاد اب ، نه اولاد امّ ، كه ذكر اولاد امّ وبيان ميراث ايشان در اوّل سورة رفت . « وله اُخت فلها نصفُ ماترك» چون اين خواهر يكى باشد ويرا نيمه‌اى تركه رسد . « و هويَرثها اِن لم يكن لها ولد » ـ و اگر اين خواهر بميرد ، و ويرا فرزند و پدر نبود ، برادر از وى ميراث

برد ، و جملهٔ ترکت ویرا بود . و اگر دوخواهر باشند یا بیشتر که میراث برند از برادر ، ایشان را دو سیك باشد از ترکهٔ برادر . و اگر برادران و خواهران بهم‌آیند بمیراث بردن ، برادران را چندان رسد که دو خواهر را .

« يُبيّن اللهُ لكم اَن تَضلّوا » ـ گفته‌اند که این « ان تضلّوا » بجای مصدر است یعنی : يُبيّن‌الله لكم الضّلالة ، الله شما را گمراهی روشن میکند ، تا از آن پرهیزند و گمراه نشوند . معنی دیگر : يُبيّن‌الله لكم كراهة ان تضلّوا ، الله احکام خویش شما را روشن میکند ، از آنکه کراهیت میدارد که شما گمراه شوید . و قیل تقدیره : يُبيّن‌الله لكم لئلّا تضلّوا . « و الله بكلّ شيءٍ عليم » يعلم مصالح العباد فى‌المبدء و المعاد . سدی گفت : آخر ما نُزّل من‌القرآن ثلاث آیات : « يُبيّن‌الله لكم ان تضلّوا » ، « فاِن تولّوا فقُل حسبىَ‌الله لا اله الّاهو » ، « واتّقوا يوماً تُرجعون فيه الى‌الله » .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « ياايّهاالنّاس قد جاءكم الرّسول بالحقّ مِن ربّكم فآمِنوا خيراً لكم » ـ اشارت آیت آنست که درگاه ربوبیّت وجلال احدیّت بی‌نیاز است ازطاعت مطیعان ، وپاکست ازعبادت خلقان ، در زمین ودرآسمان . اگرهرچه‌آفرینش‌است : افلاك وسماوات ، موجودات ومتلاشیات ، همه بکتم عدم باز شود ، پاکی وخداوندی ویرا زیانی نیست ، و از ایشان هیچ پیوندی درنباید . احدیّت ویرا صمدیّت وی جمالست ، وصمدیّت ویرا فردانیّت وی جلالست .

خبردرست است از ابوذر غفاری عن رسول‌الله (ص) عن الله عزّوجلّ ، انّه‌قال:

« يـا عبادی انّی حَرّمتُ الظّلم علیٰ نفسی و جعلتُه بینکم محرَّماً ، فلا تَظالَموا (١) یاعبادی ! انّکم الّذین تخطئون باللّیل و النّهار ، و أنَا الّذی أغفر الذّنوب ولا اُبالی ، فَاسْتغفِرونی اَغفرْ لکم ، یا عبادی ! لو اَنّ اوّلکم و آخر کم و اِنسکم و جنّکم کانـوا علی اَتقی رجل ٍمنکم لم یَزِد ذلك فی ملکی شیئاً. یاعبادی! لوأنّ اوّلکم و آخر کم و اِنسکم وجنّکم کانوا علی افجر قلب رجل منکم لم ینقُص ذٰلك مِن ملکی شیئاً . یا عبادی! لوأنّ اوّلکم و آخـر کم و اِنسکم و جنّکم سألونی و اَعطیتُ کلّ انسان منهم ماسأل لم ینقُص ذٰلك منیّ شیئاً الّا کما ینقص البحر اَن یَغمس فیه المحیط غمسةً واحدة ».

« واِن تکفُروا فاِنّ للّه ما فی السّمٰوات والأرض » ـ میگوید : اگـر خلایق جمله فعل بندگی بگذارند ، و کمر طاعت بندگی بگشایند ، نتوانند که از بندگی بیرون شوند ، یا از روی خلقت بند بندگی ازخود بر گیرند ، تا عزت قرآن این خبر میدهد که : « اِنْ کلّ مَن فی السّمٰوات والأرض الّا آتی الرّحمٰن عبداً » . امّا فرق است میان بندهای که از روی آفرینش اسم بندگی بـروی افتاد ، و میان بندهای که از روی نواخت و لطف این نام بر وی افتاد ، که « اَسریٰ بعبده » ، « و عبادالرّحمٰـن » ، « فبشِّر عبادی » ، « انّ عبادی لیس لك علیهم سلطان » . اینان مقبولان حضرت‌اند ، و آنان مطرودان قطیعت . نه هر که بنده است او نواختهٔ لطف است یا در بند مهر است . بنده براستی دانی کدام است ؟ او که آراسته انعام واکرام است ، و درحضرت وصال ومجلس انس شراب مهر ، او را درجام است .

پیر طریقت گفت : الٰهی جمال من در بندگی است یانه زبان من بیاد تو کیست ؟ دولتم آنست که مذکور توام ، ورنه در ذکر من مرا قیمت چیست ؟

« یا اهلَ الکتاب لاتغلُوا فی دینکم » ـ غلوّ ایشان در دین آن بود که عبودیّت بجای ربوبیّت نهادند ، وصفت لاهوت بناسوت فروآوردند ، وثالث ثلاثه اعتقاد کرفتند.

١ ـ تظالم القوم: ظلم بعضهم بعضاً . (المنجد) .

و « وحده لاشریك له » از دست بدادند. ربّ‌العالمین گفت : « لاتقولوا ثلٰثةٌ انتهوا خیراً لکم انّما اللّهالٰه واحد » سه مگوئید ، ازین سخن باز گردید ، و بدانید که خدا یکی است ، در ذات یکتا ، و درصفات بیهمتا ، و از عیبها جدا ، در صنعهاش حکمت پیدا ، در نشانهاش قدرت پیدا ، در یکتائیش حجّت پیدا ، همه عاجزاند و او توانا ، همه جاهل‌اند و او دانا ، همه درعدداند و او احد ، همه معیوبند و اوصمد : « لم یلد ولم یولد ولم یکن‌له کفُواً احد » . « لن یَستنکف المسیحُ ان یکون عبداً للّٰه » ـ هرگز در خاطر مریم نیامد که باطن او خزانهٔ قدرت شود ، صدف‌وار آن درّ پاك نگاه میداشت تا آن روز که به جبرئیل امین که غوّاص بحار قدرتست فرمان آمد که آن گوهر دولت را از صدف اسرار بیرون گیر ، و در صحرای وجود بر دیدهٔ اهل آفرینش عرضه کن . چون در وجود آمد ، قومی در تصرّف ایستادند که نبات بی تخم کی روید ؟ وفرزند بی پدر چون بود ؟ این‌بنده نیست ، وازبندگی ویرا جز ننگ نیست ، و تقدیر ایشانرا جواب میدهد که در خزانهٔ قدرت این‌چنین اعجوبها بدیع نیست . آدم بنده است ، حلقهٔ بندگی‌درگوش ، نه مادر بود او را ونه پدر ، فریشتگان همه بندگان‌اند ، نه مادر است ایشانرا نه پدر ، و عیسی در مهد طفولیّت اوّل سخن که گفت جواب ایشان بود که : « انّی عبداللّٰه » من بندهٔ خدایم ، مرا از بندگی ننگ نیست ، و شرف من خود جز دربندگی نیست . ربّ‌العالمین تحقیق این را گفت : « لن یستنکف المسیح ان یکون عبداً لِلّٰه ولا الملٰئکة المقرّبون » .

آنکه گفت : « وَامّا الّذین اَستنکفوا و استکبروا فیُعذّبهم عذاباً الیماً » ـ باش تافردا که اینان که ازبندگی ننگ داشتند ، وبرتری جستند ، و با ربوبیّت در کبریا و عظمت منازعت کردند ، ایشانرا برفتراك بیدولتی آن ناکس بندند که میگفت :

«أَنا رَبّكم الأعلىٰ» ، و ایشانرا سرنگون بدوزخ اندازند ، و با ایشان گویند : باری بنگر که از که ماندستی باز .

برتری جستن و استکبار کردن نه کاردینداران است ، ونه راه بندگان . بنده باید که طالب مذلّت نفس خویش باشد تا ازجمال دین برخوردار شود . او که پیوسته جویای عزّ نفس خویش باشد عزّ درگـاه دین از کجا شناسد ؟ « إذا أراد الله بعبده خیراً دلّه علی ذُلّ نفسه » . **عمرخطاب** را روزی دیدند در عهد خلافت که میآمد و مشکیآب در گردن افکنده . گفتند : یا امیرالمؤمنین این چه حال است ؟ گفت : این ساعت رسولان **روم** رسیدند ، و بامن گفتند که : **قیصرروم** را از سیاست نـام تو خواب نماند ، و درهمهٔ **روم** کس نیست که نه عدل و راستی تو ویرا درستشده است . نفس من بخود بازنگرست ، خواستم که بدین مشكآب آن بارنامهٔ نفس خود فرو شکنم . آنگه آب در حجرهٔ پیرزنی برد و باز گشت .

سفیان ثوری را عادت بودی کـه جز در صف آخر نه ایستادی ، گفتند : یا **سفیان**! نه اولیتر آنست که اختیار صفاوّل کنی ؟ گفت : صدر سزای خداوندان بود ، بندگانرا باصدر عزّت چه کار .

« یا ایّها النّاس قد جاءکم بـرهانٌ مِن ربّکم و انزلنا الیکم نوراً مبیناً » ـ جلال احدیّت منّت مینهد بر نقطهٔ بشریّت که شما را دو چراغ افروختیم : یکی در دل ، یکیدرپیش ، آنچه درپیشچراغ سنّت است که عینبرهان است ، وآنچه در دل چراغ ایمانست و نور تابانست . خنك مرآن بندهای که میان این دو چراغ روان است . عزیزتر ازو کیست که نور اعظم در دلش تابان است ! و دیده و روی دوست دیدهٔ دل او را عیانست ، یك نفس بـا دوست بدوگیتی ارزانست ، یك دیدار از آن دوست بصد هزار جان رایگانست .

جان نیز بنزد تو فرستیم بدین شکر

صد جان نکند آنچه کند بوی وصالت

« فأمّا الّذین آمنوا بالله و اعتصموا به» الآیة - از بنده ایمان و اعتصام بحکم بندگی ، و از ربّ‌العزّة فضل و رحمت بنعت مهربانی . آنکه گفت : « ویهدیهم الیه صراطاً مستقیماً » - ایشانرا هدایت و رشدآن دهد که بدانند که آنچه یافتند از مثوبت ، وآنچه دیدند از کرامت ، بفضل و رحمت خدای بود ، نه بایمان و اعتصام ایشان . و به قال النّبیّ (ص) : « مامنکم مِن‌احد یُنجیه عمله » . قیل : ولا انت یا رسول‌الله ؟ قال : « ولا أنا ، اِلّا ان یتغمّدنی الله برحمته » .

پایان تفسیر سورهٔ نساء

فهرست آیات و سور

سورة النساء

۱ ــ جزء خامس از آیهٔ ۲٤ آغاز میشود .

۱ ـ جزء سادس ازآیهٔ ۱٤۸ آغاز میشود .

فهرست مطالب و تفسیر و تاویل و شرح آیات[1]

✿✿✿

[1] ـ در این فهرست هرجا پس از كلمهٔ تفسیر ، كلمهٔ «آیهٔ» آمده آغاز آیه است و همهٔ‌آیات نیز ذكر شده است تا برای خوانندگان راهنمای خوبی باشد .

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه
بیان معنی قسط	۵۱
تفسیر آیهٔ « ان الدین عندالله الاسلام»	۵۲
تفسیر « و ما اختلف الذین اوتوا الکتاب ... »	۵۳
تفسیر آیهٔ « فان حاجوك فقل اسلمت وجهی‌لله ...»	۵۳
تفسیر « و قل للذین اوتواالکتاب...»	۵۴
☆☆☆	
تأویل « الذین یقولون ربنا اننا آمنافاغفر لنا...»	۵۴
تأویل «وقنا عذاب‌النار »	۵۵
تأویل « الصابرین والصادقین و القانتین »	۵۶
تأویل « و المنفقین و المستغفرین بالاسحار »	۵۷
سخن خواجه عبدالله انصاری	۵۷
تأویل « شهدالله انه لااله الا هو»	۵۸
شرح و تأویل « و الملائکة و اولواالعلم »	۵۸
شرح و تأویل « ان الدین عندالله الاسلام »	۵۹
☆☆☆	
ترجمهٔ آیات ۲۱ تا ۲۵	۶۰
تفسیر آیهٔ « ان الذین یکفرون...»	۶۱
تفسیر آیهٔ « اولئك الذین حبطت اعمالهم ...»	۶۲

عنوان	صفحه
تفسیر آیهٔ « الم تر الی‌الذین اوتوا نصیباًمن‌الکتاب... »	۶۳
تفسیر آیهٔ « ذلك بأنهم قالوا لن تمسناالنار... »	۶۴
تفسیر آیهٔ « فکیف اذا جمعناهم لیوم ... »	۶۵
بیان معنی « لاریب فیه »	۶۵
تفسیر « ووفیت کل نفس ما کسبت »	۶۶
☆☆☆	
تأویل « ان الذین یکفرون بآیات الله ... »	۶۶
تأویل « فکیف اذا جمعناهم لیوم...»	۶۷
☆☆☆	
ترجمهٔ آیات ۲۶ تا ۳۰	۶۸
بیان فضیلت آیهٔ « قل اللهم مالك الملك ...»	۷۰
سبب نزول آیهٔ « قل اللهم ...»	۷۰
تفسیر آیهٔ « قل اللهم مالك الملك...»	۷۲
تفسیر « تؤتی‌الملک من‌تشاء»	۷۳
تفسیر « تعز من تشاء و تذل ... »	۷۴
تفسیر « بیدك الخیر ...»	۷۵
تفسیر آیهٔ « تولج‌اللیل فی‌النهار...»	۷۵

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

(١) جزء سادس از آیهٔ ١٤٨ آغاز میشود